بتوجه داداره و عنایت ایزد دوالجلال این کتاب مخزن الادویه
معرفت شیخ شرافت علی صاحب بمقام میرتهه بتاریخ شانزدهم ذی الحجه
سنه ۱۲۷۰ هجری خریده شد الله تعالی احقر را ازین مخزن شریف خزینه
بهره مندی بخشاد بحرمت النبی و آله الامجاد آمین یارب العباد

* آغاز چهاپهٔ مخزن الادویه بتاریخ ۲۳ شهر ربیع الاول *
* سنه ۱۲۵۹ هجری قدسی حسب فرمان واجب الاذعان *
* جناب حاجی حرمین شریفین * عالیجاه * رفیع *
* جایگاه * عالی تبار * ملك التجار * حاجی *
* آقا کربلائی * محمد خان صاحب لا زال *
* اقباله وحشمته * باهتمام وتصحیح *
* فقیر حقیر احمد کبیر غفر الله *
* له ولجمیع المؤمنین *
* گردیده *



الحمد لله الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد * وابرز اطوار بدائع صنائعه باحداثه الکائنات بلا استعداد * وخلق جواهر المجردات والمادیات المفردات الاصلیات والمرکبات الفرعیات * وقسمها بالاجناس والانواع والاشخاص الکلیات و الجزئیات * وخص کل واحد منها بمنافع وافعال * والبسها بصور والوان واوصاف واشکال * لانتفاع العباد * وعمارة البلاد * والصلوة والسلام علی حبیب القلوب الذاکرة الخاشعة * وطبیب النفوس الساهیة اللاهیة * الباعث لایجاد البریة * ومنجی الخلیقة من ورطة الغوایة * وهادی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد والهدایة * الی لقاء رب العباد * فی یوم التناد * سید العرب والعجم * المبعوث علی کافة الامم * محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی الانبیاء بالرسالة العظمی * والشفاعة الکبری * وعلی ولیه وابن عمه وخلیفته من بعده واولاده وذریته الاحد عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا * اما بعد * بعرض اخوان الصفا * وخلان الوفا * میرساند این ذرهٔ بیمقدار * الراجی الی رحمة ربه الغفار * ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفر الله ذنوبهما وستر عیوبهما که چون اکثر آبا واجداد واقربای این عاصی هیچمدان طبیب ومزاول علم وعمل بودند واین جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره وجناب مستغنی الالقاب پیر ومرشد حقیقی سمی حبیب الله وولیه المنتسب الیهما بالنسبة الحسینیة اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضر میبود وگاه گاهی بخاطر فاتر خطور مینمود که اگر در فنون خمسهٔ طب کتابی جمع وتالیف میشد که جامع جمیع مسائل ومطالب وحاوی اقوال ماتقدم وماتأخر وکتب متداوله میبود هر آینه بر طلاب این فن ومزاولین علم وعمل کار آسان میگردید واز تعب ورنج جمع وحمل کتب متعدده آرام مییافتند لیکن بسبب بی بضاعتی وفرومایگی علم وعمل وعدم حصول تجربه وغیرها از موانع در معرض تعویق می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وسه هجری علی مهاجرها وآله الف الف التحیة والسلام اتفاق شروع بجمع وتالیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم افتاد وازان قدری تا آخر امراض اعراس بزبان عربی نوشته شد وبسبب عروض بعض عوارض وموانع ازان باز ماند ودر سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وپنج بحکم واجب الاذعان آنجناب ادام الله افاداته وافاضاته متوجه جمع وتالیف قرابادینی گردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل وعمود وجزو اعظم اند در اکثر تراکیب اولا بقید اسامی وبیان طبیعت وافعال ومنافع وخواص ومقدار شربت ومضار واصلاح ودفع آن وبدل وغیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید ودر ذیل هریک آن تراکیب موسومه بدان را آورد ودرین جا بجا مرکباتی که هریک باسمی خاص موسوم اند بدون قید اسم دوا برای آنکه جامع وتام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی جهت سهولت

اخذ وتلقي در ضمن کتب وابواب وفصول وبعد اتمام آن بحمد الله وحسن توفیقه باز حسب الامر آنجناب سامي مدظله العالي متوجه جمع وتالیف کتابی در ادویهٔ مفرده کردید ایضا بترتیب حروف تهجي از الف تا یاء در ضمن ابواب وفصول ملتقط از کتب معتبرهٔ متداوله مانند قانون شیخ الرئیس وادویهٔ قلبیه او وجامع المالیقي مشهور بابن بیطار وتذکرهٔ شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالا یسع للطبیب جهله معروف بجامع بغدادی وتذکرهٔ شیخ داود انطاکي موسوم بتذکرهٔ اولی الالباب وارشاد شیخ اسمعیل بن هبة الله وترجمهٔ تذکرهٔ ابوریحان بیروني مشهور بسوبدی واختیارات بدیعي حاجي زین الدین عطار وتحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تنکابني وقدري از مفردات نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره وغیرها از کتب یونانیه وعربیه وفارسیه واز دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمي حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته ومجربات افضلي حکیم میر محمد افضل وچند کتاب دیگر از ادویهٔ هندیه وحواشي که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویهٔ هندیه وآنچه از زبان معجز بیان جناب ارشادمآبی مدظله السامي واز ثقه معتمد شنیده ومؤلف خود دیده وماهیت وخواص آنرا دریافته وبتجربه رسانیده بدین نحو که اولا اسم دوا را بقید اعراب وبعضی لغات وارده دران ذکر نماید پس ماهیت وطبیعت وافعال ومنافع وخواص آن بالعموم والاجمال پس بالخصوص والتفصیل ودر اکثر مراعات بترتیب امراض منتصه از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصه وخواص متعلقه بدان پس بیان مضار واصلاح ودفع آن پس مقدار شربت وبدل آنرا ونیز اشاره بمرکباتي که آن دوا اصل وعمود است دران ودر قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته ونیز ایمائی بادویهٔ مجهولة الماهیة کرده شود در اصل ومعتمد در هر دوا اقوال صاحبان کتابي را شناسد که آن دوا مخصوص ببلاد اوشان بوده یعنی در بلاد اوشان بهم رسیده او یا بنواح آن را اکثر مراخود دیده وشناخته ماهیت وکیفیت وافعال وخواص آنرا بتجربه رسانیده نوشته اند نه آنچه در بلاد دیگر خود ندیده وبمحض تقلید واستماع بی تحقیق نوشته اند وبرای آن کتاب مقدمه وخاتمه قرارداد واسامی مشتملهٔ ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در بین جابجا ذکر نموده اند مذکور نکرد بلکه درآخر کتاب در خاتمه در ضمن ابواب وفصول آورد ونیز جهت اتمام آن وآنکه در احتیاج بادویهٔ مرکبه رجوع بکتاب دیگر نماند برای آن قرابادیني بترتیب حروف تهجي ذکر نمود وکتاب رابر دو مقاله منقسم ساخت * مقاله اول * در ادویهٔ مفرده که تذکره نامند * مقالهٔ دوم * در ادویهٔ مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه وتذکرهٔ اولی النهی کرد امید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا سقم وخطائي مشاهده نمایند بعد تامل وتعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند ودر مقام خرده گیری درنیایند وناقص وضائع نگذارند جزاهم الله عني خیر الجزاء لاحول ولاقوة الا بالله منه المبدأ والیه المنتهی * مقدمه * در بیان امور ی چند که اطلاع برآنها پیش از شروع در مطلوب ضرور بست در ضمن چهارده فصل * فصل اول * در بیان دوا وغذا ودوا الخاصیة ومرکب القوی وفادزهر وسم ودوای مسهل وملین واقسام هریک بالاجمال * فصل دوم * در بیان مرکب القوی وذوالخاصیة وتاثیر هریک از انها از فادزهری وسمي * فصل سوم * در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها * فصل چهارم * در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه بتجربه وقیاس * فصل پنجم * در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت وخواص ادویه واسامي کسانیکه متوجه بتحقیق وجمع وتالیف ادویه شده اند بالاختیار * فصل ششم در بیان طریقهٔ اخذ ادویه وحفظ وحصانت آنها * فصل هفتم * در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده وزمان بقای قوت آنها * فصل هشتم * در بیان اداب بطعام خوردن وآب

نوشیدن را طعمهٔ که جمع آنها با هم مناسب نیست * فصل نهم * در دستورات احراق بعض ادویه وتحمیص
وتشویه وتقلیه وتدبیر وغسل وآشامیدن چوب چینی وعشبه وشجرة النبي وغیرها واتخاذ روصنا نع بعض ادویه واحکام هریك

* فصل دهم * دربیان معرفت بعض افعال ادویهٔ مفرده وخواص آنها * فصل یازدهم *
دربیان بعض اصطلاحات طبیه * فصل دوازدهم * دربیان بعض اوزان طبیه رومیه و فارسیه
* فصل سیزدهم * دربیان بعض امور متعلقه بنجوم * فصل چهاردهم * دربیان اسناد طب

* فصل اول * دربیان دوا وغذا وذوالخاصیة ومرکب القوی وفادزهر وسم ودوای مسهل وملین واقسام هریک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت خبرت واحکام حکمت ونهایت رحمت ورافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض واعلال از اغذیه ودیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعي وعادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض وموانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه وقواعد ستهٔ ضروریهٔ مقرره درحفظ صحت وتجاوز از حد لائق اکثر منحرف از مزاج اصلي وصحت ذاتي میگردد که مسمی بمرض است ومحتاج میشود بدفع ورد آن بسوی مزاج اصلي خود بمعین ومعاون از خارج مرطبیعت مدبره را وآن دوا است واز برای هرعلتي بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله که ماخلق الله داء الا خلق له سبعین دواء حق سبحانه تعالی وعزشانه برای هرمرض واحد دوای بسیار آفریده بعلل ومنافعي که خود تقدس وتعالی میداند وآنچه اطباء ومجربین درخواص ومنافع ادویه ومضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قبیل قطرهٔ است از دریا بلکه از آنهم کمتر بحکم آیهٔ کریمه قل لوکان البحر مدادا لکلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربي ولوجئنا بمثله مددا بظن وقیاس وتخمین ومراد از سبعین وارده درحدیث شریف بهفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت است وبدانکه ازجملهٔ منافع مذکوره درتعدد ادویه وتفنن آنها محتمل یکی آن باشد که مثلا اگر دوائی یافت نشود ویا یافت شود وطبع را از ان نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود وبدان رغبت باشد ویانفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند وهمچنین غذا ودیگر آنکه مثلا اولا چون دوائی را خورده اند ونفع از ان یافتند بسا است که ثانیا از ان بسبب تکرار استعمال وعادت وتبدل حالات مزاج نفعی معتدبه حاصل نمیگردد آنرا تغییر وتبدیل بدوای دیگر نمایند وهمچنین در غذا واین در امراض مفرده است واما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد * وبدانکه * دوا یا مفرد است یا مرکب ومفرد البته از موالید ثلثه است که نبات وحیوان وجماد باشند ویا مرکب مؤلف ازینها بخلاف غذا که لامحاله نباتي ویاحیوانی ویامرکب ازین هردو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت غذائیت انسان ندارد کما لایخفی وایضا دوا وهمچنین غذا هریك ماده وکیفیتي وصورتي دارند ماده وصورت هردو جوهر اند و کیفیت عرض وعرض یاعارض صورت است وآن حرارت وبرودت است که ازکیفیات فاعله اند ویا عارض ماده وآن رطوبت ویبوست است که ازکیفیات منفعله اند وتاثیر دوا هم بکیفیت وهم بصورت یعنی صورت نوعیه وهم بخاصیت است مفردا ومرکبا اما بکیفیت دراکثر مواد وبدانکه غلبه وتاثیرها بواحد از ان امور ثلثه است بتنهائی ویا دو ویا بهر سه اما کیفیت هرچند قلیل باشد واثر آن غیربین درهمه حال با آن هردو وشریك است ومفارقت ندارد بخلاف آن هردو که ملازم کیفیت نیستند مثلا دردوای مطلق قوی وغالب وزائد کیفیت است ودردیگر مغلوب وضعیف ودرذوالخاصیة

صورت غالب وبرهمین نسبت درغذای دوائی وغذای ذوالخاصیة وغیرها ولیجهت اشاره بدین معنی آنرا مصدر بذکر نموده
غذای دوائی ودوای غذائی ودوای فادزهری ودوای سمی وامثال اینها مینامند وذوالخاصیة یا موافق ومقوی مبقی وحافظ
مزاج اصلی وحرارت غریزی وقوی است ویا مخالف ومفسد وفانی کننده آنها واول را فادزهر وتریاق وثانی را سم نامند وتولید
غذا از ماده است وچون این مقدمات بالاجمال معلوم کردید پس بباید دانست که آنچه وارد بدن میکردد خالی ازان نیست
که تاثیر آن یا بماده فقط است وآنرا غذای مطلق نامند ویا بکیفیت فقط وآنرا دوای مطلق کویند ویا بماده وکیفیت هردو وآنرا
غذای دوائی ویا بکیفیت وماده هردو وآنرا دوای غذائی ویا بصورت فقط وآنرا ذوالخاصیة کویند واین یا موافق ودافع مضار
است ویا مخالف واحداث کننده مضرت وفساد ومهلک ازینها منقسم بچند قسم میکردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع
بود یا بصورت فقط است وآنرا فادزهر ویا بماده وصورت وآنرا غذای فادزهری ویا بکیفیت وصورت هردو وآنرا دوای فادزهری
ویا بهرسه از ماده وکیفیت وصورت وآنرا غذای دوای فادزهری کویند واما آنچه تاثیر آن بمخالفت ومضادت باشد نیز بر
چند نوع است یا بصورت فقط است وآنرا سم مطلق نامند ویا بکیفیت وصورت هردو واین نیز بمراتب است اگر در کمال قوت
است آنرا دوای سمی کویند واکر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است وآن نیز برسه نوع است
یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت وکیفیت است باهم وآنرا دوای مسهل ذوالخاصیة نامند واما متوسط
را تاثیر بکیفیت وصورت است واین را دوای مسهل کویند واما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت وماده وصورت هرسه است و
لیکن همه ضعیف وناقص خصوص صورت است واین را دوای ملین خوانند وتفصیل این اجمال آنکه * غذای مطلق *
آنست که تاثیر وتاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن کردد وتاثیر دران نماید
بتوسط کیفیتی که لازم آنست وبدن ازان متاثر ومتغیر نشود واز مزاج اصلی خود نکردد بلکه دران تصرف نموده یا بالقوه
آنرا بفعل آورده متغیر ومتبدل از صورت غذائی بصورت خلطی کرداند ومستعد اینکه بکردد جزو عضو وبر اقطار ثلثه آن
بیفزاید وفائض کردد بران صورت عضوی از مبدأ فیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب کوشتهای لطیف وزرده تخم
مرغ نیم برشت ویا بعید مانند کندم وسائر حبوب وبقول وغیرها وکیفیت حاصله ازان خلط منافی وغالب بر کیفیت اصلی بدن
واعضا نباشد * دوای مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد وماده آن قابلیت غذائیت وجزو بدن
شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن کردد وحرارت غریزی دران تصرف نماید متاثر ومتغیر نکردد بلکه ثانیا
او تصرف در بدن نماید وآنرا متاثر ومتغیر بکیفیت خود سازد از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست مفرد یا مرکبا مانند
فلفل وزنجبیل ونیلوفر وکافور وبزر رازیانه وامثال اینها * وغذای دوائی * آنست که تاثیر آن در بدن بماده وکیفیت
هردو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر وتاثر ازان خلطی حاصل کردد که جزو بدن تواند شد وبا آن اندک کیفیت ومزاجی
باشد غالب بر کیفیت ومزاج اصلی بدن وتغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس وماء الشعیر وخیار
بادرنک وکدو وهندوانه وخربزه وانکور وبقلة الحمقاء واسفاناخ وبابونه وشبت وشلغم وزردک وچقندر وکلم وماش وعدس و
نخود ولوبیا ونحوها * ودوای غذائی * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت وماده هردو باشد با غلبه کیفیت وبدن را متغیر
سازد به تغییر مائی وثانیا بدن دران تصرف نماید وازان خلط بسیار کمی حاصل کردد که قابلیت غذائیت وجزو هر بدن شدن و
فیضان صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند کندنا ونعناع وبرک کاسنی وعنب الثعلب وسیر وپیاز و

توت وآلو واکثر میوه ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها * و بدانکه * ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هریک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیهٔ آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیهٔ مفرده را صفات منحصر است در هژده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است ویا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود ازان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج وثانی بخلاف آنست و هر واحد ازان هر دو منقسم میشود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما ویا زبسه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که ازان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو و پس اقسام اغذیه هژده میشود بضرب سه در شش و ببیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ ویا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر ویا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد ازان هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوزهٔ مرغ و بیضهٔ مرغ و ماهی ریزه ویا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه ویا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هریک ازینها یا کثیر الغذا است مانند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل ویا قلیل الغذا است مانند ماء بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا برشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انار وسیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکیزهٔ جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان نظیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازهٔ غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت بچهٔ گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذاء مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی خشک کرده

* ذوالخاصیة * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهرهٔ حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر

از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس وکهربا آهن وکاه را الطف وادق واخفی است از تاثیر آن هرد وبلکه از این مقوله ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند وفرط عداوت بسبب مناسبت ومجانست نفوس ایشان باهم ویا کمال عدم مناسبت ومنافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد وتحمل گنجایش آن ندارد * وبدانکه * ذو الخاصیة اگر تاثیر آن بموافقت است آنرا فادزهر وتریاق نامند والاسم و فادزهر وتریاق آن است که تاثیر آن در بدن وحرارت غریزی وقوی وارواح بطریق موافقت ومحافظت وتقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع ورفع نکایت واذیت سم موذی یاری ومقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد واما آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است ودر این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * وغذای ذو الخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده وصورت هرد وباشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل وانفعال وتاثیر وتاثر مانند روغن گوسفند وگاو وشیر با مغز گردکان وامثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح ودفع سمیت می نمایند * ودوای ذو الخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت وصورت هرد وباشد مانند فادزهر حیوانی وجدوار وحب الغار که با وجود تریاقیت ودفع سمیت واذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید * وغذا ودوای ذو الخاصیة * آنست که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هرسه باشد مانند تفاح وخمر که با وجود تغذیه واحداث اندک کیفیتی غالب بر بدن وتفریح وسروری آورد * وسم مطلق * آنست که تاثیر آن در بدن مخالف وضد تاثیر فادزهر باشد وبزودی بلا مهلت حرارت غریزی وارواح وقوی را ناسد وفانی سازد وفرصت فعل وانفعال ندهد مانند بیش وزهرهٔ افعی ومارهای قوی وگزیدن آنها که فی الفور مهلک اند * ودوای سمی * آن است که تاثیر آن بکیفیت وصورت نوعیه هرد وباشد وبعد تاثیر وتاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیش سیاه * غذای سمی * آنست که تاثیر آن بماده وصورت هرد وباشد وبعد فعل وانفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید ومثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمیباشند وبلادر را بعضی غذای سمی گفته اند * غذای دوای سمی * آنست که تاثیر آن بماده وکیفیت وصورت هرسه باشد وبعد تاثیر وتاثر با حصول غذائیت وکیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی وسائر لحوم سمیه وگیاهای سمی * دوای مسهل ذو الخاصیة * آنست که تاثیر آن بکیفیت وصورت هرد وباشد وبان نیز قوت مسهله بود در کمال قوت وشدت تاثیر وبرای کسر قوت محتاج باصلاح وتدبیر وتشویه وغیرها باشد وبعد اصلاح وورود در بدن وتاثیر وتاثر نفوذ وسرایت در اقضیه وسطوح وعروق واعماق بدن نماید ومختلط ومتشبث باخلاط ورطوبات رقیقه وغلیظه گردد واکثر آنها را بتبخیر وترقیق وتلذیب وتقطیع وغیرها دفع سازد وبعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت وبصورت نوعیه دفع صفرا وبلغم مینماید وهمچنین سائر ادویهٔ مسهلهٔ قویه مانند مازریون ودند وخربق وغیرها * ودوای مسهل * آنست که تاثیر آن با آن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد ومحتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی وتربد وهلیلجات وامثال اینها که باستعمال یا ورد احمر یعنی سنا یا گل سرخ وچرب نمودن تربد وهلیلجات بروغن بادام کافی است * ودوای ملین * آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد وهمچنان متشبث باخلاط ورطوبات موجودهٔ حاضره در معده وامعا وحوالی آنها گشته دفع گرداند ویا آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر وترنجبین وشیرخشت

ریشگر مرغ وکمرمندی واجامر وامثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد واز اینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاحی
اند مانند فلوس خیار شنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث وچسپیدن آن بسطح
امعا واحداث قرحه وسحج وزحیر ویا نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین وشیرخشت وسائر ملینات مذکوره

* فصل دوم * دربیان مرکب القوی وذوالخاصیة وتاثیر مرکب از اینها * بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر
است بر سه مرتبه وقوت عبارت از مبدأ وسبب موجب افعال وظهور آثارها است در مواضع لائقه * مرتبهٔ اول * افعال محسوسهٔ
ادویه است بسبب کیفیت متشابههٔ حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه برایشان از ترکیب عناصر وامتزاج ایشان بایکدیگر و
این را مزاج اولی نامند * مرتبهٔ دوم * افعال محسوسهٔ حاصله از امزجهٔ ثانویهٔ اشیاء صاحب امزجهٔ ثانویه است
در ملاقی خود واین از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هریك را کیفیتی
ومزاجی اولی مختلفة الاثر است باشد مانند تسخین بعضی وتبرید بعضی واز اجتماع وتفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی
حاصل میشود واثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع وقبض وتسخین وتبرید وغیرها وهرچه را مزاج ثانوی طبیعی
باشد مرکب القوی نامند وآنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده اوست آن مرکب را
متوافقة القوة گویند واگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین وهم تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند وطبیعت باذن خالقها
تحریك را در مکان لائق استعمال مینماید اگر اورا عائقی ومانعی نباشد * مرتبهٔ سوم * از لوازم مرتبهٔ اول وثانی است
بواسطهٔ افعال صورت نوعیه وبالخاصیة عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی اوست
وتقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست وتلطیف اخلاط
دماغیه میکند بصورت نوعیهٔ خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی وبواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود

* بدانکه * بنا بر مذهب شیخ الرئیس ومحققین حکما که قائل اند به بقای صور عنصریه بمرکبات باید که مراتب قوتها چهار
باشند چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ متماسه میباشد وتاثیر آن بمرتبهٔ
است از مراتب وهمچنین مزاج ثانوی را اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت ودهنیت وجبنیت وتاثیر
آن بمرتبهٔ ثانوی مرتبهٔ دیگر است از مراتب وبرین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره وتاثیر اجزای غیر
متفاعله مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند وقیاس مقتضی آنست که قوتها بعدد فواعل باشند واندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ
اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * بدانکه * بعضی از مرکبات ناقصه بی
صورت نوعیه اند مانند خاك مخلوط باب وکفی که مرکب است از آب وهوا وبخاریکه مولف است از آب وآتش * بدانکه *
هرچه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر محکم الترکیب وتفصیل این بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی
وتفاصیل باقیه بالاجمال این است * اما مرکب القوی * پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز
که هریك را بسر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری وبعد ترکیب در شیء واحد وپوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج
تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن وتاثیر وتاثر از ان ازهم متمایز نتوانند گشت وتاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود
در بدن اجزای آن ازهم جدا گشته هریك تاثیری واحداث کیفیتی خاص می نماید ومنشای آثار مختلفهٔ متضاده میگردند
بعضی بزودی وبعضی بدیری بحسب ترکیب وامتزاج ولطافت وکثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی

بعد ازین خواهد آمد مانند حجرالتیس وجدوار وچوب چینی ووردا حمروماء ورد واکثرادویهٔ فادزهریه وتریاقیه وکل ادویهٔ باهیه تیز مثل شقاقل وبهمنین وبوزیدان وجوزبوا وزراوند مدحرج وطویل وزنجبیل وزرنباد ومانند اینها ودرین چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیهٔ آن می باشد لهذا بزودی آن را کرم میخورد وتباه میکرد اند وبدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که درتمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد وباندک زمانی بعضی ازان بتحلیل رود وجرم آنرا منشق سازد وبعضی بتعفین صورت کرمی یافته جرم آنرا بخورد ودررفته تمام آنرا فانی کرد اند * واما ذوالخاصیة * پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال وآثار ثانوی راانامند ورای کیفیات اولی از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست که ازشیٔ ظاهر کردد مانند لطافت وسرعت نفوذ وتفتیح وترقیق واذابة وتحلیل وامثال اینها افعال وآثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة وتفریح وتقویت ارواح وقوی ودفع سمیت واین اکر بموافقت ومناسبت مزاج وارواح وحیوة باشد آنرا فادزهر وتریاق نامند واکر بمضادت وعدم مناسبت باشد آنرا سم کویند که ضد افعال و آثار تریاق ازان ظاهر کردد * وببیان دیکر * آنکه ذوالخاصیة چیزیرا نامند که تاثیرآن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت امتیاز ازسائر اشیا یافته نوعی خاص کشته باشد وازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع ازهم جدا کشته اند وهریك تاثیری ورای تاثیر دیکری مینمایند واما اشخاص هر نوع نوعدران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را وکهربا کاه راچنانچه ذکر یافت ومانند تاثیر حجرالتیس وحجرالحیه وجدوار وحب الغار وتریاق فاروق ومثرودیطوس وامثال اینها ازادویهٔ فادزهریهٔ تریاقیهٔ مفرده ومرکبه که در سموم حاره و بارده وامراض متضاده موثراند خواه بموافقت ومناسبت مانند فادزهر وخواه بمنافرت وضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیة دونوع است چنانچه ذکر یافت وفی الحقیقة مرجع مابالکیفیة ومرکب القوی وذوالخاصیة ومابالطبع عند التحقیق والتدقیق قریب بهم بلکه یك امراست وآن نیست مکر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است دراجسام بمراتب الا آنکه تاثیرمابالکیفیة ضعیف وجزئیست وتاثیر مرکب القوی ازان زیاده ومتکثر وتاثیرذوالخاصیة ازان بیشتر و بالاجمال وتاثیرمابالطبع ازان زیاده وتاثیر نفس کلی واشمل وازهمه اقوی وارفع واعلی است * وبدانکه * تاثیربعضی ادویه که بطریق تعلیق واخذان بنوعی خاص وشرطی مقرر وهمچنین ازبرای محبت ویاعداوت مثلا درزیرسرویادرخانهٔ یکی ازانها انداختن ویادفن کردن وفرش کردن ویاسوختن ویاباخود داشتن وغیراینها هرچند قواعد طبیه وتاثیرات طبیعت راچندان درانها دخلی نیست ولیکن ازتاثیرات نفس وتوهمات ان بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را وبحکم لکل اهل وآنکه کتاب نیزخالی ازانها نباشد جابجا بعضی ازین قبیل خواص مذکورمیکردد * واما تاثیرفادزهروتریاق پس بدانکه تاثیرفادزهروتریاق ازجهت مرکب القوی بودن آنست هم ازجهت مناسبت وجذب نمودن آن سم را بسوی خود ومیل سم بسوی ان وهم ازجهت مضادت ودفع وابطال وافنای آن اثرسم را ازخود وازمناسب ومصادق خود که حرارت غریزیه وقوی وارواح باشند وهم ازجهت امور مذکوره درفادزهرازتفتیح مجاری وسرعت نفوذ وغوص دراعماق بدن وجذب سم ازانها بهمان جهت * بدانکه چون اجزای رطوبات وقوی وارواح بدن همه باهم متصل ومتحد اند اتصال واتحاد وحدانی وطبیعت مدبرهٔ بدن ونفس حیوانی قابض وحافظ ومجتمع کل اند قبض وحفظ واجتماع وحدانی ولهذا بمجرد ورود آن دربدن تاثیرآن درتمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میکردد که درحین ضعف وکرسنکی بسیار بمجرد ورود

دوای مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعةً تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت
بدن را دفعةً واحدةً بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفهٔ آن بواسطهٔ رطوبات بدنیه و حرارت و قوی
و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان باهم دفعةً بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت
مدبرهٔ حامیهٔ بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان
آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را که ذخیره دارد باده بصرف آورد و موجب
تقویت بدن شود والله اعلم * و اما در تریاق الافاعی * و آنچه در ان لحوم افاعی است شاید بامور مذکوره
امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از ین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار
نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت بآن نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال
قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند
که دفعةً منفصل گردد و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در ان بماند هرچند اندک باشد
بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سمیت نیز بمناسبت لحم آنست
بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات و ادهان را بزودی بسوی خود و این امری است بین و
محسوس و لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطائف و جواهر را
از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره
تخمیر اجزای تریاقات بخصوص تریاق الافاعی را بعمر طبیعی میتمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده
سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از ان عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آنست
که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو میباشد پس صحت میابد * فائده * بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویهٔ
مفردهٔ مطبوعهٔ حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و کاوکوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق
بر ادویهٔ نباتیهٔ مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویهٔ مرکبهٔ مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و
غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و
مستعمل است والله اعلم * و اما تاثیر سم * بامور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه و قوی
و ارواح و رطوبات است و گریز آنها هربا عن الضد بسوی مبدأ و ینبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها در ان
بانقباض مجاری و اغشیه و لهذا در ان حین رنگ بشره و سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت
میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان
اذابهٔ رطوبات و فانی نمودن آنها است و تشبیه آنها مانند تشبیه زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آب را رنگین
میگرداند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفهٔ
اعضا است که قوام حیوة و صحت مزاج بدان است و تشبیه آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد
و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات برعکس آن است و تشبیه آنها مانند رسیدن ترشیها
است برنگ زعفران و معصفر که بزودی آن را فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آن را * و اما تاثیر سائر ادویه *

از مشیمه وغیرها با اکثر امور مذکوره تشبث احرام آنها است باخلاط فاسده قرینه بمعده وامعا ونیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی ولطائف آنها را باعضای بعیده وضیقة المجاری ونیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود ورسیدن اثر آنها نیز دوی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن ورطوبات آن باهم وجزء فجزء رسیدن اجزای لطیفه وتاثیر دوا اما بعضو مخصوص ومرض خاص خاصة آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو وآن مرض باشد تاثیر بهر نحویکه باشد از قبض وجمع وباتفریق وارخاو تفتیح ونضج وترقیق وتقطیع وتحلیل ودفع ونشف وتعریق واسهال وادرار وغیرها والله اعلم *

فصل سوم در بیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها * بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم مفعول است وآن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده وبالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه وامتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها وباهم متصل ومختلط کردند وفعل وانفعال نمایند تا یکه صورت هروا حل صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند وصورت وحدانی بهم رسانند که ازهم ممتاز کردند وعناصر که ارکان واسطقس واصل نیز نامند چهار اند آتش وهوا وآب وخاک وکیفیات نیز چهار اند حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ودو کیفیت ازینها که حرارت وبرودت باشد فاعله اند ودو دیگر که رطوبت ویبوست باشد منفعله وهریک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله ودیگری منفعله مثلا آتش حار ویابس است وهوا حار ورطب وآب بارد ورطب وخاک بارد ویابس وهر واحد ازینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود وهم نسبت بما تحت خود مناسبت ومشابهت دارد وهم ضدیت وعدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت ومشابهت دارد وباعتبار رطوبت ضدیت وبا آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد وباعتبار حرارت ضدیت وهمچنین سائر ارکان وهمین علت انقلاب وآمیزش آنها است بایکدیگر وتاثر وتاثیر وظهور آثار مختلفه ازایشان ولا انقلاب وآمیزش وتاثیر وتاثر متصور نبودی وکره اثیر که کره آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است وکره خاک باعتبار کثافت وثقل پائین همه ومرکز کل است ودو کره دیگر درمیان واما افعال هریک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین وتفریق وتحلیل واذابة وتبخیر وافنا است وبرودت تبرید وجمع وتجمید واخماد حرارت ورطوبت ترطیب وتلیین وتملیس و ترقیق وسیلان ویبوست تکثیف وتخشین وتصلیب وحفظ وامساک اجزا است وبدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل وهشت دیگر غیر معتدل وورای این صور صورت دیگر متصور ومتحقق نیست ومراد از معتدل که میزان ومقیس علیه غیر معتدل است یعنی بآن میسنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو وتساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض وبالنسبة نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل وتوجه هریک بمرکز خود بسبب عدم مانع وتاسر غلبه وزیادتی هریک مانع وتاسرد یکری است وخارج از اعتدال یا از جهت غلبه وزیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد وآن چهار است یا حرارت غالب است وبس وآن احر از ما ینبغی باشد ویا برودت وآن ابرد از ما ینبغی ویا رطوبت وآن ارطب از ما ینبغی ویا یبوست وآن ایبس از ما ینبغی ویا از جهت دو کیفیت است وآن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر وایبس از ما ینبغی خواهد بود ویا حرارت ورطوبت وآن احر وارطب ویا برودت و رطوبت وآن ابرد وارطب ویا برودت ویبوست وآن ابرد وایبس از ما ینبغی است واینجا ایرادی وارد است وآن

این است مثلا اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر ان شي
حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که
حکم کنند فلان چیز احر از ما ینبغي است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار
می نماید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است
در هریك از انها یك عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از ان بروز و ظهور مینماید
مثلا اگر در ان ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغي است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب
از ان خواهد بود و همچنین آنچه در ان یك کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا در احر ما ینبغي
دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هردو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و
بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هردو مرتفع میگردد پس باقي نمیماند مگر دو جزو حار از ان هردو پس آن شي ممتزج
احر ما ینبغي خواهد بود و هرچند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن آن یبس
در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس ما ینبغي را کما لا یخفی
و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقرهٔ مجتمعة الاجزاء در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک
امری خارج از ان نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله
اعلم * واما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها * پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب
باعتدال جوان ذکي الحس با ادراک کرده و حرارت غریزی او در ان تاثیر نماید و کیفیتی که منه بالقوه آنرا بروز و بفعل آورد و آن
کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب و زائد بر مزاج
اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند
والاخارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و مقدار بسیار
و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجهٔ اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث
کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسرحد ضرر و فساد نرسد آنرا درجهٔ ثانیه نامند و اگر با آن
بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلك نباشد آنرا درجهٔ ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و
بسرحد هلاکت رساند و مهلك باشد آنرا درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین نهج بیان نموده اند که
چون بدن مشتمل است بر افضیهٔ مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره
در عروق شعریه و فوهات سواقي و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه بمقداری خالی از افراط
و تفریط وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدني تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود
الاثر میگردد و یا اثری از ان باقي میماند اول معتدل است و ثاني اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاری است و تجاوز
از ان نمیتواند نمود درجهٔ اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید درجهٔ دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت
ثانیه تاثیر مینماید درجهٔ سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ چهارم نامند که نهایت تاثیر است
بدانکه * هریك از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هریك در اول آن درجه

بالنسبة بوسط آن کمتر محسوس میکردد ودر وسط ازان زیاده ودر آخر ازهمه زیاده ودرجهٔ رابعه درهر مرتبه ازکیفیات را در طول سه کانه اند وآن شی را سمی مکر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد وآنچه اذیت وسمیت آن در اول اثنای آن درجه باشد قابل اصلاح است وآنچه در آخر آن اصلاح پذیر نیست واین تقسیم ومراتب ودرجات کیفیات چندان اصلی ندارد وکلی نیست بلکه اکثری واستقرائی است نه تحقیقی* فائده * بدانکه مقرر است نزد حکما که شی حار رطب تجاوز میکند حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بران مقدار فانی میسازد رطوبت آنرا پس برای این است که نمی باشد دوائی گرم تر در درجهٔ دوم وسوم در اکثر مکر یابس وهرچیزکه حار در درجهٔ سوم وچهارم باشد البته یابس است در ان درجه وتاثیر سمیات اکر بصورت نوعیهٔ خود است که خاصیت مینامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت واکثر ادویهٔ فادزهریهٔ قویه گرم وخشک است ویا سرد وخشک میباشد همچنین سموم حیوانات سمی زیراکه تاثیر هریک از فاعلین که حرارت وبرودت باشند بایبوست بسیار قوی میباشد وبا رطوبت اندک وضعیف * ونیز * مزاج رابقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه وغلبهٔ بعضی بر بعضی ومغلوبیت دیکری ودوم ثانوی صناعی حادث از تراکیب ادویهٔ مفرده یا مرکبه درمرکبات مصنوعه واین ترکیب شامل کیفیت وصورت هردواست یعنی همچنانکه کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بردو نوع است یکی اولی اصلی ودوم فرعی صناعی ونیز هریک بردو نوع اند تام التركيب قوی مستحکم وغیر تام التركيب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند وباهم فعل وانفعال تام نموده کیفیت وصورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفهٔ آنرا از کثیفه جدا ومتفرق نتواند نمود تا ازهریک اثری وکیفیتی وخاصیتی خاص ظاهر کردد بلکه کیفیت وخاصیت واحده اعم ازانکه معتدله باشد ویا غیر معتدله ازان صادر وظاهر کردد مانند ذهب ویا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات اما غیر تام التركيب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز بمراتب میباشد بعضی ازان را تفریق اجزاء ازهم بسیار سهل میباشد مانند کوکرد ونمک وبعضی را بدشواری وبیان دیکر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی واکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون وعدس وامثال اینها که بمجرد شستن وطبخ بسیار اجزای حارهٔ قلیلهٔ خفیفهٔ لطیفهٔ نافذهٔ مفتحهٔ آنها مفارقت نموده وتحلیل یافته اجرام باردهٔ غلیظهٔ کثیرهٔ مسددهٔ ثقیلهٔ کثیفهٔ آنها باقی میماند ولهذا نهی وارد شده است ازجناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه وآله واز اطبا نیز درباب شستن کاسنی وامثال آن ازجهت جدا شدن آن اجرام ازهم وباطل شدن افعال مختصه بانها مانند کوشت مرغ وعدس وترب وکلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از مادهٔ ارضی کثیف قابض از طبخ در آب جدا میکردد ودر آب می آید وباقی میماند مادهٔ ارضیهٔ قابضهٔ آنها ولهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد وقابض است ونیز استعمال بعض آنها مانند کلم وترب وعدس از خارج محلل ومنضج است بخلاف از داخل واز آنها اقوی پیاز وسیر است که استعمال آن هردو از خارج منضج ومقرح است خصوصا پیاز پخته وسیر خام ووجه تاثیر سیر وپیاز در خارج از تقرح وانضاج وغیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج یک جا ساکن ومستقر میمانند ورطوبت بورقیهٔ حارهٔ جالیه وحرارت آن تاثیر در جلد بدن کماینبغی مینمایند ولهذا باعث انضاج وتقرح میکردند ودر داخل بسبب عدم استقرار وسکون که طبیعت مدبرهٔ

بعد ان آنرا دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آنرا برقرار نمیدارد لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیهٔ جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشته ببلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط بان بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معدهٔ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میگردد و همچنین مرد و اغذیهٔ حار حاد که در بلدان باردهٔ رطبه صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبهٔ بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق و مصلح امزجهٔ ایشان و ادویه و اغذیهٔ باردهٔ رطبه که در بلدان حارهٔ حادهٔ صاحبان امزجهٔ حارهٔ حادهٔ دمویه و صفراویه تناول مینمایند و ازان منتفع میگردند البته مخالف و مضرات مقابل ایشانرا و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیار مینماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن سرد و مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف محلل بتحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کثیفه جدا نمیگردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضادة الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی ازانها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزر قطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری ازان ظاهر گردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته متقرح میگردانند و لهذا در خارج چون کوبیدهٔ آنرا بطریق ضماد بر اورام وردها میل بکنارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها میگردد و ناکوبیدهٔ درست آن باعث انضاج و خامی والله اعلم * **و اما مرکبات صناعی** * مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جلو اروجطیانا وزراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت درانها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذوالخاصیة ایمائی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم * **فصل چهارم** * در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران توان نمود * **اول** * آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب مادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمی گردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطهٔ مفرده و مرکبه * **دوم** * آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و با تحاشی شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در

امراض مختلفهٔ متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که این دوا و یا این غذا متکیف است بان کیفیت که از ان ظاهر گشته * سوم * آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت توالد نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با ضد خود و دران تاثیر تام نمیتوانند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار برا و مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم نماید هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق * چهارم * آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا دران ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر میشود آن دوا را قوی دانند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویهٔ قویه و اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویهٔ مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر وسد مسام احداث حرارت مینمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح با خماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از ان ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارة حادهٔ محترقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا بسبب سوختن و بسرعت رماد پت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض مینمایند * پنجم * آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آنرا ذاتی و بالذات داند و الا عارضی و بالعرض * ششم * آنکه باید که حکم کند برد و ابقیاس بابدان نوعی که آن دوا را دران تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بفرس یک دانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار کند و همچنین اکثر حشایش و ادویهٔ سمیهٔ حارهٔ شدیدة الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزکوهی که در جوف آن فادزهر تکون مییابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند * و بدانکه * چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتالهٔ مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک کرداند ولهذا اطبای متقدم وصیت نموده اند که دوائی که ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از ان در طبیعت یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیواناتیکه امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه وغیر آن که خوراک آنها ادویهٔ سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق با و بدهند

واگرمکرر چنین کنند بهترانست پس بانسان بتدریج ازمقدار کم بزیاده رود ویا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون وافیونیات وامثال آن ویا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران ودرجهٔ کیفیت وخاصیت وقدر شربت آنرا معلوم نمایند ونیز بباید دانست که طریق معرفت امزجهٔ ادویه واغذیه وخواص ومنافع آنها بعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال وثانیا بالتفصیل * وازانجمله * یکی اتفاق است مثلا شخصی صاحب مرض وعارضه ببیابانی وارد شود ویا آنکه از برای او دوای وغذای آورند ویا او را آورند ندانند کیفیت آنرا وبخورد وباعث شفا وصحت او گردد پس آن شخص خود ویا آورنده و باحکما واطبا متفطن گشته درتجسس وتفحص وامتحان آن درآیند وکیفیت وخواص ومقدار شربت آنرا معلوم نمایند * دوم * میل وخواهش طبیعت است برتناول دوای ویا غذای که کیفیت آنرا ندانند بتقریبی ویا بدون تقریب وآنرا بیابند ویا بخورد وباعث شفا وصحت او گردد مانند میل وخواهش ورغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده بملخ وخریدن از ملخ فروش وخوردن وشفا یافتن از آن که در ماذریون در قرابادین کبیر مذکور شد وخوردن مجذوم مایوس العلاج شیرقی کردهٔ افعی بی اطلاع وشفا یافتن وبعد از آن پی بردن اطبا بآن وحکایت آن مشهور است ودر بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت * سوم * آنکه باکراه ویا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر ومهلک باشد بقصد هلاکت آن وآن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد ویا آن چیز دفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ وسم الفار وبیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه وسوداویهٔ محترقه از ضیق النفس وسرفهٔ کهنه وجذام وغیرها * چهارم * آنکه بسبب قحط سالی وغلا ویا سیر وسیاحت وغیرها اتفاقا دوای یا غذای بخورد که گاهی ندیده ونخورده * باشد از قبیل اوراق گیاهها وگلها و ثمرها وبیخها وآن باعث شفا وصحت وتقویت وفربهی او گردد چنانچه درکیفیت بدو اطلاع بر بیخ چینی وچای خطائی گفته اند وازین قبیل است اطلاع بر مومیائی وپادزهر وهرینک بیابانی خود در قرابادین کبیر مذکور شد وبعد از ان پی بحقیقت وکیفیت وکمیت آن بردند وداخل ادویه ان کردند * هفتم * از وجوه تجربه آنست که باشاره وارشاد انبیا واولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که ایشان بالهام واطلاع و امر حق عزشانه فرموده باشند * هشتم * آنکه بالهام والقا در قلب باشد نزد احتیاج ویا ابتلا وتحیر ودرماندگی باشد مثلا شخصی درامری ومرضی فرو درمانده وندانند که چه تدبیر باید کرد وچه باید خورد از دوا ویا از غذا ویا خورانیدن بدیگری ناگاه دران حال در دل او در دهند که فلان تدبیر باید نمود ویا فلان دوا ویا فلان غذا را مفردا ویا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود وچون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد ویا آنکه درهمان حال بخواب رود ودرخواب ببیند تدبیر آنرا وچون بیدار شود وبعمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص ودریافت آن افتند چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی در ذکر بدو وظهور اطبا وترکیب تریاق فاروق وپیدایش پادزهر وماذریون ومومیائی در قرابادین مذکور شد * نهم * آنکه از مشاهده وعمل بعضی حیوانات درمعالجات خود بالهام خالق انام جل وعز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت ومشهور است که مارچون درایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک وکم نور میشود وبعد انقضای ایام زمستان وکسر سورت سردی هوا که

بیرمی آید وقتیکه کیاه رازیانه را میخورد و در چشم خود میمالد چشم او بیدستور روشن و نورانی میکردد و کویند که باز چون
در جوف خود دردی یابد طائری راکه بیونانی دیقوس مینامند صید کرده جکر آنرا میخورد * حکایت * کویند که
میمونی را مار کزید و از مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن
ثقل آنرا می‌انداخت تا آنکه شفا یافت و از این دریافتند که آب برک خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از
اکثر حیوانات نقل کرده اند و از اینها حکما و اطبا انتقال نموده با نسان و تکرار استعمال کیفیات و خواص و منافع چند
دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند والله اعلم * واما طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس
از امری با مری دیکر پی بردن و علت و سبب امری را حمل برامر دیکر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند
وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله
و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کردد مثلاً یعنی چون در آتش اندازند اکر زود کرم یا مستحیل بدان کردد
کرم خواهد بود نسبت با آنچه دیر تر کرم و مستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هردو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف
و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بر این زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است
زود مستحیل میکردد بخلاف اضداد اینها و همچنین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم
متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر کردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیر تر بهرا تب سردی آن کمتر
زیرا که فاعل تحلیل و اذابة و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک
که قویتر و باعث شدت ظهور آنها و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را با یبوست عمل قویتر است
و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة و یا قوی البرودة است و یا شدید الصلابة و التکاثف یابس است مانند احجار
و آنچه برخلاف اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور * اما طعم * که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات
آن بحسب استقراء نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز
نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نکردانیده و اصول طعوم را
هشت کفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که کفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شئ
ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هردو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان
آن هردو و جوهر لطیف اکر حار است حریف میکردد و اکر بارد است حامض و اکر متوسط در حرارت و برودت است دسم
و جوهر کثیف ارضی اکر حار است مر و اکر بارد است عفص و اکر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط
در لطافت و کثافت اکر حار است مالح و اکر بارد است قابض و اکر معتدل است تفه و مسیخ * و بیان * دیکر آنکه خالی از آن
نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت
معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلاً حرارت قویه هرکاه تاثیر در مادهٔ لطیف نماید احداث حرافت مینماید و آنرا
حریف میکردانند و در مادهٔ کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در مادهٔ معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح
میسازد و برودت قویه هرکاه تاثیر نماید در مادهٔ لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میکردانند و در مادهٔ کثیف

عفوصت و آنرا عفص میسازد و در مادهٔ متوسطه قبوضت و آنرا قابض میگرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در مادهٔ لطیفه نماید احداث دسومت مینماید و شی را دسم میگرداند و در مادهٔ کثیفه احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در مادهٔ معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت احر طعوم مفردهٔ اشیای حاره است و بعد از ان مرارت و بعد از ان ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفردهٔ اشیای بارده است و بعد از ان عفوصت و بعد از ان قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از ان حلاوت و بعد از ان تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و موادّ است

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوة معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مائل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوهٔ آنها بین و ظاهر میگردد مثلاً اگر در مادهٔ آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در انها کما ینبغی و بعد از ان که اندک لطافتی یابند و حرارت در انها اندک زیاده تاثیر نمود عفص مائل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت میکاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجهٔ اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر مادهٔ آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و یا مر و در اثنای این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض آن طعم شبت و نانخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد و قوابل و باندک تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت * بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آن را فانی سازد و ماده آن را کثیف گرداند آن را مر نیز میگرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هریک نیز بهمان نسبت بمراتب میباشد والله اعلم

* و اما حریف * بکسر حاء و رای مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن است که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند * و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هرچه تیز و در آن تیزی باشد بمراتب خود * و اما مر * بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است ان است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در ان نماید و سطح انرا خشن سازد و طبیعت را از ان کراهت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند * و از افعال ان جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع

تعفن امتنا ما کمترازحریف بسبب حرارت وارضیتیکه درجوهرآن است ودرسائر افعال ضعیفتر از حریف است الا در تجفیف ومنع تعفن که زیاده از ان است بسبب ارضیتي که درجوهرآن است مانند مرمکی وصبر وفرجه تلخ ودران تلخي است نیز بمراتب خود * واما مالح * که بمعنی شوراست ان است که نفوذ کند برسطح زبان بدون گزیدن وجلا دهد سطح ان را * وازافعال ان تفتیح وتلطیف وتحلیل وجلا وتقطیع وتغسیل ومنع عفونت وتسخین با عتدال است بسبب اعتدال جوهرخود ودرسائر افعال قریب بمراست وازان ضعیف ترمانند املاح وانچه دران ملوحت باشد نیزبمراتب خود * واماحامض * وحموضت که بمعنی ترش وترشی است ان است که سطح زبان را اندک بگزد ونفوذ دران نماید وآب دردهان اید حتی از تصورآن * وازافعال آن تلطیف وتقطیع وتنفیذ وارخاء وتفتیح مجاری رسدد وجلا واحداث برودت ورطوبت است بسبب برودت ومائیت ولطافت جوهرخود مانند سرکه وآب میوهای ترش وآب ماست وآنچه دران ترشي است نیزبمراتب خود * واما عفص * بفتح عین مهمله وکسرفاوصاد مهمله که بمعني زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد وجمع وخشن وکثیف وصلب سازد وازافعال آن تکثیف وتصلیب وعصرورد ع وتخشین وتبرید است بسبب برودت ارضیت وکثافت جوهرخود مانند مازوروجفت بلوط وآنچه دران عفوصت وزمختی باشد نیزبمراتب خود * واما قابض * که بمعني گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد وچندان خشن نسازد که عفص میساخت * وازافعال آن تغلیظ وتکثیف وقبض وتجفیف وتقویت اشتها وحبس اسهال وتبرید است بسبب برودت وارضیت جوهرخود ودرسائرافعال ضعف تراز عفص است بسبب کمی کثافت جوهرخود نسبت بآن مانند فوفل وآنچه دران قبوضت باشد نیزبمراتب خود * واما دسم * بفتح دال مهمله وکسرسین مهمله ومیم ودسومت که بمعني چرب وچربي است آن است که سطح زبان را ملایم ومنبسط ومستوی سازد * وازافعال آن ترطیب وتلیین وارخاء وازلاق وانضاج واستحاله بخلط غالب وتسخین قلیل است بسبب لطافت وهوائیت ومائیت جوهرخود مانند ادهان واسمان واشیای دهني چرب * واما حلو * بضم حای مهمله وسکون لام وواو وحلاوت که بمعني شیرین وشیریني است آن است که سطح زبان را نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد وطبیعت ملذ بردبدن آن را دوست دارد وقوت جاذبه کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید ومشتاق بدان باشد * وازافعال آن جلا وارخا وانضاج وتلیین وترقیق واذابه واستحاله بخلط غالب وخون وتسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت ولطافت جوهرخود مانند شکروعسل ودوشاب انگوروتوت وخرما وانجیر وانبه وبالجمله آنچه دران شیرنیي وشیرین باشد واما حلو نوعی الحلاوة شدید الاستحان پس آن درشت کنندة سطح زبان ومعطش است مانند شکر سرخ وبعضي انواع عسل ها دوکهنه بجوش آمده * واما تفه * بفتح تای مثناة فوقانیه وکسرفا وفاکه معنیح لبز نا مند بفتح میم وکسرسین مهمله ویای مثناة تحتانیه وخای معجمه ونماهت که بمعنی بیمزه وبیمزکي است آن است که سطح زبان را بسیار نرم وملایم ومنبسط ومستوی سازد ومرغوب طبیعت نباشد وازافعال آن تسکین حرارت وعطش ورفع خشونت وقبوضت وامثال اینها است اگربارطوبت باشد * وبدانکه شدت وحدت طعم دلالت برحرارت میکند واعتدال وملایمت آن دلالت براعتدال وخشونت وقبوضت وعفوصت بریبوست ورخاوت وملایمت وتلیین بررطوبت وبرهمین قیاس ونسبت واز ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را وگاه است که شئ مرکب از دو چیز که یکي بارد وبی طعم ودیگری حار وبا طعم باشد بارد بود بواسطة غلبة جوهر بارد برجوهرحار پس دربن نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهرحار وفعل آن

برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است واین چنین شی را مرکب القوی مینامند وامثال آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آن را تلخ میسازد واما مزاج آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف کرده اند ومزاج آن را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج وترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است هرچند در مثال مذکور صحن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید وگاه مجتمع میکردند دو طعم در جرم شی واحد مانند مرارت وقبوضت مجتمع در حضض واین را بشع وبشاعت مینامند ومانند مرارت وملوحت در اراضی سبخه وآب دریای شور واین را از عوقت و زعاق میکویند ومانند مرارت وحرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته وکهنه بجوش آمده وبعضی اثنا رشیرین ازحد در گذشته ومانند حموضت ومرارت وقبوضت در بعض میوه ها ومانند مرارت وحرافت وقبوضت در بادنجان ومانند مرارت وتفاهت در کاسنی وامثال این مرکبات وغیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی وثلاثی ورباعی وخماسی وغیرها والله اعلم بالحقائق کلها * وامارایحه * که جمع آن روائح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت ومزاج شی ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن ودریافت طعم آن درمی یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد وبوی رخو ضعیف بر برودت وبوی ملایم بر اعتدال وهمچنین ولیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است وکلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رائحهٔ چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض کلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی وعفوصتی نباشد وکیفیت شان ورای آن باشد وبدانکه در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد وبعضی گفته اند ابخرهٔ لطیف آنها است که جدا گشته ومختلط بهوا شده بحس شامه میرسد وفی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد وبعضی چنین وبعضی که جوهر آنها لطیف وجرم آنها سخیف متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره وهم ابخرهٔ لطیفه از آنها جدا گشته ومختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند اما اکثر اشیای کثیفه وصلبه در نهایت کثافت وصلابت که تا بدان نباشند که اجزای صغیره ویا ابخرهٔ لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رائحه میباشند مانند احجاریکه در عمارات وبیوت وغیرها بکار میبرند وحجر یاقوت والماس وزمرد وغیرها ولهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود ومفقود است وبدانکه روائح منقسم میشوند بسه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر ونام برده میشوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میکویند بوی دوشاب وشکر وعسل وسرکه وماست وفلان چیز وفلان میوه بوی شیرین دارند وفلان میوه وفلان چیز بوی ترش وهمچنین سائر طعوم واستدلال باینها مثل استدلال بآنها است دوم استدلال بملایمت ومنافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رائحه ملایم وموافق طبیعت وطیب ولذیذ ومرغوب است مانند رائحه عنبر وگلاب وگلهای خوشبو از ورد احمر وورد چینی ونرجس وامثال اینها واستدلال باینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت ولطافت مادهٔ آنها در اکثر ویا آنکه فلان رائحه کریه وغیر مرغوب ومنافر ومخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن وثوم وجیفه ومانند اینها واستدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت وکثافت مادهٔ آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل وتاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت

وحرارت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه وبنفشه وسیب وخیار تازه وپلان رائحه مهیج حرارت وخشک کنندهٔ دماغ است مانند مشک وچندبیدستر وفلفل وزنجبیل وشونیز وامثال اینها وازاول استدلال بر برودت ورطوبت کیفیت ولطافت ماده کرده میشود وازثانی برحرارت ویبوست وبالجمله هر رائحهٔ حارهٔ حادهٔ موافقهٔ ملایمه دلالت برحرارت ویبوست کیفیت ولطافت ماده وهر رائحهٔ قویهٔ کریه دلالت برحرارت ویبوست وکثافت ماده وهر رائحهٔ ملایمه مسکنهٔ حرارت ونفس ومفرحهٔ قلب وروح ومرطبه دماغ ومنومهٔ بعضی ازینها دلالت براعتدال حرارت وغلبه رطوبت ولطافت ماده میکنند وبعضی بربرودت ورطوبت والله اعلم * واما لون * که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف ومشوش ومضطرب تراز روایح است وهمچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف میکردند وبالجملة وجهٔ استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بربرودت ورطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میکرداند جسم رطب را چنانچه در یخ وبرف مشاهده کرده میشود ولون سواد بمرا تب خود دلالت بربرودت ویبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میکرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه ومیوه های خام نارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف وخشک وسیاه میکردد وفعل حرارت دران هردو بعکس این است یعنی میکرداند شی رطب را سیاه چنانچه میکرداند هیزم تر را فحم وجسم یابس را سفید مانند آنکه میکرداند فحم را رماد واطبا کفته اند هرگاه که اصناف نوع واحد از دوا ی خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مائل ببیاض وبعضی مائل بحمرت وبعضی مائل بصفرت وبعضی مائل بسواد باشند پس مائل ببیاض اکر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است ومائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی ازان کمتر ومائل بصفرت نیز ازان کمتر مانند صندل اصفر وبدستور مائل بسواد از همه زیاده ودریبوست مائل ببیاض کمتر از همه اصناف خود وبعد ازان اصفر وبعد ازان احمر وبعد ازان از همه غالب تر ویابس تر اسود است واکر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید وسرخ وسبز که عسل سرخ وسبز میباشند بسیار کرم ومائل بسفیدی میباشد کرمیش ازان هردو کمتر ودر بطیخ وانبه وخربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هند وانه وانبه وخربزهٔ زرد ونباتی رنگ شیرین تر وبهتر میباشد از سرخ والوان دیکرچون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب وغلبه بعضی آنها است بربعضی واصل کل الوان بیاض وسواد است وسائر الوان مرکب ازان هردو اند * وبدانکه * کفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است وبدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال وسبز مطلقا علامت برودت ویبوست وزرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد وحدت رائحه که افیون دارد میباید که کرم باشد نه سرد ولهذا کفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف ومشوش ومضطرب است واکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه وغلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یکرطل شیر دو مثقال افربیون باین حیثیت که یکرنک کردند آن هردو شی را بحد ومحسوس نکردد اجزاء افربیون جدا از شیر ومزاج ثانوی مناسبی بهمرسانند باوجود آنکه رنگ آن متغیر نکشته باشد بسیار کرم وهمچنین است حکم در طعم ورائحه نیز مانند افیون وکافور که باوجود آنکه بسیار بارد اند تلخ وتند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها وبوهای قوی مانند فلفل وزعفران وچند بیدستر وعنبر ومشک وغیرها یعنی در ترکیبی وممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم ورائحهٔ هریک ازان هردو بر کل اجزا وهمچنین استدلال بسرعت استحاله وبطوء آن وسرعت جمود وبطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال

بامور خمسه به تنهائی بلدون تائید بتجربه وتکرار وتکثار استعمال ناقص وناتمام است وحکم بالجزم نمیتوان نمود بانها بغلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه ویقین بمعنی ظن غالب حاصل نمیگردد از انها زیرا که میتواند بود که شیء ممتزج مرکب بارد باشد ویا حار وطعم ورائحه ولون آن هریک جدا جدا دلالت برخلاف آن نمایند واز حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد وجزوی طعم ویا رائحه ولون قوی وغالب بر دیگر اجزا باشد ودر ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در تراکیب افیونیه ویا قطرانیه ویا زاوندیه ویا کافوریه رائحهٔ افیون وکافور ولون افیون وقطران که سواد ولون زاوند که زرد است مشاهده وظاهر میگردد وهمچنین روائح والوان وطعوم نیز واما افیون وکافور که لون آن مردو بقولی دلالت بر برودت دارند وحدت رائحه وطعم آن مرد ود لالت بر حرارت وبقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت ولهذا منشأ توهم بعضی گشته وآن مرد ورا حار دانسته اند ومیتوان توفیق وجمع بین القولین بدین طریق نمود که آن مرد وا زجملهٔ ادویهٔ مرکبة القوی اند که درانها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه وباعث حدت وانفعال حرارت گشته ودیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون وحدت وانفعال برودت شده وبعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل وانفعال با طبیعت اثر خود ننموده بزودی بتحلیل میرود وزائل میگردد وباقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید وانفعال برودت از ان صادر میگردد # وبدانکه # الوان شش نوع میباشند ابیض واحمر واصفر واخضر واسود وازرق وهریک را صفتی خاص است مانند یقق وقانی وفاقع وناصع وغریب وحالک نیز واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده میگویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی وهمچنین میگویند احمر قانی واصفر فاقع واخضر ناصع واسود غریب ویا اسود حالک وازرق واضح وادله هریک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون وکتب مبسوطه ورسائل این فن مذکور است وچون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود واما استدلال ماخوذ از انفعال دوا چنان است که آنچه دران تفتیح وقبض باشد حار ویابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبهٔ حرارت وانچه دران تحلیل ولزوجت بود دران ناریت ورطوبت غالب است وانچه قوت آن بسیار لطیف وخفیف باشد ویا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا ویا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل ولطیف است وجزو ارضی بارد کثیف آن بسیار وبر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقائق الامور کما هی لانه فاعلها وخالقها جل شانه #

فصـــــل * پنجم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت وخواص ادویه مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن وبلدان وفصول اربعه وخشکی وتری وتازگی وکهنگی وخامی وکال رسیدگی وامثال اینها مختلف الصور والماهیت میباشند پس هر گاه شخصی مثلا در بلدی دون بلدی ویا در فصلی دون فصلی ویا در زمین تازگی ویا در زمان خشکی ویا در وقت خامی وناراسی ویا در هنگام پختگی ورسیدگی وامثال اینها دوائی را مثلا مشاهده نماید وبحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل ورنگ وطعم ورائحه وغیر اینها از ان نماید ودیگری در غیر آن بلد واوقات واحوال دیگر ملاحظه نماید وماهیت وطبیعت ومنافع ومضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید وهمچنین پس احوال مذکوره هریک لامحاله مخالف یکدیگر خواهند بود واحاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور هر شخص واحد نیست وهمچنین هریک خاصیت ونفع وضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود وظاهر است که امور مذکوره منحصر دران نیست وبحسب اوضاع فلکی وتغیرات انها اختلاف در امزجه وخواص ادویه واقع میشود وباعث اشتباه در

ماهیت و ترتیب و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم # بدانکه # آنچه از کتب متقل مین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه کردیده دیسقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته دربیان حشایش تالیف کرده پس فولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویهٔ مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نگشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از سریانی بیونانی شده دیدروس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از سریانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات و ترجمهٔ او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نجاشعه در این باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس بن یوحنا پس صائغ پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابوریحان بیرونی صاحب تذکرهٔ سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لایسع للطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داؤد انطاکی مصری مؤلف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و او بسطی در ادویه داده پس حکیم میرمحمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفة المؤمنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مؤلفات او شان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی مفردات و مرکبات را درهم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میرمحمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و تجربات انضایی حکیم میرمحمد افضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبدالحمید برحاشیهٔ تحفه نوشته مبسوط تر و بهتر است والله اعلم # فصل # ششم دربیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و حضانت آنها اما بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویهٔ قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا قویتر و بهتر می شوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطبایان زا در یازدهم تشرین اول از ماه رومی سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر بقول استاد ابقراط که علاج کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجهٔ امراض هر بلد و مملکت را با دویه مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب نافع و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل پس آنکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معادن معروفه و مشهورهٔ آن در اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند قلقند پس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرمز و مانند اینها و هرچند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیغش تر باشند و ریزه و منفتت و آمیخته بچیزهای دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحهٔ مختصه بهر یک مانند آن در هر از اطیان برقرار و کامل

خوبي باشند وهمچنين قير وموميائي و نفط و امثال اينها اما انچه نباتي است بدستور مذكور يعني انچه اوراق واز هار است بايد كه بگيرند از اماكن مختصه بهريك فصل وزمان ووقت لائق وبعد رسيدن بكمال خود وپيش از افتادن از درخت وپژمردگي ومتغيرشدن هيأت ورنگ وبوي آن ودرسايه باحتياط تمام خشك كنند واز غبار ورطوبات وغيرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعيف نگرداند وعرض كمال خشكي آن باشد كه در آفتاب بكمال احتياط خشك نمايند وانچه از قبيل بزور باشد واجب است كه بگيرند آنرا بعد بستن ومستحكم شدن جرم وخشك شدن رطوبت آنها بحد اعتدال وزائل شدن خامي وزردي وپژمردگي آوردن اوراق وبدستور درسايه خشك نمايند واز گرد وغبار واختلاط باشياء كريهه ورسيدن نم ورطوبات وگرمي وخشكي بسيار بدانها محفوظ دارند * بدانكه * ادويهٔ نباتيه ذوات كيفيات منكسره مفرده ومركبه در بلدان منكسرة بالكيفية واراضي صلبه بهتر يافت ميشوند وهميشه دوا هادران بلدان واراضي قويتر ميباشند ولهذا ادويهٔ جبلي وسهلي وبري اقوي اند از بستاني در اكثر امور وادويه بارده در بلدان حاره وبالعكس نيز وكيفيت آنها در اكثر امور شديد تر وقويتر ميباشد وادويهٔ معتدله در بلدان معتدله ورطبه در بلدان يابسه بس اخذ آنها ازان بلدان واراضي اولي از غير آنها است وآنچه از قبيل قضبان وقشور باشد بدستور بايد كه بعد از نمو ورسيدن بكمال لائق بحال آن وپيش از پژمردگي وخشكي وكجي وپيچيدگي اخذ نمايند وبدستور خشك نموده محفوظ دارند وآنچه از قبيل اصول است بعد از اخذ ثمر وهنگام ريختن برگهاي آن وقبل از ريختن تمامي آنها اخذ نمايند بلكه آخر فصل خريف بهتر است وبدستور خشك نمايند وآنچه از حشايش باشد بتمامي اخذ بايد نمود در هنگام كال بلوغ ورسيدگي وترو تازگي وعدم نقصان اخذ نمايند وبدستور خشك كنند ونگاه دارند تا بمصرف لائق آيد وآنچه از قبيل اثمار باشد نيز بدستور بعد كال نضج ورسيدن وقبل از پژمرده شدن وافتادن خود بخود از درخت اخذ نمايند مگر آنكه منظور ومطلوب خام آن باشد يا نيم رس آن وآنچه را از انها درست با پوست خشك بايد نمود همان قسم درست خشك نمايند وآنچه را مقشر يا ورق بايد نمود پوست كنده وورق كرده خشك نمايند وآنچه را بريسمان بايد كشيد بريسمان كشيده درسايه يا بآفتاب كمي باحتياط خشك نمايند واز گرد وغبار ودخان ورطوبت ونموست ونكرج وفساد وخوردن كرم وغيرها محفوظ دارند وبالجمله بايد كه كل ادويه نباتيه را در كمال هنگام رسيدگي وبلاوت وپيش از روبخشكي وپژمردگي وضعف ونقصان آوردن اخذ نمايند ودر هنگام صفا وگرمي وخشكي هوا بهتر است از هنگام كدورت وبرودت ورطوبت آن وآنچه باران خورده وقريب العهد بان باشد ضعيف است وادويهٔ بريه وصحرائيه اقوي اند از بستانيه وحجم وضخامت آنها كمتر است در اكثر وجبليه اقوي اند از بريه وشكوفهاي گلها انچه باليده تر وخوشبوتر وشگفته وپژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامي شگفتن اخذ آن بهتر است وهمچنين بستاني آن واز برگها آنچه ضخيم تر وخوشبوتر وتازه تر باشد بهتر است واز قضبان واصول انچه كجي وپژمردگي آن كمتر باشد واز بزور انچه بزرگتر وفربه تر وچرب تر وسنگين تر باشد بهتر است واز فواكه انچه شاداب تر وپرگوشت تر وسنگين تر باشد ولون وطعم ورائحه هريك از انها كه بهتر وزياده وقويتر باشد اقوي است از مخالف اينها واما البن شبرم هرگاه تازه آن بهم رسد بطريق مقرر لبن ازان اخذ نمايند والا اگر تازهٔ آن بهم نرسد كه شير ازان گرفته شود بدستور سائر يتوعات پوست تازهٔ آن را بشويند ويا خشك آن را در آب گرم بخيسانند ودر آفتاب بگذارند تا غليظ ولزج گردد پس آب آن را جدا كرده خشك نمايند ولبن خشخاش را كه افيون است از خشخاش مصري ويا كازروني يا عظيم آبادي در مصر وكازرون بشرطيكه در افيون ان شاء الله تعالى

خواهد آمد همچنین لبن بلسان وسائر البان را از اماکن مختصه و از زمان لائقه و بالجمله در هرجا که خوب و قوی القوة کردند
اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول
روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز و بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بعد یکه منفرک
و متفتت کردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند * و اما عصارات * پس باید که از
ادویهٔ جیده از اوراق و اثمار و اصول وغیرها اخذ نمایند و با آتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار
و اختلاط اشیای غریبهٔ کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ املیلج و انبرباریس وغیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند
مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست * و اما ادویهٔ حیوانیه * پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات
جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از روی و بلاغری و پیری و ضعف و نقصان
آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها و از آنجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن
در علاج سنگ کرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا
ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا جدا کرده بروند و خون وسط را در دیک و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند
تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچهٔ کرباس پاکی پهن نمایند و پارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن
بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آن را با آب کرنس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله
هر چیزی را بشرائط مقررهٔ آن اخذ کنند و در نگاه داشتن اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند * دستور حفظ * زمرهٔ
حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطهٔ محکم بسته در شیشهٔ که عسل در آن آنمقدار باشد که
او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده
باشند * دستور حفظ * پیه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در عسل چند روز بیندازند و بعد از آن شیشهٔ
خشک کرده در لته کتانی بپیچیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زود تر متعفن نمیگردد
* دستور حفظ * سائر ادویه آن است که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل
و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را
در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشهٔ سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و
یا روی توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید
داشت و ظرف قلعی جهت حفظ دهنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم * فصل * هفتم در بیان اعمار
بعضی ادویهٔ مفرده بالاجمال والاختصار بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی الله
پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام التركيب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن
اجرام و جواهر آنها و علم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند
و فاسد نمیگردند و اما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان متشابه نباشند یعنی ناقص التركيب باشند مانند
مس و آهن و اسرب وغیرها بسیار باقی نمیمانند و بزودی فانی و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی
در آن بمانند و اما زیبق پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و ستیل آب ترت آن تا شش سال

باقي ميماند و مرتك كه مرده ارسنك باشد قوت آن تا سالهاي بسيار باقي ميماند و همچنين اقليميا و مرقشيشا و توتيا واما حجر فادزهر يعني فادزهر معدني خطائي و تند هارد وانواع خوشرنك وخوشبوي املس آن نيز مدتي مديد قوت آن باقي ميماند واما لؤلؤ مدت بقاي قوت آن ازان كمتر است وما دام كه آب ورنك وصفا دران باقي است نيكو است واما اطيان طيب الروايح مانند طين داغستاني ومختوم وآنچه بدان مرده مانند مدت بقاي قوت آنها از لؤلؤ كمتر است وكل احجار واطيان را چون بسايند ومدتي برآنها بكذرد قوت آنها ضعيف وزائل ميكردد ورفته رفته مثل احجار واطيان ديكر ميشوند بحسب مراتب خود ما وانچه صاحب رايحه است ما دام كه رايحه با آن باقي است قوي است پس بعد ستور ضعيف وباطل ميكردد ومثل سائر احجار واطيان ميشوند والله اعلم * فائده بدانكه * اكثري برانند كه ماده بسائط متطرقات زيبق وكبريت است پس هركاه آن هردو درنهايت خوبي جوهر وصفا باشند وكبريت درقوت نارنت صابغه وغالب باشد درمعدن صورت ذهبي بران مركب ازمبدء فياض جل ذكره فايض ميكردد وذهب تكون ميبابد واكر زيبق غالب باشد يا قوت بارده صورت فضي مي يابد ونقره متكون ميكردد وچون اجزاي ردي الجواهر باشند وكبريت كمتر وياقوت مائيه صورت قلعي مي پذيرد وهركاه رداءت جوهر بيشتر باشد صورت اسربي ميبابد واكر زيبق جيد الجوهر بود كه مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هرچند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسي ميبابد وچون با اشتعال يبوست شديده بران غالب باشد صورت روي توتيا كه خارصيني نيز نامند مي پذيرد واكر كبريت جيد الجوهر وزيبق ردي الجوهر باشد با علم اسباب صبغ صورت حديدي بروفايض ميكردد واهل صنعت كيميا را عقيده آن آنست كه انقلاب بعضي به بعضي با عمال مخصوصة مدونه دركتب خود كه رفع بدي جوهر هريك شود ممكن است اما شايد اين سخن توهمي بيش نباشد زيرا كه انقلاب حقائق محال است وهمچنين احجار نفيسة غير متطرقه مانند ياقوت والماس وزمرد وغيرها نيز اصل وماده وبسائط آنها زيبق وكبريت است با ختلاف مراتب از صفا وكدورت وغيرها والله اعلم وهمچنين اكر زيبق جيد ونيكو باشد وليكن كبريت ناصاف باشد تركيب غير محكم يعني حافظ صورت نوعية خود مدت مديد نتواند بود واكر هردو جيد وصافي باشند محكم التركيب كردد يعني حافظ صورت خود مدت مديد بود والله اعلم * اما ادويه نباتيه * پس آنها يازده صنف اند زيرا كه يا ازقبيل صموغ ويا عصارات ويا ازهار ونقاح ويا ادهان ويا البان ويتوعات ويا اوراق ويا ثمر ويا بزور ويا اغصان ويا اصول ولحا وقشور وامثال اينها اند پس صموغ مانند صمغ عربي وكثيرا واشق وجاوشير وسكبينج ولك ودم الاخوين وامثال اينها مدت بقاي قوت آنها تا سه سال است واما عصارات مانند اقاقيا وحضض هندي ومكي وافيون باصطلاح قديم كه عصارة خشخاش بري بوده وكات هندي ودم الاخوين بقول صاحب خلاصة التجارب كه عصارة ابوخلسا است ازآنها كمتر واما ازهار ونقاح كه كلها وشكوفه ها باشند مانند بنفشه ونيلوفر وورد احمر وكل كاوزبان ونقاح اذخر وقيصوم وامثال اينها واوراق مانند سناي مكي وكاوزبان ومازريون وماذج هندي وورق الآس وپرسياوشان وامثال اينها نيز بحسب قوت وضعف خود يكسال نهايت تا دو سال قوت آنها قوي ميباشد پس ضعيف وباطل ميكردد واما البان ويتوعات مانند سقمونيا وفرفيون وافيون وامثال اين ها پس سقمونيا قوت آن تا بيست سال باقي ميماند وبعد ازان ضعيف ميكردد ورفته رفته باطل ميشود وفرفيون تا چهار سال وافيون تا پنجاه سال قوت آن باقي ميباشد وزياده نيز كفته اند وبالجمله اكثر البان قوت آنها تا قريب بده سال باقي ميمانند اما ادهان مانند زيت ودهن بلسان وقنه وقطران ومانند اينها پس بارده آنها بزودي فاسد ميكردد خصوص رطبة آنها كه دريك دو ماه اسبوع وحاره رطبه ويابسة آنها بمراتب

یکسال تا دو سال پس فاسد ومتکرج میگردد واما دهن بلسان پس آن از قبول البان اضعف وقوت آن مدت مدید باقی میماند وگفته اند هرچند کهنه ترشود جید وقویتر میگردد وهمچنین دهن کافور وزیت ودهن اذخر تا دو سال واما اثمار مانند عناب وسپستان وحب بلسان ومازو وبلوط وآلو وآلو بالو وسیب وبه وانار ولوز وجوز وجوز بوا وقرنفل وقاقله وفلفل واملج وهلیله وبلیله وامثال اینها پس آنها مختلف میباشند آنچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز گردکان وبادام وپسته وچلغوزه ونارجیل وکنجد وخشخاش وخیار وهندوانه وخربزه وکدو وامثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند والا تا یکهفته وکمتر از آن خصوص مغز پسته وگردکان واما بزور مانند بزر رازیانه وکمون وکرویا وکاسنی وکشنیز وکاهو وخشخاش وکنجد وامثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه وحرف وخردل ورازیانج وامثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ ونگاهبانی از نم ورطوبت وخاک وباد وغیرها باقی میمانند وکثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور ومغز کوزهٔ قبل واما اغصان ولحا واصول وقشور مانند عود بلسان وزرنب وشیطرج وشکاعی وبادآورد وبیخ کاسنی ورازیانه ولفاح وکرفس وافسرو جنطیانا وعاقرقرحا وتربد ودارچینی وقرفه وسلیخه وماهی زهره وپوست بیخ کبر وانجبار وامثال اینها پس مختلف میباشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت ورخاوت وضعف پس آنچه مانند قسط وزراوند وعود ودرونج وزرد چوبه ودارچینی وقرفه وسلیخه وزنجبیل وامثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند وخربق از اینها زیاده ومگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی وزنجبیل وزرنباد وزراوند مدحرج وبهمنین وبوزیدان وشقاقل وامثال اینها که بزودی کرم میخورد ضعیف وفاسد میگردد واما آنچه از لحا وعروق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد واما ادویهٔ حیوانیه مانند شحم ومراره وانفحه وقرن وحافر وظلف وزبل وبعرودم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند ونمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم وبعضی تراکیب دیگر وبعضی امراض نخواهد بود واما مراره که زهرهٔ حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است خوب خشک کنند ونیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیرمایهٔ شتر اعرابی وغیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است واما قرن وحافر وظلف وغیرها که عبارت از شاخ وسم وناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند واما زبل وبعرودم که عبارت از سرگین وپشکل وخون حیوان باشد مانند سرگین سگ وکفتار وحمار وبز وغیره تا یکسال وهمچنین خون آن واما جندبیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم

*** فصل * هشتم در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست ***

بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد وگرسنه وتشنه نشود طعام وشراب نخورد ونیاشامد وآنهم بقدر ضرورت واحتیاج که بسر حد امتلاء وتخمه نرسد که مکروه ومضر است ودر هنگام امتلا وسیری وسیرابی طعام نخورد وآب ننوشد ودر هنگام گرسنگی بسیار وعطش مفرط بیکدفعه طعام وشراب بسیار وسیر نخورد ونیاشامد وهمچنین بعد از ریاضت وحرکت شدید مفرط واستیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج ودفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل ویا غیر عادی ومعتاد ویا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد وهمچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید ودست ورو را بشوید چند مرتبه واگر از بن تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد وواجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که بسهولت تناول شود نه بطرف راست ونه چپ ونیز لقمه را باید کوچک بردارد ونیکو مضغ نماید ودر تا نیمتان

اوائل روز طعام سرد ودر زمستان اواسط آن وطعام گرم ودر بهار وپاییز طعام معتدل ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه واگر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است باین ترتیب که روز اول اول روز وآخر روز ویا اول شب وروز دوم وسط روز وهمچنین وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را وبسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید وبملایمت فرو برد وتداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد وما دام که ثقل در معده وسینه وجشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود وتشنه گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد وتعیین وقت بمراتب آن اکثری وبرای متوسطین است والا اطفال وجوانان محرور المزاج قوی الهضم وپیران وضعیفان وبارد المزاجان را هریك بنوعی خاص میباشد حکم واحد برهمه جاری نمیتوان نمود ونیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل ورغبت بطعام وگرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد وابتدا بطعام معتدل سبك کند واقتصار بریکنوع از طعام ویا بدو نوع نماید وبعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تند ابدان اکثر صحیح وسالم وحواس نیکو وصافی میباشد واز پرخوری بدن ثقیل وحواس کلدر وبلید وانواع امراض واعلال طاری میگردد واجتناب نماید از خوردن نان گرم واشامیدن آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت وبخار مینماید واز اجتماع طعام لطیف وشیرین ویا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف وکثیف وهمچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطیء الهضم ردیء الکیموس ویا شیرینی وامثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد وهضم مینماید وباقی میماند مخالف آنها وباعث گرانی ومرض میگردد وهمچنین جمع نماید میان دو طعام که هردو گرم ویا هردو سرد بالفعل ویا بالقوة ویا هردو لزج ویا هردو نفاخ ویا هردو قابض ویا هردو غلیظ ویا هردو مرخی باشند واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست باترب وماهی ویا بعد از ترب وماهی واز گوشت مرغ برماست وماهی ویا بالعکس واز شور باگوشت مرغ واز شیر باماهی واز انار باهریسه واز انگور باکله گوسفند واز سرکه باعدس ویا باماش واز خربزه باعسل ومویز باعسل وخربزه باانبه وامثال اینها واز آب گرم بعد از طعام شور واز آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر وحلو وطعام گرم وشیرین وبعد از خواب وجماع وحمام وهر حرکت مفرط ومضعف وریاضت بسیار ودر بین خواب ودر خلاء معده یعنی ناشتا ودر حمام ومستحسن است جمع میان اطعمه ومیوه هائیکه بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش وچرب با شور وتیز وبعضی را گمان آن است که جایز است جمع میان هرنوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هردو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یکنوع از طعام خورده شده اندك بیشتر واگر متضاد اند هریك دفع مضرت دیگری مینمایند وتعدیل حاصل میشود وکافی بودن این امر نیز خود وهم وغلط است چه میتواند بود که آن هردو غذا متخالف یکدیگر باشند وهیچ یك مصلح دیگری نباشد وفساد یکه سرایت بدیگری نماید وآنرا نیز فاسد سازد واز جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بر آن برف ویخ گذارند البته متاذی ومتضرر خواهد شد ومیتواند بود که دو شیء متشابه باشند وهریك از آن هردو مصلح دیگری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ ودیگری تکثیف غلیظ ویکی تقویت دیگری نماید وهمچنین ونیز میتواند بود که دو شیء متشابه هم باشند وضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هردو باشد وخاصیتی که لازم اجتماع وترکیب است وبالجمله این اصلی وقاعدهٔ کلی ندارد بلکه بعادت وقوت وضعف ولطافت وکثافت مزاج برمیگردد والله اعلم

فصل # نهم در بیان احراق ادویه وتدخیص وتشویه وقلي

وقبل غسل را حکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و ساسفراس و شجرة النبي وکیاکرو شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فاد زهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویهٔ عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و بسد و صدف و برگ ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبهٔ آنها است مانند اثمد و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق کردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کردد ردائت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میکردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویهٔ مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار و حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت مییابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیهٔ لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجهٔ آنها کم و فاسد و فانی میکردد پس بسهولت و آسانی و بزودی سائیده میکردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبهٔ آنها زائل کردند مانند نطرون و بدانکه جسم اکر برنهجی باشد که اعراض مدرکهٔ جسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اکر مفارقت و ترک کند پس اکر خفیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد و اکر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمك و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرکاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهك نامند و آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق کردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از انجمله است اثمد و ارنب و بسد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها است هر یك از اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور میکردد * احراق بورق * که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخکر کذارند و آن را در آن اندازند و بکردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چهل مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بکردد مانند خاکستر * احراق * جمیع زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بکیرند هر مقدار از هر یك که خواهند و با آب و نمك پاك بشویند و خشك نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده در کورهٔ آجرپزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بکذارند

تا آنکه سوخته وسفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود * احراق حیه * وافعی واسود سالخ که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگی ویا افعی ویا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یك شب بگذارند پس بر آورند که خشك شده خواهد بود سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند * احراق خراطین * که خراطین است وبفارسی پرستوك نامند آنست که بگیرند بچهٔ خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا کنده وشکم آنرا چاك کرده آنچه در جوف آن است بر آورده دور نمایند ویا ك شسته و نمك بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در تنور ویا در اجاغ پر از اخگر گذارند تا محرق گردد * احراق ارنب * مانند احراق خطاطیف است * احراق زجاج * که بفارسي آبگینه وشیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنك ریزه وخاك وغبار نباشد نرم سائیده در کوزهٔ مطین وبابوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رماد زجاج * یعني خاکستر آن بهتر آن است در کفچهٔ آهني خوب گرم نمایند ودر آب قلعي اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند ویا زتتمه را گرم نموده در آب قلعي اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا وغبار گردد شربتي از آن مقدار مثقالي با دوازده مثقال آب گرم براي تفتیت حصاة قوي الفعل است * احراق زرنیخ * آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافي را ریزه ریزه مانند نخود ویا قلا نموده ودر کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخي براي بر آمدن بخار بگذارند وبر اخگر گذارند ومادام که از آن بخار سیاه بر مي آید ناقص است وچون بخار آن سفید بر آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود * احراق سلحفاة * آن است که شکم سلحفاة یعني سنك پشت را شکافته احشای آن را افکنده ویاك شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور ویا در اجاغ بآن مقدار بگذارند که سوخته وسفید گردد * احراق سرطان * آنست که بگیرند سرطان نهري چند آنکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد ویا ماهي آن زاییده ازند وشکم آن را بشکافند وما في الجوف آن را بیندازند وبا خاکستر چوب تاك ونمك بشویند در کوزهٔ سفالي آب نادیده کرده سر آن را محکم سازند وبالای کوزه را بگلي که در آن سبوس گندم وخطمي ونمك درهم سرشته باشد گرفته خشك نموده در میان تنوري که آن را خوب گرم نموده باشند گذارند وسر تنور را بپوشند مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح بر آورند واگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه بر آورده سائیده بکار برند * احراق سرطان بحري * نیز بهمان قسم است * احراق شنج وصدف * آن است که بگیرند شنج سفید املس را وبطین حر یعني طین خالص بگیرند ودر تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد وعلامت سوختگي آن است که سفید گردد واگر بیکدفعه سوخته نگردد مجددا بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد وصدف وامثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند * احراق عقیق * ویشب ویا قوت وامثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد انداز ند ومکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته وخشك ومفتت وقابل سحق گردد * احراق بسد ومرجان * آن است که هر یك را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشد وکوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته وسفید گردد اما بحد رمادیت نرسد واگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند واین از براي حصول خفت وبورقیت آن است پس بر آورند ونرم سائیده استعمال نمایند * احراق لؤلؤ * آن است که مروارید ناسفته را با قدري شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش

گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد * احراق ملح * آن است که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند
و در خرقهٔ کتانی گذارند و با پارچهٔ نازکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن
تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند * طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند
و جریش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن را بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از
اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس برآورند
و بکار برند * احراق کهربا * آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته
شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند * احراق اقلیمیا * نیز بر همین نحو است * احراق اسرب *
که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و
قدری سفید آب محرق و دو قبضه جو بر آن ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز
جو قدری بر آن بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود * نوع دیگر * آنست که اسرب را صفحهای نازک
سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را بسرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن
را بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند
و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد * نوع دیگر *
آنست که اسرب صاف خالص را با قدری گوگرد بگدازند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوزهٔ حدادان بگذارند و چندان
بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند * احراق خبث الحدید * آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه
در سرکه تطفیه نمایند * احراق آهن و فولاد * آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو
بخیسانند پس برآورده بر روی سنگ با آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیگ
سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرائی
گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب منقوع اهلیلجات و در بین گاه گاه با آب صبر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند
و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی
مردم در مرتبهٔ آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص
سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس برآورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل فلزات
آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزودی * قتل ذهب * بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند
ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک
داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند * تکلیس ذهب * که بهترین طریق
است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بحجر علقه صافی نمایند و آبها را هر یک جدا
جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس ده جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از برادهٔ
ذهب و هر چهار جزو را با هم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای
نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور با آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

در بوته کرده بحدی آتش دهند که بوته سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و بآب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه و سحق بکبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که بخوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است * نوعی دیگر * که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دینار در آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده که آلوده باشند و بآتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرب و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند * نوعی دیگر * که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب سوهان کرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشد گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند * دستور جلا دادن * و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنگ و خالص نباشند و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود * نوعی دیگر * آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد ادویه را بآن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گوی کرده در آن بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا تکرار عمل نمایند تا رنگین گردد * احراق فضه * آنست که بگذارند نقرهٔ خالص را در بوته که زاج قلعی در آن باشد یعنی بوته را باسفید آب قلعی آلوده باشد و مکرر بگذارند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد * نوعی دیگر * آنست که نقره را براده نموده و بآب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد * احراق اثمد * آن است که ریزه ریزه کرده در دنبهٔ گوسفند و یا در پردهٔ چرب شکنبهٔ بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزند نه بسیار پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب بتحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و برهم زنند تا مکلس گردد * احراق قطران * جهت سنونات آن است که بگیرند قدحی مطین بطین حکمت گرفته و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگذارند زرد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخی از آهن و در آن

فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است والا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا آن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند * **احراق پشم** * و موی مردمی و امثال آن آن است که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد * **احراق اسفنج** * آن است که اسفنج را مقراض نموده بهمان دستور پشم و موی احراق نمایند * **احراق پوست** * کدو و حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آن را خواهند زیاده احراق نمایند * **احراق عود هندی** * و امثال آن از اخشاب آن است که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزهٔ گلی کرده در تنور و یا اجاق آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسرحد رمادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد * **احراق عقرب** * که رماد العقارب نیز نامند آن است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوریکه از هیمهٔ چوب رز و مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری ضعیفی و لاغری آن است * **نوع دیگر** * آن است که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت نجومی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر والا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند * **احراق اهلیلج** * از برای ضرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی در این امر بهتر از سائر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیلهٔ محرق را سوده استعمال نمایند * **احراق قشر بیض** * که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اگر پوست جوجه برآورده باشد بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پردهٔ اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نمایند پس نرم کوبیده در کوزهٔ مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شترمرغ اولی است * **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسهٔ کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد دانهٔ خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بجز علقه از آن بگیرند و آنرا خشک کرده با شهد و عقاب مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزهٔ مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها والا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شورهٔ قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزهٔ مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است * **احراق طلق** * بطور اهل هند آن است که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکهٔ انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوش بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسهٔ صفیق مستحکمی با سنگریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکهٔ تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی تا یکهفته بگذارند

که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنگره که گیاه هندی است و آب برگ تاتوله و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هریك جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشك ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آن است که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند برق از آن مطلق ظاهر نشود * اما دستور حلب و حل بعض اشیا حلب طلق آن است که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسهٔ کرباس مستحکمی نموده سنگریزها بقدر ثلثی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشك نموده استعمال نمایند * نوع دیگر * که از آن اسهل است آن است که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازك کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بروی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند * حل طلق آن است که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و زیادی بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشك نمایند و در مثانهٔ گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشهٔ ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکهٔ کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در اندرون داخل نگردد پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد * نوع دیگر * آن است که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا بپارچهٔ ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسب تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب مفید گداخته خواهد بود * حل ذهب جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آن است که بگیرند ورق طلا را در هاون طلا یا دستهٔ طلا با گلاب و بید مشك و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و در روزی آن مقدار که یك قیراط تا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب و بید مشك * حل ذهب با مروارید جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازالهٔ صرع و دوار و شدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و زیادتی منی و حفظ جنین آن است که ورق طلا را با ابریشم خام حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکهٔ انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمك بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصهٔ آن ته نشین شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند * صنعت حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده در خمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را بآن مضبوط بندند چنانچه شیشه بآب نرسد و در زیر آن دیگ آتش برافروزند * و بهتر آن است که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند * صنعت دهن طرطیر آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشهٔ گردن کج تقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است * و اما تشویه و تحمیص و تقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل

خمیر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار ریخته
تشویه نماید مانند اسقیل و سقمونیا و مثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یکشب
بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت سنونات و غیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر
آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همه آن مساوی و یکقدر حاجت بریان
گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزورها که خواهند
و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته
گردد * و تقلیه * آنست که در روغن گاو و یا غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو برداشته و سرخ گردد مانند بزور و یا بقدری که بشکفد
و بترکد مانند هلیله و عفص و یا بحدیکه بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها * تشویه توتیا *
آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی
چشم و حافظ صحت آن است و مغسول آن مجفف بی لذع * دستور بریان * نمودن افیون آنست که افیون را بقدر با قلا و مغز
بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند * و ما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش
دادن بعض ادویه است که در آنها حدت و بارد اعت و غائله باشد تا آنکه کم و یا زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک
و دند و تربد و مازریون و تشمیزج و مانند اینها آن است که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا
بگچ مقشر نمایند و سر آنرا بقطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و در میان تنوریکه گرمی آن معتدل
باشد گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته
بکار برند و اگر سیب و یا به نیافته نشود سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف آن است برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن
کرده و آب سیب و یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند * و حکیم رازی گفته اگر سیب و به نباشد
سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلف گوید اگر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند
و استعمال نمایند بهتر است و انزروت را باید کوبید و بشیر الاغ سرشته و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه و اگر
زیاده بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز باید خیسانید و دند که حب السلاطین است
در سرگین گاو باید مدبر نمود بدینطریق که بگیرند مغز دند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان
مغز آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیقی و یا دولائی کنند و یکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته
بنحویکه از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند
و بالای آن خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تا آنکه مقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نسوزد
پس برآورده بطرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک
شسته و بعد د هر دانه حب السلاطین یکعدد هلیلهٔ زنگی که هلیله مویزک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج با آب لیمو و
یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخود و شربتی از دو حب تا هفت حب و بصاحب انقلاب معده
نباید داد که مضر است اورا * نوع دیگر * آن است که آن کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند
که بته آن دیگ نرسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشی دهند پس برآورده

پاک شسته بلیله مقشر مکور با ملیله وآرد برنج یا آب لیمو سرشته حبوب سازند ریا حب الله بی که مویزج است ورب السوس و
بهار یقون ومش مقل ومصطکی وحشیش غافث وافسنتین رومی وصبر سقوطری اجزا مساوی کوفته وبیخته باب کرفس سرشته و
دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم رغن ازبرباج باشد واین حب برای فالج ولقوه ورعشه
واوجاع ظهر وامثال اینها نافع است وبعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درشبانه روز
مائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی در سایه خشک نموده عند الحاجت یکعب تا دو حب استعمال نمایند وتربد
را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد وجریش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آرد ودوتشمیزج را در لته بسته درسرکین
الاغ با اب جوش باید داد تا پوست ان نرم کرده پس مقشر نموده سوده بکار برند وماذریون را دو شبانه روز در سرکه باید
که بخیسانند ودر بین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند ونیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند
استعمال نمایند وتدبیر هریک بتفصیل وچند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت * تدبیر کمون آنست که بگیرند زیرهٔ کرمانی تازه
که کهنه و بوسیده نباشد وپاک وپاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند
آنمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند ودر بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده
اندک بریان کنند واگر زود خواهند که خشک کرده بر پارچهٔ کرپاس پاکیزه پهن کنند ودایم برهم زنند تا خشک کرده * تدبیر
کبریت * آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند وبر سر آن پارچهٔ کرپاسی ببندند وبالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده
پهن کنند وطبقی از سفال بالای کوکرد بگذارند بنحویکه بکوکرد نچسپد ودر میان طبق سفالی سرکین گاو خشک کنند وبر افروزند
ویا آنکه پر از اخگر کنند وبگذارند تا از گرمی آن کوکرد آب شود واز پارچه گذشته تمام دران شیر بچکد پس کوکرد را از روی
شیر بردارند وعند الحاجة بکار برند * تدبیر بیش * ومربی آنست که شش ماشه بیش ویا مربی هر کدام را که خواهند بگیرند
وریزه ریزه نموده درکیسه کنند ودر دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که
شیر بنصفه رسد پس بیش را برآورده بشویند ودر کیسهٔ دیگر کنند ودرهمان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را
خشک نموده مقدار رختهٔ جهت فالج ولقوه واسترخا واستقا وجذام وامثال اینها بکار برند * تدبیر ذراریح * که بترکی
الاکلنگ نامند وقسمی از عبن است بلغت اصفهانی آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده وسر کوزه را بلتهٔ کتانی
بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که باتش بجوشد بدارند تا ذراریح کشته وبرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند * تدبیر
سلاخه * که عبارت از بول بزکوهی است که در مسکن او جمع میشود آن است که انرا در ظرف نوی کرده بران اب خار خسک
وبول گاو انمقدار بریزند که انرا بپوشاند ودر آفتاب ویا باتش گرم بدست بمالند وصاف انرا در ظرف دیگر کنند وبیست ویکروز
در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد * تدبیر توتیا * باب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را ونرم سوده در ظرف
چینی یا شیشه کرده اب غورهٔ صاف کرده بران ریزند وبگذارند تا نه روز وهر روز اب غوره را تازه نمایند وپس از نه روز بر روی
سنگ سماق باب غوره که صاف کرده وببرف ویا یخ سرد کرده باشند با مستکی بسایند وچون خشک گردد باز اب غورهٔ سرد بران
ریزند وبسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند وعند الحاجة بکار برند * تدبیر خبث
الحدید * آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهار روز در سرکهٔ خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام
بریان کنند وخوب بسایند چنانچه بالای اب بایستد وبزودی ته نشین نشود ودر ترکیبها استعمال نمایند * نوع دیگر * آنست

که عنب الحدید را نرم کوفته و پخته مدت چهارده روز در سرکهٔ تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا هفت روز بخیسانند و
هر روز آب کنند تا تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن خستهٔ زردآلو و یا شفتالو
و بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است * تدبیر برادهٔ آهن و تلقیهٔ آن * آنست که آهن را براده نموده در میان
سفال آب نادیده با آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکهٔ انگوری اندازند پس برآورده
سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند * تدبیر پوست بیضه
آنست که قشر بیضهٔ مرغ یا شترمرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا
کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند * نوعی دیگر *
آنست که با آب و نمک و خاکستر چند قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر
پوست بچه برآورده بهتر است * تدبیر خسک * آنست که خسک دانه را در شیر تازهٔ دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند
و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بی عدیل است * تدبیر و اصلاح عسل بلادر * آنست که بلادر
را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل
آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بر بدیده بر صفحهٔ
آهنی گذارند و دستهٔ آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بران گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس
چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردکان و اگر نباشد روغن گاو بجوشانند و استعمال نمایند و در دواء السنه و غیر آن
که پوست آن داخل میشود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن
گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی
را نه باید که اولا امتحان نموده این چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم
کوبیدن بلادر را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آن است * اصلاح شبرم * آنست که آنرا بکوبند
و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصهٔ آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد احشا و ماء
اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه
بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و یا قوابض صرفه استعمال آن جائز نیست * اصلاح ادویه جهت نشاط * مانند بیخ
شبیهی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانروز در شیر بخیسانند و مکرر
تبدیل شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کل و یا روغن پسته یکهفته بپرورند و بکار برند و اگر آن چیز
حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و یا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند * طریق دیگر *
که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بیغائله مشاهده نموده ام آنست که ادویهٔ مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در
آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویهٔ آن
معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویهٔ آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد
بجوشانند تا همه آبها را جذب بخود کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه
دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است * اصلاح دبق * آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند

در هاون باندزد روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد و همچنین است
اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چون هر مرکب دبق را باد و انکه در ان ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج باستعمال کردن
روغن نیست با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانهٔ بید انجیر است * دستور کوبیدن اشنه * آنست
که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد * تصفیهٔ زیبق * که معمول اهل صناعت
کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسمی بیغلعی صاف بی چرک و کدورت کنند و بر آتش گذارند و بفاصلهٔ اندکی ظرف
دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سپایهٔ چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بمقدار وسیع تر از ظرفی
که در ان سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد در دارند و
بکار برند * نوع دیگر * که بطریق متعارف است آن است که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه و یا لعابی با آب بید انجیر
بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل گردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبهٔ سوم با آب نقیع هلیله بسایند پس
بشویند و معتاد منقال آنرا باسی منقال آب خالص در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و هرچند آب بتحلیل رود اندک
اندک آب در ان داخل نمایند تا یکرطل بماند پس بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه
نگاهدارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی بآب الارواح است * و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تغسیل عبارت از ان
است پس باید انکه غایت غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریهٔ مکتسبه از احراق و
یا رفع بشاعت و غثیان آنست تحریک یا نفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویهٔ حجریه از توتیا و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی
و آنچه شبیه باحجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیداب و امثال اینها و اطیان و آهک و موم و زفت و
صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده در هاون
و امثال آن کرده آب بران ریخته با دستکی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد بآب مخلوط گردد پس آنرا با دستکی در ظرف
دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم آن را بگیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار
گشته بآب مخلوط شده در ان ظرف دیگر رود و بعد از ان روی ان را بپوشانند تا غبار در ان داخل نشود و ته نشین گردد پس آب
بالای ان را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند * اما غسل اطیان * آنست که هر گلی را که خواهند بشویند در ان
آنمقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند تا
ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند * غسل ادهان * که بتجربه نامند باید انکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم ان
تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در ان ریزند و برهم زنند تا یخ
و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیکدفعه باصلاح نیاید
دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب و با برف و با یخ و یا آب سرد نیز خوب است و روغن گاو و گوسفند
را با دوغ گاو نیز جوش دادن و در حین جوش آرد میدهٔ گندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوب است
* غسل شیرج * که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و بآتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا
کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از ان جدا کرده بکار برند * غسل زفت * و امثال آن
مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب

استعمال برد ارند وعند الحاجة بکار برند * غسل آبار راتسج واسفیداج وتوتیا وحجر ارمنی وشادنج ویاقوت وزمرد وعقیق ولؤلؤ وامثال اینها * آنست که هر کدام را که خواهند اولا نرم بسایند وبا آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بکیرند وانچه ته نشین شود باز بسایند وبا آب مخلوط کنند وآب مخلوط با آنرا بکیرند وهمچنین چند مرتبه ودر آخر انچه دردی وسنگ ریزه بماند دور کنند وسر ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین کردد پس آب بالای آنرا بریزند وته نشین را خشک نموده اکر از برای امراض عین است باز سحق وصلابه نموده بکار برند ودر غیر آن بدون آن کافی است * غسل نوره یعنی آهک جهت تصفیه واطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند وآب بران ریزند وبرهم زنند ودر ظرفی کنند وته نشین ودردی وسنگ ریزه که باشد دور کنند وآن آب را بکذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بکیرند وآب خالص دران ریزند وبرهم زنند وبدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند * غسل مرداسنگ * جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ را باهم وزن آن نمک بسایند وآب برروی آن ریزند آنمقدار که چهار انکشت بالای آن آید وتا هفت روز بکذارند وهر روز سه مرتبه برهم زنند پس بکذارند تا ته نشین شود وآب صافی تازه بران ریزند وهفت روز دیکر بدستور بکذارند ودرین برهم زنند وبعد هفت روز تجدید کنند وهمچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند *غسل لاجورد * انچه از برای امراض عین است مانند احجار دیکر است که ذکر یافت وانچه از برای کتابت ونقاشی وسعوف وحبوب وغیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند وتسقیه با آب تازه نموده بجوشانند واندک روغن زیتون دران ریزند وبدستور احجار غسل دهند ومکرر اعادهٔ طبخ وغسل کنند تا مانند غبار کردد * نوع دیکر * آنست که سنگ لاجورد را کوفته وبیخته صلابه نمایند تا مانند غبار کردد پس با روغن کند ریا سندروس خمیر کنند وبا آب کرم بدست بمالند وهموار اندک اندک آب کرم مبر یخته باشند تا تمام آن شسته کردد وچون ببینند که در روغن دیکر رنک لاجورد نماند دست بدارند وآب اول را در کاسهٔ نکاهدارند انچه از ان ته نشین شود لاجورد اعلی است وآب دوم که در ظرف دیکر است ته نشین آن لاجورد اوسط وته نشین سیوم را شمط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی وبنا بر فرمودهٔ نواب علوی خان مرحوم مغفور حجر ارمنی درین زمان معروف بشمط است * غسل صبر * آنست که بکیرند صبر را ودر هاون بهمواری وآهستکی بکوبند وبحریر بپیزند پس بکیرند افسنتین رومی یکرطل ومصطکی وحب بلسان ودارچینی وعود بلسان وسلیخه وسنبل الطیب واسارون از هریک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند وبدسته حرکت دهند وانچه مخلوط با آب شده در کاسهٔ بریزند وانچه ته نشین شده باز بسایند وآب مطبوخ دوا را بران ریزند وبدسته حرکت دهند وانچه مخلوط با آب کردد دران کاسه ریزند وبدستور بعمل آورند تا بغیر از رمل وسنکریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند وآبها را بکذارند تا ته نشین کردد واز کرد وغبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بجر علقه بکیرند وته نشین را با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند وبکذارند تا خشک کردد پس بردارند ونکاهدارند در ظرف چینی یا شیشه وعند الحاجت بکار برند وقوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است * غسل سویق جو وکندم وغیر آن که خواهند درمعده ترش نکردد ونفخ آن زائل شود آنست که آب کرم جوشان بران ریزند وبکذارند تا بر آید واکر دو مرتبه آب کرم بران ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند واز آب بر آورند وتناول نمایند واکر مانعی نباشد از خوردن شیرینی وکلاب وبید مشک وامثال ان بعد غسل با آب سرد شربت ساخته دران ریزند وتناول نمایند که بهتر ومصلح آن است وبعضی کفته اند که غسل سویق آن است که

جو وکندم ویا غیران مرخبی را که خواهند بریان نمایند وبعد بریان باآب بشویند وخشک کرده آس نمایند وباستعمال آرند
* غسل موم * این است که بگیرند موم را وگداخته در آب سرد ریزند وبگذارند تا سرد گردد وآنچه درد ییست ودر زیر آن
مجتمع میگردد دور نمایند ویا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد وخوب برهم زنند وبگذارند تا سرد گردد از روی آب
بردارند وهمچنین مکرر نمایند تا صاف وخالص گردد * وغسل زفت نیز بدین نحو است * دستور سفید کردن شمع در حرف
الشین در شمع مذکور میگردد انشاء الله تعالی * اصل دستورات * دستور آشامیدن چوب چینی وآن بانحاء است بهترین همه
بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام وقروح خبیثه وجرب اکاله وساعیه وقوبا وتحلیل ریاح
ومواد غلیظه وتقویت بدن وامثال اینها اما باید که جوانان ومغرورا امزاجان بی سبب مرتکب استعمال آن نکردند وخود را
در رنج نینداخته وآنرا در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست وهمچنین بیش از تنقیه وبودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده
ودران پرهیز نا نمودن از اشیای غیر مناسبه ومنافیه بلکه ضرر آن درین صورت بمراتب بیشتر زیاده از نفع آن است وصورت امراض
صعبه است وطرق استعمال آن بانحای بسیار است * از آن جمله آن است که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیهٔ بدن
نمایند بحسب خلط غالب وچون نقای تام حاصل گشت یک دو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست ویکروز یا چهل روز بحسب
احتیاج پنجروز هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در پختگی وخامی وصلابت ورخاوت که نه بسیار صلب مصمت
سیاه رنگ پرریشه ونه بسیار رخو سبک خام سفید که اجزای آن در هنگام بریدن مانند آرد گردد بلکه باید که کم کرم نا خورده
غیر منشق غیر کهنه واجب باشد که چوب چینی اعلی نامند بگیرند وبدم کارد ورق ورق نمایند واگر نتوانند شد بقدر باقلا ریزه خرد
نمایند وآنچه ریزه وآرد شده باشد دور کنند ودر قدری گلاب وبابید مشک ویا عرقهای مناسبه بحسب مرض وعلت ویا باآب خالص
صبح بخیسانند وشام آنرا باآن مقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول ومشروب آید در دیگ نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی
وسفالی لعابدار کنند اما باید که آن ظرف مملو از آب نگردد که جای جوش وبخار نماند پس سر آنرا بظرفی از همان جنس پوشیده
اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود پس آنرا بهیأت مجموعی وزن نمایند وسنگ وزن آنرا محفوظ
دارند وسر آنرا باز کرده همان مقدار آب نیز داخل نمایند وسر آنرا محکم بندند وبآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد
ودر پس جوش سنگی گران بران گذارند که بخار سرپوش را برندارد ودر آخر بآن سنگ وزنهٔ محفوظ بسنجند چون برابر باشد
فرود آورند وبگذارند همان قسم سرپوشیده وصبح گرم کرده نزد خود آورند وردائی بر خود بپوشیده سر دیگ را آهسته باز
نمایند تا بخار آن بتمام سر وبدن برسد وعرق شود وچون بخار آن کم گردد دیگ را از زیر ردا برآورده ردا را بخود به پیچند
که هوا نرسد ومطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم و
همین مقدار وقت شام بنوشند وتتمه را بجای آب بیاشامند وداخل طعام وخمیر نان وقهوه کنند وآب خالص مطلق نیاشامند
وقدری از چوب چینی کرمدار وریشه دار را اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب وایام مقرره مطلوبه نباشد در آب بسیاری
طبخ دهند وصاف کرده دست وروی از آن بشویند وطهارت از آن نمایند که نیم گرم باشد در همه حال واگر برای مشروب اول روز
اولا قدری برآورند وبنوشند در پیچیدن گرفتن بخار آن بهتر ومعین بر عرق وتاثیر آن است * وپنجروز دیگر * هر روز هفت
مثقال چوب چینی باوصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند واگر اراده بیست ویکروز باشد پنجروز دیگر هر روز
شش مثقال وپنجروز دیگر هر روز چهار مثقال وسه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعهٔ از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر

بآب خالص رجوع نشود و مثقال آن را بآب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنجروز و یا هرچهار روز بعرق نشینند بدین
طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و مریض بر کرسی نشیند که ته کرسی را بخیزران بافته باشند برهنه
شده لحافی برخود گرفته دیگ را بزیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و
اگر علت بر سر و رو باشد گاهی سر و رو را بزیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار دیگ تمام شود از
کرسی باهستگی بقسمی که هوا اثر نکند فرود آمده لحاف را بخود پیچیده درست بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس
لباس پوشیده برآید و ثفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف گردد
قدری از آن ثفل را در آب طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام رود و ثفال چوب چینی خشک
کرده را بآب طبخ نموده بآن بدن را بشویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحویکه در حرف الحاء
در قرابادین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسطین و امراض
ضعیفه است و اگر مرض و مریض قوی باشد در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بر آن پنج مثقال تا بیست و پنجروز
بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنجروز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن
چهل و پنجروز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق
نشیند و بعد اتمام بدستور بحمام رود و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نماید و باید هفت هشت روز قبل و در بین
و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار و مولد دم
سوداوی و سوداء و جماع و غسل و پرخوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص
در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمهٔ چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام
شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا مثل مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه و نیم رو بیضهٔ مرغ و باید که همه بی نمک
در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بزغالهٔ شیرمست با جوان فربه و طیور لطیفهٔ
خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و امثال اینها باشد و از اغذیهٔ غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ
خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و انجلك و چلغوزه و حلویات که ممنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و
میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و انناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یکسال
پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون
و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هریك در رسم خود مذکور خواهد شد * دستور آشامیدن
عشبهٔ مغربیه * مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده تا ده مثقال
نسازند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب مینمایند بحسب احتیاج
و گاهی در بین و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس
جرا شده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبهٔ مغربیه جید را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب
یا بید مشك یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء الله
تعالی در ادویهٔ مفرده مذکور خواهد شد * و نیز طریقهٔ آشامیدن صاصرا پس * مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف

و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظهٔ لزجه و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض باردهٔ رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل باردهٔ بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظهٔ محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و بتفصیل در ادویهٔ مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با طریق استعمال در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته * **و شجرة النبي** * که بزبان فرنگی بلا سنطو رنامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویهٔ مفرده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد * طریقهٔ استعمال آن آنست که بگیرند لالا زجزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی با سینه یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور چوبچینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوبچینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن بکسی کنند تفل آنرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند و چون ترتیب با تمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد و تفل آن را نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا ترتیب با تمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بنحو چوبچینی است بلا تفاوت و تصرفات در این بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب قبوضتی که دارد ناخوش آید و است برای رفع آن مخیر است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانهٔ مویز منقی از حب یا قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجهٔ صاحبان کبد حار ریوست بیخ کاسنی و یا صندل زرد معد از ربع و یا خمس دوا و در امزجهٔ بارده دارچینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلی فیطوس یا کمادریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفاء خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کل و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و غرض ادویهٔ مناسبهٔ لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سل رود و ارو قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معدهٔ ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و بتفصیل در قرابادین کبیر در خاتمهٔ آن در ادویهٔ جدیده مذکور شد * **دستور استعمال کیاکو** * و آن چوبی است که از ملک فرنگ میآورند و ماهیت و خواص آن در ادویهٔ مفرده ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثهٔ مجاری بول و غیرها آنست که بگیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوبچینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هرد و شراب برانده ی که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابهٔ شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلا بخار آن بیرون نرود چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت مبدا ده باشند و بعد چهل روز صاف

نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا محکم بندند و عند الحاجة بعد تنقیهٔ تام روزی ده توله الی نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی
البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست و یکروز یا چهلروز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت
مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو
نیز میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سائر تدابیر دیگر بعینه مانند ما تقدم و ما تاخر بعینه مانند چوبچینی
است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق با درنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق
قند و یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و مرض مانند عشبهٔ مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست
جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و یا بطریق
نقوع چوبچینی از هر یک بقدر لا ئق خیساینده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق قند دارند این ترکیب
خوب است* **طریق استعمال شیر شتر*** جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسهل
زرد آب و رافع ضیق النفس بارد و جمعی برای حار آن نیز بعد ید دانسته اند چون با اقراص و اشربهٔ بارده و معتدله بنوشند*
آن است که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بکیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد
جو و تیل و کشوث و امثال اینها و جهت تسخین کنکرزد و رمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شوره مند و مانند اینها و از ربع
رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند و نیکو هضم گردد و اگر اراده قوی نماید و اگر طبع مجتنب
نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول صاحب مرض بمقدار شیر زیاده از آن باشد و منجر گردد
و تلیین بطن ننماید و مزه آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آن است زیاده
میتوان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نماید و توانند که اقتصار
آب و غذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق نیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و ترنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند
بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یکروز در میان یا هر روز در میان نیاشامند و مقویات قابضه مانند
مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز بحضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک
نموده با آتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آنمقدار
که گرم را بزودی گرما گرم بیاشامند بتنهائی و یا با ربع آن و یا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل
و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی ننماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویهٔ مناسبهٔ دیگر مانند سفوف لک
و دواء لک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن
نکنند که مضرت بخشد و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد* **دستور آشامیدن شیر بز*** جهت ادرار فضلات و ترطیب
بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنهٔ حاره و دق آن است که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند
شیر شتر شیر آن را بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال با یکمثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ
بادام گرما گرم جهت نفث الدم و سرفه و سعال مزمنه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم تا یکدرم و با لک خام سائیده
مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخهٔ آن ان شاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت
نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید

بیفزایند واگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا ارادهٔ ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع ویا نصف آن بیفزایند وجهت رفع حمیات عتیقه ودقیه از هما نقدار شروع نمایند وروزی سه مثقال بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید وگرانی نکند وهر روز ربع وزن آن آب خالص ویکدرم روز اول خبه که بفارسی خاکشی وشفترک نامند ونیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند وروزی ثلث درم خبه وقلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر رامی افزایند تا به پنج درم خبه وده درم شربت بنفشه برسد در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند والا شربت را نیفزایند ویا آنکه مطلق داخل نکنند واگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند * دستور آشامیدن شیر الاغ * جهت سل ودق وترطیب بدن ورفع هزال حادث از حرارت وامثال اینها آنست که الاغ تازه زائیدهٔ جوان رابجو خیسانیده وعلفها وگیاهای بارده رطبهٔ موافقه تعلیف نمایند وبدستور شیر گاو در حضور خود طلبیده بدوشند وگرما گرم روز اول ده درم وبیست پنج ومثقال تاسی مثقال با قرص کهربا وطباشیر ولؤلؤ وغیر اینها از ادویهٔ مناسبه بیاشامند جهت سل وتقویت قلب روزی سه مثقال تا شش مثقال وزیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد وثقل ننماید وموافقت کند بیفزایند وچون بدریافتند که ثقل مینماید زیاده ننمایند ویا کم کنند واگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند * دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است * وبدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبهٔ لطیفهٔ خفیفه باشد واجتناب نمایند از غذاهای ثقیله وتداخل که سوء هضم وتخمه وهیضه عارض نگردد وازترشی ولبنیات وحبوب واعراض نفسانیه وبدنیه وامثال اینها * دستور آشامیدن فادزهر حیوانی * جهت حفظ صحت وتقویت بدن وارواح وقوی وباه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار ویا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی وپاکیزه گردد از اخلاط فاسدهٔ ردیه بمسهلات ومقیئات وفصد اگر دم غالب باشد وغذا باید که نخود آب وغذاهای لطیف باشد پس سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی بزی را با مروارید وطباشیر از هریک نیم مثقال وعود قماری دودانگ صندل سفید از هریک چهاردانگ ومصطکی یکدانگ وعنبر اشهب ومشک از هریک نیم دانگ وورق طلا ده عدد وورق نقره بیست عدد مروارید وفادزهر را بر سنگ سماق حلایه کرده وورق طلا ونقره را حل نموده وادویه را کوفته وبیخته با هم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب سازند وبسه حصه ویا پنج حصه یا هفت حصه نموده سحر روزی یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب وبید مشک یا قند ونبات شیرین کرده بدون شیرینی بنوشند وهر سال قدری بیفزایند تا بیک مثقال ونیم برسد وبعضی تاده مثقال را تجویز نموده اند وگفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ ومبرود المزاج یکدانگ بیفزایند وباید کسیکه جوانی وسن او بچهل سال نرسیده باشد ومحرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه وشصت سالگی جائز نیست وباید که در ایام خوردن یکهفته قبل ویکهفته بعد از ان از غذاهای غلیظه وحموضات ولبنیات وبقول وحبوب واعراض نفسانی وبدنی وجماع پرهیز نمایند واولی آن است که مقدار کم آن را با حبوب ومعاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعةً خوردن باعث گرمی وثوران مواد واحراق اخلاط وتحلیل ارواح وقوی است * دستور آشامیدن دوغ * جهت حمی وقتی وامراض حاده ولاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازهٔ گاو را ودر ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند وخوب برهم زنند تا کرهٔ آن بالتمام جدا گردد بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل بترشی باشد واگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد وسی درم از ان دوغ را با ده درم نان تنک میدهٔ خالص ریزه کرده در ان ممزوج کنند وبگذارند تا نیکو امتزاج یابد وتناول نمایند واگر از ین مقدار زیاده خواهند واحتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند وروز

دوم پنجدرم دوغ بیفزایند ویکدرم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و
چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاطرا زیاده مرعی داشته گفته اند از دو
درم دوغ ویکدرم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ ویکدرم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده بمقداریکه خواهند
برسد و چون خواهند کم نمایند بدستوریکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدابیر
نیست بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با و حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر
آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا ورقت وحدت ماده درغب خالص وامثال آن وجائیکه تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر
و هنگامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها
از ادویهٔ قابضهٔ مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگتاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی فاد زهر
حیوانی با دوغ نفع عظیم بخشد نفعی بین * و اما دستور * آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء
الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هریک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در
قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد * و اما دستور * اخذ ادهان و گرفتن
مربیها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در
قرابادین کبیر ذکر یافت * اما اتخاذ بعضی ادویه و صنائع آنها * اتخاذ دخان کندر * جهت رویانیدن موآنست
که پارچهای کندر را در ظرفی برروی هم بچینند و در زیر آن فتیلهٔ مانند فتیلهٔ چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت
بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودیکه دران جمع گردد بردارند و یا آنکه در ظرف سفالی قطعهای آنرا برهم بچینند و بفتیله
مشتعل سازند و بربالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش
نگردد و یا آنکه کاغذی را بشکل کلاه تنک پیچیده بالای آن گذارند و آنچه دران مجتمع گردد بردارند که دخان وجوهر آن
همان است و عند الحاجت کار برند * اتخاذ دخان حصی لبان * که حصی لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت
معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویهٔ مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند
اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند * اتخاذ عسل
بلادر * آنست که مرغهای بلادر را اجل نمایند هرقدر که خواهند و در شیشهٔ مطین پرکنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و
بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را برسه پایهٔ که بلندی آن بمقدار یکشبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده
باشند و شیشهٔ را معکوس بران گذارند که گردن شیشه ازان سوراخ از زیر برآید و تنهٔ شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر
شیشه ظرفی گذارند که دران آب باشد و بالای شکم شیشه را اندرون ظرف که دران است سرگین گاو خشک صحرائی پرکنند
و آنرا فروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه دران ظرف آب آید و چون دیگر عسل ازان شیشه نچکد و تمام سوخته
گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در
همین فصل مذکور شد * دستور اتخاذ اسفیداج * و آن بطریق احراق و بتعفین نیز میباشد اما احراق آن است که
رصاص یعنی قلعی و سرب هریک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچینند و برهر صفحه قدری کبریت
سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنج مثقال زیاده نباشد پس برآتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی

برهم‌زنند تا تمام آن سوخته گردد و زرد و آن مقدار باشد تا سوخته سفید آب گردد * **نوع دیگر آنست** * که هریک از آن
مقدور را که خواهند در ظرف سفالی بگدازند و با کفچهٔ آهنی برهم‌زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزهٔ مطین کرده یک روز
زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکهٔ انگوری تند بر ان بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید
گردد * **دستور احراق روی توتیا** * که بهندی جست نامند نرمین نحواست اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند
که آن را قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و مید مند و بسیخ آهنی برهم میزنند و در حین احراق قدری
سم الفار سوده بران میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آن را گداخته بعد گداز بگیرند که کیاه هندی
است قدری معتدی نرم سائیده آب آن را بران بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و با شیای دیگر نیز محرق میگردد
پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آن را خواهند * **واما بطریق تعفین** * آنست که بگیرند صفائح قلعی و یا سرب
را و انگور را با دانهٔ آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک بگذارند تا همه آن حل گردد * **ویا آنکه** صفیحهٔ قلعی
و سرب را سوراخ کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعها نصب کنند تا آنچه از ان سفید آب
گردد و بریزد دران مجتمع گردد و دهن خم را محکم ببندند که بخار سرکه ببرون نرود و بهر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن
صفائح سفید آب گشته دران ظرف ریخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده بران مالیده بگذارند تا همه آن سفید آب گردد
* **نوع دیگر آنست** * که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی گداخته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند دران کرده باشند
بگذارند بنحوی که معلق باشد تا ببخار سرکه تمام آن سفید آب گردد * **نوع دیگر** * که آن را سفید آب کاشغری و سفید آب رومی
گویند آن است که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بران بمالند و برروی هم گذارند در ظرفی که دران سرکهٔ انگوری
باشد و در خم سرکه گذارند و سرخم را محکم ببندند که بخار سرکه ببرون نرود تا بمرور ایام تمام آنها سفید آب گردد پس برآورند
آنچه سفید آب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء ثقل انگور از ان
دور شود و سائیده بکار برند * **اتخاذ توتیا** * توتیای کرمانی در ادویهٔ مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که با زاج
و بقولی با کبریت احراق مینمایند * **اتخاذ راسخت** * که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفائح بسیار
رقیق سازند و در دیگی برروی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بران صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم
نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بران
پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شد که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی
میسازند و چون کهنه و شکسته شد شبیه براسخت میگردد همین را بجای آن میفروشند * **اتخاذ رسکپور** * از برای آتشک
و نار فارسی و سعفهٔ خبیثه که آنرا کچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور انف و ریشهای کهنه و اقسام قروح
کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو
حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و
نمک سنگ از هریک نه تانک و در نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید توتیاء اخضر هندی یست که بهندی نیله تهوتهه نامند و نسخهٔ اول
بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسهٔ سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کوده
باشند بگذارند و کاسهٔ دیگر مانند آن که بخار کستر و عصارهٔ جوز ماثل اندوده باشند گذارند و هردو را بطین حکمت بگیرند و

سه شبانه روز در سرکین کاو صحرائی خشك آتش دهند که اطراف آن سرکین بسیار باشد واکر برای تقویت باشد است ته شبانه
روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام کردد با رتچلید نمایند پس برآورند انچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده
باشد بکیرند که آن رسکپور است * **نوع دیکر** * آن است که بکیرند سیماب بیست مثقال ونیم وزاج سفید هفتاد و پنج مثقال
وبا هم در هاون سنکی نیکو سحق نمایند ودر شیشه کنند وسر شیشه را محکم بسته بکل حکمت که از کل سرخ وپنبه ونمك وخاکستر
وسبوس برنج ساخته خوب کوفته وورزیده باشند کرفته وخشك نموده در آن آتش شدید برافروزند واکر آتش سرکین کاو
صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز درمیان آتش باشد پس براورند وبکذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون
شیشه برآورند وبادو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد وخشك کردد پس باردیکر در شیشه کنند وبند سر
سر آن را محکم بسته بکل حکمت بکیرند ودر دیك سفالی تا نصفه رمل کنند وشیشه را در آن کذارند وبالای آن نیز رمل نمایند
که تمام شیشه در رمل پنهان باشد ودر زیر دیك آتش کنند آنقدر که دیك سرخ کردد پس برآورند وبکذارند تا سرد کردد
از شیشه برآورند ودر ظرف چینی نکاه دارند وهمین عبارت از رسکپور وشنجرف سفید است وحب مصنوع از آن وطریقهٔ
استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت * **اتخاذ زعفران الحدید** * آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزکی و
چند مرتبه بآب ونمك بشویند تا سیاهی آن زائل کردد پس با آب خالص غسل دهند وبا ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و
بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند ودر مکان نمناك دفن نمایند تا دوازده یوم پس برآورند زود مائل بسرخی تا بلد سحق
کردد * **نوع دیکر که معمول اهل صناعت است** * آنست که بکیرند صد مثقال برادهٔ آهن را بلد ستور مزبور شسته در قرع
مطین کنند وبوزن آن تیزآب فاروقی اندك اندك بران ریزند وچون اران دود ظاهر کردد اندکی بول انسان بران
بچکانند که جوش آن فرونشیند وانبیق بران وصل کنند وبآتش ملایم مقطر نمایند وچون مجموع تیزآب مقطر کردید آتش را
تند کنند تا مکلس زعفرانی رنک کردد پس از آتش برکیرند واز شیشه برآرند بعد از سرد شدن وعند الحاجت بکار برند
* **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** * بانحاء مختلفه است از انجمله آن است که ملح تلا را در آب حل کنند
وآب آنرا بجر علقه بکیرند واکر مکرر خواهند باز قلا تازه را دران حل کنند وآب آنرا بجر علقه بکیرند وهمچنین این عمل
را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده برآتش کذارند تا آب آن منعقد کردد پس بکیرند
یکوزن ازین معقود ویکوزن از آهك سنك کرما کرم آب ندیده وباهم سحق بلیغ نمایند وچهار وزن آن آب بران ریزند ومکرر
آنرا از چوبی برهم زنند ویکشبانه روز بکذارند پس آب زلال آنرا بجر علقه بکیرند پس آن آب را در ظرف سنکی یا آهنی
نموده برآتش کذارند وبآهستکی طبخ دهند تا منعقد کردد وباز همو زن این معقود آهك کرم آب ندیده داخل نموده
هائیده وچهار وزن آب بران ریزند وبد ستور از چوبی برهم زنند وبعد یکشبانه روز آب آنرا بجر علقه بکیرند وباز بهمان نحو
عقد نمایند وباز حل کنند وتا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنکام مانند روغن میکردد بسیار حاد اکال از برای
حل اکثر اجساد وارواح مجرب وچون موم را دران ریزند منحل کردد ودر شیشهٔ صحیحی محفوظ دارند وچون خواهند
که شنجرف ازان سازند بکیرند کبریت املی یك وزن وسیماب خالص دو وزن وباین آب مردور سحق نمایند ودر آفتاب کذارند
تا خشك کردد ودرین مرتبه سیاه خواهد بود وپس مرتبهٔ دیکر نیز باین روغن سحق نمایند وبدستور در آفتاب خشك نمایند
این مرتبه اندك سرخ رنك خواهد شد وهمچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنك کردد پس سائیده وشسته در نقاشی ونوشتن

استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است * اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار * آن است که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسهٔ که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آن را در شیشهٔ کنند و نگاه دارند * نوع دیگر * زیبق خالص هفت جزو کوکرد خالص دو جزو با هم سائیده در شیشهٔ مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمه بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا دیگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی کوکرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو و کوکرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است * اتخاذ اسرنج * که بفارسی سرنج و بهندی سیندور خوانند بانحاء بسیار است از انجمله آن است که سفیدآب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابهٔ سفالی کرده بر روی کورهٔ آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و بسیخ آهنی و یا کفچهٔ آهنی برهمزنند تا سرخ گردد و هرچند آتش بیشتر دهند سرختر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد * اتخاذ سلیمانی * که معروف است بدواء الشعث و بفارسی دارا شکنه نامند آن است که بگیرند از زیبق خالص نود مثقال و از سم الفار هفت مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشهٔ مطین کرده مصعد نمایند * اتخاذ مرداسنگ * آن است که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بخورد آن دهند تا مرده و ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب به سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با حوض آب بجوشانند بحدیکه چو منشق و هموار گردد پس از چو جدا کنند و چون خواهند که آن را تصفیه نمایند باید که هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز برهمزنند و هرسه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و از اجزای خام دور نمایند پس شسته استعمال نمایند * دستور سفید کردن مرداسنگ * آن است که در پشم سفید پیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد هرا شدن باقلا و پیدا گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد * نوع دیگر * آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهمزنند و بگذارند تا ته نشین گردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در آن نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند * اتخاذ زنجار * آن است که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکهٔ تند گذارند در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح یا شده زنگار گردد * نوع دیگر * آن است که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکهٔ بسیار تند در سبوی مسی نو بی قلعی کنند و سر آن را بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد * اتخاذ زنجار الصناعه * آن است که بگیرند یک جزو براده مس را و یا شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکهٔ تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد * نوع دیگر * که الطف از همه انواع است آن است که راسخت مغسول را

مانند آن نوشادر مسحق بسیار نرم بسایند وبعد از امتزاج قطران وسرکهٔ بسیار تند بر ان بچکانند وسحق نمایند تا مانند خمیر کردد پس روی آن را بپارچهٔ نازکی بپوشند ودر آفتاب بگذارند تا خشک کردد وبا سرکهٔ تند باز بسایند وبدستور در آفتاب خشک نمایند وتکرار عمل نمایند تا همه آن زنکار کردد وچون خواهند آن را تصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آن است که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکهٔ سفید مقطر تند بخیسانند وبگذارند تا سرکه سبز کردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند * واکر خواهند مرتبهٔ دیکر بقدر پنج وزن درمی زنجار نیز سرکهٔ مقطر بران ریزند وبگذارند تا سبز کردد وهر دو سرکهٔ سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین کردد سرکهٔ صافی بالای آن را بجر علقه بگیرند وته نشین را بگذارند تا خشک کردد وبسایند وبکار برند زنکار رشیا را علی خواهد بود * **اتخاذ سرکه هندی** * که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حادهٔ صفراوی وغیرها مفید است * آنست که بشویند برنج یعنی ارز را وبجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بر ان ریزند آنمقدار که یکشبر از روی آن برکردد سر آن را پوشیده در آفتاب ویا پشت اجاغ کرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند * **صنعت عود مطرا** * بگیرند عود قماری را وریزه ریزه کنند ودر کلاب وجلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود انکاه مشک وعنبر واشنه را با آب سوده بآن چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند وعند الحاجت قدری ازان زاد در مجمر بر آتش کذارند مجلس را معطر نماید ومشام را قوت بخشد * **اتخاذ زبد الشمع** * آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را وکداخته در هاون ریزند ودواستا روغن کل یا روغن بنفشه یا غیر آن هرد وبر ان ریزند وچند پارچه یخ یا برف در ان اندازند وخوب بر همزنند چون یخ وبرف کداخته کردد بگذارند تا روغن بالا آید دهن را بردارند وآب را بریزند واستعمال نمایند * **اتخاذ طین حکمت** * بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست کویند واز سنگ ریزه ورمل صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند وآنچه مخلوط با آب کردد در ظرفی بگیرند ودردیرا دور نمایند وبگذارند تا ته نشین کردد پس بگیرند موی سر انسان وریزه ریزه کنند واکر موی سر تراشی باشد که سرتراشان جمع مینمایند بهتر است وباهموزن آن سرکین کاو کوبیده پخته با بهٔ نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند وهر روز آب نمک بران بپاشند تا خشک نکردد پس خوب سرشته ورزیده استعمال نمایند وبعضی سبوس کندم وخبث الحدید وپنبه نیز داخل مینمایند * **اتخاذ ماء الزجاج** * دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی وقلعی را بالسویه در بوته کداخته سرد کنند وانچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست * **اتخاذ سریشم پنیر** * که جوهر الصنائع نامند واز خواص آن آنست که هرچه را بآن وصل کنند ویا بآن بسرشند از آب وآتش منفصل نکردد آنست که بگیرند پنیر تازه را واوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده را نرم پخته فرش نمایند وآن ورقها را بر روی آن که بهم یکر پهلوی آنها نچسبند بچینند وبر روی آن اوراق نیز آهک نرم پخته بپاشند بقدریکه آنرا بپوشد وسنگ مسطحی دیکر بسبار سنگین بر روی آن کذارند وده روز در آفتاب کذارند تا دهنیت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس بآب بشویند وبدستور فرش ولحاف از نمک سائیده کنند ویکهفته در زیر سنگ کران کذارند پس بآب پاک شسته که سرخی وچربی آن که داشته باشد بالکل رفع کردد که چون در آفتاب کذارند چربی ازان ظاهر نکردد واکر ظاهر کردد باز بآب نمک وآهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی دران نماند وکمال آن در عدم چربی وسرخی است. پس مانند سرمه بسایند ودر شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده

کف آن را گرفته باشند قطره قطره از آن آب بران ریخته برروی سنگ با دستهٔ سنگی بسایند تا بحدیکه سنگ بالا بسنگ پائین چسپد
پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بران ریزند که نرم سیال گردد آنمقدار که چون ظروف
چینی ویا شیشه ویا چیز دیگر را بآن وصل کنند باندک زمانی خشک گردد بردارند ودر شد اوصال ظروف شکسته وغیرها بکار
برند واین از اسرار مکتومه است * اتخان * مداد ورق بنفشه وهلیله وتربد وراوند وامثال اینها وصاروج الحکمة وتیزآب
فاروقی هریک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت ودرینجا نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * فصـــل * دوم
دربیان معرفت افعال وصفات ادویهٔ مفرده واسامی آنها بترتیب حروف تهجی * بدانکه * ادویه را افعال چند کلیه وجزئیه
وافعال چند شبیه بکلیه است اما افعال کلیه مانند تسخین وتبرید وترطیب وتجفیف وامثال اینها است واما افعال جزئیه
مانند منفعت آنها در مرضی ووقتی وحالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان وبواسیر ویرقان وطحال وسنگ گرده و
مثانه وامثال اینها واما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال وادرار وحبس وامثال اینها واین افعال
هرچند جزئی اند ولیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن وهمچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه
اند ونیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند وبعضی ثانوی وافعال اولیه همان افعال اربعه اند ومانند آنها وثانوی بعضی از آنها
همان افعال اند بعینه ولکن مقدر بقیاس دیگری بطرف زیادتی ویا نقصانی مثل احراق وعفونت وانجماد ومانند اینها که
بعینه تسخینات وتبریدات اند ولیکن مقدر وه قایس بدیگری ونیز افعال چند دیگر صادر میگردد از آنها مانند تحلیل وختم و
الزاق وتفتیح وتغریه وتقطیع وتخشین وغیرها ودرینجا ذکر کرده میشود افعال مشهورهٔ آنها را با بعض اصطلاحات این فن و
صفات بعض ادویه واطعمه قبل ازین ذکر یافت * حرف الالف * اکال یعنی خورندهٔ عضو وآن دوائی را نامند که بسبب
افراط قوت تحلیل وجلا ونفوذیکه دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار * ج * جالی * یعنی پاک کننده وآن
دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجهٔ جامده ودفع آنها باشد از سطح عضو وفوهات مسامات مانند انزروت
وماء العسل وهر دوائی جالی ملین طبع است هرچند دران قوت مسهله نباشد * جاذب * یعنی کشنده وآن دوائی را
نامند که بحرکت درآورد اخلاط ورطوباتی را که ملاقی آن است بسبب لطافت وحرارت خود وجذب نماید آنها را بسوی
خود وبظاهر جلد مانند جند بیدستر وتافسیا وآنچه شدید الجذب باشد پیکان وخار را از عمق بدن بکشد وبرآورد مانند
گوشت حلزون * جامد * یعنی بسته کننده وآن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد وبسته
گرداند مانند موم ونشاسته وکثیرا وکهربا * ح * حالق * وحلاق یعنی سترندهٔ موی وآن دوائی را نامند که بیخ موی
را سست گرداند وآنرا دفع سازد ویا آنکه سست کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ ونوره وسفیداب وخاکستر * حکاک *
یعنی بخارش آورنده وآن دوائی را نامند که بسبب حدت وگرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده
را ونباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج * خ * خاتم * یعنی تمام کنندهٔ زخمها وآن دوائی را نامند که بسبب قوت
مجففهٔ خود برسطح ظاهر جراحت تفرقی ورطوبتی نگذارد وخشک کند آنرا وخشک ریشه بند ونگهدارد آنرا از آفات تا
اینکه گوشت وپوست صالح بروید * د * دابق * دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق
* ر * رادع * یعنی مانع وبازگردانندهٔ ماده بعضو وآن دوائی را نامند که بسبب برودت وقوت قبض خود احداث کند در
عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا وبشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران وغلیظ ومنجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله

رادع آنرا گویند که بعضو برسد عضو را از قبول انصباب باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردع در مقابل جذب است * ع * عاصر *
یعني فشارند و آن دوائي را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزا عضو را بفشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل
وفرج آن است منضغط وجدا کردند واز هم منفذ بکه بیابند برآیند مانند ضماد است تمر هندی در ورم * غ * غسال * یعني
شست و شوی دهنده و آن دوائي را نامند که بقوت جالیهٔ منفعلهٔ خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت
وسیلان در آورد اخلاط را وزائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر وآب خصوص آب نیم گرم * ق * قاتل * یعني
کشنده و آن دوائي را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیواني وقوی را فاسد وفاني گرداند وهلاک سازد مانند افربیون
وافیون وبیش واین مرادف سم است وبعضي گفته اند که زهر حیواني مخصوص باسم سم است وغیر حیواني مختص بقاتل * قاشر *
یعني خراشنده پوست وجدا کننده آن وآن دوائي را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلاد هد وببرد پوست فاسد عضو را
مانند قسط وزراوند وهرچه نفع وزند ه بخشد بهق وکلف ومانند این هردو را * ك * کاوي * یعني داغ کننده وسوزنده
ومراد از ان دوائي است که جلد را بسبب شدت احراق وتجفیف خود بهم در آورد ومجاری اخلاط آنرا مسدود سازد ومسام
را بند کند وعضو را بکار دارد مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج وقلقطار * کاسر الریاح * یعني شکننده ودفع
کننده ریاح وآن دوائي را نامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنهٔ اعضا را بقوت حرارت وتجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید ویا
بتحلیل برد مانند تخم سداب * ل * لاذع یعني گزنده وآن دوائي را نامند که بقوت حرارت وشدت نفوذ خود در عضو فرو رود و
تفرق اتصال در منافذ کثیرهٔ قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفراد ها محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه ویا
سرکه بتنهائی * لزج * یعني چسپنده وآن دوائي را نامند که بالفعل ویا بالقوة درحین تاثیر حرارت مزاجي دران قابل امتداد
گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی * م * مبرد * وآن دوائي را نامند که بقوت مبردهٔ که دارد احداث برودت
نماید مانند کافور * مبهی * یعني بحرکت آرنده قوت باه وزیاده کننده ماده آن که مني ورياح غلیظهٔ منعظه است وآن دوائي
را نامند که تولید مادهٔ مني ورياح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله ورطوبت نضاجهٔ خود در مجاری اعصاب وعضلات واعضای
تناسل ومحرک باه شود مثل بهمنین وبوزیدان وزردک ومانند اینها * مجفف * یعني خشک کننده وآن دوائي را نامند
که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف وخشکي در عضو نماید ورطوبات آن را تلطیف نماید وبتحلیل برد مانند سندروس
* مجمد * یعني بسته کننده وآن ضد محلل است دوائي را گویند که بسبب قوت برودت وقبض خود منجمد گرداند اخلاط و
رطوبات را مانند بزر البنج ونشاسته * محرق * یعني سوزنده وآن دوائي را نامند که بسبب قوت حرارت ونفوذ خود
اجزای لطیفه ورطوبات عضو را بتحلیل برد واحداث احراق وتاکل نماید مانند فربیون وزرنیخ * محکك * یعني خارش
آورنده وآن دوائي را نامند که بقوت حرارت ونفوذ خود جذب نماید اخلاط لاذعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد و
بسرحد تفرح نرساند مانند کبیکج وانجره * محلل * یعني بتحلیل برنده وآن دوائي را نامند که بقوت حرارت خود جلا
نماید وخارج گرداند اخلاط را از موضعي که چسپنده وقرار گرفته اند دران وجدا گرداند اجزاء آنرا از هم وببخار
دفع کند جزء جزء تا آنکه باقي نماند از ان چیزی مانند جندبیدستر * محمر * یعني سرخ کننده وآن دوائي را نامند
که بقوت گرمي وجذب خود گرم گرداند عضو را وآنچه ملاقي ومتصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبي
قوی وبدان سبب سرخ گردد ظاهر آن وفعل این قریب است بفعل کي وداغ مانند خردل وانجیر وفودنج * مخدر *

يعني ببحس كنند ه وآن دوائي را نامند كه بقوت برودت وبيبوست وقبض خود منجمد كرده اند اخلاط را وسد نمايد مسامات عضو
را ومانع آيد از نفوذ روح نفساني دران واند كه بحس كرداند وازحركت باز ماند ويا آنكه روح نفساني حساس متحرك
را كثيف كرده اند كه احساس وحركت آن كم كرده مانند افيون ولهذا اكثر مخدرات سرد وخشك ميباشند * مخشن * يعني
زبر ودرشت كننده وآن دوائي را نامند كه بشدت قوت قبض وتجفيف خود بكرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم ازانكه
تكثيف نمايد اجزاء رطبة مملسة آن را مانند اكليل الملك وخردل * مدر * يعني ادرار آورنده وآن دوائي را نامند كه بقوت
حرارت وتلطيف خود اخراج ودفع نمايد مائيت اغذيه وفضول سياله را ببول وحيض وعرق وشير * مدمل * يعني اندمال
آورنده واصلاح وچاق كننده جروح وقروح وآن دوائي را نامند كه خشك وكثيف كرداند رطوبتي را كه درخلل وفرج وميان
اجزاء جراحت كه مجاور يكديگر ايند وبكرداند قوام آن رطوبت را غليظ ولزج مغري تا آنكه بچسپند بيكديگر مانند دم الاخوين
وصبر وكتيرا وصمغ عربي وامثال اينها * مرخي * يعني سست كننده وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت ورطوبت خود بكرداند
قوام اعضاى كثيفة المسام را نرم ومسامات آنرا وسيع تا آنكه بسهولت وآساني منافع كرداند ازانها فضول مجتمعة محتبسة
درانها را مانند ضماد شبت وبزركتان * مرطب * يعني رطوبت افزاينده وآن دوائي را نامند كه بسبب زيادتي شدت رطوبت
خود احداث رطوبت نمايد * مرقق * يعني رقيق كننده اخلاط ورطوبات وآين دربرابر مغلظ است وبا قوت نافذه وحرارت
ورطوبت ميباشد * مزلق * يعني لغزاننده فضول واخلاط وآن دوائي را نامند كه بقوت ملينه ورطوبت مزلقه كه دارد تليين
سطح عضو نمايد بحديكه بلغزاند انچه دران محتبس است وتحريك آن نموده دفع نمايد مانند الونيا را ولعبه * مسدد *
يعني انچه باعث تسديد ومنع كردد وآن دوائي را نامند كه بسبب يبوست وكثافت خود يا بسبب تغريه احداث سده نمايد
* مسكن * يعني ساكن كننده وآن دوائي را نامند كه اخلاط وارواح را ازحركات غيرطبيعي بازدارد * مسهل * يعني
اسهال كننده وآن دوائي را نامند كه بقوت مسهله وحرارت ونفوذ وجلا وترقيق وجذب ودفع خود ازاقاصي وعروق ومنافذ
بدن اخلاط فاسده وفضول معديه را جذب واخراج ودفع نمايد بطريق امعا وتفصيل آن درفصل اول ذكر يافت * مشهي *
يعني اشتها آورنده طعام وآن دوائي را نامند كه تحريك طبيعت نمايد بخواستن غذا * مصلح * يعني اصلاح كننده و
آن دوائي را نامند كه اصلاح حال ماكول و مشروب نمايد خواه رفع ضرر آن نمايد ويا معاونت فعل آن كند ويا حفظ قوت و
يا كسر حدت آن نمايد يا بدرقة آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضيقة بعيده * مصلب * دوائي را نامند كه جوهر عضو
يا مواد را صلب وسخت كرداند بسبب برودت ويبس وقوت جمع وتكثيف خود واين درمقابل مرخي است * مطفي * يعني
نشاننده ثوران وحدت اخلاط وآن دوائي را نامند كه بقوت برودت وباعتدال خود بشكنند حدت وسورت اخلاط حاده حاره را
ويا سوء مزاج حار ساذج را * معرق * يعني عرق آورنده وآن دوائي را نامند كه بحرارت وتلطيف وترقيق خود رطوبات محتبسة
درجلد واعضاء قريبه بآن را بعرق دفع سازد واخراج نمايد * معطس * يعني عطسه آورنده وآن دوائي را نامند كه بقوت
حرارت ونفوذ خود تحريك مواد دماغي نمايد بجانب خيشوم وبعطسه دفع سازد * معطش * يعني عطش آورنده وآن
دوائي را نامند كه طبيعت را مشتاق ترويح سازد اعم ازانكه ترويح بآب شود مانند معده وجكر ويا بهواء بارد مثل دل وريه ومراد
ازعطش عطش صادق است نه كاذب * مغري * يعني تغريه كننده وآن دواء يابسي را نامند كه دران رطوبت لزجه
باشد كه بچسپد بمنافذ وفوهات منافذ وسد كند ومانع سيلان كردد مانند كتيرا وصمغ عربي ونشاسته وآهك شسته وهر دوائي

لزج سیال مزلق چون حرارت دران تاثیر نماید میگرداند آن را مغری ساده حابس * **مُعَفِّن** * یعنی بدبو کردانندهٔ وآن دوائی را نامند که بحرارت غریبهٔ خود فاسد کرداند مزاج عضو را و رطوبات را و ارواح آینده بسوی آن را متعفن کرداند و تمام آن را بتحلیل برد و باقی را قابل اینکه بکردد جزو عضو نکرداند ونیز بسرحد احراق وتاکل نرساند بلکه بکرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ وثافسیا * **مُغَلِّظ** * یعنی غلیظ کنندهٔ واین مخالف ملطف است * **مُفَتِّت** * یعنی شکننده و پاره کنندهٔ سنکریزه وآن دوائی را نامند که دران قوت حادهٔ نافذه باشد که چون باخلاط لزجهٔ متحجره برسد ریزه ریزه ونرم کرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود وسنک سرماهی و رماد عقرب وغیر اینها از ادویهٔ مفتتهٔ حصاة * **مُفَتِّح** * یعنی کشایندهٔ سدد وآن دوائی را نامند که بحرکت در آورد مادهٔ را که داخل مجاری ومنافذ وتجاویف اعضا ماندهٔ باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح کردند مانند فراسیون وفعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این یا بتلطیف وتحلیل است ویا بتلطیف وتقطیع ویا بتلطیف وتغسیل پس هر چیز حریف مفتح است وهر چیز مر لطیف ومفتح وهر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت ویا معتدل وهر لطیف حامض نیز مفتح * **مُفَجِّج** * یعنی خام کنندهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت برودت ویبس خود باطل کرداند فعل حرارت غریزی وغریبی را نیز اخلاط را خام ومقهم را ناقص سازد واین در مقابل منضج وهاضم است مانند بزرقطونا ورصت ضماد آن در خارج * **مُفَرِّح** * یعنی فرح آورندهٔ وآن دوائی را نامند که تعدیل مزاج وتلطیف اخلاط و روح حیوانی ونفسانی نماید ومنبسط سازد آنها را ومیل دهد بسوی خارج وحزن را زائل سازد ودماغ را قوت بخشد وحواس را نیکو کرداند وذهن را صافی سازد وکسالت را دور کند مانند شراب * **مُفَشِّي** * یعنی پراکنده کنندهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق وپراکنده سازد ریاح مجتمع را وقابل دفع کرداند * **مُقَطِّع** * یعنی جدا کنندهٔ وآن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت ولطافت ونفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین وخردل * **مُقَيِّئ** * یعنی قی آورندهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظهٔ مجتمعه در مجاری غذا ومعده را وبقی دفع نماید مانند تخم ترب * **مُقَرِّح** * یعنی زخم کنندهٔ وچرک آورندهٔ وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت ونفوذ وجذب خود بتحلیل برد وفانی سازد رطوباتیکه میان اجزاء جلد است وتفریق دهد اجزاء آن را وجذب کند مواد ردیه را بسوی آن واجد است قرحه نماید مانند بلادر * **مُقَوِّي** * یعنی قوت بخشندهٔ وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو ومزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن واز آفات نکهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را وتسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد ویا بالخاصیة بخاصیتی که دران است مانند طین مختوم * **مُلَطِّف** * یعنی لطیف کنندهٔ وآن دوائی را نامند که بحرارت معتدلهٔ خود رقیق کرداند خلط غلیظ را مانند حاشا * **مُلَيِّن** * یعنی نرم کنندهٔ بطن وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده وامعاست واین اعم از منضج ومزلق است مانند مغز فلوس وخیارشنبر وتمر هندی وشیرخشت * **مُنْضِج** * یعنی اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط ومواد وآن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید وقابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش ویا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا ویا منجمد را نرم سیال کرداند مانند حلبه ونیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت وکمیت وقوام صالح هر خلط است بحسب لائق آن تا حاصل کردد از ان منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام شین

صافي غير حاد بودن آن است كه صلاحيت جزو عضو شدن را داشته باشد وصفرا آنكه رقيق صافي حاد باشد امانه بسرحد افراط وتفريط تا افعال مطلوبه ازان صادر كردد وبلغم بسيار رقيق مائي غير متشابه الاجزاء نباشد تا صلاحيت استحاله بخون وجزو بعض اعضا شدن را باختلاط بخون وبا استحاله بدان داشته باشد وسودا دردي دم صافي غير محترق باشد تا صلاحيت تغذيهٔ بعض اعضا باختلاط بخون وغير آن از فوائد مطلوبهٔ ان داشته باشد ولهذا انضج عبارت از طبخ معتدل كامل است * منفخ * يعني نفخ آورنده وآن دوائي را نامند كه درجوهر آن رطوبت غريبهٔ غليظه باشد كه چون فعل نمايد دران حرارت غريزيه تحليل نيابد بسرعت بلكه مستحيل برياح كردد مانند لوبيا * بدانكه هرچه در ان نفخ است مصدع ومضر بعين است وازاغذيه وادويه آنچه تحليل نابد رطوبت آن در هضم اول ورياح ونفخ آن در معده بماند وانحلال آن نيز بالتمام در همانجا باشد ويا درامعا وآنچه رطوبت فضليه دران باشد وآن مادهٔ نفخ وريح آن بود ونفخ آن در معده وامعا بتحليل نرود بالتمام بلكه باقي ماند و چيزي ازان درعروق اعضاى تناسل رود مانند زنجبيل وبزرجرجير وامثال آن منعظ است وباعث نعوظ همان ريح است * موسخ قروح * يعني چرك آورنده دررخمها وآن دوائي مرطبي را نامند كه مخلوط كردد برطوبات قروح وانها را زياده كرداند ومانع خشك شدن وحاق شدن آنها آيد مانند موم وروغن * منبت * كه ملحم نيز نامند يعني روياننده گوشت وآن دوائي را نامند كه بكرداند مزاج خونيكه وارد جراحت مىشود معتدل ومجفف تا آنكه مستحيل بگوشت كردد ومنعقد شود در انجا گوشت جديد صالح * فصـــل يازدهم * دربيان بعضي اصطلاحات طبيهٔ متداوله * حرف الالف * اجام بمعنى نيزارست * استنشاق ببيني كشيدن چيزي مائع بود كه بسيار سائل باشد * اصل * يعني بيخ وآن عام است ازانكه از شجر باشد يا از كياه * اصول اربعه * عبارت از بيخ رازيانه وكاسني وكرفس وكبر است * اغصان * يعني شاخها وآن مخصوص بشجر وكياه شاخدار است ومفرد آن غصن * افومالي * چيزيست كه دران عسل را حل كنند وكاهي ارند برجوش دهند آنرا * اكتحال * بچشم كشيدن چيزي بود * اكسومالي * سكنجبين متخذ از سركه وعسل است وبعضي زياده ميكنند دران آب درياي شور يا نمك دريا * اكليل * بمعني تاج وابوتاريك وغير آن نيز آمده است ودرادويه مراد ازان چنبري وكچ بودن شكوفه وبار نباتات است واكله واكاليل جمع آن آمده * انكباب * مراد ازان نكاه داشتن عضو است بر بخار ادويه كه در آب جوشانيده باشند ويا كرم كرده باشند * اوديه * جمع وادي بمعني كنارهٔ دريا ورود خانها است * اونورومالي * عسل وآب باران بالمناصفه در خم ممزوج نموده در آفتاب نگاهداشته است * اوكسالئي * سركهٔ مخلوط با آب ونمك است * حرف الباء

بادزهر * اسم فارسي ترياق است وكويند هرچه دفع سم كند ومصنوع مركب نباشد مخصوص باين اسم است * باقور * جمع بقر است * باكور * نخستين ميوه است كه برسد * بتر * بريدن * بخور * هرچه دود آنرا استعمال نمايند * بربور * بفارسي بلغور نامند * بزاق وبصاق * آب دهن را كويند * بزر * تخم اربار نباتات در غلاف يا در قشر باشد مثل خشخاش * بشع * بمعني بدمزه است وهرچه را طعم مركب از مرارت وقبض باشد باين اسم خوانند * بصيص * نوراني ودرخشنده * بطايح * زمينهائيكه آب دران جمع شده باشد وبفارسي مرداب نامند * بعر * بفتح اول سركين است * بكر * شمرجوان وبكسر اول دوشيزه * بنات * بفتح نك كرمها است كه درساق اشجار متكون شود * حرف التاء * ترياق * بكسرتاء بفارسي ترياك نامند وهرچه درشان او باشد كه حفظ قوت وصحت مزاج روح بعدي كند كه رفع ضرر سم از خود نمايد باين اسم نامند وكويند ترياق مخصوص بدوائي صناعي است وآنكه افيون را ترياق مينامند بجهت حفظ قوت آن است كه دراين امر با ترياق حقيقي

اشتراک دارد * تصفیق * آمیختن شراب با آب است * تصعید * انچه باتش اجزای آنرا صعود فرمایند ولطیف آنرا
اخذ کنند * تعلیق آویختن چیزی بکردن وبسائر اعضا * تفه یعنی بی مزه ومراد طعمی است که نه لذیذ باشد * تکریه و
تاثیر آن ترطیب وتلیین وارخاء بسیار وتولید بلغم باشد * تکرج بفارسی یادرکویند وآن متغیر شدن طعم است یا بو
یا مزه و * تکلیس بمعنی صاروج کردن وسوختن چیز وسبزاب نمودن وبهره برداشتن آمده ومراد ازان مهیا ساختن
بعضی ادویه است بجهت نفوذ وسرعت تاثیر ورفع کردن ثقل وکثافت آن خواه باحراق باشد وبا بعمل دیگر * حرف الثاء
* ثقیل یعنی کران وبمعنی کران آمدن بر طبع که دیر تحلل بود وسریع الزوال نباشد * ثمر بار نبات است مثل خوشهٔ
میوه وامثال آن * ثمنش لغت یونانی است ومراد ازان هرچه از نباتات مابین درخت وکیاه باشد * حرف الجیم *
جبر کسر عضو شکسته را بستن است * جرله براء مهمله زمین سنکلاخ * جریش نیم کوفته که بلغور نامند * جفاف
خشک وخشکی * جمد بفتح اول وثانی آب کرد آمده وجمع شده وبسته شده از سردی ونیز جزو چیز را نامند * حرف الحاء
* حامض یعنی ترش * حاد بمعنی تند است وآن مرکب از تلخی وحرافت است وفعل آن مثل افعال اجزای آن است * حب
انچه در ثمر یا رزوبی غلاف باشد مثل کندم وجو * حریف یعنی کزنده که اجزای آن در زبان فرو رود وبسیار بکزد و
تفریق اجزای آن نماید * حشیش کیاه خشک وشبیه بخشک شده وکویند مخصوص نباتی است که برروی زمین پهن نبود *
یا ساق باشد وبعد تمنش نرسد * حکاکه آنچه ازسائیدن دو چیز جدا شود * حلاق سترندهٔ موی * حلو یعنی شیرین
وهرچه زبان را منبسط سازد واندک حرارت دران احداث کند ولذیذ باشد شیرین نامند * حلیب شیرهٔ تخمها وغیر
آن وشیر تازه نوشیده است * حمل بار نباتات است اعم از ثمر ومشابه ثمر * حمول اعم از ثمر ومشابه ثمر است * حرف الخاء
خاثر آنچه اجزاء مختلط را بهم آورده غلیظ کرداند * خرء سرکین طیور وغیر ما است * خفیف بمعنی سبک وانچه بر طبع
احتمال آن آسان بود وسریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود * خلعلع اسم ضبع است *
* خلیع سست * خمل * بمعنی پرز است ودر ادویه هرچه شبیه بپرز برسطح ظاهر آن باشد مانند آنچه برروی به میباشد
* حرف الدال * دابق آنچه بجهت لزوجت کیفیهٔ خود بدست بچسپد مثل دبق * دسم هرچه زبان وغیر آن را نرم
سازد واجزای آنرا منبسط سازد بی احداث حرارت وبفارسی چرب نامند * دلوک بمعنی مالیدن است ومراد ازان
آنچه ازسنونات بانکشت بردندان وغیر آن بمالند * دوای غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت وماده آن
باشد * دوائی سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود وبالخاصیت کشنده باشد مثل افیون * دوائی مطلق
آنکه تاثیر بکیفیت کند وجزو بدن نشود * دهنی آنکه درجسم او چربی موجود باشد وباعث اشتعال او کردد مثل مغزها
وتخمها وچوب صندل ابیض وردیود اروعود هندی ومانند اینها * حرف الذال * ذرور آنچه سائیده بی مائعی برعضو بمالند
ویا بپاشد * ذفر بدبوئی * ذوالخاصیة آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم ازانکه تریاق باشد یا زهر * حرف الراء
* رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد ورادع مقابل جاذب است * رجیع فضلهٔ هضم
اول انسان است * رخص بفتح اول وثانی بناز پرورده ودر ادویه هرچه نازک وزود شکن باشد * رخو نرم وسست
* ردی الکیموس آنچه ازان اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیة متکون شود * رزین آرمیده ومرد پر با روقار وبه
انچه درمتانت وسنکینی وخوش جوهری تمام باشد * رسوب ته نشین مایعات وانچه در مایعات ایستد از ثقل وبر روی آب نه

قه ا یستد آن را ر اکسب نامند * رمص رطوبت غلیظي را نامند که در اطراف پلك چشم جمع شده وجمیده باشد * روث سرکین حیوانات * رود وصالي شراب متخذ ازعصارهٔ کل سرخ است با عسل * حرف الزای * زعوقه * طعم بسیار کریه ومرکب ازمرارت وملوحت است * زغب * اول موی که بربدن حیوانات برآید واسم کیفیتی است که ساغری باشد ودرادویه انچه برسطح اوچیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به وهلو وشفتالو * زهر * شکوفه وکل باشد * حرف السین * ساحل کنار دریا * سائل انچه اجزاء آن درهمه جهات حرکت کند اعم ازآنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب وروغنها * سباخ شوره زار * سبط راست بي گره رانامند ازمو وغیرآن * سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشند * سم * آنچه بفارسی زهرنامند وبسبب ضدیت کیفیت وخاصیت خودمزاج را فاسد سازد مانند بیش * سنون آنچه بدندان پاشند ویا بمالند ومقوی جوهرآن باشد * سهك بد بوشدن گوشت وبوی عرق که ازبدن آید که بفارسی سمیت نامند * سهل زمین نرم * حرف الشین * شامخ * کوه بلند * شتر بفتح اول وکسر ثاني دریدن پلك چشم * شجر نباتي است که باشاخ خشبي باشد وکامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد وآن ثمر وورق ولیف وصمغ وبزر وقشر واصل وعصاره وحب است مثل درخت خرما * شدخ سرشکستن وفراخي وسفیدي روی است * شدخ عضل * بمعني ازهم بازشدن رکسیختن * شدق بفتح اول ویا کسرآن وسکون ثاني فراخي گوشهٔ دهان وبفتحتین فراخ شدن گوشهٔ دهان * شرف بضم اول وفتح ثاني کنگرها است ودرادویه انچه دراطراف او زواید وبرآمدگیها باشد مشرف نامند مانند شرانار * شطب بضم اول وثاني جوهرشمشیر وبفتح اول وسکون ثاني جدا کردیدن ودورشدن وپوست بازکردن ودر ادویه هرچه باین صفت باشد شطب گویند * شمه انچه بوکند * حرف الصاد * صالح الکیموس انچه ازوخوني متولد گردد وبهمه جهات آنکه اعتدال داشته وسائراخلاط مخلوط بآن بقدرطبیعي باشد وخلط بد ازوبهم نرسد * صخریه زمین سنگستان * صفق بفتح اول وثاني آبیکه برادیم ویا مشك نوبریزند پس زرد گردد وبمعني طرف وکناررود ونباتات انچهچین دارو با زردی ومیل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند * صفیق پوست درشت ومستحکم بافته شده است * حرف الضاد * ضماد انچه غلیظ القوام که مائع ونرم باشد برعضو بمالند ویا براو ببندند اعم ازآنکه موم وروغن داشته باشد ویا نداشته باشد * حرف الطاء * طافي انچه برروی آب ایستد * طبیخ انچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند * طحن خرد کردن * وطاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است * طری تازه * طلا آنچه رقیق القوام باشد وبرعضومالند ونام نوعي ازشراب است * طیب بسکون ثاني خوشبو وتند وبتشدید آن بمعني پاکیزه * حرف العین * عشب بضم اول وسکون ثاني بمعني گیاه است * عصاره بمعني عصیراست امادرانچه بي آتش بهوا ویا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند * عصیر آب افشرده ازنباتات که منجمد نشده باشد * عطر بفتح بوی خوش وبکسرخوشبوئي * عفص بکسرفا طعم زمخت که زبان رادرشت سازد واجزای آن رابسبب برودت بهم آورد وفعل آن تبرید وتکثیف وتصلیب وتخشین وردع است * عنقود خوشهٔ نباتات وعناقید جمع آن است * حرف الغین * غرغره آواز مختلف است که ازحلق آید ومراد ازان حرکت دادن مائعات است درحلق وفروبردن آن ویا فرونابردن وریختن آن * غض بضاد معجمه تروتازهٔ نارس ازنباتات است * غلیظ بمعني کثیف است ودراغذیه بیشترمتداول است واستعمال لفظ کثیف درادویه است * حرف الفاء * فاتر نیمگرم است * فتیله بمعني شافه که مخصوص بدبرباشد * فرزجه شافه که قبل ورحم را مخصوص باشد * فرفیري بمعني رنك بنفش

است * فسخ ازهم جدا شدن است * حرف القاف * قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد ودرشت نسازد وفعل آن تبرید وتجفیف وتغلیظ وتقویت اشتها است ودرغیرطعم مراد ازان شی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس واستمساک نماید * قضبان شاخهای گیاه بی ساق است وقضب واحد آن است * قطور انچه درگوش وغیرآن ازاعضا بچکانند * قنبعه بضم اول وثالث وبسکون ثانی قبهای خوشهٔ کشت است * حرف الکاف * کثیرالغذاء انچه اکثرمقدارا وجزوبدن شود * کثیف بخلاف لطیف وآن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال ازکیفیت بدنی کند ونفوذ دراجزای بدن بسرعت ننماید * کماد انچه گرم کرده برعضوبندند مثل تکمید بسبوس کندم * کیموس اخلاط متولده ازهضم کبد یست * کیلوس کشکابی است که ازهضم معدی بهم رسد وشبیه بکشک محلول بآب باشد * حرف اللام * لخلخه انچه با مائعات درظرفی کرده برهمزده بوکنند * لحاء ریشهای باریک نبات است * لزاق * ولزوق انچه برعضو بچسپانند وبا چسپندگی باشد * لطوخ بمعنی اندودن چیزی است برعضوکه ازطلا غلیظتروازضماد رقیقتر باشد * لطیف انچه درشان آن باشد که بعد ازورود دربدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار ونفوذ درجمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران * لعابی انچه ازخیسانیدن آن درآب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد وچون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه وبزرقطونا وریشه خطمی ومانند اینها * لعوق بمعنی انگشت پیچ است که ازمعجون رقیق ترباشد * لیف انچه ازاصول ولحای نباتات روید وباریک ترازلحا باشد * حرف المیم * مالی عسل است * مائی قراطن * وماء القراطن * ماء العسل اند * مائع انچه ضد جامد باشد وسیلان کند ورقیق القوام باشد * مبرود انچه بسوهان خرد کرده باشند * مر بمعنی تلخ وهرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند ودرشت سازد وباکراهت بود وطبع را برهم زند وفعل آن تسخین وجلا ومنع تعفن است * مروخ مالیدن چیزی برا عضا است * مزدات براکنده است * مسبت انچه خواب آورد وبانوم مرادف است * مسکر هرچه مستی آورد اعم ازانکه باتفریح باشد یا نباشد * مسوح * انچه در مالیدن آن بربدن مبالغه دردلک عضو نکنند * مسیخ بی مزه وباتفه مرادف است * مصول انچه درسوختن بحد رمادیت نرسد * مضغ خائیدن چیزی است * مضمضه هرمائعی را نامند که در دهن حرکت دهند * معقف خمیده وکج شده است * مغسول انچه درشستن آن مبالغه کرده باشند * مفرق بفتح اول وکسرثالث تارگ سرودراثنار رکها هرچه سرآن هموارنبوده زواید داشته باشد مفرق گویند * منتن بد بو * منخول انچه بیخته باشد * حرف النون * ناشف * انچه جذب رطوبات سیاله کند اعم ازانکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده ویا مرئی باشد چون اسفنج وناشف را قحل نیز نامند * نبطی درلغات مراد ازلغت قومی است ودراد ویه مراد گیاه خودروی است که آن را نکشته باشند * نجم نبات بی ساق است که برزمین پهن شود که بفارسی بیاره گویند * نشاره انچه بسوهان ودم اره ریزه شده باشد * نشوق انچه ببینی کشند * نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا براعضا بریزند وپاشویه قسمی ازان است * نفاخ هرچه دران رطوبت غریبه باشد وازحرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل برباح شود خواه درمعده وامعا مثل میوه ها وخواه درعروق مانند مغزها واکثرتخمها وقسم ثانی را فعل تقویت باه است * نفوخ انچه ازادویهٔ باپسه سائیده بی مائعی دربینی دمند * نقوع ونقیع انچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند * حرف الواو * وثب جستن ازجای * وثی کزنده * وعر بعین مهمله زمین سخت * وقود برافروختن آتش * وهن سستی * حرف الهاء * هاضم انچه اعانت طبیعت برطبخ و

کند را تبدیل غذا و خلط کند و بسبب قوة هضم آن شود مثل مصطکی * هتک یا رشدن * هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون * حرف الیاء * یا نوخ بمعنی سرا است * فصل * دوازدهم در بیان اوزان طبیه هندیه و اهل ایران و ذیلی * بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد درینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت * ابریق دومن است * ارزة یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردلهٔ بری است * استار چهار و نیم مثقال است * ابولات نه قیراط است * اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است * باقلا نیم درهم است * بندقه یک درهم * ترمسه دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درخمی است * حبه از درهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است * حزمه بحای مهمله و زاء معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را برهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب بشش مثقال گفته اند و از حساب شش یک بیضه است که یک سته باشد * حمصه چهار جو و یک ربع جو * خرنوب یکقیراط است * دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یکحبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هند یکسه رتی و سه ربع رتی و بعضی پنج رتی و ربع رتی و از درهم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود * درخمی یک درهم و بقولی یکمثقال است * درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی میشود * رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم * سکرجه مطلقا شش استار است * شعیره دو ارزه است * صاع چهار من است * صدفه نه اوقیه است * طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دو ارزه است * فلنجار مقدار یک ملعقه است * قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد * قسط انطاکیقی یکرطل و نیم و نزد جمعی یکرطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نزد دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه * قنطار شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند * قوا سوس شش مثقال است و از روغن دوازده درخمی و از شراب یک اوقیه و نیم * قوطولی هفت اوقیه است * قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است * کف که بیضه نیز نامند شش مثقال است * کیلجه پیمانه است که یکمن و هفت ثمن من باشد * کیل سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من * مثقال یک درهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود * مکوک سه کیلجه است * ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویهٔ خشک دو مثقال * من یکصد و هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود * ناطل و ناطیل دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه * اوزان هندیه * سرخ که حب الدیک باشد که بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است * رتی متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است * و رتی شاه جهان آباد گهنگچی است * و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشهٔ شاه جهان آباد هشت گهنگچی * تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ * توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاه جهان آباد دوازده ماشهٔ بنگاله که دوازده ماشهٔ شاه جهان آباد میشود و پیسهٔ عالمگیری بعینه تولهٔ دوازده ماشی است و پیسهٔ متعارف این زمان ده ماشه است * دام پنج تانک است که بیست ماشه باشد * مهر یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و نیم رتی است * سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله

آست بحسب تولهٔ بنگاله وسیرخام یعنی ناقص مختلف میباشد* من عالمکیری چهل وسیر تام است* اوزان متعارفهٔ اهل ایران مثقال صیرفی درین اختلافست واصح آن است که یکصد وبیست وهشت جومتوسط است که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود* غازبیگی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد* دو غازی چهار مثقال صیرفی است *سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد* ده نار سی وهفت مثقال ونیم است پنج نار هجده مثقال وسه ربع مثقال است که شش توله وسه ماشه باشد و دو ونیم نار نه مثقال وسه ثمن مثقال است که سه توله ویك ونیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد وپنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دوصد توله که سه آثار وثمن آثار باشد میشود ونیم من تبریزی نصف آن است پکچهار یکربع آن است پنجاه عبارت است از ثمن من تبریزی سیه عبارت است از شانزدهم حصهٔ یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است واین را اهل اصفهان دهنار گویند من شاهی دومن تبریزی است *ذیل دربیان تحویل بعض اوزان ببعضی ومعرفت آنها* تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف وخمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس آن که ده و مجموع سی وپنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی وپنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم آن است که چون برعدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل ودو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را که سه سبع چهل ودو است برعدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل ودو مثقال شصت درهم است تحویل مادون درهم بمادون مثقال آنست که بحبه درآورند وثمن آن رابیندازند پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانك درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده وآن سی ودو حبه محسوب میگردد وچون ثمن را وضع کنند بیست وهشت حبه بوزن مثقال میماند وآن نه تیراط ویك حبه از مثقال است تحویل مادون مثقال بمادون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه درآورند و وبران سبع آن انزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده تیراط ونیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بحبه درآورند وآن سی ویك حبه ونیم میشود وچون سبع آن را که چهار حبه ونیم است بران افزایند سی وشش حبهٔ درهمی خواهد بود وآن چهار دانك ونیم درهم است تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هروزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند ومعلوم نمایند که چه مقدار ازان است باید که اگر مادون درهم ویا مثقال است بشعیره برند و وشعیره را برتی ورتی را بماشه ومقدار وزن آن را دریابند که چند رتی ویا چند ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی ویا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند ودرضمن درهم ومثقال درمقدمهٔ قرابادین کبیر ذکریافت واگر فوق درهم ومثقال است مقدار هریك ازان هردو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است وهر دوازده ماشه را یك تولهٔ محسوب دارند وهر شصت چهار توله را یکسیر وهر چهل سیررا یکمن تا آسان وواضح گردد وامثله وتطبیق بعض اینها جابجا بطریق دستورالعمل نیزدرمقدمهٔ قرابادین کبیر ذکریافت وبالجمله آنجا شعیره را برتی ورتی را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله وتوله را بآثار وآثار را بمن برند ودریابند* فصــــــل* سیزدهم دربیان بعض امور متعلقه بنجوم وطبیعیات* بدانکه موالید ثلثه که جماد ونبات وحیوان باشند متکون ومترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش وهوا وآب وخاك اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیارهٔ زحل ومشتری ومریخ وشمس وزهره وعطارد وقمر باعانت ثوابت ونظرات مربانه بایکدیگر بتحریك افلاك دوار بامر پروردگار جل وعز وهریك از ارکان راد وطبیعت است چنانچه مربعهٔ سیارهٔ خصوصاً علویات

شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکهٔ مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیهٔ علویات و شمس بلسان شرع هریک معبر و مسمی است بملکی از ملائکهٔ عظام مثلا روحانیهٔ زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیهٔ مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیهٔ شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه در این عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هردو و با قلت و کثرت یکی یکی چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواة و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاهها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمهٔ وافی هدایه * وفی السماء رزقکم وما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت و علو شان منزلت معبر از سماء و در سماء و فوق آن است و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و کود الهاونی زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و بز اهلی با بز وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هریک ازین موالید ثلثه را اغذاء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهریک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما مییابند و بتدریج بواسطهٔ عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة میرسانند و هریک آنها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غدد که برتنهٔ اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و یتوعات و آب جاری از تنهٔ بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلاثهٔ آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه رحلت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض

وحمره واورام وبثور ودماميل وحرب وغيرها ودم ناسل وصفرا وسودا وبلغم نيز با امراض مذكوره وغدد وغيرها وسائر امراض مختصه وغيره مختصه دفع ميكرد دومعالجه وتدبير طبيب در امراض بدني از جملهٔ اعمال وتصرفات آدمي است در ابدان و در امراض نفساني وروحاني تصرف اواست در نفوس وارواح ونظرات كواكب را نيز دران دخل است وبدانكه هرمرتبه از مواليد ثلثه پيوسته بمرتبهٔ ديگري است يعني افق جمادات پيوسته با بتداي نباتات است وجمادات متكونهٔ آن مرتبه از نباتست نيز بهرهٔ دارند مانند حجرا ليهود ومرجان وسنگي ديده شد بعينه بشكل ماهي مفلس بقدر بكشيره طفل ده دوازده ساله وذرحلاوت وثقل وجوهر مانند حجرالیهود وسفول و مرتبهٔ اول نباتات كياه واشجاري اند كه از جماديت نيز نصيبي دارند مانند نباتاتي كه در سواحل بعض دريا ها كه كوهستان است ميرويند خواه تمام آنها دائم زيرآب وخواه قدري بيرون بسبب جزر ومد وغيرآن باشد پس نباتات واشجار ضعيفه وبتدريج تاقويه ذوتمام اجزاء تسعهٔ نباتيه رسند وافق نبات پيوسته با رل حيوان است باآنكه بعض نباتات شبيه بشكل حيوان وانسان ميباشد بدون حس وحركت مانند يبروح الصنم كه آدم گياه نامند وشنيده شده كه دربعض بيشه وجنگلهاي ملك هند وزيرباد ات وارض جديد بعض اشجار است كه ثمرآن بشكل سرانسان تا گردن وبعضي بتمام هيأت انسان ميباشد نروماده كه بموي سربشاخ درخت اويخته است كه گويا ميخواهد كه تكلم نمايد وليكن تكلم وحس وحركتي ندارد وچون بعضي اعضاي آنرا قطع نمايند رطوبتي شبيه بخون ازان برمي آيد وشخصي موي سريكي ازانها را بريده از درخت جدا نموده وقطره شبيه بآب خون ازد وچشم آن برآمد وپژمرده گرديد وشكم آن را بشكافته شد دتخم ازان برآمد ونيز مسموع گشته كه دران اماكن مذكوره درختي ثمر مياورد وچون آن ثمر رسيده شد شكافته ازان طاير كوچكي بمقدار بچهٔ گنجشكي ازان برمي آيد وهنود آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشكي ميرسد آنرا چون ازحيوان تكون نيافته واز نبات بهم رسيده ميخورند وبعضي هنود كه مطلق حيواني نميخورند ازخوردن آن نيز اجتناب مينمايند ودر تمر درخت سفيد داور ودرثمرجميز نيز پشه هاي بسيار تكون ميبابند ولهذا آنرا درخت پشه مينامند ودرملك هند سنگي بهم ميرسد بشكل سرانسان وصورت آن سياه رنگ ودرد هان آن نقطهٔ طلائي است وهنود آنرا ميپرستند وآنرا پارس ناتهه وسالگرام نيز نامند ويا بخاصيت مانند نخل نارجيل وفوفل كه چون سردرخت آنها را ببرند ديگر ثمرنميدهند وتا گرد تمر درخت نخل نر را بماده كه لقاح وفحل گويند نزنند نخل ماده ثمرخوب نميدهد وميل مينمايد سرنخل نربسوي نخل ماده وچون تمام پوست تنهٔ كل اشجار را جدا كنند خشك ميگردند ونباتات انواع واصناف اند بعضي ازان قبيل اند كه ديگرو زمير ويند ودرهمانه روز بيرطرف ميگردند وبعضي درچند روز تكون ميبابند وبكمال ميرسند وچند روز مي مانند مانند رياحين وگلها وبعضي بكمتر از سه ماه تكون نميبابند وبثمر نمي آيند مانند خيارو بادرنگ وبقول وخضراوات وبعضي زراعت ها وبعضي بعدازچهار ماه مانند هندوانه وخربزه وكدو وپلول وامثال اينها كه بياره دارند وساق ايستاده ندارند وبعضي بعدازنه ماه مانند اكثرحبوبه وبزور مانند جو وگندم وبرنج وذرة ودخن وامثال اينها مانند تكون جنين دررحم ولهذا اكثرغذاي انسان ازين حبوبه است بمناسبت واما درملك بنگاله وبلاد ديگه حرارت ورطوبت بران غالب باشد ازاقليم دوم بكمتر ازين ايام مذكوره تكونه واتمام ميابند وبدانكه هريك ازاجزاي نبات وشجر بمنزلهٔ عضوي است ازاعضاي حيوان مثلا بيخ وريشه بمنزلهٔ سرواعصاب وعروق آن است وباعتباري بمنزلهٔ كبد آن است وتنهٔ درخت بمنزلهٔ ظهر وپشت آن وپوست وعروق آن بمنزلهٔ پوست وعروقه حيوان وشاخها واوراق آن بمنزلهٔ دست وپا وانگشتان وگل وثمرآن بمنزلهٔ نطفه ونتيجه واولاد وخارآن بمنزلهٔ شاخ وناخن

ومنها ر اول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرم ها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانهٔ حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبي است بهره بسیار کمي دارند بلکه بعضي صاحب سه قوت و بعضي چهار قوت و بعضي پنج قوت اند و همچنین تا بتمام آنها با آن همه قوت نباتیهٔ مذکوره یعني تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشد از خرس و میمون و فیل وغیرها و از انواع حیوانات بعضي که آنرا انسان جنگلي مینامند یعني نسناس که بوزنهٔ بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را میفهمانند و مي طلبد واین حیوانات در انتق مرتبهٔ حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقة اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضي که جناب اقدس الهي زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل و مابه الامتیاز آنست از حیوانیت وغیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما في الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهم ما في الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهرهٔ بسیار کمي دارند و کاملین انسان بهرهٔ تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیدهٔ معکوس و سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمییز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضي سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هریك از مراتب موالید ثلاثهٔ مذکورهٔ تریاقیهٔ فادزهریه نافعهٔ حیدهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و هر سمي مضر مفسد مهلك بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خودها باشند و با نظرات سعود بآنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و بي حظ و نظرات نحوس بآنها باشد بدتر یعني هنگام تکون هریك از مولدات که کواکب سعیده مربي آنها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود بآنها است در کمال سعادت اند والا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضي طبائع با بعضي مناسبت والفت دارند چنانچه بعضي کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بي عائقی و مانعي و جدا کنندهٔ از هم جدا نگردند و بعضي قاهر بعضي اند مانند سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند و مانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را مي تراشند و سوهان میکنند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند آنچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزانندهٔ اکثر چیزها است که بسبب رطوبت بورقي لزج منجمد خود بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد میچسپد و آنرا با خود مي سوزاند و مکلس میسازد و حجر مقناطیس را با آلت مسي میتراشند و مي برند و طبیعتي معین طبیعتي است مانند تنکار که معین سبك و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلي که معین گداز سنگریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشهٔ صافي میسازند و طبیعتي مزین طبیعتي است مانند نوشادر که غوص مینماید در عماق اجساد و تنقیهٔ اوساخ آنها نموده زینت مي بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات مینمایند و طبیعتي مفسد طبیعتي است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتي گریزنده از طبیعتي است مانند حجر باغض الخل و طبیعتي با طبیعتي ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء علیله و صحیحهٔ ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضاء دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینماید باستعانت قوت مدبرهٔ

بدنیه وقوت ماسکه عضویه وقوت دافعهٔ مرض وقوت غاذیه ونامیه ومولده وهمچنین سائر طبائع وچون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ والتقاط هر یك از مولدات مناسبات وبودن کواکب منسوبه بدانها در خانه وبیت الشرف وحظ واوج خود وبودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است وهمچنین در هنگام عطا بدیکری در توسعهٔ وقت واما در هنگام ضیق وضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها ودیگر آنکه بر جمادات ترابیت ویبوست وبر نباتات ترابیت ومائیت غالب است با هوائیت وحرارت ضعیفه وبر حیوانات هر چهار ترتیب باعتدال ودر انسان باعتدال فرضی طبی ودیگر آنکه بعض نباتات واحجار باعتبار رنگ وکیفیت خود منسوب بیك کوکب اند مانند پیاز که بحرارت وحدت بمریخ وبرطوبت بزهره منسوب است وافیون که ببرودت بزحل وبیبوست هم بدو وهم بعطارد وبسا است که یك چیز بچند کیفیت مشترك منسوب بچند کوکب است مانند چوبچینی وجدوار وراوند زهرنیز وهر دوای مرکب القوی وگاه میباشد که یکجنس ویکنوع بحسب جنسیت ونوعیت منسوب بیك کوکب است بحسب اختلاف اوصاف واشکال وغیرها بکواکب دیگر نیز وگاه میباشد اجزای بعض اشجار ونباتات باعتبار اختلاف کیفیات والوان وخواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی وپوست آن بکوکبی وخار آن بکوکبی وگل آن بکوکبی وبرگ آن وثمر آن بکوکبی وتخم ولحم وآب آن هریك بکوکبی مانند ترنج ونارنج وشفتالو وانبه واما رواج حال اینها ودیگر آنکه تکون تارعنکبوت وکائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی وبحار وانهار وصعود ابخره وادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد وقابلیت مبادی واراضی خود مثلا آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن عنکبوت ویا بسبب غلظت هوا مانند تارهای برنگ از هم متفرق ویا مجتمع ودرهم بافته شده در سقوف وکنج دیوارها ودروازه ها وبین شاخها وبرگهای اشجار ومغارات جبال وغیرها تکون یابد آنرا اسیر وتارعنکبوت نامند وآنچه صعود نماید وبالا رود اگر اندك ولطیف وبر آن رطوبت غالب است بسبب اندك سردی مانند سردی آخر شبها وخصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل وصقیع وشبنم نامند واین نیز بحسب قلت وکثرت ماده کم وزیاد میباشد ودر اراضی قریب بدریا ورطوبات زیاده بود وبعیده کمتر واگر صعود نماید وتا بکرهٔ زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت وبخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعةً فرود آید واز تحریك فرود آمدن آن ریاح بتموج وحرکت در آید واین نیز بحسب کثرت مقدار وقلت مادهٔ آن وسرعت فرود آمدن وبطوء آن کثرت وقلت ریاح مختلف میباشد وسبب طوفانها وبادهای عظیم این است ویا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره وابر استحاله بهوا کرده ولهذا ابرهای خشك نمیبارند ویا آنکه گرمی بسیار برطوبت بحار وانهار رسد ودفعةً مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت کرده بتموج وحرکت در آید وسبب جزر ومد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت وهوائیت بسیار بمائیت بیك وجه این را گفته اند وآن ابخرهٔ متراکمه را سحاب وابر نامند وچون متقاطر گردد وفرود آید مطر وباران گویند واگر بعد تقاطر وجدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد ومنجمد گشته فرود آید آنرا برد وتگرگ نامند واگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد ومنجمد گردد وفرود آید آنرا ثلج وبرف نامند واگر دخانیت ویبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید وبالاتر رود وبکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد وحرارت کامنه که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان وجولان وحرکت در آید واز حرکت آن صدا آید وسطح ظاهر خود را شکافته برآید بآوازی شدید آنرا رعد نامند واگر در آن اندك دهنیت وکبریتیت است در حین شکافتن محترق گردد واز آن روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند واینها نیز بحسب کثرت

و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر ابخرهٔ و ادخنهٔ کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و
گرم و انجماد حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آنرا محترق کرده اند و از ان روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوختهٔ کثیف
آن بیفتد یا بخاری گرم کبریتی که بهرجا برسد بشکند و در زمین فرو رود و غبار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرده اند و احیانا
هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف
آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بخراشد و بر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده باصدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنهٔ لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت
بسیار است و ثقل و ارضیت نداشته باشد بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد
بحسب قلت و کثرت مادهٔ آنرا نیازک و تیر شهاب و ذوذوابه و ستارهٔ دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر مادهٔ آن بسیار غلظت
و کثرت داشته باشد و دیر زود تمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی
بکشد تا باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی
بشکل قوس هایکی بالای دیگری با الوان مختلفه ظاهر گردد بسبب تاثیر شعاع آفتاب در انها و تفاوت محاذات هریک از انها
مر شعاع آفتاب را باختلاف مواد و تفاوت محاذات هریک از انها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ
بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوائل و اواخر روز ظاهر میگردد و
کرهٔ زمهریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و
خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لاجرم سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمهٔ شکافتن آن اراضی
متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها
بسیار واقع می شود و در اراضی رطبهٔ رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض
عمارات و قریها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویهٔ منسوبه بکواکب سبعه
بالاجمال و بعضی با تفصیل در جلد اول ذکر مییابد * منسوبه بزحل مجملا * ادویهٔ اغبر خاکستر رنگ و یا سیاه خاردار
زمخت کریهة الرائحه اند که در اراضی و اماکن صلبهٔ مملسهٔ جنوبیه تکون یابند انچه از ان ها در صلاح و نیکوئی حال زحل
و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و انچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس
و مضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آنرا دریافت نمایند * منسوبه بمشتری مجملا * ادویهٔ یاد هنیت نیکو رائحه و
طعم است که گل آنها سرخ یا آسمانگونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جبلیه و چرب روئیده و اینها نافع اند کبد را و صاف
میکردانند خون را و ملتئم میکردانند جراحت را * منسوبه بمریخ مجملا * ادویهٔ مائله بحمرت و خشن و خاردار است
و انچه سوزاننده و منابت آن اماکن یابسه باشد * منسوبه بشمس مجملا * ادویهٔ رسیدهٔ خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه
آنها خوش و گل آنها و برگ آنها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم
اند * منسوبه بزهره مجملا * ادویهٔ که طعم آنها شیرین و رائحهٔ آنها خوش و گل آنها و برگ آنها نرم باشد و اینها اقوات
شهوانیه و امراض زنان و رحم و منی اکثر را امراض باردهٔ رطبهٔ غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کنندهٔ شحم و سمن و منی * منسوبه
بعطارد مجملا * ادویهٔ است که برگ آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب روینده

* وأدويهٔ منسوبه با خلاط اربعه ومنسوبه با عضاو ادويهٔ مناسبه ببعض امراض نبزد رجل اول ذكرخواهد يافت بى آنكه ادويهٔ كه مستدير الاصول باشد اورام ويثور وصلع رانافع اند مانند بخور مريم واسطراطيوس وخلد ونياى صغير ولوف الحيه واشراش و سكبينج وغاريقون ر ثوم وبصل وانچه درعروق آنها نقب ها باشد جراحات را نافع است مانند اسقيطس وبتريكا وملسمنار اسطراطيوس وخرانيا وزعي الحمام وغافت وانچه در آنها لعابيت ولزوجت وصمغيت باشد تروح وجروح را مانند اسقطس كبير وخطمي واكليل الشمس وانزروت ودبق وصبر ومر وكندر ودم الاخوين وصمغ البطم و مصطكى ر قوماليمي وانچه دربرگ آنها نعبها وخشونت باشد حكه وجرب وقوبا را مثال اينها را نافع است وانچه آنها را مشابهتي بحيوان باشد نافع نهش آن حيوان را واز انچه ذكريافت دانسته ميشود خاصيت و طبيعت آن ادويه رگاه استدلال نموده ميشود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصا بچيزهه كه در انست از ملحيت وزيبقيت وكبريتيت زيرا كه اشياء خالى از اين امور نيستند وطعوم همگي از ملحيت است وروائح تمامي از كبريتيت و رنگها تمامي از زيبقيت آنها است وهركس را حداقتي درصناعت باشد ميتوانند كه استدلال نمايد از امور ظاهره برامور باطنه وميتوانند حكم نمود ميان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا كه تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد وابنجا بدين مقدار بهر يك هر يك از مطالب ومقاصد متفرقهٔ نجوميه وطبيعيه متعلقهٔ مسائل ضروريهٔ طبيه اشارة نموده شد براى تذكرهٔ صاحبان بصيرت وعلم ومعرفت

(*)

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات وطبائع	سرد وخشك بافراط	گرم وتر باعتدال	گرم وخشك بافراط	گرم وخشك باعتدال	سرد وتر باعتدال	ممتزج از سردی وخشکی وخشکی بران غالب وبهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد وتر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد واخشن اشیاء	اعدل واحسن واتم اشیاء	احرواحل اشیاء	الطف واکمل اشیاء	انعم واجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ واکثف وارطب اشیاء
کیفیات مذوقهٔ مشمومه	ابشع واقبض واعفص اشیاء کریه الرائحه	اطیب واملس واحلاء ادسم اشیاء	حرافت ومرارت وملوحت وزعوقت	اعتدال درطعوم	الذ اشیاء وکوارا تر وشیرین تر	ممتزج از طعوم	مرشی تفه بی مزهٔ خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه وغاذیه ونامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه ورصاصی	سفید بازردی وکملم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان براق وگفته اند رنگ آن رنگ صاحب ساعت است	زرد مائل بسفیدی وسرت کلم گون وخضرت را نیز گفته اند	رنگ اغبر مرکب ازسواد وزردی مانند مرداسنك وآسمان جونی	زرقت وبیاض غیرخالص ازحمرت وصفرت وکدورت وکمودت
عناصر خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا ممکن بدان	هوا قریب بآب ممزوج بآن	آب وهرچه برودت ورطوبت بران غالب باشد	خاک ممزوج بآب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اخلاط	سودا وبلغم خام	دم طبیعی صافی ومنی ومغز	صفرا حاد	صفرا معتدل وحرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط ببلغم	بلغم ومرچه بلغمیت بران غالب باشد
معادن	مرتك وخبث الحدید واحجار صلبهٔ سیاه اغبر وسیاه رنك	مرقشیشا وتوتیا وکباریت وزرانیخ وحجر مرارة البقر وهرسنك سفید زرد	مغناطیس ونشادر وزنجفر	لاجورد وسنك روس ورخام وکباریت وزجاج فرعونی وزفت	مغنیسا وکحل	نوره وزرنیخ وکهربا وزیبق	زجاج نبطی واحجار مشفه وهرسنك سفید ودهنه
فلزات	اسرب	رصاص قلعی وسفید روی وشبه فائق والماس	حدید ونحاس	یواقیت وبیجادق وهر سنك كران بها وذهب خالص ابریز	لؤلؤ وزبرجد وجذع ونحاس	فیروزه وصفر وروی	لؤلؤ وبلور ونقره وهرسنك سفید رخو
ذکوروانائی	مذکرو بعضی خنثی گفته اند	مذکر	مذکر	مذکروقطیب وصاحب نوبت	مونث وسفلی	مائل بذکورة	مونث وصاحب نوبت
نهاری ولیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی وسفلی نیز	لیلی وجنوبی	نهاری	لیلی
سعادت ونحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر ونحس است بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بنظر وبذات قابل نحوست
مقدار	قصیرایبس صلب ثقیل	معتدل در امور مذکوره وکیفیات	طویل املس برفت خشن بالمعان وشک	مستدیر بالمعان وتخلخل	سیال لین	مرکب ازچند کیفیت	غلظت وکثافت با رطوبت

	زحل	مشتري	مريخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امكنه	جبال يابسه كه در آنها چيزي نرويد و چاهها	اراضي سهله كثيرة المياه	اراضي صلبه سبخه	جبال معادن	اراضي كثيرة المياه	اراضي رملي	اراضي مستوي قاع صفصف خالي
نباتات و زروع	هر نبات و گياه رطب بارد و يابس ضار	هر شكوفه و گل و ريحان و گياه خوشبو طيب نافع	خردل و كراث و سير و پياز و ترب و سداب و جرجير و حرمل و بادنجان و هر چيز تند و تيز اول كه آن نافع و اكثر آن مضر	نيشكر و شيرخشت و ترنجبين و شكر و هر چيز لطيف شيرين نافع	هر حب و تخم چرب روغندار و روغنها و شيرينيها و هر گياه نافع ارجمند باخار رنگين و پسته	بقول و سبزيها باقسام	عشب و خطمي و بردي و قطن و كتان و هر چه بر پا نايستد و تخم باشد مانند خيار و خيارزه و خربزه و هندوانه و كدو و طول و غيرها
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هليله و بليله و زيتون و فلفل و خروع و هر درخت كريه الطعم بد بو درختي كه پوست ثمر آن ضخيم و زمخت و صلبه باشد مانند جوز و لوز و نارجيل و فوفل و پسته و فندق	هر درخت چرب و شيرين مانند انجير و زرد آلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و كار و آن شريك زهره است در فواكه	هر درخت تلخ تيز حاد خارناك كه ثمر آن با تخم آن حريف با حموضت باشد مانند اراك و كبور بلادر و هر ثمري كه با تيزي بترشي باشد كه زبان را بگزد و موضع نيز	هر درخت بلند كه ثمر آنرا بخورند و چرب باشد مانند نارجيل و چلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشك آنرا نيز استعمال نمايند مانند نيل و نوفل و اشجار مذكوره	هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوي الرائحه مانند سرو و ديودار و صندل و عود هندي	هر درخت كوتاه ساق با شعب بسيار مانند انار شيرين و بادام شيرين

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثمار وحبوب	فلفل وبلوط وزيتون ومرو وزعرور ورمان حامض وكتان وعدس واهليلج وعفص وانچه بدينها ماند	رمان حلو املسي وتفاح وذرة وحمص وسمسم	لوزمر وحبة الخضراء	اترج وتمن وعنب وتمر وبطيخ وحنطه وسلت وشعير وحلبه	تمن وتمر وعنب وشعير وحلبه	باقلي ولوبيا وماش وكرويا وكزبره	شعير ودخن وقثاء وخيار وهندوانه وكدو وثمر هر درختي كه برزمين پهن شود
حيوانات	هر حيوان سياه رنك وهرچه زيرزمين خانه سازد وباشد مانند موش ويربوع ومار وعقرب وخنفساء وهوام وحشرات وبراغيث وكار وبز وسمور وكربه وسنجاب	مردم بهائيم اهلي وصاحب ظلف وخف مانند كاو وكوسفند وشتر وهر حيوان خوش رنك حلال كوشت وهر حيوان معلم شكاري مانند سك ويوزو جوارح طيور	شير وپلنك وكرك وكفتار وخنزير برغه وسك ديوانه ماركزنده وهر سبع خبيث ومار وافعي	غنم ونعجه وكبش وخيل وتمساح وغراب ابقع	هر حيوان صاحب سم سفيد وزرد وحشي	سكان شكاري واستر وروباه وخركوش وهر حيوان كوچك خشكي وآبي	بقر وابل وشاة وهر حيوان مانوس
طيور	طيور آبي وطيور اهلي وغراب وخطاف ونسور	هر مرغ مستوى المنقار كه خوراك آن حب ودانه باشد وسباع نباشد وكبوتر ودراج وخروس وماكيان وطاوس	جوارح طيور كج منقار كه خوراك آنها كوشت باشد وهرطاير سرخ رنك وزنبور	عقرب وباز وتمري ودباسي ووراشين ويمام وساق بهر	فاخته وعندليب وجراد وهر مرغي كه دانه چينه وهر مرغ آبي	ببغا وهر مرغي كه حكايت وتقليد انسان نمايد در كفتار مانند شارك وطوطي ونوري وهر مرغ ابلق ودورنك كه بر آن منقش باشد	بط وكركي وهر مرغ آبي وهر مرغ كوچكي روطواط وصرد وسوام وشقراق

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضاء بسیطه	جلد وشعر وظفر وریش وعروق وعظم وقرن	اوردة ومنی	لحم	دماغ واعصاب وجانب ایمن از بدن	شحم ومنی	اعصاب قوت ادراک	جلد وشعر وظفر وجانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال والتیاق واستخوان واسافل اعضاء از دبر ومصارین وبول وبراز	کبد ومعدة وامعا واعضای غذا وحلق وفخذین	مثانه ومرارة وکلیتان ومثانه والات بول	سر وسینه ودل وشش وپهلو ودندان ودندان انیا	رحم وملا آکبر والات مباضعه	زبان وچشم وگوش ودماغ	عنق ودست وپا
الات حس	سمع وگوش واست رانیز کفته اند	حس لمس وگوش چپ را نیز کفته اند	شم ومنخر ایمن را نیز کفته اند	بصر وچشم راست را نیز کفته اند	الات استبشار ومنخر ایسر را نیز کفته اند	ذوق ولسان را نیز کفته اند	چشم وچشم ایسر را نیز کفته اند
امراض	نقرس وعلتهای باطنی وسوداوی	صحت واعتدال مزاج	حمی وامراض حادة حارة صفراویه ودمویه وبرقان واسقاط جنین ورعاف وادرار طمث وبواسیر وعلل رحم	امراض صفراویه ودمویة غیرحادة	امراض باردة رطبة غیر مفرطة	امراض باردة یابسه نه بافراط	امراض باردة رطبة بلغمیه

ادويهٔ منسوبه بزحل

الف	آس اسری	آبنوس	بهل اذان الفار	ابوتانس	ابرون نوع من الصماحم	اثل
اجاص اخضر	اراک	اسعد العدس	افینس	اماقیا	امروسیاه	امسوخ
امغیلان	امبرباریس	اینا اریا	الباء	بردی	برسیاوشان	برطابقی
دستباح بسعابج	بقس	بقم	بقلهٔ حامضه	بقلهٔ یهودیه	بنج	بلوط
بلیلج	بح	بنونه که ورق الطرو ورق الغنم نامل	بنط قان	بولاموتیون	بهمی	بیسم
التاء	تمر هندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جار النور
جار	جلبان	جوز العبهر جوزماثل	جوشیصا	جبدار	الحاء	حسک
حشیشة الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلن	حلاب	حماض
حمضیض که بقلهٔ حامضه است	حمام	حناء	حی العالم	الخاء	خانق النمرسیاه خربق است	خانق الذئب
خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمتان که اقطی است	حمخم	خندریلی	خندروس	خیزران
الدال	دبق	دخن	دردار	درونیون	داب	دم الاخوین
الذال	ذره	ذناب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزای

زبيب الجبل	زعرور	زيتون	زيتون الماء	زيت	زيتار	السين
ساداوران	ساماان كياه حصير	سد	سروسرخس	سعد	سفرجل	سقولوقندر يون
سک سلق	سماق	سماق الدباغين	سند ريطس سنامكى	سوسن	الشين	شاهيصيني
شاهسفرم	شاه بلوط	شوكران	الصاد	صندل	الضاد	ضيركه جوز البزاست
الطاء	طاليفر	طباشير	طرفاء	طراثيث	طلع	طلح كه موزاست
الظاء	ظفر القط	العين	عدس	عذبه	عصي الراعي	عفص
عليق عنب الثعلب	عنب الدب	الغين	غبيراء	غرب	غوشنه	الفاء
فاغرة	فطر	فقع فنجنكشت	فوفل	القاف	قراصيا كرفس	قرظ
قرقمان	قصب قطف	قطلب	قطن	قنا	قنب	الكاف
كافوركبر	كرم	كزبره	كشت بركشت	كفرى	كماة	كوزثل
اللام	لبلاب	لحية التيس	لسان الحمل	لخيطبس	ليموسيما جموس	ليف
ليف البحر	لمو	الميم	ماميثا	ماش	مرطولس	مزمار الراعي
مشط الغول	مقل مكي	النون	نارس	نيل	نيلج نيلم	الهاء

مرطمان	هفت پهلوای ذوسبعة اضلاع	هليلج	الياء	يبروح	ينمه	
	وهرچه بارد یابس است منسوب بزحل است			ادویهٔ منسوبه بمشتری		
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطيفوس	اسطينطس
اسلخ	اسرار	افتيمون	افسون	اكليل الملك	اومالي	اندرمان
انتليس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ايمارايرطاء	الباء	بابونج
بادرنجبويه	بادآورد بتونكا	برنجاسف	برطانيقي	برسيانا	بسغايج	بسر
بشين	بطم	بطيخ	بقشوقرين	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطي
بلسكي	بنک بوصيرا	بولامونيون	بهار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبين	تفاح	تمر	توت	تين	الجيم	جزر
جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السمنة	حربث	حزنيل	حلبه که فاريفاواعيون نيزنامند
حلفا	حمص	حنطه	حوزکه حوز السرو کويند	الخاء	خصي الثعلب	خناکه برواق نيز کويند
خيارشنبر	الدال	دارشيشعان	دستنبويه	دوسر	ديناقوس	الذال
ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ريل	رجل الغراب ريباس	الزاى

زبیب زرشک	زفت	السین	سبستان	سکر	سکر العشر	سلق
سلق انیون	سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهترة	شجرة ابي مالك
شطبه	ششریت	شقاقل	شلجم	شل	شلجم احمرکه نوعی ازبقل است	الصاد
صاصلي صعتر	صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلافیون	العین
عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیه	عیون البقر	الغین	غار
الفاء	فستق	فضه فوة الصبغ	القاف	قاطانیقي	قاقلي	قاون
قرصعنه	قصب السکر قرنفل بستاني ودهن آن	قطن	قرط	قلقل	قناء	قنل
قسط قنطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کنبرا
کرنب	کراث	کرمنه	کردان	کسموتا	کشوث	کشمش
کف الضبع که کف الضبع نامند	کف آدم	کف النهر	کفری	کلز کاذریوس	اللام	لبلاب
لسان الثور	لوز	لوبیا	المیم	محلب	مخاصه	مرجان مر
مرماحوز	مزمار الراعی	مغاث	میس	النون	نارجیل	نارمشک
نسرین	بقل نینا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسیمونا

مليون	الياء	ياسمين	***	***	***	***

ادویهٔ منسوبه بمریخ

الالف	آطریلال	ابوتانس	اذربون	ارماك	ارید برید	ارمنین
آزاد درخت	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود	اشنان
افتیمون	افیتوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجر	انیسون
اناغالس	انزروت	انوما که نوعی از خس الحمار است	الباء	باد آورد بلومابن	بخوراکراد	برنک
بشیمه	بصل	بقنوفرثن	بقلة البراری	بلخیه	بلادرین	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش موش بیشا	التاء	تربد	الثای	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبلهنک	جمیم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرمله	حلتیت	حماما	حنظل	الخاء
خانق لکلاب	خاماسرقی	خردل	خربعان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا
خیری	الدال	دارفلفل	دیبدارید	درونج	درونطارس	دفلی

دنك	دوقس	ديودار	الذال	ذاقي ويداس	ذنب العقرب	الراي
رازيانج	رعي الابل	رتم	رعي الحمير	ريحان الكافور	الزاي	زبيب الجبل
زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاي يابس	زوفي	زوان	السين
ساذج	سداب	سرخس	سطرونيون	سطاخينس	سعد	سعوط
سقمونيا	سكبينج	سليخه	سنكسبويه	سولان	سيسنبر	الشين
شبرم	شربين	شقايق	شل	شونيز	شيطرج	شيبه
الصاد	صريمه	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراخيون	طرفلن	طريفولبون	الظاء	ظفره	العين	عاقرقرحا
عشق	عرطنيثا علبق	عنصل	عوسج	عينون	الغين	غار
غاليس	الفاء	فاشر	فاشرستين	فجل	فربيون	فرنجمشك
فشغ	فلفل	فلفل مويه	فلفل الماء	فلفل سودان	فو	فودنج
القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قعبل	قلب
قلعونيا	قلي	قنطوريون	قيصوم	الكاف	كاشم رومي	كبر

كبيكج	كنم	كراث	كرويا	كف الضبع	كف البهر	كمون
كندش	كندرى	اللام	لاغيه	لامي	لبن سودان	لخنبس
لسان الابل	الميم	مامودانه	مامي زهره	ماذريون	منثان	مرزنجوش
مراسم	مرماحوز	مرتيج	ميعه	النون	نانخواه	نمام
الواو	وج	وخشيزك	ولس	الهاء	ملك	ميونا زيقون
الياء	ينوعات	****	****	****	****	****
	منسوبات نيراعظم وكوكب معظم شمس صاحب ضياى عالم					
الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقيطون	ارماك	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	اقيقطس	اكليل الجبل	النج	انجره	انتله	ابرسا
الباء	بادرنجبويه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفايج
بطم	بقلة الاوجاع	بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنكشت	بوهن
التاء	تودرى	الجيم	جنجات	جعده	جفت افريد	جل نسرين
جوزبوا	جوزالغي	جوزالخمس	جوزالشرك	جوزالارقم	جوشيضا	الحاء

حب الكلي	حب السمنه	حب المنسم	حرشف	حراة	حل	حلبه
حلبب	حلبوب	الخاء	خروع	خصي الديك	حلنج	الدال
دارچينی	دارشيشعان	داذی	دمادم	دوايا اغريا	الذال	دنب الخروف
الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند
زعفران	زهره يعني مراره	السين	سداب بساني	سعاديكس	سقبد ليون	سناء
سنبل	سنبل رومي	سنبل جبلي	سبستان	سيسارون	الشين	شبث
شنبليد	الصاد	صامريواما	صبر	الضاد	ضرو	ضريع
الطا	طرخون	العين	عبيران	عروق الصفر	عود	الغين
غاروغاريقون	الفاء	فتايل الرهبان	فراسيون	فستق	القاف	قاقله
قاء الحمار	قرة العين	قرطم	قصب الذريره	قه رقيفهر	الكاف	كبابه
كمادريوس	كندر	اللام	لسان العصافير	الميم	محلب مراينه	مسنجيله
النون	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الهاء	هرنوه
هرمه	هشت دهان	هيوفاريغون	الياء	ياسمين	* * * *	* * * *

منسوبات بزهرة

انجير	بيل انجير بصل الزيز	خصية الثعلب	موعن سغيل	نركس	نيلوفر	ورد ابيض

منسوبات بعطارد

اقطي	بابونه	جرز	حشيشة الزجاج	حتل قوقى	دبق	حرعر

منسوبات بنيرا صغر قمز

الالف	احلامود	اسفاناخ	اقميل ون	الباء	باقلى	بزرقطونا
بصل	بقلة الحمقا	بطيخ زقي	بنفسج	بوش دريندى	التاء	تفاح
الخاء	خبازى	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ
الراء	رمان	الطاء	طحلب	العين	عدس الماء	الفاء
فاوانيا	قطركرات	القاف	قثاء	قرع	الميم	مشمش
النون	نيلوفر	الهاء	هندباء	****	****	****

وهرچه سرد وتروزر آب روبد منسوب بقمراست

* فصل چهارم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف ووالد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف * بدانکه جد خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان بوالد اوشان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از اوشان استاد الاطباء و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقي موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسایط باطبای خوز و طبرستان و از اوشان باطبای حران و از حران بابقراط حکیم و از او باسقلبیوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا وآله وعلیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقي و حکیم میر محمد تقي هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم ونیز فقیر از جناب ارشاد مآبي میر محمد علی الحسیني مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و بانجا رسانید بعد مه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملك الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین * باب اول در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها الف است * فصل الالف مع الالف

* آبار * بمد الف و فتح باي موحده و الف و راي مهمله ماهیت آن رصاص اسود محرق است بیونانی اموليقون نامند و کویند اموليقون اسم رومي آبار است و بهندی بنك بفتح باي موحده وسکون نون و کاف فارسي نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوختهٔ رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الآبار والابار هما الرصاص الاسود و بالجمله طبیعت آن سرد و خشك در دوم است افعال و خواص و منافع آن مجفف و جالي و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن کل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمهٔ این کتاب نیز

* آبنوس * بمد الف و کسر باي موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و بفارسي و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومي انكسينس و بیونانی شیفا فیطوس نامند ماهیت آن کویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند کردکان و از آن بزرکتر و ثمر آن مانند انکور و زرد رنک مائل بسرخي و با حلاوت کمي و عفوصت بسیار و در اوائل میزان میرسد و از درخت فرود مي آورند و برک آن شبیه ببرک صنوبر و عربضتر از آن و خزان نمیکند و تخم آن مانند تخم حنا و کل آن نیز مانند کل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنکام بریدن درخت آن کم رنك میباشد مدتي در آب می اندازند رنکین سیاه براق میکردد و نیز شنیده شده که درخت کابهٔ بعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آن است که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر میباشد و کابهٔ چون در بساتین و غیر کوهستان نیز میروید درخت آن پهن و سیاهي چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیکری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنکین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جا بجا رکهای رمل و سنکریزها برمي آید و شیشم نیز شبیه بآبنوس کم رنك با اندک خطوط سفید و طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تختهٔ آن تا بقدر ذراع دسته عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تختهٔ چوب آبنوس سیاه از یکشبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص

و در قسم اول طعمه چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازهٔ آنرا رائحهٔ آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از ان هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیدهٔ آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنهٔ خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزائر ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا میکوا خوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در ان نواح نوعی دیگر نیز میشود لطیفتر از ان که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنگ لک مانند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته های کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوعی دیگر از ان در غایت سیاهی با صافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از جوف درختیکه بهندی آنرا تیندو نامند نیز برمی آید و پوست آن درخت را چون برآتش اندازند از ان شرارها برآید و برگ آن شبیه است ببرگ ساذج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند تمغی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیربهوم و مورنک و مضافات بنکاله و پنجاب و دکهن و زیرباد ات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض کمی باشد * طبیعت آن * بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اوائل سیوم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن * ملطف و جالی رمد ربول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سدهٔ طحال و ریاح آنست * امراض الراس * چون آبنوس را با آب برگ بارتنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعهٔ دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح والجروح و نزف الدم ذرور نشارهٔ آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد حرق النار چون در عضوی که سوخته باشد روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بران آنرا بپاشند سود مند بود و محرق مغسول نشارهٔ آن لطیفتر و جهت قروح مزمنه مجرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الخنازیر طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیة اطعام خون جاری میکند و بتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پرآب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع

* ابیل * مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دریم آن وثوقی نی و آن بیخی است که بحنظل قوقا ماند و بنبات رطبه مشابهت دارد و در ربها رویند و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن بتخم گزر ماند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید * طبیعت آن * گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن * مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت

آن تا دو درهم است ونوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشك رسته باشد قاتل است ودر اختیارات بنظر نیامد *
اجر * بمد همزه وضم جیم وراء مهملهٔ مشدده بعربی لبن بکسر لام وسکون باء موحده ونون وبر وزن کتف وابد
نیز آمده واز لغات مثلثه است وبفارسی خشت وبهندی اینته نامند ماهیت آن بدانکه آن دو قسم میباشد یکی قسم سفید
است که در کورهٔ آهك پزی میپزند واینقسم بهتر ومستعمل در اعمال طب است وقسم دوم آجر سرخ است وآن را در کورهٔ
آجرپزی باین طریق میپزند که خشت خام خشك کرده را ته بته چیده ومابین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت ناك یا
چوب درخت دیگر یا سرگین گاو ویا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب وسرگین که مابین آجرها است سوخته شود وهمه
خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود برداشته بخرج می آورند وبهترین آن تمام پخته یکسان آن است ودر بعضی
کورها قدری نوشادر خصوص درآنها که از فضلات طبخ داده باشند ویا خاك آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات
بعمل می آید ونیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه وبنفش از همه کورها بر می آید در بعضی بیشتر ودر بعضی کمتر بهمان
جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن میماند * طبیعت * آن گرم در دوم وخشك درچهارم
* افعال وخواص ومنافع آن * امراض الراس * چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود
ودر آب ویا شراب اندازند آنمقدار که بجوش آید وچادری برسر گرفته سر را ببخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد
باردهٔ دماغیه ونزلات مزمنه ودرد سر کهنه بیعدیل ومجرب است وضماد آن با نمك وسرکه جهت خنازیر نافع الاورام والبثور
والریاح والاستسقاء والبواسیر وغیرها چون خشت پختهٔ آب ندیدهٔ درست یا قطعهٔ ازان را خصوص که سفید باشد بآتش گرم
کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده درنمدی ویا پارچهٔ پنبه داری بپیچید وبرعضویکه وجع بارد حادث از سردی وریاح
محتبس ویا ورم بارد ویا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو ودفع مواد بارده و
تحلیل وتسکین وجع آنست وضماد آن با آب غوره جهت شری ومنع ظهور آن وبا سرگین گاو جهت تحلیل اورام وبثور بلغمی و
استسقای لحمی وزقی وسوء القنیه وذرور آن برای قطع خون جراحات وجلوس بر روی آجر گرم کردهٔ زحیر رطوبی وبارد
ریحی ووجع بواسیری را مجرب ومسکن آن است خصوص که روغن گل سرخ بران ریخته باشند وچون دو آجر آب ندیده را
برهم بسایند وگرد آن را برعضوی که وجع وورم بارد داشته باشد عسل بمالند وآن را بران بپاشند ودر آفتاب نشینند وجع و
ورم آن را زائل سازد واطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند ویکشب بگذارند وصبح
صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحهٔ مزمنه را نافع است واما دهن آجر که آن را دهن المبارك ودهن المنفذ نیز نامند بنهایت
گرم است * افعال وخواص آن * سریع النفوذ ومحلل ومعرق وملطف وسعوط آن جهت صرع ولقوه ونسیان وآشامید
آن برای صرع وفالج ولقوه نافع وقطور آن در بینی جهت صرع ودر گوش جهت ثقل سامعه ونشوق آن برای فالج وامراض
باردهٔ دماغی ومالیدن آن برموء خر دماغ برای نسیان وبا شراب زوفی جهت ضیق النفس ودفع فضلات ریه واکتحال آن جهت
تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر ومالیدن آن بر دندان کشندهٔ کرم ومسکن الم آن است وآشامیدن آن جهت کشتن کرم معده
وامعا وتفتیت سنگ مثانه مجرب وجهت ادرار بول وسائر امراض باردهٔ مثانه ومغص بارد وریاح وقولنج ظاهری وباطنی
وتحلیل خون منجمد وجهت عرق النسا ومفاصل مفید وحمول آن جهت گشودن دم بواسیر واسقاط دانهٔ آن ورفع کرمهای
مقعد وفرزجهٔ آن جهت گشودن دم حیض واخراج جنین زنده ومرده ومشیمه سریع الاثر وطلا وآشامیدن آن جهت سرم

بارده وکزیدن عقرب وضماد آن با اشق جهت ورم سورزنها یت مفید مقدار شربت آن از یك مثقال تاده مثقال مضر معده مصلح آن سرکه ومضر کرده مصلح آن کتیرا است وباقی افعال وخواص وصنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکریافت

* اچین * بفتح همزه وکسر جیم فارسی وسکون یای مثناه تحتانیه ونون * ماهیت آن * درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی واز برگ انبه وجامون بزرگتر وضخیم تر وگل آن سفید وخوشبو وبرگهای آن سفید وبنج عدد دوطرف پائین اندرون برگها زرد وطرفها بیرون ساده وبرگ آن سرخ رنگ ودرخت آن تمام شزان میکند ودر اول بهار اول گل میکند پس برگ برمی آورد * طبیعت * آن گرم وخشك * افعال وخواص آن * آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی وجهت آتشك وقروح خبیثه نافع واگر اسهال زیاده نماید وگرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است وضماد آن محلل ومنضج اورام صلبه است

* اذان الفار * بمد الف وفتح ذال معجمه والف ونون والف ولام وفا والف وراء مهمله لغت عربی است بیونانی مروش وبهندی چوهه کنی نامند * ماهیت * آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زیر آن شیشه میکذارند دانسته واطلاق آن برد وحشیش مینمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی مغبازی می آید وصلابتی ندارد ودیگر برانچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب وبرگ آن کوچکتر از آن ومفروش برروی زمین وشاخهای آن باریك وبستانی آن خوشبولیکن بی طعم ورائحهٔ قوی وگل آن گلابی رنگ وتخم آن شبیه بتخم کشنیز وخطاطیف آنرا میچرند * طبیعت آن * حار رحاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب بآب نباشد وآنچه جالینوس ذکر کرده سرد وتر در اول وقوت قابضه ندارد وآنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم وبا قوت قابضه ومجففه است

* افعال وخواص آن * مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است واین بعید است وغیر متوقع از ان

* اعضاء الراس * شربت آن جهت صرع وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ولقوه نافع * الجروح والقروح * آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار وپیکان را برآورد وتنقیهٔ قروح والزاق جراحات نماید وصاحب مالایسع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی وبری بستانی آن را بیونانی لسب سینی نامند منبت آن جاهای سایه ومیان اشجار وکنارهای آب واطراف عمارات وبرگ آن شبیه بچیزی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچك مدور وگیاه آن بی ساق وگل وبر روی زمین پهن شود وشاخهای آن سه پهلو وچون بدست بمالند بوی خیار از ان آید * طبیعت آن * سرد وتر وصاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندك قوت قبضی ولبن آن با اندك قوت تحلیلی * افعال وخواص آن * امراض الراس والعین سعوط آن جهت صداع حار وضماد آن باآرد جو جهت تحلیل اورام حارهٔ چشم الاذن تقطور عصارهٔ آن در گوش جهت تسکین درد وتحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب وغثیان ومسقط کرم معده است

* الاورام والبثور * ضماد آن باآرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا وحمره وجمره نافع وبری آن سه قسم است قسم اول شاخهای آن باریك وبلند از زمین وشاخهای بسیار از یك بیخ رسته وشاخهای زیرین آن سرخرنگ ومجوف وبرگهای آن نازک وطولانیتر از بستانی ووسط پشت برگها محدب واطراف برگها تند وزوج زوج رسته وهر شاخی مشتمل برشاخهای ریزه بسیار وگل آن لاجوردی رنگ وصاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد وبیخ آن بقدر انگشتی وپرشعبه وبعضی مغشوش میکنند این را باسقولوقندریون وفرق آن است که برگ این نرم ودراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون * طبیعت آن * معتدل در حرارت وبرودت وخشك در دوم * افعال وخواص آن * صرع ولقوه واوجاع باردهٔ دماغیه وصداع را نافع ومقوی معده

وسعال ومفتح ومدر بول وسم الحیوانات را مفید * امراض الراس * ضماد آن خصوصا با سرکه جهت صداع حار نافع وسعوط
غرغرهٔ آن باماء العسل جهت تنقیهٔ دماغ وجذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور چشم وضماد برگ
آن با آرد جو جهت تسکین ورم حار چشم وبثورهائی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغرهٔ آن با ماء العسل جهت وجع ضرس
مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع وضماد آن مانع انتشار قروح وتورم جراحات
است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش وگویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال وقسم دوم آن شاخهای
آن پهن بر روی زمین وبرگ آن مائل بتدویر وشبیه ببرگ بستانی آن واز آن ریزه‌تر وبا اندک حرافت وبی گل وصاحب تحفه
نوشته که گویند بی گل نیست ولیکن بسبب ریزگی واتصال آن بشاخها چندان مرئی نمیگردد ومنبت آن اکثر زنگزارها
است طبیعت آن گرم وخشک در دوم وصاحب تحفه در سوم نوشته * افعال وخواص آن * محرک باه وجهت ادرار
بارده ورفع آثار ودفع سم وجذب خار وپیکان وضماد عصارهٔ تازهٔ آن بر کمر وقضیب وکنج ران وپشت زهار باعث تحریک
باه حتی پیران ومایوسین را ومطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف‌تر از آن وهمچنین ضماد آن جاذب سم و
دافع سمیت آن وجاذب خار وپیکان است وقسم سوم آن برگ آن مائل بتدویر وبا زغب سفید وخارهای باریک سفید زغب
دار وبا یتوع که چون قطع نمایند از آن یتوع برآید ومفروش بر روی زمین ومنبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود وبرگ
آنرا چون بر جلد نازک خصوصا رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم وخشک در سوم وبا قوت سمیت وزبون ترین
اقسام آن است * افعال وخواص آن * مقیئ قوی ومسهل وزیادهٔ آن کشنده وشیر آن مقرح جلد وچون سه مثقال ونیم
آنرا جوشانیده آب آنرا با نعناع بنوشند واز عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید ودیگر متکون نشود و
شیخ داود انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده وصاحب تحفه نوشته که ابن تلمید در مغنی میفرماید که اقسام اذان
الفار غیر مرزنجوش است واز سائر کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر واز جملهٔ ریاحین
وباعطریت است وبرگ آن شبیه بگوش موش نیست وگل آن سفید مائل بسرخی است وتخمش شبیه بتخم ریحان وشفافه
میباشد وانطاکی نوشته که آنرا اصناف بسیار میباشد وبرگ بعضی از آن نازک محدب وگل آن زرد ومشرف ونرم واین نوع
سرد وتر در دوم وبعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین ویتوعی یعنی شیر سفید حاد اکالی از آن تراوش
مینماید وآن غیر مغنی است واین در مصر بسیار است وبعضی از آن حبشی است که گل آن باغصان آن چسپیده میباشد واین
گرم وخشک در دوم وعصارهٔ آن مهیج جماع است تمریخا وشربا وصمغی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب وغثیان ومسقط
دیدان است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند وصداع آورد ومصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یکمثقال است
صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینماید وبهترین آن آنست
که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که گل آن زرد آسمان‌گونی ولاجوردی میباشد ومحرر کتاب آنچه در بنگاله
دیده وشنیده دو قسم میباشد سرد وپرشعبه وشاخهای آن مفروش بر روی زمین وگره‌دار وبا رطوبت که چون بفشارند
از آن اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید وبرگ آن بر سر گرههای آن وگل آن نیز پیوسته ببیخ برگ آن وریزهٔ لاجوردی
رنگ الا آنکه یکقسم آن که بکنار دیوارها وزمینهای نمناک میروید برگ آن اندک عریض وبزرگ وماکول یعنی برگ نرم
نازک تازهٔ آنرا اهل هند وبنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر میخورند جهت فساد منی وجریان آن را مراض کرده ومثانه و

بدل ستور کردهای بدل آنرا نیز مقدار وسه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند جهت تقویت باه مقبل میل اندک
رفسم دیگر که در کنار آبها میروید برگ آن اندک بارنگ بلند مدور فی الجمله شبیه بگوش موش واین غیر ماکول است * طبیعت
آن را سرد و تر میدانند و آب آن مردر قسم جهت اورام حارهٔ چشم وناصور آن مفید وبدل ستور ضماد برگ سائیدهٔ آن
* اذربو * بمد الف وفتح ذال معجمه وسکون رای مهمله وضم بای موحده وواو لغت یونانی است واذربونه بیا وهاء در آخر
نیز آمده * ماهیت آن * بغدادی گفته اصل عرطنیثا است ودر عرطنیثا مذکور خواهد شد وصاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است
سیاه رنگ شبیه بشلغم وبرروی آن چیزی مانند کره رسته وگیاه آن خاردار بقدر رشبری وشاخ وبرگش شبیه ببرگ کرنب وثمرش شبیه
بغلاف نخود ودران دو عدد یا سه عدد دانهٔ زرد رنگی میباشد وگفته اند که گل آن زرد است ومنبت آن کشت زارها است وبسریانی
عرطنیثا نامند وبفارسی چوبه صابغان وآن غیر چوبهٔ گازران است وقسمی از بخور مریم بود ودر بردن چرک از پشمینه وجامه
مانند صابون است وصاحب اختیارات گفته ان بیخ خاری است وگل زرد دارد وآن بیخ افلاز وبلاز وقلاز وکلیم شوی وقصب شوی
گویند وآن بیخ عرطنیثا است ودیلاموس وسطرنیوس نیز خوانند وبزبان شیرازی چوبک اشنان وبخور مریم نوعی ازان
است * طبیعت آن * گرم وخشک درسیوم * افعال وخواص ومنافع آن * جالی ومعطس ومفتح ومسکن فواق ومدر
بول وحیض ومسقط جنین ومفتت حصاة ومحلل وجاذب فضول دماغی ودافع مواد مفاصل بقوت مسهلهٔ که دارد وجهت
احتباس حیض وگزیدن هوام وتسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد * امراض الراس * سعوط آن جهت سدهٔ
مصفاة مفید وبغایت معطس وزکام ونوازل را نافع * اعضاء النفس والصدر * آشامیدن آن جهت بحوحت صوت وانقطاع
نفس وسرفهٔ بارد رطوبی مفید * اعضاء النفض * حمول آن جهت بواسیر وتنقیهٔ رحم واعانت بر حمل مفید وهمچنین شرب
آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل کرده اند واگر زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد
شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که جبایی آن را چون زن آبستن مساس کند وحمول نماید در ساعت بچه بیندازد
* الطحال و لات المفاصل * ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز وعرق النسا وچون داخل کرده شود در حقنه صاحب عرق
النسا را نافع است وهمچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل وعرق النسا ووجع ورک نافع * الجراحات * ذرور آن بتنهائی
وبا ادویهٔ مناسبه جراحات خبیثه را نافع * الزینة * ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید * السموم * تمامی سموم را نافع است
خصوصا سموم ملدوغه ونهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال وسه مثقال آن کشنده بخناق وغثیان
قوی وسقوط قوت علاج آن علاج جبلاهنک وکندش خورده است وانشا الله تعالی مذکور خواهد شد وبدل آن در رفع سم بوزن آن
تخم اترج وزراوند طویل ونود نیم است وصاحب اختیارات بدل آن لبن التین ده دانگ آن وبادآورد دو وزن آن گفته
* اذریون * بروزن آذربو است بزیادتی نون وبجای بای موحده یاء مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است
وآذریون بمعنی آتش گون است وگویند که عرب آن را حنوة نامند وشعرای عرب آنرا میستایند وشکوفهٔ آن درمیان شکوفها بغایت
مشهور است وبعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است وبعضی آن را رد کرده اند که چنین است وبهندی سورج مکهی نامند
* ماهیت آن * گیاهی است بقدر ذرعی بری وبستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیر با اندک زغبی گویا بر آن غباری
نشسته ونرم بی شرفه وگلهای آن زرد طلائی وبزرگ وبهن ودرخشنده ودر وسط آن گلها برگهای ریزهٔ سیاه مائل بسرخی وتند
بوی وخوش منظر وهمیشه روبآفتاب دارد وبا حرکت آفتاب حرکت مینماید وشب پژمرده میگردد وبوی بری آن قویتر از

بستانی آنست * طبیعت آن * گرم وخشك است دراول سوم وبعضی دردوم گفته وگرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن * افعال وخواص ومنافع آن * محلل وجالی وباقوت تریاقیت ومفتح سدد دماغی وکبدی ومنقی دماغ وجهت ام الصبیان وامراض باردهٔ دماغی واعصاب وبرد دندان وتقویت معده وجگر ووجع فواد وتقویت باه وآوردن نعوظ وجهت بواسیر وجراحت رئه ویرقان واستسقا وادرار بول وحیض وفضلات واسقاط جنین وتفتیت حصاة ورفع قولنج ودفع سموم نافع است * امراض الفم والقلب والمعدة والمفاصل وغیرها * مضمضه بآب بیخ آن جهت درد دندان بارد وشرب یک درم آن مقوی قلب بارد المزاج ورفع ثوران غضب در محرور المزاج وچهار درم از آب برگ آن بآب گرم مقیٔ قوی وضماد آن جهت درد مفاصل وعرق النساء ونقرس وشنا زیر وبرگ جهت تقویت باه ونعوظ مفید وحمول بیخ آن مسقط جنین ومعین بر حمل عاقر وشرب آب برگ کوبیدهٔ آن جهت اخراج جنین ورفع احتباس حیض موثر مقدار شربت از آب گل وبرگ وبیخ آن تا چهار مثقال واز جرم آن یك مثقال بدل آن یك ونیم وزن آن سلیخه وربع وزن آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین ومضر سپرز مطلقا وسپرز محرور المزاج را خصوصا ومصلح آن انیسون وعسل وسکنجبین وازخواص آن آنست که مگس بر گل آن نمی نشیند واز دود آن موش وچلپاسه میگریزد

اردتوله * اردتوله * بمد الف وسکون را ودال مهملتین وضم تای مثنات فوقانیه وسکون واو وفتح لام وها * ماهیت آن * صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد میپزند وبیشتر مردم در روش وغوروما یه میخورند وبعربی آنرا صحنات نامند بدانکه صحنات غیر این است چنانچه ان شاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد

ارغیس * ارغیس * بمد الف وسکون را مهمله وکسر غین معجمه وسکون یای مثنات تحتانیه وسین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق ومصر عود الریح وبفارسی پوست بیخ زرشك نامند * ماهیت آن * پوست بیخ انبرباریس است که بفارسی زرشك نامند * طبیعت آن * گرم دراول وخشك در دوم * افعال وخواص آن * باقوت باردهٔ وقابضه ومانع تعفن اخلاط ومفتح وباقوت رادعه وقلاع واسترخای لثه وضعف باصره رانافع ومجفف قروح است * امراض العین * قطور خیسانیدهٔ آن وبعد منور جوشانیدهٔ آن در گلاب جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم ورفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید واگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید واهل مصر بدل مامیران در امراض عین مستعمل دارند واکتحال آن مقوی باصره وعصارهٔ مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است الفم مضمضه بآب طبیخ آن جهت قلاع خبیثهٔ بن دندان ودرد دندان وتقویت لثه مفید * اعضاء الغذاء والامعاء * آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره وجرم آن با شراب جهت درد جگر بی تب وبآب سرد با تب وحقنه بطبیخ آن منفی چرک وقرحهٔ امعا وطبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال واز طبیخ آن تا سی درم بدل آن مامیران چینی وحضض هندی است در امراض عین وبعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است وعصارهٔ مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است وشیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند ویا لطوخ بر ان نمایند اسقاط جنین کند وجهت سیلان دم از اسفل نافع

* ازاددرخت * با الف ممدوده وفتح زای معجمه والف ودال مهمله وخا وتای مثنات فوقانیه * ماهیت آن * درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است وزرد رنگ وتلخ وخوشه دار وتخم آن مانند تخم زعرور وبکغدد وخیاره دار رشش پره ودر آخر بهار میرسد ومدتی تا زمستان در درخت میماند وبرگ آن سبز املس باندك سیاهی شرنه دار واندك طولانی وتلخ

وخزان نمیکنند و بعربی شجرة الحرة وایضا حریطه بتشدید راء مهمله و بلغت تنکابن جبلي داروان ونیز روباترس وبلغت
جرجان زمرزمین و اهل مازندران سیسبان و اهل هند بکاین نامند وبعضی مردم را ظن ان است که درخت انرا بهندی نینب
کویند واین محض توهم است زیرا که نینب که نیم نیز کویند در غیر هند دیده نشده وازاد درخت در جمیع ممالک ایران و
روم وهند بسیار است وشیرازیان آنرا توس نامند زکل ان سرخ بنفش کمرنک بنهایت خوشبو است ونیز کفته اند که غیر بکاین
است * طبیعت کل ان * در اول سوم کرم است ودر آخر اول خشک وبعضي در دوم خشک وبرک آنرا قریب بدان کفته اند
* افعال وخواص ومنافع ان * مفتح ومحلل ومدر وباتریاقیت * اعضاء الراس والاذن * کل آن مفتح سده
های دماغي وصالح است از برای مشایخ ومبرودین وبوئیدن آن مسکن صداع وارجاع مراست وبدستور ضماد آن بر پیشاني وصدغین
وچون آب برک آنرا نشوق نمایند صداع بارد رطب وکرفتکي بیني را مفید بود ونطول برک وشاخ آن ویا برک آن بتنهائي
مسکن صداع بارد وثمر وبرک آن منقي قروح متقیحهٔ سر وقطور آب برک تازهٔ آن درکوش دافع رطوبات ورافع وجع ودوي
وطنین حادث از ریاح بارد است * اعضاء الغذاء والنفض * ضماد برک آن بر فم معده مسکن غثیان وبر معده و
زیر ناف ناقل دیدان وشرب عصارهٔ آن نیز مانع غثیان ومفتح سده است وآشامیدن عصارهٔ برک آن مفتت حصاة ومدر بول
وحیض وفضلات ردیه وعرق النسا واسترخاء انثیین ومفتح سدد ورافع قولنج ومحلل خون منجمد در مثانه ودافع سموم
بارده است بتنهائي ویا باعسل ویا با میبختج ویا این هرد وبهتر زیرا که مقوی فعل آنند وآشامیدن آب برک تازهٔ آن با قدری
آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم وحبس طمث وعقر عارضي وباعث حمل است * الجذام و
البرص والخنازیر والاورام والقروح والجروح والاوجاع * کفته اند که جرم آن جذام وبرص وقروح خبیثه
را مفید وضماد برک وشاخ آن محلل خنازیر وبرا وجاع واورام بارده مسکن ومحلل آنست وصاحب دستور الاطبا کفته
که چون ثمر وبرک رسیده زرد شده بکابن را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعني هندی ومن هندی ده وازده
من تبریزی است در رخمی کرده وطرف آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یککاسه آب خوری از ان
بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام بیسي وبخور آن بتنهائي ویا با برک نیم وفنجنکشت که بهندی منبهالو نامند که در
آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بکیرند دافع اوجاع ومحلل اورام بارده است * الزینة * ضماد کل آن بر سر کشندهٔ شپش
است وبدستور غسول با آب برک مطبوخ آن کشندهٔ سپش ودراز کنندهٔ موی است وضماد ثمر آن با قدری مرداسنک سائیده
وروغن کل چند روزپي هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند وهر سه روز یکروز بحمام روند وبعد از حمام نیز بدستور
بمالند وسر را بلباس خفیفي بپوشند قروح آنرا زائل سازد وموی برویاند ومزمن آن کچلي وسعفه وقروح سر را نافع وروياننده
موی است وصنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت * المضار * ثمر آن مضر معده واکثار آن باعث غثي وقئ صفراوی
وکرب وتنکي نفس وغشاوهٔ بصر ودوار واهلاک است مصلح آن قئ نمودن وآشامیدن شیر تازه دوشیده وخوردن سیب و
انار است وبرک آن سم حیوانات ومصلح ان خورانیدن شیر وبرک توت بود والله اعلم
* آس * بمد الف وسکون شین مهمله اسم فارسي اسای سریاني است وریحان نیز نامند ونیز بسریاني کرلنفسا یعني خصومت
کننده با تن خود وبیوناني اس بستاني زامرسا یمارس وقیطس وبرومي مرسنین وبحبشي ازور وبهندی ادمیره کویند
وحب الآس را بکلم وقطوس وعما دوبناک آس را منطربطای مهمله خوانند وکویند قیطس نیز بنات آس است * ماهیت آن *

بلا نکه آن بستانی وبری میباشد درخت بری آن مانند درخت انار است وبرک آن سبز تر وضخیم تر ودر طول کمتر از ان وخزان نمیکند وخوشبو ومعطر وطعم ان اندک تلخ وبا عفوصت بسیار وکل آن سفید رنگ وخوشبوی وثمر آن در ابتدا سبز وبعد رسیدن وپخته شدن سیاه رنگ وبا اندک حلاوت ومرارت وعفوصت رغد است اندک وتخم آن سفید ریزه املس ودر بعضی ثمر ها سه ودر بعضی زیاده تا هشت ونه وده میباشد بحسب بزرکی وکوچکی آن * طبیعت ان * کفته اند مرکب القوی وجزو بارد در ان غالب وجزو حار کمتر وبسبب ارضیتی که دارد یابس وقابض وبرودت آن کمتر با بدرجهٔ اول ویبوست آن در دوم وبرک کل وثمر وجرم وتخم وپیه آن بنسبت با یکدیکر در مراتب برودت ویبوست متفاوت اند یعنی تخم وپیه وبرک آن بر برودت آن غالب است وباقی اجزای آن بالعکس واما تخم آن مرکب القوی است ودر طعم آن عفوصت ومرارت وحلاوت ولطافت واز جهت حلاوت نافع است جهت سرفهٔ کرم واز جهت عفوصت حابس اسهال واز جهت مرارت مدر بول است * افعال وخواص ومنافع ان * بسبب عطریت رائحهٔ ملایم روح وبسبب قوت قبض وتلطیف ملایم آن بس موجب تنقیه ومتانت واضاءت وانارت وتقویت روح است وباسباب مذکوره وبالخاصیة مقوی قلب ودافع خفقان وصداع وحار وداروسد ورمد ودرد کوش وقروح وآمدن چرک ودرد دندان وقلاع آن واسترخای زبان ومقوی باصره ومحلل اورام وجروح وقروح ومجموع نزف الدم ونفث الدم وآمدن خون از هر عضوی که باشد شربا وضمادا ولطوخا وامدن عرق ومقوی معده واحشا ومدر بول وقابض ومحلل ومفرح وحابس اسهالات ومفتت حصاة وحابس وقاطع خون حیض ورافع ضعف کرده وبواسیر وجابر کسر وثمر آن بافوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا رتیلا وعقرب * اعضاء الراس * ضماد برک تازه آن بتنهائی وباسرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف وبر سر برای جلای حزاز وتجفیف قروح وبا اندکی اقاقیا ورامك باب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه وسقطه وقطع پوست سر وهمچنین طلا ولطوخ آن باما یعی موافق چون در آب برک آن قدری کلاب وقلیلی کافور داخل کرده خرقهٔ کتانی را بدان ترکرده بر معده بیندازند صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا را نافع وضماد پختهٔ ثمر آن باشراب بر سر مسکن صداع بلغمی وصفراوی شدید ورافع آن وضماد برک آن باروغن کل وزردهٔ تخم مرغ داروسد عارض از ضربه وسقطه را مفید وقطور آب برک آن باصندل سرخ سوده وآب برک بید در بینی وباکل ارمنی وسرکه جهت رعاف وآشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن بیش از شرب شراب مانع خمار وبوئیدن برک تازهٔ آن مقوی دماغ ومانع صعود ابخره است بسوی دماغ وقبول کردن دماغ آن ابخره را ودوار وسدر را نیز مفید وجرب نمودن سر بروغن آن اورام سر وسبات حادث از ابخرهٔ متصاعده در تپ وغیر تپ را نافع بجهت قوت برودت وتقویت آن دماغ را وتحلیل ابخره را ومنع آن صعود ابخرهٔ جدیده را بسوی سر وعرق نمودن سر بروغن آن بتنهائی جهت دوار وسدر حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده در تپهای چند روزه در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی واسهال بایارجات وبعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع * العین * قطور آب برک آن در چشم جهت تسکین رمد وبرامدکی آن که جحوظ نامند وریماد آن از اجزای ادویهٔ ظفره وسلاق ودمعه است وقوی تر از توتیا وبدل آن است * الاذن * قطور آب برک آن در کوش جهت تسکین وجع وتقویت آن وامدن چرک وقروح آن نافع * الفم * مضمضه باب طبیخ آن مسکن اوجاع حارهٔ اسنان واسترخای لثه وزبان وقلاع فم وهمچنین اشامیدن اب برک وشراب ثمر آن * اعضاء النفس والصدر * بوئیدن آن مقوی قلب ودافع خفقان وطلا کردن باب آن وخوردن ثمر رسیدهٔ آن وهمچنین شراب ورب ثمر آن جهت سرفه ونفث الدم واوجاع ریه مفید * اعضاء الغذاء * شرب ثمر آن مقوی معده

ماشت خصوصا رب وسویق ان با بعضی ربوب قابضه وکاواست که بسبب شدت قبض ادرار مینماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات متطاوله است وتخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده وضماد برگ آن بر بزناف اسهال مراری و سوداوی را مفید وچون ربع رطل از آب برگ آنرا با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است ورب وشراب ان حابس بطن ومانع اسهالات مزمنه وبواسیر وبدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره وذرب وقی وتشنگی وبثور آن جهت سقوط دانهٔ بواسیر ورفع باد ودفع هوام نافع * اعضاء النفض خوردن ثمر آن حرقت البول وقرحهٔ مثانه ودرور حیض وسیلان رطوبات آن را مفید وعصارهٔ ثمر آن مدر بول وحیض وطبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم وضماد برگ آن بواسیر وورم خصیه وجلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده ورحم وسیلان آن را مفید وچون آنرا بکوبند وآب آن را بر مقعده که برآمده باشد بمالند بجای خود رود ودیگر بر نیاید * الاورام والبثور وضماد برگ آن مسکن اورام حاره وجمره ونمله وشری وبثور وقروح وداخس وقروحیکه در کف دست وپا باشد وحرق النار وهمچنین روغن ومرهمهای که از روغن آن ترتیب دهند وآشامیدن شراب آن نیز وضماد برگ آن که در شراب وزیت خیسانیده باشند نیز وذرور برگ خشک آن برداخس وهمچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید وضماد ثمر نپختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب وقدم باشد وسوختگی آتش را نیز ومانع آبلهٔ آن است وبدستور ضماد برگ آن با زیت وهمچنین خاکستر آن با موم وروغن * آلات المفاصل *ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع وضماد برگ آن جهت ضربه وسقطه ووجع پاشنهٔ پا نافع وضماد آب برگ آن با عفص سبز وعدس وگل سرخ واقاقیا بر اعضا واعصابیکه وهن وسستی بآنها عارض شده باشد وپیران را بنهایت مفید وهمچنین ضماد برگ آن بامغاث هندی که آنرا میده لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ وروغن گل نیم گرم جهت ضربه وسقطه وضماد برگ آن با گل ارمنی وسرکه جهت جلاء ناخن وچون برگ آنرا نرم کوبیده وپخته با زیرهٔ کرمانی نیز نرم کوبیده وپخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته وبر کرباس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند ضربه وسقطه ووجع ووهن وسستی آنرا زائل کرداند ونطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل وبر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است وهمچنین شستن بهق بآن باعث جلاء آنست وذرور برگ خشک آن جهت سحج پاشنهٔ پا واعضاء شکسته مفید * الزینة طبیخ بیخ وبرگ وثمر آن وروغن آن وعصارهٔ آن همه مقوی مو ومانع افتادن وباعث درازشدن وسیاهی آنند وهمچنین شستن بآب برگ مطبوخ آن خصوصا دانهٔ آن وضماد سائیدهٔ دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن ونشف رطوبات غریبهٔ مرخیهٔ از جلد وطبیخ دانهٔ آن با روغن کاو یا گوسفند مانع عرق ومصلح سحج آن وذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل وکنج ران خصوصا سوختهٔ آن وخاکستر آن زائل کنندهٔ کلف ونمش است وچون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند وبر سر بمالند بثورا بریهٔ آنرا زائل کرداند وچون بکوبند وبآب باقلا بسرشند وبر کلفی که بر صورت ورخساره باشد بمالند زائل کرداند وثمر آن گزیدگی عقرب ورتیلا را نافع باشد خصوصا با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم واز عصارهٔ آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث وبطن ونفث الدم اقاقیا ودر اورام حضض گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار وزکام واکثار بوئیدن آن باعث بیخوابی است مصلح آن سوسن وگل بنفشه تر است وگویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است ودر ساق درخت آن کرمی بهم میرسد شبیه بکفدست که آنرا بنات الاس نامند در جمیع افعال قویتر از برگ وثمر آن است چون آنرا کوبیده وبهم زائیده وبا شراب نارسیدهٔ زمخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند وگویند چون از چوب تازه

انکشتری ساخته صاحب درد کنج زان درخنصر موافق کند بالخاصیة آنرا تسکین دهد والله اعلم

آس بری * واما آس بری * آنرا اسمارون اسفرم نامند وبعربی زند وریحان القبور وبیونانی مرسینا اغریا کویند وسورد اسفرم اسم فارسی آن است ودرقنا بن جزلة منه وتوهم کرده که کفته آن آدخراست * ماهیت آن درختی از درخت بستانی کوچکتر وبرک آن عریضتر وزردرنك وسبز برک آن تیزتر شبیه بسنان وچوبهای آن صلب تر وثمر آن مستدیر وبعد رسیدن بدایت سرخ میکردد وازوسط برک برمیآید وشاخهای بسیار از یک اصل میروید ودر زمستان خزان نمیکند * افعال وخواص آن محلل وجاذب ومقوی * امراض الراس بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب وتحلیل وتقویت آن دماغ را وآشامیدن آن نافع است از برای صرع وصداع بلغمی ودفع رطوبات از دماغ وتقویت دماغ * اعضاء الغذاء آشامیدن ثمر وبرک آن باشراب جهت تقویت معده وجکر ورفع یرقان واسهال را درارشر وحمول آن جهت اخراج کرم معده مفید * اعضاء النفض آشامیدن ثمر وبرک آن باشراب جهت تفتیت حصاة وتقطیر البول رطوبی مفید وابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که براعضا واقع شود بالخاصیة مفید دانسته وابن ماسرجویه قوت آنرا مانند بادآورد میداند وبعضی مثل افسنتین دانسته اند

اسیوس * اسیوس * بمد اول وکسر سین مهمله وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله بلغت یونانی نمك چینی را نامند * ماهیت آن نمکی است که برکنار دریای شور در روی سنکی سفید سبك ونوعی بر روی سنك مائل بزردی از مادهٔ ارضی ورطوبت دریا وتابش آفتاب تکون میباید شبیه بقلی ونوشادر وسنکریزهای بزرک وکوچك وآن سنك را آسیوس وآن نمك را طلبه آسیوس وزهرة الآسیوس مینامند واین قویتر از سنك آن است وبهترین آن سفید سبك خالص زود شکن شبیه بنوشادر است که دران رکهای زرد غیرغائر باشد وچون برزبان کذارند زبان رابکزد وچون نم ورطوبت بدان رسد نرم وکداخته کردد * طبیعت زهرهٔ آن درسوم کرم وخشك وسنك آن دردوم * افعال وخواص آن لذاع ومعفن آشامیدن یکدانك تا دودانك آن باعسل بطریق لعوق جهت قرحهٔ ریه وضیق النفس بلغمی کهنه وسنون آن قاطع خون وطلای آن با سرکه جهت ورم سپرز وکرده وباصمغ البطم وزفت جهت تحلیل خنازیر وباعسل منقی زخمها وباموم وروغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند واطراف آن پست بود ومدمن آن مدور باشد وجهت قروح کهنهٔ یابسهٔ عسرة الاندمال وبردن کوشت زیاده وباآرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن درحمام برآبدان عظیمهٔ فربه باعث صغر ولاغری است بدل زهرهٔ آن حجرآن مقدار شربت آن ازیکدانك تا نیم درم المضار مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هردوکه بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف وجالی ودراکثر افعال مذکوره بهتر است

اطریلال * اطریلال * بمد الف وسکون طای مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف ولام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر ورجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنکال غراب وکیاه آن را بعربی حشیشة الارض وحرز الشیاطین نیز نامند وبترکی غازاباغی وبهندی کاک چنکی یعنی پای زاغ ومسی نیز کویند وبعضی کویند که مسی غیر آن است ودرکوهستان ولرستان پای زاغان نامند * ماهیت آن تخم کیاهی است شبیه بشبت وکل آن سفید وبرک آن متفرق وساق آن مربع ودرآخر بهار میرسد وآنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قواست مؤلف کوید این نوع درطرف اهواز میروید وتخم خلال دان کویند ومستعمل وبهترین آن مصری است که بسیار ریزه وتیره رنک مائل بکبودی وطولانی وبغایت تلخ وتند وزبان رابکزد وسنکین وتازه باشد * طبیعت آن کرم وخشك است درسوم * افعال وخواص آن محلل ریاح وجالی ومدر فضلات ومفتح سدد ومنقی کرده ومثانه وچون بازجاج بسرزانند وباعسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید وبکدرهم آن باعسل جهت دفع

ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند وضماد آن مجفف قروح وزائل کنندهٔ آثار جلد ولقوع آن در بینی ربد ستور شرب آن
مسقط جنین وگویند چون در فصل تابستان یکدرهم آن را با عاقرقرحا وتربد وزنجبیل از هر یک دانکی با عسل سرشته بعد
از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند ودر آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر وبتابد تا عرق کند واگر عطش
غالب شود آب بنوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند وبعد دفع زرداب ازان بالکلیه برطرف گردد ومجرب
دانسته اند وابن بیطار وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده وابن سری عجیب است اما
بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند ونیز گفته اند که هرگاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند
ویا از مرکب آن بدستور مزبور ویا با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از مواضع
لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن وبعضی گفته اند بتنهائی وبعضی گویند چون یکجزو ونیم از آطریلال واز پوست
مار وبرگ سداب از هر یک یکجزو کوفته وبیخته بنجر زهر روز سه درهم آنرا با شراب انگوری بیاشامند ودر آفتاب نشینند
باذن الله تعالی شفا یابند ازان مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم با عسل یا شراب بدل آن در اطلیهٔ برص کندش
مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین ومضر گرده ومصلح آن کثیرا است مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا وشهرت آن از
مغرب اوسط از قبیلهٔ بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود ومردم قصد وتوجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای
آن مرض وضنت میورزیدند ومخفی میداشتند از مردم وتعلیم میکردید ند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر
نمود آنرا بر بعضی از مردم وشده شده شهرت یافت واستعمال نمودند آنرا بانحای شتی چنانچه بعضی ازان ذکر یافت
الیسن بمد الف وضم لام وفتح سین ونون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را ودر
شام معروف بحشیشة النجاة وحشیشة السلحفات نیز است* ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق
رازیانه وبرگ آن شبیه ببرگ نراسیون وازان درشت تر وخاردار ورنگ آن مابین سرخی وسیاهی وتخم آن مائل بپهنی
وسبز تیره ودر غلاف دو طبقه واز ترمس کوچکتر ودر طعم بحدت وتندی وتلخی نانخواه وگل آن سرخ مائل بتیرگی از
زیر برگها میروید وگفته اند گیاه آن شبیه بشبت است در ساق وبرگ وبو ومنابت آن زمینهای پست با سنگ ریزه وبیخ
آن طولانی مانند شلغم دراز وزرد رنگ ودر طعم آن اندک حلاوتی است* طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر اول
خشک* افعال وخواص آن محلل وجالی ومقطع درد سر وزکام وضیق النفس ورباح معده وگرده ووجع مفاصل ووركين رانافع
ومجفف باعتدال وجمود وبرودت مفرط وتاد زهر سگ دیوانه گزیده ورافع کلف است* امراض الراس والصدر سعوط
طبیخ آن زکام وشرب آن جمود وبرودت مفرط وضیق النفس وبلغم مجتمع در قصبهٔ ریه را نافع وضماد آن با عسل جهت جوششهای
سر که ازان زرداب تراوش نماید وکلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند
مطبوخ آنرا نافض بدون تب را ساکن کرده اند سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند ودر اطعمهٔ شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد
داخل نمایند فاد زهر آن است وزائل کرده اند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده
نگهدارند وبوقت حاجت مقدار یکملعقه با چهار ونیم اوقیه عسل بدفعات یکروز در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت
مفید است وآشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید وهمچنین شیر حلیب خیارزهٔ آن بسیار مفید است
هرچند که از آب بترسد وبگریزد ومشرف بر هلاک باشد ویا بد که آب بیخ طولانی تازهٔ آن باشد واگر تازه بدست نیاید

یکدرهم تا دو درهم بحسب قوت وعلت از بیخ خشک مائیده آنرا کرباشیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کثیرا است و گویند چون گیاه آن را بجمیع اجزا در پارچه بسته بر اعضای درد ناک مواشی ببندند رفع الم آن کند وشیخ داؤد انطاکی این را مخصوص بدرد سر انسان دانسته وگویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه ونگاهداشتن آن مورث تعشق زنان است

* املیلس * بمد الف وکسر میم ولام وسکون یای مثناة تحتانیه ولام وسین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب *ماهیت آن نباتی است شجری ودر اقصای بلاد مغرب حوالی افریقیة بهم میرسد طول آن بقدر یکقامت وزیاده از آن وبرگ آن مانند برگ مورد نرم وثمر آن بقدر با رسرو وسبز وچون برسد سیاه گردد وملمس آن نرم وچوب آن بسیار صلب و اندرون آن زرد مائل بسفیدی مائع بسرخی ومستعمل ریشهای باریک آن است * طبیعت آن مرکب القوی است وبرودت ویبوست بران غالب * افعال وخواص آن بسیار قابض ومقوی جگر وسپرز ومفتح سده را ستسقا را نافع * اعضاء الغذاء آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد وتقویت کبد وطحال نماید وزردی رخساره واستسقا را زائل گرداند وسدها بکشاید وبرقان را ببرد وجرم وشرب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد

* انس النفس * بمد الف وکسر نون وسین والف ولام ونون وفا وسین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده ونامیده آنرا باشکاطامن *ماهیت آن گیاهی است ربیعی هرسال میروید شبیه بجرجیر وبرگ آن بی تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف وزرد وبر گهای سفید احاطه بگل آن دارد وبا حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت مینماید وساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد ودر مصر واطراف شام بسیار است ومنبت آن مجاری آبها بود *طبیعت آن گرم در درجهٔ دوم معتدل در یبوست *افعال وخواص آن مقوی حواس وحافظه ومفرح وهموم را زائل گرداند ونائب مناب شراب وقاطع بیاض چشم ورنگ رخساره را نیکو گرداند ومدر فضلات از بول وشیر وحیض وعرق ومهیج باه است * امراض الراس والعین والقلب والباه وغیرها طبیخ آن در ازالهٔ هموم وتفریح و تقویت دماغ وحواس باطنه مانند شراب است بدون مستی وخمار وقلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد وخلل بعقل نمیرساند ومقوی حافظه است وقطور عصارهٔ آن بیاض چشم را زائل گرداند وچهار درم از تخم آن یا میفختج یا با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شخص صدساله ومایوس ومفتح سده ورنگ رخساره را نیکو وسرخ گرداند وبدن را فربه ویرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم واز عصاره وطبیخ آن تا هفده درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی وزعفران مضر گرده مصلح آن عسل واکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت وآن مفرح نفس است ووسواس سوداوی ومالیخولیا را بغایت نافع

* اب کمه * بسکون ثالث وضم کاف وفتح میم آبی است خاکستری رنگ وبغایت گنده وبدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین وهرموز بهم میرسد وبعربی آنرا ماء الجمه خوانند وچون جهت هر عضویکه بشکند مقدار دو مثقال از آن را بخورند بنحویکه بدندان نرسد عضو شکسته را درست گرداند

* فصل الالف مع الباء الموحدة

* ابازیر * بروزن افاعیل ادویه ومصالح طعام است وبعضی گفته اند که اعم است از ادویه ومصالح وتوابل وحوائج طعام وبقول واین قول اقرب بصواب است ومولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر وتوابل آن است که توابل خشک وتر

میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند وسبب انداختن توابل وابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را ومیل کند بسوی آن وهضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب است از گوشت وبرنج و روغن واین هرسه میباشند تفه وبی رائحه پس چون ابازیر دران اندازند وطعم ورائحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت ورومی آورد بسوی آن وهضم میکرداند آنرا وسبب انداختن آن در طعام زهومت وکراهت رائحه طعام است تاآنکه بگرداند رائحهٔ آنرا طیب وبگرداند آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا ویا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود دران ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج واصلاح آن ومیل دادن آنرا بسوی اعتدال ویا غلظت ودشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف وآسان گردد هضم آن ویا آنکه بگرداند طعام را لطیف وملطف ومفتح مجاری وجالی معده ومجاری وصالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگزد آلات غذا را آن آلاتی که مرور میکنند غذا برانها ونیز بسیاری ابازیر احداث میکنند در کیموس کیفیت حادهٔ حریفه وبسا باشد که بگردند سبب قروح واورام وامراض صعبه واز بن سبب میباشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن اغراض مذکوره وغرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد اورا اغذیهٔ ملطفه صرفه او اشبه است ببیمار از اصحا پس ازین جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد واما ابازیر معروفه نزد اطبا وطباخین نمک است وسرکه وآبکامه وفلفل ودارفلفل ودارچینی وقاقله وخولنجان وزیرهٔ کرمانی وکشنیز خشک وکرویا وصعتر وانجدان وکاشم ونانخواه وبادیان وشبت وزعفران واشترغار وزنجبیل وقرنفل وشونیز وساذج هندی وامثال اینها وماهیت ومزاج وافعال وخواص ومضار هریک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی واما ابازیر قاریه که بجهت امر باده در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر وتخم شلغم وتخم کتان وحرف بابلی وحب الرشاد وزعفران وزنجبیل ودارچینی وبوزیدان ولسان العصافیر وتودری سرخ وتودری زرد وبهمن سرخ وبهمن سفید وخولنجان ولب حب القرطم ومغز حب القطن است ومیباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیهٔ باهیه از برای ادرار منی

* ابراهیمیه * ماهیت آن آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویهٔ حاره وقدری عود باشد که در کرپاسی بندند ودردیگ اندازند وقند وبادام با گلاب حل کنند ودران ریزند وبجای سرکه دربن آب غوره داخل نمایند یا سرکهٔ مصعد مقطر وقند زیاده باشد * طبیعت آن معتدل * خاصیت آن مفرح ومقوی وموافق معده وجگر حار است ودر قرابادین نیز ذکر یافته

* ابریسم * بکسر اول وسکون بای موحده وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح سین مهمله وبضم نیز آمده ومیم درآخر بیونانی برنی وبعربی قز وبسریانی شناریه وبترکی ایپک وبفارسی ابریشم بشین معجمه وبهندی ریشم بحذف همزه نامند

* ماهیت آن * پیله های کرمی است خاص وبتربیت وخورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج ازان میگیرند وآنرا از لعاب دهن خود برخود پیله میتند وانچه برسر خود بدون پرورش برد رخت توت یا کنار یا غیر آن مرد و پیله تند آنرا ابریشم نمینامند وبهترین آن پیله های بزرگ بالیدهٔ زرد رنگ پر ابریشم بشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند ودر گیلان ومازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ وبالیده ورنگین تر از جاهای دیگر میشود ومختار ومستعمل

ابتدا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن را بریشم خام عبارت ازین هرد و پیله است و آنچه را جوشانیده
و نخ برآورده مستعمل نیست مگر آنکه پیلهٔ خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکردهٔ آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی
کج نامند پیله ها است که بر درخت توت و کنار و غیرها تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای
طولانی از آنها برنمی آید ولهذا بعد اتمام تنیدن پیله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک مینمایند که کرمها در آنها
بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ
و بالیده شده پر برمی آورند و بهیأت جانور کوچک پرداری میگردند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم بسیاری میدهند هریک
تا چهار صد عدد و بمقدار دانهٔ ماشی بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را
در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاهدارند چند روز پوست آن تخمها شگافته از میان آن بچه برمی آید پس آنها را تربیت
مینمایند که بر پارچهٔ نرم نازکی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ
شدند برگها را اندک درست تر مینمایند و همچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند
ابریشم برخود تنیدن تا آنکه بانتها میرسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها را سوراخ کرده بیرون میروند ولهذا چنانچه
ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای
دیگر نیز بهم میرسد ولیکن در بنگاله بسیار و وافر و ازانجا باطراف و ممالک دیگر میبرند و اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه
در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود نیز سست و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین
و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است

*طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوشدادهٔ آنرا مائل بخشکی گفته اند

*افعال و خواص و منافع آن مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی
آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف رئه و صلابت آن و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتح سدها
است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکوکردانندهٔ رنگ رخسار و هریک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعددهٔ آنست زیرا که
معین است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدلهٔ آن که باعث تلطیف و نشف رطوبات روح است پس روح را
نورانی و مستعد فرح مبسازد و همچنین افعال و خواص دیگر آن *امراض الراس و القلب گویند چون پارچه حریر محض
قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیلهٔ خام آنرا
در آب پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سدهها و مقوی قلب و مفرح و نیکوکنندهٔ رنگ رخسار است
و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون ازان کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض
ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سرور و تسمین بدن و مانع تولید شپش است ولیکن پوست بدن را رقیق میکرداند و اصلاحش
آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافتهٔ ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع
است و بفارسی الجه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و
موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس این است و ثیاب قز که آنرا کرم سوب نامند حار و لطیف است پوشیدن آن
و پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد و زنان را نافع و خون را گرم کرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط

پدیه بافته لباس سازند وبدانکه ابریشم محرق ضعیفتر از مقرض آنست در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع است چنانکه ذکریافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است ودستور تقریض واحراق وترکیب آن از خمیره وسفوف وشراب وغیرها ذکر ترابادین ذکریافته

***ابرون** * بفتح همزه وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است وآنرا خزان نمیباشد وبعربی حی العالم وبفارسی همیشه بهار نامند * **ماهیت** آن از جملهٔ ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز وتروتازه میباشد وکبیر وصغیر وبستانی وبری منبت کبیر آن بیشتر کوهها وساق آن بقدر ذرعی وزیاده از آن نیز بسطبری انگشتی مهین وبا رطوبتی لزج که بدست میچسپد وبرک آن شبیه بزبان وباریکتر از آن وبا رطوبت وگل آن ما بین زردی وسفیدی وبستانی آن بهتر از کوهی آنست وصغیر آنرا منبت سنگلاخها ومحوطها وپای دیوارها ومواضع سایه باشد وشاخهای آن ریزه واز یکجا برآمده وپربرک وریزه وپرآب وبلندی آن بقدر شبری وگل آن کوچك وزرد ومائل بسرخی وتخم آن مانند تخم خبازی ودر اکثر بلاد ایران بسیار است ودیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند درقد وبرک شبیه بخرفه وزغب دار وغبار آلود * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم ودر اول خشك وباقوت قابضه ودیسقوریدوس نوع صغیر آنرا گرم وکبیر آنرا سرد گفته وصاحب اختیارات سرد در دوم وخشك در اول وابن بیطار از جالینوس نقل مینماید که در سابعه نوشته که نوع اول ودوم آن باقوت تجفیف وبرودت بسیار است تا سوم وانچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است * **افعال وخواص ومنافع** آن مفتح سدهٔ کبد وطحال ورادع جهت درد سر ورمد واورام چشم ودرد گوش وسرفه وتقویت معده واسهال صفراوی وقتل دیدان معده وامعا ومنع نزف الدم وسحج وقطع رطوبات سائلهٔ رحم ورفع باد سرخ ونقرس وسپرز واوجاع مفاصل وقروح وجروح وخنازیر ورتیلا نافع * **امراض الراس** آشامیدن آب آن مقدار پنجدرهم وتطول عصارهٔ آن با روغن گل سرخ بتنهائی وبا خل خمر نیز جهت درد سرحار نافع * **امراض العین** ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم واکتحال عصارهٔ آن رمد را مفید * **الاذن** چون عصارهٔ برک آن را با روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع باشد * **الصدر** آشامیدن عصارهٔ آن سرفهٔ دمویه را بسیار مفید وضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست * **اعضاء الغذاء ونفث الدم** آشامیدن بیست درهم از آب آن سدهٔ جگر ومراره را بکشاید ومسهل بود ومبرد یك اوقیه از آب تازهٔ آن مقوی معدهٔ حار ونافع نزف الدم وجهت اسهال وسحج وباشراب جهت اخراج کرم معده نافع وشرب برک سائیدهٔ آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند وضماد آن بر کبد ومعدهٔ حار مسکن گرمی والتهاب صفرا است * **الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها** ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه وزخمهای کهنه واورام حاره وقروح ساعیه ووجع مفاصل ونمله ونقرس وسوختگی آتش وجهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع برآورده بر آن ضماد نمایند مجرب وبا حنا جهت خارش بدن نافع نطول عصارهٔ آن گزیدن رتیلا وهمچنین شرب بیست درهم از آب آن وحمول آن جهت قطع رطوبات سائلهٔ رحم بدستور فرزجهٔ برک آن جهت سیلان رحم مفید * **مقدار شربت** از عصارهٔ آن سه مثقال ونیم وتا هفت مثقال واز برک آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است وگویند مضر سپرز ومصلح آن گل ارمنی اسحق قولس گوید پنجدرهم از آب آن با سکنجبین حدت دم وصفرا را فرونشاند وتقویت بدن نماید وضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با شحم علیق محلل خنازیر است

* ابزار * بفتح اول وسکون بای موحده وفتح زای معجمه وبمهمله نیز آمده والف ورای مهمله ونزد عوام معروف بوزار است ابزار
* ماهیت آن نباتی است ربیعی وساق آن نرو تازه وزود شکن ودرانتهای ساق آن برگها بهم پیچیده بجای گل آن رباحدت
وتلخی ولذع ودرهیأت شبیه بهلیون ودربغداد وموصل ودرشیر بخته معروف ومنبت آن بلاد سرد ومواضع برف نشین * طبیعت آن
در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مشهی ردی بر هضم وثقیل وعصارهٔ آن جهت اورام رخوه ورهلیه ومرکبه نافع و
چون با آب ونمک بجوسانند تا تندی وتلخی آن زائل گردد بغایت محرک باه مصلح ثقل آن نعناع وشونیز وکرویا وسرکه است
* ابقر * بفتح همزه وسکون بای موحده وکسر قاف ورای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره بهندی چهاکهار بضم جیم ابقر
فارسی وخفای ها والف وفتح کاف وها والف ورای مهمله درآخر وبفرنگی شلمطر گویند ونیز بهندی بشوره مشهور است * ماهیت
آن بخاریست که اززمین شوره زار برآید وبرروی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیأت زغب سفید ویا دانه های کوچک مانند
نمک دریا باشد وآنرا باقدری خاک ممزوج بآن جمع نموده طبخ می نمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند
در شبنم ویا جاهای سرد تا منعقد گردد وبعد انعقاد سفید مانند نمک دریائی دانه دار میگردد پس اگر خواهند آنرا قلمی
سازند درانک آبی حل مینمایند وبدستور طبخ میدهند وبعد طبخ ستخهای باریک طولانی دران می اندازند ودر شبنم
یا جاهای سرد میگذارند وبعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد وآنرا شورهٔ قلمی مینامند ومطبوخ اول را شورهٔ
غیر قلمی * طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن مفتح سده ومنقی بلغم واوساخ بدن
ومسهل درنهایت حدت قوی تر از نمک وبوره است جهت سپرز ودرد کمر نافع وبا شکر جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز
گشوده نگردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم وشکر دو درهم باشد وگویند اگر صاحب حبس البول یکمثقال شورهٔ قلمی را
با دو مثقال خردل در آب بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد درساعت بول او گشاده گردد واگر درجوف دو عدد
موز که بهندی کیله نامند کرده بصاحب سپرز وقولنج ریحی بخورانند درسه روز صحت یابد مجرب دانسته اند وعرق آن قائم
مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری وگرده مصلح آن کتیرا وعسل است وازخواص
ابقر است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند ومثل آن مس بگدازند وبعد ازان شوره بران بپاشند مس از آهن صعود نموده
آهن درکمال نرمی میگردد واهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یک ومن تبریزی آنرا
درطاس دهن گشادی با آب سرد کرده ودر چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده وطاس وصراحی اگر از روی نوتیای خالص
باشد که بهندی جست نامند بهتر است ودو شخص آن صراحیها را دران طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس
صراحیها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب دو صراحی را باقدری شورهٔ تازه دران داخل مینمایند ودران دو صراحی نیز
آب تازه مینمایند وهمچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه ودر مرتبهٔ آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحیها را دران آب زمانی
میگذارند ویا رجه کرپاسی را تر کرده سرآن طاس را بدان میپوشند وبادزن بران باد میوزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر
وسه کرر را با آب صراحی جدید یکبار شسته درظرفی ریخته میآشامند وباید که در صراحیها مطلقا سوراخی نباشد که آب شوره
دران نفوذ کند وداخل شود وشور سازد وبدانکه زمان گردانیدن وحرکت دادن صراحیها را دران آب شوره حدی است
معین که به کمتر ازان خوب سرد نمیگردد وبزیاده بران گرم میشود ومعیار آن موقوف بعمل است واین آب مادام که خوب سرد
است لذیذ وخوش گوار است وچون سردی آن زائل گشت بدمزه وناگوار میشود وشاید دربعضی امزجه مضر باشد والله اعلم

* ابن عرس * بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و فتح سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنکی تنکوبس نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بموش و سر و پای آن درازتر از موش و از ان بزرکتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت میکیرد و آن را عرسه نامند * طبیعت آن در سوم کرم و خشک

* افعال و خواص و منافع آن صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد کرده و مفاصل را نافع و مهیج و مقوی جکر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید کویند چون آن را ذبح نمایند و بجای نمک کشنیز بر ان پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و کزیدن هوام بهترین دوائی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا کوشت آن را با سرکه و یا خون آن را با آب و عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون کوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون تا رس یا ببخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جکر و موافق اصحاب استسقاء بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوفش را پاک کرده نمک انداده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با کشنیز و نمک انباشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و کویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت مثانه است و ضعف کبد را نافع و ضماد کوشت آن کرما کرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که کویند چون کعب آنرا از زنده کی آن بیرون آرند و بر ران زن ابستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در هم لا یسع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأة لم تحبل و کویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته کردد پس صاف نموده آن روغن را نکهدارند و عند الحاجة بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح و بواسیر بمالند بیعدیل و مجرب است و نیز کویند چون ابن عرس طعام زهردار را ببیند موهای بدن آن ایستاده کردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و از این جهت کوشتش جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرور و بدن مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست

* ابوخلسا * بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و خس الحمار و روسه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنکار بکاف باشد و شبقار و بسریانی عاقرشعا و حالوما و کحلا و کحیلا مرکب بعربی اسم نوعی از ابوخلسا است و هرقلو و هرقلوی و هیقیلوس نیز کویند و بفارسی هوجویه و بهندی رتن جوت * ماهیت آن کویند چهار صنف میباشد اول صنف کیاهی است و برک آن شبیه ببرک کاهو و باریک تر از ان و با خشونت و سیاه رنک و ساق آن مزغب و شاخها بسیار بر روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و کل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انکشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالوذج و ببعضی لغات فنجیون بفا و نون و جیم و یای مثناه تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند مالیقی کفته رنک آن در تابستان سرخ میکردد مانند رنک خون و چون بدست برسد رنک میکردد اند آن را و منبت آن زمینهائی است که خاک آن طیب باشد * طبیعت آن کرم و خشک است در اول درجه دوم * افعال و خواص و منافع آن محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع مغص و مجفف و آشامیدن عصاره

با طبیخ آن با شراب مسمی بماء ا لقراطن جهت درد سپرز وجگر ونقرس ودرد کرده وتفتیت حصاة وبرقان وتبهای کهنه و
طلای آن با سرکه جهت بهق وتحلیل خنازیر وبا روغن گل جهت سوختگی آتش وجراحات وتشقق جلد وقیروطی آن که
آنرا در روغن زیت جوش دهند وروغن را صاف کرده ازان قیروطی سازند جهت سوختگی آتش وقروح خبیثه مجرب و
با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع وشرب برگ آن با شراب جهت عقل بطن وحبس اسهال مفید المضار
مصدع مصلح آن روغن بنفشه وروغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم وحمول آن وبدستور حمول بیخ آن با ماء العسل
مخرج جنین ودر جمیع افعال بیخ آن قویتر از برگ آنست * وصنف ثانی را برگ ریزه تر وخشن تر وعریضتر وبلندتر
از برگ کاهو وبرگشته بسوی بیخ وساق آن دراز وخشن وپرشعبه هریک بقدر ذرعی وگل آن مائل بنفشی وریزه وقبض
آن زیاده از صنف اول وبیخ آن سرخ مانند خون وقابضتر از بیخ صنف اول ومنبت آن صحراها * افعال وخواص و
منافع آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره وسائیدهٔ آن با روغن جهت منع جریان عرق النفع وبسیار حابس طبع است
وصنف ثالث را برگ ریزه تر از اول وباخشونت وشاخهای ریزه وگل آن بنفش وبیخ آن دراز وا حمر قانی وتند طعم تر
از همه منبت آن موضع رمليه * افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن
افعی بهترین ادویه است وضماد آن بر موضع نهش هوام وتعلیق آن مانع گزیدن آنها است * وصنف رابع شبیه بقسم
ثالث وازان کلش ریزه تر وبغایت سرخ * طبیعت آن گرم وخشک است در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع
آن سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ ورفع آثار وغلظت طبقات عین وغرغرهٔ عصارهٔ آن با عسل جهت ثلاع دهان وخوردن
یکمثقال ونیم آن با مثل آن زوفای خشک وقردمانا جهت حب القرع وسائر کرمها معانهایت نافع وضماد آن با پیه بز با پیه خوک
جهت خنازیر ونقرس وعرق النسا وورام صلبه وحمول وجلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم واحتباس حیض واخراج
جنین وبا سرکه شربا وضمادا جهت سپرز مفید وگل آن در جمیع افعال قویتر از برگ آنست وآشامیدن بیخ وگل آن بقدر
یکمثقال جهت ادرار حیض واخراج جنین مرده وزنده نافع وابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم است وصاحب خلاصة التجارب
دم الاخوین را عصارهٔ ابوخلسا نوشته ودهن وقیروطی ومراهم آن در قرابادین ذکر یافت وجالینوس در رساله گفته که
قوت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابولوقلسا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است وازین جهت شرب
آن نافع است جهت وجع گرده وطحال وضماد آن با آرد جو با سرکه حمره وبهق وتقشر جلد را مفید واما برگ آن ضعیفتر
است از بیخ آن ولیکن خالی از قبض وتجفیف نیست ولهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مطبوخ آن با شراب
* ابوقانس * بفتح الف وضم با وسکون واو وفتح قاف والف وکسر نون وسین مهمله لغت یونانی است وابوقاوس واوقاس
نیز گویند ومعروف باسم عاسول رومی است ودر بلاد شام ومصر وانطاکیه بسیار است واز بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل
شام وایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند وذکر یافت * ماهیت آن نباتی است تر وتازه مابین درخت وگیاه
منبت آن سواحل دریا وزمینهای رملی برگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان باریکتر ومابین برگهای آن خارهای باریک
خشک سفید رنگ وگل آن سفید شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند وشاخهای آن برا کنده وبیخ آن قوی پر از رطوبت
تلخی ومستعمل در تداوی بیخ وعصاره ورطوبت آنست وطریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته
خشک مینمایند وخالص آنرا نیز وگل آن را سائیده دست با آن میشویند خوشبو ومعطر است وباین سبب آنرا غاسول مینامند

ابوقانس

* طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن مقطع وملطف وجالی ومفتح ومسهل بلغم وزردآب واستسقا را نافع وسه قیراط از رطوبت خالص آن وبدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کردهٔ آن با ماءالعسل مسهل صفرا وبلغم وزردآب ورطوبات مائی است وگویند جهت استسقاء کبدی حار مجرب است وهمچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیختهٔ آن ویکمثقال از عصارهٔ آن با ماءالعسل همان عمل کند وگویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل وتنقیهٔ اوساخ واخلاط ردیه مضر احشا ومصلح آن عسل وخوردن آب سرد ونشستن در آب قاطع اسهال آنست وطریق اخذ عصارهٔ آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند وآنچه شیخ داود انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته که آنرا بعربی اشنان نامند نچنان است زیرا که اشنان ورای آنست

ابوقسطس * ابوقسطس بفتح الف وضم بای موحده وسکون واو وفتح قاف وسکون سین مهمله وفتح طای مهمله وسین * ماهیت آن * نباتی است شبیه با بوقانس بی ساق وبی شکوفه ومفروش بر روی زمین وبا برگهای ریزه وخارهای نازک وبیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقانس است * طبیعت آن گرم وخشک درسوم * افعال وخواص ومنافع آن صرع وضیق النفس واوجاع اعصاب واستسقا را نافع وشرب عصارهٔ آن مقدار نه قیراط با ماءالقراطن مسهل رطوبات مائیه وبلغمیه وجهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عسل است

ابهل * ابهل * بفتح همزه وسکون بای موحده وضم ها وسکون لام وبکسر اول وثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر وعرعر وبیونانی براثی وارقوس وبسریانی برثا وبرومی برون ویروثون وبفارسی اورس وایرس وبرس غنچه وبترکی اررچ وبهندی اومیر وهومیر نامند وگویند ابهل صندلی را بهندی دیودار گویند ونزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است وآنرا حب العرعر وثمرة العرعر وبفارسی تخم هل گویند * ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز ودیگر کبیر الورق شبیه ببرگ سرو ورائحهٔ این صنف زیاده ودرختش بلندتر وباریکتر وصنف صغیر آن درختش عریضتر وکوتاه تر وثمر این صنف صغیر ابهل است وبزرگتر از ثمر عرعر که قسم اشهر سرو کوهی است وشبیه بنبق وتازهٔ آن سرخ رنگ ورسیدهٔ آن سیاه با اندک شیرینی وقبض وحدت وعطریت وبهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه سنگین باشد وبهترین برگ آن سبز رنگ وشیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر وازبلاد روم میآورند شبیه است بزعرور مکر انکه بسیار سیاه است ورائحهٔ آن تند وطیب وبرگ یکصنف آن مانند سرو وبسیار خار دارد ودرخت آن عریض میشود وبسیار بلند نمیباشد وبرگ صنف دوم آن مانند طرفا وطعم آن مانند سرو * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبقول جالینوس درسوم وشیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت آن کمتر ویبس آن بیشتر است از صنف اول * افعال وخواص ومنافع آن بغایت لطیف وباقوت محلله ومجففه وقابضه وللذاعه وشیخ الرئیس نوشته که قبض اوخفی است جهت سرسام حار وفالج واسترخا وکری گوش وجراحت بن دندان وربو واستسقا وبواسیر وادرار حیض واسقاط جنین وزوال عفونات قروح خبیثه ومزمنه وداءالثعلب وجمود اعضاء ورفع آثار جلد وورام حاره مفید * امراض الراس ضماد برگ آن برسر جهت سرسام حار وآشامیدن ثمر آن جهت فالج واسترخا نافع الاذن قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را بغایت نافع الفم دلوک وغرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت بن دندان وتعفن وآکلهٔ آن نافع * اعضاء الصدر والغذاء والنفض لعوق ده درم از ثمر آن

را پنجاه درهم روغن کار و پنجاه درهم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آسامه بهن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و
امتسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و کویند
چون ده درهم منقی آنرا با روغن گاو بیفزا آنکه اورا بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم تا نیز سرشته
هر صبح ده درهم آنرا باردا لمزاج با آب گرم بخورد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و دفع اقسام کرمهای امعا مجرب * القروح
والجروح والاورام و اثار الجلد ذرور آن جهت قروح ساعیه واکاله وانذمال جراحات وقروح عفنه وضماد آن با عسل مانع
سعی قروح ساعیه و مسودهٔ جلد و همچنین ضماد ان وخیسانده برگ آن جهت اورام حاره و سماحی جلد و آثاریکه از فضول بهم رسیده
باشد و سرخیی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با خمیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن جوز السرو و مثل آن بلیله و در تاطیف بوزن آن دارچینی مضر معده و حلق
مصلح آن عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن
آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

* فصـــــل الالف مع التاء المثناة الفوقانية

* ابان * بضم الف و فتح تا و الف و نون خرما ده است و شیر آن جهت سل و تپ دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه | ابان
ذکر یافت و ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضای آن ترتیب بحار است
در حرف التاء خواهد آمد

* انباطون * شرابی است که از آب انگور و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران | انباطون
و مرطوبین است

* اترج * بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم بعربی متکه بضم میم و سکون تاء مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع | اترج
آن متک و ریحان الاء نیز و بیونانی مارسیسقاو بسریانی اطروغا و بلغت مصر ریحان النعنع و بهندی بجوره و بفارسی نوع صغیر
آن را ترنج و نوع کبیر آن را بالنک و بفرنکی لیمونیه ماله صغیرآنرا و کبیر آن را مبد که ماله نامند و کویند ترنج معرب اغتد اهواز
است * ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی
ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک
پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنک نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن
طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن بدستوریکه در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میکردد و لحم
آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که درمیان پرده های غلیظ طولانی که درمیان غلافهای بسیار نازک است پر آب
از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم
آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی بقامت تا یکونیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برگ آن
اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبو تر و بزرگ تر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی
باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن
در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصاً که با رطوبت
باشد و در رمد شیر بسیار سرد نمیشود و چون شاخهای زیرین یا متصل زمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در ان

قدری ازان شاخها را بکذارند که باقی شاخها و هر شاخ که بیرون باشد یعنی نخواهند و بالای آن مقداری یکشبر و یازیاده خاک ریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بریده هرجا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمرده خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میکیرند چون قلم نمایند و هرجا که خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میمانند تا بثمر موسم دیکر و در بنکاله دو موسم کل و ثمر میدهد یکی اواسط زمستان و دیکر در ایام کرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنکام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین * طبیعت پوست زرد آن کرم در اول و خشک در دوم و بعضی کرم در دوم کفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست انچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و انچه ترش است سرد و خشک در سوم و کویند در اول سرد و تر و کویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم کفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم کرم و در دوم خشک و برک و شکوفهٔ آن در آخر دوم کرم و خشک است * افعال و خواص و منافع آن ملطف و قابض و صاف کنندهٔ روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مرهٔ صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جکر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنکی و اسهال صفراوی و کلف و کزیدن عقرب پرنده و مارشا خدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنک سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانهٔ که در ان اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوشبوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمیکرد دخصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کنندهٔ نکهت و شرب خشک کوبیدهٔ آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصارهٔ آن که با شحم کرفته باشند جهت کزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه کذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یکعدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کند و سرکه سازد مضر جکر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنجدرهم و از مربای آن تا پنجمثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شش عدد آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هریک یکرطل و اکر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب کذارند و هرسه شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر بس استعمال نمایند * طبیعت آن کرم و خشک در دوم * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای و فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض باردهٔ عصبانی و درد کرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن موی و رفع از تپ ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه بآن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفهٔ آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برک آن قویتر است و اما شحم آن که مشهور به پوست با ثنا ایست و ا بست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از

معده میکاهد و خارج میکند و حاصل میگرداند از ان غذای بسیار را زیرا که بدن اگر مضر شود و مانع صعود بخارات بدماغ
جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مرهٔ صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معدهٔ بارد ضعیف و مصلحش نفع
و قولنج و مصلحش آن مربا نمودن آنست با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در ان غذائیتی ولیکن مقوی
قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا با معا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معدهٔ حاره و مهیی و مشهی طعام و مسکن
حدت صفرا و خون و زائل کنندهٔ غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار
حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آن است که منع مینماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی
که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنندهٔ بقایای یرقان آن
است و همچنین اکتحال بآن و غرغرهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و
قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده و مارشا خدار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و
دابغ معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و عصب مصلحش آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آب آن آب نارنج و آب لیمو است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن دهنه در ان آب اترج باشد نافع است از
برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه
را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است باصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده
شود بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقهٔ آنرا نکو گرداند و یا نشره ساخته بنوشند و
اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند
قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدغه و مشروبه
است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بان نمک رم مقشر آن بغایت
مدر حیض و کشندهٔ جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و روغن آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر
افعال مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شربا و طلاء و مفتح سدهٔ
گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب نزدیکی با و نمیکند و ضماد مطبوخ
مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مشهی معده و مقوی
احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفهٔ آن در افعال مانند برگ آن است و از ان لطیفتر و بوئیدن ترنج
مقوی دل و مفرح و جهت دفع خلل روح و هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی
نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و
در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات
یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل انچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و
ادهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مثل آن در قرابادین ذکر یافت

* اتنکن * بضم همزه و فتح تای دو نقطهٔ فوقانیهٔ هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد

* اتیس * بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه وسکون یای تحتانیه وسین مهمله لغت هندیست * ماهیت آن بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن واندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزرا وند طویل باریک کوچکی وطعمی ورایحهٔ غالب ندارد وبعضی آنرا سه قسم گفته اند یکقسم مسمی اتیس است وقسم دوم به برت بهکا وقسم سوم به سیام کن وبعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول وبا رطوبت فضلی * افعال و خواص آن مقوی باه وهاضم طعام وحابس اسهال ودافع بلغم وصفرای فاسد ومانع فساد آن وبواسیر واستسقای زقی حادث از آن هر دو خلط را نافع

* فصل * الالف مع الثاء المثلثة

* اثل * بفتح همزه وسکون ثای مثلثه ولام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است وبهندی جهاو نامند * ماهیت آن نباتیست مابین شجر وگیاه وبرگ آن ریزه وخشن جالینوس گفته که نوعی از طرفا است وصاحب نهایه گفته درختی است شبیه بطرفا واز آن بزرگتر واسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار وسبز ملمع بحمرت وبرگهای آن ریزهٔ سبز شبیه ببرگ طرفا وطعم آن عفص بی گل وثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی رنگ آن اغبر مائل بزردی ودر اندرون آن دانه های ریزه بهم چسپیده میباشد وآن ثمر را عذبه نامند ودر تابستان میرسد وآنرا بهندی تمبی مائین وچهوتی مائین گویند * طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشک وبا قوت قابضه واندک ملوحت ومرارت وثمر آن در دوم سرد ودر سوم خشک وتوهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم دانسته * افعال وخواص ومنافع آن اما برگ وشاخ آن جالی ومفتح سدهٔ طحال ومقوی جگر وملین ورم آن وجهت جذام ومنع سفید شدن موی ودرد دندان نافع چون مضمضه بآن نمایند وکردن دود بخار آن لقوه را نافع وآشامیدن مطبوخ بیخ وشاخ وبرگ آن جهت دفع سدهٔ سپرز وورم آن وجذام وسفیدی موی نافع وطبیخ آن درسرکه وشراب جهت تقویت جگر وتلیین ورم آن وضماد آن جهت تحلیل ورم جگر وتدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه ومخلوط دانه های جدری که آبله نامند وبواسیر وجوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید وخاکستر وآب طبیخ آن جهت خروج مقعد وتقویت مو نافع ودر قطع خون همه اعضا وزرورخاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل وپنج مثقال واز عصارهٔ آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است واما ثمر آن رادع مواد ومقوی چشم ولثه ومعده وجگر وسپرز ومانع نفث الدم وسیلان خون وانصباب نزلات واسهال صفراوی ورطوبی ودافع یرقان ورطوبت رحم وچون در گلاب بخیسانند وصاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد وتقویت احداق وحدت بصر مفید ومضمضه بطبیخ آن وبدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه وتاکل اسنان وحرکت آنها وآشامیدن آن جهت نفث الدم وربو ودرر حیض وبواسیر وسیلان خون از هر عضو که باشد ومنع انصباب نزلات واسهال صفراوی ورطوبی وقطع آنها نافع وطبیخ یک اوقیهٔ آن ونقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان وگزیدن رتیلا وجرب رطب ورطوبات رحم ودر مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظهٔ متعفنه ونیکوئی رنگ رخسار وفربهی بدن نافع وگویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند واز عقب آن اقراص مبردهٔ مرطبهٔ مستعمله در زیادتی گوشت وفربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کمیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه میکرداند ورنگ روی را صاف ونیکو وبا رونق ونضارت میکرداند * ودلیل منافع آن آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میکرداند وپاک میسازد وتقویت معده میبخشد وکسیکه معده وبدن او پاک ونقی باشد تقویت میبخشد

وذریره میساری بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و ذرور طمث و بواسیر نافع است و بوداده
آن باکل خوردنی و بلد ستور باد دو درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در
حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز
نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زائده
و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیدهٔ آن ورد و آن صاحب لقوه را نافع مضر
سر مصلح آن دوقو مقدار شربت از سائیدهٔ آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا تخم رمان و طریقهٔ تشویه
عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت

* اثلق * بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اجنحة نیز نامند
و بیونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در هنگام ربیع در اعیاد فرش مینمایند در معابد خود بجهت آنکه گمان
برده اند که مضعف باه و شکنندهٔ شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی اسکی تان توو بلاطینی ویطس وتمر
آنرا بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی
دل آشوب و بهندی ریکاسواتند * ماهیت آن درختی است ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن
میروید و شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرمتر و فی الجمله شبیه ببرگ انار و روی برگهای آن
سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برگ شبیه بپنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند
بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید مائل بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی
سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر میشود * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم
سرد در اول خشک دانسته اند * افعال و خواص آن قابض و محلل و ملطف و مفتح سدهٔ دماغی و کبدی و صداع رطوبی
و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سدهٔ سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق
مقعده و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازهٔ آنرا چون بسایند بدون آب و مانند شامی کبابیه
قرصها سازند هر قرصی بمقدار سه ماشه و یک روی آنرا بر روی تابه با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص چرب تازه اندازند
و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته هر روز یک
قرص آنرا صبح و یکی را شام اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یکهفته دیگر نیز هر دو وقت
و یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت
آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد مختلف میباشد حالات ایشان بعضی را تپ بهم میرسد و زرد
و ضعیف و لاغر میگردند و رغبت بر غذائی نمینمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال منتفع نگردد آرام
نمی یابند و بعضی را تپ خفیفی نیز با آن میباشد و ضماد آن جهت درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت
جنون و تفتیح سدهٔ دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و
تجفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با آب جهت رفع شقاق
مقعده و حمول و بخور برگ و تمر آن با مثل آن پودنهٔ صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده

و مرهم آن با کره یعنی مسکهٔ تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن موم و تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن و بر آن نشستن کاسر قوت باه و گریزانندهٔ هوام است و بستن برگ گرم کردهٔ آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته برای تکیه نمایند مانع تعب و قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف تر از برگ آن مضر گرده و مصدع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بهتر آن است که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال نه نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند در وزن آن شاهدانه است

* اثمد * بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا تیز و بیونانی طمطاوس و بلاطینی و بسریانی صدیدا و برومی کوخلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند * ماهیت آن سنگی است صفائحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندکی از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه از نواح قهپایهٔ آنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب میباشد لهذا ملمع براق است و چون با نقره یکجا ازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی برگ و گرد و رگ باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلعهای اندک طولانی و با صفا و براق بود فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و یا قلادر دنبهٔ گوسفند و اگر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبهٔ بز و گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس بر آورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازهٔ آن یا آب برگ گشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق مانند هبا و غبار سوده خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از اجزاء و ادویهٔ نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند * طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته * افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیفتر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصرهٔ پیران و دفع حرارت و رطوبت و چرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیهٔ چرک زخمها و بردن گوشت زائد و جریان حیض و اندمال قروح متعفنه و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل سپش مفید * العین اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده با آن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آنجانب و اکتحال آن با آب گشنیز تازه خصوص که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز آنها است در چشم و مسکن بخارات و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بعد سحق با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازهٔ مغیلان یا آب نقوع ماز جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و بره های بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در ان اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز ظهور آن

با آب برگ کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع آن و با آب سماق نیز و بدستور و ضماد آن بر پیشانی و لخلخه
سر جهت قطع رعاف حادث از حجب دماغ خصوص با آب برگ تازهٔ رستهٔ امغیلان و برا و رام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تجفیف و اندمال قروح طبقهٔ قرنیهٔ چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند
و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها بر بدن جهت قتل سپش مفید و با پیه تازه و سفید آب جهت سوختگی
آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعد و
و بدستور با روغن آن مضر باعضاء صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار
آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه بدل آن در امراض چشم آبار است و دستور احراق
و تشویه و غسل و تبرید و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت * فصـــــل الالف مع الجیم *
* اجاص * بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله * ماهیت آن * ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاسا اکاما و
سنك بادکوکا نیلون و بلغت رومی و مسقینون و اهل مغرب و اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف
و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آن است
و صنفی زرد و آن بزرگ و کوچك نیز میباشد و بیونانی این را ادرك و بفارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازکتر
است و سردتر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آنرا در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچهٔ سلطانی و صنفی سرخ
و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمرهندی در تطفیه و ترقیق مواد و آنرا کشیه نامند و چون خشك
گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچك و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر
از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارائی است که تازهٔ آن زرد کهربائی شفاف میخوش
نیکوطعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان میشود و بس و آنچه جاهای دیگر میشود مانند آن نیست
و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبری است که
آنرا نیشوکویند و در دمشق نوعی آلوئی میشود که برومی آنرا نقومیلاس نامند و این نوع قابض بود * طبیعت * سیاه بکمال
رسیدهٔ صادق الحلاوهٔ آن سرد در اول و تر در دوم و مزیعنی زرد میخوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی
و پوست آن نازك و طعم آن اندك مائل بتلخی باشد با اندك قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین
آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشك و با قوت قابضه * افعال
و خواص و منافع آن قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازهٔ آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام
بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن
و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش آن در این امور و شیرین آن در
تلیین و رخاوا طلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه
مقطعهٔ ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع مینمایند و الا موجب قبض و حبس میکردند
با آنکه معده و امعا پاك از فضول نادراست پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید
و مسهل است و آنچه کوچك و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل

اجاص

معین است بر اطلاق آب و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آن است که مطبوخ تناول نماید آنرا پیش از طعام و تا منتهی
نکرده مبادرت بخوردن طعام ننماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و با شکر بیاشامند
ابلغ است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطیء الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و مخوش و خوردن آن بعنوان تعکه انسب
نه بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش و آنرا میپزند و بدست مالیده میگذارند تا زمانی که
غلیظ و تسرحد انعقاد رسد و از آن قرصها ساخته بشکل گرده نان تنک و بشهرها نقل مینمایند جهت اصلاح اغذیه و مزورات
بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آنرا
چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع * وغرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت
منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه آشامیدن آن جهت دفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بزیر ناف
جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن کلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل
مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمرهندی و صمغ آن را که صمغ فارسی نامند کرم تر از صمغ عربی و بیبوستش کمتر از ان
و سرفه را نافع و ممتت حصاة و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال
مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در
قرابادین ذکریافت *فصل الالف مع الحاء المهملة*

احریض * احریض * بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کانشه و گل
خنق و رنگ زعفران و بلغت دهلی کاجره و بهندی کسم کا پهول نامند * ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد ان کثیر الوجود
بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه
سال باقی میماند * افعال و خواص آن منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد و گل از نده خون منجمد مطلقا ضماد
آن با حنا بر کف دست و پا جهت تلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت
احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ
و ورم جگر مغید المضار مبخر و مصدع و مضر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با
کوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است

احیون * احیون * بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت
یونانی است بمعنی سرافنی * ماهیت آن ثمر گیاهی است تمنشی شبیه بسرافنی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن
کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل بسفیدی و ازهر دو طرف آن برگهای ریزه باریک راست شبیه ببرگ ابوخلسا و
کاهو و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک برگهای گل بنفشی و ثمر آن شبیه بسرافنی و بیخ آن بمقدار انگشتی
مائل بسیاهی و دراز * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم * افعال و خواص آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و
بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت
درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شیرا ست *فصل الالف مع الخاء المعجمة*

اخنا * اخناء البقر * بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح نای مثلثه و الف و همزه بعربی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر

وخشک آنرا کویتیه واپله نیز نامند * طبیعت آن در آخر اول گرم در دوم خشک * افعال وخواص آن محلل وجاذب وحابس دم ورافع الم گزیدن هوام واخراج کننده خار وپیکان وجهت قوبا وداء الثعلب وسعفه مجرب قطور آب افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف وضماد سرگین تازه آن بر پیشانی وطلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور وهمچنین نفوخ سوخته آن در بینی قاطع رعاف وقطور سائیده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ وشراب جهت رفع الم وضربان گوش بسیار مفید وضماد تازه گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد وامثال آن وقطع سیلان خون وبرآمدگی رحم واندمال جراحات ودرد مفاصل وعرق النسا ورفع الم گزیدن هوام وروتی وبا آرد جو جهت جوششها وبا سرکه جهت ورم حار وخنازیر واورام صلبه وثؤلول وگزیدن زنبور ودرد وورم زانو وبا عسل جهت اورام بارده وبا بابونه وکبریت وامثال آن جهت استسقا وبا زعفران جهت گشودن خراج وبا باقلا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا وسعفه وداء الثعلب مجرب وتکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون وگل داشتن آن بربدن تا خشک گردد خار وپیکان وامثال آنرا بیرون آورد وضماد آن بزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده وچون مدتی بکار برند باعث قتل جنین زنده گردد وبر پشت زهار وتهیگاه جهت رفع قولنج ورمی وریحی سریع النفع وبر منعظ جهت درد وورم آن وبا روغن جهت نقرس وبخور آن جهت عسر ولادت وروغن آن جهت قوبا وجرب رطب نافع ودر مرکبات در ادهان ذکر دانست

* اخینوس * بفتح همزه وسکون خای معجمه وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو وسین مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها وچشمه ها وبرگ آن شبیه ببرگ بادروج وازان کوچکتر و بالای آن شکافته وشاخهای آن ببلندی یکشبر وگل آن سفید وشاخ وبرگ آن مملو از رطوبت وثمر آن سیاه وکوچک وباقوت قابضه * افعال وخواص آن مانع مواد محتبسه متجلبه وباقوت مجففه وچون پنج درهم ثمر آنرا نرم کوفته وبیخته وبا عسل چهار درهم سرشته در چشم کشند سیلان رطوبات آنرا قطع نماید وعصاره آنرا چون با کبریت ونطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند

اخینوس

* اخرساج * بفتح همزه وفتح خای معجمه وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله والف وجیم در آخر * ماهیت آن شجریست که در بلدان حاره ودر مواضع خشک میروید وبلندی آن بمقدار یک قامت وازان کی زیاده وچوب آن مانند چوب انجیر ورخو ومجوف وبرگ آن نیز مانند انجیر وازان اندک بزرگتر واملس وطعم آن شیرین تفه وثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود وچون بخورند جشا آورد وبگزد فم معده را وبر شاخ وبر بیخ آن عنکبوتان صغار متولد گردند وبپوشند آنرا بغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان برآیند وازین جهت نفوس اکثر مردمان از خوردن آن متنفر میباشند * افعال وخواص آن چون ثمر وبرگ آنرا در آب جوش دهند وبریزند براعضای ضربان آن را ساکن گرداند وخاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات وجرب ودمامیل وبثور مکرر طلا نمایند زائل سازد در جراحات را التیام دهد

اخرساج

* اخیروس * بفتح همزه وکسر خای معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم رای مهمله وسکون واو وسین مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است غبرکنند صحرائی منبت آن کنار آبها شبیه بگیاه ارزن وثمر آن سیاه وریزه وگل آن سفید وثمر آن در ادویه چشم وگوش مستعمل وباقوت مجففه ومحلله وقابضه است

اخیروس

* فصل الالف مع الدال المهملة

* ادرك * بفتح همزه وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وکاف لغت عربیست بفارسی آلوچه سلطانی نامند وگویند نیشوق

ادرك

اینست * طبیعت آن در اول سوم رسیده آن در دوم تر * افعال وخواص آن مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعصر و قاطع قی و آب رسیده آن جهت سرفهٔ حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن گل قند است

* فصل الالف مع الذال المعجمة

* اذاراقي * بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا لغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحمی چندان ندارد و دانهای پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم برهل که نیز ثمری است هندی در جوف برهل و مردانه در غلاف علیحده و تخم برهل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و صمغی غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب مخیسانند و پوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن تخمی است و در تنکابن و مازندران کلاجدارو نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بعضی دیگر شبیه بآن باشد نه آن * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم * افعال وخواص ومنافع آن سم حیوانات و مدر است و بالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد و فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و یکمثقال آن کشنده مصلح آن شکر و ادویهٔ خشبوقی فرمودن بشیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و اسفیدباجات دسمه بروغن بادام ولعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانک تا دو دانک و حب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان مینمایند اذاراقي

* اذارافیون * بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون * ماهیت آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه بزهرهٔ اسیوس * افعال وخواص ومنافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانک آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم و داء بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و محتمل آن چیزی را که بهندی کستوری مینا نامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد اذارافيون

* اذخر * بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله * ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا بعربی تبن مکه و خلال مامونی و طیب الغریب و بلغت رومی سخس و سخیس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است و بهندی گندهیس و گنند ببل و کنترل و سوندهی و روس و سورنا و بفارسی کورگیاه و کاه مکه و گزنهٔ دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و هاء آخر و تصحیف کرده کسیکه آنرا گربهٔ دشتی بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده اذخر

و این صنف نباتي است با شاخهای بسیار و باریک از یك بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه تر از کولان و از آن درحجم
و تل کوچک تر و مائل بسرخي و زردی و ثقیل الرائحه یعني تند بو و سائیده آنرا با بیخ آن با صطلاح اهل مکه غسول نامند و آن
دست میشویند و شکوفهٔ آن بسیار ریزا نبوه وسفید و با عطریت و تند طعم و گزندهٔ زبان اما صنف دوم آن اذخراجامی است
و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه میسازند و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر بری است و لیکن
گیاه آن خوشبو نیست مانند اذخر بری و خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار در از قریب بذراعی و بفارسی بیخ
والا نامند و اما اذخر بری گویند این صنف غلیظ میباشد و تخم آن معقد و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و نقاح اذخر عربی مکي
خوش ترکیب نیکو رائحهٔ آن است که گیاه و برگهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ
الرئیس نوشته انچه نقاح آن مائل بسرخي و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبوئي شبیه ببوی ورد باشد
چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در گل و نقاح و بیخ و شاخهای
آن بود و بهترین آن عربي صلب خوشبوی باریك صلب آن است طبیعت عربي مکي وانچه قریب بدان است گرم و خشك
در دوم و در سوم نیز گفته اند و اجامي آن مبرد و نزد ابن جریح همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و نقاح آن اندك
گرم و با قبض کمي کمتر از گرمي آن * افعال و خواص و منافع آن محلل و مفتح سدهٔ کبد و افواه عروق و مقطع و منضج
اخلاط لزجهٔ غلیظه و مسکن اوجاع باردهٔ باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائي و استرخا و خدر و نسیان و ذکای حفظ
و ازالهٔ خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقي سراست از فضلات ردیه و رطوبات
بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سدهٔ آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقاء و علل گرده و رئه و تفتیت حصاة
و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبهٔ هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و تبهای بلغمي.
درو اخروشد خ عضل مفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضمادا و طلاء * امراض الراس خوردن بیخ آن با مصطکي
منقي فضول دماغي است و خائیدن آن بتنهائي برای فالج و همچنین با مصطکي و علك البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت
فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائي و تنقیهٔ فضول دماغي و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب
امتلائي و با مصطکي نیز جهت تنقیهٔ فضول دماغي و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج * امراض اعضاء
الغذاء و القلب و النفض و غیرها یکمثقال آن بتنهائي و یا با یکمثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمي مجرب و جهت ازالهٔ خوف
نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقاء و علل گرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سدهٔ آن و
رفع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مدامت آشامیدن طبیخ آن
جهت مفاصل بارده و با سکنجبین درا و اخر تبهای بلغمي مفید و مضمضه و سنون بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع
رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین
ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد
مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما نقاح آن یعني شکوفهٔ آن که بهندی سیندیه
گویند لطیفتر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث
الدم و نیکو میکرد انند حفظ را جهت آنکه منقي سراست از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع

ودهن آن وشراب آن وعرق آن وقرص آن ومعجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره در قرابادین بتفصیل مذکور شد
با خواص ومنافع وطریقهٔ صنعت هریک المضار گویند بسبب شدت ادرار یکه دارد مضر است بگردهٔ محرورین ومصدع است
مصلح آن گلاب وعرق نیلوفر وصندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن راسن وقسط وبدل فقاح آن قصب
الذریره است * فصـــــــــل * الالف مع الراء المهملة

* اراقو * بفتح اول ورای مهمله والف وضم قاف وواو فارسی سیهک نامند * ماهیت آن تخمی است سیاه ومدور در غلافی ارا قو
ودرمیان گندم وعدس میروید * افعال وخواص ومنافع آن ملین ومحلل چون آنرا آرد کنند وبا سرکه وآب ممزوج
خمیر نمایند وهشت ساعت درآفتاب بگذارند پس با آب خالص بسرشند وبرا ورام بسیار صلب وموجع ضماد نمایند تحلیل دهد
ووجع آنرا زائل سازد المضار ردی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی مصلح آن سرکهٔ ممزوج بشیرینی است

* اراک * بفتح اول ورای مهمله والف وکاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیری ایران چوج وبهندی اراک
پیلو وجال نیزنامند بکسر بای عجمی وسکون یا وضم لام وواو در آخر وتخم آنرا بهندی پیل بدرن وار کویند * ماهیت آن
بدانکه آن بری وجبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار وبرگ آن عریض وبلند وراست وسبز وخرم وانبوه
وچوب آن سست وخزان نمیکند وخار دار وبیخار نیز میباشد وگل آن مائل بسرخی وثمر آن بقدر بطم وخوشه دار مانند انگور
ودر خامی اندک تلخ وبا عفوصت بسیار وسبز ودر آخر بعد رسیدن بعضی سرخ وبعضی سفید وبعضی بنفش میگردد پس سیاه
وبا اندک حلاوت وتلخی وعفوصت وحرافت وتخم آن ریزه ونمر آن بمقدار نخود ی وخوشهٔ ثمر آن کوچک آن مقداریکه
در قبضهٔ دست آید ومنبت آن اکثر بلاد اقلیم اول ودوم ووادیها وصحراها است ودر بلاد هند ودکهن وبنادر کرم سیرات
ایران نیز میباشد وجبلی آن کمتر از صحرائی وبا خارهای متفرق وخوشهٔ ثمر آن بزرکتر از بری آن مقداریکه در دو کف
دست آید ودانهای آن ریزه تر وبی تخم وبدستور در آخر سیاه واندک شیرین وعفص وبا حرافت میباشد ودر بعضی
بلاد شیرین تر وبزرکتر وبا تخم بسیار تلخی میشود ومانند انگور آنرا در بازار میفروشند وبعضی مردم آنرا میخورند
* طبیعت آن بغدادی گفته که درخت آن یابس است وثمر آن در حرارت ویبوست معتدل وانطاکی در دوم گرم
ودر سوم خشک وحکیم میرمحمد مؤمن در اول گرم ودر آخر دوم خشک دانسته * افعال وخواص ومنافع آن جالی ومحلل
ومقطع ومفتح سده وجهت رفع رطوبات لزجه ورياح غليظه ومنع نزلات وتقويت معده ورفع اسهال وتحليل ورم رحم وبواسير
وعسر البول وتنقیهٔ مثانه وسعفه وماشرا ونمله وتسکین اوجاع وتقویت لثه نافع ضماد برگ آن محلل ومانع نزلات وماشرا و
نمله وضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع وتحلیل ورم رحم وبواسیر وسعفه مفید وآشامیدن طبیخ
ثمر آن جهت عسر البول وتنقیهٔ مثانه وتقویت معده ورفع اسهال وبدستور تخم آن در تقویت معده ورفع اسهال ومسواک
چوب آن جالی دندان ومقوی لثه واکثار آن مورث جوشش لهاة وشرب آن باعث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ
آن تا نیم رطل واز تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است وصاحب دستور الاطباء ودیگران گفته اند برگ آن جهت جرب
وجذام وبواسیر وفساد خون نافع وثمر آنرا بهندی حال نامند تلخ ومسهل ودافع فساد بلغم وصفرا است وجهت سوزش اعضا
واستسقا واورام وجذام وحمیات حاره ودیدان وحب القرع نافع

* اربع واربعین * بفارسی هزار پا وبهندی کنکهجوره نامند * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ حشرات باریک و اربع واربعین

بلند بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک وتنهٔ آن کرده ارمانند ریسمان که در آن کرهها ی بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هرجا نبی از نزدیک سر تا دم آن بیست ردو پای ریزهٔ باریک و کاه راه میرود و کاه برمیگردد و بدن می کزد و بهر عضویکه رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضویرا که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین میابد و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میکرد د تریاق آن کوبیدهٔ هزار پائیکه گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوسته بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهرة الخشی است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده مرتک بتنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الاسرا کج بطرفی که دران گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آبرا استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بران ریزند میمیرد و کرههای اعضای آن از هم جدا میکردد و میباشد * حکایت * شخصی را وجعی از ورک تا انگشتان پا بهم رسید؛ درد و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی آنرا هزار پای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیدهٔ آن آنهم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت

* ارتکان * بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و آنرا ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند * ماهیت * آن سنگریزه ها است سبک زرد رنگ و سرخرنگ که چون بسوزانند سرخ کردد و بهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگ ریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است * طبیعت * آن سرد و قابض * افعال و خواص و منافع * آن طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن کوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن کوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است ارتکان

* ارجوان * بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح را و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا زعیلا گویند * ماهیت * آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مائل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و میخورند آنرا و فارسیان این گل را تنقل و مزهٔ شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح میآورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میکرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از ان مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد * طبیعت * آن گرم مائل باعتدال است * افعال و خواص و منافع * آن منضج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیهٔ لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقئ و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشههای بیخ آن مقدار ده درم مقئ قوی است و ذرور سوختهٔ آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از ان خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابرو بمالند مژگان را برویاند مصلح قئ آن برگ عناب و تمام است بدل آن صندل و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در ادویهٔ عین قائم مقام تشمیزج است که چشمیزج ارجوان

نيز نامند وشراب زهرا رحوان بمربای آن در قرابادين ذكر يافت

* اردقناقي * بكسر همزه وسكون راء مهمله وفتح دال مهمله وسكون قاف وفتح نون والف وكسر قاف ويا لغت يوناني است اردقناقي

* ماهيت آن نباتي است شبيه بكبر بسيار تند رائحه ولاذع ودر غايت تندی وحرارت واجتناب ازان اولی است مگر در اطليه با مصلحات وصاحب اختيارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس وصاحب مغني گفته كه ثمر آن در غلاف ميباشد

* ارز * بضم همزه و راء مهمله وزای معجمه معرب اورزاء واوريز يوناني است وبسرياني روزی وبعربي ثمن وبفارسي برنج ارز
وبتوراني كرنج وبهندی چاول نامند * ماهيت آن گياه آن مانند جو وگندم وبرگها وساق آن بلند تر ونرم تر ومنبت آن يعني محل زراعت آن زمينهای نمناك وجايهائيكه دران آب باشد ويا آنكه آب بسيار بآن برسد مانند آب چشمه و رودخانه وباران وقنوات وبلندی گياه آن در اكثر بلاد تا بيك قامت ودر بعضي تا بيك قامت ميرسد ودر دو فصل آنرا زراعت مينمايند يكي پيش از موسم باران كه برسات نامند وآن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است كه با آب باران انچه در زمينهای بلند است نشو ونما يابد وانچه بر زمينهای پست است مانند غديرها كه بهندی جهيل نامند وكنارهای دريا وبطغياني آبها وسيلابها هر مقدار كه آب بلند ميشود آن نيز بلند ميشود وما دام كه سر گياه وخوشهای آن بيرون از آب است آن را خوفي وضرری نيست هر مدت كه باشد واگر احيانا دفعة آب طغياني نمايد ويا سيلاب عظيمي آيد كه تمام آنرا بپوشد وغرق نمايد وبزودی از زير آب برنيايد فاسد وپوسيده ميگردد وبهترين برنجها واماكني كه درانها خوب ميشود بلاد هند است خصوصا پشاور وكمون بند وسورت وبانس بريلي كه مابين شاهجهان آباد ولكهنو است وعظيم آباد خصوص مكهه كه ديهي است از ديهای آن وبعد از هند هند وايران است خصوص جمال بارز كرمان وازان بهتر در مراغه زيرا كه برنج باريك سفيد هندی وسندی سبك ميباشد وبسيار لطيف ربي لزوجت خصوص انواع مذكوره آن كه خوشبو وخوش ذائقه ميباشد واما برنج سرخ دانه درشت هندی وسندی خالی از ثقلی ولزوجتي نيست وبدستور برنج ايران واما برنج بلدان ديگر بسيار ثقيل ولزج وخصوص انچه در جزائر وسواحل دريای شور ميشود ودر اكثر اين اماكن بسيار كم ودر بعضي جاها مطلقا نميشود ووجه مذمت اطبای يونان وروم برنج را ازين جهت است كه دران بلاد برنج وفور ندارد وخوب نميشود واكثر ثقيل ولزج ونفاخ وبطئ الهضم ميباشد والا برنج اماكن مذكوره قبل وراء اين اماكن لطيف وسريع الهضم تر از حبوب ديگر است خصوص در امزجهٔ حاره * در طبيعت آن اختلاف كرده اند در حرارت وبرودت آن بعضي حار در اول وبعضي بارد وبعضي معتدل دانسته اند ويابس در دوم ودرين اتفاق دارند وبعضي مركب القوی دانسته واين اقوی وقريب بصواب است واقوال اول نيز درست است زيرا كه چون در آب بجوشانند وآب آنرا بگيرند وآن برنج را دم دهند كه بفارسي چلاو كش نامند ميباشد جرم آن برنج سرد در اول وآن آب گرم در اول واما چون آب آنرا نگيرند ودم دهند كه آب برنامند واكثر بلاد بدين نحو طبخ ميكنند ميباشد مائل بگرمي وليكن بايد كه قبل از طبخ زماني آنرا با آب بخيسانند وخوب ماليده بچند آب شسته طبخ نمايند واما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند وآب غليظ لزج آنرا بريزند استعمال آن جائز نيست وبالخاصية در محرور المزاج احداث حرارت ودر مبرود المزاج برودت ميكند وازين جهت شايد قدما واكثر متأخرين مرضی را از برنج نفرموده اند ومخصوص باصحا داشته اند كه در مرضی احداث كيفيت متضاده ودر اصحا كيفيت متوافقه شرط است ويحتمل كه اين مخصوص بارز غير هندی وجيد باشد زيرا كه بعضي مرضی

و ابرنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت
* افعال و خواص و منافع آن مولد خلط صالح و جوا بهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مقوی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر بز جهت زحیر و با پیه گردهٔ بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک میکرداند قرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچهٔ بزغاله پختهٔ آن و عصیدهٔ آن بول الدم را نافع اما بعد نقای قاروره از خون و قبل از نقای اغذیهٔ قابضهٔ حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کردهٔ آن به ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحهٔ امعا نافع و آشامیدن آرد پختهٔ آن با پیه گردهٔ بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب همانقسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوختهٔ آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سائیدهٔ آن با گیاهی که بهندی پرنده دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرهها میباشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه با مناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط کرد برنج که در زمین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گردهٔ بز جهت کشودن دمل و ذرور آن جهت خراجات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخالهٔ غیر مطبوخ آن بشویند چرک آنرا زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده با آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم سلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و مولف تذکره مکرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آن است در آب نخالهٔ گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سدهٔ آن میکند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمهٔ مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافته

ارز
* ارز * بضم اول و سکون راء مهمله و زای معجمه * ماهیت آن درخت صنوبری بار است و زفت رطب از آن حاصل میشود منبت آن زمین عرب * طبیعت آن گرم و خشک است

ارضه
* ارضه * بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر بهندی دیمک نامند * ماهیت آن کرمهای است بسیار ریزه

سفید سر و دمن آنها اندک صلب و تنهٔ آنها نرم و پراز رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از بن قبیل انچه رابیابند میخورند و هرچه راکه بخورند اطراف آن گل آلود میباشد و چون خشک شود اندک صلب میکردد و شاید تمام لعاب دهن آنها وانچه را میخورند همه گل میکردد و باندک زمانی فاسد و فانی میکردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها بخرهٔ محتقنهٔ محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و سخیف باشد و دران اماکن انچه میرویند همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنکاله در او اخر برسات بزرک و بالیده بلند بمقدار استه خرما میکردند و پربرآورده پرواز میکنند و باندک زمانی فانی میکردند و اهل هند میکویند که بادشاهی دارند و جثهٔ آن بسیار بزرک و بالیده میباشد بحجم انکشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار کرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنهٔ آنرا بروغن کاوچرب نموده می بلعند و میکویند اکر بزودی نبلعند ویکدو روز یکدار ند تمام آن کداخته آب لزجی ازان برمیآید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه بادشاه آنها درکدام جا است آنست که در صحراها در مواضعیکه دهقانان علفهای زراعت را کنده جا بجا جمع مینمایند و برطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر کشته و تعفن یافته ازان ارضه تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند آن مواضع را کنده برمی آورند در بعضی از انها یک یا دو عدد میباشد و ذکر میکنند چون آنرا در روغن سنام بقدر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشندهٔ آن است و دخان برهنه هدکرکی و کشنیز خشک و فوتینج کریزانندهٔ آنست

ارسطون شرابی است غلیظ که ازخمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت

ارغاموني بروزن افلاطوني بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یاد رآخر بعا رسی ماميثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته *ماهیت آن* نباتی است شبیه بخشخاش بری و برک آن مشرف و شبیه ببرک شقایق النعمان و کل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر ازان و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنک دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی *افعال و خواص آن* حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاسن و قروحی که آنرا ناقلیانامند و چون ضماد نمایند تسکین دمدا ورام را و چون دونیم برک آن را با بیست و یکدانهٔ فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات ازان نافع

ارقیطون بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقسون یونانی است و قروسوقیون نیز نامند *ماهیت آن* دیسقوریدوس کوید نباتی است برک آن شبیه ببرک کدو و ازان بزرکتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنک آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرک و سفید انطاکی کفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یک ذرع و آنرا اکلیلی سرخ رنک و تخمی بمقدار زیرهٔ سیاه است و بهترین آن تازهٔ حریف آن است و صاحب تحفه کفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است *طبیعت آن* کرم و خشک در دوم و در سوم نیز کفته اند *افعال و خواص و منافع آن* جالی و مجفف و محلل و باقوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث الدم و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحهٔ ... انکستان حادث از برودت ... البول و حرق النار و قروح بیخ نا خنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نکاهداشتن

آن در دهان ممکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن برشقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یک درهم آن
با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث الدم و چرک کائن در ریه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد
مفاصل و ضماد تازهٔ آن جهت شقاق و قرحهٔ سر انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثهٔ
کهنه نافع مضر گردهٔ مصلح آن روغنها مقدار شربت آن تا شش درم بدل برگ آن بیخ آن است

ارقطیون
* ارقطیون * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طاء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا
ارقطون نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ فلوس و زغب این از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن
سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه بزیرهٔ کوچکی * افعال و خواص و منافع آن بسیار لطیف و مجفف
و جالی طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نگاه داشتن آن در دهان و آشامیدن آن
جهت عسر البول و عرق النسا و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع

ارمال و ارمالک
* ارمال و ارمالک * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده بسریانی ارمالی
نامند * ماهیت آن پوست درختی است خشبی شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و صنفی از قرفه است منابت
آن منابت قرفه و بهترین آن تازهٔ زرد رنگ خوشبوی آن است و نواب میر علویخان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته
اند که پوست درخت کادی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن نائب
مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض
دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخمهاء آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ
و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کرده هر جا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضهٔ آن جهت
استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع
تعفن اعضا و طلاء آن جهت اصلاح ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده
گرما گرم بر عضو موجع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت
آن بتنهائی تا دو مثقال بدل آن در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنرا بهندی لوده
بضم لام و سکون واو و دال مهمله و ها در آخر نامند و شاید شبیهٔ باشد ارمال غیر لوده است و محتمل که آن نوع زبون دارچینی
و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای
دفع رطوبات و دور حیض وغیرها و برای درازی موی در ادویهٔ آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوشبو نیست

ارمنین
* ارمنین * بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است * ماهیت آن
نباتی است بری و بستانی و هر سال میروید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرگ ابهل و ساق آن مربع
بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند
ارمنین درخت تلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان
است و در حرف القاف خواهد آمد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب
آشامیدن یک درهم آن با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد گیاه آن نیز

ارنب بری

وتطور آن با عسل جهت ازالهٔ قرحهٔ چشم مجرب با رعاف و بیاض آن نافع وغیر بستانی آن در تن افعال قویتر است و مخرج جنین
* ارنب بری * بفتح همزه و سکون رای مهمله و بفتح نون و بای موحده معرب از ارنبا ی سریانی است و بعربی نمور بنون
و رای مهمله و بیونانی فرمیمون و اغروس و غرماوس و نیز بسریانی لاعوسی و بفارسی خرکوش و بترکی دوشان و بهندی
سسا و سسه و کیرهه نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است بجثهٔ گربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه
بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرکوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بینند و
گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یک سال مادهٔ آن
و لهذا شبهه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون آنرا بسیار بترسانند و ذبح
نمایند خون از مذبح آن بر نمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق میباشد * طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم و
بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد
نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن
هرچند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که انچه مشهور است غلط است و سبب آن
شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این هرد و نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم
حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانور بی خرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و
غزا هلاک میشود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده
پس حرارت غریزی و روح حیوانی درفضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردند و موجب جبن و خوف او میشود و نیز
حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میگردد و از این جهه
باز نیز بسیار پروا زنمیتوانند کرد و صید چنانچه مادهٔ آن میکند نمیتوانند نمود و نیز شیر نر از جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد
ندارد * افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا کباب
و مشویات مبرزه با ابازیر حارهٔ مقومه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینها را
بمری نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول
و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو نر و گاومیش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون
قدر قلیلی از انفحهٔ آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب ولیکن باید
که شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکهٔ گاو یا روغن گاو یا سرکهٔ انگوری
یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرم انفحهٔ آنرا با یکدرم شب یمانی سوخته با آب طبیخ
بابونه وسداب چند روز بیاشامند خون بسته را بگشاید و آشامیدن و حمول آن بتنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال
مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع
تپ ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط
تا نیم مثقال با سرکهٔ انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم
است و زهرهٔ آنرا تا تیر برعکس پذیرمایهٔ آنست چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن گرما گرم هنگام ذبح بعد صیله

تنگی نفس الا بانتصاب و کسیکه در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او یاری نکند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنگاله عارض میگردد و آنرا دبه نامند مؤثر و چون زهرهٔ آنرا بنوشند خواب بمرتبهٔ بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سداب سرشته حب سازند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکهٔ کهنه بیاشامند و چون خصیهٔ آنرا با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده دو دانگ آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و گویند چون زن فرج آنرا پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آنرا درین باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند رعشهٔ مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن برلثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز و حبهٔ مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن از نیم درم تا یکدرم شربا جهت سلس البول و بول در فراش و تقطیر بول آن در چشم جهت حل نمودن صره و طلای خون تازهٔ گرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثوریکه آب سپید از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشتهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و اسهال و رفع هموم و گویند که چون بچهٔ تازه زائیدهٔ آنرا ذبح نمایند و خون آنرا در پارچهٔ بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجة قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کامنی و سرکه و انار میخوش و ماست و پختن آن بخار آب گرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته اند هیچ لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب و آهوبره زیرا که ایشان را بتقلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هردو از آن جمله اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آن را پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و گویند نگاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرها است و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغذیهٔ آن در قرابادین ذکر یافت

* ارنب بحری * بیونانی عشروش و تلاسیوس و بهندی کاسا نامند * ماهیت آن حیوانی است صدفی شکل مائل بسرخی مابین اجزای آن چیزی سبز شبیه ببرگ اشنان و در سرار سنگ میباشد و گفته اند حیوانی است سر او مانند ارنب بدن او مانند ماهی * طبیعت آن بسیار گرم و حاد است * افعال و خواص و منافع آن خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با تخم انجره سترندهٔ موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین بتنهائی و این تلدیغ طلای آنرا جهت گزیدن زنبور قادر هر سریع الاثر میدانند المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه نفث و

ارنب بحری

نه ساند و رقی صفراوی ویرقان عارض شود واگر بول بکند اندک شبیه بار غوان باشد و بلد بو و مری کرد متممن از بدن او برید و رقی صفراوی مخلوط باندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولا و خوردن ملائمه برگ خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معمور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کویند مقدار یکرطل و خوردن میدان آنچه و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن مقمونیا یا نطرون یا ماء العسل مقدار یکرطل واگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند و تنظیف بطن نمایند بقی و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت بره صاحب آن آنست که مکرر و نماید او و اشنیدن نام ماهی او لابس دیدن آن پس خوردن آنرا و خواب آمدن و اضطراب دیدن و شواب رفتن آن

اروسه * ا روسه * بفتح اول وضم رای هندی چهار نقطه وسکون واو وفتح سین مهمله وهاء در آخر لغت هندی است و آنرا باسه بفتح بای موحده و واسه بفتح واو و الف وسکون نون وفتح سین مهمله وهاء در آخر نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که در هند و بنگاله بسیار میشود و مابین شجر و گیاه و بلندی دو ذرع و زیاده بران و برگ آن شبیه ببرگ بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن پر گره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال میسازند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز میباشد و آتش چوب آن تند میباشد و از زغال آن بارود میسازند * طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته اند * افعال و خواص و منافع آن گل آن جهت دق و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و ناریت آن سفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی سوزنک نامند و گفته اند تب دق را نیز مفید است و ثمر آن بمقدار جمیز صحرائی که بهندی گولرجنگلی نامند میشود و سبز رنگ و تخمهای آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است

آریدبرید * آریدبرید * بمد همزه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و دال و فتح بای موحده وکسر را وسکون یای مثناة تحتانیه و دال سه بی نقطه * ماهیت آن دوائی است فارسی مانند پیازشکافته که از سجستان خیزد غافقی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از آن است * طبیعت آن بسیار گرم و حاد * افعال و خواص و منافع آن جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یکدرم است

* فصـــــــل * الالف مع السین المهملة

اسارون * اسارون * بفتح همزه و سین مهمله و الف وضم رای مهمله وسکون واو و نون لغت سریانی است بیونانی اسرابیون و بهندی تگر نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ از زرد چوبه باریکتر و قوی تر نیز دیده شده با ریشها و عطریت و ثقیل الرائحه و لذاع و بعضی اغبر مائل بزردی و منبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه ببرگ نیل و ابلاب و از آن کوچکتر و مائل باستداره و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بنگ و تخم آن شبیه بقرطم که کاجیره نیز نامند و نوعی از آنرا ساق بقدر ذرعی و مدور و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانهای گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن بستبری خنصر و کم گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول اغبر و صلب و شاخهای آن پرا کنده و باریک و پرا ... پیچیده و گل آن بزرگ و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ماری

دریزرعه وبرکرده وتنبل بوی و تلع والداغ و این قسم مخصوص است بدفع سموم وگزیدن مارها ونوعی را برگ ازهمه
انواع ریزه تروساقهای منبسط برروی زمین وگل آن بنفش وبیخ آن نرم وبی کوه وزرد رنگ وطعم آن تلخ وبا عطریت ومنبت
آن کوههای سیاده است واین نوع ضعیف ترین انواع اربعهٔ آنست وبهترین همه نوع اول است که از زغرناك وافریقیه وشام
خیزد وخوشبو وتند رائحه وباریك باشد که زبانرا در وقت خائیدن بگزد ومستعمل بیخ آن است* طبیعت مجموع آن در آخر
دوم گرم وخشک وبعضی درسوم گرم ودر دوم خشک گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن ملطف ومحلل ومفتح
ومقوی ومنقی دماغ واعصاب ومعده وجگر وسپرز وگرده است از اخلاط باردهٔ رطبهٔ بالهٔ مسترخیه وآشامیدن آن بتنهائی
یا بادویهٔ مناسبه جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی وخدر وتقویت دماغ و
تسخین آن واعصاب وصداع بمشارکت رحم ونسیان وخصوص با ماء العسل وجهت تسکین اوجاع باطنی واستسقا ویرقان
سدی وورم رخو جگر وسپرز وتنقیهٔ آلات بول ورحم از رطوبات لزجه وفضول رد یه وتنقیهٔ سنگ گرده ومثانه وتسکین درد
آن وعسر البول واحتباس حیض ووجع مفاصل وورک وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که جهت ابن امورد وماه در آب
انگور خیسانیده باشند که بازای هرسه مثقال از آن چهار رطل ونیم آب انگور باشد وبا شیر شتر وگوسفند جهت تقویت باه
مبرودین ومرطوبین وتسخین وتقویت معده وکبد واخراج رطوبات فضله با دراروبیک مثقال آن با ماء العسل مسهل است
مانند خربق ابیض وبوئیدن روغن آن دائم جهت نسیان واکتحال آن جهت امراض طبقهٔ قرنیه وذرور آن جهت گزیدن
عقرب نافع وضماد آن باشیر تازه دوشیده برکنج ران وپشت زهار جهت نعوظ مجرب واهل هند را عقیده آنست که چون قبل
از بروز آبله نیم درم آنرا با نبات برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید ومجرب دانسته اند واز جملهٔ ادویه ایست که داخل کرده
میشود در خوشبوئیها مضر ریه مصلح آن موبزج مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج
یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان ونصف آن وج جوارش اسارون وشراب وعرق آن در قرابادین ذکر یافت

*اسد *بفتح همزه وسین مهمله وسکون دال مهمله بفارسی شیر وبهندی باگه نامند * ماهیت آن حیوانی است مشهور از اسد
جملهٔ سباع * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن گوشت آن دیرهضم ومورث شجاعت ضماد پیه آن
برکمر وکنج ران وانثیین وقضیب ومقعده مقوی جماع وطلای آن جهت کلف وقطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت
نعوظ بیعدیل وطلای پیه وزهرهٔ آن بربدن باعث گریختن سباع از آن شخص وضماد پیه ما بین دو چشم آن برروی مورث هیبت
در نظرها ارسطو گوید کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل وباه است چون بشکافند آنرا وبا بورهٔ سرخ ومصطکی طبخ نموده
خشك کنند وبروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج ومغص ووجع ظهر وبواسیر
ودرد جگر ورحم بغایت مؤثر ومفید است وزهرهٔ آن مقوی باصره اکتحالا وآشامیدن یکدانگ زهرهٔ شیر نر با زردهٔ تخم مرغ
نیم برشت جهت کسی که آنرا از زنان بسته باشند گویند مجرب است ووقت استعمال آن در رجعن هلال ماه شرط دانسته اند
وگویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس وبواسیر مجرب است وبستن پوست یا موی آن برگردن اطفال پیش از بلوغ
جهت ازالهٔ صرع وبخور موی آن جهت گریزانیدن سباع ورفع تب بومی نافع وگذاشتن قطعه از پوست آن درمیان صندوق
رخوت مانع کرم زدن آنها است واگر کرم در آن صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون زبان آنرا خشك نمایند
وقدر قلیلی از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد وچون بینی شیر ماده را خشک نموده بوزن

حامله باشد و اثر آن زمانیکه طفل را از شیر باز گیرند از مرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجة با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند و گرم کرد اند و چون یک درم سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تاجدار را بشنود لرزه بر اندامش افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود میمیرد و گویند خوردن موی سبل آن از جملهٔ سموم است و اکثرا زراه عداوت آنرا مقراض نموده در میان رگ برگ تانبول گذاشته میخورانند بکسیکه باو عداوت دارند با لجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون برگ انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگر بچهٔ گوسفند با نزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد و درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورند وقی کنند و اگر زود قی نیاید شاخهٔ درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی رو بیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تار چهٔ ماهی را بکشند موها با آن چسبیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی جولائی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هرذو سمّی میباشد اذیت میرساند باید که زراوند و ایرسا و عسل درهم سرشته بران ضماد نمایند پس با سرکه بشویند در ان مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و موم و زیت گذارند

* اسد العدس * ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگ آن مزغب و با لزوجت و ساق آن با رنگ مانند ریسمان اغبر ما ئل بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از ان کوچکتر و بیخ آن مانند گزرو بسیار کوچک و بر گیاه هیکه در حوالی آن بهم مرسد میپیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا مالوک نامند * طبیعت آن در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه مدامت بخوردن آن نمایند پخته با خام آن با عسل لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد وطلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب و مغنی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن افتیمون و در امراض مزال مانند آن صعتر و ربع آن سندروس

* اسرار * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح زای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است * ماهیت آن شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یکشاخ بقدر زرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون محاذی روی آب شود از ان برگ و شگوفه شبیه بمورد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار رندق مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ * طبیعت آن مرکب القوی و مسخن * افعال و خواص و منافع آن دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شراب تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و لا زهٔ آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس نخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن لزج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع

* اسرنج * بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند

* ماهیت آن چیزی است مصنوع از قلعی وسفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده وکم رنگ تر از آن یعنی سرخ شکفته اندک مائل بزردی وصنعت آنرا طرق بسیار است از انجمله آن است که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی ومرب را ورز تا بسفالی کرده بر روی کورهٔ آتش نی وخاشاک کذارند وقدری نمک بر ان بپاشند وبا کفچهٔ آهنی برهم زنند تا سرخ کردد وهرچند آتش بیشتر دهند سرختر کردد پس دو ردیکی کرده بر روی کوره کذارند وآتش برا طراف آن برافروزند تا سوخته وبغایت رنکین کردد * طبیعت آن سردی آن کمتر از سفیداج که سفیداب نامند وخشکی آن زیاده از آن * افعال وخواص ومنافع آن محلل وجالی ومنقی زخمها ومنبت لحم طلای آن با روغن کل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن کوشت ودفع ورم زخمها وتنقیهٔ چرک وبردن کوشت زائد ومرده وقطع بدبوئی آن وجهت سیلان خون وسوختکی آتش وحقنهٔ آن با پیه وآب برک بارتنک جهت قرحهٔ امعاء ودر زرنرم سودهٔ آن بر توبا بعد مالیدن آب برک سیم مفرح وتکرار آن باعث زوال آنست واعرتج از سموم قتاله است مداوای کسی که آنرا خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج است ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد ومرهم آن در قرابادین ذکر یافت

اسروزرع

* اسروزرع * بفتح همزه وسکون سین وضم راء مهملتین وسکون واو وفتح زای معجمه وسکون عین مهمله * ماهیت آن کرمی است که در سبزه زارها وریکزارها بهم میرسد * افعال وخواص ومنافع آن ضماد آن عصب مقطوع را درساعت التیام دهد

اسطراغالیس

* اسطراغالیس * بکسر همزه وسکون سین وفتح طا وراى مهمله والف وفتح غین معجمه والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است وبعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض * ماهیت آن بیخ ثمنشی است کوچک اندک مفروش بر روی زمین برک وشاخهای آن شبیه ببرک وشاخ نخود وکل آن ریزه وبنفش وبیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی وطعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین ومواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوراء اندلس کثیر الوجود است ومستعمل بیخ آن * افعال وخواص و منافع آن بیخ آن قابض ومجفف قروح وحابس بطن ومدر بول چون با شراب بجوشانند وبیاشامند وچون نرم بکوبند وبریزند وبر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد وقطع نزف الدم نماید ولیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود

اسطوخودوس

* اسطوخودوس * بضم همزه وسکون سین وضم طاء مهمله وبی نقطه وسکون واو وضم خای معجمه وسکون واو وضم دال وسکون واو وسین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح وبعربی آنس الارواح بمد همزه وکسر نون ومسک الارواح اهل مکهٔ معظمه کیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه وسکون راى مهمله ومیم وکل آنرا زهر الضرم وبسریانی ستاوس که نام جزیره ایست که در انجا میروید واهل تنکابن ترروم وبهندی دماروو وبنکاله تنته نامند در اطراف عظیم آباد وبنکاله هم میشود ولیکن اندکی کم قوت * ماهیت آن کیاهی است ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برک آن شبیه ببرک صعتر واز آن درازتر وباریک وکل آن مدوری شکل انبوه شبیه بخوشهٔ جو بسیار کوچکتر از آن وبنفش ومائل بسفیدی ویا آن زردی وسرخی ومزغب ونرم وثقیل الرائحه واندک تلخ وحریف وتخم آن بسیار ریزه واندک مفرطح وزرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خرد وبوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه کفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند وببویند بوی کافور از آن آید وطعم آن تلخ وتیز والچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که انچه در زمین هند از روم ومغرب وزمینهای باقوت میروید با تخم وقوی الرائحه وبا تلخی ونرم ومزغب

میباشد وانچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد دکن وعظیم آباد وجهانگیرنگر از بنگاله میروید خشن یعنی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب وبعضی بی تخم و باتخم ریزه سفید مائل بزردی است ونوعی از اسطوخودوس میشود که دانههای خوشهٔ آن یاسمانی با رنگ اندک بلند و بی زغب واغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تند تر ولیکن خوشهٔ آن دیده نشده که چه نحو میباشد * **طبیعت آن** گرم و خشک در درجهٔ اول و در دوم نیز گفته اند و این اصح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی واجزای باردهٔ آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف * **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و جالی و مفتح سدها بقوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعهٔ خود اخلاط فاسدهٔ بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی وطحالی و مجاری بول * **امراض الراس** و غیره آشامیدن یک درم آن بتنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دوار و سدر حادثه از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیهٔ ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازهٔ آن بتنهائی و یا با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف است حابس ابخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین استعمال آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع صعودات و انصباب نوازل است با عصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت میبخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین مائیدهٔ جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون مرشد آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس در آن باشد و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیهٔ متعدد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا بنهایت رعشه و اختلاج را نافع است مداومت آن تا سی و پنجروز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن بتنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن برسر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش قوارس آب انگور یکمن اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته ششماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامد مصروع از ان با عاقرقرحا و سکبینج نفع میبخشد آنرا نفعی بین و گاهی عوض آب انگور سرکه میکنند و در این هنگام چون یکماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از این سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از ان سکنجبین یک اوقیه با دو اوقیه با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیهٔ بلغمیه بانه مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل ابخره و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با تلنه

آن کشمش منقی ربع آن از مرزنجوش وسدس آن از هریک از مصطکی و هلیلهٔ کابلی و گل سرخ معجون سازند و بجوشانند
ونزد خواب بیاشامند و مداومت بران نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل و رسوب کرانی سامعه وضعف باصره مجرب
و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه وسعال ونزله از زوفی قویتر ومفرح ومسهل بلغم وسوداء و مقوی آلات بول و باقوت
تریاقیه است المعدة والکبد والطحال وغیرها آشامیدن دو جزو از اسطوخودوس و یکجزو بیخ کبر با عسل سوشته جهت
برودت معده و بواسیر بغایت مفید ونقوع ومطبوخ آن جهت ورم بارد حکر و استسقا وتنقیهٔ طحال و گرده و امراض مقعده
و با شراب جهت نفع درد اعصاب و درد اضلاع وسموم مشروبه نافع و با سکنجبین ونمک هندی مسهل قوی است وضماد آن
و همچنین تکمید بطبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع وچون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند
نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج ومعطش ومغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین کویند مصر است بشش مصلح آن
کثیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنجدرم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیهٔ سودا افتیمون
شیخ یوسف بغدادی گفته خاصهٔ اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است وشربتی از ان یکدرم تا پنجدرم ومصلح ضرر آن
برنده کثیرا است وچون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیکر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو
است ومفتح سدهای دماغی ومسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است وحبوب اسطوخودوس
ودهن وسکنجبین و اشربه وعرق ومطبوخ ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت

* اسفاناخ * بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا و الف وفتح نون و الف وخای معجمه بیونانی سوفاخیوس و نیز سومان   اسفاناخ
قوسوخیوس و برومی ابرقیا و بفارسی اسفناج واسپناج و بفرنگی اسپنس و بهندی پالك و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی
باشد * ماهیت آن کیاهی است معروف بستانی و بری نیز میباشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن تازه
خوردهٔ آن است * طبیعت آن در آخر اول سرد و تر و کویند معتدل است در کرمی و سردی و ازین جهت محرور و مبرود
را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آن است که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند واین هنکام مناسب
دفع از برای تبهای کرم وسرفهٔ خشك با حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با کوشت فربه و برنج با افاویهٔ حاره * افعال
وخواص ومنافع آن ملین طبع بسبب قوت جالیه وغساله و رادع وسریع الهضم جید الغذا و تر و کم نفخ تر از سائر بقول
وجهت التهاب وتشنکی وتبهای کرم و امراض سینه و درد شش کرم وسل و درد کمر دموی خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه
و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب وغرغرهٔ آن با آب جهت درد کلو و لهات مفید و آشامیدن عصارهٔ آن با شکر جهت درد
کلو و لهات و یرقان وتفتیت حصات و عسر بول وحرقت آن ولذع اخلاط مراری وضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار و اورام
حاره و احتباس بول که از حرارت باشد وضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و کزیدن زنبور و انفجار دماميل وطلای مطبوخ
آن با سفیدآب جهت بثور مفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکهٔ کاو تازه و دارچینی
وفلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصارهٔ آن تا ده و مثقال بدل آن خرفه وقطف وتخم آن جهت وجع فواد و درد احشا
وتبهای حاره وشیرهٔ آن جهت تپ دق وسل مجرب وضماد پختهٔ آن جهت وجع اورام حاره وتلیین اورام صلبه بسیار مفید
مضر سپرز مصلح آن کل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدل آنکه اسفاناخ پخته و اغذیهٔ متخذه ازان ساده بچاشنی دار مطیب
بروغن بادام شیرین یا مسکهٔ کاو تازه میباشد نافع از برای صداع وتشنج یبسی و اورام حارهٔ سر و با لحوم جیده جهت مالیخولیا

وجنون وقطرب وماليا حادث از سودای صفراوی وباپاچهٔ بره یاپاچهٔ بزغاله جهت داء روس وحار وخوانیق وامراض حاد ورو ثه وسل وسعال وباکشک الشعیر وماش مقشر جهت ذات الجنب وحبس البول وحرقت آن وحمیات حاره وتسکین عطش نافع وتفصیل اغذیهٔ اسفاناخیه والوان آن درقرابادین ذکر یافت

اسفلیناس

اسفلیناس بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح نون والف وسین مهمله *ماهیت آن ازادویهٔ مجهوله است جالینوس آنرا نبا بری دانسته ومالیقی غیر آن وگفته نبا بری مشهوراست نزد اهل شام وهمه مردم ماهیت آن وهمچنین منفعت آن غیرماهیت ومنفعت اسفلیناس است ودیسقوریدوس درثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی وبرشاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ تمسوس که لبلاب کبیراست باشد وریشه های آن باریک وبسیار وطیب وگم بو وگل آن ثقیل الرائحه وتخم آن ریزه شبیه بتخم انیسون ومنبت آن کوهستانها وسنگلاخها *افعال وخواص ومنافع آن آشامیدن بیخ آن باشراب جهت زحیر وپیچش ورفع سموم جانوران زهردار وضماد برگ آن جهت قروح خبیثهٔ عارضه درپستان ورحم نافع وجالینوس درسابعه نوشته که منوزاین دوارا من بتجربه نیاورده ام واختیار نکرده

اسفنج

اسفنج بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وجیم بیونانی صیفونا وبعربی زبد الطری وسحاب البحر وغمامه وغیم ونشافه وصوف البحامین وهرشفه وبفارسی ابرمرده وابرکهن ونشکرد گاذران وبهندی موابادل وبترکی بلوط نامند *ماهیت آن چیزی است که برروی سنگهای کناردریای شورمتکون میگردد وچون درآب اندازند آب را نشف مینماید وچون بفشارند آب ازان برمیآید وآن دوقسم میباشد قسمی ازان که متخلخل وسوراخهای آن کشاده ونرم وشبیه بند وپرسوراخ است ماده گویند وقسمی که باصلابت وسوراخهای آن صغیر وتنگ است نرنامند *طبیعت آن گرم دراول وخشک دردوم *افعال وخواص ومنافع آن محلل ومجفف قروح وجروح عمیقهٔ تازه وکهنه واورام بلغمیه وریشهای کهنه وقاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ زخمهای کهنه ومفتح افواه عروق چون تازهٔ آنرا باسرکهٔ خالص یا سرکهٔ ممزوج بآب یا شراب تر کرده برجراحت تازه بگذارند التیام دهد وبالخاصیة قطع نزف الدم کند از هرعضویکه باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا باآب خالص جهت التیام زخمها وذرورخشک آن مجفف قروح عمیقه وهمچنین گذاشتن درخت خشک آن برظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه باوجود قوت مجففه قوت جاذبهٔ آنرا نیزهست وسوختهٔ آن جهت منع نزف الدم والتیام زخمهای تازهٔ قویترو ذرورتازهٔ آن بتنهائی یاباپنبه یاباریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس وجلای بصر وتفتیح افواه عروق مضمومه وجراحات جاسیه ومحرق مغسول آن دراد ویهٔ عین نافع وچون قطعهٔ خشک آنرا که دران مطلق تری نباشد بقفرالیهود ویابزیت آلوده کرده یکسرآنرا بآتش برافروزند وسرد یگررابرموضع قطع یا بط که خون ازان بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد وداغ کنند آنرا که خاکسترآن بدان ریخته شود درساعت خون را بند نماید بسبب چسپیدن وگرفتن آن افواه عروق را وهمچنین خاکسترسوختهٔ چرب نمودهٔ آن بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند وخاکستر آنرا ذرورنمایند وشرب آن جهت نزف الدم خارجی وداخلی مفید وچون قطعهٔ ازان رابقدریکه توان فروبرد بخیاطهٔ ابریشمی ویاریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند وسرخیاطه رابدست بگیرند ولمحه صبرکنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد ازان خیاطه رابکشند که ازگلوبیرون آید بقسمی که گلو نبرد دردرا خراج زلو وخارکه درحلق چسپیده باشد بیعدیل است وچون ریزه ریزه نموده بمقراض وبروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد میکشد آنرا ودیمصرکاذران آنرا در

آب میخیسانند و آب آنرا گرفته بجا مه میالند جهت تصفیهٔ آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در ان بگذارند از هم جدا میکردند مضر احشا مصلح آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه مغرض کرده بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده نمیشود و دستور احراق و سحق و غسل و تعقیل کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از ان کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه ولیکن مفتت سنگ کرده گفته

اسفندان

* اسفندان * بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

اسفیداج

* اسفیداج * بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سمونیون خمسیون و سلیقون و زیرقون و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند * ماهیت آن * از قلعی و سرب و روی توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویهٔ عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آنرا سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آن است خصوص در امراض عین تا حرارت حدت و لذع آن زائل گردد * طبیعت آن سرد در سوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم است * افعال و خواص و منافع آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویهٔ عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حارهٔ آن خصوص ممنوع از عرق آن که خوب شسته باشد و با شبزد ختران و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا مکرر بشویند و تسقیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رویانیدن مو مجرب و با آب برگ عنب الثعلب و زادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حارهٔ مفاصل و زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حبوانات و با بیاض بیض و بنفشه یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر مواضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند بیخ موی را سست و نرم گرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را ابر نماید و لحم زائد را بخورد بدل آن آب آبار و اسرنج است المضار آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر با نوشادر مصعد نمایند مهلک است و علاج آن بقی از آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون

ورازبانه با عسل وطبيخ انجير وربع درم سقمونيا با ماء العسل وبعد ازان عصارهٔ افسنتين است ومداومت بول با ماء العسل

* اسفيداج الجصاصين * بفارسي سفيد آب يزدي نامند * ماهيت آن سنكي براق صفائحي است كه دريزد ولواح اصفهان ازمعدن كچ وامثال آن حاصل ميشود * طبيعت آن سرد وخشك دردوم * افعال وخواص ومنافع آن محرق آن لطيف تر ولزوجت وتجفيف آن كمتر ونفع آن بيشتر وجالي ومغري ورادع آثار جرب وصافي كنندهٔ بشره وقاطع نزف الدم جراحات تازه ورعاف است وطلاي آن بر پيشاني وبا سركهٔ مخلوط با پشم خركوش وسفيدي تخم مرغ جهت رعاف وحبس ومنع خروج دم از شريان شكافته شده وباعث التزاق آن وبتنهائي با آب جهت بادسرخ واورام حاره نافع المضار خوردن آن كشندهٔ است بختناق وخشكي دهان وقولنج واكثر اعراض اسفيداج وازان اقوى ومداواي آن بقي نمودن وخوردن نيم مثقال حب النيل با ماء العسل وچيزهاي لعابي وعصارهٔ خطمي تر وملوخيا پس آشاميدن ربع درم سقمونيا با جلاب اكر باين ساكن شود اعراض بهتر والا باز اعادهٔ اسهال نمايند اكر سحج عارض شود معالجهٔ آن نمايند

اسفيدباج

* اسفيدباج * بكسر همزه وسكون سين مهمله وكسر فا وسكون باء مثناة تحتانيه وكسر دال مهمله وفتح باي موحده والف وجيم بفارسي شوربا نامند از جملهٔ اغذيه است * ماهيت آن مرقي است كه از كوشت بچهٔ مرغ وبزغاله وحلان وغيراينها از كوشتهاي حقيقهٔ لطيفه وبقول وحبوب وغير آن مانند اسفاناخ وكدو وماش مقشر وجو مقشر وامثال اينها كه طعمي غالب نداشته باشند وادويهٔ حارهٔ مناسبه ترتيب دهند * طبيعت آن دردوم كرم تر * افعال وخواص ومنافع آن لطيف ومرطب صالح الكيموس ونافع ازبراي اكثر امراض سرمانند سرسام حار وماليخوليا وجنون سوداوي وسبات وسهر ونسيان وسكته وفالج ولقوه واسترخا واختلاط ذهن ورعونت وحمق وبلادت وبلاهت وامراض صدر مانند سعال وضيق النفس وكرفتكي آواز وامراض سوداوي مانند جذام وسوداوي مزاجان را نافع صنعت آن بكيرند كوشت بزغاله ويا مرغ بچه يا طيور حقيقه از هركدام كه مناسب باشد وميسر آيد پارچه پارچه كرده درآب جوش دهند وكف آنرا بكيرند وطبخ دهند پس دران از حبوب وبقول انچه مناسب باشد ريزه ريزه كرده ومقشر نموده داخل كرده بپزند تا پخته كردد پس چيزي از توابل حارهٔ مناسبه وكشنيز ومصطكي دران ريخته سرش را بند كنند تا نضج يابد پس فرود آورده بكشند وبخورند بتنهائي ويا بقدري چلاو اكر قدري قليل برنج دروقت طبخ داخل نمايند بد نيست بلكه بهتر است وكوما كرم باتاشق خوردن آن بنحويكه بخار آن بسر وكردن برسد ازبراي اصحاب زكام وسعال بسيار نافع است وتفصيل خواص وصنعت آن در قرابادين ذكر يافت

اسقنقور

* اسقنقور * بكسر اول وسكون سين مهمله وفتح قاف وسكون نون وضم قاف وسكون واو وراي مهمله وآنرا سقنقور بدون الف وسقنقس نيز ويعربي بعضي كويند كه ورل مائي است وتحقيق آن است كه غير ورل است وورل مائي را بهندي پاني كي كوه وسقنقور را سهور وبهندي بن رهو نيز نامند * ماهيت آن حيواني است از بزبچه بزركتر وبادست وپا شيخ الرئيس نوشته كه آن ورل مائي است كه از نيل مصر صيد مينمايند ونوشته كه كويند كه از نسل تمساح است كه دربيرون آب برخشكي بچه دهد ونشو ونما دهد رخشكي يابد وصاحب شفاء الاسقام نوشته حيواني است بسيار شبيه بورل يافته ميشود در رملهاي اطراف نيل مصر ومي شكافد رمل را وداخل آب نيل ميشود ونوشته كه بعضي كفته اند كه از نسل تمساح است وفرق ميان او وميان ورل آن است كه ورل در صحراها ميباشد واسقنقور در شطوط نيل رملي وقريب بدان وپوست ورل صلب تر و

وغذای ورل اشیای بری است وسقنقور هم حیوانات بری مانند عظایات وهم ماهی دریا میخورد خشن تراز پوست سقنقور است وغذای ورل اشیای بری است وسقنقور هم حیوانات بری مانند عظایات وهم ماهی دریا میخورد
وگویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میکذارد وبچه میاورد آنچه در آب میرود نهنگ میشود وآنچه در ریگ میماند سقنقور وآن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل ونزدیک آن میباشد وورل در ریگ با نیاور سقنقور باریک کشیده ورنگ آن ابلق از سبزی وزردی وسیاهی وسفیدی پوست آن املس وبعضی گویند فلس دار است وسر ورل پهن ورنگ آن ابلق از زردی وسرخی وپوست آن خشن ودرشت وبی فلس وابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد صید وشکافتن آن عظایات متغیر نشده وهضم نیافته وتولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر وماده است ونر آنرا دو خصیه مانند خصیهٔ خروس در خلقت ومقدار وجوف کمرگاه آن وماده آنرا فرج است وتخم میگذارد زیاده از بیست عدد ودفن میکند آنرا در رمل وتکمیل تام مییابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب وصاحب جامع گفته سقنقور بتحقیق آن چیزی است که ابن جمیع ذکر کرده ودر عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم واز آنجا بقاهره میبرند واکثر صید آن در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته بخشکی می آید پس بر ان ظفر می یابند ومیگیرند وبعضی گفته اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند وحبش ودریای قلزم وابوالقاسم عبد الرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور وآن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع وعرض او کمتر از نیم ذراع ورنگ او زرد مستعمل گوشت حوالی شکم وناف ودم نر آنست که قوی ولحیم است وگوشت غیر مملح آن مدتی میماند ومن گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا باصفهان ومتغیر نشده بود واهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه وامثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند وآن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو وعدس ووقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج وسفاد آن است وباید که قبل از سفاد صید نمایند وباید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است وهمان روز که صید نمودند ذبح نمایند والا پیه آن گداخته وگوشت آن لاغر وضعیف میگردد وقوت آن پس سر ودست وپای آنرا ببندند از دو قدری از دم آن را از بیخ نبرند که قوت بسیار در دم آن است ودر ذکر آن پس شکم آنرا بطول بشکافند وآنچه در جوف آن است سوای گرده وخصیه وپیه آن برآورند وپاک کرده بنمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد واز فساد محفوظ بماند وباید که در سله بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اگر آنرا آویزان نکنند بقسمی که موش خود را بآن نتواند رسانید واز گرد وغبار هم محفوظ ماند والا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد وهمچنانکه قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه وناف ومنبت دنباله وگرده وخصیهٔ آن است وهمچنین نمک آن مواضع قویترین نمک مواضع دیگر است مولف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار ویکصد وشصت ودو در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلویخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تبره صید کرده آورده بودند طول آن تخمینا دو ذرع عرض آن نیم ذرع ودست وپای آن کوتاه وناخنهای آن بلند ورنگ آن اغبر وبر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بود آنکه از آن فلسی جدا گردد وقبل از این نیز شنیده شده که آورده بودند وبعد از آن نیز ودر اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود وبهم میرسد ولیکن از کسانیکه لحم ونمک آنرا استعمال نموده اند خواص چندانی مسموع نگردید * طبیعت تازه غیر نمک سود آن گرم وتر در دوم وبعضی تر در اول گفته اند ونمک سود آن گرم در سوم وخشک

ذراول وكفتهٔ آن دردوم * افعال وخواص ومنافع آن خوردن كوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر وكزاز ونقرس واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ اعصاب وتسخين بدن وتقويت باه مفيد ودر امرباه آن وردن نعوظ واو را منى بحدى مبالغه نموده اند كه شايد بهلاكت رساند خصوص كه با عسل ويا با طبيخ عدس وشراب ونبيذ زبيب وزردهٔ تخم مرغ نيمبرشت ويا جلاب كه معين فعل آنند تناول نمايند وبتخصيص كوشت مواضع مذكوره وپيه وذكر آن وشايد در بلدان حارهٔ يابسه وبعضي امزجه چنين باشد ودر بلاديكه هواى آن حار ورطب است اثر آن ضعيف بود خصوص آنچه در بلاد هند وبنكاله تكون يابد بسبب كثرت رطوبت ومصلح آن راچون بكوبند وبزردهٔ تخم مرغ نيمبرشت يا تخم جرجير مائيده پاشيده بخورند وهمچنين نمك آنرا خصوص نمك پيه وسرهٔ آن بادارچيني سوده وبزردهٔ تخم مرغ پاشيده جهت تقويت باه عظيم الفعل زياده از كوشت وپيه آن مهر يارس كويد طلاى خون آن با هليلج وآملج تغيير رنك وضح وبرص ميكند وكفته اند كه سقنقور انسان را ميكزد وطلب آب ميكند اكر يافت در آب ميرود واكر نيافت بول ميكند ودر بول خود ميغلطد وچون چنين كرد در ساعت انسان ميميرد واكر انسان سبقت كرد ودر آب فرو رفت قبل از رفتن آن ويا در بول خود غلطيد سقنقور بر پشت افتاده ميميرد وانسان صحت مييابد واين خاصيتي است عجيب بر تقدير صحت آن مقدار شربت آن از يك مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج وسن وفصل وبلد وموافق امزجهٔ باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حارهٔ يابسه خصوصا كه بي مصلح استعمال نمايند واسحاق كفته مضر است بسر ومصلح آن عسل وبدل آن سمكهٔ صيدا وتضيب خشك كاوكوهي وجمعي كفته اند خصية الثعلب است واماني ندارد وجوارش اسقنقور ومعجون آن در قرابادين ذكر يافت

* اسقورديون * بضم همزه وسكون سين مهمله وضم قاف وسكون واو وراى مهمله وكسر دال مهمله وضم ياى مثناة تحتانيه وسكون واو ونون وآنرا سقورديون بحذف همزه نيز كويند لغت يونانى است بمعنى ثوم الحيه ومعروف بثوم الكلب وسير صحرائي است كه بفارسى موسير نامند * ماهيت آن دو صنف ميباشد صنف اول كوچك وبى دانه وپوست آن از آن جدا نميشود وطعم آن تلخ وقابض ولذاع وآن را اسقورديون جبلى ومصرى وكراث برى نامند وبرك آن ريزه واغبر وكم عرض تر از سير بستانى وكل آن مائل بسرخى وساق آن دراز ومنبت آن صحراها وبالاى كوهها وصنف دوم مانند سير بستانى بحسب شكل وبرك ويكدانه وطعم آن تند تر ولطيفتر وباعطريت وحكيم ميرمحمد مومن كفته كه صنف دوم آن مركب از دو دانه وبزرك ساق وكل آن سفيد است * طبيعت آن در آخر سوم كرم وخشك وباقوت ترياقيه * افعال وخواص ومنافع آن محلل وجالي ومدر بول وحيض وترياق زهرها ودر جميع افعال قويتر از سير بستاني وانشاء الله تعالى در حرف الثاء در ثوم مشروحا مذكور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذكر وكويند عنصل ومحلل آن در افعال مذكوره بهتر وضيق النفس وامراض طحال واستسقا را نافع وتخم آن بغايت مبهي مبرود المزاج است

اسقورديون

* اسقولوقندريون * بضم همزه وسكون سين مهمله وضم قاف وسكون واو وضم لام وسكون واو وفتح قاف وسكون نون وفتح دال مهمله وسكون راى مهمله وضم ياى مثناة تحتانيه وسكون واو ونون لغت يونانى است بمعنى مزيد الصفا وبمعنى كاوى السپرز نيز كفته اند بجهت آنكه كدازندهٔ وزائل كنندهٔ سپرز است واهل اندلس اشربان وبمصر مشهور بكف النسر است وبشيرازى زنكي دارو نامند * ماهيت آن نباتي است بي ساق وبى خوشه وبي ثمر منبت آن سنكلاخها وجاهاى سايه وبرك آن مشرف مانند برك بسفايج وطرف اسفل برك آن مائل بسرخي ومزغب وطرف اعلاى آن سبز وازيك بيخ روئيده وبهتر آن سنكين سرخ

اسقولوقندريون

آن است * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وصاحب تحفه گرم در دوم وخشک در سوم نوشته * افعال وخواص ومنافع آن محلل وملطف ومفتح ومدر ومفتت وجهت صرع وفواق ویرقان وطحال وامراض سوداوی شربا وضمادا بعدیل دیسقوریدوس گفته که چون با شیر بپزند وچهل روز بیاشامند وبر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا وچون بسایند وباشراب بیاشامند جهت فواق ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه وتقطیر البول نافع وگفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است ومجرب وتعلیق آن مانع آبستنی وسزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشتهٔ آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم وبالخاصیة مضر قلب مصلح آن صمغ عربی ومضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر گویند دو وزن آن کاذریوس وگویند مرجان سوخته وصحیح آنست آنرا بیخ کبر بری دانسته وشیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات صخری ینبت فی المکان الکثیر الفیئ وقال قوم انه ضرب من الاسقیل وقیل غیر ذلک وبالجملة از ادویهٔ مجهولة الماهیة است

* اسقیل * بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه ولام لغت یونانی است واسقال واسقیلا نیز گویند ودر بعضی لغات اطیطون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وعنصل وعنصلان وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت آنکه کشندهٔ موش است وبهندی کاندهٔ وکندری نیز نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه بپیاز امرودی شکل بزرگ وکوچک وجبلی وبری میباشد وبزرگ آن تا نیم رطل وزیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد ونساجان بنگاله اکثر لعاب آنرا جهت استحکام وسختی بریسمان تار ویود کرباس در وقت بافتن میمالند وبرگ آن شبیه ببرگ زنبق وسوسن ونرگس وپیاز وکندنا وبلندتر وعریضتر از آنها وساق آن بی تجویف وسبز مائل بزردی واز بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمیآید وبرسر آن گلهای سفید طولانی ووسط گلها سفید وهر گلی مشتمل بر شش برگ ودر وسط آنها خطا ارغوانی طولانی ودر وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی وبرسر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ وبعد خشک شدن سیاه میگردد وبوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل نیلوفر وگل بعضی سفید مائل بسیاهی وتخم آن مانند تخم پیاز وبزرگتر از آن وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخی متوسط در بزرگی وکوچکی * طبیعت آن گرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه ورطوبت محرقه ومقرحه ودر زعوم نیز خشک گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن جهت اکثر امراض سرمانند لیثرغس وصرع ومالیخولیا وشقیقه ودرد سر بارد وسبات ودوار وسدر واختلاج واسترخا وفالج ولقوه ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب در چشم ودرد گوش وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وربو وخشونت سینه وتقویت حلق وقی الدم وتقویت معده وهاضمه وگوارانیدن طعام ودفع ایستادن آن بر سر معده ویرقان واستسقا وصلابت طحال ومغص ووجع مفاصل وعرق النسا وتفتیت حصاة مثانه وعسر البول وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطنی واوجاع اعصاب وداء الثعلب وجذام وتنقیهٔ اعضا از اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع جهت آنکه جالی ومفتح وملطف کیموسات غلیظه وجاذب فضول از عمق بدن وملطف ومحلل ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که با شش مقدار آن نمک وقدری روغن سرشته ویک مثقال ونیم آنرا ناشته بخورند اسهال نیکو میفرماید وامراض مذکوره را مفید * امراض الراس خوردن یک مثقال مشوی آن بتنهائی ویا با شراب عسلی ویا با عسل جهت دوار وسدر وصرع ومالیخولیا واسترخا وفالج ولقوه نافع وضماد نرم سائیدهٔ آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی ویا با خل خمر ویا مثلث وهمچنین ضماد آن بر ساقین وفخذین او ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد

اسقیل

را ناقه وتنبه اوست وضماد سائیده با آتش گرم کرده آن آمقعد را که لذع وحدت آن کم کرده بتنهائی ویا باید کی خطمی و قدر قلیلی افسنتین وصبر ومرمکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان وبرساقین وقدمین ویا فخذین ویا رکبتین او بعد از تیغ زدن برساقین او رکلاشتن محجمه وبرساقین وقدمین ورکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی وموبزج از هریك ده درم وبرگ خردل یك ستهٔ کوچکی همه را یك جا نرم سائیده ویا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین جون برتوالیل وشقاق عارض از سردی مواید بالند * امراض الصدر والمعدة والکبد وغیرها جون باد وچندان عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتکی آواز مفید وچون تشوبه نمایند دو بیضهٔ مرغ را در جوف یك اسقیل وبکدازند تا نضج یابد وبخورند آن بیضتین را اسهال آورد وزائل سازد زمن را یعنی زمین گیر شدن مرضی را وچون نه قیراط آنرا در عسل پخته بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفث مدهٔ رئه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام وآشامیدن آب برگ آن که باد وچندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند چون اسقیل را بخمیر وگل گرفته درزیر آتش طبخ نمایند وقدری از پختهٔ آنرا با پیاز وسیر کمی ونمك سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلاو کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید ویك قیراط از آن واز ریشهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقئ قویست وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده درحمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشك ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی ودرد مفاصل ونقرس ودرد کوش وسدهٔ آن مؤثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شدیده وجرب متقرح ویابس وحکه وحزاز وبا زفت وحنا جهت بثور ویابسهٔ سر اطفال وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند وموی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزنده است وبالخاصیة قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد وداشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع وهوام ومار و نمل ومورچه ومگس ومالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ سائیده با آب وگویند چون عنصل را نزدیك تاك غرس نمایند انگور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن وتخم آن ملین طبع وجهت مغص ودرد مقعده ودرد چشم نافع وچون کوبیده وبا سرکه خمیر کرده حبها سازند ویك عدد آنرا در میان انجیر گذاشته بگذارند در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند وانجیر را بمکند وبعد از آن آب گرم وبا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین ومکرب ومضر عصب مصلح آن حمام ومصدع ومورث غثیان ومقرح ومقطع ومصلح آن قند ونبات وبعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین وبعضی گفته شیر تازه دوشیده وبعضی گفته شرابی که بسنك تفته داغ نموده باشند وربوب فواکه واسقیلیکه تنها روئیده باشد در زمین ردیء شدید الحرارة حاد وقتال است ومداوای آن قیء فرمودن وآشامیدن اشیای مذکوره وزرده تخم مرغ در سرکه پخته وسماق و بزوروالعابات ومسکه وسفوف مقلیاثا مقدار شربت آن تا دو درهم وزیاده بر آن مضر ومهلك خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

تنظیف بدن بقی و آشامیدن اشیای بارده و لعابهای مغزی و آب میوه های سرد و امراق جرب ند ل آن گویند بوزن آن اسقوردیون که سیر صحرائی باشد و ترومانا نیز بوزن آن و مثل و ثلث آن وج و ثلث آن حماما و بیخ کبراست و طریق خصی نمودن و تشویه و خل و سکنجبینات و دراماوا دمان و اشربه و غرغره و اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

اسکتو

* اسکتو بلغت تنکابن سعد است که رمهای ریشهٔ گیاهی را نیز نامند و بعربی حب الزلم را گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کراث است و زیاده برسه عدد نمیباشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای قریب بآبها میروید

اسکنده

* اسکنده * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و هانام دوای هندی است * ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن آن سفید مائل بزردی و بهترین آن ناکوری آنست که بزرگ کرم ناخورده باشد * طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلی * افعال و خواص و منافع آن سرفه و ضیق النفس و ورم اعضا و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جملهٔ رسائن و قائم مقام بهمن سفید میدانند و لهذا اکثر در ادویهٔ باهیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند

اسل

* اسل * بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند * ماهیت آن نباتی است که از آن حصیر میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مائل باستدارة و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از مادهٔ آن و شاخهای آن باریک و بی شعبه و در عراق ریسمان و غربال نیز از آن میسازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی اطراف آن تیز و آنرا سجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پرگوشت تر از قصب صنف دوم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و قویتر از صنف اول و این را منجونوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن میروید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت سرد و صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک * افعال و خواص و منافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر سرد و صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم آن بغایت منوم و تا پنج درهم آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و رفع حکه نافع مصدع و مسبت و مصلح آن کنگبین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید

اسلیخ

* اسلیخ * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که لحیة التیس است و اصلی ندارد و آنرا ذنب الخیل نیز نامند * ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز زرد رنگ و برگ آن شبیه بجرجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آنرا لیرون گویند و شاخهای آن باریک و زرد رنگ و شبیه بنی با تجویف و برگ آن باریک و اغبر و برگ بری آن کوچکتر از بستانی و مائل بسرخی و ساق آن

با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار رمتراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بنج ولیکن ازانها نرم تر و کوتاه تر و اند رون آنها تخمهای بسیار ریز با رنگ سیاه و ریشه های آن بستبری انگشتی و رنگ آن مابین سرخی و زردی و بسیار رند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی اشجار و این را بالطیتیة الونیا نامند طبیعت تسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت ازان زیاده * افعال وخواص ومنافع آن بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیمدرم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرم آن جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیان را کوچک میکرد اند و وجع مفاصل را مفید و چون باشیر بالسویه رجند و کند ش از هر یک مثل نصف آن حب سازند و هر روز دو درم آن را بنوشند ریاح انثیین را زائل کند و مداومت بآن بیضتین را بالکل دفع نماید مضرت آن مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو درم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و بدل س آن ترومانا و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست

*اسود سالخ * نام مار سیاه است و بهندی کالاناک نامند * طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک در غایت تجفیف * افعال وخواص ومنافع آن گفته اند انچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر حمل نموده باشند نساید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آن برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه دران کرده شود نیز حرارت زیاد رانها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که دران دندان مار و سر و زهرهٔ آن جوشانیده باشند جهت جذام و داء الفیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اطهورس و ذی مقراطیس گفته اند که چون شکم آن را از سر تا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را بر آورده بر برص تازه ضماد نمایند و یکشبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بورهٔ ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال بیه آن مانع نزول آب و دهن و هر ماده طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل * الالف مع الشين المعجمة *

*اشترغار * بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرانیون و آناریون بهای مثلثه نیز و اهل مصر لیتاح و بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بباد آورد و گل آن زرد و سفید و خارهای

دو از زرد اند آن کوچکترا ز دانهٔ باد آورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و غیرآنست و از ان با رنگتر و بی صمغ و بدبوتر بد طعم و تند و تلخ و فعل او قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیرد ار است از جهت تجربه مقدار ازان را بر کوفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آنجراحت باقی بود منبت آن خراسان و زیکستان مرو و سجستان و جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی را جود و مختار آن سفید صاف خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارة و متخلل الجرم کم کره صمغ با اندک حرافت و بشاعت آنست و مغشوش به بیخ انجدان و غیرآن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و سیمهٔ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازهٔ آنرا مانند کاهو در موصل میخورند و تخم باد آورد زرد و سفید و خارهای گیاه آن طولانی و در رین تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از برمودة میاورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی بسرکه پروردهٔ آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکهٔ آن بهتر است از جرم آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مسهل در دوم گفته * افعال و خواص و منافع آن مفتح سدها و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مرار و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تپ ربع عفونی و یا بلغم عفن مخلوط بسردا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین درد ها و دفع سموم و سرکهٔ آن در قوت مانند سرکهٔ عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکهٔ آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و کرده و منی و مقیئ و لاذع و بطئ الهضم و جشا و رائحهٔ آن مدتی میماند نه بسبب دیری هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین ذکریافت

* اشخیص * بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خاما لاون لونش یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لونش بمعنی سفید است و معروف بشوک العلك است جهت آنکه ازان صمغ مانند مصطکی بعمل میاید و زنان بجای مصطکی استعمال مینمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راه سند و بن از بنگاله بسیار است * ماهیت آن صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه است و نوعی از مازریون و بیونانی خاما لاون لونش گویند و بعضی افیا لانه نامند و در کوهستان شمر از بسیار بود و آنرا میسوزانند و بشیرازی ماروشی بیش خوانند و با هیزم آورند و خاما لاون مالس نامند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برگ شبیه ببرگ کنگر و بی ساق و بیخ آن سفید و درمیان برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن برمیاید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رائحهٔ عروق آن مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مائل و ثمر آن مانند تمر کبر و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازهٔ آن سرخ و نقطه آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ و قبه و گل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه دران سوراخها

میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هرگاه کیسه زجوالی آن روید آنرا نابود سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا * طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و همچنین تقطیر آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم با طنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم و مصلح مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است و منقال آن قتال در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متأکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه زگو کرد و تقرا لیهود جهت قطع ثاآلیل مؤثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با سیاه و ریا آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسبانند وجع آنرا ساکن گردانند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متآکله جهت قروح خبیثه و متآکله و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد ساس و خنزیر و موش دهند میکشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان کرم خورده و خاکستر بیخ مرده و نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند

* اشراس * بفتح همزه و بکسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی سریش نامند * ماهیت آن بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق اشراس بلند تر و عریضتر و برگ بیخ آن تویتر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن مستدیر و تند طعم و با عفونت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس * طبیعت آن * در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفراء سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق مفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین جلا با تره و آرد جو جهت بیخ و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع و مورث صلود و مصلح آن سکنجبین و مرطب معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درهم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است کویند بنا شد و یا کرسنه و بیخ آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن مستحکم میباشد

* اشق * بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشه فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی انانقون بنای مثلثه بدل از همزه و امونیاقون نیز بعضی گفته و بر نقش نیز و بلغت مصر قنا وشق و کلخ و بهندی کاندرنا نامند * ماهیت آن * شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما سمی لزاق الذهب لان اکواغذ و الکرا ریس تذهب به و گفته اند نیز نرم میکرد اند ذهب را ما اینکه تذکار دارند که میگفت

غلط کرده کسی که آنرا صمغ طرثوث دانسته وآن صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات وبیشتر منابت آن بلاد ی است
که حرارت و برودت بران غالب باشد مانند شام ودیار ربیعه وماليقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ
درختی است شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلاد ی است مسمی بلینوی در موضعي که آنرا فورنی خوانند ودرخت آنرا
اغاشولیس نامند ومختار و بهترین آن آنست که خوشرنگ و بی سنگ ریزه و چوب وچرک وخالص وقطعهٔ آن شبیه
بکندر ومتکاثف ورائحهٔ آن شبیه برائحهٔ جندبیدستر وطعم آن تلخ باشد وانچه بدین صفت بود آنرا بروساخوانند وانچه
دران خاک ویاسنگ ریزه باشد فترا ماکوینند وکاه ازموضعي که آنرا امانق نامند نیز مي آورند وانطاکي گفته درخت آن
ما بین نبات وشجر کوچك وساق آن باریك ومزغب مائل بسفیدی وگل آن ما بین سرخي وزرقت است ودرجبال کرج
میباشد نه شام وصمغ آن زرد رنك وبزدن تیغ حاصل میکردد بهترین آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست
ومغشوش بسکبینج مینمایند وفرق بزردی رنك مغشوش آن است وبتلثیت نیز وفرق ببوی آن است وخالص آن دانهای
بزرگ متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد وصاحب اختیارات بديعي نوشته صمغ نباتي است که آنرا بشیرازی
بدران خوانند * طبیعت آن * گرم دراول دوم وبعضي درسوم ودرآخراول خشک واسحق گرم وخشك دردوم گفته
* افعال وخواص ومنافع آن محلل ومجفف قوی ملین وجالي وجاذب ازعمق بدن واندک لذاع ومفتح سدهٔ حکر و
سپرز وافواه عروق بحدیکه جاری میکردانند خون را از افواه عروق ومصلح مسهلات است ولهذا داخل مسهلات کرده میشود
جهت اصلاح عمل آنها * امراض الراس آشامیدن آن باعسل جهت صرع وفالج وخدر وتشنج رطب امتلائي اقویا را ازیك
مثقال تا دودرم ومتوسطین رایکدرم وضعفا را ربع درمی ویا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید ودفع میسازد آنرا و
همچنین آشامیدن مقدار یک مثقال آن با ماءالشعیر وتحسي بدان با ماءالعسل جهت صرع ومقدار کرسنه درچهار رنیم
اوقیهٔ عسل مصفی ویا طبیخ زوفی ویا طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع وغرغرهٔ مداول آن باآب گرم جهت امراض
مذکوره وسائر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار وسدر واسترخا ولقوه واما لاینها وخفقان سوداوی وبلغمي نافع برای
آنکه جلب مینماید وفرود مي آورد بلاغم ورطوبات بسیاری ازدماغ واعصاب دماغي وحلك وحنجره بسوی دهان وتحلیل
میدهد آنها را امراض العین والحلق والصدر وغیرها طلای آن با سرکه جهت شعیرهٔ پلك چشم واکتحال آن برای تلیین
خشونت اجفان وجرب وجلای بیاض وشعیره وجلب رطوبات وقروح غائرهٔ عین ودفع ظلمت بصر مفید وآشامیدن یک مثقال
آن باماءالشعیر بطریق لعوق اندك اندك جهت ربو وعسرنفس وانتصاب آن وخناق بلغمي وتنقیهٔ قروح حجاب ودفع
مرهٔ سوداوتنقیهٔ آن وباعسل نیزجهت علل مذکوره وتنقیهٔ سینه ازرطوبات لزجه وعسرالبول ووجع خاصره ومفاصل و
عرق النسا ودفع ضرر ادویهٔ مسهله وخیسانیدهٔ مقدار نیم درم تا یکدرم وتا یك مثقال آن درمطبوخ مناسبه یا در آب
گرم بتنهائي جهت درد تهیگاه ووركین وکمر وعرق النسا وتحلیل ریاح معده وصلابت طحال وکبد واسهال بلغم غلیظ
لزج وماء اصفر وتفتیت حصاة واخراج جنین زنده ومرده وکشتن کرم امعا وحب القرع وادرار فضلات وحیض
ورطوبات نافع وبتنهائي وباسرکه جهت ورم جگر وسپرز واستسقا وصلابت انثیین وضماد وطلای آن جهت تلیین
صلابت مفاصل وباسرکه جهت قوبا وباسرکه ونطرون جهت خنازیر وتحلیل صلابات وباعسل وزفت جهت تحلیل تحجر
مفاصل وباسرکه وبوره وروغن حنا جهت احیای امتلائي وعرق النساحادثه ازمواد بارده وبازیت جهت کلف وبهق

وآثار جلد وضماد آن با عسل جاذب خار وپیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبي که دارد السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعي از شراب است ومرمکي فاد زهر سموم است خصوص سمي که آن را طفسیقون نامند وحمول آن جهت اخراج جنین وادرار حیض واختناق رحم وتدخین آن جهت طرد هوام وچون مخلوط بسعد وزیت نموده نزدیك هوام برند میکشد آنها را ومرهم آن جهت تحلیل اورام ونضج آنها وخوردن گوشت فاسد زائد وریانیدن گوشت صالح جید مفید وبالجمله منافع بسیاری دارد هم مفرد او هم مرکبا با ادویهٔ مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یك مثقال مضر معده واکثار آن مورث بول الدم وادرار خون مصلح آن انیسون مضر کرده مصلح آن زوفا وکم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم ونسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت

اشنان

* اشنان * بضم همزه وسکون شین معجمه وفتح نون والف ونون در آخر لغت عربي است وآن را حرض بضم حا وسکون راء مهملتین وضاد معجمه وغاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان میشویند * ماهیت آن انواع است یکی رطب وآن گیاهي است بی برگ وشاخهای آن باریك بجای برگ رسته ودرانها چیزها شبیه بگره میباشد وهمیشه تروتازه وپرآب وگیاه آن بزرگ وچوب آن سطبر ومیسوزانند آنرا وآتش آن بسیار گرم وتند ورائحهٔ دود آن کریه وطعم آن مائل بشوری وقدری معتدی از آنرا جمع نموده وزمین را مقداری حفر نموده درانها آتش میدمند بانی وخار ومیمه سوخته از ان آبی جدا گشته دران جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی ویا قطعهای بزرگ ویا کوچك وآن عبارت از قلی است ومنبت آن شوره زارها وخرابها وزمینهای خشك ودواب آنرا بسبب شوری نمیخورند بلکه بوکرده از ان درمیگذرند ونیز نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع وشاخهای آن باریك وپوست درخت آن مائل بسرخی وبرگ آن ریزه وضخیم ورنگ یك طرف آن سبز مائل ببنفشی وطرف دیگر آن سبز وتیره وبا رطوبت بسیار ورنگ ان سیاه وبر هرچه بمالند آنرا سیاه میگردانند وطعم آن با شوری وحدت وزیر درخت آن همیشه تر میباشد ومنبت این نیز شوره زارها ودر سند وملتان کثیر الوجود واز گیاه تروتازهٔ این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل میاورند وسفالگران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا مالیده برانها می مالند سیاه میگردند ونوعی از ان سفید میباشد وآنرا خرء العصافیر نامند جهت مشابهت آن بآن ونوعي سبز این را غاسول فارسي ویابس گویند وبا آب آن لك را حل مینمایند وبجای مداد در کتابت بکار میبرند وآن غیر ابوقانس است وبهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است * طبیعت آن گرم در سیوم وخشك در آخر دوم * افعال وخواص ومنافع آن جالي ومحرق ومنقي ومفتح ومدر قوی ومحلل فضول غلیظ ومدر بول وحیض وسه درم سبز آن مسهل زرد آب وجهت استسقا نافع ویك درم آن مدر حیض ونیم درهم آن مدر بول وپنجد رهم آن مسقط جنین زنده ومرده وده درم آن کشنده وطلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها وسنون آن جهت جلای دندان نافع ومداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو وروغن بنفشه ومضر مثانه ومصلح آن عسل است

اشنه

* اشنه * بضم همزه وسکون شین معجمه وفتح نون وها بیونانی ابرویون وبعربي شیبة العجوز ومسك القرود وبفارسي دواله ودوالك ودوالي وبهندی چهریله وچربره واکسیر وحیخ نیزنامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریك وبهم باهم پیچیده وبرهم بافته وبرشاخهای درخت بلوط وصنوبر وسائر درختها متکون میگردد وبهترین آن آنست که

هرد ورری آن ثقیل وخوشبو باشد وزبون ترین آن سیاه آنست * طبیعت آن معتدل در گرمی وسردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که دران برودت فاتر و قبضی با عتدال وقومی گرم در اول وخشک در دوم وبعضی گرم وخشک در اول وبعضی گفته بارد ویابس است وبتخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد وبالجمله مختلف میکردد طبیعت آن باختلاف آنچه برو متکون میشود * افعال وخواص ومنافع آن مجموع آن با قوت قابضه ومحلله وملینه خصوص صنوبری آن وبسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهر روح ومقوی آن وبسبب قبضیکه دارد موجب متانت روح وبلطافتیکه دارد زود نفوذ بقلب مینماید پس باین اسباب وبالخاصیة مقوی قلب است امراض القلب والدماغ وسائرالاعضاء آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس وتقویت روح حیوانی ومتانت وحفظ آن وجهت خفقان وصرع وتقویت معده وباه ورفع غثیان وقی وتفتیت حصاة ووجع کبد نافع بجهت تلیین وتحلیل وقبض آن ومعده را خوشبو کرداند ورفع بلت آن مینماید وآشامیدن نقوع آن در شراب قابض وخواب غرق آورد خصوص صبیان را وتقویت معده وازالهٔ نفخ ونهش هوام سمی نماید وبخور آن جهت صداع وشقیقه وصرع وتکرار گرفتن دود آن در بینی جهت سکته وصرع واختناق رحم ونشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها واورام حاره وصلابت مفاصل ووجع رحم واخراج مرده وحیض وضماد مسحوق خیسانیدهٔ آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه ومسترخیه ولحوم لینه مانند بناگوش وزیربغل ومابین کتفین وکنج ران ورفع آلام حارهٔ آنها وتلیین صلابات وردع اورام وتقویت معده وجگر ورفع بدبوئی زیربغل وباسرکه جهت سبز زدبها یت منوم اطفال است واکتحال آن جهت تقویت چشم وقطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت جمره وحرارت چشم وذرور آن جهت بدبوئی زیربغل وروبانیدن گوشت نرم برجراحات وبدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیربغل وچون در روغنهای مناسبهٔ داخلهٔ اعیا حل نمایند ویا بجوشانند وبمالند جهت رفع اعیا وتحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرومانا بوزن آن وداخل خوشبوئیها مانند ارکجه وغالیه ولخلخه ودواءالمسک واکحال وغیره مینمایند وتا آنرا نخیسانند ونم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمیکردد وجوارش وعرق ودهن آن درقرابادین ذکریافت حکیم میرعبدالحمید درحواشی تحفه نوشته که درکتاب مفردات فرنگی دیده شده است که آنرابفرنگی موس کس اربرم گویند وقسم دیگر آبی نیز نوشته که برشاخهای مرجان واستخوان ماهی واشجار دیگر زیرآب میپیچد وابن اشنه باریک تراست ازان وآنراموس کس مربن خوانند * طبیعت آن سرد وتر ضماد آن جهت حرقت اعضاومفاصل حاربسیارنافع است *فصل* الالف مع الصاد المهملة

اصابع الصفر گفته اند معروف بکف عایشه وکف مریم است وبهندی منس بدی نامند * ماهیت آن دوقسم میباشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه بکندنا وساق آن باریک وبلند وگل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن برگل وبیخ آن بمقدار کف دست طفلی ومتشعب به پنج یا شش شعبه شبیه بپنجهٔ کوچکی ومملو از رطوبت ورنگ آن زرد ویا ابلق از زردی وسفیدی ویا غبیر وبیشتر مائل بزردی وطعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی وریگزارهای قرب بلد ریا وقسم دیگر بیخی است شبیه بناخن شیر وپلنگ واین گرم تروتند تر از اول وانطاکی غیرکف عایشه وکف مریم گفته پنج دیگر وصف آن نموده * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در سوم ونیزخشک در دوم گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن ملطف ومحلل قوی فضول غلیظه ومنقی اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام وجهت جنون ووسواس وامراض اصابع الصفر

سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع توالیع و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن مرزنجوش و ثلث آن سعد

اصابع فرعون

* اصابع فرعون * ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه بهلیلج مجوف و گره دار باندک پهنی و رخاوت چون بر صخور زند صدای سنگ از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاهی میباشد و این را در افعال قائم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط مایل بزرد شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا واقفان و دوا ناشناسان میفروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر خبیران * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که بیشتر زرد بود و مشبک مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

اصابع اللصوص

* اصابع اللصوص * ماهیت آن مترجم صیدنهٔ ابوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلاد هند و شبیه بسلتوک چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفة المؤمنین نوشته بلغت خاندیس نباپان نامند و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن قدر یکذرع و زیاده و برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشهٔ گندم و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانهٔ جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بر دارند پوست آن شق شده صدا کند و مغز آن بیرون آید

اصطرک

* اصطرک بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را مهمله بی نقطه و کاف * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه براتینج و سفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بپنبه و موم گداخته با قدری خالص آن نموده میفروشند * طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول * افعال و خواص و منافع آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سدهٔ آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبت و ثقل راس آورد و اسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعهٔ سائله است * فصل

الالف مع الطاء المهملة

اطراطیقوس

* اطراطیقوس * بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در حالب را نافع است * ماهیت آن گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه

بها بوده وبعضي مائل به بنفشي رد زرد ودرآن برکها مجموع برکها وکلهای آن شبیه بکوا کب وبرکهای ساق آن باریك ومزغب وتخم آن اغبر و تلخ * طبیعت آن * در دوم کرم وخشك وبا قوت مبرده وقابضه وشیخ الرئیس نوشته که دران قوت قبض نیست * افعال وخواص ومنافع آن محلل ومجفف وآشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند وجهت خناق وضماد برک آن جهت ورم چشم وبرآمدکي حدقه وتسکین درد آن ووجع ودرد کنج را نا فع وورم آن بغایت موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است

* اطرماله * بفتح همزه وطا وسکون را مهرده وبي نقطه وفتح میم والف ولام وما لیفي کفته که عاقي نوشته که آن کیاهي است ساق آن ببلندی یکذرع وبي شعبه وبران رطوبتي مانند عسل میباشد وبرکهای آن درچهار صف موازی یکدیکر شبیه ببرک شاه دانه وبسیار زرد تر ازان وخوشهٔ ثمرآن بمقدار یک شبر وغلافهای ثمرآن مدور دهن شکافته بشکل غلاف بندق وبسیار زرد متصل بهم بکصف برپالای دیکری تا بانتها وثمرآن نیز مانند بندق بمقدار نخودی ودراندرون آن تخمي سیاه رنک بسیار باریك وکل آن باریك وزرد رنک ومنبت آن زمینهای خشک وصحراهای خالی از کیاه وتخم آن جهت امراض عین مانند جرب وسلاق وابتدای رمد بارد اکتحالا نا فع

* اطریه بفتح همزه وسکون طا وکسر راء مهملتین وفتح یای مثناة تحتانیه ومالغت عربي است وبفارسي آش آرد و رشته نامند * ماهیت ومزاج وافعال وخواص آن از اغذیهٔ معروفهٔ اهل ایران وخراسان وتوران است خصوص اهل خراسان وشامل ماهیچه ورشتهٔ قطایف وبغرا وغیرها است وآن انواع است خواه از آرد کندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب ونمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده برروی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریك طولاني از کارد ببرند هرمقدار که خواهند ودرآب کرم جوشان یا درآب یخني کرم جوشان یا درآب قلیه جوشان بریزند وطبخ نمایند تا پخته کردد وطعم خامی آن زائل شود ومصالح حارة وادویه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند وتناول نمایند واین را بفارسي آش رشته وبترکي اوماج نامند وکویند اوماج آرد خمیر کردهٔ ریزه نموده با عدس پخته را نامند واکر آن را مدور ویا مربع ویا باشکال دیکر برید؛ بهمان قسم طبخ نمایند بغرا وبفارسي آش برک وماهیچه وبترکي ططماج کویند وخواه خمیر آنرا از آرد سمید اندک نرم بساخته از قمع سوراخ تنک بکذرانند بدین نحو که خمیر را درجوف قمع پرکرده بدست یا بآلتي زور نمایند تا ازسوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریك شده بیرون آید ویا آنکه بکف هردودست بمالند ومثل تارهای خیاطه باریک سازند وخشک نمایند و این را بعربي شعیره وبهندی سیوین نامند وعند الحاجت این را اولا بدون روغن درظرفی بریان مینمایند تا اندکي سرخ وبرشته کردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم میدهند تا پخته شود پس روغن کا وتازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بران ریخته قند سفید بران پاشیده تناول مي نمایند وکاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق وسل بي کوشت با آب خالص ترتیب میدهند ودوقسم اول کرم دراول وبارطوبت بسیار وبي کوشت آنرا که آش جوان کویند جهت مرضی وبا کوشت جهت اصحا یابعضي امراض که خوردن کوشت دران مناسب باشد مفید ولیکن بطئ الهضم والانحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن ونزد بعضي ودربعض امزجه بي خمیرمایهٔ آن سبکتر وقسم دوم آن ازقسم اول سنکین وبطئ الهضم تر ومصلح آن مرد وفلفل وروغن بادام شیرین وچون انهضام یابد غذای بسیاری ازان بهم رسد وجهت سرفه ووجع سینه وخشونت آن وحلق وقرحهٔ امعا ومثانه ولاغری کرده نا فع ومرخي معدهٔ بارد وچون

دران برگ حرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطیء الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و کاهی درد و قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا آنار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی کرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با قاطق نامند و بطیء الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویهٔ حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویهٔ قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و کفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد کندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرکاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با کوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض اسعر و نوع دیکر که آنرا بفارسی رشتهٔ قطایف و رشتهٔ خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هردو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل مسی یا مینی مسی را بر آتش کذاشته که خوب کرم کردد پس آن قمع را بیک دست کرفته بسرعت تمام بران بفاصلهٔ یک شبر و یا کمتر بکردانند تا مانند رشته‌های باریک از آن بر آید و در دیک بسته شود و از دست دیکر آنچه بسته شده است بردارند اکر یک شخص باشد و اکر دو کس باشد و یا ظرف بزرک باشد یکی بریزد و دیکری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز کردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستهٔ بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانهٔ هیل سوده برروی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالودهٔ شکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوتی رقیق کویند برروی وی کرده میخورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطیء الهضم تر و از نشاسته ساختهٔ آن سبک تر و قابض تر و بدل و انیست اقرب و اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ماذج حادث از زهم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب بدارچینی و دارفلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که دران عدس پخته باشند جهت حل و بول الدم بسبب آنکه متولد میکردد از آن خون بلغمی که مقاومت مینماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و متبخر نمیکردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجهٔ باردهٔ رطبه و معدهای رطب با امثال ادویهٔ حاره که ذکر یافت مناسب و کاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با کوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

* فصل الالف مع الظاء المعجمة

اظفار الطیب

* اظفار الطیب * بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده لغت عربی است بفارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنکی انکیز اور طس نامند * ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را مندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را ترشی نامند و بعضی سفید و بزرک و بادسومت و بعضی کبود و نوعی بزرک تر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو

کویند وبهترین آن نوع اول مندی ثقیل آنست وهمه انواع ان را چون بسوزانند بوی اقلب کریهی آزان اید وچون
در روغن بریان نمایند بوی خوشی ازان ظاهر کردد ویحتمل که آنخانه کرم دریائی ازقبیل اصداف باشد ویا کوش جانور
دریائی که امواج بساحل انداخته مردم ازانجا میآورند * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص و
منافع آن مدر فضلات وملطف اخلاط غلیظه وجهت صرع وسکته وخفقان رطوبی ومعدی وردید بارد جگر ورحم واختناق
آن وجمیع امراض باردهٔ آن وآشامیدن دو درهم آن با آب کرم جهت اذابت خون منعقد ذکر کرده ومثانه نافع وبا سرکه
ملین ومحلل بطن وبخور آن جهت صرع وسکته ونزلات وغشی واختناق رحم واحتباس حیض نافع مضر ع مصلح آن سکنجبین
مورث صداع مصلح آن کل ارمنی مقدار شربت آن ازیک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره وبقول اطبای هند دو نوع
است وجهت جذام وامراض بلغمی وسوداوی وجریان منی وخارش وانواع زخمها ودفع سموم نافع وچون با سرکه
بیاشامند تحریک بطن نماید

اظفار الجن

* اظفار الجن * ماهیت آن نباتی است بی برک وبی کل شبیه بناخن چیدهٔ فراغبوما ئل بسیاهی وبهندی کرن پات نامند
* طبیعت آن دراول کرم وخشک * افعال وخواص ومنافع آن جهت یرقان اسود وسرفهٔ خشک وبالخاصیة
جهت دفع بی خوابی نافع وطلای آن کدیا سرکه پخته باشد جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار
شربت آن تا سه مثقال است

* فصل الالف مع الفاء

افاویه

* افاویه * ادویهٔ خوشبو را نامند که در اطعمه واشربه داخل میکنند ومحمود غنجری کفته که ادویهٔ عطریه طیبة
الرائحه است مانند قرنفل ودارچینی وهیل بوا ومانند اینها وحب ودهن وشراب وعرق وقرص افاویه در
قرابادین کبیر ذکر یافت

افتیمون

* افتیمون * بفتح همزه وسکون فا وکسرتای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو ونون لغت یونانی است
بمعنی دواء الجنون وبعربی شجر الضبع وبسریانی هور مور وبرومی شیمون وبهندی اکاس بیل وامل بیل نامند * ماهیت آن
نباتی است سرخ رنک وربیعی ودا صیف نیز میباشد وفروع وشاخهای آن مانند خیاطه ورسمان باریک بر نباتات واشیائی که
نزدیک او میباشد میتند وبرک آن بسیار ریزه وتخم آن ازخردل ریزه تر وسرخ مائل بزردی وکل آن تاریخته تخم می
بندد ورنک کل آن سرخ مائل بغبرت باریشهای بسیار باریک مانند مو وبیخ آن شبیه بزردک وتا مدتی در زمین میماند
ونصاری کویند که در حوالی آن چیزی نمیروید وطعم آن تلخ با اندک تندی ومنبت آن جبال وروادیها وجزائر دریای
غربی وشمالی وبهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیرهٔ اقریطش ومقدس آورند ورنک آن سرخ وبسیار باریک وتند
بو وهرچند این اوصاف دران زیاده باشد بهتر است وکفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با کل میباشد وآنچه
در تابستان با تخم واکثر درهم آمیخته میآورند وکفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن واوراق
وکل وتخم آن درهم شکسته آمیخته میباشند وبعضی کفته اند که بیخ ندارد وشیخ الرئیس کفته که قوت نبات آن مانند قوت
حاشا است وبعضی کفته که ازجنس حاشا است ومستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه وتخم آن است ومغشوش بحاشا مینمایند
وفرق بسرخی رنک افتیمون است بخلاف حاشا وباسد العدس نیز وفرق بسرخی وتبرکی اسد العدس است وفرق میان
اقریطشی ومقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آنرا بمالند بکف دست وبو کنند آنچه بر صعتر پیچیده

است بوی عطر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را عطری نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمقانی گویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و اقلیطشی نیز لام بجای را گویند

*طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و حنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند *افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیهٔ سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق امزجهٔ پیران و مشائخ و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیهٔ سودا بیعدیل و نفخ را زائل کرده اند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطئ العمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویهٔ لطیفه اسهال بسرعت مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند *امراض الراس و چون یک هفته هر روز ده درم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیهٔ سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی و آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب چند جوش خفیفی داده صاف نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و دماغ پیران و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بران طبیخ سربنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند برهمه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ مادهٔ مالیخولیای سوداوی با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده و با مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هشت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیهٔ طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجبن بشیرهٔ قرطم که مقدار شیر ده رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی باین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیرهٔ آن دران برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با آنها داده اند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در آب یک دو جوشی داده و مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده با زعفران

گردد و بیاشامند تنقیهٔ سر کند از اخلاط ناسلهٔ سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث از ابخرهٔ سوداویهٔ مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با مطبوخ ده درم و امثال آن از ادویهٔ مخصوصه منقی دماغ است وجهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند ازان شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در سبیختج و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند ازان هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافهٔ آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضة تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافع است و چون چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز برین ترکیب اضافه کرده بلکه چون افتیمون لطیف و ضعیف التركيب است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیراکه نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ بیکد و جوشی اکتفا نمود و اگر آنرا در صرهٔ علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یک دو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است و افتیمون مضر صفراوی و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کثیرا و روغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و موافق امزجهٔ باردهٔ و کهول و مشائخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و گویند نیم آن حاشایا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید مدبر است و تخم آنرا نیز نرم نباید کوبید و با روغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اگر در غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند و لا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آنرا کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت السماء بگذارند و روز دیگر افشرده دور نمایند و یک اوقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و دو اوقیهٔ شربت بنفشه در آن داخل کرده و یکمثقال روغن بادام شیرین بر ان چکانیده صبح ناشته نیمگرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مرهٔ سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن افتیمونی و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

افربیون

* افربیون * بفتح همزه و فا و سکون راء مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون و ابرفیون و ابربیون نیز نامند و برومی افنین بدل نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و بعربی آکل بنفشه و قاتل بنفشه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروش الغنم و بیونانی حالاس و تاکوب نیز و بمغربی بستانه گویند و اکثر لبن السودانامند * ماهیت آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنهٔ آن سرخرنگ نبات آن شبیه بنبات کاکنج و کاسنی و شیردار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شعبه و خاردار ک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد لینو و حبش و هودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبهٔ گوسفند را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن میزنند که شکافته گردد و در میروند

که بوی آن بمشام شان نرسد بیکدفعه شیر بسیار ها از ان فرو ریخته در شکنبه جمع میگرد د آنرا خشک کرده باطراف میبرند و بعضی صمغ درخت هازیرون دانسته اند واصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی وتندی بوی یا حدت طعم آن است که چون بزبان بگذارند زبان را بگزد ومدتی لذع آن باقی میماند وهرچند تند بوتر وتیزتر باشد بهتر وتازه تر است وزود در آب وروغن زیت گداخته شود وسبک وزن ومتخلخل باشد وکهنهٔ آن سرخ رنگ اشقر بود وزود گداخته نشود وبوی وتندی آن کمتر باشد ومغشوش آن که از انزروت وصمغ عربی میسازند باوصاف مذکوره نیست وگویند اکثر اشخاص آن در وقت گرفتن دمه بدماغ ان برسد میریزاند آنرا پس باید که دران حین دهان را بند نمایند واول کسیکه پی برده باین صمغ یوناس ملک یونیه برده خود ویا آنکه اطبا در عصر او یافته اند * طبیعت آن گرم وخشک در اول چهارم وبعضی خشک در سوم گفته اند وقوت آن تا چهار ماه قوی میباشد وبعد ازان ضعیف وتا ده سال باطل میگردد * **افعال وخواص ومنافع آن** * جالی وملطف ومحرق وحاد خصوص تازهٔ آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج وزرد آب ومنقی فضول بلغمیه از اعصاب وجهت لقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی ورعشه وخدر ودوار وسدر وصرع وسکته وکابوس وجمود وشخوص واستسقا وسپرز وقولنج وسردی گرده وعرق النسا ومفاصل ووجع ظهر ورگ که از بلغم باشد ودفع سموم بارده وتسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی ازان محلول در شیر دختر جهت لقوه ومحلول آن در روغن حبة الخضراء ومالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع وبدستور فرو بردن حب مصنوع از ربع درمی ازان واز سکبینج ومقل الیهود واشق از هر یک نیمدرم جهت لقوه مفید وزائل کرده اند آنرا الفالج والاسترخاء اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بخاصیت آنکه تنقیهٔ دماغ میکند ومیل میدهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی وسعوط محلول مقدار یک شعیرهٔ آن با آب مرزنجوش یا باب افشردهٔ چغندر یا با آب افشردهٔ سیر ترنیز نافع است فالج را بهمان جهت واشامیدن ان با ادویهٔ مناسبه نیز نافع است آنرا واسترخا را وتمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز یا اقلا سه روز نافع است آنرا وفالج را واکثری از امراض عصبانیه را واگر مخلوط نمایند آنرا بقیروطیکه شکسته باشند حدت افربیون را بروغن وتمریخ نمایند بآن نافع است آن هردو ورا بنهایت نفع وسزاوار نیست اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز ومقدار افربیون از سه درم وچون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار گرم نموده تدهین بآن نمایند نافع است از برای فالج واسترخا بخاصیت آنکه مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم وچون بگیرند ازان یک اوقیهٔ آنرا ونرم سوده در یکرطل زیت که دران ده اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده درهاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود وتمریخ نمایند بقلیلی ازان نافع است فالج واسترخا را نفعی بین وچون بگیرند ازان ربع درمی واز سکبینج و اشق نصف درمی وحب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا وچون بگیرند مقدار یک دانگ ازان وسائیده بزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا شیده بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ وچون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط وروغن سداب وتمریخ نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را واگر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر وعاقرقرحا میباشد انفع وهمچنین تمریخ بقیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه وزیت کهنه یکرطل وموم سرخ ده اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده با ن مخلوط کرده درهاون بدسته نیکو سائیده استعمال نمایند الرعشة والتمدد آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه نافع است رعشهٔ بلغمی را وتمریخ بیکدرم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه

محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن
نافع است خدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن حار و یا روغن حار دیگر نافع است آنرا شربا و تمریخا و چون سی درهم آنرا در روغن مناسبی حل نموده
در روغن قثاء الحمار و یا روغن حارد دیگر نافع است آنرا شربا و تمریخا و چون سی درهم آنرا در روغن مناسب نافع است
شش روز با آن مروخ نمایند نافع است خدر را و تعطیس با فربیون و استشمام با آن و نشوق بدان با روغن مناسب نافع است
دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد را الصرع و السکتة و الکابوس و الجمود و الشخوص چون بسیار نرم بسایند آنرا
بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافع است آن هردو را و چون حل کنند با آب گرم و غرغره
کنند یا آن صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون و ثافسیا و امثال این هردو از ادویهٔ محمرهٔ محللهٔ مواد
ومقرحهٔ عضو بر موضع صعود ابخره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوی سر نافع
است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم
از آن با ادویهٔ مناسبه نافع است کابوس را و ریختن یک اوقیهٔ افربیون محلول در یک رطل روغن یا سمین بر سر صاحب جمود
و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جندبیدستر سوده در روغن یا سمین بر سر نافع است آن هردو علت را الاستسقاء
و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک
و کمر که از بلغم و سردی باشد و سموم بارده را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در
چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت
چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت
زیادهٔ زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و للدغ هوام دافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل
و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض مستبس مجرب و
اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آن است و فرزجه یک حبهٔ آن که با مشک سائیده باشند در اعانت بر حمل
و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بد بوئی آن بی عدیل المضار مضر اصحاب امزجهٔ حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
سزاوار نیست که بتنهائی آنرا بنوشد و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و نانخواه مانند دارچینی و
سنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم
آوردن فم آن بحدیکه ادویهٔ مسقطهٔ جنین نتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم
کشنده بدل آن در استسقا مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جندبیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مؤلف گفته
اکر فرفیون و افیون را هرد و باهم در شیشه کنند هریک دیگری را فانی میکرداند بحدیکه اثری از آن هردو نمیماند و گفته اند چون
افربیون را با بلاذر باقلانکاملند از ذلند دهیچ وقت قوت آن زائل نمیکردد و حبوب و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین
افربیون در قرابادین ذکر یافت و تداریک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مقرر آن نیز و بالجمله از خوردن آن
نعاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود
متقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن چرب نمودن آن بروغن و
آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب
مخروش و لیمون و کشکاب و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای چرب وجد و از مجرب و قاد زهر حیوانی با دوغ تازهٔ گاو

خوردانیدن واضمدهٔ باردهٔ برجگر کل اشتن است.

* افسنتین * بفتح همزه وسکون فا وفتح سین وسکون نون وکسرتای مثناةٔ فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه ونون لغت یونانی است وبعربی خترق بخای معجمهٔ مفتوحه وتای مثناة فوقانیهٔ ساکنه ورای مهملهٔ مفتوحه وقاف وبرومی ابسنیون وبفارسی مروهٔ کویند وبلغت مصر نوع زبون آنرا دسیسه ونوع جبلی آنرا ربل برای مهمله نامند وبهندی مجتری وشتارو کویند.

* ماهیت آن نباتی است ما بین شجر وکیاه وشبیه باقحوان که بفارسی بابونه کاوچشم نامند وساق آن بلند وشاخهای آن انبوه وبرگ شبیه ببرگ صعتر وغبار آلود وبا اندک زغب وگل آن مانند گل بابونه وازان ریزه‌تر ودر وسط آن تکمهٔ کوچکی ودران تخمی باریک شبیه باسپند وبا تلخی وقبض واندک تیزی وبوی آن با عطریت وتعلی شیخ الرئیس کفته که حنین نوشته که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی وشرقی وطرسوسی وسوسی وانچه از کوه لکام میآورند وغیر اینها نیز ومتقدمین پنج صنف دانسته اند طرسوسی وسوسی ونبطی وخراسانی ورومی ونبطی آن با عطریت است وقوت قبض وتحلیل آن زیاده وحرارت آن کمتر وازین جهت اسهال بلغم نمی نماید هرچند درمعده باشد ونفعی چندان در اسهال بلغم ندارد ومضر بفم معده نیست وصنفی را که برگ مانند برگ زردک وسفید وگل آن زرد وبی برگ واهل مصر آنرا دسیسه نامند ومنبت آن انچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه وخراسان وعراق است زبون ترین همهٔ اصناف است وگفته اند که افسنتین از اصناف شیح است ولهذا بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند وبعضی کشوثای رومی دانسته اند ومختار بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفید رنگ پس سوسی مزغب آنست که چون چوب آنرا بشکنند وبا بکفد ست بمالند بوی صبر ازان آید ودر طعم آن حرافت وتلخی وقبضی باشد ونیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه وتلخ طعم مزغب آنست که دران گرهها باشد و انچه را از جزیرهٔ بیطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است وبرگ وگل آن کوچکتر وگاه مغشوش میکنند آن را بزردی زیت که با آن در آب جوش میدهند وخشک می نمایند وفرق میان آن هردو آنست که مغشوش آن را چون در آتش اندازند بوی زیت ازان آید بخلاف خالص * طبیعت آن گرم در اول وخشک در سوم وبعضی گرم در اول دوم وخشک در آخر آن گفته اند واین اصح است وگرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن واقوی ازان وهمچنین تخم وگل آن اقوی است از حشیش آن * افعال وخواص ومنافع آن مفتح وملطف ومشهی وقابض وتلخ وقبض آن اقوی وزیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مائیت صفر وسایر اخلاط مراریهٔ مجتمعه درمعده وبا در ربول ومنقی عروق سینه وشش وبا افتیمون وبدستور با افتیمون واسطوخودوس منقی ومسهل سودا وجهت صداع وللقوه وفالج واسترخا ورعشه وصرع وسکته وکابوس ودوار وسدر ومالیخولیا وسبات وامراض عین وگوش ودهان وحلق ومعده وکبد ومرارهٔ طحال وارحام وبواسیر واوجاع اعصاب واعیا وداء الثعلب وداء الحیه ودفع سموم مشروبه ومنهوشه وتقویت معده واشتها وادرار بول وحیض وشیر وعرق وقتل اقسام دیدان وامثال اینها از امراض مرکب بتنهائی وبا ادویهٔ مناسبهٔ آن نافع شربا وضمادا الصداع واللقوة والفالج والاسترخاء والرعشة والصرع والسکتة والکابوس نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصا که دران قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادثه متولد درمقدم دماغ وآشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست وغرغره بآن لقوه وشرب طبیخ آن بتنهائی ویا با عسل لقوه وفالج واسترخا ورعشه وصرع وسکته وکابوس را نافع وچون مفلوجی که درمعدهٔ او اخلاط حاره حاصله از ادویهٔ مشروبه باشد بنوشد آنرا خارج میکرد اند آنها را وتبرید میکند بالعرض ورنختن عصارهٔ آن بکلوی مسکوت وسعوط نمودن

آن آنرا مفید الدوار والصداع والسبات والاعیاء والمالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری و آورسلیخا دث
از صفرا و بلغم را ونقیع آن سبات وطبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را ونیز تجرع هر روز ده اوقیه از آب طبیخ آن واکر ماده
مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصارهٔ آنرا در آب حل کنند و بیاشامند واکر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح باردهٔ
نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیهٔ آن بطبیخ افسنتین یا عصارهٔ آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن کل آن جهت اعیای
امتلائی مفید امراض العین چون بکیرند حشیش آنرا وسائیده در خرقه کتانی بسته در آب کرم جوشان فرو برده تکمید نمایند
آن چشمی را که طرفه داشته ومدت مدید طول کشیده باشد زائل کرداند آنرا بجهت آنکه کویند جذب میکند خون را بسوی
خود بحدیکه خون در آن صره می آید که اکر بفشارند خون از آن برمی آید و طلای مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم وغشاوه
وورم وضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم وضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصا نبطی آن و اکتحال
آن جهت رمد وغشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب یا روغنی قابض یا در شراب پخته کوش را ببخار آن بدارند
نافع است وجع آنرا و ورم بنا کوش را وهمچنین طلای آن بر بنا کوش وقطور عصارهٔ آن وجع حادث بسبب دیدان و ریاح
ویا رفتن آب در آنرا نافع بجهت آنکه قتل دیدان و تحلیل ریاح آب است وقطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آید با قلیلی زهرهٔ بز نیز محلل ریاح کوش ومنقی جراحت آن در ساعت ورافع کری است هرچند کهنه
باشد وهمچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهرهٔ بز آمدن آب را از کوش باز دارد امراض الفم و
الحلق والصدر والرئة طلای افسنتین کوبیده با نطرون وعسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات
داخلهٔ آنرا وخناق و ورم بنا کوش و وجع آنرا وهمچنین غرغرهٔ مطبوخ آن یا عصارهٔ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ آن و آشامیدن
آب طبیخ آن جهت تنقیهٔ صدر و رئه وانچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعدة والکبد والمرارة والطحال
والامعاء والرحم والمقعدة والدیدان والبواسیر والمفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده وتحلیل صلابات
باطنیه ونفخ و ریاح وهمچنین ضماد آن وشرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب
الفعل است وجهت اوجاع جنبین وخاصره وتهیج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل و امراض مقعدهٔ باردهٔ و دفع
بخارات فاسده واصلاح فساد مزاج وابتدای سوء القنیه و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره وهمچنین چون بیاشامند
ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع
و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال وهمچنین با ادویه مناسبهٔ دیکر وضماد کوبیدهٔ آن با انجیر و
نطرون وشیلم جهت استسقا خصوصا با سرکه وبدستور با نطرون وانجیر ودقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملک در زیت پخته جهت
ورم کبد در اواخر وطلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار وتمریخ آن با موم و روغن کل سرخ یا روغن حنا جهت
درد تهیکاه ودرد معدهٔ کهنه وجکر و بواسیر وشقاق مقعده و وجع آن وصلابت رحم وهمچنین ضماد آن بتنهائی وفرزجهٔ آن با عسل
جهت ادرار حیض وحمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی و یا مطبوخ آن با برنج یا با
عدس جهت قتل واخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر وشقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب
ادویهٔ مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف وتقویت معده ودفع بواسیر
وشقاق مقعده وتنقیهٔ عروق مینماید از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار میفرماید الحمی و داء الثعلب والحیة والشرا و دفع

السموم وغيرها والزينة آشاميدن طبيخ آن جهت تپهاى عفن ومركب وكهنه وبا ناردين جهت داء الثعلب وداء الحية و
اصلاح فساد مزاج وبتنهائى جهت نيكوئى رنگ رخساره وبا ستورضاد آن وآشاميدن ده درم مطبوخ آن جهت گزيدن
عقرب وبا شراب جهت سم شوكران ونهش تنين بحرى وبرى نيز وبا سركه جهت خناق عارض از شرب قطر وضماد آن با آب
جهت شرا وتحليل صلابات وداء الثعلب وداء الحية وكذا شتن آن در صندوق وميان متاع مانع كرم زدن ثياب و
آميختن آب مطبوخ آن با مركب مانع تغير آن وخوردن ارضه وكرم وسوس وموش كتابى را كه بآن مركب كتابت كرده
باشند وطلاى آن با زيت بر بدن مانع مقارنت پشه است بآن كس وذرور آن جهت گريزانيدن هوام وپاشيدن آب طبيخ
آن كشنده كيك وتدخين آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتين مضعف فم معده است سواى تبطي آن وليكن ضرر
عصارهٔ آن زياده از حشيش آن است ومصدع ومجفف مصلح آن در مبرودين انيسون ومصطكى ودر محرورين شربت اناز
وامثال آن وشيخ الرئيس وصاحب شفاء الاسقام وديگران گفته اند كه حشيش افسنتين موافق ترين ادويه است از براى
معده وتقويت آن وعصارهٔ آن مضعف آن است بجهت آنكه در عصارهٔ آن قوت قبضى كه محتبس است در حشيش آن نيست
ونيز صاحب شفاء الاسقام گفته جايز نيست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنكه ضرر آن دران حين بيشتر از نفع
آن است بسبب قوت قبضى كه دارد وبالجمله دران دو قوت است قوت اسهال وقوت قبض ودو جوهر نيز يكى جوهر لطيف
هوائى نارى كه باعث اسهال وتفتيح است ودیگری جوهر كثيف ارضى كه موجب قبض وحبس است مقدار شربت از جرم
آن از يك مثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ تا ده درم است اما بايد كه چون جرم آنرا بطريق سفوف وغير آن اكر استعمال
نمايند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمايند بدل آن در اسهال غافث وشيح ارمنى است وجهت تقويت معده
بوزن آن اسارون ونصف آن هليلهٔ زرد وبجهت جگر عصارهٔ غافث وجعده وقيصوم وعصارهٔ آن كه آنرا كوبيده آب
آنرا گرفته در آفتاب خشك كنند در جميع افعال مذكوره اقوى است ونيز محلل ومفتح سدهٔ جگر ومجارى مابين معده وجگر و
مجارى امعا وجهت تپهاى كهنه ومركبهٔ قديمه وتقويت معده وتنقيهٔ آن از اخلاط مراريه وآوردن اشتهاى طعام وابتداى هوع
القنيه واستسقا ويرقان ونيكو كردن رنگ رخسار واصلاح فساد مزاج شربا مفيد وجهت تهيج وجه وورم اطراف وورم طحال
وداء الثعلب وداء الحيه شربا وضمادا نافع ومورث كرب وصداع ومصلح آن ربوند مقدار شربت آن تا يك درهم وبدل آن سه
وزن آن افسنتين يا غافث يا شكاعى است واين ضعيف است شيخ الرئيس گفته عصارهٔ آن مصدع است وظن من آنست كه
همين سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انيسون ودر محرور رب آب انار است وحب افسنتين وادهان واشربه
واضمده وعرق وغير غره واقراص ومطبوخات ومعجون آن در قرابادين ذكر يافت باخواص ومنافع وطرق
استعمال وصنعت هريك

ستين
*افشرج * بفتح اول وسكون فا وضم شين معجمه وفتح راء مهمله وجيم معرب افشره فارسى است كه بعربى عصير نامند
واصل آن افشرده بود كه بكثرت استعمال افشره شده آن مخصوص با آب ميوهاى آبدار است كه ماليده ويا كوبيده نشرده
آب آنها را بگيرند خواه بر آتش بقوام آورند كه رب نامند ويا در آفتاب گذارند تا غليظ شود كه عصاره گويند وبالفعل
عبارت از آب افشردهٔ ميوه هاى آبدار رسيده ترش يا ميخوش مانند انار وآلو بالو وتوت وزرشك ويا آب ليمو ويا اترج و
يا غورهٔ انگورى وبا عرق نعناع وبا تمر هندى محلول يا آب وبا آب انبهٔ خام وفالسه وجامون كه ميوه هاى هند يست يا سماق

محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آنمقدار که خوش طعم گردد و با طعام و یا بدون آن بنوشند یا مورب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق ساطانی که از جملهٔ اشربجات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت * طبیعت و افعال و خواص هریك راجع بآنچیزی است که ازان سازند

* افعی * بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یاء در آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی احد یا واحاد یا نامند و آنرا اسامی بسیار است * ماهیت * آن ماریست بقدر دو ذرع دست و یا دنبالهٔ باریك و کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعدهٔ آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریك و در وقت رفتار ازان آواز می آید گویند که آواز از پوست آنست بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زورد او ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی به تیرگی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیة و بعضی مائل باعتدال و بعضی قلیل السمیة و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر را دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخی جوان دور از آب و عمارت و جنگل و بیشه و شوره زار دهن گشاد عریض سر طلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی بار نرسیده و زود سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آنرا ختم آلود نموده بزودی و بسرعت تمام سر و دم آن را یکجا جمع نموده بتیشه و یا تبرزین نجاری عریضی و یا ساطور قصابی و یا با آلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جا بجا ریخته نباشد مقدار چهار انگشت از هر طرف بیکضرب یا پتکی جدا نمایند که در ان اصلا و طلی نمانند و الا بکار نخواهد آمد و کیسهٔ محاذی سر و دم آن بدارند که در ان افتد و بکسی نرسد بوجه سر و دم نباید جدا کردن و گفته اند که بجهت کثرت سمیت آن است چنانچه مشهور است بلکه برای آن است که در ان گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشای آنرا برآورند و احتیاط نمایند که زهرهٔ آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهرقاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در ان است پس با آب و نمك پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمك در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره با آتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب آنمقدار در ان باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دم نباید خون کمی ازان آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیهٔ آن یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول میکند و دیگر ساسه است که فرو میرود در ریگ و شنا میکند در ان مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه مکللة الراس است که طول آن نهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس و صفیر خود میکشد و هر که نظر بر ان افکند میمیرد و

هر که نزدیک آن مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن کنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط میماند و بدبو میباشد و کسی را که بگزد پوست او جدا می گردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میکرده ملسوع آن را بحدیکه دائم آب مینوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که میکشد بآب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیهٔ دیگر نیز میباشد و سمیت مار ماده اکثر و قویتر از آن است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطهٔ دندان سمیت را بعضو میریزد دندان آن مجوف و کوچک بمقدار دانهٔ برنجی و در زیر آن سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آنرا برآورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش آن قدری خون برمی آید ولیکن اذیت بسیار نمیرسانند و مسموع گشته ماریکه دندان سمی آنرا برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول برمیآورد و کسی را که بگزد بدستور هلاک میکرد اند * طبیعت آن بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آن که قریب با آب و عمارت نباشد خار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دره و کوهستان میباشد خشک در چهارم * افعال و خواص و منافع آن چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آنرا پاک کنند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم اینمعنی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنهٔ لطیفه را مستحیل بشبش و کنبفه را بتقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پختهٔ آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازالهٔ برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض باردهٔ عصبانی و طول عمر مؤثر هرگاه بسالی یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بروئیدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم و موم و روغنهای مناسب و مسکهٔ تازه و ازداخل بآشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفهٔ مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقهٔ آن جهت ضیق النفس بارد رطب و باید که مرقهٔ آن را بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیدهٔ خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنهٔ بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم بر گزیدهٔ آن گذارند وجع آنرا ساکن کرده اند و سمیت آنرا دفع نماید و اکتار از اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب غوره است و نخود یکه در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب با است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت آن است و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هریک افعی گرهی بر آن بزنند بستن آن ریسمان بر گردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیة مجرب و بدستور ریسمان کتانیکه افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید

وبدستور زهرهٔ آن سم قاتل بلا مهلت وگدازندهٔ اخلاط واعضا وفاسد کنندهٔ ارواح وحرارت غریزی است بسرعت بالخاصیة ولهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست وپوست آن جهت امراض جلد واستسقا ویرقان وطحال ونزلات وادرار بول وتفتیت حصاة وامراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع وبخور آن طرد هوام نماید وکسی را که خناق باشد وخوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید وطریقهٔ احراق آن در مقدمه ذکر یافت ودر نسخهٔ مالیفی طریق احراق آن چنین است که بر افعی نمک وشبت وانجیر از هر یک یکرطل ونیم اوقیه سائیده پاشیده وبانه اوقیه عسل بر آن ریخته وسر آن را بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه ویا در ظرف چینی محفوظ دارند وعند الحاجة استعمال نمایند وگاه از برای خوشبوئی ونیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب وساذج هندی نرم سوده با آن ممزوج مینمایند * افعال وخواص ومنافع رماد آن آنست که طلای آن باروغن زیتون جهت تحلیل خنازیر وباسرکه جهت داء الثعلب وداء الحیه واکتحال آن باعسل بغایت مقوی باصره است وعلامت افعی گزیده وتدارک سم آن ومرارهٔ افعی خورده وتدارک آن نیز وتریاق فاروق از بدو ظهور تا انتهای کمال ونسخ وطریقهٔ ساختن وزمان استعمال ومواضع آن ومقادیر شربات ومنافع ومضار آن بتفصیل وقرص افعی وحب ودهن ورماد وطبیخ وماء اللحم ومرقه ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت وبالجمله کسی را که افعی ویا مار گزیده باشد از علامات لسع آن برآمدن خون متغیر اللون از آن موضع پس زرد آبی شبیه بچرک وورم کردن موضع لسع وسرخ شدن آن وخشکی دهان وزبان والتهاب اندرون وگرمی بدن وعرق سرد وسبزی رنگ رو وغثیان وقی صفراوی واغما وغشی وسردی بدن وهلاک است وبهترین معالجات فی الفور بلافاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصلهٔ چهار پنج انگشت تا یکشبر بهر ریسمان وبندیکه حاضر باشد حتی از کمربند ودستار تا بند ازار ومراد آنکه تغافل نه ورزند ومساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست وپا باشد واگر دو جا ببندند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصلهٔ چار پنج انگشت تا یکشبر وتا خوب خاطرجمع نکردند باز نکنند واگر تا سه روز باز نکنند بهتر است وباداغ کنند آن موضع را ویا قطع نمایند والا فی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت وخون فاسد دفع گردد وخون مدفوع از آن بریده کم رنگ مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون واخلاط واعضا را میگدازد ونابود میگرداند واگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان باقوت که دندانهای او مسلم باشد ومرضی وقلاعی در دهان وزبان او نباشد وناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید وروغن گل برلبهای خود بمالد وبدان مضمضه کند وبقوت تمام آن موضع را بمکد وآب دهان را بیفکند وفرو نریزد ونیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند وبر آن موضع بمالند وسه چهار عدد رته که بهندی ریتهه نامند در آب خوب بمالند تا کف برآورد وبخورانند وخورانیدن روغن کهنه که اقلا یکساله باشد وشیر وشراب کهنه وپنیر مایهٔ خرگوش تازه محلول در سرکه ویا آب مطبوخ برگ غار وفاشرا وسپند وتخم بونجه ومغز تخم ترنج وبیخ عرطنیثا وبیخ کاشم وبیخ کزو مرمکی وافسنتین وطرخشقوق وزراوند مدحرج وطویل وکرفس جبلی وفلفل وبامعجون مرتب ازینها بتمامی ویا آنچه میسر آید باعسل بقدر چهار دانگ وخوردن شیر خام بسیار یا مغز گردکان ومالیدن مرمکی وادویهٔ مزبوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را بشکافند وگرما گرم بر آن موضع گذارند وبدستور شکم خروس زنده را بشکافند گرما گرم بر آن بگذارند ومهرهٔ مار را بر آن بگذارند تا بچسپد وبر آن شیر تازه دوشیده میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر نه برد ورنگ آن

متغیر نکردد و مهرهٔ خود نشود جدا کردد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آن است که مادام که زهر باقی است جدا نمیکردد و شیر بکه بران میریزند بریده و متغیر میکردد رقی فرمودن با آنکه نیل دران مقدار رکر طل حل کرده باشند و بستن قدری از ان دران موضع و خوردا نیدن آب برک بریا نه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اکر تازهٔ آن نباشد برک خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که با قیصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا از زنان و کفته اند اکتحال بدان با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهرهٔ افعی خورده باشد و او را پی در پی غشی عارض کردد تدبیر آن مکرر رقی فرمودن با آب رته و مطبوخ ادویهٔ مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب کرم یا با شیر کاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب کوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال این ها است

اقلنجه

* اقلنجه * بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل پرنک نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بتخردل و تند شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برک آن مانند برک بادام و کل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزر البنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون کویند از قسم کوچک کبابه است و نیز کویند قرنفل بستانی است و این هردو اصلی ندارد * طبیعت آن کرم در اول و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و جکر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد کزیدن عقرب میکند مصلح و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

افنیقون

* افنیقون * بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است شبیه با فیقطس مکر در بوکه بوی اترج ندارد و در زراعت کندم میروید * طبیعت آن بغایت سرد و مخدر است * افعال و خواص و منافع آن از خارج در اطلیهٔ رادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست

افیقطس

* افیقطس * بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل * ماهیت آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و کل آن مختلف الشکل و اللون و مائل بسفیدی و برک آن عریض شبیه ببرک سداب با تشریفات خفی و مزغب بزغبهای سفید مانند برک کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برک آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرکتر از ان و با تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه با نکشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی کیاه آن شبیه ببوی ترنج * و منبت آن سواحل دریا و مرابها و جاهائیکه آب دران فرو میرود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلیم نامند بهترین آن رسیدهٔ سنکین آن است و مغشوش بتخم شلغم مینمایند و فرق به بزرکی آن است * طبیعت آن در دوم کرم و خشک و با اندک حدت و کرمی آن زیاده از خشکی آن * افعال و خواص و منافع آن * برک و تخم و

سائر اجزای آن جهت وجع کبد وورم بارد غلیظهٔ آن وتفتیح سدهٔ آن وسدهٔ طحال وتحلیل اورام واخلاط غلیظه ورياح ونفخهٔ طحال واحشا وصلابات سائر احضا وردپا ودفع جمیع سموم قتاله شربا وضمادا نافع وباید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند وعصارهٔ بیخ آن درجمیع امراض مذکوره نافع وقویتر وباید که درفصل بهار عصارهٔ آنرا بگیرند زیرا که بعد ازآن درآن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن تا دو مثقال وازتخم آن نیم مثقال وروغن آن درآثار مانند آن است وآنرا زیت الشلجم نامند

افیمیدون * بفتح همزه وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه وضم دال وسکون واو ونون لغت یونانی است وآنرا افیوس نامند * ماهیت آن نباتی است مابین شجر وگیاه ومنبسط برزمین شاخ وبرگ آن زیاده از ده وازده عدد نمیباشد وگل وثمر ندارد وریشهای آن باریک وسیاه وتند بو وبی طعم * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس وآشامیدن آن مانع توالد زن ومرد مقدار شربت از برگ وبیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند

افیوس بفتح اول وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است وآنرا افیوس الحدتی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدتی است وبعضی مردم آنرا خاما لانس وفچل بری نیز گویند * ماهیت آن نباتی است مابین شجر وگیاه بسیار بلند نمیشود وساق آن مزغب وباریک واز سه عدد زیاده نمیباشد وشبیه بچوب انه خر برگ آن مانند برگ سداب وبسیار سبز وثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل وسیاه وگل آن زرد وصدفی شکل وبیخ آن بقدر امرودی وشبیه بترب وخنثی ومستدیر وپرازرطوبت وچون خشک شود باطن آن سفید وظاهر آن سیاه میگردد * طبیعت آن درسوم گرم وخشک ولذاع وجالینوس بارد در دوم وجفف درازل وثمر آنرا ابن تابض در اول درجهٔ اول ومجفف در دوم گفته * افعال وخواص آن آشامیدن اخالی آن مقی واسافل آن مسهل ومجموع آن مقی ومسهل بلغم وصفرا ومانع روئیدن موانست بعلاتهٔ صبغیان تا مدتی چون بران بمالند وثمر آن برتان را مغید ودمعهٔ آن مقی ومسهل مقدار شربت ازجرم آن سه قیراط وازرطوبت آن پنج قیراط شیخ داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع وگفته شده جلا میدهد بیاض چشم را ومقی ومسهل است وکیفیت استخراج دمعهٔ آن آنست که آنرا بکوبند وبفشارند وبرده دمعهٔ آنرا بگیرند ودر ظرفی کنند وبران آب بریزند وبا پری حرکت دهند وخشک نموده استعمال نمایند

افیون * بفتح همزه وسکون فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون معرب ابیون یونانی است ومعنی آن مسبت است یعنی خواب غرق آورنده وبعربی لبن الخشخاش ومرقد وبعبری تریاق وبسریانی دعنا مینون وشقیقل بمعنی میرانندهٔ احضا وبفارسی تریاک وگویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوائی در ازجاع شدیده مسکن وحائل میان مریض وموت سوای آن وچون دران قوت سمیت است وبا آنکه دوائی سمی وشدید الغایه است واطبا بلحاظ چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن وناچار دانسته اند چاره از ان لابد اترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران وجندبیدستر ومشک * ماهیت آن بدانکه اطلاق مینمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد وخواه سیاه واهل مشرق ومغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه واین نزد قدمای اطبا است جهت آنکه دران زمان زرع خشخاش سفید نبوده واز خشخاش سیاه صحرائی

لبن میگرفتند آنرا و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصة در موضعي ازان معروف بأسيوط وازانجا باطراف ميبرند آنرا سوم برعصارهٔ خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس وشیخ الرئیس فرموده اند وازکاهو صحرائی نیزافیون میسازند واین نیز مثل اوست اما ضعیف الفعل وازشقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند واین بسیار کم بعمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقهٔ اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت وکوزهٔ آن بزرگ شد ودانهای آن بسته گردید وقریب بآن رسید که رطوبت وطراوت آن کم شود وخشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد وباندرون آن برسد وشوراخها کند زده شب میگذارند تا شیر ورطوبتیکه درون آنست ازان موضع بیرون آید وبسبب سردی هوا فی الجمله جمودی وانعقادی بهمرساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده وهوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند وبرکنارهٔ صدفی یا بابیالهٔ چینی یا شیشهٔ جمع مینمایند وزمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید وازانها برآید نیز میگیرند وهمچنین روز دیگر وگاه مرتبهٔ دیگر نیز تیغ میزنند ولبن آنرا بدستور برمیدارند وبعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا از پشت کاردی جمع مینمایند وبانگشت بهتراست زیرا که دران صورت البته قدری از پوست رقیق واجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکوصلایه میکنند وبدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود وغلیظ گردد قرصها وبا فتیله وبا قلمهای پهن سازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سرخشخاش وپوست واوراق آنرا میکوبند وآب آنرا افشرده میگیرند ودرآفتاب میگذارند تا غلیظ گردد وبدستور برسنگ صلایه میسایند وبدست میمالند واقراص میسازند واین را افیون سفونیون میگویند وبهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است وبعد ازان از خشخاش سفید وازشقایق النعمان از همه باعتباری بهتر واقوی وزبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است وازان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی وعلامت جودت آن تندی بو وتلخی طعم وقبوضت وملاست جرم وجوهر ودر آب گداخته شدن واجزائی محلول آن متشابه ومتساوی بودن که دردی دران نباشد وچون صاف نمایند تفلی ازان نماند وبوئیدن آن خواب آورد وچون قطعهٔ آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی وسنگین باشد وچون در آفتاب گذارند نرم وگداخته گردد وچون در آتش اندازند ویا بنزدیک چراغ بدارند زود مشتعل وافروخته گردد وازان جرم بسیاری نماند وشعلهٔ آن صافی باشد وکدر وتیره نباشد وچون آنرا خاموش کنند بوی آن تند وقوی باشد ومغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است وآنرا غش بمامیثا یا عصارهٔ خس بری میکنند وعدس وصبر ومر نیز داخل آن مینمایند وعلامت هریک از طعم ورائحه وحل نمودن در آب معلوم میگردد * طبیعت آن بدانکه درمزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد وخشک وبرودت آنرا درنهایت مراتب میدانند که چهارم است ودران نیز اختلاف است بعضی دراول چهارم وبعضی دراوسط وهمچنین است قول دریبوست آن بعضی گفته اند که یابس است درسوم وبعضی گفته اند یبوست آن قوی است وجملهٔ اطبای هند آنرا گرم وخشک ومتأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند وبعضی گرم وآنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است درچهارم ومتخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس درآخر سوم واز خشخاش سفید بستانی بارد یابس دراول سوم ومتخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند وبعضی سرد ومؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی دران دوجزواست جزو حار لطیف هوائی وجزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است

برنائی طعم وحدت در آنچه بسیار وبهرجهت اشتعال بنار وصعود وافعال حرارت ازان در بدن بعد ورود دران وفعل وانفعال با هم بسبب جزو حار آنست ولیکن چون بسیار لطیف وقلیل است زود بتحلیل میرود وزائل میگردد وانفعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست وچون بسیار است باقی میماند وازین است که در اوائل هنگام استعمال وورود آن در بدن باطنا وظاهرا شربا وضمادا وطلاء بسبب تخلخل وتفتیح مسام واجتماع حرارت در باطن قوی را برمی انگیزاند وظاهر بدن را گرم میسازد واشتها را زیاده میگرداند ورفته رفته بالعکس بدن را ضعیف ولاغر ورنگ رو را زرد وبی رونق میسازد بسبب ضدیت وافنا واماتت حرارت غریزی وقوی وارواح * افعال وخواص ومنافع آن مخدر وقابض ومسدد ومنوم ومحلل ومسکن اوجاع ومانع تعفن اخلاط وفساد آنها وحافظ ادویه وتراکیب وبجهت اکثر امراض راس واعصاب ونزلات وامراض چشم وگوش وسرفه وربو وضیق النفس که از حرارت باشد وتبهای مزمنه قدیمه ونائبه نافع ودر تسکین اوجاع ومنع تعفن اخلاط وتحلیل روح حیوانی ورفع اسهال وسحج وقرحه امعا مانند آن دوائی نیست وچون در سفرها وهنگام تعب وغم وهم واندوه وضعف قلب وگرسنگی ونیافتن طعام در ایام قحط وغلا وسرمای شدید وایام روزه ووقت قلع اسنان وحرقت بول وسوزش آن وحدت حامی وسرعت انزال وشدت قوت باه ووجع قولنج اندکی ازان بخورند مفید وسودمند است بجهت افعال مذکوره وخاصیت آن امراض الراس طلای قلیلی ازان با مصلح آن بتنهائی وبا ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی وشقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمی بقدر ربع تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع وموجب رستگاری او وتنویم صاحب سرسام صفراوی وصبارا وقطرب وجنون اگرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه وپیشانی وبینی اگر قوت او قوی باشد والا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن وهمچنین استشمام آن با شمه از زعفران حل کرده در لخالخ منومه وخورانیدن مقدار یک قیراط وکمتر ازان بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید ونیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد وهمچنین بوئیدن آن ومالیدن آن بر جبهه ویا با ماء الشعیر خوردن ویا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده ونیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی ازان با اقلونیا خواه بخورد وخواه ببویند خصوصا وقتیکه با اندکی زعفران در روغن گل حل کرده باشند وخورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل وغلبه حرارت نافع است صاحب داء الکلب ومانیا را خواب آورد وسعوط قلیلی ازان با اندکی زعفران جهت زکام ونزله در انتهای علت مفید وبعضی با زنجبیل گفته اند ودر اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار وزعفران ومشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است وبا زرد چوبه وشیافات واضمده واطلیه افیونیه بر دور چشم صاحب رمد واوجاع چشم در انتهای علت نافع وهمچنین با اندکی زعفران وشیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ ویا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن وهمچنین با دو حبه جند بیدستر محلول در شیر دختران ویا روغن بادام تلخ ومر وزعفران جهت درد گوش واستعمال ضماد آن با جند بیدستر جهت تسکین اوجاع گوش وقرحه آن نافع وقطور آن با بزر البنج سفید هر دو مساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت ویک قیراط آن در شیر تازه دوشیده حل کرده نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل وغشی باشد وبا وجود اینها مداومت بآن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است ودر غیر این حالات بطریق اولی ضماد آن جهت تجفیف قروح وورمهای حاره وبا زرده تخم مرغ نیمبرشت وزعفران جهت حمره بچشم حاجم میملد که بادسرخ

نامند و شراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیلهٔ آن با مرمکی و زعفران بالتسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه مجرب نافع و در معاجین و ادویهٔ مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنه و ظاهره و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باید که چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و کرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن بابس اعضا مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن ممنوع و در درهم آن کشنده بدل آن سه مثل آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آنرا مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبهٔ اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آنرا از صورت نوعیهٔ خود نگردانند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رائحهٔ افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت تاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس اهلاک مداوای آن و آنچه بدان مائل قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنهٔ حاره و آشامیدن شرابیکه در ان دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر بتکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشاندن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق لطین و مثرودیطوس و فادزهر فائق و مقدار یک قیراط جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل سائیده یا عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از ان عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شیر و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و با سرشف بخورد گفته اند که معالجه بد نیست و ترشیها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقین زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقهٔ اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و ترکیب افیونیه باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع القاف

* اقاقیا * بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصارهٔ قرظ است و قرظ ثمر سنط است که از ان صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آن را کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند * ماهیت آن باصح اقوال عصارهٔ نوعی از امغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سبز مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب

الرائحه بزه ازان بسیاهی سنکین وصلب باشد * طبیعت غیر مغسول آن سرد دراول وخشك در اول سوم ومغسول آن سرد وخشك در دوم * افعال وخواص ومنافع آن مجفف ورادع وقابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی معده وکبد وحابس نزلات حاره واسهال دموی وجهت استرخای مقعده ورحم شربا وضمادا طلاءً آن مسکن رمد حار ومقوی بصر وملطف رطوبات وزائل کننده سرخی آن وداخل کرده میشود در ادویهٔ ظفره وطلای آن برا ورام حاره محلل ومانع انصباب مواد است بسوی آنها وجهت داء الحیه وشقاق حادث ازسرما واسترخای مفاصل وبر وزنان اطفال ومقعده وبرموسیا کننده آن وبا برک مورد وکل سرخ جهت قطع ادرار عرق وبد بوی آن وبربدن ورخسار باعث نیکوئی رنگ وبا سفیده بیضهٔ مرغ جهت سوختکی آتش ومنع آبلهٔ آن وبد ستور با موم روغن جهت سوختکی آتش وداء الحیه مفید وذرور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضو یکه باشد وچون در آب بجوشانند وبر مفاصل مسترخیه بریزند نافع ومانع ریختن مواد است بسوی آنها واحتقان بدان مانع سحج واختلاف الدم ومقوی امعا است ودر رحم باعث تشف رطوبات مسترخیهٔ آن وحمول وفرزجهٔ آن مانع نزف الدم وخروج مقعده ورحم واسترخا وسیلان آن وضماد آن جهت بواسیر وحلقه وورم حار وباد سرخ وورم مقعده ورحم وبرکبد ضعیف باعث تقویت آن وچون در آب حل کنند وسر را بآن بشویند موی را سیاه کرداند ومانع آید از افتادن آن وبالادن وروغن کل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس وعندی وکویند حضض است واین انسب مینماید ودستور کرفتن آن آنست که بکیرند ثمر درخت آنرا هنکام نضج ورسیدکی وبکوبند وصاف نمایند وبآتش ملایم جوش دهند تا بسر حد انعقاد رسد ودر قالبها ریزند وبکذارند تا خشك شود وبکار برند واکثری آب برک آنرا نیز داخل مینمایند وکفته اند اکر بآفتاب منعقد سازند بهتر است وطریقهٔ غسل آن آنست که بآب بسایند آنچه بربالای آب ایستد برداراند وقرصها سازند وخشک نمایند وعند الحاجة بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد لذاع وغایص وجوهر کثیف ارضی قابض مسدد وچون غسل نمایند آنرا جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل کردد وجوهر کثیف ارضی آن بماند ولهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام ودر بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید

* اقحوان * بضم همزه وسکون قاف وضم حای مهمله وفتح واو والف ونون لغت عربی است واحداق المرضی نیز کویند وبفارسی بابونهٔ گاو وبابونهٔ گاوچشم نامند وبیونانی اوبیانس واوبانیس وبعبرانی فیفایفا وبسریانی فشا ونیز فرابیون وکرکیش وکرکاس کویند ونزد بعضی کافوربه نام اقحوان است * ماهیت آن دو قسم میباشد صغیر وکبیر صغیر رابیونانی فلیمن وبفارسی بهار کویند واین نیز دو نوع است بری وبستانی وبستانی را شاخهای باریک وبرک آن شبیه ببرک کشنیز وریزانه وکل آن زرد ومدور ودر اطراف آن برکهای ریزهٔ سفید واز کل بابونه بزرکتر وثقیل الرائحه وباندک تلخی ومنبت بری آن کوهستانها وصحراها وبالجمله صنفی از بابونه است ومغشوش ببابونه مینمایند وفرق آن است که بابونه تخم دارد واین ندارد وکل بابونه مجوف نیست واین مجوف است ومستعمل کل زرد آن است نه کل سرخ آن وبهترین آن آنست که برک آن سبز وبیرون کل آن سفید واندرون آن زرد وبا تلخی طعم باشد وکهنه وفاسد نباشد * طبیعت آن در سوم کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص ومنافع آن مسخن قوی ومحلل ومفتح سدهٔ جکر وافواه عروق وملطف ومحلل خون منجمد در مثانه وورم معده ومدر بول وعرق وحیض ومسقط جنین ومفتت حصاة وبا قوت تریاقیت وجهت درد مثانه وورم سپرز واستسقا وقراقر معده وقولنج ووجع

مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با فتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازهٔ
آن خواب آورد و اکثار مدا ومت آن سبات نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که مرشب اقحوان و جو مقشر
و بابونه از مریک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن این سا داخل کرده برسر نطول نمایند خواب آورد ایشانرا و در
نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر آمده و یك جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ
بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال
گفته اند بالطبخ تا وانیلاتا سی روز متوالی جهت ازالهٔ صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی
تا بیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سودهٔ آن جهت تقویت طبقات چشم
و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در ان و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص
داشته اند * اعضاء النفس والصدر والغذاء لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ
خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مرهٔ سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات متجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد
در ان و آشامیدن یک مثقال خشک سودهٔ آن با سکنجبین جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن پنج درم
آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع * اعضاء النفض آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون
منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بپاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و نقاح آن با شراب جهت
ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و بدستور حمول آن ادرار حیض بقوت تمام نماید و محلل صلابت
رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه بواسیر است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم
و طلای آب تازهٔ آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ
آن پارچه تر کرده بر ان گذارند جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب
ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر و تقشر خشک ریشها و قروح
خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید المضار اکثار آن مصدع و منقل راس
مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکربد معده و مصلحش آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن اکلیل الملک و بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن در درد ورم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول
ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل
از ان چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن
و تدهین با آن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج
اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا و تدهینا نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن
و سعوط بان بعد استفراغ بحسب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین
تعریق سر با آن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب مینمایند روغن آن را با بعضی ادویهٔ حارهٔ عطریهٔ ملطفهٔ مفتحه
بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن

* اقسون * بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افیثون بفتح همزه و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه

وضم ثای مثلثه وسکون واو ونون در آخر نیز دیده شده * ماهیت آن نباتی است در گل و برگ شبیه بباد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر از ان و در هنگام تری مقشر میشود و آنرا میخورند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن پر خار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر که قرطم نامند ریزه تر و بیخ آنرا چون بخایند از ان حرارت بسیار ظاهر میگردد و در اواخر تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت کزاز و تشنج امتلائی و اورام کردن و شدخ عضل شربا و ضمادا مجرب گفته اند خصوصا با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر گرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است

* اقط * بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی کشک پنیر و اهل روستاق و اعراب بادیه حصاة اللبن و بترکی قروط اقط
* ماهیت آن روغنی است که بطبخ وجدا کردن مائیت از جبنیت را با نمک سرشته صیقل و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد * طبیعت آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال مزمن بغایت موثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع مرف الدم و بواسیر و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خراز مجرب که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کنند و بعد از ان بر ان طلا نمایند المضار دیر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوص از امزجه بارده رطبه مصلح آن جوارشات و گل قند است ابن الیاس گفته هرگاه صرع بسبب دیدان بود و خورده شود دوا دیدان را بکشد و از برای رفع سبب آن می باید که بوده باشد غذا در ان روز ماءاللاقط با ثوم بسیار و اقط فرا گرفته شده از رایب میباشد در ان قوت محلله زیاده و ضررش بمعده کمتر از فرا گرفته از جبنیت و این را بترکی قرا قروط نامند و از جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت

* اقلیمیا * بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه والف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آنرا قدیلیا و بیونانی چربرا گویند که از کل اخس اجساد متطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و درد بر روی و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم میرسد با زکف آنست که بعد کل از و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق و بعضی تحت مجتمع میگردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است اقلیمیا
و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیاء ذهب و خبث فضه اقلیمیاء فضه و خبث مرقشیشا اقلیمیاء مرقشیشا است و بعضی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و ذهبی مائل بسرخی و فضی بسفیدی و سیاهی ذهبی از غلبه بوره است که بر طلا میزنند و گویند اقلیمیا معدنی میباشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طریق احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیائی نیز مذکور شد * طبیعت آن مانند اصل آن است الا آنکه یبوست بر آن غالب * افعال و خواص آن مجفف العین مقوی باصره و زائل کننده بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم الخروج والقروح والبهق والکلف وسائر الاثار والاورام والاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد و رویانیدن گوشت صحیح تازه و بر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید العلب آشامیدن یکفیرا طا از طلای آن

جهت خفقان وتقويت دل نافع بدل آن مرداسنگ محرق مغسول است * فصل الالف مع الكاف

اکارع * اکارع * بفتح همزه وکاف والف وکسر را وسکون عين مهملتين جمع کراع بضم کاف است وآنرا بفارسي پاچه نامند بهترين آن پاچهٔ گوسفند وبزيکساله است * افعال وخواص ومنافع آن لزج وديرهضم وبعد از انهضام مولد خون صالح رقيق ومعتدل الغذا وجهت ناقهين وصاحب بواسير وسوداى محترقه وسحج وخشونت حلق وسينه وشقاق لب وزبان وگرفتگي آواز وسرفهٔ يابس وسل ودق ونفث الدم وعسر البول وهزال مفرط والتيام زخمهاى باطني والتيام شکستگي استخوان وباصمغ عربي جهت پيچش واسهال مرارى ومنع لذع مواد حاره ودفع مضرت دواى حار مشروب وآب پاچه جهت سرفهٔ حار وتليين طبع يابس المزاج وحقنه بآن جهت مغص وزحير سددى مجرب ونطول آن جهت يبوست دماغ وتحليل خنازير واورام صلبه وطلاى روغن اندرون پاچه بافرفيون وروغن گل جهت تسکين درد سر وضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه وسرکه وعسل وپختن آن با کرفس ودارچيني ومانند اينها واستخوان سوختهٔ آن جهت رفع نزف الدم جراحات وباصبر جهت اسقاط دانهٔ بواسير موثر است

اکتمکت * اکتمکت * بفتح همزه وکسر کاف وسکون تاى مثناة فوقانيه وفتح ميم وکسر کاف وتا عوام فارس خايهٔ ابليس نامند ودرخت آنراد رکنار بعضى باغات ومزرعها مينشانند بجهت آنکه بسبب خار بسيار آن کسى وجانورى داخل آنها نميتواند شد وبهندى آنرا کرنجوه وکرنج بفتح کاف وراى مهمله وسکون نون وجيم در آخر وبلغت سانس کرت ماکرگهوله نامند * ماهيت آن ثمر درختي است پرخار في الجمله شبيه بدرخت انار وشاخهاى آن پراکنده وبرگهاى آن ريزه از برگ انار در طول کمتر ودر عرض زياده وبى تشريف ونوک ندارد وبر هر شاخى برگهاى آن بسيار وازهر دو طرف محاذى هم رسته وتمام شاخها و ساق آن پرخار وغلاف ثمر آن شبيه بغلاف استهٔ انبه وپرخار ودر جوف بعضى از ان دو دانه وبعضى سه دانه مثلث شکل زيتوني وفادزهرى رنگ صلب وبر سر آن اندک نشان نقطه برآمده ودر جوف آن مغزى سفيد في الجمله شبيه بمغز فندق و دربارچه وبى دهنيت وبسيار تلخ وبرگ وشکوفهٔ آن نيز تلخ وصغير وکبير ميباشد صغير آن سبز رنگ وکبير آن اندک سفيد رنگ وهردو در خواص قريب بهم اند وثمر آن چون خشک شود وحرکت دهند مغز آن در ان حرکت ميکند وچون صلب ميباشد پوست آن صدا ميکند ولهذا اکثرى شبيه نموده آنرا سنگ دانسته وگفته اند هو حجرفي حجر * طبيعت آن در سوم سرد وخشک وگرم وخشک نيز گفته اند وشايد اين قول اقوى باشد * افعال وخواص آن محلل اورام وحابس نزف الدم وخوردن آن مانع تاثير هواى وبائي ونصف دانهٔ آن با چند دانهٔ قرنفل سائيده جهت تسکين وجع قولنج ريحي مجرب وبا دارفلفل وعسل سرشته بمقدار بزرکي ثمر آن جهت حميات مزمنهٔ عتيقه نافع وحمول آن با شير دختران سائيده جهت حامله شدن زنان عقيمه موثر وتعليق آن بار يسمان سرخ بسته جهت حفظ جنين وبر درخت مثمر جهت منع ريختن ثمر آن موثر گفته اند واکثر اطبا متفق اند برآنکه مسهل ولادت است وچون تا يک هفته وزياده بران روزى سه دانهٔ ثمر آنرا در زير خاکستر گرم نمايند تا بخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند وبا آب بخورند جهت نزول آب در کيستين مفيد است وحکماى هند آنرا دو قسم نيز گفته اند يکى کبير ويکى صغير وکبير آنرا سفيد وهردو در خواص ومنافع قريب بهم وگرم وخشک دانسته ميگويند جهت قوت باصره ودفع رياح وروغن تخم آنرا چون بربدن بمالند نورانى گرداند ورونق دهد آنرا ودانهاى جربه را خشک گرداند وبالخاصية دافع امراض فرج زنان وجذام ورياح غليظه ومحتبسه در معده وامعا است وجهت دفع کرم

شکم و نواصیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا دق نموده ریزه
آن در روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشهٔ نگاه دارند و قدری آنرا در
زخمهای عاثر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم بیضهٔ حادث از
نزول ماء ببندند مکرر تحلیل دهد آنرا اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از ان جانب آنرا منفجر گردانند و دفع
نماید بدون الم و اذیتی

* اکلیل الملک * بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام
و کاف و آنرا اضابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی فالینوطس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی پرنک نامند * ماهیت آن *
دو صنف میباشد گیاه هرد و صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل و مثل غلافی مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور ریزه تر
از خرد ل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم باریکتر و هلالیت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر
درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و بیرا کنده و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن
زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی از ان ریزه تر و همچنین گیاه
آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک و سست و بد ستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و اهویه مختلف
میباشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر ان است و برگ هندی آن که پرنک نامند در طعم و رائحه اندک مشابهتی
بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه لخته با روغن و پیاز بریان کرده میخورند و در
گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب و تازه
زرد رنگ مائل بسفیدی اطیب الرائحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد * طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و
خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار یابس در ان زیاده از جزو بارد گفته و در بستوریان و من معتدل در حرارت
و برودت دانسته * افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج
و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است * امراض الراس جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و
همچنین نطول آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار
آن در حمام در هر روز و شب و تمریخ بدن آن برای امراض مذکوره و برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا
و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سودا وی در هر روز یک
یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب
مطبوخ آن نیمگرم بر سر و معده و جهت تشنج امتلائی و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر
مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره امراض المعده و غیرها آشامیدن آب
مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر ان مواضع و همچنین
آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کنندهٔ شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار
نزول حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پختهٔ آن بتنهائی و یا با میبختج جهت قروح شهد بهٔ سر بتنهائی و یا با بعض
مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس و گرد آسیا و بدستور ضماد آن با میبختج جهت اورام مرکبه و حارهٔ چشم و گوش

ومتعدد در رحم وانثيين وبلد ستور ضماد پختهٔ آن با ميبختج جهت اورام حاره وصلبه بتنهائي وبا مخلوط با سفيدهٔ بيضهٔ مرغ وآرد حلبه وبزر كتان وتخم كاسني وخشخاش بحسب حاجت ومرض ومزاج وارادهٔ تحليل وانضاج وقبض وتبريد وغيرها وتقطير عصارهٔ تازهٔ آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش وصداع بارد وآشاميدن سه درهم عصارهٔ آن با تخم آن يا ميبختج جهت ورم احشا ربي تخم آن جهت تسكين اوجاع وهمچنين با زعفران جهت تسكين ضربان همه اعضا وآشاميدن طبيخ آن جهت ربو وتفتيت حصاة وحقنهٔ آن جهت تقويت امعا وتنقيه وتسكين درد آن وآشاميدن آب طبيخ برگ وشاخهای آن جهت ادرار بول وطمث واخراج جنين واستحمام بآب طبيخ آن وشرب آن را بدان شستن جهت قروح شهديه وتسكين خارش بيضتين نافع وآشاميدن آن مضر بانثيين مصلح آن عسل وانجير وموبزمقد ارشربت آن تا دو مثقال واز عصارهٔ آن تا بيست درم بدل آن بوزن آن بابونه است وفراسيون ولبلاب ذكر ونيم وزن آن برگ انجير در اصل نيز گفته اند ودهن مطبوخ آن در قرابادين ذكر يافت

اكليل الجبل بيوناني اوقلا وقانامند *ماهيت آن* نباتي است بقدر ذرعی منبت آن بيشتر جبال ومواضع صخريه وخشنه واز اين جهت آنرا اكليل الجبل نامند وذراعكند ريه بسيار ميشود واكثر در اواسط تابستان ميرسد ودر بعضی بلاد بيشتر ودر بعضی ديرتر وبرگ آن دراز وباريک انبوه ومائل بسياهي وشاخ آن صلب وگل آن درميان برگها رسته و مائل بسفيدی وثمر آن صلب مائل باستداره وتخم آن ريزه وبرگ وشكوفهٔ آن باندک تلخي وتندی وخوشبو وغير تردماند است *طبيعت آن* درسوم گرم وخشک *افعال وخواص ومنافع آن* آشاميدن آن جهت سرفهٔ رطوبي مزمن وربو وخفقان بارد واستسقای زقي كه با حرارت وعطش شديد مفرط نباشد وتفتيح سدهٔ جگر وسپرز وتنقيهٔ ريه وتحليل رياح وتسكين درد جگر ودفع يرقان سوداوی وتفتيت حصاة گرده ومثانه وادرار بول وحيض ضماد آن جهت تحليل اورام مزمنه نافع وبرگ آن در افعال مذكوره اقوی از ساير اجزای آن وآنرا چون برد ده چشم بارد بچسپانند تسكين دهد وجع آنرا در ساعت وباصلاح آورد مضر محرور المزاج مصلح آن سكنجبين مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتين ونصف آن مرو گفته اند چون شكم صيد را از احشا خالی كرده از اين گياه پركنند منع تعفن آن ميكند ودر منع تعفن لحوم بهتر از نمک است

فصل الالف مع اللام

الب بكسر اول وسكون لام وبای موحده لغت عربي است *ماهيت آن* درخت خاردار يست شبيه بدرخت اترج الا آنكه برگ آن ريزه تر وشبيه ببرگ زيتون وخار آن بيشتر ونضارت وسبزی آن زياده *افعال وخواص آن* سم همه حيوانات واز دفلي قويتر چون داخل اغذيه كنند هر حيواني كه از آن بخورد در ساعت بميرد واگر بو كند ونخورد در ساعت كور وكر شود وزبون ترين گياه های بلاد تهامه وجبال شراه ونواح تهامه است وعلاج آن علاج شخصی است كه خانق النمر ودفلي خورده باشد وليكن در اين بايد كه بلافاصله از عقب آن ادويهٔ دافعهٔ آن را بياشامند والا خائف هلاكت باشند

النج بفتح همزه وسكون لام وفتح نون وجيم لغت يوناني است بمعني اهل *ماهيت آن* بيخ نباتي است شبيه بزردک وساق آن سطبر وبقدر شبری وگل آن سفيد مانند گل زردک وتخم آن سفيد وطولاني وخالد ار وطول آن كمتر از برنج وشبيه بسرمق وبر سر شاخهای آن قبهٔ مستدير مانند جوز وبهترين آن هندی آنست *طبيعت آن* گرم وخشک قريب بآخر دوم *افعال وخواص آن* گفته اند جهت شری مجرب است بدين نحو كه روز اول نيم درم آنرا با سه اوقيهٔ سكنجبين ساده وبدستور روز دوم نيم مثقال آن وروز سوم يک درم آن را بنوشند وبجهت اسقاط مشيمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

اكليل الجبل
الب
النج

الومالی که شراب عسلی است ولکنه الدبقوت تمام آنرا اخراج مینمایند وآشامیدن بیخ آن مقدار یک درهم جهت تقطیر البول رطوبتی مفید

الوسن والوسون

* الوسن والوسون * بفتح همزه وضم لام وسکون واو وضم سین مهمله ونون وبلغت دوم بضم همزه ولام وسکون واو وضم سین وسکون واو ونون در آخر بمعنی مذهب بالکلب است جهت آنکه زائل میکرد اند اذیت سگ دیوانه گزیده را * ماهیت آن گیاهی است شبیه بگیاه ینبه وبا خشونت وبرگهای اسفل آن مستدیر وما بین برگها تخمی شبیه بترمس درمیان دو پرده وبرگ آن مائل بسیاهی وسرخی وگویند نوعی از عکرش وثیل است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول نیز گفته اند * افعال وخواص آن جالی آثار ومحلل اورام ومجفف باعتدال وجهت کلف وتحلیل کل آنا رنافع باعتدال وباشوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع وبالخاصیة جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند ومصدع ومصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یک مثقال است

الومالی

* الومالی * بضم همزه ولام وسکون واو وفتح میم والف وکسر لام ویا وومالی بحذف لام اول نیز دیده شده وآنرا عسل داؤد نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت وبمردم شناسانید او بود وبنام خود خواند * ماهیت آن رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه بمیعهٔ سائله است که از ساق درخت در تدمر حاصل میشود وبهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین آن است * طبیعت آن گرم درسوم وخشک در اول وگویند در دوم تر * افعال وخواص آن آشامیدن سه اوقیهٔ آن بانه اوقیهٔ آب مسهل فضول خام ومرهٔ صفرا واخلاط ردیه وجهت جرب وقروح ودرد مفاصل نافع وشارب الومالی را چون کسالت وسبات بهمرسد که لازمهٔ آنست باید که نخوابد وحرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن سکنجبین ومیبه ونبیذ ودهن آن که شاخهای درخت آن را در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند وصافی نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر وتقویت باصره جهت درد عصب وجرب متقرح مفید

الوبین

* الوبین * بفتح اول وضم لام وسکون واو وفتح یای مثناهٔ تحتانیه ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است کمتر از ذرعی مائل بسرخی وشاخهای آن باریک وصلب وپوست آن نازک وبرگ آن ریزه وباریک وگل آن نرم مائل بسرخی وزردی وبیخ آن شبیه بچغندر وبا رطوبتی حریف وتخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن ریگزارها وکنار آبها ودر عراق وغیر آن میباشد بهترین آن بیخهای انبوبی شکل سفید مصمغ آن است که چون بشکنند شکسته گردد وبدترین آن شبیه بلیف است وبزعم بعضی تربد است ونیست چنین ودستور است که چون از زمین برمی آورند مغز آنرا بر آورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل میباشد ومستعمل پوست تخم آنست * طبیعت آن درسوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن جالی وغسال ومفتح وآشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یکدرهم نمک وچهار اوقیه آب ویک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا وجهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر وپوست بیخ آن درین فعل قویتر وجهت یرقان اسود نافع ومورث مغص ومصلح آن کتیرا وعناب مقدار شربت آن تا سه درهم واز پوست بیخ آن تا دو درهم

الیة

* الیة * بکسر اول وسکون لام وفتح یای مثناهٔ تحتانیه وها بفارسی دنبه نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن گرم وتر قریب بسمن است درماده وفاعل انعقاد الا آنکه این از آن غلیظتر است * افعال وخواص آن محلل اورام

صلبه ومابين اعصاب وبدن وبانشاسته مصلح كرده وچون يكعدد دنبهٔ گوسفند سياه را سه حصه كرده هرروزيك حصه را با
ماترترحا وزنجبيل وتربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند وچون دنبه را ازرق كرده برعضو بندند تا متعفن
شود جهت تشنج يبسي وكزاز وتحليل مواد متحجره واعصاب بلند شده ازجاى خود ونضج اورام مجرب المضا ربطي الهضم ومكرب
ومغثي و مضعف قوت هاضمه وانطاكي گفته كه بسا باشد كه درمبرود موجب موت فجأة گردد مصلح آن بريان نمودن آن
با بازير حاره مانند زنجبيل وفلفل ودارچيني وخوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطكى وعود وكمون بالاى آن و
بد ستور خوردن آن با سركه وآبكامه است * فصـــل الالف مع الميم

امارپطن * امار يطن* بفتح همزه وميم والف وكسرراء مهمله وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم طاء مهمله ونون لغت يوناني است
ابن بيطار نوشته كه جماعتي ازانواع اقحوان دانسته اند ونيست چنين ونزد من ازانواع قيصوم است ومن آن راچنين
شناخته ام بعينه * ماهيت آن نباتي است بقدر ذرعى وبرگ آن باريک وپراكنده وقبهٔ آن مستدير سفيد وبعضى سرخ
وبقدر رند قي وبرگرد قبهٔ آن دايرهٔ زرد ه ودرتخم آن باريك ومنبت آن كوههاى خالي ازاشجار ودرتنكابن لبارونامند
ودربلاد روم وفرنگ جهت اصنام تاج ازان ترتيب ميدهند * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف
ومقطع ومانع ريختن مواد بمعده ومنشف رطوبات آن ومدربول وحيض وجهت نهش هوام وعرق النسا وشدخ عضل و
شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد درمعده ومثانه وانچه درآنها انجماد يافته باشد ونيز جلب رطوبات معده
وتجفيف آن مينمايد وباشراب ابيض ممزوج يا باآب جهت قطع نزله وامراض مذكوره نافع وآشاميدن قبهٔ آن باشراب جهت
عسر البول ونهش هوام وعرق النسا وشدخ اوساط عضل مؤثر وادرار طمث آورد وچون باشراب كه مسمى بالومالي است
بياشامند اذابهٔ خون منجمد درشكم ومثانه نمايد وچون گياه آنرا در ثياب نگاهدارند حفظ مينمايد آنهارا از خوردن
كرم مضر فم معده مصلح آن آشاميدن آب مقدار شربت آن نه قيراط است

امبرباريس * امبرباريس* بفتح همزه وسكون ميم وفتح باى موحده وسكون راء مهمله وفتح باى موحده والف وكسرراء مهمله وسكون
ياى مثناة تحتانيه وسين مهمله وانبرباربس بنون بجاى ميم نيز آمده است بلغت بربرى ابرازو بفارسى زرشك وزارج
وزرنگ نيز نامند * ماهيت آن درختي است خاردار وخارهاى آن مثلث يعني هرجا كه خار رسته سه خار يكجا
باهم رسته منبت آن اكثر كوهها ودامنهاى كوه نزديك بآب ودرخراسان وشروان واطراف شيراز وشام وروم وغيرها ميباشد اما
درخراسان وشيروان اكثر بي دانه وشاداب ودرنواح شيراز وغيرآن اكثر دانه دار وهرچند هواى بلد سرد تر باشد بهتر ميشود
وبرگ آن شبيه ببرگ ياسمين وبزرگتر وباريكتر از آن وگل آن زرد مائل بسفيدى وسرهاى آن مجتمع و ثمر آن خوشه
دار وطولاني ودرخامي سبز وبعد ازرسيدن سرخ مائل به بنفشي وبنفش سياه ميگردد وهنگام رسيدن آن تابستان است وبزرگي
درخت آن بقدر دو سه قامت وتربت بدرخت سيب صحرائي نيز ميباشد وثمر اين مدور وسرخ رنگ وبهترين ومستعمل
دراكثر تراكيب متقى از دانه وبابي دانهٔ كوهي آنست ودرافشره ورب وشراب دانه دران نيز كه آنرا افشرده آب
آنرا گرفته ويا خشك آنرا در آب خيسانيده ماليده صاف كرده با قند وبانبات چاشني گرفته استعمال نمايند * طبيعت آن سرد
وخشك درسوم وباقوت قابضه وتربا تبه ودر دوم نيز گفته اند * افعال وخواص ومنافع آن قاطع صفرا ومسكن تشنگي وحرارت
معده وجكر وغليان خون وسيلان آن ازاسفل ودوا سمروم متوى دل وجكر ومعدهٔ حار ومانع ريختن مواد باعضا وجهت

بواسیر وسیلان رحم مزمن بتنهائی ویا با ادویهٔ حارهٔ مقویه مانند سنبل الطیب ودارچینی وعسل وامثال اینها جهت تفتیح سدهٔ جگر ورفع استسقاو تقویت جگر سرد وتر وسردی احشا ورفع اسهالیکه از ضعف جگر ویا بسبب تپ بلغمی مزمن بهم رسیده باشد وبا آب اسفناخ جهت تقویت هاضمه وبا زعفران جهت صلابت جگر وادرار بول وضماد آن جهت تحلیل صلابات وآب آن مانع غثیان وقی ودانهٔ آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ امعا وسحج واسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد وچون بگیرند آب آنرا وآب سیب رسیده هرد و مساوی وآب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد ویا شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد فاد زهر سموم قتاله است وجهت نهش افعی وخفقان وغشی وکرب وضعف شهوت طعام مجرب وچون اضافه نمایند بران حماض اترج ومروارید محلول تا تمام تریاق کبیر میگردد ونافع است جهت اکثر امراض وبالجمله انبرباریس مضر محرور المزاج وصفراوی رامفید وموافق ومضر مبرود المزاج بلغمی وسوداوی واصحاب قولنج ورياح واعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل ودر غیر آن شکر وشیرینیها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال واز جرم آن تا پانزده مثقال واز دانهٔ آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ ودو ثلث آن صندل سفید وپوست بیخ آن که آرغیس نامند در الف مع الالف ذکر یافت واصباغ والوان واطعمهٔ انبرباریس وافشرج وجوارش وحب وخوشاب وشیره ودوای قرص وسفوف وسکنجبینات واشربه واقراص ومفرح ونقوع انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت

امدریان *امدریان* بفتح همزه وسکون میم وضم دال وسکون راء مهملتین وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون لغت یونانی است *ماهیت* آن درختی است برگ آن شبیه ببرگ کبر واندک کوچکتر از آن وبوی آن تند وثمر آن بقدر نخود کوچکی باسفیدی غالب وسیاهی کمتر واز آن تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرة التسبیح مینامند ودموع ایوب نیز ومنبت آن اکثر بیت المقدس ونواح آن ومقابر آن بلاد *طبیعت* آن در اول سوم گرم وخشک وتخم آن که در غلافی میباشد مائل بسردی وخشکی *افعال وخواص* آن منضج ومفتح سدد وملطف ومحلل ومقوی جگر علیل واورام باطنی ومسکن زحیر تطور عصارهٔ تازهٔ آن در چشم جهت دفع بیاض وطلای بیخ آن جهت اورام قویتر از سائر عصارات مانند عنب الثعلب وکاکنج وآب برگ وشاخ تازهٔ آن وآب مطبوخ آن هرد ونیز جهت رفع سموم هوام وسگ دیوانه گزیده خصوصا عقرب وضماد وبدستور شرب آن جهت اورام وجرب یابس وعسر بول ونواق وطلای آن جهت رفع کلف وذرور برگ خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصارهٔ تازهٔ آن هفت مثقال واز مطبوخ آن چهارده مثقال

امرود *امرود* بفتح اول وسکون میم وضم راء مهملة وسکون واو ودال مهملة *ماهیت* آن اسمی است مشترک میان ثمریکه آنرا بعربی کمثری نامند ودر حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد وثمریکه در بنگاله میشود وچند درخت در مرشدآباد اند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند واز آن کوچکتر وپوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مائل به بنفشی و لحم آن سفید وترش طعم تفه وباندک عفوصیت وکم آب ومربای آن که اندک مشکی دران با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ خوش طعم وخوش رائحه میباشد ودر قلیهٔ چاشنیدار بآب لیمو وقند ودر زیر طعام چاشنیدار نیز لذیذ میباشد وخام خوردن آنرا چندان لطفی وتکلفی نیست وگل آن که تارهای سرخ کم رنگ مائل به بنفشی است ترش طعم وخوش رائحه میباشد قشرهٔ آن بسیار لذیذ ودر قلیای چاشنیدار نیز لذیذ میشود ودرخت آن عظیم وبرگ آن شبیه ببرگ کردکان و از آن بزرگتر وبلند تر سفید ریگه برروی تشریف واندک ضخیم وچوب آن سیاه رنگ وصلب *طبیعت* آن سرد وتر *افعال*

وخواص آن مسکن حدت صفرا وخون وبا قوت قابضه

امرّه

امرّه بفتح همزه وسکون میم وفتح زاء هندی چهار نقطه وها * ماهیت آن ثمر درختی است هندی بزرگی درخت کردکان وشبیه بدان در هیئت وبرگ وجز ان نمودن الا آنکه برگ امرّه کوچکتر ونرمتر وباریکتر از برگ آن است واول شکوفه وثمر میآورد وبعد از ان برگ وثمر آن در خامی سبز ونازک وبی ریشه وترش باندک عفوصت ودر قلیه ودوپیازه و قورمه ودال که عبارت از ماش مقشر وباعدس مقشر ویا نخود ومانند اینها است از حبوب با روغن وپیاز بریان کرده یا آب خالص ویا آب یخنی بخته باشند داخل مینمایند ترش ولذیذ میکردانند وعفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد وچون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند وسخت میکردد وبعد رسیدن زرد واندک چاشنی دار وبزرگی ثمر آن بمقدار کردکان بپوست جدا کرده میباشد وبرگ ان نیز اندک ترش وبا عفوصت بسیار وکل آن ترش تر از ان ولطیف ونیز آنرا مانند ثمر آن وبرگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند وباماهی میپزند بسیار لذیذ میشود ومنبت آن در بنکاله بسیار است ودر بلاد دیکر هند نمیشود وچون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود وثمر میدهد *طبیعت آن سرد در دوم وخشک در اول *افعال وخواص ومنافع آن جهت محرور المزاج وامراض صفراوی وبدستور اسهال صفراوی نافع وپوست درخت آنرا اهل بنکاله جهت دفع غایلهٔ مرضی که مخصوص بدان بلد است ومیکویند که در ربیمی مردم میشود واهوه مینامند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا ونیز برص وکلف است وبای اومیمالند ومی کویند که اکر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است

امسوخ

امسوخ بفتح همزه وسکون میم وضم سین مهمله وسکون واو وخای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب *ماهیت آن نباتی است کبیر وصغیر وکبیر آن مابین شجر وکیاه ومانند نی مجوف وکره دار ومنبت آن اکثر سنکلاخها وکنار آبها وصغیر آن بقدر زنکشبر وزیاده از ان وساق آن خشبی صلب بسطبری انکشتی واز ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب کره دار روئیده که چون بکشند مواضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا کردند وبرک آن مانند برک زیتون وشکوفه ندارد وثمر آن سرخ بقدر نخودی وبعد خشک شدن سیاه میکردد وطعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است وبیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنکلاخها است *طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد ودر دوم خشک *افعال وخواص و منافع آن قابض ومقوی اعضای باطنی ومانع نزلات وچون بیاشامند از ان مقدار پنجدرهم با شراب قابض جهت قطع اسهال وطبیخ آن جهت فتق وقبله ومنع علتهای کرده ومثانه وتقویت اعضای باطنی وشدخ عضل وبا شراب وانجیر جهت سرفه وعسر النفس وچون خشک آنرا بجوشانند در آب تابنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل وجکر واحشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند وزنان مغرب تازهٔ آنرا با آب انکور طبخ نموده صاف کرده می آشامند هر روز مقدار یکرطل جهت نیکوئی رنک رخسار وفربهی بدن وتنقیهٔ رحم واندک اسهال مینماید ونفع میبخشد ایشان را وذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات وروبانیدن کوشت تازه موثر وضماد آن بر قبله باعث ضمور وکوچکی و لاغری آن وانطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند وکمان میبرم که در غیر انجا یافت نمیشود

امعا

امعا بفتح همزه وسکون میم وفتح عین مهمله والف جمع آن معاست بعربی مصارین نیز وبفارسی روده وبهندی انتری

ذاهب مراد ازان زردهٔ حیوانات است که از جملهٔ اعضای عصبانی است * طبیعت آن در سوم سرد وخشک * افعال و خواص و منافع آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویهٔ حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی دران متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود کمونی و فلافلی است که آنرا خورده بخواب نمایند و بعد از خواب یکی ازین تراکیب را بخورند

* ام غیلان * بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا طلح و اهل بادیه سمر و شوکهٔ مصریه و شوکة اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند * ماهیت آن درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پرخار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گرده از پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز در هر گرهی دانه بقدر ترمسی و بهتر ازان و سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و ضنط نیز و غرب و علف و عفعف و عضاة نیز و عصارهٔ این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف مائی است صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد سیال و چون آنرا ازان جدا نمایند و باقی را بفشرند در نهایت سفید میباشد و مانند علک آنرا بخایند ازان آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور و بی گره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و دران دانهای کوچک اند که بهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پردهٔ سفید رنگ و محیط بر بالای آن دانها نیز و در میان آن پردهٔ سفید و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسپنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور و مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخهای باریک محاذی هم در دو صفحه رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بلاد و در شاخهای آن گره ها از

* طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و بتنهائی و با ادویه و اشربهٔ مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سده و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازهٔ نورستهٔ آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خوردن نیم درم از برگ نورستهٔ آن با اندکی زیرهٔ سفید و یکدو عدد غنچهٔ گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده سنگ تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده دران خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورده در اوائل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار افزایند

ادویهٔ بیمزاینْد وضماد برگ تازهٔ آن جهت التحام جراحت ورفع اورام وجلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعد ونشف رطوبات رحم مفید وعصارهٔ برگ ثمر تازهٔ آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وفرزجهٔ ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچهٔ کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف رطوبات وتضییق قبل بحدی است که بمرتبهٔ بکارت میرساند وچون ثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آنرا بر پارچهٔ کرباس نوی بمالند تا رطوبات ومغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد واز آن پارچه سینه بند زنانیکه پستان آنها آویخته باشد سازند وبر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت گردد وپوست ساق وشاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع وعمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعان است وچون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چند آن آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد وبمالند وصاف کنند ودر ظرف چینی ویا شیشه نگاهدارند ودر ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند وبدستور در ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد وثمر وبرگ وپوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو است ونیز پوست وگل آن جزو اعظم واصل عرق قند وشراب آنست در هند وبنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن وبیخ آن چالی ومنون آن جهت استحکام لثه ومسواک آن مقوی دندان وازچوب آن بجهت صلابت واستحکام پایهٔ گردون ورته وگادی وغیرها وآلت شخم زمین نیز میسازند وقسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ وثمر ورنگ وپوست ولیکن بدبو وبزرگتر از آن هر دو قسم ولیکن این غیر مستعمل است واین قسم اکثر مخصوص بنگاله است وریشهٔ آنرا چون نزد ماربرند سر را بزیر اندازد که سست گردد وآنچه اکثر اطبا در کتبها ادویهٔ مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ وامغیلان وطلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند وبعد تامل رفع شبهه میگردد.

املج

* اَملج *بفتح همزه وسکون میم وفتح لام وسکون جیم مشهور بآملج است بمد الف وکسر میم بلغت مصر سنایز وبفارسی امله وبهندی آنوله نامند وشیر پروردهٔ آنرا شیرا ملج گویند * ماهیت آن ثمر درخت هندی است طعم آن ترش وباعفوصت بسیار ودر تازگی شبیه بآلوکرچه وتا بسبز رنگی کرد کانی نیز میشود وبهترین آن بزرگ بیریشه سنگین زرد رنگ تازه وباخشک فاسد ومنکرج نشدهٔ آنست که بیریشه بالیده باشد ودرخت آن بقدر درخت گردکان وبرگ آن سبز بسیار ریزه وانبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ ودر بعضی جا سه شاخ وچوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند واز آن صلب تر ومستعمل در معاجین وغیره آمله بالیدهٔ بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض واصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بخیسانند وشسته خشک مینمایند وغیر شیر پرورده نیز * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول سوم خشک وشیر پروردهٔ آن در اول سرد ودر دوم خشک وبعضی گرم دانسته اند وفی التحقیق بارد است ودر یبوست آن همه متفق اند * افعال وخواص ومنافع آن قابض ومانع ریختن مواد بمعده وامعا وحافظ اخلاط از تعفن ومخرج سودا از بدن ومانع مخالطت سودا وابخرهٔ سوداویه وصفراویهٔ محترقه بروح وباین اسباب موجب ذکا وحدت ذهن وتفریح وتقویت قلب است بالخاصیة وافعال آن که قبض است معین برخاصیت آنست زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوی وسزاوار است که هرگاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بعسل یا دارچینی یا مصطکی ویا مانند اینها وشیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش واز جمله ادویهٔ شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن وحفظ سائر اعضا وبالخاصیة محرک باه وقاطع قی وتشنگی وآب رفتن از دهان و

حابس خون بواسیر ونزف الدم ومسهل سودا وبلغم رقیق بعصر ومقوی معده وا معا ومشهی است بتجفیف رطوبات مرضیهٔ معده وود باعث خمل آن وبا آرد کنار وآب به قاطع اسهال مزمن ومسکن حرارت خون ومقوی دل وچشم * امراض الراس با سباب مذکوره میباشد مقوی اعصاب وحواس دماغی ونافع ازبرای مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق واز برای نسیان وفالج واسترخا ولقوه آشامیدن آن با عسل وهمچنین خوردن مربای عسلی آن وآشامیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده بسوی سر وچون آمله را نرم بکوبند وبا آب تنک بسر شند وبر پیشانی ضماد نمایند تماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید * امراض العین قطور آب منقوع نیم کوفته دود رهم آن در چشم جهت ازالهٔ بیاض مجرب مخصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده در رنمایند وامله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند وچون نرم بسایند وباهم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده تا شش مقدار بنجد رهم آنرا با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر وجلای آن وجهت صحیح نافع اعضاء النفض وغیرها لعوق کوبیده باهم وزن آن زیره کرمانی وبا عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع ونقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن وحرارت معده وسوزش مقعده وبول مفید الزینة چون حنا را با آب منقوع آمله ویا وسمه را با آن خمیر کنند وبر مو خضاب نمایند سیاه کرده اند وروغن آن نیز موراسیاه وطویل کرده اند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنجد رهم ودر مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل وسنبل ومولد قولنج ومصلح آن روغن بادام شیرین است ونسخ انوش دارو های ساده ولؤلؤئی وجوارشهای آمله وحب ودهن وسفوف وشراب ومحلل ومربا ومطبوخ ومعجون مفرح ونبیذ آن در قرابادین ذکر یافت

ام الکلاب * ام الکلاب * ماهیت آن شجری است ربیعی بقدر ذرعی مائل بزردی برگ آن شبیه ببرگ لاغیه وحنا واندک عریضتر از آن واطراف آن مستدیر وبا اندک خشونت وپیچیدگی وگل آن زرد شبیه بگل لاغیه وبد بو وباسه وکت وچون با دبدان وزد بوی بغایت کریهی از آن بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر وبادیهٔ مصر وبادیهٔ عرب که مسمی است به ینبوع * افعال وخواص آن آشامیدن دو منقال از عصارهٔ تازهٔ آن ویک منقال از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه وعقرب واقسام مار مجرب ومسکن وجع آن در ساعت وبیرون استعمال آن جائز نیست

املبید * املبید * بفتح همزه ومیم وسکون لام وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن میوه ا بهت هندی شبیه بنارنج وقسمی از اقسام لیمو است وپوست آن زرد وآب مغز آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند وزمانی بگذارند گداخته گردد ودر هند نزد یک شاهجهان آباد در رنته نبور خوب وبا فراط است ودر بنگاله از کوهستان سلهت وغیر آن میاورند * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن دافع اکثر امراض قلب وقامع صفرا ومسکن غلیان خون ومهیج سودا ومولد بلغم وچون سر آنرا سوراخی کرده بعضی از ادویهٔ حاره هاضمه مانند قرنفل وجوزبوا وفلفل سیاه کوبیده ونمک ونانخواه وزنجبیل تازه ریزه کرده وسیاه دانه ومثل اینها ونمک لاهوری ونمک سیاه درمیان آن پر نموده در آفتاب بگذارند وبعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آنرا بچوبی برهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید ودر آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه وآوردن اشتهای طعام بسیار نافع وطحال را نیز مفید واگر پرورده آنرا در سرکه تند اندازند وبگذارند تا برسد نیز موثر ولذیذ ترمیباشد

املکچائی * املکچائی * بفتح الف ومیم وسکون لام وضم کاف وفتح جیم فارسی والف ویای * ماهیت آن نباتی است هندی

صحرائي خارناک وبرگ آن شبیه ببرگ تمرهندی واز آن کوچکتر * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد وآب برگ آنرا صاف کرده دران ریزند ومقدار یک ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده دران ریزند ودر ظرف دیگر ریخته نیمگرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده وانتشار هواد وعروق مرضی که در بنگاله میشود بسبب آن حدت والتهاب در اعضا وعطش مفرط واختلاط عقل وهذیان وحرارت وحمی صاحب آنرا عارض گردد مفید است ودرین ایام اجتناب از لبنیات وحموضات واغذیهٔ نفاخه واجب ولازم دانند واهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا میآشامند وبخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره وحمیات حاده

ام وجع الکبد

*ام وجع الکبد * ماهیت آن گیاهی است باریک تر از بقلة کل آن اغبر وبرگ آن ریزه اغبر گوسفند آن را دوست میدارد ومی چرد آنرا وربیعی است وتا اوایل زمستان میماند * افعال وخواص آن جهت اوجاع کبد صفراوی مفید

* فصل الالف مع النون

انا غالس

* انا غالس بفتح همزه ونون والف وفتح غین معجمه والف وضم لام وسین مهمله لغت یونانی است وانا غلس نیز آمده وبلغت نبطی اناکیر وبفرنگی انکالس نامند * ماهیت آن گیاهی است نر وماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش ومائل باستداره وشاخهای آن منبسط برروی زمین ومربع وثمر آن مانند غلافی ودانهای آن بقدر دانهٔ خشخاش وبسیار تند وتلخ وگل مادهٔ آن لاجوردی رنگ وگل نر آن سرخ * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وجاذب ومجفف بی لذع ومفتح سده غرغرهٔ آب برگ وثمر آن جهت تنقیهٔ سر از بلغم وتسکین وجع اسنان وسعوط آن نیز بدستور وچون مخلوط با عسل نمایند ودر چشم کشند جهت ضعف بصر وقروح چشم وجلای آن وجرب وکمنه وسبل نافع وآشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی ووجع کبد وجنین وگرده نافع وضماد آن جهت بیرون آوردن خار وپیکان از اعضا ومنع زیاده شدن قروح خبیثه وباد سرخ واصلاح جراحات مفید وبعضی گمان برده که مادهٔ آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعدهٔ برآمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا ونر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی آورد وشرب آن مورث سحج ومصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال وبدل آن ارطنیثا است

اناغورس

* اناغورس * بفتح همزه ونون والف وضم غین معجمه وسکون واو وکسر راء مهمله وسین مهمله در آخر لغت رومی است ودر مصر معروف بخرنوب الخنزیر است وثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده * ماهیت آن گیاهی است شبیه در برگ وشاخ بپنجنگشت وبزرگ میشود تا آنکه بقرب شجر میرسد وگل آن شبیه بگل کلم وبوی آن ثقیل وثمر آن مختلف اللون وهنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انگور است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم وخشک ومنبت آن بیشتر شام وانطاکیه * افعال وخواص آن ضماد برگ تازهٔ آن که حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع وچون خشک گردد قوت آن قویتر وتقطیع وتجفیف آن زیاده میگردد وهمچنین ریشهای بیخ آن واما تخم آن ملین ومقی وچون آب برگ آنرا مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع واخراج مشیمه وجنین ومرده وادرار طمث نماید وگویند تعلیق آن بزنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل وسرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت

بزود می بازنمایند وچون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد وطلای عصارهٔ بیخ آن محلل ومنضج آورام است

* انبج * بفتح همزه وسکون نون وفتح با وسکون جیم معرب انبه لغت هندی است وآنب نیز نامند وبتورانی نغزک

* ماهیت آن ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم وبزرگتر از درخت گردکان وباختلاف اراضی واهویه بعد از سه
چهار سال از نشاندن تخم آن وتا هشت ونه سال بثمر میآید وهنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار ووقت رسیدن
ثمران نیز باختلاف بلاد آن هنگام بودن آفتاب دربرج جوزا وسرطان است وتا پنجاه وشصت سال ثمر میدهد وثمران درا وائل
سال بسال بهتر میشود ودراواخر بالعکس وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ ساذج هندی واز آن بزرگتر ودر رائحه نیز شبیه بثمر آن
وثمر آن درابتدا بسیار عفص میباشد وآهسته آهسته ترش میگردد وپس شروع مینماید بشیرینی وشیرین میگردد ودربعض اماکن
بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد ولیکن بشیرینی وخوبی آنچه درفصل وموسم آن میشود نمیرسد وهمچنین دربعض بلاد قریب
بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد وهمیشه ثمر آن بردرخت میباشد مانند جزیرهٔ سیلان وبندر تلچری چینا پتن وحوالی آنها
واکثر میوهای دیگر که دران اماکن بهم میرسد نیز بدستور ولیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست دربزرگی وکوچکی
وشکل وطعم ورائحه وشادابی وبیریشگی وریشه داری ولحمی وکم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه دربزرگی
از نیم آثار تا دو آثار که یکمن تبریزی است تخمینا در بنکاله دیده شده واز بعضی درختها یک آثار وسه پاو ونیم آثار اکثر که
یک چهارم من تبریزی است تخمینا ودر کوچکی برابر هلیلهٔ کابلی ببزرگی میشود ودر شکل بعضی طولانی وسر آن اندک
کج وبعضی اندک مفرطح وبعضی مدور واندک طولانی وبعضی فی الجمله شبیه بگردهٔ حیوان وبعضی بسیار خوش رائحه و
خوش طعم ورائحهٔ آن شبیه بعنبر وبعضی رائحهٔ آن شبیه بکافور وبعضی پرریشه وبد طعم وبعضی را رائحه شبیه بشبت ونانخواه
وبرازیانه وغیر اینها از طعوم وروایح وبعضی مختلف الاجزا درقوام وطعم ودربعضی یتوع کمی همین درمحل اتصال ثمر
آن بشاخ درخت ودربعضی یتوع بسیاری حتی درزیر پوست آن نیز میباشد وبهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام
بی ریشه خوشبوی قلیل الیتوع آنست وآنچه برخلاف این اوصاف باشد ممکن یا بعضی بد ومضر وبهترین اطوار خوردن آن
آنست که رسیدهٔ آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد وسر آنرا ببرند تا یتوعیتی که دران است دورشود وبمکند تا تمام
آب صافی آن خورده شود وریشه آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل ونفاخ وقابض شکم است وآب آن ملین ویتوع آن
چون برزبان ولبها برسد باعث سوزش وجراحت میگردد وبی ریشهٔ آبدار آنرا که اندک سخت باشد سر آنرا بریده که
یتوعیت آن دورشود وهردو طرف آهسته آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است وحیف است که انبهٔ بی ریشهٔ
قسمی اعلی را که در بنکاله بعضی جاها مثل مالده واطراف مرشد آباد که درچونه کهالی وباکه ودیگر جاها ودر عظیم آباد
پرکنهٔ ملکی میشود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبهٔ شیرین خشبو که آب رقیق داشته باشد واگر ریشه دار هم
باشد مضایقه ندارد وقسمی انبه در بنکاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کپهوا می نامند سبز خام آن
شیرین میشود وبعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین وخوش میشود وبعضی درپختگی بد طعم میگردد ودر بعضی بلاد دیگر
نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن وعمان وسودان وسمبل ومیاناب که مشهور بمنیا است واز توابع لار است وبعض
اماکن دیگر نیز قلیلی بهم میرسد اما نه بوفور وخوش طعمی هند ودکهن وبنکاله است * طبیعت آن آنچه خام است سرد در دوم
وخشک دراول ومولد بلغم وسودا وشیرین رسیدهٔ آن گرم وخشک در دوم ومولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب ترو

غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده * افعال وخواص ومنافع آن مقوی قوی وارواح واعضای رئیسه وآلات تنفس ومری ومعده وامعا وکرده بمناسبت شکل ومقوی مثانه وباه ونیکو کننده رنگ رخسار وبوی دهان ودافع خفقان وسرفه وضیق النفس ودرد سربارد وبواسیر واسهال بواسیری وذرب وقولنج وعطش واعیا وضعف وکسالت وسستی بدن وبدن وافربه کرده اند واده راربول آورد وطبیعت را قبض نکند بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص درخلای معده ومصلح آن آشامیدن سکنجبین وخوردن جامون رسیده شاداب با شربت آن که میوه هندی است وآب دوغ وآب سرد وقسم لحمی کم آب آن ثقیل ودیرهضم ونفاخ وریشه دار آن ازان بد تر وقابض ومورث امراض سوداوی وحکه وجرب ودمامیل وغیرها ومصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل کفته اند ونمک که بالای آن قدری بخورند آزموده وزنجبیل درنمک پرورده بهتر ومضعف جکر ومصلح آن مویز وشاید درین امر شربت زرشک یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد ومضر لثه وعمور ودندان ومرقق منی است وکفته اند جهت فربهی وتقویت باه شیر تازه دوشیده خام ویا قلیل جوش داده معین فعل آنست وخام ترش آن مسکن صفرا ومنبه اشتهای طعام وبلغمی وسوداوی مزاجانرا مضر ومولد سودا ونوع آن حار ومفرح اعضا ورائحه آن شبیه برائحه حبة الخضرای خام نارس که بقارسی نبشه ورسیده آنرا بن نامند ومصلح آن مالیدن روغن است بعضویکه بدان رسیده باشد وکل آن ومغز هسته آن بسیار بارد ویابس وحابس اسهال ومجفف وممسک منی خصوص که اندک بریان نموده باد زیه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند وچون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در رورمنی وسرعت انزال رادفع نماید وکویند حافظ سیاهی موا ست ومضمضه با بیکه برک وکل آنرا دران سائیده باشند مقوی دندانها ومستحکم کننده آنها است واستیاک بچوب آن رافع بوی دهان وذرور خاکستر چوب آن جهت نزف الدم وبد ستور ذرور برک آن ودخان برک خشک آن جهت دفع ریاح کرده وبدستور دخان پوست انبه خشک کرده نافع با نکرار عمل که بعد ازان بران عضو هوای سرد نرسد ونیز کرفتن دود آن درحلق جهت زخم آن واکر برک درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده درسر غلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن وبینی وتارک سر هر سه یک شده باشد درمدت چهل یوم با صلاح می آورد وچون برک تر وتازه آنرا از درخت چیده بیخ ساقه آنرا فشرده رطوبتیکه ازان برآید برد انه که در پلک چشم برمیآید بمالند زائل کرداند بیدرد ووجع وچون نه عدد ساقه بیخ برک آنرا با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال وقیء عارض هیضه را که بند نکردد بند نماید وطلای آب برکهای نازک آن وهمچنین تدهین موی سر زنان بروغنی که دران پوست انبه خام بتنهائی ویا با بعضی ادویه مناسبه دیکر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی وسیاهی مو ومنع اسقاط آن نافع وآب افشرده ثمر خام آن که امرس نامند وچتنی وامچور وا موتہ وحلوا وخوشاب وشراب وافشرج وعرق آب آن وقرص هسته آن وقلیه خام ومربای آن در قرابادین ذکر یافت واهل هند وبنکاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس بیرآورده پوست آنرا جدا کرده نرم میمالند وصاف کرده قدری قند سیاه که بهندی کر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نکاه میدارند هنکامیکه باد سموم ویا هوای سمی وباهوای ردی وباوبائی بکسی رسد بزودی قدری ازان با ومیخورانند وبرتمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا میبابد

* انتله * بفتح همزه وسکون نون وضم تای مثناة فوقانیه وفتح لام وها لغت عجمی اندلسی است وآنرا جلد وارا ندلسی و بهندی نربهی نامند * ماهیت آن دو صنف است یکی سیاه وبیخ آن کثیرالفروع وبزرک بقدر ابهام کولان وفروع

آن شبیه بریشهٔ بنطافلن وطعم آن تلخ مانند دانهٔ شفتالو وبرک آن ابیوه مائل بسرخی شبیهٔ بعنب الثعلب وکرینک شبیه به برک بربیاوشان است وصنف دوم سفید وعامهٔ اندلس این را فبیق نامند وبرک آن مانند برک حنا ومائل بزردی وباخشونت و طعم آن شیرین وبوی آن اندک تند وباعطریت منبت آن اندلس وچین وکوهستان تبت وبعضی کوههای هند ومورنک و لاسه که متصل بکوهستان خطا است وغیرها * طبیعت سفید آن در دوم کرم وخشک وسیاه آن در سوم * افعال وخواص آن سفید آن در دفع سم هوام ضعیفتر از قسم سیاه ومحلل نفخ ورفع کنندهٔ ریاح ومسکن اوجاع باطنی بارد وجهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال وبیخ آن کشندهٔ حیوانات سوای انسان ومحرک باه وصنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصا در اوجاع بطن واوجاع ارحام نافع ومجرب حتی آنکه بعضی کوسفندان کیاههای سمی را که در حوالی آن وبآن در ریکپا میرویند چنانچه کفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند واز ان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی کیاه انتله میل مینمایند وآنرا میخورند ونجات می یابند از سمیت آن ومبهی ومسخن معده وجکر ومحلل مواد بلغمی وبیختهٔ آن در شراب قاطع بواسیر وحمول آن مقوی رحم ومحلل ورم آن وضماد آن محلل اورام سائر اعضا وتدهین بروغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن یك قیراط وزیاده از ان مورث خناق وکرب وتجفیف رطوبات ومصلح آن روغن کنجد وشیرینی است

* انثلیس * بفتح همزه وسکون نون وفتح ثای مثلثه وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر وآن نباتی است ما بین شجر وکیاه منبت آن شوره زارها ومواضع آفتاب رو وبرک آن مانند برک عدس ونرم وشاخهای آن خشن بلند شبری وبیخ آن کوچك وباریك وکل آن سرخ مائل به بنفشی وبدبو وتخم آن در غلافی رقیق ونوع دوم برک وشاخ آن بزرک تر شبیه بکما فیطوس وزغب آن از ان زیاده وکل آن از ان کوچکتر ومائل به بنفشی وثقیل الرائحه وبسیار بدبو * طبیعت آن کرم با اعتدال وخشک در اول * افعال وخواص آن محلل بسیار وباقبض اندک وجالی چون از کل وبیخ ویا تخم مرد ونوع آن بیاشامند عسرالبول ووجع کرده را نافع وباسکنجبین جهت صرع وذرور مرد ونوع آن ملحم قروح وجروح وحمول مسحوق هر دو نوع آن باروغن کل وشیر بز جهت اورام حارهٔ رحم وجراحات آن اما نوع دوم لطیفتر ودر قوت جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است

* انجبار * بفتح همزه وسکون نون وکسر جیم وفتح بای موحده والف وراء مهمله مشتق از جبر است * ماهیت آن نباتی است بلند بقامتی واکثر بر علیق وانچه نزدیک آن باشد میپیچد ومشبك میسازد آنرا برک آن شبیه ببرک رطبهٔ وبااندک زغبی مانند غبار وشاخهای آن قویتر از رطبه ومائل بسرخی وکل آن سرخ وبعد از ریختن کل غلافهای کوچک از ان بهم میرسد ودر ان تخمهای ریزه میباشد وبیخ آن خشبی وسرخ ومستعمل ریشهای باریك آن است که آنرا لیتای انجبار نامند خواه ترباشد خواه خشک وبوستبیخ آن واین بهتر است وعصارهٔ بیخ تازهٔ آن نیز ومنبت آن بلاد شام است در کنار رودها ومیان جویها * طبیعت آن سرد وخشک در درجهٔ سوم وجالینوس کرم وخشک دانسته * افعال وخواص ومنافع آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه وریه وبواسیر وحابس اسهال مزمن ونزلات از غیر اذیت ومسکن قی ومقوی اعضا وامعا وجهت تسکین التهاب صفرا وغلیان خون وسل تازه ومزمن حتی ذبول وضعف اشتها وبول الدم وسل تازه ومزمن ودفع سموم وانفتاح افواه عروق مقعده وسحج واسهال کبدی وشکستکی اعضا وکوفتکی عضل ونفس وهتك آن نافع چون یکدرهم

تا یك مثقال آنرا در آب بجوشانند وباقند زی قند ویا میپختج بیاشامند وبند متو زبا ادویهٔ مناسبهٔ دیگر وذرور آن جهت رویانیدن گوشت وقطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یك مثقال واز عصارهٔ آن یك درم واز برگ آن پنجدرم مضر مبرودین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشك وربع آن گل ارمني وعصارهٔ آن دراکثرافعال قویتر از پوست بیخ وبیخ آن است طریق گرفتن عصارهٔ آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازهٔ آنرا وبکوبند وآب آنرا بگیرند ودر طبق سفالی کنند ودرآفتاب گذارند وشبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد وچون بعد انعقاد ومد قرصها ساخته درآفتاب خشک نمایند واز گرد وغبار محافظت نمایند وعند الحاجة بکار برند ورنگ این مرخ یاقوتی میباشد حب اقچبار وسفوف وشراب وقرص ولعوق ومغلي آن در قرابادین ذکر یافت

انجدان *انجدان* بفتح همزه وسکون نون وضم جیم وفتح دال مهمله والف ونون معرب انکدان فارسي است وبمازندراني انجدان طیب را کوله درنامند وبیخ آنرا بعربی محروث وساق آنرا بترکي بالدرغان گویند وچون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است *ماهیت* آن دو قسم میباشد یکي طیب ودیگر منتن وساق نبات آن مجوف وسطبر وبلند تراز قامتی وبرگ آن شبیه ببرگ کلم واز آن کوچکتر وگل آن چتری مانند شبت وسفید وثمر آن بعد از رسیدن سفید ومدور ورویهٔ آن شبیه بدرهم وبسیار خوشبو میباشد وصمغ این را حلتیت طیب مینامند وقسم دوم برگ آن مانند صفحهٔ سوخته وپر سوراخ وساق آن ضعیفتر از قسم اول وثمر آن سیاه وبسیار بدبو وبیخ آنرا اشترغار وکیاهٔ آنرا کماه وصمغ آنرا که بسیار بد بو است حلتیت منتن وخراساني وبفارسي انگود جهت آنکه صمغ را بفارسی ژد بفتح زای عجمی گویند وعوام آنرا انگشت گنده ودیند هینک بکاف عجمی نامند ودر بلاد فارس گوسفندان آنرا بکیاهٔ آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میکردد *طبیعت* سفید طیب آن در دوم گرم وخشک وسیاه منتن آن در سوم وقومی مطلق انجدان را گرم وخشک در دوم گفته اند *افعال وخواص ومنافع* آن مفتح وجالي ومحلل وملطف ومقاوم سموم *امراض الراس* ضماد انجدان اسود باخطمي وآرد کرسنه برسر جهت سل رحادث از اخلاط باردهٔ مجتمعه در دماغ وآشامیدن آن ذهن را نیکو وحفظ را زیاده ونسیان وبلادت وحمق را زایل میکرداند وفالج ولقوه واسترخا را مفید واز توابل مستعمله در اغذیهٔ صاحبان این امراض است امراض الصدر والمعدة وغیرها چون غلیظ الجرم ردیر میماند در معده مخشن معده ومجفف رطوبات وملطف طعام ومغیر رائحهٔ دهان ومقوی معده ومقطع بلغم ومحلل ریاح وانگیزانندهٔ اشتهای طعام ومقوی هاضمه ودافع ضرر اغذیهٔ غلیظه وادویهٔ سمیه ومقاوم سموم وسپرز ویرقان واستسقا وفواق بلغمي وعسر البول بلغمي ومدر بول وحیض وشیر ومسخن گرده وورود ومحرک باه ورافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا محلل آن که هرگاه آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال حرم آن جائز نیست در جمیع مواضع وسکنجبین آن که با صمغ پخته باشند جهت تپ ربع وتپهای بلغمي ومرکبه ودرد سینه واستسقا ویرقان ورفع فواق بلغمي وعرق النسا مجرب وباشراب در اخراج جنین قوی الاثر وضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت وباموم روغن جهت خنازیر وجراحات وعرق النسا وامثال اینها وباروغن زیتون بجهت کمنهٔ تحت عین وطلای مطبوخ آن باسرکه وپوست انار جهت بواسیر وذرور برگ آن جهت آکله وبوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه ومضر امعا ومصلح آن صمغ عربي ومضر محرورین ومصلح آن شربت انار وسکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن وحلتیت دو دانگ گویند

بوزن آن زرفرا غت واين از شبا است شيخ داؤد انطاكي نوشته كه گويند چون زن بعد از حيض بلا فاصله در روز يك درم تخم انجدان بخورد تا يكهفته هرگز آبستن نشود وتخم يمن نداد كه سفيد آن باشد يا سياه بيخ آن در افعال قوي تر از ساير اجزاي آن است طلاي آن محلل اورام ومانع زياده شدن خنازير وملحم زخمها مقدار شربت آن تا نيم مثقال گويند مضر شش ومعده وبطئ الهضم ومصلح آن عسل است جوارش انجدان وسكنجبين ومحلل ساق ومعجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت وبيان صمغ آن كه حلتيت است در حرف الحاء خواهد آمد انشاء الله تعالى

* انجرة * بفتح همزه وسكون نون وضم جيم وفتح راء مهمله وهاء لغت فارسي است بعربي قريص وبلغت دار المرزگزنه وبتركي گيچيت وبهندي اتكن وبلاطيني ارتيك پريم وبلغت گيلان مرتيكه گويند * ماهيت آن نباتي است برگ آن پرتشريف وانبوه وپرخار وريزه وخارهاي ساق آن ظاهرتر وچون ملاصق بدن شود باعث حمرت وسوزش وخارش گردد وگل آن زرد وتخم آن نرم وبراق وباندك پهني ومائل بتيرگي از كنجد بزرگتر في الجمله شبيه ببزر كتان ومستعمل تخم آن وبهترين آن سنگين مائل بسياهي آنست * طبيعت آن در اول سوم گرم وخشك ودر دوم گرم گفته اند * افعال وخواص آن ملطف اخلاط لزجه وجاذب ومقرح اعضا ومحلل اورام صلبه ومدر بول وحيض وشير وعرق ومبهي ومنقي سينه وشش ومعده ومفتح فم رحم وسده جگر وسپرز وآشاميدن آن وآشاميدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعير جهت امراض صدر مانند ربو ونفس الانتصاب وتنقيه سينه از اخلاط لزجه غليظه وكذا داشتن برگ كوبيده آن در بيني قاطع رعاف وحمول نيم مثقال آن با مر بالمناصفه بغايت مدر حيض وضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف وبرآمدگي رحم وتحليل دبيله وكشودن دمل وقطع ثآليل خصوصا با عسل وجهت التواي عصب وبا نمك جهت جراحت سگ ديوانه گزيده وبا موم روغن جهت سپرز وپخته آن با روغن زيتون جهت ورم بناگوش وضماد رماد آن با نمك جهت قروح وبيخ آن با ماء الشعير جهت تنقيه سينه وشش وتخم آن جهت ربو وسرفه وآلات تنفس واستسقا واخراج ماي اصفر وبلغم لزج وعلل طحال وگرده وتقويت باه وبا سكنجبين جهت تسكين وجع طحال وپهلو وگرده در ساعت وطبيخ آن با اصل السوس جهت تنقيه مثانه از چرك وآشاميدن آن با تخم كرفس وشير گوسفند بغايت مهيج باه وبا شراب مسهل بلغم باعتدال وبدستور برداشتن فتيله آن با عسل وحمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ كردن قضيب وبا مراهم جهت قروح وسرطان وبتنهائي جهت تحليل اورام وبدستور ضماد برگ آن وطلاي آن با عسل بر قضيب وكنج ران محرك باه ومضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة وذرور تخم وبرگ خشك آن جهت تجفيف زخمهاي متاكل وسرطان متقرح نافع بي لذع وحدتي مضر گرده واما مصلح آن صمغ عربي وكثيرا ومصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درم زياده بر آن مهلك مصلح آن آشاميدن اشربه مبرده وآب ميوه هاي بارده وچيزهاي لعابي مغري بدل آن قردمانا است يا حرف وذكر آن در افعال مذكوره خصوص تقويت باه اقوي از بزر آنست وهمچنين در امراض سعال ودر قرابادين در ادهان ذكر يافت

* انجيرآدم * بفتح همزه وسكون نون وكسر جيم وسكون ياي مثناة تحتانيه وكسر راء مهمله والف ممدوده ودال مهمله وميم * ماهيت آن مترجم صيدنه ابوريحان در صيدنه خود نوشته كه ميوه است بزرگ تر از جوز ورنگ آن سياه مائل بخاكستري وصيقلي ودر پهني وگردي با انجير مانند وبهندي آنرا گله گويند ودر كوههاي كابل بسيار بود وآنرا زنان بجهت فربهي بكار ميبرند وچنين آورده اند كه در آن كوهها كه منبت اين درخت است حيوانيست كه به خرگوش مشابهت دارد

بیدرکبار مذکور سفندان را بینند آن حیوان متابعت آنها نموده در پی آنها رود وشیر از پستان آنها بمکد ومرکه کوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود واین حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آنرا انجیر آدم کویند وهیئت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با میزم امیزند وبرافروزند سرکه با آن آتش کرم شود ازراغهی افتد وبی خبر شود

اندروصارون
* اندروصارون * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهمله وسکون واو وفتح صاد والف وضم راء مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی است وبعضی عطاران آنرا انیاس وفاس یعنی تبرنامند بجهت مشابهت برک آن بتبر * ماهیت آن نباتی است تمنشی منبت آن زراعتهای کندم وجو وبرک آن ریزه مانند برک نخود وتخم آن سرخ رنک وقوسی شکل و درمیان آن نقطهٔ سفیدی تلخ طعم بالخصوصت که آنرا راعان نامند درغلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی ودر تابستان میرسد * طبیعت آن کرم وخشک در اوائل سوم با قوت قابضهٔ کمی * افعال وخواص ومنافع آن مفتح وملطف وقابض و نیکو است از برای معده چون بیاشامند از آن مقدار درهم تفتیح سدهٔ احشا نماید وهمچنین سائیدهٔ برک آن و چون بازیت طبخ نمایند وبیاشامند جهت طحال وعسر البول واسفاط دیدان نافع وحمول آن باعسل بعد از طهر وقبل از وطی مانع آبستنی است وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تسمیه آن را لسان العصافیر میدانند

اندا هماں
* اندا همان * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال مهمله والف وفتح ها ومیم والف ونون * ماهیت آن دوائی است کرمانی معروف * افعال وخواص آن بالخاصیة جهت استطلاق بطن نافع وکاهی استعمال مینمایند از آن یاث مثقال تاده مثقال ونیم مفرد ویا با کلاب ویا با آب کرم مقوی نعل آن است بدل آن بوزن آن کل ارمنی یا پوست انار ونصف وزن آن صندل سفید است

اندروطالیس
* اندروطالیس * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وفتح طاء مهمله والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است ودر مغرب کلنج وملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است کیاه آن سفید رنک وبی برک وشاخ آن باریک وتند طعم وتلخ ودر آخر میل بسرخی مینماید وتخم آن درغلافی مانند غلاف نخود درانتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ومفتح ومجفف ومدر بول وآشامیدن تخم آن وطبیخ حشیش آن وجلوس در آن وطلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا ونقرس وعسر البول وسنك مثانه واحتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یکمثقال با شراب وامثال آن واز طبیخ آن باشکر یا سرکه تا ربع رطل

اندرطون
* اندرطون * بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهملتین وسکون واو وضم طاء مهمله وسکون واو ونون * ماهیت آن برکی است شبیه ببرک بید خشک شده واز آن عریض تر * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ احشا وجهت درد مفاصل نافع

انزروت
* انزروت * بفتح همزه وسکون نون وفتح زای معجمه وضم راء مهمله وسکون واو وتای مثناة فوقانیه وبعبرانی نیز آمده باصفهانی کنجد وکروک وبشیراز عدکدرو وبعربی کحل فارسی وکحل کرمانی وبهندی لائی نامند * ماهیت آن صمغ

درخت خارداری است که آنرا شایکه نامند ببلندی دو ذرع برگ آن شبیه ببرگ مورد وبرگ درخت کندر ومنبت آن بلاد فارس وترکستان وسرخ وسفید مائل بزردی میباشد وبهترین آن سفید مائل بزردی تازهٔ آنست که در بالیدگی مانند کندر مغار رزود شکن وطعم آن تلخ باندک شیرینی میباشد* طبیعت آن گرم درآخر دوم وخشك در اول آن* افعال و خواص ومنافع آن ملین ومحلل ریاح غلیظ ومفتح سده ومجفف بی لذع رطوبات قروح وجروح وغیرها وبهترین مسهلات بلغم است وجاذب آن از مفاصل واز عمق بدن بخصوص با تربد وهلیله وسکبینج وامثال اینها وبالعرض مسهل صفرا ومغری ومدمل وملحم وجابر وثی* امراض الراس والعین والاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید وچون آنرا با شیر دختران بهم بو نموده در چشم کشند بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت رفع رمد وچسپیدگی پلك چشم ورفع نزلات وجرب وسلاق مفید وچون با مروارید ومرجان سوخته ونبات سفید باسریه سوده ذرور سازند جهت ازالهٔ بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت مفید پر کرده برآتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند وچون با عسل سرشته وفتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر* امراض المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل ورگ وعرق النسا واخراج کرم معده وامعا واسقاط جنین مفید ودر تسمین مهزول بغایت موثر وگویند چون پنجدرم آنرا با سه قیراط حجرالبقر که عوام انرا زرآگویند ودو درم با رجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد بعض ادوی نوشته که زنان مصر آنرا در آب هندوانه تا نصف روز بخیسانند وجهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند وگویند پنجدرم سائیدهٔ آن بسبب تسدید مسام وچسپیدن با حشا کشنده است خصوصا با طلق محلوب واز اسرار مکتومه شمرده اند ومصلح آن صمغ عربی وروغن بادام است ودرگاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام دوچندان باشد مقدار شربت آن مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال ومرکبا با سائر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است واستعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد وپاک کردن چرک زخمها وقطع سیلان خون ورویانیدن گوشت صالح والتحام جراحت ورفع آثار جدری وبا نطرون جهت ورم سینه وخنازیر که در حلق بهمرسد نافع وطریق تشویهٔ آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ ویا شیر دختران خمیر کرده بچوب گز بگیرند ودر تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد واندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند واگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بدستور باز تشویه نمایند بهتر وباعتدال اقرب میگردد خصوصا برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی تشویه جائز نیست رحب انزروت ودرور وسنمه وشیاف وضماد وفتیله وقطور ومرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* انسان * در اجزای بدن او منافع ومضار بسیار است وبهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقة ساکن در بلدان معتدله است چرک گوش او مولد ریاح وبیهوش کننده وضماد آن جهت شقیقه واکتحال آن جهت رمد ورفع بیاض چشم نافع واستخوان آن مولد امراض مهلکه ومداومت آن مورث کوری وذرور پوسیدهٔ آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کلهٔ سر وآشامیدن سوختهٔ آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع ومفاصل ونقرس وعرق النسا آزموده وآب دهن او ناشتا کشندهٔ کرم گوش ومحلل هوای که در گوش رفته باشد وتریاق گزیدن عقرب ورتیلا ودافع ثوبا وکلف

وآثار قروح وطرفه وبياض عين وكشنده مار است خصوص آب دهن ناشتا صفراوی مزاج وباسر كين كنجشك جهت قطع ثآليل وتوبا وبتنهائي جهت قطع نزف الدم واندمال جراحات وباعسل جهت كلف وجلای آثار قرحه نافع وچون كندم را در دهن مضغ نمايند خصوص ناشتا وبرآورام ورمواد ماميل كذارند تحليل ونضج دهد وجرك بدن ان ناشتا جهت رفع توبای تازه وتوبای اطفال وكلف وآثار جلد مفيد وزهره اوسمين بدن وخون حجامت وفصد را چون برنقرس ومفاصل وعرق النسا طلا نمايند جهت تسكين وجع آنها نافع وآشاميدن آن مورث بلادت وطلای خون حيض جهت تسكين دردهای صعب والتيام ناصور مفيد وخوردن آن سم قاتل وحمول آن مانع حمل وبخور لته حيض جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند وبول آن خصوص بول اطفال وازان شخص خود نه ازغير آشاميدن آن ناشتا جهت سرفه كهنه وعسر التنفس وسرزو استسقا ويرقان وعسر البول وجرب متقرح وحكه وقروح خبيثه وتوبا وبا آب نخود وباماء العسل جهت رفع يرقان وقطور آن جهت درد چشم وبياض آن بتخصيص كه باعسل درظرف مس بسيار جوشانيده باشند وبجهت طرفه نيز وريختن كرم آن برزخم جهت حبس خون وشستن چرك جروح وقروح بآن وجالي جرب متقرح وحكه وقوبا ونمك بول آن كه آنرا درظرف مس جوشانده نمك ازان بكيرند جهت رفع بياض چشم وكلف مجرب ودرانعال مانند شيرزق است درحديث است كه ازحضرت صادق عليه الصلوة والسلام سوال نمودند ازآشاميدن بول انسان ازبرای مرض فرمودند نياشامند آنرا سائل عرض نمود كه مريض محتاج است بآشاميدن آن فرمودند اكرچنين است كه دوای ديكر نميابد پس بايد كه بياشامد بول خودرا نه غيرخودرا وازان حضرت عليه السلام سوال نمودند ازآشاميدن بول شتروكاو وكوسفند فرمودند نعم لا باس يعني آری باكی نيست وفضلهٔ طفل كه غذای لطيف باآن خورانيده باشند نفوخ خشك آن درحلق صاحب خناق وورم كلو وبدستور ضماد آن باعسل جهت تحليل آن وطلای آن جهت تحليل حمره والتحام جراحات ورفع عفونت اعضا مفيد وآشاميدن يك مثقال آن جهت رفع برقان وسميت جراحت حربهٔ زهرداروقولنج وحكه وقطع اسهال بعدبل وباعسل وشراب جهت رفع كزيدن هوام وادويهٔ قتاله وتپهای دائره وآشامدن يك مثقال آن بامثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذيت سموم مصعده مانند داراشكنه وزيبق مصعد مجرب دانسته اند وسنون محرق آن جهت ازالهٔ تعفن بن دندان مجرب وتازهٔ آن خصوص بانمك جهت آكله وضماد آن بربهق وبرص بتخصيص كه آن شخص ترمس خورده باشد دوروزمتوالي ماليده درآفتاب نشيند وطلای آن برساقين جهت قروح آن وبزبرنان باخمير درآب حل كرده جهت رفع مغص وبدستور آشاميدن آن مفيد وموی سوخته آن جهت رفع ربو وبهو واستسقا وسموم قتاله وريزانيدن سنك كرده ومثانه ومنع سفيدی موی شربا واكتحال آن برای رفع بياض عين وقطور آن باروغن كل سرخ جهت درددندان وكوش وذرور آن جهت آكله ونزف الدم وتجفيف جراحات ومنع زيادتی زخمها وقروح خبيثه وساعيه مجرب ورماد آن زائل كننده بهق وباشير جهت اورام ساعيه وروغن آن بتنهائي وباادويهٔ مناسبهٔ ديكر جهت تقويت باه مجرب وكويند آشامدن ابي كه خصيهٔ انسان رابدان شسته باشند جهت ازالهٔ تپ وورم جكر ووجع نوادنفع عظيم دارد ومنی ان جالی بهق وبرص وكلف طلاء ومشيمهٔ ان مورث جذام است خوردن ان وچون طفلي را باسموم ات بتدريج تغذيه نمايند جميع اجزا وانفاس او قاتل بودوهيچ حيوانی ديكر قابل اين نوع تغذيه وسميت ان بابن حد نيست وكويند چون انكشت خنصر مسقط را ببرند وزن تعلق نمايند ماد ام كه باو است ابستن نكردد شنيده شده كه جراحان واطبای اهل فرنك دندان چرك وزردشده وسياه را

بسوهان و آلات صاف و صقیل و براق میکرد اند و دندان کرم خورده و کج ناسد شده را نیز تبدیل بدان مینمایند بدین نحوکه دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح را بجای فاسد میکند اند و سه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع مینمایند و بخوردن شوربا و شله و آب بیگرم اکتفا مینمایند تا مستحکم گردد و در بلاد ایشان برای این امر دکانها است و همیشه بر در آن دکان نفرا و در دکان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند و نیز مسموع شده که سابق برین که هفت صد و هشت صد سال یا بیش ازین باشد برای اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویه چند مانند صبر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها تا مدتی میمالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالب های چوبی میگذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سه صد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوان های نازک نیز مستحیل بدانها گشته و چیز سیاه براق چسپنده شبیه بمومیائی شده و بعد ازان که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی ازان اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی استعمال نموده در بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیائی انسانی عبارت ازین است

انغرا

* انغرا * بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است کوچکتر از درخت انار و ببزرگی آن میرسد و منابت آن جبال و مخصوص بزمانی نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ازان عریضتر و گل آن مانند گل انار و ازان بزرگتر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب ازان آید * طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه * افعال و خواص آن در قوت قریب بخمر است در تفریح و اسکار و تطییب نفس و بالخاصیه آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت موثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع

انف العجل

* انف العجل * بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است * ماهیت آن ثمری است شبیه ببینی گاو و نبات آن ما بین شجر و گیاه و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و ریزه تر ازان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این دو خاصیت ازان مشهور است در مغرب

انفحه

* انفحه * بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و ها لغت عربی است بفارسی پنیرمایه و بهندی چاک و چسته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود * ماهیت آن معده حیوانات شیرخوار خرد بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند و استعمال مینمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند و گاه خوردند آنزمان آن

را انفحه نمي نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نميکردد با لجمله طبيعت مجموع آن کرم و خشک در درجهٔ دوم و کفته اند تا درجهٔ سوم است * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با سکنجبین و یا با عسل جهت صرع بلغمي خصوصا انفحهٔ ارنب که درین باب اقوی است که نیم درم آنرا در سرکهٔ انکوری حل نموده بنوشند و چون صبیانرا قدری از آن بخورانند ایمن میکردند از صرع و انفحهٔ بچهٔ اسپ و انفحهٔ حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند جند بیدستر است بدستور و آشامیدن مربک از آن مرد و آشامیدن تمامي انافح میباشند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمي و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و کل از نلهٔ کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقهٔ کل انفحه شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و بتنهائی و با با ادویهٔ مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار کرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتیکه دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و کفته اند چون زن انفحهٔ ارنب نر یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامد آبستن کردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بکذارند پیکان و نی و خار را از آن برآورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تپ جهت ازالهٔ آن مؤثر و انفحهٔ کورخر و بز کوهی و آهو و استر و کوسفند و خیل بقدر ری شخود ری بغایت مبهی اند و امتحان خالص آن آنست که بیمد از لد بران هر انفحهٔ حیوان دیگر که باشد اگر کداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

انکول واکول * انکول واکول * ماهیت آن حکیم میر عبد الحمید نوشته درختی است هندی برک آن شبیه ببرک شفتالو و میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت * طبیعت آن کرم و تر در دوم * افعال وخواص آن ضماد آن جهت استسقا و ورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل مني نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را با آب سائیده بر بشرهٔ آن طلا نمایند به خیریت کذرد و شفا یابد و کویند مجرب است و اکر تخم آن را کوفته در آب آمله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از این تخم و بدستور روغن کنجد روغن برآورند و از آن روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید راسیاه کرداند و اکر از چوب درخت آن سریر سازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع و ملدوغ و صاحب هیضهٔ ردیه را بخورانند شفا یابند

انکیز * انکیز * بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسي و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفالیه خاوانی نامند * ماهیت آن نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله کوید کیاهی است منبت آن حریم جبال کیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیکر آنچه قسم نر آن است باز راست میشود و آنچه ماده آیست بهمان

هیئت بماند * طبیعت آن گرم وخشك است * افعال وخواص آن ضماد برگ خشک آن باآب کوکرد دریکروز بهق را زائل کند وتخم تر آن بغایت منعظ وتخم مادهٔ آن موجب شدت شبق زنان واندکی از آن با شراب منوم قوی بحدیکه تاسه شبانه روز شارب آن بیدار نشود وآشامیدن روغن زیتون باآب رفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم

* اننَاس * بفتح همزه ودو نون اول ساکن دوم مشدد والف وسین مهمله لغت هندی است * ماهیت آن ثمر یست هندی معروف ودر بنگاله بسیار میشود وخوش طعم وخوشبو نبات آن فی الجمله شبیه بنبات صبر و کاذی وبرگ آن از برگ صبر و کاذی کوتاه تر ونازکتر ونبات این از آن کوچکتر وتا بذرعی وخاردار واز وسط آن ساقی میروید وثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد وبر سر آن نیز برگهای کوتاه انبوه وشنیده شده که در یک ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت بهم میرسد وچون قدری از سر آن را با آن برگها ببرند وبنشانند با زسبز میگردد واز آن اناناس بهم میرسد واز اطراف شهر ثمر وبیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل وموز بچه ها میروید وچون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیگر نیز ثمر میدهد واز هر نباتی سالی یکثمر بعمل میآید وهنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا وسرطان است که موسم بارش است در اینجا ودو نوع میباشد یکی را اناناس کونله مینامند واین کوچک بقدر نارنجی میباشد ومغز آن شیرین خوش طعم ورائحه وزرد رنگ طلائی ودیگر بزرگ ومغز خوب رسیدهٔ این چاشنی دارد اندک نارس این ترش وبوست مرد ونوع در هنگام خامی سبز میباشد وخانه خانه واطراف خانها اندک پوست نازکی بر آمده وبعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد واندک براق صیقلی ودر هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزهٔ زرد تیره وهر دو نوع آن با رطوبت بورقی جالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن وطریقهٔ خوردن آن این است که نوع کونلهٔ آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک وآب میشویند تا بورقیت آن کم گردد پس یکورق دیگر از بالای آن بود اشته که تخمها وخشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آنرا ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند وبعضی بر آن قند ویا نبات کوبیده پاشیده تناول مینمایند وقدری گلاب نیز می پاشند وبعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آنرا منحرف میکرد اند ونوع بزرگ آنرا بدستور پوست خشبی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بر آن مالیده اندک زمانی میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم وخشبیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات یا قند بر آن پاشیده تناول مینمایند ودر بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک خوردن نیز لذیذ میباشد * طبیعت آن سرد وتر در دوم * افعال وخواص آن مسکن حدت صفرا ومقوی معده وکبد حار وبطئ الهضم مضر مبرودین ومرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک وزنجبیل پرورده با نمک ویا نمک بالای آن خوردن است وبلا وچاشنی دار وآش ومربا وشربت آن نیز خوب میشود

* انوطیلون * بفتح همزه وضم نون وسکون واو وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم لام وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است بی ثمر شبیه به نبات کدو وابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع ودر حال التیام دهد آنها را

* انیسون * بفتح همزه وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم سین مهمله وسکون واو ونون بعربی بزر الرازیانج الرومی والرازیانج الشامی وحب الحلوة وکمون الحلو وبفارسی بادیان رومی وزیرهٔ رومی وبهندی رندنی نامند

انناس

انوطیلون

انیسون

* ماهیت آن نباتی است بلند تر از ذرعی وساق آن مربع وباریک وبرگ آن باریک وخشبو وگل آن مائل بسفیدی وتخم آن در غلافی لطیف طولانی واز رازیانه کوچکتر وسبزتر مائل بسفیدی وزردی واندک مثلث شکل ومستعمل تخم آن است وبهترین آن خشبوی تازهٔ بالیدهٔ آن است که پوست آن از ان جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور است وطعم آن تیز وتلخ باشد وهندی وبنگالی آن ریزه‌تر وضعیف العمل میباشد * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم وتا سوم نیز گفته اند وگرم در دوم وخشک در سوم نیز گفته اند واین اصح است * افعال وخواص آن ملطف ومحلل ریاح وجالی ومسکن اوجاع وبا قوت تریاقیت وقابضه ومدر بول وحیض وشیر وعرق ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار * امراض الراس وغیرها از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج ولقوه واسترخا وصرع است وبخور وسعوط آن جهت درد سر بارد وشقیقه ودوار وسدر ونزلات بارده ودرد گوش نافع وچون بسرکهٔ انگوری تر کرده وخشک نموده بوداده در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام ونزلات بارده وخوردن نیم درم انیسون ویک دانگ مصطکی کوفته ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس وسبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ ومقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمیکه سبب لیثرغس است وچون دو درم آنرا در آب بجوشانند وصافی نموده ده درم جلنجبین عسلی در ان حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی واز آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید وباید که بوده باشد غذا ای او نخود آب وگوشت خروس جوان متوبل با ابازیر حاره یا حلتیت ومغز حب القرطم وچون آنرا کوبیده سفوف نمایند ویا کوبیده با گلقند سرشته بخورند ویا جوشانیده بتنهائی بیاشامند ویا گلقند در ان حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقي آن وآشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع وسزاوار آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز آبی که در ان انیسون جوشانیده باشد بتنهائي یا با یک اوقیهٔ جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند وضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در ان حرارت باندک قبضي مي باشد ولهذا تقویت می بخشد اعضا را واکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند وسنون آن جهت جلای دندان ودفع بدبوی دهان وخائیدن آن جهت صداع بارد وشقیقه وجلای مجاری تنفس ودرد سینه وسرفه وضیق النفس وخفقان بارد وتقویت فم معده ودفع رطوبات آن ورفع اعیا وآشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر بهر وامراض مذکوره وتفتیح سدهٔ جگر وسپرز وگرده ومثانه ورحم واستسقا وسوء القنیه وتفتیت حصاة وتپ بلغمی کهنه وقطع سیلان رحم وازالهٔ فضول وتحلیل وقراقر ریاح در معده وسائر اعضا وادرار شیر وعرق وبول وحیض وتقویت باه وگرده وازالهٔ سموم قتاله وتهیج وجه واطراف واسهال رطوبی خصوص بریان کردهٔ آن درین امر وچون آنرا بسیار نرم بکوبند ویا باب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن وبخور آن جهت تسکین صداع بارد ونزلات بارده واخراج جنین ومشیمه وقطور نرم سائیدهٔ آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش وکری وثقل سامعهٔ حادث از ضربه وسقطه وبدستور مطبوخ آن در روغن گل وآشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زائیده وطلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام وکشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازیانه ومصدع محرور ومصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن تخم شبت ورازیانه وکرویا ودر تقویت باه مثل آن انجدان است ودستور تشویه وبریان نمودن آن جهت امراض عین وغیرها

آنست که آنرا بعسل بسرشند و در رلته بسته بگل کرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند وجوارش انیسون وحب ورد مین وسعوف وعرق را قراص ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الواو

ارافیومن

* ارافیومن * بفتح همزه وسکون را و راو الف وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است وبکمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه بنرکس است وبسیار کوچک را نبود وبنفش بوالد رون آن زرد وبرک آن شبیه ببرک کندنا و ساق آن بقدر شبری وبسطبری انکشتی واملس وکویند نورانی میباشد ومانند شمع در شب میدرخشد وبیخ آن شبیه بپیاز نرکس ودر مصر وشام بسیار * طبیعت بیخ آن بارد درا واخر دوم ومجفف دراول وتخم آن معتدل در حرارت وبرودت ومجفف درا واخر سوم وبرک آن بارد درا واخر اول ومعتدل در یبوست ورطوبت * افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال وادرار بول ودفع سموم وگزیدن رتیلا وضماد آن باشراب ابیض جهت منع روئیدن موی وخصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع روئیدن یا باعث دیر بر آمدن آن وکذا ستن آن برحقوین وعانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن وکذاشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر کرده مصلح آن کویند کثیرا وتخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب وجهت یرقان ابیض واصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

اوز

* اوز * بکسر همزه وفتح واو مشدده وزای معجمه لغت عربی است وبسریانی اروز وبفارسی قاز ومرغابی وبهندی هانس کویند اوز اسم جنس مرغابی است ومراد نوع کبیر آن است که قاز باشد * ماهیت آن معروف است اهلی وبری ووحشی میباشد واهلی آن پرواز نمیکند وبری آن پرواز میکند * طبیعت جمیع اصناف آن تا دوم کرم وتا آخر آن نیز گفته اند * افعال وخواص آن غلیظ الغذا ودیر هضم وکویند چون هضم شود مسمن بدن ومحرک باه است وپختن آن با ابازیر ومصالح حاره بهتر ومصلح آن آبکامه وامثال آن وازاغذیه نافعه از برای مبرودین کبد واوجاع بارده آن نست جهت آنکه کوشت آن شدید الحرارة است وچون بازهومت بسیار است که بفارسی سهک نامند باید که بعد ذبح دوسه ساعت ویا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم کرد دپس برآورده پرهای آن را کنده شکم آنرا شکافته پاک شسته طبخ نمایند واین قلیل الغذا تر از ماکیان است ومهرالنخته آن جهت زیاده کردن بیه کرده وریزانیدن سنگ کرده ومثانه والتیام فتوق اکلا وضمادا موثر وازخوردن آن بزودی تپ حادث میکردد وبدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل ودارچینی وزیره وامثال اینها وسکدان آن لذیذ وغلیظ وبطیء الانهضام وچون هضم شود متولد میکردد از آن غذای بسیار وجکر آن لذیذ ترین جکرهای الات امثال آن است وخون آن ثبیت ادین از انها بیشتر وسریع الانحدار وبازوهای آن صالح الهضم والغذا ومغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده وپیه آن جهت تمدد وکزاز وتشنج امتلائی وتحلیل اورام بارده وصلابت مقعده وشقاق آن وتقشر جلد وداء الثعلب وداء الحیه تمرخا وتدهینا وبرای تشنج شربا وبرای اذیت آبیه که در کوش رفته باشد تقطورا وبا آرد باقلا جهت ورم پستان ضمادا بالخاصیة نافع وزرده تخم نیمبرشت آن جهت افزونیی عقل وتقویت قوت حافظه وحفظ آن وزوال نسیان وسرفه خشک وتقطور آن با زیت نیم کرم در رحم جهت احتباس حیض نافع ودم آن با آب ونمک جهت درد مثانه وتفتیت حصاة شربا بسیار نافع وپوست تخم آن محرق جهت اسهال دموی بهترین ادویه است وزبل آن جهت سرفه خشک مفید ودهن آن در قرابادین ذکر یافت

اوسبيد

اوسبيد بضم همزه وسكون واو وفتح سين مهمله وكسر باء موحده وسكون ياى مثناة تحتانيه ودال مهمله لغت فارسي است * ماهيت آن نيلوفر هندى است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل رياح ومواد بارده مقدار شربت آن يكدرم وبيخ آن سرد وخشك ودرفعل وطبع مانند لفاح جهت صداع وبواسير نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نيم درهم بدل آن بيخ لفاح است.

اوفيموبذاس

اوفيموبذاس بضم همزه وسكون واو وكسر فا وسكون ياى مثناة تحتانيه وضم ميم وسكون واو وفتح باء موحده وذال معجمه والف وسين مهمله لغت يوناني است بمعني شبيه بباذروج ودرمغرب معروف بلسيعه وبعضى اخيون نيز وگاه فيلاطاريون نامند * ماهيت آن نباتى است شبيه بباذروج وشاخهاى آن بقدر شبرى ومزغب ومائل بتيرگي وتخم آن شبيه بشونيز وسياه ودرغلافى مانند غلاف بزرالبنج مستعمل بيخ آن است * طبيعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن ملطف ومجفف بيلدغ يكدرم تادو درهم آن باشراب جهت نهش افعى وهوام ويكدرهم آن با مرصاف وفلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند.

اونوما

اونوما بضم همزه وسكون واو وضم نون وسكون واو وفتح ميم والف لغت يوناني است بمعني مسقط الاجنه * ماهيت آن نوعى از ابوخلسا است كه موجوبه نامند برگ آن درازو باريك ونرم تر از برگ موجوبه وبى گل وبى ساق وبى ثمرومائل بسياهى ودراكثر بلاد ميرويد درهنگام ربيع درمواضع خشنه وبيخ آن باريك وضعيف طولاني اندك سرخ برنگ خون * طبيعت آن بغايت گرم * افعال وخواص آن بسيارتند وتلخ وبا سميت وخوردن آن خطرناك وطلاى آن محلل مواد غليظه وكويند تمن درهم از برگ آن جهت عسرولادت وربع درهم آن جهت اخراج اجنه زنده ومرده مفيد و تعليق آن بدستور

اونوماليں

اونومالي بضم اول ونون درميان دو واوساكن وبجاى نون لام نيز آمده وفتح ميم والف وكسر لام وياى مثناة تحتانيه بلغت يوناني شراب عسلي رانامند * ماهيت آن آن است كه بگيرند شراب دوچند وعسل يك چند وبجوشانند تا بقوام آيد ويا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آيد ونوع اخير در جلا وتحليل وتفتيح وانضاج قويتر وهرچند كهنه شود قوت تليين آن كمتر ميگردد * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وملين طبع ومدر وبعد از طعام نبايد استعمال نمود كه قاطع اشتها ومورث انقلاب معده است

اوريا

اوريا بضم همزه وسكون واو وفتح نون وياى مثناة تحتانيه والف لغت يوناني است * ماهيت آن عصارهٔ نباتي است منبت آن بوادى عرب قريب بمصر برگ آن شبيه ببرگ تره تيزك وپرسوراخ كه گويا كرم زده است وكم آب وريزنده ازهم وبرگ گل آن زرد وبزرگ وعصارهٔ آن شبيه بعصارهٔ ماميثا * طبيعت آن گرم وتند * افعال وخواص آن جهت ظلمت بصر وتنقيهٔ آن ودمعه وسلاق بغايت نافع دانسته اند واختلاف در ماهيت آن نموده اند بعضى گفته اند رطوبتى است كه از نبات مذكور مى چكد وعصارهٔ آن نيست وعصاره بودن آن اصح است وبعضى گفته اند عصارهٔ ماميثا است وبعضى عصارهٔ خالدوس اسود است وبعضى عصارهٔ خشخاش اسود وبعضى عصارهٔ اناغالس انثى يا عصارهٔ بيخ وكياه خشخاش اسود گفته اند وبعضى گفته اند سنگريزها است كه درصعيد مصر بهم ميرسد شبيه برنگ مس وميگزد زبان را چون بچشند واين قول بعيد است وبالجمله از ادويهٔ مجهولة الماهية است.

اورمالي

* اورمالي واومالي * بضم همزه وسكون واو وراء مهمله وفتح ميم والف وكسر لام وياآخر حروف لغت يوناني است وآنرا دهن عسلي وعسل داؤد نيز كويند * ماهيت آن روغني غليظ وبااندك شيريني است كه ازساق درختي حاصل ميكردد وهرچند كهنه تركردد بهتر ميشود * طبيعت آن كرم وتر * افعال وخواص آن جهت جرب رطب وردد مفاصل وتاريكي چشم نافع شربا واكتحالا وبيست درهم آن باآب مسهل قوي بلغم خام ومورث سبات وسستي بدن ومادام كه فعل آن تمام نشود نخواب نبايد رفت

فصل الالف مع الهاء

اهال

* اهال * بفتح همزه وها والف ولام * ماهيت آن ازجملة اغذيه است وآن مرق كوشت وبقول مطبوخه است كه صاف كرده مبا آشامند وكاه ترشي دران حين طبخ داخل نيز مي نمايند * افعال وخواص آن تابع نوع بقول وامثال آن است

اهليلج

* اهليلج * بكسر همزه وسكون ها وكسر لام وسكون يا وفتح لام وجيم معرب هليلة فارسي است بهندي هر وهره نامند * ماهيت آن ثمر درختي هندي است درخت آن عظيم وبرك آن باريك طولاني وثمر آن خوشه دار وكفته اند كه آن انواع است كابلي كه زرد و بزرك باليده است و زرد كه متوسط است وچيني سبز رنك كه ازان كوچكتر است وسياه هندي كه بقدر مويزاست وازان كوچكتررا كه بقدرجوي است درهند هليله جوي وازان كوچكتر كه بقدر زيره است هليله زيره نامند و كويند هريك ثمردرختي است علحده شبيه بهم وآنچه بتحقيق پيوسته همه ثمريك درخت است كه ازابتداي ظهور شكوفه تا انتهاي كمال باليدكي ونضج هرمرتبه را نامي كذاشته اند ونوعي علحده دانسته مثلا شكوفه خشك آن را كه مانند زيره است هليله زيره وازان بزركتر كه بقدر جوا ست هليله جوي وازان بزركتر كه سياه بمقدار مويزسياه است مويزك وهليلة زنكي وهليلة هندي و هليلة اسود نامند واينها همه هسته ندارند وازان بزركتر نيمرس سبز مائل بزردي را هليلة چيني وازان رسيده ترزرد را اهليلج اصفر وبكمال رسيده زرد مائل بسرخي املس را هليلج كابلي كويند ومنبت آن اكثر بلاد هند ودكهن وكجرات وبنارس وبنكاله است واما آنچه دركجرات ميشود بهترا زهمه وبعد ازان بنارس وپس بيربهوم كه دربنكاله است وبيرسه وباليده وبزرك وبا قوت ميباشد وباقي جاها ريشه داروكوچك وضعيف العمل وكابلي جهت آن نامند كه ازراه خشكي ازان سمت ببلاد توران وخراسان وايران ميبرند نه آنكه دركابل بهم ميرسد وهمچنين ازهرسمتي كه ببندري ميبرند مانند بصره وغيره بصري نامند واما چيني جهت آن كويند كه درقديم الايام آنچه را از سواحل درياي هند ببلاد ايران وروم وعرب وغيرها ميبرده اند همه راچيني ميناميده اند مانند دارچيني كه درسيلان ونواح آن بهم ميرسد وهليله وزنجبيل كه دركجرات ونواح آن على هذا القياس * وبالجمله طبيعت مجموع آن دراول سرد ودردوم خشك كفته اند وخشكي كابلي ازسائرانواع كمتراست باعتبار كمال رسيدكي آن * افعال وخواص ومنافع آن در طب الايمه منقول است ازمحمد بن سنان ازعلي بن موسى الرضا عليه التحية والثنا كه كفتند شنيدم ازموسي بن جعفر عليهما السلام كه تحقيق شكايت كردند نزد اوشان ازمرض پس آمدند اطباء وتوصيف كردند براي آن حضرت عم عجائب ادويه را پس فرمودند آنحضرت عم اين بدهب بكم الا هليلج يعني چرا ازنظرشما ميرود ودرميرويد واقتصارنمي كنيد برسيدن اين ادويه كه اهليلج وراز يانج وشكراست درابتداي كرما سه ماه متوالي درهرماهي سه روزمتوالي وهنكام آمدن زمستان همان قسم ديكرد انيد بجاي رازيانج مصطكي درزمستان بدرستيكه مريض نميشويد مكر بمرض موت و مجموع آن جهت تقويت معده ودماغ وذهن وحفظ وحواس وتنقيه سدد وصداع وماليخوليا وتصفيه ارواح و وسواس سوداوي وخفقان

وغثیان ومنع صعود بخارات بدماغ واطفای نایرهٔ سودا که از احتراق صفرا باشد وتصفیهٔ رنگ رخسار واستسقا وبواسیر
ریحی وخونی وحمیات مرکبه در اواسط واواخر نافع ومسهل رقیق بلغم وصفرا بعصر وبعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال
هلیلجات را واین قول مسلم وکلی نیست درهمه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج وترقیق ماده وبحران مجوز نیست جهت آنکه
لطیف ورقیق ماده را بعصر دفع میکند وباقی را غلیظ متحجر میکرداند وبدستور در حقنه ها نیز وابن نیز پسندیده وکلی نیست
وعلت منع عصر آنست وانضمام وتسدید مسام وعروق اعضا وابقای مواد غلیظه درانها ودر حقنه اثر دواد را فضیه است
نه مسام که باعث انضمام وانسداد آنها گردد ومعمول است که آنرا با ادویهٔ ملینه ومفتحه وجاذبه ترکیب میکنند وصرف
هلیله را استعمال نمینمایند در حقنه ها ودر شرح اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است ودر متن آن
رد ورد گفته اند که چون با بنفشه وخیار شنبر وهمچنین ملینات دیگر ترکیب نمابند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی
مصادم ومضعف ومبطل قوت دیگری نباید ومانع تاثیر آن نگردد ولیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصا جرم
ومطبوخ آن که در حقنه ها اصلا آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت ونیز باید که هلیلجات را
بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض وجریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل
نگردد فعل آنها ومقص آنها کم گردد بسبب روغن وسنون دانهٔ آن جهت تقویت لثه وخون رفتن از بن دندان ورویانیدن
گوشت آن مفید وعمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ وسفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن
که حامل قوت اسهال آن است در آب می آید وجرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در ان نیز قدری از جرم آن
میباشد ودر سفوف تمامی آن وهمچنین ریوند ونیز منقوع ومطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث
قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط وباقی ماندن غلیظ آنها مضر ثقل وحابس مصلح آن عناب وسپستان ومصلح قبض
که لازم عصر آنها است روغن بادام وباکاو تازه وقند وترنجبین ویا شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنجدرم ودر مطبوخات
ونقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار وگویند عفص است وعصارهٔ خشك هلیلهٔ کابلی وزرد
قوی الفعل واند ک آن عمل بسیار مینماید ودر تراباد بن در اهلیلج ذکر یافت

اهلیلج کابلی بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پرمغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه فاسد نباشد واقوی
انواع اهلیلجات است * طبیعت آن بعضی در برودت معتدل ودر اول خشک وبعضی گرم باعتدال میل اند
افعال وخواص آن مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط با خلاط ومدر بول وجهت صداع ونسیان وتقویت جمیع حواس
خصوصا حفظ ودوار صفراوی با شکر سفوفا ودوا روسد ربلتمی تنقیه بآن نمودن وما لیخولیا واصلاح حال دماغ وصرع
ولقوه بتنهائی وباسه وزن آن عسل یاشکر سرشته هرروز مقدار یک جوزی واز برای صرع سوداوی باادویهٔ دیگر مانند
بسفایج واسطوخودوس وحجر ارمنی وحجر لاجورد وافتیمون مطبوخا ویا معجونا باسه وزن آن عسل وگویند چون
صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی اسنه بیرون کرده را در دهان گیرد وبخاید تا تمام شود وآب آنرا فرو برد وهمچنین چون
دو جانب مائل کند از یکعدد هلیلهٔ کابلی را نفع بخشد آنرا وگویند چون یك سال هرروز یک عدد آنرا تناول نمایند موی
سفید نشود خصوص پرورده آن وبعضی این خاصیت را مخصوص بهلیلهٔ هندی دانسته اند وبالخاصیة جهت رفع ضرر آبها
وبسیار خوردن آب نافع وقدر شربت از جرم آن تا سه منقال ودر مطبوخ تا هشت منقال وبدل آن هلیلهٔ زرد است وبعضی

مما ذکره الله وسائر خواص زرد را دارد و مربای آن که زیاده از یک سال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده باغمی و مقوی حواس و جگر است و دانهٔ آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضاء و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است

اهلیلج اصفر

* اهلیلج اصفر * بهترین این نیز بالیده زرد است که کوچک آنست که کهنه نباشد * طبیعت آن در آخر اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و وسواس نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین معصور با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس بر آورده از روغن پاک کرده نیمکوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند و بعد ستو رقطور آبی خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانهٔ آن نیز مانند دانهٔ اهلیلج کابلی است مضر ثقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و در مطبوخ و منقوع از هفت درم تا ده درم

اهلیلج اسود

* اهلیلج اسود * که اهلیلج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بی دانه سنگین فاسد نشده است * طبیعت آن در وسط اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و از ارواح از کدورات و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درم و از حجر ارمنی مغسول یک درم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درمی حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت احشاء و درد سر و بواسیر و جذام و بوداده آن جهت حبس اسهال و نگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر گویند مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیلهٔ کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است

اهلیلج چینی

* اهلیلج چینی * گفته اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل بدل و بر کم گوشت و دانه بزرگ * افعال و خواص و منافع آن بسیار ضعیف العمل و الفعل است بحدیکه با وجود سائر هلیلجات آنرا استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیلهٔ زیره تر از آن ضعیف تر و طریقهٔ احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات و حبوب و دهن گلقند و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص و گلقندات و ماء الجبن و ماء الفواکه الهلیلجی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین نجاح و نقوعات اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت * فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایارانوطانی

* ایارانوطانی * بکسر همزه و فتح یا و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و بالغت یونانی است * ماهیت آن مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا ارسطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی بقدر یک ذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور شبیه ببرگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شور بن و بیخ آن اندک طولانی و باریک * افعال و خواص آن غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثهٔ بیخ دندان و آشامیدن بیخ گویند

وبرگ آن با شراب وبدستور ضماد آن جهت ضربه وام وآشامیدن برگ آن مقدار یك مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر ونیم
دو مثقال ونیم شراب کهنه کرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان وضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه واورام
حاره وتنقیهٔ قروح وسحق وخوردن کرموم ازشاخ نبات آن با برکهای حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی عسیه
وبدستور کره چهارم آن با برک های حوالی آن جهت حمی ربع نافع کفته اند

ایثولیس

*ایثولیس * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم تای مثلثه وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین
مهمله لغت یونانی است *ماهیت آن مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه کفته نباتی است برک آن شبیه ببرک تلومس
یا زغب بسیار واز اطراف بیخ آن بر آمده وساق آن مربع خشن وغلیظ وشبیه بساق نباتی که آنرا مالیطانا نامند یا ساق نباتی
که آنرا ارقیطون کویند وبا آن کیاه بسیاری میروید وثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه میباشد وعروق بسیار از یك
بیخ آن میروید طویل وسطبر وچون خشک شود سیاه وصلب میکردد مانند شاخ ومنبت آن بلاد اسلیسا ورکومیکه آنرا
ایذی نامند *افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر وخشونت حلق وسینه وشوصه وعرق
النسا نافع وبدستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند

ایذ ماميرا

*ایذ ماميرا * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله وفتح میم والف وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه وراء
مهمله لغت یونانی است *ماهیت آن چیزی است شبیه بپشم ومائل بسبزی وبرشاخ وبرساقهای درخت جنکلی متکون
میکردد ودرتنکابن داخج نامند *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن جهت اسهال مجرب وذرور
محرق وغیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه وغیر کهنه ومحرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن
از دو مثقال تا سه مثقال

ایذیغون

*ایذیغون * بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم غین معجمه وسکون واو
ونون لغت یونانی است *ماهیت آن چیزی است شبیه بصمغ که برصدفهای بنفش جمع میکردد وخشك میشود وصباغان
آنرا جمع مینمایند واستعمال میکنند وسرمه رنک میباشد *طبیعت آن سرد *افعال وخواص آن محلل وطلاء آن
جهت اورام حاره وتنقیهٔ قروح خفیفهٔ چشم نافع

ایذا اریذا

*ایذا اریذا * بفتح اول وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة
تحتانیه وفتح ذال معجمه والف لغت یونانی است *ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه ببرک آس بری واز بیخ وبرک
آن چیزی طولانی شبیه بخیوط تاک انکور رسته وشکوفهٔ آن برسر آن خیوط میباشد وطعم آن بسیار قابض *طبیعت آن
در دوم سرد ودرسوم خشك *افعال وخواص آن قاطع نزف الدم واسهال وقروح امعا وحابس حیض وآشامیدن
دو مثقال آن وضماد برک تازه ویاخشك آن وبیخ آن مرد تروقابض تروقاطع نزف الدم همه اعضاد رهمه وقت مقدار شربت
آن تا دو مثقال است

ایریفارون

*ایریفارون *بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح فا والف وضم راء مهمله
وسکون واو ونون ودر بعضی نسخ بحذف واو وبهر دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع واهل
اندلس آنرا شریامینا مند برای اجتماع کل آن وبسیاری وانبوهی *ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مائل

بسرخي وبرگ آن شبیه ببرگ تره تیزک وبسیار کوچک تر از آن وگل آن مائل بنفشي وانبوه ود ربوشبیه بشیب ودر وسط آن چیزی بباریکي موی رسته راست غیر منحني ود ربهار سفید میگردد ومنبت آن خراب ها وشوره زارها * طبیعت آن بسیار سرد وبا اندک تحلیل * افعال وخواص آن ضماد آن بتنهائي یا با میبختج جهت ورم معده وخصیه وباکندر جهت جراحت عصب وسائر اعضاء نافع وتره های میان گل آن نیز بدستور وچون تازهٔ آنرا بخورند فی الحال خناق آورد ودر فعل مانند فطرون اوای ابن نیزمبدل اوای آن است.

* ایرسا * بکسر همزه وسکون یا وراء مهمله وفتح سین مهمله والف بلغت یوناني بمعني قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان وبرومي ابریمون وبسریاني عقاراسوساني نامند وبفارسیه مشهور ببیخ بنفشه است * ماهیت آن بیخ سوسن آسمانگوني یعني کبود بري وجبلي است وبعضی گفته اند که سوسن بری دلبوس است که سوسن زرد باشد وایرسا بیخ سوسن جبلي است وآن خوشبو ویهن ود راز بقدر انگشتی وزیاده بران وپرگره وپوست آن کبود وسرخ ورنگارنگ ومغز آن مائل بزردی وسرخي وبعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن ساقي برمیآید وبرسر آن گلي وبرگ های آن سه عدد وبرگشته ورنگ آن مرکب از سفیدی وزردی وبنفشي وبران نقطهای متوازن واندک خوشبو وبرگ های گیاه آن سطبر وبلند وبیخ آن سخت بهترین آن ماقدزني صلب سطبر متلزز الاجزا مائل بسرخي کرهدار خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد وزبان را اندک بگزد وبوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد وبقوت عطسه آورد وباید که در اواخر بهار از زمین برآورند وبریسمان کتاني پیچیده ویا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی دران راه نیابد وبست متخلخل الاجزا ورخو وبلند وباریک نباشد وسفید آن که رومي است ضعیف العمل تر از آن است وکهنه وکرم خورده وسوراخ دار نباشد * طبیعت آن در اوا خردوم گرم ودر خشکي کمتر از آن وکهنهٔ آن گرم تر وخشکتر از تازهٔ آن * افعال وخواص آن ملطف وسخن ومفتح ومنضج وجالي ومنقي ومسهل ماء اصفر ومرهٔ سودا وبلغم غلیظ وگفته اند قوت اسهال کهنهٔ آن زیاده است وآشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل اسهال کیموس غلیظ بلغمي ومرهٔ صفرا نماید * امراض الراس وغیره ضماد آن با سرکه وروغن گل برسر جهت صداع کهنه وبدستور مطبوخ آن وخواب آورد وضماد گل آن جهت سکته وتشنج امتلائي وخدر وبدستور آشامیدن آن ونیز آشامیدن بیخ وبرگ آن از برای خدر وطبیخ بیخ آن جهت اختلاج وخدر ورعشه ورعده وسکته وفالج واسترخا وفزع صبیان درخواب ونسیان وزیادتي قوت حفظ وبدستور خوردن جرم آن وباشراب ریحاني جهت تشنج امتلائي وتعطیس بجرم آن جهت جلب دموع ورطوبات زائده از چشم وسعوط برگ آن سه روز متوالي جهت شقیقه وتقطور طبیخ بیخ آن باسرکه درگوش جهت قطع نزلات بارده ودوی آن ومضمضه بآن جهت درد دندان بارد امتلائي وضمور لهاة ومضغ جرم آن جهت بدبوی خمر وآشامیدن مطبوخ آن ویا جرم آن بامی یختج جهت درد سینه وشش وضیق النفس وربو وسرفه وعسر النفس وذات الریه وخناق بلغمي ودفع فضول غلیظهٔ محتبسهٔ عسرة الدفع ودرد جگر وسپرز بارد واستسقا ویرقان وتفتیح افواه بواسیر وعرق النسا واعیا ومغص وجهت امساک مني وکثرت احتلام وجریان مذی بدون جماع وآشامیدن مطبوخ وبدستور جرم آن دو درم باشراب جهت امراض رحم وانشقاق وتفتیح مدهٔ آن واحتباس طمث وفسخ وهتک عضل وباسرکه جهت گزیدن هوام وادویهٔ سمیه وورم وسدهٔ سپرز ولرز ونافض حمیات وضماد پختهٔ آن جهت درد رحم وصلابت وانضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود وجهت تلیین اورام صلبه ومزمنه وخنازیر وبثور لبنیه وقروح وسخه وبدستور تکمید بدان.

وبا سرکه جهت سپرز واستسقا وکزیدن هوام وتحلیل اورام وقطع رطوبات سائله از قروح لبنیه وتحلیل آنها ورفع کلف و نمش وبهق سفید وبد ستور باد وچندان خربق سفید جهت کلف ونمش وبهق وبا عسل جهت زخمهای غائره وذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان والتیام زخمهای غائره وبد بوئی زخمی که ناصور شده باشد وجلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم ومقعده وامراض بارده وحقنه بدان جهت عرق النسا وبد بوی بواسیر وقروح غائرهٔ باطنه وبردن لحم زائد نواصیر وفرزجهٔ آن با عسل جهت اخراج جنین وحمول آن جهت دیدان وتدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی وکشودن افواه عروق بواسیر ورفع اعیا وآشامیدن آن با سرکه با شراب جهت تشنج امتلائی وهتک عضل ورفع سمیت فطر وبنج وکشنیز جبلی مجنن ویبرد ونافض حمیات ویک اوقیهٔ آن مسهل قوی وغرغرهٔ آن با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه وقطور آن درگوش با سرکه جهت رفع دوی ومنع نزلات مزمنه وبتنهائی در بینی جهت رفع بد بوئی منخرین وچون در زیت بجوشانند تا نضج یابد ودر گوش بچکانند کری کهنه را زائل کرداند وحقنه بدان جهت عرق النسا وامراض رحم مفید بدل در من آن دمن العار وصاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است واگر بیخ آنرا قدری بردند انیکه درد کند بکذارند آنرا ببینند ازدام باید که بدین ان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر وگویند مضرشش است مصلح آن عسل وجوارش وحب ودیید ودمن وقرص ولعوق آن در قرابادین ذکر یافته

ایمارانوطالی

ایمارانوطالی بکسر همزه وسکون یا وفتح میم والف وفتح راء مهمله والف وضم نون وسکون واو وفتح طاء مهمله و الف وکسر لام وبالغت یونانی است بمعنی عشبهٔ مکرمه ودر مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در ضیامت وصاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین گیاه باشد ونه چنین است ودر حرف الزا ان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد *ماهیت* آن نباتی است زیاده بذرعی وشاخهای آن پر گره وساق آن باریک وبرگ آن از زهم متفرق وازبرگ بلوط باریکتر وکوچکتر وشرفه دار وطعم آن شیرین وبیخ آن باریک ودراز وگل آن زرد وچون بر صفحهٔ مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره کرداند بغیر غوص در جرم آن *طبیعت* آن در آخر دوم گرم وخشک و معتدل نیز گفته اند *افعال وخواص* آن مجفف ومفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ وبرگ آن با شراب جهت نهش هوام وبدستور ضماد آن وآشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر وزن اوقیهٔ شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان وطحال واستسقا وتفتیت حصاة وغرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح وبثور زبان ومنع انبساط قروح دهان وتسکین اوجاع آنها ولهاة وضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره وخراجات وقروح وبخور آن مسقط جنین وگفته اند آشامیدن کره اسفل آن از جهت تپ یومی وکره دوم آن جهت تپ نوبهٔ بلغمی وکره سوم آن جهت تپ غب وچهارم جهت ربع مجرب وتعلیق نبات آنرا اهل روم وفرنگ موجب اکرام واعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر ثقل مصلح آن کثیرا است

ایل

أیل بکسر همزه وفتح یای مثناة تحتانیهٔ مشدده ولام وبضم همزه نیز آمده لغت عربی است انرا ایل جهت آن گویند که پناهگاه خود را در مغارهای کوه سازد وبفارسی گوزن وگاوکوهی وبهندی باره سینگها بفتح بای موحده والف وفتح را وها وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وخفای نون وفتح کاف فارسی وها والف وباره بلغت ایشان دوازده سینگه یعنی

شاخ اوست جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بده وازده شعبه مانند شاخهٔ درخت میباشد و بسیار صلب مصمت شبیه بکلدان در حرم بلکه ازان صلب تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر * ماهیت آن حیوانیست جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و بترکی جوبر و جثهٔ این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سردسیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشهای گرمسیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همهٔ آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ میاندازند و شاخ دیگر قویتر و بر شعبه تر ازان برمیآورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال مثانهٔ دیگر در ان بهم میرسد و لهذا بعدد هر مثانه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که گویند مراره ندارد و چنین است بلکه مرارهٔ آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از صفرا بزودی خالی میشود و بر کبد آن چسپیده میباشد و لهذا اکم ظاهر میگردد و گفته اند چون تیر بر ان زنند و پیکان در ان نشیند بر نیاید و چون مشکطرامشیع بخورد بر آید * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرد دین و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند و نگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بزودی متعفن میگردد پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد ازان اشربهٔ ملینهٔ شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کثیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا با ادویهٔ معینه بر ان و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحهٔ امعا و قولنج صعب و هیز مفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ گلی مطین نموده سر آن را محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول ازان و تنقیهٔ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و با روغن گل و جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیم درهم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان ادرار حیض نماید و مضمضهٔ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دو سه دانهٔ فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر ان طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ پیه آن جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون برشتهٔ آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفسیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبهٔ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالهٔ اعیای بارد السبب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن درین عمل زردهٔ تخم نیم برشت

بادرنجبویه

وازآب آن سه مثقال

* بادرنجبویه * بفتح باء والف وسکون دال وفتح راء مهملتین وسکون نون وجیم وضم باء موحده وسکون واو وفتح یاء مثناة تحتانیه وها معرب بادرنکبویه فارسی است وبعربی مفرح القلب نامند * ماهیت آن نباتی است بقلی زرعی ودو نوع میباشد نوع اول صغیر وبرک آن لطیف وطولانی واطراف برک آن مشرف مانند اره وساق آن پر شعبه شبیه بریحان وگل آن بنفش مائل بسرخی وبجای سبزه با طعام میخورند واین نوع صغیر ربیعی میباشد وهرسال تخم آن سبز میشود نه ریشهٔ آن وتخم آن شبیه بتخم کتان وکوچکتر ازان واشمر واین را بقلهٔ اترجیه وترنجان نیز نامند ونوع دوم نیز دربو شبیه بآن وازان تند تر وبرک آن مائل بتند وتیره واین صحرائی وبستانی نیز میباشد بی ساق وشاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید وبرک آن با خشونتی وعریض واز برک نعناع بزرکتر وگل آن سفید وکم تخم حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند وریشهٔ آن مثل نعناع هرسال سبز میشود وکربه این نوع را دوست میدارد وجمعی هردو نوع را یکی میدانند ونچنین است وبالنکو نیز نیست زیرا که تخم بالنکو باریکتر وبلندتر وسیاه نیلی وتخم این اندک بالیده تر وکوتاه تر ازان واغبر وکیاه بالنکو مانند ریحان است ونوشته که حقیر تخم بالنکو را کشته کیاه آنرا از جملهٔ ریحان مشاهده نموده وآن ریحان سبز بزرک برک است ودربو مانند شاهسفرم * طبیعت آن گرم وخشک در اواسط دوم ومنسوب بمشتری وبعضی در اول معتدل در کرمی وخشک در دوم کفته اند واین قول ضعیف است وقول اول اقوی واصح * افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ وحواس وحفظ وذکاء ومعده وجکر ومفرح ومفتح سدهٔ دماغی وملطف ودافع کابوس شما واکلا وجهت وحشت سوداوی وخفقان وغشی وفواق ریحی وتحلیل سودا از امراض بلغمی ومغص وامراض ورکین وکرده ودفع سموم مطلقا شربا وضمادا نافع وخائیدن برک آن جهت ازالهٔ بوی شراب وبخر یعنی بد بوی دهان بسیار مؤثر وآشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحهٔ امعا ومغص وسه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر وسماروغ مفید جهت آنکه ازالهٔ اختناق عارض از شرب فطر مینماید ومضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان ولعوق آن با عسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی وسائیدهٔ آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت کزیدن سگ دیوانه ورتیلا شربا وضماد آن جهت امراض مذکوره وتقویت قلب وتسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست وبخاصیتی که دارد وبالعرض نیز برای آنکه محلل ودافع سودا است وباسرکه محلل خنازیر ومنقی قروح وخوردن آن ناشتا جهت ازالهٔ خفقان سوداوی وغیر سوداوی وتقویت معدهٔ بارد رطب وتلطیف طعام غلیظ وآوردن جشاء وخواب بالعرض وطلای آب برک آن جهت جرب سوداوی ونمله ونارفارسی وآکله وبانمک جهت خنازیر وقشعریره ونافض حمی درحمام معتدل وبوئیدن برک آن جهت تفتیح سدهٔ دماغی وجلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر وررک کفته اند مصلح آن صمغ عربی وکند ربدل آن دو وزن آن ابریشم ودوثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم واز تازهٔ آن تا بیست درهم وتخم آن در افعال ضعیفتر از برک آن ویک مثقال آن جهت دفع لرز وقشعریره ومغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال است وشراب وعرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بادروج

* بادروج * بفتح باء والف وسکون دال وضم راء مهملتین وسکون واو وجیم لغت نبطی است وبعربی حوک وبفارسی ریحان کوهی وترهٔ خراسانی وبهندی بابری وبلغتی تلسی جنکلی نامند * ماهیت آن نوعی از ریحانست برک آن ریزه و

ساق آن مربع و پرشاخ وکم بوتر از ریحان کل آن مائل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند بری وبستانی میباشد وخریفی اشتانه ربیعی صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیرازمیآورند وباشربت تند مخبور رنگ بهترین گیاه آن خوشبوی آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودرا ول خشک وبا رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن * افعال وخواص آن مفرح ومقوی دل وقوت شامه وفم معده ومبهی ومدر شیر وبول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام ورافع انشقاق وجهت خفقان وغشی وعسر النفس وضعف جگر باردوسده سپرز وریزانیدن سنگ مثانه وضماد آن با سویق جو وروغن گل وسرکه جهت اورام حاره وورم پستان وبتنهائی جهت گزیدن عقرب وزنبور وتنین بری وبر پستان جهت تحلیل ورم آن وبا شراب حبوشی که منسوب بحبوش که جزیرۀ از جزائر مغرب است وآن شرابی است عفص حاد بسبب آنکه آب دریا مخلوط بآن میکنند مسکن ضربان چشم وطلاء آن جهت ورم چشم ومنع نزلات وقطور عصارۀ آن جهت جلاء بصر ودمعه وخائیدن آن جهت رفع کندی دندان وزوال رطوبات عارضی سینه وشش واز خاصیت آن آنست که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحویکه بتمام دندانها برسد سالم میمانند دندانها تا تمام سال از وجع والم وچون کسی آنرا خورده باشد وعقرب او را بگزد احساس الم آن نمینماید ونگاهداشتن وخائیدۀ آن در گوش جهت تسکین وجع آن مؤثر وسعوط آب آن با سرکه وکافور جهت رعاف واستنشاق آن معطس وسزاوار آنست که در آن وقت چشمهای خود را برهم کنند وخوب بفشارند در وقت عطسه وهمچنین در هر معطسی وگویند ملین بطن است ومولد کرم معده واکثار آن بسبب تولید ریاح وابخرۀ غلیظ وخلط مراری ردی خصوصا چون با کواميخ ما لحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر وسدر کرد د مصلح آن سرکه وخیار وخرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن شونیز واز خواص برگ آنست که چون بخایند ودر آفتاب گذارند کرم از آن متولد کردد وتخم آن مانع تولید سوداء وجهت عسر بول وتحلیل نفخ وضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال وروغن آن که آب برگ آنرا باسه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند طبیعت آن گرم وتند وجلائی وآشامیدن نصف اوقیۀ آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده وطلاء آن جهت دفع مواد بارده وتحلیل رطوبات وتقویت اعصاب نافع

بادزهر

* بادزهر * بفتح با والف وسکون دال مهمله وزای معجمه وها وراء مهمله اسم فارسی جنس تریاق است وبعربی حجر السم نامند وکاه بارا بفا بدل میکنند وفادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد وگاه دال را هم انداخته وبازهر میگویند ووجه تسمیۀ آن گفته اند بازهر است که یک زا را انداخته بازهر باشد نامیدند ودر قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت وآن حیوانی ومعدنی میباشد وهریک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان ویا زهرۀ بعضی حیوانات مانند بزکوهی وگاوکوهی ومیمون وقسمی یافت میشود وشنیده شده که نزد یک زهرۀ آن تکون می یابد وچون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بزکوهی که در کوهسار شبانکارۀ فارس باشد وآن باشکال مختلفه میباشد طولانی وهیکلی ومدور وبهمین جهت آنکه بر هر چه منعقد کردد بشکل همان میگردد مثل آنچه بر چوب مخلصه ویا تخم آن منعقد شده باشد طولانی وهیکلی میباشد واین هرد وبسیار خوب است واگر بر چیزی دیگر مانند استۀ خرما یا تمر ویا پشم بسته شده باشد بشکل آنها میباشد وآن چوب ویا تخم مختلفه را مغز فادزهر مینامند وچون آن اکثر پشمی است یعنی پشم در جوف آن میباشد وآن پشم اگر کم است چون در آب اندازند ته نشین میگردد واگر بسیار است بر روی آب می ایستد

و چند آن وطلای دنبالهٔ سوختهٔ آن بتمامه وهمچنین طلای بپوست وگوشت واستخوان آن با شراب برد کرد وکنجد زان زعانه جهت تحریك باه ونعوظ وهمچنین چون بر هر حیوانی ذیکر بمالند ودمعه یعنی چرکی که در رجوف گوشهٔ چشم آن جمع میشود وعوام آنرا تریاک ماو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است وچون بطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر با و دهند مقدار یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند ما دام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد وچون مار آن طفل را ببیند سست شود واز حرکت باز ماند مجرب است وبعضی ادعی گفته که این اصلی ندارد وقضیب مجفف مسحوق آن با شراب وامثال آن در معاجین وحبوب در تهییج باه وانعاظ نا ثب مناب ستنقور دانسته اند ویك مثقال آن تریاق گزیدن افعی وهمچنین حصاة وتعلیق قضیب وخصیه وپوست وشاخ آن هریك بتنهائی جهت منع گزیدن مار وعقرب وزنبور وسائر هوام مجرب وچون قضیب آنرا بر بازو بندند نزد یك خامل آن مار نیاید وپنیر مایهٔ آن مقوی باه وحمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است وسم آنرا چون بخورند ماید زلوزا بکشد دفعة ومجرب وگفته اند سردم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آنرا ببرند واز خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار میدهد وبقوت نفس خود مار را بخود میکشد وبتعجیل بیرون میآورد مانند آهن ربا آهن را وشروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن وچون تمام آنرا بخورد حدتی وسوزشی در چشم آن پیدا میکرده وآبی از آن جاری میشود ودر گودالی که در گوشهٔ چشم آنست مجتمع میکرده وبمرور ایام منجمد وبسته میشود وآن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت ونیز چون مار را بخورد وگرمی و شمیت در خود یابد سرطان را گرفته میخورد بجهت دفع آن وماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد لهذا پوست آن علت نفاس را معین است وچون گوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم مغالجه پذیر است واز خوردن قضیب الایل عارض میکرده کرب شدید وغشی وهم وسم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن گاو وعسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن نبل زهره دو دانك تا نیم درم با شراب وخوردن مغز پسته وفندق *

* باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است *

** فصل الباء مع الالف **

* با بونج * بفتح باء موحده والف وضم باء موحده وسکون واو وفتح نون وجیم بفارسی با بونه ودر مغرب بابونق نامند * ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز وبا زرك وباریك متشعب وبقدر ذرعی وزیاده بران وبرگ آن ریزه وباریك اندك طولانی ووسط گل آن زرد واطراف آن برگهای ریزهٔ سفید واز گل اقحوان ریزه تر وبهترین آن گل ریزهٔ بسیار خوشبوی آنست وعند الاطلاق مراد گل آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشك * افعال وخواص گل آن ملطف ومحلل بی جذب ومفتح ومقوی دماغ واعصاب وباه وبا قوت تریاقیه ومدر عرق وشیر وبول وحیض وجهت امراض دماغی ودرد سر ونزلات وتحلیل بقایای رمد وتحلیل ریاح گوش ودر بور یرقان وتسکین اعیا ودرد سینه وجگر واحشا ومقعده ورحم وتحلیل وتلیین اورام آنها وبیضه وسائر اعضا وتفتیت حصاة مثانه واخراج مشیمه ودفع عفونت سوداوی وبلغمی وحمیات عفونی وقولنج وایلاوس وعسر البول وعسر ولادت وجرب رطب واحتباس حیض شربا وضمادا وطلاء نافع وبدن را از اخلاط ردیه پاك کرده اند وبدستور جلوس در طبیخ آن ونطول آن در اکثر علل مذکوره وبخور پختهٔ آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها ودرد چشم با مدا ومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیهٔ ماده باشد وخائیدن آن جهت قلاع دهان

ذرور آن جهت قروح منفجر بغایت نافع وشستن چشم بآب مطبوخ آن بتنهائی جهت درد چشم وبخور آن در آتش جهت
گریزانیدن هوام موثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم وبرنجاسف واقحوان مضر حلق مصلح آن عسل وشربت
انار وبیخ آن گرم وتر وخشك ترود را فعال قویتر از گل آن ویك مثقال با شراب وعسل بسیار محرك باه است وروغن آن
که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند ودر آفتاب گذارند وهفته یك مرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه ویا آنکه
در آب جوش دهند تا روغن بماند وآب آن بسوزد واحتیاط نمایند که روغن نسوزد واگر قدری مضاعف طبخ دهند تا
قوت آن تمام در آب آید واگر خشك باشد نصف وزن تازهٔ آن بگیرند پس مالیده وصاف کرده در روغن کنجد چهار وزن
آن داخل نمایند وطبخ دهند بهتر است # طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول بلکه در خشکی معتدل # افعال و
خواص آن محلل اورام بارده ومرکبه ومجفف رطوبات وتدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی وسوداوی وادرار
عرق واعیا وتسدید مسام که از سرما باشد وتمدد وتحلیل ریاح محتبس در اعضا ودرد کمر ومفاصل ونقرس وقطور آن
در گوش جهت ثقل سامعه نافع

باد آورد # بفتح باء موحده والف وسکون دال مهمله ومد همزه وفتح واو ورا ودال مهملتین لغت فارسی است وکنکر
سفید نیز نامند وبعربی شوکة البیضاء وبرومی لوفینیقی وبسریانی سا ناحور ومولف جامع تمیمی آنرا عصر بری میدانند بادآورد
وبهندی گویند که جواسا است # ماهیت آن نباتی است خاردار بقدر دو ذرع وساق آن بقدر انگشت ابهام وبزرگ
تر از آن ومثلث وسفید ومزغب وخاردار وثمر آن مانند قبه وخاردار مخاری بقدر سوزنی ودر جوف قبهٔ آن چیزی مانند
پشم وگل آن بنفش وتخم آن شبیه بقرطم ومدور وبعضی شکاعی را باد آورد میدانند ومیگویند شکاعی اسم عربی آن است وباد آورد
اسم فارسی وتحقیق آن است که دو جنس قریب بهم اند نه عین وان شاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد وفرق
معلوم خواهد شد ومنبت آن کوهها وبیشها وتحقیق آن است که ساق باد آورد باریك سفید مدور وتا بقدر یک شبر
واندکی زیاده بر آن ودر بیخ ساق آن اندک زغبی وگل آن سفید واطراف آن سه خار نرم نازک بقدر سوزنی ومتصل
میان شاخهای آن وثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی ودر جوف آن چیزی شبیه به برز وپشم سفید رنگ وچون کماده آن
خشک گردد باد آنرا برکند وپراکنده نماید ولهذا آنرا باد آورد نامند منبت آن دامنهای کوه وریگزارها # طبیعت آن
گرم وخشک در اول ومنسوب بمشتری وگویند در اول سرد واظهر حرارت است ولیکن برگ وتخم آن باقوت بارده وبیخ
آن قویتر از تخم آن وتخم آن از برگ آن # افعال وخواص آن # برگ آن مسهل بلغم غلیظ وسودا ومقوی معده
ومفتح سدد ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومحلل وباقوت قابضه ومقاوم سموم ومضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم شینه
واسهال معدی مزمن ودرد معده وتقویت آن وعسر البول وگزیدن هوام وتبهائیکه بسبب ضعف معده باشد وتبهای
کهنهٔ بلغمی وسوداوی واستسقا ویرقان از یکدرهم تا یک درهم ونیم ومضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آن است جهت درد
دندان ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوهٔ بلغمیه وخارید ن داء الثعلب بساق تازهٔ آن زائل کنندهٔ آن ومجرب وآب
آن جهت رفع تشنگی والتهاب وچون بخایند وبر لدغ عقرب ونهش مار گذارند بسیار نافع واز خاصیت آن آنست که چون
در خانه بیاویزند هوام بگریزند ونزدیکی آن نکنند وتخم آن جهت کزاز خصوصا کزاز اطفال وتشنج وسرفه وتحلیل ریاح
ودرد رگ وکمر مفید مضر ریه مصلح آن افسنتین بدل آن شاهتره مقدار شربت از تخم آن تا ده مثقال

و آنچه در اماکن دیگر غیر شبانکاره و نواح آن بهم میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه متخاصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است و در جاهای دیگر نیست و مقدار آن از بادزهر ریزرکی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن توبرتو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان بر می آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب میگردد و بجهت برآوردن در دهان می اندازند و بقلب زبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پردهای زیرین آن نیز املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند از صبر و گل و جند و ادوای دیگر درهم کرده بشکل بادزهر میسازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید منشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ گردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد کرده اند و سائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است که کسانیکه مکرر آنرا دیده اند از دیدن جرم و قماش و رنگ آن در مییابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود در روتنها میگردد

* طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور و بینهائی جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و بترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسهٔ چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند و بعد از زمانیکه شیر قدری قوت و کیفیت بادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم میبخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجهٔ باردهٔ رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد بادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و وجود بادزهر و ادویه و دستور خوردن آن در اول فصل بها و غیر آن و حبوب و مفرح بادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت گولکنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از زهرهٔ گاو نکوهی و گاومیش جنگلی نیز بر می آید و انواع بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی بهم میرسد که از زهرهٔ میمون بر می آورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک و دراز

و بشکل دل مرغ نیز و بادشاهان آن سمت بجهت اغلا میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر بزی شبانکاره میدانند

پادزهر قنفذی

* پادزهر قنفذی * از جملهٔ ادویهٔ جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بر ان یافته اند * ماهیت آن چیزیست صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوزبوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی نیز که در زهرهٔ بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیرهٔ بتاویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذها برآمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شگافته برمیآورند * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و میضه و اوجاع کرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لمحه آن سنگ را با آهستگی در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیکدفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هرچند زود تر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میکاهد در آب و آب را دیرتر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود وشش برادر عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمدهٔ تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از ان جمله یکی از انها که بفقیر داده بودند چند جا در میضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را بسبب برودت تغیر حالت شده بود امتحان شده فائدهٔ بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده

پادزهر

* پادزهر معدنی * آنرا بعربی حجر السم و بفارسی پادزهر کانی و زهرمهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است * ماهیت آن حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینهٔ طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوشرنگ و مائل بسفید و خوشبو و کفدار باشد و هرچند این اوصاف در ان زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ تنبل بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهرمهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اگر نفع و اثر از ان ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از انها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو ازانرا بسایند و بخورد افعی دهند اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نی و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفردهٔ آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخلی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و ما بین زردی و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ گلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و برای ملون بدین الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم

بعضی بسیار صلب مانند قندهاری وشاه مقصودی وبعضی متوسط مانند خطائی رخلیجی وبعضی رخو مانند دکهنی واجمیری * طبیعت آن بعضی گرم میل اند وبعضی سرد وبعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب باشد ویابس در دوم بالاتفاق * افعال وخواص ومنافع آن موافق جمیع امزجه ودافع سموم وسم بیش ومقوی همه قوی وارواح وحافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط ومانع ضرر هوای وبائی واختلاف میاه وادویه ومانع تعفن اخلاط وازالهٔ سمیت آنها ومبهی ومقوی اعصاب ومفاصل ومحلل ورادع اورام حاره وبارده وجهت مالیخولیا وربو وضیق النفس وازالهٔ هم وغم وتوحش وخفقان وضعف قلب ومعده واسهال وقی وهیضه وطاعون ووبا نافع شرباً با گلاب یا با عرق بیدمشک ویا عرقهای مناسبهٔ دیگر ویا با آب خالص وچون آنرا با آب بسایند وحب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت ومنع ضرر هوای وبائی واختلاف میاه وادویه ومنع تعفن اخلاط وازالهٔ سمیت آنها وتقویت اعصاب وباه نافع رازی گفته که آنرا در دفع سمیت بیش بهتر از ادویهٔ تریاقیهٔ مفرده ومرکبهٔ دیگر یافتم وآن باد زهر زرد مائل بسفیدی رخو مموج دار براق مانند شب یمانی بود وحکیم هاشم طهرانی در رسالهٔ فاد زهریهٔ خود نوشته که از غرایب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد ودرد شدیدی در جانب جگر واضلاع او عارض گردید سه دانگ از این فاد زهر سائیده بسه دفعه هر دفعه یک دانگ باو خورانیدیم هر دفعه آزار او تخفیف می یافته تا آخر روز صحت یافت وگویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفور ودرد چشم واشتعال حمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد واز ان اینمقدار عرق بر آید وافلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم راجذب مینماید وشریانات وسائر عروق بدن را از ان پاک میسازد وخونرا از سمیت خالص میکرد اند وهر سم قاتلیکه باشد هرگاه مبادرت درخوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراگنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا مالوغ ویا ملسوع واگر آنرا بسایند وبر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع نماید وارسطو گفته که اگر از باد زهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند ودر دست کنند وهمیشه باخود نگاهدارند سموم با دارندهٔ آن چندان اثری نکند که در غیر آن ودستی که دران این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت وقوت آنرا بشکند وضعیف گرداند وچون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند وبمکد آنرا نافع است وارسطو گفته اند که اگر برین سنگ در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند وبرنگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن مضرت نرساند ونزدیک او نگردد وبا خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد وچون در دهان مسموم گذارند وبمکد ویا بر موضع لدغ عقرب وهوام وطیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع وموثر است وگفته اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید وچون بر موضع الم ضربه وسقطه طلا نمایند زوال الم ومنع تورم آن نماید وبدستور انواع دیگر آن مقدار شربت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ ودر سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زرنجد اعلی است بوزن آن وزمرد نیم وزن آن وطین داغستانی یکوزن ونیم وحبوب وسفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

* بادنجان * بفتح با والف وکسر دال مهمله وسکون نون وفتح جیم والف ونون مغرب بادنگان فارسی است بعربی مغد ورغد وبهندی بیگن بلغتی بهانتانا منی * ماهیت آن معروف است بری وبستانی میباشد ونزد اطلاق مراد از بستانی

آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن تازهٔ کم تخم پوست بنفش براق مدور و یا اندک طولانی آنست و سفید با اوصاف مذکوره نیز خوب میباشد و باید که چون ارادهٔ طبخ و اکل آن نمایند پوست آن را جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و بیرون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بران نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بران ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آب کامه یا آب انارین و انار دان و کوله پرو کریا و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیزی برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اجاق بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و در نیمه‌ها درز کرده از دست خوب مالیده در گوشت و یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و فلفل و ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا تمام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بران زنند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بران بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب حاد آن از آن جدا گردد پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یک جوش داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته بالیده نگردد نباید خورد * **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است و بعضی در سوم خشک گفته اند * **افعال و خواص** آن مقوی معده و مفتح سده که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حار و خوشبو کنندهٔ عرق و قاطع عرق الدم و دافع صنان که بد بوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتها و روغن و اشیای مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پختهٔ آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حاد یکه بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثآلیل بمالند قلع نماید و چون اقماع یعنی دنبالهٔ آنرا در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هموزن آن زیت با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و روز بر ثآلیل برآمده بمالند و شب ثفل آنرا بران به بندند آنرا زائل گردانند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازالهٔ شقاق و اورام عصب و سرما زدگی مفید و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بزنند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده و

با موم روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنهٔ پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کنجد پر کرده در تون تنور نیم گرم مقداری کرو زبگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازالهٔ درد آن مجرب و چون اتباع وکلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بعمل آید المختار سفید طولانی و یا بنفش پر تخم با حدت آن ردی و مضر و ازان بدر رداءت زیاده نوعی است که در هند و بنگاله باره مسیا نامند یعنی دوازده ماه ثمر میدهد و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یکشبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند میشود مگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت میشود سفید و مدور و کم تخم میباشد بد نیست چند ان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا برخلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذرد و سوراخ دیگر که بگذرد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد.

بادنجان بری

* بادنجان بری * که بهندی بهٹ کٹائی و بزرگ آنرا بهرتا و بیونانی کفیشون نامند * ماهیت آن نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بران و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گرد کان و برخا رود رخامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد وطعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت * طبیعت آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون کیاه بهتکتیه را قدری معتد جمع نموده کودی بکنند و در قعر آن کودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و در کود بزرگ کیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب ازان جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را برد ارند و آب را در شیشهٔ محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفهٔ بارد رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است.

بادیان خطائی

* بادیان خطائی * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یا از ادویهٔ جدیده است * ماهیت آن ثمری است جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پرهٔ دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و اهل هند آنرا بادیان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیر بادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحهٔ آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحهٔ آن برطرف شده باشد غیر مستعمل * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطائی طبخ نموده بلا فتور مذکور در چای مینوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آن است

بارزد

* بارزد * بفتح با و الف و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خالبانی و بترکی قاسی و بهندی برلیجا و بلغتی کنده بهروزه نامند و باین نام معروف است * ماهیت آن صمغ نباتی است برگ آن شبیه ببرگ چنار مشابه نبات سکبینج و ساق آن باریک تر ازان و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر آن

مفرّح و زرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو و کلفتهٔ آن را بتیشه و غیر آن جا بجا خراشیده از ان تراوش مینماید و برمیآید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند میباشد در اول سفید رنگ اندک رقیق ولیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک صلب مانند کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد تازهٔ آن زردتر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظتر میباشد و در بنگاله از کوهستان مورنک بسیار می آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار و بخور ریشه دار و گفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازهٔ صافی تند بوی بی غش آنست زیرا که مغشوش بر اتینج و اشق و آرد باقلا مینمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی صمغ بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد سنگین و سوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین همه انواع است * طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنهٔ آن از ان خشکتر * افعال و خواص آن ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصاة و تفتیح سدهٔ گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرمکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا با سرکه و نطرون و بانحاس محرق یا زهرهٔ بزماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچهٔ کرباسی مالند و بر کمر و از کرده تا کردهٔ دیگر بچسبانند و بر بالای آن پنبهٔ کهنه گرم کرده بگذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد درد آنرا زائل کرده اند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت زنان بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحهٔ آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و شده و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و تمریخا و تدهینا و فرزجة نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هموزن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوائیکه آنرا اسقند و لیون نامند و زبت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و جهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از ان مرده و قویتر میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و با آب شداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفشارند که دردی با آن آید و بکار برند

* بارود * بفتح باء والف وضم راء مهمله وسکون واو ودال مهمله وبفارسی وبهندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند وباصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است ودر اسیوس مذکور شد وباصطلاح اهل عراق اسم شوره است ودر ابعد ذکر یافت وبالفعل اسم چیزی است مرکب از کوکرد وزغال چوب بید ویا بادنجان ویا بید انجیر ویا عشر ویا ارسلا ویا امثال اینها وبالجمله چوب هر درختی که زود بآتش در گیرد وآتش آن تند باشد وشوره قلمی باوزان مختلفه مثلا اگر از برای توپ وتفنگ باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله کوکرد وهفت ونیم توله زغال داخل میکنند وبسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان ویا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند وحبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند والا با آب * طبیعت آن گرم وخشک در سوم ودر چهارم نیز گفته اند * افعال وخواص آن جالی ومقطع ومفتح سدد وجهت طحال وجاع ظهر نافع وذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا با کمال سوزش وچون موضع وجع مفاصل را خار خار زده بارود را نرم سائیده بر ان بمالند وجع آنرا زائل کرده اند مضر گرده وریه مصلح آن کثیرا وعسل است

بارېلوماين * بارېلوماين * بفتح باء والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم لام وسکون واو وفتح میم والف وضم یاء مثناة تحتانیه ونون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است وغلط کرده کسیکه آنرا صریمة الجدی دانسته وبعضی سقلینون وبعضی فلوماین نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق وبرگ آن محیط بران ومائل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر ونزد یک برگ آن شعبها روئیده وبر آنها ثمری شبیه بدبق ومزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه وغیر آن هرچه میرسد میچسپد وتمر آنرا جمع نموده در سایه خشک مینمایند وبیخ آن غلیظ ومنبت آن عنا رات وخرابها وشوره زارها واز جمله نباتاتی است که بر انچه نزدیک آن داشد میچسپد وبرگ وتخم آن مستعمل * طبیعت آن گرم وخشک ومنسوب بمشتری است * افعال وخواص آن محلل ومقطع وملطف وتخم وبرگ آن مدر قوی است واکثار شرب آن مورد ومحلل بول الدم ویک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس وسبرز وتجفیف منی حتی آنکه چون سی وهفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند وتعقیم میکرده اند وچون مقدار یک درم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس واعیا وتسکین فواق وتسهیل ولادت مفید وتا چهل روز جهت امراض طحال مفید وچون برگ وتخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم وموادبلغم وسوداوی را تحلیل نماید ودر ابتدای دوره حمیات لرز آن را تسکین دهد

بازی * بازی * بفتح با والف وکسر زای معجمه وبفارسی باز نامند * ماهیت آن از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر مائل بسفیدی وزردی ومنقط بنقطهای سیاه وبعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد وابن بزرگترا زمنقط آنست وپادشاهان آنرا شاه طیور مینامند وبجهت شکار تعلیم وتربیت نموده در حضر وخود نگاه میدارند * طبیعت گوشت آن در دوم گرم ودر سوم خشک ومنسوب بمشتری است * افعال وخواص آن بطئ الهضم ردی الغذا ومحلل اورام وجاذب سموم بخود وپر سوخته آن جهت اندمال جراحات وقطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض وطرفه وبدستور زهره آن بغایت موثر وطلای سرگین آن جهت جلای آثار وحمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه وبخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق * باشق * بفتح اول والف وفتح شین معجمه وقاف معرب باشه زبان فارسی است وبعربی صقر وبهندی جره نامند * ماهیت

آن از جمله جوارح طیور است وجثهٔ آن کوچک‌تر از بازی است و در فعل از آن ضعیف‌تر * **طبیعت** آن در دوم گرم
و خشک و منسوب بمشتری است * **افعال وخواص** آن لطیفتر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایند و نیم
روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یک مثقال مهریارس گفته که
نیم درهم از زهرهٔ آن و نیم ستور دماغ آن جهت خفقان سود اوی مجرب و قطور زهرهٔ آن جهت نزول آب در چشم و بیاض
آن و طرفه قویتر از زهرهٔ باز و طلای سرگین آن جهت ازالهٔ کلف مجرب و روغن آن که آنرا با پر و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا
شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و
تعب نافع و گویند از خواص آن آنست که چون چشم آنرا در پارچهٔ کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند
* **باقلا** * بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره چون لام را تخفیف دهند با لف ممدوده خوانند بلغت
قبطی و مصری فول و بعراق جرجر معرب کرکر و بسریانی و کوفی کرانیس و قوا با وس و بلغت سنجری کالوسک و ببستی کوسک
نامند * **ماهیت** آن از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی
دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قریب ببند انگشت کوچکی و بعضی ریزه‌تر و بعضی درشت‌تر و ما بین هر
دانه اندک پردهٔ فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق یعنی
دو حصه بهم پیوسته و پوست آنرا همچنین بوست لوبیا و مانند آن را غلفه و شمرده گویند و اصناف سبز و بوست یکدانه را
صنف خوانند * **طبیعت** تازهٔ آن در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و گل آن گرم
باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض * **افعال وخواص** آن محلل و منضج و سریع الانحدار از معده
و غیره و مسدد جهت تنقیهٔ سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحهٔ
امعا و اسهال و قی و چون با آب و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحهٔ امعا و اسهال مزمن را قطع نماید
و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلای
رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در آن خصوصا
چون با سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم
مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پختهٔ آن با شراب جهت ورم حالبین
و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته
اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید
و بستن آن بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه با عث جذب سمیت آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای
آن با ربع آن زاج زمردی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون
آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب
نیکواست و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصا
که آن موضع را از موی سترده باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن
و مبخر با فراط است مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویهٔ حاره

مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و نمود نیج وانجدان و امثال اینها خوردن و محلات خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازهٔ آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر کیاه باقلا جهت رفع آثار حرب سیاه نافع

باقلای قبطی
* باقلای قبطی و باقلای نبطی * نوعی ریزهٔ باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و ساق آن شطبره مانند ساق نی و برگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سوسن * طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

پاکر
* پاکر * بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و ثمر دار بعینه چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون تنهٔ درخت آنرا بخراشند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت بیبر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سبز شاخهای باریک آن که در ابتدا ابتیین به شکل غنچهٔ بزرگی میباشد اهل هند آنرا بخته مطبوخ نمند با گوشت و بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد * طبیعت آن ظاهرا سرد تر باشد و شیر آن با قوت قابضه و رادعه * افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قائم مقام لبن بر است ضمادا

پالسه
* پالسه * بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بخفای ها نیز آمده * ماهیت آن ثمری است هندی فی الجمله شبیه بآلوبالو در شکل و رنگ تنها و چوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسبیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آنرا شربتی مینامند و درخت آن بقدر قامت و زیاده برانست و نوع دوم آن کم آب و پین را شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ تر و این و نور دارد نسبت بنوع اول * طبیعت آن سرد در سوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و معده و کبد حار و رادع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغرهٔ آب آن جهت خناق حار و افشردهٔ نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم و حرقت آن مفید و بدستور پوست تنهٔ درخت آن قریب بپوست بیخ انجبا راست چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشیده مقدار چهار پنج توله جوکوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماسه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بماسا منند بعون الله تعالی زائل میگرداند مضر مبرود بن مصلح آن انیسون و کلنجل و فلاسفه و کمونی است

پالک جوهی
* پالک جوهی * بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا * ماهیت آن نباتی است هندی تا بقدر یک قامت و بیرا کنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه * طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن طلای آب برگ تازهٔ آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم مینماید بسبب قتل یکدارد و ضماد و پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کات هندی سنبل که با کلاء و آب لیمون نکو

تحقیق نمود و برثوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه مؤثر ونیز ضماد پوست بیخ تازهٔ آن با ترنفل وکالی زیری از هریک یک تولہ سیریک آنه همه را با آب بسیار نرم سایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و برثوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زائل کردد و چون بیخ آنرا با پوست وریشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و در هشت تولهٔ آن ده عدد فلفل سیاه با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده بر ثوبا بمالند در چند مرتبه زائل کرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ بالک جوهی و فلفل سیاه از هریک پاو آثار و زاج سفید بریان شش دام و از مازو و سبز و کات سفید از هریک چهار دام همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند بعد اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا کلاب رقیق سوده موضع ثوبا را بپارچهٔ خشنی مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل کردد مکرر بتجربه رسیده و نوعی دیگر برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش کرم نمایند که نرم کردد و ملائم شود و بدست فشارند که آب از آن بر آید و پوست بیخ بالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور آب برگ مذکور را گرفته در آن سائیده ثوبا را از پارچهٔ خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

* بالنکو * بفتح باء موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو * ماهیت آن نوعی است از ریحان در بوشبیه بآن و سبز مائل بسفیدی و برگ آن بی کنگره و تیزسر و تخم آن از تخم ریحان بالیده تر و بلند تر و در رنگ قریب بتخم شاهسفرم * طبیعت آن کرم و تر در آخر اول * افعال و خواص آن مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی رد موی که از اصعا باشد با کلاب مجرب و جهت مغص و زحیر مفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

* بامیه * بفتح باء و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها * ماهیت آن ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی است و در بلاد مصر میشود سیاه صلب بعد رسیدن و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و در وطرف آن اندک باریک و بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور و همچنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و شاخهای آن در شعب و اغصان بر لحا و اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ دلاع در ابتدای رستن سه شعبه و زعرور و کل آن مثل کل شجرة ابی مالک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آن را در خامی و نرمی با علاف پخته با کوشت میخورند و بعد پخته شدن و صلب کشتن آرد کرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود اهل آنجا نیز میخورند آن را * طبیعت آن سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول * افعال و خواص آن قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب امزجهٔ حاره است مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعابدار و آنرا ولایتی پلول مینامند و در هندی بهندی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و سر شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و خروع و کل آن شبیه بکل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با کوشت پخته میخورند و بی کوشت هم پخته میشود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است

* فصل الباء مع الباء الموحدتین *

* ببغا * بدو باء موحدهٔ مفتوحه اول مخففه و دوم مشدده و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است هندی و بفارسی طوطی

بهندی طوطه نامند * ما هیت آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد از ان بزرگ و کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و شانه های آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخنگو میشود و دیگر یرا چندله گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق عباسی و برهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پسته ای رنگ و از همه در از تر و این نیز سخن گو میگردد و دیگر یرا کیله نامند و منقار زیر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثهٔ این بنسبت مدنه اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آنرا نوری می مینامند و نوع میباشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و شانه های پسته ای و دیگر منقار زرد و همه پسته ای هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن گو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این شبها در پنجره خود را معلق اویزان میکند و یکی دیگر از ان کوچکتر و آنرا توتیه گویند کله این نیز بنفش و منقار و شانه های آن سبز پسته ای و این نیز سخن گو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرهما و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل گیرا زبرای تصفیهٔ صوت ایشان اهل بنگاله بهیج پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و ترنفل و ساقهٔ برگ پان بنگله و فلفل سرخ و بهنگره که گیاهی است هندی می خورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو و موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن گو میگردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است * افعال و خواص آن بسیار بطی الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت دفع ناسور مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازالهٔ بیاض عین نافع است

* ببر * شیری است که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

* بیپند * بباء عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة فوقانیه و فاء * ماهیت آن تخم ثمری است که از ارض جدید آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مائل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانهٔ آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ و سیاه میگردد * طبیعت آن حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم * افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت سمیت بارد بلغمی که باقی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از ان بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و یا با دو سه دانه فلفل با گلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فادزهر تنقلی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

آنکه آب را در ان آنمقدار بکذارند که تلخ کردد

* پپیهه * بدو یاء عجمي اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ها و ها در آخر لغت هندی است * ماهیت
آن ثمر درختی است هندی خصوص در بنکاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند میشود و جوف تنهٔ آن رخو متخلخل پپیهه
کثیر الرطوبت و اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برک آن شبیه ببرک بید انجیر و از ان نرم تر و از ان بزرگتر و
ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی و یا متوسطي با پوست خشبي و فی الجمله شبیه بدان و در
تمام سال بر درخت میباشد و در زمستان میرسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن
زرد رنک و مغز آن سرخ رنک و اندک شیرین و بتوعیت آن کمتر میکردد و بالای مغز جوف آن پردهٔ مانند پردهٔ مغز خربزه
و در جوف آن تخمهای بسیار کوچك مائل بتدویر بمقدار فلفلی با ریشهای باریك سفید مدبد ان پرده پیوسته و با رائحه اندك
کریهی و همچنین مغز پوست آنرا باده وسه قطرهٔ لبن آنرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر کوشت
بمالند حتی کوشت کاو و طبخ نمایند یا کباب سازند بزودی آنرا مهرا نماید و همچنین چون قدری از پوست آنرا با کوشت طبخ
نمایند و حلوای ثمر نیم خام بالیده آنکه در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری
زعفران و قلیلی مشك بکلاب سوده مطیب نمایند لذیذ میباشد بهترین آن بزرک بالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین شادابی
کم بوی آنست * طبیعت آن سرد و تر و تا آخر دوم * افعال و خواص آن جهت نفث الدم و بواسیر حار و تر جه
مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطئ الهضم و مولد بلغم و خون بلغمي و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و در
حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر قوبا در دو سه دفع باعث زوال
آنست با خراج زرد آب لزج و رطوبات بسیار با اندکي خارشی مجرب

فصل الباء الموحدة مع الخاء المعجمة

* بخورالاکراد * بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله والف ولام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء
مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس بوبطوره و بسریانی اندراسیون و بخورالاکراد از ان جهت نامند که کردان در بخورالاکراد
بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند * ماهیت آن نباتی است ساق آن شبیه بساق رازیانه و کل آن زرد و برک
آن انبوه و مانند دسته و خوشه ازحوالي بیخ آن قریب بزمین میروید و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرائحه و پر رطوبت
منبت آن کوههای پراشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنك بد بوی تند اندك که زبان را میکزد برمی آید و مانند کند ر بران
منجمد میکردد و از ان یتوعي نیز میکیرند بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده یتوع آنرا کرفته در سایه خشک مینمایند برای آنکه آفتاب
قوت آنرا ضعیف میکرداند و چون یتوع آنرا کرفتند قوت بیخ آن ضعیف میکردد و همچنین چون بیخ آن خشک کردد قوت آن
ضعیف میشود و عصارهٔ آنرا نیز میکیرند بدین نحو که بیخ تازهٔ آنرا کوبیده رطوبت آنرا کرفته خشک مینمایند و قوت این ضعیف
تر است از یتوع آن و یتوع آن از صمغ آن و صمغ و یتوع آن کثیر الاستعمال و کفته اند که باید در هنکام اخذ لبن آن بر دهان
بیني و صورت و دماغ زا بروغن کل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصر میآورد * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشك و
عصارهٔ آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و کیاه آن در دوم * افعال و خواص آن مفتح و مدر فضلات و مفتت
حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض باردهٔ عصب مانند فالج و صداع بلغمي و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض

سینه وشش مانند ذرقه وورم طحال صلب شربا ربدستور مقدار نیم مثقال از دمعهٔ آن وچون بر آتش اندازند وروایحه آنرا استنشاق نمایند علل باردهٔ دماغیه وسبات وصداع زکامی وتجفیف رطوبات دماغی ورفع نزلات وهوای وبائی خصوص که از روی جیفهٔ حیوانات وانسان بسبب قتال وغیره برخاسته باشد وجهت گریزانیدن هوام نافع وچون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد وبسا است که آنرا متفتت کرده میریزاند وقطور صمغ محلول آن وبدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش وجهت تفتیح سده ورفع ثقل سامعه وتسکین وجع آن وضماد آن با مرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی وکزاز وسدر وصداع مزمن وفالج وعرق النسا وبا سرکه جهت تحلیل مهر زوبدستور آشامیدن آن با سرکه وتمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب وچون صمغ آنرا برا ستخوان بگذارند آنرا مقشر سازد وگاه حل میکنند عصارهٔ آنرا باین نحو که درجوف آن نان گرم میگذارند تا نرم گردد وگاه بحسب اغراض واعلال بعضی ادویهٔ مناسبهٔ موافقهٔ آنها نیز با آن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ وصداب وامثال اینها بمقداریکه اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین ویا با درار ویا به تحلیل ویا به تفتیح ویا با ذابت وآشامیدن لبن آن جهت عسر البول ومغص وتحلیل نفخ وتلیین طبیعت وتسکین وجع مثانه نافع وبیخ آن ملین طبع ورافع عسر البول ومغص ودرد مثانه ومحلل نفخ وذرور آن جهت جراحات خبیثه وعسرة الاندمال حادث از سوء المزاج رطب وتجفیف واندمال آنها ورفع بدبوئی قروح ونتن رحم وعرق زیر بغل وبدستور بخور آن چون دربیخ زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید وحمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید وچون بسوزانند آنرا وبا زیت وروغن گاو مخلوط نمایند وبر قروح رطبه ولبنیهٔ سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف ومکرب محرورین مصلح آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال نکنند وازبوی آن اجتناب نمایند مقدار شربتش از صمغ وعصارهٔ آن یکمثقال واز جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار

بخور السودان

* بخور السودان * بفتح با وضم خاء معجمه وسکون واو وضم راء مهمله والف ولام وضم سین مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهیت آن نباتی است مشتبک بقدر شبری وشاخهای مشتبک آن مائل بلاجوردی وگل آن مغبر وبا رطوبت لزج که بدست میچسپد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسکن مغص و ریاح غلیظه ومفتح وجهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه وبلغمیه و سوداویه ومورث صداع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است .

بخور مریم

* بخور مریم * بفتح با وضم خاء معجمه وسکون واو وراء مهملة وفتح میم وسکون راء مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون میم با فریقیه معروف بجبر المشایخ وبشلم بولفس است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر یکروی آن سبز وروی دیگر مائل بسفیدی ومزغب وساق آن بقدر چهار انگشت وگل آن مانند گل سرخ وگل بعضی کبود نیز وبیخ آن مانند شلغم وعریضتر از آن وسیاه وگیاه آن را شجر مریم نامند ومنبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قویتر از بیخ آن وقسمی است از عرطنیثا وغیر آنست زیرا که گیاه عرطنیثا خار دارد و برشاخ وساق آن درازتر از ساق گیاه بخور مریم وبرگ آن شبیه ببرگ کلم وشاخ آن شبیه بخور مریم وسیاه ولیکن در رنگ چیزی شبیه بکرد برآمده میباشد بخلاف بخور مریم * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل و جاذب وملطف ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومسقط جنین وجهت یرقان وتفتیح سدد کبد وتنقیهٔ فضول آن وصفرا از اقطار

بدن ومنافع آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند وچون با عسل ویا شراب بیاشامند میباشد اقوی ولیکن
درین هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند ودر بورانزانافع است وبا شراب جهت رفع ضرر ادویهٔ قتاله وزیادهٔ کردن مستی
شراب وبا ماءالعسل جهت اسهال بلغم وخلط غلیظ وزبل متحجر وخلط متعفن را دافع وضماد آن با فادزهر ودواهای سمی
قتال است بقوت جاذبه وطلای آب آن باسرکه جهت داءالثعلب ونقرس والتوای عصب وبرآمدگی مقعده وازالهٔ کلف
وبا روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد وبا ادویهٔ محلله جهت خنازیر وسائر صلابات واکتحال آن
با عسل جهت نزول آب در چشم ولیکن بتنهائی در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بنشاسته شکسته
استعمال نمایند وسعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ بسبب قوت جاذبهٔ آن وچون آب مطبوخ آنرا برسر بریزند جهت خروج
آن در صورت جهت زوال شقاقیکه بسبب سرما عارض شده باشد وغسول خشک آن جهت ازالهٔ آثار بشره وکلف وداء
الثعلب وضماد آن جهت نقرس والتوای عصب نافع وچون پارچهٔ صوفی را با آب آن ترکنند وحمول نمایند تقاضای براز
نماید تقاضای قوی وقرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین وتعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر مقعدهٔ محرورین مصلح
آن کثیرا وآب انار مقدار شربت از عصارهٔ آن نیم درم واز جرم بیخ آن تا سه مثقال واز خواص آن است که چون برشکم
طلا نمایند اطلاق نماید وبر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین وضماد گیاه تازهٔ آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بی‌بدیل
تخم آن جالی وضماد آن جهت ازالهٔ کلف ونمش وخنازیر وورم صلب وداءالثعلب واکتحال آن جهت نزول آب در
چشم مفید وعصاره وبیخ آن درین افعال قویتر است وقسمی از بخور مریم را گیاه شبیه بنیل وبرگ آن باریک وعسالیج
آن بقدر ذرعی وباریک دراطراف آن شعبهٔ مانند اکلیل شبت وتخم آن شبیه بتخم شبت وبیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته‌اند

پخته جوش
* پخته جوش * شرابی را گویند که آنرا بادوای چند جوشانیده باشند وآن چنان است که شیرهٔ انگور را با گوشت
برهٔ فربه در دیگ کرده باقی ادویه را نیکوفته در کیسه میکنند ودر دیگ می اندازند وبجوشانند تا گوشت مهرا شود بعد
ازان صاف کرده مینوشند

فصل الباء مع الدال المهملة

بداشقان
* بداشقان * بفتح با ودال مهمله والف وکسر شین معجمه وفتح قاف والف ونون معرب از بدسکان فارسی است وبدشغان و
بدکسان وقاتل ابیه وکف الکلب نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه ببردی که بفارسی پیزر نامند وغیر آن است
زرد رنگ دمبی وباریک تر از بردی ونرم تر از آن منبت آن نیزارها وآبهای ایستاده واهل زنج دست برنجن از آن میسازند
وگویند در آذربایجان بسیار است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومحلل رمل وبول وجهت
امراض باردهٔ بلغمیه ورطوبیه نافع وبدل آن کشت برکشت است مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم بدل آن یک وزن و
نیم آن درونج وبوزن آن زیرهٔ کرمانی است

بدهل
* بدهل * بفتح با وسکون دال چهار نقطهٔ هندی وفتح ها وسکون لام اسم ثمر درختی هندی است ومشهور ببرهل براء چهار
نقطهٔ هندی است * ماهیت آن درخت آن عظیم است قریب بدرخت گردکان وبرگ آن بزرگ وعریض وثمر آن قریب
بیضه وپر از زوائد وپوست آن مزغب وزرد ومغز آن زرد طلائی وخانه خانه وطعم آن چاشنی دار وبعضی شیرینی غالب
بر ترشی وبر بعضی بالعکس ورائحهٔ آن قریب برائحهٔ سفرجل وبا زهومت بخلاف سفرجل وپر است وتخم آن را جدا کرده در
زیر طعام پلاو میگذارند ودر قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمو وقند لذیذ میگردد ودر بنگاله بسیار میشود ودر ان تخمهای

بسیار میباشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی بهیأت تخم زرد آلو و بعضی اندک مدلث و مغز تخم آن سفید و ترش * طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند * افعال و خواص آن ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه باو بخورانند و یا با ادویهٔ دیگر یکدو دانهٔ آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

* فصل الباء مع الراء المهملة *

* بر * بفتح با و را و پهار نقطه هندی است * ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پرا کنده و از شاخهای آن ریشهای باند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و اندک ضخیم و بی تشریف و بی شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرمسیرات و بعضی بنادر فارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا آنرا لول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازهٔ آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و بر دماميل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد دهن آن را بهم آورده بر آن گذارند و محکم بندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آویختهٔ آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

* بردی * بفتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است بفارسی پیزر و بهندی کوندل و پهته و پیزار و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بانورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبهٔ آن کاغذ میسازند * ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بقدر ذرعی و مدور و نرم آنرا ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید زرد هبی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و در از و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیلهٔ بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از آن جدا مینمایند و از آن قرصها ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و بنایان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و باصفهانی آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلادسند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها استاده میباشد * طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و باسر که جهت سبز زوید و بدستور بیخ آن و خائیدن

آن جهت رفع بوی سیر وپیاز وشراب ونبیذ خصوصا ببیخ آن وضماد آن جهت تحلیل اورام ودرور محرق آن جهت انیام زخمهای تازه وکهنه وقروح خبیثه وا کله خصوصا اکلهٔ دهان ونفث الدم ونزف الدم وجراحات تازه وآشامیدن محرق آن با سرکه جهت صبر زنافع گویند مضر احشا است ومصلح آن عسل

برسیاوشان

* برسیاوشان * بفتح با وکسر را وسین مهملتین وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وفتح واو وشین معجمه والف ونون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر وبعربی شعر الجبال وشعر الارض وشعر الجن وشعر الخنازیر وجعدة الغنا ونعر الکلاب وکزبرة البئر وساق الاسود وساق الوصیف وبیونانی بولوطرنجون یعنی کثیر الشعر وبفارسی برسیاوشان بپای عجمی وعوام سنبل وبهندی کالی جهانب وکوجا ورتکوت نامند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کشنیز وبی ساق ونه روشاخهای آن بسیار باریک وصلب وسیاه وسرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک وسایه مانند کنارهای چاه وپای دیوارهای کهنه وخوابها وقوت آن تاشش ماه باقی میماند وچون یک سال بران بگذرد قوت آن باطل میگردد وبهترین آن پر برگ شبیه بکرفس شاخهٔ صلب سیاه آن است * طبیعت آن معتدل مائل بگرمی وخشکی * افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومنضج ومحلل ومجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال نمودن صفرا وسودا وبلغم موجود در معده وامعا وجهت تنقیهٔ سینه وشش وربو وضیق النفس ودرد سینه ویرقان وحصاة وادرار بول نمودن وحیض ونفاس واخراج مشیمه وگزیدن سگ دیوانه واستنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام ونطول آب بختهٔ آن جهت تفتیح سدهٔ انف وزکام وضماد آن جهت صداع بارد وضماد بختهٔ آن با روغن جهت داء الثعلب وخنازیر وناصور ودبیلات وچون در دهن بخایند وآب آنرا بر غرب وناصور کنج چشم بچکانند ویا جرم خائیدهٔ آنرا بران ببندند نافع وآشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال وامساک بطن مفید وضماد بختهٔ آن برانثیین جهت تحلیل ورم وصلابت آن وطلای تازهٔ آن جهت قروح خبیثه وگزیدن سگ دیوانه وداء الثعلب خصوصا که تازهٔ آنرا بقوت بر داء الثعلب بمالند وطلای کوبیدهٔ آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع وضماد کوبیدهٔ آن بالادن وروغن مورد وروغن سوسن وزوفا وشراب مقوی موی وهمچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ ویا خاکستر آن شراب وعسل وموی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید وضماد محرق آن جهت منع ریختن موی ورویانیدن آن و حزاز وذرور محرق آن جهت تجفیف واندمال قروح خبیثه واکله وحمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر شپرز مصلح آن مصطکی وگویند کل بنفشهٔ مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم واز مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه ونصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازهٔ آنرا وبر موضع متخالف عضو یکه پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید وپیکان را بر آورد

برسیان

* برسیان * بفتح با وسکون را وکسر سین مهملتین وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون وبرسیانا بالف در آخر نیز آمده * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است وبی شکوفه وگل وتخم میکند ودر اول تموز میرسد واز ادویهٔ غیر مشهوره است * طبیعت آن گرم وخشک منسوب بمشتری است * افعال وخواص آن بوئیدن وآشامیدن آن مقوی دماغ وروح نفسانی وبصر وجگر ومعده ومحلل ریاح وملطف ومسهل اخلاط وطلای آب معصور ویا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب وغیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند با آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد ودر خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت وتفریح نفس

* برطانیقي * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا بلغت یونانی است و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن نباتی است ربیعی و غیر بستانی افروز است برگ آن شبیه برگ حماض بری و ازان ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخي و قسمي ازان شبیه بخیری است * طبیعت آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری * افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و منقي آثار و برگ و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بد بوی دهان و آشامیدن آن جهت تبها نافع و بهترین ادویهٔ قابضهٔ مستعمله است از برای دفع عفونات مورث غثیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر راست

* برك * بفتح با و رای و کاف بلغت انکلشي بمعني پوست درخت است * ماهیت آن پوست درختی است شبیه بقرفه و ازان تیره تر که از ارض جدید میآورند گفته اند طایفهٔ از قسیسان ملقب بجزویت در مملکت پریو که در امریکای جنوبي واقع است برخاصیت این قشر اطلاع یافتند و بفرنک آوردند ولهذا منسوب بآنها گشت و آنرا جزوتیس برک نامند و دین پوست طعمي و رائحهٔ غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیدهٔ آن از قرفه کمتر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنهٔ کهنهٔ و نائبه مسبوقهٔ ببرد مانند ربع و دوریهٔ عتیقه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یکدرم تا یکمثقال طبي آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم یا پنجروز تا هفت روز و فرنکان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصلهٔ دو دو ساعت نجومي که پنج گهری هندی است در هما نوقت مذکور یکیک درم طبي که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضي و مزاجي و قروحي و امزجهٔ متغیرهٔ فاسده و هنگامیکه شراسیف ورم کرده و منتفخ شده یا سدهٔ در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بدن کال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثر امراض که دورهٔ منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیهٔ بقئ و اسهال و انقضای نوبت در اکثری مفید و آنرا کنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه هما نوقت و همان مقدار تا سه روز پیهم نیز میدهند

* برکك شیرازي * بفتح با و سکون راء مهمله و دو کاف فارسي اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و یاء نسبت * ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن مسکر قوی و زیادهٔ آن مورث جنون و کشنده است

* برنجاسف * بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا و بیونانی ارطیه ماسیا و بعربي سویلا و بفارسي بوما دران و بشیرازی برترا سک نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نبز و با نبات آن اندک چسپندگي و صنبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از سرنو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر بکساق از بیخ بشه میروید و بی شاخ و زیاده برشبری و برگ آن شبیه ببرگ و ساق زنبق و ازان بسیار ریزه تر و باچسپندگي قلیلي و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها است که

باران در آنچه بیشتر شود و اکثر اطبا وعشا بین مشوش ذکر کرده اند و هرد و را یك چیز دانسته اند وبعضی که دو چیز دانسته بعضی از صمغ تیعوم را در برنجاسف و صمغ آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک ونیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است

* افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومدر بول وحیض ومفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده وحب القرع مجرب وآشامیدن طبیخ دو مثقال آن وجلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض وبول وعسر ولادت وانضمام فم رحم وورم آن واخراج سنگ مثانه ومشیمه وجنین و تنقیهٔ قروح رحم مفید وآشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات وبدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که بعد ازان روغن تناول نمایند وضماد آن جهت اقسام درد سر وتفتیح سدهٔ دماغی وتقویت دماغ وسرسام بلغمی وسبات وبرسینه جهت درد سینه وبر زیر شکم برای دفع احتباس بول وحیض وتحلیل اورام وتسکین دردها وبدستور نطول آن وتکمید بدان جهت امراض مذکوره ورفع سدهٔ خیشوم وزکام وسدر ودوار واستنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام وامراض دماغی واستشمام گل آن وحمول عصارهٔ آن بامرصاف جهت رفع فضلات رحم وانچه مراد اخراج آن باشد وذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح وضماد بیخ آن برزیر شکم جهت ادرار بول وطمث وباید که در هنگام امتلای بدن ضماد آنرا استعمال نه نمایند وهمچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر کرده ومصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الرأس بارد بوزن آن بابونج ودر سائر امراض افسنتین است

* برم * بفتح با وسکون راء مهمله ومیم صاحب تحفه نوشته که مؤلف مغنی شکوفه ام غیلان میداند ومؤلف جامع بغدادی شکوفهٔ درخت خارداری بزرگ بقامت اثل وبزرگتر ازان وبرگ آن مانند برگ خاریکه خرنوب ثمر آن است وگل آن صوفی بمقدار زعرور وزرد با سفیدی آمیز وبا عطریت رائحه دانسته * افعال وخواص آن مفرح ومطیب نفس وتازهٔ آن بالزوجت ومتوم وبغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن وتازهٔ آن مسهل ودر عراق آب مقطر آن که عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی وتفریحی که دارد در عطریات مستعمل است ودر طب غیر مستعمل وآنرا صمغی است وبعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفهٔ مزمن نافع است وبجهت نفث الدم با ماء فاطر مکی که دم الاخوین است مفید وصاحب تحفه نوشته که کوند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است

* برنگ کابلی * بفتح با وراء مهمله وسکون نون وکاف فارسی وفتح کاف والف وضم با وکسر لام ویاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق وبرنج است وبهندی بابرنگ نامند * ماهیت آن دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر ومغز آن سفید وباندک تلخی ورائحهٔ آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گرداز استشمام کوبیدهٔ آن ویا رسیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن وآن دو نوع است بزرگ وکوچک رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی وگرم تر ومقوی وکوچک آن مائل بسرخی واین قوی وبهتر است در دفع کرم معده وحب القرع ومستعمل مغز مقشر آن است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در سوم وبعضی در اول گرم وخشک گفته اند واین قول بسیار ضعیف است * افعال وخواص آن مخرج ومسهل بلغم غلیظ وسودا

و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسهٔ آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بقم میکردد مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن تنبول است و بوزن آن نیز گفته اند

برنوف

* برنوف * بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شابانج است * ماهیت آن درختی است قریب بانار ریز شاخ و برگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیز و ترومزه و رایحهٔ آن تند و بد بو و شکوفهٔ آن مانند خوشه و بازردی و وسط شکوفهٔ آن زغب دار * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مجفف رطوبات و شکنندهٔ بادهای غلیظ بارد و عصارهٔ برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و زیرهای بینی و کردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خورانیدن مقدار یک درهم عصارهٔ برگ آن محلول بلبن مرضعهٔ ایشان بچند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصارهٔ آن با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سوداوی دافع اوجاع حادث از آن است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصارهٔ آن با عصارهٔ سداب و جند بیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی ابلیمیس نامند و تنقیهٔ دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تنقیهٔ سدهٔ منخرین و اغشیه و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت حزاز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است

برواق

* برواق * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف * ماهیت آن بلغت اهل مغرب اسم خشبی است و بعضی اسم سنگ سبک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را برباید * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در آن روز مانده کرده و گویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

بروانی

* بروانی * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است بسریانی عبرومس و بیونانی اسقوانس نامند * ماهیت آن نباتی است پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن بازردی * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام و سوختهٔ آن با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ آن جهت سبل و دمعهٔ چشم نافع مضر مثانه مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

برهنا

* برهنا * بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطهٔ فوقانیه و نون و الف بلغت هندی نام گیاهی بزرگ است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مشهی و کند ازندهٔ اخلاط و دافع ضیق النفس

و شرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و رجله ام و قابض بطن است

* بریا مصری * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بلغت مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید * ماهیت آن بقله است شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و ازانجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و ربیعی است و تا اوائل صیف میماند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و دفع خمار ضعیف تر از تخم آن است — بریا مصری

* بریاله * بفتح با و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده * ماهیت آن گیاهی است منبت شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم نیز شبیه بدان و گل آن زرد * طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص سفید آن آشامیدن آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ آنرا شب در آب بخیسانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت رفع زهر مار گزیده شربا و سعوطا و بدستور سعوط برگ خشک آن و اگر مارگزیده بیهوش باشد به بینی او دمند که با قصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید — بریاله

* فصل الباء مع الزای المعجمة *

* بزرقطونا * بفتح با و سکون زای معجمه و کسر راء مهمله و فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است بیونانی نسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی اسفیوس و اسبغول و اسبغل بواو و بحذف واو نامند و در هند نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز بنبکو است و شکم دریده نیز و بترکی قارنی یاروق نامند * ماهیت آن گیاهی است کوچک نهایت تا بیک ذرع و برگ آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکندنا و گیاه برنج و ازان باریک تر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک برمی آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان میرسد و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آن که در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیف تر ازان است در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آنرا از برلیس که نام موضعی است معروف از مصر میآورند و لهذا آنرا برلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آنرا صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید اعلی میآورند و شکوفه و یک برنگ آن است * طبیعت سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است * افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سرو علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص و قرحه امعا و زحیر و دفع یبوست امعا حادث از صفرا و شرب آن و بدستور لعاب آن بتنهائی و با — بزرقطونا

با روغن بادام جهت امراض مذکوره وبرسام وتسکین عطش وتلیین طبیعت صاحب برسام وضماد آن با سرکه وروغن گل جهت وجع مفاصل حار ونقرس وتلیین اورام ظاهری وورم عقب گوش وخنازیر وخراجات ومنع آنها از زیادتی وانتوای عصب حادث از یبوست وجهت ورم صلب وجمره وحمره وبا آب دهن جهت نضج وانفجار دمل وطلای لعاب آن وبا ضماد کوبیده آن با گلاب جهت درد سر وبا روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار وترطیب دماغ واعصاب ورفع انشقاق موی ودرازی ونرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند وبا مثل آن روغن گل سرخ وپوست خشخاش پخته جهت اورام حاره وتسکین درد آن مجرب وچون بیاشامند مقدار دو درهم ونیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه لعاب ولزوجت آن زود برآید با شکر سفید ویا سکنجبین جهت تلیین واسهال مفید وآشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند وبیاشامند وچون بریان نمایند وبروغن گل سرخ چرب نمایند وبنوشند جهت رفع اسهال وتبضیت شکم وبا روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان وتسکین مغص وزحیر وزائل کردانیدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع وچون بکوبند وبربدن بمالند بدن را نیکو نرم وفربه کرداند ولاغری حادث از گرمی را ببرد وگفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است ووجه آنرا بعضی حدت تخم آن وبعض چسپیدن آن بسطوح باطنیه وتقرح آن گفته اند وچون کسی مقدار دو درم از کوبیده آن را بیاشامد گویند اولا بدن او سرد گردد وخدر واسترخا وغم وکرب وغثیان وضیق النفس اورا حادث گردد پس غشی وسقوط نبض وموت وعلاج آن قی فرمودن بماء العسل حار ونمک وبوره چند مرتبه وخورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت واسفیدباجات با فلفل ونعناع وفوتینج وخورانیدن مثلث است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت وخشونت سینه وحلق وسرفه بهدانه ودر تبرید وترطیب تخم خرفه ودر نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است

بزغنج * بزغنج وبزغند * بضم با وسکون زای وضم غین معجمتین وسکون نون وجیم وبضم با وسکون زای وضم غین معجمتین وسکون نون ودال مهمله در آخر لغت فارسی است * ماهیت آن گویند بار درخت نابسته پسته است وگویند ثمر پسته یکسال مغز می بندد وآنرا پسته مینامند ویکسال نمی بندد وآنرا بزغنج واین در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد وخشک وقابض ومفرح ودر افعال مانند اقاقیا است ودباغان از آن پوست حیوانات را دباغت مینمایند

بزرکتان * بزرکتان * بفارسی بزرکتان ونهندی السی وتیسی واز مطلق بزر ودهن بزر مراد آن است آشامیدن آن مبهی ومنعظ است وروغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد

** فصـــــــل الباء مع السين المهملة **

بسباسه * بسباسه * بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح باء موحده والف وفتح سین مهمله وها در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز ونهندی جاوتری نامند * ماهیت آن پوست زیرین پوست خشبی جوزبوا است که بربالای پوست صلب صدفی آن پیچیده میباشد وبهترین آن اشقر مائل بسرخی تند بو تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وگویند در اول گرم ودر دوم خشک واول اصح است وباقوت قابضه وحرارت ملطفه وجوهر ارضیه غالبه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی معده وکبد وباه ومنعظ وزیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج وهاضم وخوشبو کننده دهان ومفتح سدد ومجفف رطوبات ومحلل ریاح وصلابات باطنی وخارجی غلیظ وجهت سلس البول حادث

ازبرودت ورطوبت وصحیح ونفث الدم وقرحهٔ امعا وجلب رطوبت هینه رشش واسهال کهنه ودرد سرو زومنع ریختن فضلات بمعدهٔ ضعیف ونشف رطوبت آن وتقویت رحم ونشف رطوبت وخوشبوی آن وسعوط آن با آب گرم یا روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه وطلای آن برسر جهت درد سر وسقیفه وصرع وضماد آن بتنهائي ویا باادویهٔ مناسبه برناف وعانه ونقراب پائین ظهر جهت سلس البول وبا برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیربغل وباسرگین بز وعسل جهت اورام صلبه وطلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده ورياح نفاس مجرب وفرزجهٔ آن بعد از طهر معین برحمل وبازعفران منقي رحم ومصلح آن ومالیدن قیروطي آن بزیرناف جهت سحج وقرحهٔ امعا مفید وکویند مضر حکو مصلح آن صمغ عربي ومصدع ومصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است ودرافعال قریب بآن است ولطیفتر از آن وجوارش ودوا ودهن ومعجون آن درقرابادین کبیر ذکر یافت

بستان افروز

* بستان افروز * بضم با وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف ونون وفتح همزه وسکون فا وضم راء مهمله و سکون واو وزاء معجمه لغت فارسی است وبعربي حبق بستاني وزينة الرياحين وداح نیز کویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است وهرکیاه خوش منظر را عرب داح کویند وبفارسي تاج خروس وکل حلوا وکل یوسف وبهندی نوع صغیر آن را کوکنی وکبیر آن را جتّا دهاری نامند وآن غیر حماحم است که حبق نبطي باشد چه حماحم برگ آن عریض تر وبالوان و ساق آن سرخ ونبات آن قویتر وبزرگتر وکم کل میباشد وبستان افروز برگ آن سرو ریزه وبیرکل وکل آن سرخ مائل به بنفشي وبي رائحه وتخم آن ریزه وسیاه وبراق * طبیعت مجموع آن سرد وخشک وقابض ورادع * افعال و خواص آن آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه ونیم وبدستور آب مطبوخ آن باحلاب وسکنجبین جهت رفع حرارت معده وجکر وسدهٔ سپرز ورفع سمیت خانق النمر نافع وجرم آن ثقیل ومصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه ونیم بدل آن حماحم وتخم آن جهت اسهال نائب مناب تخم بارتنگ وچون بکوبند در یکرطل شیر بخیسانند و شب در مهتاب بگذارند وصبح بنوشند ومداومت بران کنند سه روز یا زیاده جهت رفع حرقة البول وبول الدم مجرب مقدار شربت آن دو مثقال

بستیاج

* بستیاج * بفتح با وسکون سین مهمله وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وجیم بفارسي خلال مکه و بعربي سدی نامند * ماهیت آن نباتی است خاردار وبرگ آن باخشونت وریزه وکل آن سفید وازرق وشاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده وبرسر هر شاخی چیزی مانند قبه رسته وخشن وازشاخهای باریک آن خلال سازند وتخم آن شبیه بنانخواه وطعم آن تند وریزه وخشک نامند * طبیعت کیاه آن در اول دوم کرم وخشک وبااندک عطریت * افعال وخواص آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان وطلای آب آن جهت تحلیل اورام وجلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم وادرار بول نافع وتخم آن در آخر دوم کرم وخشک وآنرا بفارسي درمنهٔ ترکي نامند جهت سعال وفواق ورياح ومغص وحصاة وتفتیح سدهٔ جکر وادرار بول نافع وضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج واستسقا ودرد مفاصل ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان مفید مضر رئه مصلح آن کشنیز ومضر سر ومصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمني است

* بسد * بضم با وفتح سین مخفف ومشدد ودال مهملتین وبکسر با وتشدید سین وبفتح آن نیز آمده وگفته اند آن نزول

معرب ترزل الئون یونانی است ربرومی قولوریون و بلغتی قوالن وبغربی ناشف نامند * ماهیت آن
انچه مشهوراست که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنکی است سرخ پرسوراخ مانند خانهٔ زنبور ولیکن سوراخ های
این ازان باریکتر وصلب تر در سواحل دریای عمان ویمن وفارس ومالدیب وغیرها در زیرآب تکون میابد و
صاحب شفاءالاسقام نوشته که کفته اند که آن نبات بحری است ودرجوف دریا میروید وچون ازدریا برآورند
وهوابدان برسد سخت وصلب میکردد ونوشته که مستعمل در دواءالمسک بسد است زیراکه خوب نرم سائیده میشود وته نشین
ظرف نمیکردد بخلاف مرجان وآن سفید وسیاه نیز میباشد سیاه آن صلب تر وسفید آن رخوتر از سرخ آن است وبهترین
آن سرخ صلب شفاف بی رمل است * طبیعت آن دراول سرد ودردوم خشک * افعال وخواص آن مفرح وقابض
ومجفف ودافع وسواس وجنون وصرع وخفقان وضعف معده وفساد اشتها وسنک مثانه وکرده وسپرز وبواسیر وقاطع نزف
الدم ونفث الدم واسهال دموی وذوسنطاریا کبدی وقروح امعا وعسرالبول ونیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی
تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی ونفث الدم مجرب خصوصا سوختهٔ آن ومحلل خونیکه دردل
منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وذرور آن جهت خوردن کوشت زائد زخمها ورفع آثار آن ومحرق آن جهت نزف الدم
ظاهری وتقویت دندان وزائل کردن زردی آن واکتحال محرق ومغسول آن جهت دفع بثورات وتقویت باصره ودمعه
وجرب وصلابت وامثال آن وتقطور آن باروغن بلسان درکوش جهت ثقل سامعه وکری وامین الدوله کفته که چون سه روز
هرروز چهاردانک آنرا با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز ومعدهٔ آن مفید وبدستور با آب محرق آن درین امر قویتر
وهمچنین درجمیع افعال مذکوره ومحلول آنرا در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر کرده ومورث تهوع مصلح آن کثیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال وتعلیق آن برمعده جهت رفع جمیع علل
آن نافع واز خواص آنست که چون طلا ونقره را از مریک بقدر یک درهم کداخته انکشتری یا نکین دانی ازان ترتیب دهند
وبسد را دران نصب کنند درحینیکه قمروشمس درحد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند وصاحب صرع آنرا باخود
نکاه دارد درحال صرع او بیرطرف شود ودارندهٔ آن را امر کز غمی نرسد واز چشم بد ایمن ماند ومحرق مغسول نوع سیاه آن
بغایت مقوی دل وصنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده درکوزهٔ خزفی مطین کرده درتنور کذارند یک شب پس
برآورده سائیده استعمال نمایند وباید که بسرحد رمادیت نرسیده باشد واقراص بسد ومعجون آن درقرا بادین کبیر ذکر یافت
* بسر * بضم با وسکون سین وراء مهملتین * ماهیت آن غورهٔ خرما است که زرد ومائل بشیرینی شده باشد ومراتب
هفت کانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد وبسر مرتبهٔ چهارم آنست ودرهر مرتبه حرارت آن
میافزاید * طبیعت آن دراول کرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن مقوی معده وحرارت غریزی وقابض وجهت
امساک بطن ونفث الدم وبواسیر وخائیدن آن جهت تقویت لثه واستحکام آن ومنع آن از قبول آفات نافع ودیرهضم و
مسدد ومولد خلط خام ونفخ ورباح خصوصا انچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد وهمچنین صعیدی آن وتبهم
بسرزیده از قسب است وچون بسر را باعتق آورد مالی که شراب مصنوع از آب باران وعسل است بیاشامند التهاب را
ساکن وحرارت غریزی را قوی کرداند ونبیذ بسر بسیار خوشبو ومسکر ومقوی معده را معا وشدید القبض وممسک بطن
است وبهترین بدررسیده سبک آن است بکمال رسیدکی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید ومصلح نفخ وقشعریره ونافض

آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سینه و مصلح آن خشخاش و رب بهرد و مزاج مانند بسر
افعت و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع

* بسفایج * بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر باء مثناة تحتانیه و جیم معرب اضراس الکلب و ثاقنا و تشمیز
و بیونانی بولو فودیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتوان و بهندی کهنکالی نامند * ماهیت آن بیخی است
اغبر مائل بسیاهی و باریک و شبیه بهزار پای و گره دار و از مرکز هر گره ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست که قرنفلی
طعم و سطبر باشد که حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه
رنگ تازهٔ آن پستی میباشد و هرچند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال
طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزهٔ اغبر و مزغب و بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان
و از بیخ اشجار خصوصاً بلوط میروید و ربیعی است و در تابستان میرسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن با رنگ
سرخ شبیه بپرسیاوشان و از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن آنرا
دارچمازنا مند * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم
و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در رطوبت معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن مسهل
مرهٔ سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و جهت
دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیهٔ امعا و آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت رفع کراهت آن برای
کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در میبختج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط
غلیظهٔ لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و
ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط داء الثعلب بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال
مطبوخ آن با فلوس خیارشنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معدهٔ مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب مالیخولیا
و جذام هر روز یک درهم و نیم آنرا با چهار اوقیهٔ مغز فلوس خیارشنبر هفت روز بیاشامند آن مرض و علت را زائل گرداند و
آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا
دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ
نمایند آنرا با خروس پیرسال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده
بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرا و خوب مهرا گردد و مطیب بزنجبیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال
نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا مفرد و یا با فواکه خشک و حشایش تر اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التواء
عصب و شقاق ما بین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آنرا با ماء الشعیر
و چغندر و یا نرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد مقدار شربت از جرم آن از یکدرهم تا سه درهم
و در مطبوخ از ده درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن بدل آن جهت مواد سوداوی نصف
آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاذ من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده
استعمال نمود تا آنکه منتفخ نگردد و صاحب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافته

* فصل الباء مع الشين المعجمة *

* بشام * بفتح با و شین معجمه و الف و میم * ماهیت آن درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکهٔ مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقد درخت انگور میباشد پس بلند و عظیم میگردد تا بقد درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج و اج و گره دار و برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسپنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و ثمر آن خوشه دار و در آن دانهای مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و صنفی از آنرا حب ملوم مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و یا برگ هرد و صنف آنرا آب سفیدی از آن بر می آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آن است و همین بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند بی ثمر است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن دمعهٔ آن جهت بیاض عین و تنقیهٔ زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیهٔ رحم و تحلیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطئ الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مرهٔ سودا و مورث مغص و برگ آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازهٔ آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است

* بشنین * بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن حابجا در آن میروید * ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و کوبند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب برمی آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزهٔ خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا پیاز رون نامند و خام و پختهٔ آنرا میخورند و پختهٔ آن زرد رنگ شبیه بزردهٔ تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت * طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و ردی الغذا نیست و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانهٔ آن محلل

ورمها وجهت بواسیر نافع وکویند مضر مثانه ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیلوفر است ودر هند وبنکاله چیزی شبیه باین میشود در غدیرها وبحیرها که تالاب وجهیل مینامند درا وائل هنکام طغیانی آب وآنرا کنول می نامند وثمر آنرا کنول کته وبیخ آنرا سلکی وکل آن شبیه بکل نیلوفر وخوشبوتر وبزرکتر از آن وطرف زیرین برکهای آن سفید وبالای آن کلابی وسرخرنک وبسیار خوش منظر وغنچهٔ آن صنوبری شکل بهیأت دل وساق آن مجوف وبسیار طولانی وبرک آن پهن وبر روی آب مفروش وثمر آن بهیأت کوزهٔ خشخاش بسیار بزرکی وسرفراخ ودرون آن دانها بمقدار ثمر طوس وفندق وکوچکتر از آن که بهندی نیم نامند ودانهٔ طولانی با پوست سیاه اندک منحنی ودرون آن پوست سفید نازکی ومغز آن مانند مغز فندق وبادام وپسته وباقلا وبا زبانهٔ سبز نازک تلخ طعمی آنرا دور کرده ومغز آن در هنکام خامی شیرین ولذیذ ونازک وآنرا میخورند وبعد رسیدن وخشک شدن صلب میکردد وآنرا در ظرفی کلی بالای آتش بریان کرده نیز میخورند ونیز آنرا آس نموده ونان پخته وبطریق سویق نیز میخورند وبیخ آنرا نیز در هندی بهسین نامند خام وبعد رسیدن پخته میخورند ممسک ومقوی باه میدانند * افعال وخواص جمیع آن قریب به نیلوفر است

* تفصیل الباء مع الصاد المهملة *

* بصاق * بضم با وفتح صاد مهمله والف وقاف وبساق بسین مهمله وبزاق بزای معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان است مادام که در دهان است * طبیعت آن کرم وبارطوبت بالفعل ویابس در آخر امر ودر حین کرسنکی حرارت ویبس آن زیاده ودر حالت غضب وارتیاض در کمال حرارت * افعال وخواص آن حالی آثار مانند بهق وکلف وقوبا وسیاهی وکبودت طلاء وقاتل کرم کوش قطورا وخاییدهٔ کندم تاشتا جهت نضج اورام وتحلیل آنها ضماد انافع ودر حالت کمال حرارت با دهر سموم وکشندهٔ مار وافعی است چون در دهن آن اندازند ودر انسان نیز خواص آن بالاجمال ذکر یافت

* بصل * بفتح با وصاد مهمله ولام به فارسی پیاز نامند وبهندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن بری وبستانی میباشد بری آن در چشمسارها وکوهها کثیر الوجود وطعم برک وبوی آن مانند پیاز واین را بترکی کومران نامند وقویتر از بستانی است وبستانی آن سفید وسرخ وبزرک بالیده وکوچک میباشد بهترین همه سفید بزرک بالیدهٔ آبدار آنست * طبیعت مجموع آن در آخر سوم کرم ودر اول سوم خشک بارطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقوی شهوتین طعام وباه خصوصا پختهٔ آن با کوشت چرب ودافع مضرت هوای وبائی وطاعون واختلاف آبها خصوصا اذا راسفار واول ورود در بلدان خوردن خام آن بانان ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومطبوخ مهرای آن کثیرا لغذا وملین طبع ومسکن جشای حامض وپختهٔ آن با چربی دنبه جهت تنقیهٔ سینه وشش از اخلاط لزجه وپختهٔ آن با سرکه ویا پرورده آن بلسرکه جهت یرقان وسده وبرانکیختن اشتها وتقویت هاضمه ومنع غثیان صفراوی وبلغمی وبتنهائی مانع ادویهٔ کریهه ودافع سموم وآب آن جهت رفع ضرر سک دیوانه کزیده نافع خصوصا چون یک چهاریک از آن بوزن شاه دره عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب وقطور آن در چشم بعد تنقیهٔ بدن جهت دمعه وحکه وجرب وابتدای نزول آب وباعسل جهت بیاض وقرحهٔ عین وضعف بصر وظلمت حادثه از رطوبات ومواد غلیظه وسعوط آن منقی دماغ وبوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی وتعفن هوا وسدهٔ دماغی وتحلیل بخار وچکانیدن آب آن در کوش جهت رفع ثقل سامعه وطنین وپاک کردن چرک وتحلیل ریاح آن وتحنک بآن جهت خناق بلغمی وآشامیدن آب کوبیدهٔ مصور آن مقدار دو مثقال تا

بیعت مثقال بحسب ضعیف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و
نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با عسل و با آرد و نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف
و قروح شهدیه کوبیده مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با دستور با نمک و سداب و عسل جهت
ثآلیل بر آمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پختهٔ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت نضج اورام بارده
و با زردهٔ تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعد و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع
تشنج و شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و با زیت جهت رفع کیچی ناخن مجرب و حمول مقشر فرزجهٔ آن در روغن زیت جهت
کشودن دهن رگهای بواسیر و اِدرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلای پوست
سوختهٔ آن با موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن
مورث نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلاط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصا تازهٔ
آن و یا کوامیخ و مصلح آن شستن آنست با آب و نمک و یا سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بد بوئی
آن با قلا و مغز گردکان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت و بقول و حبوب زهمهٔ با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز
سورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و بلدیت میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و
مهیج و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی بصل و دانه و قیروطی و لعوق و
مراهم و مثال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بصل القیء
* بصل القیء * بفتح قاف و سکون یا و همزه * ماهیت آن پیازی است ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه ببرگ بلبوس
و در طول از آن درازتر * طبیعت آن بسیار گرم * افعال و خواص آن چون در آب جوش دهند و آب آنرا بیاشامند
قی را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند و یا جرم آنرا بیاشامند از غایت شدت قی غلبه قی دفع کرده و
بسا باشد که منجر بخناق و سعوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مکرر و هنگام شدت حاجت
در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه بتنهائی

* * فصـــــــــــل الباء مع الطاء المهملة * *

بط
* بط * بفتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چینا بدک
و بتی نیز نامند * ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوز که بفارسی قاز و بهندی
راج هنس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و مرطب
برطوبت فضلیه و اهلی آن گرم تر از طیور اهلی است و بعضی گفته اند در معتدل المزاج گرمی میکند و محرورین رقت
* افعال و خواص آن کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مکثر با زوها ی آن سمین بدن و کرده و مهیج و مولد
خون غلیظ و سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن مادهٔ منی و سائر
قوی و خوردن جگر آن خصوصا با زوهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیهٔ صوت مینماید و ضماد گرمهٔ آن با نبات
جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مفتر آن جهت اورام مقعد و مفید و ضماد
آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض بلغمی و کوفته نافع و مسهله و

سینه وخشونت صوت ولذع امعا واوجاع آن واعماق بدن وهمچنین آن همین اندان وتحقین بکداخته آن با ادهان ویا ادویهٔ مناسبه مفید وتخم آن غلیظتر ودیرهضم وضعیفتر از تخم مرغ وبرای رفع سعال وسرفه ودرد سینه وباکهربا جهت قطع سیلان خون وزحیر وبرشتهٔ آن با سداب وروغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال وسائیدهٔ پوست آن بامروارید وشکر ونوشادر جهت رفع بیاض قوی الاثر وسنگدان آن دیرهضم واز تعفن دور وچون هضم شود مقوی معده واحشا است وخاکستر پروبال آن جهت تحلیل خنازیر مفید وزبل آن بسیار گرم وجهت زوال کلف ونمش وخنازیر نافع مورث بطوی هضم وصداع مصلح آن سرکه وزنجبیل وسکنجبین وادویهٔ حاره مانند سداب وکرفس وفوتنج واگر بریان نمایند باید که پیاز وغیره از ادویهٔ مذکوره در جوف آن گذارند وبا روغن زیت یا غیر آن بریان کنند واگر اسفیدباج سازند در جوف آن کشنیز وکرفس وسداب وپیاز ویک دانهٔ سیر خشک گذارند وبا نخود وکند ناودار چینی طبخ نمایند وبهرحال باید که خوب مهرا پخته شود وزهومت وسهوکت آن زائل کرده ودهن آن جهت اوجاع معاصل نافع ودر قرابادین ذکر یافت وچون اوزکتر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند در ان بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند وآن آب را بریزند پس با اندک پیاز وورق کرده وافاویه وبقول حاره وسیر طبخ نمایند وبهر نحو که خواهند تناول کنند وبط بری وصحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب ازان است

* بطارخ * بفتح با وطا والف وضم را مهمله وخاء معجمه اسم مادهٔ تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد وجامد او بقدر انگشتی وسائل او نیز میباشد مانند رنگ وبهترین آن تازهٔ مائل بزردی سائل آنست * طبیعت نمک سود آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع بلغم وجالی قصبهٔ ریه وجهت کرده وسپرز وریاح نافع مضر محرورین وسریع التعفن مصلح آن زنجبیل وبالخاصیة قاطع تشنگی آن سکنجبین وترشیها است مطلقا وانچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل میسازند قریب الفعل است بدین

* بطم * بضم با وسکون طاء مهمله ومیم درخت حبة الخضرا است وبفارسی وبترکی درخت سقز نامند * ماهیت آن درخت آن عظیم میشود ودر برخزان میکند وبرگ آن طولانی وثمر آن معطر وتخم آن شبیه بسماق وعدس وازان بزرگتر وبا خوشه ومغز آن سبز وشیرین وبادهنیت شبیه بمغز پسته وازان نازکتر وچرب تر وبالای مغز آن پوست خشبی وزیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته وازان نازکتر ونوعی ازان بسیار نازک میباشد وبفارسی کلنجک نامند ونوعی اندک صلب وپوست آن سبز مائل بسیاهی وطعم آن ترش وبفارسی ... نامند وخام آن با عفوصت وخوش رائحه وطعم ودر شیراز نبشه نامند ودر ماستینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه وطعم آن ودر حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها ودامنهای کوه وزمینهای خشک صلب * طبیعت درخت وبرگ وشاخ تازهٔ آن گرم در آخر دوم وخشک در آخر اول وخشک آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وقابض وباحدت ولطول پوست آن محلل اورام وبرگ خشک کوبیده بیخته وبآب سرشتهٔ آن خضابی نیکو است وبا سرکه وروغن جهت رویانیدن ودراز کردن ونیکوئی ورفع خشونت موی وخاکستر چوب آن با روغن ویا بغبار آن جهت داء الثعلب مفید وصمغ آنرا بفارسی وبترکی سقز نامند ودر علك البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* بطیخ * بکسر با وطاء مشدده وسکون یاء مثناة تحتانیه وخاء معجمه لغت رومی است وبیونانی فانس وبفارسی خربزه نامند

* ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیراینها از اصناف جیلدی و کرمکی
که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند
شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تفه تر و غلیظتر باشد زبونتر * طبیعت آن در حرارت معتدل
و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجهٔ دوم گرم و کرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر
* افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا
و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب در بدن موی و صفراوی
مورث و مد خصوصا در بدان و امزجهٔ حاره و اکثار تناول آن مسهل انچه با ورسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال
کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بربالای طعام موجب تخمه
و با اغذیهٔ کثیفه مانند پنیر باعث سدد و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد
مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد
مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن
دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده
و ریشهٔ آن از یک مثقال تا دو مثقال مقئ قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم
تر مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با توت محرک مواد ساکنه و جهت سرفهٔ حار و درد
سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم
رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیدهٔ غیر مقشر آن بر رخساره و بدن
بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم
و بخور پوست و تخم آن با موم جهت ورمی که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب
شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوصا که تخم آنرا ناشسته یا ریشهای آن در پوست آن گذاشته خشک
نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

* بطیخ هندی * بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خربوزهٔ هندی و معروف
بهندوانه است و بهندی تربوز نامند * ماهیت آن معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب
شکننده بی ریشهٔ آن است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و
خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریهٔ
است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد بنسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است
* طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول
و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد
گردد خصوصا که در کیفیت زردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او با این دوا
بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و انچه در آن قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد

صفراویۀ محترقه و اعانت برهضم و ادرار بول وتفتیت سنگ کرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر حموضت امراض سوداویه و
یا تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیة که
مقل از آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد
مضم ونا شته خوردن مضر خصوصاً که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قند و عسل
در ان ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میکردد و مفتح و مفید معده و
است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل به صفرا میکردد مانند آب کدو مضر سپرز و
بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و کلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن
است و تخم آن در ورم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت
آن تا پنجدرهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت
برسام و وسواس و بهربیسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کراثی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر
ذکر یافت و شراب آن نیز

* فصل الباء مع العین المهملة *

* بعر * اسم سرکین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرکین گوسفند و شتر * بعوض بق صغیر است که بفارسی
پشۀ خاکی نامند * و بعیر اسم جمل است

* فصل الباء مع الغین المعجمة *

* بغرا * بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن از جملۀ اغذیۀ اهل خراسان است
که از آرد کندم خمیر کرده و بر تختۀ پهن کرده و بقدر درهم ها برند و ترتیب میدهند بدین نحو که در آب نخنی و یا قلیه میریزند
تا خوب پخته کردد پس چاشني سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل
کرده و یکدو جوشي دیکر داده فرود آورده تناول می نمایند * طبیعت آن کرم مائل باعتدال است * افعال و
خواص آن مشهي و مسکن قي صفراوي و التهاب و تشنکي و مقوي بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت
و مولد خون صالح و بطيء الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچیني است و آش ماهیچه که آش برک نامند در جمیع
افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آنرا باریک و طولاني می برند و بدستور طبخ میدهند نیز مثل آنست

* بغل * بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربي است بفارسي استر و بهندی خچر نامند * ماهیت آن حیوانی
است که از نزدیکي اسپ و الاغ تولید مییابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید
آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از ان پست تر و کثیرالوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و
اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و بخوش رفتار میباشد خصوص خوب آن * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال
و خواص آن کوشت آن جهت درد مفاصل و پیۀ آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دلک آنرا طبخ دهند
و هر روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعي بنوشد مرد را عقیم میکرداند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز
سه مثقال جکر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن
و فرزجه و چرک کوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و کریزانندۀ هوام است و همچنین بخور زبل
و موی آن کریزانندۀ هوام است و بنجدرهم سم آنرا با روغن مورد ممزوج کرده بهر جا که مو ریخته باشد بمالند مو بر دیاند

رداء الثعلب را زائل کرده اند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند مو را سیاه و دراز کرده اند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف‌تر است از آن

* فصل الباء مع القاف *

* بق * بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند * ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة وهی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالخنفساء وهی دویبة سوداء و از کلام شیخ داؤد انطاکی که البق له اسم یقع عند نا علی البعوضة اعنی الناموس وهو غلط والصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام والمصر بالبق وهو حیوان احمر و راسه اسود وله ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب والحصر والاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب کز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق واشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة وهی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل وخرطوما وذنبا ولها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان واربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم وقذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن بهبائی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در زمین زارها و بیشهای پرآب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن درجاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داؤد اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مانند آن را بدان بدرون میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود ریخته میخورد * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن با حنا جهت رفع عسر البول و قطع حمی ربع و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخ دار قبل از نوبهٔ تپ ربع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و ازدر و دکاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست

* بقثوفرثن * بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم‌تر و تیزطعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم کدو و بیخ آن سیاه مدور مائل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنگلاخها * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قروح

وجاذب خار وپیکان از عمق بدن بسوی ظاهر وبیرون آورندهٔ آن وچون بیاشامند از تخم آن یکمثقال خوابهای ردی مشوش بینند وبیخ آن در جمیع افعال ازان ضعیف تر وچون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با ماء القراطین که ماء العسل است اسهال بلغم ومرهٔ سودا نماید مقدار شربت آن تا ده مثقال است

بقر

* بقر * بفتح باو قاف وسکون راء مهمله بفارسی گاو ماده وبهندی گای نامند * ماهیت آن معروف است ونر آن که ثور باشد بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم وخشک است واز جمله کمتر واز بز خشکتر * افعال وخواص آن گوشت آن بطئ الهضم وغلیظ وخون متولد ازان غلیظ سوداوی ومحدث امراض سوداوی مانند سرطان وجذام وورم صلب وداء الفیل ودوالی وبهق وجرب وقوبا ووسواس وتب ربع ومانند اینها از امراض بعد او مضر آن مفر اصحاب مفاصل وعرق النسا وقاطع حیض وولادت پیش از وقت ومورث جرب وحکه وموت فجاءة بسبب سده وصعود بخار غلیظ بد بوئی بسوی قلب ودماغ ونصاری چون بالای آن خمر میآشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید وقوت آنرا باقی میدارد وکسی که خمر نمی آشامد نباید که استعمال نماید وباید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیهٔ سودا با آشامیدن مسهل سودا مینموده باشد ومتعرض ادرار بول نشود واجتناب نماید از آشامیدن شرابها وآبهای غلیظ نیز از رما وایستاده وچون بیابد در بدن خود التهابی وسوزشی سرکه بیاشامد ویا در طبخ آن سرکه داخل نماید ولیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است ولحم آن در طعم لذیذ میباشد واز برای صاحبان کد وریاضات وفتق نیکو است ومسمن ومقوی بدن وقاطع مرار رقیق وامّا باعث تعفن خون است وبهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است وبعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند وزرد آن بهتر از سائر الوان وبهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است وبدترین آن پیر ولاغر وعلیل است وچون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان ماده از معده وکبد نماید وآشامیدن مرقهٔ آن که دهنیت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده وکبد وامعا ومنع انتشار آن در بدن ودفع یرقان وادرار حیض وقطع اسهال صفراوی نافع وچون مبرود المزاج وصاحب معدهٔ ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید ویا کاشم وسداب وشیر ویا سرکه وعسل وشیرینیها سوای خرما تناول نماید وخوردن تره تیزک وخردل بعد ازان نیکو است وباید که آب بالای آن بزودی ننیا شامد تا اینکه شکم خشک گردد پس بیاشامد بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ وچون گوشتهای چربی آنرا بریان نمایند وچون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا بکشد وچون بر سوختگی آتش بمالند منع آبلهٔ آن نماید ومصلح گوشت آن دارچینی وفلفل وزنجبیل ومهرا پختن آنست وچون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در ان دیگ اندازند مهرا ولذیذ کرده اند ومصلح گوشت گوساله احتمام وریاضات بود وسرآن تپ را زائل کرده اند وقوت باه بیفزاید وچون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل کرداند وشاخ آن سرد در درجهٔ دوم وخشک در دوم است وچون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کنارهای آن ومقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف ونا شراب عفص جهت حبس اسهال وهمچنین شاخ سوخته واستخوان بینی آن وسم سوختهٔ آن جهت تسکین وجع وجلای دندانها مفید وچون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید وچون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند ومداومت بران نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد وباه را برانگیزاند وذرور آن مانع زیادتی اکله است وبخور آن جهت گریزانیدن هوام وچون از شاخ چپ آن انگشتری سازند وبپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع وام الصبیان نافع واهل سرد اند

بسیار مستعمل دارند وزهرهٔ آن گرم وخشك قريب بچهارم بلكه درا وائل آن اكتحال آن جهت جلای بیاض چشم ولعوق آن با عسل جهت خناق وحكه ونار فارسی كه آتشك نامند واهل مصر این را دران مرض مستعمل دارند ودر نیست ولیكن بی عسل استعمال آن جائز نیست وهمچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق وچكانیدن آن در گوش جهت تسكین وجع آن وقطع چرك وریم ازان خصوصا با عسل وبا آب سداب وزیت وطلای آن جهت سائر قروح وبا نطرون جهت زوال آثار جلد وكلف وبثها ئی بر مقعده جهت قروح آن وهمچنین قطور آن باشیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرك ازان وچاق نمودن خراج كه دران بهم رسیده باشد ویا انخراقیكه دران عارض شده باشد ویا آب كند ناجهت طنین وصداهائیكه در گوش بهم رسیده باشد وغرغرهٔ آن با عسل وبا مراهم جهت جمرهٔ بجیم ومانع تفتیح آنست وچون بر نهش جانوران سمی بمالند در دم آنرا تسكین دهد وسمیت آنرا زائل كرده اند وبعضی برای دفع سموم مقدار یكدانك آنرا با مصلح آن كه كثیرا وعسل است جهت دفع سموم میآشامند وطلای آن با عسل جهت قروح خبیثه وتسكین وجع آن ووجع قروح فرج وذكر وغلاف انثیین ومعین بر تحلیل اورام آنها است وضماد آن با نطرون وطین قیمولیا جهت جرب متقرح وبرص وسبوسهٔ سر وكلف وآثار جلد نافع وبا معاجین جهت صاف كردن منی وفرزجهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض وتنقیهٔ رحم ومالیدن آن بر تنهٔ درخت مانع كرم افتادن در ثمر آن است وخرزهٔ آن كه چیزی است كه در زهرهٔ بعضی گاوان میكردد ونرم میباشد وبعد بر آوردن ورسیدن هوا بدان اندك صلب میكردد وآنرا حجر البقر وبهندی گاورچن نامند در حرف الحاء از احجار ان شاء الله تعالی ذكر آن خواهد آمد واحشاء البقر در حرف الالف مع الحاء ذكر یافت وخون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم وخشك وغلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین وتحلیل اورام صلبه وطلای مخلوط آن بخون حیض وكرم كردهٔ آن جهت تسكین وجع نقرس ومفاصل مجرب وخوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه كشنده بخناق بسبب سد منافذ روح وحدوث ورم حنجره ولوزتین وسرخی زبان وكرب وغشی شدید وعارض میكردد شارب آنرا غثیان شدید واضطراب وانتهار پس سرخی زبان وظاهر شدن قطعهٔ خون جامد بر اسنان ووجع نواحی حلق پس ورم وتشنج واختناق وكزاز وعلاج آن آنست كه قی اورا نفرمایند بلكه بنیر مایه یا با سركه حل نموده وتخم كرنب وخاكستر سرو وچوب انجیر وشیر انجیر وبرگ طباق كه بیونانی قوثورنا مند وحلتیت وبورهٔ با وبخورانند ویا جوشانیدهٔ آنرا با فلفل وعصارهٔ عوسج وتحقین فرمایند بحقنهٔ حاده ومكرر بحلق اوراداعات ومبردات بریزند وتقویت فرمایند دماغ وحلق اورا بشمومات ولطوخات وبرشكم او آرد جو وماء العسل ضماد نمایند وعلامت برء او آنست كه از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع كرده وگفته اند از خواص گوشت آنست كه چون پخته ودر خون آن فرو برده در شیشه كنند وسر آنرا محكم بندند وتا چهل روز بگذارند تا متعفن كردد وكرم افتد وآن كرمها را در شیشهٔ دیگر كنند وبگذارند تایكدیگر را بخورند ویك كرم بماند آن كرم سم قاتل است ونیم درهم آن در ساعت كشنده وچون با بزر البنج قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش كرده اند وبول آن جهت جلای كلف وبا سركه جهت درد دندان وچون با حرمل بجوشانند وبشویند بآن عضو مخدر را خدر آن زائل كرده ومجرب است وچون ناشتا ده راده بول گوساله یكشبانه روز بخیسانند پس بر آورده خشك نموده نرم بكوبند وهر روز بمقدار یك درم اشت مزاج تناول نمایند جهت استسقاء مفید وا غتسال دست و پای صاحب تب ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج كرده زائل كنندهٔ آنست وقضیب خشك كردهٔ گوساله مقوی باه ونحوط وبدستور خصیه خشك كرده برادهٔ نمودهٔ آن وریهٔ آن جهت سرفه وضعف وقروح قصبه ریه ومعده

وحرقة البول شرباً و در جميع افعال بهتر از سه خوک است وطلای آن بر خنازیر وقروح وجروح وبواسیر مفید وخاصیت بول آن در ابوال ولبن آن در البان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وچون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پرباد نمایند وسر آنها را بسته ریسمانی بآنها بندند وآن رودهای پرباد را در حوض وباغ بر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند ور باد کنند شب سرد شده وحرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش کردند وبگریزند

بقرالوحش * بقرالوحش * صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است ومذکور شد وشاید اشتباهی باشد زیرا که بقرالوحش غیر ایل است وبفارسی نله گاو وبهندی روجه بضم راء مهمله و واو مجهول وفتح جیم وها نامند وفی الجمله شبیه بگاو است و شاخهای آن مانند ساج آن بی فروع وبی شعبه و مشابهت بایل که بفارسی گوزن نامند ندارد ودر خواص قریب بدانست

بقس * بقس * بفتح باء موحده وقاف وسکون سین مهمله معرب از بقسین ویا بقسیون یونانی است واهل شام شمشار وبفارسی شمشاد نامند * ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن مانند برگ انار ومورد واز آن کوچکتر وسبزتر وساق آن سفید وصلب وچون خشک شود مائل بزردی گردد واز آن قاشق وعصا ومتکی وشانه وغیرها سازند بسبب نرمی وصافی آن وورقهای نازک مانند کاغذ مجمعه سازند وبران قرآن وکتاب مینویسند وشاخهای آن پریشان وخزان نمیکند وگل آن سفید باعطریت بسیار وتخم آن سیاه مانند حب الآس وفلفل * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وسرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن برگ آن سم حیوانات خصوصاً شتر وضماد نشارهٔ آن با حنا برسر جهت تقویت موی ودفع صداع وتفرق شؤون آن وبا سفیدی تخم مرغ وآرد کندم جهت استحکام مفاصل رؤثی و وهن وَنطول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب وتخم آن قابض ومجفف رطوبات معده وامعا وقاطع سیلان لعاب از دهان وضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره ونملهٔ ساعیه وسعفه وباعسل وحنا جهت دفع آثار رحال نافع وعقد از شربت از تخم تازهٔ آن که دانهٔ آنرا بیرون کرده باشد تا یک اوقیه واز خشک آن سه مثقال وعرق شکوفه آن در تقویت دل ودماغ قریب تر از عرق بهار و نارنج است وچون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد وفساد آنرا دفع کرد اند

بقلة الحمقاء * بقلة الحمقاء * بفتح باء وسکون قاف وفتح لام وضم تاء مثناة فوقانیه وسکون لام وضم حاء مهمله وسکون میم وفتح قاف والف لغت عربی است ونیز بعربی فرفخ و رجله وحسبب وبقلة اللینه وبقلهٔ مبارکه وبقلة فاطمه وبقلة الزهرا وبفارسی خرفه ونورک وبعبرانی ارغیلم وبفرنگی برغالی سالی وبهندی خلفه وقسم کوچک آنرا لُنیا نامند ووجه تسمیهٔ آن بحمقا آن است که در مسیل ووادیها ورودخانها وجاهای نمناک نیکو میروید واختصاص بمحلی ندارد کما آن بسیار نرم وتر وخفیف میباشد * ماهیت آن دو نوع است بزرگ وکوچک کلاه بزرگ آن کمتر از ذرعی وساق آن اکثر مفروش بر زمین وبسطبری انگشتی وبسیار نازک وشکننده ومائل بسرخی وبرگ آن مائل بدور وپهن اندک ضخیم وگل آن سفید وتخم آن سیاه ریزه ودر برگ آن لزوجتی ودر شاخهای آن قوت قبضی میباشد ولهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق ودر بعضی امساک بطن مینماید ودر بعضی بلاد حارّه یابسه خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع وپودنه وترخانی وکرفس وبرگ کاسنی ونوع کوچک آن مفروش بروی زمین وبرگ وتخم آن از آن بسیار ریزه تر وبا بورقیت بسیار واندک ترشی وابن اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیرالوجود است بخلاف نوع کبیر آن وبهترین آن نوع بزرگ برگ وساق سرخ آنست ونیز نوع دیگر میشود زیرک این که بزرگ آن اندک طولانی وخودرو است * طبیعت آن در سوم سرد ودر دوم تر ودر سوم نیز تر گفته اند

با اندک قوت قبضی * افعال وخواص آن برگ وساق آن جالی ومسکن صفرا وقامع آن ومسکن خون وحرارت جگر ومعده وحدت تبهای حاره وصفراویه وعطش وذیابیطس وصداع حار وقاطع نفث الدم ونزف الدم وچرکی که از سینه آید ومانع نزلات حاره ومبرد دماغ وقی با زدارد ونقیت حصاة وادرار بول نماید وجهت سرفه وقرحه وحرقت مجاری بول ومثانه وامعا ونواصیر وبواسیر دامیه وتسکین حرارت رحم وحرقت ووجع آن وحابس حیض بقوت قبض وبرودت خود وجهت حب القرع وباد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درم با نبات مقدار ده درم ویا شکر بیاشامند وخوردن پختهٔ آن با اندک روغن ویا زیرشته کرده جهت قطع اسهال مراری وتقویت امعا وحمیات حاره وداخل مزورات صاحب تپ وامراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان وفصول حاره وچون محرور المزاجان لاغر وخشک تناول نمایند ابدان ایشانرا تر وفربه کرده اند وبا سرکه خوردن آن قلیل الغذاء وجهت اوجاع کرده نافع وخائیدن آن جهت رفع ضرس واکثار آن محدث ضرس وعصارهٔ آنرا داخل اکتحال وبرودات نمودن نافع وضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار وضربانی وسوختگی آتش واورام حاره وباشراب جهت بثور سر وبا آرد جو جهت تسکین صداع حار وورمهای گرم چشم ومقل مستسقا قلوس واورام دماغی وجرب وحکه وورم انثیین وشری وجمره وبه تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا وسوختگی آتش وبر معده وکبد جهت تسکین حرارت آن وباحنا بر کف دست وپای جهت تسکین حرارت آن وبهق بشرط تکرار عمل نافع وبد ستور طلای آن جهت امراض مذکوره وریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی وحقنه بآب آن جهت وجع انثیین حار وسیلان فضول از امعا ورحم مفید وضماد بیخ آن جهت ثآلیل قویتر از نبات آن وبرگ وساق آن مقوی باه محرورین ومضعف مبرودین وضعیف الحرارة وبالخاصیة مسقط اشتها واکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی وکرفس ونعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال وفرش نمودن نبات آن مانع احتلام وتخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست وازان ضعیف تر وبا قوت مسکنهٔ مواد ودر تسکین عطش قویتر از برگ آن ذرور آن جهت قلاع وبثور دهان اطفال وغیر آن نافع وگویند مضر سپرز ومعدهٔ بارد است وصاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته وچون پنجد درم آنرا بریم کوبیده پخته با سکر با جلاب جهت حمیات حاده وسرفهٔ حار والتهاب کبد ولذع معده وامعا بنوشند نافع وتلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنجد درم بدل آن در اکثر امور بزر قطونا وبریان یعنی بوداده آن قابض وغیر بوداده آن ملین طبع وحریره وحلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

* بقلهٔ یمانیه * آنرا بقلهٔ عربیه وبقلهٔ مائیه وبربوز وجربوز واهل اندلس بلبطس وبفارسی سفید مرز واهل بلخ منج واهل بخارا وجرجان بورمنی وبسندی نانتهاری وبهندی چولائی نامند * ماهیت آن مالیقی وبغدادی نوشته اند که گیاهی است شبیه باسفاناخ وازان ریزه تر مائل بسرخی وبی طعم ودرکنار آبها میروید وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن وطبرستان اشکی نامند وابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز وقسم مادهٔ آن سرخ مرز است ومترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه ببرگ زرد آلو ومناسبت میان آن وبستان افروز با آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد ونبات منج سبز ودر تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند ونوع سرخ آن را که برگ وشاخ آن سرخ ودراز تر است وآنرا بخنج نیز گویند ونوع دوم را مادة واین قول اصح وچولائی چنین است وسفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن ملین طبع ومرطب بدن وقلیل الغذا ومطفی حرارت

و ریة و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و مرقهٔ حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصارهٔ آن با روغن گل
جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و تالیل و قروح
باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین
نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مرهٔ صفرا خصوصا جوش داده و پشتهٔ آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین
و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت
امراض حاره و اورام گرم شربا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی
که بفارسی رشته و بهندی ناروا مند بمالند نافع است مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است

بقلة حامضه
* بقلهٔ حامضه * بفارسی ترهٔ خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساک چوکه نامند * ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ
ورق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش * طبیعت آن در دوم سرد و خشک
و گویند در اول * افعال و خواص آن شکم ببندد و مرهٔ صفرا را سود مند بود و اشتهای طعام آورد هرگاه نقصان از حرارت
باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و عصب را بد متوز مصلح آن عسل است

بقلة البراری
* بقلة البراری * آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است * ماهیت آن نباتی
است از کاسنی برها کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بر زمین فرو رفته است و طعم
آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان ماه رومی میخورند و تخم آن شبیه به پنبه دانه است
* طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است * افعال و خواص آن مصلح امزجه و سریع
الهضم و جهت خفقان قلب و خشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه
و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که
چون زیر جامهٔ خواب کسی گذارند خوابهای خوب بیند

بقلة الرماة
* بقلة الرماة * بضم راء مهمله و فتح میم و الف و ها * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن ریزه
تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر
و خوز است و در ماه دریها میروید و تا اواسط تابستان می ماند * افعال و خواص آن پوست بیخ آنرا چون بکوبند و
بفشارند و عصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر سر پیکان تیری و حربه که بمالند و بهر حیوانیکه
بزنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت
گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است بقی

بقلة الاوجاع
* بقلة الاوجاع * بیونانی آنرا قاقلیا و اهل مغرب توجره نامند * ماهیت آن نباتی است مغربی و منبت آن بوادی
افریقیه و در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی * طبیعت آن در اوائل دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی
در هر زمانی مفید است

بقم
* بقم * بفتح باء موحده و قاف و میم * ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیر باد و دکهن و زنگبار و برگ
آن مانند برگ بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور و مائل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین

وچون در سه شب آنرا الخیسانند مانند بغایت خوش رنگی میشود وگویند حب الملک تخم ثمر آنست * طبیعت آن در سوم گرم ودر چهارم خشک * افعال وخواص آن ذرور آن جهت التیام قروح کهنه وجراحت تازه وقطع نزف الدم وتجفیف قروح مانند وغسول بآب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره وتقویت مفاصل نافع وپنچ درم آن کشنده به یبس وسکون وبعضی را لختناق مقابل علاج آن مقیئات ومرطبات وحقنها وحمولات معتدله وفصد در صورت احتیاج است وگویند علاج بلد پر نیست وصباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرپاس وغیره مستعمل دارند * فصــــل الباء مع الکاف

* بکا * بفتح با وکاف مشدده والف * ماهیت آن درختی است معروف درمکهٔ معظمه زاده الله تعالی شرفا شبیه به بشام وبرگ آن از آن ریزه تر وثمر آن مدور تر وبزرگ تر از آن ودر معهٔ سفید یکه از آن میچکد ازمانند آن مانند دمعهٔ بشام سرخ نمیگردد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه واورام بلغمیه ومرکبه وسایر صلابات ومسواک بچوب آن جهت تقویت لثه ومنع آفات از دندان ودمعهٔ آن جهت وجع اسنان وتخم آن مقوی معده وجهت سرفه واورام بلغمیه وسوداویه نافع

* بلچپی * بضم باء موحده وسکون کاف وکسر جیم فارسی وسکون یا لغت هندی است وباپچی نیز گویند * ماهیت آن تخمی است مدور واندک طولانی وپهن وظاهر آن سیاه واندرون آن سفید ودر غلافی مدور وسه چهار عدد قریب بهم درخوشهٔ مانند عنب الثعلب وبرگ آن مانند برگ بقلهٔ خراسانیه وگل آن گلابی رنگ * طبیعت آن گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملین ونفاخ ومشهی ومفرح وجهت برص وبهق وجرب وفساد خون وجذام شربا وضمادا بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر جهت فساد صفرا وحمیات بلغمیه ودیدان وحب القرع وقروح مجاری بول نافع وتخم آن در افعال مذکوره قویتر وامل هند تخم آنرا ازجملهٔ رساین میدانند

* بکن * بضم باء موحده وفتح کاف مشدده وسکون نون وعوام بکم بمیم نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است هندی مفروش برروی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی وبا شرفهٔ کمی وسر آن اندک مدور بیخ برگها باریک * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه وعفنه وسرفهٔ بارد وحبس البول وحرقت آن وحصاة مثانه نافع وضماد آن منضج دمامیل وگویند چون روی توتیا را که اخته ودرحین که ازبکن را سائیده قدری معتدی بران ریزند آنرا سوخته سفید آب میکرداند در غایت خوبی

* بکمون * بضم باء موحده وسکون کاف وضم میم وسکون را ونون لغت فارسی است وبعربی عرفج نامند * ماهیت آن ازجملهٔ یتوعات است وگیاه آن درکنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق وشاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد ومائل بسرخی وشیر دارد وازینجهت آنرا ذوخمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه ببرگ کاج وپیچیده وگل آن سفید ودرهم وتخم آن شبیه بشاهدانه وآنرا حب الفقد میدانند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد احشا وجهت سپرز بغایت نافع وگفته اند که اگر زن درسالی یک عدد از تخم آنرا تناول نماید دران سال آبستن نگردد واگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود

* بکھرینده * بفتح باء موحده وسکون کاف فارسی وخفای ها وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون ودال چهار نقطهٔ هندی وهمالغت هندی است * ماهیت آن ظاهرا نوعی ازخروع است که دربنگاله میشود وفرق میان این وخروع

آنست که شاخهای درخت بگمر بلند و از پائین روئیده میباشد و برگ آن مانند برگ بید انجیر و ثمر آن بی خوشه و مدور اندک طولانی و پوست آن سبز صاف و مغز تخم آن سفید و مثل و مانند ناتوله * افعال و خواص آن بتوع سائله برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرب * فصل الباء الموحدة مع اللام

* بلادر * بفتح باء موحده و لام و ضم دال و سکون راء مهملتین و بدال معجمه نیز آمده و لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند * ماهیت آن ثمر است هندی درخت آن شبیه بدرخت پهالسا و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و فرع شاخهٔ که آن بر زمین سود ریشه می بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و درون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل دانهٔ صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و درون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقهٔ اخذ عسل آن آنست که سر آن که مانند قمعی است بریده انبر را گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانهٔ دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تاوهٔ آهنی بگذارند و دستهٔ هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کفچهٔ نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچهٔ کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آن است بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار و رائحهٔ آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوختهٔ آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقهٔ استعمال عسل آن آنست که بروغن مغز گردکان و یا کفچهٔ تازه و یا روغن گاو تازه مجرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان و یا کفچهٔ مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و بتنهائی بدون دهن و یا شیئی دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیأت گرده و بزرگ آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها که عسل و خشک میباشد و این را بلادر زنگ مینامند * طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و رشم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و با دیا نافع مغز مصرورین و محرق خون

زمر رشايه پوست دماغ وجنون وسرسام وماليخوليا وجوشش دهان ونهيج بدن مصلح آن روغن كردكان ومغز تازۀ آن ومغز نارجيل تازه وكنجد مقشر واستنشاق روغن بنفشه وخورانيدن ماء الشعير واشياء بارده ومصلح تهيج عارض ازان كويند روغن ماهي ريز است كه بهندى تنكره نامند كه در روغن كنجد طبخ نموده بربدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تانيم درهم ودو درهم آن كشند بدل آن پنج وزن آن فندق وربع آن روغن بلسان وسدس آن نفط است واكتحال آن در چارپايان مورث بياض ورافع آن خربق وضماد آن با ادويۀ مناسبۀ غير مقرحه جهت جميع امراض بارده نافع ومغز آن لذيذ وبى مضرت ومبهي ومهيج باه وپوست آن مهيج باه وجهت سياهي موى بغايت موثر خصوصاً كه با روغن يطلى مدبر نموده باشند ودستور اخذ عسل آن وخوردن بلادر ومركباتيكه اصل وعمده درانها عسل آن است مانند انقرديا وجوارش بلادر وحلوا ودلبهره ودهن وعرق ولبابۀ طولونيه ومزيد العمر ومعجون آن در قرابادين ذكر يافت

* بدانكه شخصي كه بلادر خورده باشد واورا امراض حاده وسوزش باطن وجراحات والتهاب وجوشش زبان وحلق ووسواس عارض شده باشد علاج او آن است كه اورا مسكۀ تازه وروغن كاو ويا كوسفند ويا روغن كنجد تازه بخورانند وبربدن او مكرر بمالند ونادر زهر وجدوار مجرب باد وغ كاو تازه سائيده بخورانند تا انكه حدت ولذع آن اندك تسكين يابد پس ماء الشعير ودوغ كاو ترش وشوربا چرب وبرنج چرب خصوص بروغن كنجد تازه بخورانند ودر بيني او روغن بنفشه وبادام بچكانند وبرسر او چيزهاى خنك نيز بمالند مانند روغن كل با شير زنان وامثال آن ونطول نمايند برسر آن آبيكه بنفشۀ خشك وپوست خشخاش وجو مقشر وتخم كاهو وبيخ لفاح از هر يك يك مشت دران بجوشانند تا آنكه آب سرخ كردد وصاف نموده مكرر برسر او بريزند ولعاب بزر قطونا باجلاب وآب انار واشياء باردۀ رطبه وآب كوشتها بخورانند ومصلح قروح حادث از بلادر مرهم روغن مصنوع از موم سفيد وروغن كل است خواه قروح ظاهرى باشد يا باطني

* بل * بفتح باء موحده وسكون لام كويند بلغت هندى اسم خيار هندى است بزركتر از خيار كمبر وكويند بهندى آنرا كچرى وبلغت اهل بنكاله كرمي نامند * ماهيت آن انچه حكيم مير محمد مومن نوشته كه تخم آن تلخ ومغز آن چرب وپوست ثمر آن سياه واندرون آن سفيد مائل بزردى است مولف كويد هيأت كچرى چنين است بلكه تخم آن چنان است وپوست ثمر آن در خامى سبز وبعد رسيدن زرد مختلط بسبزى وبعضى زرد يكرنك ولحم آن در خامى تلخ وبعد رسيدن اندك ترش ميكردد وبسيار خوشبو ميباشد وجهت خوشبوئى آنرا نزد خود نكاه ميدارند ولهذا در ستنبويه است ونبات آن شبيه بنبات خيار وشاخ هاى ان باريكتر وبرك اين كوچكتر ونازك ونرم بى زغب * طبيعت تخم آن در آخر دوم كرم وخشك وبا قوت قابضه ولحم آن از آن كمتر * افعال وخواص آن مقوى احشا ومحلل صلابات عصب وجهت فالج ولقوه وساير امراض بلغمي وبواسير ورياح ورطوبات غريبه وبا جوارشات جهت تحليل رياح وبواسير وغير آن نافع وقابض طبع ومبهى وبخور آن جهت بواسير بسيار مفيد مقدار شربت آن تا يك مثقال ومضر محرورين مصلح آن كشنيز ولحم آن كويند بسيار محلل وهاضم است بحديكه چون قدرى ازان را با كوشت طبخ نمايند بزودى پخته وخوشبو وهاضم ميكردد ومعمول اكثر طباخان اهل شاهجهان آباد است وبجهت انهضام طعام وتحليل رياح وقولنج ريحى بسيار نافع ومجرب چون خشك نموده سفوف سازند وبا اندك آب كرم بنوشند ويا با ادويۀ مناسبۀ ديكر تركيب نمايند از قبيل جوارشات ويا معاجين ويا سفوفات وغيرها واسحق بن عمران نوشته كه بل دانۀ است سياه درخلقت شبيه بدل وبزركتر ازان سر آن تيز ودر داخل آن مغزى چرب وآن مستعمل

و از بلاد هند آورند و بعضی ببل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویهٔ مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و یحتمل که پیل خشک قطعه قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند

* پلاس * بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بقدر ارتفاع قامت و بی ساق و برگ مدور شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و روی آن باریک و غنچهٔ گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد یا رنجی میگردد و خوش منظر و بسیار ریز گل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز * طبیعت برگ آن گرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظهٔ محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

* پلاس پاپره * بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و هاء * ماهیت آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن یعنی اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابرند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در گلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

* پلا سنطور * بفتح باء عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفهٔ مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا دسنطو و لینوسنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجرهٔ مبارکه است * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که طائفهٔ فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدیده را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و باطراف بردند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزلهٔ لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل میگردد و پلا سنطور را فرنگان برمراکب حمل نموده بقسطنطنیه میآورند و از آنجا قبضهٔ کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازهٔ آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجهٔ دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و قدیمهٔ متمکنه و درد پهلو و پشت

ونقرس ومفاصل وانضاج اورام بارده وخنازیر وآتشک که شیرنا منذ وسرطانات وانواع جرب وحکهٔ کهنه وبالجمله اکثر امراض بلغمیه وسوداویهٔ ردیه را مفید وهزال مفرط وقی ویبس آنرا زائل کرده اند وانعاش حرارت غریزی وتقویت روح وتعدیل مزاج نماید واین بسبب صلح ورآثار متضاده وکیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه وبلسان طبیعت نامیده اند واز صورت نوعیهٔ آن دانسته اند نه از کیفیت فقط وآنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد ایا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند وطریقهٔ طبخ واستعمال آن درخاتمهٔ قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت ودر مقدمهٔ این کتاب نیز

بلبل هزار داستان

* بلبل هزار داستان * بضم دو باء موحده وسکون دو لام * ماهیت آن طائری است معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل وسبز رنگ ونزد یک سر آن سیاه وسفید ونیکو لحن ومليح الصوت ولهذا آنرا درخانها نگاه میدارند وتربیت مینمایند * طبیعت آن گرم وخشک در سوم وخشک در سوم * افعال وخواص آن بغایت محرک باه خصوصا مغز سر وبیضهٔ آن وسرگین آن بسیار جالی وبا قوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وازالهٔ کلف وشعر زائد اجفان وحمول آن جهت اسقاط جنین موثر وخاکستر پر آن جهت التیام جراحات وآشامیدن خون گرما گرم آن جهت تصفیهٔ قصبه ریه وصوت مفید ومبرودین را نافع ومحرورین را مضر است

بلبوس

* بلبوس * بفتح باء موحده وسکون لام وضم باء موحده وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است ومعروف نزد عرب به بصل الذئب وبصل الزیر وبفارسی زیر وتلخهٔ پیاز وبترکی داغ سوغالی ودر لرستان طرم نامند * ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است وپوست آن سیاه ومتشنج وبرگ آن مانند پیاز وازان عریضتر ودر طعم وبوی شبیه به پیاز وبیخ آن از باران بزرگ میشود واندک تلخ ومائل بشیرینی واز ماکولات است وابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است وکوچك وطولانی ورنگ آن زعفرانی ورمانی وازان گلگونه سازند وچون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ میکند وبه پیاز نرگس شبیه وبرگ آن مثل کراث وگل آن شبیه به بنفشه وطعم آن باحلاوت وگفته اند بعضی ازان شیرین طعم وبعضی تلخ وبعضی بی مزه میباشد * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وبعضی در آخر اول خشك گفته اند * افعال وخواص آن مهیج باه وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ومسمن بدن وضماد آن بر کمر وحوالی قضیب جهت تقویت باه مفید ومخرج پیکان تیر وخار است از بدن وضماد آن بتنهائی ویا با عسل جهت التوای عصب وکوفتگی استخوان وهمچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد وگزیدن سگ دیوانه وبا فلفل جهت درد معده وبا زردهٔ تخم مرغ جهت کمنة الدم زیر چشم وبا ادویهٔ مناسبه جهت قلع ثآلیل مساریه وحبس عرق وبا نطرون مشوی جهت تنقیهٔ نخالهٔ سر وقروح رطبهٔ آن وبا سکنجبین جهت بثور لبنیهٔ آن وبا آرد جو جهت شقاق عقب وناخن وبا خانق النمر جهت کلف وبهق وآثار قروح وسیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت وبا سرکه جهت غرب وطلای بختهٔ آن در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهت نخالهٔ سر وزخمهای تازه وبند ستور وضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رؤس سمک صغار یکه در مصر صبر مینا مند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویهٔ ذقن که بعضی ازان دانها سرایت به بعضی دیگر نماید واکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میگردد ودیر می ماند وبا سرکه جهت غرب که ورم ماق عظیم چشم است وچون با آب بپزند وبا سرکه بخورند جهت ومن عضل وحمول آن جهت اخراج جنین ومشیمه نافع المضار بطئ الهضم ومولد خلط غلیظ لزج حاد ومضر عصب ومورث مغص مصلح آن کاسنی وشیر تازه با عسل ودافع نفخ

آن انیسون ومحلل آن یعنی پروردهٔ آن در سرکه محرک باه مرطوبین است

بلح * بفتح باء موحده ولام وسکون حاء مهمله بفارسی غورهٔ خرما نامند * ماهیت آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده ومیل بشیرینی نه نموده باشند * طبیعت آن در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وقابض * افعال وخواص آن باعطریت ومقوی لثه ومعده وجگر وعصب مسترخی وقاطع قی صفراوی واسهال مزمن وادرار بول وسیلان رحم وخون بواسیر شربا وضماد آن ملصق جراحات تازه وخون بو کنند ذعرق وحابس آن وخائیدن آن مقوی لثه وبند ستور مضمضه بطبیخ آن ومداومت اکل آن قاطع جذام مضر شش وسینه ومولد خلط غلیظ ورياح وسده مصلح آن عسل وبنفشهٔ مربا وشربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم وجز واعظم سك ورامك واکثر خوشبوئیها است وچون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد در چشم کشند جهت قطع دمعه وجرب وسلاق مجرب

بلخته * بکسر باء موحده ولام وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وها ویحاء مهمله نیز آمده لغت مغربی است * ماهیت این گیا هیست منبسط بر روی زمین وشاخهای آن باریک وسرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایرهٔ مستدیر وگل آن سرخ وسفید * طبیعت آن گرم در اول ومائل بخشکی * افعال وخواص آن محلل وملطف ومقطع وغرغره بعصاره وطبیخ آن جهت اخراج زلو در حلق مانده وضماد برگ آن محلل قوی وهمچنین نطول برگ ومطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع وخوردن آن در طب مستعمل نیست

بلخیه * بفتح باء موحده وسکون لام وکسر خاء معجمه وفتح باء مثناه ده وهاو آنرا اخلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد وبه رامج نیز میامند وبفارسی بید مشك گویند ودر حرف الشاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وبعضی آنرا گرم در اول ومائل بیبوست دانسته اند منسوب بمشتری است

بلسان * بفتح باء موحده ولام وشین مهمله والف ونون * ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم تا بمقدار شجرة البطم میرسد بتربیت ومانند انسان متاذی میگردد از سردی وگرمی وعطش وسیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تد بیر نمایند بحسب هر زمان وفصل تا بکمال لایق خود برسد وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وبسیار سفید تر از آن ومنبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیههای مصر وانطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمطریه آمد وآنجا اقامت نمود نزدیك آن چاه ونشست ثیاب خود را ورنخت آب آنرا درخت بلسان ازان روئید ولهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند وروغن آنرا باضعاف وزن طلا میخرند وذخیره میکنند ازان نزد بطارقه ورهبانان واز ادویهٔ مفردهٔ نفیسهٔ بی مثل است وبهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازهٔ خوشبوی سنگین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند وامتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود وچون بنیه یا پشمی را بدان بیالایند وبشویند تا تمام منحل شسته گردد واز لزوجت آن در آن چیزی نماند وچون انگشت را بدان بیالایند وبجربی ویا بالای توبی بمالند وبسوزانند اذیت بچوب وتوب نرساند ودرین امر مشارکت خمر معدل یعنی عرق آن ومشابه نفط است وازمدتیست که بلسان از مصر برطرف شده وعشابان وعطاران اجزای درخت بشام را از عود وحب ولبن بجای آن میفروشند ومردم استعمال مینمایند واین در افعال بسیار ضعیف وبدل آن نمیتواند شد * طبیعت حب ودهن وعود آن وبدستور خواص هریك بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بجوشانند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

* بلسکی * بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناة تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة و صید لانیه آنرا قوت البریه نامند * ماهیت آن نباتی است بر شاخ رخشن و مربع و ساق و شاخهای آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ روناس و مائل باستداره و گل آن سفید و تخم آن صلب و حد و رمیان آن مائل بکجی و چون چوبانان شیر را بآن از موی صاف میکنند لهذا مصفی الرعاة نامند * طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب و یبس آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصارهٔ آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و پنجدرهم از حشیش آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

* بلغار * بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی بودار نامند * ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار خوشبو که از هشترخان می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمیشود * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشهٔ آن حابس دم خصوصا سوختهٔ آن که در جراحات تازه بر نمایند

* بلور * بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف را و گویند * ماهیت آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد * افعال و خواص آن اکتحال نرم سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

* بلوط * بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه دوام و بلغت عراق عفصیج و بلغت مصر ثمر الفؤاد نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و منتك لاتخفا و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط الملك گویند و این از قسم مستطیل لذیذ تر و ماکول اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف منها لا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میآورد ویکسال مازو ومترجم صیدلهٔ ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یک سال نوعی از میوه بار آورد وسال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار میآورد وسال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت ودر فستق ان شاء الله تعالی خواهد آمد ودر زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند وثمر تازهٔ آنرا در آتش انداخته بریان کرده گرما گرم با نمك ویا بی نمک میخورند نازک ولذیذ میباشد ومغز خشك آنرا آرد نموده روستائیان در هافین نان پخته میخورند وتحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب ربالیده میکرد ویکسال چیزی شبیه بمازو وکم مغز وغیر مازو راست چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن شیرین ماکول آن در اول سرد ودر دوم خشک وتلخ آن در اول سوم خشک ونائب مناب عفص وقابض است * افعال وخواص آن مغلظ وبطئ الهضم وکثیر الغذا چون انهضام یابد مسدد وحابس اسهال مزمن ونزف الدم ونفث الدم وجهت خفقان وغشیان که حادث از فم معده باشد وسحج وقرحهٔ امعا وسلس البول وتقطیر آن ومحرق آن مدر بول وحابس اسهال وضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران واورام بلغمیه وصلبه وضماد سوختهٔ آن وبلد متورد رر سوختهٔ آن جهت رفع قلاع وقروح ساعیه وحمول آن جهت قطع سیلان رحم وامثال آن نافع وچون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول وبول در فراش وادرار مذی ومنی وتجفیف نار فارسی مجرب دانسته اند ونان آن ثقیل ومصدع ومولد سودا وسدد مصلح آن سکنجبین وقند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است وجمیع اجزای درخت آن بارد یابس ویبس ریشهای باریك آن زیاده ودر قطع سیلان رحم وامثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه وخاکستر چوب آن جالی دندان وجهت اکله مفید وآبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میکرد در جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است وجفت آن مجفف قوی ورادع وجهت جراحات وحبس سیلان خون ورطوبات شربا وضمادا وبجهت فتق ضمادا نیز نافع وبدل آن کلنار وکویند پوست انار ومورد بالسویه بدل آن است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال ودر مطبوخات تا سه مثقال وچون پوست درخت آنرا مهرا پخته یک شب برموی کاد ریا ضماد نمایند که قبل ازان با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند وشاه بلوط با اندک حرارت وقبض میباشد ویبس آن کمتر از بلوط وغذائیت آن غالب وباقوت جالیه ومسمن بدن ومولد پیه کرده ومشوی آن با اشربه مبهی ومهیج باه ومقوی بدن وجهت رفع سموم بغایت مؤثر ودر سائر خواص ضعیف تر از بلوط ونفاخ وا قسام بلوط مضر حلق ومثانه مصلح آن بزر رهند قوتا وشکر وسکنجبین وجفت شاه بلوط در صمیت مانند پوست شلتوک است

* بلوط الارض * ماهیت آن اسمی است مشترک میان کمادریوس وبیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض وسبز ومنبت آن ریگزارها وزیر کولان که نوعی از ترا سیل است که جد وار سفید اندلسی باشد وطعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط ودر شکل نیز بدان ماند وبیخ آن شبیه ببلوط ودر زمین میباشد وبرگ آن از زمین میروید * طبیعت آن در دوم کرم ودر اول خشك * افعال وخواص آن قاطع فضول ومفتح سددٔ اعضای باطنی ومدر بول وحیض وضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز وتنقیهٔ قروح مزمنهٔ متعفنه وخوردن کوشت زائد ومنع زیادتی قروح نافع وبظن بعضی جهت حصاة مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم. بلوط الارض

* بذوطي * بهندی کبی وکهچورنا مند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سیر وسیاه رنگ وشاخهای آن انبوه ومربع وسیاه وازیک بیخ روئید مزغب وبرگ آن شبیه ببرگ فراسیون وسیاه‌تر از آن ومزغب وبدبو وگل آن مدور وثقیل الرائحه وزرد اغبر * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه وضماد پختهٔ آن درزیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند وضماد کوبیدهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ زروح وسخه نافع ودر افعال قائم مقام فراسیون ووزن این بجای فراسیون است ومنسوب بمشتری است بسبب حرارت خود — بذوطی

* پلول * بفتح باء فارسي وسکون لام وفتح واو وسکون لام * ماهیت آن ثمر کیامی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیارک ودوطرف آن اندک باریک وپوست آن سبز سیر ونیم سیر مخطط بخطوط طولانی وتخم آن سفید واندک مدور وصلب اکثر آنرا بر آورده ولحم آنرا پخته ودر روغن وپیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ وملمه آن نیز لذیذ وچاشنی دار آن اند میباشد وگیاه وبرگ آن مانند خیار ولیکن املس بی خشونت * طبیعت آن گرم در اول وتر در دوم * افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ ومشهی طعام ودافع سرفه وفساد خون وبلغم وصفرا وسودا وجهت تپ ودماميل وبثور وکرم شکم ومقعده نافع وبرگ آن سرد وتر ودافع فساد صفرا وبیارهٔ آن دافع فساد بلغم وآب نقوع بیارهٔ آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند وبیشتر معمول اهل هند وبنگاله آنست که یک توله بیارهٔ آنرا که پلول لتی نامند با یک توله کشنیز خشک جو کوب نموده شب در آب می‌خیسانند وصبح اندک مالیده صاف کرده باد وماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبح ونصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه ولیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست وآنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر وبیخ آن تلخ وتند وملین وگل آن دافع فساد واخلاط تلاثه گفته اند — پلول

* بلیلج * بفتح باء موحده وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وسکون جیم بهندی بهیرو نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی مائل باستداره وسر آن اندک باریک وبزرگتر از عفص وپوست آن زرد واغبر نازکتر از پوست هلیله ومستعمل پوست آنست ودرخت آن عظیم وبرگ آن عریضتر از برگ انبه وکوتاه‌تر از آن شبیه ببرگ امرود وکردکان * طبیعت آن در آخر اول سرد ودر آخر دوم خشک * افعال وخواص آن ملطف وقابض ومقوی معده واشتها وبالخاصیت مسهل سودا وبطبع مسهل صفرا وقاطع رطوبات بخارات وجهت رفع صداع وبواسیر بوادهٔ آن جهت اسهال مزمن نافع واکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل وشکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آملهٔ مقشر بقدر ثلث آن وشکوفهٔ حنا مثل آن وثلث آن مورد وسد س آن هلیلهٔ سیاه است وچون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند ومداومت بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره وقطع رطوبات سائله از دهان مفید است — بلیلج

* فصل الباء الموحدة مع النون *

* بنات وردان * بفتح با ونون والف وتاء مثناة فوقانیه وفتح واو وسکون را وفتح دال مهملتین والف ونون بفارسي سوسک وعوام تن وخزوک حمام نیز وبهندی واهل بنگاله تیل چوره وسونگرو نامند * ماهیت آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ وبعضي سفید وبعضی سرخ تیره وبر آن براق وزیر شکم آن سفید ووسبل وشش پاداردوسر آن زرد وتخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا ودر حمامات وقریب آبها وجایهای نمناک متعفن تکون می یابد وبدبو است واهل چین — بنات وردان

و بعض فرنگ آنرا در زمره باساخته میخورند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مجفف
آشامیدن سوخته آن بایک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و
تسکین درد رحم و رفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجوائن سائیده آن در روغن زیت جهت تسکین درد
گوش و ضماد آن باموم و زرده تخم مرغ و بخور آن جهت درد رحم و کرده و احتباس بول و چون آنرا باقردمانا و اندکی
از خسانس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعد
گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه آن در دفع قروح مذکوره بعد ازو خوردن خون آن با ماکولات
مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن آنست

بندا * بندا * بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است بعربی نخر فطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف
النخاء خواهد آمد * ماهیت آن درختی است که بر درخت دیگر روید و بهیچ درین جهه تخم انجیر بران افتاده باشد
ریانه * طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت
دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختیکه روید و بهیچ خاصیت آن پیدا میکند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است

بندال * بندال * بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنسکرت نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است
هندی که برا شجار می پیچد برگ آن شبیه به برگ تانبول منبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور و طولانی و تلخ
و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار در زیر زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر
* طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن چون بیخ آنرا از زمین بر آورند و پوست آن را جدا
کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آنرا سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم
آورد و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد
و بجهت تپ و ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری مینماید
و یرقان را رفع میکند و چون کرده ثمر خشک آنرا با زهره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آنرا خشک کند و رجع آنرا
تسکین دهد و چون با شکر بخورانند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از ان کشنده است بقی و اسهال

بندق * بندق * بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند * ماهیت آن
ثمر درختی است جبلی و در صحرا و بساتین نیز بنشانند میرسد و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مائل
بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مائل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی
سرخ مائل بتیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آنرا تناول مینمایند * طبیعت
آن گرم در آخر اول و خشک در اوائل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف
خصوصا پوست بیرون آن و جهت مابین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس * افعال و خواص آن مبهی و مقوی
امعا خصوص معای صائم و زیاده کنند جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت
گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و
تقویت باه و بوداده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده و حرقه

البول وتقويت باه وسموم بارده وزهر عقرب نافع وضماد سوختهٔ پوست آن با پیهٔ خرس ویا پیه خوک جهت داء الثعلب و
سائیدهٔ آن با روغن زیت بریا فوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقي چشم وسیاهي حدقه وموی پلك ایشان نافع وگویند
نگاهداشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه وهمچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است وچون بخایند و
در چشم جهت طرفه بچکانند نافع ومغز آن اغلظ مغزها است واکثار خوردن آن مولد ریاح وتصدیع معده ومضر معده ومهیج
قی ومصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل وفانید ودر محرور سکنجبین وجلاب ومقشر آن سریع الانحدار وغیر مقشر آن
حابس بطن ومصدع ومصلح آن فانید وجوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر ومغز کردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم
روغن آن گرم وخشک در دوم جهت سرفهٔ بارده ودرد سینه وجگر که از برودت باشد وتدهین آن جهت گزیدن عقرب و
رتیلا نافع ومضر معده ومصلح آن میبه و پوست سبز آن درغایت قبض ودو دانگ آن حابس اسهال کهنه وجفت آن بدستور
* بندق هندي * بهندی ریتهه وبه نبطي رته وببربری اطوطوا طماط نامند * ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی
است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخي وچین دار مانند سپستان ودر زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک
شیرین بسیار تلخ وچون خشک وکهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل می شود ودر زیر آن نیز پوست اندک صلبي صلب تر
از پوست بالای آن ودرجوف آن تخمی سیاه رنك صلب ضخیم ومغز آن سفید شیرین ومستعمل پوست ثمر آن است * طبیعت
آن در آخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن مقوی معده وماضمه واعصاب واعضای مسترخیه ورفع سموم و
مردهٔ قیراط آن با شراب وسکنجبین رافع قولنج ویک مثقال آن جهت گزیدن مار وعقرب ورتیلا وتپ ربع واسهال وهیضه
شربا که در آب بمالند تا کف آورد وصاف کرده بخورانند وجهت صداع وشقیقه وسبل وغشاوه ولقوه وفالج وصرع وسدر
وریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی وبخور آن جهت جنون وام الصبیان وضماد آن جهت گزیدن
مار وعقرب ورتیلا وبا سرکه جهت خنازیر ورياح کمر و پشت وصرع اطفال واکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولي و
نزول آب در چشم وچون در آب بمالند وبرهم زنند تا کف کند وکف آنرا بمار گزیده بخورانند نافع ودود رهم از بیخ
درخت آن جهت ذات الجنب بارد وربو وسرفه ونفث الدم وفرزجهٔ مغز آن جهت اخراج جنین واحتباس حیض و
یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم وچون در هریک مثقال آن نیم دانگ محموده
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد وچون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس
آن سکنجبین را باعدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را باقدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد
واشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

* بنج * بفتح باء موحده وسکون نون وجیم معرب بنک فارسي است وبعربي سیکران وبیوناني انیقون وبسریاني بنج
ازما لوس وببربری اقطیت واسقیراس نیز وبهندی اجوابن خراساني وبلغت دیلمي کبرجلك گویند چه غلاف آن شبیه است
بقفیز * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ بادرنجبویه وبسیار غلیظ ودر عرض وطول از آن بزرگ تر
وبسیار سبز مائل بسیاهي مزغب وطعم آن تند واندک تمز شبیه بطعم زنیان وبوی آن نیز شبیه بدان وساق آن
غلیظ و بران زغبی مانند پشم ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل وحرا کم در طول وسا شهای آن یکی زیر دیگری
ردرتحت اوراق ومملو از تخمي شبیه بخشخاش وبسیار ریزه تر از آن وغیر مدور وآن سه نوع میباشد

سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و ارتفاع ریحان کمتر و گل سرخ آن مائل
بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کلانتر برگ آن کمتر و هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب
ممیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهردو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند
و بعضی اطبا تازهٔ آن را بجمیع اجزا کوبیده عصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عندالحاجت بکار می برند و بعضی
آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از ان ضعف میگردد
* و طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن ازان کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی
در اوائل سوم * افعال و خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات از بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و
مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل
و عرق النسا و نقرس و ضماد عصارهٔ آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و
ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا ثلث آن افیون
مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد مقعده و فتیلهٔ آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده
و چون برگ و شاخ تازهٔ آنرا در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار
عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست
و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع
نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی
از شراب است جهت اکلهٔ استخوان و طلای پختهٔ آن با زردهٔ تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت
منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زردهٔ تخم مرغ جهت تسکین
وجع مفاصل و چون از بزرالبنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون
بزرالبنج را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجهٔ آن جهت
رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان
است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا
چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصارهٔ آن با عسل مسکن وجع
گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهائی که آنرا کوبیده
آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنهٔ اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حادهٔ سائله از ان
نافع و چون بزرالبنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد
و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی
رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم لسان و سخن نا گفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد در روز در گذشتن علاج آن
مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم ماميثا و پوست

جرز بوا وشلغم وسیر وپیاز وتره وبزک وانجره وبابه خنزیرکهنه وطلاکه نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است وروغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر وجرب وحکه وسعوط آن جهت رفع درد سر وبیخوابی وقطور آن جهت درد گوش وحمول آن جهت صلابت رحم نافع وچون با نصف آن تخم کاهو وثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است وجهت سرسام ومالیخولیا ووسواس وتندی تنفس شرباً وسعوطاً وتدهیناً نافع

* بنطافلن * بکسر باء موحده وسکون نون وفتح طاء مهمله والف وفتح فا وضم لام ونون لغت یونانی است بمعنی ذو خمسة اوراق وآن غیر اثلق است که بفارسی پنجنکشت وبیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسة اوراق وبعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسة اقسام وبعضی بنطاناطی بمعنی ذو خمسة اجنحه نامند وبلغات دیکر نیز آمده ومعنی آنها قریب بدینها است * ماهیت آن نباتی است شبیه به پنجنکشت وشاخهای آن باریک وبقدر شبری وبرک آن شبیه ببرک نعناع ودرهر شاخی پنج عدد وبنادر دربعضی زیاده ودو طرف وبرک آن مشرف مانند اره وگل آن ما بین سفیدی وزردی بخلاف اثلق که گل آن مائل بسرخی وازرقی است وبرک این شبیه ببرک زیتون واز آن ریزه تر وچون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه ونبات آن قریب بدرخت انار وشاخهای آن صلب وثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این بآن قدر بلند نمی شود وشاخهای این چندان صلابت ندارد وبی ثمر است ومنبت هر دو نزدیک آبها است وبیخ بنطافلن مائل بسرخی وطویل وغلیظ وکثیر المنفعت وبیحدت وحرافت * طبیعت جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال ودر سوم خشک وبعضی در دوم گرم دانسته اند وباقوت مجففه * افعال وخواص آن محلل وتریاق سموم ادویهٔ قتاله آشامیدن دو مثقال از برک آن با ذرومالی که شراب معمول از عسل وآب باران است یا ماء العسل باهموزن آن فلفل برای حمّی غب غیر خالص ونائبهٔ بلغمیهٔ مزمنه نافع واز خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برک از چهار شاخ وبرای حمی غب سه برک از سه شاخ وبرای حمی نائبه دو برک وبرای حمی یوم یک برک تازهٔ آن وچون یک ماه هر روز برک یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع کند ومداومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برک آن جهت یرقان مجرب وبجهت قطع نزف الدم باطنی وضماد آن جهت ظاهری وضماد برک آن با نمک وعسل جهت التیام جراحات وبواسیر وداخس وهمچنین ضماد آن برقبل ویا معا نیز جهت امراض مذکوره ونزف الدم وذرور آن برجراحات تازه مغیل وفرش نمودن برک آن برجامهٔ خواب باعث تقلیل احتلام وسعوط آب برک آن جهت جذری اسب نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آنرا بکوردانند که عرق کند وعصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال ودرد جکر وشش وقرحهٔ امعا ومفاصل وعرق النسا وصرع وسه منقال آن جهت سموم ادویهٔ قتاله نافع وضماد بیخ کوبیدهٔ مطبوخ آن درسرکه جهت منع انتشار نمله وتحلیل خنازیر وورام صلبه وبلغمیه وبلند شدن وآماس کردن شریان مفصود وردبیلات وحمره وداخس وبواسیر که دانهٔ آن ظاهر باشد وجرب وغرغره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق ومضمضه ونکاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان ومنع قروح خبیثه آن از انتشار وشرب آن جهت رفع اسهال بطن وقرحهٔ امعا ووجع مفاصل وعرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون ودر صرع زمرد وکویند بنطافلن را بهندی ملهل نامند وآن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد واین بسیار عزیز نزد اهل صناعت است وقسمی گل آن

بنطافلن

سرخ وسفید گل آن سفید وادن بسیار ریزه باشد وگیاه آن تا یک ونیم ذرع ونهایت دو ذرع و بر شعبهٔ و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر هر شاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی و در پنج شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک با فتیلهٔ بلندی باریک که سر آن است بر آمده و جوف آن مملو از دانهای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف و اهل هند آن را گرم و تر میدانند و برگ آن را پخته میخورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطرهٔ آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میگردد و گویند چون یک برگ آن را با یک برگ جوز ماثل کوبیده حب بندند و صاحب تب بلغمی بخورانند بیکدفعه زائل گردد و بیخ آنرا چون با برگ تانبول بخورند جهت سانجر که نوعی از حمی بلغمیه است در روز آثار ظهور نوبهٔ آن و همچنین تا سه چهار یوم نافع و مجرب است و چون براده حدید منقی را در روز سحق نموده آنمقدار را از عصارهٔ آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا چهل روز بدین روش مکلس میگردد پس سحق نموده از پارچهٔ حریر بگذرانند و با آب برگ تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یک درهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع

* بنفسج * بفتح با و نون و سکون نا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشهٔ فارسی است و بعربی فرفیر و بیونانی ابروناملن

* ماهیت آن گیاهی است بلندی آن یک شبر تا یکشبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از بیخ رسته که همانها ساقهای برگ آن است و برگ آن شبیه ببرگ انار رومنا الا آنکه پائین برگ آن عریضتر و بزرگتر و مدور و گوشهٔ آن اندک بر آمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبوی بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آن است که کهنه و تا سالی نشده باشد * طبیعت آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند * افعال و خواص آن مسهل صفرا بی رفق خصوص آنچه محتبس باشد در معده و امعاء و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و بروز معده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده شربا و نطولا و ضمادا و بوئیدن تازهٔ آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق معروف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیدهٔ آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشتهٔ آن با شیرهٔ گشنیز جهت تبهای مرکبه بیعدیل و گویند گل تازهٔ آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازالهٔ حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیدهٔ آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حارهٔ معده و کبد و ماشرا و اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید اطبا را گمان آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و مصلح آن انگبین و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش و بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرشته گل گاوزبان و بوزن آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون باد رواهای عاصری یعنی دوائیکه فعل آن بعصر باشد مانند

هلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم ومبطل قوت دیگری نگردد ونیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است واستعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال وبا عسل مضعف آن واستعمال مطبوخ آن سبکتر است برمعده وسریع الانحدار ترا زجرم آن وبا آلو وعناب وتمرهندی وشاهتره وهلیلج قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند برروی ترنجبین وشیرخشت ومغز فلوس خیارشنبر مالیده بازصاف نموده روغن بادام بران چکانیده بیاشامند وخوراندن آب برگ آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر وضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده وحرارت چشم وبرآمدگی مقعده وجرب صفراوی وحکه بیعدیل است وآشامیدن شراب ویا مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب وذات الریه وتسکین التهاب معده وروغن آن سرد وتر ومنوم وجهت جرب وجراحت جسد وخشکی سینه وسرفه وریختن موی ونرم کردن اعضا ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومکرر آشامیدن دودرهم آن بعد ازتعریق درحمام جهت ضیق النفس وضماد آن با موم برسینهٔ اطفال جهت سعال بغایت نافع ومؤثر وتقطیر آن در احلیل جهت حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط آن جهت درد سرحار وبیخوابی مفید وتدهین ذکر بدان جهت سعال مزمن مجرب وچون اسفنج را ویا پنبه را با روغن بنفشه آلوده برمقعده ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد وبدل آن روغن نیلوفر وطریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسهٔ کرباسی کرده مکرر بپیچانند وخشک کنند وگل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هروقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد درهر رطلی سی مثقال انداخته در آفتاب گذارند وبعد ازهرچند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ وبوی بنفشه را بردارد وشراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه وهمچنین مربای آن جهت ذات الجنب وریه وشوصه ووجع کرده وادرار بول مفید

بنقه * بنقه * بفتح با وسکون نون وفتح قاف وها * ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس وازان بالیده تر وبشیرازی مشو گویند قسمی ازخلر است ولیکن بسفیدی وتدور آن نیست * طبیعت آن سرد وخشک مائل باعتدال وقابض * افعال وخواص آن جهت فتق واسهال وذرور آن جهت قروح ساعیه نافع ودرسائر خواص مانند عدس واکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است

بنک * بنک * بفتح با ونون وکاف * ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک وزرد وباقبض وخوشبوئی وگفته اند که پوست ام غیلان یمنی است وبعضی گفته اند که آن بنک الاس است وآن کرمهائی است که در ربیع آن بهم میرسد واین انسب واصح اقوال است وبهترین آن سبک وشیرین وقابض وخوشبوی آن است * طبیعت آن گرم وخشک وقریب بآخر درجهٔ اول * افعال وخواص آن ازعطریات است ومقوی معده وجگر ودماغ وجهت تقویت باه وادرار بول وقطع اسهال صفراوی وغثیان حادث ازبرودت ونشف رطوبات شربا وضماد آن جهت تحلیل طحال وتجفیف رطوبات وطلای آن مانع عرق وخوشبوکنندهٔ آن وقاطع رائحهٔ نوره ومنقی جلد ورطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن آس است

بن * بن * بضم باء موحده ونون مشدد در اصل اسم ثمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور ومعروف بقهوه بوده است وبالفعل اطلاق مینمایند برنوعی خاص وبرای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند * ماهیت آن ثمر درختی است کوهستانی که در جبل یمن ونواح آن ومانند حبشه ودربتاویه که جزیره ایست ازجزائر زیربادات نیز بهم میرسد

رنجه آنرا در آن در میکارند و در آب که درو باسم ماء رزمی اند میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خود رو جنگلی صحرائی وهم مزروع بستانی و در تربیت بسیار مطلوب بعمل می آید که شاخهای باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف ناکارهٔ آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن حد لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بو دادهٔ کوبیدهٔ آن چرب میباشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن یک ساق دارد بسطبری انگشت ابهام و بلند آن بقدر دو ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدست زعرور و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار بزرگی و فندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن مرچه و در اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانهٔ گندم و هستهٔ خرما ولیکن ازان بهن تر و از گندم بزرگتر و از هستهٔ خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پردهٔ نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازهٔ سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بد بوی آن سفید و بزرگ تر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست تازهٔ آن با اندک رطوبت و چسبندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک کرد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و اوّل سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و مانده میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری مخمورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصا تازهٔ آنرا در آب بسیار جوش داده صاف کرده گرما گرم و هم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد ازان میآشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصا تازهٔ آن و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ وغیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ کرد و بعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده میآشامند و فرنگان باقدری شیر و نبات میآشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیهٔ خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجهٔ دوم است جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم و رایحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسر حدّ اضرار نمیرسد و در تساوی و غلبهٔ هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که بتجربهٔ فقیر یافته که سردی آن در درجهٔ اول و خشکی آن در درجهٔ دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجهٔ ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطهٔ آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد

در اول وانچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و بتجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفهٔ بلغمی و
نزلات وتفتیح سدها و ادرار بول نافع است واین ها نیز دلیل حرارت ویبوست آن است و حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه
نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل وخشکی بران غالب وقشر آن گرم وخشکتر از ان باشد مؤلف گوید شاید
که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب ودیگری کثیف ارضی
بارد یابس که بجزو اول افعال وآثار حرارت از تفریح وتلطیف وتفتیح ونضج وادرار وتلیین وغیرها از ان صادر میگردد
وبجزو ثانی افعال وآثار برودت ویبوست از تسکین حرارت تشنگی وثوران وغلیان دم وحدت صفرا ولذع آن ومنع نوم و
یبوست دماغ وغیر اینها از ان ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو اول در ان زیاده میباشد وچون کهنه گردد
بتدریج کم وزائل میشود خصوص قشر آن وچون بریان نمایند آن نیز کمتر وزائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن وبالجمله
تازه ونو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است وکهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد ویابس وهرچند کهنه تر
گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت ویبوست آن می افزاید * افعال وخواص ان انچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند
آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است بخاصیتیکه دارد مسکن اوجاع وثوران وغلیان خون وحدت ولذع
صفرا وسودا واحتراق آن ومرقق ومصفی اخلاط وغلظت آنها است ولهذا در حمیات دمویه وصفراویه وسوداویه
خصوصا در اوائل وبعد بروز حصبه وجدری وربیع مفید است وشرابی دموی وبرقان را سود مند وملین طبع ومدر بول و
مجفف رطوبات وجهت سرفهٔ بلغمی ونزلات ورفع اعیا وتقویت معده واکثر انواع صداع ورمد ومالیخولیا خصوصا احتراقی
آن وانچه بسبب غلظت اخلاط وانجماد آنها باشد بجهت تصفیه وترقیق این اخلاط را ومنع صعود ابخره را وگفته اند
بواسیر را نافع است وضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ حار رطب حکیم
میرعماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت ونیز سرفهٔ بلغمی ونزلات ورخاوت
معده را بتجفیف رطوبات وصعود بخارات آن بدماغ واسهال را خصوصا نیم بریان آن وکثرت نوم وتشنگی وصبر بران مرد و
واکتفا نمودن بطعام وشراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف وانحراف مزاج گردد مفید ونیز رفع اعیا ومانندگی وکلال
وملال اسفار وحرکات ومشقتها می نماید وبعضی راغبان وحریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند
* رباعی * راحیست قهوه روح فزا وکسل کسل * آرام جان وقوت اعضا وقوت دل * تقریب اجتماع جوانان پارسا * تفریح
بخش خاطر پیران مضمحل * ودیگری این فرد را گفته * قهوه حمام سفر آش خمار تریاک * پر طاؤس نظر افشرهٔ تنباکو است *
از مضار آن آنست که گفته اند صداع میآورد و باعث بیداری ولاغری بدن وصفرت لون وقطع شهوت باه وتقلیل منی
وخفقان ونفخ وقولنج ومالیخولیا وکابوس وخشک نمودن آلات تنفس ودرشتی آن ومولد بواسیر است وبالجمله بارد المزاج
ومرطوبین واصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را بسیار مضر وبعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند * بیت * آن سیه روکه نام او قهوه
است * مانع النوم وقاطع الشهوه است * اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کردهٔ سیاه شدهٔ آن باشد نه خام
آن خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه وهاضم طعام باشد وممکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای
طعام همین دو وجه باشد ودر جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج وخوردن خرما ومیوهای
گرم است ومحرر گوید حق آنست که مبالغهٔ بسیار از طرفین در منافع ومضار آن بیجا است اکثر بعادت وقوت وحرارت و

و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه حرارت را کم میکرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا اکثر است که ایشانرا خواب می آورد و از انجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدین سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود اورا خواب آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در ان اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکرر ننماید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین با فیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند نفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و انچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است بخوف احداث برص است و محرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رایحه آنرا طیب و لذیذ میگرداند و گریه و بد ذایقه نمیسازد دهنیزا شهب است پس زعفران

پنسنکی بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطهٔ هندی و کسر کاف و سکون یا و بعضی چهتکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل و چهتک بمعنی پاشان است *ماهیت* آن نباتی است هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و بر انها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ تر و عریضتر و کوتاه تر از ان و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از ان بهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنارآبها *طبیعت* آن ظاهرا گرم و خشک باشد *افعال و خواص* آن چون برگ و ثمر آنرا نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا مدتها که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب آدرا ز قوی آورد و آشامیدن برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید

پنیاله بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و لام و ها *ماهیت* این ثمری است هندی بقدر آلوئی و طعم آن بعضی چاشنیدار و بعضی مائل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در ان یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی خار نیز شبیه بدرخت آلو در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین میشده باشد و چون ثمر پخته آنرا خواهند تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد پس بمکند آنرا از لاترش و عفص میباشد *افعال و خواص* این

مسکن صفراو مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع وبلغمي مزاجان را مضر ومورث حمی خصوص انچه درآخر موسم درسنبله وحوالي ميزان ميرسد وجنگلي آنرا ثمر كوچكتر وشيرين تر است

فصـــل الباء الموحدة مع الواو

* بورق * بضم با وسكون واو وفتح راء مهمله وسكون قاف معرب ازبوره فارسي است وبهندی پا پری لون نامند * ماهيت آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب ونمک وانواع میباشد معدنی ومصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند واین اصناف والوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد واین را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمینیه آورند واعلی واجود اصناف است وبعضی سرخ رنگ واین را نطرون نامند وبهترین این مصری سرخ ونرم با ملوحت واندک ترشي وتلخي است وبعضي اغبر صفائحی وابن معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده برقرص نان بیش از طبخ میمالند و برتنور مي چسپانند تا باعث سفیدی ورونق نان گردد وبعضی را بورق الصناعه نامند وآن سفید منجمد سنگین است وزرگران در تصفیه وجلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا وجلا میدهد وبعضی زبدی است واین در نهایت خفت ونرمي میباشد وآنرا از افریقیه مي آورند واین حادترین اصناف است وبهترین این صنف سبک صفائحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ لداع است که درصورت مانند کف منجمد باشد واین نیز اگر خفیف صلب است افریقی است والارومي امازبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص وبورهٔ زبدی منجمد با ترابیت وحمرت است فرق میان زهرهٔ اسیوس وزبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید وسنگین تر وباندک زردی میباشد بخلاف آن واما مصنوع آن پس انچه را ازبرادهٔ شبه وسرب مساوی الوزن سوده تسقیهٔ بآب محلول قلي نموده وبا آب محلول قلی بسیار بران ریخته بآتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد وبارزانت میباشد وتنکار ازین قسم بعمل مي آید وانچه ازدرخت غرب بعمل میآورند که آب برگ آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد وقرصها میسازند واین بسیار سبک وسفید مائل بسیاهي وملوحت میباشد واین بسیار کمیاب است وبورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی باوصاف مذکوره است وتندترین همه زبدی است * طبیعت آن گرم تا اواسط سوم وخشك تا اواخرآن ونطرون وبورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم * افعال وخواص آن محلل وجالي وجاذب خون بظاهر جلد وآشامیدن ارمني آن قاطع اخلاط غلیظه ومسکن مغص ورافع قولنج ومهیج باه ومقاوم سموم وبتنهائي وبا ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ بلغمي وباهموزن آن زیرهٔ کرماني وماء العسل وباطبیخ زوفی یا حاشا یا سداب یا شبت وامثال اینها جهت تحلیل ریاح وتسکین مغص مفرط وباپیه انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو وتحلیل خون منجمد درمعده وباآب وشراب جهت ذراریح وباادویهٔ قاتلهٔ دیدان باعث اخراج وقوت فعل آنها است وچون نیم درهم آنرا در نیم رطل آب بیندازند وبرآتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد وربع رطل زیت بدان ریزند وبنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد گدازندگان نقره وسرب را وبابنفشه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده وبازیرهٔ کرماني ومیختج جهت رفع خناق عارض ازشرب فطر وقطور محلول آن باآب وشراب زوفی درگوش جهت رفع اوجاع وتفتیح سدد دوی وقطع رطوبت جاری ازان وباسرکه جهت تنقیهٔ چرک آن وغرغرهٔ آن باخل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده واکتحال آن باعسل جهت حدت بصر وضماد آن باپیه الاغ وسرکه وباپیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیدهٔ سگ دیوانه وباصمغ البطم بردمامیل جهت انفتاح آنها وباانجیر جهت استسقا وضماد آن باتیر وطیات

جهت رفع هزال وحزاز وحکه وجرب وفالجی که در ان کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد انحطاط علت وبر التواها
عصب نیز نافع وطلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق وبتنهائی جهت رفع عرق نیز وبتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار
وستردن موی از هر عضو که خواهند ومداومت استعمال آن سیاه کننده بدن ودو درهم آن باسه درهم روغن زنبق برذکر
واطراف آن جهت تهیج انعاظ بهترین دوائی است وهمچنین با عسل ومالیدن آن با روغن برشکم وناف وتهیگاه ونزد آتش
نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل واخراج آن وباادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بربدن صاحب حمیات
دوریه هنگام برد وقشعریره ونشستن نزدیک آتش بین النفع وبامراهم جهت جرب وحکه وبرص وشستن سربآب مجلول آن
جهت حزاز وفرزجهٔ آن جهت دفع رطوبات رحم واحتباس حیض مغیل مفسل مجل ومحرک قی مصلح آن مصطکی وصمغ
عربی مقدار شربت آن از یکدرهم تا دودرهم واز قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن یک وزن ونیم آن نمک و
بعضی نصف وزن آن قطران وبعضی بوزن آن ملح اندرانی گفته اند وپاشیدن آن برموی باعث رقت آن وجهت داء
الثعلب وداء الحیه نافع وچون خواهند آنرا بسوزانند طریقهٔ احراق آن آنست که درکوزهٔ کرده سر آنرا محکم بسته برآتش
گذارند وبگذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد وسائیده استعمال نمایند ومحرق آن لطیف
تر وحدت آن زیاد وقریب بقوت بورق زبدی است

* بوزیدان * بضم با وسکون واو وکسر زاء معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف ونون بعربی مستعجله — بوزیدان
نامند * ماهیت آن بیخی است سفید بحجم وطول انگشتی وزیاده بران ومصمت وصلب وبرظاهر آن خطوط کشیده وبا
خشونت وبعضی گفته که نوعی از مستعجله است وبعضی گفته که آن از فروع مستعجله است وبعضی لعبت بربریه دانسته اند و
بعضی غش میکنند آنرا بهر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله وبعضی لعبت بربریه را میفروشند وفرق میان ایشان بعدم خطوط
مستعجله است وحلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت است وآنکه لعبت بربری گره دار است بخلاف بوزیدان
وگویند ازهند میآورند وبالجمله نبات آن مجهول الماهیت است وبهترین آن سطبر با صاف مذکوره است وبخلاف آنها
زبون وبسیار ضعیف * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه * افعال
وخواص آن با قوت تریاقیت ومبهی ومحرک جماع ومسکن اوجاع مفاصل ونقرس ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومنقی معده
وعصب ومفاصل ومسقط جنین وجهت استسقا ورفع کرم معده واز ۵ اخلاط غلیظهٔ بارده باذابه وترقیق ورافع سموم بارده
وبالخاصیت مسهل زرد آب وباقردمانا جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل وخردل مقدار شربت آن تا یک مثقال
ونیم بدل آن بهمن سفید وگویند بوزن آن وج ودو ثلث آن تریاقیت نیم وزن آن زرنباد وزراوند طویل است

* بوش دربندی * بضم با وسکون واو وشین معجمه وفتح دال وسکون راء مهملتین وفتح بای موحده وسکون نون وکسر دال — بوش دربندی
مهمله ویا * ماهیت آن قرصی است از برگ وگیاه نباتی بقدر درخت کوچکی وبرگ آن شبیه ببرگ حنا وتخم آن مدور
از شاهدانه کوچکتر ومائل بزردی منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهر زور وارمینیه اهل آن بلد برگ وگیاه آنرا کوبیده
قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک ودر آخر اول سرد وخشک نیز
گفته اند * افعال وخواص آن رادع وملین طلای آن جهت تحلیل اورام حاره ومنع زیادتی آنها وتسکین اوجاع
ومد ونقرس خصوصا باآب عنب الثعلب نافع وبدل آن شیاف مامیثا وحضض است

بول

* بول * بفتح با وسکون واو ولام بفارسی کمیز وشاش وبهندی موت ومشهور به پیشاب است * ماهیت آن معلوم است وآن مائیت مشروب ومطعوم حیوان وانسان است که طبیعت از راه کرده ومثانه وا حلیل ویا قبل دفع میکند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی وملطف ومقطع وبول هریک از حیوانات بحسب امزجهٔ آنها مختلف میباشد وبول انسان اعدل از سائر ابوال وبعد از ان بول شتر وگاو است وهر بولی را که بجوشانند تا غلیظ ومنعقد کردد جهت قروح خبیثه ونواصیر واندمال وتجفیف آنها بیعدیل است وبول انسان جهت قروح عمیقهٔ رطبه وساعیه وجرب وحکه وحزاز وسعفه وآبله ومنع زیادتی قروح خبیثه وبثور وآبیکه در سر بهم میرسد وبابورهٔ سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند وجهت داء الثعلب وبرص وتقشر جلد وسوختگی آتش غسلا وطلاء وآشامیدن آن جهت فساد هوا وگزیدن جانوران سمی وسموم ماکوله ومداومت بول خود وبول طفل بقدر دو کف جهت مارگزیده وسام هوام ومداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بیعدیل وبدستور با نیم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ بشرط آنکه اگر توانند قبل از ان آن مقدار راه روند که خسته گردند پس بنوشند وشستن مقعده ببول گرم جهت ورم آن ورد رمرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن وحقنه بآن جهت مغص وقطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند ونفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم وبا روغنهای گرم چکانیدن دران واکتحال آن جهت غرب ورمد وظلمت بصر وطلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا وآشامیدن بول طفل نا بالغ جهت عسر نفس ونفس انتصاب وطلای کف آن جهت تحلیل مواد ورم وبول گاو وماده بغایت جالی وجهت قروح اطفال ونواصیر وازگاو نر جهت درد معدهٔ بارد وبوا سپرو با مرصافی جهت درد گوش وبا سرکه جهت درد دندان وشستن عضو بآن با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند وبول خوک جهت قلع بیاض وریزانیدن سنگ کرده ومثانه بیعدیل وبول خر جهت درد کرده وبول بز با سنبل الطیب که هر روز زمقدار دو مثقال بول آنرا با یکمثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی وقطور آن جهت درد گوش وبول شتر جهت ورم جگر وسدهٔ آن واستسقا وصلابت سپرز وتقویت باه وامراض باردهٔ احشا وقطور آن جهت جراحت گوش نافع وبول گاومیش با اوصاف جهت درد گوش با رد مجرب وبول ملک جهت تحلیل مفید وخواص ابوال حیوانات هریک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

بول الابل

* بول الابل * اقراصی است که از یمن میآورند ودر موسم حج در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا وکرامة میفروشند * ماهیت آن زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود ومخصوص بد انجا است میبرند وبول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند واز ان قرصها میسازند وما نیقی گفته که چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکهٔ معظمه وغیر آن وآن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بصن الوبر وتجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند وبعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها وبعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جهت اندمال جروح وقروح حیوانات وقطع نزف الدم وحمول آن جهت قطع حمل وبواسیر

وبا عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقرح آن است و مصلح آن روغن گل

* بولاموثیون * بضم باء موحده وسکون واو وفتح لام وضم میم وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن قسمی از مخلصه است وگیاه آن ما بین شجر وحشیش وشاخ آن باریک وپرشعبه وبرگ آن از برگ سداب طولانی تر وبزرگتر وبر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسر وکوچک میباشد ودر آن تخمهای سیاه وبیخ آن شبیه بدرونج وسفید ودراز وباصلابت منبت آن جبال وزمینهای صلب خشن سنگلاخ ومستعمل برگ وبیخ آن است * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومجفف وجالی ومفتح وآشامیدن بیخ ویا برگ آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول وطمث واخراج مشیمه ودرد ورک وقرحهٔ امعا وباسرکه جهت صلابت سپرز وباشراب جهت گزیدن هوام وباآب جهت عسر البول وعرق النسا وباشیر بازهره وشیلهٔ جهت تفتیت حصاة نافع وگویند هرکه سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد وچون چنین کند باید که ثانیا آنرا تناول نماید ومضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی وتعلیق آن نافع گزیدن عقرب وضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است

* بولسری * بضم باء موحده وسکون واو ولام وفتح سین وکسر راء مهملتین وسکون یاء وبهولسری نیز نامند ودر بنگاله بول ومولسری بمیم نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی عظیم وموزون گل آن کوچک مدور ومشرف وخشبو وبعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد وخشک آنرا بعضی در بالش وتکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزاریا در آنجا نمیباشد وثمر ودرخت آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب وکبار متوسطی ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد وسرخ نارنجی میگردد ولحمیت کمی با اندک شیرینی وعفوصت بسیار وبعضی اطفال ومردم آنرا میخورند وتخم آن در غلافی شبیه بفندق واز آن ریزه‌تر واندکی طولانی ومغز آن تلخ وبا اندک دهنیت * طبیعت گل آن سرد وخشک وثمر آن از آن زیاده وبا قوت قابضه * افعال وخواص آن محلل وجهت تسکین درد دندان ودفع فساد صفرا واسهال صفراوی وخائیدن ثمر آن خصوص نارس ویا نیم‌رس جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه وخوردن آن قابض شکم ونفاخ وممسک منی وثمر نارس آن زیاده ممسک منی است وعصارهٔ تازهٔ آن عطوسا وقطورا در بینی برای اموه وامراض دماغی نافع وآب بسیاری از دماغ برمیآورد وعرق گل آن مقوی ارواح ومفرح وجهت امراض مذکوره وبارده نافع وعطر آن که بابرادهٔ صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو ومقوی است وآشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا ومرضی که در بنگاله میشود وبهندی اموه مینامند ومیگویند که در بینی میشود ومضمضهٔ آن جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه وعصارهٔ پوست درخت وثمر نیم‌رس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن میمالند ورنگ آن سیاه می باشد وبا ثبات وپوست درخت وثمر خام آنرا نیز کوفته ودر آب خیسانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم *

* بوسینون * بضم باء وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر انگشتی وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس ولطیفتر از آن وگل آن شبیه بگل شبت وتخم آن ریزه وخوشبو ومستعمل برگ وتخم وعصارهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن تند وجالی ومفتح ومحلل ریاح ومغص وبگذرد برگ آن مدر بول ومسقط مشیمه وکرم شکم وجهت کرده ومثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وچهار برگ آن جهت تقطیر

البول ومغص ونيم درهم از تخم آن بدستور وضماد آن با شراب ونمك نيم كرم جهت تحليل خنازير وحمول آن جهت اخراج
كرم امعا مفيد وعصارهٔ آنرا از شاخها وبرك آن اخذ مينمايند مصدع ومغشي مصلح آن عناب وشير تازه دوشيده مقدار
شربت از برك آن تا يك مثقال واز تخم آن نيم مثقال بدل آن كندر است

* پوئی * بضم باء فارسي وسكون واو وكسر همزه وسكون يا * ماهيت آن گياهي است هندي از قبيل نجم ود ربنگاله پوئی
كثير الوجود وبر اشجار وديوار وسقف خانه مانند تاك وكدو بالا ميرود وساق آن بسطبري انكشتي وبركهاي آن في الجملة
شبيه ببرك تانبول وسبز واز آن ضخيم تر ونازك وبا رطوبت ولزوجت بسيار وبي زغب ودو قسم ميباشد يكي سفيد يعني ساقهٔ آن
سفيد رنك وبرك آن سبز واين بسيار است دوم سرخ يعني ساقهٔ آن سرخ وركهاي برك آن نيز سرخ رنك واين كم ياب تر از آن
است واهل هند آنرا پخته ميخورند مانند سبزيهاي ديكر وبا لزوجت بسيار است طبيعت آن سرد وتر * افعال وخواص
آن منوم ومبهي وجهت ازدياد مني وتليين آلات صوت وحلق وتسكين حدت حميات حاره وطلاي آب برك آن جهت
تسكين سوزش ومنع آبله كردن عضو با آتش سوخته نافع چون مكرر بهم بمالند در هنكام سوختن وبسيار فريب بدان *

* فصل الباء مع الهاء *

* بهمن بفتح باء موحده وسكون هاو فتح ميم وسكون نون لغت فارسي است * ماهيت آن بيخي است فارسي في الجمله شبيه بهمن
بزردك كوچكي وبا اندك صلابت وكجي وباخشونت قليلي وناهمواري ومنبت آن كوهستان ارمن وخراسان وكياه آن بقدر شبري
و زياده وكمتر از آن وبرك آن مانند برك اجاص منبسط وخارناك وكثير التشريف وبر ساق آن بركي چند سر آنها باهم
پيچيده وبي كل ودر تموز ميرسد ودو قسم ميباشد سرخ وسفيد سرخ آن باليده تر وبلند تر وناهمواري پوست آن زياده وظاهر آن
سرخ تر از باطن آن وسفيد آن هم ظاهر وهم باطن آن سفيد وبهترين سرخ آن صافي سنكين خوشبوي آنست كه چون بخايند
با اندك لزوجتي وقبضي باشد وهمچنين سفيد آن واز نواح ارمنيه وخراسان آورند * طبيعت آن در دوم كرم وخشك
وسرخ آن كرم تا سوم وقويتر از سفيد وهرد وبا رطوبت فضليه وقوت قبضي ومسيح هرد و را كرم وتر دانسته * افعال وخواص
آن بغايت مقوي باه ودل ومسمن بدن وزياده كنندهٔ مادهٔ مني ومفتح ومحلل رياح وبلغم غليظ لزج وموافق مبرودين
وجهت خفقان وبرقان وتفتيت حصاة كرده ومثانه خصوص با ادويهٔ مناسبه وسرخ آن جهت تقويت باه وانعاظ قويتر وچون
در آب طبخ نمايند تا مهرا شود وآب آنرا با شكر ناشتا بياشامند فربهي عظيم آورد خصوصا با بادام ونخود وضماد آن با نمك تلخ
وعسل بر صورت زنان باعث نيكوئي رنك رخسار وشستن سر بدان جهت كشتن سبش وخوشبوئي موي وفرزجهٔ سفيد آن
با زعفران جهت تنقيهٔ رحم وخوشبوئي آن وهرد ونوع آن مضر سفل ومصلح آن انيسون وكثيرا وعناب مقدار شربت از
جرم آن هرد وتا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقيه هريك بدل ديكريند وبدل هرد ووزن آن تودري ونصف آن
لسان العصافير وموصلي سفيد وسياه واسكند ناكوري وبدل سرخ آن درونج وبدل سفيد آن زرنباد است

* بهمی * بفتح باو سكون هاو كسر ميم ويا * ماهيت آن نباتي است شبيه بكياه جو واز آن كوتاه تر وباريك تر وخوشهٔ آن بهمی
شبيه بشيلم ومنبت آن موضع سايه دار * طبيعت آن سرد وخشك در دوم وبسيار قابض * افعال وخواص آن مداومت
شرب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم كه مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز خاصيت
آن آنست كه چون دو را بريشم ملون برنك ارغواني يا در شال سرخي پيچيده بر عضويكه خون از آن نزف كند ببايد بزنند

زیابه بند ند در قطع آن مجرب دانسته اند *

بهکر صول * بهکر صول * بضم باء تازی وسکون ها وفتح کاف وسکون راء مهمله وضم میم وسکون واو ودر لام * ماهیت آن بیخی است هندی با ریشهای بسیار تلخ وتیزوسیاه رنگ * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مشهی ومبهی وبجهت امراض ریاحی وبلغمی وحمیات مزمنه وتحلیل اورام وضیق النفس ودرد پهلو شربا وضمادا نافع

بهنکره * بهنکره * بفتح با وخفای ها وسکون نون وکاف فارسی وفتح راء مهمله وها * ماهیت آن گیاهی است هندی نبات آن کابمقدار ذرعی وبرگ آن شبیه ببرگ انار وازان عریضتر وبرگ وساق آن شاداب وطعم آن اندک تلخ وتیز وسه نوع میباشد سفید وزرد وسیاه گل سفید ی آن سفید وسبزی برگ وساق آن کمتر وگل سیاه آن سیاه وبرگ وشاخ آن سبز تیره مائل بسیاهی وگل زرد آن زرد وبرگ وساق آن سبز مائل بزردی واین هر دو نوع بسیار کمیاب اند * طبیعت آن هرسه نوع در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ وساقه گیاه آن جهت تقویت بصر وقوت باه ودفع ورفع رطوبات وضعف آن هردو وبلاغم وورم وصلابت طحال وجذام ومضغه آن جهت امراض دهان ودرد دندان وقطور آن در چشم جهت رمد بارد وطلای آن برسر جهت صداع وبرداء الثعلب وبهق وبرص وجذام وقوبا واکثر امراض جلدیه بتنهائی بشرط مداومت وخارید ن موضع هر مرتبه ویا به ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس وبرای جذام وبهق وبرص با خربق ابیض وبرای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق وصمغین وبالخاصیت مصلح بدن را امراض جلدیه است وگفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصا نوع سیاه آن وگویند که چون گیاه آنرا با نمک بالسویه ازهر یک سه درم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد واگر قولنج مزمن باشد ومدت یک اربعین بهنکرهٔ خشک وگل تیسو وتخم پنوار که سنکسبویه است وهلیله وبلیله وآمله بالسویه کوفته بیخته باممزوج آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع کرده مجرب وچون یکتوله برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ باهم مضغ نمایند وفرو برند درد شکم هرچند کهنهٔ یکساله باشد زائل کرداند وگویند اگر تخم آنرا در نیم من عصارهٔ بلادر بخیسانند ودر زمین نیکو بکارند وبجای آب آب بلادر بآن دهند تا سبز گردد ویک پر مرغ سفید در زیر گیاه آن فرو برند هرگاه آن پر سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند وتا هفت مرتبه در شیرهٔ بهنکرهٔ تازه تسقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یکهفته بخورند جذام وبرص را زائل کرداند واگر تخم آنرا با کنجد وشکر هر روز قبل ربع بخورند باصره وسامعه وسائر قوای بدنیه راتوی کرداند واگر با هلیله وبلیله وآمله هرچهار مساوی وزن ربع وزن یکی دارفلفل بخورند قولنج را زائل کرداند

بهوئی انوله * بهوئی انوله * بضم با وخفاء ها وسکون واو وکسر همزه وبالغت هندی است یعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع وبرگهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد ودر زیر برگ آن دانهای کوچک وشاخه آن باریک * طبیعت آن سرد وطعم آن تلخ وزمخت * افعال وخواص آن قطور آب نبات تازهٔ آن بتمامه که مطلقا آب از خارج داخل ننمایند در ناصور وقروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر وضماد سائیدهٔ آن با نمک جهت جرب مفید وبتنهائی جهت ضربه وسقطه نافع

فصـــل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه

پیارانکا * پیارانکا * بفتح باء عجمی ویاء مثناة تحتانیه والف وفتح راء مهمله والف وسکون نون وکاف فارسی والف * ماهیت

این بیخی است طولانی بضخامت انگشتی وزیاده بران وطول آن تا بلشت وزیاده نیز وبعضی کرده دار ورنگ پوست آن زرد مائل بسرخي براق وظاهرآن اندک گرد دار وچون کهنه گردد مائل بسیاهي میشود وطعم آن بسیار تلخ ومغز آن ریشه دار وحلب واز ملک رخام که رخنگ نیز نامند میآورند بسلهت واسلام آباد واز انجا باطراف میبرند وبسیار رفوزند ارد

* طبیعت آن در سوم گرم و خشک وبا رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است * افعال وخواص آن اهل آن دیار برای آن منافع وخواص بسیار نقل مینمایند ودر هر مرضی باد وائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت دردسر قدری ازانرا باکلاب سائیده برپیشاني طلا مینمایند ومیگویند که فی الفور دردساکن میگردد وبرای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانکا بایکدانه قرنفل ویکدانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده میخورانند وبرای شبکوری پیارانکا وزرد چوبه از هریک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه رابدان ترکرده سوخته دوده آنرا گرفته درچشم میکشند وبرای درد چشم و رفع سرخي وجلای بیاض پیارانکا چهار رتی زرد چوبه گرهدار حضض هندی افیون از هریک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیرگرم کرده براصد ردچشم و سرخی آن برحوالی چشم طلا مینمایند وبرای جلای بیاض وقطع آن بامیل درچشم میکشند وایضا برای درد چشم قدری ازانرا با قدری زرد چوبه وقلیلی افیون وباهرسه مساوی سائیده برد ورچشم طلا مینمایند درد وسرخي چشم را زائل مینماید وبرای درد گوش که چرک آن جاری باشد دوعدد بادنجان را درست برآتش گرم میکنند ومیفشارند وآب آنرا گرفته قدری پیارانکادران میسایند وصاف کرده شیرگرم نموده دوسه قطره ازان درگوش میچکانند ومیگویند فورا درد راساکن میگرداند وریم را زائل میکند وبرای درد دندان پیارانکا نمک اندرانی تنباکو وحلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر وپوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه گویند ازهریک قدری نرم کوفته وبیخته بردندان میمالند ودهن بازکرده سر را بزیرمیدارند تاآب ورطوبات دفع گردد وبرای پینس که مرضي است که درملک هند دربیني بهم میرسد میکیرند پیارانکا وترتیای هندی ازهریک یکماشه ودرروغن گاوخوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الصدر براصدزیادتی شیرزنان پیارانکا یکماشه میاه دانه زیره سفید شقاقل باآب نرم سوده صاف نموده میآشامند تاسه روز وبرای ضیق النفس وسرفه کهنه یکماشه پیارانکا باپوست بیخ بریاره وپوست بیخ کنکهیه ازهریک یکماشه درهم نموده درسرغلیان مانند تنباکو میکشند ایضا برای ضیق النفس وسرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنگنی بکسرراکه آنرا بهندی بهتکتیه نیزنامند وشاید بادنجان دشتی باشد بدین نحوکه نیم پاو بوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده ازآتش فرود میآورند وصاف نموده یکماشه پیارانکا درهمان آب سائیده درشبانه روز بفاصله چهار چهار گهری که تخمینا یک ونیم ساعت نجومی میشود مقداریک توله ازان آب را شیرگرم نموده مینوشند وهمچنین تاآنکه آن آب تمام صرف شود واگرمرض کهنه باشد وازین مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده میآشامند وبرای دبه اطفال که آنرا بهندی آزاریسلي وبکهي نیز می نامند که درپهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعة بهم میرسد وعلامت آن تپ وجستن پهلو وکود افتادن خصوص پهلوی چپ ونفس ببالا کشیدن وتواترنفس ونگرفتن پستان وگریه بسیار وبیقراری وبی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانکا بایکدانه قرنفل ویکدانه فلفل سیاه هرگاه که باشد وآنرا درزهره خرک ترکرده خشک نموده باشند وبعضی عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نزد

اوشان میباشد باشیرداید آن سائیده بخورانند ومیگویند که فی الفور آرام میابد اعضاء الغذاء برای تقویت معده وزیادتی
اشتها پیاررانکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرح هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانکا از هریک یکتوله
بکهمهٔ سفید وج ترکی زاج بریان از هریک یکماشه کوفته بیخته بآب لیموتا نه ساعت کامل سحق مینمایند وحبوب می بندند
ودرحبی بقدر نخودی وبا قلاقی تک حب شام بآب نیمکرم فرو می برند واز برای تقویت معده وزیادتی اشتها وسرعت
هضم یکماشهٔ آنرا با نانخواه وراز یانه ویا برنک و نمک سیاه از هریک یکتوله بآب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار ده
دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند آنمقدار که آب آنها تمام خشک کرده پس حبوب بسته نکاه میدارند شربتی از یکماشه
تادوماشه بعد ازفراغ طعام روز وشب میخورند تایکهفته واز برای تقویت معده ورفع انواع اسهالات وبواسیر وضیق
النفس رطوبی وسرفهٔ بارد ورياح وقراقر شکم وبالجمله اکثر امراض بارده رطوبیه یک وزن آنرا باد وزن فلفل سیاه
نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح ویک حب شام میدهند واین بتجربه رسیده واز برای دفع انواع
هیضهٔ خواه محتبس باشد وخواه جاری بعنوان ان قیی وبا اسهال ویا هرد ومقدار نیم ماشه آنرا با کلاب ویا باآب
سائیده میخورند واز برای هیضهٔ رطوبی وبلغمی مقدار دورتی پیاررانکا وسه دانه قرنفل وبیست ویکدانه فلفل سیاه
نرم سوده میخورند واکرقدری قلیل پیپتا نیز داخل نمایند بهتراست واز برای تخمه وسوء الهضم یکتوله رازیانه راجوکوب
نموده درآب جوش میدهند وصاف نموده مقدار دورتی پیاررانکا دردهن انداخته میخایند وبالای آن آنرا میآشامند
وبرای بواسیر ورفع اسهال رطوبی یک وزن آنرا بانیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده باآب کنکهیه سرشته حبوب سازند هرحبی
بقدر فلفلی شربتی دوحب صبح ناشتا ودوحب وقت شام فروبرند بواسیر واسهال رطوبی حادث ازضعف معده را مفید است
اعضاء النفس ازبرای استسقا پیاررانکا نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید فلفل سیاه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار رحنکی
ازهریک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هرروز یکحصه را نصف صبح ونصف شام باعرق بادیان مینوشند وبجای
آب نانخواه وراز یانه وبیخ بریاره وپوست بیخ انار از هریک چهارتوله درآب میجوشانند وصاف نموده بجای آب
میخورانند ایضا ازبرای استسقا هفت روز ناشتا باادویه که ذکرمییابد سفوف ساخته باآب سرد میخورانند وبه این است
پیاررانکا چهاررتي بکهما سفید دوماشه نانخواه تخم حلبه زیرهٔ سفید ازهریک چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند
وهشت حصه نموده هفت حصهٔ آنرا هفت روز ناشتا میآشامند ومیکویند باید که بزودی بالای آن دال ماش خشکه
بخورند انشاء الله تعالی درآن مدت زائل میکردد واز برای طحال پیاررانکا زهرهٔ خرکوش زهرهٔ زاغ سیاه زهرهٔ ماهی
زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته ازهریک یکماشه باآب برک صبر که بهندی کهیکوار
نامند خوب حل نموده بمقدار دانهٔ ماش وخردل حب می بندند هرروز یک حب صبح ویک حب شام وکبیر را حب
بقدر ماش وصغیر را حب بقدر خردل میدهند واز ترشی وبادی پرهیز می فرمایند وقلیلی روغن درطعام آن داخل
مینمایند وقدری پیاررانکا را با سرکه سائیده برورم طحال طلا می نمایند واز برای دفع ترسوت که آزاری است که بعضی
عورات رابعد اززائیدن عارض میکردد وآن زن روز بروز زرد وضعیف ولاغر میکردد واکثر طبیعت او ملین میباشد
دورتی پیاررانکا را با بیست ویکدانه فلفل سیاه ویا دوماشه کوشت دهنیس که جانوری است هندی ودوماشه کوشت بچهٔ
آهوکه درحمل مادرش را ذبح نموده وازشکمش برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبها میسازند وتا هفت روز ناشتا

میخورانند واز غذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضاً برای پرسوت یک شرخ بیارانکارا با عنبرا شهب ومشک خالص وزعفران از هریک دو ماشه فلفل سیاه بیست ونکدانه گوشت دهنیس گوشت بچهٔ آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هریک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آنرا میخورانند واز ترشي وبادی واز اغذیه های بارده پرهیز مینمایند وبرای دفع سلس البول بیارانکاد ورتي نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار تخم کنکویه از هریک یکماشه نرم کوفته پخته صبح ناشتا میاشامند وبرای نزول آب بیارانکارا با نارجیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا مینمایند وبدستور با فلفل سیاه وبرای نزول آب درخصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی وپوست بیخ تا توله و پوست بیخ بریاره از هریک شش ماشه خشک نموده با عصارهٔ پوست درخت بکاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد می نمایند بعون الله تعالی درسه چهار مرتبه زائل میگردد السموم برای مارگزیده فی الفور قدری بیارانکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند وشیر درخت زقوم که بهندی تهورسیج نامند نرم سوده بران موضع طلا می نمایند وقدری بیارانکارا با جدوار مجرب سائیده میخورانند وبا فلفل نیز الاوجاع سه ماشه بیارانکارا در پاوا ثار روغن سرشف یا کنجد خوب میسوزانند وصاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند واز هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع یکتوله بیارانکارا با اکل دماوه وهلیلهٔ زرد از هریک یکتوله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند وگاه گاه بر هم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند وبرای تحلیل اورام وغدد وتسکین اوجاع بادو وزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند * حب بیارانکا * نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس وسرفه وسوزش فم معده وجذام وآتشک وجروح وقروح خبیثه وغیرها صنعت آن بیارانکا چهار رتی زعفران ومشک خالص از هریک یک رتي کافور خالص وموميائي از هریک یکماشه اجزا را کوفته پخته سه حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورانند وغذا وقت ظهر نخود آب وشب قلیه با خشکه واگر مزاج قوی باشد وهضم تواند نمود وقت ظهر کیلهٔ مقری میخورند واز حموضات ولبنیات پرهیز می نمایند

پیپل

* پیپل * بکسر باء عجمیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء عجمیه ولام لغت هندی است * ماهیت آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد وبسیار عظیم وچتردار میباشد وهنود آنرا تعظیم مینمایند وبرک آن عریض اندک طولانی وبا کنگرهٔ کمی ونوک آن بلند وتیز * طبیعت برک پوست ودرخت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام وزخم ناصور وبرک آنرا که بر دمل گرم کرده بندند بتحلیل برد ویا پخته نماید وبرک خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرما گرم در آب سرد اندازند تا هفت برک وآن آب را بنوشند تهوع وقي را باز دارد ونیز پیپل بهندی دارفلفل رانامند *

بیخ زرین گیاه

* بیخ زرین گیاه * بکسر با وسکون یا وخاء معجمه وفتح زای معجمه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وکسر کاف فارسی وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وها بفرنگی جیسو نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید واز آن طولاني تر وسنگین تر وصلب تر وبعضي مائل بزردی وسنگین وبسیار صلب واندک براق طلائی فی الجمله شبیه بآستخوان زرد شده واین بهترین آن است واز چین وزیر باد ات می آورند وگران بها است خصوصا نوع صلب سنگین مائل بزردی آن * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح وباه چون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند وبیاشامند وبا کوفته

پخته در آب گوشت پاشیدہ بنوشند مقدار شربت آن یکدانگ تا نیم درهم *

* بیسم * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وسکون میم * ماهیت آن تمری است شبیه به بهٔ کوچکی وصلب وبازغب بعمار زیاده از به وانطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب وامرود ویا با بهال بلوط ویا بید ویا فسطل که شاه بلوط است مینمایند ومنگام رسیدن تمر آن هنگام رسیدن ثمار است مینمایند وکثیر الوجود وبسیار پیوند از تفاح وصفصاف که بید است مینمایند وهنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است وتا اواسط زمستان می ماند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن حابس اسهال وقی وقاطع خون ومانع خفقان ومقوی معده ودماغ وباعسل محلل اورام وطبیخ آن فادزهر سموم حاره ومضمضهٔ طبیخ آن جهت تقویت دندان وجلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم ونزف الدم ورحم وبواسیر وبرگ آن جهت التیام والتصاق جراحت تازه بغایت مفید واکثار آن مولد سدد وعسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط وعفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

* بیش * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وشین معجمه * ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند ونواح آن میروید وانواع میباشد ودر هیچ یک از انواع آن تلخی وتیزی وحدت نیست ولیکن همه مخدراند فی الفور معفن ارواح واخلاط بمراتب خود در قوت وضعف ومهلک اند بدان سبب وبعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تلخی و تلخی است یک نوع آنرا سنگهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگهه شاخ را گویند واین را چند ال نیز خوانند بجهت کمال رداءت وخباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند واین اکثر در کوه دابر ست که میان هند وخطا واقع است ودر کوهستان کهدار که در سرحد تبت کوچک واقع است ودر کوهستان مورنگ وربکهور ورانکاماتی ونیپال نیز بهم میرسد وبهترین وقوی ترین آن آنست که بوزن سنگین وصلب واندرون آن سیاه مصمغ براق باشد وبعد ازان آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره وبرظاهر آن نقطهای سیاه وبر روی آن چیزی مانند طلق وباکافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون وبیرون آن هرد وسفید باشد برهمنی نامند هریك بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه است که چون کسی آنرا بدست وپا وبدن عرق آلود ویا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود ومیگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ گاومیش شیردار میمالند اگر خون از پستان برآمد وبعضی گفته اند خون از دماغ وشکم آن جاری شد ومرد بسیار قوی است والا ضعیف وبعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانهٔ درست آنرا بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است والاضعیف ووجه تسمیهٔ سینگهیا این نیز نوشته اند وگویند اگر کسی بران گاومیش ویا گاو سوار شود در رو نیز تاثیر میکند ونیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه وکفش براکب رو شنده آن سرایت میکند وبوی آن نیز کشنده است واصل آنست که خوردن مقدار خردله ازان کشنده است فی الفور واکثرا مور مذکوره مبالغه بسیار است ومیگویند اینچنین بیشی که راب وسلاطین وحکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند ونوع دوم بچهناک است وابن بیطنی است که در رهیات وناهمواری ظاهر شبیه بجدوار وبیرون آن سیاه واندرون آن شکری رنگ منبت این نیز منابت سینگهیا وسمیت این ازان ضعیفتر وقابل تدبیر واصلاح است بخلاف آن واهل اطبای هند بعد از تدبیر واصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلیای آن را که برنگ روغن چراغ زرد وتیره مائل بسیاهی میباشد وسطبر وسر آن باریك مانند شاخ گوزن واز همه

اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف ر بهمان شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند زود منتاو باچلنک و کمحاین و این هرسه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از زرد و اناث تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و انسداد ارواح و اخلاط و قسمي دیگر صنوبري شکل و کوچك بيرون آن مائل بزردي شبيه بسعد و اين را بهندی تيزک نامند درغايت تندی و تلخي است و اين شبيه بجدوار است و بعضي با مقيدان در شير جوش داده سميت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای جدوار ميفروشند و قسمی دیگر شبيه باکليل الملك است و اين را قرون السنبل نامند و احيانا در سنبل نيز يافت ميشود و قسمی ديگر را بهرا قصورات گويند و اين سفيد مائل بزردی غير مخروطي شکل شبيه به بيخ نی کرده دارو بعد رانکشتي ميباشد و اين را برهمي نيز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمير و غيرآن از مواضع ديگر بهم ميرسد و بعضی آنرا مهوده نيز نامند و در طعم اين نيز تلخي و تندی ميباشد يک دانک اين کشنده است بکيفيت غالبهٔ خود بسوزش اندرون وغلبهٔ حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفين ارواح و تحليل آنها و قسمی ديگر را هلديه نامند يعنی شبيه بزردچوبه جهت آنکه بندرت در ميان زردچوبه بهم ميرسد و کسانيکه آنرا ميشناسند اولا از ميان زردچوبه جدا نموده بعد ازان آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل ببلدان مينمايند و رنگ اين سبز و اغبر با اندک زردی و منقط بسياهي ميباشد و اين را کالاکوت نيز می نامند و قوی السميت است و گويند از خاصيت گياه آن آنست که در هنگام وزيدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک ميباشد و قسمی را ستوا مينامند يعنی شبيه بزنجبيل جهت آنکه در ميان زنجبيل احيانا يافت ميشود و اين در قوت ضعيف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شايد في الحقيقة اين پنج قسم از اقسام بيش نباشد بلکه بيخ سمی ديگر باشد که بجا زبيش خوانده اند و يا آنکه بيش را اسم جنس بيخ سمی گيرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام ديگر نيز گفته اند تا هيجده قسم ازانجمله ده قسم زبون غير مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترين اين هشت قسم تيلبا است چنانچه ذکر يافت و بنا بر تطويل ذکر نه نمود و گياه آن بقدر شبری و با يک ساق و برگ آن شبيه ببرگ کاهو و کاسني و گل بعضی سرخ و بعضي زرد و بعضي بنفش گويند طريق اخذ بيش و سائر بيخهای سمی آنست که کسانيکه ميشناسند و عادت باستعمال سميات کرده اند در وقتيکه آن بيخها رسيده شب ها رفته در جنگلهای آن مواضع سير ميکنند هرجا که بيخ سمی قوی بود ازان موضع شعاعي ظاهر ميکرد دقدری خاکستر ازبرای نشان و علامت بران موضع ميريزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بيخ را باحتياط بر مي آورند و در سايه خشک مينمايند و گويند در زمينيکه اقسام بيخ اعلای آن ميرويد مانند سينکهيا و بچهناک و کالاکوت هيچ گياه ديگر نميرويد مگر جدوار و در آن نيز چند ذراع دورتر و براطراف آن و آن جدوار ترياق آن بيش است و شايد بوجا بضم باء موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام اين جدوار باشد نه غير آن خاک آن موضع مائل بسياهي ميباشد و چنان مينمايد که گويا چرب است و در موسم گل آن هيچ حيواني گرد آن نميگردد زيرا که اگر بوی آن برايشان برسد هلاک ميگردند الا حيواني که آنرا موش بيش نامند و مقر آن ميان آنها و خوراک آن نيز ازان بيخها است و آن حيوان نيز سميت بسيار دارد * **طبيعت آن** بدانکه حکمای هند و يونان را دران اختلاف بسيار است جميع حکمای هند آنرا سرد در درجهٔ چهارم ميدانند جهت آنکه آنرا وافساد آنرا تابع خواص و جوهر آنرا منافي جوهر روح حيواني ميدانند و حکمای يونان گرم و خشک در مرتبهٔ چهارم بجهت دريافت بعضی از آثار آن * **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداويه و بلغميهٔ مزمنه مانند سرفه و ضيق

النفس وقروح خبيثة مقدار كم آن با مصلحات شربا وطلاء نافع ودستور تدبير خوردن ومركبات مصنوعهٔ آن مانند ترتاب نك وحب بيشي ومعجون بيشي وروشن ومفرح دلكشاي بيشي وتدبير كسيكه بيش خورده باشد در زقرابادين كبير ذكريافت ومحملي اينجا ذكر مينمايد آنكه از جملهٔ احوالي كه طاري ميكردد شخصي را كه بيش خورده باشد خلدارت وبحسي اعضا وورم اعضاي باطني ولبها وزبان وخيركي چشم وبرآمدن آن از حدقه ورعاف ودوار وصرع وغشي است كويند از استشمام رائحهٔ كل آن نيز صرع عارض ميكردد وهركه ازان اعراض نجات يابد قليلي است كه بسل منجر نكردد علاج آن خورانيدن جدوار ومجرب ومثرود يطوس ودواء المسك خصوصا مرآن وفادزهر حيواني ومعدني ومشك خالص وپوست بيخ كبر است وآب برك بيد انجير مكرر وقي فرمودن بطبيخ بزر شلجم وروغن كهنه پس آشاميدن چهارا وقبه طبيخ جفت بلوط باد واء المسك وترياق فاروق وپوست بيخ كبر مفيد است اكر بسيار قوي نباشد ومهلت تدابير بدهد وكويند ترياق فاروق را چندان درين تاثيري نيست مكر جدوار فايق را ونيز خورانيدن مشك وفلفل وبادزهر معدني وشير وسير وزنجبيل وطين مختوم وجدوار فايق وپوست بيخ كبر وتخم ترنج وتخم سرو وحلتيت وزراوند وقرنفل ومربي وكوشت ثور دشتي قديد كرده وموش بيش ترياق اربعه وترياق كامل وترياق الطين جديد

بيش موش بيشا

* بيش موش بيشا * ماهيت آن كويند حيواني است شبيه بموش مكان آن موضعي است كه منبت بيش است وكوشت آن ترياق بيش وسائر سموم ات حيواني ونباتي است وجهت بهق وبرص وجذام نافع وبعضي كفته اند كه آن نباتي است در حوالي بيش ميرويد وفادزهر اوست وآنرا يوحا نامند وآن حيوان وكياه هردو را بيش ذكريا فتند

بيض

* بيض * بفتح باء موحده وسكون ياء مثناة تحتانيه وضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانكي است كه بفارسي تخم وخايهٔ ماكيان وبهندي مرغيكا اندا مند * ماهيت آن معلوم است بهترين آن تر وتازه مقدار آنست كه در همان روز از مرغ تولد كرده باشد زيرا كه حرارت هوا مفسد آن است وحافظ آن از فساد هوا در نمك نكاه داشتن * طبيعت زردهٔ آن مركب القوي مائل بكرمي تا آخر درجهٔ اول وسفيدي آن سرد وتر در دوم وپوست بيرون آن در اول دوم سرد وخشك وپوست صفيق اندرون آن كه غرقي نامند سرد وخشك در اول * افعال وخواص آن زردهٔ نيمبرشت آن صالح الكيموس كثير الغذا قليل الفضول ومقوي دل ودماغ وبدن ومبهي وجهت منع نزلات حاره از سينه واصلاح حال سينه وخشونت آن ونفث الدم وخشونت معده ورودة ومثانه وقرحهٔ كرده ومثانه ومقوي شخصي كه خون زياده از رد فع شده ويا ضعفي از فصد بهم رسانيده باشد وموافق مزاج سوداوي وچون زردهٔ آنرا در ظرف چيني يا غير آن برهم زنند وباندك فلفل يا مري در ظرفي مس و غير آن كه در آن آب باشد بكذارند وجوش دهند تا نيم پخته كردد ودرين برهم ميزده باشند واين بهترين انواع طبخ آن است سريع الهضم جيد الغذا است وجهت حلق وسرفه ونفث الدم وتقويت باه وخوردن زردهٔ خام آن جهت رفع اذيت كزيدن مار وتصفيهٔ صوت وحرقت مثانه مفيد مضر معده واكثار در مداومت آن مولد حصاة كرده وبهق وكلف ونيم پختهٔ آن در مزاج اطفال نائب مناب شير وبسيار ريختهٔ آن ديرهضم خصوصا در مزاجيكه بسيار رطوبت غالب باشد ومورث قولنج مصلح آن ادويهٔ حاره وآب كامه وباكندر جهت سرفه وبا تخم كتان جهت ضيق النفس وبا اندك نمك وكندر وانزروت جهت تسمين بدن بتحليل وبادام الاخوين جهت زحير وبا كهربا وطباشير جهت قطع سيلان خون وتسديد فوهات عروق ومعي وباسماق ومازو ودانهٔ مويز وانكور رامثال اينها جهت اسهال مراري وبا مصطكي ومانند آن جهت درد شكم وبا تخم ترهٔ تيزك ونمك

سقنقور ونشارۀ قضیب کاوکوهي ودارچیني جهت تقویت باه بغایت نافع وپختۀ آن درسرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعدۀ
وضماد آن با روغن گل وبابونه جهت ورم چشم وانثیین ومقعده وباموم روغن جهت تلیین اورام واعصاب وطلای پختۀ
آن بازعفران وروغن گل وآرد جو برپیشاني جهت منع نوازل وضربان چشم وجهت ورم بواسیر ومقعده وضربان
آن وبا عسل جهت کلف وآثار سیاهي وبا مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد وبتنهائي جهت شقاق
مقعد نافع وچون زردۀ آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد ویا زیاده با زیرۀ کرماني وگل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر
پارچۀ کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند درد ووجع آنرا تسکین دهد وتقویت بخشد وبتنهائي چون پارچۀ
کرباسی را مدور بچیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند وبر دمل وبر ورمیکه خواهند منفجر گردد گرم نموده
بچسپانند دریک دو روز منفجر میسازد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج وتدهین روغن زردۀ آن جهت
برآمدن موی ریش وغیر آن وبرای تقویت باه وجهت تمدد وتشنج امتلائي حادث از برودت ورطوبت مجرب وسفیدی
آن مغری وخوردن آن مولد خلط خام ولزج ودیر هضم وباآرد جو قاطع نزف الدم ونفث الدم از فوق وتحت وضماد
آن جهت درد چشم وحرارت مقعده وقروح حارۀ خبیثه وسوختگي آتش وآب گرم ومنع آبله کردن آن وبر بشره جهت رفع
آثار حرارت آفتاب وآتش وبا ادویۀ قابضه بیلدع جهت قطع خون رعاف که از پرده‌های دماغ آید وباکندر برجبهه جهت
منع ریختن نزله بچشم وطلای آن به تنهائي رادع ومسدد مسام وجهت اورام حاره نافع وباکافور وبزرالبنج جهت
تبرید چشم ورفع حدت وسوزش حادث از گرمي آفتاب ویا آتش وحقنۀ آن با اکلیل الملک وامثال آن جهت تسکین وجع
امعا وسحج واسهال مراری وحمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده ورحم مفید وپوست صلب بیرون آن جالي ومجفف
قروح وقاطع رعاف وجهت جرب وحکه وذرور آن باصلف جهت بیاض چشم وقطور مکلس آن یعني سوخته مانند آهک
سفید شدۀ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر ونفوخ سوختۀ آن بقدریکه سیاه شود وخاکستر نگردد جهت
قطع رعاف مهلک مجرب وخوردن تازۀ مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه وطلای آن با عسل وسرکه جهت
تحلیل اورام وذرور آن قاطع خون وجهت التیام جراحات کهنه والصاق جراحات تازه مفید وپردۀ ملاصق پوست آن
یعني غرقي با خون بچۀ کبوتر حمولا مفید بکارت است واز اسرار شمرده اند وپوست تخم مکلس درجمیع افعال مانند آهک
است جالینوس حدی جهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که مرغاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار
کنند وچون در آب سرد بر آتش گذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود ومقدار شربت آن از پنج عدد تا
پانزده عدد وتخم سائر طیور درا ماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی وبالجمله بیض ملتقاة بری جهت صرع
وبیض رخمه جهت دفع سموم وتخم تدرو وتخم تیهوج ودراج وکبک شبیه اند بتخم مرغ خانگي وطریق تکلیس قشر آن و
حلوای زردۀ آن ورشته وششرنجه که بفارسي ششرنگه ونسخۀ چند باقسام وکوکو ونیمرو ونیم بست در قرابادین ذکر یافت

* بیل * بکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام لغت هندی است * ماهیت * آن ثمر درختي است هندی بقدر اناربزرگی
وبعضی متوسط وپوست آن در خامي سبز ونرم وبعد از آن بسیار صلب وبعد رسیدن مائل بزردی وبعضی زرد کم رنگ وپوست
آن اندک نازک که زود شکسته میگردد برسیدن ضربه وصدمه ومغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل
بزردی ونرم وتخم آن درغلافهای طولانی ودر هر غلافی پنج شش ویا زیاده بحسب خوبي وبدی نوع ثمر آن بالای آن تخم‌ها

یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت وعفوصت وبالای آن غلافها ودرمیان آنها وزیر پوست صلب مغز آن وریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نمود کرده وبهترین آن آنست که بزرگ ورسیده وپوست آن نازک وبسیار خوشبو ومغز آن بسیار شیرین وخوشطعم ورائحه وبی عفوصت وتخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک وازهم دور و بسهولت وبدون آنکه شکافته کرده ورطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نماید وبد طعم کرداند جدا کرده وریشهای آن نیز کم باشد که باسانی توان از آن جدا نمود وچون در آب حل نمایند وازصافی پاک رانند تمامی مغز آن ازصافی بگذرد وریشهٔ کمی در آن بماند وشربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم وشیرینی نباشد واگر باشد بقدر قلیلی شیرین کردد وآنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است ودرخت آن بزرگ تا بقدر درخت کردکان وسیب وبزرگتر از آن نیز میشود وبرک آن بزرگتر از برک سیب میشود وفی الجمله شبیه بآن وچوب آن صلب وسنکین وکم ریشه * طبیعت پختهٔ رسیدهٔ شیرین آن کرم در اول وخشک در دوم ونارس بسیار خام آن سرد در دوم ونیم رس آن سرد در اول وخشک در دوم وباقوت قابضهٔ حابسه * افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وکبد ومعده وقابض وحابس اسهال مزمن وقاطع لزوجات وحیض خواه مغز آن را بی شیرینی ویا با شیرینی بخورند ویا شربت نموده یعنی در آب حلکرده باشیرینی وبی شیرینی بی کلاب ویا با کلاب بنوشند ومضار اکثار تناول آن مولد بواسیر رسد خصوصا نیم رس آن ومصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن ونیم رس آنرا چون بکل بکیرند ودر زیر آتش طبخ دهند واز مغز پختهٔ آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال وزیاده هم بحسب حاجت با همورزن آن شکر ویا نبات ویا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع ومجرب وروغن تخم آن صاحب دستور الاطبا کفته که درکتب فارسی که درهندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اکر بتجربه مقرون آید از عجائب ونوادر خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بکیرند تخم آنرا وبطریق پتال جنتر روغن آنرا بکیرند ومدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یکدام آنرا با آب مطبوخ هلیله وبلیله وآمله منقی از هر یك سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یك پیاله بماند بنوشند عجائب ومنافع بی شمار مشاهده نمایند ونیز نوشته که بکیرند از هلیله وبلیله وآمله هر یك یکتوله ودر آب بجوشانند وصاف نمایند ویک تانک ازین روغن را با آن ممزوج نمایند وتا چهل روز بیاشامند * باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است * فصل التاء مع الالف *

تانبول

* تانبول * بفتح تا والف ونون وضم باء موحده وسکون واو ولام لغت هندی است وتنبول وپان نیز نامند * ماهیت آن برک نباتی نجمی است یعنی نباتی است پیاره دار مانند انکور وساق وشاخ آن باریکتر از آن وبرای آن نیز دار بست میکنند وبرک آن سبز پهن ونصف بالای آن صنوبری وسر آن تیز وپائین آن عریض املس بی تشریف وزغب وساقهٔ برک آن اندک بلند وچند نوع میباشد یکنوع آنست که برکهای آن نازک وکوچک وسفید میکردد بتعمل ومنبت آن مکهه که دهی است از مضافات صوبهٔ بهار عظیم آباد ولهذا آنرا مکهی نامند واین خوشبو ونیکوطعم ولطیف وکم حدت است * طبیعت آن معتدل در حرارت وبیوست ونوع دیکر کنکیریست که در شاهجهان آباد واکبرآباد ونواح آن ردکهن میشود برک آن بزرکتر از برک مکهی ودر جمیع افعال وخواص ومزاج قریب بآن ونوع دیکر آنست که برکهای آن بزرک وسبز وبسیار لطیف ونازک ودر سنارکانون که قریهٔ است از قرای مضافات جهانکیرنکر از بنکاله میشود وکافوری مینامند در

حدت طعم وتندی رائحهٔ شبیه بقرنفل میباشد * طبیعت این گرم در آخر دوم وخشک در اواسط آن ونوع دیگر که برگهای آن بزرگ ومتوسط سبز ونازک وبتعمل سفید میکردد ودر اکثر بلاد دهند وبنگاله میشود واین را سانچی مینا مند واین نیز لطیف وخوشبوا ست ولیکن بلطافت رائحهٔ آن سه نوع نیست * طبیعت این حار ویابس قریب باوائل درجه ثانیه است ونوع دیگر آن است که برگهای آن سبز وبزرگتر ازانها وباحدت طعم ورائحه وبنگله مینامند جهت آنکه مخصوص ببنگاله است * طبیعت این حار در اواخر درجهٔ دوم ویابس در اواسط آن ومرکب از سانچی وبنگله اصناف میباشد درهر بلدی وجائی بقسمی در بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر ودر بعضی جاها کوچکتر واز اصناف بنگله انچه برگهای آن نازک وکوچک واندک عریض میباشد ملکپوری مینا مند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشد آباد که در انجا بهم میرسد واین بهترین اصناف بنگله است وبالجمله آنرا انواع واصناف بسیار میباشد درهر بلدی وجائی بنوعی خاص وبنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد وبعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار ازان را در زنبیلی ویا سبدی ویا کیرهٔ که بهندی توکری مینا مند کرده سر آنرا به پیشالی یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده ودر زمین کودی بمقدار آن کنده ودران کود ای آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را ازان کود بر آورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز در میان آن میگذارند وبر بالای آن سنگی ویا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم شده برهم به نشینند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم ودر زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید ونازک میگردد وبیخ آن انچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند ودر خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاءالله تعالی وبهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنهٔ آن است وبرگ خام نورس وسبز تازه اخذ نموده ویا بسیار کهنه بدرخت مانده ورطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک ولذیذ واین زمخت وباعفوصت میباشد * افعال وخواص آن مطلق مفرح ومشهی ومقوی معده وجگر ودماغ ودل وحافظه وفهم ونشاط آورندهٔ ومفتح ومدر فضلات ومضغ آن بجهت رفع رطوبات دهان ولثه واستحکام وتقویت دندان ولثه وخوشبوی دهان وتسکین عطش کاذب بلغمی وکرسنگی وتصفیهٔ صوت وضیق النفس وسرفهٔ بارد رطوبی بلغمی وتقویت معده وهاضمه خصوصا با فوفل ودانهٔ هیل نافع وقاطع نزف الدم لهاة وتحلیل اورام آنها وضماد آنها ملحم جراحات تازه وبعضی برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد وسه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید دراینکه او در دوسه روز بتحلیل میبرد واگر بسیار گرمی کند وتاب نیاورند دو برگ بالای هم ویا یک برگ بندند ویا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان تا بتحلیل رود وچون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل ورق کرده وقلیلی کات هندی واندک آهک مغسول است واهل هند قاطبة باینها میخورند بخایند وآب آنرا بر زخم تازهٔ عموما وبر زخم کچلی سر بعد سر تراشی وخون آلود بودن بمانند وهمچنین بعد ختنهٔ اطفال بران بچکانند ویا بپاشند خون آنرا بند میکند وموجب خشکی وسرعت اندمال میگردد ودستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند وثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد ومورث قولنج است وگاهی برای لذت ویا برای تقویت معده وتقطیع اخلاط بلغمیه چند دانهٔ قاقلهٔ صغار ویا کبار ویا یک دو دانهٔ قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند وناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را ودر بعضی امزجه ناشتا اسهال میآورد خصوص بنگلهٔ آن وچون بی مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید وسرفه وضیق النفس

را مقید و اهل هند هرگاه تانبول گویند مراد شان مرکب سکری است که از برگ تانبول و جوز بوا و شربت نبات وغیرها ترتیب میدهند و در قرابادین نسخهٔ آن ذکر یافت و عرق آن نیز

تار *تار* بفتح تا و الف و راء مهمله * ماهیت آن اسم درختی است هندی تنهٔ آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگها و هر یک یا ساقی بلند و چتر دار و هر یک مشتمل بر برگهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجهٔ آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از چتر آن اهل هند بادزن میسازند و از برگهای آن بوریا میبافند و نویسندگان اهل کتک که ادیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهني د فاتر خود را بر آن مینویسند و مدتها میمانند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بر میآورد و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و مادهٔ آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و دران دانهای اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یک دانه میباشد و آنرا بهندی تارکل مینامند و در خامی شکافته برمی آورند و میخورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین مانند فالودهٔ منجمد و مغز نارجیل تازه بسته میباشد و هرچند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل در یابسی بسیار صلب میشود و درین هنگام درمیان ریشهای بالای دانهٔ آن که مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخي و بد بوئي سرخ رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آنرا قدری میدهٔ گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن مثل کلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سرخوشهٔ نمر آنرا خواه نر و خواه ماده و زماده بیشتر در بدء ظهور و خامي بریده ظرفی گلي را بدان می بندند و آنچه آب دران جمع میگردد برمیدارند و می آشامند و آنرا تاری مینامند و طعم آن اندک بشیرینی مائل و فی الجمله کریه الرائحه و در تاریکی که هنوز گرمي هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است و چون بجوش آمد مسکر میگردد و باندک گرمي و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش میآید و مسکر میگردد و لهذا شب ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند و خواهش بخوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرود آوردن میخورند و هر مرتبه ظرف را تبدیل مینمایند و آنچه روز بسته اند بفاصلهٔ سه چهار ساعت فرود میآورند و با زاین بسبب گرمي هوا اندک مسکر میباشد و از ان سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد * طبیعت دانهٔ ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیفي و رطوبت بسیاری و دانهٔ ثمر پختهٔ آن سرد و خشک و سرکهٔ آن سرد و تر و بقوت قابضه * افعال و خواص آن دانهٔ ثمر خام آن ثقیل و بطیء الهضم و نفاخ و رافع تشنگي و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگي و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن *

تالمکهارا *تالمکهارا* بفتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندی است و عوام تالمکهانا به نون و بزبان بنگله کلیاکهارا نامند * ماهیت آن تخمی است پهن اندک طولاني ریزهٔ اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعي و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ کاسني رخشن و زغب دار و گل آن مثیل و ریزه تر از گل کاسني و عقدهای این تیز مانند عقدهای کاسني و تخم آن درانها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسني و منبت آن کنار آبها و زمین های نمناک * طبیعت آن گرم

وخشک بار طوبت فضلیه * افعال وخواص آن تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کنندهٔ منی و مسکّن آن و دافع
فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده
بیاشامند منی را زیاده میکرداند و امساک منی میآورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیدهٔ آنرا بر
شربت پاشیده نیز میآشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ
برگ و ساق آن و سلاقهٔ آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ برگ و ساق و بیخ آن بتمامی
بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

* فصــــــل التاء المثناة الفوقانية مع الباء الموحدة *

تبن

* تبن * بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آن است * ماهیت مطلق آن معروف است و هیأت کاه
هر گیاهی بنوعی علحده است * طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف * افعال
وخواص آن جلوس در طبیخ کاه کندم جهت تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا
و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان
جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه ببشرهٔ مریض میسازد و جوش دادن ترنج و با تنگ و لیموی درست در آن
و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری
سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و انتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب
و کلف خصوصا سیاه آن و پشم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند و سیاه میکردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در
زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفهٔ آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه
خلر که جلبان نامند مضر عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و
ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقهٔ اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر
نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصا کاه گل دیوار مطبخ دود خورده که بر آن آب و یا گلاب پاشیده باشند
نیز مقوی قلب و دماغ است

* فصــــــل التاء المثناة الفوقانية مع الدال المهملة *

تدرج

* تدرج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تدرو فارسی است و بترکی قرقاول و در
شکابن و مازندران تورنگ و بهندی لودنا نامند * ماهیت آن طائری است خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج
و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر * افعال
و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا
که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم
و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص
و کلف و اصلاح بشرهٔ زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کنندهٔ مو است ولیکن زود سفید میکردد و ذرور استخوان آن
بسیار نرم سائیدهٔ آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مرهٔ صفرا در محرورین
مصلح آن سکنجبین است

* فصــــــل التاء المثناة الفوقانية مع الراء المهملة *

* ترابیب * بضم تا وفتح راء مهمله والف وباء موحده بفارسي خاک و بهندی متي نامند * ماهیت آن معروف واز مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب وصدمات تردد خلق نرم شده باشد * طبیعت آن سرد باعتدال وخشک * افعال وخواص آن مجفف ورادع وخاک اجاغ بسیار مجفف وقوت ردع آن زیاده وباندک تحلیل ضماد آن رادع ومحلل اورام ومجفف رطوبات وخاکی که درمیان نمک باشد ویا ظرف سفالی که دران نمک کنند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات واورام باردهٔ رطبه انفع *

* تراب المربعات * ماهیت آن خاک چهار راه است * طبیعت آن الطف واعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه وتردد وآمد وشد بسیار * افعال وخواص آن مجفف ومنقي جراحات چرک دار وباعث التیام آنها وجهت استحکام اعضای مسترخیه ومترهله واستسقا ضماد آن لکا نافع وجزو بعضی از معاجین قدیمه است وگفته اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بردارند ودر خرقهٔ کبود ی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید ومنع شر آن میکند وچون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند وچون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت وتفریق موثر است

* تراب الصیدا * ماهیت آن خاک مغارهٔ جبل صیدا است از بلاد شام * افعال وخواص آن جهت جبر کسر شربا وضمادا نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مفصل و ع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل وعلا بسوی آن موضع رفته جبر صدع وفصل شکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی

* تراب الشارده * ماهیت آن خاک جزیره است از جزائر بحر روم در نواحی شرقی بحر اندلس وآن جزیره متصل بآن را جزیرهٔ یابسه نامند * افعال وخواص آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند ودر بینی انسانی ویا حیوانی که در حلق او زلو چسبیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او برمی آید وجو گندم روئیده دران جزیره نیز همین خاصیت دارد وتعلیق آن برسر دابهٔ معلوفه مسقط علق وهمچنین چون آنرا بخور دهند وتعلیق بدان نمایند ودران دو جزیره هیچ هوامی وحیوان وحشي موذی نمی باشد *

* تربد * بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وضم باء موحده وسکون دال مهمله بهندی نسوت نامند وناک پتروبدارة ودر بنگاله پتوهری گویند * ماهیت آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهي وباطن آن سفید سبک ومجوف انبوبي ودر جوف آن صمغ منبت آن حوالي خراسان وهند وسند وگیاه آن ساق دار وبرگ آن شبیه ببرگ لوبیا ولبلاب کبیر واطراف آن باریک ونیز گل آن آسمان جوني بر سر ساقی روئیده وثمر آن مانند لسان العصافیر وانچه اندرون آن سیاه وغیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه وزرد آن نیز بد است وبهترین آن باوصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ ومتوسط میان غلظت ورقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه ویا کم ریشه باندک حدت طعم وقوت نافذه وجلا باشد وانچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی وغیر مستعمل است * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک وصاحب شفاء الاسقام گرم وخشک در آخر دوم گفته * افعال وخواص آن مسهل بلغم ورطوبات رقیقه وقلیلی از صفرا واخلاط سوخته وبا زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ ولزج بترقیق ودافع از عمق بدن ومنقي دماغ ومعده ورحم از بلاغم ومفتح سدهٔ آن وجهت فالج وامراض عصباني وسرفهٔ حادث بمشارکت رطوبات

معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفهٔ مزمن و رد عنه و با پوست هلیلهٔ کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مانند کوبیدن و نرم بیختن آن ننمایند تا ثقل معده و امعا نشود و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور تمرهٔ زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن اما باید که بعد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذراریح با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا پنج درم بدل آن بوزن آن پوست ریشهٔ تربد و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت

ترمس

* ترمس * بضم تا و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند * ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تند و پر و مفرطح و وسط آن اندک فرورفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگ تر و بری آن ریزه تر و زرد تر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیدهٔ بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن * طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کنندهٔ کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پختهٔ سرشتهٔ آن با ماء العسل و با سرکهٔ ممزوج بآب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیرناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبهٔ جگر و غیر آن و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و بدستور با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و تلع نار فارسی و ورم سبز و با مازریون جهت جرب مواشی و تضمید پختهٔ آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که بآب دریا و با ماء الرماد سرشته باشند و با سرکهٔ تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکهٔ مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و بتنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با بزرکتان و اندکی نلد و نیا سرشته بر بارهٔ کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و با مر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو برطرف میشود پس متورم میگردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن جهت کشتن کنهٔ آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع

تولید آنست و ریختن آن بر بهق و عقعقه یعنی بثور رطبهٔ سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن
تلخ آن تا شتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم
و با عسل جهت ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاة نافع و چون با بیخ نباتیکه آنرا خامالاون
اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زائل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت
ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از آن نیم کوفته پوستش را دور
کرده در ظرف مس بی قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب
نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسرحد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچه کرباسی
بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر روی زین و تهیگاه اسهال بلغم تمام
و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و بآب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت
اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشتهٔ آن با عسل و مرمکی جهت ادرار طمث
و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قویتر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و
ثقیل و بطئ الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیهٔ مطبوخ آن بادهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک
و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با ادویه تا سه درهم تا پنج درهم و مفرد تا هفت مثقال
بدل آن در جلای آثار وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن درمنهٔ ترکی و در سائر افعال افسنتین است *

* ترنجبین * بفتح تا و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن ترنجبین
شبنمی است که بر خار شکه آنرا حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد گرجستان و همدان و نواح آن می
نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازهٔ پاکیزه غیر مخلوط با برگ و
خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آنرا بریده در چادرها ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها انعقاد یافته جدا گردد پس
از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میبرند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب گسنه صاف نموده میجوشانند
تا غلیظ و منعقد گردد * طبیعت آن در اول گرم و تر و جالی تر از شکر * افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا
برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن
جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حارهٔ حاده و با روغن گرده گاو و کوهی جهت عسر البول
و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و مسخن بدن
و آشامیدن ترنجبین با آب زرشک جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم
و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل آنست که
تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز
نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد
و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت
عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث

جدری رحمه نوشته که آن سرد و را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رقیق نمودن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل
و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است ولیکن
از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در ان قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بول امیر و بول الدم را نیز بلد متو و مضر
است و مضر سپرز و محرور را ز المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطئ النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار
شربت آن از هفت مثقال تا ده مثقال بدل آن شیرخشت است و بدل ستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین و شراب آن
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت * ترخوانه * * و تربنه * مر در قرابادین مذکور شدند

* فصل التاء مع الشین المعجمة *

تشمیزج

* تشمیزج * بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم
معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشک و چشوم و بعربی حبة السود اوا اهل حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند
* ماهیت آن دانهٔ است بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست وابن
بیطار نوشته که انچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است
از حجازی * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن جالی و با اندک
حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و مداومت آن با زعفران و مامیران چینی
و سکر که مقوی تحلیل و زیاده کنندهٔ جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با کلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده
استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز
یا شبیر گذاشته در زیر آتش پخته پس بر آورده مقشر کرده استعمال نمایند و همه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور
و کحل آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الفاء *

تفاح

* تفاح * بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند * ماهیت آن معروف است و
شیرین و ترش و مز یعنی میخوش چاشنی دار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بد رخت رسیدهٔ شاداب بزرگ لطیف
آنست * طبیعت شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت * افعال و خواص مجموع
آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر الا و شما و جهت خفقان و عسر التنفس و تقویت فم معده
و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائیکه در
معده باشد و پختهٔ آن جهت سرفهٔ یبسی و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه
مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس
سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع و با بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم
غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر کرده آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری
و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارسیده آن مورث تپهای مرکبه و نسیان
و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیهٔ لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی

عطش و موافق معده صفراوی و پختهٔ آن در شهد جهت اسهال دموی و مصلح ادویهٔ سمیه و حابس کرده و وقت آن با آب انار
و ادویهٔ مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق
و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و مزآن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال
مانند ترش آن است و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حاره در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و حامض آن رس بی مزهٔ آن
مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا با دو ون شیرینی بقوام آورده
باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبهٔ صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع
غم والم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و شش و مصلح آن و مسهل خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است
بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض تر از همه و آشامیدن عصارهٔ سیب رسیده
و عصارهٔ برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع
اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفهٔ آن با ادویهٔ مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویهٔ مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای
آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آن را با دو وزن آن شیرهٔ گلقند گل سرخ
سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و مزآنرا
تناول نماید و مبرود المزاج حلو آنرا هرچند حلو آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین عفص آن را و چون از
خوردن آن در رخود نفخ یابد باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوهٔ تر و تازه
بلکه امراق اسفید باجات و مسخنات بنوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و تنقیهٔ آن هیچ یک را مناسب نیست
و ردی است و جوارش و حلوا و خمیرهٔ گل آن و رب و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت

* فصل التاء المثناة الفوقانية مع الميم

* تمر * بفتح تاء و سکون میم و راء مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور و چهارا نامند * ماهیت آن معروف است و
نر و ماده میباشد نر آن طلع و خوشه بر می آورد و ثمر نمی بندد بخلاف مادهٔ آن و در خوشهای طلع مرد و نوع گردی میباشد
که آنرا اکشن مینامند و در ابتدای ظهور خا می گرد نر را بر ماده میزنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک
میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتهای کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی
موسوم اول را طلع و لیغ نیز گویند و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر
و هر یک آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما
در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف غیر جوری آن آزاد پس مکتوم
پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیدهٔ بی ریشه باشد * طبیعت آن
در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت
فالج و لقوه و اعیا و تقویت گردهٔ لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق
سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصاة مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و خیسانیدهٔ
آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه

بعد یل دانسته اند ولیکن ثقیل وبطی الهضم ومسدد مضر محرورین وصاحبان بلدان حاره وزبلد انیکه خرما در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلدان را اکثار خوردن آن جائز نی ومولد سودا وسدهٔ جگر ومورث محرق خون ومعفن اخلاط ومصدع ومورث قلاع دهان وورم ودرد دندان ومصلح آن آب انار وسکنجبین وروغنها وخشخاش وبادام مقشر خوردن وشستن دهان بعد خوردن آن باآب نیم گرم خصوص که سماق در ان خیسانیده باشند وبدل ستور غرغره باگلاب وسماق باسرکه وخائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان وقلاع دهان وخناق است ومصلح سدهٔ آن در مبرودین جوارشات مسهله بعصروبالجمله در محرورین موجب امراض بسیار ودر مبرودین باعث زوال امراض بارده ورطوبات بلیه وخام آن نفاخ وبطی الهضم وثقیل ومسدد وتخم آن گرم وخشک وصحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار وحرارت کمی وشدید القبض وآشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة ومائیدهٔ آن جهت رفع اسهال وبستن شکم بقوت وذرور سوختهٔ آن جهت قروح خبیثه ومغسول آن جهت التصاق جراحات تازه وریختن اهداب عین وسبل وقروح آن وحدت بصروسیاهی چشم نافع

ثمر هرونی

* ثمر هرونی * بکسرها وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وکسر نون ویا نوع تمر کوچک باریک سرخ رنگ با هستهٔ باریک کوچک است

ثمر هندی

* تمر هندی * بعربی حمار وحوش وحومر از بهندی انبلی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا الا آنکه ازان پهن تر وپوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا ومغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد طول آن بقدر شبری ودو نوع میباشد یکی سرخ تیره اندک چاشنیدار ودر هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد ودر گجرات ونواح آن واکبرآباد بسیار خوب میشود ودر اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود واین نوع وفور ندارد ودوم سرخ کم رنگ مائل بتیرگی واین در خامی سفید میباشد واین نوع بسیار است وتخم هرد ومائل بتدویر واندک پهن ومغز آن سفید وپوست آن سرخ تیره ازترمس بزرگتر وتخم نوع سرخ آن ازسفید آن کوچکتر ودرخت آن عظیم وبرگ آن ریزه طولانی انبوه وبهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنهٔ آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال ازاخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنهٔ فاسد شدهٔ آن ودستور است که ثمر رسیدهٔ آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند والا آن را کرم میزند ورطوبت آن خشک وترشی آن کم میگردد * طبیعت ثمر هرد و نوع آن در اول سرد ودر دوم خشک ودر سوم نیز گفته اند وخشکی سرخ آن زیاده * افعال وخواص آن لطیف تر از اجاص ورطوبت آن ازان کمتر ومقوی قلب ومعدهٔ مسترخیه وقابض شکم خصوص سرخ آن ومسکن غثیان وقی صفراوی وملین طبع ومسهل صفرا واخلاط محترقه ودر محموضات مسهلی سوای آن نیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان حار وتپهای حاره وغشیه وکرب وغشی ورفع عطش وتفریح وحکه وجرب وهیضهٔ صفراوی وغرغرهٔ آن جهت خناق ومضمضهٔ آن جهت قلاع دهان نافع وگفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده وتنفر طبیعت وغثیان وقی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید وقوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات ویا شکر ویا آنچه خواهند از شربه وغیرها بیاشامند واهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می دانند اما اکثار آن مورث سحج وسعال ومضر صدر وسرفه وطحال ومولد سدد وناشتا خوردن آن مضر وبدل ستورخام و

تازهٔ نورس آن زیرا که مسدد وبسا نفاخ وبطیء الهضم والانحدار است ومصلح آن کنیرا وخشخاش وبنفشه وعناب و
لعاب بهدانه و بادام اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه ودرخمر
املهال زرشک ودانهٔ آن درسوم سرد وخشک وقابض وخوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب وضماد آن جهت
خلع عضو ورثی وتقویت سستی عضل وبابیه وامثال آن جهت نضج وکشودن دمل وچون نرم کوفته بیخته در فرج بمالند
تنگ گرداند ومطبوخ کوبیدهٔ آن وتخم ریحان کوبیده باشیر زنان وباشیر بز جهت نضج دمامیل حاره وانفجار آنها باتکرار
عمل مجرب وچون برگ نازک آنرا بسایند ودر آب بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت زحیر حار وآزاریکه در هند
وبنگاله اهوه میامند ودر ریهنی مردم میشود وجهت حمی صفراوی وقرحهٔ مجاری بول واحلیل که بفارسی سوزنک وبهندی
سوزاک نامند نافع وضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حارهٔ حاده ووجع وتحلیل آنها وبا اندک دار فلفل جهت رفع اذیت
لعاب عنکبوت که برعضو مالیده شده باشد وتحلیل اورام حاره وبارده نیز وضماد گل آن جهت تسکین رمد حار ووجع وحرارت
چشم وآشامیدن آن جهت بواسیر خونی وذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح وقروح وخاکستر پوست درخت
آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع وجوارش وحلوا وسکنجبین وشراب ومربی ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

تمساح

* تمساح * بکسر اول وسکون میم وفتح سین مهمله والف وسکون حاء مهمله بفارسی نهنگ وبهندی مگرمچه نامند * ماهیت
آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل وبعضی مواضع گنگا در هند وبنگاله نیز بهم میرسد وچهار دست و
پا ودنباله دارد پوست آن خشن وضخیم وبسیار قوی بحدیکه در آب شیر وفیل را بخود میکشد وهلاک میگرداند ودر خشکی
از دست ویا بمردم وحیوانات دیگر سنگ می اندازد ووقت مضغ فک بالای آن حرکت مینماید باختلاف حیوانات دیگر
ودهن آن وسیع وگویند نود دندان دارد بنجاه در فک بالا وچهل در فک پائین ومیان هر دندانی تا دندان دیگر دندان
کوچک مربع ودر وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیگر میآید ومنطبق میشود وزبان آن طولانی وطول
جثهٔ بزرگ آن تا ده ذرع وعرض آن دو ذرع وزیاده بران وتخم بر خشکی میگذارد وبچهای آن آنچه در آب تعیش
مینمایند تمساح میشوند وآنچه در خشکی سقنقور و به بیرون آب نیز تعیش میکند ونوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند
ورل مائی نامند وگویند همین سقنقور است * طبیعت آن در دوم گرم ودرسوم خشک * افعال وخواص آن
بخور جگر آن جهت رفع جنون واکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین تازه ومزمن وزهرهٔ آن درین باب قوی الاثر
وقطور پیه آن باروغن گل جهت رفع صداع وشقیقه ودرد گوش وکری ودرد کمر وگرده وتقویت باه وضماد آن دافع آزار
گزیدن آن در ساعت وگوشت آن محرک باه واسفیداج آن محسن بدن مهزولین ورافع قولنج ولیکن ردی الکیموس وطلای
خون آن بابلیله وآمله جهت تغییر لون وضح وبهق سفید وبر پیشانی وصدغین جهت دفع شقیقه وصداع وتدهین آن بر بدن
صاحب تب ربع جهت رفع آن مؤثر وسوزانیدن پیه آن در چراغ در نهریکه دران وزغ باشد گویند مانع صدای آنست وبدستور
افروختن فتیله سرشتهٔ آن باموم مادام که آن روشن باشد وچون پیه آنرا برموضع گزیدگی آن بمالند تسکین دهد وجع آنرا
وچون بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان ازان بگریزند وتعلیق چشم آن که در زندگی ازان کنده باشند
جهت منع تزاید جذام وتسکین درد چشم که چشم جانب راست آنرا بجانب راست وچشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ
بندند وبستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع وتعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه وتقویت

بجامعت اتمام دارد چون پوست تمساح را در قریه بکردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند دران قریه تکرگ نبارد

* فصـــــل التاء مع النون

* تن * بضم تاء مثناة فوقانیه و تشدید نون * ماهیت آن ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و آنرا بشبکها صید مینمایند و نمک سود میکنند * طبیعت آن حار یابس * افعال و خواص آن خوردن نمک سود آن جهت سم ها رشادی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از ان منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

* تنباکو * بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو و بترکی تتن و بهندی تجره بهنگ نامند * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلومس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آن است و قسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از ان درازتر و باندک رطوبت چسبنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغبی و تخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد آن گیاه قسمی از قلومس بود و این اثر با تنباکو میباشد و در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه آن از ادویه جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و در عصر و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان کویند پرتکیش که گروهی از نصارا ست بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برگ آن را بسمت ایران و هندوستان برده و از انجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آن را استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه دران بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی بخرند و گویند بدو شیوع آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر بادشاه و اوائل جهانگیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسبنده تند بوی زرد مائل بسرخی است که خالهای سرخ مائل بتیرگی بران افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طونی و یا طبسی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خراه از غیر آن اماکن هرجا که خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی و سکون راء هندی چهار نقطه و ما نامند که اهل سند و دکهن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را یا هم وزن آن و یا اندری زیاده از ان شکر یا هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد و آن را گراکو می نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن می نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان امتیاز تابه که تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن بقدر یک توله از ان که گراکو باشد چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخکر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوی قلیل ستیل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اگر بهم نرسد

مربا ی شیب ربا به درکو بیدن داخل کرده ودر ظرف گلي گذاشته وسر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن میکنند تا
ختمیر یابد بعد از ان بر آورده بدستور بر تا به چسپانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکوها از براه کر آکوتنباکوی
بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو وگران قیمت است وبرکهای آن کوچك و زعفرانی رنگ وشیره دار چسپنده و
بعد از ان تنباکو چنار کره که قریب بنارس است ودر بنگاله بدیهاکا پور زده رهند قسم کال میشود بسیار تند وتلخ * طبیعت
آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن معطش ومجفف وسم اقسام ماهي ود ود آن مصلح فساد هوای
وبائي وتعفن آن ومنقي رطوبات دماغ ومحرك آن وجهت درد دندان رطوبي وربو بلغمي وسرفهٔ رطوبي وضيق النفس
بلغمي کشیدن وخائیدن وخوردن آن نافع وبدستور خوردن کرّ آکو بمقدار دانهٔ نخودی ناشتا حب بسته وسعوط سائیدهٔ
برگ آن مانند غبار جهت دفع نزلات دماغي بارد رطب مزمن وتعطیس فرمودن بآن مفید وفرو بردن دود آنرا رافع
قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا وذرور خاکستر آن جهت زخم دواب وضماد آن باروغن گل سرخ جهت جرب متقرح و
حزاز ومنع نزف الدم جراحات تازه وتجفیف قروح مزمنه ونزول آب آزموده وآشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد
از کثرت کشیدن جهت استسقا ومارگزیده نافع دانسته اند با درار بول وعرق مفرط وچرکیکه درآب نی غلیان خصوصا
نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از ان فتیله سازند ریا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه
نهایت شش هفت مرتبه التیام میابد وچون در چشم کشند شبکوری را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشك
بطریق اکتحال وکشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس وسرفهٔ مزمن و
ظلمت بصر عارض از رطوبت وبرودت نافع وتنباکو مضر دل ودماغ حار یابس ومحرور المزاج وسوداوی ومورث سل و
خفقان وکند رحواس ومغلظ خون ومصلح آن شیر تازه دوشیده است وگویند مغیر صحت مزاج بدن است زیرا که مریض
را خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن وحب تنباکو وعرق وسرمه ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت
بدانکه اعیان واشراف واعزه واطبا وبعضی از نصاری در بنگاله وهند بطریقیکه صاحبان سلیقهٔ هند تابه چسپانیده معمول
دارند میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمیکشند واما بعنوان سعوط وعطوس اکثری مستعمل دارند
وقلیلی برگ آنرا میخورند وبعنوان دمی میکشند

* تنزو خطائی * بفتح اول وسکون ثاني وضم زای معجمه وسکون واو وآنرا شاه سینی نیز گویند * ماهیت آن قرصی
است مصنوع وبعضی سرخ مائل بتیرگی وبعضی مائل بسبزی که از خطا میآورند ونیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر میآورند
موسوم باسم تنزو وتحقیق آن است که تخمیر آن از عصارهٔ برگ حنای خطائي است ومادهٔ آن گلی است که از بعض معادن
باد زهر معدني برمیآورند واقراص وغیر آن ساخته بمهر بادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار با طراف میبرند وچون
باد زهر معدني مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد ونیز مجعول از گل ارمني وطین مغره وزرنیخ
باآب گیاهای محلله میسازند وبجای تنزو میفروشند وعلامت آن آنست که از ان بوی زرنیخ میآید بخلاف خطائي اصلي
* طبیعت آن مرکب القوی مائل بحرارت * افعال وخواص آن رادع ومحلل وقابض وجهت اورام حاره وبارده
وگزیدن هوام وتسکین درد سر وسائر اعضا وتحلیل خنازیر واورام صلبه وقطع نزف الدم وجراحات وآشامیدن یک
دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی وبواسیر وقئ الدم ونفث الدم وذرور آن جهت قرحهٔ چشم ومقعده وقلع بثور

و در زجة آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع مقرّیشش مصلح آن کثیرا است و نسخ تنزوجا روبارد درقرابا دین ذکر یافت *

تنکار * تنکار * بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاکه نامند * ماهیت آن کفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به یخ و آنرا بورۂ زبدی و بشیرازی بخک نامند و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق است و بشیرازی برنک کویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و انچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک و قلي بالسویة و سه برابر هردو بورۂ ارمني است که مجموع را در شیر کاو و یا کاو میش بقدر آنکه بپوشاند آنرا بجوشانند تا منعقد کردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلامان نزد یک ببلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دستۂ مس در آفتاب و جای نمناک مالند تا میسایند تا منعقد و صلب کردد و انچه به تحقیق پیوسته معدنی است و در بنکاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها بسیار میآورند و باطراف میبرند و مصنوع اکر باشد چیزی کمی خواهد بود * طبیعت اقسام آن در آخر سوم کرم و خشک و از سموم است * افعال و خواص آن داخل کردن آن در طلاء در حین کداز باعث نرمي و زود کداختن آنست و لطیف و محلل و جالي و مسقط بواسیر و جهت بردن کوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید کفته اند و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالي سائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت معدني آنست که تنقیۂ قلعي و تلیین آهن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدني تطفیه کنند و باز دیکر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدني و مصنوعي آن است که تنکار مصنوعي را چون در آتش اندازند از ان رطوبتي ظاهر میکردد بخلاف معدني *

تنین * تنین * بکسر تاء و نون مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسي اژدها نامند * ماهیت آن حیوانی است بری و بحری میباشد بری آن از دهن میکزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب زهردار و نوع آن دست و پا و چنکال میدارد کویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دستۂ موی چون کاکل و چون کسی را بکزد میکشد آن را بنزف الدم * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک و سم قاتل * افعال و خواص آن ضماد خاکستر سوختۂ آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون کوشت تازۂ آنرا بر موضع کزیدۂ آن به بندند جذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالجۂ کزیدۂ آن معالجۂ قروح خبیثه است * فصل التاء مع الواو *

توابل * توابل * بفتح اول و واو و الف و کسر باء موحده و لام * ماهیت آن اسم اصطلاحي ادویۂ یابسه است که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچیني و امثال اینها *

توبال * توبال * بضم اول و سکون ثاني و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسي است بیوناني اطاطیس نامند * ماهیت آن ریزهای است که از مس و آهن تفته در حین کوبیدن جدا میکردد و بهندی آهني زالوه چون و مسي راد یک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهي و سرخي و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر ان بپاشند رنک بکیرد و زنکار از ان بهم میرسد و بعمل میآورند و سفید رقیق آن ضعیف القوة * طبیعت آن کرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن ملطف و جالي و از لحاس محرق لطیفتر و مفني اخلاط و جهت منع

قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحهٔ چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد صلب جراحات چون
ازان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علک البطم و یا آرد گندم و یا
صمغ عربی که حب بسته جهت رفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آنکه مقئ و مسهل قوی بلغم است
و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آن است با ماء القراطن که ماء العسل است جهت
اسهال کیموس مائی و جبن بتحریک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیادهٔ آن باعث سحج و قرحهٔ امعا
است و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن
بنهایت لطافت و حدت میباشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توتیا را در سنونات که مسی
نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در مسی ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک * افعال
و خواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باد و در سائر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و
چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یک هفته بگذارند زعفران میشود و آن جهت بردن جرب عین و جلای
حمرهٔ آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید
سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و در شنور غمل توبال النحاس در مقدمهٔ کتاب ذکر یافت
* توت * بضم تا و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن ثمر درختی است معروف شیرین و توت
ترش میباشد شیرین آنرا نبطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست * طبیعت شیرین
آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده * افعال و خواص آن مولد
خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد سپرز و مسمن بدن و مبهی و مقوی بیه گرده و مدر بول و ملین طبع
و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد
خون گفته اند و مصدع و ملطخ معده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در زمستان و دین و کسی که
آنرا بزودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که
قائم مقام سماق است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم
حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره
با آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن
آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مر و زعفران و
ثمرة الطرفا و ایرسا و کندر هر یک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و
ذوسنطاریا و سائر مواد منجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب
مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب
آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت
اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور طبیخ نیم کوفتهٔ آن در یک رطل آب که بربع
رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خناق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت

كه از خلط خام باشد بغایت نافع وطبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد وغرغرهٔ آن جهت ذبحه وخنازیر وبدستور ضماد آن ومطبوخ هشت درهم ریشهای آن باسه اوقیهٔ انجیر که درنود مثقال آب طبخ یافته وبنصف رسیده باشد مسهل قوی سوداست شربا ومضمضهٔ وضماد او نطول آن جهت درد دندان وتحلیل ورمهای بزرگ نافع وازصمغ توت نیز همین اثر می آید وچون آب ریشهٔ توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک وانجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده واطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا بسه رسد وموی را بدان بشویند خضاب قوی ومجرب است وهمچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک وانجیر سیاه الغم مضمضه برب حامض آن جهت ورم وبثور فم وغرغرهٔ با آن جهت ورم حلق وخناق وذبحه وبدستور بطبیخ برگ آن وبطبیخ پوست درخت وبرگ آن جهت درد دندان نافع وخائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد وطبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام والقروح ضماد آن باسرکه در حمام جهت شری مزمن وقروح خبیثهٔ مجففه وبدستور عصارهٔ آن وطلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح وسوختگی آتش وضماد برگ آن به تنهائی سائیده جهت بثور وقروح اکثر اعضا وجرب رطب ویابس نافع وتوت نارس بسیار قابض وضماد آن باسرکه جهت رفع شقاق وشری وبه تنهائی نیز جهت شقاق کعبین ومابین انگشتان سریع الاثر وآزموده است السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن بقدر یک اوقیه ونیم جهت گزیدن رتیلا وهوام وپوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوشداده بیاشامند وباید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا برشامی آن *

* توتیا * بضم تاو سکون واو وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح یاء مثناة تحتانیه والف معرب ازدود یای فارسی است بیونانی ثمقولس نامند * ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میرمحمد مؤمن رحمة الله علیه ودیگران نوشته اند که معدنی ومصنوعی میباشد ومعدنی راسه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضهٔ شترمرغ که بروچیزی مثل نمک ظاهر باشد وبهترین اقسام است زرد یکی زرد ودیکری کبود وشفاف واین غلیظتر از همه ومشهور بتوتیای هندی وتوتیای دیگ در غایت حدت است وچند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه وسایر تذکره ها مذکور است وامین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز میباشد وآن سنگهای سفید مستدیر شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید وزرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از درد قلعی واسرب وشیء که بفارسی شبه وروی توتیا ریختهٔ جست نامند باشد وسنوم را از مس بعمل میآورند مؤلف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیرمصنوع نمیباشد اما کرمانی که انابیبی وسفالک ومیزابی یعنی شبیه بناودان که بهندی کهپریه وسنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل میآورند بدین طریق که کورهٔ آن را دو طبقه میسازند بلند ودر زیر آن جای آتش کردن مانند اجاق میکذارند واز خاک چسپنده که در عراق آنرا خاک رست مینامند قلمیار شمسهای بلند بمقدار شبری که دوسر آن اندک باریک باشد میسازند وخشک نموده در آب نمک غوطه میدهند وباز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ وراست وپهلوها خوابانیده می چینند تا اینکه در حین گداختن از سرب دود آن بر آنها به پیچد ومنعقد گردد وضایع نگردد وچون زمانی ممتد گذشت ویافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده ومنعقد شده است آنها را برمیآورند ومیشکنند ودودهای منعقد مانند انبوبه وسفالک را از آنها جدا مینمایند وآن توتیا کرمانی است وبازبدستور قلمها وشمسهای تازه در آن کوره میچینند وهمچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سرتنگ وبلند میسازند ودر زیر آن جای آتش میکذارند واز پائین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب

کردن آن قلعها را شمشها میکنند از آن پس قلعها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد مدتی که دود بسیار بر آنها منعقد گردید آنها را برمی آورند و بجای آنها قلعهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی شبه بماء نوحده بعمل روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن بارچها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آن است زیرا که استعمال غیر مغسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندیه است از مس با زاج سفید بطریق احراق بعمل میآورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و انچه مشهور ببصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان ببصره میبرند و از انجا بجاهای دیگر و در ممالک هند * طبیعت آن * جالینوس در اول سرد در دوم خشک دانسته و جنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و باقوت تغریه و اما اخضر هندی آن حار در حار یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف * افعال و خواص کرمانی آن از اکبر ادویهٔ عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحهٔ چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سائر اعضا و انداڤال قروح و جروح و اکله و رفع بدبوئی زیربغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدهٔ مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و قلیمیا است و طریق تشویهٔ آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص میسازند و بر آتش نرم بر روی سفالی بکذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروبا استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد قی شدید آورد و از غایلهٔ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنکره که گیاه هندی است و در حرف الباذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثة مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمهٔ نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زرزاقه پرکرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحهٔ مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مرداسنگ باهم نرم سوده با نیم آثار ماست ممزوج کرده در پارچهٔ کرپاسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زرزاقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و برورده کرمانی آن بآب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و برهم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعهٔ آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش به نشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و ورا غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که اورا قی فرمایند و بخورانیدن امراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن *

* تودری * بضم تا وسکون واو وفتح دال وکسر راء مهملتین وسکون یا اسم فارسي است ویونانی اروعیس وبعربی بزر الشیلم تودری
وبزر الهوه وقصیصه وباصفهانی قدومه وبکرمانی ماردرخت وبتبریزی درینه نامند * ماهیت آن تخم نباتی است برگ
آن درازوبی ساق وشاخهای آن سرخ وصلب وبا اندک خاری وثمر آن درغلافی باریک لطیف وتخم آن ازخردل کوچکتر
واندک پهن وسه قسم میباشد سرخ وزرد وسفید وسرخ آنرا در اصفهان قدومهٔ کلکون نامند وسفید آن از سرخ وزرد
اندک بزرگ وپهن تروغیرخبه است وخبه را باصفهانی خاکشي کویند * طبیعت آن دردوم کرم ودر اول تروبعضی
خشک کفته اند * افعال وخواص آن هرسه قسم درافعال قریب بهم اند مشهي ومبهي ومنعظ ومسمن بدن وجهت برودت
احشا وسرخ کردن رنک رخساره وصاف نمودن بشره ودفع مواد سوداویه وتصفیهٔ صوت وسعال دموی ویبسي ومطبوخ
آن درسرکه جهت تسمین اعضا ورنک رخسار وضماد کوبیدهٔ آن باآب جهت تحلیل سرطان باطني وابرده وورمهای صلب
واکتحال آن باعسل جهت رفع زخم چشم وپاک کردن چرک آن ولعوق آن باعسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه وشش
وآشامیدن مطبوخ آن باشراب جهت دفع سموم وکفته اند که چون باقوت ملتهبه است هرکاه اراده اکل آن نمایند باید که
درآب بخیسانند وپس بجوشانند ودرصرهٔ بسته درخمیربکیرند ومشوی نمایند پس آن هنکام نافع است جهت نفث اخلاط
غلیظهٔ لزجه درسینه وشش وتحلیل اورام صلبهٔ عقب کوش وپستان وانثیان ورفع اذیت ادویهٔ قتاله ومقدار شربت آن
دررفع سموم ازسه درهم تا پنجدرهم ودرسایرافعال ازدودرهم تاسه درهم وبدل آن بهمن سرخ است وکیاه آن قابض
ودرغایت ردع است ودواء انتودریس درقرابادین ذکریافت.

* تورئی * بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون واو وفتح راء مهمله وکسر همزه وسکون یا * ماهیت آن ثمر کیاهی هندی است تورئی
بباره دار مانند خیار وخیارزه وثمر آن را پوست کنده پخته دردوپیازه وقورمه وبابدون کوشت ساده باروغن وپیاز
بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود وآن سه قسم می شود یکی کهرا ودیکری کهیا وسوم بالیدهٔ بزرک وقسم
اول جنکلي خاردار وبعضی تلخ وبعضی شیرین هم میباشد ودو قسم دیکر بستانی وبیخار واکثر شیرین وهرد وقسم مستعمل اند
* طبیعت تلخ آن کرم وتروشیرین آن سرد وتر وبالزوجت کمي * افعال وخواص آن اهل هند برک وشاخ قسم اول آن
رامنضج مادهٔ بلغم خام ودافع آن ودافع اماس اعضا وزردی بدن واستسقا وسپرز وجذام وبواسیر وفساد بلغم وصفرا
وثمر آن راسرد وخشک وملین طبع ودافع فساد اخلاط ثلاثه وجهت قرحهٔ مجاری بول وبول الدم نافع دانسته اند وثمر قسم
دوم آن تپ لرزه وبلغم لزج دربدن احداث نماید وقسم سوم راملین ودافع فساد صفرا کفته اند.

* فصل التاء مع الهاء *

* تهکار * بفتح تا وخفاء ها وکاف والف وراء مهمله اسم دوای هندی است ودربنکاله کثیرالوجود * ماهیت آن درختی تهکار
است تابیک قامت وزیاده بران وشاخهای آن پراکنده وبرانها کرهها وبرهر کرهی یک دوشاخ باریک وبرانها برکهای کوچک
پهن وبی تشریف ازبرک صعتر عریض الورق بزرکتروطعم آن تلخ با اندک عفوصتی وکل آن کوچک باساقی باریک بلند
سفید رنک وبعد خشک شدن ساقی باریک ازان ظاهر میکردد وبرسرآن برکهاء ریزه زرد ودروسط آن تارهای باریک
سفید رنک * طبیعت آن تا آخر دوم کرم وخشک وکرمي آن زیاده بر خشکي * افعال وخواص آن خوردن دوسه
درهم ازبرک آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیدهٔ حب بسته جهت رفع تپ بلغمي واوجاع

اعضا خصوصاً دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آن که آنرا در ظرف سربسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع

* فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* تین * بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند * ماهیت * آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی گولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیردار و برگ آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر برمی آید و درخت آن گل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ بستانی از برگ بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها منبسط میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شامی سیاه و بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است و اکثر سفید باشد و بعد از سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ برآمده باشد نشاید خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس برآورده بنشانند انجیر آن شیرین میگردد * طبیعت * آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گرم گفته اند و بری آن گرم تر از بستانی و در رطوبت کمتر * افعال و خواص * تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضب و مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون چند صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و مزال گرده و عسر البول و تقطیر آن واضح او زام و دمامیل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را کشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکروه آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیفتر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مبرودین و درد ظهر و تقطیر البول نافع و منعظ است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک آن مجفف قروح سره الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوهٔ رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و با آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الحلق غرغره با آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضلهٔ لسان و قصبهٔ ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیهٔ سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیهٔ فضول سینه و سرفهٔ کهنه و اوجاع مزمنهٔ ریه اعضاء الغذاء با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده طحال و با مغز گردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه با آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در سرکهٔ انگوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آنرا با قدری سرکهٔ آن بنوشند و بعضی را گویند به تنهائی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل.

خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیة
محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت
نفث مزمن و تفتیح سدد و تنقیهٔ گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پختهٔ کوبیدهٔ آن بتنهائی و یا با آرد
گندم و بلجو و یا ابرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد
عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نا پخته و یا خمیر
مایه جهت انضاج دماميل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بورهٔ ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داحس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح
آنست نافع و تکمید پختهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختهٔ آن با زیت در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی
لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کنندهٔ موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت
جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنهٔ آن با آب
مطبوخ شده جهت مغص و حمول سرشتهٔ آن با عسل با پارچهٔ پشمی جهت تنقیهٔ قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده
و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس بسردی مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی آن محلل و جاذب و با
تریاقیت و ضماد پختهٔ آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و
با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکستهٔ ریزه شده و چون یکدانهٔ
انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا کرد اند و چون در دیگ هریسه
اندازند نیز گوشتهای آنرا بزودی مهرا کرد اند و شاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی
و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کنندهٔ هر ذائب و رقیق کنندهٔ هر منجمد است و اکتحال
آن جهت نزول آب و سنون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده
گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کنندهٔ صلابت رحم با خطر و
ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق
و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیهٔ آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی
تخم مرغ و کثیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیهٔ رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصارهٔ شاخهای بری آن در
هنگام رستن برگ قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر که پوست آنرا
تازه جدا کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت
تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیدهٔ
سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده ببندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد
و عصارهٔ برگ تازهٔ آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم
قاطع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جگر
و معدهٔ ضعیف است خصوصا تر آن و مضر اسنان خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر و انیسون و مصلح

تر آن سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدل آن دراد ویهٔ شش مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا نیم مثقال وتا
تازه آن تا بکرطل است واشربه ولعوق وماء التین ومخلل ومطبوخ تس در قرابادین ذکر یافت

* تیواج * بکسر اول وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو والف وجیم * ماهیت آن گویند پوست درختی است شبیه بپوست تیواج
درخت چنار وگویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است وظاهرا طالیسفر باشد وانچه به تحقیق پیوسته طالیسفر
است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی درخت آنرا کریه بضم کاف وسکون راء مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وها
نامند ودوست آنرا کریه کا چهال وچهال بلغت هندی بمعنی پوست درخت است وبلغتی دیگر کالا کوره گویند * طبیعت آن
در آخر دوم سرد وخشک وبعضی در آخر دوم گرم وخشک گفته اند وقابض وبسیار تلخ * افعال وخواص آن جهت
درد سر ودرد دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی ورعاف وبخور آن جهت بواسیر خونی واسهال مزمن وتحلیل اورام رخوه
وشقاق مقعده ونزف الدم جراحات وسیلان رحم وحیض وضماد آن با سرکه جهت درد سر وتحلیل اورام رخوه وسنون
آن جهت درد دندان وتقویت لثه ونزلهٔ رطوبی وبخور آن جهت بواسیر وشقاق مقعده ودرد آن ودرد رحم ورفع وبا وطاعون
عجیب الاثر ونیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری وغیر آن واسهال الدم مجرب وسفوف آن با دوغ
ماست چکیده وربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری وقطع خون بواسیر نافع وگویند جهت
بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده وبا روغن بادام شیرین چرب
کرده حب سازند وپنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دوم یکمثقال ویک دانگ روز سوم
یکمثقال ودو دانگ وهمچنین هر روز یک دانگ بیفزایند که تا پنجروز تمام خورده شود وغذا روزی یک مرتبه بوقت ظهر
چلاو با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وروز پنجم مسکهٔ تازهٔ گاو با چلاو بخورند وجهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند
وقدری سوده با گلاب وصندل وکافور بر پیشانی ضماد نمایند وجهت نفث الدم یک مثقال آنرا با مثل آن لحیة التیس میل
نمایند وجهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر ان بپاشند وجهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با شیرهٔ تخم
خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند وقرزجهٔ آن جهت قطع سیلان رحم وحیض مفید مضر سعل ومحرورین ومعطش ومورث
التهاب احشا بنابر آنکه گرم دانسته اند مصلح آن کثیرا وربوب فواکه وبزرقطونا وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن
تا یک مثقال است وجوارش وحب وسفوف ومرهم آن در قرابادین ذکر یافت *

* باب چهارم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها ثاء مثلثه است * فصل الثاء المثلثة مع الالف *

* ثافسیا * بفتح ثا والف وکسر فا وسکون سین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف مشتق است از اسم جزیرهٔ که اول در ان ثافسیا
یافته واز انجا اخذ نموده اند وآن جزیره را ثافسیس نامند وبعضی الف را حذف مینمایند ولغت مغربی است وبیونانی مراس
وبربری اورباس گویند * ماهیت آن صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه بانزروت وتلخ وبسیار تند وگیاه آن شبیه
براز یانه وگل آن سفید وتخم آن مانند انجره واندک عریض ودر اطراف شعبهای آن اکلیلی وچتری مانند اکلیل وچتر
شبت وبیخ آن غلیظ وبسیار تند ومنبت آن کوههای سخت ودر تنکابن الموت چرن وبدیلمی تملی نامند وبیخ آنرا خراشیده
لبنی که از ان برمی آید بعد از انجماد میگیرند واین صلب حاد میباشد وبعضی بیخ آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند واین
اندک نرم حاد میباشد وبعضی مجموع بیخ وبرگ وساق آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند ودر ظرف سفالی خشک

میتمایند واین متخلخل ومجزماتل بسیاهی میباشد وضعیف القوة وباید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس پوستین بپوشد وصورت وبدن خود را محافظت نماید ویا بربدن خود موم روغن بارد قابض بمالد واستنشاق روغن بنفشه نماید وآن روز گرم نباشد وهوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد بسبب حدتی که دارد متورم ومتنفط میگرداند وگاه رعاف می آورد وبدن ان سبب میکشد گویند صمغ سداب بری است وغیر آن است جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آن است * طبیعت آن در سموم گرم وخشک ودمعهٔ آن گرم تر تا چهارم وقویترین سایر اجزای آنست وبا رطوبت فضلیه گفته اند که یبس آن کمتر از حرارت آن است * افعال وخواص آن محلل ومنضج وجاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد ومقیی ومسهل بلغم غلیظ وجهت استرخای مفاصل بارد ودرد پهلو وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وتفتیح سدد وداء الثعلب واسقاط ابنهٔ بواسیر وقلع آثار وانضاج وانفجار دمل نافع وآشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ وصفرا است وجهت درد پهلو وبطلان شهوت طعام واستسقا وطلای آن جهت رفع آثار جلد وکلف وبهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب ورویانیدن موی ودرد پهلو وزانو وقدم ونقرس ومفاصل وامثال آن وبا موم زن آن موم وکندر جهت کمنة الدم واسقاط ابنهٔ بواسیر وقلع آثار سیاهی وبنفشی وکبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس بر داشته با آب دریا ویا ماء الرماد گرم کرده بشویند وبا عسل جهت جرب متقرح ویا کوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج قیراط واز لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق ومعده ومقرح مصلح آن کثیرا وپوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است وچون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب ودرد مفاصل وآشامیدن آن با احسا وغیرها جهت مبرودین ومفلوجین بغایت نافع ودر رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست وتحقیق بدان جهت عرق النساء وضماد سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع واوجاع صدر وبعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد ومقدار شربت از پوست بیخ وجرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی ومضر مثانه وآلات بول ومصلح آن حب الآس وبلوط واکثار آن مورث ورم زبان وحلق ومعده وضیق النفس وغشی واحتباس بول وگرمی بسیار وشرمه تدبیر آن قی کردن وشیر تازه ولعاب بزرقطونا ومسکهٔ گاو وماء الشعیر سرد کرده آشامیدن وغرغره بروغن گل ونشستن در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد وگفته اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیة وگویند چون گیاه وساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبهٔ احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند ودیگر خسا را شرح کرده اند وجهت اکثر امراض باردهٔ رحم نافع است

* فصل الثاء مع الجیم *

* ثجیر * بفتح ثا وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است وقوت آن متوسط ما بین آب لطیف وجرم کثیف آن چیزی است واز مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است ولای هرچیز را نیز ثجیر گویند * طبیعت آن قابض * افعال وخواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار وورم پستان وحقنه بطبیخ آن جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن ومنع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه وهمچنین جلوس در آن ودانهٔ انگور که در ثجیر مانده باشد قابض ونیکو است از برای معده وچون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعا واسهال مزمن وتقویت معدهٔ مسترخیه نافع وضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمرة وورم کبد مفید *

* ثرید * نان خورد کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند وشامل است نیز نان خورد کرده وآنچه را که در دوغ

وشیرینیها وغیر آن کنند وبخورند

*فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة

ثعلب *ثعلب* بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح لام وسکون باء موحده بفارسی روباه وبهندی لومری ولوکری نیز نامند *ماهیت آن حیوانی است بری معروف وبهترین آن ثعلب سفید است *طبیعت آن گرم وخشک است وپوست آن در گرمی قریب بسمور وبا سهوکت بسیار *افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین ومرطوبین وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید ونطول طبیخ زنده آن که دست وپای آنرا بسته در آب جوشان انداخته وطبخ دهند تا مهرا گردد جهت درد مفاصل وبدستور نشستن در آن تعقد وصلابت مفاصل ووجع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید وهمچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره وسرعت راه رفتن اطفال ورفع اعیا وبخور آب مطبوخ آن جهت فالج واسترخا وتمدد وتشنج یبسی وامتلائی وآشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیده آن با آب وعسل جهت ربو وسرفه ومالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داء الثعلب باعث رویانیدن موی آن وقطور پیه گداخته آن در زیت ویا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن وادمان آن باعث رفع کری وتمریخ آن با روغن زیتون کهنه وامثال آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودردهای بارد وتدهین دست وپا به پیه آن در سرد سیر مواد سرما مانع تضرر آنها است ونگاهداشتن آن در دهان درد دندان ودرد چشم را نافع وسعوط زهره آن با اشق وآب کرنب هر همه مساوی دو روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام وزیاده نمودن آن بغایت موثر وخاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش ونواصیر وقروح خاره مفید واز خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند ویا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند وچون در برج کبوتر بیاویزند باقی نماند در آن مگر یک کبوتر وچون پیه آنرا بچوبی بمالند ودر کنج خانه بکذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند وپوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین ومرطوبین بلغمی مزاج وپیران وکسی را که سرما بر وغالب باشد مفید وهرچند موی آن زیاده باشد گرم تر ومحرور المزاج را مضر وآبزن وبخور ثعلب وطبیخ آن در قرابادین ذکر یافت وچون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

ثفل *ثفل* اسم جرم چیزها ست که آب آنرا افشرده باشند از ثجیر غلیظ ترود را فعال مشابه آن

فصل الثاء مع اللام

ثلج *ثلج* بفتح ثا وسکون لام وجیم بفارسی برف نامند *طبیعت آن در سوم سرد ودرد وم خشک *افعال وخواص آن مخدر ومعطش ومسکن درد دندان حار واخراج کننده زلوی که در حلق مانده وکرم معده وجهت تقویت مضم معده حار وتبهای حاره وجرب وحکه وضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف وآشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده وتقویت آن ومورث سعال ومضر احشای ضعیف ومبرودین ومرطوبین وصاحبان اورام باطنی ومصلح آن قرنفل وعسل وآب پرورده بآن بهتر از جرم آن است وچون قدری نمک وشوره با آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی ویا نقره ویا مس قلعی دار ویا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده وقدری گلاب داخل کرده ویا شربت ویا افشره ویا آب هر میوه که خواهند کنند وگلاب ویا بید مشک ویا عرق بهار ویا عرق کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده وسر آنرا بسرپوشی بپوشند واطراف آنرا بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند

بنحویکه ثلج ممزوج بنمک وشوره ازهرطرفی مقدارنیم شبر یا زیاده باشد وشده چهار ساعت کامل دران نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد کردد پس برآورده سرظرف را کشوده ازان برآورده تناول نمایند *

* ثلج صینی * معرب از ثلج چینی است * ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که ازهند آورند وابن بیطار کفته که زهر حجر اسیوس است ودر اسیوس ذکر یافت * طبیعت آن سرد درخشك * افعال و خواص آن جهت جلای بیاض عین وظلمت بصر وضماد آن بربدن جهت تپ دق نافع واین اسم را بربارودنیزاستعمال میکنند

* ثلثان * عنب الثعلب است

*فصــــــل الثاء مع المیم *

* ثمام * بفتح ثاء مثلثه ومیم والف ومیم لغت عربی است میرمحمد مؤمن نوشته که در تنکابن زرا واش ودر مازندران بازمیل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بکندم وکوتاه ترازان وساق آن باریک وبی کره وغیرمجوف وخوشهٔ آن شبیه بارزن وطعم آن شیرین * طبیعت آن دردوم کرم ودراول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل ریاح ومفتح سدد وضماد تازهٔ آن جهت اورام چشم ومنع ریختن مواد بسوی آن واکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره وتقویت اشعار عین وروبانیدن آن وازالهٔ بیاض چشم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

* ثمرة الاثل * بفارسی بارکزوکزبار وبهندی چهوتی مائین نامند * ماهیت آن بارنوع کوچک کزاست که عذبه نامند بقدرنخودی وازان بزرکتروغیرمثلث * طبیعت آن دردوم سرد ودرسوم خشک * افعال وخواص آن قابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی احشا وآب طبیخ آن که یک اوقیهٔ آنرا در رد رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنهٔ اطفال وجهت کزیدن رتیلا ورفع جرب رطب وباشکرجهت ربو وسعال وضعف جکر واحشا وزردی رخساره ورطوبات رحم واکله وحکه وامراض مقعده وقروح رطبه شربا وطلاء نافع ومضمضهٔ آن جهت تاکل دندان واستحکام لثه مفید وچون یک شبانروزدرآب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست ونطور آن مقوی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات و مقوی بصروجهت دمعه وسلاق وجرب بغایت مفید خصوصا که در کلاب خیسانیده باشند وجرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش واسهال کهنه وسیلان مواد ونزف الدم ماصار برشتهٔ آن در رجوف کل سرشوی کرفته جهت اسهال مجرب ذرور آن جهت بردن کوشت زائد وقطع خون جراحات وطلای آن جهت نیکوئی رنک رخسار وصاف نمودن بشره وحمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم وضماد پختهٔ آن باآب وسرکه جهت سپرز وچون آنرا با صندل وافسنتین بجوشانند وآب آنرا با شکربقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است وجهت تقویت اشتها واعضا واعصاب ورفع اعیاو مغص وتنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده وتقویت آن بغایت موثر مضر سپر مصلح آن دوقو بدل آن مازوبا شحم انار بوزن آن مقدار شربت ازجرم آن تا ده مثقال وکویند تا چهار درم است

* ثمرة الطرفا * بفارسی کزبار ومعرب آن کزمازج است وبهندی بری مائین نامند * ماهیت آن ثمر درخت کزاست مثلث شکل بزرکتر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن وخالی از حرارت لطیفه وجلا وتقطیع نیست *

* ثمنش * بضم ثاء مثلثه وسکون میم وضم نون وسکون شین معجمه بیونانی نباتی است که مابین شجر وحشیش باشد *

*فصــــــل الثاء المثلثة مع الواو *

* ثوم * بضم ثا وسکون واو ومیم بفارسی سیر وبهندی لهسن گویند * ماهیت آن بری وبستانی وجبلی میباشد بری
آنرا بیونانی اسقوردیون وبعربی ثوم الحیه نامند ودر حرف الالف مذکور شد وبستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه
یعنی چند دانه بهم متصل ویکی منحصر بریکدانه وبقدر پیاز کوچکی واین نسبت بآن کمتر است وجبلی آنرا بفارسی موسیر
نامند وبرگ آن عریض مانند نرگس وگل آن بنفش وبیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی وبسیار بزرگتر از بوستانی ودربو
فی الجمله شبیه بدان وبهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست وجبلی آن از جهت محلل نمودن بهتر وبدون محلل
این قسم کم مستعمل وتازه همه اقسام بهتر از کهنه ونوعی دیگر مرکب میان ثوم وکراث است که آنرا کراثی نامند * طبیعت
آن در سوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه وحرارت او شبیه بحرارت غریزی است وبری آن در چهارم گرم وخشک
* افعال وخواص آن محلل وجالی ومفتح ومجفف رطوبات معده ومفاصل ورقیق کننده خون ومدر بول وحیض
وعرق وبا قوت تریاقیت ومقرح جلد وخوردن آن با مراعات زمان ومزاج وحدها عند الحافظ صحت مزاج ودافع مضرت
آبهای مختلف وهوای وبائی وتعفن خصوصا با سرکهٔ آن وجهت تصفیهٔ حلق وصوت وربو وضیق النفس ونسیان وفالج
ولقوه ورعشه واکثر امراض عصبانی واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس ووجع ورک وامثال اینها وقطع اخلاط غلیظه
وسدد ودفع ریاح تهیگاه وقولنج ریحی وزلوی درحلق مانده واقسام کرم معده وحب القرع ودود وطوبین محرک باه و
مولد منی ودر محرورین مجفف آن ومعطش وجهت تبهای کهنه وقروح شش ودرد معده ورفع تشنگی که از بلغم وسدهٔ
ماساریقا باشد وتقطیر البول ونیکوئی رنگ رخسار وتلطیف غذاهای غلیظ وتحلیل اورام وحصاة گرده وگزیدن مار و
سائر هوام وسگ دیوانه گزیده ورتیلا وبا شراب جهت سم افعی ومداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید وروئیدن
موی سیاه وبا انجیر وسداب وبا مغز گردکان قویتر از فادزهر ومطبوخ آن با زیره وبرگ صنوبر جهت تقویت دندان و
با شیر گوسفند پخته وبا روغن گاو تازه بریان کرده وبا عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه وانعاظ بیعدیل وبا طبیخ
فودنج جبلی جهت قتل حبش وصئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن وعدم مراعات مزاج وسن وفصل مصدع
ومحرق خون ومضر چشم وشش وبواسیر وزنان حامله وصاحبان زحیر وخنازیر ومولد صفرای بسیار وتشنه ومضعف باه و
مهیج امراض نائبه مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک واضافه نمودن روغن بادام وبا روغن کره واستعمال آن
با کشنیز وسکنجبین وآب انار ترش شیرین وامثال اینها واکتحال با آب آن جهت کمنة الدم وغرغره با سرکه محلل آن یعنی
پرورده در آن جهت اخراج زلو درحلق مانده وذبحه ومضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد وتاکل آن و
تقویت لثه وبند شدن رنگ داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر وکندر در دهان جهت وجع اسنان حادثه از برودت واحتقان
بدان جهت عرق النسا ومالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی ورطوبی آن مفید وطلای آن با عسل
جهت بثور وقوبا وقروح رطبه سر وسبوسهٔ آن وبهق وجرب ولیکن مقرح کنندهٔ جلد است وبا برگ انجیر سیاه وزیره جهت
گزیدن ابن عرس وبا جند وروغن زیتون جهت جذب سم عقرب ومار وسگ دیوانه وکل سموم ورفع اذیت آنها وبدستور
با عسل وبا سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه وورم اعضا وضماد پختهٔ آن با شیر جهت گشودن دبیله ودمل وتحصیل محرق
آن با عسل جهت ازالهٔ خون منجمد در تحت پلک چشم وبا روغن بان جهت داء الثعلب وبا روغن گاو جهت [illegible] انفع وخوردن
آن در روغن بریان کرده وطلا کردن جرم آن وبا روغن آن وبا آب [illegible] جهت تجفیف قروح رطبهٔ سر و[illegible] روغنیکه

مگر بعد از جوشانیدن باشند جهت جمود خون در اطراف بدن وشفا قیکه از برودت بهم رسیده باشد وجهت وجع مفاصل وقولنج بلغمي وسحج حادث از خلط لزج شربا وطلاءً از خارج وطلای رماد آن با عسل جهت بهق وبرص وداء الثعلب وکلف والم وجرب وجلوس در طبیخ برگ وساق آن جهت ادرار بول ورفع احتباس حیض واخراج مشیمه وبدستور تدهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت بآن وطلای آن با نوشادر جهت برص وبهق وبا زفت جهت داخس وخشونت ناخن وکیی آن وطبیخ آن کشند شپش وخایندن برگ آن وبعد از ان مضمضه نمودن ریحاني زائل کنند رائحهٔ آن است وگفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آنرا بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه وروز دوم دودانه وروز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چهلم چهل دانه شود وباز بدستور هر روزی یکدانه کم نمایند تا بروز هشتاد دم بازبیك دانه رسد درین انشاء الله تعالی زائل گردد ومحتاج بدوائی دیگر نگردد وچون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد ودر انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد وموی ریش سفیده شده سیاه رویید وتریاق البلغم ومنافع آن ودهن ومخلل ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت *

ثومون * ثومون * بضم ثاء مثلثه وسکون واو وضم میم وسکون واو ونون بفارسي تخم زرد آب وبترکی صفرا اوتی نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسداب وبرگ آن درازتر از ان وگل آن سفید وتخم آن تلخ وتند وریزه وگویند تربد زرد بیخ آن است ودر افعال مشابه خربق * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقیئ ومسهل اخلاط غلیظه واقسام کرم معده ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده مقدار شربت آن نیم درهم مصلح آن کثیرا وکشنیز است *

* فصل الثاء مع الياء المثناة التحتانية *

ثیل * ثیل * بکسر ثاء وسکون یا ولام لغت عربي تخم وتخمه وخومه وبترکي پیلان افردی ودر تنکابن کرک جرواش وبفارسي بید گیاه نامند وگویند که آن نوعی از حرشف است * ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهی است که در کنار آبها وروا ه وزمینهای نمناک میروید ومفروش بر روی زمین ومخصوص بزمانی نیست وشاخهای آن دراز وبا ریک وبا گرهها وبندهای بسیار وبرگ آن بسیار ریزه وسرهای آن تند واندک صلب مانند صعتر وبرموسر هو کرمی وبندی رسته وگل آن مابین سرخی وسفیدی وطعم گیاه آن بی مزه وبیخ آن مادام که تر وتازه است آنرا میخورند وطعم آن شیرین بی مزه وبا اندک حرافت وقبض ودواب آنرا میخورند وطعم گرههای آن شیرین تر وصنف دیگر برگهای آن عریض ونرم وچون دواب آنرا میخورند میمیرند ومنبت آن گفته اند دربابل بسیار است ودر راهها میروید وصنف دیگر برگ آن مانند لبلاب وگل آن خوشبو وثمر آن کوچک وعروق آن پنج با شش بسطبری انگشتی ونازک وبدبو * طبیعت صنف اول آن در اول سرد وخشک وبا قوت قبض وگویند معتدل است وبیخ آن لذع ولطیف * افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص وقروح مثانه وعسر البول وطبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده وقروح مثانه وآب گیاه آن از نیم رطل تا یکرطل جهت رفع سموم اقسام مارها وسگ دیوانه گزیده وحرقت البول واحتباس آن وتفتیت حصاة وتیهای حار وسل بغایت مجرب وضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه ومادام که خون آلوده باشد وگزیدن هوام وضماد حشیش آن جهت اورام حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح بغایت نافع ومدر بول وصنف دوم عصارهٔ آن

یا ادویهٔ مناسبهٔ مانند شراب یا عسل مرد و مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و بوزن مر دو کند رچون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاة کرده و مثانه و قروح آن مفید و تخم سوم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند و ضماد تازهٔ آن با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است *

* باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است * فصـــــل الجیم مع الالف *

* جار النهر * بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار و آب نمیکند و در جاهای خشک نمیروید * ماهیت آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ چغندر مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی گل و ثمر * طبیعت آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و بجهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثهٔ عفنهٔ ساعیه و حکه طلاء و ضمادا ارد روزانافع و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سود مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال جار النهر

* جام پهل * بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندی است و در بنگاله مشهور بسفری انبه جام پهل
* ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخرنگ و بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از مغز سفید و از سرخ سرخرنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که کلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست و در دهند و دکهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت آن ببزرگی درخت سیب و به و غیرموزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلند تر و با خشونت و بی تشریف و چوب آن پر ریشه شکننده میباشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال میسازند و میسوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خوردهٔ آن کم ثمر میباشد و چون تنهٔ آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال باز ثمر میدهد * طبیعت آن گرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست و تخم آنرا بخورند و نیمرس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصلح و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن * جام کهاس
* جام کهاس * بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت دندی و بنگاله است

* ماهیت آن کیاهی است که در هند و بنکاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برک بیوسته بهم با برقیت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بورقیت و کل آن شبیه بیرکی عریض طرف پائین آن بپیچیده و از جانب بپیچیدکی میلی مخروطی شکل روئیده و زیر کل آن کرمی صراحی شکل و بعضی باریک سفید و کل آن نهایت بدبو میشود * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن ساق برک پختهٔ آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و درد معده که بند نشود و کذا شتن مقدار نخودی و یا با تلائی از ان بیخ در جوف قدری از مویز پخته که بهندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بست و چهار توله که یکنیم پاو آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیکر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نکهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روز دو مرتبه آنرا در جوف زخمها پر کنند و بر بالای آن بطرز مرهم استعمال نمایند و اکر بعد التیام و جاق شدن خارشی در آن موضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زائل کردد و این روغن زیاده از یک هفته نمیماند و هفتهٔ دوم باز اکر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند *

آبموس * جاموس * بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی کاومیش و بهندی بهینس نامند * ماهیت آن نوعی از کاو صحرائی است سیاه رنک و بسیار زورآور نسبت بکاو اهلی و شاخهای آن بلند تر و قوی تر و در هند و بنکاله و دکن میباشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیکر جنکلی و این بسیار قوی و بزرک و شاخهای آن بلند تر و قوی تر از اهلی میباشد و این را ارنه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر کاو چرب تر و غلیظ تر خصوص شیر جنکلی آن که ارنه کفته شده * طبیعت آن کرم و خشک و جنکلی آن کرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن کوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و کوشت بچهٔ شیرخواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و ضرر و غلظت کمتر دارد و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر هم آن مجفف قروح و حکما کفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویهٔ ملطفه و مهرا پختن آن و بعد از ان سکنجبین آشامیدن و در رساطت از پوست جنکلی آن سپر میسازند بسیار خوب میشود *

انبومن * جامون * بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم مینامند * ماهیت آن میوهٔ هندیست درخت آن بسیار بزرک بقدر کردکان و از ان بزرکتر و برک آن اندک باریک و بلند نابیک شبر و سبز تیره و شکوفهٔ آن سفید و بسیار ریزه و میوهٔ آن شبیه بانکور سیاه و اندک طولانی و بعضی بزرک تر از ان و رنک ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرک و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرک بالیده بسیار شاداب چاشنید ار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را راج جامون نامند و صنف دوم در اوصاف

مثل آنکه ذکر شد بدین مرتبه نیست * طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن حابس
اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حارین و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضهٔ آن جهت خناق و قلاع حار و استحکام
لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها رادع
محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیدهٔ آن جهت داء الثعلب نافع و رویانندهٔ موی آنست در چند مرتبه و
نقوع ریشهای باریک بیخ آن و لیفهای باریک نازک آن بمقدار دو تولچه نیم کوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف
نموده بیاشامند تا مدت بست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنهٔ آن با مغز تخم کهنهٔ انبه و ملیله بریان کرده جهت اسهال مزمن
مجرب و ذرور برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر
هضم مصلح آن نمک که آنرا شسته و نمک بران پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرهٔ آن که آب آنرا
گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدری که طعم آنرا نیکو کرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا
صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنیدار کرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره
بهتر از اکل ثمر پختهٔ آن است و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته نرم
و سبک گردد بعد یکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر
است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک
نوع آنرا گلاب جامون مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین
و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برائحهٔ گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه
و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این ببزرگی درخت نوع اول نمی شود و اکثر براکنده میباشد و برگ
های این نیز در طول و عرض از ان کمتر و اندک عریضتر و نازک تر و سبز روشن * طبیعت آن معتدل مائل ببرودت و یبوست
* افعال و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و لغلخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع *
* جاورس * بفتح جیم و الف و فتح وا و سکون را و سین مهملتین معرب از گاورس فارسی است و آن نوع ریزهٔ دخن
است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنگنی نوعی از ان است * ماهیت آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن جاورس
ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم
و دیگری را ذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس که معرب گاورس است و بشیرازی
گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر
است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر می شود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند
و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند جوار اندک عریضتر و دراز تر از ان و
خوشهٔ آن نیز مانند خوشهٔ جوار و دانهای آن از ان ریزه تر و نرم تر و مدور تر و کم تر و بهترین آن زرد سنگین آن است * طبیعت
آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند * افعال و خواص آن لطیفتر از دخن و
قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از ان کم متولد میباید و دیر هضم و چون هضم گردد
بدن را قوی کرده اند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پختهٔ آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن

ونزلات نافع وخوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری ومدر بول ومسقط جنین واکثار آن مولد خون سوداوی و موزب سده ومصلح آن روغنها وشکر وحلواهای چرب ویا با شیر ویا با نخاله پختن ویا روغن خوردن وبحمام رفتن ومالیدن روغنها بر بدن وکماد گرم کردهٔ آن محلل نفخ معده وتهیگاه ومغص ودرد بواسیر وپختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صاحبان خون زائد ورطوبات فاسده وجلوس بر سائیدهٔ آن با نمک که در خرقهٔ بسته باشند جهت بروز مقعده وپیچش و ثقل محتبس در امعا نافع وبدل آن در اضمده شونیز واستعمال کهنهٔ آن که یکسال بر ان گذشته باشد جائز نیست

جاوشیر

* جاوشیر * بفتح جیم والف وضم واو وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه بفارسی جواشیر وگوشیر وایز بشیرازی جاحوشی نامند * ماهیت * آن صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره وباطن آن سفید ونبات آنرا ساق غلیظ وبلند تا دو ذرعی ونرم وبر وچیزی سفید شبیه بپشم وبرگ آن شبیه ببرگ انجیر مائل باستداره ومشرف بپنج تشریف وخشن وبسیار سبز وقبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت وگل آن زرد وخوشبو وتخم آن سیاه وقریب بانیسون وخوشبو وتند وساق آن کوتاه وغلیظ ونرم ومزغب بزغب سفید مانند غبار ریزه وبیرون آن سیاه واندرون آن سفید وبهترین صمغ آن تیزبوی زعفرانی رنگ وطریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا میشکافند در هنگام ظهور ساق آن وحوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر آن فرش مینمایند که صمغ آن دران جمع گردد وچون خشک گردد از ان برمیدارند ونیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند ونیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن ریزهای آن سفید باشد وزبان را بگزد وبدست بچسپد وچون در سرکه ویا آب حل نمایند زرد منحل گردد وبوی آن تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند رنگ خشک کردهٔ آن زرد ومحلول آن در آب برنگ شیر باشد واین ضعیف العمل وغیر مستعمل است ومغشوش آن سیاه رنگ وغش باشق وموم میکنند * طبیعت * آن گرم وخشک در سوم وبعضی خشک در دوم گفته اند * افعال وخواص * آن محلل ریاح ومفتح سدد ومقوی اعصاب ضعیفه ومضعف اعصاب صحیحهٔ قویه وملین صلابات وجالی لزوجات واوساخ وبا قوت تریاقیه وجهت امراض باردهٔ بلغمیه خصوصا عصبانیه ودماغیه مانند صداع وفالج ولقوه وصرع وام الصبیان ورعشهٔ حادثه از کثرت جماع ونزلات وکوفتگی وتعقد عضل ودرد مفاصل ودردیکه از صدمات بهم رسیده باشد وجبر وکسر استخوان ودرد پهلو ونزف الدم وسرفهٔ بلغمی نافع که نیم درهم آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند وبران مواضع نیز ضماد نمایند ویکمثقال آن جهت لرز حمیات دائره واستسقا ویرقان وتقطیر البول وجرب مثانه ونفخ رحم وادرار طمث وقولنج ریحی وبلغمی وتفتیت حصاة ورفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع وصرع وام الصبیان ولقوه ورعشه ونزلات الغریبة والصدمة آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه وصدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب وتقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش جهت رفع کری الاسنان مالیدن آن بر دندان و پرکردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع ومنع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه ودرد پهلو حادث از برودت وربو وسترضماد برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصارهٔ آن با سرکه وطلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز وچون ده مثقال آنرا در دوجرهٔ عصیر عنبی اندازند وبعد از بیست روز صاف نمایند وبیاشامند جهت طحال واستسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یکبندقهٔ آن با آب گرم جهت ادرار بول وحیض واصلاح رحم بارد وتحلیل صلابت آن ورفع تقطیر البول وثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افسنتین واختناق رحم را مفید واسقاط

جنین نماید وریاح رحم را پراکنده سازد وتحلیل دمل وصلابت آنرا زائل کند شربا وحمولا وقولنج وحکۀ مثانه را نافع واسهال خلط خام نماید وحمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث وقتل جنین واخراج آن هرچند بعد سه روز باشد خصوصا استعمال فتیلۀ آن واحتقان آن در رحم باعث تجفیف آن القروح والجروح والاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه ونار فارسی وبا زیت جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وبا روغنها جهت رفع اعیا وبدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النساء السموم طبیخ آن با زیت بعد یکه مرهم کرد جهت گزیدن سگ دیوانه وبا زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام وغیرها وبدستور عصیر آن داخل کردن آن درمراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن هرماهوزرخیسانیدن اودرمطبوخ عنبی وبعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر انجیر ودراسهال اشق آشامیدن تخم آن باشراب جهت اختناق رحم واصلاح عصب رطب وخدر وقولنج بلغمی ورلیحی ونیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام وبا نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع وضماد رند رو ربیع آن جهت قروح مزمنه واستخوان عاری از گوشت شده وحمول آن جهت کشودن حیض واخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل وبکل آن نیز جهت جراحات وبثور وبالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است *

چاول منگری *چاول منگری* بفتح جیم فارسی والف وضم واو وسکون لام وضم میم وسکون نون وکاف فارسی وکسر راء مهمله وسکون یا* ماهیت آن ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور بچاتکام مضاف صوبۀ بنگاله است میشود درغلافی اندک نازک صلب اغبر وظاهر مغز آن سیاه رنگ وباطن تازۀ آن سفید مائل بزردی وبادهنیت وبی طعم ورائحۀ غالب وهرچند کهنه گردد میل بزردی وسیاهی مینماید وبهتر ومستعمل تازۀ آن است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم وباتریاقیت * افعال وخواص آن مفتح رجالی ومصلح خون فاسد وجهت جذام وجرب متقرح وقوبا واکثر امراض دمویه وسوداویه نافع شربا وضمادا مضر محرورین وروغن آن نیز برای جرب وقوبا مفید

چای خطائی *چای خطائی* بفتح جیم عجمی والف ویا وفتح خاء معجمه وفتح طاء مهمله والف وکسر همزه ویا وصحیح بتاء مثناۀ فوقانیه است نه طای مؤلفه * ماهیت وسبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رسالۀ خود نوشته که سبب معرفت وشناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها وبیشها وکوهها میگشت وزرد وعلیل وضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی باطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخته در اندک مدتی آثار صحت وحسن صورت در خود مشاهده نمود وکمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد وآن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود واز دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند وتجربه نموده خواص آنرا ثبت نمایند ونیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است وباریکتر از آن وخوشبو وبا اندک تلخی است وچون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد وآشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد وخون را صاف نماید وآن خودرو ومزروع میباشد وگفته که طائفۀ که در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادئی است وگیاه این برگ باطراف آن میروید وبرخمار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند وبیع وشرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نمیتوانند نمود خراج آن بخزانۀ پادشاه عاید میسازند ومترجم صیدانۀ ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع

نبات منبت آن زمین چین است و آنرا می برند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند
شربت آن قائم مقام ادویهٔ مرکبه است و مضرت ادویهٔ مرکبه ندارد و ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن میکنند ·
زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ دارو با آن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طایفهٔ
که بزمین تبت میبرند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در
رائحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای
آنرا بشاخهٔ برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی
که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند
ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام و غذا اثر تمام است و در صدد تجربهٔ
آن در آمدند و حقیر در کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و ازان بزرگتر و
عریضتر و ضخیم تر و شعبهای آن بلند تر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یکقامت تابدو سه
قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب باتها شاخهای باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور
و در بعضی جا هاسه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج برگ
و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی
آن که برگهای آن بسیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد ازان سبز و اما یبس این ازان زیاده و بعد ازان
بنفش و بعد ازان سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است
و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند
و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصا سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی نامقیدان
مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده میفروشند بدین طریق که چون ضابطهٔ نصاری است که مطبوخ
یعنی جوشانیدهٔ آنرا نمیخورند و مضر و بدذائقه میدانند جرم آنرا و لهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آنمقدار که ربع آن یا
خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند
مثلا دریکمن طبی آب که تخمینا سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یکمثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن
کمتر و از زبون آن بیشتر تا ده و مثقال ریخته تا نیم ساعت تامل میکنند تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب
اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در ان نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت
و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میآشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک
جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در ان ریخته نیم گرم میآشامند پس خدمهٔ آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده
و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن
بزهومت رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک با زبودن برگها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن * طبیعت
آن گرم تا آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و
حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه حدت و افعال مذکوره ازان بسبب تلطیف و تقطیع

آن نفخ بلاغم و اخلاط لزجه و مغثی ملتهبه را رد انواع رطوبات حادثه از شراب است * افعال و خواص آن مقوی قوی
و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منعظ و منعش و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و
مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جهت دندان و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر
معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخورات بوی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت معدل
و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سلی بواسیر
و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هر یک به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه
و تسکین درد بواسیر و بطول آن معرق و منوم و طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست بنقوع آن در آب گرم بطرز
مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میکردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و
شیر میدانند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره
است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام
سابق در خود ثقلی و جشائی و نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در اوقات
حاره و مزاجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام
و تحلیل آن و از این جهت نصارئ قاطبة و اتباع اوشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند و بهترین
مصلحات آن در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت
غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب
و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائی که مقوی فعل آن است از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها
استعمال نمایند مثلا اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه
و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و سناء مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل
کرده احتقان بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین
بتفصیل ذکر یافته و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری در اینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی و ارواح
و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیه الثعلب مصری از هر یک نیم درم اسکند
ناگوری کبابه چینی از هر یک ربع درمی کوفته پخته بدستور مقرر طبخ نموده و حبه و عنبر اشهب در آن گداخته نبات بقدر
آنکه آنرا شیرین گرداند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یکنوع چای دیده
شد که از جبال نیپال و بهتنت می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع بقدر یکشبر و زیاده و برگ آن اندک باریک
و بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک
بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاهدارند باندک زمانی منحل گردد و از آن نقلی چند ان نماند * طبیعت آن گرم
و تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است *

* فصل الجیم مع الباء الموحدة *

* جبره * بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و ها لغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی ارلسطیون بمعنی جمع کننده جلد

* ماهيت آن گياهی است ربيعی وهرسال تازه ميرويد منبت آن بلاد مغرب ودرتلها وبلنديها بهيار ميرويد وبلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت وبوی آن مانند بوی شراب وبرگ آن شبيه ببرگ سيب وقابض وبيخ آن سفيد ومانند موی باريک وگياه آن بی گل وثمر ونهايت بقای آن تا سرطان است وزياده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه درعسل نگاه دارند * طبيعت آن در اول دوم گرم وتر * افعال وخواص آن مقوی دل وفکر وحواس ومفرح وجهت صاف کردن خون والتيام جراحات شربا وطلاء وباشراب دو درم آن جهت ودن عضل وفسخ آن نافع وگويند چون بيخ آن را باگوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمايند پارچهای گوشت را بهم ملتصق سازد وآشاميدن مرقه آن جهت يرقان مجرب دانسته اند وچون برجراحت تازه بچکانند انرا ملتزق وملتئم سازد مصدع محرور وبدن مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوريون ودرتفريح مثل وربع آن زعفران است *

جبسين

* جبسين * بفتح اول وسکون باء موحده وکسر سين مهمله وسکون يا مثناة تحتانيه ونون بفارسی سنگ گچ نامند * ماهيت آن سنگی است رخو سريع التفتيت ذو طبقات که بآسانی از روی هم جدا ميگردد سه قسم ميباشد يکی سفيد براق صفائحی انطاکی گفته که اين فی الحقيقة طلقی است که نضج کامل نيافته وبعضی گفته اند که زيبق است که غالب آمده بران اجزای ترابيه ومتحجر گشته واين را اسفيداج جبساسين نامند ودوم سرخرنگ حجری وسيوم غيرصفائحی وغير براق وان حجر گچ است که پخته کوبيده گچ ازان ميسازند بهترين آن سرخ آن است وبالجمله طبيعت اقسام آن در سيوم سرد وخشک وبعضی در اول چهارم خشک گفته اند * افعال وخواص آن قابض ومغری وضماد آن با سرکه ملحم وملزق جراحات ومغری وحابس خون جاری از اعضا ومحلل ورم وترهل واستسقا امراض الراس طلای آن مفردا وباسفيدی تخم مرغ وغبار آسيا جهت قطع سيلان خون وباسرکه بر پيشانی جهت حبس رعاف وباگل ارمنی وعدس ولحية التيس وآب مورد وسرکه جهت حبس رعاف العين طلای آن باسفيدی تخم مرغ جهت رمد وموی ومنع ريختن مواد بچشم وباآب کشنيز جهت رفع باد سرخ واورام ملتهبه مجرب واز خواص آن آنست که چون باروغن زيتون واندک بوره وشب يمانی بسايند وبرکتابت ونوشتجات بمالند زائل گرداند وبرجامه ها رفو شدها باعث قلع چرک وچربی آن است وطلای آن بربواسير جهت رفع آن موثر المضار آشاميدن آن کشنده است بخناق وخشکی دهان وقولنج وترياق آن آشاميدن ماء العسل واشيای لعابی وعصارهٔ خطمی تر وتازه وملوکيه پس آشاميدن ربع درهم سقمونيا درجلاب وحب النيل وقی فرمودن اگر سحج عارض گردد بمعالجهٔ آن پردازند ودر اکثر اعراض وتداوی نيز مانند اسفيداج وقوی‌تر ازان است وسفيداب جبساسين در جميع افعال قوی‌تر از همه اقسام وبغايت قابض ورادع وجامع ومجفف است *

جبن

* جبن * بضم جيم وباء موحده ونون مشدده بفارسی پنير نامند * ماهيت آن معروف است وآن شير بسته است بتعمل بزدن پنيرمايه وغيره بران بهترين آن تازهٔ چرب آن است که مابين نرمی وصلبی وخوشبو واندک مائل بحلاوت باشد که از شير معتدل از حيوان صحيح البدن که خوراک آن گياههای نيکو باشد بعمل آورده باشند ومصنوع ازماست بهتر وسريع الهضم تر است ودستور صنعت آن آنست که شير را جوشانيده پنيرمايه بران زده منجمد ساخته نمک بران ميپاشند تا مائيت آن ازجبنيت جدا گردد وبعد ازجدا شدن جبنيت آنرا نمک زده درسبدها ويا کيسهٔ صفيفی کرده نمک بران پاشيده سنگی سنگين بران ميگذارند تا مائيت آن تمام برآيد وبعضی درخاکستر دفن ميکنند برای جذب مائيت آن پس استعمال مينمايند

را کرنمکین نخواهند ثانیا بران نمک امیا شند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحهٔ آن نکشته باشد و چون تناول نمایند رائحهٔ آن در جشا تا مدتی از دهان نماید * طبیعت تازهٔ آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن مقوی معده و رود ه و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء الغذاء الکل برشتهٔ آن بعد از طبخ و نشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العون ضماد آن جهت رمد و طرفة الدم چون پنیر را در آب جوش دهند و مضمضه آب آنرا بیا شامند شیر آن زیاده کردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصا با برگ چنار کهنه لب نامند و با حماض بری المضار مضر معده و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بد ستر با ماء اکارع و کوبند از مفاصل چیزی مانند کچ برمثل آورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب و دافع السموم بانفود نیج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرودین و احبان سدهٔ احشا و لاغر کنندهٔ بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردکان و در مبرورین میوها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و منوم و جهت تپ دق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین و مورث امراض باردهٔ رطبه و مولد حصاة

* جبلاهنگ * لغت فارسی است و جبلاهیج معرب آنست * ماهیت آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشیوران بترکی صفرا اردی گویند و آن تومونست و ذکریا فت * افعال و خواص آن مسهل و مقیی و آشامیدن تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد ازین چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیرا و انیسون و حنظل بعد ازان بنیل و خوردن غذای چرب و شیر تازه باعث و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و هرگاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند بحقنهای مناسب * جبلاهنگ

* فصل الجیم مع الثاء المثلثة *

* جنجاث * بفتح جیم و سکون نون و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی برد یسیون نامند * ماهیت آن گیاهی است شبیه بگیاه در منهٔ ترکی و ازان کوچکتر و خشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه بافتوان و رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن با اندک دهنی و تلخی و کوچکتر از عدس * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کنندهٔ احشا و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص رحم بعد از ولادت و جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن ملیلهٔ کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است * جنجاث

* فصل الجیم مع الدال المهملة *

* جدوار * بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار و زراوند عجمی است و بعربی انتله و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فرورین و بهندی نربسی نامند زیرا که نربکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کنندهٔ بدن از غائلهٔ * جدوار

سمیت زهر است * ماهیت آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل وعقربی کره دار بمقدار انگشتی وازان بزرگتر وکوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم وظاهر آن سیاه رنگ وباطن آن بنفش وبهترین آن آنست که با وصاف مذکوره باشد وچون بسایند رنگ آن بنفش وطعم آن تلخ باشد وانچه چنین نباشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است وگفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ وباطن آن بنفش مائل بسرخی وعقربی شکل تلخ طعم باشد بلا ین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک ازان شیرینی مدرک گردد وبعد ازان تلخی بسیار واین قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است واین بهترین اقسام آنست ودوم آنست که ظاهر وباطن آن هردو تیره رنگ مائل بزردی وتلخ طعم وعقربی شکل باشد واین در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر وباطن آن هردو سیاه وسائیده آن نیلی رنگ وتلخ باشد واین درخوبی بعد از قسم دوم است ومنبت این هردو قسم جبال تبت ونیپال وموررنگ ورنگ پور ونواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی وتلخ وبقدر زیتونی باشد ومنبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است وآنرا انتله گویند وبقدر زشبرا ست وسیاه ونرم وبسیار تلخ ومنبت این اکثر با بیش یکجا میباشد وگویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلاد مقدار نیم دانک ازان بیش را میخورند وزیان نمییابند بخلاف بیشهای دیگر که علحده بود وازجدوار دور رُوئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال ومواضع میروید با بیش وبدون بیش حتی محال خراسان خصوص بحدودیکه بسمت مشرق نزدیک تر باشد وازجمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس وتبت واقع است گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک وکم رنگ بسفیدی مائل ودر تریاقیت ضعیفتر وانچه در جبال تبت میروید ازان بزرگتر ورنگین تر وقوی تر ودرتریاقیت قریب بخطائی واثر بسیار بران مترتب میگردد وبهتر است ازانچه در جبال هند میروید وهمچنین انچه که بحد وتبت نزدیک تر است قویتر ازان بعد آنست وبهتر از هندی است وهندی بهتر از جاهای دیگر وخراسانی وغیر آن بسیار زبون وبغایت ضعیف الاثر است گوید در هر بلدی از جبال قریب بد انکه جدوار در آنها میروید میآورند مثلا در خراسان وقندهار وکابل وشاه جهان آباد از جبال تبت ونواح آن وقلیلی از خطا ونیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از جبال نیپال ونواح آن ودر مرشد آباد اکثر از جبال مورنگ ورانکا ماتی ورنکپور ودر هریک ازاماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هرچند در قوت ضعیفتر از اقسام خطائی وتبتی اند بسبب تفاوت آب وهوای حوالی آن وبدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود وکمیاب است بعضی نامقیدان بی باک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند ونیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد وچون بیش سفید وشکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند وفرق میان جدوار اصلی وجعلی رنگ کرده چند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا بآب تر نمایند ودست ویا پارچهٔ کرپاسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید وچون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ انچه آنرا بدان رنگ نموده اند ودیگر آنکه ظاهر آن خشن وناهموار وباشکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده وجوشانیده خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی وصفا وهمواری میباشد ودیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست وظاهر آن رنگین تر از مغز آنست وفرق میان جدوار وبیش نیز چند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر وباریک تر از

جدوار میباشد ورنگ آن سرخ تیره وعلامت آنکه چون بیش را بتراشند وبرزبان رسانند احساس حرقت وحرارت نماید واگر
قوی باشد باعث تورم وآبله شود بخلاف جدوار ونیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخایند ویا بسایند و
برزبان بمالند رفع غایلهٔ آن نماید وطعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش وهمچنین امتحان جدوار را در زهرهای
دیگر نمایند وگفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است * طبیعت آن گرم وخشک در
اول سوم وحرارت آن لذاع ومونی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی وارواح وتقویت وازدیاد آن مر آن هردو
را ویحتمل که آنچه شیخ الرئیس رحمه الله در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا برهمین جهت باشد
که اثر ونفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه وخاصیت نیز است ولهذا تریاق انواع سموم حاره وبارده مشروبه
وملدوغه است شربا وضمادا * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی واعضای رئیسه از دل ودماغ وکبد وتقویت احشا
نماید وفادزهر جمیع سموم حاره وبارده ومفتح وملطف ومحلل ومنضج ومسکن اوجاع ومسمن بدن ومقوی باصره ودندان ومشهی
ومبهی ومنعظ ومدر است وجهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وفالج ولقوه ورعشه واسترخا وخدر واستسقا و
یرقان وضعف معده وتفتیت حصاة وقولنج وعسر البول ورافع عفونت اخلاط وتپ ربع واکثر امراض بارده شربا وطلاء
نافع وآشامیدن نیم مثقال سائیدهٔ آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال وعقرب حتی عقرب جراره ورتیلا وهمه
حیوانات سمی وبیش نافع وبدستور جهت اوجاع واورام باطنیه ورفع هیضه ومقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب ویا یکی
از اشربهٔ مناسبه مانند شربت گاوزبان وابریشم وبادرنجبویه وامثال اینها وبا عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان وگلاب
وبادرنجبویه وبید مشک ونیلوفر جهت تفریح قلب ورفع ضعف آن وخفقان وطپش وفشار آن خصوصا که از برودت باشد
مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند ونیز جهت دفع وبا در ایام وبا مداومت بران وبا گلاب جهت وجع مفاصل وبا جلاب
گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از ان وبا سکنجبین جهت سدهٔ جگر وبا سکنجبین بزوری ویا ساده ویا شربت دینار
وشیرهٔ عنب الثعلب وشیرهٔ تخم کاسنی جهت تفتیح سدهٔ ماساریقا واستسقا چند روز متوالی مداومت بران وجهت سنگ
گرده ومثانه با شیرهٔ عنب الثعلب وخارخسک وجهت حبس البول با شیرهٔ تخم خیارین وخربزه ویا خارخسک وجهت قولنج
ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب وپودنه ورازیانه وعنب الثعلب وجهت رفع حمیات بلغمیهٔ مزمنه
وربع بعد تنقیه با جلاب گرم ویا شرابهای مناسبه مداومت دودانگ آن الا تا هفت روز وبرای ادرار وضع حمل مقدار
دودانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیرهٔ خارخسک یا جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود واگر بچه در
شکم آن مرده باشد وسمیت آن در بدن سرایت کرده ویا ضعف بسیار در قوت ولادت با وطاری گشته ویا دم نفاس بسیار
جاری شده مقدار چهار حبهٔ آنرا باگلاب سائیده بخورانند واقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا واگر موافقت
نماید وگرمی نکند آخر روز نیز وجهت ام الصبیان واکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعهٔ آن سائیده
بخورانند وجوان کبیر السن را با ادویهٔ مناسبهٔ آن علت از نیم درم تا نیم مثقال وحکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن
دانسته اند وجهت تقویت انعاظ به تنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه باگلاب سائیده ویا حبوب ومعجون ساخته تناول نمایند مفید
وطلای آن با سرکه وگلاب جهت نضج اورام بارده وتحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس گوش وزیر بغل وبن ران است
وجهت خناق وخنازیر وسایر اورام گلو وغیر آن ورفع طاعون ووبا وبرص وبهق وجلای کلف وآثار جلد واوجاع مفاصل

وبدستور با چند دانهٔ فلفل سیاه جهت اورام حارهٔ باردهٔ آنها با آب برگ کشنیز تازه وطلای آن بتنهائی ویا با آب کشنیز ویا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن وبر دندان جهت تسکین درد بارد آن وبربواسیر جهت تسکین وجع وتحلیل ورم آن وطلای آن بر پشت زهار جهت قرحهٔ مثانه وحبس البول وقطور آن در چشم جهت رمد بارد ودر احلیل جهت رفع حبس بول وبند شدن چرک در آن وذرور آن بر جراحات جهت التیام ونفث الدم آنها مفید وتمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه وعصبانیه مانند صرع وسکته وفالج ولقوه واسترخا ورعشه وخدر ومانند اینها نافع مقوی دماغ وقوای آن واعصاب است وبالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصا باردهٔ رطبه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت مفید شربا وضمادا وطلاء وتدهینا مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه واشخاص وامراض وفصول وبلدان ودر حمی ربع وسایر امراض تا دو دانگ ودر تقویت باه تا نیم مثقال ودر استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح وتریاقیت سه وزن آن زرنباد وبوزن آن تریاق فاروق وبا فادزهر حیوانی است مضر محرور ویابس المزاج ومصدع ومورث جراحت وقرحهٔ امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده وشیر تازهٔ دوشیدهٔ آمن تافته ویا ماء الشعیر وآش جو وجهت قرحه کثیرا ودرقرابادین بتفصیل ماهیت واقسام وافعال وخواص ومنافع وطرق استعمال وقانون ترک افیون بجدوار در افیون ودستور خوردن جدوار وحبوب آن با اندک افیون وبی افیون ودهن ومرهم ومعاجین ومفرحات آن درج جدوار ذکر یافت

* فصل الجیم مع الراء المهملة *

جراد البر * جراد البر * بفتح جیم وراء مهمله والف ودال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ وبهندی تدی بکسر تاء چهار نقطهٔ هندی وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال چهار نقطه هندی ویا نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان وبا پاهای بسیار بلند وبه کمتر از یک هفته بچه بر می آورد وبر نباتات واشجار میباشد وبیشتر از یک سال نمی ماند ودرختی را که بخورد فاسد سازد ونوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد وفاسد میسازد وبهترین آن بزرگ فربه آنست * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مبهی وجالی اخلاط غلیظه وجهت امراض قصبهٔ ریه وتقطیر البول وخوردن دوازده عدد آن که سر واطراف آنها را انداخته با یک درهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند وجهت جذام بالخاصیة مفید وبخور آن جهت بواسیر وعسر البول وطلای کوبیدهٔ پاهای آن جهت ثآلیل وکلف وجرب مفید خصوصا سوختهٔ آن با سرکه وطلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع وخوردن قسم فربه بی بال آنرا بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید وتعلیق نوع سبز کوچک بلند آن که در مزارع بهم میرسد جهت رفع تپ ربع بالخاصیت مفید ونمک سود آن قلیل الغذا ومولد خلط غیر صالح ومورث جرب وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلح آن سکنجبین وانار چاشنیدار ویا انار ترین است وشیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار نیز گفته اند واین مولف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رایحهٔ آن بگریزند واگر نگریزند بمیرند *

جراد البحر * جراد البحر * بفتح جیم وراء مهمله والف وضم دال مهمله والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی ملخ دریائی نامند * ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع واز حوالی سر تا نصف تن آن صدفی واز هر طرف ده دست ویا شبیه بپاهای عنکبوت وبر سر آن دو شاخ ودو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته با یکدیگر از آن وچشمهای آن بر آمده مولف گوید شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنگاله وسواحل دریا که

فارس و بحرین و غیر آن بلاد بهیأت میباشد و جراد البحر نیز نامند و فی الجمله شبیه بملخ کوچک بزرگیست و پر دارد و اندک پرواز
کرده از آب بر میخیزد و باز در آب فرو میرود * طبیعت آن گرم و تر و خشک تر از بری آنست * افعال و خواص
آن خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوختهٔ
تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب *

* جرجیر * بکسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی ترهٔ تیزک و بهندی ترمرا و تخم
آنرا هالون و عوام هالم و چند سور و چند سر نیز نامند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بهقان و بستانی آنرا
کف عایشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهزک گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی با ساق و برگ آن از برگ ترب ریزه تر و مشرف
و گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگری بی ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی سه قسم
میباشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برگ آن با خشونت و در مازندران شاهتره و گورتره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم
آن سفید و حرف بابلی عبارت از آن است و قسمی را شاه و بفارسی ترهٔ تیزک شامی نامند و برگ آن بزرگ و گل آن سرخ
ارغوانی رنگ و تخم آن مائل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر بی برگ و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن
این است و بهترین آن بستانی است * طبیعت بری آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم
و در اول خشک * افعال و خواص بری آن مفتح سدهٔ جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک
جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهرهٔ گاو جهت ازالهٔ آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهرهٔ گاو و بیش
کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوی زیر بغل و خوردن شراب زعفرانی بالای آن جهت گزیدن ابن عرس و
غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بگیرند و درخت انار ترش را با آن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون
نخود خشک را با آن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بی عدیل است و گویند چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آن
را در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیاً در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند
و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند بعد غایت مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک
نمایند و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار عجیب و نیکو است * المضار مصدع و مورث سدر و منفخ و مظلم بصر
و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او بحرکت در می آید و نزف الدم او را عارض
میگردد بعد از خواب و در حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه
است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است خصوصاً تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است در
خواص مذکوره قویتر از برگ آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مقیی بلغم و با زردهٔ تخم نیم برشت محرک باه
و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهرهٔ گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج
دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیفه مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از
بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است *

* جرجیر الماء * ترة العین است و در حروف القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد *

* جرمیلک * بفتح جیم و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان

ولرستان وجاثلق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات ازارنا منند * ماهیت آن نبتی است بسطبری انکشتی وطول آن زیاده ازبرشری ورنک ظاهر آن مائل بسیاهی وباطن آن سفید وبا صلابت وطعم آن شیرین وساق آن قریب بذرعی وبرک آن طولانی بقدر تبری شبیه بزبان وسبز تیره ولطیف وبرکنارهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برک بید وکل آن کبود وازکل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر ومستعمل بیخ آن است * افعال وخواص آن چون بکوبند وبر بیخ دندان بپاشند بنحوی می چسبد که از اکل وشرب زائل نمیکردد وسنون آن بیکدو دفعه جهت رفع تعفن دندان ورویانیدن کوشت بن دندان مجرب وآشامیدن آن جهت رفع زخمهای باطنی واورام احشا وضماد آن جهت جبر کسر ورفع جمیع زخمها وتشنج آن مفید

چرونجی * چرونجي * بکسر جیم فارسی وفتح راء مهمله وسکون واو وخفای نون وکسر جیم ویا * ماهیت آن مغز ثمر درختی است هندی در اکثر کوههای هند میشود درخت آن بمقدار نارنج متوسطی وبرک آن ببزرکی برک انجیر وبی تشریف وثمر آن شبیه بثمر قهوه وآلو بالو ونالسه وازان بزرکتر وآنرا بهندی پیاره نامند وپوست خارجی آن نازک ودرخامی سبز وبعد رسیدن بنفش ولحم آن درخامی سخت وبعد رسیدن نرم وسبز بستی رنک رجاشنی دارمیها شد وآنرا میخورند ودر آب حل کرده افشره میسازند وبرآب نیز میپزند ومغز آن که درزیر لحم آن است درغلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازکتر وضخیم تر از پوست حبة الخضراء ومغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی وتخم آلو بالو وچرب وشیرین لذیذ وبعضی این را حب السمنه دانسته اند وشاید غیر آن باشد زیرا که هیأت درخت وثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن کرم در دوم وتر در اول * افعال وخواص آن جالی ومنعظ ومسمن بدن وکثیر الغذا ودر اکثر افعال قریب بحبة السمنه وچون نرم بسانند وبتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه بر بثره بمالند بثره را صاف کرداند بسبب جلائی که دارد وتخم آن سرد وتر ودافع مضرت صفرا وغلیان خون وتشنکی است

جری * جری * بکسر جیم وراء مشدده وبالغت عربی است بفارسی مارماهی وبمصری تیلور وبسریانی سلورس وبیونانی سلورس وبهندی کهیا میهلی نامند * ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنک وبی فلس وبا استخوان کمی وشارب آن مانند ماربازنکی ودرازو سر آن طویل ودهن آن مستطیل مانند خرطوم وکوشت آن رخو بالزوجت وبا سهوکت بسیار ویهودان آنرا نمیخورند وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که در تنکابن آنرا اسبای ودرمازندران کلیس نامند * طبیعت غیر نمک سود آن کرم وتر ونمک سود آن کرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وباقوت جاذبه تقویه خوردن کوشت تازهٔ آن کثیر الغذا ومولد خون بلغمی ومقی ومصفی قصبهٔ ریه وصوت وملین بطن وجهت سل ونفث الدم نافع وکفته اند مملح آن جهت امراض مذکوره سوای سل نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن وآشامیدن خون آن نیم اوقیه با همو زن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید وجلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحهٔ امعا درابتدا وجذب مواد بسوی ظاهر بدن وبدستور دخنهٔ آن بمقعده واحتقان آن جهت عرق النسا بی عدیل وضماد نمک سود آن جهت جذب خار وپیکان وجذب مواد بسوی ظاهر جلد المضار کفته اند مولد بلغم لزج وبطیء الهضم ومضر کرده ومحدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن وبا سرکه ونعناع وصعتر وآبکامه وسکنجبین خوردن است

* فصل الجیم مع الزاء المعجمة *

جزر * جزر * بضم اول وثانی وراء مهمله معرب کزر فارسی است ونیز بفارسی زردک وبهندی کاجر نامند * ماهیت آن

بری وبستانی میباشد بری آنرا بیونانی اسطافالیوس اغریوس نامند وبعضی شقاقل دانسته اند وسهو است وبستانی آن
دونوع میباشد بیخ یکی طویل ویکی مستدیر سرخ وزرد وبرگ آن شبیه بشاهتره وازان عریض تر وطعم آن اندک تلخ
وساق آن پراکنده وخشن وگل آن چتردار مانند شبت وسفید وزرد ومیان آن چیزی ریزه مانند پنبه وبنفش وبهترین
آن سرخ وشیرین شاداب کم ریشهٔ بستانی آنست * طبیعت آن در دوم گرم وتر وبعضی در اول نیز گفته وبا رطوبت
فضلیه * افعال وخواص بستانی آن ملطف ومفتح سدهٔ جگر ومقوی معده وملین ومبهی وزیاده کنندهٔ جوهر منی
ومنعظ وجهت قطع بلغم وسرفه ودرد سینه ومعده وجگر واخراج سنگ گرده ومثانه وادرار نمودن بول مفید اعضاء الصدر
جهت ذات الجنب وسرفهٔ مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم ومربای آن سریع الهضم وجهت استسقا مفید اعضاء النفس مسکن
مغص ومدر بول خصوصا بری آن وبذر آن مدر بول وحیض بری آن که دوقو باشد وهمچنین برگ آن ومهیج باه است خصوصا بزر بستانی
آن که نفع آن زیاده است وحمول آن وشرب تخم آن جهت عسر حبل نافع وچون بیخ وبرگ آنرا در آب جوش دهند
ونطول نمایند ویا بشویند بآن اطراف صبیان را یعنی دست وپای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در انها
بسبب سردی نافع ومربای آن با عسل بغایت مبهی ومقوی احشا ورحم وهاضمه وبا ادویهٔ مناسبه جهت تقویت کبد بارد
وتجفیف رطوبات معده وزیادتی تقویت باه واعانت برجماع انفع وحلوای آن نیز بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه قریب
است بمربای آن ولذیذتر ازان ومخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه وتحلیل سپرز بیعدیل ومقوی
معده وجگر بارد ودوشاب آن قریب بمربای آنست والطف واقوی ازان ونبیذ آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع آن عسل
بجوشانند ودرخم کنند وبگذارند تا بجوش آید ومسکر گردد بغایت مست کننده وبطئ الانحدار ومصلح وعرق آن که
با ادویهٔ مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب مناب خمر است واندک مسکر وضماد برگ آن جهت آکله نافع جرم آن بطئ
الهضم ونفاخ ومضر محرورین ومصلح آن ادویهٔ حاره وآبکامه وپختهٔ آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از
جرم آن تا صد وشصت مثقال وازمربا وحلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال وازنبیذ آن تا پنجاه مثقال واز عرق آن تا هفتاد
مثقال وتخم آن محرک باه ودرین باب ازاصل آن قویتر وعسر حبل را نافع ومانع مغص ودر سایر افعال مانند آن وچون
بگیرند آنرا باهموزن آن تخم شلغم وترب را مجوف نموده دران پر کنند وسر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند وبرآورده
بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وعسر البول مجرب گفته اند وآشامیدن یکدرهم آن باهموزن آن شکر جهت
وجع ساق پا وضماد تخم وبرگ آن با قم جهت قروح متآکله نافع مقدار شربت آن تا دودرهم بدل آن انیسون ودوقو است
وجزر بری را در بلاد قزوین گزرا نامند وبیخ آن بقدر انگشتی وگل آن زرد وتخم آن در غلافی خارناک ودرد وقومد گور
خواهد شد * طبیعت تخم آن در اول سوم گرم ودر آخر اول خشک * افعال وخواص آن با حدت ولذع ودر
جمیع افعال مواد باه قویتر از بستانی است وگفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است ومدر اقوی وحمول آن جهت اخراج
جنین وادرار طمث وآشامیدن آن جهت وجع صدر وشوصه وظهر واستسقا وعسر البول وانتفاخ بطن ونهش ولسع هوام
را مفید ومعین بر حمل وگفته اند که چون آنرا آشامیده باشند وهوام شارب آنرا بگزد اذیت نیابد وخوردن خام آن
جهت رفع سموم وضماد پختهٔ برگ وبیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع وحمول بیخ آن منقی رحم
ومعین بر حمل وآویختن آن در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از انیا مضر معده وحلق وعصب مصلح آن

انیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت *

جزع

* جزع * بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله * ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفائحی و ذو طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق میکردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میکردد و صفائحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور را اشکال دیگر ملون با لوان را با باغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون با لوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیه نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن در نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و باحدت و جهت یرقان و منع خواب شربا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع

* فصـــــل الجیم مع العین المهملة *

جعده

* جعده * بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آنرا جعدهٔ کبیر و بفارسی عنبربید گویند برگ آن بزرگ تر و کم بو تر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و مسهل و مفتح سدد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن دو اوقیه و نیم جهت تذکیهٔ ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان اسود سددی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و تنقیهٔ رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازهٔ آن جهت رطوبات صداع و تنقیهٔ قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنهٔ کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصارهٔ آن با عسل جهت جلاء

* فصـــل الجيم مع الغين المعجمة *

بتصر نافع

جغد * چغد * بضم جيم وسكون غين معجمه ودال مهمله اسم فارسي بوم است * ماهيت آن مرغي است كه در روز قوت
باصرهٔ آن بسيار ضعيف ميگردد بسبب نور آفتاب بحديكه نميتواند از آشيانه وجاي خود برآيد وپرواز نمايد واقسام ميباشد
يكي بزرگ جثه وآنرا بفارسي برق وشاه بوم وبتركي سار وقوش وبهندي الو نامند وقسم اوسط سياه رنگ وآنرا چغد
ودرتنكابن كوره بوم وبهندي چيله وقسم صغير آنرا بتركي بيلاق وقسم كوچكتر از همه كه تن آن بقدر قمري وسرآن
بمقدار نارنج كوچكي است آنرا مرغ حق وبهندي پيچه نامند * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مورث ابلهي
وبيوقوفي درجميع امور واشاميدن خون وزهرهٔ آن باخاكستر چوب گز وعسل آميخته جهت سلس البول وبول درفراش واكتحال
خون وزهرهٔ آن جهت شبكوري ومطبوخ دل آن حسن ذبح كرما كرم بروي صاحب لقوه وكردن او نافع وقطور مغزآن باروغن
بنفشه درسوراخ بيني طرف موافق صاحب شقيقه از مجربات وطلاي خون آن باروغنها جهت كشتن شپش وگفته اند از
خواص آنست كه چون آنرا بكشند يك چشم آن مفتوح ويك چشم آن مطموس ميباشد وتعليق مفتوح آن باعث بيداري
ومطموس آن مورث خواب است

* فصـــل الجيم مع الفاء *

جفت * جفت آفريد * بضم جيم وسكون فا وتاء مثناة فوقانيه ومد الف وفتح فا وكسر راء مهمله ويا ودال مهمله انطاكي گفته لغت
يوناني بمعني مزدوج ونزد ما مشهور بخصية الثعلب است وبغدادي گفته اسم فارسي است ومعني آن المخلوق زوجا است
واين اظهر مينمايد از يوناني بودن آن وغير خصية الثعلب است وليكن در تقويت باه از آن اقوى است * ماهيت آن
گياهي است بقدر شبري باشاخهاي بسيار وباريك وبرگ آن ريزه تر از برگ نخود وانبوه ملاصق بهم ونزديك ساق آن
غلافها شبيه بهليله وبادام سه تا چهار عدد واطراف آنها خار دارد ودر اندرون هر غلافي سه پرده در طول ودر هر پرده پنج
تخم شبيه بحلبه وصنوبري شكل ومنابت آن بلاد شام وروم * طبيعت آن در دوم گرم ودر اول خشك وبارطوبت فضليه
وانطاكي در آخر دوم خشك گفته * افعال وخواص آن در تقويت باه قويتر از خصية الثعلب ومحلل رياح ومسكن مغص
واوجاع مفاصل وچون هفت مثقال تخم آن را با گوشت بره بپزند ويكسال بخورند وصاحب استسقاي طبلي ولحمي بخورد گفته اند
مداومت نمايد واب آنرا بياشامد زائل گردد ومرباي آن باعسل بغايت محرك باه ومطبوخ آن بر انثيين جهت تحليل
ورم وريح آن نافع مضر گرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونيز است جفت يوست ملاصق لبوط
است وبرطلع نيز اطلاق مينمايند وجفت البلوط ربلوط مذكور شد واز مطلق اين اسم مراد آنست

* فصـــل الجيم مع الكاف *

چكي * چكني * بفتح جيم فارسي وكسر كاف مشدده ويا * ماهيت آن ثمر درختي است هندي كه بدكني وبنگالي كنهل نامند
ودر بنگاله نسبت ببلاد ديگر خوب ميشود ودرخت آن عظيم وبزرگتر از درخت گردكان واز درخت چنار
كوچكتر وبرگ آن بزرگتر از برگ نارنج وترنج ودر شكل شبيه بآن واندك ضخيم تر از اين وچوب آن زرد رنگ وكهنهٔ
سال خوردهٔ آن زرد تيره مائل بسرخي وثمر آن از تنهٔ درخت وشاخهاي آن برمي آيد وآنچه نزديكتر به بيخ آن باشد بهتر
وشيرين تر ميباشد وميگويند درزير زمين از بيخ آن نيز برمي آيد وآن بسيار شيرين واين بد وشاداب ميباشد وثمر آن در
بزرگي وكوچكي مختلف ميباشد كوچك آن تا يك آثار هندي وكمتر از بين نيز ديده شده ودر ان دو سه دانه كه بهندي كوره

نامند میباشد وبزرگ آن تا یک من هندی که دوازده من تبریزی است میشود وقدر آن مثل دو زیاده هم گرد هم میباشد
وپوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن زرد وبعضی زرد وتیره مائل بسرخی وناهموار ودانه دار وبر روی آنها گویا اندک خاری
برآمده وهرچند دانهای آن درشت تر وبزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ تر وشیرین
میباشند وهیأت کتهل درست مانند شکنبهٔ حیوانی است که برگردانیده باشند وآنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی
کرده باشند وآن اصناف میباشد بعضی دانهای آن کوچک ونرم وبدبوی واین زبون ترین قسم آنست وبعضی دانهای
آن متوسط وبعضی شیرین وبی ریشه وشاداب وشکننده وخوشبو واین را کهاجه نامند وبعضی دانهای بسیار لطیف وبی ریشه
وشاداب که در دهن آب میشود واگر از جوف آن برآورند وزمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد واین بهترین
اصناف است وزود هضم میگردد وکم نفخ وکتهلیکه دانهای آن نرم ولزج باشد نفاخ وبطئ الهضم است وبین دانهای آن
چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانهٔ آن میباشد چهار تا شش که در بنگاله آنرا چانپی نامند بعد برآوردن آنها را
جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب وثقیل ونفاخ اند ومردم کم مایه آنها را نیز میخورند ونیز در جوف آن
پردها وریشها میباشد که از پوست آن روئیده وواسطه شده میان دانهای آن وتخم آن که در جوف دانهٔ آنست اندک
صلب وبالای آن پوست نازکی وخام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا باتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد وگویند
مقوی وهاضم ثمر آنست ونیز مردم بنگاله تخم آنرا در رمادی بطور دیبازه وقورمهٔ گوشت نیز میپزند خوب ولذیذ میباشد
وچوبی که ثمر آن بدان بدرخت پیوسته وتا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی وتا بقبضهٔ دستی است وبطول یک شبر
تا یک ذرع بحسب کوچکی وبزرگی ثمر آن وآنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن وآن
چوب را بهندی وبنگاله موسلهٔ کتهل نامند وبر اطراف آن وقریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت بنوع بسیار
چسپنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسهٔ کتهل نامند وبهرجا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد وتا دست را بروغن
چرب ننمایند خوب جدا نمیشود چنانچه شنیده شد که اهل هند وبنگاله نزد پاک سز کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت
لاسهٔ آن بسیار چسپنده میباشد بریده یا خراشیده وتیغ زده بنوع آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پیشال
برنج وبهندی نروه گویند از آن آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید وآدم وگاو وبز وگوسپند را ضایع میکند
پهن نموده طعمه مثل بز ویا میش آنجا بسته درکمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع طعمه داخل آن کرده کاه لاسه
آلود بر دست وپای آن میچسپد برای جدا کردن آن از غصه دست ها را بر سر وصورت میمالد وبر سر وصورت میچسپد و
چشم ها بند میشود بعد از آن از غصه می غلطد که در تمام بدن آن میچسپد که بدن آن بنظر نمی آید گویا توده کاه میشود
پس مردمان از درخت پائین آمده چوب های سنگین اینقدر میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد ونیز
بهمین طور آهو وگوزن ودیگر حیوانات را زنده میگیرند وصیادان طیور بر سرنی ها نیز آلوده با دستکی بر طیور که بر اشجار
نشسته باشند میرسانند بر آنها میچسپد پس آنها را میگیرند * طبیعت ثمر آن در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک وبا
رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مبهی ومنعظ وممسک ونفاخ وبطئ الهضم وثقیل ومفسد خون ومولد خون غلیظ سوداوی
وامراض حادث از آن ومصلح آن نمک ومویز وآب سرد بالای آن خوردن ودر بعضی امزجه باکره تازه خوردن ومربا وحلوای آن نیز
بسیار لذیذ میگردد ولیکن باید که اندک تیمس وبی ریشه باشد که آنرا مربا نمایند وبعد از اتمام قدری مشک وزعفران با گلاب سوده

در آخر داخل نمایند وضماد چوب میان آن یعني موساهٔ آنرا چون بسوزانند وبتنهائي ویا با فضلهٔ کبوتر واندک آهک منجمد کنند؟ د ماميل واورام ومقرح جلد است وگویند که ازخواص آنست درخانهٔ که باشد مارد رانخانه داخل نمیشود رچند ان اصلی ندارد وچون برابرک ازک آن روغن کاوتاره بمالند وبرزخم کهرکهره که ازقروح ساعیه است مکر وبند ندانشاء الله تعالی ملتئم کردد

* چکوتره * بفتح جیم فارسي وکاف وسکون وا و وفتح تاء مثناة فوقانیه وراء مهمله وهالغت هندی است وشاوی نیزنامند

* ماهیت آن نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر وبرک وکل آن نیزازبرک وکل نارنج بزرگ تر وثمرآن بزرگ تا بقدر رمند وانه متوسطی وپوست آن ضخیم تر از پوست نارنج ومغزآن سرخ رنک چاشنیدار مخلوش وکم آب تر ازنارنج ودر بلاد گرم سیراب کثیرالوجود ودر بنکاله ازهمه بلاد هند خصوصا دهکلي بهترمیشود شاداب وشیرین وترشي کمي که بدون قند مخورند * طبیعت آن سردوتر در دوم * افعال وخواص آن قریب بنارنج است *

* چکوندا * بفتح جیم فارسي وکاف وسکون وا و وخفاء نون ودال چهار نقطهٔ هندی لغت هندی است وآنرا پنوار نیزنامند * ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع وبرکهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعني طرف عریض آن بالا وباریک آن پائين متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب برکهای آن زولیده بهم پیوسته میباشد وتمام شب چنان میماند ووقت طلوع آفتاب بازمیکردد وتمام روز باز میمانند وبدبو وتلخ وتخم آن درغلافی شبیه بماش ر تخم توب ردانهٔ آن نیزشبیه بدان الاآنکه غیرمدور واندک طولاني ولوزی شکل وبسیار صلب که تا چند روز درآب کرم نخیسانند نرم نمیکردد وسائیده نمیشود وبعضی گفته که سنک سبویه همین است وبعضی غیرآن دانسته اند * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل وجاذب ادویار القوبا جهت رفع اذیت وباواکثرامراض جلدیه مانند قوبا وبهق وجرب نافع وخوردن برک بختهٔ آن وآشامیدن آب نقوع تخم آن وضماد سائیدهٔ جرم آن بتنهائي ویا با اندک کوکرد زرد خالص که بهندی املهٔ سارنامند ویا با اندک قیقهر که بهندی رال کویند نافع بشرط تکرارعمل ومداومت بدان چند روزوچون آنرا درظرفی کرده درجای کرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بکذارند تاخوب بخیسد وبجوش آید پس بسایند بتنهائي ویا با ادویهٔ مناسبه برقوباضماد نمایند انفع است وضماد سائیدهٔ آن با آب لیموجهت برص باتکرار استعمال نافع وکوبیدهٔ پختهٔ آن که با ماشت ممزوج کرده درآفتاب کذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخورده نامند وقوبا رانیزنافع باتکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ وقریب بخون آلود کردد پس بمالند وخوردن برک پختهٔ آن بطریق مسلوق ازبرای دفع وباوامراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که درسالی در بنکاله قحطی افتاده ودر قریهٔ ازقرای آن وبا بهم رسید ومردم آن قریه بکوهستان حوالي آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند ازوبا نجات یافتند وکسانیکه نخوردند اکثرهلاک شدند وضماد پوست بیخ آن بانمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسانند واندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب باتکرار عمل وخوردن آن نیزکه حب بسته مقدار ریکتولهٔ آنرا ناشتا بلع نمایند تاسه روز وبعضی رایکدودست اجابت میناید اما باید که انچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند ووزن آن کم باشد که دریکتوله پوست وبیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتردربعضی امزجه وآن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

* فصـــــل الجیم مع اللام *

* جلاب * بضم جیم وفتح لام مشدده والف وباء موحده * ماهیت آن ازجملهٔ اشربه است که جهت تقویت قلبیه

ورفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وامثال اینها ترتیب میدهند وباعرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید ویا شکر سفید مقدار یک من وبا مه من گلاب بآتش ملایم بجوشانند وکف آنرا بگیرند وصاف نمایند تا بنصفه رسد پس یک درهم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند ودر ظرفی نگاه دارند وعند الحاجت با آب سرد ویا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو ویا فرنجمشک ویا ریحان ویا امثال اینها بران پاشیده بنوشند واگر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بران بپاشند واگر برودت غالب باشد عنبر ومشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی عبارت ازهمین است ؛

جلاپا * جلاپا * بفتح جیم عجمی ولام والف وفتح بای فارسی والف ازادویهٔ جدیده است که در عرض جدید در بلده ممعی بچلاپا یا نت میشود واطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده وبانگلیشی جالب نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر وکهنهٔ آن مائل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم وچغندر کوچکی ومتوسطی بی طعم ورائحه غالبی که مستکره طبیعت باشد وآنرا بریده ویا چیده رشته نموده خشک کرده از انجا میآورند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن با قوت مسهله بیغایلهٔ واندک قابضه وغیرمستکره طبیعت چنانچه ربوند راست وخطریکه مازریون وغیر آن دارند ندارد واحداث کرمی نمی نماید وجهت اکثر امراض مانند صداع کهنه وصرع ونوازل قدیمه وسرفهٔ کهنه وحمیات مزمنه ووجع کرده وظهر وعرق النسا ومفاصل وقولنج واستسقا ویرقان وامثال اینها نافع وطریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یک مثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند وبالای آن عرق رازیانه ویا انیسون بیاشامند که معین برعمل آنست وازبرای رفع امراض معجون آن باادویهٔ مناسبه ونیز نقوع آن درآب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته درآب بخیسانند وصاف نموده با شکر ویا با شربت ورد ویا با شربت بنفشه ویا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درم بدل آن مچوقان است که آن نیز ازادویهٔ جدیده است ودر حرف المیم انشاء الله تع خواهد آمد *

جلد * جلد * بکسر جیم وسکون لام ودال مهمله بفارسی پوست وبهندی چمره وکهال نیز نامند * ماهیت آن معلوم است وبهترین آن جهت اکل پوست بره وبزغالهٔ یکساله فربه است والذمه پوست مرغ فربه بخته است طبیعت آن بحسب هرحیوانی مختلف میباشد ونسبت بگوشت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان وچینه دان طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا وبا ماء العسل جهت وجع معده والصاق پوست بزغاله تازه ذبح نموده برسر صاحب سرسام مفید ومجرب وپیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن وپوست گوسفند جهت قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشهٔ پوست از جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند ویا امثال آن که تازه وگرما گرم حین ذبح باشد مسکن وجع وورم آنست وبدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید وروغن پوست کودکان جهت التیام جروح وقروح مفید که قطعهٔ پوست کودکان را در روغن کنجد اندازند ودرآفتاب مدتی بگذارند وچون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر بران ریزند وخاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر وسوختگی آتش وسحج جلد وضماد سوختهٔ پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب وسوختهٔ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب ومحرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید وآشامیدن

پوست سوختهٔ افعی که کسی را گزیده باشد زائل کنندهٔ سمیت خود است چون پوست آنرا کندهٔ سوخته بزودی با و بخورانند و سوختهٔ پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکات و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الغذا مولد سودا و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و متعاقب آن بادهان حاره نمودن و یا با انجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود

* جلنار * بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار نرمی نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا مخصوص میدانند و در مرضخانه و باغی که ثمر آورده بکوبند زود آنرا خراب و ویران میکردانند * ماهیت آن بری و بستانی و سرخ و سفید و زرد میباشد درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری * طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحهٔ آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شربا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بد بوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بد بوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم و قروح و سحج و طوخ آن یا سرکه و طبین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک درهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا بوزن آن ریشهٔ انار و یا حقت بلوط و عصارهٔ آن که تازهٔ آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند مانند عصارهٔ لحیة التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قویتر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچهٔ ناشگفتهٔ آنرا صاحب رمد و معتاد بدان از درخت بدهن بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت *

* جلنجبین * بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و متعارف زا بر معمول از شکر و گل و هموزن را بفارسی گلقند و کمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسا باشد که باز در بین محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آنمقدار از عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمییابد و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین در حرف الواو دیرور د اقسام آن ذکر یافت * طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا خوردن

آن بعد از طعام وعسلي آن جهت مبرودين ومشايخ وکسانيکه در دماغ ايشان رطوبت غالب باشد وجهت فالج ووجع مفاصل ونقرس وتفتيت حصاة وعسر البول وبا ربع آن معجون کموني جهت تحليل رياح غليظه وقولنج واوجاع ظهر وانهضام طعام ومداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت وشکري آن جهت محرورين وجوانان ورفع مبادي وسواس وجنون وممزوج آن بامروزين آن معجون اسطوخودوس ونصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشد مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه ورفع بخارات وضعف بصر وصداع وشقيقه ورفع سدد ودفع اخلاط محترقه مجرب وآشاميدن مطبوخ عسلي آن باتربد وتخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه وفالج واسترخاي دهان وزبان ومبادي مفاصل ومطبوخ شکري آن باتمرهندي وعناب جهت دوار وسدر وکلقند را چون در آب طبخ دهند وماليده صاف نمايند نائب مناب شربت آنست شيخ الرئيس در معالجات سدد قانون نوشته که ضعيفه سدد داشت ومن او را بخورانيدن کلقند معالجه نمودم که تامدتي کلقند ميخورد ومقدار معتدي بمصرف رسانيد که مرا از بيان مقدار آن خجالت ميآيد وصحت يافت المضار معطش ومضر کبد ومصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال ومطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهارده مثقال وقوت عسلي آن تا چهار سال وشکري آن تا دو سال باقي ميماند

جلغوزه

* چلغوز * بضم جيم وفتح لام مشدده وسکون واو وزاي معجمه وبکسر جيم نيز آمده اسم عربي فندق است وبعضي بربادام کوهي نيز استعمال مينمايند وحب الصنوبر کبار را نيز مينامند واين بجهت اشتباه جيم بحاست چه بحاء مهمله حب الصنوبر است وصاحب اختيارات بديعي نوشته که آنچه محقق است جلوز لوز بربري است وروغن ويرا زيت الهرجان والسودان نيز گويند واهل مغرب الاتصي ارجان وآرقان خوانند وآن بادام کوهي است که بشيرازي بخرک گويند قائم مقام چلغوزه بود در منفعت * طبيعت آن گرم در اول و گويند در دوم وخشک در اول وبا اندک رطوبت فضليه * افعال وخواص آن مبهي وزياده کننده مني وجهت درد پشت وعصب واسترخا وعرق النساء وگزيدگي عقرب ورتيلا نافع در بعضي مردم بد ومعده ميکند مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است

چليد

* چليد * بفتح جيم وکسر لام وسکون باء مثناة تحتانيه ودال مهمله بفارسي تکرگ وبهندي اوله نامند ودر طبع وجميع آثار وافعال مانند ثلج است واز آن کثيف تر وگفته اند چون تکرگ را بر پارچه کرپاسي پهن نمايند وبر گردن صاحب سلعه که در بنگاله مرضي ميشود که بهندي گهيگه نامند بندند باعث تحليل آنست وليکن وجع وسوزش بسيار مينمايد وچون بر عضويکه سوخته باشد بمالند وجع والتهاب آنرا تسکين دهد وچون تکرگ را بر زمين اندازند که آب شود وگل آنرا بردملي که سوزش والتهاب بسيار داشته باشد بمالند تسکين دهد وچون آن گل را گلوله نموده خشک نمايند وعند الحاجت بآب تر نموده ضماد نمايند نيز همين اثر دارد

* فصـــــــل الجيم مع الميم *

جمار

* جمار * بضم جيم وفتح ميم مشدده والف وراء مهمله وبزاي معجمه نيز آمده وآنرا قلب النخل ولب النخل وشحم النخل نيز وبفارسي پنير نخل نامند * ماهيت آن چيزيست سفيد رنگ شيرين قريب بطعم شير که در سر درخت نخل وموضع طلع ميباشد که چون آنرا ببرند ويا برآورند آن درخت از ثمر مي افتد و ديگر ثمر نميدهد وبهترين آن سفيد تازه شيرين آنست * طبيعت آن در آخر اول سرد ودر وسط آن خشک * افعال وخواص آن مقوي معده واحشا وقاطع اسهال خون وغير آن وجهت نفث الدم ودرد سينه ورفع خشونت آن وحلق ونيکوئي آواز وتصفيه آن وجهت سرفه وغلبه صفرا

وغلیان خون ومنع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی وجلب حرارت غریبه از بدن ورفع قی صفراوی وخمار وضرر نبیذ ولا غری کرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصا با شکر وضماد آن جهت گزیدن زنبور اما مضر رئه ومولد ریاح ومغلظ مائی وبطی النزول از معده ومصلح آن عسل وسکنجبین وخرما وزنجبیل پرورده وبدل آن حماض است

* جمجم * بکسر دو جیم وسکون دو میم * ماهیت آن بیخی است شبیه بزردک بری با ریک ودرازو اندرون آن سفید وبیرون آن ما بین سفیدی وزردی وخوشبوئی وباندک تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد چین خیزد واز انجا بنجارا وسمرقند وسائر بلاد برند گویند آنرا با سوزن زرین از زمین برمیآورند ودر رلرستان آن را گزر موشان نامند وساق وبرگ آن شبیه بزردک است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت خناق وربو وسرفه وضیق النفس ونزف الدم وذات الرئه وذات الجنب ونیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع وبیشتر استعمال آن با بهمن سرخ وسفید وشکر است جهت تحریک باه ومربای آن در جمیع افعال قویتر ودر قرابادین ذکریا فت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یکمثقال ونیم آن با جلاب رافع خفقان در حال واز مجربات است

* جمد * بفتح جیم ومیم وسکون دال مهمله بفارسی یخ نامند ودر طبیعت وافعال مانند ثلج است واز ان لطیفتر وخوبی وبدی آن بآبی که ازان منجمد میگردد برمیگردد وجهت هیضه وتپهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب وچون چشم کسی از سردی برف ویخ وهوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنهٔ یا شاخهٔ اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است ورم ودرد آن زائل میگردد مضر اورام باطنی واعضا است جمد

* جمست * بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون سین مهمله وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن سنگی است که در صفرا که بادیهٔ است در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم میرسد بعضی از ان سفید وبعضی سرخ وبعضی آسمان جونی وتا مقدار یک رطل میشود ودر معدنی که در انجا است تکون می یابد وگفته اند مادهٔ تکون آن زیبق قلیل ردی وکبریت کثیر جید است وضعیف النضج وطبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت والا یاقوت میگشت وبهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است * طبیعت آن گرم وخشک در سوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن محلل اورام ورافع خفقان وغثیان وغشی ومستی وطلای آن جهت ورم چشم وخراج وپوشیدن انگشتری مصنوع ازان جهت نقرس وقضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق ودر زیر سر نهادن کذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم ودر ظرف مصنوع ازان اکل وشرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست

* جمل * بفتح جیم ومیم ولام بعربی ابل نیز وبفارسی شتر وبهندی اونت بضم الف وخفای نون وسکون واو وتاء چهار نقطهٔ هند وبچهٔ آنرا بعربی جزور وعجل نامند * ماهیت آن معروف است وآن حیوانی زیرکتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد وچون آنرا مار بگزد خرچنگ خورد وبهترین آن یک ساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ واشقر است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول سوم خشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه واعضا ومنعظ قوی وجهت تپ ربع وعرق النسا ووجع ورک مزمن ویرقان اسود وحرقة البول نافع وطلای گوشت سوختهٔ آن جهت قوبا وطلای رئه تازهٔ آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب وجگر آن رافع نزول ماء عین ومقوی باصره وطلای پیه آن بواسیر را مفید ونگاهداشتن آن در هرجا که خواهند گریزانندهٔ مار است از انجا ومداومت اکل رئهٔ آن جمل

موریث کوری وحصول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالي معین بر حمل و نقوع سرکین خشک آن قاطع رعاف و
آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت صرع وضماد تازهٔ آن جهت خنازیر وبثور وبخور بوظلاء آن جهت ثآلیل موثر وخوردن
کوما ن آ ن جهت تنقیهٔ رحم وبوا سیر وقطع خون وشقاق وانفحه یعنی پنیرمایهٔ بچهٔ کاو نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه ومنعظ
ومنجمد کنندهٔ جامد وکل از بلهٔ منجمد از اخلاط ومني ومسمن بدن وآشامیدن کف دهن آن در حین مستي مورث جنون
وچکانیدن آب بوده در دماغ جمل باعث زوال مستي آن وآشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب
ودرتراد ین ور مقد مهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت وبول آن به تنهائي نیز موثر ومدر ومسهل زرد آب
وجهت سرفه وزکام وورم جکر واستسقا وبرقان وسدهٔ جکر وتقویت باه ورفع مستي بسرعت وبوئیدن آن جهت تفتیح
سدهٔ مصفاة ورفع چشم وقطور کرم کردهٔ آن در کوش مسکن وجع آن وجهت رفع ثقل سامعه موثر ونطول جوشانیدهٔ آن
با حرمل جهت نقرس وفالج وخدر وا ورام مجرب ودرور موی نازک آن جهت تنقیه واندمال قروح وسوختهٔ آن جهت
قطع سیلان خون جراحات وسعوط آن جهت حبس رعاف وبستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول وبستن کنهٔ شتر
بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن وچون کندم را بعرق آن ترکرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند وکف دهان آن نیز
همین اثر دارد وکوشت آن غلیظ ورديء الکیموس وثقیل ومولد خون سود اوی مصلح آن با نمک وشبت مهرا پختن وبا زیت
رکابي جوشانیدن وفلفل وکرویا وزیرهٔ کرماني داخل کردن ویا کفی خردل خوردن وبعد از ان سرکهٔ خالص وآب کامه یا سرکهٔ
کبر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرور المزاج راوبرای غیرا وجاع مفاصل ومبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن است
جمهوري بفتح جیم وسکون میم وضم ها وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون یا * ماهیت آن شرابی است که مثلث جمهوري
را با آب بجوشانند تا آب بسوزد ومدتي بگذارند پس استعمال نمایند وبعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند ودیکری
کفته که آب انکوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس درخم کرده آنرا شراب سازند طبیعت آن کرم وخشک * افعال
وخواص آن منضج ومحلل ومشهي ومبهي ومعین بر جماع ومریع الانحدار ومولد خون صالح غلیظ ومسخن احشا است *
جمیز بفتح جیم وفتح میم مشدده وسکون یای مثناة تحتانیه وزای معجمه وبیونانی اسفومغری یعنی تین الاحمق و جميز
بهندی کولر وچون در جوف ثمر آن پشه میباشد لهذا آنرا انجیر پشه میکویند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و
شیر آن بسیار غلیظ وبرک آن شبیه ببرک توت ودر سالی سه مرتبه وچهار مرتبه نیز ثمر میدهد وثمر آن بی کل از ساق آن بر می آید
بمقدار آلوچه سبز وسفید رنک وبعد رسیدن بعضی سرخ میکردد وتخم آن بزرکي تخم انجیر ودر بعضی بلاد خود بخته نمیکردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند ومنبت آن بلاد شام وحوالي آن ودر هند وبنکاله بسیار است بلکه در هر مرد وبلد انواع میباشد
وشیر آنرا بدین نحو میکیرند که شاخ آنرا اخراشیده بقسمی که باصل درخت نرسد ودر ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و
انچه از ان بر آید بصدفی جمع مینمایند ویا در ظرف سفالي لعابدار ویا چیني ویا شیشه وآن غیر انجیر بریست چه انجیر
بری از سمومات وماکول نیست وآنرا در دیلم دیوانجیر وجمیز را شلکا انجیر کویند وماکول است * طبیعت آن در دوم
کرم ودر اول تر * افعال وخواص آن جهت وسواس وسرفهٔ یبسي ودرد سینه ونفث الدم وسبز وکردنا نع ولعوق
آن که برک وثمر وشاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن وکرفتکي
آواز مجرب ومطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه وبواسیر ویک مثقال از برک سائیدهٔ آن با آب جهت قطع

واسهال مجرب وباصورتن آن شکر جهت سرفه آزموده وضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دماميل ونضج آنها وآشامیدن آن باأشق جهت قروح سرکزیدکی جانوران سمی وطلای آن نیز سود دهند وگویند خوردن نمر پختهٔ آن با پشهٔ جوف آن مانع رمد است بمد اومت در ازمان سال وشیرآن گرم وباحدت ولیکن ضعیف تر از شیر انجیر وباقوت ملینه ومحللهٔ اورام صلبه ومسهل اخلاط غلیظه وملصق جراحات وجذاب وآشامیدن نیمدرهم آن جهت تحلیل سپرز وتبهای بارده وبالرز وسودی وخاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه واکله ونارفارسی مجرب وثمر آن ردی الغذا ومصدع ومصلح او قابض معده وسورب خمیات ومصلح آن انیسون وسکنجبین وکلنگبین وآشامیدن آب مربای آن ونوعی از آن کوچکتر از آلوچه است وشیرین وبعد رسیدن سرخ میکرد وزیر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نشر کرده مانند دانهٔ نبات منجمد میکردد وآنرا قومی حماط میناممند ودر فلسطین وبنگاله بسیار است ودر فلسطین مشهور ومعروف بسلمی ودر هند وبنگاله بیکولر کوچك ودرخت آن بزرك تر از انواع دیگر آن وثمر این محتاج به تیغ زدن نیستند ولعوق ثمر آن با اندك کثیرا وصمغ عربی که نرم بوده در آخر طبخ بران بپاشند تا آنکه بقوام آید نکشت پیچ آید جهت سرفه وامراض صدریه وتحلیل مواد ورفع احیانا تفع #

* فصل الجیم مع النون *

*چنپا * بفتح جیم فارسی وسکون نون وفتح باء فارسی والف * ماهیت آن درختی است هندی وسه صنف میباشد یکی گل آن زرد ودیگری سرخ گلابی ودرخت این هردو صنف کوچکتر از درخت گردکان وبرگ این اندك باریکتر از برگ این وصنف سوم درخت آن عریضتر وبرگ آن کوتاه تر وعریضتر وگل آن طولانی ورنك آن سفید وآنرا ناک چنپا نامند ومستعمل در ادویه اکل صنف اصفر آنست وگل هریك فی الجمله شبیه بلاله وبرگهای آن پنج عدد وما زنکترو بلند تر تا بقدر طول دو بند انگشت وضخیم وخوشبو وتند بعد یکه در سحر ورین احداث رغاف میسایند ودرمیان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن استشمام آن مقوی قلب بارد وخوردن آن دافع بلغم ورياح وقاطع اشتهای طعام وگویند چون سر درخت آنرا ببریده وتنهٔ آنرا بجد رسه چهار تا ورع گل اشته بران لته بسیار بپیچند وروغن چراغ بران ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد پس بیخ آنرا برآورند تا زهر اکثر سموم است شربا وضمادا وطلاء وگویند که چوب حیوة مشهور بملك هند عبارت از این است لیکن این اصل ندارد ودرخت چوب حیات دیگر است وبنواح قلعهٔ رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است میشود شاید در خواص قریب بدان باشد *

*جند بید ستر * بضم جیم وسکون نون ودال مهمله وفتح باء موحده والف وفتح دال وسکون سین مهملتین وفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وبید ستر بیا بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیا نوش وبفارسی آش بچکان وبترکی اغلان آشي نامند * ماهیت آن خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیأت کیس بیضتین وآن حیوان بهیأت سگ بسیار کوچکیست وغیر سك آبی است وموی آن سرخ مائل بسیاهی وغلیظ ودر خارج آب نیز تعیش میکند ودر دیلم آنرا سگ نامند وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمیکند که خصیهٔ آن بعظم جند باشد وحقیر تازهٔ آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو ورنگ نداشت وبعد از جوشانیدن آن در آب وخاکستر وبر ورده کردن آن بدرنگاه بعد از مدتی صاحب بو ورنگ شد واینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست ورنگ آن زرد وسرخ

چنپا

جند بید ستر

وسیاه میباشد و بهترین آن و مستعمل زرد پس سرخ سنگین خشبوی تند و سریع التفتیت آنست که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد زبون است و صاحب ترویح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعف میگردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در آن بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن با سمیت و قتال و محرر گوید آنچه حکیم نوشته راست است تازهٔ آن نرم و بدبو و بعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بگذرد سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویهٔ حارهٔ یابسه است و چیز صمغی شحمی که در اندرون آنست لاذع شدید التسخین است استعمال آن جایز نیست * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویهٔ بارده و قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق و مهیج حرارت غریزی امراض الراس و العصب و القلب و المعدة جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و لیثرغس که سرسام بلغمی است و نسیان و درد سر بارد ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلائی رطب و زکام و اوجاع اعصاب و اذن وغیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی شرباً و سعوطاً بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و خورانیدن یک حبهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و برنامه‌های طفل مالیدن موثر و المسموم طلای آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبهٔ دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدر یکه افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصاً با سرکه و چون با مساوی آن افیون بشایند سمیت افیون را زائل کرده اند خصوصاً با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافن مقدار درد و در رحم آنرا با آب فودنج یا عسل بخور دهند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را زائل سازد و اگر با آن تب نمز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله و اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه ضماد آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنهٔ حاره و بارده و اوجاع باردهٔ مفاصل وغیر آن و تدهین روغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام رئه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن قلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات ترنجبین بوزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه بقدر یک درهم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بسرسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکهٔ خمر و شراب الاغ است و دوائی جند بادستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ مشتمل بنا باعتبار آنکه اصل و عمده در آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت

* جنطیانا * بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است و برومی اسیلیسقان و بفارسی گوشاد و بعجمی اندلس یش کسکه و بعضی بش کشکه و اخیر آن دانسته اند و بهندی بکهان بیل بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله گویند اسم آنست

مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و یا شفا از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه جنطین بوده * ماهیت
آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز با منل مستعمل و نزد اطلاق مراد
این صنف است بیخی است دراز تا بنبری و غلیظ مائل بسرخی و تیرکی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انکشتی و مجوف
و املس و بقدر دو ذرع و کره دار و برک آن شبیه ببرک کردکان و یا لسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ و
اطراف و وسط برک آن مشرف و کل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن
جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جرمغانی نامند برک آن شبیه ببرک حماض و این غیر مستعمل
و در بنکاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده * طبیعت آن در اول سوم کرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت
آن تا ده سال باقی میماند * افعال و خواص آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع
بارده و حمایت کنندهٔ قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت
امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو
درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و بردوت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام
و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد
بارد و سقطه و رهن عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات
و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و رثی و وجع معده و با سرکه جهت ازالهٔ بهق و طلای آن با حنا برکف
دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصارهٔ خشخاش سیاه
مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن موثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیدهٔ آن با عسل و آب نیمکرم
و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه
خصوصا برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزندهٔ ذوات السموم و مقاومت با سموم قتالهٔ
مشروبه * المضار مضر سینه * مصلح آن اسقولوقندریون * مقدار شربت آن تا یک مثقال * بدل آن در تفتیح و تحلیل یک
وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سائر مواضع قسط وزراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جرمغانی
و عصارهٔ آن که بیخ آنرا بکوبند و پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد
گردد در جمیع افعال مذکوره شربا و ضمادا اقوی تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا مدت ها
باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* فصـــــل الجیم مع الواو *

* چوب چینی * بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یاء
آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویهٔ جدیده است * ماهیت آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک
شیرین خصوصا تر و تازهٔ آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از آن نیز و قوی بسطبری یکقبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی
کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی
صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم

چوب چینی

آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و زرد و صلابت و رخاوت متوسط و غیر متشعب و متشقق و تازه و سنگین عرقی غیر بسیار کهنهٔ کرم خورده باشد و انچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و انچه سیاه و براق صلب پر ریشه بهیئتیکه گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره و کج پر ریشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غیر مستعمل بجهاتیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورستهٔ بانس که در هند و بنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریک و بلند اندک شبیه ببرگ سانج مندی و از ان کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت و بی ریشه و پر گره و سبک وزن و رخو و از چین کاهی بیخ تازهٔ آنرا درمیان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریگهای بسیار کوچك میآورند چنانچه در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشته سبز گشت بیارهٔ آن شبیه بانچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچك اندک طولانی و در دور در هر ساقی سه چهار پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بعد یک سال بر آورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربیت سبز نگردید و پوسیده شد * طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبهٔ اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم مرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشك در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضلیهٔ آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیهٔ غریبهٔ بسیار فرموده اند و ادلهٔ هریک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافته و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازهٔ آن حار رطب است و با یبس بسیار کمی و هرچند کهنه میگردد بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب می باشد * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق ضیقهٔ شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلهٔ مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویهٔ محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبهٔ سوداویهٔ متحجره و حمیات سوداویهٔ عتیقه و دق شیخوخة و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسدهٔ محترقه و اعادهٔ کنندهٔ باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق و رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیهٔ مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط

وطرق استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته ویا بطور قهوه ویا نقوع ویا سفوف ویا شربت وحلوا ویا حریره ویا مربا ویا دهن ویا مرهم ویا معجون ویا غیر اینها بتنهائی ویا با ادویهٔ معینه ومناسبه ومختصه بهر علت ومرض وبالجمله اکثر امراض مزمنهٔ سوداویه ودمویهٔ محترقه را مقبل ومجرب است ودر امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد ودر تصفیهٔ خون وسائر اخلاط وتفرقه هریک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی از بنا بر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شد ودر آخر آن غلبهٔ خون وسودا وبلغم نیز معلوم کردید وخارش در دست وپاها واکثر اعضا ودانهای کوچک وانتشار طمع وخفقان قلب اورا او لاتصل اکحل نموده شد پس بفاصلهٔ دوسه یوم فصد صافن ودر این دو فصد تمیز وجدائی خون از سود ابین وظاهر بود که در حین اخراج خون چون رک را وسیع کشوده شده بود شعبهٔ بسیار سیاه با رنکی مانند مرکب وشعبهٔ قویتر از ان سرخ غلیظ مائل بتیرکی هردو پیوسته بهم بزمین آمدند وآنچه سیاه بود در ته لکن آب مانند جکر سیاه قطعه قطعه منجمد کشت وخون مخلوط بآب وبلغم مانند تارهای عنکبوت معلق ومضر محرورین واطفال وجوانان وبلدان وفصول حاره در هنکام استعمال آن وبعد از ان تا چند مدت خوردن ترشی ونمک وآب سرد ومیوهای تر واشیای منفخه مانند بقول وحبوب واعراض نفسانی وبدنی وجماع وغسل نمودن وآب سرد نوشیدن وهوای سرد ببدن رسیدن همه بسیار مضر وچون مقدار از شربت آن بحسب امزجه وامراض واوقات وغیرها مختلف میباشد وفی الحقیقت مقدار معینی ندارد وهمچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر ننمود بدل آن صاصفراس ودر بعضی مواد شجرة النبي که بفرنکی ساسفراس؟ نامند ودر بعضی مواد عشبهٔ مغربیه است وچون دو سه برک آنرا با کوشت طبخ دهند کوشت را زود مهرا ولذیذ کرداند مانند کوشت آهو وکوزن*

چوب چینی خطائی ماهیت آن جنسی است مانند غده وکره بزرکی شبیه بکل روکتهل وپوست آن اندک خشن جوزی رنک تیره ومغز آن کلابی با دامی رنک بی ریشه مانند خمر خشک شده واز کوهستان خطا ونیبال می آورند وبر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت برمی آید مانند کتهل وبعضی میوه های دیکر وا زبرای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی وبعضی بهتر وقویتر از ان میدانند ودستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چین است ونیز روزی دو ماشهٔ آن را با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم کرم می آشامند تا مدت بیست ویک یوم تا چهل یوم واز نمک وحموضات وبقول وغیرها بدستور چوب چینی است وازان خفیف تر　چوب چینی

چوب حیوة بفتح حای مهمله ویای مثناة تحتانیه وواو وتای* ماهیت آن چوب درخت هندی است که در نواح بنارس وکورکهپور وغیرها بهم میرسد وبسیار عظیم میباشد وازان سریر وپایهای پلنک وغیره میسازند ورنک آن اغبر وخالدار واربری سیاه تیره وکم رنک وکهنهٔ سال خوردهٔ آن رنکین تر وصلب تر وبهتر ورنازکی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی ازان ظاهر میکردد وبرک آن شبیه ببرک بید انجیر ومتشعب بسه شعبه وباندک تر وضخیم تر از برک بید انجیر* طبیعت آن در دوم کرم وخشک* افعال وخواص آن با تریاقیت وقوت قابضه وجهت دفع هیضه که قی واسهال بند نکردد واسهال رطوبی وتهوع را بازدارد ورياح باطنی وسموم مشروبه وضعیفه را دفع نماید وضماد آن جهت دفع سموم منهوشه ومار وغیره وتحلیل اورام وتسکین اوجاع نافع وکویند مار وکژدم وهزار پا نزدیک خوابنده بر سریر آن نکردد واذیت نرساند*　چوب حیوة

جوز بفتح جیم وسکون واو وزای معجمه بفارسی کردکان وچهار مغز وبهندی اخروت نامند* ماهیت آن ثمر درختی　جوز

است عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میکردد و دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصهٔ دیگر با هم متصل و اندک انفصالی و بین آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است # **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازهٔ آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک کردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم میکردد # **افعال و خواص** آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصا دماغ و مقوی حواس با طبیخه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بتنهائی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بعد یل و بدستور با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن و آشامیدن سوختهٔ آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال یا رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زردهٔ کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلو و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات باردهٔ بلغمیهٔ مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانهٔ گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بکذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک دو دفعه زائل کردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در غالب و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا جهت غرب و غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج و ارتارقد مین حادث از برد و یبس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زفت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنیدار بمکند و سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج کردد ردی و زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود و مداوات آن قی کردن و ترشی ها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسخین کرده و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و مقوی معاء و عروس که پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرورا و کذاشتن آن بر دندان

و وجع دندان و مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام رافع خناق یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره با آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و ذرور پوست ملب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول عادت ادرار سنیها و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار ارنیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد پری معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجهٔ بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید سائیده بران بپاشند و هر روز بر موی زنند خضابیٔ نکو و رنگ آن با دوام میباشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر موی زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر پنجروز یک مرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بی‌عدیل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشارهٔ پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بربدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سموم مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمهٔ متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان مغز آنرا در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشهٔ قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را دران شیشه کنند بحدیکه بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آن درخت بثمر آید پس شیشه را برآورند دران شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن میماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض ترکردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میکردانند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی اسفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایهٔ آن بخوابند لاغر میگرداند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مخبول و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یکهفته جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است

جوزابه بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحده و بابترکی ارماج نامند * ماهیت آن طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند * طبیعت آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد * افعال و خواص آن ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است

جوزارقم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکنار نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با قلاو با اندک تلخی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زرد از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبه شبث و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید و در وسط تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازهٔ آن است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده بتخصیص جوشانیده با آب مطبوخ خشک بیاشامند و تا نیکه از و ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند بتحلیل می برد مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن تا ده درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خشبوئیهای سرد و تر و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب سرد و عود و میبه ساده

جوزارقم

جوزبوا بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب جوز بویای فارسی است و بهندی جای پهل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیرهٔ از جزائر زیر باد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوا بندر آنرا بتاوی نامند بهم میرسد و آن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف می برد و میفروشد و نیز شنیده شد در دکهن سونده بندر جائی هست بسیار میشود و جنگل و اشجار صندل هم هست و در بعض اوقات انگلیس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط در غلاف نیز مانند غلاف آن و از آن صلب تر و مغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دهنیت و بو از آن کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزبوا بقدر درخت گردکان و از آن کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریکتر از آن و ثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آنرا سه پوست می باشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بی ریشه لحمی و ضخیم قریب بسطبری انگشتی چنانچه در سورت آنرا مربا ساخته از آنجا میاورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بمقدار فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگتر و بهترین آن تازهٔ کرم ناخوردهٔ سنگین تند طعم و رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آن را کرم می خورد * افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مرمعده و جگر و باه و مبرودین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات

جوزبوا

متعفنهٔ دهل و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کردهٔ آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام باردهٔ جگر و اوجاع باردهٔ رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با افسنتین و عسل جهت ازالهٔ کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت کری گوش و اوجاع باردهٔ آن قطور و اوتن هبا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و نصف آن یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در اعمال ملکورة بسبار قوی تر و مربای آن از آن ضعیف تر و مخلل آن نیز از آن ضعیف تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت دفع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند

جوز جندبم

جوز جندبم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب هشهور و بنعیج الحیته و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بشوء الحمام و نزد اهل اندلس بتربة العقیل است * ماهیت آن چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میگردد سقیل مائل بزردی و بعض ادویه انطاکی و مالفی نوشته اند که بقدر دانهٔ نخود سقیل مائل بزردی است که در صحراها بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل میشود و مقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ کرد اند و حکیم آنرا بیمیز اند بحدی که یک اوقیهٔ آن حجم یک رطل نماید * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن بغایت مبهی و مغلظ و مسمن و مانع شهوات ردیهٔ گل خوردن و اسهال آن و مفتت حصاة و رافع عسر البول و با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثی و مصلح آن ریباس و انار مقدار شربت آن تا دو درهم و چون یکرطل و ربع آنرا در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار برهم زنند و سر آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد بحدی که قویتر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و بعض ادویه نوشته که صنفی از جوز جندم از تا حبهٔ بر بری آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

جوز الخمس

جوز الخمس بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله * ماهیت آن ثمر درختیست هندی بقدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمیباشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سودا ویهٔ محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطکی

جوز الزنج بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم * ماهیت آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بباقلای صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و منبت آن صحرای بلاد بربر * طبیعت آن معتدل * افعال و خواص آن چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در رجوارشات حاره داخل کرده میشود.

جوز السرو

جوز السرو بفتح سین وسکون راء مهملتین وواو * ماهیت آن بار درخت سرو است وخشبی محض * طبیعت آن در سوم سرد وخشک وگرم نیز گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن نافع نزف الدم ومقوی اعصاب ونا شف رطوبات از عروق ومقوی معده وکبد وسبز زوا معا وذهن را تیز کرده اند وبوی دهان خوش کند وسده بکشاید وطلای آن با عسل وگلاب جهت شقیقه ودرد سر بارد ویاقوت قابضه وممسک منی وحابس بطن وجهت نسیان وسرفه مزمن وعسر البول وآشامیدن آن با شراب نافع وضماد آن با سریشم وامراش جهت فتق وچون بکوبند با انجیر فتیله سازند ودر بینی کنند گوشت زائد را ببرد ودر جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده ودفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درم باعث زردی رخساره وسده ومصلح آن عسل وروغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار ونیم وزن آن انزروت سرخ وگویند یکوزن ونیم آن ابهل وبوزن آن کزمازج است ودر حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

جوز الشرک

جوز الشرک بکسر شین معجمه وسکون راء مهمله وکاف وآنرا تین الفیل وجوز الحبشه نیز نامند * ماهیت آن درختی است عظیم قریب بجوز شامی وثمر آن بمقدار گردکان واندک طولانی ومستدیر وپوست آن از آن نازکتر وسرخ ودر سنبله میرسد وبعد خشکی تیره رنگ وچین دار میشود وخود بخود از این جدا میگردد ودر زیر آن پوست صلبی ودر جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور وخوشبو باندک تندی واهل مصر آنرا فلفل السودان نامند وگویند در حدت زیاده از فلفل است ورنگ آن مائل بتیرگی وبنفشجی وسرخی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح ومغص شدید ومفتح سدد ورافع وجع ورک وعرق النسا وبی خوابی حادثه از برودت ومهیج باه واشتها وبا آب گرم مدر بول ومسقط جنین ودرد مثانه وآشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة وروغن آن که سائیده با ده مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند ودو مرتبه مضاعف ویا با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند جهت فالج ولقوه ودرد کمر وتوشیح واورام رخوه واوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه ومصلح آن کثیرا بدل آن نصف آن فلفل ودر تحریک باه انجره است وگویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند ودر آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی نا متدینان فلفل را چنین مغشوش مینمایند *

جوز العبهر

جوز العبهر بفتح عین وسکون باء موحده وفتح ها وسکون راء مهمله * ماهیت آن دانه ایست شبیه بآمله ومدور ودر جوف آن مغزی شبیه بدانه آلوبالو وسرخ رنگ وبا اندک شیرینی وقبضی * طبیعت آن مائل بگرمی وخشکی * افعال وخواص آن قاطع اسهال مایوسین وبارب مورد جهت اورام باطنی نافع است *

جوز القطاة

جوز القطاة بفتح قاف وطاء مهمله والف وتاء مثناة فوقانیه وجوز البری نیز گویند وآنرا جوز القطاة ازین جهت نامند که قطاة که بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن وبعضی گفته اند که جوز الانهار است وبعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند * ماهیت آن دانه ایست شبیه بکاکنج ودر غلافی ودر هر غلافی دو دانه کوچک مبهل کیاه آن بر شاخ که از بیخ آن روئیده ومنبسط بر روی زمین وپر برگ ونرم وبرگ آن شبیه ببرگ خرفه واز آن عریضتر ونرمتر ورو مزغب وغبار آلود ومنبت آن کنارها وجاهای نمناک * طبیعت آن مائل بگرمی وخشکی * افعال وخواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول وجرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون وعصارة آن جهت

توانج وحبي وخطاطي ومركب كويند نافع است

جوز القي

* جوز القي * بهندی مين پهل وبغرنكي نور مطليه نامند * ماهيت آن ثمر درختي است مخصوص ببلاد يمن وهند وبنكاله بمقدار انجير كوهي وفندق بسيار بزرگی و پوست آن اندک ضخيم وزرد تيره واندک رخوو ريشه دار ودرجوف آن درپرده درميرده تخمهای ريزه بسيار بهم پيوسته في الجمله شبيه بهدانه ولعابی ومستعمل پوست آنست وبهترين آن تازه کرم ناخورده آن * طبيعت آن دردوم کرم وخشك * افعال وخواص آن مقئ بلغم ومسهل وجهت امراض بارده دماغی وعصبانی مانند فالج ولقوه وسرفه وضيق النفس بارد رطب مزمن واورام اعضاء وتحليل رياح ونفخ شکم وجذام ودماميل وبثور نافع وچون بيست درم شبت را دريک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده قدری عسل دران ريزند وجوز القي را با مقئ ديگر ويا زعفرانات که خواهند باقدری نمک سائيده با عسل بسرشند وبامطبوخ مذکور بياشامند خصوصا بعد از انکه شله ويا شوربا آشاميده باشند بفاصله يک ساعت بغايت قئ آورد وبيغاثله است وبدستور چون يک درم آنرا بايك مثقال رازيانه وآب کرم وقدری عسل وهمچنين بارازيانه وانيسون وبادو کفايت ازان با عسل سرشته باآب کرم بخورند قئ آورد وفضول بلغمي وصفرا ويرا دفع نمايد واسهال نيز آرد بقدر قوت وفصل وطبيعت وهمچنين سرشته آن با نمك طعام وضماد آن جهت تحليل اورام ونضج آنها ودماميل وانفجار آنها نافع مقدار شربت آن يك درم بدل آن بوره وخردل هرد ومساوی الوزن است

جوز الكوثل

* جوز الكوثل * بفتح كاف وسكون واو وفتح ثاء مثلثه وبسين مهمله نيز وسكون لام وآنرا اقراص الملك وبعضی جوز القي نيز نامند * ماهيت آن ثمر کياهی است هندی شبيه بخرنوب درشکل ورنگ مستدير واندک پهن پوست آن نازک ودر جوف آن غلافی شبيه بغلاف شاه بلوط وطعم آن مانند باقلی وبرک آن شبيه به لبلاب کل آن سفيد ومستعمل ثمر آنست وبهترين آن تازه آن * طبيعت آن درآخر سوم کرم وخشك * افعال وخواص آن بغايت مقئ ومسهل ومنقي بدن از اخلاط رديه وجهت رفع سدد وصلابات واوجاع بارده وتفتيت حصاة نافع المضار مرخي اعضاء مرتبه که تا يک هفته بحال اصلي نمي آيند بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه وربوب مقدار شربت آن تا يك دانك ويک درم آن کشنده بقي واسهال وتدارک آن ريختن آب سرد متواتر بر بدن وآشاميدن مبردات عطره است *

جوز الماثل

جوز الماثل * بفتح ميم والف وکسر ثاء مثلثه وسكون لام وجوز ماثم وجوز ماثا وجوز مات نيز ومرقد ودرخت آنرا درخت مرقد نامند وبفارسي تاتوله وبهندی دهتوره وبلغتی استرمونيه کويند ومعرب از کوز ماثل فارسي است * ماهيت آن ثمر درختي است بقدر درخت بادنجان وبرک آن اندک از ان کوچکتر خودرو ومزروع وسفيد وبنفش ميباشد اما بنفش آن کمتر وبهتر از سفيد آن خصوص بنفش مائل بسياهي آن که ساق وبرک وثمر وکل آن همه بنفش باشد وکل آن بشکل بوق نای وسرنای ولبلاب واز ان درازتر وکل نوع بنفش آن مضاعف وتوبرتو از سه تا پنج کفته اند وسه بسيار است وثمر آن بقدر کردکان وخاردار مانند ثمر بيد انجير ودرجوف آن دانهای بسيار وکوچک اندک شبيه بدانه سماق واندک خوش طعم ومستعمل تخم آنست وبهترين آن تخم تازه باليده آن * طبيعت آن در اول چهارم سرد وخشک وکويند در خشکي قريب باعتدال است واول اصح * افعال وخواص آن مخدر وتوی ومسکرحتی پوست ثمر وشحم جوف وکل آن ومسکن صداع صفراوی ودموی مزمن وحرارت ملتهبه مفرطه وبغايت منوم ورادع اورام حاره وضماد جرم آن ويا تدهين

بروغن د انه آن جهت بواسیر وا وجاع حارهٔ مقعد ، وطلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام وا ستسقا وضربان وقطع عرق ومنع قشعریره وضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه ومنع ریختن مواد باعضا وتجفیف رطوبات غریبه نافع وبستن برگ گرم کرده آن برچشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن وبرسر جهت دردسر بارد وسد نزلات بارده وبرانثیین جهت نزول آب وبراورام ردماميل جهت تحليل ونضج آنها مفيد مقدار شربت آن تا يكدانك بدل آن لفاح دووزن آن مورث جنون وفساد فكر مصلح آن فلفل وراز يانه وچون كسى مقدار زيادة از يكدانك بخورد وهمچنين كل آنرا وعادى بخدرات ومسكرات نباشد سكر وتخدير آورد وجميع اشيا بنظر او كبود نمايد وخيالات فاسده درخيال او آيد بحديكه گويا درخارج مى بيند وعقل او زائل گردد ودستهان پراكنده گويد وچون خواهد كه راه رود نتواند ونتوانند كه درست نشيند وموش ومورچه درنظر او آيد وچون خواهد كه بگيرد آنرا خنده بسيار كند وچشمهاى او سرخ گردد وتاريك وبسيار دست بجامه وفرش ودیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی بگیرد وبالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند ورد راکثر عوارض مانند افیون است ولیکن روغن کنجد وترشیها با این منافات ندارد وتریاق لسع حیوانات سمی بود وچون بخورند وعصارهٔ برگ آنرا طلا نمایند مداوای آن مداوای یبروح خورده است وخوردن زبد وروغن گرم کرده وقی کردن وگذاشتن دست وپا در آب گرم وگرم کردن بدن بمالیدن ادهان وریاضه وتغذیه با غذیهٔ چرب وآشامیدن شراب مفرح ومعجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة وحب الشفا وحب جوز ماثل وحب بدل افیون جوز ماثلی وحب بیخ جوز ماثل وحلوای جوز ماثل ودهن آن در قرابادین ذکر یافت *

چوشیصا

* چوشیصا * بفتح وبضم جیم وسکون واو وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح صاد مهمله والف لغت نبطی است واهل جزیرهٔ جوسانی ورد رتنکابن پلاخوار نامند * ماهیت آن * درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور وخشخاش وبسیار کوچک وبعد رسیدن سرخ وشیرین میگردد وبا قبوضت ودر اوائل ماه رومی میرسد وهرچند در درخت زیاده میماند سرخ تر وشیرین تر میگردد ولیکن قبوضت آن کم نمی گردد ودرخت آن بسیار بلند نمیشود وپهن وبمقدار درخت الو بالو میباشد وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وگل آن سنبل ودر بعضی بلاد خزان نمی کند * طبیعت آن * در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن * مشهی وآروغ آورنده وفی الجمله مسمن بدن وخوردن آن قبل از طعام وبعد از آن مسکن درد معده وسایر اوجاع بدن خصوصا دردکمر وتهیگاه وبا ضم طعام در همه حال ومانع تعفن اطعمه در معده ، مضر محرور وبین مصلح آن انارین معدل وشربت آن تا سه درهم است

چونلائی

* چونلائی * بفتح جیم فارسی وسکون واو وخفای نون وفتح لام والف وکسر همزه وسکون یاء لغت هندی است بعضی گویند بقلهٔ یمانیه است وظاهرا غیر آن باشد * ماهیت آن * نباتی است درهند اکثر مزروع وماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان وبیمزه وبا اندک حدت وساق آن بسیار بلند نمیشود وبیکل وتخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز وچون برگها وسرشاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها وبرگهای تازه برمیروید باز میبرند وهمچنین چند مرتبه وآن برگها را باگوشت وبا بی گوشت پخته وبا روغن وپیاز بریان نموده پخته میخورند الله بد مشود وبورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که در شبانکارهٔ فارس در دیهی موسوم بتبریز دیده شد ، وآنرا سلیمانی مینامند واهل آنجا آنرا بورانی میپزند * طبیعت آن * در اول گرم مائل به یبوست واهل هند آنرا سرد میدانند * افعال وخواص آن * سریع

وهم و دافع صفرا چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال حضض هندی ویکمثقال نارقیصر با آن سرشته حب بندند وهر صبح بقدر دانگ نیم هر روز یک حب آنرا با یک پیالهٔ آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب ولکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویهٔ مضره بواسیر وچون بیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع می بخشد آنرا

* فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

جینت * جینت * بفتح جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وخفای نون وتاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن درختی است هندی وبسیار بزرگ نمیشود وبرگ آن شبیه ببرگ تمر هندی وگل آن بنفش وتخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریکتر * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب برگ آن مسهل بلغم وقاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا و اندک شیرینی بخورند و بالای آن بقدر هفت هشت مثقال آب برگ آنرا بیاشامند و آنکه آب در داخل نمایند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند وضماد برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام ونضج دماميل نافع و از گل آن کاغذ زنگ میتوان نمود در رنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد وبستن برگ درست گرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده یکطرفه آنرا پخته مانند گردهٔ نان بکر ریخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه وگرم کرده بدون پختهٔ آن جهت تحلیل اورام بارده ونضج دماميل مفید وتخم آنرا چون سائیده بر ناصور وزخمهای کهنه بمالند وبفتیلهٔ آلوده در جوف آن کذارند نافع

جیدار * بکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وراء مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط وباشدت سبزی مائل بزردی وبر روشنی می نشیند وار آن دانهٔ سرخی بقدر عدسی متعلق میگردد وسرخی آن زیاده میگردد تا آخر آبدار مانند ماهی میماند و آنرا حب القرمز میگویند ودر حرف القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وثمر آن بقدر ماذوئی ومائل بتدویر * طبیعت نبات آن سرد وخشک در سوم * افعال وخواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید وچون با عسل وروغن گل بسرشند ودو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید وذرور آن جهت التیام جراحات وطلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه وضماد برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام حاره وتسکین اوجاع ورزیادتی آن ومتکب ضل وجلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن یک مثقال

جیکالک * بکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح لام وسکون کاف لغت ترکی است * ماهیت آن نبوی است شبیه بدل کنجیشک ودر جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد ورسیدهٔ آن سرخ تیره و چاشنی آن شبیه بخربزهٔ کرمک ولذیذ وگیاهٔ آن بقدر رشبری وزیادتر از آن وبرگ آن شبیه ببرگ گل سرخ وبا اندک خار وگل آن مانند یاپچال وگل بنفشه وگیاهٔ آن همیشه سبز ودر تنکابن لیداله ودر دیلم چمل ودر گیلان ومازندران خربزهٔ کاو مند و ابن تلمیذ هیجوتونامیده است وگیاه دیگر را که دائم سبز است ودانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخودی واز وسط برگ آن چیزی مانند موی باریک متصل وبرگ آن بقدر رومی وبا تقعیر وانتهای آن مثل سر سوزن واز جملهٔ خارها است و آنرا کجومن نامند وهر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخیر را در تنکابن خیر نامند و آن دانهٔ آس بری است * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مقوی دل ومطفی صفرا ومرطب بدن وجهت امزجهٔ سوداویه وخفقان وسعال یبسی وجرب وحکه

وبواسیر وتصفیهٔ خون وجلا ربو وحصبه نافع ود رجمیع افعال کناه آن مثل عایق است

* باب ششم دربیان ادویه که حرف اول انها حاء مهمله است *

* فصل الحاء المهملة مع الالف *

* حاا قطی * بفتح حاء مهمله والف وکسر همزه وسکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یا بغدادی کفته لغت یونانی است ویوس اقطی نیز یا مند وآن سبوقه است * ماهیت آن دو صنف میبا شد کبیر وصغیر کبیر آن بزرکی شجر میشود وشاخهای باریک وازچهار زرع زیاده نمی شود وبرک آن مشرف وبقدر برک کرد کان صغیر آن وبقدر اشبری وشاخهای آن باریک وبرک آن مشرف وبقدر برک یا دام وکل هر دو سفید وثمر مدور ومقدار یطم ودر جوزا میرسد وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن مخرج اخلاط لزجه ورطوبات غلیظه ومفتح سدد ومزیل استسقا ووجاع مفاصل شربا وطلاءً مجرب وحمول آن جهت اوجاع رحم وامراض مقعد ونواصیر مفتوحه وحب آنرا چون درا وقات حیض بلع نمایند منع آبستني نماید ومجرب ومضمضهٔ آب آن جهت اسقاط کرم دندان وطلای آن برموی باعث سیاهی وعدم اسقاط آن وسعوط آبن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدرهم *

* حاج * بفتح حاء مهمله والف وجیم بفارسي خارشتر وبترکي دوتیکانی وبهندی جواسا نامند * ماهیت آن کیاهی است که ترنجبین بر این درخراسان منعقد میکردد بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است وغلط کرده کسی که آنرا خلنج دانسته * طبیعت آن گرم وبسیار خشک وسرد نیز کفته اند * افعال وخواص آن رادع ومفتح وجالي وتریاق سموم وشربه وضماد وبخور آن رافع بواسیر واکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم وقطور سه قطرهٔ آب خالص آن دربینی ناشتا وبعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند وروغن آن که از آب برک تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل وجمیع علل بارده بغایت مؤثر وشکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع است *

* حاشا * بفتح اول والف وفتح شین معجمه والف بیونانی تومس ودرمغرب معروف بصعتر الحمیر است ودربیت المقدس وحوالی آن درمواضع سنکلاخ بسیار میروید * ماهیت آن نوعی از پودنهٔ کوهی است شبیه بصعتر وبقدر یک شبر وشاخهای آن باریک وبر برک وریزه وبرآن زغبی مانند پنبه وکل آن ریزه وسفید وروسفید مایل به بنفشی وسرخی وتخم آن کوچکتر از خردل ومنبت آن سنکلاخها * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی وصاحب شفاء الاسقام ودیکوان کرم وخشک درسوم وانطاکی در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن مسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سدهٔ احشا ومنقي سینه وشش وجهت ضیق النفس وسرفه وتقویت معده وکبد وطحال وکرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه ونحابس نفث الدم ومقطع ومسهل بلغم ومخرج اقسام کرم معده وشکوفهٔ خالص آن مسهل سودا وقائم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث زیادتي تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درهم حاشا را با نمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمي نماید وچون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند ویا آب گرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت کرده ویاد ورفع درد دهن وحلق ونفث بلغم وتفتیح تولیج نافع وچون قدری در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخورند ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره رانکهدارد وضعف معده وجکر حادث از اخلاط فاسده را زایل کند وراعانت برهضم غذا نماید وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه

ولعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم وفضول مجتمعه در سینه و سرفه وضیق النفس وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ تازه وتحلیل خون منجمد در اعضا وقلع نمش وثآلیل برآمده ویابسه که بیونانی افروخود پس نامند وباسرون وشراب جهت عرق النسا وامثال آن نافع وصغری آن جهت مصر وعین نافع وباعث انادهٔ آنها است وگویند چون نزد مصروع درحین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برء آنست مصرّرهٔ مصلح آن نعناع مقدار شربت آن ازده مثقال تا پنجدرهم بدل آن درتنقیه نیم وزن آن افتیمون ودر غیر تنقیه یک وزن ونیم آن صعتر وچون یک وزن آنرا باده وزن آن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست وشراب آن که صد مثقال آنرا کوفته بخته در لتهٔ بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچکی انداخته سر آنرا بسته یک اربعین تاخمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم وسقوط اشتها واوجاع عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه مادون تبهکاه وقشعریرهٔ تبهای بارد ودفع ضرر سردی هوا وبرف وسموم باردهٔ حیوانیه ونباتیه بغایت مؤثر حاشا درجمیع افعال قویتر از صعتر است *

* حاشیش * بفتح حاء مهمله والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند * ماهیت آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میگردد ورنگ آن مائل بسفیدی وبد مزه مائل بشیرینی وتندی وانچه بتحقیق پیوسته دانها ایست بسیار ریزه وسفید از خشخاش ریزه تر وصلب وبهندی تخم کرملی نامند * طبیعت آن گرم وخشک درچهارم * افعال وخواص آن بسیار تند وقویتر از افربیون ومقئ قوی چون بیاشامد شخصی که رجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قئ شدید آورد وچیزی شبیه بخون قئ نماید ونجات یابد از آن وضماد آن جالی وسرخ کنندهٔ رخسار ومستعمل زنانست وجهت امراض باردهٔ استعمال آن ازخارج بدن مجوز وخوردن یکدرهم آن کشنده بقئ مفرط واحتراق ولهیب واختناق واختلاط ذهن ودواء آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده ودوغ گاو وباقرص کافور است

* حاماسوقی * بفتح حاء مهمله والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وسکون یا * ماهیت آن نباتیست منبسط برروی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه وگل آن سفید واز شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی میروید وچون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد * طبیعت آن گرم وخشک در اول * افعال وخواص آن جهت لسع عقرب شربا وضمادا مجرب وفرزجهٔ آن جهت اصلاح رحم مفید است *

* فصـــــل الحاء المهملة مع الباء الموحدة

* حباب * بضم حاء مهمله وفتح باء موحده والف وباء موحده * ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک وسیاه شبیه بعقرب واز جعل باریکتر ودر غیر بلاد انجیر بهم نمیرسد وچون کسی را بگزد آنرا میکشد در آن روز نهایت تا سه روز وصاحب آن را سرخی چشم وکرب وگرمی واضطراب قلب عارض میگردد وعلاج آن خورانیدن مخلّ رات قوی مانند کافور وامثال آنست *

* حباحب * بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهمله وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنی وبهک جگنی نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر واندک باریک واغبر وزرد ومقعد شد در غایت سبزی ودر

زیر بال آن مستور و چون پر از کنار مکشوف گردد در شب مانند اخگر میدرخشد * طبیعت آن گرم و خشک و حاد
و از زراریح قویتر * افعال و خواص آن سه عدد آن قتال و یک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد با
دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و تقطیر یک عدد
خشک سائیدهٔ آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش و زوال کری آن و با صبر و سفیداب جهت اسقاط دانهٔ بواسیر
و گویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است

حبارا

* حبارا * بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی چرز
نامند * ماهیت آن مرغی است بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگ
تر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از آن نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی
لک نامند بکسر لام * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق مبرودین گوشت و پیه آن
جهت ربو و ضیق النفس و پیه و پردهٔ سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت
ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد
آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر
النفس و خاکستر آن جهت ثالیل ضماد نافع و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و
گویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن موجب قبول
و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف و بیضهٔ آن خضاب خوبی است

حبحبو

* حبحبو * بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو * ماهیت آن ثمر درختی است در شحر
و عمان بیزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر
و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز نرمی شبیه بآرد اغبر اللون تند ترش با قبوضت بسیار
برمیآید و مادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون برون آورند تا یک سال * طبیعت آن
در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی
و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخارات بدماغ و سدر و دوار و با عسل
جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و در هند
و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل
است و در هیأت و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت
و بعضی نوع آن اندک چاشنی دارد و آنرا بهندی و در بنگاله کویته و کتبه بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد

حبرج

* حبرج * بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم * ماهیت آن مرغی است معروف شبیه بحبارا و
از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن غلیظ مولد خون سوداوی
مصلح آن مهرا پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشترغاز و بی روغن خوردن است و اکثر اندک روغنی بر آن
مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است

حب البان

* حب البان * بفتح حاء مهمله وضم باء مشدده والف ولام وفتح باء موحده والف ونون بهندی بکاین وبفرنگی
توزانکون ناریه نامند * ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته وملوّن وزرد رنگ در غلافی مانند غلاف لوبیا وباندک تلخی
وپوست آن سفید ورقیق ودرخت آن بزرگتر از درخت گز وبرگ آن شبیه ببرگ بید انجیر وکوچکتر از آن وبسیار سبز
وگل آن زرد رنگ مانند ریسمان وازده وگویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر
* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل بلغم خام وعصارهٔ آن معی
وآشامیدن جرم آن باآب وسرکه جهت سپرز مجرب وفتیلهٔ آن جهت رعاف وسنون آن جهت استحکام لثه وضماد آن
جهت تحلیل اورام صلبه وتشنج ومفاصل وسعفه وصلابت جگر وسپرز ودفع مواد سوداویه وبلغمیه وکلف وجرب وحکه
وبابول جهت ثآلیل نافع ومغثی مضر جگر ومعده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یك وزن ونیم آن سلیخه
وعشر آن بسباسه وروغن آن جالی ومحلل وقطور آن جهت درد گوش ودوی وطنین وتمریخ بدان جهت رفع ثآلیل وشقاق
ومزمن ونرم کردن عصب ودرد دندان واوجاع بارده وفالج وامثال آن وتحلیل ورم جگر وسپرز وبواسیر وبا مصطکی جهت
قی بلغمی وضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده وسردی دماغ وجرب وحکه وتقشر جلد وقروح نافع وآشامیدن یک
مثقال آن باآب وعسل مهیج قی ومسهل وباآب وسرکه جهت تنقیهٔ جگر وسپرز وپنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده
مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج نمیگردد *

حب بلسان

* حب بلسان * بفتح حاء مهمله وکسر باء موحده مشدده وفتح باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون * ماهیت
آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی وبزرگتر از آن واندک مائل بطول ورنگ آن اشقر واندک ثقیل الوزن ومغز آن سفید
وطعم آن تلخ وفرق میان آن وتخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه وبیمغز وملوّن است وگفته اند بالفعل چون حب بلسان ودرخت
آن مفقود است تخم بشام رابدل آن میکنند وبدل آن نمیشود * طبیعت آن درآخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن
مقوی معده ورافع برودت آن ومقوی هاضمه وباقوت تریاقیه ومجفف رطوبات معده وامعاء ورافع صرع وسدر ودوار ودرد سرکهنه
ونزو مغص وامراض بلغمی وسوداوی وضیق النفس وسرفه وورم رئه ودرد معده وتحلیل ریاح ونفخ وتفتیح سدهٔ جگر
واستسقا وعرق النسا وگزیدن هوام وعسر البول واحتباس حیض وداء الثعلب وداء الحیه وتقویت بیخ موی شربا وضمادا
نافع وجلوس درطبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یکوزن ونیم
آن عود بلسان واگر نباشد بوزن آن سلیخه وعشر آن بسباسه ودرتریاقیت هموزن آن زراوند طویل وحب الغار است
ودر بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد *

حبة الخضراء

* حبة الخضراء * بفتح حاء مهمله وباء موحده مشدده وضم تاء مثناة فوقانیه والف ولام وفتح خا وسکون ضاد معجمتین
وفتح راء مهمله والف * ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند ودر بطم خواص درخت آن مذکور شد
وحبة الخضرا رابفارسی بن نامند ودو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند واین کوچکتر وپوست آن نازکتر بحدیکه با پوست
توان خائید وخورد ودوم از این بزرگتر وپوست آن صلب تر وابن مولف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در
مال ورد ونواح آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر ولذیذتر میشود وآنرا کلخنك مینامند وبهترین آن
سبز تازهٔ بزرگ دانهٔ آنست ودرخت شاه بن را ضرونا مند وثمر آن درخوشه میباشد وخام آنرا بنشه نامند ودرآبدوغ

ويدارق داخل مينمايند براى نيكوئي طعم ورائحه وتقويت معده درخت شاه بلوط راضرر وصمغ آنرا صمغ الصرو گويند ودرحرف الصاد خواهد آمد انشاء الله تعالى * طبيعت تازهٔ آن دراول گرم ودردوم خشك وخشك آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن مفرح ومقوى حواس وجگر وسپرز ومبهي ومهيج باه ومسمن بدن وكرده ومسكن اوجاع باطني ومفتح سدهٔ كرده ومخرج رطوبات سينه وشش ومنقي بدن از فضلات بلغمي ومفتت حصاة وملين صلابتي كه از صدمه وضربه بهم رسيده باشد ومخرج اقسام كرم معده ومدر بول وحيض وخون بواسير كه منقطع شده باشد ومسخن گرده ومعده ومحلل نفخ ورياح شربا وبانوت قابضه جهت فالج ولقوه وسرفه وخفقان ودرد كمر وپشت وقولنج وغشي واستسقا مفيد وباباادام وشكر جهت تسمين بدن وتعطير البول وباسركه آشاميدن جهت دردسر وتنقيهٔ جگر وگزيدن افعي ورتيلا نافع وداخل نان كردن باعث سرعت انهضام ورافع ضرر آنست ومضر محرورين وبطي الهضم ومولد الكيموس ومصدع ومضر دماغ واحشاى حار واكثار آن باعث جوشش دهان وابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب ورب ريباس ورب انواع حامضه وسكنجبين وگويند كتيرا وگويند خميرهٔ بنفشه مقدار شربت آن ازسه درهم تا پنجدرهم بدل آن مغز بادام تلخ يا پسته يا گردكان وگويند بوزن آن حب البطم است وضماد آن منضج جراحات صلبه وطلاى آن منقي وجه جهت كلف وشقاق لب مفيد وطلاى سوختهٔ آن بر داء الثعلب باعث روئيدن موى آنست خصوصا موى سر وبرگ آنرا چون خشك نمود ه بكوبند و برموى غلاف سازند موى را برويانند ودراز كرداند ومداومت اغتسال با آن درحمام مانع نزلات وبغايت مجرب وچوب وبرگ آن دراول گرم وخشك ومقوى بدن وجهت دفع رائحهٔ كريههٔ بدن وگزيدن هوام ونگاهداشتن چوب آن باخود جهت تقاضى حاجات وبخور پوست آن جهت گريزانيدن هوام وپشه مجرب دانسته اند وچون با مصطكى وقسط وروغن بجوشانند جهت فالج ولقوه وكزاز ورعشه ومفاصل ووراى وجبر وكسر وضربه وسقطه بغايت مفيد است شربا وطلاء ومروخا وصمغ آن جهت تحليل رطوبات اذن وجهت قروح رئه وسرفهٔ مزمن وتليين بطن وتهيج باه وگزيدن افعى مفيد

حب الراسن

* حب الراسن * بفتح اول وضم ثانى مشدده والف ولام وفتح راء مهمله والف وفتح سين مهمله وسكون نون وآنرا زبيب الجبل وزبيب برى واسطا قند ما غريا نامند وابن بيطار گفته كه معني آن زبيب الجبل است وبعد اذى گفته كه نيست چنين * ماهيت آن دانه ايست شبيه بمويزج واملس ودرغلافى شبيه بقرطم وبهن وبااندك تندى وتلخي وعطريت ومدور نيز گفته اند واز كوهستان فارس آورند وازكردستان وهمدان نيز وگل آن شبيه بسوسن وراسن ودرحرف الراء مذكور خواهد شد وگفته اند برگ آن شبيه ببرگ كرم برى ومشرف وبيخهاى آن برگشته وشاخهاى آن ايستاده وسياه رنگ است * طبيعت آن * دردوم گرم وخشك * افعال وخواص آن مهيي ومقوى موى ومانع ريختن آن وجهت امراض بارده نافع شربا وطلاء وغسولا مقدار شربت آن تادودرهم بدل آن راسن بقدر نيم وزن آن وصاحب تحفه نوشته كه مولف مالا يسع وغيره مويزج را حب الراسن دانسته اند واشتباه ايشان بجهت مشابهت اين با آنست

حب الريباس

* حب الريباس * بكسر راء مهمله وسكون يا مثناة تحتانيه وفتح باى موحده والف وسين مهمله بفارسي تخم ريباس نامند بهترين آن تازهٔ آنست * طبيعت آن سرد وخشك * افعال خواص آن قابض وجهت قرحهٔ صفراوى وجرب متحكم شربا وضمادا نافع بدل آن تخم حماض بهتهٔ نيست

حب الزلم

* حب الزلم * بضم زاى معجمه وفتح لام وسكون ميم * ماهيت آن غير تخم كنكر است چنانچه بعضى توهم نموده

اند و ابن بیطار نوشته که ابن رافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر میآورند و نزد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بعضی ادویه نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و درشهر زرد و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر میآورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درهم # طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه # افعال و خواص آن محرک باه و مسمن بدن و کرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و برکلف بمالند آنرا زائل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است

حب السمنه

حب السمنه # بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا شاهدانهٔ بری لیزنا مند و بفارسی نقل خواجه گویند # ماهیت آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و باد هنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شبیه اربو برگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها # طبیعت آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه # افعال و خواص آن آشامیدن شیرهٔ مغز آن باماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان برد و یبس و آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد با لمناصفه و ثقیل و بطئ النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است

حب العزیز

حب العزیز # بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بعضی ادعی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر دراسکندریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد # طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم # افعال و خواص آن مسمن بدن و گرده لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب بخیسانند یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند

حب القلت

حب القلت # بضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون با و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را راپج بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را بعربی کاسرالحجر نامند # ماهیت آن نوشته اند که دانهٔ ایست سیاه مائل بازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بتدویر و بین دو رحین خائیدن احداث حرارتی میکند وانچه در بنگاله دیده شده چنان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و حلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنگ # طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و مائل برطوبت است # افعال و خواص آن بغایت مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش اخگر تا بیست

و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آنرا صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشانیده بر سنگ میریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بماند سنگ را قابل قطع میکرداند #

حب الکلی # بضم کاف و فتح لام و یا # ماهیت آن حب انا غورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی کونچ نامند شقاقی را و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و بر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر و تخم می بندد در برو گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرگی و بر خارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید # طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک # افعال و خواص آن مجفف و مسکر و جالی آثار و مقی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بقلوفرکه آب انگور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بعد تر و تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است

حب المحلب # بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند # ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پیدا کنده و تا یکقامت انسان و زیاده بران و برگ آن درازتر شبیه ببرگ بید و از برگ زردآلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و اطفال اصفهان اهل نهاوند چوبدستی جهت کوبیدن نیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید و مدور و بقدر حلبان که خلر نامند و بهندی مترکاپلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها مینمایند و روغن آن را نیز میکنند و بهترین آن تازه بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلهای کوه و بلاد سرد سیر و در رمضان میرسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند میآورند و روغن آنرا نیز از آنجا را نطاکی نوشته که پوست آن میعه یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در کوه سیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و آنرا مهلب گویند # طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مغریه و قابضه # افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والقلب والغذاء والنفس مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و رشش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کمد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مواصی و در حبس اسهال دموی بهتر از گل مختوم است و چون داخل ادهان کنند باعث سرعت

انهضام آن کرد د ومداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الزینة والاوجاع وغیرها طلای آن جهت کلف وجرب وصاف کنندهٔ بشره وطبیخ آن جهت نقرس وتحلیل صلابات حادثه از صلابه وضربه هرچند کهنه شده باشد وتقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آس وضماد آن نیز جهت نقرس واوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز کردکان وبادام تلخ المضار مضر دماغ واحشای حار مصلح آن گلاب وروغن بنفشه ورب ریباس الخواص نگاهداشتن آن در پارچهٔ کبود وبدستور بخور آن مبطل سحر ومداومت بخور آن موجب الفت متعاندین وچوب وبرگ آن در اول گرم وخشک ومقوی بدن ورافع رائحهٔ کریهه آن وگریزانندهٔ هوام وهوام نزدیک چوب آن نگردند ونگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات وبخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام وپشه مجرب گفته اند وچون باسداب ومصطکی وقسط در روغن بجوشانند آشامیدن وتدهین بدان نیز جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز واوجاع مفاصل ونقرس واورام جبر وکسر ضربه وسقطه بغایت مفید است *

* حب المنسم * بکسر میم وسکون نون وفتح سین مهمله وبشین معجمه نیز گفته اند ومیم لغت عربی است * ماهیت آن دانه ایست خوشبو وخوش طعم شبیه بحب البطم وکوچکتر از آن بقدر مغز آن وبقدر فلفلی وبسیار املس وزود شکن ومغز آن سفید واز بوادی یمن وحجاز خیزد وگویند فلجیه است ورنگ آن ما بین سرخی وزردی ودرخت آن شبیه بشمشاد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفرح ومفتح ومسخن ومبهی ومقوی معدهٔ مسترخیه وهاضمه ومجفف وناشف رطوبات غریبهٔ معده واحشا وبدن ومفتت حصاة ومدر بول ورادع بخارات ردیه شربا وطلاء واکثار آن مضر ومصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن کبابه است واکثر اهل یمن وحجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطر منشم مینامند برای محبت ویا عداوت استعمال مینمایند وخوشبو است ومیگویند بهر قصد وارادهٔ که آنرا استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در عداوت وبغض وتفرقه میان متحابین ومشهور است میان عرب وچون خواهند که درمیان دو کس ویا جماعت عداوت وتفرقه افتد میگویند حق سبحانه وتعالی درمیان شان عطر منشم بپاشد

* حب النیل * بکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بفارسی تخم نیلوفر پیچ وبهندی مرچائی وزیرکی وبه بنگالی جوارمرچه ویک نوع دیگر نیز میشود وآنرا اپراچنا نامند وقوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند * ماهیت آن دانهٔ گیاهی است شبیه بلبلاب وبر نهال ورخود مییپچد وشاخهای آن باریک وسبز وبرگ آن سبز ودر هر برگی گل کبودی شبیه بگل لبلاب ودر آفتاب بهم میآید وتخم آن در غلافی ودر هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بهق وبرص ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل قوی بلغم غلیظ وخصوص با تربد ومنقی بدن ودافع اوجاع مفاصل وسائر امراض بارده ومخرج دیدان وحب القرع ومفید بهق وبرص ونقرس وجرب وقروح خبیثه وبا سقمونیا مسهل صفرا واخلاط غلیظه وباهلیله مسهل سودا ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسهل قوی وصاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازالهٔ انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال ویک درهم وزیادهٔ آن کشنده است بمغص واسهال مفرط بلصوق بماساریقا وامعا مصلح آن هلیله وسحق بلیغ وچرب نمودن بروغن بادام است وچون بکوبند ویکشب در روغن بادام بخوسانند وصبح به تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص وسحج آن میکرد دو بدل آن بوزن آن تخم

مثقال سدس آن حجر ارمني است ومفرد آن بعد از یکشبانه روز عمل میکند با معاجین ومحرکي زود عمل مینماید وقوت آن تا سه سال باقي میماند

* حبق * بفتح حا و با وقاف بعربي اسم جنس کل نباتات ما بین شجر وگیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد نزد بع است

* فصــــــل الحاء المهملة مع الجیم *

* حجر * بفتح اول ودوم وسکون راء مهمله بفارسي سنگ وبرد وبهندی پتهر نامند * ماهیت آن اسم جنس هرچه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان وتوالي اتصالات اجزای لطیفهٔ رقیقهٔ ارضیه ورطوبات لزجه ورسیدن حرارت ویبس وجفاف بزان مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضي آن کردند واختلاف رنگ وصفا وشفافی وغیرها همه بحسب اختلاف اجزا ومحل وغلبهٔ رطوبت وحرارت وامثال اینها است مثلا اگر رطوبت وبرودت غالب باشد سفید واگر سرد وقلیل باشد متکرج ومنکدر واگر حرارت ویبوست غالب باشد سرخ واگر کمتر باشد زرد واگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه وصلب واگر ضعیف باشد رخو واگر تاثیر حرارت ورطوبت دران مساوی باشد متساوی الاجزا واگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ وصلابت ورخاوت وغیرها وتفصیل اقسام ومراتب آن طول دارد ومحل گنجایش آن ندارد وبدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را بنابراینکه هیچ ذایقه وبونداردند چندان تاثیری ومنفعت وخاصیتي در بدن انسان نیست مرنحوکه استعمال نمایند وهمچنین طلا ونقره را واین سخن ناتمام مینماید العلم عند الله

* حجر الابیض * بفتح حاء مهمله وجیم وضم راء مهمله والف وسکون باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون ضاد معجمه درآخر * ماهیت آن سنگی است سفید سائیدهٔ آن مانند شیر وگویند که آن حجر لبني است * طبیعت آن معتدل مائل بحرارت ویبوست * افعال وخواص آن جهت عسر البول نافع ود سایر افعال مانند فاتزهر حیواني است ومراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آئینه است

* حجر الاحمر * بفتح الف وسکون حاء مهمله وفتح میم وسکون راء مهمله * ماهیت آن نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان ویک دانگ آن سم قاتل است

* حجر الارمني * بفتح همزه وسکون راء مهمله وفتح میم وکسر نون وسکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است لاجوردی اغبر واندک ازرق بازملیت وملمس آن نرم وملایم ونوعی از ان سرخ وتیره واز ارمنیه خیزد واهل احجر ارمني نامند وبهترین آن سنگین هش باندک ملوحت وانطاکي نوشته که شاید لاجورد فج غیر کامل باشد * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وانطاکي در دوم سرد وخشک نوشته وصاحب اختیارات در اول گرم وخشک دانسته * افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت وبالعرض بسبب تنقیهٔ سودا ومسهل قوی سودا واز لاجورد انفع واز خربق سیاه اسلم وجالي کرده ومثانه وبالخاصیت جهت جذام مفید ومستعمل مغسول آن است وغسل آن باعث زیادتي تقویت عمل آنست وغیر مغسول آن مضر معده ومغثي ومصلح آن کثیرا وعسل وسلیخه وانیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن ونیم آن وبوزن آن خربق

* حجر الاساکفه * بفتح الف وسین مهمله والف وکسر کاف وفتح فا وها * ماهیت آن سنگی است ملون بسرخي وزردی وسیاهي درهم بهیأت سنگریزه وشکستهٔ آن مائل بتیرگي وکبودی * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن در ورآن جهت

ورم لهات وجراحات وقطع نزف الدم نافع ومستعمل كفش گرانست ولهذا آنرا حجر الاساكفه نامند واسكاف كفش دوزاست

حجر الاسفنج

* حجر الاسفنج * بكسر همزه وسكون سين مهمله وفتح فا وسكون نون وجيم سنگی است که در اسفنج یافت میشود وماهیت اسفنج مذکور شد وبهترین آن سفید صلب آنست * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مجفف بی لذع وقاطع نزف الدم ذرور آن جهت التیام جراحات وطلاء آن جهت تحلیل اورام وآشامیدن دو دانگ آن با شراب وامثال آن جهت تفتیت حصاة گرده ومثانه نافع

حجر الاعرابی

* حجر الاعرابی * بکسر الف وسکون عین وفتح راء مهملتین والف وکسر با موحده ویاء نسبت بفارسی شکرسنگ وسنگ زخم نامند * ماهیت آن سنگی است شبیه بعاج واز بلاد عرب خیزد * افعال وخواص آن جالی وقاطع نزف الدم وجراحات وغیرها وسنون محرق آن جهت جلای دندان واستحکام لثه نافع *

حجر الافروج

* حجر الافروج * بفتح الف وسکون فا وضم راء مهمله وسکون واو وجیم حجرا فروجی نیز نامند * ماهیت آن سنگی است مانند قیشور وسبک که برروی آب می ایستد واز اسلام بول روم خیزد * افعال وخواص آن مجفف وقابض آشامیدن یک دانگ محکوک آن در حال وبزودی رفع سم گزیدن عقرب مینماید

حجر الافریقی

* حجر الافریقی * بکسر همزه وسکون فا وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویاء نسبت * ماهیت آن سنگیست ما بین خفت وثقل وصلابت ولین وبا خطوط سفید مانند اقلیمیا واز افریقیه خیزد وبهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت وثقل ودر صلابت ولین آنست * طبیعت آن مجفف با اندک قبض ولذعی * افعال وخواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه ومتعفنه ومفرد آبا شراب وعسل نافع وبامرهم روغن جهت سوختگی آتش وامراض چشم مفید واحراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست

حجر الاناغاطس

* حجر الاناغاطس * بفتح همزه ونون وفتح غین معجمه والف وکسر طاء وسکون سین مهملتین * ماهیت آن سنگی است که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد * افعال وخواص آن تطور آن با شیرزنان در چشم جهت ورم ودمعه وطرفه مفید *

حجر الایل

* حجر الایل * بکسر همزه وفتح یاء مثناة تحتانیه مشدده ولام * ماهیت آن سنگی است که در شیردان کاوکوهی تکون می یابد وآنرا بادزهر کاوی نامند ودر بادزهر مذکور شد

حجر البارقی

* حجر البارقی * بفتح باء موحده والف وکسر راء مهمله وقاف وسکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است شبیه بحجر خزفی بقدر کف دست وسبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از آن آب بسیاری بخود جذب مینماید وبرروی آب میایستد وبعد جذب آب بته آب میرود وچون در آفتاب گذارند آب راپس میدهد * افعال وخواص آن گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحت کرده بران بندند جذب رطوبات کند وبعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد وبعد پس دادن رطوبات باز بچسپانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید وصحت یابد ووزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است وقطعهٔ نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید *

حجر البحری

* حجر البحری * بفتح باء موحده وسکون حا وکسر راء مهملتین وسکون یاء نسبت * ماهیت آن جسمی است سفید مدور وصلب ودر جوف آن دانهٔ ایست که با علی واسفل حرکت میکند واز سواحل دریا خیزد وقسمی از اکتمکت است وماهیت

آكثمكت در حرف الالف ذكر يافت وكفته اند چيزي است شبيه بفك معزكه در ياب ساحل مى اندازد ودران چيزيست كه از
اصلى باسفل حركت مينمايد وكفته اند كه آن تنفل بحريست كه بعد مردن ريختن خارها دريا بساحل مى اندازد وبالجملة
آزادوية مجهولة الماهية است * افعال وخواص آن آشاميدن يك انك تا دو دانك آن در تفتيت حصاة مر موضع كه
باشد بغايت موثر است ومجرب كفته اند

حجر البحيرة * حجر البحيرة * بضم باء موحده وفتح حاء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح راء مهمله وها * ماهيت آن سنكى است رقيق
وسياه وچون در آتش اندازند اندكى ملتهب كردد وازنواح شام خيزد * افعال وخواص آن با محللات محلل وبا
مجففات مجفف وجهت تحليل رياح وركين والتيام جراحات نافع

حجر البرم * حجر البرم * بفتح باء موحده وراء مهمله والف وميم * ماهيت آن سنكي است سياه كه ازان ديك وظروف ميسازند
ودرخراسان بسيار است * افعال وخواص آن جهت تقويت لثة دندان ونزف الدم موثر است

حجر البسر * حجر البسر * بضم باء موحده وسكون سين وراء مهملتين * ماهيت آن سنكي است مفيد مدور ماند در بحر
حجاز يافت ميشود * افعال وخواص آن چون اندكى ازان ربايا شامند ادرار بسيار نمايد وتقويت قلب وتفتيت حصاة
كند بالخاصية وتعليق آن بربالاى مثانه ازخارج جهت ادرار بول مفيد وانچه در ساحل جده در صدف بزرك مستديرى
بهيأت سم يافت ميشود بسيار كثيف ومستعمل در طب نيست

حجر البشف * حجر البشف * بفتح باء موحده وسكون شين معجمه وفا ويشب بياء مثناة تحتانيه در اول وباى موحده در آخر نيز آمده
وبفارسى يشم كويند بميم در آخر * ماهيت آن سنكى است بسيار صلب وبالوان بسيار ميباشد بهترين آن زيتوني پس
سبز مائل بزردى پس سبز صاف پس سبز مائل بسفيدى پس سفيد است كه آنرا كافورى نامند بلكه انچه صاف تر وصلب تر وشفاف
تر باشد بهتر ومستعمل است * طبيعت آن در آخر دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن آشاميدن آن جهت تقويت
قلب ومعده وخفقان عجيب الفعل حتى تعليق آن بجهت نزف الدم وقروح باطني وزحير وحرقة البول وبا شراب سفيد
جهت حصاة مقدار شربت آن يكدانك وتعليق آن بركردن جهت خناق بزرك وى دل جهت خفقان وطپش آن وبر مرى
ومعده جهت تقويت آن وبر ران جهت عسر ولادت ودردست جهت رفع سحر وچشم بد وضرر صاعقه موثر وكويند كه
چون قمر در برج انثى باشد وبران صورت انساني نقش كنند تعليق آن جهت آلام باطني نافع وبعضي در تاثيرات دبكر كه
مذكور شد نقش صورت انسان شرط نداشته اند وبعضي مقدار يكمثقال را شرط ميدانند براى اين عمل

حجر البقر * حجر البقر * بفتح باء موحده وقاف وراء مهمله وآنرا خرزة البقر نيز نامند وبهندى كاى رومن * ماهيت آن
مهره ايست كه در زهرهٔ كاو متكون ميكردد بمقدار زردهٔ بيضهٔ مرغ وزرد ترازان وتلخ ونزد بر آوردن وتازكي اندك نرم
ميباشد وبعد از سرد شدن وخشك كشتن اندك صلب وتيره وبعضى منقط بسياهي ميكردد وجرم آن اندك سخيف وسست
وظاهر آن صلب تر ودر رنك مساوى وبعضى مدور وبعضى مثلث وبعضى پهن وبعضى طولاني وبهر شكلي كه ميخواهند درحين
نرمي وتازكي ميسازند وازيكمثقال تا چهار مثقال ميباشد وانچه در زهر دان آن تكون ميابد نادر است ودر
نادر هر ذكر يافت وكويند علامت تكون آن در زهرهٔ كاو آنست كه روز بروز آن كاو زرد وضعيف ولاغر ميكردد
وچشم آن مائل بزردى وسفيدى وحدقهٔ آن مستدير واكثر اوقات فرياد ميكند ومختص بكاو بريامادهٔ نيست در ماده

بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حجاره تکون مییابد و این امور کلی نیست و لیزد زهرهٔ مرکا وی تکون نمییابد بلکه در صد مایکی و
بهترین آن بزرک سنکین تازهٔ آنست * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک و انطاکی کرم در اول و خشک در دوم کفته
* افعال و خواص آن از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مد زبول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت
یرقان و مرضی که در هند و بنکاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا دبه بفتح دال و بای موحده مشدده و
ها و بکای بفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و یا با
آب کشنیز خشک جهت جمرة و نملة و اکتحال مداسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با
ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات
است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر زد و حبه با جلاب بعد از حمام بلا
فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب کوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از
مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق
است و حمول آن با عسل جهت باثور مضر محرورین و مصلح مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل
و انچه در کردهٔ کاو متکون میکرد د بزرکتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر از آنست *
* حجر البلور * بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله * ماهیت آن سنکی است معروف سفید و شفاف
از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نکین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سرنی و قلیان و عینک و غیرها تراشیده میسازند
* افعال و خواص آن نکاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نکاه کردن در آن مانع سبل
و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده کردد باید که در خون بز تر
بکذارند و چون از آن عینک بزرکی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبهٔ و یا پشمی
کذارند زود مشتعل کردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر میکردد *
* حجر البولس * بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شد
بر افعال و خواص آن بنام او مسمی کشته * ماهیت آن سنکی است شبیه ببورهٔ ارمنی و از آن خفیف تر و سبکتر و ملمع و با
نقطه های زرد و سفید * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند
و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندکی آنها کردد *
* حجر الحبشي * بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و آنرا حجر فلفل نیز نامند * ماهیت
آن سنکی است شبیه بزبرجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنک کردد * طبیعت آن کرم
و خشک و بسیار تند و کزنده * افعال و خواص آن منقي و جالي و جهت ازالهٔ آثار قریبة العهد و بیاض و انتشار بدن
و ورم ظفرهٔ تازه غیر صلبه نافع است *
* حجر الحمام * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم * ماهیت آن جرمی است که در دیك و یا تیل حمام منجمد
میکردد و تیره رنك و سست میباشد * طبیعت آن کرم و خشك * افعال و خواص آن از ادویهٔ قویه است از برای
سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است *

حجر البلور

حجر البولس

حجر الحمام

* حجر الحوت * بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ ماهی نامند * ماهیت آن جسمی است سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنگ که بلد وطرف سر نوعی ماهی که بهندی پتهرچته نامند متکون میگردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دار و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یکشبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر برمی آید * طبیعت آن گرم و خشک و حاد و باقوت مفتته * افعال و خواص آن در تفتیت حصاة کرده قوی التاثیر است *

* حجر الحیة * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و بفارسی مهرهٔ مار گویند * ماهیت آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مارمهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخطوط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بچسبد و چون شیر بر آن بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامهٔ پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی دران نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند * افعال و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل ولیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لینرغس نافع است *

* حجر الخزامی * بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ و مدور بدبوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بران ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود * افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است *

* حجر الخزفی * بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است مصری شبیه بخزف و صفائحی و زرد منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد * طبیعت آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و باقوت قابضه و حاده * افعال و خواص آن قائم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و در رحم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از دیاد و انتشار آن مرد واست *

* حجر الخطاطیف * بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بچهٔ اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن

یا بند یکی یکرنگ و دیکری ملون بالوان وچون یکرنگ آنرا در پوست شتر یا کوساله بند ند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع ویا کردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید ومجرب است وانطاکی نوشته سنکی است بقدر سر انکشتی مائل بزردی وسفیدی وآنرا حجر الیرقان نامند ودرحوالی یب بهم میرسد وچون بچهٔ خطا طیف را یرقان عارض میشود مادر وپدر آن رفته آن سنك را برای زوال آن میبرند ونزد ما یافت نمیشود مکرد رآشیان خطا طیف ومردمی که میشناسند آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنها را بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر وپدر آنها اینند وبعد دیدن آنها بچها را زرد بکمان یرقان رفته آن سنك ریزها را میاورند ومردم از آشیان آنها برمی آورند *طبیعت آن کرم وخشك در دوم *افعال وخواص آن جهت یرقان وخفقان وتفتیت حصاة وتفتیح سدد شربا وطلاء وتعلیقا نافع وکفته اند ملون آنرا چون در حریر پیچند ونکاهدارند باخود باعث جاه وقبول وقضای حوائج میکردد ودوامین الدوله کفته تعلیق سنک ملون سرخ آن موجب رفع فزع است

*حجر الخمار بضم خاء معجمه وفتح میم والف وراء مهمله وآنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است وخرزة الخمار نیز نامند *ماهیت آن سنکی است سنکین وملمس آن نرم وسرخ مائل بسیاهی وبسیار صلب نیست وآن تمر مادهٔ خماهان است که حل ید صینی نامند بهترین آن آنست که چون برمس بسایند سائیدهٔ آن سرخ رنك باشد *افعال وخواص آن چون مقدار یکمثقال ونیم سائیدهٔ آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار را زائل کرده وعرق نماید وسردی وسر ورو فرح بیابد

*حجر الدیك *بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف *ماهیت آن سنکی است سفید مائل بتیرکی بقدر باقلی واز آن کوچکتر ودرشکم خروس متکون میکردد *طبیعت آن در دوم کرم ودر اول خشک *افعال وخواص آن جهت دفع احزان وهموم ووسواس وتفتیت حصاة شربا وتعلیقا نافع وآشامیدن آبیکه آنرا دران شسته باشند جهت تسکین تشنکی مفرط بیعدیل وبدستور نکاهداشتن آن در دهان

*حجر الرحی *بفتح را وحاء مهملتین والف آنرا توف نامند *ماهیت آن سنکی است سیاه وپرسوراخ ومتخلخل مانند اسفنج وبا صلابت وازجبال شرقی حلب خیزد *طبیعت آن در آخر سوم کرم وخشك *افعال وخواص آن محلل وحابس خون حیض وچون کرم کرده سرکه بران ریزند وعضو را ببخار آن بدارند باعث ازالهٔ ورم ورافع نزف الدم ورعاف وخون حیض است وشستن مقعدهٔ بسرکهٔ که دران آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده وطلوع آن جهت استحکام اعضا وقطع عرق ورفع اعیا وحمول جرم آن جهت بواسیر وقطع حیض وطلای آن جهت استسقا نافع

*حجر الرخام *بفتح راء مهمله وخاء معجمه والف ومیم *ماهیت آن سنك سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند واقسام میباشد مراد ازمطلق آن قسم سفید آنست *طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشك *افعال وخواص آن رادع وقاطع نزف الدم وجهت جراحات وبا سرکه جهت تحلیل اورام ورفع استسقا وبا صمغ ونوشادر جهت بهق ورفع آثار رود روآن جهت رفع بواسیر وآشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز بقدر یك مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر کویند آشامیدن سنک مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است وهمچنین بسیار خواندن نقشهای آن وآشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب باسم معشوق وقصد رفع عشق دافع تعشق است

حجر الزبرة

* حجر الزبرة * بکسر زای معجمة وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهملة وها * ماهیت آن سنکی است باد سومت وثقیل وزرد شکل * افعال وخواص آن * ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع *

حجر السلوان

* حجر السلوان * بفتح سین مهمله وسکون لام وفتح واو والف ونون * ماهیت آن سنکی است سفید وشفاف شبیه ببلور وفرق میان آن وبلور نرم شدن آنست در آب وآنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور * افعال وخواص آن آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان ونزف الدم وحرارت معده ورفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرم ونوعی از آن که مائل بزردی وبسیار براق نیست از جملهٔ سموم است *

حجر النسطریطا

* حجر النسطریطا * بفتح سین وسکون طا وکسر راء مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه وطاء مهمله در آخر بفارسی سنک مرمر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی ودیکری آبی است که آنرا بهر شکلی که میخواهند منجمد میکردانند بدین قسم که زمینی راکه در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند ویک شب میکذارند از خلل وفرج آن آب درین مکان محفور جمع میکردد وروز دیکر رفته آن خاکی راکه از آن برآورده اند در آن میریزند ومدتی میکذارند وبعد از آنکه خوب منجمد وصلب کشت بر می آورند وترا شیده جلا میدهند ومعدنی آن تختهٔ سنکها است که از معدن آن برمیآورند واین صلب تر وشفافتر از آبی آنست معدن آن کرمان ودر شهربابک وقلعهٔ قادر لخسیان ورائین وتبریز واجمیر نیز است وکرمانی بهتر وصلب تر ورنک آن سبز وسفید ونخودی وملون بالوان زرد وسفید وسرخ کم رنک رک دار وشبیه بیشم وتبریزی اندک زرد رنک ورخوتر است واجمیری سفید وصلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند * افعال وخواص آن سنون محرق آن جهت تقویت لثه وضماد آن با راتینج وزفت جهت تحلیل اورام صلبه وبا موم روغن جهت درد فم معده وذرور رخام آن جهت سوختکی آتش مفید است *

حجر السمک

* حجر السمک * بفتح سین ومیم وکاف بفارسی سنک سر ماهی نامند * ماهیت آن سنکی استکه از سر نوعی از ماهی برمی آید وماهی آن بقدر شبری تا دو شبر وفلس دار حلال ودر دو سر ماهی دو سنک در دو جانب آن وسفید براق وصلب از ماهی کوچک کوچک واز بزرک بزرک میباشد * طبیعت آن در اول کرم ودر دوم خشک با قوت مفتته * افعال وخواص آن آشامیدن سائیدهٔ آن جهت تفتیت حصاة کرده مجرب *

حجر العسلی

* حجر العسلی * بفتح عین وسین مهملتین وکسر لام ویاء نسبت * ماهیت آن سنکی است سفید وسائیدهٔ آن غلیظ ومائل بزردی وشیرین * طبیعت آن مائل بحرارت * افعال وخواص آن منقی قروح ودر افعال ضعیفتر از حجر لبنی است

حجر الغاغاطیس

* حجر الغاغاطیس * بفتح دو غین معجمتین ودو الف وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله * ماهیت آن سنکی است سنکین سیاه رنک مائل بزردی ونیز کفته اند سنک بسیار وسبک صفائحی است که از وادی غاغاما که بین فلسطین وطبریه از ارض مقدس است خیزد وآن وادی مشهور بجهنم است وآن سنک را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته کردد واز یک رطل آن یک اوقیه بماند وسفید وصلب کردد وبوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات ونفط وقیر باشد * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملین وآشامیدن آن قاطع حمل ومفتت حصاة ومقدار شربت آن تا نیم درهم وبخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد وکریزانیدن هوام ودفع کرم اشجار مضر آن مصلح آن زعفران ومعین صرع ممرو ومعین بخور آن وضماد آن جهت نقرس ودوالی ونیز دوالی کوشت مفید است

حجر الفتيلة

حجر الفتيلة بفتح فا وكسر تاء مثناة فوقانيه وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح لام وها * ماهيت آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار وازان فتیله توان ساخت ودر کرمان کثیر الوجود وآن سنگ را که بکوبند مانند پنبه نرم میگردد وبرکف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند وبران روغن ریخته مشتعل مینمایند وما دام که بران روغن بریزند مشتعل میباشد ویک فتیلهٔ کوچکی تا ده و سه ماه کفایت میکند ومیگویند که پارچه نیز ازان ترتیب میدهند
* افعال وخواص آن گویند ازبرای التیام جراحات حیوانات بیعدیل است

حجر الفلفل

حجر الفلفل بضم دو فا وسکون دو لام * ماهیت آن نزد مؤلف ما لا یسع حجر حبشی است ومؤلف گوید زرد ابن تلمیذ سنگریزها شبیه بفلفل است که در رحیین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل کرده باشد
* افعال وخواص آن در اطلیهٔ کلف وامثال آن مستعمل است

حجر القبطي

حجر القبطي بکسر قاف وسکون با ء موحده وکسر طاء مهمله ویاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند * ماهیت آن سنگی است مائل بسبزی وسست وبغایت زود شکن وازجبال صعید مصر خیزد وگازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت والانحلال آنست در آب * طبیعت آن سرد وخشک در اول * افعال وخواص آن مغری ومجفف بی لذع وقابض ومانع سیلان مواد بسوی عضو وقاطع سیلان خون ظاهر وباطن هر نوع که استعمال نمایند وطلای آن محلل اورام ومجفف قوی وذرور آن جهت سیلان خون جراحات وادمال جراحات اعضای رخوه واکتحال آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ مغریه جهت دمعه وجرب وسلاق وقروح عین وآشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن ودرد مثانه ونزف الدم وطلای آن محلل اورام ومجفف قوی ودر مرهم وروغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه والتیام جراحات وفرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض ورفع بدبوئی رحم نافع

حجر القمر

حجر القمر بفتح قاف وسکون را ء مهمله وآنرا بزاق القمر وزبد القمر وبهندی چندرکانت گویند * ماهیت آن سنگی است سفید مائل بغبرت وسبک وشفاف که نقره را جذب میکند ودر حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد ودر مغرب وبلاد عرب یافت میشود وگویند شبنمی است که بر سنگ هامی افتد ومتحجر میگردد ودر هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود وبهترین آن آنست که در اوصاف مذکوره بهتر وزیاده باشد * طبیعت آن در دوم سرد ومعتدل نیز گفته اند ودر اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن یک عدسه وسعوط آن جهت صرع مجرب وجهت وسواس وجنون وخفقان ونزف الدم مفید است وتعلیق آن در پارچهٔ کبود باعث قبول وجاه ورفع خوف ونزع وآویختن آن بر درخت بحزما حافظ ثمر آن وباعث تولید ثمر مضر کرده مصلح آن کثیرا است *

حجر القیشور

حجر القیشور بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم شین معجمه وسکون واو وراء مهمله وصاحب منهاج بسین مهمله گفته * ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج وبر روی آب می ایستد وگویند نوعی از زبد البحر است وسیاه نیز میباشد وازجبال اسکندریه واعمال مصر خیزد وعلی بن مجوسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در جلاء ذهب وفضه بهترین آن سبک کثیرة التجاویف مشا آنست * طبیعت آن در اول گرم ودر سوم خشک * افعال وخواص آن محلل وحابس نزف الدم وآشامیدن سرکه که آنرا گرم کرده در ان انداخته باشند جهت ضیق النفس وطلای آن جهت ستردن موی وتحلیل رطوبات در استسقا چون بر نوشتجات بمالند حک شود بنحویکه اصلا معلوم نگردد ودر سنون محرق

مسحوق آن جهت جلای دندان را مستحکم لثه وبردن گوشت زائد وپرکردن قروح غائره واکتحال آن جهت شبکوری
ربیع آثار ومالیدن آن برکف پا مانند سنگ جهت رفع صداع وتقویت بصر موثر است دستور احراق آن آنست که در آتش
سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس سائیده استعمال نمایند *

حجر الکرک

* حجر الکرک * بفتح کاف وراء مهمله وکاف وبزاء معجمه نیز آمده * ماهیت آن سنگی است بسیار سفید از زمین ساحل
دریای آنجا خیزد که دریا بکنار اندازد وقبل از حکاکی باکدورت وبعد از آن شفاف وسفید میگردد شبیه بحجر سلوان وبلور
* طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک ودر اول سرد ودر یبوست معتدل نیز گفته اند * افعال وخواص آن رادع
وجالی وجهت خفقان وغثیان وعطش والتهاب وذرور آن جهت رفع نزف الدم واکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن وتازه
وازاله آثار قروح چشم واعضا وسنون آن جهت جلای دندان ورفع زردی آن جمیع امراض ردیهٔ آن وآشامیدن طعام
وشراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور ورفع شرور مجالس وداشتن آن در منزل متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت
ایشان ونزد اهل هند وسند بسیار معتبر است واز آن مهرها میسازند ودر موی میکشند ومیگویند که موی را دراز میگرداند

حجر الکلب

* حجر الکلب * بفتح کاف وسکون لام وباء موحده * ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند سگ آن را
بدندان گیرد ودور اندازد * افعال وخواص آن گفته اند در عداوت وتفرقه بسیار موثر است چون در شراب
یا آب اندازند واز آن بنوشند وحاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس وگذاشتن آن در برج
کبوتران باعث گریختن آنها است

حجر الکلی

* حجر الکلی * بضم کاف وفتح لام ویا * ماهیت آن سنگی است که در گردهٔ آدمی تکون مییابد سرخ رنگ باکدورت
میباشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر وجهت تفتیت سنگ
گرده بی منفعت واکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است

حجر اللبنی

* حجر اللبنی * بفتح لام وباء موحده وکسر نون ویاء نسبت * ماهیت آن سنگی است اغبر با اندک شفافی وچون بسایند
شیرین وسائیدهٔ آن مانند شیر گردد واهل آن را حجر لبنی نامند واز ارمنیه خیزد * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول خشک
* افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وحیض ومفتت حصاة وجهت قرحهٔ معده شربا نافع واکتحال آن
جهت منع نوازل وقرحه وسلاق وخشونت اجفان وضماد آن رادع مواد ومورث بریان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن
نیم درهم بدل آن شادنج است وباید که آن را در آب سائیده وحل نموده در حقهٔ قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

حجر اللوقوا عرافس

* حجر اللوقوا عرافس * بضم لام وسکون واو وضم قاف وراو والف وفتح عین وراء مهملتین والف وضم فا وسکون
سین مهمله * ماهیت آن سنگی است که از آن برآن رخت میشویند * طبیعت آن مجفف بی لذع * افعال وخواص
آن جهت قطع سیلان مواد واسهال ورد مثانه ونفث الدم وتجفیف جراحات شربا وذرورا نافع است

حجر المثانه

* حجر المثانه * بفتح میم وثاء مثلثه والف وفتح نون وهاء در آخر * ماهیت آن سنگی است که در مثانهٔ انسان تکون
می یابد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده موثر وجهت
[illegible] مثانه بی اثر واکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است

حجر المحک

* حجر المحک * بکسر میم وفتح حاء مهمله وسکون کاف بهندی کسوتی نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن

و بعضی اخبر لیز چون اشاره نشان متواتر با آن برسد طعم زعفران از آن ظاهر کرد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک را زائل کرداند و بعضی مردم از آن سنگ با ترتیب میان مند و چون طلا را بر آن بمالند و بنحویکه خطی از آن بر آن ظاهر کرد دنیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر کردد * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد کرده و اکتحال آن با شیر مرضعه بجهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است

حجر المسن * بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده * ماهیت آن سنگی است که با آن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه و طبقه طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و شباذج قسم زبون آنست * طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه بجهت صرع و ورم سپرز نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نماید بزرگ و حیکه دفعة بخورند متوسل مقیل و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت توبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مقیل است

* حجر المشقق * بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی * ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ تارهای آن نیز رنگ سائیده آن رتو بر تو و زود شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سونج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر * افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبتی است *

* حجر المقناطیس * بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چومک پتهر نامند * ماهیت آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعض جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و فرو روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نیم

قیراط ونکاه داشتن بپیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول وجاه رهبیت وقضاء حاجات ونکاه داشتن آن در دست رافع کزاز در دست وپا وتعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت ورد زائیدن ربخور آن که نرم سوده اندک اندک بواخکر بپاشند وبا نبوبه برحم برسانند جهت رفع سیلان آن هرچند مزمن باشد بغایت مفید ومجرب وکویند چون حائض مس آن کند این اثر از ان زائل کردد وکویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با کلاب شسته سرمه ترتیب داده دیکری از ان اکتحال نماید وشخص مکتحول بمقناطیس مدت مدید نظر بشخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول کردد که ما فوق آن متصور نباشد واز مجربات شمرده اند *

حجر المنفي بنون ساکن بعد از میم مفتوح وقبل از فاء مکسور ویاء نسبت *ماهیت آن* سنکریزهٔ ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد *افعال وخواص آن* طلای سائیدهٔ آن باعث بیحسی عضو است بحدیکه ادراک بقطع آن نشود * حجر المنفي

حجر النار بفتح نون والف وراء مهمله درآخر وآنرا حجر الاصم وحجر الزناد وبفارسي سنک آتش زنه وسنک چقماق نیز نامند *ماهیت آن* انواع است سفید نباتی وسیاه وسرخ وغیر ملمع وثقیل الوزن وجاد وچون آهن را بدان زنند آتش از ان بجهد وبوی دخانیت از ان آید *طبیعت آن* در اول سرد ودر سوم خشک وبعضی کرم کفته اند *افعال وخواص آن* ذرور سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر وتنقیه التحام افواه آن وقروح عسرة الاندمال جمیع اعضا وتعلیق آن برلتهٔ بسته درحین ولادت بران زنان باعث سهولت ولادت ایشان وبعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند حجر النار

حجر النمر بفتح نون وکسر میم وراء مهمله *ماهیت آن* سنکی است ابلق شبیه بپوست پلنک بقدر مغز بادام واز ان کوچکتر ودر جوف پلنک ماده حاصل میشود وچون در شیر اندازند شیر بریده کردد *افعال وخواص آن* طلای آن جهت التیام جراحات وتعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر حجر النمر

حجر الهندي بکسر ها وسکون نون وکسر دال مهمله ویاء نسبت *ماهیت آن* سنکی است مائل بسیاهی وسرخی وسائیدهٔ آن مائل بسرخی وزردی وآنرا شادنج هندی نامند واز سواحل دریای هند خیزد *افعال وخواص آن* ذرور آن جهت قطع خون بواسیر وجراحات بیعدیل وآشامیدن آن بقدر اندک وکمتر از ان جهت قطع اعضای باطن وبواسیر وسم عقرب مفید حجر الهندي

حجر الیهود بفتح یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو ودال مهمله وآنرا زیتون بني اسرائیل وبفارسي سنک جهودان نامند *ماهیت آن* سنکی است فی الجمله بلوطي شکل وزیتوني ومائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول ودر آب زود سائیده شود وطعمی غالب ندارد ودر فلسطین از ارض شام در کوه مسمی بیبروت ودر دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد ونر وماده میباشد نر آن با وصاف مسطوره وماده آن بی خطوط ومائل بسرخی وتیرکی وبعضی اندک پهن غیر مستدیر ونر آن مخصوص بحصاة مردان وماده آن بزنان وماده تکون آن شاید اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ لزجهٔ مختلطه برطوبات واجزای هوائیهٔ محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعهٔ کواکب از خلل وفرج احجار برآیدو بعد برآمدن بدان هیأت متحجر کردد *طبیعت آن* در اول کرم ودر دوم خشک ومعتدل نیز دانسته اند یاقوت مفتته *افعال وخواص آن* مدر بول ومفتت حصاة ومانع تولید آن واذابت دمدهٔ خون منجمد در مثانه وچون نیم مثقال آنرا سائیده با بنجاه مثقال باب کرم ویک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن واذابت خون حجر الیهود

ملتحمه در مثانه مجرب و بدستور با آب گرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت زیادتی موی مژه که ریخته باشد
وطلای آن نیز ابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصاً با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات و با عسل جهت
تلیین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ وسفوفات ومعاجین آن در ترا باذین کبیر ذکر یافت.

*** * * فصـــــل الحاء مع الدال المهملتین * * ***

* حداة * بکسر حا وفتح دال مهملتین والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج وبشیرازی کوز کوره وبترکی چلقان و حدأة
بهندی چیل نامند وکنیت آن بعربی ابو الخطاب وابو الصلت وجمع آن حداء وحد آن آمده * ماهیت آن طائری است
معروف فی الجمله شبیه بباز زرد زشهرها وعمارات واشجار میباشد وگوشت حیوانات کوچک را میرباید ودر هند یک نوع
دیگر نیز میشود که سر وسینهٔ آن سفید وباقی تنهٔ آن همه سرخ تیره ودر جثه از نوع اول کوچکتر ومردم مردار خوار که
صنفی از هنود هند وبنگاله اند که آنها را دوم وکنجر وچند ال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند وگوشت نوع اول
را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط وگوشت را * طبیعت آن در دوم گرم وخشک
* افعال وخواص آن خوردن مطبوخ آن باکندر ومداومت بران قاطع بواسیر وآشامیدن قدری از محرق آن که
تمام آنرا سوخته باشند باگلاب وقلیلی مشک جهت ربو وضیق النفس وسعال مزمن وبدستور خون آن با ادویهٔ مذکوره
جهت امراض مزبوره ناشتا ومغز سر آنرا چون در آب کنند تا جوش دهند وبیاشامند جهت زحیر وبواسیر وآشامیدن
خاکستر سوختهٔ پر آن بغیر سر آن بمقدار یک دانگ تا دو دانگ باآب جهت نقرس وغدد بلغمی وسلعه بیعدیل وتدهین
بروغنی که بیضهٔ آنرا در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند وجهت فالج ونقرس و
تقویت اعصاب نافع وچون زهرهٔ آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت باآب سائیده ملسوع بلسع هوام سه میل آنرا
در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلاً اگر در جانب چپ باشد بچشم راست واگر در جانب راست باشد بچشم چپ
شفا یابد بعون الله تع خصوصاً که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی
گذارند بنحویکه آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود وچون زندهٔ آنرا در خانه بیاویزند مار وعقرب در آن خانه
داخل نشوند وضماد فضلهٔ تازهٔ بچهٔ نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که
زیاده از یک ساعت نگذارند وسائیدهٔ خشک آن باآب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازهٔ آن ضعیفتر وگویند
چون دو لشکر با هم مقابل گردند وحداة سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست وبدین سبب آنرا فتح اللقا نامند
* حدید * بفتح حا وکسر دال مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله بفارسی آهن وبهندی لوهه نامند * ماهیت آن
از جملهٔ فلزات معروفه است واجناس کلیهٔ آن دو نوع میباشد نر وماده نر آن که صلب است فولاد وماده آن که نرم است حدید
آهن وفولاد کانی طبیعی را شاپورخان وشابرخان نیز ومصنوع از آهن نرم را اسطام گویند وچون شاخ سوختهٔ بز وحجر
الرخام را بالسویه بر آهن بمالند وبر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود وقیر وقتر عبارت از آنست وچون با رصاص یا
مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گدازند بمرتبهٔ رصاص زود گداز گردد وبدستور چون با نحاس بگدازند وبعد ازان با شوره نحاس را
از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد وفولاد مصنوع متعارف بسیار است وطریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را
در کورهٔ مخصوص بآتش بسیار شدید یک هفته میتابند و حنظل وصبر وهرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات

نمائید و برو ریخته آنمقدار مبابند که در رحم آن داخل شود وگویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند
وبار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند * طبیعت آن در دوم گرم ودرسوم خشک وزنجار
آن در آخرسوم تا چهارم * افعال وخواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه وقابض وجهت جراحت امعا واسهال
مزمن بواسیر وورم سپرز وتقویت معده وسلس البول ودردمقعده وگزیدن سگ دیوانه ورفع زردی رخسار ومیضه نافع وآبیکه
آهن گران آهن تفته رامکرر دران سرد مینمایند وآنرا دوس وماء الحدید نیز نامند وشراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان
واستسقا وطحال وسلس البول وضعف جگر ومعده وباه وحبس اسهال معدی ورد وسنطاریا قویتر از آب تفتهٔ آهن است
دران ودوغ با آهن تافته دراسهال دموی ونزف الحیض واسترخای مقعده قویتر است وچون براده آهن را در شرابیکه
زهرآلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید ورفع سمیت آن شود وشرب آن زیان نرساند وخبث
الحدید وزعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وقطور سرکه که آهن دران جوشانیده باشند جهت قطع
نمودن چرک جاری ازگوش که کهنه شده باشد ایضا ریزه براده آهن را چون بخورند دردشکم شدید وخشکی دهن ودردسر
آورد مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ قویه است وبعد ازان مسکه وروغن بنفشه وروغن گل وسرکه
برسرمالیدن ومقدار یک درهم مقناطیس خوردن وامراق دسمه وروغن کاوورد رخواص آورده اند که براده آهن اگر بر
کسی بندند که درخواب دندان بخاید دیگر نخاید وطلای چرک آهن با شراب جهت داحس ونقرس وحمول چرک آن
حابس نزف الدم رحم ومجفف بواسیر است

حدق * حدق * بفتح حا ودال مهملتین وسکون قاف گویند اسم بادنجان است وگویند بادنجان دشتي است واهل قدس آنرا
بادنجان بری واهل حجاز شوکة العقرب وبهندی بهتکتیه وکنبیکن نامند * ماهیت آن گیاه آن دربعض بلاد بزرگتر
ازبادنجان ودربعضي برابر وشبیه بدان وثمرآن بقدر جوز ماثل وبی خار ودربعضی بلاد مانند بنکاله برنجم ودرخامي سبز
وبعد رسیدن زرد ودرتابستان میرسد وزرد وفاسد میکردد ودرهند سه نوع مییاشد یکی کوچک وگیاه آن مفروش برزمین
وپرخار وثمرآن بقدر فندق وگل آن برنگ گل بادنجان وقسم دیگر گیاه آن ازان بزرگتر وگل آن سفید وگیاه آن بقدر بادنجان
وقسم سوم گیاه آن بزرگتر ازبادنجان وگل آن مثل گل بادنجان وثمرآن بقدر جوز ماثل وبعضي ازان بزرگتر * طبیعت آن
در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ است اهل شام جامه بآن
میشویند وبخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر بعد یدوطلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت
گزیدن هوام وعقرب وبدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن درساعت نافع ولیکن باخطر ومورث کرب مصلح آن سکنجبین
وقطور روغن زیت ویا غیرآن که ثمرآنرا دران جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش درساعت وتدهین بدان جهت
رفع اعیا مفید وحمول آن باعسل جهت اسقاط کرم معده وآشامیدن زیرهٔ گل آن جهت سرفهٔ مزمن ونوع کوچک آن جهت
ضیق النفس وسرفه وحرقة البول وتپ بلغمي وجذام ورفع نفخ شکم وسنگ مثانه مفید دانسته اند وگل نوع سفید آن
جهت حمل وبرانگیختن حرارت معده وانهضام طعام ودفع بلغم وسرفه وضیق النفس وفساد خون وجذام وتپ بلغمي
وحکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو وکنجد وبرنج بریزند وشخصي بطرف
شمال بنحویکه سایهٔ او بران نیفتد بایستد وبیخ آنرا بکند وبزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیرگاو یکرنگ که

کومالة ونیز عمر لك آن باشد بخور الد ومرد بار مقاربت کند بار کیرد انشاء الله تعالی وچون آن بیخ را باروغن کاو
وزرد چوبه سائیده برسر بمالند جهت صداع وشقیقه وبخور آن جهت تپ وتعلیق آن برکردن جهت خنازیر وسلعه وسعوط آن
با شیر زنان جهت صرع مفید وچون با دار فلفل وبول کاومیش بسایند و زنیکه بچه درشکم ازنماند وبزرک نشود وساقط شود
بخورد طفل درشکم او بماند وبزرک شود وبنیکوئی تولد یابد وچون درحال مقاربت آن بیخ را برکمر بندند انزال نشود
وچون با صندل سرخ سوده بربدن بمالند هرکه بوی آنرا بشنود محب ومسخرا وکردد ونوع صغیر آن جهت سلس البول
وتپ وبواسیر خوني واسهال خون وامثال اینها نافع *

* فصــــــل الحاء مع الراء المهملتین *

* حربث * بضم حا وسکون راء مهملتین وضم باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیه وبثاء مثلثه نیز آمده * ماهیت آن
کیاهی است برزمین مفروش وبرک آن باریک ودراز ومابین برکهای طویل آن برکهای کوچك وخوشبو وطعم آن باحلاوت حربث
وبسیار خوشبو کنندهٔ دهان * طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح سدد وجهت سوء هضم
ودفع بد بوی دهان وقولنج نافع وچون کوسفند ازان بخورد شیر وکوشت او خوشبو ولذیذ کردد مصدع مصلح آن کشنیز
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است *

* حربا * بکسر حا وسکون راء مهملتین وفتح باء موحده والف آنرا حامالاون نیز کویند وکنیت آن ابوحجاذب وابو الزندیق
وابو الشقیق وابو قادم وبفارسي افتاب پرست وبهندی کرکت بکسرد وکاف فارسي وسکون راء مهمله وتاء چهار نقطهٔ حربا
هندی در آخر نامند * ماهیت آن حیوانی است فی الجمله شبیه بچلپاسه وازان بسیار بزرکتر وموی آن افشان وهمیشه
نظر بآفتاب دارد ودر ایام کرما چهرهٔ آن سرخ میکردد ودنبالهٔ آن بلند وچشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای
آنکه صید خود را بهرطرف که باشد به بیند وچون صید او که مکس وامثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را
برمیآورد وآنرا میربایند وازد ورکه مي بیند رفته آنرا صید میکند وحشرات سمی مانند هزار پا وعقرب را نیز صید
میکند ومیخورد کویند کسی را نمیکزد وچون بکزد کشنده است ومعالجه ندارد * طبیعت آن درچهارم کرم وخشک
* افعال وخواص آن کویند چون موی مژکان را بکنند وخون آنرا بران بمالند دیکر موی نروید وزهرهٔ آنرا چون اکتحال
نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد وپیه آنرا چون برآهني برروی آتش بسوزانند ومخلوط باخون وانك کی آب نموده برقروح مو
بمالند دریك مرتبه آنرا زائل کرداند وچون آب مطبوخ آنرا باآب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند رنك بدن را تا
چند روز سبز میدارد وکوشت آن سم قتال است وعارض میکردد ازخوردن آن قي ووجع فواد ومداوای آن قي فرمودن
وماثرند ابیرذ رار یج رابعمل آوردن وتخم آن نیز سم قتال است ودریکساعت کشنده ومداوای آن خوردن فضلهٔ باز باطلا
که نوعی از شراب است وقي فرمودن وپاکیزه کردن معده ومالیدن روغن کاو برتمام بدن وتکمید سر باماء اللحم وخوردن
انجیر خشك بامسکه وجنطیانا است

* حردون * بکسر حاء مهمله وسکون را وضم دال مهملتین وسکون را وونون ودر طبرستان ماچه کول ودر اصفهان مال
مالي وبهندی بامهني نامند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بوزغه وورل بری وازان بسیار کوچک تر وبادست وپا حردون
وسر باریك وطولاني ودر عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میکردد ودر درختها وخرابها وکوهستانها یافت میشود
* طبیعت آن درسوم کرم وخشک * افعال خواص آن تعلیق دل آن درلتهٔ سیاه بسته جهت تب ربع وطلای پوست

محرق آن با عسل جهت ليحس كردن اعضا بحديكه از ضرب و قطع متالم نكردد واكتحال خون آن جهت تقويت باصره و سركين آن جهت بياض وحكهٔ چشم وضماد آن جهت تنقيهٔ بشره ورفع جميع آثار مفيد وبهترين سركين آن آنست كه سفيد وسبك وزود شكن باشد وچون بسايند بوى آن ترش شبيه ببوى خمير بود واميين الدوله كفته تدهين بپيه كوشت آن موى را بروياند وتعليق آن بربازوى راست مهيج باه وشهوت جماع است وبدستور تعليق مهرهٔ پشت آن كه قريب بكردهٔ آن ميباشد بركمر وخوردن يك قيراط از چشم راست خشك كردهٔ آن با آب سداب البته قاطع مني ويك قيراط ازچشم چپ آن با آب نخود سياه مطبوخ ودو استار روغن كاو بغايت محرك باه ومسخن كرده وكويند چون حردون را باسم صاحب عرق النسا ميل كنند ورك باطن ران آنرا پيدا كرده آن موضع را بشكافند وآن رك را باسم آنشخص قطع كنند وبعد از ان بدست بدون آلتي آنرا ريزه ريزه نمايند بالخاصية رفع آن علت شود ومجرب دانسته اند وخوردن كوشت حردون ومرق آن مورث جذام است

* حرشف * بفتح حا وسكون راء مهملتين وفتح شين معجمه وسكون فالغت نبطي است وبعربي عكوب وسلبين وخريع وبفارسي كنكر نامند * ماهيت آن اصناف ميباشد بستاني وبري وبري دو صنف كبير وصغير اما بستاني آن بااضلاع وطبقات مانند كامور بي تشريف واما صنف كبير بري آنرا ساق بقدر انكشتي وطولش تا دوذرع وپربرك وباخارهاى تند وكويند برك اين كوچك تر از برك بستانى است ومائل بسياهي وبرساق آن چيزى شبيه بسيسبوا نار مجتمع كرده از اجزاى زرد رنك و تخم آن طولاني ازجو بزركتر وبيخ آن مائل بسرخي وبالزرجت واز مطلق حرشف مراد اين است واما صنف صغير بري آن بيساق وكوچك وخاردار واروآنرا خوبيه نامند وهمه آنها با رطوبت چسپند ؛ وبرك صنف نوع بستاني ماكول آنرا پخته با ماست وكشك وغيرآن وباكوشت ويابدون كوشت ميخورند لذيذ ميباشد * طبيعت بستاني آن در دوم كرم ودر اول خشك وكويند در اول تراست وبارطوبت فضليه * افعال وخواص آن مبهى ومدر بول وحابس طبع ومسخن كرده ومثانه ومحرك جماع ومحلل رياح وهاضم غذا وجهت ترحهٔ شش وانقباض اطراف عضل وجراحت امعاوضماد آن جهت داء الثعلب وخشبوكردن عرق وموم روغن آنرا كه باسه مثل آن آب كنكر ممزوج نموده باشند جهت تحليل اورام صلبه سربع الاثر وجهت برص نافع ونطول آن جهت خارش بدن وضماد بيخ آن جهت سوختكي آتش والتواى عصب مفيد ومضرد ماغ ومولد سودا ونفاخ ومصلح آن ادويهٔ حاره وروغن وسركه است وطبيعت صنف برى كبيرآن در آخر دوم كرم ودر اول آن خشك ودر جميع افعال قويتر از بستاني ومصلح اخلاط متعفنه ومخرج مواد غليظهٔ سينه مضر محرورين مصلح آن سركه وترشيها وطلاى اجزاى لطيفهٔ كل آن باسركه جهت جرب ونطول طبيخ جميع اجزاى آن جهت حزاز ورفع قمل نافع وصنف برى صغير آن محلل ومقي وصمغ حرشف را بفارسي كنكر زرد نامند ودرحرف الكاف ان شاء الله تعالى مذكورخواهد شد

* حرف * بضم حا وسكون راء مهملتين وباسم نبطي حب الرشاد وبسرياني مقليثا وبعربي ثفا وببربري بلاسفين وبفارسي تخم سپندان واسفند سفيد وتخم ترهٔ تيزك وشب خيزك ريبونا ني قرد اموس وحرف ابيض وبهندى هالم نامند وكويند چون آنرا بربان نمايند آن زمان مقليثا نامند * ماهيت آن از جنس ترهٔ تيزك است وبرى وبستاني ميباشد ورشاد قسم بستاني آنست وماكول وبرك آن نرم وريزه ودرجرجير مذكورشد وتخم آن اشقر وطولاني وبرك برى آن مائل بتند وپروباتشريف وبهترين آن بابلي است ومستعمل بستاني آنست هم كياه وهم تخم آن وكفته اند انچه تخم آن كوچك

است آنرا حرف نامند و درخورد بیهای گرم بیشتر استعمال مینمایند وانچه سفید ومدور است آنرا خردل گویند واین را بیشتر در طلاها بکار دارند وانچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد گویند * طبیعت نبات آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف وکشندهٔ کرم معده وحب القرع ومحلل ریاح ومقطع بلغم ونبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن وضماد ونطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده ومثانه ومورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی وسرکه وبری آن شدید الحرافة وشبیه به بستانی وازان در افعال قویتر وبدل ستور تخم آن از تخم بستانی * طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن بغایت محرک باه ومدر بول ومحلل اورام سپرز ومنضج اورام بلغمیه ومحلل آنها وقاتل جنین واقسام کرم معده وامعا ومقوی ذهن وتریاق هوام ومخرج فضول سینه وریه ومواد ناسده ازبدن واستیصال سودا ورطوبات غلیظه از ان ومحلل کنندهٔ بلغم خام بطرف مثانه ورافع استرخای کل بدن ومفتح سدد ودافع سبلان چرک معده وامعا ومقوی اشتها وآشامیدن مثقال رسه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج وتحلیل ریاح وتنقیهٔ سینه وریه وجهت ربو وادرار حیض ونهش هوام وتسخین معده وکبد وبرانگیختن شهوت طعام وباه واخراج دیدان وحب القرع واخراج مشیمه وکشندهٔ جنین در شکم واخراج آن وبدل ستور پنج درهم آن با آب گرم وقانیذ سنجری وروغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر ولعوق آن با عسل جهت سرفه وربو ودرد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد وبا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت وعسل جهت درد سینه وشکاف عضل وتنقیهٔ موادیکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد وبا تخم نیمبرشت بتنهائی بغایت مبهی ومصلح سینه وجابر شکستگی اعضا وبا شیر بزبقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازالهٔ برص مؤثر بشرط نهایت امساک از اطعمه وبوداده آن بسیار قابض جهت سحج واسهال بلغمی نافع مضر گرده مصلح آن شکر ونبات وخیار بدل آن خردل وتخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم وضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر وجهت تنقیهٔ قروح شهدیهٔ سر وقوبا وجرب متقرح که نار فارسی نامند وگزیدن هوام ومنع ریختن موی ودرد سر ووجع ورک وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت عرق النسا واورام حاره وسوختگی آتش وبا آب ونمك جهت انضاج دماميل وبدل ستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است ونیز نطول وشرب آن جهت منع ریختن موی ورستن سر با آب آن جهت دفع چرک ورطوبات لزجه ومنع اسقاط موی ولطوخ آن جهت بهق ابیض وبرص وطلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح وغیر آن وبا عسل جهت نمش وبا صابون جهت نمش مستحکم وبا زفت جهت درد سر کهنه وبا غار جهت درد اسافل وکمرگاه ودر آنفجار دبیله مؤثر وتدخین بدان جهت قرحهٔ امعا ووجع ورک وحبس اسهال واسترخای مقعده ودود آن جهت بواسیر وگریزانیدن هوام مفید

حرف ابیض *حرف ابیض* بضم حا وسکون را مهملتین وفا وفتح الف وسکون باء موحده وفتح باء مثناة تحتانیه وضاد معجمه در آخر بفارسی اسفیدان سفید وبهندی سرسون گویند * ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن وبیخ آن بزرگ وگل آن سفید وحدت آن کمتر از رشاد وخردل فارسی است * طبیعت آن قریب بدان * افعال وخواص آن منشف رطوبات وآروغ آورنده ودرسائر افعال مانند رشاد است

حرف بابلی * حرف البابلی * بضم حا وسکون را مهملتین وفا وفتح باء موحده والف وکسر با ولام ویاء نسبت * ماهیت آن گیاه آن بقدر شبری وبرگ آن شبیه ببرگ ترب وبا خشونت وگل آن زرد وتخم آن سفید ومدور ورود رتکا بن خاصتره

زد رسازلد ران کلمه تره وشاه تره نامند * طبیعت آن گرم تر وتند تر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد * افعال وخواص آن مقوی قوی ومسهل خون بسبب شدت تفتیح وجذب ومدر حیض ومسقط جنین ومخرج آن وجهت امراض بارده وعرق النسا نافع وضماد آن منفجر کنندهٔ دبیله ودرسائر افعال قویتر از حرف بستانی وشانزده قیراط از کل آن مسهل قوی ومقوی اخلاط مرینه مقدار شربت آن یک درهم است.

حرف السطوح

* حرف السطوح * بضم سین وطاء مهمله وسکون واو وحاء مهمله بیونانی تلسفی وعامتاودرانداس معروف باشیرون واکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند * ماهیت آن بقول دیسقوریدوس درثانیه گیاهی است منبسط برروی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت ومشرف وبارطوبت لزجه واز وسط آن شاخی باریک بقدر شبر متشعب بدو شعبه برآمده وبر اطراف آنها گلی سفید وثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها ودیوارها است وصاحب تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته * طبیعت آن گرم وباحدت قویتر از انواع مذکوره است * افعال وخواص آن منفجر کنندهٔ دبیلات اندرونی ومدر طمث ومسقط جنین ومخرج آن شربا وحمولا جهت لقوه وعرق النسا مفید مسهل خون ومقوی قوی ومخرج بلاغم وخراجات واخلاط مراریه ونهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ ونیم وچون هفده قیراط از کل آن بیاشامند اخراج مرهٔ صفراویه واسهال نماید وتحقین بدان جهت عرق النسا نافع وبسبب قوت تفتیح وجذب بیکه دارد اسهال خون مینماید ودبیلات اندرونی را منفجر میسازد.

حرف الماء

* حرف الماء * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا والف ولام وفتح میم والف بعضی سیسنبریون وبعضی فردم آنرا قردامومن نامند * ماهیت آن نباتی است که برکنار آبها میروید وبرگ آن شبیه ببرگ تره تیزک ودرا ول مستدیر ودرآخر باتشریف میباشد وآن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء درمیان آبها ایستاده میروید وبرگ آن بی تشریف است * طبیعت تازهٔ آن دردوم گرم وخشک وخشک آن درسوم * افعال وخواص آن مسخن ومدر بول وحیض وجهت علتهای باردهٔ باطنی وضماد آن جهت قروح وبثور لبنیه وکلف نافع بشرط آنکه شب بمالند وصبح بشویند

حرف المشرقی

* حرف المشرقی * بضم حا وسکون راء مهملتین وفا وفتح میم وسکون شین معجمه وکسر راء مهملة وقاف ویاء * ماهیت آن صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع باشاخهای باریک وبرگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب رسته شبیه ببرگ شیطرج واز آن نرم تر وسفید وگل آن سفید وبر اطراف شعبها شاخهای آن وثمر آن مانند فلکه وتخم آن سفید وقریب بخردل ودر حدت قائم مقام فلفل ودر اطعمه بدل آن داخل میکنند ودر جمیع افعال قویتر از حرف بستانی است مطبوخ کیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده ورفع اخلاط صدریه وتحلیل ریاح موثر

حرمل

* حرمل * بضم حا وسکون راء مهملتین وفتح میم وسکون لام وبفتح وکسر حا نیز آمده لغت سریانی است وبفارسی اسپند نامند * ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است ودو قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذرعی واز یک تنه چند شاخ میروید وبرگ آن مائل بتند وبرو غلاف دانهای آن مدور ومثلث الاضلاع ومخطط بسه خط وباندک سرخی وتخم آن سیاه بقدر خردل ونفیل الرائحه واز مطلق حرمل مراد این قسم است وقسمی را برگ مانند برگ بید واز آن کوچکتر ومائل بسفیدی وگل آن مانند یاسمین سفید وخوشبو وغلاف دانهٔ آن طولانی وسفید رنگ واین را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند وتا چهار سال قوت آن باقی میماند * طبیعت آن درسوم گرم ودر دوم

خشک * افعال وخواص آن لطیف وجالی سینه وشش از رطوبات لزجه ومحلل ریاح امعا ومواد غلیظه ومبهی ومسمن
ومدر شیر وبول وحیض ومسهل سودا و بلغم غلیظ وحب القرع اعضاء الراس والغذاء وغیرها آشامیدن جرم آن جهت
صرع وفالج وجنون ونسیان وسائر امراض بارده دماغیه وعصبانیه وتسکین اعضای دماغ وسائر بدن ورفع استسقا ویرقان
ومدر وقولنج وعرق النسا نافع وآشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه وتصفیهٔ خون ونرم داشتن طبع اعضاء
الصدر وچون یک اوقیهٔ آنرا بکوبند وبا چهار اوقیهٔ آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل ودو اوقیه روغن کنجد
بنوشند قی بقوت آورد وتنقیهٔ سینه واعالی بدن از رطوبات لزجه نماید وضیق النفس وسعال رطوبی را مفید امراض
الراس وغیره چون آنرا بعد رنکرطل در شراب ویا آب انکور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد وتا سی روز
روزی تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند وچون سه روز متوالی زنیکه حامله میشد باشد
وبعد از آن نشود از آن مطبوخ بیاشامد اعادهٔ حمل او شود وچون با نزده شب صاحب عرق النسا مقداریک مثقال تا یک
مثقال ونیم ناکوفتهٔ آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده ومجرب دانسته اند وچون با تخم کتان وعسل سرشته بدان مداومت
نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل وچون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع واکتحال آن با زعفران
وزهرهٔ مرغ خانکی وعسل وشراب وآب رازیانهٔ تازهٔ سبز جهت ضعف بصر امتلائی ونطول آب مطبوخ آن جهت تقویت
اعضا وسیاه کردن موی وازالهٔ خدر ومداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد وآب جهت رفع امراض رئه وجکر وبالای
آن با روغن شبت برناف وتهیگاه جهت قولنج مزمن وضماد سائیدهٔ کرم نمودهٔ آن بتنهائی جهت فالج واسترخا وخدر
اوجاع ریحی وغیرها در هر عضویکه باشد نافع بشرطیکه مداومت وبدستور با نلد وزن آن زنجبیل خشک با آب برک عنب
الثعلب واکر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک کردد بهتر است وسعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت
نزله وسرخی چشم وقطور آن که در آب ترب وروغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه وکرم ودوی وطنین وبخور
آن جهت درد دندان ورفع چشم بد وتعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر کویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت
وبخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین ومصدع ومغثی مصلح آن ربوب ومیوهای ترش وسکنجبین وحموضات دیگر
مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا وکویند تخم سداب است وروغن آن در سموم کرم ودر دوم خشک
ومفتح سددهٔ دماغی وجهت فالج ولقوه ورعشه واسترخا وصرع واختلاج ورياح اعصاب وخدر شربا وضمادا وحقنهٔ آن جهت
حرمله درد کمر وعرق النسا وبر ردت کرده ورحم مفید وحمول بپیچ آن بدل روغن ابرسا سائیده مفتح افواه عروق وخون بواسیر است
حرمله بضم حا وسکون راء مهمله وضم میم وفتح لام وها وعرب آنرا اقصبا نا نامند * ماهیت آن نباتی است حجازی
بقدر قامتی ودر کنار آبها میروید واز جملهٔ یتوعات است وپر شیر وبرک آن دراز تر از برک بید وکوچک تر از آن وتیره
رنک *طبیعت آن کرم وباحدت * افعال وخواص آن کویند چون شیر آنرا با پنبه ویا صوفی بکیرند بعد یکه آن
پنبه وصوف خوب ترشود وآنرا بکذارند تا بد بوشود وچون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد وجرب خود را بخارد
حز پس آن پارچه وصوف را بدان بمالد بقوت که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل کردد

* فصـــل الحاء المهملة مع الزاي المعجمة *
حزاء *حز* بضم خا ک خالص وبکسر وفتح خاک سنکدان راست
حزاء بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وبضم حا وبمد وقصر فرد وآمده است کویند بفارسی آنرا د بنا رویه نامند

وبقولی تخم آنرا زرنرا وبشیرازی مهرک کالی دنبی وکوخر نیز ودرمازندران انارپچه خوانند * ماهیت آن بری
وبستانی میباشد واز مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر انگشتی واز ان باریك تر وشاخهای آن باریك ومتشعب واز
بالای ساق رسته وآنرا قبهٔ شبیه بقبهٔ زردک بری ومائل بزردی وتخم آن عریض ومائل بطول وتند طعم وبا عطریت وبرگ
آن شبیه ببرگ کشنیز واز ان بسیار ریزه تر وگویند شبیه بکرفس واز ان اندک بزرگتر وپهن تر وگویند شبیه ببرگ سداب
واز ان زرد تر وبیخ آن شبیه بزردک وسفید وبا اندک تندی وطعم آن وبدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک ورازیانه
وصاحب تحفه نوشته که صاحب اختیارات وسعید جرجانی وابن تلمید گفته اند که در طبرستان آنرا جعفری نامند وظاهرا جعفری
از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند وبنگاله بسیار میشود واقسام میباشد وگیاه
آن تا بلندی دو ذرع وزیاده نیز یك قسم آنکه برگ گل آن بزرگ وزرد ونیره رنگ وکم برگ تا پنج عدد ودر وسط آن
برگهای ریزه وساق وشاخهای آن باریك وسبز مائل ببنفشی وآنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبهٔ گل آن بزرگتر وپر برگ
ورنگ آن زرد طلائی وآنرا صد برگ وگیندا نامند وبعضی بتحمل برگ گل آن را پستهٔ رنگ میکردانند بدین نحو که در هنگام
ظهور شکوفه وگل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته قدری نیل در ان میگذارند وبربالای آن پارچهٔ نم کرده
می پیچند وقسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن زرد وریزه اندک بهم پیچیده میباشد وقسم دیگر آنکه آنرا سرنائی
مینامند برگهای گل آن اندک بلند وپیچیده شبیه بسرنا ونیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین ودر
وسط آن برگهای ریزه زرد وبسیار خوش منظر وآنرا گل مخملی نامند وبرگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک وانبوه ونیز نر وماده
میباشد نر آن براطراف قبهٔ گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد ودر وسط آن تکمهٔ وبر ان برگهای بسیار ریزه که
زیره نامند ومادهٔ آنرا برگهای همه مساوی وبالیده تر وگیاه آن هم مزروع میباشد وهم بنشانیدن قلم آن وتخم آن سیاه رنگ و
باریک طولانی وگل قلم کردهٔ گیاه آن بالیده تر ورنگین تر از روئیدهٔ تخم آنست وبهترین آن صد برگ وگل بزرگ تازهٔ
آنست * طبیعت آن در اول دوم گرم وخشك در سوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن مسخن وقابض ومحلل
ومنضج خراجات واورام صلبه وهاضم ومدر بول وحیض وکاسر ریاح ودافع جشای حامض ورافع مضرت اغذیهٔ منفخه ومعطشه
وجهت سم عقرب وسائر هوام بارده وتقویت معدهٔ بارده وتسخین آن وخوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی
وخونی واخراج سنگ کرده مجرب دانسته اند وقطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات وچرک از گوش وطلای برگ
درخت آن جهت توباریهق وکلف ونطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند وچون اندکی از آب برگ آن واندکی
زاج سفید در آب خیسانیده باتوتیای کرمانی نرم سوده وباسرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هرصبح تا چند روز
باعث تقویت آنست المضار مصدع ودر محرورین موجب رمد وجرب وبثور وقطع منی ومصلح آن سویق وآب سرد کاسنی وبقول
بارده وبادرنجبویه نیز گفته اند وترشیها وبخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه وبرگ گل آن را چون در آب بجوشانند
تارنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچهٔ سفید را وباکاغذ را بدان رنگ کنند بسیار
زرد ونیکو میگردد واگر اندکی نیل در ان داخل نمایند سبز پستهٔ میشود وبرپارچه رنگ پخته میشود واز آفتاب تغییر نمی یابد
حزاء بری * حزاء بری * وحزاة نیز نامند وبشیرازی کوخر گویند * ماهیت آن از جملهٔ سداب بری شمرده اند ودو قسم
میباشد بری وبستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ کشنیز وتخم آن سبز

وخوشبو واین بهترین اقسام است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر سوم * افعال وخواص آن مقوی هاضمه ورد انع ریاح وادویهٔ قتالهٔ باردهٔ مسموما سم عقرب ومدر بول ومجفف منی وقسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی وبرگ وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وبازغب وخوشه وتند طعم وتخم آن شبیه بانچه انزوزیرا عبارت ازآنست وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر وطعم آن قریب بطعم رازیانه وتخم آن سبز رنگ وخوشبو وخوش طعم نزدیک بتخم گزر در شکل وبرجامه بچسپد وبشیرازی آنرا خودوسک نامند * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی معده واحشا وجگر ومحلل ریاح وهاضم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومسخن گرده ومثانه ومسمن آن ومبهی ومقوی آن ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وآشامیدن وبوئیدن آن جهت زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ وضماد آن جهت تسکین وجع وورم بواسیر وبد ستور خوردن آن وادمان آن گویند بواسیر را زائل کرده اند ورنگ روی را نیکو سازد ومهیج دوائی با آن ترسد وطلاء گل وبرگ آن با عسل جهت خراجات واکله وضماد جمیع اجزای آن با شراب ویا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام ونیم درهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع وجالینوس بالخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید میدانند وتخم آن درافعال قویتر از اکثر اجزای آنست ومضر سپرز ومجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است مرکا ؛ اقسام دیگر حزا یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم واز تخم آن تا یک مثقال

* حزاز الصخر * بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وضم زای معجمه والف ولام وفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وراء مهمله وبضم حا نیز آمده ودر مصر حناء العریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی سنگ حنا گویند واین را حزاز از آن جهت نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل میکرده اند * ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود ورنگ آن سبز مائل بسفیدی وچون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن حالی وجهت اقسام قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان وباعسل جهت یرقان ضماداً نافع *

* حزنبل * بفتح وبضم حاء مهمله نیز وضم زای معجمه وسکون نون وضم باء موحده وسکون لام لغت عربی است وکف الذئبة وکف النسر وبیونانی مرباقلن نامند * ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ومراد از آن بیخی است سفید وسطبر مائل بتیرگی وزردی وطعم آن شیرین مائل بتلخی ونبات آن انبوه وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وعریضتر از آن ومزغب وساق مجوف از وسط آن رسته ورنگ آن ما بین سرخی وزردی ومزغب وبرگهای ریزه احاطهٔ ساق آن نموده وبلندی آن تا دو ذرع ومنحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده وبر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج ودرون آن با اندک رطوبت وخارهای ریزه در اطراف آن وگل آن مائل بسفیدی وزردی ومحیط بساق آن مثل فراسیون وبی شعبه وشاخ ومنبت آن نزدیک آبها واکثر بلاد مانند طرسوس واراضی شام وغور وطبریه وجبال بیت المقدس ومکار موصل وغیر اینها از بلاد مناسبه بطبیعت آن وبهترین آن طرسوسی چرب وشیرین با اندک تلخی است وتازهٔ آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد وچون بخایند مانند خمیر گردد وچون در بستان نزدیک خشکی کیاه آنرا بکنند صلب وبزرگ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر وسط دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض والزینة والمفاصل وغیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه ورفع بخارات ومنع تصاعد بخارات رونغریت دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد لهاة ولثه وسینه وسعال

حزاز الصخر

حزنبل

وربو وضيق النفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگر وسپرز و با عسل جهت حصاة ومداومت يک هفته تا دو هفته بدان جهت استسقاء لحمى وزقي وبا سکنجبين جهت نيکوئي رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده ونزف الدم وبا کندر جهت قطع سيلان خون و با آب کندنا جهت اسقاط دانه بواسير ومداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحليل آنچه در النيان بهم رسد وباصبر جهت وجع مفاصل وعرق النسا الراس بخور آن جهت صداع وتحليل مواد دماغي وضماد مطبوخ مهراي آن باسداب در روغن زيتون جهت فالج ولقوه وکزاز وخدر وعرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه العين اکتحال آن جهت قطع بياض وناخنه وسلاق السموم آشاميدن آن جهت سموم حيواني ونباتي و تقويت باه اجماعي اطبا است خصوصا با شراب وبدستور طلا کردن آن الخواص آشاميدن منقوع بکدرهم آن در شير تازه دوشيده بقدر يک سير صبح ناشتا و تا آخر روز چيزي نخوردن موجب عدم تاثير سموم است مطلقا خواه حيواني باشد وخواه نباتي تا مدت يکسال و گويند تا مدة العمر وباآب ونمک جهت سقطة الجرح ضماد تازه وخشک آن جهت منع جراحات والتيام آنها بغايت مفيد وگويند مضر ريه است مصلح آن انيسون معد ارشربت آن يکمثقال تا دو مثقال يوسف بغدادي درمربافان صنفي را بيان نموده که در شام بهم ميرسد وآن بعضي است شبيه بسورنجان صلب وعظيم وچون بخايند نرم ميباشد ودر رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص بآن دانسته

* فصـــــــــل الحاء مع السين المهملة *

* حسك * بفتح حا وسين مهملتين وسکون کاف وآنرا شکو هنج وشکرهنج نيز و بشيرازي خارسوهوک و باصفهاني مردا دو در مغرب حمص الامير و بفارسي خار خسك و بهندي گوکهرو و صفت چنکها ريعني در پاي فيل چون بگذارد فرياد برآورد * ماهيت * آن بري و بستاني ميباشد بري آن در صحرا بها و نزديک آبها و بيشها ميرويد شبيه بنبات هندوانه و شاخهاي آن خارداره منبسط و بر روي زمين وبرگ آن که نزديک خارهاي آن رسته شبيه ببرگ زيتون ونخود وطعم ظاهر آن وشبنمي که بر آن مي افتد ترش وجرم آن بيمزه وباندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نيز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر وسفيد رنگ و بستاني آن در بهارها ميرويد و شاخهاي آن مرتفع از روي زمين و خارهاي آن ريزه و شاخهاي آن طولاني وطرف بالاي شاخها غليظ تر از طرف اسفل و بر آنها چيزي رسته بباريکي موي و مجتمع شبيه بخوشه وثمر اين نيز شبيه بثمر آن بهترين آن بستاني آن است * طبيعت * آن مرکب القوي از جوهر رطب اندک و يابس بسيار و حرارت لطيف و گرم وخشک در اول نيز گفته اند * افعال وخواص * آن اعضاء الغذاء والنفض والسموم وغيرها جالي و مدر بول و مسکن درد مثانه وافزاينده مني و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج و رادع و ملين ورافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادويه سميه نباتيه و آشاميدن عصارهٔ برگ و بيخ و ثمر تازهٔ آن بتمامها جهت قرحهٔ مجاري بول واحليل که بفارسي سوزنک و بهندي سوزاک نامند و تقويت باه و تفتيت حصاة وعسر البول و قولنج وعصارهٔ آن مستعمل در اکتحال مبرده ومجففه ورادعه ومضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع وعفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع وضماد عصارهٔ طبيخ آن جهت ردع ورم حار ومنع حدوث آن و ريختن مواد باعضا و دو مثقال عصارهٔ خشک بري با شراب جهت سم افعي و پاشيدن آب طبيخ آن جهت بر طرف کردن کيك بغايت موثر وچون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر بپرورده کنند در تقويت باه بيعديل مقدار شربت آن تا پنجدرهم مضر سر مصلح آن بادام و روغن کنجد وتخم آن در جميع افعال مانند عصارهٔ گياه آن و روغن آن که آب گياه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مذکور طلاي آن و آشاميدن وتقطير

بلد این جهت تقویت باه و در دمفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة کرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میبختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا که حسکل اند با مثل با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است

حسل

حسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی حصمي نامند* ماهیت آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن در از تر و بزرگتر از ان و تیره رنگ* طبیعت آن در دوم گرم و خشک* افعال و خواص آن بخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام ناسد شده و جهت خشبوئي دهان بو آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنجدرهم و زیاده بران نیز مجوز است

حسو

حسو بتشدید واو و حسو بروزن فعول نیز آمده* ماهیت آن غذائي است که از حبوب و غیر آن ترتیب دهند رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسي حریره نامند و در قرابادین انواع آن مذکور یافت*

فصل الحاء مع الشین المعجمه

حشیشة البراغیث

*حشیشة البراغیث *بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه د وقس را نامند و در عراق مراد از ان گیاهی است که کیکها دفع مینماید و در طبرستان کیک ولرش نامند و قسمي از درقمر شمرده اند

حشیشة الداخس

حشیشة الداخس بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربي است بیونانی ناروخیا نامند* ماهیت آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از ان بزرگتر* طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک* افعال و خواص آن محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داخس نافع است

حشیشة الزجاج

*حشیشة الزجاج *بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم برومي کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسي گیاه آبگینه نامند* ماهیت آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مائل بسرخي و برگ آن خشن و مزغب و برشاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقله ربرنج و خشن و بسیار تلخ و برجامه می چسپد* طبیعت آن در دوم سرد و خشک* افعال و خواص آن محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالي و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زائل میکردانند و ازین جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تحسیه اند و اوقیه از عصارۀ آن با شکر جهت سرفۀ کهنه بسیار موثر و ضماد عصارۀ آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیده آب جهت حمره و نمله و قیروطي آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برگ آن جهت قوباء و غرغرۀ آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سپر مصلح آن زبات و خشخاش مقدار شربت آن تا ده مثقال است

حشیشة العلق

*حشیشة العلق *بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان حنیس نامند و از جملۀ پودنه است و در مازندران اوجي گویند* ماهیت آن نباتی است شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهي و خشبو بالخاصیة اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سائر افعال قویتر از اقسام پودنه است

حشیشة المعدن

*حشیشة المعدن *بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا ریش سمندر نامند* ماهیت آن گیاهی است مفید و صلب قریب بصلابت سنگ و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعلۀ آن برطرف نشود* افعال و خواص آن جالي و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی

منی نماید

* فصـــــل الحاء مع الصاد المهملة

حصاة

* حصاة * بفتح حا وصاد مهملتین و الف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی سنکریزه و بهندی پتهری و کنکر نیز نامند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت ترف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است

حصرم

* حصرم بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند * ماهیت آن انکور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انکور باشد * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد تر و خشک تر از آن تا سیوم * افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جکر و بدن و رافع تشنکی و سستی اعضا و ضماد سائیدهٔ خشک آن جهت خشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در آن سال ثانیا و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده را مصلح آن کلقند و انیسون و انجیر بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنکی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانکیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و بار با نار ممخوض جهت صفراوی مجرب و عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قیء الدم و با آب کنند تا جهت تجفیف دانهٔ بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت نواسیر و تقطور آن جهت چرک کوش و غرغرهٔ آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکهٔ معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند و بدستور سائر ادویهٔ عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن کلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی ورسیدکی سه جزو و عسل کف کرفته یکجزو ترتیب دهند بدینطریق که سه چهار روز در آفتاب کذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب

بسا ... کذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثعلی و وبا و در سائر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنهٔ یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قوی تر تازهٔ آنست و بدستور چون بآتش بقوام آورند و شربت سازند

حصی لبان الجاوی

* حصی لبان الجاوی * بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند * ماهیت آن صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از آن است و در ضرو مذکور خواهد شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نموده ام که صمغ ضرو است و در اول نکون بقدر دانهٔ کندم میباشد و بعد ربیع بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینا بند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن العلب مقوی دل و مورث سرور شربا و بخورا الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

وتقویت لثه وسرفه الرأس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر والدماغ والمعدة آشامیدن آن جهت امراض مذکوره وسرفهٔ رطوبی وتقویت دماغ ومعده واذابت رطوبات وتحلیل آنها ورفع مغص وتقویت آلات تناسل ومقعده الزینة اغتسال بدان جهت تقویت بدن وحفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن ومصطکی بالمناصفه ومصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه وخشخاش است

* فصل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة *

حضض بضم حاء مهمله وضاد وسکون ضاد دیگر معجمتین * ماهیت آن دو نوع است مکی وهندی مکی را یونانی لوخیون نامند وانچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ وتخم نباتی است خاردار قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ وبرگ آن شبیه بشمشاد وثمر آن شبیه بفلفل وسیاه واملس وطعم آن تلخ وگویند برگ آن مدور واندک ضخیم وسر برگ آن اندک تر ورفته ومنبت آن وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ وبرگ وتخم وساق گرفته وخرد کرده در حوضی میخیسانند پس خوب لگد کوب میکنند وصاف کرده میگذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آنرا بسته باطراف میبرند واین را خولان مینامند ودردی آنرا از بالا یش میگذارند تا ریشها واجزای غلیظهٔ آن جدا گردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها میسازند واین را حضض مینامند واز بعضی ثقه شنیده شده وتحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب مینمایند وبعضی مغشوش وبعضی مجعول از برگ مورد وصبر سقوطری از هریک سی مثقال ومرمکی بیست وپنج مثقال وزعفران بیست مثقال ودوشاب یک من تبریزی میسازند وفرق میان آن واصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی زرد مائل بسیاهی واندرون آن مائل بسرخی وچون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد وطعم آن با قبضیت وتلخی وچون در آتش اندازند ملتهب گردد ومجعول ومغشوش آن بخلاف آن باشد وبآتش ملتهب نشود * طبیعت آن در حرارت وبرودت معتدل ودر دوم خشک * افعال وخواص آن قابض ورادع ومحلل ومبرد وتحلیل آن کمتر از ردع وآشامیدن آن جهت اورام باطنی واسهال قطع سیلان رطوبات وعرق واحتباس خون ونفث مینه وسرفه ودرد جگر ویرقان اسود وزحیر وادرار حیض وبواسیر وحرارت گرده وقرحهٔ مجاری بول والتهاب وتشنگی وگزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات وچرک از گوش الفم مضمضهٔ آن جهت تقویت لثهٔ مسترخیه وغرغرهٔ آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب وحکه وسلاق ودمعه ورمد وضعف بصر ومنع نزله اعضاء الغذاء طلای آن جهت شقاق وقرحهٔ مقعده وسحج کل اعضا وحقنهٔ آن جهت اسهال مزمن وقرحهٔ امعا نافع وقرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر بزن مصلح آن انیسون وحماما مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است *

حضض هندی بهندی رسوت نامند * ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل زهرج است وتحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت ونواح لاهور از شیرهٔ هلیلهٔ تازه سازند وصاف باشد ودر کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور ونگرکوت از شیرهٔ هلیله تازه وشیر میسازند وحکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که انچه از حکمای هند وکتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دارهلد است که دارهلد تازه

حضض

حضض هندی

را نیم کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر گاو داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد کردد و باطراف میبرند و بعضی کفته اند معنی رسوت بهندی رس اوته است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب مینمایند لهذا مسمی باین کشته و آن عصاره برک چند نباتی است بعضی شبیه ببرک حلبه و خار دار و بعضی شبیه بخرفهٔ خرد و ضخیم تر از ان و بعضی شبیه بسند قوکی که بهندی کله پورنا و بس کهپره نامند در مازنهای چوبی بزرک کوبیده آب آنرا کرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسد و بر برکهای عریض طولانی سبز پستی رنک ریخته خشک مینمایند و باطراف میبرند و آن برک محتمل که برک دار هلد باشد و رنک رسوت تازه خالص زرد میباشد * طبیعت آن قریب بطبیعت مکی است و کفته اند سرد و خشک است * افعال و خواص آن نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برک ککروندا که کیاهی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در ان بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم کرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم کرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال در ادویهٔ ایشان داخل مینمایند و مشهور انند و حبوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیلهٔ آن که بکوزن آنرا ایانم وزن آن ثمر نیم که بهندی نمولی کویند باربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برک ککروندهٔ سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انکشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نکاهدارند عند الحاجت یکی بردارند بر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است

* فصـــل الحاء المهملة مع اللام *

* حلاب * بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده * ماهیت آن کیاهی است بقدر شبری برک و شاخهای آن بسیار باریک و کل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن ضماد آب آن با آرد کندم جهت استحکام عضو مکسور کوفته بند رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از ان مفید * حلاب

* حلبه * بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و ها و فریقه نیز خوانند و در کیلان خلبه بخاء معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است و کیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برکهای آن ریزه صنوبری شکل زاویهٔ آن متصل بشاخ و قاعدهٔ آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برک آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم ترب و اندک پهن و کوچکتر از ان و اندک زرد رنک و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برک آنرا نیز پخته میخورند و با کوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رائحهٔ آن اولا برک آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیازهٔ کوشت بریان کرده میخورند * طبیعت آن در دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن برک آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفهٔ بارد و ورم طحال و درد کمر حلبه

وجگر ورحم و برودت مثانه وتقطیر البول وضماد آن جهت تقویت موی نافع وخوردن آن با نان مانع تلیین آنست وتخم آن ملین ومنضج ومحلل ومبهی ومدر حیض ومقوی رئهٔ الصل روالمعدهٔ مطبوخ آن باعسل مسهل وجهت مواد محتبسه بسینه وسرفه وربو وعسر النفس وربو امیروا ورام باطنی وکسر ریاح ردفع بلغم لزج ازسینه وتنقیهٔ امعا ومطبوخ آن با تمر هندی ومویز وانجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده باعسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس وتصفیهٔ صوت وقروح سینه ورد رد آن که مزمن شده باشد با آب برسیاوشان مشروب خوردن آن با مری پیش از طعام وبد ستور باعسل شکم برانند واخلاط ردیه دفع کند اعضاء النفض طبیخ آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت تسهیل ولادت وادرار بول وحیض ومدر ومت خوردن آن با آرد کندم وشکر وعسل سرشته جهت تسمین بدن واصلاح حال کرده مؤنر وآب طبیخ آن با پنج درم فوه جهت نیکوئی رائحهٔ براز وتلیین طبیعت ورفع سستی وشکستگی اعضا وادرار حیض ولیکن مفسد رائحهٔ عرق وبول است الاورام وغیرها ضماد آن جهت اورام صلبهٔ ظاهری وباطنی وسعفه وسبوسه کلف وسوختگی آتش وشقاق بارد وکچی ناخن وورم سپرز وزرحم ورفع اسقاط موی وسائر آثار جلدیه وضماد آرد آن با بورهٔ ارمنی جهت تحلیل طحال وبا انجیر جهت کشودن دمل وبا آرد جو وروغن گل سرح وسرکه جهت اورام حاره وباعسل جهت بارده وطلای آن جهت رفع چرک ونیکوئی رنگ رخسار وبا مویزج جهت منع تولد قمل وقطور ونقمع آن در آب جهت دمعه وسلاق وحمره وبقایای ورم چشم ونطول طبیخ آن وبدستور جلوس در ان جهت تسهیل ولادت واسقاط مشیمه وتنقیهٔ رحم وفرزجهٔ آن با پیه تازه جهت تلیین صلابت رحم وتفتیح فم آن وشستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودت موی وزوال حزاز وقروح رطبه نافع واکثار آن مصدع ومغنی ومصر انثیان مصلح آن سکنجبین حامض وانیسون ومکیلن انار میخوش ومحرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جائز نیست وطبیخ برگ آن با برگ اسفناج وبا برگ خرفه ویا بازردک نیکو مصلح است آنرا ازبرای محرور المزاج وروغن تخم آن گرم وتند ومحلل وملطف وملین صلابات ومنضج دبیله وجهت زحیر واسهال وتخالهٔ ردی وموی وقرحهٔ رخسار وبا موم جهت شقاق وبا ادویهٔ کلف جهت جلای بشره موثر است

* حلبیب * بفتح حای مهمله وسکون لام وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحده گویند سورنجان هندی است * ماهیت آن دوائی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وگویند درسوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت نقرس ودرد مفاصل وزانو وتقویت بدن واخراج بلغم خام واخلاط غلیظه واقسام کرم معده وامعا واسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز ومغلظ آن مصلح آن کتیرا وکاسنی است حلبیب

* حلبوب * بفتح حای مهمله وسکون لام وضم بای موحده وسکون واو وبای موحده لغت نبطی است وباندلس حریف الاملس بحای مهمله وبربلاد دیگر عصا هرمس وخصی هرمس بخای معجمه وصاد مهمله ودیسقوریدوس در رابعه نوشته که آنرا لینورسطس وبعضی برسانیون وبعضی اربوطانون نامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری وپرشاخ وبسیار گره وشعبهای آن از گرههای آن رسته وبرگ آن کوچکتر از بادروج ومفروش بر روی زمین وبکروهی آن مزغب ودو نوع میباشد نر وماده وثمر نوع ماده آن خوشه دار یا تخم وتخم آن ازبطم کوچکتر وبرگ نر آن وثمر آن نیز کوچکتر از ماده ومستدیر ویك تخم بر بالای تخم دیگر وپیوسته بهم شبیه بخصیهٔ حیوان وبیخ آن دو عدد ومستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست ودیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل حلبوب

اورام بارده وملین طبع و آشامیدن یکمثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه ومرة صفرا وضماد آن محلل قوی وگفته اند حمول برگ مادهٔ آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر وآشامیدن برگ نر آن وحمول بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت وگفته اند سست آن مضعف باه وصلب آن مقوی آنست

* حلتیت * بکسر حاء مهمله وسکون لام وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه بفارسی انکژد وانغوزه وباصفهانی انگشت گنده وبهندی هینگ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد طیب ومنتن وطیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله پرنامند ومنتن آنرا کوینند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کماة نامند وبهترین آن طیب آنست وبهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون ومغشوش آن رنگ آن سبز وبوی آن مانند بوی گندنا وطعم آن کریه باشد وگویند منتن آن بدین اوصاف است ومغشوش بسکبینج وآردباقلی مینمایند منبت آن هرات * طبیعت آن گرم دراول چهارم وخشک در آخر دوم ومنتن آن خشک در سوم وبا قوت تریاقیه وسمیه * افعال و خواص آن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج ورعشه وصرع وخدر وتمدد وام الصبیان وامثال اینها وبا فلفل وسداب جهت کزاز وبا شراب جهت امراض اعصاب وبا سکبینج جهت فالج وخدر بشرط ادمان وبلع نمودن سه قیراط آن ممزوج باموم جهت فالج تا ثع امراض چشم وگوش وبینی ودهان وحلق وحنجره وصدر ومعده وکبد وطحال ومراره اکتحال آن باعسل جهت قوت باصره ونزول آب وبیاض وظفره وقطور جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون جهت درد گوش وگوش کهنه ودوی وطنین وبا زنجار وزاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی مکون شود وگذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد وریزانیدن آن وطلای آن از خارج نیز مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن بانجیر وزوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم لهاة وباسرکه جهت اخراج زلوی درحلق مانده وبازردهٔ تخم مرغ جهت سرفهٔ خشک ودرد پهلو وبتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت بحة الصوت وخشونت حلق وشوصهٔ بلغمی وآشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیهٔ صوت اعضاء الغذا آشامیدن آن مذیب مرجامد ومحلل ویرا کنده کنندهٔ ریاح وبا سکنجبین جهت جمود شیر وبا توابض جهت اسهال رطوبی وبا ادویهٔ مناسبه جهت مغص ریحی وبلغمی وقولنج وتحلیل ریاح وپرا کندگی آنها واخراج اقسام کرم معده وتفتیح خون بواسیر وبرودت معده وجگر وسپرز واستسقا وسستی بدن وخوردن مقدار یک نخود آن ویا کمتر بقدر برداشت مزاج که درجوف خمرنان پخته گذاشته بلع نمایند تاچند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هرنوع که باشد خصوص زقی وطبلی نافع وبا انجیر جهت بواسیر سدی وبا آب بارتنگ جهت رفع چرک ودبیلات باطنی امراض رحم واورام وقروح ثآلیل وسموم وغیرها وآشامیدن آن بامر وفلفل جهت گشودن بول وحیض وبخور وحمول آن جهت اخراج جنین میت وگذاشتن آن برا ورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثهٔ آن وضماد آن باانجیر خشک وسرکه جهت توبا وبا قیروطی جهت ثآلیل وغدد ومساریه وضماد آن جهت داء الثعلب وباآب خاکستر وآب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم گزیدهٔ سگ دیوانه ومنع مفاربت هوام ورفع مضرت پیکان زهردار ومانند آن وبدستور با شیر وجنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه وباروغن زیتون جهت گزیدن عقرب ورتیلا البتة گذاشتن اندکی از آن درمجرای حلیل باعث تقویت ونعوظ تمام ومالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاکه در

روغن زنبق مدتی بیند ازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند المحمی آشامیدن آن جهت تب ربع
الزینة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین و لیمون و مضر سپل و
مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرور و دهن مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه
تا نیم مثقال بدل آن چاوشیر و مکیننج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست
که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در ان و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام
است از ان موضع و بر هر چه بمالند هوام از ان گریزان شوند و چون قدری از ان را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد
کذارند آنرا میپوساند و اگر بیکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند
درخت پیپل و بر که در بنگاله و هند و ستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد
و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اگر اندکی ریشهٔ اصلی آن ماند باز سبز میشود

* حلزون * بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را
بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی حلزون
مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوڑی گویند که در هند و بنگاله و اوده یمه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و
فروخت خرده روپیه اکثر بدان است خصوصا در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است * ماهیت آن بری
و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هریک باشکال مختلفه بود و بری آنچیزی است که چسپیده میباشد بگیاها
و اشجار و او بر انها تکون مییابد و آنرا از نطاح فروبی نامند و صدف اعم از انها است و آن مخصوص بحیوان حجری آن حیوانست
و شیح و ودع و اظفار الطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفوراو دلینس و صدف مروارید و غیرها نیز و نطاح همه از انواع حلزون
اند * طبیعت جلد حجری آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد
و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت دلینس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله
بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی
و التهاب صفرا امراض عین و اذن و انف اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای گوشت
محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی
گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در ان و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش
و گرمی چشم و چون تازهٔ آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل کرده اند و چون
بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و
سوختهٔ آنرا با مرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت
خام آن جهت درد معده و بامر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع
الاورام و الجراحات والنصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و
جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش
گرفته باشند با مرصاف و صبر با لعوبه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه والتیام جراحات خبیثه بیعدیل و بامر کند رتین

جهت التیام جراحات خصوصاً مصبانی و کوبند یا بخاصیت متطرفات صلبه را در ورم میمازد

حلقا بفتح حای مهمله وسکون لام وفتح فا و الف *ماهیت آن نوع از بردی است که بفارسی پیزر نامند که در آبها روید حلقا
و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در رحلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکهٔ معظمه بیشتر میشود *طبیعت آن
در اول گرم وخشك *افعال وخواص آن شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه وخوردن
پنجدرهم آن با عسل وسرکه کشندهٔ اقسام کرم معده و امعا و مفتح سدد و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ
کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه وتکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است

حلق بفتح خاء مهمله ولام وسکون قاف *ماهیت آن عصارهٔ برگ نباتی است یمنی شبیه بعلیق وثمر آن مانند خوشهٔ
انگور ودانهٔ آن مانند عنب الثعلب وبعد رسیدن سرخ میگردد پس سیاه وبرگ آن شبیه ببرگ تاک وترش وبا گوشت آنرا طبخ
مینمایند ومیخورند وعصارهٔ آنرا بدین قسم میگیرند که برگ آنرا در تنور میگذارند وچون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده
منعقد میسازند و آن سیاه رنگ وطعم آن ترش میباشد وبهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آنرا در اصفر میریزند
وبعد از انعقاد وخشك شدن برمیدارند وباطراف میبرند *طبیعت آن سرد وخشک *افعال وخواص آن
آشامیدن پنجدرهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مرهٔ صفرا وتسکین لهیب وحرارهٔ معده وعطش وازالهٔ کرب خمار
بیعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم *فصل الحاء المهملة مع الميم*

حماحم بفتح حاء مهمله ومیم والف وکسر حاء مهمله وسکون میم حبق بستانی است ودر شام حبق نبطی وبعربی دیسم حماحم
وبفارسی گویند بستان افروز است ونیز گویند غیر آنست وبهندی کلغه نامند *ماهیت آن نباتی است برگ آن
شبیه ببرگ بستان افروز واز آن بزرگ تر ومختلف الالوان وخوش منظر وبا غها با بستان افروز غرس مینمایند
ومشهور بلالهٔ خطائی است ودر تبریز بکل عاشقان *طبیعت آن در آخر اول سرد وخشک *افعال وخواص آن
با قوت محلله ورادعه ورافع سدهٔ دماغ وزکام حادث از بلغم وضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع وصاحب تقویم
گفته که حرارت معده وجگر را ساکن کرده اند وچون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده وجگر را از اخلاط فاسده
رد نه پاک سازد وتخم آن مقوی دل وبرشتهٔ آن با روغن گل وآب سرد جهت اسهال مزمن مفید واکثار آن مضر مثانه مصلح
آن کند ومقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است وروغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون با مناصفه
ترتیب دهند محلل باقوت قابضه وخوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده وطلای آن جهت ریاح اغشیهٔ دماغ نافع است

حمار اهلی بکسر حاء مهمله وفتح میم والف وراء مهمله بفارسی خر والاغ وبهندی گدهه بفتح کاف فارسی وسکون دال حمار اهلی
مهمله وفتح ها وهاء دیگر در آخر نامند *ماهیت آن حیوانی معروف است *طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر
اوائل دوم خشک وبا رطوبت فضلیه *افعال وخواص آن لحم آن غلیظ وبطی الهضم تر از کوره وخر امراض الراس خوردن
کباب جگر آن ناشتا جهت صرع تب ربع و آشامیدن سم سوختهٔ آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز وصرع وبخور سم آن
با خمر غلیظ جهت جنون وطلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف وبند ستور چکانیدن عصیر آن در بینی بتنهائی و
استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند ونیز قطور آب سرگین تازهٔ الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مراره و
گرده ومثانه وسموم وغیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان وتفتیت حصاهٔ و

احراج جنين ومشيمه وبخور سم آن جهت عسر ولادت وآشاميدن آن جهت رفع سم وجذام وضماد سم سوختهٔ آن جهت شقاق
مزمن وبا روغن زيتون جهت خنازير ومفاصل وناسور وبدستور ضماد كبد سوختهٔ آن با زيت جهت خنازير وبا شراب جهت
كچي ناخن وبرص بياض آن وضماد پيه آن جهت رفع آثار قروح والتيام جراحات احشانيم كرم وخوردن آن وآشاميدن
نقيع سركين حمار كياه خوار در شراب جهت كزيدن عقرب وتمريخ مغز سر آن باروغن زيت موي را برويانَد ودراز كند و
دندان آن را در زير بالين كذاشتن خواب آورد وسبز آن شير را زياده كند وخون آن زائل كنندهٔ بواسير است چون بر آن
بمالند وكودك بد خو را خشخو كرداند ومضمضه بشير آن درد دندان را تسكين دهد وآشاميدن آن سرفهٔ كهنهٔ حار ورمل
ودق را مفيد وموي دم آنرا كه در شراب اندازند عربده آورد وبول آنرا برهر كشتي كه بمالند ماهيان بسيار در آن
جمع آيند وتعليق پوست پيشاني آن براطفال جهت رفع فزع ايشان وآشاميدن چرك كوش آن مقدار ثمن درهمي طفلي
كه بسيار كريه كند باعث تسكين كريهٔ آنست وجالينوس كفته كه طلاي نقطهٔ آن سه بار تا چهار بار مسقط دانهٔ بواسير است وكويند
چون عقرب كزيده برالاغ معكوس سوار شود وچند قدم برود وبدستور چون در كوش آن بكويد كه مرا عقرب كزيده است
باعث رفع درد آن است وچون قضيب آنرا در كوزهٔ آب نديده كرده بر آتش كذارند تا قريب بسوختن رسد پس سائيده
باروغن زيتون طلا كنند جهت رويانيدن موي ودراز كردن آن بغايت مؤثر وكويند چون قضيب تازهٔ آنرا با ادويهٔ حاره
پخته تناول نمايند قضيب را بزرك كرد اند واز مجربات شمرده اند وتدخين قضيب خشك آن جهت تپ ربع نيز مجرب
دانسته اند بشرطيكه بعد نوبه تدخين كنند واندكي بخوابند وچون نطرون وعاقرقرحا بران پاشيده خشك كنند نيم مثقال
آن با ماء القطرحا بس اسهال است وچون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوي وامراض سوداوي است بايد كه شخصي
كه ناچار باشد بخوردن آن تعهد نمايد بدن خود را باخراج سودا و ترطيب آن باستعمال ادهان ولعابات وچون
تناول نمايد ودر بدن خود ثقلي وتمددي دريابد وزود از معدهٔ او نكذرد بايد كه مبادرت نمايد باخراج آن باستعمال
فرزجات يا شيافات يا جوارشات مسهلهٔ تربدي وسقمونيائي

* حمار الوحش * بفتح را وسكون حاء مهمله وشين معجمه بفارسي كورخر نامند ومعروف بخركور است * ماهيت آن حمار الوحش
حيواني است معروف * طبيعت آن كرم وخشك تر از حمار اهلي * افعال وخواص آن كوشت آن غليظ ومولد
سودا وچون خواهند كه استعمال نمايند بايد كه با نمك وشبت ودارچيني وزنجبيل مهرا پخته تناول نمايند، امراض الراس والعين
والصدر تعليق پوست پيشاني آن برسر ويا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند وبعضي كفته اند بايد كه مقدار يك
شبر باشد وپوشيدن انكشتري مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما بايد كه هر ماه آن انكشتري را
تجديد وتغيير نمايند وطلاي پيه آن با شير مرضعه جهت رفع كريهٔ اطفال وپيوسته نكاه كردن در چشم آن باعث صحت بصر
ومانع نزول آب وآشاميدن رئهٔ خشك كردهٔ آن با عسل وكتيرا جهت ربو وسرفه وضيق النفس امراض كرده و مثانه وظهر
وباه وكلف وداء الثعلب ودوالي وغيرها آشاميدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش وچهار قيراط زهرهٔ آن با خولنجان وآب
كرفس جهت تفتيت سنك مثانه وپيه آن باروغن قسط جهت درد كرده وكمر وخصيه وقضيب آن بغايت مقوي باه وطلاي
زهرهٔ آن جهت رفع داء الثعلب ودوالي وپيه آن جهت كلف وقوبا وآشاميدن مرق كوشت آن وپيه آن جهت درد مفاصل
وتحليل رياح غليظه وجكر وسم آن در افعال مانند حمار اهلي است

* حماض * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغوبون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیه پاتم کویند و قسمی دیکر که کوچک میشود برک آن شبیه بسه برکه است آنرا اطریفلین یعنی حماض سه برکه و بعربی حمضض و بهندی امروله کویند * ماهیت آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو نوعی است نوع عریض الورق و تفه و آنرا اسلق بری و بترکی قوزی غلاقی و بهندی چوکا و بلغت اهل یمن بتعل و نوعی دیکر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و منترا کم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخ رنک و نوعی را تخم بلد ون کل تکون میباید و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک کفته اند و با قوت قابضه * افعال و خواص آن امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و اکلهٔ دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش کل خوردن و امثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است و جهت یرقان و تقویت جکر و التهاب و تشنکی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب کزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بران بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناکوش و جرب و برص و توبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن کل و زعفران جهت قروح شهد یه مفید مضر باه مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هیچده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و قابض * افعال و خواص آن امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحهٔ امعا بسبب تغریهٔ آن و کزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال دموی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق تخم حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و کفته اند جهت سم عقرب بمرتبهٔ موثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بکزد متضرر نکردد مضر کرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند مقدار شربت آن تا ده درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و توبا و داءالثعلب و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنک کرده و مثانه و احتباس حیض و بری آن عریض الورق شبیه بباذرنک در طعم و شبیه ببرک چغندر در شکل و آنرا اسلق جبلی نامند و بیخ آن را در اصفهان حلیمو ناخوانند و آشامیدن آب کیاه آن و خوردن برک پختهٔ آن جهت سحج صفرا و دود معمی مفید و بیخ آن در افعال قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خیسانده جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتکی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و اندمال دادن بواسیر ظاهری و فتیلهٔ آن با مقل ازرق و موم و روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید برک آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنک اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است * طبیعت آن سرد و خشک و قابض * افعال و خواص آن قریب به بستانی است و جهت خفقان و عطش نافع و با شراب جهت ازالهٔ غم

و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زائل کرداند بدل آن بطباط است

* حمام * بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است * ماهیت آن مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانگی آن ملون بالوان و انواع و خوشرنگتر و خوش منظرتر میباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرمتر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و فربه و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بچهٔ اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآوردهٔ آن امراض سر و چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آنرا که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچهٔ کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلائی از خون خشک شدهٔ آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که پر نورسته بچهٔ آنرا بکنند که خون از ان برآید و در چشم بچکانند جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شب کوری نافع و فضلهٔ آن در سوم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوختهٔ آن بر اطراف بینی جهت رعاف بیعدیل و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشهٔ زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانروز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و با زنجبیل ید کنند در ازالهٔ برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول و تمریخ بیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچهٔ کبوتر را بشکافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضهٔ آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای پنج عدد آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهرهٔ آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچهٔ کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچهٔ کبوتر با ادویهٔ حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد ازان و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در ان باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته

وسبات وام الصبيان وخدر وطاعون وازالهٔ وحشت وفساد فوا است *

* حماما * بفتح حاء مهمله وفتح دو ميم ودو الف لغت نبطي است و ماموس و اموس نيز گويند * ماهيت آن چند نوع حماما
ميباشد نوعي نباتي است شجري مشبك از شاخهاى سرخ ياقوتي رنگ و با صلابت و شبيه بخوشه وگل آن ريزه مانند گل
خيري وسرخ رنگ وبرگ آن شبيه ببرگ تاشرا وتند وخوشبوي وگل آن را ببوناني لوفاين وبشيرازي ماهلو نامند وتخم
آن بسيار لذاع و منبت آن ارمنيهٔ وطرسوس و اين بهترين انواع است ونوع ديگر مائي كه در آبها ميرويد در شام
يافت ميشود ومائل بسبزي ونرم وچون بدست بمالند بوي آن شبيه بسداب باشد و نوعي ديگر نبطي وآن غير مشبك و
مستطيل وپر تخم وتند بوي وسفيد مائل بسرخي وگل آن زرد مائل بسرخي وبعد رسيدن سرخ ميگردد ودر آب ماء رومي
ميرسد واگر پيش از رسيدن بكمال تخم آن را اخذ نمايند بزودي فاسد ميگردد وقوت آن تا هفت سال باقي ميماند وصاحب
تحفه نوشته كه بهترين آن مائي است * طبيعت آن در سوم گرم وخشك وبعضي در دوم خشك گفته اند * افعال وخواص
آن امراض الراس والاورام والسموم واعضاء الغذاء والنفض وغيرها ضماد آن بر پيشاني جهت صداع وتفتيح وتحليل
اورام حاره وبتنهائي ويا با بادروج جهت گزيدن عقرب وباموبز جهت ورم احشا وآشاميدن آن مسكر ومنوم ومورث سرور ومنقي
معده وجهت تقويت جگر وتفتيح سدهٔ آن وسدهٔ سپرز وتحليل صلابت آن ورفع مغص وپراكندن ونمودن رياح الكبد آشاميدن
طبيخ آن جهت ورم جگر مزمن وورم رحم وساير اورام وحبس بول وطمث ونقرس وحمول وفرزجهٔ آن جهت ورم مقعده
ورحم وبدستور جلوس در طبيخ آن وگذاشتن پا در طبيخ آن وطلاي آن جهت نقرس وطلاي آن با بادروج جهت عقرب گزيده
مفيد وداخل اكتحال مينمايند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون يا عود يا قرنفل يا وج ونصف آن
زيرهٔ سفيد مضر معده مصلح آن تخم كرفس ومصدع ومنوم وكسالت آورد مصلح آن صندل وگلاب ودارچيني وچون آنرا
باسدس آن دارچيني عرق كشند وباعسل بياميزند ودر آفتاب گذارند در تفريح وجميع افعال قويتر از خمر است وآشاميدن
يك درهم آن با نيم درهم زجاج مكلس جهت ادرار بول وتفتيت حصاة در مثانه روز مجرب *

* حمص * بكسر حاء مهمله وفتح ميم مشدده وسكون صاد مهمله بفارسي نخود وبهندي چنه بلغتي بو نت بضم باء موحده حمص
وسكون واو وخفاي نون وتاء چهار نقطهٔ هندي وبتركي بولچاق نامند * ماهيت آن بري وبستاني ميباشد گياه بستاني
آن بقدر يك ذرع وتا يك ونيم ذرع وباشاخهاي بسيار باريك وبر آن برگهاي بسيار ريزه مشرف وثمر آن در غلافي
بقدر پستهٔ كوچكي در هر غلافي يكدانه ودو دانه تا چهار دانه و بهترين حبوب ماكوله است مانند باقلا وغير آن
راجود آن سفيد بزرگ دانهٔ تازهٔ آنست وبري آن نيز شبيه ببستاني وتيره رنگ وكوچكتر وثمر آن اندكي با تلخي
ومائل بسرخي ودراز ونيز بستاني اصناف ميباشد صنفي سفيد بزرگدانه قلايم وصنفي سرخ صلب ريزه دانه وصنفي
سياه وصنفي سرخ مائل بسياهي وبري را حمص كرسني نامند * طبيعت آن در اول گرم وخشك وبري آن در آخر
آن يعني گرم تر وخشك تر از آن ونزد بقراط در دوم گرم ودر اول خشك وسبز تازهٔ آن در اول تر وقوت آن تا سه سال باقي
ميماند ومولد رياح ونفاخ * افعال وخواص بري آن منقي ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وگرده شربا وجالي جرب متقرح
وقوبا وملين اورام بناگوش وانثيان ضمادا وباعسل جهت تنقيهٔ قروح وجراحت سرطان مفيد وبستاني آن ملين طبع
ومقوي حرارت غريزي ورئه وظهر ومولد خون صالح وكثير الغذا ومسمن ومنعظ اشتها اعضاء الصدر الغذا والمعدة

تغذیهٔ آن جهت رنه زیاده از حبوب دیگر است وبا شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتپ بلغمی باشد وچون با تپ باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند وصبح ناشتا تناول نمایند ودران روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات ومفتح سدد بسبب کسب ملوحت ومدر بول بسبب حرارت وبالخاصیة جهت درد سینه وقروح شش نافع الباه چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند وآب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوسین بیعدیل گفته اند وخوردن حمص مابین طعام معین برهضم آن وچون هریسه ازان ترتیب داده با سرکه بنوشند ودرطبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعده وتنقیهٔ رحم واخراج کرم شکم ومقعده بهترین ادویه است وخوردن برشتهٔ آنکه سرد نشده باشد جهت بواسیر مویٰ آزموده وسبز تازهٔ آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافع وروغن حمص درسوم گرم وخشک وتند وبا قوت نافذه ومقوی موی وباه وجهت تسکین درد دندان ولثه ودردهای بارد وجذام وامثال اینها بغایت مؤثر وآشامیدن آن جهت امراض مذکوره وتصفیهٔ رنگ رخسار وصوت وطلای آن جهت تقویت باه ونمش وکلف وامثال اینها مفید وطبیخ نخود سیاه مسقط جنین ومفتت حصاة ومدر فضلات ودر جمیع افعال قویتر از سفید آن وبا قوت تریاقیه وجهت استسقا وبرقان سدی وسدهٔ جگر وتحلیل ریاح وجذام نافع وطلای اقسام آن جهت رفع صداع وزردی رخسار وسعفه وحیا زوکلف وخارش اعضا وبعضی انها وامراض مفاصل وتقویت موی نافع وگفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثاٰلیل دربدن یک عدد نخود بالیده گرفته ومجموع را در لته بسته ازمیان سر وپای خود ویا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند درآخر آن ماه آن ثالیل برطرف میشوند وحمص مضر قرحهٔ مثانه است مصلح آن خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل خصوصاً تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدل آن در قوت باه لوبیا ودرسائر افعال ترمس وآشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است

* فصل الحاء المهملة مع النون *

* حنا * بکسر حاء مهمله وفتح نون مشدده والف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است وبیونانی ارقان ونقولیون نیز وبهندی مهندی نامند * ماهیت آن نباتی است معروف ساق آن بقدر یک ذرع وزیاده ودر هند وبنگاله تا بقدر یکد ر قامت انسان میشود وساق آن سرخ رنگ وبرگ آن شبیه ببرگ انار ومورد ونازک تر وکوچکتر ونرمتر ازان ودر اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه درفصل بارش که گرما وبودن آفتاب دربرج سرطان تا آخر میزان است سبزتر ورعناتر میباشد ونشو ونما زیاده مینماید ومز زروع وقلم هر دو میباشد وقلم آن بیشتر وگل آن که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی وخشبو است ودر بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دوبار گل میکند یکی در ایام بارش ودیگری زمستان وتمر آن بقدر فلفلی وفی الجمله مانا با اسبند وپوست آن نازک وخوشه دار ودر جوف آن دانهای ریزه وکوچک نر وماده میباشد برگ نر آن عریض تر وبزرگتر وبرگ مادهٔ آن کوچکتر وسبزتر وبعد سائیدن رنگین تر ونبات آن رعناتر میگردد * طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی ودر دوم خشک ودر اول گرم نیز گفته اند * افعال وخواص آن امراض سر وچشم ودهان ضماد وطلای آن با برگ کردکان بالمناصفه جهت بیضه وخوده وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجرب وبدستور با مرکه بریشانی جهت رفع صداع وبا زفت وبا روغن گل جهت قروح سر وبا قطران وروغن زیتون جهت

رویانیدن موی و برجبهه وصدغین خصوصاً که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم ومضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان وقلاع اطفال وضماد آن برکف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصفر وزعفران آمیخته باشند ورد رحدیث وارد است که حناسید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام وایمان است وصداع را زائل میکرداند ونور بصر می افزاید وتقویت باه مینماید امراض معده وکبد وطحال ومجاری بول ورحم وجذام وطاعون ووبا وغیرها را نافع وبالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن ونقوع ده مثقال آن جهت یرقان وسپرز وسنگ گرده ومثانه وعسر البول ورفع احتباس آن واسقاط جنین وتاده روز متوالی بدستور جهت وبا وقروح مجاری بول واد رار بول وحیض ورویانیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج ومتاکل وبدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع وگویند چون یکماه بدان مداومت نمایند وجذام زائل نشود قابل علاجات دیگر نیست ونطول آب مطبوخ آن جهت جمره وسوختگی آتش وطلای آن جهت اورام حاره که زرد آب ازان آید وبا روغن گل جهت رفع جرب وبا آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن ورد زانو مجرب وبا گل حرف جهت فتق وتبله وذرور آن جهت تجفیف قروح وضماد برگ خشک کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشه ناخن وآشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل وکثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع وگل آن معتدل ولطیف یک مثقال آن با سه اوقیه آب وعسل جهت رفع انواع صداع وقطع نزلات وتجفیف رطوبات وطلای آن با سرکه جهت صداع وبتنهائی جهت فالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد اعصاب ورفع خناق والتیام قروح وباموم وروغن گل سرخ جهت درد پهلو وکوفتگی اعضا وبا دویه مخصوصه طحال جهت ورم ودرد و نفخه آن وگذاشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن وبرگ آنرا نیز این اثر است وروغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم ومحلل ومقوی موی ونیکو کننده رنگ رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش وروغن برگ آن نیز مقوی ومحلل ورافع اوجاع وتمدد اعصاب ومفاصل است ودر قرابادین مذکور شد وگویند حنا مضر حلق وریه مصلح آن کثیرا ولعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال وزیاده ازان کشنده است

حندقوقی * حندقوقی * بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وفتح قاف والف مقصوره اسم نبطی است
* ماهیت آن از جنس یونجه است بری وبستانی میباشد بری را بعربی حباتا وبیونانی لوطوس اغریوس وبفارسی دو اسپست صحرائی وبشیرازی اندقونو وبلاطینی لوطس سکرار وبهندی بسکهبره وگل ده پرنه نیز نامند وبستانی را بعربی ذرق وبیونانی لوطوس وبلغتی طریفلن وبلاطینی طریفلم اوراتم وبکسطیلان طربول رما که وبهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است ودر اصفهان شبدر ودر مازندران شروت گویند ونیز سفید وسرخ میباشد وسفید آن قویتر واکثر مستعمل وساق آن اندک سطبر وسفید ونرم وتا سه چهار ذرع طولانی وبرزمین مفروش وبرگ آن اندک پهن وطولانی وبعضی را برگها ریزه وگل آن نیز ریزه وقترا کم وبنفش با تارهای سفید ودر بن شاخها وبرگها رسته وتخم آن ریزه مائل با ستداره ورنگ آن مانند نانخواه وطعم برگ آن فی الجمله شبیه بخرفه وباحدت وحرافت وساق سرخ آن صلب تر ومائل به بنفشی وبقدر سه چهار ذرع ومفروش برروی زمین وبرگ آن نیز شبیه ببرگ سفید ودر میان برگ وشاخهای آن شاخه بسبار باریکی رسته وبرسر آن گل آن سه عدد وزیاده ارغوانی رنگ با رگهای مائل بسفیدی وریزه واندک خوشبو وتخم آن ریزه تر از

تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه ببرگ بستانی و با عفوصت و تلخی زیاده از آن میشود و آنچه در ماهیت آن
نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی
شاید در آن بلاد بدین هیأت میشده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند * طبیعت آن
در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص بستانی آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و
بیاض و قرحهٔ چشم امراض اعضاء الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص
و رفع سموم قتاله و دماميل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برگ پختهٔ
آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد
نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد کلو و مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازهٔ آن موافق مزاج
دواب و منقی اخلاط فاسدهٔ آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری
را برگ بزرگتر و ساق دراز تر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا اپونچهٔ کوهی
نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت
معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن
جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع
و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا
و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر
و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم
و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران
چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا
نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کردهٔ آنرا با آب و یا گلاب بسایند در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان
ریخته و ازالهٔ دمعه و جرب مفید و چون آب برگ سبز تازهٔ آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر گاو داخل کرده
بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانهٔ فلفل شروع نمایند و روزی بقدر
یک فلفل از آن و یک دانهٔ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانهٔ آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت
اکثر امراض باردهٔ رطبه و حمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانجر نامند که در زمستان یا در اوایل و یا اواسط و یا
اواخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است *
* حنظله * بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء مهمله و بفارسی آخر بعربی برو قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بکسر کاف حنظله
فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کردهٔ نیمکوفته مقشر آنرا بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول
گویند * ماهیت آن از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است و اجود آن تازهٔ بالیده سفید مایل بزردی و بعد از آن سفید آنست
* طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازهٔ خشک نشده آن در دوم تر * افعال و خواص آن بهترین اطعمه
و کثیر الغذا و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و احشا و خوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده

ومصلح آن سرکهٔ کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پختهٔ آن نفاخ و دیرهضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیرینیها و خوردن آب بربالای خام تازهٔ نارس آن مورث قولنج ریحی و ضماد کندم مضوغ جهت نضج دمامیل مفید برای آنکه مسخن جالی است وکندم برشته بطیء الهضم ونفاخ وبدستور مطبوخ آن در آب ولیکن چون استمراء یابد متولد میکردد ازان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن وضماد کندم سوخته باموم وروغن جهت جلای رخسار بعدیل وآرد کندم سمید که دران اندک نخاله باشد که خمیرهٔ آن برآمده و نان ازان ترتیب دهند کثیر الغذاء و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده ودران مطلق سبوس نباشد وشسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیرهضم و مصلح آن فانید سنجری وانجیر و فواکه مطبوخه وخوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد ازان وآرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره واندک اندک لیسیدن جهت سرفه ونفث الدم ودرد سینه ذکر ده وتسمین بدن وتقویت باه بغایت مؤثر وبدستور مصنوع از نشاستهٔ آن ومطبوخ با آب ونعناع وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد آرد کندم پخته با آب وروغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب بارزد جهت اورام بارده ونضج دمامیل و با آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر روغند مجرب وطلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول باعصاب و نفخ امعا و با شراب ویا سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ وذرور آن برموضع کزیدهٔ سک دیوانه بغایت مفید خصوصا که بربالای آن برک بید انجیر بندند وکفته اند چون خمیر کندم را برموضع کزیدهٔ سک چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سک اندازند اکر سک آنرا نخورد معلوم میشود که آن سک کزنده دیوانه بوده است ونشاستهٔ آنرا چون بار ازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع وروغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال وقوبای تازه وسعفه وحزاز وکلف نافع ودستور اخذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت *

حنظل

* حنظل * بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وسکون لام وآنرا العلقم نیز خوانند بسبب کمال مرارت وبعربی کسب وبشیرازی کوشت وبکرمانی خرزهره وبلغتی دیکر خربزهٔ روباه وبلغتی هند واندرا بوجهل وبهندی اندراین کاپهل وبلغتی مها کال نامند *

ماهیت آن ثمریست بقدر هندوانهٔ کوچکی و نارنج متوسطی ودرنهایت تلخی ونر وماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر وماده آن بزرکتر ورخوتر وبهتر ومستعمل شحم مادهٔ آنست که بیرون آن زرد واندرون آن سفید مائل بزردی و متخلخل ودرنبات آن ثمر بسیاری باشد وتخم آن سیاه بود واندرون زرد سبز بود وانچه دربوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است ودر هند وبنکاله بیرون آن سرخ بسیار رنکین وسفید نیز میشود اما بسیار کم ونادر ومیات آن اندک طولانی ونبات آن شبیه بنبات هندوانه وبرک آن ازان کوچکتر وزرد رنک وبیخ آن باریک قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند وچون برآورند تا دو سال وباید که عند الاحتیاج شحم آنرا برآورده استعمال نمایند واکر پیشتر برآورند فاسد میکردد

* طبیعت آن در درجهٔ سوم کرم ودرسوم نیز کفته اند ودر دوم خشک * افعال وخواص آن محلل ومقطع ومسهل اقسام بلغم وجاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس اکثر میل آن جهت امراض سر بارد مانند صداع وشقیقه وفالج ولقوه وصرع ونسیان ومنع نزلات مزمنه بچشم وچون درروغن زیتون بجوشانند وبدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدهٔ دماغی وقطور آن جهت درد کوش ومالیدن آن بر دندان جهت اشانیدن آن وسعوط آب تازهٔ آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برک خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته وصمغ عربی جهت اسهال سوداوی وبا افتیمون وانیسون ایارج فیقرا

تخم سفید و طعم برک آن نیز شبیه ببرک بستانی و با عفوصت و کلورا زیاده از ان میشرا شد وانچه در ماهیت ان نوشته اند که ساق آن بقدر نیمذرع و شاخهای آن باریک و برک آن بقدر ناخن و کل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید دران بلاد بدین هیأت میشده باشد و مستعمل برک و تخم آنست و اهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند * طبیعت ان در دوم کرم و در اول خشک * افعال و خواص بستانی آن امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم امراض اعضاء الغذاء والنفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برک پختهٔ آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که بدستور برک کاسنی و کل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد کلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازهٔ آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسدهٔ آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و بری را برک بزرکتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از ان و کریه الطعم و کل آن سرخ و آنرا ایونچهٔ کوهی نامند * طبیعت ان در دوم کرم و خشک * افعال و خواص ان آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و بطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب کزیده موثر بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیهٔ بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن کرم و تر و خشک ترازنبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کتیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برک و بیخ آنرا بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایهٔ خشک کردهٔ آنرا با آب و یا کلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژکان ریخته و ازالهٔ دمعه و جرب مفید و چون آب برک سبز تازهٔ آنرا بکیرند و درنه درهم آن دوازده توله شیر کاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نمز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانهٔ فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یکفلفل از ان و یکدانهٔ فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانهٔ آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ رطبه و حمیات بلغمیهٔ مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانجر نامند که در هر ماه یا در اوایل و یا اواسط و یا اواخر آن تب شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و یا ها و مواضع دیکر نیز با درد و وجع عارض میکردد بسیار نافع است *

* حنطه * بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و هاء در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی کندم و بهندی کیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و نون و بونان کردهٔ نیمکوفته مقشر آنرا بعربی دشیش و ترغل و بفارسی درغول کویند * ماهیت ان از حبوب مشهورهٔ معروفهٔ ماکوله است و اجود آن تازهٔ بالیدهٔ سفید مائل بزردی و بعد از ان سفید آنست * طبیعت ان در اول کرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازهٔ خشک نشدهٔ آن در دوم تر * افعال و خواص ان بهترین اطعمه ا مسیار کمرا [illegible] سمن بدن ولیکن مسدد و مضر صاحبان سدهٔ عروق و احشا و خوردن خام تازهٔ آن مولد کرم معده

حنطة

ومصلح آن سرکهٔ کهنه وآبکامه ومضر زنان حامله و پختهٔ آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح ومصلح آن خوردن شیرینیها و خوردن آب بر بالای خام تازهٔ نارس آن مورث قولنج ریحی وضماد کندم ممضوغ جهت نضج دماميل مفيد برای آنکه مسخن جالی است وکندم برشته بطیء الهضم ونفاخ وبدستور مطبوخ آن در آب ولیکن چون استمراء یابد مُتولد میکردد ازان غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن وضماد کندم سوخته با موم وروغن جهت جلای رخسار بیعدیل وآرد کندم سمید که درآن اندک نخاله باشد که خمیرهٔ آن برآمده ونان ازان ترتیب دهند کثیر الغذاء ومسمن ومبهی ونان فطیر ونانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده ودران مطلق سبوس نباشد وشسته مانند نشاسته شده باشد قابض ومسدد ودیر هضم ومصلح آن فانید سنجری وانجیر وفواکه مطبوخه وخوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد ازان وآرد مطبوخ با شکر وبادام مانند حریره واندک اندک لیسیدن جهت سرفه ونفث الدم ودرد سینه وکرده وتسمین بدن وتقویت باه بغایت مؤثر وبدستور مصنوع از نشاستهٔ آن ومطبوخ با آب ونعناع وروغن تازه جهت خشونت سینه وضماد آرد کندم پخته با آب وروغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره وبا آب پیاز جهت اورام بارده ونضج دماميل وبا آب کشنیز جهت ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغدد مجرب وطلای آن با سکنجبین جهت بهق لبنیه وبا عصارهٔ بیخ جهت منع ریختن فضول با عصاب ونفع امعا وبا شراب ویا سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد کندم سرخ وذرور آن بر موضع کزیدهٔ سک دیوانه بغایت مفید خصوصا که بربالای آن برک بید انجیر بندند وکفته اند چون خمیر کندم را بر موضع کزیدهٔ سک چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سک اندازند اکر سک آنرا نخورد معلوم میشود که آن سک کزنده دیوانه بوده است ونشاستهٔ آنرا چون بارازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع وروغن کندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال وقوبای تازه وسعفه وحزاز وکلف نافع ودستور اخذ آن در ادهان در رقم باد ذیل کبیر ذکر یافت ❊

حنظل

❊ حنظل ❊ بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وسکون لام وآنرا العلقم نیز خوانند بسبب کمال مرارت وبعربی کسب وبشیرازی کوست وبکرمانی خرزهره وبلغتی دیکر خربزهٔ روباه وبلغتی هند وانهٔ ابو جهل وبهندی اندراین کاینهل وبلغتی مهاکال نامند ❊

ماهیت آن ثمر کیاهی است بقدر هندوانهٔ کوچکی ونارنج متوسطی ودر نهایت تلخی ونر وماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر وماده آن بزرکتر ورخوتر وبهتر ومستعمل شحم مادهٔ آنست که بیرون آن زرد واندرون آن سفید مائل بزردی ومتخلخل ودر نبات آن ثمر بسیاری باشد وتخم آن سیاه بود واندرون زرد سبز بود وآنچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله است ودر هند وبنکاله بیرون آن سرخ بسیار رنکین وسفید نیز میشود اما بسیار کم ونادر وهمانستان اندک طولانی ونبات آن شبیه بنبات هندوانه وبرک آن ازان کوچکتر وزرد رنک وبیخ آن باریک قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند وچون برآورند تا دو سال وباید که عند الاحتیاج شحم آنرا برآورده استعمال نمایند واکر پیشتر برآورند فاسد میکردد

❊ طبیعت آن در درجهٔ سوم کرم ودر سوم نیز کفته اند ودر دوم خشک ❊ افعال وخواص آن محلل ومقطع ومسهل اقسام بلغم وجاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سر بارد مانند صداع وشقیقه وفالج ولقوه وصرع ونسیان ومنع نزلات مزمنه بچشم وچون در روغن زیتون بجوشانند وبدان سعوط نمایند جهت تفتیح سدهٔ دماغی وقطور آن جهت درد کوش وما لیدن آن بر دندان جهت اسانیدن آن وسعوط آب تازهٔ آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برک خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته وصمغ عربی جهت اسهال سوداوی وبا افتیمون وانیسون وایارج فیقرا

جهت مالیخولیا وصرع وداء الحیه وجذام وسائر امراض سوداویه ومضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان وچون جوف آن را خالی کرده دران سرکه بریزند وبجوشانند وبدان مضمضه نمایند جهت درد دندان وتقویت لثه وروغن آن که دو جزو آب تازهٔ آنرا با یک جزو روغن کنجد وزیتون ترتیب دهند جهت اوجاع وامراض بارده وحوشش سرو قطور آن جهت دوی وطنین وکرم گوش ومالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن واکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید امراض معده وامعا وکبد وگرده ومثانه ورحم ومفاصل وغیرها آشامیدن آن بتنهائي یا با ادویهٔ مناسبه جهت امراض مذکوره واستسقا وجذام وداء الحیه وداء الفیل وسائر امراض سوداویه وبواسیر وچون در ماء القراطن که ماء العسل است طبخ نمایند وبیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید وچون درست آنرا در آب بجوشانند وبدان حقنه نمایند جهت فالج ورفع قولنج بلغمي وریحي وعرق النسا ووجع ورک وظهر وامثال اینها نافع وشیاف آن مسهل قوی وفرزجهٔ آن قاتل جنین وآشامیدن یکدرهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم واخراج اقسام کرم معده وامعا وتدهین آن بازهرهٔ گاو بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم وحقنهٔ آن جهت رفع قولنج مفید واگر تازهٔ آن بدست نیاید ربع رطل شحم خشک آنرا در آب بجوشانند وبا یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند وچون سر آنرا بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند ونزدیک اجاق دفن نمایند تا یکهفته بنحویکه نسوزد پس برآورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح وانهضام طعام نافع وطلای سبز تازهٔ آن جهت عرق النسا ودردهای بارد وسبز مغز دیکدانه وپوست ودانهٔ آنرا چون بکوبند وبیاشامند وهمچنین مقدار زیادتی از شحم آن اخراج اقسام دیدان نماید وآشامیدن آن وضماد آن چند مرتبه برکف پا جهت جذام وتوقف شدت آن مجرب گفته اند وطبیخ بیخ آن جهت استسقا وداء الفیل وتحلیل خون منجمد ورفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابي را چندجا ز بدن او را مار گزید در ساعت دو درم آنرا بیاشامید صحت یافت وگویند چون سر آنرا بریده چند پارچهٔ عروق که بفارسي روباس نامند دران فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند ونزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته بنحویکه نسوزد پس برآورده عروق را ازمیان آن برآورند وخشک نمایند ووقت حاجت با آب لیمو سائیده برکف دست ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میکرد مجرب است وضماد برگ آن با آب ونشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر وتحلیل اورام وپاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک ومنع تولد آن مؤثر وبخور آن جهت ادرار حیض مفید وتعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است وتخم آن مسهل ومقئ رطوبات دوار وچون مکرر بشویند ودر آب نمک بخیسانند تا تلخي آن زائل گردد پس بکوبند وبا شیر وخرما بجوشانند وبخورند جهت صحت بدن مفید الزینه چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند وروغن زنبق دران پر کنند وسوراخ آنرا بقطعهٔ حنظل مسدود کنند وبخمیر بگیرند وبر روی آتش بگذارند تا چند جوشي بخورد خضاب نمودن بدان وآشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی ومنع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند وروغن آن که در امراض راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است وگویند چون آنرا ازمیان دو پاره نموده بر بدن فرسی که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم وگفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود ونباید که استعمال نمایند آنرا مگر در سردی هوا وزمستان ودر گرما ومحرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

مکرب وموجب مغص است ونسا است که عمل نمیکند وموجب امراض میکردد خصوصاً دماغ را وامراض معده ومقعده وانفتاح افواه عروق وجریان خون صالح است از برای مبرودین وبلغمی مزاجان ومرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع ومستعملین میاه واغذیهٔ غلیظه وشیر وپنیر وامثال اینها کسیکه ارادهٔ استعمال آن دارد باید که بتنهائی نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی ویاکثیرا ویامقل الیهود ویانشاسته است هریك مفردا ویامرکبا وباادویهٔ مناسبهٔ دیکر نیز وصمغ عربی مضعف فعل آن وکثیرا معین عمل آنست وباید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص وسحج وتقطیع معا است واصلاح آن بامورمذکوره است بدل آن حب الخروع است وکویند بوزن آن خردل وچهار دانک وزن آن قثاء الحمار وکویند بوزن آن حرمل است

* فصـــــل الحاء مع الواو *

* حواصل * بفتح حاء مهمله وواو والف وکسر صاد مهمله وسکون لام بهندی ککن بهیر وبمصری بضم کاف وسکون یا نامند * ماهیت آن از جملهٔ طیور آبی است اندک عظیم الجثه ومنقار آن بلند وپهن ودهان بطرف پائین برکشته واز ان پشت خار میسازند وپایهای آن مانند پای مرغابی وپرده دار ودو نوع میباشد سفید وسیاه خاکستری رنك وسیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست وسفید آن خوشبو واز پوست آن پوستین میسازند * طبیعت آن در دوم کرم وتر ورطوبت آن زیاده ازحرارت * افعال وخواص آن کوشت آن غلیظ دیرهضم ومصلح آن مهرا پختن آن بادارچینی وکروبا وادویهٔ حاره تناول نمودن وپوشیدن پوستین آن موافق محرورین وجوانان وصفراوی مزاج را مضر وفرو بردن پیه خام آن جهت مغص وقولنج مفید وروغن آن محلل وملین ومقوی اعصاب وجهت اوجاع مفاصل ودردهای بارد نافع

* حور * بضم حاء مهمله وسکون واو وراء مهمله وبزای معجمه نیز آمده است وآنرا اکرونس وبفارسی توز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار قریب بدرخت خرما است برک آن مانند برک بید واز ان باریکتر ودرازتر وپوست آن زرد وکل آن خوشبو ودانهٔ آن مانند کندم وباغت اندلس آنرا اسرد وله نامند ونبطی ورومی میباشد ومنبت رومی آن بلغاروروس وصمغ رومی آنرا کویند کهربا است واز روس می آورند وبدین نحو ترتیب میدهند که پوست وچوبهای آنرا برهم چیده ودر زیر آن ظرفی میکذارند ودر آنها آتش میافروزند تا پوست وچوبها سوخته دهنیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع کردد و درخت رومی آن بزرکتر وبرک آن درازتر از نبطی ونبطی آن بی صمغ ودرمزبلها می نشانند وفتری که در حوالی آن ودر ان مزبله روید بیغا ئله است * طبیعت رومی آن در سوم کرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن آشامیدن صمغ آن باسرکه جهت خفقان وصرع وتقطیر البول وبدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان ومنع سیلان رطوبات بمعده وامعا وعرق النسا وقطع حمل وتفتیح سده نافع وکل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا وبرک آن باسرکه جهت نقرس وفرزجهٔ آن باسرکه بعد طهر معین بر حمل نیز کفته اند وطبیخ چوب آن مجفف قروح وآکله وروغن آن که مذکور شد قوی التاثیر وخوشبو ودرافعال قریب بروغن بلسان است ونبطی آن در اول کرم ودر دوم خشك * افعال وخواص آن العین اکتحال تمر تازهٔ آن با عسل جهت غشا والاذن قطور آب برک تازهٔ آن جهت درد کوش وآشامیدن یك مثقال از پوست آن جهت عرق النسا وتقطیر البول نافع وقاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی تخم الکلی وعسل وبرک آن نیز بدستور همین اثر دارد چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکدرم است

** فصـــــل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة **

رما گویند وجه تسمیهٔ آن بحیه از آنست که طویل العمر میباشد ونیز گویند جهت

* حیه * بفتح حاء مهمله وفتح یاء مشدده ... رما گویند ... دیگر وآنرا بفارسی مار وبهندی سانپ نامند * ماهیت آن
آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از بدن حیوانات دیگر وآنرا بفارسی مار وبهندی سانپ نامند ... آنکه در وقت غضب سر آن بلند ومانند کفچه میشود و
اقسام میباشد وبدترین آنها سیاه ودور از آب وکفچه دار بعضی آنکه ... آن خاکی رنگ میباشد واکثر تن خود
در ملک هند وبنگاله بسیار بهم میرسد ومار مویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه وتن آن ... میباشد واکثر تن خود
را در خاک پنهان میکند وسر بیرون چون کسی بغفلت بخیال دانهٔ مویز دست بسوی آن برد او را میگزد وهمچنین اقسام
ردیهٔ دیگر نیز میباشد ودر رافعی نیز ذکر یافت ونر وماده میباشد ونر آن را دو دندان وماده آنرا چهار دندان وبعضی
شاخدار میگویند که میباشد وبرای شاخ آن نیز خواص ومنافع مینویسند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک وبافوت
تجفیف * افعال وخواص آن العین اکتحال بیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت
درد گوش الفم مضمضهٔ جوشانیدهٔ آن در زهر که جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزهٔ نوی کرده
در تنور حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره الخنازیر وداء الثعلب وداء الحیه
باروغن زیتون ... خنازیر وبا سرکه مزیل داء الثعلب وداء الحیه النواصیر طلاء پوست سوختهٔ آن باروغن تخم کتان که
چند روز ... کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام والثالیل چون سرو دنباله وزهرهٔ آنرا در
روغن اندازند وبجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت ازالهٔ جذام وثالیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که
در حال زندگی ازان کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت ربع وتعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر الرحم
والبواسیر تعلیق پوست آن که هر سال میاندازد که سلخ الحیه نامند وبسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب
سرعت ولادت وبخور آن مسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه وبوره بسایند وبر برص
طلانمایند جهت ازالهٔ آن مجرب دانسته اند ودیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند واحشای آنرا بر
آورند وبجای آن شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند ومحل شق را بدوزند ودر آتش گذارند
تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند وبه بندند وبعد یک شبانروز بگشایند بالکل زائل میکرداند
مجرب است ومداوای کسی که او را مار گزیده ویا گوشت ویا زهرهٔ آنرا خورده باشد مداوای افعی گزیده ولحم و
زهرهٔ آن را خورده است ودر افعی ذکر یافت *

* حیس * بکسر حا وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله بفارسی چنگال نامند * ماهیت آن غذائی است که از روغن حیس
ونان گرم میسازند * افعال وخواص آن کثیر الغذا ومسمن وغلیظ ودیر هضم ومسدد ومصلح آن سرکه وعسل است

* باب هفتم دربیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است * فصـــــل الخاء مع الالف *

* خاماسوقی * بفتح خاء معجمه والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وبالغت یونانی است
وخاما بمعنی زمین وسوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی * ماهیت آن نباتی است بی ساق وبیگل وشاخهای آن خاماسوقی
بقدر چهار انگشت ومنبسط برروی زمین وپر شیر وبرگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس ودر زیر برگ ثمری
مستدیر وبیخ آن باریک ودراز بار مازریون میرسد منبت آن سنگستان ومواضع خشک ودر مصر خصوصا عین الشمس بسیار
* طبیعت آن گرم وخشک در اوائل سوم * افعال وخواص آن بسیار حاد وجالی وحریف العین اکتحال آن

باعسل جهت رفع آثار ترحهٔ چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و انبوا سیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانهٔ بواسیر المقعد و آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثآلیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثآلیل منکوب که مسماریه نامند و سائر انواع ثآلیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و تیر آن و بدستور طبیخ آن و چون اغصان آنرا بکوبند و برا ورام بلغمیه و ثآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الوحم حمول سائیدهٔ آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکقیراط است

خانق الذئب

* خانق الذئب * که قاتل الذئب نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ دلب و تیره تر و کوچکتر از ان و تشریفات این از ان زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته * طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن بالخاصیة کشندهٔ گرگ است و چون بکوبند و برگوشت خام بیفشانند و گرگ بخورد بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا انرا خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه آنرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه است

خانق الکلب

* خانق الکلب * آنرا قاتل الکلاب نیز نامند و بهندی کلهاری گویند * ماهیت آن گویند اذاراقی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالا یسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهی است شاخهای آن باریک طولانی و دیو شکن و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بد بوی و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانهٔ کوچکی سیاه و صلب * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و کشندهٔ سگ است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان کشته و کشندهٔ سائر سباع و حیوانات دم دار و انسان نیز الا ورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودی موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده

خانق النمر

* خانق النمر * بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مولف مالا یسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و از ان کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق درخشنده مانند شیشه * طبیعت آن در چهارم سرد و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله و در سباع سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند الخواص چون عقرب نزد یک آن رود و یا انرا نزدیک عقرب آورند هلاک میکردد و زدرا طلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانهٔ بواسیر و نیمدرهم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن کما فیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

خبازی

* خبازی * بضم اول و فتح باء موحدهٔ مشدده و الف و کسر زای معجمه و بفارسی نان کلاغ و پیزک و خیر و و بترکی ابرکماجی و در مازندران گیاه آنرا پیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند * ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع

میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص باسم
خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است
که برگ آن مستدیر و سبز و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور
اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب
پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل
برطرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هردو میباشد
و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید
و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک برزمین مفروش میباشد و برگ گل اینها همه سوای خطمی
بلند و سرخ مائل به بنفشی و کوتاهی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی
سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * **طبیعت آن** در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی
معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مائل بحرارت دانسته اند * **افعال و خواص آن** با بورقیت و قوت
متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سدهٔ کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر العین ضماد برگ آن
که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ نواصیر چشم و بینمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق
النار ضماد سائیدهٔ آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت
سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نملة الصدر و المعدة و الکبد
و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت
و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحهٔ امعا و زحیر و قرحهٔ مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و
برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد گرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده
و چون برگ تازهٔ آنرا سائیده و با کرهٔ تازهٔ گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازهٔ نورستهٔ کوچک نازک
آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجهٔ باردهٔ
رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد
و برو کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفهٔ گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحهٔ
گرده و مثانه و دفع لذع ادویهٔ حارهٔ حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حنظل قوقای بری بالسویه جهت درد مثانه و
حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر
جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبهٔ حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن
ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحهٔ گرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن
جهت وجع گرده و مثانه نافع * **و خبازی بستانی** را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زاره بسیار میروید
و بلندی گیاه پنبه میشود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی * **طبیعت آن**
در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت

و بجهت تپهای حاره نافع مضر معده باردة مصلح آن ادویهٔ حاره و تخم آن مفتح قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

خبز

* خبز * بضم اول و سکون باء موحده و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و با نگریزی بریت نامند
* ماهیت * آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هریک از حبوب را که میخواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازهٔ مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن بر آمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بر آن زردهٔ تخم مرغ میمالند برای رونق آن و آبا زیره مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بر آن میپاشند و یا در خمیر داخل می نمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است اما مقوی کرده * طبیعت * آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است * افعال و خواص * آن نان گرم مسمن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع گندگی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازهٔ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مثل گوره و حلبه و سیاهدانه مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم بیخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیرهضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه و کل بخلاف نخاله دار آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تپهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج مرد بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است

خبز الحواری

* خبز الحواری * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت * ماهیت * آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر

خبز الخشکار

* خبز الخشکار * بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله * ماهیت * آن نانی است که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا نا گرفته ترتیب میدهند * افعال و خواص * آن سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده

خبز السمید

* خبز السمید * بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سدهٔ جگر و سنگ کرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است

خبز الطابق

* خبز الطابق * بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابهٔ فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند دیر هضم و سریع الانحدار و موافق اصحاب بواسیر است و این را نان ساجی نیز نامند

خبز الطابون

* خبز الطابون * بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در کردن خمیر آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکمه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین

خبز الفرنی

* خبز الفرنی * بضم فا و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از ان جمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این بجهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بر این دودکش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش میافروزند و در آن را بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم در ان فرن می چینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر می آورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند همانرا در صمت و یا لوزی و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این مرد و بر آمده سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر ان ریگهای گرم مینهاده زنند و ابا زیر مطلوبه مثل کوزه در خبز بر ان میپاشند تا پخته و برشته گردد پس برمیآورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزنده نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع درست و کسری میسازند

خبث

* خبث * بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجسادی است که در حین گداختن از آنها جدا شود * طبیعت * مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف

خبث الحدید

* خبث الحدید * بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی نوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کا کوه یعنی فضلهٔ آهن و مدبر آن را کیت بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء هندی نامند * ماهیت * آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد * طبیعت * آن در دوم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص * آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحهٔ امعا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیهٔ صوت الغذاء با زردهٔ تخم مرغ بقدر یک دانگ

جهت تحریک باه مرطوبین ومایوسین السموم باسکنجبین جهت ادریهٔ تتالة البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیرا رحم فرزجهٔ آن باپشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره وشیرمنعقد در پستان الصدر والزینة چون آنرا بپوست بار با آب وعسل بسایند وخشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انکشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد وبا حرف بابلي وعسل لعوق سازند وهرروزد وانکشت ازان تناول نمایند جهت تصفیهٔ صوت ونیکوئي رنك رخسار واخراج فضلات بدن بیعدیل وبدستورچون با روغن زیتون بجوشانند وباعسل معجون سازند وهرروزمقدارقلیلي بقدرحاجت ازان تناول نمایند مضرششم مصلح آن کتیرا وعسل مقدارشربت آن تادودانك وزیاده ازان مجوزنیست وازخوردن آن عارض میکرد دحالتی که ازخوردن برادهٔ آن بهم میرسد وعلاج آن نیزهمانست وطریقهٔ تدبیرآن ومرکبات مصنوعه ازان درقرابادین ذکریافت

* خبث الذهب * بفتح ذال معجمه وها وسکون باء موحده نفل طلا است * طبیعت آن لطیف تر ازهمه * افعال وخواص آن قویتراز خبث الفضه ونائب مناب اقلیمیا است وطلای آن با آب جهت رفع بدبوی زیربغل وکنج ران مجرب

* خبث الرصاص * بکسررا وفتح صاد مهملتین والف وصاد مهمله ثفل قلعي است * طبیعت آن بغایت سرد وخشک وقابض * افعال وخواص آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم موثر ومانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص

* خبث الفضه * بکسرفا وفتح ضاد معجمهٔ مشدده وها ثفل نقره است بهترین آن سبزرنك نازک آن * طبیعت آن سردوخشك وبغایت قابض وباقوت جاذبه ومجففه * افعال وخواص آن طلای آن جهت قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیرونواصیروالتیام جراحت وبدستوردرمراهم جهت سه مرض اخیرنافع

* خبث النحاس * بضم نون وفتح حاء مهمله والف وسین مهمله ثفل مس است ودرقوت قریب بخبث الحدید وازان ضعیفترومطلف وجالي ودرادویهٔ چشم وزخمها مستعمل وخوردن آن سم قاتل است

* خبه * بضم خاء معجمه وفتح باء موحدهٔ مشدده وها بشیرازی شفترک وباصفهاني خاکشي وبه تبریزی سوردن وبترکی شیوران ودرمازندران کیاه آنرا شلم بي نامند ودرهند مشهوربخوب کلان است * ماهیت آن تخمي است ریزه واندک طولاني ودونوع میباشد یکی ریزه ورنك آن مائل بسرخي وطعم آن اندک مائل بتلخي ودوم ازان بزرکترورنك آن سرخ مائل بتیرکي وهردوخودروی درصحراها وباغها ودامن کوهها بسیارمیشود ودرایام بهار وکیاه نوع صغیرآن یك ونیم ذرع نهایت دوذرع وبرک آن طولاني شبیه ببرک جرجیربری وتند طعم وشاخهای آن باریك ومتفرق وتخم آن در غلافی باریك رقیق براطراف شاخها رسته وکیاه کبیرآن تا بسه ذرع وشاخهای آن متفرق وغلیظتروبرک آن بزرکتروعریضتر وتند تر وغلاف تخم آن نیزبزرکتر وطعم تخم آن نیزتند ترازاول محتمل که طبیعت نوع صغیرآن دراول دوم کرم ودراول تروکبیرآن درآخردوم کرم باشد * افعال وخواص آن مبهي ومشهي ومقوی معده وهاضمه وجهت کرفتکي آوازونیکوئي رنك رخسار وتحلیل مواد نفاخ وتجلیه وحصبه وشری وبرودت احشا ویکدرهم ونیم آن جهت نفث اخلاط سینه وریه وباشیرمسمن ونیکوکنندهٔ رنك رخسار ومحرک باه خصوصا بادروزن آن شکرکه ده روزبنوشند وبدستورچون ده روزهرروزده ... آنرا باچهارمثقال شکرسفید کف نمایند وصاحبان سوداوی مزاج رانیزنافع وتقدیردرهم آن جهت

رفع سمیت ادویهٔ سمیه و میضهٔ خصوصاً که سنگشو نموده با گلاب و یا آب خالص آنقدر بجوشانند که شگفته گردد و نیم گرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت هیضهٔ صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحهٔ چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در زخمیر جهت سرفهٔ مزمن و جهت شش و جگر و قرحهٔ آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مضر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امرباه و تسمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست

* خبیص البیض * بفارسی خاکینه نامند و با سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و باد ار چینی وخولنجان و ادویهٔ باهیه مقوی باه است خبیص البیض

* فصـــــل الخاء مع الثاء المثلثة *

* خثا * بثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد خثا

* خثو * بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و بتاء دو نقطه از بالا که مخفف ختو ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان و مرد و مرادف هم اند * ماهیت آن * گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدنی و از آن بزرگتر و طعمهٔ آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن بیضهٔ آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سدهٔ جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقهٔ مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماداً مفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طائری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مردهٔ آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس او برطرف شود و دیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضهٔ کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود مترجم صیدنه ابو ریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در هیأت شبیه بکاو نر است و سبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم هندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفهٔ در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده بر ندا شتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نگشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود

گفتند انچه برروی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است وآن حجت خدا وند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست بغایت بزرگ و با مهیبت ومسکن آن بیابانها میان چین وبلاد زنج است ودران بیابانها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند وآن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون وخان وچنانست که گوئی خاتون در اصل ختون بوده است درلغت ایشان که درلغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد وانچه دیده وشنیده شده که ازبلاد چین استخوانی شبیه بکلهٔ مرغی میاورند سفید وسرخ حنائی رنگ خالدار وازان زهگیر میسازند ومیگویند برای دفع سموم نافع است

* فصل الخاء مع الراء المهملة *

خراطین * خراطین * بفتح خاء و را والف وکسر طاء مثناه فوقیه مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون امعاء الارض وحمو الارض نیز وبهندی کیچوه بکسر کاف نامند * ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که درزمینهای نمناک خصوصا مانند باغچها ودرسرگینها درگرما که بارش شود ودر اوائل سرما نیز بهم میرسد * طبیعت آن دراول گرم وتر وبا رطوبت غریبه * افعال وخواص آن آلات البول آشامیدن سه درهم سائیدهٔ آن بادرشاب انگوری جهت ادرار بول وبا آب گوشت جهت قوت باه بسیار مجرب الحلق والصدر وآلات الغذاء وغیرها جوشانیدهٔ آن درروغن کنجد جهت خناق وسرفهٔ کهنه بغایت آزموده ومسحوق آن باروغن بادام بالخاصیة جهت فتق امعا والتیام آن مجرب دانسته اند وجهت عسر ولادت ورفع سنگ گرده ومثانه وبا شراب مغیر رنگ بدن یرقانی درهمان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن یا پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش وبازیت درگوش مخالف نیز مسکن وجع آن وچون بران نمک پاشند وآبیکه ازان بهمرسد درگوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق وغیره ضماد آن جهت ورم حلق ولهاة ومنع نزلات وطلای تازهٔ آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تاسه شبانه روز بیند نداوند نگشایند وبند ستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر وبا غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه ازجای خود حرکت کرده باشد وجهت ضربة وسقطه وتسکین اورام حاره وباروغن دانهٔ زرد آلو جهت بواسیر ومطبوخ آن بازیت وطلای آن بازفت وبرگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر ومطبوخ آن با قضیب حمار زنند اکلا وضماد اد رین باب مجرب دانسته اند وچون با جعل وبنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر ونزف الدم وشقاق مقعده بیعدیل ودرجائی یادرموسمی که خراطین نباشد وخواهند بهم رسانند باید که برگ جیلی که شجری است که درهند وبنگاله کثیر الوجود است تند ومعتدی ازان برگ را درگودی کرده خاک وآب بران بریزند بزودی تکون میباید وازخراطین مسمی بعمل میاورند وآنچیزی شبیه بامن وحلوید صینی است انلبک سریشرند بدینقسم که خراطین بسیار را جمع نمایند ومیسوزانند تا خاکستر گردد وخاکستر آن را جمع نموده میشویند ودرمیان آن دانها که برمی اید یک جا کرده میگذارند ودود انک سائیدهٔ ان با آب تریاق سم بیش وافیون است وچون درطعام مسموم اندازند وجوش دهد توبیه وصورت آن را میشکند وکم مینماید ونگاهداشتن آن دردهان نیز جهت سم مار واکثر سموم نافع است

خراطین

خراهقان * خراهقان * بفتح خا ورا ء مهمله والف وفتح میم وقاف والف ونون * ماهیت آن گیاهی است در شکل وبو مانند سنبل الطیب ورنگ آن سبز وطعم آن مائل بشیرینی * طبیعت آن دراول گرم وخشک * افعال وخواص آن مقلل ومجفف ودرافعال مانند سنبل الطیب وازان ضعیفتر است

خراهقان

خربق

* خربق * بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون قاف * ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن عریضتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه بپیاز مستطیل و با ریشه‌های باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید صمت آن است که بآسانی مفتت گردد و لحیم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبانرا اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن نیز شبیه با ذخر و چون بشکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد * طبیعت آن در وسط سوم گرم و خشک * افعال خواص آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس و سائر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع و الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن باسرکه جهت قلع دندان متاکل و قوبا و جرب و برص و بهق بتنهائی و با ایرسا نیز و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین و چون باسویق و عسل بسرشند و بموش بخورانند بمیرد و بسم کلاب و خنازیر باشد و چون باگوشت طبخ دهند گوشت را مهرا سازد و چون ارادهٔ استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر و یا مخلوط بحسو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک خاشا و مصطکی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بربالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و کشندهٔ سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و اورا اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تطفیه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه کاو و بدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوئیدن بویهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقی و بهتر آن است که پنج مثقال آنرا در ده اوقیهٔ آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه پارچه نموده در ده قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل عسل صافی جید بقوام آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملعقه آن بتنهائی و یا باآب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسیکه شاق و دشوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال ننمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند و ریشه‌های باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند و صبح ریشه‌های خربق را برآورده دور نمایند و قلیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد دو ساعت بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و براز اورا مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

خربق اسود

* خربق اسود * بهندی کتکی نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه برگرد مجوف و بیشتر آن مائل بتدویر و ریشه‌های سیاه باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و زوائد اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانهٔ قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از

اصل ان وتلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر ولیکن بد رقوت تند تر و پرخطر * **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک * **افعال** وخواص آن مسهل مرهٔ سودا و بلغم وصفرای آمیخته با بلغم وجذاب از عمق بدن وجهت امراض باردهٔ قویتر از سفید ودر جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها جهت شقیقه واوجاع سرونزلات مزمنهٔ نازل درچشم وسینه وتنقیهٔ سینه واحشا ومثانه ورحم وچون در شیر بنهیا چند روز بخیسانند ویا با جو مقشر ویا عدس جوشانیده وآب آنرا بنوشند چند ان مضرت ندارد وبالخاصیت تنقیه بآن کردن باعث تغیر مزاج میشود قریب بمزاج جوانی وغیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده ومصلح آن کثیرا وصعتر ودوقو وفطراساليون وفودنج ومصطکی ودو مثقال آن کشنده بخناق واسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید وکویند ماذریون وچهار دانگ آن غاریقون ویا ماهی زهرج ونیم وزن آن ماذریون وبوزن آن بیخ کبر وبا کبیکج است الفم چون با کرسنه بجوشانند وبدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کرداند وبخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء اشامیدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید وبعضی در سکنجبین می خیسانند ویا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی ویا با مرق مرغ میآشامند اسهال بلغم وصفرا مینماید وکفته اند دافع سودا است از جمیع بدن واستفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة والجروح ضماد آن جهت بهق وبرص ورفع ثآلیل وبردن کوشت زائد فاسد زخمها وناصور مثلب نافع وقطور وفتیلهٔ وفرزجهٔ آن مانند سفید آنست وپاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات وچون کندم وامثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور ووحوش است که بخورد وچون با موم وکند روزفت وبا آب وروغن بیا میزند وبر جرب بمالند زائل کرداند وکویند چون نزدیک درخت انکور برویند وازان انکور شراب سازند ویا شامند اسهال نماید

* **خردل** * بفتح خا وسکون را وفتح دال مهملتین ولام بهندی رائی نامند * **ماهیت** ان کیاهی است برک آن شبیه ببرک ترب وکوچکتر ازان وخشن واندک تند بوی وساق آن مربع وکل آن زرد وتخم آن مدور وسرخ وتند طعم وبری وبستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا وبترکی قچی نامند وبرک آن ریزه تر از برک بستانی وتخم آن مدور وسرخ وبرک بستانی بزرکتر از بری ونوع سفید آنرا حرف ابیض وبفارسی اسپند وسپندان نامند ونوع غیر تخم مدور وسرخ تند طعم را بترکی کلچ کویند وازمطلق آن مراد بزرک سرخ رنک تازهٔ بستانی است که چون بکوبند رنک آن زرد وبادهنیت وحدت باشد ومستعمل همین نوع است * **طبیعت** ان درچهارم گرم وخشک * **افعال وخواص** ان جالی وجاذب اخلاط از عمق بدن ومحلل رطوبات دماغی ومعده وسائر اعضا وهاضم ومفتح سدد ومدر فضلات **امراض** الراس والمعدة والكبد والطحال وغیرها جهت امراض باردهٔ دماغیه وریحیه مانند لیثرغس وفالج واسترخا ودرد سر بارد وتفتیح سدهٔ مصفاة وتسکین نزلات باردهٔ وتزکیهٔ حواس وذکای ذهن وتقویت اشتها وزیادتی آن وتسکین درد جکر بارد وسپرز وضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با آهن جهت لیثرغس ونزلهٔ بارد وبا عسل بر پیشانی جهت صداع وسدد نزلات پی در پی وتسکین وجع جکر وطحال وسعوط آن مورث عطسه وجهت انتباه مصروع وصاحب غشی واختناق رحم وانکباب آن جهت تفتیح سدهٔ کوش واکتحال آن با آب وعسل جهت غشاوه وخشونت پلک چشم وقطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری ودر کوش ودندان جهت تسکین ضربان ودرد آن مردونافض وچون تخم تازهٔ آنرا بکوبند وعصارهٔ آنرا کرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین ورفع تخیلات نافع وبدستور چون داخل ادویهٔ عین نمایند وکذاشتن فتیلهٔ آن با انجیر در کوش جهت

دردآن ردوی طنین وغرغرهٔ سائیدهٔ آن باماءالعسل جهت ورم تحت زبان وثقل واسترخای آن وَدَردندان وخشونت قصبهٔ ریهٔ مزمنه ومضغ آن جهت اخراج بلاغم ازدهان ولطوخ آن جهت تسکین ضربان ودرد دندان دائم بی ورم مجرب درساعت وچون با عسل ویا پیه ویا موم بآتش گداخته بزیت مخلوط نمایند وبرصورت وچشم بمالند رنگ رورا صاف کند وکمنة الدم را زائل سازد وآشامیدن آن باعسل جهت ربو وسعال رطوبی وتقویت باه وبا پودنه وشراب جهت اختناق رحم واخراج کرم معده وآشامیدن جریش آن باآب جهت تپ بلغمي وسوداوی دوری حادث ازخلط غلیظ لزج وضماد آن با انجیر جهت نقرس وعرق النسا وداءالثعلب وجذب مواد بظاهر جلد وتسکین وجع بارد ریحی وتحلیل اورام بلغمی مزمن ازهرعضو که باشد وباسرکه جهت جرب متقرح وقوبای مزمن وبدستور باکبریت وسکنجبین وباسکنجبین وکرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع وبا ادویهٔ مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه وسوداویه وبرص وباروغن برقضیب جهت نعوظ مجرب وهمچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا باشراب مقوی باه ومنشط وخوردن مخلوط آن با نان ویا شراب جهت اخراج کرم معده ومخلوط کردن آن بامراهم جاذبهٔ جبریه وجربیه نافع وچون گیاه تازهٔ آنرا ویا تخم آنرا باطعام بخورند طعام راهضم ومعده را گرم گرداند وورم طحال راتحلیل دهد وخوردن مسلوق وبرگ تازهٔ آن ویا تخم آن باچغندر وخبازی بر ما یبش ازقی باعث تقطیع بلغم ومهیا گردانیدن ازبرای دفع است وبدستور مسلوق آن باچغندر و جهت صرع وسدر عارض ازبلغم نافع وکامخ معمول ازان حاد حریف ومحرق وجالی بلغم بقوت وتسخین معده وکبد نماید باید که همیشه بیاشامند وبسیار هم وبه تنهائی نیز بلکه بااغذیهٔ غلیظ تناول نمایند ودافع ضرر آن کاسنی ویادام وسرکه است وصاحب اختیارات گفته که قوبائیکه بهیچ چیز زائل نگردد چون بعد ازحمام خردل را سائیده وقوبا را باپارچهٔ خشني آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد پس بران بمالند زرد آب بسیاری ازان جاری شود وصحت یابد وبخور آن گریزانندهٔ حشرات وهوام ورازی گفته ریختن آن درسوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن دووزن آن حب الرشاد وحرمل مضر محرورین ومورث تشنگی مصلح آن کاسنی وروغن بادام وسرکه است باید که دردادن با نمک هندی ویا بورهٔ ارمنی بیاشامند وزیاده ازسه درم کوبیده که مقدار شربت آنست وپنج درهم غیر کوبیده آن بحسب امراض وامزجهٔ وازمنه وامکنه استعمال ننمایند وچون درآب انگور ریزند ازتند منع جوشیدن آن کند ودرکیلانات سرکهٔ شیرین ازان ترتیب میدهند وروغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف ومحلل وآشامیدن آن جهت تفتیح سدد اعصاب ورفع نسیان وفالج واوجاع باردهٔ مزمنه وتبهای مزمنه واختناق رحم وقطور آن جهت ثقل سامعه وورم بارد گوش وطلای آن جهت درد دندان واختناق رحم ودردهای کهنه وتحلیل اورام صلبه وسائر اورام باردهٔ نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است

خرقطان

خرقطان بفتح خاوسکون راء مهمله وفتح قاف وطاء مهمله والف ونون بهندی بندانا منند ماهیت آن گیاهي است که بر اکثر درختها مانند بادام وزیتون وسدروغیرها میروید وبرآنها میپیچد وبرزمین بیخی ندارد وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون ومائل باستداره وگل آن سرخ رنگ وتخم آن نیز سرخ وبالجمله هیأت برگ وگیاه آن بحسب اشجار متکونه برآنها مختلف میباشد* طبیعت آن نیز اکثری سرد وخشك وباقوت قبض وبعضی گرم وخشك دانسته اند* افعال وخواص آن منقي دماغ ومقوی معده ومفتح سدد ومحلل وآشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه ریك اوقیهٔ آن جهت

شکستگی استخوان وروثی مفصل وتعلیق نفث الدم ورفع صحیح وذرور برگ خشک وسحوق آن نیز جهت توبای سریشرطیکه توبا رابابول ونمک بعد ی بشویند که خون آلود کردد پس بمالند وکویند مسهل اخلاط ومجفف بواسیراست واهل هند برای آن خواص ومنافع بسیار مینویسند ازانجمله انچه بردرخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ساق کیاه آن برکمر جهت بواسیر وبند ستور آشامیدن آن جهت بواسیر واسهالی که عسر العلاج باشد وبعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب کرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند وبازکنند بواسیر واسهال الدم را مجرب است وبند ستور انچه بردرخت سدر که کنار نامند ودرخت انار نیز وانچه بردرخت ببول تکون یابد چون باشیر کاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن کردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد *

خرم

* خرم * بضم خا وبفتح راء مهملهٔ مشدده وسکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح * ماهیت آن ازادروهٔ مجهوله است بعضی کفته اند اسم فارسی مربیجه است وآن کیاهی است که دربساتین ومواضع سایه دار میروید وبرکهای آن باریک طولانی وکل آن بنفشی وخوشبو وخوش منظر ولطیف وبرکهای آن متفرق واهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند * طبیعت آن مائل بکرمی * افعال وخواص آن حالی ومقوی دماغ ومنوم وزیاده کنندهٔ عقل وفهم ونظارهٔ آن مورث سرور وفرح ونکاهداشتن آن درکف دست باعث محبت ودرآستین باعث محبوبی وروغنی که از کل آن ترتیب دهند جهت دردسر وبیخوابی ورفع توحش وچون ازان موم روغن ترتیب دهند وشب برصورت بمالند وروز بشویند موجب نیکوئی وسرخی رنگ رخسار وقبول ورافع بغض است وبعضی آنرا سراج القطرب وبعضی دواء الجالبی که بیونانی اسطرطیقوس نامند وبعضی بتخفیف را بمعنی تشربیض منقی مغسول دانسته اند

خرنوب

* خرنوب * بضم اول وسکون راء مهمله وضم نون وسکون واو وباء موحده وبفتح اول نیز آمده * ماهیت آن بستانی وبری میباشد بستانی آن درختی است عظیم بیز رکی کردکان وبرک آن بسیار سبز املس مائل بهند وبروضخیم وطرف شاخهای آن یکی مقابل دیکری وکل آن زرد طلائی وغلاف آن بقدر شبری وکوتاه تر وضخیم تر وسیاه رد انهای آن شبیه بباقلا وبقدر ترمس وشیرین طعم ودرتنکاین کرات ودرمارندران وکیلان لارکی نامند وبهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوة وپوست آن رقیق واز یک سال تجاوز نکرده باشد وازان در مصر وشام رب میسازند * طبیعت آن دراول سرد ودر دوم خشک وباقوت قابضه ومسهله بخصوص تازهٔ آن وبسیار رسیدهٔ شیرین آن دراول کرم * افعال وخواص آن مدر بول وجهت اوجاع سینه وتقویت معده وتسمین بدن وتولید خلط جید اکر هضم یابد زیرا که بطیء الهضم ونفاخ است خصوصا تازهٔ آن که یک سال بران نکذشته باشد وبادروشاب او رابول نماید وچون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند واشتهای طعام آورد وجهت سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند وخوردن آن بادانه جهت تسمین بدن ورفع بهق وضماد بختهٔ آن جهت صدمه وسقطه واطلای آن وناآلیل وچون تازهٔ آنرا برناآلیل بدمند آنرا ازائل سازد وچون یک پارچهٔ ازو وپارچه تخم آنرا برناآلیل بچسانند آنرا قطع نماید وتخم آن سرد وخشک وبسیار قابض ومحلل اورام وجهت بروز معده ونزف الدم نافع ومضر معده ومجفف اعضا مصلح آن بیدانه وتبات بدل آن بوزن آن هریلک ازقرظ وتراشه وعفص مقل اشربت آن نابخل رهم است ودوم بری وآن نمرخاری است بقدر ذرعی وشاخهای آن پراکنده وخارهای آن تند وریزه وکل آن زرد وداغدار وثمر آن شبیه بکردهٔ کوچکی ودرتزودن کیاه آنرا دوک نامند وخرنوب

نبطی مرادازان است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن بآلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند *

خروع

* خروع * بکسر خا و سکون راء مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و به شیرازی کنتو و بترکی کرچک و بهندی آرینڈ نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مائل به بنفشی و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شرفها از آن بلند تر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بقدر اندکی و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانهٔ آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و بادزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان و بدل آن عشر آن دند است و ضماد آن جهت تحلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع و اورام و نقرس و مفاصل و باسور که جهت ورم پستان و اواخر حمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال آن بغایت نافع و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و سائر اعضای بعیده و مقیی و مسهل و اشامیدن دو مثقال آن با شیر تازهٔ دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سده نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبهٔ سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر شرباً و ضماداً و چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و دو مرتبه متقال از آن یک حبهٔ کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشانیدهٔ آن با سلخ الحیه و خردل و تدهین بدان جهت گزازدن اعلیه را اقسام قوبا و کلف بیعدیل بدل آن روغن ترب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند *

خرموش

* خرموش * بهندی گهوس نامند * ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بر آن غالب می آید * افعال و خواص آن بخور پوست خشک شدهٔ آن جهت بواسیر مجرب و استنجا بطبیخ آن نیز همین اثر دارد و در

مانوی واین از وی اقوی است

فصــــــــل الخاء مع الزای المعجمة

* خزامی * بفتح اول وزای معجمه والف وفتح میم والف گویند که بفارسی شب‌بوی وشب‌بوی نیز نامند وبعضی مید آنرا وبعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است وبعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی بیرم دشتی وبشیرازی اریانه نامند وابعضا کی غیرمنیوس دانسته وگفته که گیاهی است لطیف قریب ببنفشه ورد وزرد رماد آسمانی میروید ودر حجاز بران میرسد ومنبت آن کوهستان ومیان رود خانها وگل آن شبیه ببنفشه مائل بکبودی ولاجوردی وبسیار خوشبوتر یاده از نافعه وقریب بنسرین وتخم آن مائل بسیاهی واهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بعکس هیئت اصلی غرس نمایند وبا صلیبی‌شق نمایند بنفشه میکرد د ویوسف بغدادی صاحب استیا راتیرد یگران نیز خیری بری دانسته وگفته اند که گیاهی است شاخ آن دراز وبرگ آن ریزه وگل آن سرخ مائل ببنفشی وآسمانجونی وخوشبوتر از گل حنا که نامیده باشند واز گلهای حشایش بری دیگر نیز ومنبت آن زمینهای رملی ونرم واز صفات وخواص خیری ظاهر میشود که خزامی عین خیری باشد * طبیعت آن دراول درجه گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وگل آن گرمتر از گیاه آن * افعال وخواص آن گل آن ملطف ومسخن ومفتح سدهٔ دماغ ومقوی آن ورافع صداع وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ومقوی دل وجگر وسپرز ومفتح سدهٔ آنها ومدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند وفرزجهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم وخوشبو کردن آن ونشف رطوبات وسیلان مزمن ازان وبرودت واحداث گرمی واعانت برحمل وتنگی فرج وبد ستور آشامیدن آن وطلای خشک آن جهت تقویت عصب وخوشبو کردن عرق وضماد آن باآرد جهت اندمال جراحت وتحلیل ورم آن وبخور آن جهت رفع بدبوئی عفونات وروغنی که ازان ترتیب دهند قائم مقام نفطاست ومصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است وبیاز وبرگ وتخم آن در افعال ضعیف‌تر وغیر مستعمل اند *

* خز * بفتح خا وسکون زای مشدده * ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم ثيابي است که از ابریشم وپشم وکج که بعربی قز نامند ترتیب میدهند وخز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز وامثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند وباصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت ودفع ضرر سردیها از پشت وگرده وجهت فالج ونقرس وضعف باه ورفع جذام وحکه سریع الاثر وآشامیدن آن جهت فتق اعصاب واعضای عصبانی وذرور سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم وخشک کردن جراحات نافع *

* خزف * بفتح خا وزای معجمتین وسکون فا بفارسی سفال نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن بسیار خشک وبااندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم وقروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف ووتر وجهت اصلاح جلد وسفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات وبامر که جهت حکه وجوششها وحزاز وسعفه وجرب ونقرس وبا موم وروغن جهت ورمهای مزمن وخنازیر وغدد وذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقهٔ قرنیه وسنون آن جهت جلای دندان وتقویت لثه وقطع خون آمدن آن مضر اعصاب دماغی ومصلح آن روغن بنفشه وروغن نیلوفر وطلای خزفیکه دران نمک یا خزف پارهائیکه در نمک ویا سنگریزهائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیهٔ باردهٔ مزمنه واجفان چشم مؤثر

فصــــــــل الخاء مع السین المهملة *

* خس * بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسي کاهو و بترکي خاس نامند * ماهیت آن نباتی است معروف بستاني و بري میباشد بستاني دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا بیکذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار میرویند و وفور دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران نمیبارد میرویند ولیکن بوفور و خوبي و بزرگي آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستاني ترکي است و آن نیز دو صنف میباشد یکصنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سر برگهای آن اندک بنفشي و نازکي و چربي و شیریني این از آن کمتر و برگهای این مدور و صنف دوم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ میآورند و در زمستان می کارند و هرچند هوا سرد تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما خس بری برگهای آن باریکتر و بلندتر و بي چربي و اندک سخت تر و سبزتر از بستاني و تلخ و ساق آن با ینوعیت بسیار و بعضی از آن افیون بعمل میآورند ولیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله بنرمی و صلابت وجودت و رداءت زمین بر میکردد یعنی در زمین نرم جید که آب باری آن بحد لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست * طبیعت بستانی آن سرد و تر در اول دوم * افعال و خواص آن صالح کنند خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلیني رحمه الله تعالی از حضرت ابي عبد الله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را صاف میکند و اطبا کفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائي و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگي و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستي و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از کرمي و خشکي باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا ناشستهٔ آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شستهٔ آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد بستان و تبهای حاره و قرحهٔ مثانه و مجاری بول و حرقت آن مدر و و باسرکه جهت برانکیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و اکثار آن مضعف باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و ملیلهٔ پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سي درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و ورم ثدي و ذرور سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و اشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و مدر نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان مني و طلای آن بر پیشاني جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر کزیدگي عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و یادم الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع یبسي و منع مستي شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن کل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بري سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستاني و بعضی کفته اند سردی آن نیز کمتر از بستاني و در افعال قویتر از بستاني و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستاني بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش

حیاه است نمیل زهم آن مسهل کیموس مائی وضد رحیض وجهت کزید کی عقرب و رتیلا نافع شربا وطلاء واکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب ولبن بستانی قریب النفع است بدین

* خس * بفتح خا وسکون سین بی نقطه لغت هندی است * ماهیت آن ریشهٔ کیا هی است که در هند و بنکاله در موسم کرما از ان خس خانه میسازند و بران آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خنک میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آن را میکیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج واج و کوهی از ما نند ریشهٔ سنبل رومی و ازان غلیظتر و بلند تر بقدر نیم ذرع و خوشبوا ست و نبات آن شبیه با هل که کولان نامند و کویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و کفته اند ریشهٔ را لا است * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد خس

* فصـــــل الخاء مع الشين المعجمة *

* خشخاش * بفتح خا و سکون شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند * ماهیت آن دو صنف خشخاش میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی کل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه زرد و ر و کیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برک آن مشرف و مزغب طولانی و سر تیز و کوزهٔ آن مشرف و قبهٔ کوزهٔ آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرک و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار میرسد * طبیعت پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم کفته اند و افیون نا کرفتهٔ آن قویتر از افیون کرفته * افعال و خواص آن پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و کلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و آشامیدن آن جهت سعال کرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تحمیل و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصارهٔ آن که کوکنار نامند سرد و مائل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کنندهٔ حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض مطفی حرارت غریزی و مسکن اوجاع حارهٔ یابسه و منشط مضرتهٔ مبرودین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی و قابض شکم زمد اومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبهٔ ریه و سرفهٔ حار یابس و نفث الدم و تپ دق و تقویت دماغ و ضعف حکر و کرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حارهٔ آن و با عسل آن مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خصوصا بورادهٔ آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بورادهٔ آن جهت رفع بیخوابی موثر و دو درم آن تا پنجدرهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم و مسدد مقدار شربت تخم آن تا ده درم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنکرهٔ آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنکی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شربا و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا مقدار شربت آن تا پنجدرهم و همچنین چون بعد از رسیدن جملهٔ آن را در آب طبخ دهند ولیکن ضعیف تر از قرص آنست و کل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحهٔ قرنیه اکتحالا و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشنیز جهت نملهٔ ساعیه و قروح خبیثه

ضماد او وروغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مثل روغن مسکن درد های حار را وورام و جهت ازاله و سرفهٔ حار شربا
وتسکین درد گوش وتحلیل ورم حار آن قطورا مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و
سرفه و اسهال مزمن لعوقا نافع خصوصا با اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولا جهت رفع بیخوابی و سائیدهٔ کنگرهٔ
آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربا مفید و چون
برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم
آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است

خشخاش بری

* خشخاش بری * ماهیت آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش
بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ
آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن * طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک * افعال و خواص
آن در جمیع افعال برگ و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه
برسد جهت عرق النسا مفید مفرد ماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربات اجزای
بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهوبری است در اکثر مواد *

خشخاش منثور

* خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل
آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی
و ساق آن خشن و قبهٔ کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبهٔ شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیف تر

خشخاش زبدی

* خشخاش زبدی * بفتح زای معجمه و باء موحده و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ماهیت آن گیاهی است بسیار
سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل ببرگ آن و سفید و مستعمل
و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد * طبیعت آن
بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ و از جملهٔ سموم است * افعال و خواص آن مقی و مسهل قوی و جهت تنقیهٔ دماغ
و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن بقی و تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب
سمیت قتال است و معالجهٔ کسیکه آنرا خورده باشد معالجهٔ جبلاهنگ است

خشخاش مقرن

* خشخاش مقرن * بضم میم و فتح قاف و راء مشدده و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار
دریاها و اماکن خشنه میروید * ماهیت آن گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برگ آن شبیه ببرگ
قلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه
و کوچکتر از آن و غیر جبلاهنگ است چه دانهٔ آن زرد است و دانهٔ این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف
ماميثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط بقی و اسهال و اکتحال گل آن با زیت جهت
تنقیهٔ جراحات و خشکریشهٔ آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ
جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع

خشاب * خشاب * بضم خا وفتح شین مرد و معجمه والف وباء یک نقطه وخوشاب بواو نیز آمده بفارسي اسم آب مطبوخ میوه ها
است مانند آلو بالو وزرد آلو وسیب وبه وامرود ومویز وامثال اینها که باشکر طبخ دهند تا بقوام آید ومانند شراب آنها
است * طبیعت مجموع آنها الطف از اصل آنها است * افعال وخواص آن هریک آن راجع است بانچه ازان اخذ
مینمایند مثلا از آلو بالو جهت تسکین عطش والتهاب واصلاح خلط محترق ودرد سبرز واز به جهت تقویت اعضای رئیسه
وارواح وعفونت هاضمه ورفع عفونات وازسیب جهت رفع خفقان وغثیان وقئ صفراوی والتهاب وحرارت کبد وبرقان اصفر
واستسقای حار واز مویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان وارجاء مون جهت تقویت معده وتسکین حرارت کبد و
بواسیر حار ولینت طبع صفراوی وزبون ترین همه خشاب زرد آلو است ومجموع مولد ریاح مصلح آن ها انیسون ومصطکی است

خشکنجبین * خشکنجبین * بضم خا وسکون شین معجمتین وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه
ونون معرب از انکبین خشک است * ماهیت آن عسلی است بغایت خشك وتند بوی که از جبال فارس وحدود کازرون
خیزد وگویند شبنمی است که بر اشجار انجا می افتد سبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد ودر تنکابن شکری ودردیلم
وطبرستان اسید دانه می نامند * طبیعت آن درچهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن درغایت جلا وتقطیع
وتحلیل لزوجات وسرخ آن قویتر از سفید آن وسبز آن بسیار گرم ومائل بتلخي وسیاه آن قریب بعسل بلادر ولهذا استعمال
آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم وزیاده ازان محرق اخلاط ومهلک وبدل آن بوزن آن عسل ونیم وزن آن
کزانکبین وگویند یک وزن ونیم آن عسل است

خشک نانج * خشك نان * وآنرا خشك نانج که معرب خشک نانك است نامند * ماهیت آن نانی است که از آرد گندم خمیر ابرا
بشیرج سرشته باشند سازند * طبیعت آن گرم وتر دردوم * افعال وخواص آن مولد خون جید ومغذی وفربه کنندهٔ
بدن وجهت اصلاح لاغری کرده وتقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم ومولد ریاح غلیظ ومصلح آن سکنجبین ومصنوع
از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

* فصـــل الخاء مع الصاد المهملة *

خصیه * خصیه * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وها * ماهیت آن معروف است وزبون ترین
اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد وبهترین همه خصیهٔ خروس فربه است وگفته اند نیکی وبدی آن بحسب
حیوان برمیگردد * طبیعت آن گرم ورطوبت بر آن غالب وبعضی سرد وخشک گفته اند واول اصح است * افعال
وخواص آن از هر حیوانی در ضمن آن مذکور میشود وخصیهٔ خروس فربه مبهی ومولد منی وخون صالح اما بطئ الهضم
مصلح آن انیسون وفوتنج کوهی ونمك وصعتر ونمک سود نمودن آنست

* خصی الثعلب * بضم خاء معجمه وسکون صاد مهمله وضم یا والف ولام وفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام
وسکون باء موحده بیونانی ساطیون وساطیوریون وبعضی طرفلن بمعني سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد
* ماهیت آن بیخی است سفید شفاف از شوریجان کوچکتر وطعم آن شیرین وبالزوجت واندک تندی وبوی آن شبیه
ببوی منی وچند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضهٔ کوچکی که بهم پیوسته باشد واز هر بیضهٔ ریشهٔ باریکی دراز رسته
ودر آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته وهرچند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد وازین جهت آنرا قاتل اخیه
نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور واین نوع را تخم نمیباشد وبرگ این شبیه ببرگ پیاز وازان اندک عریضتر

ومفروش بر روی زمین ونرم وصلب میباشد ونوع دوم تخم آن سیاه صلب براق ونوع دیگر ساق آن بقدر شبری واز وسط آن ساقی رو‌ئیده وبربالای آن دو وصه یا سه عدد گل زرد رنگ ودر وسط گل تخمی سیاه وساق این سرخ رنگ وبرگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است وبیخ آن بقدر جوزی وبیرون آن سرخ واندرون آن سفید وبالزوجت وشیرینی منبت آن جبال واماکن نمناک وبیشتر در روم ومصر بهم میرسد اما رومی بهتر وفرق میان هردو آنست که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی واین باید تر وشفاف تر از مصری است ودر حزیران میرسد وتاده سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم وتر در آخر اول ونوع دوم در دوم ونوع سوم در سوم وصه با رطوبت فضلیه # افعال وخواص آن مبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس وتمدد وفالج ولقوه ومولد دم صالح ومنی ومقوی باه وبعوظ وطلای آن با روغن گل مقوی موی ورویاننده ومانع سقوط آن مقدار شربت آن تاده مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه وتخم زردک وگویند هرکه نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس وحرکت گردد وچون آنرا بسوزانند وباموم وروغن زیتون ویا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد ونوع اخیر را در امراض سوداوی وبلغمی مانند فالج ولقوه وتسمین بدن وفربه‌ نیدن حصاة کرده وتقویت باه وآوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته‌اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد واز مقنقور قویتر دانسته‌اند واصلی ندارد وچون برگ آنرا با زعفران واندک مشک سائیده حمول نمایند وبا شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد وحامله شود ومجرب دانسته‌اند وتخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ ومکدر حواس مضر محرورین وفم معده مصلح آن سکنجبین وعصارهٔ لسان الحمل وشکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد واز تخم آن تا یکدرهم ودر هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیة الثعلب است واصلی ندارد وشاید نوع اخیر آن باشد وبا شبیه بدان واین گل مخصوص بنگاله است در هند وجای دیگر نمیشود اول از زمین گل برمی آید بعد از آن برگ در رائحه وشکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزن آن ونیم وزن آن انجره وگویند بوزن آن تخم اسپست #

خصي الديك # بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف # ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب البان است ومولف تذکره وغیره غیر آن دانسته وگفته‌اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب واطول از آن ودانهٔ آن بقدر آلوبالوی بزرگی وسفید است # طبیعت آن در دوم گرم وخشک # افعال وخواص آن مسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وجهت عرق النسا ومفاصل وضماد آن جهت تحلیل صلابات واوجاع مفاصل وعرق النسا نافع ومصدع ومکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن زوفا

خصي الكلب # بفتح کاف وسکون لام وباء موحده بیونانی ارخس نامند # ماهیت آن گفته‌اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر وبرگ آن منبسط برروی زمین ویا قریب بدان وشبیه ببرگ زیتون ونرم تر ونازکتر وبلند تر از آن وگل آن بنفش وبیخ آن شبیه ببیخ بلبوس وبلند تر وباریکتر از آن وسفید ومضاعف ومزدوج مانند دو زیتونی که باهم متصل شده باشند یکی بالای دیگری ویکی ممتلی از رطوبت لزجی واین را ماده نامند ودوم رخو متشنج واین را نر نامند وگاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس میخورند ومنبت آن مواضع حجریه ورملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ وتا نیم ذرع وگل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو وبنفش شبیه بشکل اصابع صفر ونوشته که حقیر در فیروز

کوه مرد و را مشاهده نمود و همه صفات با هم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است
* طبیعت آن گرم و خشک قریب بسوم و در بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این
زیاده از آنست * افعال و خواص آن محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک
آن قاطع آن و گفته اند بزرگ ماده آن ماده ام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا جوشانیدهٔ آن در شیر بز و چون
خشک کرده این نیز قاطع شهوت جماع میکرده و گویند هر یک را که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرده اند و مشهور
نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک انرا دختر و مسخن رئه است
مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از آن بلندتر و عریضتر
و در آن رطوبتی چسبنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضهٔ کوچک متصل بهم * طبیعت آن گرم و خشک در سوم
* افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه
و تنقیهٔ قروح و منع نملهٔ ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و ازالهٔ کنندهٔ آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه

خصی العجاجیل
* خصی العجاجیل * خصیهٔ گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود

خصی الایل
* خصی الایل * خایهٔ بزکوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع

* فصل الخاء مع الطاء المهملة *

خطاف
* خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله مشالهٔ و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ
و بهندی بلی حجلا و بهندی سیاه بی و کندبیا و ریت دیوری نامند * ماهیت آن از طیور معروفه است * طبیعت گوشت آن
در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه
و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سود خشک آن جهت خناق و غرغرهٔ
خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوختهٔ آن بر حنک نیز همین
اثر دارد و اکتحال محرق بچهٔ آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرکین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت
ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون گرم گرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی
رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهرهٔ کار جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور
مدقوق آن با قدری بادرنج جهت اخراج جنین میت مربع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که مو زانیده
باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهرهٔ آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص
بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آن وقت شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن
با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هر گاه در حین زیادتی
نور قمر شکم بچهٔ اول را بشکافند دو سنگریزه در آن ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا
در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته
ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و در آن بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند
و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته سنگ ملون

سرخ میباشد وتعلیق آن جهت رفع فزع مؤثر وگویند چون بچهٔ آنرا با زعفران وامثال آن زرد کنند بنحویکه درحین رنگ کردن مادر وید راو نبینند جهت رفع زردی بچهٔ خود سنگ یرقان را با آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید ودر حجر الخطاطیف ذکر یافت وچون سرماده ونر آنرا هر دو با آتش سوخته در شراب قومیکه شراب میخورند افگند از زود سکر نیاورد *

* خطمی * بفتح خاء معجمه وسکون طاء مهمله وکسر میم ویاو بکسر خا نیز آمده اسم او یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است * ماهیت آن گیاهی است معروف واز انواع خبازی شمرده اند وگل آن سفید وسرخ والوان مختلف وبهترین همه سفید وانچه بیکار باشد خطمی نیز نامند ونوع ارغوانی کبود آنرا بهندی خیرو نامند * طبیعت آن جالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرئیس گرم باعتدال گفته وتخم وبیخ آنرا در قوت مانند گل آن واز آن بسیار قویتر وتجفف آن بیشتر ولطیفتر ودیگران معتدل القوی ومائل بسردی وتری دانسته اند * افعال وخواص ومنافع آن محلل ومنضج ورادع ومرخی وملین وگل آن ضعیفتر از تخم وبرگ وساق آن وضماد برگ آن جهت اورام دماغ وبیخ گوش وتهبج ونفخهٔ اجفان واندمال قروح وتسکین وجع اورام وتحلیل آنها وخنازیر ونضج خراجات ودمل وورم پستان ومقعده وجراحات وحزاز وشکستگی اعضا وعرق النسا ومفاصل که همه از گرمی باشد وبا روغن زیتون جهت گزیدن هوام وسوختگی آتش وزبایه مرغابی جهت درد مفاصل وعرق النسا ورعشه وباد وبهٔ مناسبه وروغنها جهت ذات الجنب وذات الریه وضماد پختهٔ آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر وتطول آن جهت نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده وانضمام فم رحم زنان عقیم مفید وتخم کوبیدهٔ آن جهت سنگ گرده ولعاب خام آن با شکر نیم گرم نمود جهت سرفهٔ حار ورفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد وضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق وبا روغن زیتون وسرکه جهت سموم حیوانی وچون بگیرند یک جزو از آن باد وحزو خرما وباسرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب وخائیدن آن جهت تسکین عطش وچون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند ودست وپا را مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق وتقشر جلد کف دست وپا نافع وطلای مطبوخ آن بزهم اسپ جهت رویانیدن آن وپوست بیخ آن بغایت ملین وقوی التحلیل وآشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر وقولنج ومدهٔ امعا وقرحهٔ آن واسهال صفراوی وحرقة البول وامعا وورم آن واسهال ردی وبدستور تخم آن جهت امراض مذکوره وباشراب جهت عسر البول وتفتیت حصاة وفضلات خام مثانه وعرق النسا وشقاق عضلات ومضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار وچون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند ودر زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تهبج پلک چشم مؤثر وجهت سرفهٔ حار ونفث الدم مجرب وطبیخ آن نیز همین اثر دارد ودر جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل وصلابت اعضا واغتسال موید ان مانع تشقق آن ونیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک وروغن سوسن وآرد باقلا جهت تعقد مفاصل وتحلیل اورام صلبه نافع وحقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره وغیر آن وطلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل وبا عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام وحمول آن با پیه بط یا مرغابی وصمغ البطم جهت ورم رحم وانضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصارهٔ زرشک وعسل ورازیانه وگویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال واز طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی وصمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند وزرد وسرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش وحبس بطن ورقت صفراوی مجرب گفته اند

خطمی

* فصل الخاء مع الفاء *

* خفاش * بضم خاء معجمه وفتح فاء مشدده والف وشین معجمه و بفتح خا نیز آمده * وخشاف ووطواط وبفارسي شب پرۀ وبشیرازی موش کور وبهندی چمگادر ودر بنگاله چمگادری نامند * ماهیت آن طائری است معروف بخلاف طیور دیگر وچهار پا دارد ودندانها و پشم ومانند چهار پایان بچهار بار راه میرود وحیض می بیند وآبستن میشود ومیزاید وشیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور ولیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پردار نه بلکه پوستی است بالای اضلاع وغضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد ومنقبض ومنبسط میسازد وسیاه رنگ وبسیار ضعیف البصر است ولهذا در روز بسبب روشنی وتابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی آید واگر آشیان آنرا خراب کنند وبرآید غلیواج وکلاغ آنرا میگیرند وشب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکي برمیآید و پرواز مینماید ودر زاید النور کمتر برمی آید واز این جهت مرض روزکوری را خفش وصاحب آنرا اخفش مینامند * طبیعت آن در سوم گرم ودر چهارم خشک وحرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن * افعال وخواص آن آشامیدن مرقۀ پختۀ آن مسهل فضلات زرد آب ودافع استسقا ودرد ورک ومهرا پختۀ آن در روغن زیتون وزنبق جهت فالج ورعشه واوجاع مفاصل وظهر ونقرس وتحلیل اورام بارده ودر روغن کنجد جهت عرق النساء خصوصا چون مکرر بمالند وطلای مطبوخ مهرای تر آن در ظرف آهني یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد وصاف نمایند جهت فالج قدیم ورعشه وریو ونقرس ودرد اعضا ومنع اسقاط موی ومنع بزرگ شدن پستان بغایت نافع وطلای مهرا پختۀ آن در آب برا حلیل جهت رفع حبس البول وبدستور قطور آب مطبوخ آن درسوراخ قضیب وجلوس در طبیخ آن جهت فالج واسترخا واکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب وبا عسل جهت بیاض وچون خون آنرا بر عانۀ صبیان طلا نمایند موی نروید وچون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد واکتحال آن رافع غشاوه است وخاکستر آن جهت حدت بصر وجلای بیاض آن وچون در شراب اندازند رافع مستی آنست وطلای زهرۀ آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال ومالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهییج باه وسرگین آن بسیار گرم وخشک تا چهارم واکتحال آن جهت رفع بیاض وطلای آن جهت رفع قوبا وشیر آن نیز بسیار گرم وکریه الرائحه وبسیار رجالی ربا سمیت ویکمثقال آن کشنده وربع درهم آن مخرج حصاة ودر سقوف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی وکوچکتر وبزرگتر از آن ومتخلخل شبیه بفلفل وسفید تر از آن وسوراخ دار وطلای آن جهت قلع ثالیل وستردن موی از بدن ومنع بزرگ شدن پستان ولیکن مقرح جلد است وبول آن نیز مانند شیر آن وحار رواذابه دمند ۵ مواد واکتحال آن جهت بیاض عین ولبن آن نیز جالی بیاض ونافخه است ولیکن مرد ومضر اند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخصی بنحوی که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید وبدستور چشم ودل آن همین اثر دارد ودفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن ودر سوراخ موش باعث گریختن موشانست از آن خانه وتعلیق دل آن معین بر جماع ونیز گفته اند که چون میان خطاف وخفاش عداوتست وخفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس زیاد در آشیان خود میآورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن وچون کردن نوع کبیر که بهندی بادرنامند از بیخ قطع نمایند وبغیر کرانه رجوع تنۀ آن گذارند قرت باه بخشد ومالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

* فصل الخاء مع اللام *

طلا زهرۀ آن جهت رفع عسر

* خل * بفتح خاء معجمه وسکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند * ماهیت آن از اکثر چیزها مانند انگور ومویز وخرما وانجیر وشکر وآب نیشکر وتاری وعسل وامثال اینها ومیوه‌های آبدار وشیرین واز حبوب نیز مانند برنج وغیره ترتیب میدهند وبهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده ویا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی ویا چینی که اندرون آنرا پیه مالیده باشند ریخته وبرهرصد رطل از آن ده رطل سرکه جید ریزند وسر آنرا بپوشند وبگل بگیرند ودر آفتاب ویا جای گرم بگذارند تا برسد ویا آنکه اولا در آن سرکه نریزند وبگذارند تا خوب بجوش آید وخمر گردد پس در آن سرکه ونمک بریزند وبگذارند تا برسد وترش گردد وخل خمر عبارت ازین است ویا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد وخل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را ودر هرده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند ودر خم تازه مقیر ویا پیه آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یکهفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یکرطل سرکه جید ونیم اوقیه نمک ریزند ودر خم کرده درجائی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد واز آب نیشکر وتاری ومیوه‌های آبدار وبسیار مانند آب انگور است واز مویز وانجیر ونیشکر خشک کم آب وامثال اینها مانند خرما است واز شکر وعسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هرده رطل آن چهل رطل آب باشد وصاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه وقدری نمک داخل آن نمایند وباز بگذارند تا برسد * طبیعت آن انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل وجوهر بارد لطیف کثیر ودر دوم سرد وخشک وگویند خشکی آن در سوم است وخرمائی ومویزی وانجیری وعسلی وبعض اینها قریب بدان وعسلی گرم تر وخشکتر از آن وبعضی کمتر از آنست وقوت قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری وتفاح وسفرجل وامثال اینها زیاده وخل مرکب از سه جزو میباشد جزو حاری که قوت تفتیح ونفوذ آن از آنست وجزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست وجزو مائی بارد رطب واین غالب بر همه است وازین جهت مرخی ومضعف اعصاب است * افعال وخواص آن قابض وبسیار مجفف وسریع النفوذ ورساننده قوی ادویه باعضا وملطف وقاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا ونطول آن بتنهائی ویا با روغن زیت ویا روغن گل ممزوج باهم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بهم رسیده باشد ویا از صفرا ویا بخارات حار ویا حمام گرم وبدستور تر نمودن پارچه بدان ویا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند ویا بر پیشانی انداختن وبوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاة ونزله حار وصداع گرم وتقویت دماغ حار وبا ادویه متناسبه مانند روغن بادام وروغن گل وگلاب وآب خیار وامثال اینها جهت تسکین صداع حار سرسام وهذیان وبدستور بخور آن جهت امراض مذکوره وتفتیح سده خیشوم وهمچنین چون بر آجر گرم ویا سنگ گرم کرده ریزند ویا سنگریزه ویا آجر گرم کرده در آن اندازند وبخار آنرا بگیرند چون بجوشانند سرکه ودو وزن آن آب وقدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته واطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند مدتی پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک وبملائمت بر آید وبر ورم گلو وحلق رسانند وبعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم وخون مرده تحت جلد الاذن تقطیر آن جهت قتل کرم گوش وتسکین درد آن مجرب وبخور آن جهت دوی وطنین وثقل سامعه وتفتیح سده مصفاة وباعث حدت سامعه الفم چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز قدر درهم آنرا بیاشامند جهت

بد بوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند باز اج
ثبقیل جهت تصفیه وجلای دندان و جهت قطع خون لثه وسستی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغرهٔ آن جهت
منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن
آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفهٔ مزمن و نفس انتصاب که از کرمی باشد و خل جوز که کرد کان هندی که
مقل ار بند قی بود در سرکه اندازند و بکذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مثل کورهٔ دهان انفع
اعضاء النفس و العذاء و النفض خل عنصل جهت سرفهٔ بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن
سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضای باطنی و تحریک اشتها و کداختن بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و
تفتیح سدهٔ ماساریقا و سپرز و رسانندهٔ اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم شود اکه در طحال است و مداومت آن ناشتا
جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده و السم قی کردن بعد خوردن کرم کردهٔ
آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر قطر و سک دیوانه کزیده خصوصا سرکهٔ
انکوری و آشامیدن سرکهٔ که انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در ان خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکهٔ
که در ان اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح و الاورام و الجرب تحقین
بسرکهٔ کرم کرده با نمک بعد حقنهٔ لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و جا و جمرهٔ
نجیم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و ثوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و کزیدن حیوانات
سمیهٔ حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن مانع قبول ماده است از مجاورخود و نطول آن جهت کزیدن حیوانات سمی
و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیر یکه در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و با کبریت
جهت نقرس و با بزرقطونا جهت کبهٔ ارمنی که دانه سال نامند مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان
و بنا کوش و سائر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و بارها د کرم جهت غدد و ورم بارد و بثور آن که
بر سنگ کرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض ریه مانند سرفهٔ تازه و خشک و غیرها و ریاح
غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم مضر اعصاب و اعضای عصبانی و باه و ناقهین و مبرودین و مداومت آن مورث
استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ رخسار و سحج و لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و کوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع
ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویهٔ ضعیفة الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها مقدار شربت
آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو نست و کویند سرکهٔ نارحیل و تاری مضر عصب نیستند

* خلاف * بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده * ماهیت آن شامل بید مشک و بید بری و بید
موله است و از مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید
اندک رخو و برک آن باریک و بلند تا بشبری و کل آن در ایام بهار بعد روئیدن برک از شاخها و بین برکها میروید زرد رنگ
و اندک خوش بو و باریک و بلند بقدر انکشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست
و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی ثمر آن بیکل و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد * طبیعت کل آن در دوم
سرد و در اول تر و برک آن تازه و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبض و الدعی و تجفیفی * افعال و خواص

آن ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سدهٔ جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تپهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفهٔ آن الطف از جرم شکوفهٔ آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصارهٔ آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تپها و تفتیح سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویهٔ سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حد فه رسیده باشد ضمادا و جهت نزف الدم و بدستور ضماد برگ تازهٔ آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حارهٔ حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون میآید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثآلیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد آب برگ تازهٔ آن و جرم برگ آن قابض و رادع مضر تهیگاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که باشکر بنوشند بدل آن ریباس و بدستور آشامیدن آب برگ آن در قرا بادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سدهٔ کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخرهٔ حاره و سورت خون نیز شرباً و در سائر افعال قائم مقام روغن گل است

خلاف البلخی

* خلاف البلخی * بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج * ماهیت آن * درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و گل این قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست گربه و بر آن زغبهای بلند و بر سر آن دانهای ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مائل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هر چند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد * طبیعت آن * جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است * افعال و خواص آن * ملطف و مفتح سدهٔ خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه مصرورین و مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن گل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصارهٔ برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بدستور غرغره بطبیخ برگ آن و روغن شکوفهٔ آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه را زان روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده

خلد

* خلد * بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آنرا ندا سه و بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی وازه سبانک و بدیامی کا بش و بهندی چچوندر نامند * ماهیت آن * حیوانی است کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ و گرینده جشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و ریشهای اشجار را میخورد خصوصاً بیخ کندنا و پیاز و لهذا چون کندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند ببوی آن

بیرون آید * طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله * افعال و خواص آن خون موضع دبالهٔ آن جهت
رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد
و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هر چه از بدن برو ز کند بیعد ید و خون آن نیز همین اثر دارد
و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش کنند ارند و یا در بینی بد بوی آن مرد و را زائل کرد اند چون بر صاحب تپ ربع
بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهرهٔ آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از
مجربات شمرده اند و تعلیق اب بالای آن جهت تپ ربع و صرع و باما نی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن
دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقهٔ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن خلر

* خلر * بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی متر کابلی * ماهیت آن
دانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از ان و برگ آن ریزه و گل آن ما بین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه
بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم میباشد انچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانهٔ آن
بقدر نخود کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند و انچه دانهٔ آن کوچك و پهن و اغبر جلبان اسود و بشیرازی مشو و بهندی کهساری
و اهل ولایت اروستان و نواح کرمان کونیان کرو خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست
خام نا پختهٔ آنرا نیز میخورند و انچه مضاعف الغلاف و خشن و دانهٔ آن در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول است آنرا
نبقه نامند و انچه در غلافی قریب بباقلا و سیاه رنگ و دانهٔ آن مستدیر و بزرگ و مائل بزردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله
نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفید دانه و آنرا قصاص نامند * طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم
خشك * افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیهٔ ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط
فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و روثی و کلف و با عسل
جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در ان موضع و چون کاو بخورد فربه شود مضر اعصاب و مولد
سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنگی و خوردن تر و تازهٔ نا پختهٔ آن دوار آورد خصوصا نوع اندك پهن مثلث
شکل آن که بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب عسل مقدار شربت آن تا ده درم و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر شیر است خلنج

* خلنج * بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت گز و رچین و بلاد روس
و بهند بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچك و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل
و بنفش * طبیعت آن در دوم گرم و خشك و شکوفهٔ آن تندتر و قوی تر از سائر اجزای آن * افعال و خواص آن شکوفه
و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماد او روغن شکوفهٔ آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد ریخته سه
هفته در آفتاب کذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل بدستور نشارهٔ چوب آن و یکمثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از
ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

* فصل الخاء مع المیم *

* خمان * بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعانا مند و بیونانی اقطی * ماهیت آن دو صنف میباشد خمان
کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن مانند برگ کردکان و از ان
کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبهٔ و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه

ابتدا اخضراء وبنفش مائل بسیاهی ودر شکل مانند خوشه ردر ولو شبیه بشراب وغلط کرده کسیکه آنرا درخت مندی که ثمر
آن بلادر است دانسته * افعال وخواص آن محلل وبسیار مجفف وضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات
قبیل وصغیر آن شبیه بگیاه وساق آن مربع وپرگره وبرگ آن شبیه ببرگ بادام ومشرف الاطراف وازهرگره ثمر ظاهر
وثقیل الرائحه وتهٔ سر آن شبیه بخشخاش کبیر وتخم آن مانند خردل وبیخ آن دراز بسطبری انگشتی وتیره وسرخ وازمطلق آن
مراد خشخاش صغیر است ومستعمل بیخ آن * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وسردی آن غالب با اندک گرمی * افعال
وخواص آن رادع ومسهل اخلاط لزجه وبسیار مجفف وباقوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ وساق آن جهت
اسهال بلغم ومرهٔ صفرا وآب افشردهٔ آن وطبیخ بیخ آن بدستور ومثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر وکسر وزنی وسقطه
شدید بسیار نافع وطبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا وگزیدن افعی ووجع مفاصل وتفتیح سده ومضمضه بدان جهت
هلاکت کرم دندان وسعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم وجلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم وباعث نرمی
وتفتیح انضمام آن واصلاح فساد حال آن وبدستور آشامیدن ثمر آن وطلای بخته ثمر آن برموی جهت سیاهی ومنع
اسقاط آن وضماد برگ تازهٔ آن باآرد جو جهت تسکین اورام حاره وسوختگی آتش وگزیدگی سگ ونواصیر وباپیه بز
جهت نقرس وحمول بیخ آن جهت درد رحم وامراض مقعده ونواصیر نافع مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دودرهم

* خماهان * بفتح خای معجمه وضم والف ونون لغت فارسی است وخماهین نیز نامند وصندل حدیدی نیز * ماهیت آن
چیزی است سیاه رنگ نرم وماده میباشد وحدیدی صینی جنس نر آنست وحجر الخمار جنس مادهٔ آن ونر آن صلب ترو
تیره رنگ وسیاهی بر آن غالب ورنگ سائیدهٔ آن زرد مانند زرنیخ * طبیعت آن مائل ببرودت در دوم خشک
* افعال وخواص آن بوشیدن انگشتری آن مقوی دل ورافع وحشت تاریکی مکانها وتیرگی شب ونگاه کردن بدان
جهت حفظ صحت چشم موثر ومادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم تر ورنگ سائیدهٔ آن بسیار سرخ ومائل بسیاهی طبیعت آن
سرد تر از نر آن * افعال وخواص آن آشامیدن یکمثقال ونیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب وباعث تبرید وتعریق
مخمور ومرد وجنس آن جهت علل صفراوی ودموی ودرد چشم وتقویت عضویکه از ریختن مواد متاثر شود وجهت خفقان
ورياح غلیظه ودرد رحم سائیدهٔ آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید وطلای آن جهت تحلیل اورام
خصوصا ورم چشم وحکه وجرب وحرقت جفن مسلد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدانگ

* خمر * بفتح خای وسکون میم ورای مهمله مراد از آن در شرع ما یختمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند ودر
عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است وصنعت آن بانواع میباشد از انجمله آنستکه آب انگور را گرفته وصاف نموده
در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند
ویا خم را در سرگین اسپ تا نصف دفن کنند تا برسد وبحسب تصفیه وغیر تصفیه واضافهٔ هر چیزی تاثیر مینماید مثلا غیر صافی
بادانهٔ آن قابض وبا خردل بدون جوشیدن شیرین وبازعفران مقوی دل وجگر وسرور آن زیاده وآنچه خم آنرا بعد
اندرون بزفت ویا قیر ویا موم بعود وکشته بخور کنند ودر آب انگور مورد ومصطکی وبه شیرین وسیب قدری
داخل کنند وبعد از آفتاب گذاشتن ظرف آنرا در زمین دفن کنند ریحانی نامند وآنچه بر وشش ماه گذشته باشد مسطار
وبفارسی نولانی نامند وچون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد ودر خم کنند آنرا جمهوری نامند وبیمزهٔ غلیظ

را قهوه واین قاطع باه است وشرابیکه از یکسال تا ده سال گذشته باشد عتیق نامند ودوساله قوی است وبهتر وآنچه از ده سال زیاده تا چهل سال بر وگذشته باشد قدیم گویند واولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند ونیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق وغلیظ وحلو وحامض ومر ومز وقابض وغیر قابض واحمر واصفر وابیض واسود وخشبو وبد بو وخوش آینده وکریه بد آینده ومشمس ومطبوخ ومدفون وصافی وکدر وخفیف وثقیل وحدیث وعتیق ومتوسط میان آن هرد و وغیر اینها وچون اینها را باهم ترکیب کنند قریب بشش صد صنف میشود وبهترین همه متوسط العمر یکساله ودوساله سرخ مائل بزردی وخشبوی معتدل القوام بین رقت وغلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش وبسیار تلخ وقابض نباشد بحدیکه کام را بهم کشد وبدترین آنها بد رنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بد بوی آنست خواه بد بوی آن بسبب احتباس ابخره ویا ترشی باشد ویا نسبت غیر آن امور وقوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام وبعد از آن سرخ معتدل القوام وضعیف ترین همه سفید تازه نارس ورقیق آن سریع النفوذ وغلیظ آن بطیء النفوذ وسبز آن غلیظ وسیاه آن اغلظ وشراب خوشبو موافق همه امزجه وبد بوی آن ردی وغیر موافق همه امزجه وبالجمله هریك را مزاجی وصورتی است صالح موافق بمزاجی وشخصی خاص* طبیعت آن نیز بحسب الوان وطعوم وروایح ورقت وغلظت وتازگی وکهنگی وتوسط واعتدال مختلف میباشد در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست وبالاجمال عتیق آن در سوم گرم ودر دوم خشك وقدیم آن در سوم گرم وخشك ومسطار آن در دوم گرم وتر وسرخ وخوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل وشش ماه تا یکساله آن در دوم گرم ومائل برطوبت وتفه آن که قهوه نامند ارطب* افعال وخواص ان رقیق آن سریع النفوذ ومفتح سدد وغلیظ آن دیر هضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا ونافذ وسرخ وخوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام وتفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام وباه ومصدع وبهتر از ان زرد عتیق وسفید آن ملین وضعیف وسیاه آن دیر هضم ومولد سودا ومطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ ومسمن ومنضج ومقوی عصب ومصدع وشیرین آن ثقیل وغذائیت آن غالب وترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی ومفسد هضم ومضر عصب ومورث توحش وتلخ آن جالی ومفتح وهاضم ومدفون خم آن در زمین ویا برف ویخ که اصلا در آفتاب نگذاشته باشند وآفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ ودیر هضم ومعفن ومولد تپهای مزمن وشراب کهنه صرف موذی اعضا ومورث تشنج وممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن وبآب بسیار باعث سستی اعضا واستسقا وقض باآن بهتر از همه وحابس طبع وباعث حشونت سینه وباغت معده وقوی الخمار وخوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع وبد بوی آن موذی ومصدع ومورث امراض مهلکه ومشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد وبعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند وسریع الانحدار وباتفریح بسیار ومولد تبهای حاره وثقیل آن دیر هضم وخفیف آن سریع النفوذ وقدیم کهنهٔ آن حاد ومضر حواس واعصاب وتازهٔ آن نفاخ ودیر هضم ومورث امراض بلغمی ومتوسط آن معتدل وصاف آن مفتح ومدر وشراب تازهٔ کدر تیره مولد رمل وسنگ مثانه وسدد وگفته اند چون مراعات مزاج وسن وفصل وبلدان ووقت وزمان ومکان وتدبیر سابق ونیکوئی ترتیب کرده شود بشرائطیکه در کتاب کتب مرقوم ودر اخلاق ناصری وغیرها مذکور است وقابلی اینجا ذکر میباید فوائد بسیار بخشد از انجمله ملاحظهٔ اوقات است که درهنگام تشنگی مفرط وگرسنگی بسیار وسیری وغضب وتعب وحرکات قویه وهوای بسیار گرم واواسط روزهای تابستان ومقدار بسیار خصوصا یکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لائق ودر هرماه یکمرتبه ویا دو مرتبه ویا در هرهفته یکمرتبه برای استراحت ارواح

وقوی وزیاده وبیشتر ازین تجویز کرده اند که مضر است وملاحظهٔ مکان که وسیع ومرغوب وخوش آب وهوا ومعتدل ودران آب جاری وگلها ومیوهای خوشبو باشد واسباب سرور وفرح ونغمات ومغنیان ومحبوبان دلکش خوش الحان وعطریات وبخورات مطیب لذیذ ورفیقان عاقل فهمیده وصاحبان هوش واخلاق حمیده دران جمع باشند وشیخ عمر خیام مجمل شروط آنرا درین رباعی درج کرده

* رباعی *

گر باده خوری تو با خردمندان خور* پس با صنمی لاله رخی خندان خور* بسیار مخور ورد مکن فاش مساز* اندک خور وگهگاه خور وپنهان خور*

با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن مینماید وبدن را گرم وقوی وفربه وفکر وذکر وعقل وحواس واخلاق را جید وذکی میکرداند وشجاعت وسخاوت وفرح ونشاط می آورد وبخل وظنون فاسده وخیالات ردیه وامراض دماغیه مانند مالیخولیا وجنون ووسواس را برطرف میکند ورنگ رو را نیکو وصافی میسازد ودماغ ودل وجگر ومعده واعضای اصلیه را اسمه تقویت میبخشد وهضم را نیکو کند واشتهامی آورد ونفوذ میفرماید بماساریقا ومضم کبد یرا نیز تقویت میبخشد ونفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار وفضول را بتحلیل مبهر دوا خراج می نماید غلیظ آنرا ببراز ولطیف آنرا ببول والطف را بعرق وبخار وصفرا را ببول وعرق وبلغم وسودا را ببراز وتعتیم سدد وازالهٔ رمد بلغمی وشهوت کلبیه وضرر سموم وحمی یعنی ازالهٔ زرد آب سکم وترهل وبیرق وهوام وبانی وامثال اینها مینماید وخوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب وگوشت آب بی چربی جهت غشی وبیهوشی مجرب ودر ضمادات واطلیه جهت تحلیل مواد ونفوذ فرمودن وبدرقه شدن قوت ادویه مؤثر وبالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن دراکثر امزجه بین وثابت است بنص قرآن مجید که درباب خمر ومیسر وارد شده که ومنافع للناس واما گناه وضرر اخروی ودنیوی آن ازپوشیدن عقل وعدم تمییز میان حسن وقبیح اشیا وبی اختیار شدن ومعاصی وقبائح بسیاری ازصاحب آن بعمل آمدن بزرگتر وبیشتر از آن است که به بیان آید ولهذا درهمان آیهٔ شریفه میفرماید که واثمهما اکبر من نفعهما ودر آیهٔ کریمهٔ دیگر آنرا رجس وعمل شیطان خوانده وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله آنرا ام الخبائث فرموده اند وهمین کافی است درمذمت وضرر آن ودر مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده اند ولیکن دو دو مثقال وجالینوس وشیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واکل اشته اند ومحرور المزاج قدریکه بدرقهٔ طعام شود ورفع تشنگی کند وبحد سرور ونشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد وازصنف سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ومعتدل المزاج ومبرود بقدر نهایت سرور وغیر ممزوج ودر قوی الابدان وصاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رسد وثقل وخواب آورد وسبب سکر ومستی آن متغیر شدن حواس است برسیدن بخارات پی درپی بدماغ بیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده ولهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میکردد وقوی الدماغ یابس بدیر وسبب تحلیل بخارات درین قدری بیشتر از آن وباعث سرور وفرح آن کثرت روح حیوانی وانبعاث وانبساط آنست تدریجا ازباطن بظاهر وباعث شجاعت وسخاوت وخوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است وبدانکه درهرمزاج خمرمحرک خلط غالب وظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال وگریه ولطیف الخلط را سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حاره را موجب غضب وتهور واخلاط بارده رطبه ویابسه را علت سکوت ونوم وخوف وبی ملاحظه شرائط مضار آن زیاده ازمنافع آن زیرا که سبب موت فجأة وخناق وامراض دماغی مانند صرع وسکته ولقوه وفالج ورعشه وسرسام وجنون وامثال اینها وضعف قوتهای دماغی وحیوانی وطبیعی واعصاب ودردچشم وامراض گوش وخیشوم

ود هان وزبان ودندان وضیق النفس وخفقان وفساد هضم واسهال دموی وورم جگر وسپرز واستسقای غیر قابل العلاج وبطلان شهوة باه واورام خطرناک واکله وجوششها وتبهای مرکبه ومحرقه وغشیه وتولید سنگ کرده ومثانه وحرقة البول وامثال اینهااست واز جملهٔ مضرتی که عاجل وسهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس وضیق آن وبرد اطراف وحرارت آن وتشعر بوده وتهوع وتکسر بدن وسنگینی سر واضطراب وتشویش خواب واعراض هولناک میباشد ومضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد ومستعملین آنرا چون بیکدفع ترک نمایند امراض ردیه وسوداویه وضعف هضم وزوال المعده والامعاء وفساد حلق ولون وغیرها بهم میرسد امانند بیر دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی روند وحیله جویند در تنویم وبمالیدن دست وپا وبحمام بردن وآب نیمگرم برسر وریختن واز حمام برآوردن واستراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر والا بار بحمام معاودت نمایند وخواب فرمایند واگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع وتهوع وقیئ مکرر قیئ فرمایند بسکنجبین وآب نیمگرم پس شربت اناروبه ویا ریباس با یکمثقال طین نیشاپوری بخورانند وهرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چوجهٔ مرغ وآب غورهٔ مطیب بنعناع بخورند وبعد از رفع صداع اگر سر وپیشانی وصورت گرم باشد اطلیهٔ بارده استعمال نمایند واز جنس چیزهائیکه عادیه خماررا میشکند جلاب بآب یخ وبرف وفقاع وماء الجبن وربوب فواکه حامضه وقابضه است بدانکه خمر حار بسیار مضر ومهلک است ونصاری که اکثر شارب خمرانند منکر خمر بسیار حاد اند ومیگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ وبا وطاعونی نیست خود بخود هلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد

* خمیر * بفتح خا وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بعربی عجین وبفارسی خمیر ترش وخمیرمایه وبهندی ماوا نامند * ماهیت آن آرد گندم است که با روغن کنجد ویا روغن زیتون ویا روغن گاو ویا روغن گاومیش ویا بز ویا گوسفند وشیر وماست هریک که باشد سرشته بگذارند تا ترش وبدبو گردد وقدری از آنرا داخل خمیر نان مینمایند تا برآید وفطیر نماند * طبیعت آن مرکب القوی دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف وجالی ومحلل وجاذب از عمق بدن وبا نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم وازالهٔ اوجاع آن ومنضج ومفتح دمامیل ومسکن درد دندان وسی مثقال آبیکه دران خمیرمایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر ومثل طباشیر شکر ویکدانگ زعفران جهت رفع خمار وتشنگی وتپ ولعاب مجرب وچون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی واحتراقی مفید وچون یکجز وآب نعناع ویکجز وخردل سائیده ودر نسخهٔ دیگر نصف جزو خردل است وسه چندان مجموع خمیرمایه اضافه نموده دردیگ مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بانصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبهٔ ایست که صبر نتوان کرد ومنقی معده از اخلاط محترقه ودافع بلغم ومبهی است وهرگاه بعد از معاجین باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر وغرغرهٔ محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق وضماد آن با حنا وروغن ونمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب وچون خمیرمایه را کوبیده وبا آب انار شیرین وامثال آن بسرشند قایم مقام خمر واز اسرار مکتومه است المضار مضر سینه بدلیل مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا شش درم است

* فصـــل الخاء مع النون *

* خنثی * بضم خاء معجمه وسکون نون وفتح ثاء مثلثه والف لغت سریانی است واهل مغرب آنرا ابزراق نامند * ماهیت

آن کیاهی است شبیه با شراس که بفارسی سریش نامند و کویند نوعی از آنست یوسف بقدادی نوشته که غلط کرده کسیکه
بیخ آنرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برک آن شبیه بکندنا و از ان لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و برسر آن گل
سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از ان بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در رتبهٔ مانند
تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و تند
و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جا بر کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم آن مدر
بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و گل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب
و مزاریا و خوردن اند ک از ان جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برک آنرا بران ضماد نمایند
و خوردن ساق تازهٔ آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت
سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قویتر از ان العین
چون بکوبند تازهٔ آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنهٔ شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت
ازالهٔ رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازهٔ آن بتنهائی و با کندر و عسل و شراب و مر نیم
کرم نموده در کوشیکه از ان چرک آید القم چون در کوش مخالف جهت تسکین دندان موجع و بدستور چون با زیت طبخ
نمایند و در کوش مخالف دندان درد ناک نیمکرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در ان زیت کنند و بر آتش گذارند
تا جوش خورد قطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی
آتش و ضماد آن بتنهائی بردندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب
ضرس دردناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پختهٔ آن با دردی
شراب جهت قروح خبیثه و وسخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب
جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچهٔ پشمی خوب بمالند و بدان
تدهین کنند موی برویاند و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع مضر کرده مصلح آن مصطکی
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باد شقاقل و در سموم اسقیل است

* خندروس * بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آنرا خالاورنیز و بفارسی ذرهٔ
مکه و بعربی حنطهٔ رومیه و در تنکابن کندم مکه و بهندی جوار نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است در خوشه و دانهای آن
متصل بهم و الوان میباشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانهٔ دخنی و بزرگتر از ان و خام آن با عفوصت
و رسیدهٔ آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کردهٔ از ان نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد کرم کرم
آن و نبات آن شبیه بنی و نیشکر و ذرهٔ بزرک * طبیعت آن مائل بحرارت و در دوم خشک و کویند معتدل در حرارت و
برودت * افعال و خواص آن محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل لزج و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه با آن
جهت رفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از کندم کمتر و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق
و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و کریدن جانوران سمی و حقنهٔ طبیخ آن جهت قرحهٔ امعا بدل آن ذرهٔ است

* خندیقون * بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز

آمده * ماهیت آن شرابي است که از اد ویة وخمر ترتیب میدهند وازترا کیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است ویونانیان نرسیده ولهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست ونسخ آن متعدد و مختلف است وبالجمله درترا بادین بتفصیل ذکر نموده شده * طبیعت آن در دوم گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مولد خون صالح ومقوی هاضمه ومفتح سدهٔ جگر ومعده ومحلل ریاح ومسرخ کنندهٔ لون بدن ولادمان آن فربه کنندهٔ بدن ومزیل امراض عسر العلاج وقاطع حمی ربع ودرکاد ترباقیت عظیم مطلوب باشد قدری باد زهر حیواني بعد سرد شدن ترکیب آن دران داخل نمایند

خند ریلی

*خندریلي * بفتح خا وسکون نون وفتح دال وکسر راء مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر لام وسکون یا وآنرا یعقیل خوانند * ماهیت آن نوعی از کاسنی بری است وشبیه بدان وبسیار تلخ وساق وبیخ آن باریکتر از ان وگل آن زرد مائل بسرخی وبر شاخهای آن صمغی متکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا وبعضا رچمیند وقوت نبات آن تا یک سال وقوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن مجفف تر از کاسني بری است بسبب تلخي آن * افعال وخواص آن خوردن دو مثقال آن با شراب وبدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی وآب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال وطلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر وچون مجموع گیاه آنرا با بیخ برکنند وبا عسل قرص سازند وبا آب نطرون که بورهٔ ارمني است طلا کنند جهت بهق مؤثر وصمغ آن در سوم گرم وخشک ومفتح سدد ومفتت حصاة ومحلل ریاح وقطور آن در چشم با آب کاسني جهت ازالهٔ سبل وطلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب وبرجراحات جهت بردن گوشت زائد آنها وفرزجهٔ آن با مرصافی که لته بدان آلوده بقدر زیتوني حمول نمایند جهت کشودن حیض واسقاط جنین بغایت مؤثر وآشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع وبدستور ضماد آن ومورث سحج وقرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانک *

خنزیر

*خنزیر * بکسر خا وسکون نون وکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسي خوک وگراز وبترکي دونقوز وبهندی براه وسور نیز وبفرنگي کرنیکول نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف وبسیار کثیف ونجاست خوار وبد هیآت وگویند گوشت آن اعدل وبهترین لحوم حیوانات وحشي است واصلی ندارد ودر طعم شیرین وفرقی از گوشت انسان ندارد واکثری از فرق غیر اسلامي آنرا میخورند وقبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها میفروختند وبعد از ان در مذهب اهل اسلام حرام وبیع آن ممنوع وموقوف گردید * طبیعت آن در اول دوم گرم ودر سوم تر * افعال وخواص آن مفتح سدد ومسمن بدن وگویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان وهمه ان بعد از انهضام جزو بدن میگردد وگویند مولد خلط غلیظ لزج است ومورث حرص شدید وصداع مزمن وداء الفیل واوجاع مفاصل وفساد عقل ومعده وزوال مروت وغیرت وحمیت وباعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد بافسد است وشکر وفانید وامثال اینها نیز بحسب سن وقدر ومزاج مستعمل آن در قوت وضعف نیز گفته اند وآشامیدن کعب نر خشک سودهٔ آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام وطلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند ویکمثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا ومغص مزمن نافع وبول خوک وحشي جهت سنگ مثانه نافع ودر سائر افعال مانند بول کاو است وسرکین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه ورفع درد پهلو وضماد آن با سرکه جهت سستی عضل وبا موم وروغن جهت التوای عصب وقطور زهرهٔ آن جهت قروح اذن وغیر

آن وقاطع بواسیر وباعسل وفلفل جهت رو یانیدن موی سرا قرع وحقنهٔ پیه آن جهت امعا وضما د آن جهت درد رحم ومقعده وسوختگی آتش سرما وبرف زدگی وپیه کهنهٔ آن که مدتی بران گذشته باشد ملین ومسخن ومغسول آن باشراب وممزوج نمودن با خاکستریا آهک جهت اورام حاره وشوصه واز جالینوس منقول است که پیه نمک آن باموميائی رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد وتمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع وبدستور دمل وخنازیر واوخون آن درجميع افعال مانند خون انسان است وطلای آن جهت کوچک نمودن پستان وشیرمنعقد دران واورام بالخاصیت مفید وخ زور استخوان سوختهٔ آن رافع بواسیر وآشامیدن سم سوختهٔ آن قاطع سلس البول وموی سوختهٔ آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است وپوست آن گزیدنندهٔ پشه است

* خنفسا * بضم خای وسکون نون وفتح فا وسین مهمله والف بفارسي جعل وخروک وبهندی گبرولهٔ نامند * ماهیت آن دابه ایست کوچک سیاه ودرپای دیوارها وخاکروبها وسرگینها بهم میرسد واصناف ازپردارو بی پروبزرگ وکوچک واهلي وبری میباشد بری آن بزرگترازاهلي وبری پردار آن قویتر از اهلي بی پر آن * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی ومعوی وکبدی وجهت استسقا مجرب دانسته اند وبستن شکافتهٔ آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن واکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله وفشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصرورفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم محرق جعلیکه در تنورخبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب وگفته چون پردهٔ عقب سرآنرا بردارند ورطوبتیکه ظاهرشود مانند افیون درصلب فی بگیرند بقدر نیم مثقال وفتیلهٔ باریکی بقدرسوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند وباقي رابرعانه وکش وران وخصیه واطراف آن طلانمایند درساعت حبس بول وسلس آنرا بگشاید ومجرب است واکتحال آن جالی غشاوه وظلمت بصروضماد آن رافع قروح ماق وقطور روغن زیتونیکه دران جوشانیده باشند مسکن وجع گوش درساعت وطلای آن جهت تحلیل خنازیر وبواسیر وازخواص آنست که چون درجوف نی گذارند وبران زن بندند رافع عسر ولادت است وچون درورد احمرگذارند ودران دفن نمایند پزمرده گردد وبمیرد وچون درسرگین دفن نمایند زنده وبالیده شود وچون سرهای آنرا دربرج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران دران گردد وچون هفت عدد آنرا درزیرطاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران وبرودت هوا است وبخور شکوفهٔ چنار وآب مطبوخ ان کشندهٔ آن است

* خنکات یزدی * قسمی ازنبیذ ارزن است که بهندی بوزه نامند ودرقرابادین ذکریافت

* فصل الخاء مع الواو

* خوخ * بفتح خای معجمه وسکون واو وخای معجمه بفارسي شفتالو وبهندی آرو نامند * ماهیت آن ثمری است معروف ودونوع میباشد انچه پوست آن نازک ورنگارنگ سفید وسرخ وسبز وزرد ومزغب وازگوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند وغیرآنرا شفتالو کاردی وبهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است وتلخي وحموضت آن غیر محسوس وبي جرم وخشبو باشد بخلاف شفتالو وشفتالو نیزدونوع است لطیف شاداب وغیر لطیف شاداب وهمه اجزای درخت آن تلخ میباشد ازبرگ وگل وصمغ وتخم * طبیعت آن دردوم سرد وتر وبعضي دراول سرد گفته اند وغذی وتری هلو ازشفتالو زیاده * افعال وخواص آن ملین ومسکن حرارت حارهٔ یابسه وتشنگي وغلیان دم

وصفرا وجهت تبريد دماغ وترطيب مزاج سوداوي كه از احراق باشد وتپهاي صفراوي خالص ودموي ورفع بدبوئي دهان ودر امزجهٔ حاره معين باه ومشهي طعام وچون آب رسيدهٔ آنرا گرفته شب بگذارند تا درد آن ته نشين وصاف گردد صبح صافي آنرا بقدر نيم رطل باشكر ويا ترنجبين ويا شيرخشت وامثال اينها بياشامند اسهال صفرا نمايد وجهت رفع اخلاط سوختهٔ حاده نافع مضر مرطوبين واعصاب وسريع التعفن ومورث تپهاي مزمن هرچند بعد از يكماه ويا زياده باشد مصلح آن عسل ومرباي زنجبيل وشفتالو كاردي غليظتر وديرهضم وباقوت قابضه ونفاخ ومورث قولنج خصوصا خام آن وتلخ آن بدستور وخشك كردهٔ آن قابض وبغايت ديرهضم وچون هضم يابد كثير الغذا ومانع سيلان فضول بمعده بود وآشاميدن دراوقيهٔ آب برگ آن ويا دستور شكوفهٔ آن باشكر جهت كشتن كرم معده وحب القرع بسيار موثر وطلاي آن برناف دافع كرم شكم وبريدن بعد از نوره وخشك آن نيز جهت رفع بدبوئي آن وضماد شكوفهٔ آن باآب كرنب جهت قطع ثآليل وابن رضوان تصريح نموده كه يكدانك شكوفهٔ آن اسقاط جنين زنده مينمايد وروغن دانهٔ آن جهت دردگوش وكري وتفتيح سدهٔ آن ودرد بواسير وخائيدن مغز آن جهت رفع كندي دندان ويكدرم از مغز دانهٔ آن جهت اسهال مجرب وچون دانهٔ آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائيده بربثوري وجوبي كه بربدن اطفال وپس گوش ايشان برمي آيد بمالند سريع الاثر ومجرب است

خوص بضم خاي معجمه وسكون واو وصاد مهمله اسم عربي برگ درخت خرما وبرگ درخت مقل ونارجيل وامثال آنرا كه دراز وباريك باشد شامل است

خولنجان بفتح خا وسكون واو وكسر لام وسكون نون وفتح جيم والف ونون وآنرا خسرودارو وبتركي قرغات وبهندي كليجن وكلاجن نيز نامند * ماهيت آن بيخي است سرخ تيره پرگره تند طعم تند بو ولذع يند وباحدت وآنچه بتحقيق رسيده بيخ درخت تانبول است كه بهندي پان نامند ودرخت آن كهنه سال خورده باشد ومنبت آن بلاد هند وبنگاله است وغليظ پرگره را قصبي وباريك صلب را عقاربي نامند واين بهتر از اول است وقوت اين تا هفت سال باقي ميماند *طبيعت آن در آخر دوم گرم وخشك وگويند درسيوم *افعال وخواص آن مقوي معده واحشا وهاضمه وباه واعضاي باطني و كاسر رياح ومانسك بول وجهت صداع وصرع بلغمي وتصفيهٔ صوت وسرفهٔ رطوبي ورفع بدبوئي دهان وخوشبوئي آن و دردهاي بارد بلغمي ودرد كمر وكسر رياح وآروغ ترش ورفع قولنج وبرودت گرده ووجع آن وخنازير وسرطان وعرق النسا نافع ونگاهداشتن اندكي از آن در زير زبان رافع سستي آن وباعث سرعت تكلم اطفال وموجب شدت نعوظ ويكدرم سائيدهٔ آن بايك اوقيهٔ شير تازه دوشيده جهت تحريك باه مجرب وطلاي آن باآب ويا روغن زيتون ويا ياسمين زائل كنندهٔ كلف است مجرب مضر دل ومحاب سينه ومصدع محرورين مصلح آن صندل وطباشير وگوشت آب مرغ فربه وانيسون وحابس بول ومصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا يكمثقال ونيم وبدل آن دارچيني وكبابه است وجوارش خولنجان دو نسخهٔ آن در قرابادين مذكور شد وعرق آن بسيار لطيف ومحلل رياح ودر ساير افعال الطف از اصل آنست ودستور گرفتن آن مانند عرقهاي ديگر است

فصل الخاء مع الياء المثناة التحتانية

خيار شنبر بكسر خا وفتح ياء مثناة تحتانيه والف وراء مهمله وفتح شين معجمه وسكون نون وفتح باء موحده وسكون راء مهمله معرب از خيار چنبر فارسي است وبهندي املتاس وگرماله وكرواله وسيال لاتيهي نامند * ماهيت آن ثمر

درختی است در بزرگی تا بقدر درخت گردگان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پردهای خشبی و بران رطوبت سیاه چسپنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و بر دها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اند ک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بد مزه اندک بد بو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک بآتش گرم کرده شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اگر پیشتر اخذ نمایند ضعیف میگردد قوت آن * طبیعت آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری * افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغائله حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب و لزوجتی است که دارد و با ادویهٔ مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطیٔ العمل و با تمرهندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ریشهٔ خطمی و بهدانه و بزر قطونا و روغن بادام جهت تفتیح سدهٔ امعا و زحیر و مغص و با ادویهٔ مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سدهٔ جگر و درد آن و یرقان و رفع تپهای حاره و غرغرهٔ آن با آب کشنیز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجر کننده و محلل آن در انتها و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسپیدن آن با معا و مصلح و مانع چسپیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و لیم وزن آن ترنجبین است و گویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و شدت التزاق آن بر رودها میشود و استعمال تازهٔ آن که یکسال بران نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعنی گلانگبین آن نیز ملین و برگ نورستهٔ آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانهٔ آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی قوی و خوردن پوست سیاه محروق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع قوبا و حب خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت *

* خیری * بفتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منثور خوانند * ماهیت آن از جملهٔ گلهای خوشبو است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی است که در هند میشود و در حرف الشین انشاالله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت مصنوع آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن بدستور سائیدهٔ آن مدر حیض و مقسل جنین و مخرج مردهٔ آن و مشیمه خیری

وتخم وسحق آنرا نیز همین اثر است واکتحال آن جهت بیاض چشم وبوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ ورياح غليظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم ومحلل وسعوط آن جهت تفتیح سده دماغی وآشامیدن وحمول آن مدر حیض ومخرج جنین وطلای آن جهت ورم رحم ومفاصل وتقویت موی وطلای آن با عاقرقرحا وتخم نجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم وبیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع وچون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب ومفاصل و زخم وکشودن حیض وبا موم روغن جهت شقاق انگشتان ومقعده وضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد وجلوس در طبیخ خشک آن وهمچنین حمول آن جهت ادرار حیض واخراج جنین میت ومشیمه نافع

خیزران *خیزران* بکسر خا وسکون یای مثناة تحتانیه وسکون زای معجمه وفتح راء مهمله والف ونون بفارسی خزران وبهندی بید نامند *ماهیت آن* نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل وکوتاه تر از آن وثمر آن نیز شبیه بثمر آن وکوچك ومدور وچاشنی دار با عفوصت ودر خوشه بزرگی وبعضی مردم میخورند آنرا وسه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست وقوی بسطبری ابهام وزیاده بران وبندهای بعضی بسیار طولانی وخوشرنگ وخوش جوهر ودر زیرباد است هند خوب میشود ونصاری ازان چوب دستی میسازند وبقیمت اعلی میفروشند ونوع دوم آن بمقدار دو ربسطبری انگشتی وطولانی وخاردار وار بوست آن سطح کرسی ویالکی وچهار پایه ودروازه وتنچره وغیرها میبافند واین نوع در هند وبنگاله وزیرباد است بسیار میشود ولیکن در زیرباد است بهتر وپوست آن جوهردار ودر بعضی دهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کشتیها وخانهای کاهی وغیرها ونوع سوم باریکتر از نوع دوم وبی خار وبی ثمر وبندهای آن طولانی وگرههای آن از هم دور واین نوع در سلهت که بسمت شمال وشرق مرشدآباد وپانزده شانزده منزل فاصله ازان واقع است بهم میرسد ودر کنار آبها میروید وبجای دیگر نمیشود ومردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده وتراشیده ازان فرشی میبافند که سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد خنك زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی وپاتی بمعنی فرش است وبعضی ازان بسیار باریک وتنک میسازند بحدیکه میگویند بسبب باریکی واملسی مار نمیتوانند بدان راه رود وبالجمله بهترین فرشها است از برای ایام گرما ولیکن سوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت وبنگاله ومانند اینها نمیمانند وزود شکسته وبرطرف میگردد مانند بلاد حاره قلیا بسه ودر غیر سلهت دیگر جا فرش آنرا بدان خوبی نمیبافند ونمیشود ومخصوص بدان جا است *طبیعت آن* در دوم گرم وخشك *افعال وخواص آن* آشامیدن سائیده آن جهت قطع نزف الدم وطلای آن رادع ومحلل اورام ومورچه گزیده واز خواص آنست که چون در جامه کذارند ارضه بآن ضرر نمیرساند

باب هشتم دربیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است

فصــــــــــل الدال مع الالف

داذی *داذی* بفتح دال والف وکسر ذال معجمه ویاودال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجاد ونامند *ماهیت آن* قسمی از هوفاریقون است ومراد از مطلق آن داذی فارسی است وآن دانه است مانند جو وباریکتر ودرازتر ازان وطعم آن تلخ وتند وتیره رنك وبهترین آن سرخ رنگ آنست ونبات آن زیاده بر شبری وسرخ رنگ منبت آن جبال فارس است *طبیعت آن* در اول گرم ودر دوم خشك وتا چهار سال قوت آن باقی میماند وگویند گرم وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند *افعال وخواص آن* با قوت تریاقیه وقابضه ومسکر وملین صلابات وجهت وجع رحم ...

واسترخای آن وبواسیر واسهال ودفع سموم وتفتیح سدد وتحلیل ریاح ولعوق آن باعسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان وکرم معده وآشامیدن دو درم سفوف چرب کرده آن بروغن زیتون جهت بواسیر وجلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده ورحم وبروز آن هرده وکه باز بجای خود برود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد ومدر ومحرک بواسیر ومورث دوار ومصلح آن خمیرهٔ بنفشه ویا هلیله ویا تمدید آن در تحلیل صلابات چهار دانک وزن آن با دام ودوبدل آن ابهل مکرد رآیستنی که ابهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم وزیاده برآن کشنده واصلاح آن بقی واسهال وشیر تازهٔ دوشیده وچیزهای چرب است *

* دار صینی * بفتح دال والف وراء وکسر صاد مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون ویامعرب دارچینی فارسی است ودار بفارسی بمعنی درخت وچوب است ویونانی آنرا اقثیمون وبسریانی مرسلون نامند * ماهیت آن پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیرهٔ سیلان که سراندیپ نیز نامند وشمالی آنست تاکوکن که جزیره ایست از جزائر دکهن وزیر باد وآنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوب تند بو تند طعم وسرخ رنگ وشیرین وقلمهای آن باریک ونازک وبسیار درهم پیچیده وبلند تا دو سه ذرع وراست خصوص که از شاخهای نورستهٔ آن جدا شده باشد واز سیلان گذشته تند ریح ضخیم وکم طعم وکم بو وقلمهای آن کوچک میشود وآنچه تاکلیج وانجن وبندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی مینامند ولیکن بخوبی سیلانی نیست واز کوچی گذشته تاکوکن تند ریح ضخیم ولعابی میشود وآنچه ضخامت آن کم است قرفه وضخیم آنرا سلیخه وبهندی هره وراتج نامند ودر جزیرهٔ کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه تند بو قریب ببوی کنافس میشود واز بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهرناو که در عرض سی وکسری از درجات ارض جدید جنوبی خط استوای واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی ونکهت وفور سیلانی نیست ودر بلاد دیگر هیچ جا بهم نمیرسد ودرخت آن بقدر درخت نیم قامت مانند درختهای کوهی وجنگلی است کج واج وشاخهای آن بهم بعضی بزمین افتاده وبرک آن شبیه ببرک ساذج هندی بهد واز برک بید اندک عریضتر وکوتاه تر وگلی وثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان وطعم ورائحهٔ آن قریب بطعم ورائحه دارچینی ودستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند وچون شاخهای تازه روئید وبلند شد نزدیک برسیدن کی وسخت شدن آنرا از طول شق میکنند وچند روز همگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا وپیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است واز شخصی ثقه مسموع گشت که درجوف چوب درخت آن بدری کافور میباشد واخذ مینمایند وریشهای درخت آنرانیز در آب جوش داده ازان کافور بعمل می آورند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وقوت آن تا پانزده سال باقی میماند * افعال وخواص آن بغایت ملطف ومفتح ومفرح نفس ومنضج عفونت اخلاط وتریاق سموم حیوانی ونباتی ومعدنی وحافظ قوتهای نفسانی وحیوانی وطبیعی وجالی باصره ومحلل ریاح ومواد بارده ومجفف رطوبات دماغی ونزلات بارده رطبه وامراض بارده دماغیه ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومقوی باه وحرارت خفقان ووحشت ووسواس وجنون وتقویت اعضای رئیسه ومعده وجگر ورفع بدبوئی دهان وسرفهٔ رطوبی وربو وتصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد ورفع رطوبات لزجهٔ باخسهٔ قصبهٔ ریه وحنجره وتنقیه صدر از آنها وتفتیح سده جگر واستسقا وعفونت زخمها وسموم هوام بارده از عقرب وغیره شربا وضمادا وشما وحمولا وذرورا * اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی وصدغین جهت صداع بارد وبدستور روغن آن * العین طلای آن بر پلک چشم جهت

اختلاج آن واکتحال آن جهت تقویت باصره ورسانیدن افراد وبه بطبقات عین اعضاء الغذاء وغیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه ومصطکی جهت فواق رطوبی وباپوست هلیلهٔ کابلی جهت استسقای لحمی وزقی وضماد آن جهت رعشه ودفع لرزتبهای بلغمی وسوداوی ودانه بواسیر وتسکین وجع آن ولسع عقرب وطلای مضوع آن برحشفه جهت التذاذ جماع ولطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه وکلف وبا سرکه نیز مضر محرور زین ومصلح ومضرمثانه مصلح آن کثیرا وا سارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل وتلطیف وتقویت اعضا مثل وزن آن ابهل وکبابه ودرا صلاح اد ویه سلیخه ودربا دخولنجان است دهن آن بسیار گرم وخشک تا سوم * افعال وخواص آن جهت رعشه ونقل سر وصداع بارد واوجاع ارحام شربا وطلاء وبتنهائی ویا بابونه وزیت وموم وزردهٔ بیضهٔ مرغ وعرق آن سریع الانفع ترازجرم آن قطور آن جهت ثقل سامعه وآشامیدن آن جهت تقویت هاضمه وتحلیل ریاح معده ویرقان وبواسیر نافع وجوارش دارچینی وحب وحشو وحلوا ودوا ودهن وسفوف وعرق وعطر آن در قرابادین ذکر یافته

دارشیشعان بفتح دال والف ورای مهمله وکسر شین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه وعین مهمله والف ونون اسم فارسی است وآنرا نندرل وعود البرق نامند جهت آنکه چون برق وقوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد وبهندی آنرا کاهپهل بفتح کاف والف وکسر یا وفتح با وها ولام در آخر وکانپهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب وسنگین خوشبو وخوش طعم آنست *ماهیت آن* پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسرخی وبعضی سرخ خوشبو با حرافتی وعفوصتی ودرخت آن خاردار وکوتاه وچوب آن با حرافت وگل آن زرد خوشبو وتند وبهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که درطعم آن تلخی وحدت باشد ونوع املس آن بسیار تلخ وسفید آن بی بو *طبیعت آن* گرم دراول وخشک در دوم با قوت بارده وقابضه وگویند گرم وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند وقوت آن مدتی میماند *افعال وخواص آن* محلل وقابض ومانع نزلات ودافع درد سربارد ووسواس سوداوی ومحلل ریاح ومجفف رطوبات غلیظه ومقوی اعصاب ورافع استرخای آنها وجمیع اعضا ومثانه ومفتح سدد ومسقط دانهٔ بواسیر ومعین براخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه وتپ وبواسیر وسیلان منی المعده آب مطبوخ یکدرم آن با شکر جهت دفع درد معدهٔ بارد مایوس العلاج وتنقیهٔ آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان وباشراب جهت دفع قلاع وقروح خبیثه وساعیهٔ دهان وچون کوفته با سرکه سرشته بردندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن وسنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده دربینی گذارند جهت رفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری درگوش جهت درد آن نزف الدم وغیره آشامیدن طبیخ آن قابض وقاطع نزف الدم ونفث آن ونافع سستی اعصاب وتعفن اخلاط وحابس اسهال وجهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه وذرور آن جهت قروح رطبهٔ اطفال وغیر آنها الرحم فرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین ورفع عسر البول ونشف رطوبات غلیظه واعانت برحمل زنان عاقر نافع وذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر ومنع سعی وتحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز وتحکیم مصلح آن دوقو ومصطکی بدل آن بوزن آن اسارون ودو ثلث آن زراوند مدحرج ونصف آن درونج است وبالخاصیة جهت قروح عجان که ما بین خصیه ومقعد است نافع وگویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا با گل ریخورد بکنند ودر لته بسته درشب چهاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخصی حاجتمند گذارند درخواب شخصی را ببیند که

دار شیشعان ۴۲

از حاجت ازجواب کوید وروغن شکوفهٔ آن که دهن القند ل نامند که بطریق روغن گل بنفشه ویادام کیرند وبچای بادام کنجد مقشرباشد بسیارخوشبو وآشامیدن نیم اوقیهٔ آن باشراب زردک یامیمه جهت تقویت فم معده وحقنهٔ آن باادویهٔ حابسه جهت اسهال رطوبي وطلای آن جهت فالج وشقیقهٔ امراض دماغی وعصبانی وتفتیح سدهٔ دماغی وتقویت پردهای آن وتقویت باه ونعوظ وتحلیل ریاح اورام صلبه نافع

دارفلفل

* دارفلفل * بفتح دال مهمله والف ورای مهمله وکسرد وفا وسکون د ولام بعد ازفای اول ودوم بفارسی فلفل دراز وبهندی پیپل وپیپلی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است بباره دار وبرک آن شبیه ببرک تا نبول وازان اندک کوچکتر وباحدت وتلخی وثمرآن طولانی شبیه بشاه توت وسیاه رنک وکوچکتر ازان وخشک دانهای آن کوچک وسرخ رنک و پیوسته بهم وبالای آنها غلافی رقیق وپردهای سیاه رنک دربین دانها وطعم آن تند وباندک تلخی وحدت وتلخی حدت پوست آن زیاده ازدانهٔ آن وبیخ آن کرمدار منشعب وپوست آن اغبر ومغزآن سفید وریشه دارتند طعم وفلفل مویه عبارت ازانست ودرحرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن درآخر دوم کرم وخشک وبعضي دراول سوم کفته اند * افعال وخواص آن محلل مواد بارده ورياح ومفتح سدهٔ جکروسورزوهاضم طعام ومقوی معده ورافع تی وخشبو کنندهٔ دهان ورحم ومسخن احشا ومحرک باه وزیاده کنندهٔ مني ومدربول وحیض ومسقط جنین وجهت فالج وصرع و سرمهٔ بارد رطوبی ونقرس وعرق النسا وتقویت پشت وکزیدکي عقرب ورتیلا وتنویر اخلاط بدن وبالجمله امراض باردهٔ رطبه رامعید واکتحال آن که درجکربزکداشته ویاکوبیده بران باشید وکباب کرده باشند جهت شبکوری وطلای آن باروغن جهت نهش عقرب ورتیلا وافعی نافع ودواءاسرباه وقائم مقام زنجبیل معد ارشربت آن تاکمعال مضرسرومصلح مصلح آن صمغ عربي وصندل وکلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید وکویند بوزن آن زنجبیل ورزنها داست با لسویه

دارهلد

* دارهلد * بفتح دال والف ورای مهمله وفتح ها وسکون لام ودال مهمله آنرا دارچوبه وبهندی انبي هلدی نیزنامند * ماهیت آن درختي است هندی چوب آن زرد وکویند رسوت که حضض هندی باشد عصارهٔ آنست چنانچه درحرف الصاد رحضض ذکر یافت * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ورادع وزردمقوم اعضاء الراس جهت امراض سروکوش ودهان نافع وطعم دهان رانکوکرداند اعضاء الغذاء والنفض جهت تفتیت حصاة وحبس البول الحمی والجروح والقروح وغیرها جهت تپ بلغمي راند مال جراحات وقروح وجرب وخارش شربا وضمادا موثرو دهن ومرهم آن درترابادین ذکریافت درادهان ومراهم

دانج ابروج

* دانج ابروج * بفتح دال والف وفتح نون وسکون جیم وفتح الف وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو وجیم ودانک افزونک نیزنامند وبشیرازی انجک * ماهیت آن تخم امرود جنکلی است بزرکتر ازبهدانه مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنک ومغزآن سفید وشیرین ولذیذ وآنرا برشته مقشرنموده تنقل مینمایند منبت آن کوه کیلویه است ازتوابع ولایت فارس وجای دیکرنمی شود * طبیعت آن دراول کرم ودررطوبت وببوست معتدل وبرشتهٔ آن مائل ببوست * افعال وخواص آن موافق سنه وحنجره واعصاب متشنجه ومبهي ومسمن ومدربول وعذ أثبت بران غالب رآشامیدن شرهٔ آن که بکوبند ودرآب شیرهٔ آنرا برآرند جهت ادرارحیض مفید واکثار آن مسدل معده مصلح آن شیرینها است

* دانک * بفتح دال والف وفتح نون وکاف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است شبیه بتودری سرخ و از آن ریزه تر وگیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان ونواح آن یافت میشود * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درم آنرا تا صد درم بادوچندان آرد گندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل وفرزجهٔ آن در اعانت بر حمل مجرب ومخرج جنین است

* فصـــــــــل الدال المهملة مع الباء الموحدة *

* دُبّاء * بضم دال مهمله وتشدید بای موحدهٔ مفتوحه والف ممدوده وخفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدو رومی نامند

* دُب * بضم دال مهمله وسکون بای مشدده بفارسی خرس وبترکی ایو وبهندی ریچهه وبهال نیز نامند ومادهٔ آنرا بعربی قاره گویند * ماهیت آن حیوانی است معروف محیل تر وشدید القوة از حیوانات امثال خود وکثیر الخوف از انسان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان وبدو پا ایستاده نیز راه میرود وعصی بدست می گیرد وراه میرود بدان وبدست میزند ومناک می اندازد وخون آن کثیر الزوجت است وگویند صورت بچهٔ آن حین الولادت بدان سبب معلوم نمی گردد وچون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم گردد صورت آن ظاهر میشود * طبیعت آن گرم وکثیر الرطوبت و گوشت آن لزج ودیر هضم آن یابس المزاج * افعال وخواص آن زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یک انگ آن با عسل جهت صرع وبا سکنجبین وبا عسل وفلفل جهت درد جگر بارد واستسقای لحمی وزقی ونیم مثقال آن جهت قولنج ودواب بغایت نافع واکتحال آن با عسل وآب رازیانه جهت قوت بصر ورفع بیاض وررویانیدن مژه وطلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل وفلفل جهت قروح اکله وحزاز وررویانیدن موی مجرب وپنیرمایهٔ آن جهت فربه کردن بدن مؤثر و آشامیدن آن بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی واکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع رستن آن وطلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بر آن وبرده آن باعث سرعت نضج آن وپیه آن در رسوم گرم وخشک وضماد آن جهت دردمفاصل مزمن ونرم کردن اعصاب واعضای متحجره وبیرون رفتن وشکستن استخوان وکوفتگی اعضای وبر سینه جهت سرفهٔ بارده وبر برص وداء الثعلب وطلای آن بر بدن اطفال حین الولادة جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی مؤثر وچون جوف انار را بآن مملو کرده باموزن آن روغن زیتون در آن گذارند وبا آتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی وداء الثعلب وبواسیر ونواصیر وسعفه نافع وپوست آن بسیار خشک ونشستن بر آن جهت فالج ونقرس مرطوبین وصاحب قشعریره وچون خصیهٔ آنرا شکافته مازرو سیمابی بر آن پاشیده خشک کنند وسائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع وضماد سرگین آن محلل خناق واورام وخوردن آن جهت رفع مغص وبخور موی آن جهت گریزانیدن هوام مؤثر وتعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش وتعلیق سرد وچشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تپ ربع رافع آنست

* دِبس * بکسر دال وسکون باء یکنقطه وسین مهمله بفارسی دوشاب نامند وشامل دوشاب انگوری وخرمائی وتوت ومثیله وامثال اینها است واز مطلق آن مراد انگوری وخرمائی است * ماهیت انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بر آن خاک خاصی که خاک دوشاب نامند وگویند که خاک رستا است میزنند ومیگذارند تا دردی آن ته نشین وشیرین گردد وتا خاک بر آن نزنند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم ترشی دارد واندک ناصاف است وخاک تازهٔ آن موسوم برب عنب ومبختج است ودر قرابادین

ذرعنب نمر آن بتفصیل ذکریافت وخرمائي آن انواع از مطبوخ وغیر مطبوخ وغیر مطبوخ آنست که خرماهای زمیده را گرفته در آب جوش میدهند تا حلاوت وشیرهٔ آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ وانگشت پیچ گردد وصیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند در جلتها کرده وانچه شیره از ثقل آنها برهم نشسته تراوش کند وبرآید گرفته اند که طبخ مینمایند تا غلیظ وقریب بانجماد گردد ویا آنکه در ظرف سر کشاده کرده بربالای آن پارچهٔ تنکي انداخته برآفتاب میگذارند تا غلیظ وقریب بانعقاد رسد واین بهتر ولطیفتر از مطبوخ آنست واز توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد وبدین دستور دوشاب هرچیز را که خواهند اخذ مینمایند * طبیعت دوشاب انگوری در دوم گرم ودر آخر اول تر * افعال وخواص آن مولد خون صالح ومسمن بدن ومفتح سدد وبا سداب جهت صرع وبا افتیمون جهت وحشت وجنون وبا مغز تر طم جهت رفع شری ودرما برور وبا انجیر وحلبه جهت سعال مزمن ودرد سینه وبا اندک زعفران جهت رفع هم وغم وغضب شدید وبا شیر تازه دوشیده واندک بادام جهت خفقان وهزال مفرط وضعف احشا عجیب الاثر وبا اندک سرکه جهت یرقان وسپرز وبا ماء الشعیر جهت تفتیت حصات وادرار بول وضماد مطبوخ آن با خطمي جهت تحلیل اورام وگشودن دمل نافع مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال واکثار آن محرق خون ومصدع مصلح آن تخم ریحان وخشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب وتدربرگ ریحان واندکی حرمل قائم مقام خمر است الا در اسکار * طبیعت خرمائي آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا وملین طبع مبرود المزاج وبلغمي وجهت فالج ودرد مفاصل وسرفهٔ بارده وتقویت باه بارد المزاج وطلای آن بتنهائي ویا با قسط ونمک جهت رفع کلف وبا شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند ودر جای گرم مانند حمام وغیر آن نشینند ومحرق خون ومولد خلط عکر سوداوي مصلح آن سرکه وبادام وخشخاش وسکنجبین وترشیها است .

* دبق * بکسر دال وسکون بای موحده وقاف وآنرا اقسوس نامند وبهارسي مویزک عسلي وکشمش کاولیا * ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر وسبز رنگ وچون خشک گردد پوست آن درهم پیچیده ومائل بسیاهي شود ودر جوف آن رطوبتي چسپنده باشد ودانهای آن بقدر خشخاش وگیاه آن از درخت امرود وغیر آن متکون میگردد وچندین شاخ از یک مکان میروید برگ آن شبیه ببرگ مورد وانار ولطیف باشد وسبز نیمرنگ وبهترین آن تازهٔ املس مدور آنست که لون اندرون آن گوائي وبیرون آن مائل بسبزی وسیاهي وسرخي میباشد * طبیعت آن گرم در آخر دوم وخشک در اول وبا رطوبت فضلیهٔ غیر نضجه وبعضی در سوم گرم وخشک دانسته اند وقوت آن مرکب از جوهر حار هوائي وبارد مائي واندک جوهر قابض ارضي وبعد ورود ببدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وملین وکند ازندهٔ رطوبات رقیقه وغلیظه وجاذب آنها از عمق بدن وچون در آب گرم بخیسانند وپوست وتخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز گردکان یا با مغز دانهٔ بیدانجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیهٔ سودا وبلغم وتفتیح سدد وعرق النسا ونواصیر وامراض بارده نافع وطلای آن منضج ومنفجر وجمع کنندهٔ مواد اورام ومسکن دردهای بارد وبا راتینج وموم جهت نضج دملها وشرای بلغمي واورام بلغمي وتلیین مفاصل وبدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمي واورام بلغمي وتلیین مفاصل وبا کندر جهت قروح خبیثه وبا زرنیخ وزفت جهت قلع ناخن وبا آهک وآب انگور وعسل جهت زریادن آن وبا حنا جهت

معده را بزید و با روغن گل جهت درازکردن موی و جرشانیده آن در آب آهک جهت تحلیل اورام صلبه موثر و ممزوج آن
با آهک جهت اذابه ثالول و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت
آن تا یکمثقال و زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و
و در سائر افعال نیم وزن آن عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و مویزمنقی طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی
اشیا رانند از آن طیوریکه بر آن نشینند پای آنها چسپیده صید کردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد
و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است .

دبیداریا بکسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة دبیداریا
تحتانیه و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است *ماهیت آن* گیاهی است مانند ساق آن بقدر ذرعی و خشبی و اسافل
شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی گل شبیه بثمر کیاه پنبه و با اندک
تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میگردانند و برگ تازه آن طیب الرائحه چون بخایند و
آن ربیعی است *طبیعت آن* در دوم گرم و در سوم خشک *افعال و خواص آن* قابض و معطش و محرق و جهت اقوه و ثالیل
و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخای معده و سنگ مثانه شرباً و باشیر محرک باه مضر محرورین
مصلح آن بقول بارده و رائحه آن باعث حرقت چشم و ادمان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازه آن با سرکه کاسر
حدت و لذع آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل
رطوبات لهاة موثر

فصل الدال المهملة مع الجيم

دج بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طیهو و در تنکابن کوه کوک نامند *ماهیت آن* مرغی است دج
از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ مختلط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری
است و بعد از آن تذرو و پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجه کبوتر و ورشان و فاخته است *طبیعت آن*
گرم مائل باعتدال و لطیف *افعال و خواص آن* در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون
و وبا موثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته اند

دجاج بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی ککری و مرغی و بعربی نر آنرا دیک دجاج
و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغا نیز نامند *ماهیت آن* حیوانی است اهلی و غیراهلی خانگی و جنگلی و معروف
طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب برطوبت فضلیه
و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بر آن غالب و خروس بچه اعدل و مائل برطوبت و قول
ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیرمائی حاراند و میتواند بود که وجه شبهه کسانیکه
آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند
بخلاف مرغ بچه و ایشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس بسبب سردی مزاج خروس
بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نچنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی در ان تکون نمی
یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیراهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله

در جنگل و صحرای اطراف سکری گلی بسیار است بشکل وجثه مثل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن که بهندی
گلنگ نامند هرد و نوع گرم تر و خشکتر از اهلی خانگی اند * افعال و خواص * اما مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر
از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا پختهٔ آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پختهٔ
مالیخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بگیرند خروس پیر سال خورده را و
ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و آب گوشت آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمگرم بیاشامند
اخراج مواد سوداویه به نیکوئی نماید و مرقهٔ چوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه
شربا و جهت تعدیل فصول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بدان نافع و گفته اند فراریج مسمن اند و دجاج ممسك و
چون خروس سر را بسیار زبد و انند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بشکافته و آنچه درجوف آنست برآورند
و در ان نمک و بسفایج و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مهرا ریکن بماند و شبی زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند
اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریهٔ مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و
دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم با شبت و یا هرسه نیز اضافه مینمایند و این اقوی است در افعال
مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کنندهٔ و صاف کنندهٔ منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه
جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیهٔ رنگ رخسار و صوت و زیادهٔ
کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و پختهٔ آن با روغن تازه جهت سرفهٔ یابس و مداومت مرق و گوشت
یکقطعهٔ آن هر روز تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع
خوانیش گل و امثال آن و موافق معدهٔ رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و
رطوبت لزجه و آشامیدن نا پختهٔ آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب
و پختهٔ آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیهٔ صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه
آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای نیمگرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه
عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند و پیه دجاج معلوف بقرطم اقل دوازده روز جهت ابتدای جذام و پردهٔ
میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب
و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیهٔ خشك آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت
باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیهٔ خروس را در آفتاب
خشک نمایند و باوزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت
اندکی از آن و زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در
هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیهٔ آن برآورند و نمك در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند
و بتمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت قدری با شربت و تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون
خروس و مرغ را آشامیدن و خشك کردهٔ آنرا سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازهٔ رستهٔ پر آن جهت
رفع بیاض چشم آزموده و در و استخوان سوختهٔ مرغ سیاه با همورزن آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند و با پیه موم

سرشته حمول کنند جهت اعادهٔ بکارت از اسرار شمرده اند وخوردن سنک متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع وسرکین آن جالی وتند وخوردن یکمثقال آن با شراب ویا سرکه جهت رفع قولنج وسمیت نطر و طلای آن جهت بهق و برص وامثال آن وضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید وباید که بگیرند سرکین مرغیرا که مروض با غذیهٔ صالحه نموده باشند وازخاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند وگرما گرم برموضع گزیدهٔ هوام ومار بندند جذب سمیت نماید وچون سرد گردد تبدیل نمایند وبر سائر مواد جهت جذب آن بظاهر وبر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن ونیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعد زندهٔ آنرا تمام بکنند وبر موضع گزیدهٔ مار بگذارند جذب سمیت مینماید ومیمیرد پس مرغ دیگررا بجای آن بگذارند وهمچنین تا طلوع صحت یا بد وتناول آن با شبر وکشک وماست وپنیر وسائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس وبواسیر مصلح آن ادویهٔ حاره وشراب ومطبوخ آب انگور ودر محرورین سکنجبین وگفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است وچیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بران پیوسته میباشد در هنگام ریزگی وخامی وآنرا تخمدان میگویند وچون مرغ پیر شد واز تخم افتاد احیانا از شکم آن برمیاید در تاثیر انجماد شیر مانند پنیرمایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده نیمگرم بمالند

فصل الدال المهملة مع الخاء المعجمة

دخان * دخان * بضم دال مهمله وفتح خای معجمه والف ونون بفارسی دود وبهندی دهوان نامند * ماهیت آن اجزای ارضی لطیف حار یابس است که از اشیاء در حین سوختن وگداختن متصاعد گردد ومختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد ومتولد میگردد یعنی دخان شی حاد حاد وشیرین شیرین ومعتدل معتدل * طبیعت مجموع آن اند کی گرم بسبب باقی بودن دران اثرنا ربتی که از آن مفارقت کرده وخشک بسبب ارضیت مادهٔ ومستعمل در طب دخان القوارير ودخان الکندر در ادویهٔ عین ودخان المر والبطم در رطوبات آن وتاکل حادث ورماق ودخان میعه قویتر از دخان القوارير وبعد از آن دخان زفت وبعد از آن دخان قطران ومردخانیکه حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای شفار عین وغلظت حمرت وصلابت وریختن موی ودخان الزنجبيل جهت تقویت عین ببعد پل وطریقهٔ اخذ آن چنانست که آنرا نیم کوفته با پیه کردهٔ بز مخلوط نموده بر پارچهٔ کهنه پهن کرده بپیچیده فتیله سازند ودر زیر ظرفی مقبب مانند طاس وغیرآن بسوزانند تا دود آن دران جمع گردد پس بردارند واستعمال نمایند ودخان دوکان مخمصان درادهان ومراهم مستعمل ودخان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست وخوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع ودر حصی لبان مذکور شد

دخان القوارير * دخان القوارير * بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن دودهٔ شیشه است که در وقت گداز بر سقف کورهٔ آن مجتمع میگردد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی باصره وجالی وجهت سبل ناخنه وبردن گوشت زائد زخمها مفید

دخان الکندر * دخان الکندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسکون راء مهملتین * ماهیت آن دودهٔ کندر است که طاسی را ویا ظرفی قبه دار معکوس گذارند ودر زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن دران مجتمع گردد * افعال وخواص آن جهت ورم وقرحهٔ چشم ورویانیدن مژه ورفع موی زائد والتیام قروح اعضا نافع است ودر مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت

* دخن * بضم دال وسکون خای معجمه ونون وبفارسی ارزن وبشیرازی الم وبهندی کنکنی نامند * ماهیت آن نوعی از جاورس است ودو قسم میباشد یکقسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است ونازک که بزودی ازان جدا میگردد واین بهتر است ازبرای اکل ودوم آنکه پوست آن براق واملس وازان دیر جدا میگردد واین را بهندی چینه نامند ونیکو است ازبرای دوا * طبیعت آن سرد در آخر اول وخشک در دوم وازجاورس در خشکی کمتر * افعال وخواص آن قلیل الغذاء ومجفف وحابس بطن ازجاورس کمتر ومدر بول وبطئ النزول ازمعده واستعمال مقشر ومطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذا وجهت تلیین صدر وتولید منی نافع ومولد سده وسنگ مثانه مصلح آن شکر وعسل بدل آن برنج است دخن

* فصل الدال مع الراء المهمله *

* دراج * بضم دال وفتح رای مشدده مهمله والف وجیم بهندی تیتر نامند * ماهیت آن مرغی است قریب بجثه کبک وخوش منظر ودر هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی ومنقش بسیاهی واین را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است ودوم ازان کوچکتر وسیاه منقش بسفیدی وخاکستری واین را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت همه این نوع خوش منظر میشود وسوم ازان کوچکتر وسفید مائل بخاکستری ومنقش واین را گوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند ونوع چهارم از همه کوچکتر وخاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه وسفید واین را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمینهای کشت زار بهم میرسد وبلند پرواز نمیباشد وپای آن سه انگشت دارد وگوشت آن بسیار ثقیل ودیر هضم وصلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند وپرواز بسیار نمیتوانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد دراج

شیخ داود انطاکی اشتباها آنرا سمانی نوشته * طبیعت آن مائل بحرارت ودر اول یابس وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن گوشت آن لطیفتر از کبک وتدرو وبهتر از فاخته وزیاده کننده جوهر دماغ وفهم وحفظ وماده منی ومقوی معده معتدل المزاج ومرطوب مضر محرور ویابس المزاج مصلح آن ترشیها وزهره وخون وزبل آن جالی ورافع بیاض عین وآثار جلد وبقول مهریا رس پیه آن با روغن رازقی بجهت درد گوش عجیب الاثر

* درداب * بفتح دال وسکون را وفتح دال مهملتین والف وبای موحده بفارسی دستنبویه وبهندی کچری بفتح کاف وسکون جیم فارسی وکسر رای مهمله ویا در بنگاله کرمین وسیندنی نیز نامند * ماهیت آن از جنس خربزه کرمک است که ملیون نامند وکوچکتر ازان وبالوان واشکال مختلف میباشد زرد مخطط بزردی وسبزی وزرد مائل بسفیدی یکرنگ ومدور وشلغمی واندک طولانی ولحم آن کمتر از خربزه ومغز آن در خامی تلخ وبعد رسیدن شیرین میگردد با اندک تلخی وتخم آن رازه وصاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملیون دانسته اند وغلط است * افعال وخواص آن بوئیدن آن مقوی دماغ ومفتح سده آن وخوردن خام وپخته آن مدر بول ومفتت حصا مخصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم وقدری ازان را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد وتاثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است درداب

* درادر * بفتح اول وسکون زا وفتح دال والف ورای مهملات لغت فارسی است وآنرا دارون وسفیددار ودرخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون میگردد ونوعی از غرب است * طبیعت آن در اول سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض ونافع جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر وقطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن وقطور آبیکه از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن برمیآید جهت رفع کرمی که از امتلاء امراض درادر

بهمرسیده باشد وبرگ تازهٔ آن مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وپختهٔ آن ملین طبع وضماد آن جهت التیام جراحات تازه وجبر کسر عظام وبا سرکه جهت جرب رطب وپوست بیخ آن در افعال قویتر ویکمثقال آن با شراب ویا آب مسهل بلغم بعسر وطلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر ورطوبت ثمر آن جالی جلد بشره وجهت تپ دق وسرفهٔ مزمن مجرب وآب خیسانیدهٔ خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون ومولد سود امصلح آن شکر مقدار شربت آن تایک مثقال بدل آن وخشیزک است *

دروبطارس *دروبطارس* بفتح دال وضم را وسکون واو وفتح بای موحده وفتح طای مهمله والف وکسر را وسین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوطا است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید وبرا ن میپیچد مانند سرخس وکوچکتر از آن وبا اندک جلا وتلخی وتیزی وبیخ آن مشبک بهم پیچیده ومزغب وشیرین با عفوصت وتلخی وتندی وصلب براق ورنگ آن سیاه وسرخ وتوره نیز میباشد ونوعی از بسفایج است وبرگ آن مانند برگ نرکس واندک با حلاوت وتندی وتلخی * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بغایت قابض ومعفن وضماد آن جهت کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع و طلای آن بر بدن وورود ریاک کردن اوساخ وتکرار تازه بتازه نمودن آن در ستردن موی عجیبا لاثر مقدار شربت آن تایک دانک المضار یکدرهم آن کشنده بالتهاب ودرد شکم ومعالجهٔ آن معالجهٔ خربق اسود است *

دروفیتون *دروفیتون* بفتح دال وضم را مهملتین وسکون واو وکسر فا وسکون یای مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون وبقاف نیز آمده ولغت یونانی است وبعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ زیتون * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون واز ان درازتر وباریکتر وشاخهای آن کمتر از ذرعی وگل آن نارنجی وتخم آن مستدیر وکوچکتر از کرسنه ولون آن مختلف ودر غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود وبیخ آن بقدر ذرعی وبسطبری انگشتی ومنبت آن زمینهای نمناک وقرب بدریا * طبیعت آن درسوم گرم وخشک وابن بیطار وغیره آنرا سرد وخشک وتوبترا زلفاح دانسته اند * افعال وخواص آن بغایت مجفف وذرور سائیدهٔ آن قاطع خون والتیام دهندهٔ جراحت ونطول آن محلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند رافع کری وبردندان قالع آن وتدهین آن مسقط دانهٔ بواسیر ومسکن درد مفاصل وامثال آن وحمول آن مدر حیض ومجرب مقدار شربت آن تایکدانک مصلح آن قی کردن با سرکه وشیر تازه است *

دردی *دردی* بضم دال وسکون را وکسر دال مهمله ویا بفارسی لای نامند * ماهیت آن ته نشین عصارات است وبهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر وبفارسی دارتونامند * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب وجهت رفع حمرهٔ وقروح وقلاع وبردن گوشت زائد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وبزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم وبرمانزیدن جهت کلف ونمش وسائر آثار ونیکو کردن رنگ رخسار وتسکین دردهای بارد ومفاصل وورم پستان ومحرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر ویا در کوزهٔ گل اشته سوخته باشند بحدیکه سفید شد وباشد بغایت جالی ودر جمیع افعال قویتر ومستعمل تازهٔ محرق آنست وکهنهٔ محرق آن ضعیف ومغسول آن جهت جلای بصر ورفع غشاوه وناخنه وبیاض وضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن زرنیخ سرخ است وچون آنرا با قلی وشب تدبیر کنند جهت ازالهٔ مرخی مشد بغایت مؤثر وچون

يا بارود يعني شورهٔ سفيد كنند در اصلاح نقره و زردون زنگ مس بيعديل دانستهٔ اند

* دردی الخل * يعني لای سركه در جميع افعال ضعيفتر از سركه است مكرر در منع اكله كه قويتر است

* درونج * بفتح دال وضم راء وسكون واو وفتح نون وجيم لغت فارسي است * ماهيت آن بيخي است عقربي شكل درونج
پوست آن خاكستری رنگ كرهدار وعقدهٔ دار وعقده كرهٔ آن دوويا سه وبهترين آن باندك تلخي وخوشبوئي وبا صلابت واندرون
سفيد آنست وبرگ گياه آن شبيه ببرگ باد ام مائل بزردی ومفروش بر روی زمين ومزغب وساق آن مجوف بقدر دو ذرع
واز ميان برگ روئيده وبرگهای ساق آن متفرق وبار يكتر وراز تراز برگهای زير آن ازپنج عدد تا هفت عدد وگل آن
زرد ومجوف ومستعمل بيخ آنست وقوت آن تا ده سال باقي ميماند منبت آن اندلس وكوهستان شام خصوصا جبل موسوم
به بيروت ودر انجا معروف بعقربي است ودو نوع ميباشد فارسي ورومي بهترين آن رومي عقربي است يعني انچه بشكل
عقرب باشد * طبيعت آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل بلغم وسود او مراكند هٔ كنندهٔ رياح غليظه
ومقوی حواس ودل ومعده وسيرز ومفرح وباترياقيت وجهت خفقان وماليخوليا مراقي وتقويت هاضمه وتسكين وجع
رحم وتلطيف رياح غليظهٔ معده وامعا ورحم ورفع ضرر گزيدن عقرب ورتيلا وساير جانوران سمي ورفع طاعون شربا
وضمادا خصوصا با انجير وخوردن آن با شكر جهت صداع بلغمي ودرد سينه نافع مصر راس محرور المزاج ومصلح مصلح
آن را رب به زرد محرور رازيانه يارب غوره يارب ريباس وبهترين استعمال آن در خفقان وغير آن براي تسكين حدت
گرمي آن با شراب سيب وقليلي كافور است مقدار شربت آن يك درم تا دو درم بدل آن در دفع مضرت رياح رحم بوزن آن
زرنباد ودو ثلث آن قرنفل وگويند بدل آن عاقرقرحا است واز خواص آنست كه چون بيا ويزند ... آن را در داخل رون
خانه طاعون دران داخل نگردد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بريسماني بزير كمرگاه زن حامله جهت تسكين ... وحفظ
جنين از آفات اما بايد كه آن ريسمان را زن خود رشته باشد وتعليق سوراخ كردهٔ آن بطول جهت رفع ... در خواب
ودبدن خوابهای مشوش وباعث ديدن خوابهای نيكو است

* درياس * بفتح دال وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف وسين مهمله معرب ازدروس فارسي است درياس
* ماهيت آن نوعي از زردمنتن است گياه آن بقدر شبری وزياده از ان واز ساق آن شاخهای بسيار رسته وبرگ آن
شبيه ببرگ كنار وسبز مائل بسياهی ودرهر شاخی سه يا پنج تا هفت عدد برگ ميباشد وگل آن زرد ومستدير ... وكوچك
وبدبو وتخم آن شبيه بفلفل كوچكي وشيخ داود انطاكي درياس را تفسير بدواي ديگر نموده * طبيعت آن درسوم گرم
وخشك وبا برودت يعني مركب القوی * افعال وخواص آن مخدر ومسكر نيم درم تازهٔ آن مسكر قوی ومحلل بلغم وسودا
ومنبسط كنندهٔ جلد ومفتح سدد ورافع يرقان ورياح وزردی بشره وسرخ كنندهٔ آن وگويند چون در روغن طبخ داده
بوزن آن آرد گندم اضافه كرده با عسل بقوام آورند وبعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمايند در تسمين بدن مجرب
مضر سينه ومصلح مصلح آن كشنيز وكثيرا است

* دريان * بضم اول وسكون راء مهمله وفتح ياي مثناة تحتانيه والف ونون * ماهيت آن ميوه است منه ... به بلاد دريان
زيربادر تحت الريح كه عبارت از شهر تناسری ومركي وملاخه وشهرها وبلاد قريبه بآنها است مانند جزيرهٔ آچين و
پليميان ومرتبان وبتاوی وغيرها وساق درخت آن بلند وبرگ آن شبيه ببرگ كتهل وميوهٔ آن بزرگ وطولانی بهيأت

خربزهٔ افسرده و یا بزهٔ کوچک و پوست آن از پوست میوهٔ کتهل درشت تر و بوییات کتهل ودانه دارتر وبرسرمردانهٔ آن خاری چنانچه هنگام ثمرآن حیوانات مثل فیل وکرگدن وشیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمیروند وبوی میوهٔ آن بسیار تند وکریه بحدیکه در شامهٔ کسیکه گاهی نرسیده وآشنا بآن نباشد موجب تنفر وخوش آینده نیست بلکه صورت صداع است واندرون آن میوه خانها است در صفوف وعدد صفوف آن ازسه تا پنج ومابین فاصلهٔ خانها پوست سفید صلبی ودرهرخانه ازیکدانه تا پنج دانه میباشد ویکدانهٔ آن بهتراست وشکل آن دانه بشکل تمر بلوط سه پهلو وتخم آن مثل تخم کتهل وبعضی بزرگتر از آن وماکول لحم آنست بدون برده محیط بتخم آن بسیار ملایم ذایقهٔ شیرین ولذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر وفرق همین است که دسومتی ندارد وشنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده فرو میبرد وبسبب سختی پوست آن هضم ناشده درست دفع میکرده وگاهی درمیان فضلهٔ فیل درست آن یافت میشود ومردم آن بلاد دریان چینی را بسیار جویان وخواهان اند ومیگویند که آن برای تقویت بدن وقوای دیگر بهیمی بی نظیر است * طبیعت آن ظاهراً گرم وتر باشد * افعال وخواص آن بطئی الهضم ومقوی ومبهی است واز مردم مبالغات بسیاری درعفونت بوی آن ثمر ولذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند را لعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضلهٔ انسان شب مانده بتکرار متعفن شده ودرباب لذت آن میگویند که تاجرمالداری صاحب جهازی آنجا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود وچون عادی وآشنا ببوی آن شده ومانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود وآخر جهاز را نیز فروخت وبعد از آن مبلغ مدیون شد وبعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته بذکر دریان مشغول گردید وآخرالعمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی اعلم وعجب نیست زیرا که سابق در این ابواب شخصی که یکی از صحابه بوده درباب خمر گفته این شعر عربی را * شعر * اذا مت فادفنی الی جنب کرمة * تروی عظامی بعد موتی عروقها * ولا تدفننی بالفلاة فاننی * اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها * اگر این مرد نیز درباب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

* فصل الدال مع الفاء *

* دفلی * بکسر دال وسکون فا وفتح لام ویایونانی شیر بون وبسریانی رودیون وبعربی حبین وسم الحمار وبفارسی خرزهره وبهندی کنیر نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکقد ذرع وبرگ آن باریک وبقدر تا یک شبر وبی تشریف واندک ضخیم وصلب واملس واندک بدبو وتلخ وتند وگل آن خوش منظر ودونوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت پهت ودیگری سفید مائل بزردی که بهندی گربیر نامند ودرخشنده وبران چیزی مانند موی مجتمع وثمر آن پهن طولانی قریب بشبری واصلب ومملو از چیزی مانند پشم وبیخ آن دراز وباریک وشور ومائل بسرخی واکثری سفید رنگ بر عروق ونهرها میباشد ودر تمام سال بیخ آن باقی میماند ودرخریف گل میکند وبوی آن عظیم تر از نهری وسفید آن درامرباة وامساک منی قوی تر از سرخ آن ودرهند وبنگاله نبات آن تا بقامت میشود وهمیشه گل میدهد * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک وبا قوت سمیت * افعال وخواص آن بغایت محلل ورمهای صلب ومجفف وجالی واستعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشندهٔ انسان وبهائم ومواشی است وبرگ آنرا چون درشراب وانجیر بجوشانند ومقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن باکرده کاویا شامند از ضرر سم هوام ایمن ودربهائم نیز همین اثر دارد وضماد

پخته سائیده آن جهت تحلیل اورام صلبه و اذابهٔ انها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب وحکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برک آن جهت جرب وحکه و ذرور برک خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برک و کل آن جهت حلای رخسار و اصلاح موی و یا شیدن آب مطبوخ آن کشندهٔ کیک و ارضه و سلس و آب نقیع برک آن کشندهٔ بزو میش وحیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برک آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از کل برک تازهٔ آن که همراه پخته و آب آنرا کرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند با تش ملایم تا روغن بماند جهت قرطه که مقدمهٔ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبهٔ کهنه و امثال اینها نافع و چون بکیرند از برک آن و از زکشک ماست و از کبریت زرد هریک یک جزو و نرم کرفته با پیه کوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آنرا زائل کرده اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام ده و از ده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بمع سفید آنرا مقدار کمي در شیرکاو تازه دوشیده جوش دهند و کرم آنرا بکیرند و قلیلی از ان رابخورند تقویت باه و امساک مني بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برک انجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم تا یک درهم از برک و کل آن خواه پخته و خواه خام سائیدهٔ آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب کوشت مرغ چرب فربه سرد کرده مخیض و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع است در این امر و خرمای شهریز خرما یی بزرک دانه زرد و یا سرخ است و کویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب مکارند و برمی آید همان قسم لهذا باین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی ملح اب و رب عنب و با کره نیز نافع است

فصل الدال مع اللام

* دلب * بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسي چنار نامند و بفرنکي پلاطانس * ماهیت آن درختي است معروف و بسیار عظیم و برک آن پهن و منشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خاردار رخشي سبک و غیر ماکول * طبیعت آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با جرای قلیله * افعال و خواص آن جالي و نقوع کل آن که از ثمر آن کرفته باشند و ضماد برک تازهٔ پخته آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمي و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای کرم را نیز و بدستور ضماد برک تازهٔ غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازهٔ آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برک خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختکي آتش و ضماد پوست سوختهٔ آن بغایت جالي و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازهٔ آن با شراب جهت رفع سمیت کزید کي جانوران سمي و ضماد برک و ثمر آن با پیه جهت سوختکي آتش و بخور برک و ثمر آن در خانه جهت کریز اندن خنفسا و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباریکه بر برک آن می نشیند بغایت مضر عصبهٔ رئه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده *

* دلبوث * بفتح دال و سكون لام و ضم باء موحده و سكون واو و ثاء مثلثه اسم عربي بيخ سوسن سرخ صحرائي است معروف بسيف الغراب جهت آنكه برك آن شبيه بسيف است * ماهيت آن بيخي است شبيه بپياز كه بلاصق بهم باشند و لكن نه مدوّر بلكه ما نند پياز بريده اند ار دو دانه بالائي بزركتر از زيرين و بعد از خشكي بسيار صلب ميكردد و خشك آنرا در بغداد در بازار رسمه روشند و آنرا حب الفا فوخ مينامند جهت آنكه زنان بر رخسار خود براي سرخي و نيكوئي و انتفاخ ميمالند و كل آن شبيه بسوسن كبود است كه ايرسا نامند و سرخ مائل ببنفشي و آنرا صفرا غانيون و بعضي كسيفيون و بعضي ماخاريون نامند و برك اين بسيار كوچكتر و باريكتر از آن و ساق آن قريب بذرعي و برك آن از برك سوسن در ازتر و نموآن بيشتر در منبت آن اراضي معموره و مزارع * طبيعت آن در آخر دوم كرم و خشك و با رطوبت فضليه * افعال و خواص آن جالي و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهي و چون در شير تازه دوشيده بجوشانند نيكو لذيذ ميكردد و دفع ضرر آن ميشود و آشاميدن آن جهت تهييج باه موثر و بيد ستر آشاميدن آن با شراب و كويند بيخ بزرك فوقاني آن محرك باه و كوچك زيرين آن قاطع باه زنان و آشاميدن بالائي آن جهت قيلهٔ اطفال نافع و چون سه عدد بيخ آنرا در نبيذ بخيسانند هر روز از نيم رطل تا يكرطل از آن نبيذ بنوشند جهت خشك كردن داءالثعلب و ناسور و رفع رياح آن مجرب دانسته اند و بيد ستر آشاميدن يك درم از بيخ آن با ماء العسل تا چند يوم همين اثر دارد و ضماد آن با شيلم و يا ماء العسل جهت تحليل غريب نافع و با كندر و سركه جهت حذب خار و پيكان و طلاي آن جهت سرخي رخسار و رفع آثار و فرزجهٔ آن جهت كشودن حيض موثر مضر حلق مصلح آن در شير پختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

* دلدل * قنفذ بري است و انشاء الله تعالى خواهد آمد

* دلع * بضم دال و فتح لام و عين مهمله نوع كبير قنفذ است كه قنفذ جبلي و بفارسي خارپشت و بتركي كرپي و در مازندران شال تشي و در ديلم شاكره و بهندي سينو دنا منند * ماهيت آن حيواني است قريب بجثهٔ سك كوچك و در پشت آن بجاي موخارهاي ابلق از سياهي و سفيدي بقدر شبري و زياده و از قلم باريكتر و دو طرف آن باريك با تندي و چون بخشم آيد خود را جمع كند و حركت دهد خارها مانند تير از كمان جسته از آن جدا كردد با اندك آوازي * افعال و خواص آن در رو و سوختهٔ آن جهت جراحات بغايت مفيد و در ساير افعال مانند قنفذ است و انشاء الله تعالى در حرف القاف خواهد آمد

* دلفين * بضم دال و فتح لام و كسر فا و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون اسم يوناني و بعضي كفته اند بلغت رومي اسم نوعي از سمك است و خنزير البحر و بفارسي خوك ماهي و ماهي بيني دراز و بديلمي كچهٔ ماهي و بهندي سوس نامند * ماهيت آن حيواني است دريائي و سياه رنك سر آن شبيه بسر خوك و دندان دارد و بيفلس و بخلاف حيوانات ديكر حركت از جاي خود نكند و تنها سياحت نكند مكر با جماعت يكي پي ديكري * طبيعت آن سرد و تر قريب با عتدال * افعال و خواص آن كوشت آن مولد خلط غليظ و مقوي اعضا و بسيار چرب و پر پيه و ديرهضم و پيه آن كرم خوردن و ماليدن آن جهت درد مفاصل مفيد و چون در جوف حنظل مغز بيرون آورده كداخته بر آتش بكذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و كهنهٔ مزمن مفيد و تعليق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ايشان موثر

* دلق * بتحريك دال و لام و قاف بفارسي دله و باصفهاني موسوره نامند * ماهيت آن حيواني است كوچكتر از سك و بزركتر از سمور و شبيه بدان و در روس و بلغار بهم ميرسد و از پوست آن فرو ميسازند و دلق مينامند و كرمي آن كمتر و ثقل

آن بیشتر از سمور است ولیکن بد بو است ولهذا ملوک آنرا نمي پوشند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن زیاده کنندهٔ باه وگویند تعلیق چشم راست آن در خرقهٔ کتان بر صاحب تب ربع رافع آن وچشم چپ آن بر آن باعث عود آن وجلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است

* دلیک * بفتح دال وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف باصفهاني بنکل ودر تنکابن کلبک وبترکي آیت برونی ودر شام سرسرالدیک نامند * ماهیت آن اسم عربي ثمر گل سرخ صحرائي است مانند ثمر گل سرخ بستاني بقدر زیتونی وچون پخته شود زرد مائل بسرخي واندک سرخ واندک شیریني با عفوصت گردد وجوف آن مزغب ومحتوی بر دانهای صفید طولاني وگل آن برخار تر از بستاني وبی بو ومشتهٔ برجهار برگ وگویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود وابن مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض ورادع آشامیدن آن جهت تقویت دل وجگر ومعده ورفع اسهال صفراوی ودموی نافع ومضمضه وغرغرهٔ بطبیخ آن وسنون آن جهت خناق وتقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستاني مقدار شربت آن تا دو درم وجرم آن مورث سعال مصلح آن کلقند است

* فصـــــــــل الدال مع المیم *

* دم * بفتح دال وسکون میم بفارسي خون وبهندی لهونامند * ماهیت آن معلوم است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن دم مرحیوان درطی ذکر آن مذکور میگردد ومجموع آن جالي بیاض ومحلل اورام وبرشتهٔ آن قاطع اسهال ورافع شموم ودم بال کبوتر تازهٔ پربرآورده جهت رفع شبکوری مجرب است ودرحمام مذکور شد وچون خون در شکم منجمد گردد ویا در سینه یا در امعا ویا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند وازان اعراض ردیه از صغر نبض وضعف وغشي متواتر وسردی اطراف واختناق عارض گردد معالجهٔ آن معالجهٔ بسته شدن شیر است در معده وآشامیدن پنیرمایها خصوصا پنیرمایهٔ خرگوش مقدار دومثقال یا یک اوقیهٔ سرکهٔ تند یا مقدار یک مثقال حلتیت باشیر انجیر خشک وآشامیدن آب فوتنج باسکنجبین حامض وآشامیدن طبیخ تخم کرفس باماء العسل وقي کردن وبدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیواني یا انسانیکه فاسد شده باشد ودانند که اصلاح آن متعذر است برمی آورند وخون بدن حیوان ویا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان ویا انسان فاسد الدم صحیح وسالم میگردد وقبل ازین بچند سال این را معمول داشتند وچون دیدند که فائدهٔ چندان بران مترتب نیست وبالاخرة ضرر میرسانند ترک نمودند وطریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بحد لائق ومبض اوراببند مینمایند واز دست صحیح المزاج از زیر ربط وارد دست مریض مفصود از بالای ربط ببکدفعه وبسرعت تمام رگ میکشایند وانبوبهٔ بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند وخون صحیح المزاج ببدن مریض میرود وبعد رفع احتیاج انبوبه را بر داشته رگ هردو را ببند مینمایند ولد سترد ربدن شخص ضعیف ونایبر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن ومدعي آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند ودر هر نبضه یک دوره طی مینمایند از کبد بجانب قلب وداخل از قلب بجانب کبد وخارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون برمیآید واز بالای ربط برنمیآید بلکه خون را جذب میکنند ووجه عدم فائدهٔ وحصول ضرر یحتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس باخراج قدری خواه قلیل وخواه کثیر وادخال خون صحیح بدل آن بی فائده وباعث افساد آن بعد اختلاط بتتمهٔ خون

فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هرشی پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی بسنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیرموافق و تا زمانیکه استحاله یابد بسبب امتزاج آن خون فاسد و یا آن خون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد میکردد طبیعت نیز از هضم و نضج غذا ای جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح باقی العلم عند الله *

دم الاخوین * دم الاخوین * آنرا دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی میراد و کهی و رنگ برت نیز نامند * ماهیت آن صمغی است خالص الحمرة مائل بنفشی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصارهٔ گیاه سرخی است که از جزیرهٔ سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصة التجارب گفته که عصارهٔ میوه چوبه است و در ابوخلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیدهٔ صافی است که قطعا چوب در ان نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در ان مواضع بقم نمیشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن انچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر ازان قبیل ولیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و باقوت قابضه شدیده و یوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و منع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحهٔ چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ لحیة التیس است و گویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و در این امر علیل نداارد *

* دمادم * بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم * ماهیت آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانهٔ ماشی و بر سر آن نقطهٔ سیاهی * طبیعت آن سرد و گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان سرد و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانک و غیر اطفال یک دانک است *

* دماغ * بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه * ماهیت آن مغز سر حیوانات است * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن دیر هضم و باقوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد

* دمعة الشجر * کویند صمغ لبلاب است * افعال وخواص آن بغایت جالی وجهت ستردن موی آزموده است

* دن میا * یونانی نوعی از ماهی است که در مصر وحوالی آن سیسبا نامند ودر حرف السین انشاء الله تعالی مذکور میکردد

* فصـــــل الدال مع النون *

* دند * بفتح دال وسکون نون ودال مهمله مشهور بحب السلاطین است وبفارسی تخم بید انجیر خطائی وبهندی جیپال کوته وجمال کوته نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است در غلافی واکثر سه عدد در یک غلاف وهر یک با زدر غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی ودر طول ازان کمتر ومدور وغلاف آن در خامی سبز وغیر منقط ومغز آن در پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیکر وسفید رنک وچون کهنه کردد مائل بزردی وزرد وسیاه وپوسیده میکردد وبر بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیقی ودر وسط آن مدور ومغز زبانهٔ ویردهٔ وآن در تازکی سفید سبز رنک وبعد خشکی وکهنکی زرد وسیاه وپوسیده میکردد واین زبانه وپرده بسمیت میباشد وطریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت نه قبل ازان مقشر کرده زبانهٔ آنرا برآورده مدبر کرده بکار برند ودر قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شده ودر مقدمهٔ این کتاب نیز وبهترین آن سفید بالیدهٔ آنست وبعد ازان مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد وسیاه آن وآنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست وبرک آن شبیه ببرک بادنجان وازان نازکتر وبلندی درخت آن تابسه ذرع ودر هند وبنکاله تا بقد وقامت انسان دیده شده وکل آن زرد مائل بسفیدی ومنبت آن خطا وچین وهند وبنکاله وسنجرستان است وثمر خطائی وچینی آن بالیده تر وقوی تر از هندی وبنکالی وسنجری از همه ضعیف العمل تر است * طبیعت مغز آن در اول چهارم کرم وخشک ودر نهایت حدت وزبانهٔ آن در آخر چهارم وبا سمیت * افعال وخواص آن مقطع وجالی ومسهل بلغم وسودا واخلاط غلیظه وسوخته وجاذب رطوبات خام ورقیق از دماغ وعضل واقاصی واعماق بدن ومفتح وجهت استسقا ویرقان وسنک کرده ومثانه ووجع ظهر وورکین وساق ونقرس وبالجمله اکثر امراض باردهٔ بلغمیهٔ رطوبیه را نافع خواه بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه ومقویه ومعینهٔ عمل آن وچون حلق را میسوزاند اکر بدان رسد وتا مدتی سوزش ودغدغهٔ آن محسوس میکردد واکثر مردم راقی میآورد بهتر آنست جهت رفع آن حب مشوی آنرا شکسته در جوف دانه کشمش ویا مویز دانه برآورده کذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیکر یا شامل ویا نه واهل هند وبنکاله مقدار کمی ازان ابقدر بر داشت وآنکه اسهال کند باطفال شیرخواره اکر در مزاج شان سردی محسوس کردد باب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند والا با شیر مرضعهٔ آن حل کرده در مرض ام الصبیان ومرض دبه بتحریک دال مهمله وبای موحده مشدده وهما که در ان مرض پهلوهای اطفال میجهد وکریه واضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیکیرند ودر اکثر اعراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده با فاقه میآید مجرب است ونیز درمعاجین وغیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند وکفته اند اکتحال باب سائیدهٔ آن در چشم مار کزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت بچشم دارد وضماد آن با ماست جهت شقاق وداء الثعلب وبرص حیوانات وبدستور با آب لیمو وآب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب وبا ادویهٔ مناسبه جهت جمیع اورام بارده واوجاع وطلای آن حافظ سیاهی موی ولیکن مورث تورم وقرحه وتقشر جلد است وچون برلب رسد مرخی آنرا زائل کند وتکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج ویابس ونحیف البدن

و در بلاد و فصل حار استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پردهٔ میان آن و ملح برکردن و یا در آب لیمو یکشب خیسانیدن و با کثیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیلهٔ سیاه و یا کابلی و عصارهٔ غافت و افسنتین و سقمونیا و انیسون و یا زعفران مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با انیسون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بعیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد کرمی کند و اذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست دوغ یا شامد و یا شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اغراص قابضهٔ حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پردهٔ جوف آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویهٔ حابسهٔ لزجه و مغریه مانند شیرهٔ تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالودهٔ برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غورهٔ و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد العبهٔ مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه با لعبه و اشیای مغریه و روغن گل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیهٔ ملینهٔ جالیه مانند برگ چغندر و قطف و اجاصیه و خبیصه تناول نمایند

* فصل الدال مع الواو *

دواءالغربا * دواءالغربا * بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری * ماهیت آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی میروید بی گل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پختهٔ آن ماکول * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازهٔ غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوشبو کنندهٔ دهان و مسخن احشا است

دوب * دوب * بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است بفارسی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و غین معجمه نامند ماهیت آن علفی است خود رو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام میخورند و گرهدار و شاخهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه * طبیعت آن مائل بسردی و باعتدال اقرب و با تریاقیت * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که باهم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با فلفل جهت مارگزیده نافع و بدستور جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن یاسمن جهت جدا شدن و ریختن خشکریشهٔ جدری و بثورها و جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع

دادم * دوادم * بضم دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند صمغ

فرج مائل بسياهي كه در جوف درختهاي كهنه تكون ميكردد ودرمده افعال قائم مقام مومياني است

دود البقل * دود البقل * بفتح باي موحده وسكون قاف ولام بفارسي كرم سبزه نامند * ماهيت آن كرمي است كه در سبزه زارها وبر بركهاي سبزاشيا رتكون مييابد شبيه بهزار پا وازان كوچكتر ودرغايت سبزي * طبيعت آن سرد وخشك وتازهٔ آن بارطوبت * افعال وخواص آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه وضماد آن باروغن زيتون جهت گزيدن جانوران سمي نافع است

دود الحرير * دود الحرير * بفتح حاء وراء مهمله اول مكسور ودرميان هردو راياي مثناة تحتانيه ساكنه بفارسي كرم ابريشم نامند * ماهيت آن كرمي است اندك طولاني سرخرنك تيره كه در بعضي بلاد در فصل ربيع ودر بعضي در اوائل خريف نيز نرومادهٔ آن باهم جفت شده تخم ميدهند وآن تخمها را در بلاد سردسير در پارچهٔ پاكيزه بسته كيسان لطيف پاكيزه غير جنب وحائض در زير بغل ويا بروي ناف خود ميگذارند ومي بندند تا مدت بست يوم كه كرمي بدان رسيده بچه برآورند ودر بلاد گرم سير مانند بنگاله احتياج بدان نيست وبعد باهم جفت شدن نر را از ماده جدا ميكنند ونر را دور مي اندازند مادهٔ آن تخم ميدهد ببزرگي دانهٔ خشخاش كوچكي وسفيد رنك وآنرا نيز دور مي اندازند وتخمها را برروي پارچهٔ لطيفي پهن ميكنند وبالاي آن پارچهٔ پنبه دار ياده وده لائي ميا اندازند ومحفوظ ميدارند تا بچه برآورند وچون بچه برآورند سفيد ميباشند پس سرخ رنك تيره ميگردند برك توت را بسيار ريزه كرده براي آنها ميپاشند وآنها اندك اندك مي خورند وتدريج بزرك ميشوند وچون بزرك شدند احتياج بريزه كردن برك توت نيست بلكه بركهاي درشت وشاخهاي آنرا براي آنها ونزد آنها مي اندازند وآنها ميخورند زيرا كه خوراك آنها همانست وتا سه ماه بكمال ميرسند وميكويند درين هنكام شش روز سه بار اصلا برك توت نميخورند بازاول يكروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنيدن پيله برخود ميكنند وتا سه ماه ديكر پيلهٔ آنها باتمام ميرسد زيرا براي نتاج وتخم كيري وبچه كشي ميگذارند واينها پر برآورده پيله را سوراخ كرده بيرون ميروند كسانيكه عمله و ماهر بدانند نروماده آنها را باهم جفت نموده بدستور مذكور تخم گرفته پرورش مينمايند وتتمهٔ پيلها را در آفتاب ميا ندازند تا خشك گردد وكرم دران پيلها بميرد از براي اخذ ابريشم زيرا كه ابريشم از پيله سوراخ شده خوب برنمي آيد ودر مازندران وكيلانات ايران شنيده شد كه پيلهٔ آن بسيار بزرك باليده بسطبري شصتي بلكه ازان قوي تر وبه بلندي آن ودر بعضي جاها شبيه ببيضهٔ كبوتر وسفيد رنك ميشود ودر بنگاله سالي دومرتبه پيله ميتند يكي اوائل بهار تا اوائل برسات ويكي اوائل خريف انچه در اوائل بهار واوائل برسات يعني ايام وموسم بارش ميتند بهتر ميباشد * طبيعت آن در اول گرم ودر دوم خشك * افعال و خواص آن آشاميدن آن جهت خفقان وسه درهم ازخشك آن جهت خفقان وسه درم ازخشك آن كه سوده وبامرق كندم چند روز متوالي بخورند جهت تسمين بدن ونيكوئي رنك رخسار وتقويت باه موثر وضماد پختهٔ آن در روغن كنجد جهت خناق واورام بارده وتقويت باه وتعليف مرغ بدان بغايت مسمن آن وخوردن گوشت آن مرغ مسمن ومقوي باه و خاكستر سوختهٔ آن جهت التيام زخم وتجفيف رطوبات آن ورفع آثار وتعليق يكعدد زنده خشك كردهٔ آن در خرقهٔ ارغواني بسته جهت رفع تپ موثر است

دود صنوبر * دود خشب الصنوبر * بفارسي كرم درخت كاج نامند * ماهيت آن كرمي است سبز رنك كه در درخت كاج

تکون میابد * طبیعت آن حار و خشک تر بیب بد راریح است لهذا دیسقوریدوس وجالینوس در د رابیح ذکر کرده اند

* افعال وخواص آن ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل واورامی که حاجت بشکافتن باشد وازالهٔ کلف ومجروح

کردن هرعضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر وبك مثقال آن کشندهٔ انسان واعراض خورندهٔ آن مانند اعراض دود الخل

خورندهٔ ذراریح ومعالجهٔ این نیز قریب بدانست

* دود الخل * بفتح خاء معجمه وتشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ باریک

که در سرکه تکون میابد * افعال وخواص آن سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر وضماد دود الزبل

آن رادع ومحلل ومقوی اعضا است

* دود الزبل * بکسر زای معجمه وسکون باء موحده ولام * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ وکوچک که در

سرگین ومزبله بهم میرسد * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون

کهنه تا که بپخته ومهرا شود جهت قرطه که ریختن موی تمام سر ومقدمه کچلی است وداء الثعلب مجرب ومالیدن روغن آن

جهت بواسیر وامراض مقعده مفید * دوسر

* دوسر * بضم دال وسکون واو وفتح سین مهمله وبشین معجمه نیز آمده وراء مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است

مانند گندم ودر مزرع آن میروید واز آن درازتر ودرشت تر ودانهٔ آن باریکتر وخوشهٔ آن متفرق وپوست آن سیاه و

بعضی سرخ نیز ودر هر خوشه دو غلاف ویا سه بشکل فتیله ودانه آن درمیان پردهای غلاف آن وخوش طعم مائل بشیرینی

وبشیرازی تخم آنرا کرکاس نامند * طبیعت آن گرم در اول وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص

آن منضج ومحلل ومجفف وملین اورام صلبه ودو درم آن مسهل ومخرج اقسام کرم معده وضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر

منفجر ومضوغ آن جهت غرب منفجر واکتحال آن با نشاسته وزاج ونبات مصری جهت تحلیل دانهٔ که درچشم برآمده باشد وضماد

آن بتنهائی جهت جرب رابتدائی اورام صلبه وداء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم است دوقس

* دوقس * بضم دال وسکون واو وضم قاف وسین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه

ببرگ رازیانه واز آن کوچکتر وباریکتر وببلندی شبری وگل آن چتردار مانند کشنیز وسفید وثمر آن سفید وتند بو ومزغب

ومنبت آن مواضع سنگلاخ وآفتاب رو وتخم آنرا قمیله ونبات آنرا حشیشة البراغیث وبلغت دیلمی کیك داش نامند و

قسمی دیگر شبیه بکرفس وخوشبو وتند که زبان را میگزد وتخم آن شبیه بانیسون وبی بو وقسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و

گل آن سفید وچتردار مانند گل زردک وتخم آن شبیه بزیره وباتندی وبیخ آن در طعم شبیه بزردک وبغلظت انگشتی و

برگ آن بیزغب وجالینوس دوقو ودوقس را یکی دانسته ودیسقوریدوس از اصناف زردک بری شمرده وحکیم میر محمد مؤمن

نوشته که این بتحقیق اقرب است ومن اقسام آنرا مشاهده نموده ام وبهترین اقسام قسم اول است * طبیعت آن درسوم

گرم وخشک * افعال وخواص آن مسکن سرفهٔ مزمن ومغص ومدر حیض وبول بقوت ومسقط جنین وبا شراب جهت

نهش رتیلا وضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه ومدر بول وحیض وبدستور برگ آن اما ضعیف العمل وبیخ قسم اول

آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه وتخم آن محلل نفخ ورياح ومعین برهضم وآشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ سینه واخراج

اخلاط آن بنفث وتحلیل مواد غلیظه از امعا واستسقای زقی ومقوی فعل آن تخم کرفس ومقدار شربت آن دو مثقال

وبدل ون تخم کرفس جهت لزیدن عقرب وتنقیهٔ رحم واعانت برحمل وقطع شهوت د رمحرور ین ویابس مزاجان ونطول طبیخ آن جهت عقرب کزید ه وجانوران سمی چون تخم آنرا بکوبند و بر رخت خواب بپاشند رفع اذ ست کیک نماید کیک درانجا نماید وتخم د وقسم دیکر درافعال وخواص مانند د وقوا ست وازان ضعیفتر*

دوقو
* د وقو * بضم دال وسکون واووضم قاف وسکون واو ولغت یونانی است وآنرا د وقوا غریا ود وقوبری نیز نامند * ما هیت آن تخم جزربری است وبعض آنرا استسقاقل وکیاه آنرا خرس کیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار د وست میدارد وکویند بشیرازی آنرا بلدران نامند وآن شبیه بنانخواه است وازان ریزه تروباللد ک تندی وکیاه آن زیاده برشبری و برک آن مانند برک رازیانه وازان ریزه تروچتر آن مانند چتر کشنیز وکل آن زرد وتند طعم وزغب دار وخوشبو وبعض آن بسطبری انکشتی وباریک تر ازان وقریب بشبری ود رطعم مانند جزر ود رقزوین کزر نامند وبهترین آن تازهٔ زرد رنک آنست * طبیعت آن درسوم کرم ودردوم خشک وبعضی دردوم کرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن درجمیع افعال قویترازجزر بستانی است سوای تحریک باه که جزر رخواص نبات آن مذکور شد ومراد ازمطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنه وفضول سینه وتقویت معده وهاضمه وباه وازدیاد منی وتحلیل نفخ ریاح ومواد غلیظهٔ بلغمیه وتفتیح سدد وادرار بول وتفتت حصاة کرده ومثانه وادرار نمودن حیض وتنقیهٔ رحم واعانت برحمل وعسرولادت واسترخای مفاصل ووجع آن ومغص وتشنج اطفال واستسقای طبلی وکزیدن عقرب وسائر هوام مجرب دانسته اند وآشامیدن یکدرم تادودرم آن بادووزن آن ترمس جهت قتل حب القرع وریزاندن آن وضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن برموضع عقرب کزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کثیرا ومضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دووزن آن تخم زردک وکویند بوزن آن تخم کرفس است

* فصل الدال مع الهاء *

دهن
* دهن * بضم دال وسکون ها ونون بفارسی روغن نامند خواه ازحبوب نباتات کمرند وبا ازکلها وباشکوفها وبابرکها وغیرها بعمل آورند بطریقیکه درمقدمهٔ این کتاب ودرقرابادین کبیر درحرف دال ذکریافت ودهن هرچیزی درجای خود مذکورمیکردد

دهن البلسان
* دهن البلسان * بتحریک باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون بفارسی روغن بلسان نامند وآنرا البن البلسان وصمغ البلسان نیز کویند وفی الحقیقة لبن است نه دهن * ماهیت آن سه نوع است خالص ومصنوع ومرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی ازحموضت که زبان را بکزد وصاف سرخ حقیقی باشد و چون درشیر اندازند شیر را منجمد سازد وچون درآب اندازند ته نشین نکردد وچون درآب حل کنند آب را برنک شیر کرداند وچون به پشمی آلوده بشویند درپشم ازان اثری نماند وقوت این تا سیها رسال باقی میماند وبهترین همهٔ این قسم است وهرچه بدین اوصاف نباشد ردی ومغشوش است وطریق اخذ دهن آنست که دراول طلوع شعری یمانیه تنهٔ درخت آنرا تیغ زده انچه ازان تراوش نماید بکیرند ومصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میکیرند جوب بشام وبسباسه ومیعهٔ سائله وروغن تخم تربا اجزاء متساوی ومجوشانند مجموع را باده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف منما یند واین درنفع بعد ازاصلی است ونیزشاخ وبرک وچوب وحب بلسان را درآب جوش میدهند وباروغن زیتون بدستورمقرر مرتب مینمایند واین بعد ازآنست ومغشوش آن آنست که آنرا بعضی باکرامان مانند دهن حبة الخضراء وحنا ومصطکی وسوسن ومانند اینها

مغشوش مینمایند وبعضی بعسل وموم وروغن مورد وحنا ورا تینج غش میکنند واین زبون ترا زهمه است * طبیعت خالص آن دراول سوم گرم وخشک وباقوت تریاقیت * افعال وخواص آن مقوی دماغ واعصاب وقوت باصره ورحم وجهت امراض بارده دماغیه وعصبانیه مانند فالج ولقوه وکزاز وصرع وصداع ودوار ورعشه واسترخا وقروح سر واوجاع مفاصل وحلق واسنان وعرق النسا ونقرس وهمه اوجاع بارده رطبه وظلمت بصر وبیاض وسبل وغشاوه وحدت بصر ونزول آب وثقل سامعه وکری گوش حادث از برودت ورطوبت وضیق النفس وربو وسعال وانتصاب نفس وقروح ریه وضعف معده وکبد وطحال وگرده ومثانه وتفتیت حصاة وعسر البول وسلس البول واسترخای قضیب وامراض مقعده وتلیین صلابت وتحلیل مواد بارده ورفع لرزتبها ووضع وامراض مقعده ورحم واوجاع آن واخراج جنین ومشیمه وادرار حیض ونشف رطوبات آن واعانت برحمل وپاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا وطلاء وتمریخا واکتحالا وقطورا وسعوطا وحمولا وفرزجة ومفردا ومرکبا نافع ومانند تریاقات است درمرکبات ومقاوم سموم بارده مانند عقرب وسائر هوام وخانق النمر وامثال اینها است وآشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت واذیت خانق النمر وفطر ونهش هوام سمی ویکدانگ ونیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال واوجاع سینه وچون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده دربینی کنند جهت سکته وجمود وحمول آن جهت اخراج جنین ومشیمه وبدستور حمول آن باموم وروغن ممزوج کرده وضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار واستخوان مقدار شربت آن تانیم مثقال بدل آن یک وزن ونیم تادو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که دران حب وعود بلسان جوشانیده باشند وگویند روغن کاوی که دران مرمکی جوشانیده باشند وگویند روغن نارجیل است وگفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند دراکثر آثار مانند دهن بلسان است وبهترین ابدال آن میتواند بود

دهن الکرجن

دهن الکرجن * بفتح کاف عجمی وسکون رای مهمله وفتح جیم ونون اسم هندی است * ماهیت آن روغنی است که از تنهٔ درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز باصطلاح قدیم وبهندی چتگام وچاتگام نیز مینامند بسیار است بعمل میآورند بزدن تیشه بر تنهٔ درخت آن ونصب کردن ظرفی بدان موضع وبانحای دیگر نیز ورنگ آن روغن درتازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد وچون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده وچون بسیار کهنه گردد غلیظ وچسپندگی آن زیاده میگردد وبرای رفع کرم خوردن چوب عمارت وتختهٔ دروازه وغیر آن دربنگاله اکثر میمالند ونصاری در رنگ آمیزی کشتی وجهازات وعمارات داخل رنگها می نمایند وچوب اندرخت بسیار رخو وریشه دار ودرتازگی چرب که مانند فتیلهٔ دهن آلوده مشتعل میگردد وبکار عمارات بجز سوختن نمی آید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل اورام است

دهنج

* دهنج * بفتح دال وهاونون وجیم بفارسی دهنهٔ فرنگ نامند * ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که درمعدن طلا ونقره ومس وآهن تکون مییابد از ابخرهٔ کبریتیه که صعود مینماید ازان معدن ودرخلال وفرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد وبطول زمان سرد ومنجمد ومتحجر میگردد وآنرا تجار معدنی مینامند والوان میباشد بعضی سبز تیره که درهنگام صفای هوا صاف وهنگام کدورت کدر گردد گویند فیروزه نیز چنین میباشد وبعضی طاؤسی رنگ مائل بسرخی اندک براق وبعضی طاؤسی رنگ مائل بزردی وبعضی مائل بسیاهی وبهترین همه سبز تیره است وآنرا دهنهٔ فرنگی نامند وبعد ازان در بهتری

طاؤسي مائل بسرخي است وبدترين همه طاؤسي مائل بسياهي ومعدن آن فرنك است وازآنجامي آورند وانطاكي كفته
كه از روس وقبرس مي آورند وصاحب اختيارات نوشته كه معدن آن فرنك وكرمان وخراسان ودر ولايت فارس وشبانكاره
وسيرجان وشيراز هم ميباشد وآنچه فرنكي است آنرا فرندي نامند جهت آنكه بران نقشي مانند جوهر شمشير ميباشد وآن
جوهررا بتازي فرند نامند وشيرين وترش ميباشد شيرين آن آنست كه چون بسايند وبرآنچه ريزند آنچه رنگ برندارد وترش
آن بالعكس وفرق ميان طلائي ونقرئي ومسي وآهني بدانست كه باآب ليمو برآهن صيقلي مانند صفحهٔ كارد وياشمشير بسايند
اكر زرد طلائي برآيد طلائي است واكر برنك نقره نقرئي واكر برنك مس مسي واكر برنك آهن آهني وبهترين همه طلائي سبز
تيره فيروزهٔ شيرين آنست ومستعمل در امراض عين همين نوع است پس نقرئي وكفته شده كه ترش آن در صنعت كيميا
مستعمل است * طبيعت آن در اول چهارم كرم وخشك وبعضي سرد دانسته اند * افعال وخواص آن جالي وملطف
ونيم درم آن فادزهر سموم مشروبه ومسي آنرا چون باآب ليمو سائيده افيون خورده اكر بياشامد وقئ كند سميت را دفع
نمايد ودر غير دفع سم نبايد خورد زيرا كه خود سم قاتل است بجراحت امعا وكويند معالجه بد يرنيست ونكاهداشتن آن
در دهان وفروبردن آب آن نيز همين اثر دارد وسعوط حكوك آن باآب سداب جهت رفع صرع بيعديل وبدستور نفوخ
آن با مشك سوده شده دفع همين اثر دارد واكتحال آن جهت تقويت باصره وقلع بياض چشم مجرب خصوص با مرواريد ناسفته
وتوتياي هندي اجزا متساوي كه نرم سوده وبحرير بيخته در چشم كشند وازخواص غريبه آنست كه چون سائيده در چشم
دواب كشند دفع حبس البول آن نمايد وطلاي آن با سركه جهت قوبا وسعفهٔ سوداوي در سر وجميع اعضا وجهت بهق
وبرص ورفع اذيت عقرب كزيده نافع

* دهمسا * بفتح دال مهمله وخفاء ها وفتح ميم والف وسين مهملهٔ مفتوحه والف ودهماسه بفتح دال وخفاي ها وفتح دهمسا
ميم والف وفتح ها وها در آخر نيز آمده وكويند اسم هندي شكاعي است وفي الحقيقة غير آن است * ماهيت آن كياهي
است هندي في الجمله شبيه بكياه شكاعي * طبيعت آن سرد وخشك كفته اند * افعال وخواص آن جهت دارو
جوشش دهان وسرفه وضيق النفس وحميات وتقويت اعضا وتصفيهٔ خون فاسد وصفرا وتسكين عطش وقئ ودفع دماميل
وجذام نافع

فصل الدال مع الياء المثناة التحتانية

* ديفروجس * بكسر دال وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم فا وراء مهمله وسكون واو وكسر جيم وسين مهمله وبضم جيم نيز ديفروجس
آمده لغت يوناني است بمعني مضاعف الاحراق وديفروجاس وديرجاس نيز نامند * ماهيت آن سه نوع است يكي
معدني است كه ازجزيرهٔ قبرس ازجاهي بيرون مي آورند وبآفتاب خشك نموده ميسوزانند واين نوعي از طيني است
كه بعد خشك شدن مانند حجر صلب ميكردد ونوعي ديكر دردي وخاك مس است كه بعد كداختن در بوته ميماند وآن
در طعم وقبض مانند مس است ونوعي ديكر مرقشيشاي سوخته است واين را بيوناني لوريطس نامند ودر تون حمام تا
چند روز آنرا مانند آهك ميسوزانند وچون سرخ كشت برميآورند ورنك اين سفيد مانند نقره است وبعضي ازسنكريزهٔ
مس ازمعدن برآورده ميسازند وبهترين آن صنف اول آنست كه در ان طعم زنجار باشد وزبان را بسيار منقبض وخشك
كرداند وبعد ازان در خوبي نوع دوم است وهردو مستعمل اند * طبيعت آن كرم وخشك وبسيار مجفف ونوعي ثاني
مركب از حرارت ناريهٔ ميلله وارضيهٔ قابضه * افعال وخواص آن نفوخ آن در حلق جهت التهاي خناق وذرور

آن جهت جراحات خبیثه وقلاع وجوشش دهان والتیام زخمها وامهات منقطع وحبس خون آن بشرط تکرار عمل وبد ستور جهت قروح عانه ورد برو خوردن کوشت زائد ونرم وباریک کردن موی غلیظ وباموم روغن جهت تحلیل دبیله وخشک کردن قروح سر وچون با سرکه بسایند وبر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع وخوردن آن مهلک است

دیک بردیک * دیک بردیک * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف اسم فارسي است وبشیرازی مرک موش عملي نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زرنیخ وزنجار وآهک وزیبق است که مجموع را سائیده درد ودیک مضاعف یعنی یکی بر دیکری بعمل میآورند وگفته اند ازترا کیب اطبای نارس است وشیخ داود انطاکي که ه ازترا کیب نجا شعه است که از برای خلفای عباسي ساخته اند * طبیعت آن بسیار حار رحاد یابس اکال است * افعال وخواص آن ذرور آن جهت اکلهٔ دهان وهر عضو که باشد بزودی باصلاح میآورد وبدستور ناصور وقروح ساعیهٔ فاسده را ولحم زائد را بخورد وقطع خون جراحات وتجفیف رطوبات از هر عضو مینماید وطلای آن باعسل جهت قلع آثار ودانهٔ بواسیر موثر وازخوردن آن حالتی شبیه ازخوردن اسفیداج وزرنیخ وزاج عارض میگردد علاج این نیز مانند علاج آنها است ونسخ آن در قرابادین مذکور شد ومیشود ان شاء الله تعالی

دینساقوس * دینساقوس * بکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر نون وفتح سین مهمله والف وضم قاف وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعني دائم العطش وآنرا اخس الکلب وجزامغه نیز ومشط الراعي وبشیرازی طوسک نامند * ماهیت آن نوعی از خار است وساق آن بلند وخارناک وبرک آن محیط برساق آن وشبیه ببرک کاهو وبرسر هر بندی ازساق آن دوبرک دراز خاردار مزغب ودربیرون ودرون برک آن برآمد کیها مانند حباب وخاردار وطرف برک متصل بساق مجوف وعمیق که آب باران دران جمع میشود وبرهر شعبهٔ که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خارپشت وخاردار وبعد از خشکي سفید میکردد وچون بشکانند درجوف آن کرمهای ریزهٔ سفید شفاف میباشد وقوت آن مدتها باقي میماند * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مجفف وبا قوت تریاقیه وجالي آشامیدن نقیع مطاول آن درآب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز وخلط غلیظ وتفتیح سدد ورفع لرز حمیات وپختهٔ آن مقوی قصبهٔ ریه ومحلل خناق ومدر بول ومخرج کرم معده وضماد آن جهت ثآلیل وقروح شهدیهٔ سر وضماد پختهٔ آن جهت بحس کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن وسوختن نکند مستعمل وطلای مطبوخ بیخ آن باشراب جهت شقاق مقعده ونواصیر وتفمید سرآن بجای ثمر آن بعد از ریختن برموضع کزیدهٔ افعی وغیرآن جهت رفع سمیت آن نافع وچون قدری از سرآنرا در رلتهٔ بسته درشیر حل کنند تا تمام آن حل کردد وازان قدری درشیر دیکر ریزند باعث نیکوئي انجماد آن میکردد وچون کرمهای جوف ثمرآنرا درپوست حیوانی بسته برکردن ویا بربازو بندند جهت رفع تپ ربع موثر دانسته اند مضر کرده مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن تاسه درم است

دیودار * دیودار * بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وواو وفتح دال والف وراء مهملات اسم فارسي است وبعربي شجرة البق وشجرة الجن نامند وشاید اسمی مرکب از هندی وفارسي باشد زیرا که دیو بهندی شئ بزرک عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم وبلند میباشد ودار بفارسی بمعني چوب است وآنرا بهندی چیر نامند ودیودار نیز * ماهیت آن درختی است بسیار عظیم وبلند وراست تا پنجاه وشصت ذرع وزیاده هم ونصاری وجهازرانان برای دول جهازات وغیرآنها

وکشتي هاى بزرگ بقيمت اعلى آنرا ميخرند ودول جهازات عبارت از چوب راست بلندى است که در وسط کشتي براى آويختن بادبان نصب ميکنند وچوب آن بسيار تند بو و طعم و رائحهٔ روغن آن قريب برائحهٔ بارزد است اغلبکه بارزد روغن اين باشد وياد رختي قريب بدين و برگ آن اندک عريض طولانى نازک بي تشريف بقدر برگ سادج وکوچکتر ازان ومنبت آن اکثر سواحل دريا وملک فرنک وازضمائجاد ربنکاله آمده بافراط شده ود رهندوستان وشايد د رد کهن هم باشد *طبيعت آن کرم وخشک درسوم ولبن آن که دهن آنست درچهارم کرم ودرسوم خشک *افعال وخواص آن رادع ومحلل قوى اورام بارده ومسکن اوجاع والم کزيدن هوام بارده وبهق ضماد او وآشاميدن سائيده خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض بارده دماغيه وعصبانيه وريزانيدن سنک کرده ومثانه ورفع اسهال بلغمي وفواق ريحي وتحليل رياح ونفخ شکم ودفع حميات بلغميه وبلغم فاسد وجلوس درطبيخ آن جهت قروح مقعده نافع مضر رئه مصلح آن کثيرا وصمغ عربي وروغن بادام شيرين مقدار شربت آن تايکدرم است ضماد آن جهت تحليل خنازير واکثر اورام بارده نافع است

باب نهم دربيان ادويه که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصـــــــل الذال مع الالف

*ذاقني الاسکندراني *بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون وياآخرحروف لغت يوناني است بمعني غار الاسکندراني *ماهيت آن کياهي است برگ آن قريب بدرخت غار جبلي وشبيه ببرگ مورد وازان بزرکتر وسفيد طولاني وشاخهاى آن بقدر شبري وازساق مابين برگ آن ثمر ميرويد بقدر نخودى وسبز مدور وبيخ آن خوشبو وشبيه بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستانها *طبيعت آن دردوم کرم وخشک *افعال وخواص آن آشاميدن بيخ آن بقدر شش درم باطلاء که نوعي از شراب است جهت ادرار نمودن بول وحيض واخراج مشيمه ورفع تقطير البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بيخ وثمر آن تا دومثقال است ذاقني الاسکندراني

*ذاقني ويداسي *بکسر واو وسکون ياء مثناة تحتانيه ودال والف وسين مهمله وذاقنويداس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر ياء مثناة تحتانيه وفتح دال مهمله والف وسين مهمله نيز آمده لغت يوناني است بمعني شبيه بغار ذاقني ويداسي *ماهيت آن قسمي از مازريون عريض الورق است ومغربي مازرون ودرشام بقلة نامند ساق آن بقدر ذرعي وشاخهاى آن بسيار باريک ودرنصف اعلاى آن ميرويد و پوست شاخهاى آن قوى ولزج وچون بچشند زبان رابکزد وکل آن سفيد وثمر آن بعد رسيدن سياه ميکردد ودانهٔ آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمين وارض شام خصوص کوه لبنا *طبيعت آن درآخر سوم کرم وخشک *افعال وخواص آن حاد ومفتح ومحلل آشاميدن دومثقال از برگ آن مسهل قوى بلغم واخلاط غليظه ومقئ ومدر حيض وبدستور آشاميدن پنج حبه از دانهٔ آن وخائيدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حيض وبدستور شربت آن وآشاميدن آن مجوز نيست زيرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است ومصلح آن نشاسته وکثيرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قيراط واز بيخ وثمر آن تا دومثقال است

*فصـــــــل الذال مع الباء الموحدة

*ذباب *بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبا بفارسي مکس وبترکي شين وبهندى مکهي نامند *ماهيت آن ذباب

از جملهٔ حشرات الارض و تکون از فضلات میباشد و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یکهفته پر برمیآورد و بزرگ و کوچک میباشد بزرگ را خرمگس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست * طبیعت آن در اول گرم و تر * افعال و خواص آن محلل و جاذب و متهوع و مقیء و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آنرا انداخته بر شعیرهٔ چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زائل گرداند و مجرب و بدستور چون بر موضع زنبورگزیده بمالند بقوت وجع آنرا تسکین و سمیت آنرا جذب نماید و ضماد نوع بزرگ و یا کوچک آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زائد آن مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن آن بشدت بر داء الثعلب مجرب و بتنهائی جهت تحلیل ورم چشم و صاحب ابن اجمل گوید که خوردن پخته و خام آنرا منود جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و کذا اشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضلهٔ مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعهٔ از عوام و زنان که تجربه نموده اند آنها فضلهٔ آنرا که بر ریسمان شبها می نشینند جهت ازالهٔ بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند و فعل آن مانند آطریلال است و چون فضلهٔ آنرا با قرا قروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آنکه مکرر مگس را در روغن کنجد اندازند و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز منصل کشنده اقسام مگس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مگسی سازند و در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس از انموضع بگریزد *

* ذبل * بفتح ذال و سکون باء موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز کچکره نامند * ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل بزردی و براق و صلب و از آن دستهٔ کارد و قلم تراش و پاندان و قلمدان و غیرها میسازند و ابلق زرد و سیاه مایل بسرخی میباشد و شنیده شد که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میگردد پس از آن بهر شکل آنچه میخواهند میسازند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر و با عسل جهت التحام قصبهٔ ریه و نفث الدم و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانه بواسیر و طلای سوختهٔ آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهمرسد و شقاق و خروج آن نافع و نیز زجهٔ آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع نخالهٔ بن موی و تولد قمل و ریختن موی مؤثر است و نیز گفته اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است

* فصل الذال مع الراء *

* ذراریح * بفتح ذال معجمه و زاء مهمله و الف در اوسط و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء

مهمله بترکی الاکلنك و بدیلمی دارساس و باصفهانی قسمی از هون نامند * ماهیت آن حیوانی است و دو نوع میباشد
بزرگ و کوچك بزرگ آن بقدر زنبور و کوچك آن از مگس بزرگتر و پهن و بدبو بر نبات تازه مینشیند و در آنجا تکون مییابد
بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون یابد و زرد مائل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در پر آن باشد
و انچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشد ردی بود و سائر اقسام آن غیر مستعمل و چون آدمی را بگزد بی اختیار ادرار بول
جاری شود * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشك و در سموم نیز گفته اند * افعال و خواص آن بسیار تند
و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن محرق آن رافع سبز و مفتت حصاة و مدر بول و حیض
و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است
و گویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع میکرد و عوام را اعتقاد آنست که سگهای بسیار کوچك در جوف
صاحب آن متکون میگردد و این دوا آنها را با ادرار دفع میکند و در اخراج مدتك کرده و مثانه نیز سوزاند است و دستور
احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچهٔ بپیچد و بخار سرکهٔ جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث
تلطیف آن میشود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص نافع
و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق
و برص و توبا و گزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و بقایای جدری و نمش و چون دست و پاهای آنرا انداخته در سایه خشك
نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای
آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تقرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود و چون
نوع سیاه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه که مقدمهٔ کچلی
است مؤثر هر چند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار
شربت آن یکعدد سوختهٔ آن و گفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است بدل رد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس
آن و غشی و حمی حاد و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجهٔ آن قی فرمودن بماء
الشبت مطبوخ و روغن گاو و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشك ماء الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم
کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب برگ خرفهٔ تازه با گرداد مان ابارده
و فالوده های لینه و چکانیدن روغن گل و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در احلیل و گفته اند پر و پاهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس
گفته اند و همه بی اصل است

* ذرة * بضم ذال معجمه و فتح را مهمله و با جاورس هندی است و بهندی جوار نامند * ماهیت آن حبی است
سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یکقامت و کمتر و زیاد از ان و شبیه بنیشکر
و نبات جندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانهٔ سنگین شیرین آنست * طبیعت آن سرد و خشك * افعال و خواص آن
قوی الفعل و غلیظتر از جاورس و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند جندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و
شیرینیها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن

* ذرق * بو حنیفه گوید بلغت تازی نباتی را گویند که شبیه بکندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در آن باشد و در

تر وتازکی آنرا بخورند وچون خشک کردد نخورند وبیخ آن بشکل پیاز وزرنک آن سیاه وچون پوست سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد وطعم آن شیرین وپرآب وبعضی آنرا احند قوقا کفته اند

* فصـــل الذال مع النون *

ذنب الخیل

* ذنب الخیل * بفتح ذال معجمه ونون وباء موحده والف ولام وفتح خاء وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام ودر شام مشهور بذنب الفرس است * ماهیت آن دو نوع میباشد یکنوع نباتی است که در قرب آبها وخندقها بسیار میروید وشاخهای آن مجوف وبسیار ومائل بسرخی وباخشونت وپر کره وکرههای آن بهم متصل وبرک آن باریک شبیه بدم اسپ وبرک از شرو بوا شچاره چاورخود مهپیچد وتا بالای درخت میرود واز آن آویخته میشود شبیه بدم اسب وبیخ آن خشبی صلب وبی کل وثمر میباشد وبعضی کویند کل آن مابین سفیدی وکبودی وقوت آن مدتها باقی میماند ونوع دیکر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول واز آن سفید تر را بوحنیفه کفته لحیة التیس است ودر زمین عرب بسیار وعصارهٔ آن در معدن آن منجمد وخشک نشود تا آنرا بر زمین دیکر نقل نکنند ودر کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند * طبیعت آن در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن قابض وبی لذع وقاطع نزف الدم ونفث الدم زنان وجهت سرفهٔ مزمن وامراض سینه وعسر النفس حار واستسقا وورم حار جکر واقسام اسهالات حاره هنکامی که تپ نباشد وقرحهٔ امعا وجراحت مثانه وکثرت شرب آن جهت التحام فتق والتیام رودهٔ مقطوع موثر شرباً وحقنةً وضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه وعصب مقطوع وقیلهٔ امعا وورم مقعده واورام حارهٔ اعضا وسعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم ومولد سودا مصلح آن شکر وروغن بادام بدل آن ابیبار وصاحب اختیارات کفته که نوعی از لحیة التیس است وبسیار استعمال آن مرخی اعصاب ومصلح آن بنفشه وضماد نوع دوم آن باسرکه جهت جراحات خبیثه واورام مقعده وکبد واستسقا مفید است

ذنب الخروف

* ذنب الخروف * بفتح خاء معجمه وضم راء وسکون واو وفا * ماهیت آن کیاهی است بیخ آن باریک وشاخهای آن سفید ومجوف وبرک آن از هم دور شبیه ببرک راسن وکل آن زرد شبیه بکل رشاد برمی وتخم آن باریک وطعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی وتندی وبااندک لزوجت ودر شام خصوصاً بیت المقدس کثیر الوجود * طبیعت آن در آخر دوم کرم ودر سوم خشک وکفته اند در آخر دوم کرم وخشک است وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن آشامیدن آن مسکن مغص ومحلل ریاح وقاطع خون ورافع سموم ودافع اذیت کزیدکی کلب وبدستور ضماد آن بر موضع کزیدهٔ آن وقطور عصارهٔ برک آن وبدستور ضماد سائیدهٔ آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

ذنب السبع

* ذنب السبع * بفتح سین مهمله وضم باء موحده وعین مهمله * ماهیت آن کیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع واسفل آن مثلث واعالی آن مستدیر برخارهای نرم از هم دور وبرک آن شبیه ببرک کاوزبان ومزغب واز آن کوچکتر ومائل بسفیدی واطراف آن خاردار وبر سرهای آن چیزی مستدیر ومزغب وبنفش رنک وجسمی در وسط آن رشته مانند پشم وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در اول کرم ودر دوم خشک با رطوبت لزجه وقوت قابضه وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص آن جهت رفع اورام بیعد بد وجهت التیام جراحات وتمکین درد مفاصل وچون بیخ تازهٔ آنرا بخوا شند ورطوبتیکه از آن برآید بر عضو مولم بمالند تسکین درد بد رحال وبیخ آن جهت استحکام استخوان

شکسته شربا بقدر یکمثقال وضماد ان نیز نافع وطلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضامفید المضار مصدع مصلح آن عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است

ذنب العقرب

* ذنب العقرب * بفتح عین مهمله وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نزد جالینوس صامریوما است وبعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنبالهٔ عقرب و زرد رنگ ونبات آن کم وبرگ آن ریزه ومنبت آن بلاد سرد سیر * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت سم عقرب وسائر سموم باردهٔ حیوانی وغیره دوائی نافع

ذنب القط

* ذنب القط * باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط وگل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلغم وظاهر آن سیاه وباطن آن برنگ خون ومعروف نزد یونانیان ببخور سوطالي است وآن اسم حیوانی است * افعال وخواص آن ضماد آن با سرکه جهت کزیدن تمس بحری نافع است

ذنب الفار

* ذنب الفار * لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش

* فصل الذال مع الهاء *

ذهب

* ذهب * بفتح ذال معجمه وهاء وباء موحده بعربی عقیان وعسجد نیز وبفارسی زر وطلا وبترکی التون وقزل وبهندی سونا وکنچن نیزنامند * ماهیت آن اشرف فلزاتی است که درمعدن از زیبق وکبریت معتدل صافی تکون می یابد * طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و بارطوبت غریزی * افعال وخواص آن ملطف ومفرح ومقوی قلب ودماغ وحرارت غریزی وفکر وفهم را تیزکرداند وجهت امراض قلب ودماغ وکبد ومعده ومراره وطحال وکرده ومثانه وباه وامراض صفراوی وسوداوی مانند خفقان ووسواس وتوحش ووهم وغم وحزن وجنون ودوار وصرع وضعف معده وکبد ویرقان وسپرز وانواع بواسیر وضعف کرده ومثانه وباه نافع وبدن را فربه سازد وجهت جذام بتنهائی ویا بادویهٔ مناسبه مانند بسفایج وکماذریوس ومحلول سحالهٔ آن با مروارید که درآب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره وزحیر واسهال دموی وجذام مجرب دانسته اند ومحلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب وساختن میل سرمه از آن جهت تقویت بصر ومنع رمد واکتحال آن جهت غلظت اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانباشتن آن در ثقبهٔ غرب جهت رفع آن مجرب ومسنون آن جهت دردندان وامساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان ونزد رور آن جهت رفع اکله وآشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی وقلب ومعده ورفع اسهال نافع وطلای محلول آن جهت فالج وتحلیل اورام وداء الثعلب وداء الحیه وعرق النسا وبهق وبرص وبدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد واکثر امراض وانگشتری آن جهت داخس وام الصبیان ومفاصل وتعلیق خالص آن برکردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند وبیشاوس این خاصیت را مخصوص بدانهٔ حجری آن که بقدر دانهٔ خردلی درنهایت صلابت میباشد ودر معدن طلاتکون میباید دانسته ولعب بطلا ودیدن آن مورث سرور ورفع هموم وتقویت دل وضحک است وچون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد وگویند مضر مثانه وآلات بول است مصلح آن عسل ومشک وحب الآس وشاه بلوط واکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد وچون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نگردد خصوصا ادویهٔ سمیه وتناول نمایند باعث حفظ صحت وطول عمر ودافع جمیع امراض سوداوی است ودرین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یکقیراط تا دو قیراط ویکدانگ است وچون اطفال را درظرف طلا شیر وطعام وشراب ودوا دهند زود

بسحق نمایند و فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن کردند و اگر زنگ زرد ریای بازیند در شکار دلیرتر گردد و چون از آن بشکل هلیله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد رفع جمیع اعلال او میگردد

* فصل الذال مع الیاء *

* ذئب * بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی خورد و بهندی هندی اروبهیریه و بلغتی یک و بلغتی دیگر بهل آری هرمه نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف جری النفس دند انهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی مینشیند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یکدانگ و زهره آن بمقدار یکدانگ با عسل و با طلا جهت تپ ربع کهنهٔ مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن در این باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشاوه دیگر و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویهٔ مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و گویند چون زهرهٔ آنرا الطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بر آن زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و پیه خشک کردهٔ آن بقدر یکدانک با شیر تازه دوشیده جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداختهٔ آن در آب سداب و روغن زیت بریان جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کباب آن رنجهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که باذکر آن سوخته باشد جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و گرگ که استخوان است بالای آن عروق و رباطات بهیچ وجه در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شربا و حمولا چون خصیهٔ آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیهٔ راست آنرا بکوبند و با زیت بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود بر دارد شهوت او زائل گردد و ارسطو فرموده که یکمثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بریسمانی که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست ایل بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته بجای مغز آن کذارند و سر آنرا بسته و برای آن گوشهٔ فرا ردهند و بر شکم بیمار بزنند نیز نافع است و گرد رانبوبه از نقره که در گوشه داشته باشد مقدار با قلائی از آن کنند و بیاویزند نیز موثر است و بدستور پیچیدهٔ آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده

با مثل برخاصرهٔ صاحب قولنج و غرغرهٔ آن با عسل جهت خناق بلغمی و بد سوزد روز خشک استخوان خوردهٔ آن و بخور آن باعث جمعیت موش دران موضع و تعلیق کعب آن برزانو جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و بازنماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند درصورتیکه از تغیر و گریز ازان میل کزیری ندا شته باشند و چون در برج کبوتران کذارند مار و سائر موذیات داخل آن نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل ازان ممر جاری نگردد و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر او الفت نماشد و چون دندان نیش آن را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد و چون بوی خون شنود و یا آدمی خونین آلوده باشد و بوی او را شنود تاب ندارد او را تا ندرد هرچند آن آدمی قوی و زورآور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها راء مهمله است

* فصــــــل الراء مع الالف *

راتیانج

* راتیانج * بفتح را و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج درخینه و رشینه نیز نامند * ماهیت آن صمغ صنوبری است و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا زفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنهٔ درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنکباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از ان آید * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیدهٔ آن گرمتر از آتش نادیدهٔ آن * افعال و خواص آن آشامیدن نیم مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سعوس کندم جهت سرفهٔ مزمن و ربو و جراحت ریهٔ شش و مضغ آن جهت سرفهٔ رطوبی و جذب نضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روزی دو یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحهٔ شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده بآفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحات و ازالهٔ حکه و جرب و خشونت جلد و با کتان جهت دق رگها و نواصیر و با تخم کتان با لسویه جهت رفع تا لیل آویخته در مقعد که اطبا از علاج آن عاجز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون یکجزو ازان و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و بیه بز نصف جزو را جزا سوده بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یکقرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با نیچه بکشند هر روز یه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحهٔ ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و بنصف وزن آن مغول آب تلخی دران انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التیام جراحات تازه و تنقیه کهنه واندمال آنها و لوع مطبوخ آن در اصلاح موی قرور اموثر و راتینج رویانندهٔ گوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن زیت و فلفل بار رغن با دام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانهٔ بواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدهٔ تخم مرغ و سفید آب و بخوردن شیر تازهٔ دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کهنه است

* رازقی * بفتح راء مهمله والف وکسر زای معجمه وقاف ویا گویند نوعی از سنبل است وگل رازقی را نیز نامند واین اقرب بصواب است

رازیانج * رازیانج * بفتح راء مهمله والف وکسر زای معجمه وفتح یای مثناة تحتانیه والف وفتح نون وجیم معرب رازیانه فارسی است ونیز بفارسی بادیان وبرومی شمار وبهندی سونف بفتح سین مهمله ودالان بزرک نیزنامند * ماهیت آن بزریست معروف ودونوع میباشد بستانی وبری بستانی راماراثون وبری را اقوماراثون گویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم گرم ودرآخر اول خشك وبقراط گرم دردوم وخشك در اول دانسته وتخم آن گرم تراز برگ آن وبیخ آن قویترازهمه اجزای آن * افعال وخواص مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه وکبد وطحال وکرده ومثانه ومسکن اوجاع آنها که از برودت باشد ومقوی باصره ومعده ومحلل ریاح واخلاط غلیظه ومدر شیروزیاده کنندهٔ آن خصوصا تازهٔ آن مدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ومجفف قوی وباقوت قابضه وآشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان وغشی باکلی کاوزبان مجرب ویاپرسیاوشان وانجیر جهت سرفه وربو وعسرنفس وباادویهٔ مناسبه وبتنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه ودرد پهلو وتهیکاه وقولنج ورفع رطوبات رقیقه وغلیظه وچسپنده بمعده وغثیان ودفع بلغم حامض وبدرقهٔ قوت ادویه وایصال آنها باطراف بدن ورفع اسهال مزمن وبدستور باریرهٔ سبز جهت رفع اسهال وتقویت معده وباعسل ویاباسکنجبین جهت تبهای کهنه مفید وباآب سرد در هنگام تبها مسکن غثیان والتهاب معده وطبیخ آن باشراب یاغیرآن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم وزنبور ومانند اینها وآشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به نشف وتجفیف وباخراج آن ازمکان خود وبادرار بول وخوردن سفوف آن باگلقند سرشته جهت تقویت معده ورفع رطوبات وبلاغم آن وباشیرهٔ آن بدستور وخصوص اندک گرم نموده ومالیدن مغزوف آن برشکم اطفال جهت رفع نفخ ودرد آن مفید واز حضرت آدم علیه الصلوة والسلام منقولست که چون هرسال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هرروز یک درم تخم رازیانه را باهموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند دران سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نگردد وعصارهٔ برگ تازهٔ آن جهت حدت بصر وبعضی در هنگام تری وتازگی نزد آتش میدارند چون ازان رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم نفع آن ابلغ است از عصارهٔ آن که آب آنرا گرفته خشک نموده درچشم کشند بتنهائی ویاباادویهٔ مناسبه وچون آب تازهٔ آنرا برآتش گذارند تا دوسه جوشی بخورد کف آنرا باعسل وسکبینج ویابی سکبینج درچشم کشند جهت منع نزول آب وتقویت روشنائی آن نافع وچون عصارهٔ برگ تازهٔ آنرا بازمرهٔ تلیواج درشیشهٔ کرده سه هفته در آفتاب بهاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب ورافع ضعف باصره وانتشار است وطلای بیخ آن باعسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وصمغ آن در افعال مانند عصارهٔ آنست وجهت تقویت باصره ونزول آب درچشم لزد فرود آمدن وجهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل وسکنجبین وبطیء الهضم ومرخی معده مقدارشربت از تخم آن تایکمثقال ودومثقال نیزوازبیخ آن درمطبوخات دومثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

رازیانهٔ بری * رازیانهٔ بری * شاخهای آن عریضتراز بستانی وشبیه بریباس وبیخ آن کوچکتر وبسیارخوشبو وتخم آن بزرگتر وسبزتر * طبیعت آن درآخرسوم گرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن جهت تقطیر البول وتنقیهٔ رحم و

قروح ازچرک واسهال مزمن ورفع احتباس حیض وتفتیت حصاة وتبهای مزمن ویرقان وآشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است

* راسن * بفتح اول والف وسین ونون وآنرا زنجبیل شامی ویونانی انیون وبلغت اندلس جناح وکاموح نبطی نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است خشبی خوشبو وتند طعم یاقوتی رنگ مائل بسبزی وساق آن متشعب برگ آن عریض و دراز شبیه ببرگ قلومس ودرازتر وخشن تر ازان وانبوه وازساق آن روئیده بر روی یکدیگر وگل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم باندک پهنی وطعم آن اندک تند ومنابت آن کوهستان ومواضع سنگلاخ ودرتابستان بیخ آنرا بر میآورند وبیخ آن مستعمل است وقوت آن تاده سال باقی میماند وگویند بیخ آن زرد وبسطبری انگشت خنصر وبالای آن قوی ترازپائین آنست وبعضی گویند بیخ سوسن کوهی است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که دونوع میباشد یکی بستانی وآن فیل جوش است ودوم بری وبرگ آن شبیه ببرگ فیل جوش وبیخ آنرا بترکی اند خوانند وبهترین آن مائل بسبزی تازهٔ کرم ناخوردهٔ عفص آنست وبالجمله از ادویهٔ مجهول الماهیت است * طبیعت آن دراول سوم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه ودردوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن مفرح وباقوت تریاقیت ومقوی قلب وفم معده وهاضمه وباه ومثانه ورافع مالیخولیای مراقی وتوحش وخوف وحزن حادث ازمشارکت معده ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومحلل ریاح ونفخ ومسکن اوجاع باردهٔ کبد ومفاصل وظهر ونقرس وعرق النساء وغیرها ازامراض باردهٔ رطبه وجهت تقطیر البول رطوبی وبول درفراش وکشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن وضماد آن نافع ونطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه وامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وتحلیل اورام آن ولعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه وربو وعسر النفس وتنقیهٔ سینه ازبلغم ورطوبت وآشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام وسائرسموم باردهٔ وقطور آن درگوش جهت دوی وطنین وبخور آن بردن ان جهت اندا ختن کرم آن وبررحم جهت کشودن حیض وضماد مطبوخ آن درشراب جهت شقیقه وصرع وامراض بلغمی وعرق النسا وسائراوجاع بارده وبدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست درمنافع وضماد برگ آن جهت شکاف عقل وتحلیل اورام مفید مضرمحرورین ومصلح واکثار آن مفسد خون ومحرق منی وقاطع باه مصلح آن سرکه وربوب حامضه ومکیدن انار ترش وخمیرهٔ بنفشه مقدار شربت آن تا دودرم بدل آن بوزن آن ابرسا ریا قسط شیرین وگویند چون یکعدد دانهٔ آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید وبخور آن جهت تقویت دندان ورفع کرم آن وطلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا عسل جهت رفع آثار جلد موثر وشراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس درجمیع افعال مذکوره بهترازاصل آنست ومربای راسن وقرص ومعجون آن درقرابادین مذکورشد وگویند چون راسن زردرنگ که شاخها وبرگ آن منبسط برروی زمین وبرگ آن انبوه وطولانی وبیخ آن کوچک وزرد رنگ وبا اندک تلخی ومنبت آن جاهای نمناک وسواحل دریا میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام وتسکین درد آن درساعت موثراست گفته اند چون پیکان تیررا بعصارهٔ آن آب دهند بهرحیوانیکه برسد بزودی آنرا هلاک میکرد اند

* رامك * بفتح اول والف وفتح میم وکاف لغت یونانی است * ماهیت آن ازادویهٔ مرکبه وازتراکیب جالینوس است وآن قرصی است که درقدیم ازعصارهٔ بلح میساخته اند ودرین زمان ازمازو ودوشاب خرما ترتیب میدهند وبهترین آن آنست که بگیرند یکجزومازو ونیم جزو پوست انار سائیده سه روز درآب بخیسانند وبجوشانند وبرهم زنند تا مانند خمیر

شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول ریکجزو و نیم در شراب خرما و یا عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اگر وزن پوست انار ربع بسیار نارس اضافه کنند بیعدیل است * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد با عضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و قذف و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شربا خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخي و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و نقرس و حابس عرق و دافع عفونت و بخار ناسد و با حنا مسود شعر و قاتل سپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد

راوند

* راوند * بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسي نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جکری نیز نامند * ماهیت آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضي از بلاد هند بهم میرسد و اکثر چوپانان و مردمي که بدان نواح میباشند و آنرا میشناسند بیخ آنرا بر میاورند و میکویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میکردد و از آن ریشها باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیکر بکاوند بر سر آن ریشها کرهها بشکل شلغم بزرک و کوچک بر میاید آنها ریوند است بر آورده هریك را برید بدو قطعه و با سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت باربرداری و آنکه بزودی خوب خشك کرده و کرم نزند و فاسد نشود و بر کردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد و بهترین همه خطائي و چيني و تبتي آنست که قطعهای آن بزرک شبیه بسم اسپ و رنک آن سرخ مائل بتیرکي و زردی و تند بو و سنکین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم کردد و لزج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انکشت و یا بر عضو دیکر و یا بر پارچه بمالند زرد کردانند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اند ک مائل بتیرکي باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقي میماند پس ضعیف میکردد و ماهران حاذق قوت آنست که با آن نکاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و کفته اند آنچه مشهور بزنجي آنست از جهت رنک آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در هشاشت و خفت و رنك و بهترین این آنست که صلب سنکین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکي و فارسي است نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیکر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است در صفات مذکوره و اندرون و بیرون آن سرد و بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم نا خورده باشد و یکصنف دیکر است که از عمان می آورند و راوند شامي نامند و آن عروق خشن طولاني بغلظت انکشتی قویتر از آن نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد و این مشهور براوند دواب است برای آنکه بیاطره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصارهٔ صنف اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ کردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد کردد و تازهٔ آن تا یکسال نیکو است و کهنهٔ دو ساله آن ردی و مضر * طبیعت آن مرکب القوی و در اول دوم کرم و خشك و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لذا بزودی آنرا کرم

میخورد * افعال و خواص آن مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و با دزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبهٔ کبد و مفتح سدهٔ آن و طحال و امعاء و محلل ریاح و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفهٔ مزمن و ربو و سل و قرحهٔ ریه و امعاء و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماسا ریقا و نج و سنطاریا و تنقیهٔ امعاء و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام باردهٔ احشا و تپ مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و جنون از ان حب سازند که نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و تلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و با هلیلهٔ کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیهٔ دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و لقوه و رکزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و با راسن جهت امراض صدریه مانند بهر و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بد ستور یا انیسون و با آب گرم جهت فواق و آروغ ترش و تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافت و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و یا اصول نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یکمثقال تا دو درم آن با شیرهٔ تخم خربزه و شیرهٔ خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر کشوده نگردد مجرب و با ادویهٔ مضعفهٔ قوت مسهله و منجشه و قوت قابضهٔ آن مانند گل سرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع جشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهت عرق النسا و تنها یا بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعهٔ آن و آب آنرا فرو بردن جهت نفث الدم و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و بالعابات جهت ورم حار و زمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و یا ختمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حارة و سموم بارده خصوصا عقرب و بر بین المکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و کویند مضر امزجه اطفال و صغار است مقدار شربت آن یکمثقال تا دو درم بدل آن در امراض معده و جگر یک وزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات را بدل از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت *

* رای بیل * بفتح راء مهمله و الف و دو یای مثناة تحتانیه در میان مرده و بای موحدهٔ مکسوره و لام در آخر آن ماهیت آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موکره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در رما التمند و بنکاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبوا ست و از ان مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده ابدا یکه کنجد ها سرخ و معطر کردند پس از ان روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از برادهٔ صندل میسازند و کیاه آن تا بقد ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش برروی زمین و پرکره را اکثرا زبیخ آن رو ئیده و برگ آن رای بیل

اندک نازک املس متوسط در بزرگی وکوچکی و سبز رنگ وگل آن سفید وخوشبو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی ومضاعف وموتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی وتضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه وموگره از مرد وبزرگتر وبرگ آن پهن تر وضخیم تر وتضعیف این زیاده ولیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است وگویند هر سه یکنوع اند وبحسب قوت وضعف زمین وتربت وعدم تربیت مختلف میگردند وتربیت آن آنست که جائیکه خواهند بنشانند درخت ویا قلم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند ویا آنکه صاف خالص باشد وبعد از غرس همیشه آب میداده باشند وقبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو ویا اوائل حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند وسرهای شاخهای آنرا بدستهٔ کاه مشتعلی اندک بسوزانند واطراف بوتهٔ آنرا مقدار یکشبر خالی نمایند وریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند وروز دیگر دران آب بسیار بریزند وخاک بالای آن کنند وهر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد وهر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد وبدون تربیت موتیه رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچک وکم بو میشود ومیگویند که اگر شاخهای رای بیل ویا موتیه را مکرر بخوابانند واگر مرده وطرف آنرا بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه ازین آن بطرف بالا بروید وسر شاخها از درخت روئیده بیخ کرده در چند دفع موگره میشود وگویند رای بیل یاسمن مضاعف است وگویند گل رازقی عبارت ازین است * طبیعت آن گرم وتر وسرد نیز گفته اند * افعال و خواص آن جهت دفع صفرا وتسکین حرارت رقی وفراق وجنون نافع وبوئیدن آن مفرح ومقوی دل ودماغ وروغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبلی نامند وگرم تر ازان دانسته اند *

* فصـــل الراء مع الباء الموحدة *

* ربیثا * بفتح راء وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف * ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرموز می آورند ودر کرم سیر ازان ماهیابه میسازند وآنرا ماهی دشنه موتو نیز نامند وخشک آنرا نیز اهل آنجا میخورند * طبیعت آن گرم تر از اربیان است * افعال وخواص آن مهیج باه ومصلح حال معده وتشنگی آورد ومصلح آن تخم کاهو است

* فصـــل الراء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* رتم * بفتح را وتاء مثناة فوقانیه ومیم لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد سیاه وسفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی وبی برگ وصلب مانند ریسمان وبر اشجار آویخته وپیچیده میباشد وگل آن زرد وثمر آن مانند لوبیا ودانهٔ آن بشکل عدس وسفید آنرا ثمر وگل وشاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید وگل آن کوچکتر است * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جاذب ومحلل وبا قوت قابضه وتند ودرم از ثمر آن مقیئ قوی وآشامیدن آن جهت اقسام کرم واخراج جنین مرده وقتل زندهٔ آن وادرار نمودن بول بقوت وحقنه بعصارهٔ آن جهت اسهال خون وعرق النسا نافع وخوردن هفت عدد دانهٔ آن سه روز پی درپی سبب اسهال ومنع بروز دمل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یکمثقال است

* رتیلا * بضم اول وفتح تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف بفارسی انجورک ودلمه وخانه کبرک وخانه گزک وبترکی بای وبهندی مکری وبسیار ریز رک آنرا بدسکر وآنکه پایهای دراز دارد مکرانا مند وبزرگ آن را تابند رکنجشکی دیده اند وآنرا آوازی مانند آواز گنجشک وزرد وزغب دار * ماهیت آن حیوانی است شبیه

بعنکبوت وزرد رنک وشکم آن بزرک وسریع الحرکت ودست وپای آن کوتاه واقسام میباشد واز سموم قتاله بارده است کزیدن آن وخوردن عددی ازان قتال است * افعال وخواص آن ضماد کوبیده آن برموضع کزیده آن جذب سم آن میکند واطوریقس بستن زنده آنرا بربازوی صاحب تب دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است وترکانرا عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا ملتی نظر کند رفع اذیت آن میشود واز لسع بدترین آنها که مصری بزرک شبیه بدبا بیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن وکاه سرخ میکردد وکاه تیره وسبز وهرداک از انواع انوا عرا ض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی وخارشی وزود تسکین یابد واز سیاه آن وجع شدید ورعشه وسردی بدن واز سفید آن وجع کمی وخارش واختلاف بطن ورتیلائیکه بریشت آن خطوط براق است خدر واسترخای بدن واز زرد اغبر آنکه چون اراده کزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار ورعشه قوی وعرق وبرآمدکی شکم عارض کردد واحیانا هلاک کرداند وعوارض انواع دیکر آن قریب بدینها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع وجذب سم بقوت فروبردن عضو در آب کرم ونطول باآب ونمک ودفن کردن در رمل وخاکستر کرم کرده وضماد نمودن موضع لسع بسیر ونمک وباخاکستر چوب انجیر وآهک وقلی وباآب کرم سرشته وخوردن شونیز وتخم کرفس بطریق سفوف وخوردن دواء الحلتیت وتریاق مخصوص برتیلا است

* فصـــــــــل الراء مع الجیم

* رجل الغراب * بکسر را وسکون جیم ولام والف ولام وضم غین معجمه ورا مهمله والف وبای موحده وآنرا رجل الزاغ نیز کویند وبپهلوی پای کلاغ وکلاغ پا وبترکی غاز یاغی وبفرنکی کرتویس نامند * ماهیت آن کویند نبات آن طردلایل است واکثری تصریح نموده اند که غیر آنست ودر نواح بیت المقدس بسیار وآن کیاهی است بقدر شبری ونرم ونبات آن منبسط برروی زمین وبرک آن بسیار سبز ومائل بسیاهی مانند برک رشاد بستانی وهر برکی منشق بدو شق وبران سه برک باریک ووسطی بلندتر از هردو طرف شبیه بچنکال غراب وشعبهای آن متفرق وطعم آن با تندی واندک قبض وشیرینی مانند طعم زردک وبیخ آن فرورفته در زمین ومستدیر الشکل وکره دار رهمه مد وزظاهر آن مائل بزردی وهائیده آن بسیار سفید مانند سورنجان * طبیعت آن در آخر اول کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سده ظهر ومسکن ریاح ومحلل وجهت رفع قولنج ومغص ودرد کمر وپشت ومفاصل واسهال مزمن بغایت نافع وآشامیدن مرقه مطبوخ آن با راس العنزه یعنی بچه بزکه بزغاله نامند جهت وجع صلب وپهلو ورک واوجاع سائر اعضا واعیا واسهال مزمن بیعدیل وطلای عصاره آن که بآتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برک وشاخ وبیخ کنده وبآب شسته تا خاک وکل وغبار آن برطرف کردد پس در هاون سنکی نرم کوفته بادستهٔ چوبی وآب آنرا افشرده باز بکوبند وتمام آب آنرا بکیرند ودر پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود وثلث بماند ودر جامهای شیشه ویا ظرف هر کشادی کرده در آفتاب کذارند وهر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد کردد مانند شمع وبدست نچسپد چون بدست کیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بریسمان کشند ودر آفتاب آویزند تا خوب خشک کردد وعند الحاجت بقدر ضرورت کرفته با آب حل کرده برمفاصل بمالند واکر وجع وضربان شدید بسیار باشد ده درم آنرا در آب حل کنند وباده درم بیخ یبروح نرم کوفته بیامیزند وبرمفاصل بمالند تسکین درد آن دهد

وزائل سازد

* فصــــــــل الزاء مع الخاء المعجمة

رجل الغراب

* رخبین * بفتح را وسکون خای معجمه وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ونون لغت سریانی است وبفارسی لور وشیرازی ترا قروت نامند ولور کشک تازهٔ خشک ناشده است * ماهیت آن گویند مائیت شیر است که بطبخ غلیظ کرده اند وبچکانند تا مائیت آن جدا گردد از جهت آن وغیر معمل است وماست چکیده را نیز نامند * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا ومبهی ومسدد وبطی الهضم وثقیل وبرداشتن شیاف آن مسهل است ومصلح درحرف المیم انشاء الله تعالی مذکور میشود -

* رخمه * بفتح را وخا ومیم وها لغت عربی است بفارسی مردارخوار وبهندی گد وگرگیله نامند * ماهیت آن قسمی از کرکس است وبزرگ جثه سفید مائل بتیرگی با خطوط سیاه وچشم آن بسیار زرد ودر کوهستان وبیابانها مبدا شد واز مردم بسیار خائف ودر اماکن بعیده تخم میدهد وتخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگ تر است زردیده شده که در بنگاله وغیره درکنار دریاها و رودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مردهٔ خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند وبکنار آمده خوراک آنها وسگ وشغال وکلاغ وغیره است همه باهم جمع شده میخورند وجنگها با خود دارند که جنگی نیز میکنند وبسبب وفور مردار وسیری وسستی طبیعت باز هم متوجه خوردن میکردند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک ودر سوم بعضی گرم دانسته اند * افعال وخواص آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر مقعد آنرا بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند وبعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند وتا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند بس شوربای چرب بیاشامند وباز بعد از یکهفته دیگر بکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید واگرنافذ نشده از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت ومایوس العلاج است وذرور پوست آن قاطع نزف الدم والتیام دهندهٔ جراحات وبا سرکه جهت قوبا وحزاز نافع وزهرهٔ آن قطورا با روغن بنفشه درگوش طرف مخالف جهت شقیقه وبا روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح ورفع گری وقطور وسعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان واکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض وسرگین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض ودرد گوش وبازیت جهت ازالهٔ کرما وثقل سامعه وحمول آن جهت اسقاط جنین ودرارحیض وبدستور بخور ولطوخ آن جهت گزیدگی عقرب ومار وزنبور وبدستور لطوخ زهرهٔ آن وتخم آن نیز وبا سرکه جهت برص وگویند اکتحال آن درچشم جانب گزیده شده نافع وگوشت خشک خام آن با خردل بخورا تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا از زنان بسته باشند وجهت تسهیل ولادت نیز وبر آن بخورا جهت گریزانیدن هوام ودر اوربا زری چپ آن جهت تسهیل ولادت وجگر آنرا چون بریان نمایند وبا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند وپوست آنرا چون خشک کرده سائیده برجراحات بپاشند قطع خون آن نماید ومندمل سازد وطلای آن با سرکه جهت قوبا وحزاز وپوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم ومغز سر آن در دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رخمه را ذبح کرده با چهار رطل روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است ورخمه ردی المزاج وموخم ومعطش ومحرق اخلاط است

* فصـــل الرا مع الدال المهملة

* ردونتی * بضم را وسکون دال مهملتین وفتح واو وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه ویا ردونتی بدو واو اول ساکن

دوم مفتوح نیز شنیده شده * ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن
از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان وروی آن بطرف زمین وگویا از آن آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن
بند و بر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آنرا رووَنتی نامند
و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار
و قرب دریا و بعضی گویند ازین جهت آنرا اودرونتی یعنی در آفتاب رویند و گریه کنند و عوام آنرا لون کابوئی گویند
جهت آنکه در نمک زار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یک ربع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت
از زمین ارتفاع آن رسته و مائل بزمین پهن شده قریب یک وا نگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یکشبر تا یک و نیم
شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبهٔ اله آباد در سرکار کره در پهند و پور و در وزیر آباد سه کروهی
شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و در دکهن نیز بهم میرسد * طبیعت آن گرم و تر بار طوبت فضلیه * افعال و خواص
آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی آنرا مگهه نچهترا نامند که در روز یکشنبه اتفاق
افتد آن گیاه را بنحویکه سایهٔ آنکس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین بر کنند و تنه شمس در زیر آسمان تنخیم نمایند پس
در سایه خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل همو زن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن
را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت و باه را زیاده گرداند و هیچ ضرر نرساند و اگر با آب درخت موز که بهندی
گیاه نامند بسرشت و یکمرتبه تصفیه نمایند و یا باعرق قند مکرر پس باهم وزن آن نبات معمول با روغن گاو بریان کند و قدری
دانهٔ هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روزه یک درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند
تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز
قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات
بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر را زیر پهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله
است نیم سیر و ترکبه که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم
نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند
و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن بنهائی و
غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه
خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازهٔ آنرا مالیده
بران ریزند آنرا نقره سازد * فصل الراء مع السین المهملة *

* رساطون * شرابی است که از خمر و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند و قوی تر از شراب ارسطو است و در امزجهٔ بارده
نافع و در قرابادین مذکور شد

* رساع * سنگی است شبیه بخرچنگ در ورم سرد و قریب القوة بسرطان جهت جلای باصره و درد معده نافع است *

* رسمیلیوس * بیونانی اسم شند است که آنرا دخان الضرو نامند و بهندی ست لوبان گویند *

* رسکبور * بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم باء عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت هندی است * ماهیت این شجره

مفید واز زبانی اطبای هند است واز مجربات ایشان * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن ازبرای
جذام افرنجیه وجرب خبیث که آنرا آتشک گویند وجوشش سرکه آنرا انارفارسیه نامند واز برای سعفهٔ خبیثه که آنرا کچلی
گویند واز برای اقسام قروح کلیه ومثانه ومجاری بول که مزمن گردیده باشد واز برای ریشهای کهنه وناصور انف واز برای
حصاة بروسنگ گرده ومثانه واز برای سرعت انزال وضعف باه باعسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تادوسرخ صنعت
آن سیماب گل ارمنی زاج سفید ودر نسخهٔ دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله توتهه گویند داخل
است ونسخهٔ اول بهتر است ونمک سنگ از هریک نه تانک مجموعه را با آب صلایه کرده اقراص سازند وبعد از خشک شدن
در کاسهٔ سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند وکاسهٔ دیگر مثل آن که بخاکستر وشیرهٔ جوزماثل که آنرا بهندی
دهتوره گویند اندوده باشند بربالای آن گذارند ودرز ررابطین حکمت مطین کنند وسه شبانروز بربالا واطراف آن
پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده آتش دهند وبعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف واطراف آن چسپیده
باشد برآورند که رسکپور آنست واز برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند ویک نسخهٔ دیگر طریق صنعت آن وحب آن و
دستور استعمال آن در قرابادین کبیر نگریافت   * فصل الراء مع الصاد المهملة *

* رصاص * بفتح را وصاد والف وصاد مهمله شامل قلعي واسرب است واز مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعي
باشد وبفارسي ارزیز وبهندی رانگا بفتحای نون وکاف عجمي واز مقید برصاص اسود اسرب که بفارسي سرب وبهندی
سیسه نامند مراد است وبعربي رصاص را اسرنان نیز نامند * ماهیت آن معروف است وتکون آن از زیبق وکبریت
ردی الجوهر قلیل وپست ترین همه فلزات است وقصیر النضج تر * طبیعت آن در سوم سرد ومجفف با جوهر رطب جامد
از برودت * افعال وخواص آن آشامیدن آن کشنده واکتحال آن جهت قطع حمرت چشم وسیلان وغلظت اجفان
وطلای سائیدهٔ آن با آب کشنیز تازه وآب برگ کاسني تر وآب بارتنگ وآب غوره وحی العالم وعنب الثعلب وامثال اینها
هریک بتنهائي ویا جمع دو زیاده ویا همه باروغن گل سرخ جهت حبس نزله وسرطان متقرح وورم مقعده وجرب وبواسیر
وجراحت پستان ورحم وقضیب وباد سرخ واورام حاره ومنع ریختن مواد باعضا وباشراب جهت درد عصب واورام
مرکبه نافع وبستن صفحهٔ آن برخنازیر وتعقد عصب والتوای آن وبرکمر جهت تسکین شهوت جماع وچون بروغن چرب کنند
وبگذارند تا زنگ بردارد وآن روغن زنگ گرفته را برمرآهني که بماند مرکز زنگ نگیرد وپوشیدن انگشتری آن
بالخاصیت موجب لاغری بدن است وبرد رخت ثمردار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن ومیل
آنرا چون در گوش کشیکه دران زیبق ریخته باشد کنند برآورد *

* رصاص الاسود * بعربي آنک وبفارسي سرب وبهندی سیسه نامند * ماهیت آن معروف ودر فلزات در تکون و
قلدر از رصاص ابیض زبون تر واز سوختهٔ آن آبار واسرنج حاصل میگردد وچون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ وبزرگ
گردد * طبیعت آن در درد وم سرد وتر * افعال وخواص آن قابض ورادع وطلای سائیدهٔ آن باروغن گل وعصاره
مکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است وضماد آن باروغن گل وآب بارتنگ وآب کشنیز جهت
سرطان متقرح وتحلیل اورام حاره وقروح واوجاع مفاصل نافع وچون آنرا برکف دست بمالند که سیاهي آن برکف دست
بماند وآنرا با آب ویا غیر آن از عصارات مناسبهٔ مطلوبه بشویند وبرزمد وجرب وسوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کرداند

ومجرب است وچون آنرا بشویند بحدیکه سیاهی آن زائل کردد اکتحال آن جهت خروج خمیصهٔ عین بهتر از آبار است
وذرور آن جهت اند مال جراحات والتحام آنها وحبس خون ومجرب و دماميل نيز طلای آن نافع وبستن مقدار
هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام وبستن صفحهٔ آن بر عقد وخنازير والتواى عصب جهت تحليل اورام وردع آنها
موثر وکویند چون انسان جوان درکمال صحت واعتدال مزاج وشدت قوت جماع وانعاظ صفحهٔ سربی بوزن نه درم
ویا پانزده درم ویا هزده درم بسازد در روز وساعت زحل بر کمر بندد تا چهل وپنج روز بسته باشد شهوة جماع او بالکل
زائل کردد به سبب برودت وشدت يبسي که دارد وپنج درم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند او را ند اند خواب های
پریشان بیند وهفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزهٔ آب ند یده کذاشته وقتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان
دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید وآشامیدن آن کنند هاست هرکاه سائیده باشد وفرو بردن کلولهٔ آن با غذا صیت
رافع درد معدهٔ مزمن است ومجرب دانسته اند

* فصـــــــــل الراء مع الطاء المهملة *

* رطب * بضم راء مهمله وفتح طای مهمله وبای موحده * ماهيت آن خرمای تازه است ونسبت آن بخرما مانند رطب
نسبت میوه های تازه است بخشك آن * طبيعت آن در اواسط دوم کرم ودر اول تر * افعال وخواص آن مداومت
خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن ومحرك باه ومقوی کرده وکمر وملین طبع وسائر خواص آن در تمر مذکور شد مضر
دندان وچشم وحنجره وصوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه وخیار وسکنجبین است
* رطبه * بفتح را وسکون طا وفتح بای موحده وبفارسی اسپست با هي تازه وبترکي یونجه نامند خشك آنرا بعربي قست
کویند * طبيعت آن در آخر اول کرم وتر ودر دوم کرم وخشك نيز کفته اند * افعال وخواص آن ملین ومبهی رطبه
ونفاخ ومدامت خوردن آن با شکر مسمن ومولد خون صالح وضماد کوبیدهٔ آن با عسل محلل ورم بارد وبا سرکه محلل ورم
حار وضماد پختهٔ آن روزد وبار جهت رعشه مفید وتخم آن قویتر از سائر اجزا وقابض ومولد منی وشیر ومسمن بدن ومدر
حیض خصوصا چون در حمام ویا بعد از آن تناول نمایند وجهت خشونت سینه وسرفه نافع وقوتش تا پنجسال باقي است
مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم وروغن تخم آن وروغني که از آب آن وروغن زيتون ترتیب دهند جهت لقوة
ورعشه شربا وضمادا نافع وخشك آن قابض وکل آن ضعیف تر از تخم آنست ومداومت دخان آن جهت لقوه نافع

* فصـــــــــل الراء مع العين المهملة *

* رعاد * بضم وبفتح را نیز وعین مشدده والف ودال مهمله * ماهيت آن نوعي از ماهي است عریض وکوتاه وپشت
آن پهن ومائل بسیاهي وشکم آن بسیار سفید که چون در دست کیرند ویا در دام افتد کویند دست صیاد میلرزد وخدر رعاد
بهم میرساند ومترجم صیدنه ابوریحان کفته چون کوشت آنرا بر عضو کذارند بي خبر سازد وحس آنرا کم کند ولهذا درد
سر را مفید است ودر بحر اخضر وقلزم یافت میشود وانچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست وطول آن تا یکذرع
وفیم است وچون دست بدان رسانند بي اختیار دفعة در دست لرزه وحالتیکه کویا از بدن ما جدا میکردد طاری میشود
وچون دست ازان بردارند بحالت اصلي رجوع مینمایند ودر بحر مغرب وسویس وبعضی ممالك فرنك حوالي انکلان
ودر بحر جنوبي عرض جلد يد نيز بهم ميرسد وليكن قليل الوجود است * طبيعت آن در دوم کرم وخشك * افعال
وخواص آن بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفيد ومردهٔ آنرا این خاصیت نیست وبدستور بستن

وگذاشتن آن بر مقعد و بر کشته مصلح آن و بر مرکز داشتن عرق چین پوست آن در ازالهٔ رقت مرهم من وشقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت پیران را اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پختهٔ آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس و طلای آن جهت تحریک باه موثر و ماالبقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بر ماده دیدم که مردم آنجا آنرا عرو میگفتند بغایت مشتد روخوردن آنرا کشنده یا اتهم در رساست

* رعي الابل * بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آنرا سنانی و در مصر آنرا شوک الجمل و بسریانی رعا ویلا میامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر نباب زردک و برگ آن شبیه به برگ درخت سقر و از آن باریکتر و در شت تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه چتر شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار بخلاف آطریلال و با اندک شمر یمی و بیخ آن بسطبری انگشتی و بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام آنرا بدستور ساق تازهٔ آن مخورند و رعي الابل از آن جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتداء چرا نمایند سم هیچ حیوانی با ایشان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرری در خود یابند در صحرا بگردند و گیاه آنرا پیدا کنند و بخورند امان یابند منبت آن بستانها و در تازگی آنرا مخورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر و شاخها آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن بدرازی دو انگشت و از شاخها مانند خریطه حمزی آویخته چنانچه از درخت را تیج آویزان میباشد و بیخ نبات آن بعرض دو انگشت و بطول سه انگشت است * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند درسوم گرم و خشک است * افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس موثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کنندهٔ موی و چون با حنا بسرشند و بر موی بمالند آنرا طویل کرده اند و لیکن زرد سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن رب و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم است

* رعي الحمار * ماهیت آن خاری است شبیه بباداورد بغایت تند و آنچه از آن شبیه برائحهٔ حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی بهم رسد از خوردن آن صحت میابد * طبیعت آن درسوم گرم و خشک و بغایت ملهب و جذاب و خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بدستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بیعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم و از بند ت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است

* رعي الحمام * بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و بمعنی مظلل الحمامه و آنرا بفارسی کارمسک و دیو مشک نامند * ماهیت آن گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه دار و مائل بسفیدی و از یک بن روئیده و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مائل بسیاهی و تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتران گیاه را دوست میدارد و بخواهش میچرد و انطاکی نوشته که برگ آن مائل بسیاهی است و بعضی بیخ آنرا مستعمل دارند و مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که نارتیصو عبارت از آنست و منبت آن کنار آبها

ودر آذر ماه میرسد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومجفف قوی ومحلل وبا برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت لقوه وادرار حیض وضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت اوجاع زخم وبا سرکه جهت حمره وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصمغ است

* فصل الراء مع القاف *

رقعه

* رقعه * بفتح راء وقاف وفتح عین مهمله وبعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید ومصلح آن باشد * ماهیت آن بعضی است صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند *

رقعه یمانی

* رقعه یمانی بفتح راء وسکون قاف وعین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویا وآن را رقاع نیز نامند * ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردکان وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه با نجیر وبقدر انار ودانه ثمر آن مانند انجیر وبا شیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور با نجیر افرنجی است وآنرا انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشهرود رمصر نیز بهم میرسد ولیکن نجیب وخوب نیست تا بقدر دو ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن ومشرف ویمن مانند برگ انجیر وحال آنکه مثل آن نیست وثمر آن از شاخهای آن بر میاید وبزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی ودر اندرون پوست آن دانه مائل بطعم انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی ولون آن مانند لون انجیر است وبرگ آن را چون در زمین دفن کنند سبز میگردد وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از یمن ظاهر میگردد که انجیر هندی باشد ودر لاهور گرم سیرات ودر مازندران موجود است ومترجم صیدنه ابوریحان وصاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القیء مانند اما مدور شکافته ومثلث شکل وبسرخی مائل ومنبت آن یمن واز آنجا باطراف میبرند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وبلغم وجالی تصفیه رند وصوت ورطوبات غلیظه لزجه معده بقی وشیر آن جهت قوبا وآثار وتحلیل اورام بارده وسقوط دانه بواسیر طلاء رماد اجزای آن جهت رثی وجبر کسر بارطبیخ آن مقیء بلغم واخلاط غلیظه بقوت وضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم وریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کثیرا است وگویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم عرقی ودوتیه وشبت حل کنند وبیاشامند قی بلوغ آورد

* فصل الراء مع المیم *

رماد

* رماد بفتح را ومیم والف ودال مهمله بفارسی خاکستر وبهندی راکه نامند * ماهیت آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است واز در جسمی که باشد منسوب بدان است مانند رماد عقرب وسرطان وکرم وامثال اینها و بیشتر اطلاق برماد اخشاب می نمایند * طبیعت آن خشک ومجفف مائل بحرارت وآن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار وجزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زائل میگردد وجزو ارضی بارد آن باقی می ماند وکیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت وبرودت وحدت وغیر ها مانند رماد نوره که حاد است ورماد شجر تین که جالی است ورماد بلوط که قابض است ورماد کرم که با قوت محرقه است ومفتت ورماد عقرب از آن اقوی است وهمچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد وخشک وبعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

و آتش چوب آن تا مدتی می ماند و تا چند ماه گفته اند خصوص کهنهٔ کوهی و صحرائی آن * افعال و خواص آن ضماد
آن با سرکه جهت بثره و خوره و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدن جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار یکدرم
جهت قروح و جروح کرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد
نمایند زائل سازد و با زیت و یا پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر رئه مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم * و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست * طبیعت این مانند کرم
است مفتح سدد و التیام دهندهٔ قروح و قلع آثار مضر رئه مصلح آن کثیرا یا قند مقدار شربت آن یک دانک * و رماد بلوط یعنی
خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحهٔ قضیب خصوصا سدهٔ مرارة
و قروح مقعده و چون بحریر بپزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آنرا با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده
مفید * و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر پشم مغموص در قطران و زفت جهت قرحهٔ قضیب و مقعده مجرب است *
و رماد مازریون جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید * و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین
آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن
آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در کوزهٔ کنند
و بگل حکمت بگیرند و در تنور گرم کذارند و بعد از یکساعت بر آورند و سائیده بکار برند * و رماد سرطان و غیره در سرطان
مذکور شد و رماد تین با قلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازالهٔ جرب اسود و حدری نافع
* رمان * بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی نیز * ماهیت آن انواع میباشد بری و بستانی و
بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیدهٔ بزرگ دانه شاداب آنست رمان
* طبیعت آن مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دوم نکذشته و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع
اجزای آن نمیکند تا آنکه آب افشردهٔ آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید
القبض دابغ و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از یبس نیست و انار ترش بارد و خراشندهٔ امعا است حتی آنکه
اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استعمال بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت
آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر * طبیعت شیرین آن سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه
* افعال و خواص آن قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ کردد و جالی و مفتح و ملین
بطن و مدر بول و مورث تسنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و گفته اند این فعل کلی است
و جهت تصفیهٔ روح کبد و تقویت کبد را سدهٔ سقای زقی و سوء القینه و یرقان و سبز و خفقان و درد سینه و سرفهٔ حار و تصفیهٔ
صوت و فربه کردن بدن و نموده فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی
معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکمید آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار
شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد و چون
انار شیرین را سوراخ کرده بعد لعاب بقدریکه گنجایش داشته باشد یا روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی
آتش کذارند تا روغن را جذب کند و بعد میرسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب

وبدستور آشامیدن آب آن باشکر ونشاسته وصمغ عربي وروغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد وعصیر آنرا چون در شیشهٔ کنند ودر آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس درچشم کشند روشنائي آنرا بیفزاید وهرچند این کهنه ترشود بهترمیگردد ودانهٔ آن باعسل جهت درد گوش مفید وخوردن آن نفاخ ومولد ریاح درمعده وذرور گل سوختهٔ آن جهت التیام جراحات وخشك نمودن آن مفید وغنچهٔ ناشگفتهٔ آن ازسه عدد تا هفت عدد بحسب سن وقوت مزاج اطفال باقدري برگهاي نورستهٔ ام غیلان وقلیلي زیرهٔ سفید سائیده ستکناب نموده باطفال شیرخوار وبا بزرگتر ازان درحالتیکه ایشانرا اسهال عارض گردد وکهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد وخواه غیرآن سه روزمتوالي ویاتاهفت روز دهند * ورمان مز * یعني انار میخوش ترش وشیرین درسردی وتری مائل باعتدال ودرسائر افعال قریب بانارشیرین ودرتسکین حدت صفرا وثوران خون ازان زیادهٔ وصفراوی مزاج راالیق ازانارشیرین ترش صرف وآشامیدن آب انارین که باشحم فشرده باشند ازنیم رطل تایکرطل وبیست درم شکرخام جهت اسهال صفرا وتقویت معده ورفع تپهای صفراوی ویرقان وجرب وحکه نافع ودرین افعال مانند هلیلهٔ زرداست وچون آب انارین رادرظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق وجرب وتقویت باصره وجراحات مزمنه وخبیثه نافع

* رمان حامض * یعني انارترش دردوم سرد وخشك وقابض ومسکن لهیب وحرارت معده وکبد حار وغلیان خون و صفرا ومانع انصباب مواد بمعده ومدر بول وجهت منع صعود بخار بدماغ ورفع دخانیت آن ورفع خمار وقي وخفقان حار واکثار آن مورث قرحهٔ امعا وسحج وچون بعد ازطعام بخورند مانع صعود بخاراست بدماغ ومضرمبرودین ومضعف جاذبهٔ جگر وقوت باه مصلح آن انارشیرین وزنجبیل مربردهٔ واسفیدباج باتوابل وسیر واکتحال آن جهت ناخنه وسبل نافع ومضمضه ونگاهداشتن آن دردهان جهت منع قروح خبیثهٔ آن وبدستورچون درظرف مس باعسل طبخ جید دهند جهت اکلهٔ دهان مجرب وچون عصارهٔ آنرا طبخ دهند تاغلیظ گردد وباعسل ممزوج کرده جهت قروح انف ورجع اذن قطورا و جهت قروح خبیثه وبردن لحم زائد ضمادا نافع وضماد آن که مهرا پخته باشند بابوست وتخم آن جهت جرب وحکهٔ صفراوی مجرب وطلای مطبوخ آن درست درشراب جهت تحلیل اورام بیعدیل وسویق آن قابض وجهت رفع خواهش خوردن گل وامثال آن که زنان حامله ودیگرانرا بهم رسد موثر ورب انارترش درافعال قویتر ازآب سویق آنست وبدستور شراب آن وچون جوف انارترش راخالي کرده درسرکه بجوشانند تامهرا شود ومنعقد کرده بقدرفلفلی حبوب بندند پانزده عدد ویازیاده ازان جهت رفع اسهال مزمن وسحج مخوف وقرحهٔ امعا ومقعد مجرب ورب انارین دردوم سرد ودراول خشك وقابض وجهت رفع التهاب وتسکین تشنگي مفرط وتبهای تند وقي وخمار ورفع خواهش ردیهٔ حوامل وفساد رنگ رخسار ودفع غم نافع ومضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت لثه وآشامیدن آن جهت سلس البول وآشامیدن سائیدهٔ آن بقدر یکدرهم باب گرم دررفع کرم معده وحب القرع بیعدیل وطبیخ ازسیح انار درین باب از مجربات است وجهت لثهٔ حاره وردندان مضمضهٔ آن بیعدیل واناردان قابضتر ازرب هریک ودرافعال قویتر وکوبیدهٔ ترش آن باموبز بالسویه وخمس آن زیرهٔ کرماني جهت رفع قي وتقویت معده مجرب مضرسحج وسرفه مصلح آن مو وجلوس درآب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث وخروج مقعدهٔ اطفال وضماد آن باعسل جهت رفع آثار آبله وطلای سوختهٔ آن باعسل برسینه ومعده جهت نزف الدم ونفث الدم وحقنه بآب آن که بابرنج وجرمقشر بوده جوشانیدهٔ

رمان حامض

باشند جهت رفع اسهال وسحج وتغسیل مقعده بآن جهت قطع خون بواسیر وامراض مقعده مفید وگل انار در افعال مانند گل انار فارسي است وذرور آن جهت قطع خون بن دندان والتیام جراحات وقلاع وفتق ومضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک وقطع آمدن خون از لثه ورفع قلاع وضماد گل آن با برگ کرم تازه برفم معده جهت رفع قي مفرط وقطور عصارهٔ گل آن باگلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان وتحلیل ورم آن وبا آب عنب الثعلب وبا آب برگ لسان الحمل جهت قرحهٔ احلیل ونشف رطوبت واندمال آن وانصباب مواد بدان وبا آب قراح جهت سحج موزه وکفش وابتدای داخس وبا سرکه جهت حمره که بادسرخ است مفید وبا دردی خمر جهت جشای عارض در چشم بشرط مداومت بران وعصارهٔ پوست رمان وشحم آن قائم مقام عصارهٔ گل آنست وبدل ستو رعقید عصارهٔ درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند وگویند چون هفت عدد غنچهٔ ناشکفته آنرا بنهیجی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع بروز دمامیل ورمد تا یکسال مجرب است ودانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور در جمیع افعال مانند گل آنست وچون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود وچهار درهم از آنرا با آبی که در ان طبخ یافته است بادو اوقیه آرد خبز حواری ویا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد پس بران زیت خام ویا روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب چون صاحب تپ بعد از غذائی آب انار را خواه شیرین باشد وخواه ترش بمکد نافع است ورا ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از ان مگر آنکه لینتی در طبع باشد ویا تهوع وقي معلوم گردد وچون انار درست را در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد پس بسایند وبر گوش بندند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است وآش رمان وافشرج وبرود رمانین وحوارش وحقنه وحب وحریره وخوشاب ودواء الرمان ودهن ورمانیه ورب وسفوفات وسکنجبین رماني وسویق واشربه وطلا وعصاره ولعوق وماء الرمانین ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

رمان بری
* رمان بری * که مض نامند بضاد معجمه * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالي گورکهه پور از بلاد هند سرکار صوبهٔ اوده کثیر الوجود است سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند وگل آن شبیه بگل انار وبرگ آن مانند برگ کاسني واصلا چوب ندارد وثمر آن شبیه بانار وبزرگی انار متوسطي وطعم آن شیرین در زمین میرسد وخستهٔ آن بزرگ * افعال وخواص آن ضماد بیخ آن بامساوی آن صبر سقوطری وطین ارمني جهت ضربه وسقطه مجرب در دو سه دفع رجع آنرا زائل میگرداند

رمشت
* رمشت * بکسر را وسکون میم وثای مثلثه * ماهیت آن نباتی است از جنس نخود وشبیه بشبح بلندی قامتی ورنگ آن مانند شبح واخبر نیست وبعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد واز ان چیزها رنگ میتوان نمود وگویند از مجاورت آن رنگ شخص میا ورزرد میگردد * افعال وخواص آن دخان آن جهت زکام نافع وباعث گریختن هوام است وقلیی که از سوختهٔ آن بهم میرسد گویند بهتر از قلي اشنان است

رمل
* رمل * بفتح را وسکون میم ولام بفارسي ریگ روان وباصفهاني ماسه وبهندی ریت نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن ریزهٔ خالص از خاک است * طبیعت آن در سوم خشک ومجفف * افعال وخواص آن گرم کردهٔ آن جهت نشف رطوبات واستسقا بعنوان بستن ودفن در ان کردن مفید وحمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض ومنع حمل بغایت مؤثر وبالخاصیت آب بد مزهٔ بد طعم را خوش طعم میگرداند بالعکس آب خوش مزه ابد مزه

رمرام * رمرام * بفتح را وسکون میم وفتح را و الف و میم * ماهیت آن تره بری است کوبند ترصعنه است وبرک آن خرد ریزه وخاکی رنگ وجهت دفع مضرت سم مار وکزدم وانواع هوام نگاه میدارند وطریق استعمال آن آنست که برک آن را در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که اورا گزیده وقلی که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنانست

* فصل الراء مع النون *

رند * رند * بعربی اسم راسن بری است بلغت شام غار نامند وکوبند صندل است

* فصل الراء مع الواو *

رؤس * رؤس * بضم رای وهمزه و واو وسین مهمله جمع راس است وبفارسی کله نامند * ماهیت آن معروف است مراد از آن کله ومغز آنست از حیوانات وبهترین آن مغز کلهٔ کوسفند جوان فربه است * طبیعت آن نسبت بسا ئر بدن حیوان ابرد وارطب است وبحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع وقوت وضعف وغیرها * افعال وخواص آن کثیر الغذا وبطئ الهضم وچون هضم واستمرا یابد بدن ضعیف را قوی گرداند ومنی بیفزاید وجهت اصحاب کد وریاضت نافع ومضعف معده وبدبو کننده جشا وبول مصلح آن خوردن با خردل وسرکه آبکامه وصعترا ست وگوشت خدین آن گرم تر وار طوبت آن کمتر وغذائیت آن زیاده ومردمچشم آن چرب تر وسریع النزول وگوشت زبان آن ضعیف تر همه اجزای آنست ومغز آن ابرد وارطب کل اجزای آن وپوست آن اعدل وبطئ الهضم تر وغلیظتر وغضاریف آن ردی تر همه اجزا وبطی النزول ومورث قولنج وغضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه وزبان آن نمک با اعتدال ومغز آن سرکه وصعتر وا شترغار وپوست کله وغضاریف آنرا حتی المقدور نباید خورد واگر مضطر وناچار کردند بخوردن آن باید که با کف خردل ومصطکی ودارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار وشکم سیر نخورند بلکه برجوع صادق وریاضت شدید اندک بخورند واگر دیر منحدر شود مصطکی وعود هندی بخایند واگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند واگر قی دشوار آید ویا عادی بدان نباشد اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند وبهتر آنست که در بلدان رطبه وحاره صاحبان امزجهٔ ضعیفه کله وپاچه نخورند اصلا وانگور بالای کله نخورند که مضر است وتناول مرقهٔ گوسفند وپاچهٔ آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنگام انتهای علت وجهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس وجنون وپیشوا ابی وامثال اینها نافع وحقنه بمرق سر بچهٔ گوسفند مرطب امعا وکرده واعصاب ومهیج باه وملین اورام صلبهٔ باطنیه وسرهای ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه ومقعده ورم لهاة وکرده وسائر اورام صلبه وامثال اینها با دهان مناسبه وبا آبهای مناسبه نافع است

رواصیر * رواصیر * بفتح رای و واو والف وکسر صاد بی نقطه وسکون یای مثناة تحتانیه ورای مهمله * ماهیت آن عبارت از بقولی است که در آب پخته ودر روغن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار وسیب وبه وریباس وآب غوره وسماق وپارسنا وبا شربت اینها ویا ماست ویا کشک اندازند وتناول نمایند واز جملهٔ اغذیه است وبفارسی بورانی نامند * طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد * افعال وخواص آن مسکن صفرا وحدت خون ومبرد محرور المزاج را نافع ومضر مبرودین وثقیل وبطئ الهضم بسبب غلظت آن ونفاخ وقابض شکم ومهیج امراض رحم است

روبیان * روبیان * بضم رای وسکون واو وکسر بای موحده وفتح یای مثناة تحتانیه والف ونون وار بیان نیز آمده وبفارسی ماهی

روبیان و ماهی میگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند * ماهیت آن حیوانی است آبی و حلزونی باد ست و پاهای بلند و غلاف جثهٔ آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرگ و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و در بریخته میشود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک پردار است و در جراد البحر مذکور شد و روبیان کوچک را با آب و نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند و آنرا در تا رسی میگ مینا مند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام نیز ریخته و یا قلیه پخته میخورند * طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسخن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطئ الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گرد کان و یا روغن گاو یا نارجیل و یا پیاز و رق کرده بریان نمایند و یا کنند و طبخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیدهٔ آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پختهٔ مهرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکهٔ قوی و امراض سوداوی و بجوش آورند * خون صفرا مصلح آن با مری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب انار و منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوص در مبرودین کرویا و قرص عود هندی و امثال اینها است

روذ الريذا * روذ الريذا * بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الوردی * ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و سبکتر از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد * طبیعت آن در اول سوم گرم * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با نا ردین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر

روسختج * روسختج * بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوختهٔ فارسی است و آن را سخت نیز نامند * ماهیت آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقلمه مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست و سیاهٔ آن زبون زیرا که بسیار سوخته و نا سد شده است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و مجفف و تند و جاذب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوهٔ چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و قتال و مغسول آن ملایم تر و آشامیدن یکدرم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفر بعنف و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقئ قوی طریق غسل آن مانند اقلیمیا است

روی توتیا * روی توتیا * شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی و اسم فارسی طالیقون است و آنرا مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنگار بفتح باء موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند

* فصل الراء مع الهاء *

رهشی * رهشی * بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند * ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده

است که مائع باشد وروغن از ان جدا کرده باشند * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن مسهل ومسمن وغلیظ ودیرهضم ومفسد اشتها وبطی الخروج ازمعده مصلح آن عسل وسرکه وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح سدهای احشا ومنضج دمامیل وخراجات ومسکن وجع وحدت وخشکی عضو بآتش ویا ببارود سوخته ضمادا وطلاء وآنچه از مغز پسته وزرد آلو وشفتالو وغیر آن ترتیب دهند در آثار مانند اصل آنست

*فصل الراء مع الياء المثناة التحتانيه

* ریباس * بکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده والف وسین مهمله بفارسی ریواس وریواج وچکری نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یک ذرع وشبیه بسلق واز وسط آن یک دو ساق روئیده اندک دون قریب بدو انگشت وبحجم یک انگشت وبر بالای آن پوستی سبز رنگ ومزغب وطرف متصل به بیخ آن مائل بسفیدی واندک بنفشی وطرف بالای آن سبز ومانند پوست بیخ کاهو بطول از ان جدا میگردد ومغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی وسر ساق آن متشعب ودر بین شعبها برگهای سبز خشن وبالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی وسر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی وگل آن سرخ رنگ وطعم آن اندک ترش با شیرینی کمی ومنبت آن مواضع برف نشین وکوهستان بسیار سرد وبهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب میخوش آنست که ساق آن سطبر وبلند باشد وبیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت وریباس مصری منسوب است بمصر نیشاپوری وآن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا بآب نرسد برگ برنیاورد ودر بعضی مواضع سی سال باید تا برگ برآورد ودرین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بقدر بیخ درخت خرما رسد در بزرگی وآنرا راوند گویند وچون نبات آن بزرگ شود هر برگی از ان مشابه بدست آدمی باشد وازین راراوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود وهر شاخی از نبات آن تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید وبرسر آن تخم آن باشد وبرحوالی آن قضیب ساقهای ریباس برآید بشکل دست آدمی * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن ملطف وبا قوت قابضه ومفرح ومقوی معده واحشا وجگر حار وتحریک اشتها وقاطع قی صفراوی وتشنگی وغثیان ومسکن حدت صفرا وخون وصافی کنندهٔ آن مرد وجهت رفع مستی وخمار وخفقان ووسواس وبواسیر وطاعون ووبا وجدری وحصبه واسهال حار صفراوی ویرقان وتبهای حار وصفراوی ومداومت آن مانع بروز مد واکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره ورفع بیاض وضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ ونمله نافع مضر سینه وباه ومجفف اعصاب ومورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود وانیسون وعسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج وآب غوره ورب ریباس قویتر از آب آنست وشربت آن وحشت وجنون ورفع بخارات واحترانات را نافع است * ریباس

* رئه * بکسر را وفتح یاء مثناة تحتانیه وها بفارسی شش وبهندی بهیپهره وبترکی اوپکه نامند * ماهیت آن معروف است رئه
وبهترین آن رئهٔ بره وبزغالهٔ شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد * طبیعت آن گرم وتر وبقراط سرد وتر وروفس خشک دانسته * افعال وخواص آن جهت مرضی وناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع وگویند مداومت خوردن آن مورث سل وبطیء الهضم وقلیل الغذا ومولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا وسرکه که در ان بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس وشکر است

بضماد کرما کرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که برسفیدی آن نقطهٔ سرخی بهم رسیده باشد ورئهٔ بزوخنزیر وگربه وخرس وجمل جهت سحج وورمی که در پا از کفش وموزه وامثال آن بهمرسیده باشد مفید وبد ستور ضماد محرق رئهٔ آنها کرما کرم چون بی نمک آمرا برآتش بریان کنند وخونابی که ازان آید برثآلیل وقوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا کهرئهٔ بزیکساله باشد ومحرق آن جهت رفع سحج موثرررئهٔ حمار الوحش را چون خشک کنند وبکوبند وبیا شامند جهت ضیق النفس نافع است *

رئة البحر * رئة البحر بکسر را وفتح یا وضم تا والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا ورا مرد ومهمله * ماهیت آن چیزی است شبیه بشیشه وقتیکه تازه ترباشد در کنار دریا ها یافت میشود * افعال وخواص آن ضماد آن جهت نقرس وشقا قیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است

ریحان *ریحان * بفتح را وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح حا والف ونون بفارسی شاهسفرم وبهندی نازبو ونکدا بری نیزنامند *ماهیت آن اسم جنس است واورا انواع است ودرشاهسفرم مذکورخواهد شد ان شاء الله تعالی *

ریحان السلیمان * ریحان السلیمان * آنرا جمسفرم وجماموسلیمان نیزنامند *ماهیت آن کیاهی است از جنس عشقه شبیه بشبت تروتازه وبرک آن شبیه ببرک خطمی وکل آن سفید وکوچک ودانهٔ آن سیاه مانند فلفل وکیاه آن براشیا رمیپیچد ودر کوهستان فارس بهم میرسد ودراصفهان ودارالمرزبردرختها میروید ودرتنکابن دیسمونو نامند * طبیعت آن کرم وخشك وابوریحان تاچهارم کفته * افعال وخواص آن ملطف ومجفف ومسهل بیغائلهٔ سودا ومنقی خون ازاحتراقات ومسکن نفخ ومحلل ریاح ورطوبت لزجهٔ معده وضماد طبیخ آن جهت بواسیر وامراض سوداوی ودرد رحم وطلای آن باعسل جهت ورم بلغمی وباسرکه جهت حمره واورام حاره وحمول آن باروغن کل جهت درد رحم وآشامیدن وطلا کردن شکوفهٔ آن جهت لقوه وفالج وکزیدن عقرب نافع مقدار شربت ازبرک آن تاسه منقال وازآب آن تاده درم وآکنار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفروکافور بدل آن مرزنجوش وکویند بدل آن نیموزن آن شبح ونیم وزن آن عنب الثعلب است وکویند بسبب آنکه درچهارم کرم وخشک است سرما بدان ضرر نمیرساند ومدتها میماند واکرمدتها آب نیابد محتاج بآب نیست بلکه اشیا رمجاور خود را از ریشهٔ خود میراب میکرداند وحکیم میرمحمد مؤمن درتحفه نوشته که درکتب ادویهٔ مفرده نوشته اند که کیاهی است دراصفهان مشهور بکل عقرب است وجهت عقرب ورتیلا وزنبورکزیده شربا وضمادا مجرب وبرک آن ازلبلاب کوچکتروکل آن مانند خوشهٔ بنفش واندرون آن زردرنک وکوچک است اما همیشه سبز بیست وآن سطاریون است ومذکورمیشود وکویند تسم جبلی آنرا برک آن مانند شبت وکل آن سرخ باسفیدی میباشد

ریحان الکافور * ریحان الکافور * آنرا ریحان یهودی وشجرالکافورنامند وکویند بفارسی سوسن نامند * ماهیت آن کیاهی است کل وشاخ آن شبیه بشبت وبرک آن شبیه ببرک انار وازان ریزه تروکل آن کبود مائل بسفیدی واز جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه ترباشد وخواه خشک * طبیعت آن دردوم کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده ویرقان وقطع سیلان خون اعضا وبوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده باغشیهٔ دماغ وادمان آن محلل اخلاط غلیظهٔ دماغیه وتحلیل اورام ودرورآن جهت قروح وجراحات نافع مضرمحرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم وازآب آن تانصف درهم است *

ریش * ریش * بکسر را وسکون یا وشین معجمه بفارسی پرنامند * ماهیت آن معروف است وعبارت ازپرطیور است

*افعال وخواص آن ذرور سوختهٔ اقسام آن جهت التیام زخمها نافع وموی بسیار نرم بازکه کرک نامند درقطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم شرکوش است وچون از بیخ برطیور آنچه بزرک وسفید وبجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبشویند وخشک کنند ودربینی دمند رعافی را که بهیچ چیز بند نکردد فائده بخشد ومجرب است ودرجمیع نزف الدم بیبدل بدلاست خصوصا پرطاؤس

باب یازدهم دربیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است

فصل الزای مع الالف

زاج بفتح زا والف وجیم معرب اززاک فارسی است *ماهیت آن* ازمعدنیات است واقسام میباشد وغیر شب است وسفید وسرخ وزرد وزرد آن منقلب بسبز میکردد وسفید آنرا قلقدیس وشوغا وزرد را قلقطار وسبز را قلقند وقلقنت وسوری نامند وبشیرازی زاج سیاه زاج

زاج ابیض بفارسی زاج سفید وبیونانی خلل القیس وبهندی پهتکری نامند *ماهیت آن* چیزی سفید وانک مائل بزردی وخفیف الوزن وبهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون دردست بمالند زود ریزه کردد وپاک باشد ازآلایش وکوفته نباشد وانچه را که خواهند رنک کنند وخوب ورنکین صاف یکسان شود اولا درآب محلول آن ترنموده خشک کرده پس رنک مینمایند ومعدن آن اکثرجاها است ازانجمله پنجاب ازصوبهٔ لاهور درقصبهٔ بهره مشهور بخوش آب ونمک سار مابین نهرجهنا ورا وی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است ودرحین برآوردن مانند نمک اندک نرم میباشد وبرمیدن هوابدان صلب میکردد *طبیعت آن* دراول سوم کرم وخشک ومائل باعتدال والطف همه اقسام است* افعال وخواص آن بسیار قابض وجالی ودرجمیع افعال قریب بزاج زرد است وآشامیدن ثلث درم تانیم درم آن که بادوزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند وبالای آن شیرکاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند واکر آن مقدار شیر وآب را بیکدفعه نتوانند اشامید بدفعات بیاشامند ووقت شام نیز همین مقدار زاج ونبات باشیر وآب بیاشامند وازترشی وبادی وکوشت پرهیز نمایند وتا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحهٔ کرده ومثانه واحلیل وتحلیل ریاح آنها وتفتیت حصاة نافع واکر برای تفتیت حصاة تا پانزده یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است وچون دوجزو آن را بایک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان درآفتاب درزیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند وجالی میکردد وازالهٔ بیاض غلیظ وناخنه مینماید ودرازالهٔ کوشت زائد زخمها بیعدیل واکتحال زاج محرق جهت تنقیهٔ چرک کوشهای چشم وباعسل جهت سطبری پلک آن ونفوخ آن دربینی جهت رعاف وبدستور طلای آن بریانوخ باآب کندنا وبا قیروطی جهت اکلهٔ دهان وبعضی باخمرسائیده بدستور مذکور میسازند وآن نیکوترین دوائی است برای جرب طلاء وطلای زاج باآب کشنیز جهت حمرة وسلعه وجرب وحکه وخشک ریشه بستن زخمها وذرور آن جهت قروح خبیثه ونزف الدم همه اعضاء وورم بن دندان وعضلات حلق وفرزجه وحمول آن باآب کندنا جهت نزف الدم رحم وفتیلهٔ آن باعسل جهت قرحهٔ کوش ورفع چرک آن وجهت ناصور ونواصیر مفید وقطور قلیل محلول آن درآب باران جهت تنقیهٔ بصر ورفع غشاوهٔ رقیق وبیاض وامثال اینها نافع است

زاج

زاج ابیض

* زاج احمر * قسمي از زاج سفيد مائل بسرخي است وجوف آن سياه و با تجاويف وثقبها و با زهومت و غليظ تر از سائر اقسام ود رجميع افعال مانند آنها است وازان انچه صيقلي وبنفش است ضعيف تر وشيخ الرئيس درقانون نوشته كه اطباى قبل ما و اطباء درزمان ما تجربه نموده اند كه آشاميدن يك درم زاج سرخ بلخي موى سفيد را ميريزاند وبجاى آن موى سياه ميرويانند وليكن شخص قوى المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زيرا كه بسيار قوى است

* زاج اخضر * يعني زاج سبز بهندى آنرا هيرا كسيس نامند * طبيعت ان گرم وخشك تر از سائر اقسام وسوختهٔ آن لطيفتر واحراق آن براى تلطيف آنست * افعال وخواص آن محرق واكال آشاميدن يك درم سوختهٔ آن جهت رفع سميت فطر وباعسل جهت اخراج كرم معده وحب القرع وباآب مقئ قوى است وچون صاحب بنيهٔ قوى مرطوب ازان بنوشد موى سفيد آن ريخته بجاى آن موى سياه برويد ومجرب دانسته اند وليكن چون بسيار خشك وبغايت مضر رئه است ترطيب بسيار بايد نمود وقطور آن دربيني باآب جهت قطع رعاف وتنقيهٔ دماغ از رطوبات ودرگوش جهت درد گوش بارد آن وچون آنرا سوخته وباسورنجان ممزوج كرده درزير زبان كف ارند جهت ضفدع واكلهٔ دهان وقلاع آن ودربيني جهت اكلهٔ وتررح آن وبد ستور طلاى آن بتنهائي جهت اكله دهان وبيني وضفدع زيرزبان وبواسير الانف ونزف الدم جراحات مضر جراحات عصباني وزياده ازيك درم آن كشنده است

* زاج اصفر * يعني زاج زرد كه بهندى كسيس نامند * ماهيت آن بهترين اقسام زاجات وافضل آن ذهبي ودرخشندهٔ آنست * طبيعت ان درسوم گرم وخشك سوختهٔ آن لطيفتر بخلاف سائر املاح كه از احراق قويتر ميشوند ومغسول آنرا حدت كمتر * افعال وخواص ان آشاميدن آن جهت قتل واخراج اقسام كرم معده وتحليل ورم وصلابت طحال موثر وغرغرهٔ اقسام زاج باسركه جهت زلوى درحلق مانده مجرب وچون دوجزو آنرا بايك جز واقليميا باسركه سائيده درظرف سفال كرده چهار روز درتابستان درآفتاب ودرزمستان درزير سرگين اسپ دفن كنند بغايت تند وجالي ميكرد دوازالهٔ بياض غليظ وناخنه مينمايد ودرازالهٔ گوشت زائد زخمها بعديل ودررنگ كردن موى موثر مقدر شربت آن كه بى خطرباشد تا يك دانك وزياده بران خطرناك مصلح آن قي كردن بشير تازه دوشيده وروغن تازه وكره وشكر وترطيب بدن بدل آن زنكار است ومولاد جوهر داررابعد از تصقيل وتصفيه بدان جوهر ميل دهند

* زاج الاساكفه * بفارسي زاج كفشكران وبهندى كسيس نامند وگويند زاج سياه است وبيوناني ماليطرنا ومليطرنا گويند * ماهيت آن قسمى از زاج ابيض است كثيرا لارضية وچون آب بآن برسد سياه ميشود * طبيعت آن مانند سائر اقسام وقابض تر از سائر * افعال وخواص ان قابض وجالي وجهت درد دندان وحركت آن وسياه كردن موى وباآب جهت جوششهاى رطبه وحقنهٔ آن با خمر جهت عرق النسا ولطوخ آن باآب جهت بثور لبنيه نافع ودرادويهٔ مسودهٔ موى كرده ميشود

* زاج القطر * وقاطرنيز نامند * ماهيت ان ازجنس زاج اخضر است كه ماهيت لطيف آن درزمين معدن منعقد ميگردد وبهترين اقسام است امتحان آن آنست كه چون برفولاد بمالند برنگ مس گردد

* زاج الجامد * ازجنس زاج اخضر است كه درظاهر معدن رطوبت زاجيه منجمد شده باشد

* زاج المطبوخ * نيز ازجنس زاج اخضر است كه با خاك مخلوط ميباشد آن راباآب ميجوشانند تا منجمد گردد وبهيأت

مهره نرد برید ۵ استعمال مینماید و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امعا رفع عارض میکرد د علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کرهٔ تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست

فصل الزای المعجمة مع الباء الموحدة

* زباد * بفتح زای و باء و الف و دال مهمله بهندی مید بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند * ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی گربهٔ زباد نامند و جثهٔ آن قریب بجثهٔ سگ و گربهٔ بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند از مابین دو ران آن عضوی شبیه به پستان مائیتی بترشح برمیآید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سرد سیر نمیماند و بهترین زباد سیاه مائل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باطفار الطیب و مصطکی و خوشبوئیهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسبد و بعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه دران حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و درازتر از آن و نیز پوز آن یعنی دهن آن باریک تر و دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیرباد ات بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی رام میشوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و دران پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار از آن نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را بآهستگی بران نافه میمالند و آن نافه را بملایمت میفشارند از آن زباد برمیآید و آنچه از زیر آن بعمل میاید بهتر است از مادهٔ آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن بآن زباد ممزوج میگردد و اهل اکسانیکه از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمیبرند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه بآب سرد میشویند و بعد از آن سه بار دیگر بآب گرم و سه بار دیگر بآب سرد که نه بار باشد و باید که بهر بار آب بسیاری بران ریزند و بدست خوب برهم زنند پس زباد را بکفگیر از روی آب بگیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بران ریزند و برهم زنند و از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بد آن زائل گردد پس سه بار دیگر بآب سرد و از گرباسی بکذرانند و سه بار با گلاب بشویند پس در اندرون کاسهٔ چینی مالیده شبها برروی گلهای خوشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و یا بهار نارنج و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها یا رچهٔ پاکیزهٔ صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست * طبیعت آن در سوم گرم و در یبوست معتدل * افعال و خواص آن منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویهٔ مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعده نافع و نیم درم آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند

وبوئیدن آن جهت زکام ودردسر بارد وشقیقه وهمچنین تمریخ بدان وطلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه وتقویت آن وبتنهائی جهت نضج دمل وتسکین وجع آن والتیام قرحه وبرقضیب آلودن مانع حمل زنان ومداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور وربو خلقی وضیق النفس مصلح آن صندل وکافور واغذیهٔ بارده بدل آن غالیه است *

* زبد * بضم زای وسکون با ودال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمك ومسکه وروغن وبهندی مکهن نامند * ماهیت آن عبارت از روغن گاو وبز وگوسفند وگاومیش است وبهترین آنها تازهٔ خوشبوی است که از سرشیر گیرند وروغن گاو لطیفترین همه وگاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر وچرب‌تر * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر آن تر وکهنهٔ آن گرم‌تر وتری آن کمتر وزود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا باصفرا * افعال وخواص آن ملین ومنضج ومسمن ومفتح سدد جهت تصفیهٔ صوت وخشونت قصبهٔ رئه وحلق وسرفهٔ خشك واورام ظاهری وباطنی وادرار فرمودن فضلات وباعسل جهت ذات الجنب وذات الرئه ونضج مواد سینه ودفع آنها ومالیدن آن بر بدن نیز وخوردن آن با شکر وخشخاش بغایت مورث فربهي بدن وبا بادام تلخ جهت رفع فضلات رئه وباقوابض جهت اسهال وسحج که از حدت اخلاط باشد وباشربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل وبا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط وپانزده مثقال آن باهفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب وطلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیهٔ بدن میکند وتغذیهٔ آن موقوف بورود بآلات غذا نیست وجهت نضج ورمها وورم بناگوش وابینهین ودمن وریشي که بر سر وبدن اطفال بهم میرسد وجهت گزیدن افعی وهزار پا خصوص گرم کردهٔ گرما گرم آن وتمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن ونیز تمریخ آن جهت رفع خصف تازه وکهنه وبا ادویهٔ مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ وتلیین اعصاب وجراحت مثانه وقوبا وسعفهٔ خشك وجرب خصوصا که اولا بدن را بآب سرد بشویند وبمالند وبعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در همان روز رفع علت میگردد وضماد آن باسورنجان نرم کوبیده جهت قطع واستیصال دانهٔ بواسیر مجرب ودرین امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند ومغسول آن بیک صد ویک آب واقلا چهل ویك آب درامور مذکوره سریع الاثر وجهت پاک نمودن زخم از چرک والتیام زخمها وروپانیدن گوشت تازه وجهت بواسیر وحرق النار نیز مفید مضعف ومرخي فم معده ومسقط اشتها وبسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض ونمک وشکر ونانید وعسل بدل آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا سي درهم است *

* زبد البحر * بفتح زای وبا وضم دال والف ولام وفتح باء موحده وسکون حا وراء مهملتین بفارسی کف دریا وبهندی سمندر پهین نامند * ماهیت آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفهٔ ارضیه واجزای هوائیهٔ مجتمعه بارطوبت دریا که بسبب تحریك امواج درسواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع ومتکون میگردد بصورت جسدی وآن پنج قسم میباشد یکی شبیه باسفنج وسطبر وزرد رنگ با زهومت وکریه الرائحه مانند بوی ماهي ودوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل وباتجاویف بسیار وروائحهٔ آن مائل بکراهت شبیه بطحلب بحری وسوم بشکل کرم وسبک ومائل به بنفشي واین را میسون وردی وبشیرازی کرم ادوب نامند وچهارم بسیار تجویف شبیه به پشم وچرک آلوده وسفید مائل بزردی وباتجاویف بسیار وآنرا قینون گویند وپنجم سفید وسبک ظاهر آن املس وباطن خشن وتند طعم وبی بوی واین از همه اقسام بهتر است وگفته اند بهترین این آنست که وردی یعني برنگ گل سرخ باشد ونیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت وزیاده

بران ریبرا نمه وبا اندک شوری واجزای آن پرده پرده واندک صلب ودر بین پرده ها جرمی رخو ازقبیل سفید آب رشی مکلس ومنجمد وبر پشت آن ازقبیل پوست چیزی سیاه رنگ ووسط پوست آن درطول کرده دار شبیه بتحریرات نقرات ظهر در زیر پوست نمایان وطول آنرا یکشبر ونیم میگفتند واین را بهندی کستوری نامند وانچه بتحقیق پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بران بمجاز وشبه است وآن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس وقلزم ونواح آن بهم میرسد بقدر شبری ودر زیر شکم آن پوستی ودر ران لحمی رخو ودر جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا باقدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند وآن حیوان بساحل افتاده بمرور گوشت وپوست آن بتحلیل وزائل گشته بدان هیأت میگردد ومردم از ساحل برداشته باطراف میبرند وکف دریا مینامند واکثر ماهی گیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند واستخوان پشت آنرا میاندازند بمرور ایام بدان هیأت میگردد وآن ماهی را سلهای طولانی شبیه بپردهٔ حیوان تا پنج شش عدد وبطول یک ذرع میباشد ودم کوچکی از گوشت لزجی وبر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن از ادویهٔ قتاله است قاطع قی وغثیان وفاسد اطعمه ومصروف وقصبهٔ ریه مصلح آن لعابها وصموغ مقدار شربت آن یک دانگ بدل آن شبه ضماد آن جهت کلف وبهق سیاه ونمش وبا موم وروغن گل سرخ جهت قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وخنازیر وبهق وکلف وسائر امراض جلدیه وآثاریکه بر روی ظاهر شود وبا نمک وشراب جهت سترده ن موی وجلای دندان وطلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن واذابت لحم از مجربات است وطلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام باردهٔ رخوه وریحیه واستسقا خصوصا طبلی نافع وآشامیدن یکدانگ از قسم سبوم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر وعسر البول وتفتیت سنگ کرده واخراج رمل آن ودرد کمر واستسقا وسوزش ودرار نمودن حیض وضماد محرق آن با سرکه وبا شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب وکلف مجرب ومغسول آنرا حدت کمتر ولطیفتر وجلای آن بیشتر وبرای داء الثعلب وکلف بهتر وهریک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یکدانگ تا دو دانگ مضر سر مصلح آن روغن گل وبدل آن حجر قیشور است ونوع سفید آن در سوم گرم ودر دوم خشک جهت جلای بصر با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است *

* زبد البورق * بفارسی کف بوره نامند * ماهیت آن غیر بورهٔ زبدی است وغیر جامد وبغایت سفید شبیه بآرد وبورهٔ زبدی جامد مائل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره وازان لطیفتر وتندتر است

* زبرجد * بفتح زای وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح جیم ودال مهمله * ماهیت آن ارسطاطالیس زمرد وزبرجد هردو را از یک معدن میداند ودر معدن طلا تکون میابد از مقابلهٔ زحل با قمر نزد مقابلهٔ شمس والوان میباشد سبز صاف کم رنگ را مصری وزرد مائل بسبزی را قبرسی وزرد مائل بسرخی را هندی نامند واین زبون ترین همه است * طبیعت آن درسوم سرد وخشک وانطاکی درچهارم دانسته * افعال وخواص آن در همه افعال مانند زمرد است وجالی ومفرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر البول ومفتت حصاة وجهت تقویت باصره ورفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیمدرم آنرا بخورند وتعلیق آن جهت صرع وعسر ولادت ودافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است وچون صورت مرکبی درحین بودن قمر در حوت بران نقش کنند وازان انگشتری سازند ودر خنصر چپ کنند

زبد البورق زبرجد

باعث فرح وازالهٔ هم وتسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند ودر رصاص بپیچیده
درد ام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند وکویند آشامیدن شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکرداند *
* زیزب * بفتح دو زای وسکون دو با درمیان ودر آخر بترکی ابرموخ وباصفهانی خوک ره نامند * ماهیت آن حیوانی زیزب
است بقدر رسک کوچکی وروی آن ابلق از خطهای سفید وسیاه وبعضی پوست آن نیز ابلق میباشد ومشهور است که هرچند
آنرا بزنند فربه تر میکردد * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن کویند چون آن مرد ارمخورد
مادام که میته نخورده باشد کوشت آن صالح الغذاء وجهت ریاح وسردی احشا واذابت بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن
پوست آن جهت نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع است وعلامت آنکه کوشت مردار خورده آنست که از ان بوی بد آید
* زبیب * بفتح زای وکسر با وسکون یای مثناة تحتانیه وبای موحده بفارسی مویز نامند * ماهیت آن معروف است زبیب
وآن انکور رسیده بدرخت خشک شده آنست وانواع میباشد بحسب انواع انکور وبهترین همه پر کوشت شیرین کم دانه فربه
آنست وبدترین همه خشک کم کوشت پر دانهٔ آن * طبیعت آن بحسب انواع انکور مختلف میباشد آنچه از انکور سفید
است کرمی آن کمتر از سیاه آن وهمچنین بسیار شیرین آنرا کرمی زیاده از کم شیرین ومائل بترشی آن نیز ومعتدل ترین
همه سفید وبعد از ان سرخ وبعد از ان سیاه آن وخشک کم کوشت پر دانه مائل بیبوست وقابض ودانهٔ آن سرد در اول
وخشک در دوم * افعال وخواص آن در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفای مرهٔ صفرا
مینماید وبلغم را ساکن وعصب را محکم وغضب را میمیراند ودل را قوی ونیک میکرداند ومنقی آن کثیر الغذا است بسبب
جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج اخلاط غلیظ وملین بطن ومحلل باعتدال وجالی معده وامعا ومعین ادویهٔ مسهله و
موافق قصبهٔ ریه ومقوی جکر ومحرک باه مبرودین ومسمن بدن وجهت سرفهٔ بلغمی وامراض کرده ومثانه وقرحهٔ امعا باکل
کاوزبان وخرمای سبز جهت خفقان مجرب وباحصی لبان جهت رفع نسیان وباسرکه جهت یرقان بد مجرب وچون
بجای دانه در هر عددی فلفلی جاید اده بدان مداومت نمایند جهت سردی کرده وتقطیر البول رسنک کرده ومثانه بیعدیل
وچون با انیسون بپزند تا مهرا کردد وصاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفهٔ بارد بلغمی مجرب وآشامیدن
آب نقیع آن ویا آب مطبوخ آن ویا با ادویهٔ مناسبه ملین طبع وخیسانیدهٔ آن در سرکهٔ انکوری بناشتا جهت تحلیل ورم
طحال مجرب که هرروز چند دانهٔ آنرا بخورند وبالای آن قدری از ان سرکه بیاشامند وچون با فلفل وآرد جاورس بریان
کنند وباعسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد وضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام وانفجار دمامیل وقلع
ناخن بیجا شده برآمده وباشراب جهت غانغرایا وقروح شهدیه وجدری وعفونت مفاصل وجوششها وسرطانات وبا آرد
باقلا وزیره جهت ورم انثیان وباجاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین ومکیدن آب میوهای ترش
وخشخاش مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سی درم بدل آن کشمش است ودانهٔ آن سرد در اول وخشک در دوم
وقابض وحابس بطن ومقوی معدهٔ رطب وامعا وزبیب لاغر کم کوشت حابس بطن ومقوی آن ومحرق خون مصلح آن
خیار شنبر وکویند تخم خرفه است ومضر کرده مصلح عناب ونوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انکور
عسکری سازند وزبون ترین آن سیاه وهمهٔ آن لطیفتر از دانه دار وکثیر الغذا ومبهی وباقوت مسهله وآب نقیع وهمچنین
آب مطبوخ آن که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه وتنقیهٔ مواد سینه وتصفیهٔ صوت نافع وضماد آن با زعفران و

زرده تخم مرغ وعصفر جهت انفجار دمل وتحليل صلابات بيعد يلد وچون بكوبند آنرا باصبر وبرسربمالند جهت دفع كچلي مجرب ودرسائر افعال مانند مويزدانه بيرون كرده است ومحرق خون مصلح آن شمان مصلح مويز است كه مذكور شد وشراب آن درقرابادين نوشته شد

زبيب الجبل * زبيب الجبل * بفتح جيم وباء موحده ولام وزبيب برى نيزنامند وبيوناني قيسوندا سطا فيوس اغريا وبفارسي مويزك كه مويزج معرب آنست وبشيرازي نيزمويزك نامند * ماهيت آن نبات آن شبيه بتاك وازان ضعيفتر وشاخهاى آن راست وسياه وگل آن مائل بسفيدى وثمر آن درغلافى مانند غلاف نخود ودران دوسه دانه اند كوچك غير مستدير وبا خشونت بعضى سفيد وبعضى سياه مائل بسرخي ومغز آن سفيد وطعم آن تند وتيزچون بخايند * طبيعت آن درآخرسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن بسيار جالي ومفرح ومفتح ومسقط جنين وخائيدن وغرغره كردن بطبيخ آن جاذب رطوبات دماغي ومنقيۂ بلغم بسيار ازدماغ وبا مصطكى وكندر جهت رفع لكنت زبان ودرد دندانى كه مرد ر حادث ازبلغم باشد وجذب رطوبت لثه وبا عسل جهت قلاع وباقطران جهت كرم دندان وچون يكعدد دانۂ آنرا در پنبۂ پاكيزه پيچيده اندك تركرده كوفته كه دانۂ آن كوبيده وشكسته گردد گرم كرده بردندان موجع گذارند درساعت تسكين وجع آن نمايد وآشاميدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقئ قوى اخلاط غليظه وبايد كه بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند وحركت كنند زيرا كه اگرحركت نكنند وبنشينند ويا خواب كنند خوف خناق است وبا مصطكى وكندر جهت تصفيۂ صوت وبا ادويۂ مناسبه جهت رفع سپرز وكشتن كرم معده وضماد آن با عسل ويا سركه ويا غيرآن جهت داء الثعلب وتقشرجلد وبا روغن زيتون وزرنيخ سرخ وزراوند طويل جهت جرب غيرمتقرح وحكه ورفع آثار ومنع تولد قمل وكشتن آن خواه درسروخواه دربدن باشد ومطبوخ آن در روغن زيتون جهت كشودن دمل ونطول آن با طبيخ سداب جهت دردكمروساق ومضمضه بطبيخ آن با سركه جهت وجع دندان وتجفيف رطوبت واسترخاى لثه وچون نرم سائيده باقطران سرشته درسوراخ دندان كرم خورده پرنمايند كرم آنرا بكشد ووجع آنرا تسكين دهد مضرسبز مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا يكدرم وزياده ازيكمثقال آن كشنده است بخناق وجراحت مثانه واحشا معالجۂ آن مركب ازعلاج ذراريح وجملاهنك بدل آن دروزن آن عاقرقرحا است *

زبل * زبل * بكسرزاى وسكون باولام بفارسي سرگين نامند * ماهيت آن معروف است ومراد ازان زبل حيوانات است * طبيعت آن زبل هرحيوانى بحسب آن مختلف ميباشد وبالجمله همۂ آنها گرم اند * افعال وخواص آن نيزبحسب هرحيوان مختلف ميباشد ودرطى ذكرآن حيوان مذكور شد وميشود دانشاء الله تعالى وبالجمله مجموع آنها محلل ومجفف اند

* فصل الزاى مع الجيم *

زجاج * زجاج * بضم زا وفتح جيم والف وجيم بفارسي آبگينه وشيشه نامند * ماهيت آن دونوع است معدني ومصنوع معدني سفيد صاف شفاف بخلاف مصنوع آن ومعدن آن اكثرجاها است انچه درتبريزاز توابع شيرازوغيرآنست سنگى است تيره رنگ ريزۂ آنرا با قلي نرم سائيده دركوزۂ ريخته بآتش تند چند شبانه روزميگذارند تاخوب گداخته گردد پس حجرمغنيسا راموده با رمل بران ميپاشند تا دردى آن ته نشين گردد پس ازان انچه ميخواهند ميسازند وبهر رنگى كه ميخواهند نيزرنگ ميكنند وبهترين آن سفيد صافى بسيار شفاف آنست ومصنوع آنرا از رمل وسنگ ريزه وقلي ميسازند ومعمول اهل

فرنگ بیشتر این است و شیشهای فرنگی اکثر از رمل که اخته با قلی است و این سفید تر و شفاف تر میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرم تر * افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و سبرز و اکتحال محرق و رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه خیسانند و شبانه روز دوبار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر درختی که از بخور دان دهند

* فصـــــــــل الزای مع الراء المهملة *

زراوند * زراوند * بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسقوره و معرب نزد ایشان بمسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا طویل و ماده آنرا مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است * ماهیت آن بیخی است بسطبری انگشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و گل آن بنفش بشکل شکوفهٔ امرود و بهترین آن مطرز عفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشندهٔ کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیهٔ سینه و کبد و تصفیهٔ رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحهٔ رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبهٔ مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و چون با روغن پختهٔ بمالند شپش بکشد و دفع کرد اند و سنون آن جهت تنقیهٔ رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجهٔ آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال و گویند مضر جگر و سپرز است و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در تجفیف عسا لیج الکرم است

زراوند مدحرج * زراوند مدحرج * بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح راء مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند * ماهیت آن بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز باندک پهنی و ظاهر آن

زرد و باطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازهٔ کرم ناخوردهٔ آنست و قوت آن تا دو سال باقی میماند و شاخهای گیاه آن بقدر یک گز و زیاده بران و برگ آن شبیه ببرگ زراوند طویل و از ان کوچکتر و خشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب گرم و یا آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبهٔ ریه و تا دزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقهٔ بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیهٔ چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزتبهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و رگ و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و سائرافعال قویتر از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن گل و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن بسباسه است و مترجم صیدنهٔ ابوریحان بیرونی در صیدنهٔ خود آورده که زراوند سه نوع میباشد دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفهٔ آن بسیار مانند شکوفهٔ سداب و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است و در خوشبوئیها داخل مینمایند

زرنب

* زرنب * بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنهی و سنی نیز و قسمی را هند و پرنی و برا همی و درخت آنرا تالیس و برگ آنرا که زرنب است تالیسپتر نامند * ماهیت آن نباتی است از برگ صعتر بری عریضتر و مائل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا سرو ترکستانی نامند و در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و بهترین آن آنست که باریک تندبوی تازه باشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و بغایت مفرح با قوت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف و گرم کنندهٔ آن و در قائم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیهٔ صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازالهٔ بلغم و تقویت هضم و زیادتی اشتهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصارهٔ تازهٔ آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و یا با آب و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب نیمگرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و ساذج و گویند قبل بوا است *

زرنباد

* زرنباد * بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکهٔ مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند * ماهیت آن بیخی است تندبو و با عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مائل بزردی و طعم آن مائل بتلخی و اندکی شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در بو تندتر و از ان اندک رائحهٔ کافور آید و این را درست جوش نموده خشک مینمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش داده ورق نموده خشک مینمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این

راد رفتند ی در لیچورگویند و برگ آن بلند بقدر دو رجی و عریض بعد ر چهار انگشت منضم شبیه ببرگ زرد چوبه و از برگ
زنجبیل بلند تر و عریضتر و گل آن زرد شبیه بدستهٔ کاهی و اورا ساقی از وسط درخت آن برمیآید و بر سر آن کلهای زرد طولا برتی
میآید و گویند سفید و سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسید برگهای آن روبخشکی میآورد و خشک میگردد و آن زمان
برمیآورند و منبت آن اکثر بلاد هندو بنگاله و دکهن و زیربادات و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل
سودا و جهت سرفهٔ بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و نعوظ
و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفهٔ بارد رطب مزمن و رائحهٔ سیر و پیاز
و شراب از دهان و ضماد تازهٔ آن برا ورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و برقدم بالخاصیة جهت رفع جمیع علل مزمن
طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعهٔ بزرگ مقدار آن بر حقوین و کمر باعث
اعادهٔ باه مایوسین و مصدع و زیادهٔ آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل
آن درونج و نیم وزن آن دانهٔ ترنج و چهار دانگ آن طین مختوم است و ضماد برگ تازهٔ آن جهت رفع کلف نافع است *

* زرافه * بضم زای و فتح رای مهملهٔ مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترگاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که زرافه
گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی و شبیه
بپلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بدستور دو ست آن دراز تر از پای آن و زانو ندارد و دو دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه
بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد * طبیعت آن
خشک در اول و بسیار گرم * افعال و خواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن
آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن وافر و بعد ها ضمهٔ مقویهٔ معده و لیکن باید خورندهٔ آن عادت دهد بدن خود
را باستفراغ بایارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهرهٔ آن جهت نزول آب مفید است

* زرزور * بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و رای مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است زرزور
بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند * ماهیت آن نوعی از عصفور تیزپر است که در وقت پرواز آواز آید و پایهای
آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند نتواند که
بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانهها آنرا پرورش مینمایند و هرچند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد
* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مشهی و مقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن
بروغن و یا آب چغندر ریختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که
صحرائی و تازه صید کرده آنرا بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پروردهٔ آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند
باید که اول شب بکشند و پس صبح طبخ نموده بخورند

* زرنیخ * بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه بیونانی ارساطیقن و بهندی هرتال و هرتار زرنیخ

با منلد * ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن ولیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل درین بیشتر است وجز و ناری و کبریتیت غالب ولهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد وآن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید وبهترین آن همه زرد صفائحي مانند طلق و براق برنگ ذهب است واین را زرنیخ ورقی وبدخشی نامند و بهندی هرتال ورقی وبهترین آن سرخ صافي شبیه باسرنج است که زود مفتت گردد وبوی کبریت از ان آید وگاه مسوزانند زرنیخ را وصاعد و طبخ میکنند وآنرا شرار مینامند از جهت مشابهت بشرار آتش در براقی اجزائیکه ظاهر میگردد در ان وابن قاتل وبسیار حاد سوزنده است وداخل مراهم محللهٔ جالیه میکنند واین هردو قسم سبز وسیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن وسفید آنرا زرنیخ النوره ودواء الشعر نامند وبدترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است وبعضی سفید آنرا اقوی تر وحاد ترمیدانند از ان هر دو وسمیت آنرا علاج نیست وزرنیخ محرق الطف وقوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته وقتل نموده باشند ومقدار کم آنرا با شرائط آن در امراض مقرره بخورند وزرنیخ سفید محتمل که همان باشد که سرمهٔ سفید نامند ودر اثمد مذکور شد * طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشك وسرخ آن درچهارم وسه نوع دیگر از همه اقوی واز سموم مات اند وگفته اند سیاه آن درچهارم واصفر در اول چهارم واخضر در وسط سوم واحمر وابیض در اول آن وقوت آن تاهفت سال باقي میماند * افعال وخواص همه انواع آن لذاع ومعفن ومحرق وباقوت قابضه وخورندهٔ گوشت زائد زخمها وجالي آثار خون مرده ورافع سعفه وجرب واکله وکشندهٔ اقسام کرم معده وسترندهٔ موی وبا راتینج جهت داء الثعلب وبا آهك وخاکستر وامثال آن جهت ستردن موی ومحرق آن گویند دربن فعل اقوی است وبا زفت جهت برص ناخن وبا روغن زیتون وامثال آن جهت رفع قمل وهوام بدن وبا پیه جهت تحلیل خراجات وبا روغن گل سرخ جهت بثور مقعده وبواسیر وجراحت بیني خصوص سرخ آن وباادویهٔ مناسبه جهت بردن گوشت زائد ورویانیدن گوشت بن دندان وخوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفهٔ رطوبي وضیق النفس بارد بلغمي نافع وبخور آن باراتینج بنحویکه دود آن بحلق رسد باانبوبه جهت سرفهٔ رطوبي کهنه وبدستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه بامیعه ومغز چلغوزه ومغز بادام بالسویه وازمجموع مقدار نیم درم جهت ربو وضیق النفس وسرفهٔ مزمن بغایت موثر باتکرار عمل وبشرط آنکه بعد عمل حریرهٔ آرد گندم با مغز بادام وروغن تازه جهت رفع حالیهٔ آن بنوشند ویکدانك سرخ آن با عسل جهت تصفیهٔ آواز ورفع چرك سینه ولیکن چون قوی است حذر از ان اولی است وآشامیدن آنرا با پیه وقی کردن جهت تپ ربع موثر وحتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است وطلای زرنیخ سرخ بابول حمار وبدستور از هرعضویکه خواهند موی در ان نروید مانند زیر بغل وغیر آن باید که موی آنرا بکنند وزرنیخ سرخ را با آب بنج تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید ومجرب دانسته اند وطلای آن با زهرهٔ گاو وآب حي العالم وشبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا امس نمایند موثر وسنون سوختهٔ سرشتهٔ آن بابول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان ورویانیدن گوشت صحیح مجرب وبا سرگین گنجشك جهت ثآلیل وباصبر وحب البان مقشر وآب گندنا جهت سقوط دانهٔ بواسیر والتیام جمیع زخمها بعد ازان وچون زرنیخ وزاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند وهرعضویکه جرب رطب داشته باشد بآب گرم خوب بشویند که چرك آن پاك شود وبا پر مرغ بران بمالند

درچند مرتبه زائل میکرد د وچون زرنیخ را د رشیرحل کنند هر مکس که در ان افتد بمیرد وگویند هر مکس که بر ان عبور کند هم بمیرد مقد ا رشربت آن تا نیمد رم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیلهٔ زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است وبدل آن هردو در اکثر افعال کبریت وآکثار ضماد وطلای آن باعث کلف وسستی باه وانعاظ امت ومصلح کلف حادث ازان مالیدن عصفر وآرد برنج است وآشامیدن دود رم زرنیخ مصعد که هراقیون نامند بسیار بد ومحدث سکر ومغص وقروح ردیهٔ امعا ووجع مفاصل ومتغیرشدن رنک بدن بسیا می است واصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب بسیار وشیطرج وروغن بادام وقی بلیغ نمودن وماء الارز وماء الشعیر آشامیدن وتحقین بدان مردن ونمودن وامراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام وشیر تازه دوشیده ولعاب بزرقطونا وتخم خطمي وبهدانه است وچون یک ماشه تا شش ماشهٔ آنرا نرم سوده باماش پخته سرشته ببزنخورانند بدین دستورکه تا شش روز یک ماشهٔ آنرا هرروز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته ببزبخورانند وبروزهفتم دوماشه بران اضافه نموده هرروزسه ماشهٔ بخورانند وروزهفتم این شش ماشه بدستورنرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روزتمام کردد ودرین دیگر بیفزایند وازروزدرم خورانیدن آن ببزمقدارچهارتوله شیران با آشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدارکه موافقت نماید پس دیگر بیفزایند وتا چهل روزبیا شامند ودرین ایام ازحموضات وبقول وماهی وجماع وآب بسیار سرد ورسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه ونفسانیه وطبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق وتشویهٔ آن درمقدمه مذکورشد

زريز

* زريز * بفتح زای وکسر رای وسکون یای مثناة تحتانیه گل نباتی است که درکوهستان جوزجان بهم میرسید وبشیرازی اسفرک نامند وبیونانی ارجبقن * ماهیت آن کیاهی است ساق آن بقدرشبری وگل آن زرد شبیه بگل عصفربری ومستدیربا اندک خارهای نرم برگ آن زرد مائل بسفیدی وکوچک وبیخ آن زیاده برشبری وطعم کیاه آن شبیه بکنکر * طبیعت آن سرد وخشک وبا اندک حرارتی * افعال وخواص آن جالي ومحلل صلابات ورفع آثاروسکن دردها ومدربول وخون ومفتح سدد وآشامیدن نیم رطل ازآب مطبوخ آن با مویزسه روزمتوالي جهت سپرزویرقان واستسقا مجرب و یک اوقیه ازمعجون آن با عسل همین اثردارد وضماد آب طبیخ آن با آرد جوجهت اورام حاره بغایت مفید وخاکستر آن جهت جرب وجراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدارشربت آن درمطبوخات تا پنجدرم وصباغان آنرا ازبرای رنگ زرد استعمال مینمایند *

زريق

* زريق * بضم زای وفتح راء وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف * ماهیت آن ازطیوردمائی است وبری نیزمیباشد ورنگ آن سفید وگوشت آن بسیارباسهوکت وزهومت وبدبو وبااعصاب والیاف بسیاروبدترین آن پیرولاغرآنست وبهترین آن جوجهٔ آنست که ازتخمی که مادهٔ آن نجاست نخورده باشد بهمرسد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محرک باه وبطیء الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد آنکه اولا درروغن قدری بریان نموده باشند وسرگین آن بسیارجالي جهت جلای کلف ونمش وزهرهٔ آن باسمیت وجلای بیاض خفیف چشم وطلای آن برذکرجهت رفع استرخای آن نافع

زرين گياه

* زرين گياه * بفتح زای وکسر راء مشدده وسکون یای مثناة تحتانیه ونون وفتح کاف فارسي ویاوالف وها ازجملهٔ ادویهٔ مجهولة الماهیت است امین الدوله گفته آنراد رخراسان گل عاشقان نامند وگیاه آن ازیکذرع زیاده وبرگ آن عریض

ومزغب وگل آن زرد وشاخهای آن بزرگ‌تر را زوچون نزد آن غنا وسرود نمایند گل آن میل زرد رصاحب اختیارات
بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد خاصه در نشاد رو ورق آن مانند ورق زیتون بود وگل
آن مانند قرص آینهٔ زرین در وقت انگور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی آزاد
درخت را گفته * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن عصارهٔ آن با سکنجبین جهت عرق النساء واخراج
خون منجمد در مثانه واحتباس بول وعسر آن واحتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس وبلوط بدل آن بوزن
آن قنطوریون دقیق وگویند بوزن آن خیارزه وبوزن آن حب الاترج وگویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است

* فصل الزای المعجمة مع العین المهملة

* زعرور * بضم زای وسکون عین وضم راء مهمله وسکون واو وراء مهمله بفارسی کیل وباسفهانی کویج وبترکی یمیشان ودر زعرور
تنکابن کرجیل نامند واز جنس کنوس طبری است ودر حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد * ماهیت
آن دو نوع است بستانی وآنرا مثلث العجم وبشیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن بکمال رسیدهٔ بزرگ بالیده پاشیده از
آنست * طبیعت آن در آخر دوم سرد ودر اول خشك وبعضی تر دانسته اند افعال وخواص آن باغذیه ثقیل ومسمن
وقابض ومسکن حدت صفرا وخون وقی ومقوی معده وکبد حار واشتهای طعام وجهت رفع اسهال وتقطیر البول
وآشامیدن آب آن با شکر جهت درد جگر حار مجرب وضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه وحمرهٔ بجای مهمله مفید مضر کرده
ومورث قولنج ومرخی معده مصلح آن انیسون وعود وگلشکر مقدار شربت از آب آن تا بیست وپنج درم واز جرم آن دوازده
مثقال بدل آن سیب ترش است وزعرور جبلی کوچکتر از بستانی است ودو نوع باشد سرخ رنگ وزرد وبهترین این نیز
بسیار رسیدهٔ آنست * طبیعت سرخ آن قریب ببستانی است وزرد آن سرد وخشك وقابض‌تر از سنجد ودر افعال
وخواص آن نیز قریب ببستانی اند وخون وقی باز دارند وگویند پشت را قوی کرد اند وداء الفیل را نافع ومضرت ومصلح
ومقدار شربت این بدستور بستانی است

* زعفران * بفتح زای وسکون عین وفتح فاء والف ونون وآنرا بسریانی کرکم وجادی بتشدید یاء وبفارسی لرکماس وبهندی
کیسر نامند * ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر وبسیار خوشبو وزرد تیره رنگ مائل بسرخی وبی خار واول گل آن از زعفران
زمین میروید وبعد اتمام آن ساق وبرگ آن وطول ساق آن یك ونیم شبر وبرگ آن شبیه ببرگ یاسمین وبیخ آن شبیه بزراوند
مدحرج ومانند پیاز نرگس ودر هر گل آن تارها ودر هر گلی سه چهار تار زعفران می باشد وآن تارهای بزرگ رنگین خوشبو
است وانچه باریک کم رنگ کم بو است زعفران نیست ومنبت آن اماکن بسیار است واز همدان زردیه منسوب بباده کوه
که عوام باکونا مند واصفهانات وگیلان وشام ومصر ومغرب وکشمیر وغیرها وبهترین همه کشمیری پس اصفهانانی پس
مازندرانی وباکوئی پس از جاهای دیگر وبالجمله بهترین آنها بسیار زرد مائل بسرخی خوشبوی تازهٔ آنست از هر جا که
باشد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشك وبعضی در سوم گرم ودر دوم خشك گفته اند وقول اول اصح است
* افعال وخواص آن مفرح قوی ومقوی حواس ومفرح ومنضج ومحلل ومصلح عفونت خلط بلغمی ومانع وحافظ آن از تغییر
وفساد ومدر بول وباقوت قابضه ومحرک باه ومقوی جوهر روح حیوانی وجگر واحشا وآلات تنفس ومورث نشاط وضحك
ومنقی گرده ومثانه وبشره و رسانندهٔ قوت ادویه بقلب ورسائر اعضا ومفتح سدهٔ دماغ وجگر وسپرز وآشامیدن یك

مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب وهر روز ده قیراط آن جهت ازالهٔ سمن و با سکنجبین جهت رفع خمار و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و با ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم و مقعد و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و ود معه و غشاوه و رقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحهٔ چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی و طلای آن با دهن فیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعد و مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت اضرار بحموضت حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در ان حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مدامت آن مکدر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضهٔ روح است و بالخاصیت کلّ اشتن یکتا ر آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون ده درم آنرا با آب سرشته مانند کردکان مدور ساخته در ان سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمهٔ زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانهٔ اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون تیجروز بنند از ند و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا معین و نقل روغن آنرا یونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد *

زعفران الحدید

* زعفران الحدید * ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شدهٔ آنرا بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که برادهٔ حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و از جملهٔ سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و باسر که جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و غرغرهٔ آن جهت قطع حمص و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و بلک تمراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و برادهٔ آن خورده بهم میرسد و مداوای این مداوای آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد

زفت رومی

* فصل الزای مع الفاء *

* زفت رومی * بکسر زا و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا * ماهیت آن سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیفهرا ست و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست

زفت بحری

* زفت بحری * بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و یا * ماهیت آن جزئی است شبیه بقطران سیاه

ومیال از زمین مانند نفط حاصل میشود سیال آن قیر است که بر کشتیها وحمامات وغیرها برای استحکام وعدم نفوذ آب در آن میمالند ودراخل مراهم میکنند وبهترین اصناف آن نرم آنست * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ومقوی مفاصل وجهت فالج وعرق النسا ونقرس ورياح بارده واوجاع زانو ومقدار یکدرم آن تا دو درم مسهل وضماد آن با تکرار مسهل جهت جذام والتیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران وگویند جاورشیر ومقل است بالسویه مضر رئه مصلح آن کثیرا است وبیان قیر درحرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* زفت الرطب * ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بی برکه قسم نر آنست سیلان مینماید والچه از درخت بارد مثل آن که غیر چلغوزه است ومسمی بتنوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند وآنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است وثمر آن مانند ثمر سرو واز آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند * طبیعت آن در سوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن منضج اخلاط غلیظه وملین صلابات وآشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم ومری وورم عضل باطنی درطرف حلق وربو وتنقیه چرک سینه وحلق ورفع سمیت ادویه قتاله وباشکر جهت نفث الدم وسل وسینه وسرفه مزمن وضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد وفربه کردن اعضا وبانمک جهت گزیدن جانوران سمی وباموم جهت برص ناخن وتوبا وتحلیل جراحت صلبه وصلابات رحم وشقاق مقعده وجراحت فم مثانه وباعسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک وجمره نچیم وخشکریشه وباعث التصاق آنها وبدستور با مراهم معفنه وضماد آن برمیان سر جهت از تراشیدن یا نوع جهت اخراج زلوی درحلق مانده مجرب دانسته اند وباشکر جهت اقسام حزاز وجهت جرب حیوانات وتمدد اعصاب وعرق النسا وداء الثعلب وباآرد جو جهت خنازیر وبا ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها وغرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم ومری وقطور آن باروغن بادام جهت رفع رطوبات گوش وحقنه آن جهت ورم حاره وصلب امعا ورحم وگزیدن عقرب موثر مضر سر ورئه مصلح آن کثیرا وبنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن قیر است وگویند ربع آن قطران وروغن زفت که رطوبت بخار آنست که درحین جوشانیدن پشمی را بر روی آن کذارند وآنچه در پشم جمع شود انشرده اخراج نمایند ویا بقرع وانبیق مقطر نمایند ضماد آن باآرد جو جهت خنازیر ورویانیدن مو وداء الثعلب وجرب انسان وحیوان وتمدد اعصاب وبرص ناخن وعرق النسا وسوزش آن وامثال اینها انفع از زفت است وقاطع نزف الدم مسهل وتریاق سموم وجالی است ودوده زفت جهت نیکو کردن مژگان ومنع ریختن آن وقرحه چشم ورفع سوزش آن ودمعه وتقویت باصره بغایت موثر است

* زفت یابس * ماهیت آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود ویا بطبخ خشک کنند وآنرا ابوسفاس نامند * طبیعت آن درسوم گرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن بیبس وتجفیف این زیاده از رطب آن ودرانضاج ضعیفتر از آن وجهت التیام قروح فاسده وضربه وسقط وتوبا وتحلیل وانضاج ورمهای صلبه وتفتیح سدد وآشامیدن آن بازرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض وبواسیر وسستی کمر وتقویت رحم نافع ودرسائر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است

* فصل الزای مع القاف *

زنال * بضم زای وفتح نانت والف ولام اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن درسقوریدوس

زفت الرطب

زفت یابس

زقاق

کفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی وطولانی ودرخامی سبز وبعد رسیدن یاقوتی رنک وبعد از خشکی سیاه میکردد وطعم آن ترش باندک عفوصت وقبضی وآنرا مانند زیتون صلح نیز مینمایند ودرملک هند وبنکاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد وآنرا جامون نامند ودرحرف الجیم ذکر یافت وکفته اند آنرا کروندا نامند ودرحرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن سرد مائل باعتدال وخشک وباقوت قابضه * افعال وخواص آن جهت اسهال وقرحهٔ امعا وتقویت آن وتسکین عطش والتهاب معده وکبد وغلیان خون وصفرا ومنع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است وثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام وقروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برک آن جهت رفع آثار مفید وبغدادی صاحب مالا یسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده وطبیعت آن را در آخر دوم سرد کفته وغیر قابض وبا رطوبت غروبهٔ بلغمیه ومرخی وقاطع عطش درساعت ومسکن لهیب سریعا ونافع برای انچه نافع است انبرباریس کفته

زقوم

* زقوم * بفتح زای وضم قاف مشدده وسکون واو ومیم بهندی تهوهر وسیهند وسیج نیز نامند * ماهیت آن از جمله اشجار است ودو نوع میباشد حجازی وشامی حجازی آن بقدر قامتی وبرک آن از برک انار عریضتر وباتشریف وکل آن از اطراف شاخها ابیض یاسمین وزرد پستئی رنک وضخیم وثمر آن سیاه رنک وشبیه بهلیله ودرجوف آن دانهٔ مانند کنجد ودرخت نوع شامی بزرکتر وخاردار وکل آن زرد وثمر آن از هلیله بزرکتر ورسیدهٔ آن شیرین طعم با تفاهت وعفوصت ومغنی واین نوع را * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح وجالی ورافع آثار ومقدار شربت آن تا پنج درم وروغن تخم آن باندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل ومواد بلغمیه واخلاط غلیظه ومسهل آنها ورافع سدد ووجع نقرس ومبرز واسهال ابتهاشر باضماد امصاع محرور وسیاه کنندهٔ موی مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط بدل آن نفط است ونوع اول با برک وبار تازهٔ آن جهت التیام جراحات تازه نافع وقوی القبض وتجفیف ورادع وانچه در بنکاله وهند دیده وشنیده شد چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو واین را بهندی تدهارا نامند وکره دار میباشد وبرسر کرهها برکهای بسیار کوچک وشیر این را کرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند وبرای رفع آتشک میکویند قوی الاثر است واسهال قوی مینمایند ودوم چهار پهلو واین خاردار وبی برک میباشد وسوم ساق آن خاردار وشاخها وتنهٔ بالای آن بیخار وبرکهای آن اندک باریک وبلند بقدر نیم شبر واین را سیج نامند وآب برک این را کرفته کرم نموده در کوش جهت درد آن میچکانند وبا اندک نمک کرم کرده برای سرفهٔ اطفال میخورانند ونیز جهت ضیق النفس واستسقا وجذام وصلابت سپرز وضعف هاضمه ویرقان ونفخ شکم ورياح محتبسه درامعا یعنی قولنج ریحی وتفتیت سنک کرده ومثانه وتحلیل اورام چون پوست ریشهٔ نیم بالک جوهی که کیاه هندی است در آب برک آن باین طریق که برک آنرا از آتش کرم نمایند که نرم شود ودردستها فشارند که آب خوب برمی آید سائیده حب یاقرص بسته خشک کرده نکاهدارند وقت حاجت در آب برک آن سائیده برتو با طلا نمایند روزی دوسه دفعه درچند روز زائل شود اکرچه کهنه باشد مجرب است ومکرر بامتحان رسیده واز آن مربا میسازند وجهت امراض مذکورهٔ قبل نیز نافع وچون ساق وشاخ آنرا ورقها ریزه کرده با شلتوک که بهندی شالی ودهان نامند درخمی فرش از زقوم ورق کرده ولحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کردد وبران آنقدر آب بریزند که از بالای آن یک وجب پر کردد پس سر آنرا پوشیده در سرکین

اسپ یکهفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک ها رانیم خشک نموده کمسک سازند وروزی تا شنا مثقال از یک کف آنرا که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه وضیق النفس بارد رطب مفید ونوع چهارم ساق وشاخهای آن کم خار وا زان تارها بقدر یکشبر وزیاده وبقدر انگشت باریکی آویخته میباشد ولون این چار قسم همه سفید وبندرت سرخ وزرد نیز میباشد سفید آن جهت امراض وسرخ وزرد آن در اثبات عقرب وسیماب مؤثر گفته اند ودیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم در باغها انگلیشیه دیده از انجمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ میپیچد وریشهای آن که بمنزلهٔ بیخ توان گفت برتنهٔ درختها ریشها دوانده میپیچد وبالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد واز بیخ اصلی که قرب زمین است کنده ترمیشود وقسم دیگر سه وچهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده ایستاده وبران خارهای بسیار طولانی میباشد برخلاف سه دهاره وچودهاره هندی که خارهایش کوچک میباشد

* فصـــــل الزای مع اللام *

* زلابیه * بفتح زای ولام والف وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وها بفارسی حلوای زلیبی نامند * ماهیت آن از جملهٔ حلوای معروفه است تازهٔ آن لذیذ * طبیعت آن گرم * افعال وخواص آن مولد خلط صالح وسریع الهضم وبغایت مسمن بدن نحیف ومقوی گرده وجهت رطوبت ریه وسرفه نافع ومسدد مصلح آن سکنجبین وانار

* زلایف الملوک * نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وبفارسی زلف عروسان نامند

* فصـــــل الزای مع المیم *

* زمج * بفتح زای وضم میم وجیم بفارسی چرغ وبترکی اوتلکو نامند * ماهیت آن از جملهٔ سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند * طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت ضعف دل طبعی وخفقان عارضی وزهرهٔ آنرا چون بتنهائی ویا با اکحال مناسبه درچشم کشند جهت غشاوه وظلمت بصر وشبکوری مجرب وسرگین آن طلاء جهت رفع کلف ونمش وآثار جلد مؤثر

* زمجائی * بفتح زای معجمه وسکون میم وجیم با لف کشیده وهمزهٔ مکسوره ویاء حطی ساکن در آخر * ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانهٔ انگور که در بلاد زیرباد بهم میرسد با پوست خشک خشنی واندرون پوست آن لحمی شیرین ولطیف کم رطوبت ودرسه سال یکبار ثمر میدهد ودران سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید * طبیعت آن گرم مائل بخشکی وبا رطوبت فضلی * افعال وخواص آن تا حال معلوم نگشته است *

* زمرد * بضم زای ومیم وراء مهمله مشدده ودال وبدال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند * ماهیت آن از جملهٔ احجار نفیسه است وگفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد ومادهٔ آن ذهبی است که بران یبس والجماد غالب گشته وبدان سبب سبز شده ودر ملت بیست ویکسال در معدن تکون میابد وبعضی این را وزبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هریک بنوعی تکون میابد وصلابت آن از احجار دیگر کمتر است وسوهان در ان اثر میکند واقسام والوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه بذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند واین قسم بهترین اقسام وصاف وشفاف وآب آن متموج ورقصان میباشد وصورت چشم منفی در ان مرئی میگردد واین را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند وقسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان واین را زمرد نو

ما منل وقسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند وقسمی سلقی یعنی شبیه برنك برگ سلق وقسمی زنجاری شبیه برنك زنجار وقسمی کراثی شبیه برنک برگ کرات وقسمی دیکر صابونی یعنی برنك صابون سبز مائل بسفیدی است واین بدترین اقسام است وبهترین همه سبز پرآب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنك ریزه وطلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنك نباشد ونیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد * طبیعت اقسام آن در دوم سرد و در سوم خشك وقوت آن مدتی مدید میماند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی حرارت غریزی وارواح ودل ودماغ وکبد ومعده ورافع صرع وهم وغم وحزن وخفقان وذات الجنب وذات الرئه ونزف الدم واسهال دموی وسموم قتاله ونهش هوام واستسقا ویرقان وحبس البول وتفتیت سنك کرده ومثانه وجذام هرچند که متقرح واطراف ریخته باشد شربا وتعلیقا وچون شخصی که زهر خورده ویا جانوری سمی اورا گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد زهر بران کارگر نشود وامان یابد از افتادن موی وجدا شدن پوست بدن را واکتحال آن جهت تقویت بصر ورفع سبل ومداومت نظر کردن بران رافع کلال بصر وتعلیق آن وپوشیدن انکشتری آن جهت منع صرع در مصروع ولهذا ملوک آنرا اعلاقه کردن بند اطفال مینمایند ازحین ولادت وچون انکشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر وطلای آن جهت سعفه وقروح خبیثه مفید وچون یکمثقال آنرا در انکشتری ممزوج از طلا ونقره که بالمناصفه دو مثقال باشد درطالع میزان که آفتاب دربرج هوائی باشد نصب کنند وبپوشند باعث قبول دلها وهیبت در نظرها وقضای حوائج مجرب دانسته اند وخواص ومنافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میکویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند وحامل آن تنکی معیشت نیابد وچون افعی را نظر بران افتد کور شود وبعضی کویند آب از چشم افعی جاری کردد وکور نشود وغیر اینها از خواص ومنافع وحال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که درهنکام تونکری اکثری مردم بقیمت بسیار اطلی خریده اند وبعد آنکه فقیر ودست تنک شده همانرا بقیمت بسیار نازل فروختند ومجربین آنرا بر چشم افعی مالیدند مکر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یك دانک ودر نزف الدم یکقیراط بدل آن دردفع سموم زبرجد ودر رفع اسهال مرجان است

* زمور * بضم زای ومیم وسکون واو وراء مهمله اسم فارسي زفت یابس است ودر دلک معمول را زمور لاک نامند ومستعمل زرکران است * افعال وخواص آن در احتباس حیض بیعدیل ومقدار یکمثقال آن بازرده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هرعضو نیز

* فصـــــــل الزای مع النون *

* زنبا * بفتح زای وسکون نون وباء موحده والف لغت فارسي است * ماهیت آن کیاهی است کثیرالوجود در روی در تابستان مبکارند ودر اوائل زمستان میروید * طبیعت آن بسیار کرم وتند وتیز * افعال وخواص آن موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نکردد وجهت درد سر بارد وحدت بصر وپیدا کند ذکردن ریاح وبرطرف کردن آنها بقوت شربا ونطولا نافع مضر بدماغ وشام آن مغثي بشدت بخلاف جوش داده آن ومصلح آن در سرکه پختن وباکاسني وساق کاهو ومکیدن انار چاشنیدار وسفرجل عقب آنست

* زنجار * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم والف وراء مهمله معرب زنکار فارسي بیوناني فینطوس ومعني آن مجرد بود * ماهیت آن زنك مس است وانواع میباشد معدني وغیرمعدني مصنوع معدني آن درمعدن مس تکون میابد وبیوناني این را بارسفاریقس نامند وعبارت از دهنهٔ مسي است ونوع دیکر آنست که در مغارهٔ قبرس نزد طلوع شعری مقطر میکردد

ومنجمد میشود و این خالی از آمیزش بخاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کیرانی آن و این هردو زردند و استعمال آن مجوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سر پوش مسی را برظرف سرکهٔ تند بنحوی گل ارند که بخار آن از سر پوش بیرون نرود و بعد از هفده روز زیاده بر آرند آنچه زنگ برظرف اند رون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رومی است و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک سازند و برهم چیده سرکهٔ تند بر ان ریزند و بگل ارند د رسرد ابهای بسیار سرد تا زنگار شود پس زنگ آنرا گرفته در هر بیست مثقال آن چهار اوقیه سرکهٔ کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی وملح اندرانی و بورهٔ سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز هست و بهترین همه معدنی است پس دودی و آنرا مغشوش بسنگ ریزه سوده مینمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و با نگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیرمغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیراکه قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله است و اکال ولذاع و معفن و مورث قرحه و سترندهٔ گوشت و قالع آثار و با موم و روغن زیت بهالع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بورهٔ سرخ جهت جرب متقرح و برص و پختهٔ آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک جراحات و عفنه و دانهٔ بواسیر جامیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان واکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با مندق سوخته و کنیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که درسودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب واسترخای پلک چشم و سلاق و رطوبت او راخشک کند و بدستور با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثهٔ متعفنه و با ادویهٔ مناسبه جهت قروح شهدیهٔ سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند خائیده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوئی و زخم آن نافع ولیکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیراکه گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازهٔ دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضرورت جایز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با ادویهٔ مغریه و ادهان و لعابات و یکدرهم آن کشنده بقرحهٔ جگر و بعد از تجاوز از معده و عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و سائر تدابیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل

* زنجبیل * بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه ولام بهندی تر تازهٔ آنرا ادرک و خشک آنرا سونٹهه نامند و سندهی نیز گویند * ماهیت آن بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل واز آن کوچکتر و برگهای آن باریک و طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی گل و ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد دهند و دکهن و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازهٔ آن بهم میرسد و کوهی و دشتی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل بیریشهٔ سفید خشک را بهندی ستهه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل میآرند دانهای بزرگ و

بالیده ونهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود * طبیعت تر وتازهٔ این درسوم گرم ودراول خشک وخشک آن در دوم خشک وبارطوبت فضلیه * افعال وخواص این مقوی قوت حافظه وهاضمه ومعده وکبد ومفتح سدهٔ جگر ومبهی ومحلل ریاح غلیظهٔ معده وامعا ومقطع بلاغم ورطوبات غلیظهٔ چسپیده بسطح معده وامعا وغیرها ومجفف آنها وملین طبع ومخرج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق وبرودت اعصاب وجهت فالج وکرم معده ویرقان سددی وتقطیر البول حادث از برودت وضعف آلات بول واسهال که از فساد معده باشد وجهت رفع سموم حیوانی وتسکین تشنگی بلغمی ونباتات وکند رجهت رفع مضرت میوه های تازه ورطوبت معده وبازردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی وغلظت آن وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین ومعین قوت مسهلهٔ تربد وباجوزبوا وپسته جهت تقویت باه ازاسرار است واکتحال آن جهت غشاوه وسبل وبیاض ودردهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی وضماد آن جهت تقویت اعضا وکزاز ورفع ریاح وبواسیر واوجاع بارده وورم بارد بلغمی ورمانی وریحی خصیه وسائر اعضا وبا دو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر وبدل ستور مالیدن سفوف خشک آن وگرم نگاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد وبدل ستور بانصف وزن آن را زیانهٔ خشک نرم کوبیده بپخته وبازرنباد نیز مضر حلق مصلح آن عسل وروغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارفلفل است وجوارش ومربای آن در قرابادین ذکر یافت وضماد تر تازهٔ نرم سودهٔ آن جهت داء الثعلب وتحلیل اورام ریحیه وبارده مائیه وتسکین اوجاع بارده نافع ونوع کوهی آن قویتر وگویند چون آنرا نرم بکوبند وبیزند وبر آب گوشت بپاشند وبخورند جهت دفع اوجاع مفاصل وامراض باردهٔ رطبه واورام بارده نافع وبدستور طلای خشک آن وبا آب تازهٔ آن ونیز نوع دیگر میشود در هند وبنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند وبوی انبهٔ خام از آن میآید این نیز قریب باول است در مزاج وخاصیت وتر وتازهٔ این را اکثر بزرق کرده بانمک وآب لیموی زرده بعد از طعام برای تقویت هاضمه وتغییر مزهٔ دهان اندک اندک میخورند وخوشبو ولذیذ میباشد وازنوع اول نیز تازهٔ آنرا ورق کرده بدستور بانمک وآب لیموی زرده ویا خشک آنرا کوبیده وبیخته بانمک وآب لیمو خمیر کرده اقراص میسازند وبدستور تنقل مینمایند

زنجبیل الکلاب

* زنجبیل الکلاب * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بید وبسیار زرد وشاخهای آن سرخرنگ وطعم آن تند وشبیه بزنجبیل وکشند شک ولهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند وگویند نوعی از عصفرا است * طبیعت آن درسوم گرم ودراول خشک * افعال وخواص این ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع کلف وآثار بسیار قوی الفعل وضماد برگ آن محلل اورام صلبه وخوردن آن جائز نیست ومولف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته واز صفات آن ظاهر میگردد که غیر آن نیست

زنجفر

* زنجفر * بفتح زای وسکون نون وفتح جیم وسکون فا وراء مهمله بفارسی شنگرف نامند * ماهیت آن معروف است ودو نوع میباشد معدنی ومصنوعی معدنی آنرا بیونانی مینون نامند ودر معدن زیبق وطلا ومس تکون میابد وحجر الزیبق مینامند وآن مانند عروقی هرخ اسرنجی رنگ باکثافت است وبعضی این را کبریت احمر دانسته اند ومصنوع آن از زیبق وکبریت است وبیونانی قیساباری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیرهٔ آنست که بوی کبریت از آن نیاید * طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی خشک در سوم وبعضی در دوم سرد دانسته اند * افعال وخواص آن قابض وجاذب وبعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن وبعضی بالعکس گفته اند وازشادنج قابض تر وذرور آن جهت قطع نزف الدم وتاکل دندان وانلمال جراحات وخشک نمودن رطوبت آنها وحکه وجرب وحصف ونمش وبثور

وسوختگی آتش نافع وبا موم روغن جهت سوختگی آتش وبثور وشقاق مقعد ؛ واندمال جراحات وروییانیدن
گوشت ومجبن مرهم آن با ننه جهت ردع دمامیل درابتدا وتحلیل وانفجار آنها وتحلیل اورام بارده وگوفتن دود آن
باعث خشکی قروح خبیثه واندمال آنها است ولیکن باید که چشم وگوش ودهان را ازان محافظت نمایند ومدمن الاستعمال
در دهان آب پر نماید زیرا که آن از سموم قتاله است ودردم وگویند دومثقال آن کشنده است بشناق وکرب وخفقان
وجمود وسائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو وبطبیخ انجیر وشبت وماء العسل وبوره وآشامیدن
ادویهٔ نافعهٔ سج مانند شیر تازه دوشیده ؛ ومطبوخ بزورلعابی ولعابات وآشامیدن مرقهای چرب واگر برآید بقیق بهتر والا
حقنه نمایند بادهان وبدل آن شادنج است واهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه وتصفیه نمایند با ادویهٔ مناسبه
ربایتیهائی جهوب صغار سازند جهت تپهای مزمن ومرکب وسرفهٔ بارد رطب مزمن وضیق النفس ویرقان وسختی شکم
حادث از ریاح غلیظه ووجاع مفاصل وجذام ورفع سمیت زهرها بسیار نافع ومقوی نور باصره است ودستور صنعت آن
مراهم آن درقرابادین مذکور شد *

زنبق
* زنبق * بفتح زای وسکون نون وفتح بای موحده ؛ وقاف بفارسی سوسن آزاد نامند وگویند که آن غیر سوسن ابیض وشهور
یاسمین است ودرسوسن مذکور خواهد شد وگویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی
گفته گل آنرا سه شاخ زرد بود وبلندی شاخ آن که گل دارد یک گز وزیاده ؛ وکمتر وبرسرهرشاخی چهار وپنج وشش تا ده گل
میباشد وخوشبوی وبرگها که برشاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد وبلندتر ازان وبرگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی وضخیم تر
ازان وگفته که راز قی زنبق است * طبیعت آن در دوم گرم ودر یبوست معتدل وبعضی دراول گرم دانسته اند
* افعال وخواص آن ملطف ومقوی دماغ وپیاز آن درافعال مانند پیاز نرگس است وقوی تر ازان وروغن آن که
مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته وسه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم ودراول خشک ملطف
وملین ومقوی اعضا وینجدرم آن مسهل اخلاط مراری ومدر بول وطلای آن جهت رفع قشعریره وسردی دماغ واعصاب و
اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا ودر غیرا سهال روغن نرگس است *

زنبور
* زنبور * بضم زای وسکون نون وضم بای موحده ؛ وسکون واو وراء مهمله جمع آن زنابیر آمده ؛ بهندی بهرود وبنگاله
برله نامند * ماهیت آن ازجملهٔ حشرات الارض است وانواع میباشد مراد ازان بزرگ سرخ رنگ آنست ودر
اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد وگویند چون ایام زمستان آید داخل خانهٔ خود شود وبیرون نیاید
تا هنگامیکه هوا باعتدال آید ومگس را صید مینماید وچون کسی متعرض خانهٔ او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او
گردند وبگزند اورا وبی تعرض نیز مردم رامیگزند لیکن کمتر وآن عضو ورم وسوزش وخارش میکند وچون روغن برزنبور
ریزند بی حس گردد مانند مرده ؛ وبمیرد وچون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید وچون روغن چراغ بران ریزند
بمیرد وگویند نر آنرا نیش قوی زهر دار است وماده آنرا دو نیش ضعیف کم زهر ودر ایام زمستان نیش آن می افتد
ویاسمیت آن کم میگردد وماده خانهٔ آن معلوم نیست که از چه جنس ونوع سرخ آنرا سمیت از سائر انواع بیشتر
* طبیعت آن بسیار گرم وخشک * افعال وخواص آن طلای آن باعسل وملح جهت رفع برص واورام رخوهٔ بارده
وگزیدن آن صاحبان امراض باردهٔ مزمنهٔ عصبانیه را مانند فالج وامثال آن بغایت نافع وگویند چون بچهای آنرا خشک

نمود و سائیده بکل رم آنرا با فالوده بخورند موجب فربهي بدن است وزنبور سیاه مائل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص وبهق ورفع آثار غائره نافع وچون زنبور کسی را بگزد ودر عضو ملسوع درد وسوزش وخارش وسرخي وورم بهم رسد از انواع ضعیفهٔ آن کمتر وقویه زیاده می‌باشد واول آن مکیدن موضع لسع است از دهان وبقوت ویا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته وبقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه وکافور ویا طحلب با سرکه ویا گل ارمني با سرکه وبدستور گل رست با آب غوره ویا جدوار با سرکه وضماد سرگین گاو تازه وضماد خبازی وبقلهٔ رجله وعنب الثعلب وگذاشتن خرقهٔ ترکرده با آب برف ویخ بر ان وتبدیل نمودن وگذاشتن در آب بسیار گرم وبلا فاصله در آب بسیار سرد مسکن وجمع آنست ومالیدن نوره ویا دروج وخوردن ربوب قابضه وبزرقطونا وسکنجبین حامض وماء الرمان حامض وخیار وهمند با وکاهو وکشنیز خشک باآب سرد وشکر وفصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد ومالیدن مگس سائیده بر ان وضماد برگ کچو که بدرهند اروی نامند ویا روغن گاو داغ کرده ویا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الیاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمة مع الواو

زوان بفتح زای ووا والف ونون *ماهیت آن* اکثری آنرا شیلم دانسته اند ویوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست ودانه‌ایست مائل بسیاهی واندک سبزی مانند ماش وکوچک طولانی وسر آن باریک ودر غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر وطعم آن تلخ وباحدت وکراهیت بحدیکه نفوذ میکند در سطح ذائقهٔ زبان ومسکر شدید وموحش بدون تفریح وقسمی دانهٔ آن پهن میباشد وقسمی زرد طولانی واین هر دو ردی تر از اول است *طبیعت آن* در اوائل سوم گرم وخشک *افعال وخواص آن* با قوت سمیت وجاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان وامثال آن از بدن بغایت موثر وطلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب وتحلیل اورام وکماد آن جهت درد سربارد نافع وچون داخل نبیذ کنند قوت آنرا قوی کرده اند وسکر بسیار آورد وچون مسکر ومضر دماغ وعقل ومقعد است وسبات بسیار می آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو ومالیدن اطراف سفلی بدن وربوب حامضه خوردن وبوئیدن گلهای خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است زوان

زوفای یابس بضم زای وسکون واو وفتح فا والف *ماهیت آن* گیاهی است معروف بروی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی ومرزنجوش وباعطریت وشاخهای آن پربرگ وبرهر گرهی گلی مائل بزردی وبی تخم وتلخ مزه ونوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است وبهترین آن آنست که ازجانب بیت المقدس آورند وآنرا زوفای مصری نامند *طبیعت* بستانی آن در دوم گرم ودر آخر آن خشک وکوهی آن قویتر از بستانی *افعال وخواص آن* ملطف و مسهل بلغم ومخرج ریاح غلیظه وکرم معده وخون جامد ومحلل اورام وجهت فالج وسرفهٔ مزمن وربو وورم شش ونزله وعسر نفس ودرد سینه وپهلو وزانو ومعده وجگر وقولنج وسحج امعا وگزیدن جانوران سمي وداء الثعلب وداء الحیة وبخار آن جهت تحلیل ریاح گوش ومضمضهٔ بخته آن با سرکه جهت دردندان وآشامیدن طبیخ آن با آب وعسل وسداب جهت ورم شش گرم وربو وسرفهٔ مزمن ونزله که از سر بحلق ریزد وعسر النفس وکشتن کرم معده وحب القرع وبدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده وآشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ وباتربد مانا وپرسا قوت اسهال آن قویتر وجهت نیکوئی رنگ رخسار وبا شراب جهت استسقا وگزیدن جانوران سمي وباطبیخ انجیر جهت خناق امتلائی زوفای یابس

وضماد آن با آب جهت ورم حار وبا شراب جهت تحليل ورم بارد وخون مرده که در پلك چشم مانده باشد وپختهٔ آن جهت نزول آب وبا بوره وانجیر جهت تحليل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربي وانار ترش بدل آن صعتر است وجوارش واشربه ولعوق ومطبوخ ومعاجين آن در قرابادين مذکور میشود ان شاء الله تعالى

زوفاء الرطب

* زوفاء الرطب * بفتح زای وسکون طاء مهمله وباء موحده بفارسي سنکل میش وبترکي شقلداق نامند * ماهيت آن چرکی است که در دنبه وموی زیرشکم وکنج ران وزیر دم کوسفند ان در بلاد ارمن بسبب چریدن کیاها می شیرد ار وباحلت ازمنا نذ بطریق ترشح بیشتر برمی آید ودر ران مواضع جمع ومنعقد میکردد وبهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را ازان جدا نموده باشند ویا کوبیده پشم را ازان برآورده وهرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران کوسفند وبزرا بجوشانند وچربي آنرا بکیرند وبکار برند کویند ایل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند وآن عرق منعقد کردد آنرا زوفای ترنیز نامند ودر نهایت قوت است ازغیر آن * طبیعت آن در دوم کرم ودر اول تر وکویند در اول خشک است * افعال وخواص آن منضج وملین ومحلل اورام صلبه وجهت استسقا ومغص وصلابت جکر وسپرز وبرودت احشا وکرده شربا وضمادا نافع وطلای آن جهت تشنج وشکستکي اعضا وجرب چشم وریختن مژه وابرو وتحجر مفاصل وتعقد عصب واکله وورم مقعده ورحم ومثانه وجميع اورام صلبهٔ حوالي آنها ورفع سردی آنها وبا پیه مرغابي وطیور جهت تشنج وقرحهٔ کوش وجراحت تضیيب وخرج وشقاق مزمن وبا اکلیل الملك وروغن تازه حمولا جهت رفع احتباس حیض وعسر ولادت نافع مضر محرور المزاج ومکرب مصلح آن سکنجبين وروغن کل وسرکه بدل آن لادن ومغز ساق کاو وکوسفند مقدار شربت آن یك مثقال تا سه مثقال وچون آنرا از پشم جدا کنند وبعو زانند در روز آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادويه است

* فصل الزای المعجمة مع الهاء *

زهرة الملح

* زهرة الملح * بفتح زای وسکون ها وفتح راوتا والف ولام وکسر میم وسکون لام وحاء مهمله * ماهيت آن چیزی است شبیه بشوره وشور طعم وزعفراني رنك وتند بو وکریه الرائحه شبیه ببوی ماهي ولذاع قوی وبااندك رطوبتی کویند در حینیکه آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند وآن آبها از تابش آفتاب خشك کردد زهرة الملح حاصل میکردد وماسرجویه کفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمك معدنی میباشد وانچه زرد مائل بسرخي است با جزای منعقده مانند دانهٔ چند بهم جمع آمده آن ردی است وخالص آن هر دو نوع در زربت کداخته کرده ومغشوش آن در آب * طبیعت آن بنهایت کرم وخشك * افعال وخواص آن مجفف ومحلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشاوهٔ عین ورطوبتی که از کوش تراوش کند وقروح خبیثه واکله وتقشر جلد وآثار قروح ومنع روئیدن موی بسبب احراق آن وباروغنها جهت رفع اعیا وآشامیدن یك یك دانك با سکنجبين جهت صرع نافع وباشراب ممزوج در اسهال تو يترا ز نمك هندی ومد رعرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نيم درم ویك درم آن کشنده است وقابل علاج نیست

زهرة النحاس

* زهرة النحاس * بضم نون وفتح حاء والف وسین * ماهيت آن چیزی است شبیه بکف ونمك دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفته بهم میرسد ودر معدن مس نیز یافت میشود وبهترین آن سفيد ريزه دانهٔ آنست * طبیعت آن در قوت قریب بزنکار است * افعال وخواص آن اکال لذاع وقابض وجالي آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط وماء اصفر واکتحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحليل غشاوهٔ بصر وتطور سفيدی آن باروغنها جهت رفع کری مزمن

وغرغرهٔ آن با عسل جهت ورم بارد ولهاة وملاززه ومري وباروغنها ومراهمها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد دربيني وبواسير وتحليل اورام مقعده وخشك نمودن دانهٔ بواسير وزخمها وقروح خبيثه وبا شراب جهت بثور ووضح و بهق سفيد وازسموم قتاله است*

* زهره * بفتح زای وسکون هاو فتح راء مهمله وها تونفل شامي را نامند ودرمغرب ترنفليه نامند ومنك گور خواهد شد بفارسي اسم مراره است وبعربي بررغوا اطلاق ميكنند ووج رانيز مينامند زهره

* فصـــــل الزاي المعجمة مع الياء المثناة التحتانية *

* زيبق * بكسر زای معجمه وسكون يا وفتح باء موحده وقاف بفارسي سيماب وجيوه وبهندي پاره وبفرنكي سلواسون نامند * ماهيت آن از جملهٔ فلزات معدنيه است وشبيه بنقرهٔ گداختهٔ متحرك ومعدن آن بلاد چين وفرنك است زيبق واكثراز ان بلاد ميآورند درظرف چوبي ونيزمسموع گشته هرچند بران چندان اعتمادی نيست كه درشهرناورجنته بان كه ازارض جديد ربع جنوبي است قليلي بتعمل بعمل ميآورند بدين قسم كه حيوانات مردهٔ متعفن شده خصوصاسك را درخمها پرميكنند وسرآنهارا بسته تامدتی مقرردرزيرزمين دفن ميكنند پس برميآورند درآنها سيماب ميابند واگر ازايام مقررهبگذرد كه برنيارند خمها را خالی ميابند ونيزمسموع شده كه درمعدن طلاق قليلي تكون مييابد ودرطبقات قطعهٔ ضخيم طلاق نيزمييابند واز خواص آنست كه فلزات ديگررا فاني ميكرداند چون بدانها رسد ولهذا ازچين درظروف چوبي كه آنرا بفرنكي پيپ نامند ميآورند وچون حرارت بدان رسد خود نيزفاني ميگردد ودرآب وجاهای پست نمناك مجتمع ميشود چنانچه جائيكه ماملگران كارميكنند بنزديكي آن آب ميگذارند دران قدری جمع ميگردد * طبيعت آن درد رم سرد ودرسوم ترگفته اند وبعضی گرم وتردانسته * افعال وخواص آن حاد وقابض چون مبرود ومرطوب المزاج درهرسالی چند روزيي دربي درايام زمستان هرروزيك ريكحبه ويك ربع تا يك دانك ازخام آنرا بخورد وبالای آن آب گوشت بياشامد كه مانع مغص ومعين زود كذشتن آن ازامعا وبرآمدن آن گردد زيراكه سيماب خام درمعده نميماند وبزودی برميآيد جهت حفظ صحت بدن وتقويت اعصاب وهاضمه وباه درمزاجي كه موافقت كند بيعديل است وطلای مقداررقليل آن كه يكمثقال تادو مثقال باشد برتارك سر درآخرهرماه درتحت الشعاع بعد ازسر تراشي كه شش هفت تيغ خفيفی اندك غائر بزنند بحديكه خون برنيايد وسيماب را با آب برگ تانبول ويا با آب برگ ريحان ويا با آب دهان ويا با كره ماست ويا بعضي ادهان مناسبه آنقدر ابمالند كه سيماب كشته گردد يعني اجزای آن متلاشي ونابديد گردد برآن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لمحه سررا بشويند وبعضی بعد ازهرسرتراشي لنگ يا پارچهٔ صفيقي رادوكنارخود فرش مينمايند ومقداری سيماب خام را درپارچهٔ بسته بربا فوخ خود ميمالند وآنچه ازان ريخته شد ازبالای پارچه بازجمع نموده بدستور ميمالند تا قريب بيكساعت واگرآنرا با آب برگ تانبول ويا آب برگ ريحان ويا آب دهن يا خيرآن كشته بمالند نيزنافع است واگردرتحت الشعاع اكتفا بمالیدن نمايند نيزخوب است جهت تسخين دماغ بارد رطب وامراض حادثه ازان ومنع نزلات ومرضی كه درينكاله مشهوراست كه درانف بهم ميرسد وآنرا اهوا مينامند مؤثرو ماليدن اندك آن بركف مرده دست باعث خشكي جرب رطب ودانهای آتشك است وبدستور ماليدن آن بردانهای آتشك وقروح وجروح خبيثه باروغن گاوكه با يكصد ويك آب شسته يا با موم

وروغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیهٔ بدن در یکهفته سه بار بعمل آورند و دوران سن
عند امثال انتفاع و بی سبب و با کم سبب تناول نمایند ولیکن باید که بدهان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد
زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند
مار و عقرب و غیرها از دود آن میگریزند و اگر نگریزند میمیرند و طلای کشتهٔ آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب
و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفهٔ رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت
دفع قمل و چون کشتهٔ آنرا با بریسمانی بمالند و بر گردن و کمر و یا مو بندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات بندند
منع تکون قردان یعنی کنهٔ حیوانات گردد و با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح
خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز
مانند آن و چون زیبق را بطعامی بسرشند و بخورد موش دهند بمیرد مقدار شربت آن از غیر مقتول [illegible] و در سم بدل آن
رصاص محلول و مصلح آن بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر
مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند بر مس
و یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب
بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن بچسبانند بچسپد یک لا ورق و یا دولا ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین
خواهند تا سه ورق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و بار دیگر بر آتش
گذارند و مهره کنند ملمع نقرئی و یا طلائی میگردد و چون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد
و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و نیز هم
در گوش کنند تا زیبق بر آن بچسپد و بر آید و اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید چون زیبق را
بسوزانند که مانند رماد گردد و با ادویهٔ مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و نیز هر کسیکه زیبق
خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی بر آید بمحض آشامیدن آب گوشتهای چرب مزلق و اگر مقتول است و او را وجع
بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جسد عارض گردد علاج او آنست که شیر تازه دوشیده بنوشد و قی
کند و با جمیز و افسنتین و بزر کرفس و یا شراب و یا فودنج جبلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر
تدابیریکه در زنجفر و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا بر پارچهٔ کرپاسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او
شپش بسیار باشد ببندند شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل برطرف گردد و دستور تصفیه
و حب و دوا و دهن و ضماد و عقد و تیر و طلی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ سیماب را مکلس
مینمایند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه و مکلس کردهٔ آنرا از ملک خود میآرند خصوص فرانسیس و میگویند جهت آتشک
و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیهٔ ضعفا و پیران نافع و طریقهٔ استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت
روز یا نه روز روزی یک حب آن که بقدر فلفلی است صبح ناشتا ببلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند
و هرگاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند

زیتون

* زیتون * بفتح زای وسکون یا وضم تای مثناة فوقانیه وسکون واو ونون * ماهیت آن بری وبستانی میباشد بستانی آنرا
درخت بزرگتر وبرگ آن آبدارتر وسبزتر از بری ودرخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد وگویند تا هزار سال میماند و
گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است * طبیعت رسیدهٔ آن گرم در اول وبا توت قبض ونارس
آن سرد وبغایت خشک وسیاه آن گرم وخشک * افعال وخواص آن سریع الاستحاله بسوداوصفراوتازه وباقوتی رنگ آن
مولد مقوی معده ومغثی وبهترین آن سبز رسیدهٔ آنست که در آب نمک پرورده باشند وبا طعام خورده شود نه قبل ونه بعد از آن
دربن رتبت مقوی معده ودابغ آن ومشهی وحابس طبع ومبهی ومورث بیخوابی ولاغری است مصلح آن مغز گردکان وبادام
وروغنها وسرکه وگویند مضر شش و مصلح آن عسل ومدا ومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است وضماد آن جهت
رفع سبوسهٔ سر وضماد نارس آن جهت سوختگی آتش وطلای دانهٔ آن با پیه وآرد کندم جهت برص ناخن وبثور سیاه رسیدهٔ
آن باد انه جهت ربو وامراض شش نافع وبرگ آن در دوم گرم وخشک وضماد آن جهت غرب چشم واورام حاره و
التیام پوست سر که منقطع شده باشد وجمره بجیم ونمله ومنع سعی وزیاده شدن آن وشرب ونا رفارسی وبا عسل جهت
داخس وبا آرد جو بر ما تحت ناف وطلای آن جهت اسهال وخائیدن آن جهت قلاع دهان وضماد پختهٔ آن با آب غوره
بعد یکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده وریزانیدن آن ومضمضه بآب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده
وآشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس ومفاصل وحقنه بآب مطبوخ آن جهت قروح باطنی ومقعده ورحم وعصارهٔ
آن با فعال مذکوره مانند برگ آنست وحمول آن جهت قطع سیلان رحم ونزف الدم آن وضماد خام آن جهت برآمدگی
حدقه وقطع ریختن مواد بچشم وتاکل پلک آن نافع ودر اخل شیافات کل اجفان مینمایند وچون مغز دانهٔ آنرا با پیه وآرد
بیامیزند وبر برص ناخن کذارند زائل سازد وبیخ درخت آنرا چون با قدری برگ آن بجوشانند وبدان مضمضه نمایند
جهت تسکین درد سر ونطول آن جهت زکام وتحلیل رطوبات وبخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر
وتعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب وچون شاخهای با رنگ وبرگ تازهٔ آنرا در کوزهٔ کنند ودر کورهٔ کوزه
گری کذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بر آن بپاشند وبار دیگر بسوزانند امانه بآن حد که رماد گردد بلکه
احراق کمی باید گویند در جمیع افعال قویتر از توتیا است ورماد بیخ آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از
جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن ورفع آن علت از مجربات گفته اند وضماد مدقوق برگ
شاخ اقسام زیتون را نیز در بن امر مجرب دانسته اند و رطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که بر روی سوختن برمیآید جهت
جرب وسبوسهٔ سر وقروح آن ونطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع وشقیقه ودوار وپاشیدن آن در خانها جهت
گریزانیدن هوام ونگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه وقضای حوائج وبرکت مؤثر وضماد ورماد آن با عسل
وآب ثمر آن جهت داء الثعلب وداء الحیه وسعفه وجوششها نافع ومضمضه بآب ونمکی که زیتون در آن خیسانیده
باشند جهت استحکام دندان ولثه مفید وصمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا ومائل بسرخی است * طبیعت آن در
اول گرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن در تقویت ذهن قویتر از کندر وجهت سعال مزمن واخراج بلغم
ورفع رطوبات جراحات وبا مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر وصمغ بری آن قویتر ومدر بول وحیض وحمول آن
جهت جرب متقرح رحم وسنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید وعصارهٔ برگ زیتون که برگ آنرا

بکوبند وبران شراب ریا آب بپاشند وبفشارند زنکه ارند تا منعقد وخشک کردد جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از ما ئرا دویه است *

* زیتون الماء * زیتونی است که نزدیک آبهار وید در جمیع افعال ضعیفتر از سائر انواع وبعضی کویند زیتونیکه در آب ونمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است *

* زیت * بفتح زای وسکون یای مثناة تحتانیه وتاء فوقانیه * ماهیت * آن روغن زیتون است واز مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده کیرند ومغشوش وغیر مغشوش میباشد وعلامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود برسطح بدن منتشر کردد واز هم منقطع نکردد بخلاف مغشوش * طبیعت آن در دوم کرم وبا یبوست وقبض وقول برطوبت آن بی اصل ومغشوش آن که در آب کرم ریزند وخوب برهم زنند وبکذارند تا بالای آن آب آید وسرد کردد و بردارند کرمی آن کمتر والطف وبیلدع * افعال وخواص آن آشامیدن چهار ده مثقال آن با یکرطل آب کرم ریا یا ماء الشعیر مسهل قوی وجهت درد اعضا وعرق النسا وبا شراب وآب کرم جهت رفع قولنج ومغص واخراج کرم معده و تفتیت حصاة وادرار بول وعرق واوجاع مفاصل وعرق النسا وورک وغیرها وقی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج ورمی وحلی ودرد کمر ومفاصل وعرق النسا وتدهین بدان جهت اوجاع بارده وبا مرهمها جهت التیام واصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال وچون یکسال از ساختن آن بکذرد وبعضی کویند چون شش سال بکذرد آنرا زیت العتیق نامند * طبیعت آن کرم تر از غیر عتیق آنست * افعال وخواص آن محلل و ملین طبع وبشره ومصلح ادویه ومضعف قوتهای آنها ومانع جمود اعضا ورافع ضرر سرما واکتحال آن مقوی بصر ورافع بیاض رقیق وجرب وسلاق ودر نزول آب قائم مقام قدح وچون کرم نمایند وبرموضع عقرب کزیده بمالند تسکین الم آن دهد وچون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میکردد وآنچه از هفت سال بکذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هرچند کهنه تر شود قویتر میکردد وکویند تا چهارهزار سال قوت آن باقي میماند وچون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد وهمچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چند ان بجوشانند تا بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته اند واز اسرار عجیبه شمرده اند وآنچه از زیتون نارسیده کیرند آنرا زیت الانفاق نامند وبهترین آن آنست که بی لذع وحدت باشد * طبیعت آن معتدل وبا قوت قابضه وکویند در آخر اول سرد وخشک * افعال وخواص آن مسمن بدن ومقوی لثه ودندان واعضا وموافق معده وصاف کننده اخلاط ومفتح سدد وقاطع عفونت ومانع ادرار عرق وجهت تفتیت حصاة وادرار بول نافع ومغسول آن موافق درد اعصاب ومواد حاره وبنیکو کردن رنک رخسار وکویند چون بیست ودو درم آنرا با مثل آن عسل وثلث آن کندر وروغن شونیز با لمناصفه در حمام سه روز بیاشامند ودران روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده وخدر وفالج وامثال آنها نجات یابند وپیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود ومجرب دانسته اند دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن کیرند مولد خلط فاسد وبسیار مضر ومولد حکه مصلح آن شربت بنفشه * دهن زیتون برک زاد رسا ئر افعال وخواص قائم مقام روغن کل سرخ دانسته اند رادع ومبرد ومانع عرق وحافظ سیاهي موی وانتشار آن ومقوی دندان متحرک ومانع سیلان رطوبات لثه وقاطع خون لثه است از جمیع مطلق روغن زیتون رادرافعال مذکوره نافع میدانند ومخصوص بنوعی درین

نرمی نداشته اند وتدهین بدان هرروز مانع پیری ونیکو کنندهٔ موی ومانع اسقاط آن وقاطع تعفن اخلاط وتقویت اعضا
وزیت رکابی زیت عذب وزیت الانفاق واهل عراق آن مرد ورا زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله
وکاف والف وبای موحده که نام ابل است وچون ازشام آنرا بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا ازیت رکابی نامند وآنرا
زیت فلسطینی نیز نامند وغلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور کرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب
اندازند ویا در ظرف کرده در تنور کرم کذارند تا پژمرده ونرم کردد پس کوبیده روغن آنرا افشرده بگیرند ویا آنکه در
آب بجوشانند تا پخته کردد ومالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن
نسوزد وآنچه را برآن نمک مالند وبکذارند تا نرم کردد پس مالیده نشرده دهن آنرا بگیرند زیتونی است

زیتار

* زیتار * بفتح زا وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح تای مثناة فوقانیه والف وراء مهمله بعربی عکر الزیت نامند * ماهیت
آن ثفل روغن زیتون است * طبیعت آن باندک حرارت وچون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ کردد
وبعد از آن بفشارند ونکاه دارند طبیعت آن در دوم کرم * افعال وخواص آن قویتر از حضض است لطوخ
آن باشراب وماء العسل جهت درد دندان وبانقیع ترمس جهت جرب مواشی ودواب نافع وکویند هرچند کهنه تر
شود بهتر میکردد ودر افعال قویتر ودر ابدان مرطوبین مولد قروح وضماد تازهٔ آن با آب جهت درد مفاصل وعرق النسا
ونقرس واستسقا والتیام والتحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است

زیت السودان

* زیت السودان * بضم سین مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهیت آن روغن ثمری است که زیت
الهرجان واهل مغرب اقصی ارجان وارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است وبشیرازی
بخرک وبعربی لوز البربر نامند ودوم بزرک خاردار وثمر آن نیز مانند بادام کوچک وروغن از آن کیرند وطعم
روغن آن شیرین وخوشبو است وبشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند ودر عراق تنکس وبادام کوهی وخار آنرا ادواب
میخورند * طبیعت آن در دوم کرم ودر اول تر وکویند خشک است * افعال وخواص آن مولد خون صالح وملطف
اخلاط ومحلل فضلات ومفتح سدد وجهت امراض سوداوی وبارده مانند جنون ووسواس وفالج وخدر وورام بارده
نافع وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است وآن زیتی است که از بلاد سودان آورند

زیرباج

* زیرباج * بکسر زای وسکون یا وراء مهمله وفتح بای موحده والف وجیم معرب زیربای فارسی است * ماهیت آن
بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که کوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند واکر مرغ است از بند بند جدا کرده
وبادارچینی ونخود مقشر وروغن کنجد تازه وآب بجوشانند تا پخته کردد ونیم رطل سرکه وربع رطل جلاب وباشکر سفید
ویک اوقیه مغز بادام کوبیده ودر کلاب شیره کرفته ویک درم کشنیز خشک وبوزن آن عود هندی وکلاب وقلیلی زعفران
داخل کرده مرتب نمایند وبقول شارح اسباب وعلامات آنست که بکیرند پیاز را وبکوبند ویا ورق کنند وکشنیز خشک
کوبیده در روغن بادام بریان کنند وآب داخل کرده درجوش دهند تا پخته کردد پس قلیلی سرکه وشکر سفید واندک مری
وکشنیز وزیرهٔ کرمانی در آن داخل نمایند * طبیعت آن معتدل مائل بسردی * افعال وخواص آن لطیف
وموافق امزجهٔ اصحاء وصفراوی مزاجان وکبد حار ومسکن مرهٔ صفرا ومحدث اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سدد
وجهت تپهای نائبه وشطر الغب نافع مضر امزجهٔ بارده است

باب دوازدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل السین مع الالف

ساج * ساج * بفتح سین والف وجیم بهندی ساکون نیزنامند * ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار وسرخرنک وصلب مائل بسیاهی وکثیرالورق وخشبو وبرک آن بزرک وعریض واندک طولانی وثمرآن بقدر فوفلی و بستهٔ واندک طولانی ودرکوهستان میشود وثمرآنرا جوش داده میخورند * طبیعت چوب آن دردوم سرد وخشک وبااندک حرارت * افعال وخواص آن ضماد سائیدهٔ آن باآب سرد جهت دردسرحار وتحلیل اورام حاره ودمویه وصفراویه خصوصا باآب اشیای بارده وخوردن نشارهٔ آن جهت تسکین تشنکی والتهاب معده وباماء العسل جهت اخراج صفرا وبلغم وکرم معده قوی الاثر وطلای محرق آن که بعد از احراق درآب ماميثا وامثال آن اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان وتقویت باصره وحدقه نافع مقدار شربت آن ازیکمثقال تا سه مثقال مضر جکر مصلح آن عناب است وپوست آن قابض وزمخت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن وروغن ثمرآن غلیظ وخشبو جهت دراز کردن موی ورفع خارش بدن مفید وکویند چون نافهٔ مشک را دران کذارند حافظ بوی آنست ووزن آنرا زیاده میسازد *

ساذاوران * ساذاوران * بفتح سین والف وفتح ذال والف وواو وراء مهمله والف ونون معرب ازسیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه داربلغت فارسی درختاست والف ونون برای جمع است وبعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد ازان ترتیب میدهند وآنرا سواد القضاة نیزکویند * ماهیت آن چیزی سیاه مائل بسرخی وبراق شبیه بشمع وبااندک تلخی ودرجوف درختان هند وبلاد حوالی آن بهم میرسد وکویند آنچه ازدرخت نارجیل بهم میرسد بهتراست وآنچه تحقیق شده ازسمت خطامی آورند وبهندی کوی خطائی نامند وصاحب منهاج کوید صمغی است وصاحب جامع کوید چیزیست مانند صمغ که دراندرون بعض درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند وصاحب اختیارات بدیعی کفته چیزیست که درمیان درخت بطم کهنه یافت میشود وآنرا آس بن نامند وکفته که صاحب جامع ازدرخت جوز یعنی کردکان تا درخت بطم سهوکرده وبالجمله ازادویهٔ مجهولة الماهیة است وبهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق وچون درآب کرم زمانی بخیسانند محلول آن برنك اشقرباشد وطعم آن بااندک تلخی بود * طبیعت آن دردوم سرد وخشک وبااندک حرارت محلله * افعال وخواص آن رادع اورام حاره وباآب بارتنك قاطع نزف الدم مجدا عضا است شربا وضمادا وحابس اسهال دموی والتیام دهندهٔ زخمها وباسرکهٔ شراب جهت ورم قضیب وانثیان وباشراب جهت تحلیل اورام بارده ومحلول دومثقال آن درآب برک مورد تازه که روغن مورد درسه مثقال داخل کرده برمو بمالند جهت تقویت بیخ ومنع اسقاط آن وباروغن مورد جهت منع ریختن موی موثر وبغایت مسود آنست وفرزجهٔ آن باسرکه وحقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال نافع ومداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دووزن آن مورد است*

ساذج * ساذج * بفتح سین والف وذال معجمه وجیم هندی تیزپات نیزنامند * ماهیت آن برک درخت هندیست باریک طولانی ازبرک بید عریضتر وصقیل تر وخوشبو واندک تند طعم وزرد رنك واندک خشن وپنج خط طولانی ازطول ازبیخ برک آن رسته تا بسربرک رسیده یکی ازوسط ودو درکنار برک ودو درمابین کنار ووسط وخطوط باریک درعرض

برگ چنانچه در برگهای د بکرا شجار میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه میفروشند و منبت آن اکثر در کوهستان ما است و در کوهستان سلهت که شمالي و شرقي بنگاله واقع است و درخت آنرا از آنجا احیانا بمرشدآباد وغیر آن نیز میآورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سي سال باقي میماند و بهترین آن تازهٔ تند بو تند طعم آنست که فاسد نشده و شوره مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و مضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بد بوئي آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصاة و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مرهٔ سودا و منع داحس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائي و یا با ادویهٔ مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بد بوی دهان که بمشارکت معده باشند مفید و ضماد کوبیدهٔ مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام احشاء و طلای آن با سرکه جهت رفع بد بوئي زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و نگاهداشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر رئه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است

ساکودانه

* ساکودانه * بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمي و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها * ماهیت آن دوائیست که در جزیرهٔ دهنا سری و شهر ناز و جنک سیلان و مرکي و کده و ملاکا که از جزائر زیرباداند پیدا میشود درخت آن مانند درخت سینبهل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و خوردمان آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و آرد دندانه داری از چوب ترتیب داده بران درخت میکشند از ان دانها و مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود آنها را خشک کرده دانها را میفروشند و فتیله مانند راکه کم بها ست بمصرف خود میآورند و بطول دیگر گفته است که در جوف درختی در ان مکنه میشود برمیآید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نخود خشخاش میسازند و میفروشند * طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول * افعال و خواص آن مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آنست که قدری از ان را با شیر تازه دوشیده مانند شیربرنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده میآشامند و کسی را که شیر موافقت نمیکند یا در بیماریها در آب پخته و با نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

سالامندرا

* سالامندرا * بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یوناني نوعی از عظایه است و بترکي بیلا له اغو دیرن نامند * ماهیت آن حیوانیست شبیه بمارمولک و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و بعضی تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زرد و سیاهی و بطی الحرکة و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش در ان تاثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده کرد و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود * طبیعت آن بغایت گرم و خشک * افعال و خواص آن

یکمثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح ومسخن ومعفن ومقرح جلد وروغنی که دران مهرا پخته باشند ستردۀ
موی ومقرح عضو وچون دست وپای آنرا قطع کنند واحشای آنرا اخراج نمایند ودر عسل چند روز بماند از آن مالیدن
آن عسل جهت درد مفاصل واورام بارده نافع وعلامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز وخدر ودرد معدۀ شدید وورم
شکم شبه باستسقا واحتباس بول وورم زبان وزوال عقل وتبدیل رنگ بدن بسیاهی وبنفشی مانند بادنجان وازگزیدن
آن نیز همان اعراض طاری گردد ومعالجه وتریاق آن علاج وتریاق ذراریح است ولعوق راتینج وعلك البطم با میعه
وجنطیانا وعسل باقنه وعسل وآشامیدن طبیخ کمافیطوس وخوردن تریصی که دران کمافیطوس پخته باشند وخوردن برگ
سوسن در روغن زیت پخته ومرق ضفادع ومطبوخ با اصل ترصعنه وتریاق آن تخم سلحفاة بری یا بحری در آب شور پخته است
* ساماں * بفتح سین والف وفتح میم والف ونون * ماهیت آن نوعی از بردیست که بفارسی بوریا نامند بسیار نرم
وباریك ومائل بزردی وازان حصیر ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جلوس ساماں
بران باعث فرح وجهت رفع بواسیر نافع وسوختۀ آن قاطع نزف الدم است
* سام ابرص * بفتح سین والف ومیم وفتح الف وسکون باء موحده وراء وصاد مهملتین بشیرازی ماترنك وباصفهانی
مالمالی وبهندی چهپکلی ودربنگاله تکتکی نامند * ماهیت آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بری آنرا سام ابرص سام ابرص
وبلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه وآن کوچکتر از چلپاسه وشبیه بحردون وبانقطها است وزهمیت آن مثل سمیت
چلپاسه نیست وبهترین آن آنست که دربستانها باشد * طبیعت سرد ونوع آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص
آن ضماد کوبیدۀ آن براعضا جاذب پیکان وخار ورافع ثألیل ونملیه ومسماریه وگذاشتن جگرخشک آن بردندان
کرم خورده مسکن درد آن وطلای خشک آن باروغن زیتون برسر وغیر آن جهت رویانیدن مو ورفع احتباس بول
وچون شکافته برموضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد وقطور زبد آن وخون وبول آن باندك مشك در
احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار موثر وهمچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد وخوردن آن مورث سل ومرانش
ردبه مصلح آن شربت ریباس وامثال آنست * فصل السین المهملة مع الباء الموحدة *
* سبج * بفتح سین وباء موحده وجیم درآخر معرب شبه فارسي است وآنرا سبق وشوق نیز نامند * ماهیت آن سنگی سبج
است سیاه وبراق وزودشکن وسبک وازبلاد سودان وهند وجبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست
* طبیعت آن دردوم سرد ودرسوم خشك * افعال وخواص آن خوردن آن جهت خفقان وگشودن سدۀ وتقویت
معده وتفتیت حصاة وبگداختن آن باشراب مقوی باصره ودل واکتحال محرق مغسول آن باعسل جهت جلای بصر ورفع
غشاوۀ رقیق وتقویت قوت باصره بغایت نافع وبدستور میل آنرا درچشم کشیدن وپیوسته دران نگاه کردن مانع نزول
آب ومقوی باصرۀ مشایخ ونگاهداشتن آن باخود بطریق انگشتری وغیر آن جهت رفع چشم بد وتعلیق آن برسر رافع درد
سرونگاهداشتن قطعۀ آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع نزع ووحشت آزموده است وگویند چون سورۀ لم یکن بر صفحۀ
آن بقلم خفی وسطور دقیقۀ چند نویسند وصاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند ودر غیر آن نظر نکند دیگرروز لقوۀ آن زائل
گردد وازمجربات شمرده اند وارسطو گوید کسانیکه مسن باشند ودرچشم ایشان ضعفی باشد ویا مانند خیالی ویا حبابی
ویا مگسی ویا ابری درپیش چشم ایشان آید آئینۀ ازان سازند واکثر دران نظر کنند زائل گردد وطلای مسحوق آن

با آب برمد اکرجهت ادرار بول مجرب مضر مبرور مصلح آن آب انجبرو صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی

را از دربند قفچاق میآرند و آن آبیست که بمرورایام منجمد میکردد و نوع دیکر را از جیلان میآورند و این کانی بود

و بهترین آن نوع اول است ونوشته که آورده اند که آن بآتش برافروخته میکردد مانند هیزم و بوی آن مانند نفط است

* سپستان * بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه و الف ونون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی سپستان

لسوره نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آنرا مخاطه مخاطیا نیز نامند * ماهیت آن

ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرک بقدر آلو ودراندرون متصل بتخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن

کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرینتر از نوع بزرک و هر دو نوع درخوشه میباشد و در پختکی

ورسیدکی زرد و بعد از خشکی سیاه رنک و بهترین آن بالیده رسیده تازه بهترینی آنست و درخت آن بزرک تا بقد و قامت

و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنک ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برک آن مدور و بزرک و اندک خشن و در

بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیرالوجود * طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل

و در اول تر * افعال و خواص آن کذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن

جهت تلهب سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و کرفتکی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة

البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرورالمزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله

و تبهای حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغذا و مولد

رطوبات بلغمیه و مزلق انچه در امعا است خصوصا تحمس بآب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت کشودن

دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد تا ده منقال مضعف معده و کویند مضر جکر است مصلح آن درم و ودین برک

کل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برک نورسته آنرا ریزه ریزه کرده شب در آب

بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحه احلیل و منانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک

نامند نافع و ذرور پوست سوخته خشک آن جهت تسکین وجع و زخم بآتش سوخته مفید * سپیه

* سپیه * بفتح سین و کسر باء فارسی و سکون با و ها بلغت فرنکی نام ماهی است * ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد

استخوان آن بسیار صلب و زرکران بر آن نقش حلی و زیور کنند و در آن نقره و طلا کداخته میریزند و اطفال بر لوح آن

مینویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرکاه ماهی

دیکر یا شخصی و صیادی قصد آن میکنند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میکردد بحدیکه چیزی در آن نمی

نماید و آن ماهی خود میکریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل کردد و اکر در آن خانه

چراغی دیکر نباشد کویند آن خانه بر ازکل و بنظر میآید و کویند بیضه آن جهت تفتیت سنک مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است سخار

* فصل السین مع الخاء المعجمة *

* سخار * بفتح سین و خا و الف و راء مهمله * ماهیت آن کیاهی است شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو * طبیعت آن

در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام

طعام و تفتیح سده جکر مضر محرور مصلح آن رب ترش مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است

* سذابه * انچه از فلزات بمرهان جل اکنند که بفارسی برادو نامند وانچه مرحین کوفتن ازان ریزد

* فصل السین مع الدال المهملة *

* سداب * بضم سین وفتح دال والف وباء موحده وبذال معجمه نیز آمده لغت عربیا است وبیونانی فیجن ودرتنکابن ودیلم پیم وبهندی سانول وساتری وبلغتی زونیجی وبنکالی تتلی نامند * ماهیت آن سه نوع است بستانی وبری وجبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرع وبرشاخ وبرک آن ریزه بدبو وبسیار سبز کویا بران غباری نشسته وکل آن زرد وتخم آن در غلافی وسه عدد بهم پیوسته مثلث شکل وبهترین آن بستانی سبز تازه تند بوکه قریب بدرخت انجیر روئیده باشد * طبیعت آن درسوم کرم وخشک وتازهٔ آنرا کرمی وخشکی کمتر تادوم * افعال وخواص آن درکافی از حضرت ابوالحسن عم وارداست که سداب زیاده میکرداند عقل را واز ان حضرت عم وحضرت ابی جعفرعم نیز وارداست که سداب زیاده میکرداند عقل را وتوفیرمدد قوت دماغی را ولیکن آب پشت را متعفن میکرداند ونیزوارداست که جهت وجع کوش نافع است واطباگفته اند بانرباقیت ومفتح سدد ومحلل ریاح ونفخ ومقوی معده ومشهی طعام ومدر حیض وبول ومخرج فضول بسیار ومجفف منی ومسقط جنین وقاطع باه اعضاء الراس والصدروالغذاء والنفض وغیرها جهت امراض دماغی وعصبانی مانند فالج ورعشه وتشنج امتلائی واوجاع مفاصل وعرق النساشربا وضمادا وجهت سینه ویرقان وطحال وقولنج ریحی وتفتیت حصاة وبواسیروامراض مقعده ورحم شربا وآشامیدن آب برک طبیخ آن با عسل بقدر دواوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب وبا شبت خشک جهت تسکین درد پهلو وسینه وتنکی نفس وسرفهٔ مزمن وتسکین مغص وورم حاررته ووجع مفاصل وعرق النسا ولرزتبهای بارده ومطبوخ آن درزیت جهت اخراج کرم معده ومطبوخ آن درشراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی وبدستورضماد آن با مطبوخ انجیروبدستوربا انجیرونمک برورد هٔ آن ویا بانمک جهت حدت بصر وخائیدن برک آن رافع بوی پیاز وسیرا زدهان وقدر قلیل آن مقوی باصره ومشهی وجشاآورنده وبا انجیرو کردکان جهت سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت آن هرروز بقدر ریکدرم جهت ازالهٔ فالج ورعشه وتشنج مجرب وخوردن تخم آن وبدستورحمول آن بعدازجماع مانع آبستنی ومقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برک وتخم آن باعث سقوط جنین وهمچنین حمول وبخورآن ومداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصروحواس وتاریکی قلب وضماد برک آن جهت ازالهٔ دردکزیدن عقرب وزنبور وسک دیوانه مفید ومانع حمل وقطور عصارهٔ آن درکوش جهت دوی وطنین وثقل سامعه وقطورآب مطبوخ آن با سرکه دربینی اطفال جهت رفع ام الصبیان وقطع رعاف وبدستورنفوخ برک خشک آن دربینی قطع رعاف نماید وضماد آن با روغن کل وخل خمر جهت تسکین صداع ویا ورق الغار جهت ورم انثیان ویاموم وروغن مورد جهت بثور وبا شبت وعسل جهت توباورشستن عضو بآن ونطرون جهت دفع بهق سفید واقسام ثالیل نافع واحتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج وچون آنرا درروغن زیت طبخ دهند ومثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند وبا خودداشتن آن باعث کریختن حیوانات موذی صاحب شامه است وعصارهٔ آن درسائر افعال مانند برک آنست وقطور واکتحال آن با آب رازیانه وعسل درچشم جهت رفع ضعف آن وباعث حدت نورباصره وچون آنراد رپوست اناز کرم کنند ودرکوش بچکانند جهت تسکین درد آن وطلاء محلول آن درسرکه وسفیداب وروغن کل سرخ جهت جمرا ونمله وقروح رطبهٔ سر وبا عسل جهت درد مفاصل وبا عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال وکوبند خوردن آن جهت

فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهر ها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و لیمون مقدار شربت آن کمتر از سن رابعه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آنرا چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا داخل نبیذ ها کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بزودی از بدن برمی آید و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غلیظ ثانیا است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجهٔ آن بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سذاب که یکجزو آنرا با چهار جزو آب و دو جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت کرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لزوجتها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکدانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنهٔ آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است

سذاب بری * سذاب بری * برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و دوائیت بران غالب * افعال و خواص آن * قریب سموم قتاله است چهار درم آن کشنده تر از دفلی است حرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید و بول و غایط بند گردد و مداوات این نیز مانند مداوات آنست و عصارهٔ آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با به ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد

سدر * سدر * بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آنرا بعربی نبق گویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنیدار بشکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگ تر و لذیذ تر و خوشبو تر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب و شاداب و باشکال و انواع و بزرگ و بالیده نابغل رآلوچه و زرد آلو میشود و فور بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرمسیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیدهٔ شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانهٔ آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیدهٔ آنست * طبیعت ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازهٔ آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند

* افعال وخواص * نارس آن قابض ولزج ونفاخ ورسیدهٔ آن قلیل الغذا ردي الهضم وصالح الكيموس ومسهل بقدر نيم
رطل آن مسهل صفرا از معده وامعا ومطفي حرارت غريبه وخوردن ترش رسيدهٔ آن مانع صعود بخارات بدماغ ودافع صفرا
وتشنگي وآب شيرين آن مفتح سده وكشندهٔ كرم معده وامعا ومضر مبرودين مصلح آن سكنجبين وخشك آن قوي القبض
وآرد آن كه سويق النبق نامند كه كنار رسيده را خشك نمايند وهستهٔ آنرا برآورده آس نموده عند الحاجة بقدر مطلوب
بآب ممزوج كرده اندكي شيريني ويا بايكي از شربتهاي مناسبه بياشامند وبريان آن بسيار قابض جهت اسهال مراري
وقرحهٔ امعا وحميات حاده نافع مضر دماغ مصلح آن درمحرور سكنجبين ودرمبرود گلقند ومصطكي وآشاميدن شيرهٔ
مغز دانهٔ آن مطفي حرارت حميات حادهٔ دمويه وصفراويه ودقيه وجدري وحصبه ومسكن عطش ومطبوخ دانهٔ آن
بغايت قابض وضماد كوبيدهٔ آن جهت شكستگي اعضا وتقويت آنها مجرب وطلاي مطبوخ آن بحديكه غليظ گردد جهت
سستي اعضا وتقويت آنها وعضلات وسرعت حركت اطفال مؤثر وضماد شكوفهٔ آن در حمام جهت رفع شري مجرب وگفته اند
كه چون دانهٔ نبق را در گلاب بخيسانند وبكارند از برگ وثمر آن بوي گلاب آيد واگر بعسل آلوده بكارند ثمر آن شيرين
شود واصلي ندارد وبرگ آن كه سدر باشد ضماد آن وشستن بدن در حمام بدان جهت زخمها وتنقيهٔ چرك بدن
وتقويت موي ومنع سقوط آن وتقويت اعصاب وطرد هوام وضماد آن با شراب جهت نضج ورمهاي حاره وتحليل آنها
وبتنهائي نيز جهت تحليل اورام حاره ونضج آنها وبدستور طبيخ تازه ويا خشك آن همين اثر دارد وبتنهائي نيز جهت تحليل
اورام حاره ونضج آنها ونشارهٔ چوب آن در آخر اول سرد ودر آخر دوم خشك وقاطع نزف الدم ورافع قرحهٔ امعا واسهالي
كه از ضعف معده بهم رسيده باشد ودافع استسقا وسپرز وبدستور حقنهٔ آن جهت جراحات امعا وذرور آن جهت زخمهاي
حاره مانند جدري وغيره نافع ومقدار شربت آن تا هفت درم وآشاميدن آب مطبوخ ريشه وبيخ آن كه از زمين برآورده
اندك پوست آنرا خراشيده پاك شسته ريزه ريزه كرده بمقدار نيم رطل آنرا در آب بسيار جوش دهند تا قوت آن برآيد
وغليظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقويت وفربهي بدن ونيكوئي رنگ رخسار نافع وعمل ائيت بسيار
دارد واكثر فقرا وجوگيان هند اين را مستعمل دارند وصمغ آن طلاء جهت جرب نافع است

* فصل السين مع الراء المهملة *

* سراج القطرب * بكسر سين وفتح را والف وجيم والف ولام وضم قاف وسكون طا وضم را مهمله وباء موحده
وقطريل نيز نامند * ماهيت آن * گياهيست كه تر وتازهٔ آن در شب مانند چراغ درخشد واين اسم مشتق از دو معني است
يكي از معني سراج كه بفارسي چراغ نامند ودوم از قطرب كه كرم كوچكي است بعضي پرنده وبعضي غير پرنده كه در شب
ميدرخشد بفارسي كرم شب تاب وبهندي بهكه جوگني نامند ونيز قطرب اسم حيوانيست كوچك بقدر مگسي كه بر روي
آب هميشه حركت ميكند بدون قصد بجانبي ودر شب تاريك بالجمله ميدرخشد وآن اسم دوائيست كه بيوناني افيترس
نامند بمعني حدقي ونيز نباتي ديگر كه آنرا بيوناني خهس نامند وبعضي بر خيري جبلي كه گل آن آسماني جوني است وبر
گياه ديگر كه آنرا بيوناني لوسيماخيوس نامند وبر گياهي نيز كه آنرا بلغت مغربي بخيله نامند ودرميان گياه كتان بسيار بهم
ميرسد وگل آن سرخ مانند ورد احمر وبيخ آن بقدر زردكان وحفاران وفلاحان آنرا يافته ميخورند وبر يبروج نيز اطلاق
مينمايند جهت آنكه در شب بيخ آن نوراني وروشن ميباشد مادام كه تر وتازه است ولهذا آنرا در پارچهٔ تر كرده نگاه

مد ارند ونیز بر بروج الوتارا طلاق مینمایند و بوسف بغد ای آنرا ببروج الصنم دانسته وکفته آن را شجر سلیمان بن داوٗد علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان عم با آن استعانت میجسته بر همه اعمال خود وهمچنین اسکندر رومی وآن درختی شریف بزرک قدر است از قدیم الایام وبیخ آن ببروج الصنم است که بادشاهان تعظیم آن میکنند ود رخزاین خود نکاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است وبتفصیل در مالایسع مذکور است وصاحب تحفه حکیم میرمحمد مؤمن کفته افینوس است ود رحرف الالف مع الفا مذکور شد * افعال وخواص آن جهت رفع سموم وکزید ن رتیلا نافع است

* سرخس فتح سین ورا وسکون خا وسین مهمله اسم فارسي است وبیونانی بطارس ودرتنکابن ودیلم جمازو بهندی کیل دارو وبسورة نیز ودر بنکاله ننکهراج نامند * ماهیت آن بیخی است سیاه رنک مائل بسرخي وبرکره وپر از ریشهای باریك وزرماده می باشد نر آن بی ساق وبی ثمر وبی کل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی وکمتر از ان وبر اطراف آن برکهای مشرف نزدیك بهم شبیه ببرهای بال مرغان وماده آن بی شاخ ومنحصر بریك برک مرتفع وتا چهار سال قوت آن باقي می ماند وبهترین آن بزرک سنکین مائل بسیاهي است که مکسور ان فستقي رنک باشد * طبیعت آن در دوم کرم ود ر اول خشک * افعال وخواص آن جالي ومفتح ومحلل نفخ ومجفف ببلاغ ومفرح ود افع تمل وبخار سود اوی ومسهل اقسام کرم شکم وا معاخصوصا با خربق سفید یا سیاه وبا سقمونیا وعسل وبدستورلعوق آن با عسل مخرج مای اصفر ومانع حمل ومسقط جنین وحب القرع است وجهت خفقان عسر العلاج وجراحت کرده ومثانه وعرق النسا ونقرس ودرد مفاصل نافع و آشامیدن تک مثقال آن با سه عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالي جهت رفع کرفتکي اعضا وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع نر آن شش رطل تازهٔ نازک را بقدر باقلی ریزه کرده ود ر دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وبا عسل یك سان کردد ودو صد مثقال بماند ومرروز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب وذرور خشك آن جهت جراحت رطبهٔ عسرة العلاج بغایت آزموده وچهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع وجنین وسه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است وشرط استعمال آن آنست که قبل از ان سیر خشک بخورند وبرک تازهٔ نورستهٔ آن ملین طبع وچون چند روز متوالي بیاشامند مواد منتن چشم رابیلك دفع کند وضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول وچون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید وفرش نمودن برک آن درخانه مانع کیک مضر رئه مصلح آن شیح ارمني مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است

* سرس * بکسر سین ورا وسین مهمله درآخر اسم درخت هندی است وکویند که آنرا سلطان الاشجار وبفارسي درخت زکریا نامند * ماهیت آن درخت هندی است موزون وبرک آن بادامی شکل وبی تشریف بعرض انکشت کوچکی وبطول یك ونیم بند انکشت واز برک تمرهندی اندک بزرکتر وبشکل آن ودر شاخهای باریک محاذی یکدیکر ومتراکم وکل آن شبیه بکل کلاب جامون وخوشبو ورنك آن زرد وبعضی سفید نیز نادراو تخم آن بقدر تخم خیارشنبر واز ان کوچکتر ونازک ود رغلافی مانند تخم قرظ اما از غلاف آن بزرکتر وبسیار پهن تر وتازهٔ آن نرم وخشك آن بسیار صلب ودیر کوبیده میکردد ودر طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت وحدت کمي وپوست درخت آن ضخیم وخشن * طبیعت آن سرد وخشك و شاید کرم باشد * افعال وخواص آن خوردن برک پختهٔ آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند وعصارهٔ برک آنرا در چشم بچکانند ونیز بخورند ومضمضه بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه ودندان مجرب وچون پوست درخت

آنرا مقدار یکماشه نرم کوفته پخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش دور کرده با ان ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز زیاده روز زرد بیضه و بعد از ان از نمک و ترشی و بادی و بقول و بیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خنازیر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و نقرس و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که یکوزن آنرا نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور معروف عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت وقدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن یا یکوزن آن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و از هرکه تو رنمزنا مند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از ان تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز یا پنجاه یوم ودر عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید که چراغ آنرا در ظرف روئین نگاهدارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند و ضماد آن جهت پریدن رد ماميل و بثورا ورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشند و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون تخم نوع سفید گل آنرا دردهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقداریک درم کوفته و بیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بتنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد با آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند موثر است

* سرطان نهری * بفتح سین وراء و طاء مهمله والف ونون وفتح نون وسکون ها و کسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند * ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن مادهٔ آنست و علامت آن آنست که چون مرسوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطی الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفهٔ حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی ذرورهٔ مناسبه مبین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغرهٔ شیرهٔ کوبیدهٔ آن بعد رنگ سکرجه جهت خناق و در روغن زیتون سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقهٔ آنرا با نیم اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که

بر موضع زخم گزیدهٔ سگ مرضعی از روغن زیتون و سرکه وجا و شمر کذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر درهم ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابلهٔ قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور مرکاه با یک جزو محرق مدکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه موثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مدکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تپ غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوختهٔ آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سحونات و اقراص آن در قرابادین مدکور شد

* سرطان بحری * بفارسی خرچنگ دریائی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثهٔ آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب نصب نموده بآن صید ماهی میکنند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن سوختهٔ آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوبات تیکه از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن مجرب و ظفره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید * و طبیعت دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است

* سرنجی بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا بلغت هندیست * ماهیت آن نباتیست هندی تا یک ذرع و نیم و ساق آن گره دار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و شفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفهٔ بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب * طبیعت آن مائل بحرارت و رطوبت * افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمها و بسرة الاند مال نافع و داخس را نیز مفید

* سرو * بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند * ماهیت آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و ختران نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی و رحمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانهٔ عدس و از آن نازکتر * طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا اگرم تر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت مائیه از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین * افعال و خواص آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کنندهٔ عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح

امعا وسیلان فضول از مثانه وبدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و
رفع بول در فراش وعسر البول مفید وغرغرهٔ طبیخ آن جهت درد دندان وقروح لثه واسترخای آن ولعوق آن با عسل
جهت سرفهٔ کهنه مجرب ومقوی معده وگویند که برگ آن مخدر است وآشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف
الدم ورفع نفس الانتصاب ومنع انصباب فضلات بمعده وقرحهٔ امعا نافع وچون ثمر آنرا بسایند وبرفرق ضماد کنند
جهت منع زیادتی وتحلیل آن نافع مضر رئه مصلح آن کتیرا ونشارهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول وبامرصاف جهت
تقویت مثانه ورفع بول درفراش نافع ومحرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش وغیر مغسول آن جهت قروح وجروح
رطبه ضماداً وذروراً نافع وضماد برگ پختهٔ آن در شرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق وسفیدی ناخن وبا
ادویهٔ مناسبه وبتنهائی جهت فتق والتیام جراحت وتقویت اعضای مسترخیهٔ سست شده وقطع نزف الدم وتجفیف
زخمها وتحلیل اورام ورفع اعیا وباآرد جو وآب جهت اورام حارهٔ چشم وحمره ونمله وسوختگی آتش وسعوط صمغ
آن جهت تنقیهٔ رطوبات دماغی وذرور آن جهت بواسیر الانف وعصارهٔ ثمر تازهٔ آن نیز جهت بواسیر الانف وبواسیر
مقعده وباکلنار جهت قروح رطبهٔ سر وسائر قروح بدن وتنعمهٔ قروح وشجه وخائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع
وچون ثمر وبرگ آنرا با آمله در آب وسرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند وثفل آن را برمو ضماد
نمایند وروغن را طلا کنند جهت سیاه ودراز کردن وحفظ سقوط موی مجرب وبدستور چون بکوبند وبا سرکه وحنا
کوبیده بسرشند وبرمو ضماد نمایند سیاه وقوی کرده اند وتضمید آن با موم وروغن زیتون وعنب جهت تقویت معده
نافع وبدل آن بوزن آن انزروت سرخ ونصف آن پوست انار واز خواص آنست که چون ثمر وبرگ وشاخ آنرا در خانه
نگاهدارند پشه داخل نشود واگر بشود آنرا بکشد وبدستور دود نمودن آن همین اثر دارد *

سرهنچی * سرهنچی * بفتح سین وضم راء مهملتین وخفای ها وسکون نون وکسر جیم فارسی ویا لغت هندیست * ماهیت آن
نباتی است هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه وگل آن ریزه وسفید واز آن خرد تر واززمین بسیار بلند نمیشود * طبیعت
آن معتدل در حرارت ودر اول خشک * افعال وخواص آن سعوط یکعدد گل آن باد وعدد فلفل جهت تفتیح سدهٔ
خیشوم ودفع فضول دماغی ورفع ثقل سر وصداع ورفع حذام مجرب گفته اند وخوردن نبات پختهٔ آن بطریق بورانی بی
ترشی جهت حبر کسر که تا چهار روز بخورند وبرگ پخته آنرا بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیائی گفته اند *

سرپهونکه * سرپهونکه * بفتح سین وسکون راو ضم باء عجمی وخفاء ها وسکون واو ونون وفتح کاف وها لغت هندیست * ماهیت آن
نباتیست شاخهای آن باریک وبلند بقدر سه ذرع وبرگهای آن باریک وبلند فی الجمله صنوبری الشکل ومزدوج در دو صف
محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک وبر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج ویک فرد ویائین برگها از بالای آنها باریک تر وپشت
برگها اندک خشن ورگهای آن اندک نمایان واندک صلب در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود وطعم آن اندک
تلخ وگل بعضی سرخ وبعضی سفید وسفید آن کمیاب وتخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و
کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش وتخمهای آن ریزه شبیه بگرده ویوست آن خاکی ومغز آن زرد وتلخ * طبیعت آن
گرم وتر وبعضی سرد دانسته اند * افعال وخواص آن مفتح ومدر وآشامیدن آن جهت سرفه وتنگی نفس وحمیات
سوداویه وامراض جگر وسپرز وگرده ومثانه ودمامیل وبثور واورام ومسکن عطش ومانع افساد خون وسموم وچون

مقدار دو آثار از برگ آن و یک آثار از برگ بنگ خشک نموده بسایند و تا چهار روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشهٔ آنرا با یکماشهٔ فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه الی نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق و بیخ آنرا خشک نموده با یکماشهٔ فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

سراج القطرب * سراج القطريل * سطاخينس

* سراج القطرب * حباحب است

* سراج القطريل * نباتیست که تا خشک نشده است در شب میدرخشد و گویند یبروج الصنم است و گویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب *

* فصـــــــــل السين مع الطاء المهملة *

* سطاخينس * بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است

* ماهیت آن نباتی است ما بین گیاه و شجر شبیه بفراسیون و پربرگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبوئی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برگ آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و از زومنبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر اول خشک * افعال و خواص آن جهت ازالهٔ توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظهٔ بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیهٔ مرهٔ صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شرب او و همولا و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قی نمودن با آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است

* سطاريون * بفتح سین و طا و الف و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است

* ماهیت آن نباتی است ما بین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار پیچد و خودمی بپیچد و بتنهائی و جدا نیز میروید و گل آن شبیه ببنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مائل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در راسهای آن گل عقرب و بهارسی برابر آن نامند و در باغها بسیار است و آن غیر ناشرستین است

* طبیعت آن مرکب القوی * افعال و خواص آن رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن

سطراطيوطس

* سطراطيوطس * بفتح سین و سکون طا و فتح راء مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند * ماهیت آن نباتی است که بر روی آب بهم میرسد بی بیخ شبیه به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از نعناع بزرگتر * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال تربیب بطحلب است و در کتب معتبرهٔ اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی برگ آن را شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمره لجاء مهمله

واورام بلغميه ونوع دوم را ذوالف ورد گويند وآن خردتر است وآنرا ذوالالف ورقة نيز نامند وبلاطيني اسطرطاس ميل قولي يعني هزار برگي نامند وآن نباتي است بلند بقدر شبري وزياده بر ان وبرگ آن شبيه ببرگ كمون بري واز ان كوتاه‌تر واز ساق آن شاخهاى خرد رسته وبر سرهر يك آنها اكليلي شبيه باكليل شبت وباخشونت وگل آن سفيد وريزه ومنبت آن زمينهاى غير مزروع معطل *طبيعت آن سرد وخشك *افعال وخواص آن جهت حبس الدم بواسير ونزف الدم جراحات تازه وكهنه والتيام دمندهٔ آنها ونواصير وبد ستورد رو رآن مجرب است واهل هند ميگويند كه چون آنرا بسوزانند وبعد آنرا بگيرند بدين نحو كه آنرا بسوزانند تا خاكستر شود وخاكستر آنرا در آب حل كنند وآب آنرا بجز علقه بگيرند وطبخ نمايند تا آب بسوزد ونمك بماند واندكي از ان را بخورند بجهت سعفه يعني كچلي وجميع اورام مائي وقيلة الماء نافع ومجرب است *

سطرونيون *سطرونيون* بفتح سين وسكون طا وضم را وسكون واو وكسر نون وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو ونون لغت يوناني است *ماهيت آن نباتي است ما بين گياه وشجر كه اكثر در گندم زارها ميرويد وبا گندم ميرسد وساق آن باريك ويرگره وبيشاخ وبرك آن بقدر انگشت ابهام ما بين استداره وطول وسر برگهاى آن باريك واز يك يكر متباعد وبرنك شبيه ببرگ كلم ودر آخر ساق آن شعبهاى ريزه وبجاى ثمر قبها بر ان شعب رسته وسفيد صنوبرى شكل وگل آن سفيد وزرد وماند گل ياسمين وتخم آن مانند زيره وبيخ آن دراز وسفيد وبا اندك تلخي وتندى وخوشبوئي وقويترا زسائرا جزاى آن مستعمل ومعطر ولهذا آن را بجاى كندش استعمال مي نمايند وغلط كرده كسيكه آن را كندش دانسته بشبههٔ استعمال اين بجاى آن وفعل اين مانند فعل آن وصاحب اختيارات بديعي بيخ عرطنيثا دانسته ونيست چنين ونيز غيرا ذريوا ست زيرا كه آنها همه باسميت اند بخلاف سطرونيون *طبيعت آن در آخر سوم گرم وخشك *افعال وخواص آن بغايت جالي وتند ومحلل قوى وآشاميدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده وجهت عسر نفس وامراض جگر ويرقان سدى وادرار حيض وباجاورشير وبيخ كبر جهت ورم طحال وادرار بول وتفتيت حصاة وسعوط آن جهت تنقيهٔ دماغ از فضلات وقطور آن در بيني جهت درد دندان ودر ادويهٔ چشم جهت جلاى بصر وتقويت آن وسعوط ربع درهم آن با بيست عدد زيرهٔ كرماني وزيت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسركه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وارد جو جهت تحليل اورام حاره وطلاى آن جهت رفع بهق وجميع آثار جلد وبا گل ارمني جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت تنقيهٔ رحم مقدار شربت آن تا نيم درم مضر سينه ومحرق اخلاط مصلح آن كتيرا است *

*فصل السين مع العين المهملة *

سعد *سعد* بضم سين وسكون عين ودال مهمله بفارسي مشك زمين ودرتنكابن استكو وبتركي تبلاق وقرقرون وتوبالاع نيز وبهندى موتهه بضم ميم وسكون واو وفتح تاء مثناة فوقانيه وخفاى ها ومشك نيز نامند *ماهيت آن بيخي است بعضي مدور طولاني وبعضي طولاني وبعضي مفرطح وانواع ميباشد يكى بعد رزيتون وبزرگتر از ان وسياه واندرون آن سفيد وخوشبو وبهترين آن بزرگ باليد دبا وصاف مذكوره كوفي بستاني آنست وا ت‍ د ركنار آبها رويد وباد رآ يما ضعيف ودوم هندى است كه اندرون آن سفيد نيست وكوچكتر است از كوفي ويكنوع ديگر هندى شبيه بزنجبيل است وچون آنرا بخايند زعفراني رنك بود وچون ان را بر جلد بمالند در ساعت موى آنرا بسترد واين نوع باسميت بود ونوع ديگر آنست كه در شيراز در ميان ريك وگل زرد ميرويد ودر كنار رودخانها نيز واين اگرچه كوچك است اما بهتر از هندى است زيرا كه

اند رون آن بسیار سفید است وخوشبو وبرک آن شبیه ببرک کندنا وازان بلندتر وباریکتر و با صلابت واندک خشونت * طبیعت آن درآخر دوم کرم وخشك وبعضی دراول کرم ودر دوم خشك دانسته اند * افعال وخواص آن مجفف بیلاغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد و بد بوئی بینی و بواسیر الانف ومقعده ونیکوئی رنك رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وماصه راعصاب وتحریک باه واشتهای طعام وقروح معده وطرد ریاح وسم عقرب کزیده شربا وضمادا مؤثر وچون بآب سائیده در ظرف سفالی کرده برروی آتش کذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هرروز نا شتا قدری ازان را بخورند جهت تقویت معده ورفع سوزش فم معده بسبب بد هضمی و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و باروغن حبة الخضراء جهت درد کمر وسردی کرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی وبرودت رحم وبهم آوردن فم آن شربا وحمولا وقطور آن جهت کرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح وبد بوئی آن وذرور آن جهت رویانیدن کوشت برجراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد ریحی وبدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره وطلای آن بازفت جهت جوشش سر وغسول آن جهت سرخ نمودن کونه وآشامیدن یک اوقیه از شرابیکه یك اوقیه ازان در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده وحب القرع مجرب واستعمال آن با بیر باعث فساد قوة آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر رئه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل وسرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مر وربع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند باعث خوشبوئی آن کردد وزیادتی تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنك رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است ومصبوغ آن برنك زعفران طبیعت آن قریب بچهارم کرم وخشك واز جملهٔ سموم ومحرق ومقرح جلد ودود آن مورث جنون وزیاده ازان کشنده وطلای آن بساعت موی را بسترد وباعث جراحت جلد است

سعدان * سعدان * ماهیت آن اسم عربی کیاهی است شبیه بکیاه خسك وخاردار وسفیدتر ازان وبرک آن ازان نرمتر وثمر آن مدور پرخار وتخم آن پهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع زحیر واسهال است *

سعوط * سعوط * بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله انچه در بینی دمند ومائع باشد بدین نام موسوم است وازاختراعات جالینوس است وعود العطاس را نیز بدین نام نامند *

* فصل السین مع الفاء *

سفادیکس * سفادیکس * بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است که در بیابان ومعموره سبز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرک آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرک شاهتره وازان بزرکتر وکل آن بزرکتر از اقحوان ووسط آن زرد وبعضی را کل زرد ووسط آن سفید ودرطعم مائل بتندی وتلخی وخام وپخته آن ماکول وبعضی آنرا پیازبری دانسته اند * طبیعت آن کرم وخشك در دوم * افعال وخواص آن مقوی معده و مسکن درد کرده ومثانه ومفتح سدهٔ احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیلهٔ زرد سفرجل مسهل اخلاط غلیظه وبدستور دو درم کل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است ومضر جکر ومصلح آن کثیرا است

* سفرجل * بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا وبیونانی تود ونیا میلا نامند * ماهیت آن

ثمریست معروف وسه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند وترش محض وترش وشیرین که بعربی مز بضم میم وتشدید زای معجمه وبفارسی مخلوش نامند وگویند چون آن را با درخت کوبج پیوند کنند ثمر بیشتر وبهتر آورد وبهترین آن بزرگ یا لیدهٔ نازک شاداب آن است * طبیعت شیرین آن درحرارت وبرودت قریب باعتدال وگویند مائل بحرارت ودر آخر اول تر است * افعال وخواص آن مفرح ومقوی دل ودماغ ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی ومدر بول وطلای آب گرم کردهٔ آن جهت رفع تهیج اطراف وسوء القنیهٔ محرور المزاج مجرب ومبرود المزاج را مضر وجرم آن قابض ومسدد وترش آن در اول سرد ودر دوم خشک افعال وخواص آن در تقویت معدهٔ حار قویتر از شیرین آنست واکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا ودر خلای معده حابس طبع محرور المزاج وعصارهٔ آن جهت انتصاب نفس وربو ونفث الدم وقی وخمار وتشنگی وتقویت معده وادرار بول ونزف الدم نافع ومزآن معتدل در حرارت وبرودت ودر دوم خشک افعال وخواص آن قریب بهردو است ولیکن ثقل این زیاده از آن هردو وقرشی گفته اکثار این موجب فواق است فی الفور بوئیدن اقسام آن مفرح ومقوی قوتهای روح حیوانی ونفسانی وقاطع غثیان وخوردن اعضای باطنی وخوردن آنها خصوصا شیرین جهت تفریح ورفع وسواس ودرد سر ونزلات وتقویت کبد ومعده وفم آن ورفع ضعف آنها وبرانگیختن اشتها وحفظ جنین از اسقاط وبدبوئی دهان ومنع بخارات بدماغ ودل ومستی وغثیان وقی وکسالت وخفقان ویرقان وانصباب مواد بمعده واسهال والتهاب ودرد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد وخواندش کل خوردن وجرم آن مسدد ودر مضرتها زیاده از آب آن ومصلح آن مربا نمودن آن است باعسل ومضر احشای ضعیفه ومحشی قصبهٔ ریه ومورث رعشه وسرفه وقولنج خصوصا جرم غیر مربای آن واکثار آن موجب فواق درساعت ومصلح آن عسل وانیسون وامثال آن وقطور آب آن در احلیل وفرج جهت رفع حرقة البول وجراحات مجاری آن بغایت نافع وچون آنرا در زیر آتش کذارند تا بریان کردد بعد یکه رنگ آن تیره شود وبخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که درجوف آن بجای به دانه جوزبوا ریزه کرده پرکرده باشند مقدار شربت از آب آن د رتلدا وی تا سی درم ورب به ترش در آخر اول سرد وخشک وقابض وقاطع قی واسهال مراری ومانع صعود بخارات بسر ومسکن تشنگی وحرارت ودرد معده وامعا که از اخلاط موجود باشد ومسهل بعصر وبا آب برگ نعناع جهت منع غثیان وقی خصوصا صفراوی آن مضر ریه ومصلح آن ورب به شیرین قریب الاعتدال ویبوست دران غالب وقبض آن کمتر از ترش آن ودرجمیع افعال مانند آن وجهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن سرد وتا بیست درم وشکوفهٔ تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه ومسکن درد سر وغلیان حرارت ومقوی دماغ ودل ومعده ومربای آن جهت تقویت سینه ودل واحشا وخفقان حار ومنع صعود ابخره بدماغ موثر وضماد آن وبدستور ضماد جرم ثمر وبرگ آن جهت اورام حارهٔ چشم وسائر اعضا وحبس فضلات از انصباب باعضا ورفع سمیت گزیدگی هوام ونیز تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع وزغب وخمل آن یعنی پرزی که برروی به میباشد بسیار قابض ومضر حلق وصوت ودرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید وروغن به که به را میرا بحتهٔ آب آن را افشرده گرفته با درچند ان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد وتر وقابض افعال وخواص آن جهت سبوعهٔ سر وسلمه وقروح دهان ودوار وطنین ورفع ماندگی وقرحهٔ رحم ومجاری بول ومنع ادرار عرق وآشامیدن آن جهت صداع حار ونفث الدم وورم جگر واسهال مزمن وزحیر حار وقرحهٔ امعا ورفع سم ذراریح ودودخشب الصنوبر مفید ر

مقته بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفهٔ آن بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند در قوت ضعیف‌تر از انست

ربهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و مرقهٔ حار و یابس و تسکین حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به بهیا ورت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندانها و مغز آن با شربت و مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحهٔ امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است و طریقهٔ مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچهٔ کرپاس خشنی بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربهٔ سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ململات و معجون آن و میبه در قرابادین ذکر یافت *

سقنید ولیون

* سقنید ولیون * بفتح سین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سقندیلیون بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از ان یهن‌تر و سفید‌تر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و منبت آن نیزارها و اماکن رطبه * طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سده و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازهٔ آن جهت تنقیهٔ چرک گوش و بخور آن جهت افاقهٔ سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آنرا خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا ده درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

* فصـــــــل السین مع القاف

سقمونیا

* سقمونیا * بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند * ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و پر شیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی اماکنه که راست نیز ایستاده میباشند و بر ظاهر آن رطوبتی چسپنده که بدست می‌چسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم‌تر و سبزتر و باریکتر از ان و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی مجوف و بد بو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز برده و در آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در ان برگها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد برمیدارند و یا آنکه بیخ آنرا می‌مزانند تا رطوبت آن برآید و دیگران اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از ان چیزی

بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمقانی آنست که از انطاکیه و یا از جرمقان آورند وصاف وسبک وزن پر سوراخ شبیه با سفنج وزرد مفتت گردد و جرامقه در اصل طایفهٔ بوده اند از عجم که از انجا نقل بنواح دیار موصل کرده ودر انجا وطن ساخته ورنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست گاو میسازند ومائل بکبودی وزردی وسفیدی ومحلول آن در آب مانند شیر سفید و چون برزبان گذارند زبانرا بسیار بگزد و گفته اند جرمقانی آن مائل بسیاهی ومستدیر الشکل میباشد وسیاه آن قتال وغیر مستعمل وهرچه بصفات مذکوره نباشد زبون ومصنوع آنرا از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد گرسنه میسازند وقوت مشوی آن تا دوسال وغیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند وبعد از ان قوت مسهلهٔ آن مبدل بمدره میگردد ومدر محض میشود نه مسهل وبهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مشوی نمایند وبکار برند نه پیشتر دستور تشویهٔ آن آنست که بامصطکی سوده در کیسهٔ کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند وسر آنرا با زبقطعه از ان سیب و یا به بند کنند وبخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصلحات ومقویات آن مانند مصطکی وعود وصمغ عربی وزنجبیل وصبر وبزر جزر ونمک وفلفل وهلیله وعسل وروغن بادام در مبرودین وبا کثیرا وصمغ عربی ومغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند وابن تلمیذ مناهکی وانیسون را بهترین مصلحات دانسته ودر محرورین عصارهٔ گل سرخ وکثیرا ورب به ودر مبرودین انیسون وبعضی گفته که سائیدن آن باگل بنفشه نیز اصلاح آنست ویا آنکه در جوف بیضهٔ مرغ گذارند وبر ان آب به وسیب بریزند تا پر گردد وسر آنرا بسته در خمیر بگیرند ودر تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد ومشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند واگر آب به وسیب نباشد جلاب بر ان ریزند وگفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست وبالجمله باید که بدون مقویات معده ومغریات ومعینات ومخمرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویهٔ مذکوره وباگل سرخ وانیسون ونشاسته وامثال اینها سرشته استعمال نمایند ونباید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیدهٔ تربد بخمل معده میچسپد وعمل آن ضعیف میگردد ونفوذ بسوی محدب کبد مینماید واز حدت آن جهت عضو وفضول باز میماند بلکه باید که اندک جریش باشد ونیز باید که در هوای بسیار گرم ویا بسیار سرد وبلاد حارة ومحرور المزاج وضعیف القلب وضعیف الاحشاء واطفال استعمال ننمایند * طبیعت آن درسوم گرم ودر آخر دوم خشک وبعضی در سوم نیز خشک دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومسهل صفرا ولزوجات مخلوط بان وجاذب از اقاصی بدن ومقوی فعل هر مسهلی وبغایت سریع العمل ومدر فضلات وقاتل جنین ومخرج آن وجهت گزیدن عقرب شربا وضمادا نافع وبا هم وزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده وامعا مجرب وبا لاجورد جهت امراض سوداوی وبا زنجبیل وتربد جهت اخراج مواد بلغمی وباگل سرخ جهت تقویت معده وبا آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ وزیاده بران مضر دل ومعده وکبد وامعا ومورث تشنگی وکرب وغم ورافع اشتها واگر زن حامله بخورد بار اندازد وبچهٔ او را بکشد وزیاده از نیم درم تا یکدرم آن کشنده بعد وت امساک اولا وکرب وغثیان وعرق سرد واسهال مفرط پس اهلاک ومداوای آن قی فرمودن وخوردن دوغ وسویق سیب ورب ریباس ورب سفرجل ورب سماق وریختن آب سرد برسر ونشستن دران وطلای آن با روغن بادام جهت درد سر وبا سرکه جهت صداع ضربانی وصداع مزمن وجهت قوبا نیز وضماد غیر مشوی آن وبدستور

طلاء آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه بتنهائی جهت جرب متقرح و با زهره گاو و ترمس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضماد ا در افعال ضعیفتر از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و ضماد آن بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یکوزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاغیه است و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله است و خوردن بهی که در ان مجوف در مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد

سقولوقندریا

* سقولوقندریا * بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابوسبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع و اربعین طولانی است با پایهای بسیار و قریب بسر آن تا دم دو رده صف و اکثر مغبر رنگ اغبر و اربع و اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت *طبیعت آن حار حاد و از سموم قتاله است * افعال و خواص آن در رطب خواصی برای آن نوشته اند و چون برعضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترند * مواسته

* فصل السین مع الکاف *

سک

* سک * بضم سین و تشدید کاف * ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آنرا سک چینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازه آن بدست نمی آید و لهذا از عصاره بلح که خرمای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک المسک نامند و گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلح است و این نوع از رامک است * طبیعت آن در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی بدن شربا و ضمادا و طلاء مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت

سک المسک

* سک المسک * ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند بدین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سک الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسرشند سک الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند * طبیعت اقسام آن مائل بگرمی * افعال و خواص آن قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جمله طیوب است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشا دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح

و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است و با سه رطل مازوما نیده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش برگرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقلهٔ صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنجاه درم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

* سکباج * بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه با فارسی است * ماهیت آن نوع غذائی است که از سرکه بترتیب میدهند * طبیعت آن مبرد و مرطب * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بعد وسط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بند ماجدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده و نزوجت آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو بقدر حاجت مهرا پخته با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند *

* سکبینج * بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکبینه فارسی است و بیونانی ساغافون و بهندی کندل نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و باز رد و اندرون سفید پار طوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و کوبند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند دو نوع میباشد و هر دو جید اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با آنها چسپیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویهٔ مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظهٔ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصدر و النفس و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیهٔ صدر و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویهٔ دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب هر مرض از امراض مذکوره و آشامیدن یکدانک آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویهٔ مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحهٔ آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجهٔ آلودهٔ آن بپشم پاره جهت

سکباج

سکبینج

ودفع احتباس حیض واحتقان آن جهت بواسیر ودفع ریاح آن وتقویت باه ورجع ورک وظهر وضماد آن با سرکه جهت جذب خار وپیکان از اعضا وتعقد عصب وبواسیر وعرق النسا والتیام عضل مقطوع وتحلیل خنازیر وسلعه وازالهٔ آثار جلد و گزیدگی عقرب وهوام دیگر نافع ودستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ ویا آب کندنا ویا سداب ویا نان گرم که درجوف آن کذارند تا آنکه نرم گردد واستعمال آن مبرودین را نافع ومضر محرورین ومورث اورام باطنی ومشتعل حرارت غریزی ومضر مثانه وگرده ومصلح آن کثیرا مغد ارشربت آن تا یک درهم بدل آن قنه وگویند دررفع سموم را قیانج است

* سکر * بضم سین وفتح کاف مشدده وراء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه وبهندی بلغت اشاوک سرکرا وشکر سرخ مائل بسیاهی راهوره وبلغت معروف بنکاله شکر سفید را چینی وبهندی کهاند وشکر تری وبوره وشکر سرخ مائل زعفرانی را کند ورد وسرخ مائل بسیاهی را کر نامند * ماهیت آن عصارهٔ نیشکر است وآن شبیه بهنی است ولیکن غیر مجوف وشاداب وسفید وسرخ میباشد منبت آن اکثر بلاد هند ومصر وچین وبتاویه ودرخوزستان ودرعمان نیز وشکر سفید از سفید آن وسرخ از سرخ آن بعمل میآورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آنرا گرفته بچرخ ویا بکوبیدن وآن آب را طبخ مینمایند تا منعقد گردد ودربعضی اماکن قصب آن خوب ونرم ونازک وبالند ودربعضی اماکن سخت وکم آب میشود وشکر سفید راچون بآب حل کنند وخوب تصفیه نمایند بطبخ وداخل نمودن شیر ویا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ومنعقد سازند درقالب شیشه ویا غیرآن ودران چوبهای باریک تراشیده کذارند ویا بریسمان ریزند وبگذارند تا منعقد گردد ومرة بعد اخری یعنی هرمرتبه انچه ازشیرهٔ آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده دران قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد آنرا مکرسلیمانی وبفارسی نبات نامند واگر در تصفیهٔ آن زیاده مبالغه نمایند وکمال تصفیه آنست که عند الطبخ وجوش دیگر چرک وکف برسرنیاورد ودرقالب شیشه ریزند آنرا نبات قراری وسنجری خوانند واگر بعد از تصفیه با شیر درحین انعقاد بران کف شیر یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ زنند وبکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد وبریسمان کشند آن را نیز خزائی وسنجری گویند واگر آنرا بکفچه ویا بچوبی خوب برهم زنند که کف برآورد وآنرا برروی پارچهٔ کرپاس پاکی اندکی نم کرده ویا برروی بوریای ترکرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل وجوف آنها متخلخل باشد آنرا فانید وبهندی بتاسه نامند واگر بران کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ویا کف شیر زنند ونیز از معجون سازی برهم زنند که خوب سفید گردد واز آتش برگرفته آنرا اقراص ویا قلمهای باریک سازند ومقدار بند انگشتی ببرند وبگذارند تا سرد وبسته گردد آنرا فانید ونیز بفارسی شکر بهز نامند واگر آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور وقرب انعقاد برداشته بدست خوب بکشند تا تار بندد ومکرر چنین کنند دربین کشیدن هر دفعه بتختهٔ پاکیزه ویا بوتد چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آنرا ناطف نامند واگر بران کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی وبفارسی حلوای کنجد وبهندی ریوری خوانند واگر دران مغز بادام وپسته ویا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند واگر آنرا مانند کیسو یا قند بفارسی کیسک نامند وبعضی درحلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی شکنندگی آن واگر در تصفیهٔ شکر مبالغه زیاده نمایند وچون بحد انعقاد رسد درقالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند ومدتی بگذارند که خوب منعقد وخشک گردد ورطوبت وچرک آن از ان سوراخ تراوش نماید آنرا فانید منجری وبفارسی قند سفید نامند واگر درقالب مستطیل که دو سر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا

قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا ابلوج و بفارسي قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانهٔ تگرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در ان ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و باطف و غیرها نیز میسازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست * طبیعت سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هرچند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات تر ازی پس قند پس نبات است و همچنین و هرچند که کهنه تر گردد بهتر میشود و بر یبوست آن می افزاید * افعال و خواص آن ملین طبع و جالی و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیهٔ آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مدد آن روغن گاو یعنی ده داوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سدهٔ جوف و تنقیهٔ زنان نفساء و جهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حبه بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازالهٔ سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و بدستور جلاب آن مطیب بگلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم گرم جهت اغذیهٔ مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کرهٔ تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سینه و حلق و خاریدن اجفان بنبات و قلم دمشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مروارید و مرکبین و سمارج جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازهٔ صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سدهٔ مصفاة بغایت مؤثر المضار مضر بصاحبان سل و سعال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در محرورین هنگام غلبهٔ بلغم و رطوبات در مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنهٔ آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انار و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا کزانگبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون صفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازهٔ نیشکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کنندهٔ ثقل باسانی و بالای طعام مولد

بلغم ونفخ وترا قروتقوع آن درکلاس جلای آن زیاده وچون آب معصور آنرا اندک جوش خفیفي داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفهٔ بارد وتصفیهٔ صوت وصمغیکه مانند نمک بر نیشکر ظاهر میکردد جهت جلای باصره نافع

سکر العشر * سکرا لعشر * عشر بضم عين مهمله وفتح شين معجمه وراء مهمله بفارسي خرک و بهندی آک نامند * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میکردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند وانچه سیاه رنک باشد حجازی کویند ونمرآن که مسمی بخرقع است بهتر ین آن یمانی است که اولا ذایقهٔ آن شیرین باقبض باشد پس احساس بتلخی شود و شبه نموده کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته وقوت آن تا بیست سال باقي میماند * طبیعت آن کرم وخشک در اول وابن تلمیذ معتدل والطف از شکر دانسته وبعضي معتدل مائل بحرارت وحجازی آن کرم تر از یمانی * افعال وخواص اقسام آن مفتح ومقوی جکر وریه وجالی وملین طبع وآلات تنفس وجهت سرفهٔ بارد وترحهٔ شش ودرد سینه وجکر ومعده وکرده ومثانه نافع ومعطش نیست مانند شیرینیهای دیکر جهت آنکه حلاوت آن کم است وبا شیر شتر جهت استسقاو باشیر کوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی ومداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو وضیق النفس از مجربات شمرده اند واکتحال آن جهت قوت باصره وجلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضي شکر تیغال کفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کیسوس بن ماسس کوید که سکرا لعشر یکه از درخت نوع عشر یکه برک آن شبیه ببرک کزوکل آن سفید وبمر آن مثل نخود ومائل بسرخی است میکرفته اند باوجود شیرینی قدر دو مثقال ازان در سه روز قاتل بوده ودر خزائن ملوک ضبط اقسام بسکرا لعشر از ین جهت میشده مؤلف کوید بالفعل سکرا لعشر وجود ندارد وازان بجز نامی اثری نیست وماهیت ومزاج وافعال وخواص درخت آن در حرف العين ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

سکرجه * سکرجه * بفتح سين وفتح کاف وسکون را وفتح جيم وها * ماهیت آن امین الدوله کفته نباتی است برک آن شبیه ببرک مورد ودر وسط آن خالی شبیه بچشم وبتی العالم کبیر شباهتی دارد * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل سودا است وجهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حب الشوک دانسته *

سکوه * سکوه * بفتح سين وضم کاف وفتح واو وها * ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند وبنکاله بسیار بهم میرسد وبسیار عظیم وبلند میکردد وچوب آنرا دران بلاد در عمارات بکار میبرند ومیکویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آنرا ازان جدا کنند ودر زیر پوست آن رال که آنرا فیقهر وتمقهر نیز نامند بر میآید چنانچه کافور که میکویند از زیر پوست درخت کهنهٔ کافور ودر جوف درخت آن نمزد رحیمن بریدن وتخته کردن بر می آید

* فصل السين مع اللام *

سلاجیت * سلاجیت * بفتح سين ولام وکسر جيم وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه لغت هندی است * ماهیت آن نوع مومیائي است که در بعض جبال هند ودکهن وصوبهٔ بهار وغیرها از شکافهای کوه مانند مومیائي تراوش کرده بر میاید ومنجمد میکردد وانواع میباشد اکثر آن سیاه کمرنک ناصاف وخالص وغیر خالص وخالص آن چنان است که مذکور شد وغیر خالص آن آنست که میکویند نوع میمون که روی آن سیاه ودم دراز که بهندی آنرا لنکور وهنومان نیز نامند آنرا میخورد وبجهت خوردن شکم آن جاری میشود وبر سنکها انداخت میکنند آنرا انامقید ان برداشته بجای سلاجیت خالص

میفروشند * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن با تریاقیت وجهت دفع فساد اخلاط خصوص خون وبلغم وضیق النفس ودق شیخوخت وبواسیر بادی وخونی وجریان مني وسیلان بول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه و استسقا وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه وجمیع اعضا وقوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

* سلاحه * بضم سین وفتح لام والف وفتح حا مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند * ماهیت آن بول بزنر کوهي است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستي بر روی سنگها میکند ومنجمد میگردد وآن سیاه مانند قیر میباشد ودر ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند وبسیار قویتر از باروداست * طبیعت آن در آخر درجه گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلای آن جهت کشودن اورام ودمل ورفع آثار جلد موثر ومستعمل صاف کردهٔ سفید آن وطریقهٔ تصفیهٔ آن در مقدمه مذکور شد وغیر صافي آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است سلاحه

* سلت * بضم سین وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه وبکسر سین نیز آمده بفارسی جوبرهنه وبزابلی جوگندم وبهندی آت جو بمد الف وکسر تاء مثناة فوقانیه وفتح جیم وواو نامند * ماهیت آن نوعي از جو است وکوچکتر از آن ومتوسط میان جو وگندم ومانند گندم مقشر میگردد وسرخ وسفید میباشد وگیاه آن یکساق باریک دارد ومضر دواب نیست مانند گندم که مضر است * طبیعت آن گرم وخشک وگفته اند که در اول گرم ودر دوم تر است * افعال وخواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن ومولد پیه گرده وحریرهٔ آن باروغن زیتون ویا گردهٔ بسیار جهت مالیخولیا وهذیان وتنقیهٔ سینه وگرده ومثانه ورفع سرفهٔ شدید ونان گرم آن ملین طبع بعصر ومولد خلط صالح وچون یکروز بر آن بگذرد دیرهضم ومولد نفخ وریح میگردد ومضر معده ومصلح آن رازیانه وچربیها وشیرینیها وضماد آن محلل اورام ورادع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر وشستن بشره بآب طبیخ آن منقي آن است سلت

* سلخ الحیه * بفتح سین وسکون لام وخا بفارسي پوست مار وبهندی سانپ کی کیچلي نامند * ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار میاندازد وبهترین آن پوست مار نر است وآن غلیظتر وسیاه مائل بزردی وبراق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است * طبیعت آن گرم وخشک در آخر دوم ودر سوم بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کردهٔ آن باده درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته درزیر سنگریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری وباطني مجرب دانسته اند وبدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که درسه روز بنوشند جهت منع خروج تألیل وسقوط آن موثر وبازجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه بسرکهٔ که دران جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور روغن زیتوني که دران جوشانیده ویا در آفتاب مدتی گذاشته باشند درگوش جهت تسکین درد آن ورفع سیلان مواد آن وجهت جرب ودمعه واسترخای اجفان و انتشار اهداب وسلاق وتقویت وحدت باصره وشقاق مقعده وبدستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش ومضمضهٔ آن جهت تسکین درد دندان وهمچنین مضمضهٔ مطبوخ آن با برگ کبر وقیروطي مصنوع از روغن زیتونیکه دران جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب ومقعده وضماد سوختهٔ آن با نوشادر جهت بهق وبرص ورفع آثار جلد وطلای سوختهٔ آن باروغن زیتون ویا شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب وبخور آن جهت گریزانیدن هوام و سلخ

اخراج جنین میت ومشیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه وبالخاصیة بستن آن برورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت وخوردن آن مظلم بصر وباعث تقشر جلد شبیه بپوست مار ومصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است

سلحفاة بضم سین وفتح لام وسکون حاء مهمله وفتح فا والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف وسنگ پشت وبشیرازی لاک پشت وبترکی تسباغه وبهندی کچهوا نامند وبزرگ نهری را در بغداد ونواح آن رقا کویند *ماهیت آن* حیوانی است معروف بری وبحری ونهری میباشد *طبیعت* بحری ونهری آن در دوم گرم ودر اول تر وبری آن گرم وخشک *افعال وخواص آن* مقوی باه وکمر وکباب آن حابس حیض وباجندبیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه والتیام فتق قریب العهد وآشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب ویک دانگ انفحهٔ ارنب ونیم درم زیرهٔ کرمانی سفید در هر ماه جهت گزیدن هوام خصوص ضفدع آجامی که بیونانی قورو نورنس نامند نافع وضماد آن محلل اورام وخون بری آن شربا جهت صرع وتشنج نافع وچون آنرا با آرد جو وعسل حب سازند بقدر فلفلی وصبح وشام بکعب ناشتا فرو برند جهت صرع بیعدیل وطلای آن بردست وپا جهت درد مفاصل ونقرس باتکرار عمل نافع واحتقان بدان با جندبیدستر جهت تشنج مفید وطلای زهرهٔ آن جهت تحلیل خوانیق وقروح خبیثهٔ دهان اطفال ومالیدن آن بربینی مصروع وبدستور سعوط آن وقطور آن در بینی جهت صرع واکتحال زهرهٔ مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم وبیاض ودمعه نافع وچون بشکافند شکم بری را وانچه درشکم آنست برآورند بعد ذبح وبسوزانند تا سفید گردد وبا روغن گاو سائیده بر یار رجهٔ کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیهٔ چرک والتحام ومنع آن از عود بیعدیل وبجهت زوال زخمهای دیگر وسوختگی آتش نافع وبیضهٔ آن بقدر فلفلی با حریره ماهی موافق جهت قطع سرفهٔ مزمن اطفال وطلای آن با عشر وزن آن راز یانه جهت ورم انثیان بیعدیل وباشیر مرضعهٔ جهت درد وباد خصیه اطفال وبدستور چون در روغن بجوشانند وطلا کنند وپیه آن جهت تشنج وکزاز وجلوس در طبیخ سلحفاة وبدستور طبیخ زهرهٔ آن جهت فتق اطفال وگوشت آن نیز جهت تشنج وکزاز وتقویت ظهر وبدن وباه وانعاظ وزیادتی منی وضماد کاسهٔ سوختهٔ آن با روغن گل وروغن تخم مرغ وروغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب وطلای سوختهٔ مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو وغیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر وبا سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده وسائر اعضا خصوص شقاق با هاون ذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج واگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند وبا عسل بسرشند وصبح ناشتا وشام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرفتگی نفس وبرآمدن زبان است از شدت تعب وجهت سل وربو نافع واکتحال استخوان نرم سائیدهٔ خام ویا سوختهٔ آن جهت کور نمودن هر کرا خواهند کور نمایند بدون الم نافع وخون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا وبخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تبها ومنع سحر وآب بر سر ریختن از کاسهٔ فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند وگویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از ان مکان میکند ومجرب *مضر* امعا *مصلح* آن عسل *مقدار شربت* از سوختهٔ آن یکدرم واز تخم آن یک قیراط واز خون آن سه قیراط است

سلدالیون بفتح سین وسکون لام وفتح دال مهمله والف وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت قبطی است ودر مصر سدیانا نامند *ماهیت آن* درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس در خرابها وبلندی درخت آن تا سه گز وبرک آن شبیه بدرخت غرب وسرخ رنگ وگل آن سرخ وتخم شبیه بشاهدانه وبا شیرینی وقبض

* طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وتخم آن جهت تنقیهٔ قصبهٔ ریه وتصفیهٔ صوت ورفع خشونت آن وبجهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است ونطول برگ آن محلل اورام *

سلق

* سلق * بکسر سین وسکون لام وقاف بفارسی چغندر نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره وشیرین وبرگ آن پهن تر وآنرا سلق اسود نامند ودوم گلابی رنگ مائل بزردی وشیرینی آن کمتر وبرگ آن ریزه نازک زرد رنگ وساق آن باریک فی الجمله شبیه باسفناج واین را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین بیریشهٔ آن است وسفید آن در من وا بهتر از سرخ آن * طبیعت آن مرکب القوی باحرارت در اول ویبوست وبورقیت وقوت قابضه ورطوبت مائیه فضلیه وسیاه آن با قوت قابضه وسفید آن با جالبه ومحلله * افعال وخواص آن جالی ومحلل ومفتح ومقطع بلغم ومبرد ومطفی وجرم آن حابس طبع وقلیل الغذا ونفاخ وتلیین ومائیت آن زیاده وبهترین اجزای آن آب برگ آن است و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن واز طبخ بورقیت آن زائل میگردد وخوردن پختهٔ آن بطریق تغذی جهت رعشه وتحریک شهوت جماع خصوص انچه ساق آن سرخ باشد وباسرکه وخردل جهت تفتیح سدهٔ طحال وتحلیل ورم آن مؤثر وجهت درد کرده ومثانه وامراض مقعده وآب برگ آن با ادویهٔ مسهله معین بر اخراج بلغم وجهت اوجاع مفاصل ونقرس نافع وسعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیهٔ فضول دماغی وبازهرهٔ کلنگ جهت لقوه وصداع وشقیقه ورعشه ودرد دندان وحمرهٔ عین حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع وبدستور آب برگ آن وقطور نیم گرم آن با روغن بادام وبا عسل جهت درد گوش وغسول ونطول طبیخ برگ وبیخ آن جهت خراز وتحالهٔ سر وقمل وصیبان که بفارسی رشک نامند واوجاع مفاصل ونقرس مفید وضماد آب برگ نیمگرم آن با بورهٔ ارمنی جهت رفع بهق وداء الثعلب وتهیج پشت پا واستسقا وسائر اورام خصوص سفید آن وحقنه با آب آن وبا آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل وصحیح وبروز مقعده وکذا داشتن دست وپا در آب مطبوخ برگ آن نیم گرم مکرر وبا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب وطلای برگ پختهٔ آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش وآب جوش وحمره که باد سرخ نامند وتمروطی معمول از آب برگ کوبیدهٔ آن جهت تسکین اوجاع اورام ورفع کلف وضماد برگ خام آن جهت بهق وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وبا عسل جهت قوبا وثآلیل وبا حنا جهت رویانیدن موی ونکوئی آن وبا روغن بادام جهت تلیین اورام وخوردن آن با خردل وآبکامه مسکن قولنج ورياح غليظه مضر معده واکثار آن مغثی ومحرق خون ومورث قولنج ومغص ومصلح آن پختن آن با عدس است واستعمال خردل وآبکامه ویا آب غوره ویا شراب اترج وگویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر کردانند بعد از چهار ساعت ودر خمر سرکه بعد از دو ساعت

سلوی

* سلوی * بفتح سین وسکون لام وفتح واو ویا آخر حروف بهندی لوا گویند * ماهیت آن اکثر اطبا آن را سمانی دانسته اند وبعد ازی غیر آن گفته که از طیور آبی است ودر کنارها میباشد رنگ پروبال آن اندک شباهتی بسمانی دارد وپاهای آن درازتر از سمانی است وحکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا که انچه را بترکی بلوه ودر تنکابن لمه بال نامند عبارت از آن باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بیلدرچین گویند ودر مکان بی آب نمیباشد واز کثرت باران بسیار واز عدم باران کم میباشد * طبیعت آن گرم وخشک گرمی آن زیاده از خشکی * افعال وخواص آن بهترین از طیور آبی است وسریع الانحدار از معده ومحرک باه ومورث تشنگی ومحرک حکه وبثور

اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادمان بشتهٔ آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهوکت وبطی
النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را پنسل بفتح باء عجمی و سکون نون وضم
سین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف وسکون را و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پونک بضم باء فارسی و سکون
واو مجهول و خفای نون وفتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را دربهر بفتح دال و سکون راء مهملتین وفتح باء
موحده و خفای ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم
خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل
نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

* سلیخه * بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه وفتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند
* ماهیت آن کفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ
آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ
بیخ مرجان و صفائی و خوشبو سوم سفید مائل بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود
و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و کویند از درخت دارچینی
بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت
نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان بهم میرسد و هرچند در و ترمیشود از سیلان زبونتر و کم بوتر
بلکه مائل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم
املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در
سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص آن ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام
بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت
بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و رد حجاب و معده و رحم و تنقیهٔ رحم و ریاح آن و تپهای
نوبه و دفع سمیت ادویهٔ سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجة نافع و ضماد آن بر پریشانی
جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویهٔ صدریه سمیه جهت امراض صدریهٔ مذکوره و اخراج بلغم
و چرک از ان و بد ستور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضیق و انضمام
فم رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و در تحفة الطیب مضر کرده مصلح آن کثیرا و مضر امعا و مصلح
آن آب سپستان و کثیرا است

* سلیمانی * بضم سین وفتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه وفتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده و
بعربی دارا شکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کسنا لکه و راستبنا نیز نامند * ماهیت آن چیزی است مصنوع از زیبق
و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازهٔ
سفید سنگین آن است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل * افعال و خواص آن داخل مراهم میتمایند
و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده را مراق دسمه و قی کردن پی در پی

تا صحت یابد واز علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سروا غما وبیهوشی وغثیان وقی است واعراض ومداوای آن مانند اعراض ومداوای زنجفر وزیبق وسم الفار خورده است.

* فصل السین مع المیم *

* سماق * بضم وبفتح سین نیز آمده وفتح میم والف وقاف آنرا اسماقیل وطمطم وتمتم نیز وبهندی تترک وتما تیرو تنزیک نیز ویونانیان وعرب آنرا درد باغت جلود مستعمل دارند ولهذا آنرا اسماق الدباغین نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر عدس وبعضی بزرگتر وبعضی کوچکتر وپهن تر از ان ودر خوشه مانند خوشۀ حبة الخضراء وبر بالای آن پوستی طعم آن ترش وبا قبوضت ومستعمل پوست آن است که گرد بالای سماق باشد ودرخت آن بقدر درخت انار وبزرگ تر از ان وبرگ آن بلند واندک سرخ رنگ ومزغب واطراف آن مشرف مانند آره ودو نوع میباشد بستانی وجبلی ودر بلاد سرد سیر بهم میرسد وبهترین آن سرخ رنگ پرگرد وترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد وترشی آن زیاده وتخم آن کوچک وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد وخشک در دوم وجبلی آن در سوم خشک وبرودت برگ آن کمتر از دانۀ آن * افعال وخواص آن قابض ورادع ومقوی ومدبغ معده واحشا ومانع انصباب صفرا بمعده وامعا وقی وغثیان وذرب واسهال مراری ومزمن وذوسنطاریا ونفث الدم ونزف الدم وکثرت بول وآشامیدن سائیدۀ آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق وتحت ونیم کوفتۀ آن با زیره با آب سرد جهت نفی ضیف وکسیکه همیشه قی کند وطعام در معدۀ او نماند مجرب ومهیج اشتهای طعام محرور المزاج وبا زردۀ تخم مرغ وکشنیز خشک قاطع اسهال دموی وبا زردۀ تخم مرغیکه دران پخته شود نیز قابض ومانع اسهال است ومرغ دوراج بهتر وقوی تر است وبا شراب قابض جهت اسهال ونزف الدم رحم وتقلیل کثرت بول وقوت قبض بریان آن زیاده ولیکن قوت کسر عادیه وحدت صفرای آن ضعیفتر است مضر معده وجگر بارد مصلح آن مصطکی وانیسون وطبخ آن با بادنجان مقدار شربت آن پنج درم بدل آن سرکه واقاقیا است وسفوف کردیکه بروی آن است که آنرا ترابسماق نامند بسیار قابض وبا اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن وسیلان رطوبات سفید از رحم وسنون آن جهت تقویت واستحکام لثه وقلاع خبیثه ودرد دندان کرم خورده وبدستور مضمضۀ نقوع سماق در آب وچون گرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند ودر چشم بچکانند جهت ابتدای رمد وخصوصا با قدری کثیرا وچون یک اوقیۀ آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند وتکمید بدان کنند جهت جرب اکال وسلاق وتسکین حدت آن وبدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب وجهت جرب ودمعه وسلاق وحکه ومنع بروز آبله در ان وتقطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از ان وبروز آبله دران ونطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه وصدمه ووثی وضماد آن با آب جهت منع ورم قحف وسائر اعضا ومواضع ضربه وزوال آثار خدشه وقروح ساعیه وبا عسل جهت جلای خشونت اجفان وبا زگال چوب بلوط جهت بواسیر مفید وچون آنرا با برگ وچوب وشاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض وبجهت امراض جفن وتحلیل ورم چشم وسائر اورام ونمله وقروح رطبه وشهدیه وفساد لثه وکلف وداخس ونزف رحم نافع وطبیخ برگ آن مسود موی وحقنه بطبیخ آن جهت قرحۀ امعا وذوسنطاریا وسحج مفید وچون برگ آنرا مهرا پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع وتبرید بخصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است وطلای محلول آن

با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه وضماد آن برسر وفقرات ظهرو بیخ قضیب جهت سلس البول واسترخای اعضا وضماد برگ آن بر فعلهٔ اطفال رافع اسهال ومقوی احشا وگویند که ازخواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بندند ودر موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید وصمغ درخت آن شدید الیبس وبا اجزای حارهٔ وبارده ورادعه ومحلله است وجهت حدت بصر وامراض جفن والتصاق جراحات وتسکین درد دندان کرم خورده وکذا شتن بران مفید وجوارش سماق وحب وسفوف وشیاف آن در قرابادین مذکور شد

* سماق الدباغین * گفته اند مازوی ریزه دانهٔ کوهی است وجمعی برگ سماق دانسته اند ودباغان بآن جلود رقیقه را دباغت مینمایند * طبیعت آن بسیار بارد وقابض است * افعال وخواص آن در جمیع افعال مانند سماق است وقبض این بیشتر

* سمانی * بضم سین وفتح میم والف وکسر نون ویاد رمازندران ورده ودردیلم وشم بضم واو وشین معجمه ومیم و بعربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود میمیرد واصلی ندارد وگویند غذای آن اکثر خربق است واصلی ندارد وخائف وجبون ترین طیور است وبهندی آنرا بتیر نامند * ماهیت آن از طیور معروفه وغیر سلوی است وچهار نوع میباشد یکی بزرگ وآنرا بهندی کهاکس وکرچه گویند ودوم ازان کوچک وآنرا لوه وسوم ازان کوچکتر ودر گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید واین را بهندی چنگ وکود وچهارم ازهمه کوچکتر ورنگ آن تیره وسرخ بهم آمیخته واین را بهندی تور نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص ان کوشت آن کثیر الغذا ومسمن بدن ونرم کنندهٔ بشره ومدر بول ومفتت حصاة وجهت وجع مفاصل بارد نافع وبالخاصیة مورث رقت قلب خصوصا دل آن ومبهی ومهیج باه زنان وپختهٔ آن بهتر ازکباب آن است واکثار آن مورث صداع و کزازو تشنج وتمدد ومصلح آن در آب شیرین وروغن کنجد ویابادام جوشانیدن وبا روغن بادام ویا روغنهای دیگر و آب انار ترش بغانید شیر بن کرده خوردن وخوردن بیضهٔ آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل ازوقت وضماد شق کردهٔ آن جاذب سموم ولعوق زهرهٔ آن بقدر حبهٔ باعسل هر روز جهت صرع بیعدیل وقطور خون آن درگوش جهت تسکین درد آن ودرچشم جهت جلای آثار ورفع بیاض وطلای سرگین آن جهت کلف ونمش وبخور پر آن رافع تپها است وامین الدوله ازخواص آن بیان نموده که یکعدد آنرا بتمامی چون مشوی نمایند که چیزی ازان طرح نشود تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده می شود

* سمسم * بفتح سین وسکون میم وکسر سین مهمله ومیم ومشهور بکسر هردو سین است بلغت حبشه جلجلان وبفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند * ماهیت آن معروف است وبهترین آن سفید تازه چرب بالیدهٔ آن است قوت آن تاده سال باقی میماند ودراکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند وحلوائیان ازان حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول ومعروف ودراکثر ادهان ومراهم داخل است ودر بعضی حلاوی نیز داخل میکنند زود متغیر ومتکرج وفاسد نمیگردد بسبب لزوجت وغلظتیکه دارد وبزر روغن ناگرفتهٔ آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر ومقشر آن زودتر فاسد میگردد * طبیعت آن در آخر اول گرم وتر وبارطوبت لزجه ودردوم گرم وتر نیز گفته اند * افعال وخواص آن مغری ومفتح وصالح الکیموس قلیل الغذا ومسمن بدن وملین صوت وخشونت حلق

سبب خشونتی که دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سوداویه وملین امعاء ومقعده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب وافعی و با هموزن آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر وعشر آن سنج ابیض که مرور را زمجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن وتقویت باه مجرب ومولد پیه کرده و شربهٔ کوبیدهٔ آن با نبات جهت رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی وحرقت ولذع ادویهٔ مشروبه وخلط حاد وشرب شراب وجهت تلیین معده وامعاء ودفع سنگ کرده بشرط مداومت بران مدتی نافع وخوردن ده درم آن با یکدرم کردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض ومسقط جنین و چون ده اوقیهٔ آب طبیخ آنرا با شراب ونقیع مویز یک اوقیه ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی وبلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبا فانید انفع وبدستور با نقیع صبر وزبیب والعرق آن جهت سرفه وامراض سینه وقروح شش نافع وبا بزرکتان جهت تقویت باه وازدیاد منی وآشامیدن سائیدهٔ آن با شراب جهت رفع قولنج وقولون وگزیدن مار شاخدار المضار بطیء الهضم ومصلح آن بریان نمودن وبا عسل ویا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است وبدستور با قشر آن ومورث بدبوئی دهان خصوص که ازان ده روز بین دندانها بماند ومصلح آن عسل مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن تخم کتان وضماد آن محلل اورام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی ورشم اخضر وسطبری عصب وقولنج وقولون وگزیدن مار شاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی بزودی مانع آبله وتسکین وجع والم آن ونطول آب برگ آن باعث درازی موی وسیاهی آن ورافع جوش سوداوی سر وضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن نافع وبیخ آنرا چون در آب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی موی ورافع نموست وابریهٔ آن است وروغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله وتشدید لام ولزوجت این زیاده است واگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا نرم بکوبند وبا آب بدست خوب بزنند تا گرم شود وروغن آن جدا گردد بردارند رطوبت آن غالب وآنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل کرد آنرا طبیخ نامند وسائیده ویا کوبیدهٔ آن را بدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده گویند ودر حرف الراء مذکور شد * طبیعت روغن آن در دوم گرم وتر وتا هفت سال قوت آن باقی میماند * افعال وخواص روغن آن آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مفتح وملین ومرطب ومسمن ورافع احتراقات حادث از خلط حاد وضیق النفس وسعال یابس وقرحهٔ رئه وتشنج یابس قوی‌تر از کنجد ودر حرقة البول مانند کنجد ودر رمزورهای مرضی بعد از دهن لوز فستق نافع‌ترین ادهان وقطور جوشاندهٔ آن با فلفل مفید ومصطکی جهت کشودن سدهٔ گوش وطلاء آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت تحلیل صلابات واورام چشم وغیر آن وبا روغن زیتون وزردهٔ تخم مرغ جهت رفع ورم چشم وبا بزرقطونا جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش وجرا حتیکه از نوره بهم رسیده باشد ومالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی وصفا وبراقی ونرمی آن مفید وبدستور از کنجد وجلوس دران جهت اکثر امراض یبسی مانند تشنج وغیر آن وهمچنین تدهین بدان مکرر انداختن پارچهٔ ترکرده بدان بر عضو ودا الضا ربدستور تدهین آن جهت زخم جلدی وسوختگی آتش نافع مضر سوداوی مزاج وبطیء الهضم ومرخی معده ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز ویا اندک خمیر وآشامیدن آن با آب لیمو وآبکامه وامثال آن ویا بعد ازان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن

بادام شیرین است وجوارش سمسم وحلوا وسفوف آن در قرابادین مذکور شد وعصارهٔ نبات آن جهت ازالهٔ ابریه موثر است

سقوطون *سقوطون* بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مثالثه ونون * درماهیت آن اختلاف است بعضی حی العالم دانسته ونچنین است وبغدادی وغیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است ودو نوع میباشد صغری ومعلی صغری آن در سنک لاخها میروید وشاخها وبرکهای آن شبیه بشیح است وصلب وخشک وخوشبو وطعم آن با حلاوت وبرک آن باریک شبیه ببرک رازیانه وسرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخهای حاشا وبیخ آن طولانی بسطبری انکشتی وبنفش ومستعمل برک وسرهای شاخ آن است *طبیعت آن* ظاهر الحرارت با قوت قابضه * افعال وخواص آن* دوائی است شریف نافع جهت امراض ظاهره وباطنه ومحلل ومغری وجامع ومصلب اعضا وقابض ومنقی رئها از فضول وچرک منجمد در آن ومضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف واین همه افعال بقوت ظاهرهٔ آن است وآشامیدن آن با سرکه وعسل ویا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل وعصب ومطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا ونزف الدم زنان حائض وغیر آن وجهت وجع کرده وبا شراب جهت نزف الدم وقرحهٔ امعا ویا سکنجبین جهت شدخ عضل وبآب مورد ویا آب سداب ویا شراب عفص جهت قبلة الامعا وضماد آن جهت فتق وچون باکوشت طبخ نمایند بزودی کوشت پخته ومهرا وسریع الانحلال کردد مقدار شربت آن از یک درم تا پنجدرم ومرکاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع * واماسقوطون هدای نباتی است شاخدار روپراکنده وخشک وزغبدار وبلندی آن تا دو ذرع وبرک آن باریک طولانی ومزغب ونزدیک یک بکر شبیه بزبان کاو ودرمابین برکها برکهای کوچک چسپیده ببرک بزرک آن وکل آن زرد وچون دست ببرک وساق آن برسانند خارش آورد ودو رنگ ظاهر ریشهٔ آن سیاه وباطن آن سفید وبالزوجت وبی شیرینی وبی عطریت اختلاف اول ومنبت این غیر سنگ لاخها ومستعمل ریشهٔ آن است *طبیعت آن* قریب بعنصل وازان درکرمی ضعیف تر ورطوبت فضلیهٔ این زیاده ولهذا بسیار مهیج باه وانعظا است ودو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه وشدخ وقطع عضل وضماد آن جهت التصاق جراحت تازه واورام مقعده نافع وچون باکوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق کردند

سمک *سمک* بفتح سین ومیم وکاف بفارسی ماهی وبترکی بالغ وبهندی مچهلی بفتح میم وسکون جیم فارسی وخفاء ها وکسر لام ویا وشبوط را بهندی رهو ورضراضی را موی مچهلی نامند *ماهیت آن* حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد وکاهی آنچه بدون آب تعیش مینما بند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا وآنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص واکثر را نیست وتعداد آن غیر خالق الانام جل اسمه نمیداند ودر حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که حق سبحانه وتعالی خلق کرده هزار قسم از دابه را نه صد قسم آبی ویکصد قسم بری وبهترین همه ماهی رضراضی است وماهی زنی ودوماهی منجری لطیف دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشکوار که سرچشمهٔ آن بعید وبرروی سنک وسنک ریزه که صخره نامند وبا رمل کذرد وهمیشه جاری ومکشوف باشد وبا دبران بوزد تکون یابد ومقدار آن دربزرکی وکوچکی متوسط وسریع الحرکة وفلس آن بسیار وا ستخوان آن بزرک وخار آن کم باشد وسهوکت بسیار نداشته باشد وپشت آن منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مائل بسبزی وشکم آن سفید ودرهمان روز صید شده باشد وشب مانده آن زبون زیرا که کوشت آن بسیار لطیف ونازک است زود فاسد میکردد مکر آنکه آنرا نمک سود نمایند وبعد از رضراضی

ماهي شبوط وماهي مازني وامثال اينها است وماهي درياي شور كه در لجه وبا سواحلي كه زمين آن سنگستان باشد بهتر ونازكتر ولذيذتر از آب شيرين است واز اقسام آن ماهي حلوا وماهي آبنوس كه در نواح سيلان بهم ميرسد وشاه ماهي كه در بحيرهٔ طبرستان صيد ميكنند ودر ولايت ايران قزل آلا كه منقط بسرخي است واسلف كه پشت آن سبز وشكم آن سفيد ودر هند ماهي روهو ودر بنگاله هلسه وليكن هلسه بسيار چرب وگوشت آن نازك وگرم وباسهوكت بسيار است امالذيذ وامثال اينها وباليجمله در هر ديار ومكان وبلد كه دران چشمه ويا نهر ويا برساحل دريائي واقع است نوع ماهي خوب ميشود وبهترين از انواع ديگر وماهيا وهمچنين بحسب اهويه وفصول واراضي نيز مختلف ميباشد در لطافت وكثافت ولذت وعدم آن وبدانكه بكبر وعظم جثهٔ ماهي كه حيوان آبي است هيچ حيوان بري نميرسد وبد ترين ماهيها ماهي تنوات وگودالها وچشمهاي كوچك وزمينهاي پست وآبهاي كثيف متعفن است كه جاري نباشد وهميشه استاده باشد وهمچنين ماهيهاي بسيار بزرگ ويا بسيار كوچك وپرخار * طبيعت مطلق آن سرد در اول وتر در دوم وبعضي گرم وتر مانند كواسج وتمساح ومارماهي وجري واربيان كه بهندي جهينكا نامند وهلسه كه درهند وبنگاله بهم ميرسد وماهي نهري آب شيرين سردتر از ماهي بحري آب شور ونمك سود هر نوع گرم ومائل بيبوست است خصوص قديد كهنهٔ نمك سود كه گرم وخشك است * افعال وخواص آن كباب بآتش بريان كردهٔ تازهٔ آن بهتر از در روغن بريان كردهٔ آن وسريع الهضم وصالح الكيموس ومرطب ومسمن ومولد مني وشير وپيه كرده ودر محرور ومبهي ومنعظ ومصلح اخلاط حاره وجهت تصفيهٔ ونرمي قصبهٔ ريه وقرحهٔ آن وسل ودق وسعال يابس وضعف كبد وكردهٔ حار بن ويرقان وزحير ومغص حار وكباب آن با آب غوره وسماق جهت اسهال مراري ودموي مجرب ومطبوخ ماهي مازني باسركه جهت صاحبان امراض حاره ومحرور المزاجان وبابزرقطين جهت رفع تشنگي شدت حرارت وتسكين حدت آن وفساد دم احتراقي وخوردن ماهي تازهٔ بريان با پياز تازهٔ سبز وآشاميدن شراب معتدل بعد از ان مولد مني ونعوظ وآشاميدن مرقهٔ آن جهت زهرهاي مشروبه وملدوعه وملاومت بران جهت دفع زهرمار وشاخدار وسگ ديوانهٔ گزيده وبهترين انحاي استعمال آن جهت ترطيب بدن بطريق اسفيدباج وبعد از ان مشوي برطبق وبآتش بريان كردهٔ آن سبكتر بر معده از انچه در روغن بريان كردهٔ آن وانچه در آرد ملتوت كرده بروغن بريان نموده باشند تشنگي بسيار آورد ودير از معده بگذرد وخوردن ماهي بسياري بي نان وبعد از ان قي كردن بآب گرم وعسل وسكنجبين وآب مطبوخ ترب منقي فضول غليظه واخلاط فاسده است وجهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وبهق اسود وابيض ورفع آثار مجرب وسملك مضر مبرودين ومرطوبين ودماغ رطب وعصب ومعدهٔ بلغمي ومصلح آن پختن آن با روغن گاو ويا روغن بادام ويا كنجد وخوردن زنجبيل پروردهٔ وصعتر وعسل وگلقند سكري كهنه ويا عسلي وآبكامه وادويهٔ حاره وزيرباجات ومحرورين راخوردن باسركه وسكنجبين بعد از ان وبالخاصيت مورث تشنگي ورافع آن سركه وآبكامه ودر بعضي امزجه مملح آن موافق تر وعطش آن كمتر ودر بعض امزجه غير مملح آن وآشاميدن آب بسيار بعد از ان بغايت مضر بحديكه گويا آنرا زنده وخود را مرده گردانيدن است وباعث امراض مزمنه است واما شراب بعد از تحلل نافع وقبل از ان باعث سده بسبب نفوذ اجزاي غير منهضمهٔ آن بعروق وجلد وامراض رديه از جرب وحكه وقوبا وامثال اينها وجمع آن با شير ويا [illegible] مرغ ويا گوشت خصوص حيوانات بري بسيار مضر ومحدث امراض مزمنه ونمك سود كه پانزده روز وزياده بران [illegible] باشد مائل بگرمي وخشكي وقاطع بلغم ومورث اشتها وموافق مبرودين ومولد بلغم زجاجي ومالح ومورث خارش و

جرب وقوبا وتقشر جلد وبیل اری وامثال اینها وانچه مدتی بران گذشته باشد مسدد ومولد اخلاط فاسده سوداویهٔ سوختة ومصلح آن سرکه وسکنجبین وآبکامه وقی فرمودن وخوردن مسهل وتنظیف بدن وقدید نمك سود آن که سماریس نامند بدترین اقسام وکثیف ترین همه ومحلل بلغم غلیظ ومقوی خمل معده ومورث امراض مذکوره وسهر ومداومت آن باعث شبکوری مصلح آن انچه ذکریا نمت وخیسانیدن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب وسگ دیوانه نافع وماهی شور که در سرکه پرورده باشد سرد وخشک ومجفف ودیرهضم ومقوی ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده ومورث حکه وجرب و بثور سوداوی واغتسال عضو بآب ماهی شور نمك سود جهت قروح عفنه وجرب تازه مفید وماهی تازه راکه بریان نمایند وبگذارند تا سرد گردد خصوص که یکشب بران بگذرد ویازیاده ودر جای نمناک مانده باشد ردی وسمی ومداومت هر روز بدان باعث برص واستسقا ومحدث اعراض تطر وتدبیر آن قی فرمودن ومسهل خوردن وسائر تدابیر فطراست ودر محرورین خوردن جوارشات حاره واشیای حارهٔ مذکوره ودر محرورین سکنجبین حامض وسرکه وآبکامه وکسی راکه از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به بلیسد وآشامیدن آب نقوع زیرهٔ کرمانی بهتراست وجلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحهٔ امعا وجذب مواد بظاهر جلد وتحقین بدان جهت عرق النسا مفید وتخم آن در تقویت باه قوی الاثر ومولد منی ومنعظ وجهت سرفه وزحیر حار نافع وزهرهٔ آن خصوص از شبوط کرم وخشك واکتحال آن جهت رفع بیاض موثر وچون ماهی زنده را شق کنند وهمان قسم کرما کرم که حرکت داشته باشد برعضو بندند جذب مواد وزجاج وخار وغیرها بظاهر جلد نماید ودر دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام واورام بیعد ید وضماد سرسوختهٔ نمک سود آن جهت ورم مقعده وشقاق آن وگزیدن عقرب وسگ دیوانه گزیده وبا روغنها ولعابها جهت ورم صلب لهاة وطلای استخوان سوختهٔ آن جهت برص نافع وشستن ماهی بآب کرم ونمك نیکو ویاما لیدن کاه گل بدان وزمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آن است وخوردن ماهی بدون آرد ونان باعث هضم آن است وباآرد ونان بطئ الهضم

* سکمهٔ رعاده * بفتح راوعین مشدده والف وفتح دال هرسه مهمله وماهیت وخواص آن در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد وشنیده شده که در دریای مسمی بحرابیض که در هفتاد درجه عرض شمالي خط استوا وبطول یکصد وچهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد وکسری تاده وصد ذراع در طول وبیست ذراع در عرض بهم میرسد ودهن وبینی آن بر پشت ومیان هردو شانهٔ آن است ودر هنگام نفس کشیدن ما نند فواره بسیار بزرکی بقدر منار کوچکی آب از بینی آن میجهد ومردم آن بلاد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد وتمام بدن آن گویا روغن متجمد است آنراپارچه پارچه نموده درد یکهای بزرگ برآتش روغن آن راگداخته درظرفهای چوبی که پیپ مینامند کرده باطراف میبرند وخرج سوخت چراغ ومشعل تمام سال آن بلاد ازهمان است ومغز سرآن سفید پرده پرده نرم لطیف است آنرا گداخته برای سلاطین آن بلاد شمع میسازند روشنی آن سفید مائل بسبزی است وبدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهارماه زیاده دران دریا وسواحل آن نمیتوانند ماند ونیز شنیده شده که قریب بمیزان دوسه روزی هوای بسیار سردی میوزد واگر مردم بزودی خود را ازان دریا بدر برند بهتر والا درروز چهارم وپنجم آن از طرف شمال امواج تختهای یخ میآید ودست بدست تمام دریا یخ می بندد بنحویکه خلاصی ازانجا مشکل وممتنع وهرکه دران جا ماند هلاک میگردد * افعال وخواص این گویند خوردن مغز سرآن جهت سل وقروح سینه وحجب آن نافع است

* سمكة الصيدا ء * بفتح صاد مهمله وسكون يا وفتح دال مهمله وسمكة صيدا به تصغير نيز آمده وآنرا سمكة بركه ومكة ثول وبيونانى سقيفس نامند * ماهيت آن ماهى است كه در قرية تبوك در چشمة ثول بهم ميرسد شبيه بوزغه كوچكى و بام آبرص وبادست وپا ودم ومخلب وخميدگى پاى آن بطرف وحشى ران آن است ونر آن باريك ودراز وسر آن كوچك ودنبالة آن دراز وزير حنك اسفل آن باخط وخال وتازنده است فرق ميان نر وماده آن ظاهر ميباشد وبعد مردن منتفى ميگردد شيخ الرئيس رحمه الله تعالى در مجربات خود سمكة تبوك نوشته وتبوك قريه است از شام قريب بصيدا وآن ماهى دران قريه درچشمة ثول بهم ميرسد بعد از ده يوم از ماه شباط كه هنگام هيجان آن است ظاهر ميشود ونر وماده آن باهم جمع شده وبهمان حيات تانيمة آذر ماه ميمانند وسفاد آن مانند انسان است ودران هنگام كه فصل ربيع است كفى از بناگوش آنها برمى آيد وداخل آب ميگردد مردم آنجا آنرا جمع ميكنند ودرهمان ايام آنرا صيد ميكنند زيراكه درايام ديگر بدان دست نميابند بسبب سرعت حركت آن وچون صيد نمودند بزودى آنرا اندك نمكسود مينمايند ونگاه ميدارند تا فاسد نگردد * طبيعت آن گرم وخشك دردوم وكف آن درسوم وهردو با رطوبت فضليه * افعال وخواص آن مقدار يكحبه از كف آن بازردة تخم مرغ نيمبرشت ويا با مرق مرغ جوان بغايت مهيج باه ومنعظ گفته اند بحديكه بهلاكت ميرساند از شدت انعاظ بمراتب قويتر از لحم آن است ونمك سود آن قويتر از غير نمك سود آن وذكور آن قوت اين بحدى است كه هيچ چيز بدان نميرسد وشرط خوردن آن آنست كه نيمدرم آنرا سوده برخمر ابيض پاشيده بعد از طعام بنوشند وبخوابند قوت باه را بهيجان آورد وبسرعت انعاظ نمايد وگويند كه نر آن در ذكور وماده آن در اناث موثر است وبعضى گفته اند كه مادة آنرا خاصيتى نيست نه دراناث ونه در ذكور وآنچه از ريگزارهاى حوالى چشمهاى صيدا صيد كنند غير آن چشمة مخصوصه سفيد وبهيأت مذكوره نيست وآن خاصيت را ترندارد وبعضى گويند كه آن در رمل مانند آنكه ماهى درآب شنا وغوص مينمايد ميكند و ازاين جهت آنرا سمكة الرمل مينامند ونيز گفته اند كه هر عضوى آن براى فساد عضوى از انسان موافق است مثلا دست آن براى وجع دست وپاى آن براى وجع پاى وهمچنين واصلى ندارد * سمكة الصيدا

* سمن * بفتح سين وسكون ميم ونون بفارسى روغن وبهندى كهى بكسر كاف عجمى وبخفاى هاء ويا نامند وتارة آنرا بعربى زبد بضم زاى معجمه وسكون باء موحده ودال مهمله ودرحرف الزاى مذكور شد * ماهيت آن معروف است دهنيتى است كه از شير حيوانات ويا ماست بعمل مى آورند وبهترين آن روغن گاو وگوسفند وبز جوان فربه است وروغن گاو از همه الطف و روغن ميش وگاوميش وخصوص جنگلى آن اغلظ از همه * طبيعت همه آن در آخر اول گرم وتر وهر چند كهنه گردد از رطوبت آن ميكاهد ويبوست بهم ميرساند ودرسالهٔ آن دراول خشك * افعال وخواص آن در افعال قويتر از زبد ومحلل ومفتح وباقوت ترياقيه ومقاوم سموم ومانع رسيدن اثر سم افعي بقلب حتى آنكه بغدادى نوشته كه شخصى را افعي قاتل گزيده بود وغير روغن گاو كهنه حاضر نبود همانرا آشاميد آفتى باو نرسيد ويك اوقية آن با دو سكرجه كه شصت درم است با آب انار جهت ذوسنطاريا نافع وملين جلد ومنقى بشره وفضول دماغى وسينه ومسمن بدن ورافع يبوست خيشوم وحلق وجهت سرفة يابس ويرقان وتحليل وحصاة نافع وآن گاه قبض مينمايد وگاه لينت ولعوق آن ناشتا جهت سرفة يابس مزمن وتليين سينه خصوص با شكر وبادام تلخ ويك اوقية آن با نيم اوقية آن شكر جهت رفع عسر البول درحال مجرب وبا آب گرم خوردن وقى كردن بعد ازان جهت سموم مشروبه وافيون وبلدر وبا شير گاو تازه دوشيده واكتحال آن باآب عنب سمن

الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلاء آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و بر
اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق دواب و حقنهٔ آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحهٔ امعاء و حمول آن
با پیه مرغ جهت قرحهٔ رحم و تنقیهٔ آن و بر مقعد رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کرده و یا ریختن
و چکانیدن آن بر موضع گزیدهٔ هزار پا و عقرب جراره و رتیلا و النسر و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیم
گرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن حامض و روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه
با سورنجان جهت بواسیر مجرب و بتنهائی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی
چنین کردن جهت تنقیهٔ صورت و نیکوئی و جلا و تصقیل آن و همچنین زبد این فعل نماید و طلای آن مکررا محلل اورام
خصوصا اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشکریشهٔ آنها و بر دهن جراحات باعث منع التحام آن و گذاشتن
فتیله و یا پنبه را آلوده بدان در دهن جراحت باعث وسعت دهن و تنقیهٔ غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ
حنای خشک را نرم کوبیده پخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زائل گرداند و چون روغن را با آب
سرد یکصد و یکمرتبه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گرداند و شستهٔ آن تلخ میگردد و
خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن
بغایت نافع مضر علتهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب
و مرخی معدهٔ ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات مقدار شربت
آن در تداوی تا ده وقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازهٔ آن است و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان
قویهٔ مستحکمه باشد مانند اطفال و زنان و اهل ا جهت اورام بناگوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند
که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند
چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بر ان بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بخرج آورند
نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است *

سمندر
* سمندر * بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین * ماهیت آن مهر یا رس گوید حیوانی است که از
آتش متضرر نمیگردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد * افعال
و خواص آن خوردن زهرهٔ آن مقدار یک دانک با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال
دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع از دیاد وضح و مغیر رنگ آن است *

سمور
* سمور * بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله * ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه
بدلق و از آن سیاه تر * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوستین
آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرود المزاجان مفید و مسخن سینه و گرده و مقوی باه و مرطوبین و
ضماد پیه آن مسخن گرده و ذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر فاسد
میگردد جهت آنکه دباغت آن کمتر است *

سمیرا
* سمیرا * بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف * ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب

نجيبه كويند قسمى ازماهي زهرج است وقرديا روبيعه بهم ميرسد وشسه بكا سنى وبقد ربك قامت وبرگ آن درغايت سبزي وباغبروبيع آن بقدركزمازج وسم حيوانات است وابن تلميذ كفته درجوزا بهم ميرسد وخوشه آن شبيه بفاس وسم حيوانات است * طبيعت آن بغايت كرم * افعال وخواص آن دراضمد ۀ امراض بارده مستعمل *

* سمين * بفتح سين وكسرميم وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون بفارسي چربي وفربهي رانيزنامند * ماهيت آن چربي است كه برروي پردۀ شكم وظاهر كوشت ورروده وغيرآن ميباشد ازشحم ارطب ونرم تر * طبيعت آن بغايت كرم وتر و ترى آن زياده ازكرمي * افعال وخواص آن قريب الفعل است بروغن تازه وسريع الهضم وملين طبع واعضا وسريع الاستحاله بصفراودرصفراوى مزاجان ودراصلاح ادويۀ سميه مانند روغن تازه است *

* فصل السين المهملة مع النون *

* سنامكي * بفتح سين ونون والف كويند بهندى مهارنامند * ماهيت آن برگ كياهى است حجازى وربيعي ساق آن اندك رخووبرگ آن باريك شبيه ببرگ حناوموردوازبرگ حنابزرگ تروضخيم تروازبرگ موردنازكتروكل آن مائل بكبودى ودانۀ آن پهن وكوچك صنوبري شكل مائل بدرازى واندك خميدكى ودرغلافى شبيه بغلاف باقلا ويهن وبسيار نازكترازان ونوعي برگ آن عريضترازان وكل آن زردوآنرا حجازعشرق نامند ودرتابستان بهم ميرسد ومستعمل برگ آن است كه سبز باشد وزرد وسياه وكهنه وفاسدناشده وازچوب وتخم وخاشاك پاك كرده باشند وقوت آن تاهفت سال باقي ميماند ومنبت آن حجازاست ودرعظيم آباد ازهند نيزقليلي بهم ميرسد وشاخهاى آن درهم پيچيده وليكن برگ آن كوچك ونازك وضعيف العمل تراز مكي حجازي آن * طبيعت آن درآخردوم كرم ودراول خشك * افعال وخواص آن مسهل بلغم وسوداوصفراواخلاط سوخته ومنقى دماغ وشديد الغوص بعمق بدن ومقوى آن ونجالي جلاء غشاء الراس والصدروالغذاء وغيرها جهت صرع وشقيقه وجنون وصداع كهنه ودرد پهلووضيق النفس وقولنج وعرق النسا ونقرس وتشنج عضل وداءالثعلب وداءالحيه وحكه وجرب وبثورهاى كهنه وشپش كه دربدن بهم رسيده باشد وجهت قتل ديدان وشقاق دست وپاوسائرامراض سوداوى واوجاع مفاصل حاصل ازبلغم وصفراى مخلوط باهم وجهت وسواس سوداوى بالعرض نيزوآشاميدن مطبوخ نيم اوقيۀ آن درزاوقيه زبت الانفاق كه بنصف رسد جهت درد كمروركين واخراج خلط خام ازان هردوعضو وجهت بواسيروآشاميدن آب مطبوخ آن باادويۀ مناسبه وكل سرخ جهت اخراج اخلاط منكوره وباكل سرخ وشيرتازه دوشيده وشكربدستوركه وزن سنامكى ازدومثقال تا چهارمثقال تاشش مثقال وكل سرخ ازيكدرم تادودرم بحسب مزاج ومرض وشيركاوتازه دوشيده ازربع آثارهندى تا يك آثارباشد وسفوف كوبيده بيخته آنرا باكل سرخ وشكرباشيرتازه دوشيده نيزهمان اثردارد ولكن آب مطبوخ آن بيغايله تراست ازجرم آن وآشاميدن يكمثقال ازمسحوق آن باعسل سه روزمتوالى تاهفت روزجهت رفع وجع مفاصل وامثال آن مجرب المضارمورث كرب ومغص وغثيان مصلح آن پاك كردن ازچوب وشاخ وتخم وآلودن بروغن بادام بعدازكوبيدن وبيختن وباهليلۀ زرد وكل سرخ وانيسون وبنفشه وآب ميوها استعمال نمودن وبالجمله استعمال آن بدون كل سرخ وروغن بادام جائزنيست مقدارشربت ازجرم آن ازدودرم تاسه درم وازمطبوخ آن ازچهاردرم تاهفت درم بدل آن كفته اند مثل آن تربد ونصف آن هليلۀ زرد وربع آن بنفشه است وليكن اين مقداربسيار است در

اکثر امزجه وضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بربدن جهت جرب وحکه وکلف وبهق واندمال زخمهای کهنه وبرموی جهت منع ریختن آن وباحنا برموی جهت سیاه کردن آن موثر وباسرکه وشاهتره وبرگ حنا که باآب نرم سائیده درحمام ویاغیر آن بربدن بمالند وبعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه وجرب وقروح خبیثه واندمال جراحات باتکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده وحبوب وسفوفات وضماد ومطبوخات و معاجین ونقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد *

سنباذج

* سنباذج * بضم سین وسکون نون وفتح باء موحده والف وفتح دال مهمله وجیم وآنرا حجر المسن نیز نامند وبفارسی سنگ سنباده وبهندی کرند نامند * ماهیت آن سنگی است اندک رخو مانند رمل متجمد وسه نوع می باشد ودر ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد وتوابع آن میآورند وچند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر وبهندی این را دودیا نامند ودوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ واین رابهندی تیلیه نامند وسوم شبیه برنگ عدس واین را بهندی مسوریه نامند واین بهترین همه است وگویند هرچند سرخ تر وصلب تر باشد بهتر است وگویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی آن است ورملی رخو آن زبون * طبیعت آن در دوم سرد وخشک وبعضی در سوم خشک گفته اند * افعال وخواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر وجهت استرخای لثه مفید وضماد آن محلل اورام وتوبل وبرآمدگی جلد ومسکن التهاب وباسفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش وباموم جهت بواسیر وسائیدن معادن بآن باعث جلای آنها وموجب زدودن چرک وزنگ آهن ومستعمل صیقل گران است در تصقیل آهن وفولاد وچون در آب سائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار بررونق آورد وذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم والتیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است واز داخل غیر مستعمل است *

سنبل

* سنبل * بضم سین وسکون نون وضم باء موحده ولام در لغت بمعنی خوشه است وبعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب وسنبل العصافیر نیز نامند وسنبل رومی وسنبل جبلی واز مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین وبهندی بالچهر وجتاماسی وبلاطینی ناردو وقسم دوم را ناردوایتالیون یعنی نارد ینبیکه درایتالیون بهم میرسد وسنبل رومی را ناردین کیاکو وبفرنگی ناردس نامند * ماهیت آن گیاهی است بی ثمر وبی گل شبیه بدنباله سمور ودله ودر طول بقدر یک انگشت واندک زیاده بران وبقطر انگشتی وباریکتر از آن وخوشه دار وچند عدد بهم پیوسته بیک بیخ ورنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی وبسیار خوشبو وتند رائحه وبیخ آن اندک صلب منبت آن گویند کوهی است که آن طرف سوریا است ودر هند وبنگاله نیز بسیار است وبهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بود وبوی زهومت نداشته باشد وبعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می باشد وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وجالینوس در اول گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم خشک گفته اند واول اصح است * افعال وخواص آن مفتح سده دماغی ومعده وکبد ومقوی دماغ وفم معده وجگر بارد ومحسن آنها ونیکوکننده رنگ رخسار ومقوی قوت ماسکه ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات وفضول دماغی وزبان وسینه ومعده ومانع انصباب مواد بمعده وامعا ودافع لذع آنها ومفتت حصاة ومقوی قوت ماسکه وحابس طبع وجهت خوشبوئی دهان وسرفه رطوبی وضیق النفس ودرد سینه وخفقان وتپ بلغمی وتحلیل نفخ ورباح وعلل کبد بارد رطب واستسقای لحمی ویرقان ودرد سپرز

و اورام باطنی و بواسیر و عال بارده کرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و
خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشوز جهت حمرهٔ چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن نوره و به
پطبقات مون و نشف رطوبات آن و باعفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و زیر بدن قاطع عرق
و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات
و فرزجهٔ آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیهٔ
آن و کشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر مکی
بوزن آن و گویند سادج هندی و شراب آن که رطلی را در یا نزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب
گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد

سنبل رومی * سنبل رومی * آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است * ماهیت آن بیخ و ساقی است گل دار و
خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریضتر از پائین و از وسط
آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی کره دار با ریشهای باریک بلند
و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد
* طبیعت آن گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر * افعال و خواص آن ضعیفتر از سنبل و با افسنتین با ثریا جهت
و جهت نفخ معده و ورم صلب زوجگر و رافع درد کرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن
که نیم من آنرا ده رمی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب
بنوشند جهت جمیع امراض باردهٔ معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل
اقلیطی سه اوقیه را از وج دو جزو در هفت رطل مصور منبد بدستور خیسانیده صاف کرده استعمال مینمایند *

سنبل جبلی * سنبل جبلی * بفارسی ریشه و الالانامند * در ماهیت آن اختلاف است انطاکی مودا نسته و بغدادی غیر آن و گفته
برگ نبات آن شبیه بقرصعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر درد و
ود را زو بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بهجا زسنبل نامند و الا مشابهتی
بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی
چتری و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن نیز برگ
های کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیازی و دو عدد بهم
پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای تر و ضعیف * طبیعت آن قریب بسنبل الطیب * افعال و خواص آن
مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و لطیف و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند
شراب آن * شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را ده رمی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یکمثقال آنرا با شامند
جهت عسر البول و عال کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع
* سنبل فارسی * شامل پرسیا و شان نیز هست * ماهیت آن قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در رشایت
خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و شکل یاسمین در هر ساقی چند عدد

بربالای یک پکرود را فعال قریب بنرکس پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرکس وسفید آنرا درهند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد وساق آن بلند وبرسر آن گل آن وبرگهای نبات آن باریک بلند از برگ کند نا کوتاه تر وبیخ آن مانند پیاز نرکس ودربساتین مینشانند وهرسال ویا یک سال درمیان اوائل فصل نوروز برآورده ریشهاوا نندک از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند وگل آن بسیار بالیده وخوشبو میشود واز اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بر می آید

سنبل اقلیطی

* سنبل اقلیطی * سنبل رومی است

* سنبوسه * بفتح سین وسکون نون وضم باء موحده وسکون واو وفتح سین مهمله وها لغت فارسی است بیونانی برما ورد ا وبهندی مثلث را نیز سنبوسه وملوورا پوری نامند * ماهیت آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده وشیر وروغن خمیر کرده پهن نموده ودرجوف آن قیمهٔ گوشت با نخود پخته باروغن وپیاز بریان کرده وقلفل وادویهٔ حاره ومصالح گرم وعطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان مینمایند ویا در تنور میپزند وبی گوشت نخود را پخته وبد ستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند وبا پیاز بریان کرده در روغن وادویهٔ حاره بریان مینمایند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن کثیرالغذا ومقوی اعصاب ومسمن بدن ومهیج اشتها ولیکن ثقیل ومسدد ومولد ریاح خصوص در معدهٔ ضعیف ومصلح آن سکنجبین گفته اند در صفراوی مزاج وجوارشات حاره مانند کمونی وفلافلی وفلاسفه ومانند اینها در امزجهٔ بارده وبلغمیه

سنجاب

* سنجاب * بفتح سین وسکون نون وفتح جیم والف وباء موحده * ماهیت آن حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر ودنبالهٔ آن کوتاه وپرموی وسیاه وبسیار نرم وزیر شکم آن سفید ویا فی خاکستری رنگ ودر تنکابن اسبکول نامند ودر مازندران اسبنک ودردرختها ماوی میدارد ودر صقالبه وترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است وپوشیدن پوست آن حرام ونجس نیست ونزد اهل سنت وجماعت مختلف فیه است * طبیعت آن در اول گرم ودر دوم تر * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت وجهت درد سینه وسرفه وقرحهٔ آن نافع ومولد قولنج ومصلح آن روغن بادام وپوشیدن پوست آن معدل مزاج ورافع اوجاع عصب ونقرس ومروی آن جهت التیام جراحات وقطع خون وضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است *

سندروس

* سندروس * بفتح سین وسکون نون وفتح دال وضم راء وسکون واو وسین مرسله مهمله بهندی چندروس نامند ونزد عوام مشهور بکهربا است * ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا وازجنس آن وزرد رنگ وبعضی قطعهای آن سرخرنگ واز کهربا خورد تر ودر آتش وروغن کنجد وروغن سرشف بر آتش گداخته میگردد وروغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است واهل هند ساخته برحریر می مالند واز آن موم جامه می سازند ازعمان است ودر قرابادین رادمان باسم دهن الصوابی مذکور شد وظاهرا صمغ درختی باشد وانچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد ومحمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ ودرمیان آن آب سندروس مجوش ونرم میباشد وچون برروی آب می آید سرد ومنعقد میگردد وخصوص بهند است واصلی ندارد وبعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است واهل فرنگ وملاحظه نیز متفق برانند درخت آنرا رینیروس نامند وگفته اند انچه روز از درخت می چکد

سندروس است وانچه شب کافور وقطعهای سندروس دیده شده که درایها کرمهای کوچک ومورچهای بسیار بود وچنان معلوم میشد که بربعضی چکیده وبعضی در حین تازکی وعدم انعقاد بران نشسته وفرورفته اند ودران مانده واین نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر ونه آنکه از دریامی حوشد وآن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد وباطن آن سرخ وبراق ودوم زرد کمرنک وبسیار سست وسوم مائل بکبودی وسست وچهارم سیاه وسبک وصلب واول بهترین همه است وخوب آن آن است که مانند کهربا کاه را برباید وقوت آن تا بیست سال باقی می ماند واز ادویهٔ جلیلة القدر است وفرق میان این وکهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میربایند ولهذا اکثری ازین نیز سبحه وغیره ساخته بجای کهربا میفروشند وفرق آنست که این از کهربا سست تر است وچون درآتش اندازند ازین بوی کرمی آید واز کهربا بوی آب مصطکي ودیکر آنکه ازکهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که کرم کردد بخلاف سندروس وطعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا ودر ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد ودر کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد* طبیعت آن در دوم کرم ودر اول سوم خشک ودر اول کرم وخشک نیز کفته اند* افعال وخواص آن مجفف رطوبات دماغي وسائر اعضا وحابس نزف الدم ونفث الدم جمیع اعضای ظاهری وباطنی واسهال دموی وقاطع بلغم معده وامعا وقاتل کرم آن هزد وروحب القرع ومدر بول وحیض وجهت استرخای عصب حادث از افراط برودت ورطوبت وامتلا ونفث الدم وخفقان ووسواس وربو وضیق النفس بلغمی وتپ نائبه وسرز وبواسیر واسهال مزمن ومداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب ومانع عرق وحافظ قوت است ولهذا اکثری کیران آنرا مستعمل دارند وآشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث وبول وبا سکنجبین ویاسرکه وبا هرد وبا مم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض وقرحه وجلای آثار وسلاق مجرب وچون سوده برجکر کوسفند ویا آهو پاشیده برآتش بریان کنند وآبیکه از آن برآید برچشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن درکوش جهت تسکین وجع آن ونقل سامعه وبا روغن زیت ویا کل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس وغیرها بخور دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع وقطع زکام وبند ستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام وبواسیر وچنانک کرد انیدن ناصور وسنون آن جهت درد دندان واستحکام دندان متحرک وتروح لثه وذرور آن جهت التیام جراحات وجوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق مرضوکه باشد مجرب دانسته اند وبدستور در روغن کل جهت شقاقی که در کوشت دست ویا بهم رسد وبا قطران جهت قوبا مجرب وفرزجهٔ آن جهت اخراج جنین ودر سائر افعال وخواص مانند کهربا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن بکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا وربع آن ساذج هندی است

سندریطس بفتح سین وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله مشاله وسین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعني شبیه الحدید وبسریاني سمیقا کویند* ماهیت آن کیاهی است ربیعي وسه قسم میباشد قسمی برک آن شبیه ببرک بلوط وخشن وشاخهای آن مربع وبقدر شبری ودر اطراف آن چیزی کردی ودران تخمی سیاه ومنبت آن سنکلاخها وقسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع وبرک آن شبیه ببرک هرخس وکنترا لعدد دوازده دوجانب شاخ روئیده ودر انتهای شاخ آن شعبهای دراز وباریک ودر اطراف آن چیزهای مستدیر ودران تخم شبیه بتخم چغندر وازان مدورتر وصلب وقسم سوم را برک بزرکتر وشبیه ببرک کشنیز وشاخهای آن بقدر

سندریطس

شبری و مائل بسپیدی و با اندک سرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مائل بسرخی و منبت این قریب بتاک انکور * طبیعت آن در درم سرد و در سوم خشک و قسم آخر ازهمه قویتر * افعال و خواص آن ضماد برگ تازه و یا خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحهٔ امعا و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دوم *

* سنکسبویه * بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت نارسی است معرب آن سنچسبویه است و بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و کویند که بهندی آنرا تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف الجیم مذکور شد * ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگ تر از دانهٔ انکور و برنگ ماش و بقدر آن و مربع شکل و کویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال در انبای آن است بهم و در غلاف طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد * طبیعت آن کرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن طلا و ضماد آن بلعرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن بتنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و کوکو زرد صافی هریک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دموبهٔ فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکرهٔ عباس دانهٔ سپستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره اثلق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست *

* سنکهارا * بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و کویند بکیلانی جیلان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد * ماهیت آن ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند قد یر ساد در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن آیام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک زمد ورخیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر کوشه خاری و مغز آن ثقیل و شیرین با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پختهٔ آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا مقشر نموده این قسم میخورند و پختهٔ خشک آن را خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از آن را با شکر یا آب سرد میآشامند بجهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از آن حلویات میسازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است * طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت * افعال و خواص آن مقوی باه مجرورین و سرفه و تب حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنکی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و کرسنکی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرود بن و ثقیل و دیر هضم و مولد سدد خصوص پختهٔ صلب و خشک آن

* سنکهیا * بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است * ماهیت آن بخیی است سمی در رلون و بیاض شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کیلد در پربت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبهٔ قوت سمیت آن قوی است که اگر لمس آن

کنند و بدن عرق آلود رمد و یا برزبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رمید ن اثر سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بفرار و توجه ارواح و قوی تماما بمبدا و ینبوع خود که قلب است و در آن مختص و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ ه و شیر دار تعلیق میمایند و شیر آنرا میل و شند و اگر بجای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روئی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشد و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و یحتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و هلاهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچهناک است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد

* سنور * بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربی است بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند * ماهیت آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر الجسد و بالوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از ینها میباشد و مائی آنرا بهندی اود بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشد و بهیأت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد * طبیعت اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب * افعال و خواص گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای بیعدیل که با پر مرغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبهٔ تپ غب و مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازهٔ آن دافع نقرس و قدید محرق آن جاذب پیکان و خار را زائل و جهت جبر استخوان شکسته نافع و همچنین نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و ماریزین گویند مغز سر آن با آب جرجیر شربا جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهرهٔ سنور سیاه با روغن زنبق جهت اللقوه و سیاه کردن موی مؤثر و اکتحال آن در رحمین و لادت گویند در شب تیزبین میشوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت اللقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طحال گربهٔ سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم موتر و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن تا در رات را شیای کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه زخم بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و نود نیج بری است

* سنه متر * بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تاء مثناه و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنگ * ماهیت آن از اد و یه هندیه است و آن دانهٔ ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید و برازچیزی شبیه بپشم و نبات آن از قبیل تخم و بباره و برمجاور خرد بپیچد و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته

دریکساق وگل آن کوچک زرد رنك وثمر آن در غلافی مثلث شکل ودر هر غلاف سه دانه شبیه بدانهٔ زعرور ومستعمل دانهٔ آن * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبا قوت مسهله * افعال وخواص آن آشامیدن چهار مثقال تاشش مثقال تخم نرم کوبیدهٔ آن با آب سرد مسهل بلغم خام وغلیظ محترق وصفرا وسوداوی وبواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

* فصل السین المهملة مع الواو *

* سودانی * بضم سین وسکون واو وفتح دال مهمله والف وکسر نون ویا لغت عربی است جمع آن سودانات آمده گویند سرداست وبفارسی دارکوب دار برو سارج نیز وبشیرازی دارمك نامند * ماهیت آن طائری است دم آن طولانی وعریض بقدر یک کف دست وخوراک آن ملخ وحشرات وانگور وگوشت آن بد ان سبب بد بو وبهترین آن سبز رنك منقار بلند آنست که با شچار منقار خود را بزند وگود نماید * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن بسیار مضر دماغ وصاحبان هزال است *

* سورنجان * بضم سین وسکون واو وکسر راء مهمله وسکون نون وفتح جیم والف ونون بیونانی بربری وقسمی را بستها رملك نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی وسه نوع میباشد یکی ظاهر وباطن آن هردو سفید وطعم آن شیرین ودوم ظاهر وباطن آن هردو زرد مائل بتیرگی وسرخی وسوم ظاهر وباطن آن مائل بسیاهی وظاهر آن تیره تر وتلخ طعم وبهترین آن نوع اول بالیدهٔ کرم ناخوردهٔ اناک صلب آنست که بد بو نباشد واین مستعمل در ادویهٔ ماکوله ومشروبه ازداخل است ودو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن ومستعمل ازخارج نه داخل است زیراکه مهلك اند بخناق وبرک آن شبیه ببرک کراث وازان قویتر وساق آن بقدر شبری وگل آن زرد وبفارسی شنبلید نامند وشبیه بزنبق کوچکی وگل سیاه آن سرخ وصنعت آن کومها وقوت آن تاسی سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشك وبا رطوبت فضلیه وبزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل * افعال وخواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده واقاصی بدن وبا قوت قابضه ومفتح سدد وجاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل ورافع یرقان وسپرز وبا صبر جهت عرق النسا ونقرس مجرب وبا زنجبیل وفلفل بغایت مبهی وجهت مفاصل بسیار مفید وخوردن نیمدرهم آن با زنجبیل وفودنج وزیره وهچنین با شیر تازهٔ دوشیده وفانیذ تا سه روز بغایت محرک باه وتریاق جمیع مفاصل است خصوصا دراوقات ریزش نوازل وضماد آن با زعفران وزرده تخم مرغ در تسکین درد استخوان وتحلیل اورام صلبه وبا شراب جهت اوجاع مفاصل وبا سرکه وآب حی العالم نیز مجرب وحمول آن باروغن کهنهٔ گوسفند ویا گاو جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وتسکین درد آن مجرب وذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرد ا با زعفران یکدرم ومرکبا با ادویهٔ نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن دراوجاع مفاصل بوزن آن حنا ونصف وزن آن مقل مضر معده مضرت بسیار ومورث مغص ومضعف معده وجگر مصلح آن کثیرا وشکر وزعفران وباید که دراوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل وفلفل که معین ومقوی فعل آنند استعمال کرده شود ونوشیدن گل آن مفتح سددهٔ دماغی ومحلل ریاح ودردسر بارده ورافع اذیت سمیت سیاه وسرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازهٔ دوشیده وشوربا نیدن فاد زهرات است ومحبوب ودوا وسفوفات ومطبوخات ومعاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد *

* سنوس * بضم شین وسکون واو وسین مهمله بفارسی شیرازی مهک وبیخ آنرا بیخ مهک وباصفهانی مرو وبترکی شیرین

بان وبهندی ملتهی جیتهی مد ومرتی نیز وبفرنگی کلیسریزه نامند * ماهیت آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد بهم میرسد
ونبات آن بر روی زمین پهن میگردد ومیچسبد بر آن وقریب بذرعی دست را فرا میگیرد وبمکانی که بهم رسید
بدشواری ازان زائل میگردد وغلظت آن از یک انگشت تا بقدر یکقبضهٔ دست وزیاده بران میباشد وبرگ آن شبیه ببرگ
مصطکی وگل آن مابین حمرت وزرقت واکثر زرد وبیخ آن بلند وپوست آن سیاه رنگ ومغز آن زرد وقسم میباشد شیرین
وتلخ ومستعمل بیخ شیرین آنست ولهذا آنرا عرق السوس مینامند ومشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال
نمایند ودر وجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد وخود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد وتقویت بدن
وروشنائی چشم خود مانند رازیانه ونیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت وزیادتی یبس آنست وتلخ
آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است وشیرین آن بعضی باندک شیرینی وتلخی وقبوضت وبعضی شیرینی آن
غالب وبهترین آن شیرین کم ریشهٔ زرد متوسط در غلظت وباریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود وبعد ازان عراقی پس
شامی پس هرجا که خوب شود خواه آن بلاد باشد وخواه هند وخواه غیر آن که شیرینی آن غالب وتلخی وقبوضت آن
بسیار کم باشد وقوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول وبعضی گرم در اول وبعضی
معتدل در رطوبت ویبوست وبعضی سرد وخشک دانسته اند وقول اول اصح است وبا رطوبت غریبه * افعال وخواص
آن منضج اخلاط غلیظه ومرکبه ومسکن تشنگی والتهاب معده خصوص نقوع آن که نما لیده بنوشند ونرم کنندهٔ سینه وحلق
ودر تشنگی حادثه از رطوبت چندان نفعی ندارد ومسهل رطوبات وغاسل اعضای باطنی ومقوی اعصاب ومحلل ریاح
ومدر بول وحیض وجهت ربو وخشونت سینه وسوزش آن وحلق ونیکوئی آواز وضیق النفس وعلل ریه وکبد ومثانه والتهاب معده
وحرقت بول وامراض دماغی وعصبانی وامراض طحال ودوا سمر ونبهای کهنه وانواع سرفه مکرر سرفهٔ حادث از اخلاط غلیظهٔ زجاجیه
که ضعیف العمل است در ان ومداومت آشامیدن هر روز نیم درم ازان با ربع درم شکر وزیاده جهت جلای مجاری بدن
ونیکوئی رنگ رخسار وطرد ریاح ونفخ وحمیات مزمنه واکثر امراض مانند صداع وشقیقه وظلمت بصر وباعث جلای آنست
خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند وشیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس
در آب سکبینج وفراسیون وبا ماء الجبن نافع است آنرا واصل السوس بتنهائی نیز مجرب است وقی نمودن بمطبوخ آن مخرج
رطوبات است واگر تمام دفع نکرد در چیزی بماند باسهال ویا بادرار دفع میگرداند وداخل کردن آن در مسهلات مطبوخه
وهمچنین در ادویهٔ کبدیه سبک میباشد بر طبیعت ودافع ضرر آنها است بسبب لزوجت وغرویتی که دارد واکتحال آن جهت
جلای بیاض وتقویت باصره ورفع زردی آن وضماد آن باعسل وباموم جهت داخس وبا آب بهمکره که گیاهی مندیست در
حرف الباء مع النون مذکور شد ویا با آب خالص جهت داء الثعلب باتکرار عمل مفید وضماد برگ تازهٔ آن جهت دفع
بدبوئی زیر بغل ومیان انگشتان پا مجرب وچوب آنرا ابن ماسویه وامین الدوله گرم وخشک تر از سائر اجزای آن دانسته
اند وبا قوت جالیه وقابضه ومحلله وگفته اند که سیسارون عبارت ازان است وآتش آن تند تر از اخشاب دیگر وفی الواقع
چنین است ودر ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کوره با آتش آن میگدازند ونجم آن ابو محمد بن احمد قویتر از سائر
اجزای آن دانسته ویوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود ودر بصره ونواح آن از درخت سوس بعمل میاید
ودر جاهای دیگر بهم نمیرسد ومخصوص بدانجا است وگویند اصل السوس مضر بگرده رهبر است ومصلح آن در کرده کثیرا

ودرسبز گل سرخ است مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل بیخ آن درا وجاع صلب وزن آن کثیرا معجون با عقید انجیر
ورب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده درطول ودرآب جوش دهند تا قوت آن تمام درآب باز داده شود
پس مکرر صاف نموده که دردی دران نماند جوش دهند تا غلیظ شود ومانند دوشاب منعقد گردد * طبیعت آن گرم
وخشک در دوم * افعال وخواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن ودافع ضرر مسهلات ولذع ادویه است *

* سوسن * بضم سین وسکون واو وفتح سین مهمله ونون وبفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است سوسن
* ماهیت آن دو نوع میباشد بستانی وصحرائی وهریک از ان هر دو سفید وکبود میباشد وبستانی را بلاطینی ایریدی
دومیستیکا وصحرائی را ایریدی سالومتیکا ونوع دیگر صحرائی را وتال ترا یریدی سالوتنیکا وبفرنگی بستانی را ورا ایریس
دومنسیکا وبرتزا اورا ایریس سلوسیر وسوسن زرد صحرائی را تمرکا بیس نامند وگویند سفید را سوسن آزاد نامند وازرق
را سوسن کبود وصحرائی الوان می باشد زرد وازرق وازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است وزرد را خطائی
گویند وشاخ آن بلند میباشد وبرگهای آن باریک بلند وبربالای ساق آن شاخهای باریک سه ویا پنج وبرانها گل آن وبرگهای گل
آن پنجعدد وبعد از شگفتن منحنی میگردد ونوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته وبرسر
آن گل آن وبرگهای آن نیز باریک وبلند تر از اول وبیخ آن گرهدار کج واج با ریشهٔ کمی وبیخ اقسام آن گرهدار وبا تدویر
وطولانی سفید وخوشبو شبیه ببوی بنفشه ولهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند ومشهور بدان است وگل سفید آن با عطریت وقوی
وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است وکسانیکه آنرا سوسن آزاد
گفته اشتباه است ایشانرا جهت عدم فرق میان اقسام آن وایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری وجبلی است که آسمانجونی
گویند وگل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است وبیخ آن یکعدد وپهن ودراز وپر گره وبدانکه سوسن آزاد سوسن
ابیض است که زنبق نامند درین زمان وسوسن ابیض را اطلاق برسه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف
وسوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو ودوم بنفسجی واین کمبوتر از انست وبرگهای این نیز بلند واز صحرائی بلند
تر وانند که عریضتر وبیخ آن مدور وطولانی شبیه بپیاز با ریشهای بسیار وزنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است وروغن
آنرا روغن زنبق میگفتند وقسم سوم گل آن کوچکتر از ان وبوی آن کمتر ودر روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بو پیدا
میکرد ولهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند وشب انبوی نیز وبعربی گویند خزاما است بخا وزای معجمتین در
بلاد هند خصوص بنگاله کثیرا لوجود است هرچند دراصل این اسم خیری بری است ولیکن درین زمان بر هردو اطلاق
مینمایند وبعضی شب بورا گل مریم میگویند ودرسنبل نیز ذکر یافت * طبیعت آن در اول گرم ودرتری وخشکی معتدل و
مرکب از حرارت محلله وارضیهٔ لطیفه وقوت مجففه وقابضه وگویند سفید بستانی گرم وخشک در دوم وبعضی درسوم گفته اند
وبری آن از بستانی گرم تر وخشک تر * افعال وخواص آن جهت امراض ریه ووجع طحال وکبد ورحم وبواسیر و
خنازیر ودرار حیض واندمال زخمها ورفع چرک آنها نافع ودر رفع سموم ملدوعه وخصوص عقرب ضعیف تر از سائر
اقسام ولهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند وطلای آن با عسل جهت بهق و
برص وجرب متقرح وقروح رطبه وباسرکه ویا بازیت بنگ وآرد گندم جهت تسکین اورام حارهٔ انثیین وسوختگی آب
گرم وبدستور با آرد جو وشستن رو با آب آن جهت رفع کلف ونمش نافع وعصارهٔ آن که با خمس وزن آن سرکه وعسل در

ظرف مس طبخ دهند تا بعد انعقاد رب جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف مفصل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان و آشامیدن یا اوقیه رتیم آن مسهل و تریاق بیخ و کزبره و نطرون تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت جدری و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضای آن خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده باشند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخره آن و از زعفران قویتر است در این امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و گل آن گرم تر از رسمه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمی و اورام فجه که جمع و پخته نگردد نافع و جمع و پخته گرداند و بعد ادهی گفته که این عدس البراست و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است *

* سوفال * بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام * ماهیت آن ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است * طبیعت آن گرم و خشک و با حدت و جلا و جهت درد مفاصل بارد نافع سوفال

* سولان * بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و لون لغت یونانی است * ماهیت آن بحتی است سرخ رنگ بشکل کرم از سفالیه و روم خیزد * طبیعت آن درچهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و پیدا کننده ریاح و بدستور بادبان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود * سولان

* سویق * بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و ملخان و بترکی قاووت و بهندی ستوا مند * ماهیت آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بوداده آنها است و لیکن باید که اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک گرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تپهای حاره و امراض اطفال نافع است * طبیعت آن راجع بآن چیز است که از آن سازند و یبوست بر آن غالب و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که نبق سویق

نامند وسنجد که غبیراوسیب وقرع وحب الرمان وامثال اینها سازند وتبرید مغسول آنها زیاده ازغیرمغسول ودستور غسل آن درینجا ودرمقدمه نیزمذکورشد * افعال وخواص آن نیز بحسب آنچه ازان سازند مختلف باشد وسویق شعیردرتبرید وتجفیف رطوبات معده وتقویت آن وتسکین حرارت وقی صفراوی وغثیان واسهال صفراوی خصوص که باآب انارین بسرشند ویاسفوف سازند وجهت صداع صفراوی وصداعی که ازارتفاع بخارات محترقهٔ معده باشد و تبهای حاره نافع وچون ازان حسوی ویا عصیده سازند با قلیلی شیرینی وغذای اطفال ازان نمایند بدن ایشان رافربه کند مضرامزجهٔ بارده ومشایخ ونفاخ مصلح آن قند وآب سرد ودرمبرود بن قلیلی رازیانه وکمون ویاجوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال وسریع الهضم والانحدار وکثیرالغذا وترونفخ آن نیزکمترازجو ومسکن حرارت وباید که باقند ویاشکربیاشامند وسویق ارزبین هرد واست وبرای امزجهٔ متوسطه نافع که باشیرینی بخورند وسویق نخود قریب بسویق گندم ومقوی باه ونفاخ ونیز باید که با شیرینی بخورند وسویق نبق که کنار نامند قریب بجو است ومسکن حرارت والتهاب معده وکبد وحابس اسهال اماکثیرالنفخ وسویق تفاح قی وغثیان صفراوی وتشنگی راساکن کرده اند ومعده راقوت دهد وشکم به بندد وسویق غبیرابد ستوروسویق رمان وسویق خرنوب نیزاماقوت قبض این هردوغالب وسرد وخشک اند وسویق قرع سرفه ودرد سینه راکه ازگرمی باشد نافع وطبع رانرم دارد وسرد وتراست وهمچنین سویق هرچیزخواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان درمنافع وخواص وازاشیای بارده جهت امراض حاده وحمیات حارهٔ حاده خصوص که از قبل معده باشد وجهت اسهالات برای آنکه اینها خالی ازقبض وتغریه ولزوجتی نیستند وجائیکه مطلوب قبض بطن وامساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا ویاکردکان ویازیت کهنه چرب نمایند وگفته اند تاضرورت بسیارداعی نشود اسوقه رااستعمال ننمایند خصوص ازاشیای قابضهٔ حابسه که مسدد وخالی ازغایله وقولنج نیستند واصلح همه وموافق تر برای معده عندالضرورت سویق شعیروحنطه است اماشعیرجهت آنکه سرد تراست برای تسکین التهاب واحداث خشکی بهتروسویق حنطه برای تبرید وترطیب جهت آنکه این درمعده مکث میکند وآن بزودی میگذرد ومصلح سدهٔ آن باشکر وشیرینها استعمال نمودن وخوردن جوارشات مسهله است *

سویقیه * سویقیه * بفتح سین وکسرواو وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسرقاف وفتح یاء مشدده وها * ماهیت آن شربتی است متخذ ازارزکه آنرا میکوبند ومی بیزند وباب طبخ می نمایند تاغلیظ گردد پس دران آب انارورماء العسل وشیرهٔ مویزوشکر رقیق داخل نموده مکرربرهم می زنند وبدارچینی وقرنفل وبسباسه خوشبو نموده درتابستان دوروز ودرزمستان سه روز درآفتاب میگذارند پس استعمال می نمایند وگاه ازجو وگندم وازنان خشک کوبیده وذرة نیزمی سازند وازارزباعسل بهتراست * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قاطع بلغم خام ازسینه وشش ومفتح سدهٔ جگر وسپرزوجهت استسقا ویرقان وطحال وعسرالبول وانهضام طعام وتقویت باه نافع مصدع ومبخروآنچه ازذرة سازند محرق اخلاط وازجو مسکن حرارت وتشنگی وسوزش معده وازگندم مولد قولنج ومصلح آن سکنجبین است

* فصل السین مع الهاء *

سهجنده * سهجنده * بفتح سین وخفای ها وسکون جیم وفتح نون وها لغت هندی است وآنرا سرکوه وسی کوه نیزنامند * ماهیت آن درخت هندی است که درینگاله باافراط عظیم میشود وازان شاخها برآمده وزیرهرشاخی شاخهای باریک وبران شاخها نیز

عاسهای باریک آورده آن مانند شوشه بیرهشاع باریکی ترکیاب وزرا صنوبری شکل بسیار مزد و ح مقاءل تکل ذکر رشته مع
قسم میباشد بحسب گل زرد وسفید وسرخ وگل آن بهتر زرد سفید مائل بزرد و بعد از اتمام گل فتیلها به رنگ بلند
بقدر ارزن شیرین می آید که تمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آن را دیاسی
یاماسی برومی بوخه گفته می خورند در دواها و غیرها و از شقدرحت آن نیز صمغ بر می آید شبیه بصمغ عربی ❊ طبیعت آن
گرم و خشک ❊ افعال و خواص آن مربع التاثیر دافع بلغم و ماتهای دهان و محلل اورام و دافع گرانی بدن و مفرح
قوت باصره و روغن آن و مشهی طعام و زیاده کنند؛ صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول
و مایعا و مربع الهضم و آشامیدن عصارهٔ بیخ تازهٔ آن با شیرگا وجهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام
و عصارهٔ عروق آن که در زیر زمین است مقدار و مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس یا رد رطب و ربو مجرب گفته اند
اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام
سفید و بیکن مفرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل للبد و مقوی
ها ضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مرتب مینمایند

❊ فصـــل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة ❊

سینبل

❊ سینبل ❊ بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیة و خفای نون و فتح باء موحده و لام ❊ ماهیت آن درختی است مثل
بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و درازان دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ
شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ
و ثمر آن مانند جوزهٔ پنبه و در جوف آن پنبهٔ بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی
کانتی سینبل و مانور کانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در اد و به بیخ آنست و در روما بد
پنبهٔ آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن ❊ طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند ❊ افعال و
خواص آن گویند که چون بیخ درخت بکل نیامدهٔ آن را برآورند و بکار رد چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند
صندل براده نموده با مموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا ده درم تا چهل روز بخورند و از ترشی
و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز بجهت اسهال صفراوی
و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و د ماميل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبهٔ آن مزاءٔ
در گوش رونده کرمی کرده اند

سیو

❊ سیو ❊ بلغت ترکی نام گیاهی است خوشبو ❊ طبیعت آن در سوم گرم و خشک ❊ افعال و خواص آن جهت تفتیت
سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضمادا نافع است

سیسارون

❊ سیسارون ❊ بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست
❊ ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ جزر
دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن تلقاس است و نیست چنانچه رازی
در حاوی نوشته که چنین تفسیر حنین شد نیز نموده و این بعید و اشتباهی است او را بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است

* طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن محلل ومقوی آشامیدن طبیخ آن جهت تقویت معده واشتهای طعام وادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده واعضای باطنیه است

* سیسبان * بفتح دو سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده مفتوحه والف ونون لغت عربی است وگویند بهندی آنرا کل انول نامند * ودر ماهیت آن اختلافست صاحب منهاج ومن تبع له آنرا حب الفقد دانسته اند که بزرفنجنکشت باشد وبعضی گفته اند که ثمر اثل است واصلی ندارد وبعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن وغیر سیسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت واین عریض الورق وباریک وبرروی هم پیچیده میباشد و گل آن زرد وبسیار خوش منظر ودر خوشه وثمر آن بقدر حلبه ورنگ آن ما بین زردی وسیاهی ود رباغات جهت خوش منظری غرس مینمایند واین اقرب بصواب وانول هندی مشابه این است * طبیعت آن مائل بگرمی ودردوم خشك ودردوم، گرم وترنیز گفته اند * افعال وخواص آن مقوی ومدبغ معده وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ودافع سپرز وبا شیر تریاق سموم وضماد آن محلل طحال وپاشیدن آن مانع تولد کیك وگویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیة مورث جاه وقبول در نظرها مضر محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بادآورد است واهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند

سیسبان

* سیسبا * بکسر سین وسکون یا وفتح سین مهمله وباء موحده والف وسیبیا بکسر سین وسکون یا وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه والف نیز آمده بعربی لسان البحر وبفرنگی شپیه واهل سواحل مغرب قناطه وبعضی دمیا نامند باسم هرماهی صدفی * ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم وبحیرۀ طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری ودر جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود واطفال عرب بآن کتابت ومشق مینمایند وازین جهت آنرا ابفارسی ماهی مرکب نامند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن بطی الهضم وملین بطن خصوص حوصلۀ آن ورطوبت آن بسیار گرم وطلای آن جهت داء الثعلب وبهق ونمش وجرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار وجهت امراض پلك چشم وبانمك مکلس جهت بیاض چشم حیوانات وسنون آن جهت جلای دندان وذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع وچون از استخوان آن میلی سازند وجفنی را که خشونت داشته باشد بدان حك نمایند زائل سازد وحکیم عبد الحمید در حاشیۀ تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد وبچه برمیآورد وزیاده از دو سال عمر آن نمیباشد آشامیدن بیضۀ آن بجهت اخراج سنك گرده ومثانه بسیار نافع واگر چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانۀ دیگر که در آن چراغ نباشد هرکس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده مینماید ونوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد *

سیسبا

* سیلان * بفتح سین ویا ولام والف ونون * ماهیت آن اسم عربی عصارۀ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند ودبس اعم از آنست ودر دبس نیز مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم وخشك والطف از دبس مطبوخ وغلظت این از آن کمتر است * افعال وخواص آن قریب بتمر است منضج ومحلل ومرقق طبیعت وجالی ما فی المعده وامعاء از بلغم ومقوی کبد بارد وباه ومنعظ وزیاده کنندۀ روح کبدی وصالح الغذاء وسریع الاستحاله بصفرا ومحرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین ومسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوهای ترش وچاشنی دار

سیلان

ربر بالای آن چیزهای چرب خوردن و انچه بر آتش بعمل آورده باشد بطی الهضم و قلیل التحلل بدل است

* سیسالیوس * بکسر سین و سکون یا وفتح سین مهملهٔ ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند با لجمله ازادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پرنامند درازتر و تند طعم و بیخ آن زیاده بوشهری و با عطریت و در افعال از سائر اجزای آن قویتر دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و قبهٔ آن مثل قبهٔ شبت و تخم آن سیاه شبیه بکندم و بزرگتر از آن و تند تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبهٔ این بزرگ تر و ثمر آن عریضتر و بزرگتر و فربه و خوشبو و قوت این از قسم اول قویتر و زرد و ضعیف تر چهارم نبات آن شبیه با نجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و درازتر و قریب با آنکه دو طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مائل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن * طبیعت همه اقسام آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطني و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابهٔ بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه تیراط آن با میفختج تاده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است

* سیسنبر * بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناة تحتانیهٔ ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو و نیز آمده اسم فارسي نمام است و بفارسي نیز سه سنبل و سي سنبل و بلاطیني و سر بیلم و بعربي نمام الملک نامند و بسقوریدوس گفته که بعضی آنرا زفلس گویند و از فلس نمام است و آن را نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته * ماهیت آن نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا ذباب نامند و برگ آن مانند برگ صداب و قویتر از بستاني آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریضتر و گل آن سفید مائل بسرخي و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفهٔ کثیرة الشمس است * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغي و قلبي و باقوت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شربا و جلوسا و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل ضمادا و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شربا و ضمادا و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بدبو شربا و ضمادا و با سرکه جهت قی الدم شربا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره

وحمول آن نيکو کنند و بوى رحم و بوئيدن آن منير و محرک مواد دماغي مضر رئه مصلح آن کثيرا مقدار شربت از خشك آن يکمثقال بدل آن مرزنجوش و باد روج و روغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمايند تا آب رفته روغن بماند و يا آنکه گل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبديل نمايند مکررا جهت تفتيح سدهٔ دماغي و منخرين و تحليل مواد و تقويت اعضا و موی سر و خوش بوئي آن موتر و بي عديل است

* باب سيزدهم در بيان ادويهٔ که حرف اول آنها شين معجمه است *

* فصل الشين مع الالف *

* شادنج * بفتح شين و الف و بفتح دال مهمله و نون و جيم در آخر معرب از شادنهٔ فارسي است و بسين مهمله نيز آمده و بعربي حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و با آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ ميباشد و حجر الطور نيز نامند جهت آنکه از جبل الطور مي آورند و حجر هندی نيز جهت آنکه در هند نيز بهم ميرسد * ماهيت آن سنگی است سريع التفتيت علی سی شکل و جاورسي شکل نمز و بالوان مختلفه و بانواع منکره ميباشد سرخ و زرد و سفيد و خاکستری تيرهٔ مائل بسياهی و خشخاشی سرخ و زرد بانقطهای ابلق و بهترين همه سرخ عدسي شکل آن است که مصری نامند سريع التفتيت و مکسور آن نيز سرخ باشد و زبون ترين همه خاکستری رنگ تيرهٔ آنست که هندی کويند و همه اين انواع معدني ميباشند و حکيم مير محمد مؤمن در تحفه نوشته که فقير همهٔ اينها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفيد را در فيروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالي جوارری و هندی را در جبال قزوين و مصنوع نيز مي باشد از مقناطيس محرق و اين سياه و زرد و شکن تر از معدني است و در جميع افعال مانند معدني بخلاف مصنوع از حجر الحمر محرق که اغبر ثقيل الوزن مي باشد * طبيعت مغسول ان در آخر اول سرد و در دوم خشك و غير مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم کرم و خشک نيز گفته اند و مستعمل مغسول آن است وقوت آن تا بيست سال باقي ميماند * افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سيلان خون اعضای ظاهری و باطني و آشاميدن آن با آب انارين و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سيلان حيض دائم و ادرار رمني و با ادويهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و قرحهٔ امعا و زحير و سل و اکتحال آن با شير دختران و سفيدهٔ تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلك چشم و قرحه و جرب و حکهٔ حار و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غليظهٔ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بي ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقيا ميزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غير مغسول آن جهت دفع گوشت زائد جراحات و رويانيدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سانيدهٔ آن با آب که غليظ باشد و با کتيرا و مانند آن جهت بثور و قروح حارة و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضيب و اعضای عصباني بيعديل و طلای آن جهت حمره و سوختگي آتش معدل مقدار شربت آن از يك دانك تا نيم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثيرا بدل آن حجر مقناطيس سوخته و در ادويهٔ عين خضض و پاروی سوخته نيم وزن آن و چهار دانك آن توتيا و در غير آن دم الاخوين و طريقهٔ غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادين مذکور شد و عدسی بسبب رصاص سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح مخصوص قروح ثفل و قروح حادث از سوختگي آتش و اجيب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصارهٔ زرشک است.

* شاطل * بفتح شین و الف وکسر طاء مهملهٔ مشاله ولام در آخر و شاتل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنك نامند * ماهیت آن دوائی است مندی شبیه بقطر خشك بقدر باقلائی و بزرکتر وکوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی کفته اند که عروقی است خشن پرکره مانند باقلا اصلی ندارد وکویند که از ترکستان نیز آورند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جامهٔ شیراز است نیز میباشد * طبیعت آن کرم و خشك در سوم * افعال و خواص آن منضج قوی اخلاط غلیظهٔ متشبث در مفاصل و اعصاب از کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض باردهٔ دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جملهٔ اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب کرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است *

* شارف * بفتح شین و الف و راء مهمله و فا * ماهیت آن کویند اسم هندی است بیخی شبیه بتربد و طعم آن بی حدت و ذی مقراطیس کوید طبیعت آن در اول کرم و خشك * افعال و خواص آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و کویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید *

* شاهترة * بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملك و بیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و قفتص نیز و بهندی پت پاپره بمعنی بقلهٔ نافعه برای مرهٔ صفرا زکت پاپره نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام آنرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کنندهٔ خون است بالخاصیت * ماهیت آن کیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برک ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنک وکل آن بنفش ریزه و دوم برک آن از آن عریضتر و سبز وکل آن سفید و طعم هردو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هردو را کزبرة الحمام نامند و برک آن بهتر از ساق آن و اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آن است * طبیعت آن مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشك وکویند در دوم کرم است و شیخ الرئیس در اول سرد کفته * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مرهٔ صفرا و سودای محترقه بیبول و صاف کنندهٔ خون و مدر بول و منبه اشتها و خشك آن در تقویت معده قویتر و جهت تپهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیهٔ معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برک تازهٔ آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیهٔ معده و امعا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و بثور حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهترة بقرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشك بنسیار و با صمغ عربی جهت منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضهٔ آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیهٔ آن و استحکام آن و ضماد خشك آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون با آب تازهٔ آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان که رشك باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازهٔ آنرا جهت کزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام کفته بهترین

آن برک تازهٔ آن است ونوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهائي تلیين طبيعت كند چه جاى اسهال وند
تقويت قلب بل ضعف آن ديده شده وتخم آن معتدل الحرارت ودرافعال محمد بن احمد وجالينوس قويتر از سائر اجزاى
آن دانسته اند وكويند شاهتره مضر رئه است ومصلح آن كاسني مقدار شربت ازجرم آن سه درم تا پنج درم واز آب آن از
مي مثقال تاشصت مثقال باآب نوع هليلهٔ زرد مطبب بشكر ودرمطبوخ پنجدرم تاده درم واز تخم آن تا پنجدرم بدل
آن نصف وزن آن سنا ودو ثلث آن هليلهٔ زرد وكفته اند كه استعمال آن با هليلهٔ زرد اولى است جهت آنكه مضر طحال است
وهليله مصلح آن است وعصارهٔ برک آن را بايد صاف نا كرده استعمال نمايند وقسمي از كياه ميباشد درنبات شبيه بدان
واز ان بسيار تيره تر وبرک آن باريكتر شبيه با فسنتين وساق آن ايستاده وكل آن مائل بسياهي ومجتمع وعروق آن لطيف
وتلخي وقبضي ندارد بلكه بي مزه وبد بو وقاتل كلاب است چون آنرا بخورد وغير مستعمل زيرا كه غير شاهتره است

شاهسفرم

* شاهسفرم * بفتح شين والف وفتح ها وكسرها نيز آمده وسكون سين مهمله وفتح فا وراء مهمله وميم معرب شاهسپرم
فارسي است بمعني سلطان الرياحين ونيز بفارسي نازبو معروف بريحان مطلق است وبفرنكي اسيمم وقسمي كه برک آن
بزرک است اسيم ماكنوم يعني برک بزرک وقسميكه برک آن ريزه است اسمم باروم يعني برک كوچك وبهندي تلسي
نامند وبعضي غير تلسي دانسته اند * ماهيت آن ريحان سبز مائل بزردي ريزه تر برک است وقسمي بزرک برک سبز
تيره صاحب اختيارات بديعي نوشته كه حمق كرماني است وبهترين آن معتري بود كه كرماني نامند وريحان يزدي نيز
* طبيعت آن دراول كرم ودردوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سدهٔ دماغي ومحلل اورام جميع اعضا و
جهت خفقان وضعف معده ورياح غليظه وعصارهٔ آن باشكر جهت رنج درد سينه وربو وسرفه ومضمضه وخائيدن آن جهت
قلاع دهان وتركردهٔ آن با آب مبرد ومقوي اعضا واستشمام آن جهت دردسر محرورين ومسافرين ودفع وبا وكريزانيدن
هوام وتخم آن مقاوم سموم وبالخاصيت معتدل جميع امزجه وبدانكه اطبا كويند تخم ريحان رادر تراكيب منع نموده
اند وهمچنين بزرلسان الحمل رادر ادويهٔ زحير جهت آنكه لعابيت آنها كه مطلوب است زائل ميكردد وليكن كوبيدهٔ آن
ضرر نميرساند مانند كوبيدهٔ بزرقطونا در تراكيب ادويهٔ زحير كوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب كفايهٔ منصوري
وغير آن نوشته اند كه دركوفته آنها قوت قابضه زياده مي باشد خصوص تخم ريحان كه كوفتهٔ آن با صمغ عربي درزحير
عجيب النفع است ومجرب وجوشانيدهٔ آن نيز مفيد

شاه صيني

* شاه صيني * بفتح شين والف وها وكسر صاد مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وكسر نون ويا * ماهيت آن عصارهٔ
جامد سياه صفائحي است كه برو شبيه بنقش خاتم نقشي باشد واز چين آورند وكويند كه ازهند وكويند آن عصارهٔ حناى
چيني است وكويند عصارهٔ ريوند است ومولانا نفيس كرماني نوشته كه برک حناى چيني مسحوق معجون باخل است وبالجمله
از ادويهٔ مجهولة الماهيت است وبالوان مختلف ميباشد بعضي برنک صندل سفيد وبعضي مائل بسرخي وبعضي مائل بسياهي
وبعضي مائل بزردي واردي بهترين همه ومستعمل وغير تيزي ختائي است * طبيعت آن درسوم سرد وخشك * افعال و

شاه بانك

خواص آن مجفف ورادع وطلاى آن جهت صداع حار وبا كلاب جهت اورام حاره وابتداى فتق وذرور آن جهت
قطع الدم جراحات وآشاميدن آن معين بربيدارى وجهت صداع حار ومنع صعود بخار بدماغ وجهت ضعف معده نافع
* شاه بانك * وشابانک وغا بانک نيز نامند * ماهيت آن خلاف است بعضي كويند بنفسج انكلاب است كه بعربي

ثمرة الکلاب نامند وبعضی جمعفرم بری وصاحب جامع ونواب مرحوم برنوف دانسته اند ونیز گفته اند که شیرا براهیم کوچک است ونیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است واز قول صاحب حاوی که جنس شبرم بری است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است ومحقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی آن را نسک گویند * طبیعت آن گرم وخشک است در دوم * افعال وخواص آن جهت صرع وآب رفتن از دهان خصوصا اطفال وتحلیل ریاح شکم ایشان وزخمها وقائم مقام مرزنجوش است

* شاص * بفتح شین والف وصاد معجمه بزبان هندی ارهر وتور نیز نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروفه مشهوره که دراکثر بلاد خصوص ماژندران وهند وبنگاله ودکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی ومدور واندک پهن وبرسر آن مانند دانه باقلا نشانی ودر دکهن وبندر سورت وگجرات وعظیم آباد خوب وبالیده میشود * طبیعت آن سرد وخشک در دوم گفته اند وشاید گرم وخشک باشد * افعال وخواص آن نفاخ وبطی الهضم وقلیل الغذا وقابض ومجرب جهت اسهال صفراوی وذرب وفساد بلغم وخون ودفع زهر نافع دانسته اند

** فصل الشين المعجمة مع الباء الموحدة **

* شب * بکسر شین وفتح نیز آمده وباء موحده مشدده بفارسی زمه وزاک سفید وبهندی پهتکری بکسر باء فارسی وخفای ها وسکون تاء چهار نقطه مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله ویا نامند * ماهیت آن ماییتی است که مجتمع ومنعقد میگردد واز اجزای عفنه ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جملهٔ معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشند وآن چیزی است شبیه بزاج وباندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است ودر اکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد ارمنیه وگرجستان واکثر بلاد است واصناف آنرا مفصل بیان نموده اند وانچه موجود ومستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی ویا بی زردی واین را یمانی نامند واین ابیض است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد ومنجمد میگردد واین بهترین اصناف است وصنف دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست واین را زاج بلوری نامند وقطعهای این مربع ومکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل بسنداره واین را زاج مدحرج نامند وصنف چهارم ملمس آن نرم وزود شکن وبازهومت رائحه واین را زاج زفر نامند وسه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل وسوم سبز شبیه بزاج وشور مزه ودو صنف دیگر است که باسمنت است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل بتیرگی * طبیعت مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم گرم نیز گفته اند وبعضی سرد دانسته واصلی ندارد * افعال وخواص آن مجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزائل کنندهٔ گوشت زائد والتیام دهندهٔ قروح ورافع چرک وزنگ معادن و درصاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وغشاوه وتبقین باتکرار عمل نافع وقطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری ونشف رطوبات ووجع آن ووجع اذنین مفید واکتحال مکلس مسحوق با مروارید وشکر وپوست تخم مرغ وسرگین حردون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب وبا مازو وسماق جهت دمعه وقمل وحمرهٔ مزمنه واورام وسلطبری پلک چشم وقلع بثور لبنیه وسنون آن بافوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور امساک آن بردندان متحرک وبا

خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل نیز و قرور آن جهت ورم لثه ولهاة نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمي و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمي وتهبج و با برگ آس جهت رفع بد بوئي زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه وخبیثه وسعي تزاید آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصارهٔ عصي الراعی بر بنا گوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و با دردی خل و عفص هرسه مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بونا خن مفید شده خارش انگشتان و داخس و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگي آتش و منع آبلهٔ آن موثر و با موم جهت داخس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و اذابهٔ لحم زائد در هرعضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی در پارچهٔ صوفي جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشندهٔ آن و بخور آن در زیر جامهٔ خواب کسیکه بترسد و فزع نماید جهت ازالهٔ آن موثر و کذا اشتن آن در زیر جامهٔ خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص آن آنست که چون کسي را چشم بد رسد و شب را بخور کنند اگر در آن قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد و آنرا در ظرف قملهٔ خانهٔ آن شخص بگذارند چشم بد با هل آن خانه نرسد المضار آشامیدن یکدرم آن بسیار مضر و محدث سرنهٔ شدید و یبس بسیار و مضر رئه و کاه مؤدی بسل گردد و دود رم آن فی الفور کشنده و مدا وای آن آشامیدن شیر تازهٔ دوشیده و کره گاو و با روغن گاو و شکر و نانیدن وقي کردن و میوهٔ تر و تازه خوردن است

* شبت * بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیهٔ مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی وانیتون و بهندی سوا و سوی و تخم آنرا بهندی والان خورد گویند * ماهیت آن * گیاهی است معروف قائم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانهٔ رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هریک از رازیانه و شبت در بعضي اراضي منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقي میماند و از ادویهٔ کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازهٔ خوشبوی شگفتهٔ آنست * طبیعت آن * در آخر درجهٔ گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن * افعال و خواص آن * محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائي و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیهٔ حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقي و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمي امتلائي و طبخ گوشت با آن با عث اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و قطور عصارهٔ آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین

مبخر ومغثي ومدر ومدمن اکل آن را شامیدن طبیخ آن مضعف دماغ وبصر ومعده وکرده ومثانه ومقلل ومجفف منی واکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو وسکنجبین وآب غوره وترشیها ودرمبرودین قرنفل ودارچینی وعسل گفته اند بدل آن تخم آن ودهن آن که عصارهٔ برگ تازهٔ آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند ویا برگ تازهٔ آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف ومسخن وجهت اعاده رد مفاصل واعصاب وتلیین صلابات وتهیج اطراف ورفع قشعریره وارزتبها بغایت مؤثر وتخم آن گرم وتر وخشک تر در اطعمه وترشیها جهت اصلاح معده وخوردن ترشي آن بعد از طعام مقوی قوی وبدستور مضر محرورین ومغثی واکثار آن مضعف دماغ وباصره وباه ومجفف منی ومصلح آن نیز ترشیها است وتخم سوختهٔ آن در سموم گرم وخشک وبا عسل جهت امراض مقعده وبوا سیر شربا وضمادا وبا رماد زجاج وعسل جهت تفتیت حصاة وعسر بول مجرب دانسته اند وذرور آن مجفف قروح رطبه وپرچرک وجهت قرحهٔ قضیب بی عدیل وضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است

* شبرم * بضم اول وسکون باء موحده وضم راء مهمله ومیم وبکسر اول وسوم نیز آمده وبیونانی سطوسا وبشیرازی کاو کشک وکانیطنوسک وطانیطومک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد میمیرد وکوسفند را نیز یان ندارد * ماهیت آن نباتی است که در بوستانها وکشت زارها روید وساق آن راست وبا زغب وگره دار بقدر ذرعی شبیه به نی وشیردار وبرگ آن شبیه بطرخون وبرگ کاج وگل آن بنفش ودانهٔ آن شبیه بعدس ومائل بسفیدی وزردی وبیخ آن سطبر وپرشیر وقویتر از ثمر آن وثمر آن قویتر از برگ آن بهترین آن سرخرنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین ودیار دیگر آورند وبدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت وانچه از فارس آورند زبون واقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است وانچه بعد از شکستن درجوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون وقتال وغیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست * طبیعت آن در سوم گرم ودر آخر دوم خشک ودر دوم گرم ودر سوم خشک نیز گفته اند وشیر آن تا چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن از سموم قتاله ومسهل قوی بلغم وسودا وزرداب وبا قوت قابضه ومفتح دهن رگها وسدد ومدر واخلاط از عمق بدن وموافق معدهٔ بارد رطب وجهت استسقای زقی وقولنج ودرد مفاصل نافع وضماد آن جهت توبا بیعد بد مضر محرورین وضعیف البنیه ومعده وجگر وباه ومورث حمیات حاده وضعف اشتها ومحرق منی مقدار شربت آن تا یک دانگ وبدل آن مازریون ویک مثقال آن قاتل بقی وکرب وغشي وخناق مداوای آن خوردن مسکه وروغن گاو ومرقهٔ چرب است ونیم مثقال شیر آن کشنده وغیر مستعمل مصلح آن تا کوفتهٔ آنرا در شیر خیسانیدن وسه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون ومقل وکمون کرمانی وهلیلهٔ زرد وصبر وتربد وامثال اینها از ادویهٔ مسهلهٔ معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح وبتنهائی جائز نیست استعمال آن ودر معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظه وبلغم باشد با مقل وسکبینج واشق وسرگین کرک حب ساخته بکار برند ودر معالجهٔ اورام وسدد وآب زرد که عبارت از استسقا است وغلبهٔ بلغم وسودا در آب کاسنی ورازیانه وعنب الثعلب صاف کرده سه شبانروز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی وصبر وتربد وهلیله حب ساخته استعمال نمایند *

* شبه * بفتح شین وباء موحده وها بفارسي روی توتیا وبهندی جست وبلغتی کهر بفتح کاف وسکون باء عجمي وخفای ها

وراء مهمله نامند * ماهیت آن یکی از اجساد معدنیهٔ معروفه است واز ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس ویا ربع وزن شبه وسه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند وبعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند وشبه مابین اسرب وقلعی است وصلب تر و دیرگداز تر از مرد ورنگ آن مائل بکبودی ورنگ آن کمتر از فلزات دیگر واوانی مصنوع ازان جوهر دار و نگاهداشتن آب دران سرد وگلاب و واکثر عرقها دران خوب میماند ودیرفاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر واوانی خالص آن شکننده میباشد * طبیعت آن گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن اکل وشرب دراوانی آن مقوی دل ومعده ورافع خفقان وطلای محکوک آن با آب رازیانه ویا کاسنی ویا عنب الثعلب محلل اورام واکتحال سوختهٔ آن جهت رفع بیاض عین وسلاق وجرب وتقویت آن ودر اطلیه جهت کلف وتحلیل اورام ورفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ وگفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر برآید وگفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع ازان حابس طبع و مورث قولنج وزردی رنگ است ونیز شبه اسم درختی است معرب ازشا باهی سریانی وبیونانی قالیوریس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود ودر ریگستانها واراضی خالیه بهم میرسد وشاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک وبرگ های آن شبیه ببرگ آس سبز مائل بابلقی زردی وگل آن اندک سرخ رنگ وثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند ازان رطوبتی لزج بسیار برآید * طبیعت آن در آخر اول گرم ودر دوم خشک وبرعکس نیز گفته اند * افعال وخواص آن تخم آن از اکبر واعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی وحیوانات سمی ومغری سینه وهمچنین برگ وبیخ آن وطبیخ آن حابس بطن ومحلل اورام بلغمیه است ودر رابتدا

* شبیبی * بفتح شین وکسر دو باء موحده وسکون دو یاء مثناة تحتانیه در میان وآخر بیخ شوکران است وآنرا عامه بیخ نفت نامند جهت آنکه در رکوه نفت بسیار بهم میرسد وشبیه بلفاح است در تخدیر واکثر افعال

* فصل الشین مع الثاء المثلثة *

* شث * بفتح شین وثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که ازان دباغت جلود مینمایند وگفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بان پوست را دباغت میکنند وانطاکی وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتی است بی ساق وگل ومنحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ ودر کوهستانها وسنگلاخها بهم میرسد وبا غان دباغت پوست بان میکنند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن حابس قی ومقوی معده وقاطع نزف الدم همه اعضا وجهت اسهال سریع الاثر ودر امراض چشم قائم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن سماق است وچون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد

* فصل الشین مع الجیم *

* شجرة ابی مالک * بفتح جیم وکسر باء موحده ویاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر لام وکاف بیونانی فلوماس نامند * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری وبحری ونبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ وبعضی مائل بسرخی وبنفشی وبران کرههای از هم دور ودر هر کرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی درمقابل یکدیگر ومشرف دندانه دار مانند اره ویا ئین برگها سفید که گویا برگ کوچکی است وکثیر الشعبه وشاخهای آن مجوف وگل آن ریزه وبنفش وثقیل

الراثمه را تماع سبزی وثمرآن بقدر نخود و مدور وتخم آن سیاه باریک وبیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه واندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب زنند از ان کفی مانند صابون برآید وازان کاذران جامه شویند خوب پاک کرد و در دمشق ونواح آن بسیار واترا صابون القاف نامند ومنبت آن جاهای نمناک وسایه وکنار آبها ومیان آنهاست و گفته اند که قسمی ازعرطینا است وغیرچوبهٔ صباغان است وصاحب اختیارات بدیعي نوشته که نوعي از کلیم شوما ست ودرآ دربو مذکور شد * طبیعت آن درادائل دوم کرم ودریبوست قریب الاعتدال * افعال وخواص آن بیخ آن ازادویهٔ شریفه است مقطع بلغم وجالی ومسهل سود ابرفق وبهتر از لاجورد ودافع جمیع امراض سوداویه ودررفع جذام وقرحهٔ رد یه بیعدیل گفته اند وآشامیدن آن خصوصا برای جهت نزف الدم نفساء مجرب وضماد بیخ برای آن جهت خنازیر وطلای برگ مرد ولوع آن رافع قروح والتیام دهندهٔ زخمها مضرمثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تاسه درم بدل آن بوزن آن حجرارمني است *

* شجرة الراهب * بفتح راء مهمله والف وکسرها وباء موحده * ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختي است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع وغیرمزروع ثمرآن شبیه بثمرشاهدانه وروغنیکه ازان میگیرند در طعم نیزشبیه بشهدانج * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن گفته اند دانهائیکه درشاخهای بالای آن میباشد مقیئ قوی ودانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قي ودانهای شاخهای وسط آن هم مقیئ وهم مسهل مقدار شربت آن ازیا نزده دانه تاچهل دانه وغبرها هودانه است *

* شجرة المریم * بفتح میم وسکون را وفتح یاء مثناة تحتانیه ومیم * ماهیت آن نبات بخور مریم است ومذکورشد وشاخهای آن درهم ومشبک دریکدیگر که چون در آب اندازند درازوبالیده کردد وچون خشک شود بحال خود عود کند * طبیعت آن درسوم کرم ودریبوست معتدل * افعال وخواص آن مفتح ورافع بلغم وسرخ کنندهٔ بشره وجالی وجهت زکام بارد ونزول آب درچشم وآب نقوع آن جهت عسرولادت واخراج جنین بیعدیل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن کوشت زائد مؤثر مضرریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تانیم درم است *

* شجرة ابراهیم * پنجنکشت است بعضی آنرا ام غیلان وجمعي شانج دانند ما لبقي نوشته که درفلاحه شجرهٔ ابراهیم را عظیم وطویل وکثیرالشوک وپربرگ وگل آن زرد وخوشبو وآنرا ابرم نامند ودرصحراها وزمینهای خالي خشک بهم میرسد وکاه گل آنرا درلخالخ وخوشبوئیها امینمایند

* فصل الشين مع الحاء المهملة *

* شحرور * بضم شین وسکون حا وضم راء مهملتین وسکون واو وراء مهمله در آخرلغت عربی است وبترکي قراطارخ وباصفهاني فوغاروبمازند راني توکا ورنامند * در ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثهٔ قمری ومنقاروپاهای آن درازوزرد مائل بسرخي واقوال دیکرکه دراج وکبک دری ونوعی ازکنجشک بزرک سیاه طویل العنق ومنقاروپا است تومم است * طبیعت آن در دوم کرم وتروددراول کرم وخشک نیزگفته اند * افعال وخواص آن سریع الهضم صالح الغذا وجهت کزازوما لیخولیا وفالج نافع وخون آن باروغن بادام بغایت مورث حسن صوت ورافع کرفتکی آواز وصاحب منهاج گفته که بهترین آن کوشت آنست وصلب وکرم وخشک ودیرهضم بسبب صلابتی که دارد وردی الغذا ودیرهضم ومولد خون کرم ومضرمعده مصلح آن روغن بسیاراست *

* شحم * بفتح شين وسكون حاء مهمله وميم بفارسي پيه نامند * ماهيت آن عضويست از اعضاى مفرده كه بر بعض اعضا مانند كرده ومعده وامعا متواملد ومنعقد ميگردد براى محافظت آن وآن صلب تر از سمين وماده آن وسمين هر دو رقيق دم بارد مائى وفاعل انعقاد آن هر دو برودت است ولهذا گرمي آن هر دو را ميگدازد وليكن برودت وكثافت وانعقاد بر شحم غالب تر از سمين است ودهنيت ومائيت بر سمين وبهترين آن تازه برآورده از حوالى كرده است واجود طرق استعمال آن آنست كه از اغشيه آنرا پاك نموده در ظرف مسى ويا آهنى بآفتاب گذارند وهر قدر كه از آن گداخته گردد در ظرف سفالى بردارند واگر نمك سود نمايند جهت محافظت بعضى امراض بد نيست واز براى بعضى امراض زبون ونيز طرق تصفيه وحفظ آن در مقدمه مذكور شد * طبيعت آن بدانكه شحم حيوان نر گرم تر از حيوان ماده ووحشي گرم تر از اهلى وهمچنين شكارى از غير شكارى وخصى بين بين قريب بماده وآن ابرد وارطب از لحم است وتازه آن گرم تر وكهنه آن گرم وخشك وگفته اند هر چند كهنه ترميشود گرمي وخشكي ولطافت آن زياده ميگردد وبحسب هر حيوانى طبيعت آن مختلف ميباشد وشحم هر يك از حيوانات در رسم خود مذكور شد وميشود ان شاء الله تعالى واز مطلق آن مراد پيه بز است وخشك تر وسبك هضم تر وسريع الانحدار تر وبطى الفساد تر ازاليه است كه دنبه باشد وارطب شحوم شحم خنزير است وبعد آن قريب بزيت پس شحم بط وشحم بز غليظ تر از شحم خنزير وبط وشحم مرغ خانگي وخروس بين آن هر دو واند وشحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند وشحم بز ماده گرم تر از بز نر وشحم شير گرم تر از همه وقوت تحليل وحدت آن زياده ولهذا در ابتداى اورام استعمال آن جائز نيست ودر انتهاى اورام صلبه ومزمنه نافع * افعال وخواص آن بهترين شحوم شحم خوك است در نضج وتليين اورام حاره وقرحه امعا وتسكين اوجاع وغوص در اعماق بدن پس شحم بط نيز سريع الغوص است بالزوجت پس پيه كرده بز ماده جهت قرحه امعا ولذع معاى مستقيم ولهذا ممسكن اوجاع وجالب نوم است وپيه خرس جهت داء الثعلب وپيه مرغابى جهت خشونت زبان وورم رحم وامعا وچون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه واكتحال پيه ماهي نهرى كه از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقويت باصره وبحرى آنرا انفع گفته اند وپيه افعى جهت نزول ماء در چشم مجرب وپيه كركس وجوارح طيور وحشى جهت اوجاع مفاصل وپيه شير جهت تقويت باه نافع وضماد يك درهم از موم وزفت وشحم گاو نر يا شحم بچه گاو ويا شحم بز نر يا شحم بز ماده و ياشحم خنزير جهت نضج وتفتيح اورام ودماميل وبهترين دوائى است وشحم خنزير جهت اطفال وزنان وكسانيكه گوشت بدن ايشان نرم باشد بهتر وشحم ثور از براى مفلوجين وحصادين وجميع اعضاى يابسه صلبه جهت زيادتي تحليل آن انفع وگفته اند كه چون از عضوى موى آنرا بكنند وپيه افعى را بجاى آن بمالند ديگر در آن عضو مو نرويد واصلا ندارد وشحم اوز وشحم دجاج نمك سود جهت تحليل اورام رحم نافع وشحم فيل وايل را چون لطوخ نمايند جهت طرد هوام نافع وشحم تيس مقدمه كه بومقدم پير وبمازندراني زيل نامند ازانفع ادويه است براى فالج وخوردن شحم مغثي ومرخي معده مصلح آن در محرورين سكنجبين وآب ليمون وامثال آن ودر مبرودين زنجبيل ونمك وما نند آن بدل آن در جميع افعال روغن زيتون وازان بهتر است

* فصل الشين مع الراء المهملة *

شراب مروق * بضم ميم وفتح را وواو مشدده وقاف * ماهيت آن خمرى است كه آنرا ن ميدهد وبكسمات در ان خيسانيده بعد از شش ساعت صاف نمايند وبخورند كثير الغذا وموافق ناقهين است

شراب مروق

شربین

شربین بضم شین وسکون راء مهمله وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس وبفرنگی سندرو بلغت اهل اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است کرجن نامند *ماهیت آن از اصناف سرو است برگ آن ازان عریضتر وثمر آن شبیه بثمر سرو وازان کوچکتر وقطران حاصل ازان بهترین قطرانها است وبعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته‌اند وبلند بعرواشبه وازان کوچکتر ودر اصفهان معروف بدرخت نوش است وقسمی دیگر ازان کوچکتر وخاردار وثمر آن بقدر گردکان وآنرا عرعر بری نامند وگفته‌اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند ودر کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر ازان بود وشاخهای آن متراکم پر برگ با برگهای باریک اندک بلند *طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم وخشک *افعال وخواص آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری وباطنی وسستی اعضا وضعف معده وجگر ورياح غليظ وبا طلا جهت گزیدن ارتب بری ولعوق آن جهت داء الفیل وبدستور لطوخ آن جهت منع ریختن موی ورفع قمل وتحلیل اورام وامراض مقعده ورحم ومضمضه بطبیخ برگ وثمر آن با سرکه جهت درد دندان وضماد آن جهت خناق وورم لوزتین و با نمک جهت نهش مارشاخدار وذرور آن جهت رفع نزف الدم واعیا والتیام قروح وخوشبوئی رائحهٔ بدن واحتقان بطبیخ آن جهت کشتن سائر دیدان مؤثر وثمر آن قابض ومدر بول ومخرج مشیمه وجهت سعال رطوبتی وعلل کبد وگزیدن ارتب بری نافع ولطوخ ثمر آن با شحم ایل و با مغز مر آن بر تمام بدن جهت دفع مضرت هوام موذی نافع ومورث صداع ومهزل مصلح آن نواکه ترش وکشنیز است واحوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واهل بنگاله وفرنله قطران آن راکه روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات وکشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده برکشتیها میمالند *

شراب

شراب اسم اصطلاحی خمر است ونیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها ویا ادویهٔ رطبه ویا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیرهٔ نبات ویا قند ویا عسل ویا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

شریفه

شریفه بفتح شین وکسر راء وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح فاء وها آنرا سیتا پهل نیز نامند *ماهیت آن اسم هندی ثمری است هندی شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند وپوست آن صلب خشن ومقطع بهم پیوسته وبعد از رسیدن نرم واز هم بعضی جدا میگردند وبعد قطعهای آن درجوف آن دانها است وبر هر دانه رطوبتی وپیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه‌دار ودر زیر آن پردهٔ اندک نازک لزج ودرجوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا وحب الخروع ومغز آن سفید ودرخت آن پریشان باشاخهای بسیار وتابسه قامت بلند میشود وبرگ آن از برگ سادج عریض تر واندک کوتاه تر ونازک تر وبهترین ثمر آن بزرگ بالیدهٔ رسیدهٔ شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست *طبیعت آن در دوم گرم وتر با رطوبت لزجه *افعال وخواص آن اندک مسخن ومقوی معده ومحرک مواد ساکنه وملین طبع خصوص با پردهٔ بالای تخم آن خوردن نفاخ بطئ الهضم واکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی ومحدث حمیات ودمامیل وجرب وقوبا وامثال اینها وتخم آنرا چون بسایند وبر سر بمالند شپش آن را بکشد ودفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش وورم میکند وفرزجهٔ آن مسقط جنین است ومجرب

فصل الشین مع الشین المعجمتین

* ششريت * بكسر شين وسكون شين ذ ورم وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وثاء مثلثه * ماهيت آن اسم بيخ نباتي است كه در ديار البلاد مصر يافت ميشود سطبرتر از انگشتي و بي مزه مائل بزردي * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن جهت استسقاء زقي مجرب دانسته اند وگويند بدون كرب ومشقت اخراج زرد آب ميكند

* فصل الشين المعجمة مع الطاء المهملة المشالة *

* شطيبه * بضم شين وفتح طاء وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح باء موحده وها لغت مغربي است * ماهيت آن نباتي است كثير الوجود در كوه هاي برف دار برگ وتخم وشكل گياه آن مانند زيره و با اندك تندي طعم وشيريني وبيخ آن چند عدد مجتمع وغير مستحكم وبعضي از ان راست وبعضي كج * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن بالخاصية جهت تپهاي حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل رياح معده ورافع اكلهٔ مستحكمه وضماد آن بجهت علت معروفه بشوكه گويند مجرب است *

* فصل الشين مع العين المهملة *

* شعر * بفتح شين وسكون عين وراء مهملتين بفارسي موي وبتركي قيل وبهندي بال نامند جمع آن اشعار وشعور وشعار آمده * ماهيت آن متولد از ابخره وادخنهٔ اخلاط محترقه ويابسه است وفرق ميان آن وصوف ووبر آنست كه شعر پيچيده نمي باشد بخلاف صوف ووبر وصوف نرم ونازك وما بين آن مردواست وصوف را بفارسي پشم ووبر را كرك نامند وهرسه عام اند همه حيوانات يعني بعضي را شعر ووبر هردو ميباشد مانند بز و بعضي را پشم فقط ميباشد مانند ميش وبره و بعضي را موي فقط مانند اكثر حيوانات وانسان را نمي باشد مگر شعر فقط واز مطلق آن مراد شعر انسان است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن سوختهٔ آن مسخن وبغايت مجفف وبيلدع وجهت اكله وخشك كردن زخمها و قلاع وقروح ذرور او وطلاء باعسل وباكندر وزفت جهت جراحات سر ذرور بعد از ماليدن زفت بر انها وطلاي آن با مرداسنك جهت تسكين جرب وحكهٔ شديد تقوي چشم وبا روغن زيتون ويا آب جهت سوختگي آتش وبا سركه سائيدهٔ آن جهت تحليل وقاع ثاليل وبخور وسلك دبوانهٔ گزيده وباشراب وروغن زيتون وبا آب جهت ورم سر وجراحت آن وبدستور غير محرق آن ومحرق آن باعسل جهت قلاع دهان اطفال وباروغن گوسفند جهت عشره وورم حادث ازان وذرور آن جهت بروز مقعده ورد كنندهٔ آنست بر موضع خود وتقطور آن با روغن گل جهت تسكين درد گوش وبا مفيد آب وتوتياي مغسول وگل ارمني جهت حرقة البول مجرب وبخور آن جهت صرع مدد ي وگريزانيدن هوام وحمول آن جهت سيلان رحم وتجفيف رطوبات آن وصرع وماء الشعير كه از تقطير آن حاصل ميگردد جهت داء الثعلب ورويانيدن موي مجرب وبدستور دهن آن ونيز مقوي باه است وتعليق موي طفل پيش از آنكه صلب شده باشد جهت نقرس وعقرب گزيده نافع ر دستور احراق آن در دستورات مقدمه ودهن آن در مركبات در اد هان مذكور شد *

* شعر الجياد * بكسر جيم وفتح ياء مثناة تحتانيه والف ودال مهمله * ماهيت آن نباتي است شبيه بموي يال اسپ و باريك وسياه چند ين عدد بهم پيوسته شبيه بدسته از گياه روئيده وبر روي زمين پهن وبي برگ وساق وبيخي قوي وچون بسوزانند بوي موي سوخته ازان آيد وغير بر سياوشان است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن بخور آن جهت تپ ربع مجرب وتعليق آن ومانع ماندگي مسافران وروندگان پياده است

* شعر الغول * بضم غين معجمه وسكون واو ولام وآنرا لحاء الغول نيز گويند * ماهيت آن گياهي است بي ساق و

ثمر و منحصر در اوراق خشنی شبیه بعرخش مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و بی ریشه و در ادرار المرز موجود و در تنکابن کرف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند مالیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و ببربری مامرب وسیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که برروی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی مختص مسنون زا شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار می روید میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در آنجا معروف بلحیة مسنون است * طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال * افعال و خواص آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیهٔ سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کنندهٔ تب ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن

* شعیر * بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی سج بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیدهٔ بالیدهٔ تازهٔ آنست و کهنه که بکسال بر آن گذشته باشد بسیار زبون * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن قلیل الغذا اثر از گندم و با توت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حارهٔ حاده و سل و دق مصلح آن لحوم بتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جوها شکفته و مهرا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حارهٔ حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معدهٔ رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و با اضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و معرفه مجرب و شیرهٔ جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و گشایندهٔ دمامیل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و با سنبل با نیلی ریوند چینی جهت اورام که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حارهٔ صلبه و ورم گلو و با زرنیخ و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنک و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیهٔ آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قند و شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و

زان آن ثقیل بطیء الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و با نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

* فصل الشین مع الفاء *

* شفنین البری * بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معروف بیمام است بترکی الا فاخته و بهندی بکه نامند * ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بچهٔ فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه‌تر * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است * افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین طیور قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکسالهٔ آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

* شفنین البحری * بهندی ماکوچ و بفرنگی پستیناکه مرین نامند * ماهیت آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و در دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است * افعال و خواص آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا در زیر جامهٔ خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقهٔ اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوختهٔ آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه برنیاورند رفع آن نشود

* فصل الشین مع القاف *

* شقاقل * بفتح شین و دو قاف درمیان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و شقاقل و حشقاقل و شقیقل و ششقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و دودهالی و کاکول و شتاور نیز نامند * ماهیت آن بیخی است پر گره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن پرگره و برسر گره برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و گرده مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت و مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کنندهٔ منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است *

* شقایق * بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی بیای درازابتلم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر میشود و بلغت کستیلان اماپلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز

شفنین البری

شفنین البحری

شقاقل

شقایق

گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آنرا بسیار در خضابات استعمال مینمود لهذا موصوف بدان نموده اند * ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه‌تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه‌تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزارانا مند نیز میشود و الوان و انشان نیز * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزهٔ خشخاش اخذ مینمایند بسیار قوی التخدیر و السکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیهٔ آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصارهٔ آن منقي چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقي رطوبات دماغي و قطور آن جالي بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کنندهٔ مو و رافع قوبا و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و یکدرم از قبهٔ آن با شراب مورث جنون است

* شقراق * بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهملهٔ مشدد و الف و قاف و شراق و شرقوق و شوشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبزقبا و بمازندرانی کراکر و عرب آنرا اخیل گویند و بدیمن دانند و بهندی لتوره نامند * ماهیت آن در ماهي گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهي و مختلط بسرخي و سبزی و سیاهي نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخورد زرد بچهٔ مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی بر می آورد و عفیف از فساد و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آن را زده اند و بعضی گفته اند طائری معروف است ملون بسبزی و سرخی و سیاهي و در اشجار و شکاف دیوارها خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بدبو است و کثیر التصویت و گویند طائری است بقدر گنجشک که پیه گویند و گنجشکان را صید کند * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیرهضم مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است

* فصل الشین مع الکاف

* شکاعی * بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقرانیقی و نیز افشارنیقی بمعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکهٔ عربیه و کثیر الرکاب نیز و بلاطینی اطرکطیاس و بفارسی بادآورد گویند و اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی اونت کتاره نامند * ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قویتر و پر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و باریکتر از آن

وبرک آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و برسر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن
ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل
از آن بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز
گفته اند * افعال و خواص آن قوت تجفیف و تقطیع آن زیاده از بادآورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم
و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و مقعد * و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا
در صبیان بغایت نافع و نیز جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات
از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با افسنتین مسمن بدن
و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعد و مدمل قروح مضر رئه مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو
درم و صاحب تقویم پنجدرم گفته بدل آن بادآورد و در سائر افعال قریب ببادآورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد
صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آن را خارمهك گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد *

شکرتیغال * شکرتیغال * بفتح شین و کاف و را مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف
و لام بفارسی تیغال نامند * ماهیت آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم
از لعاب خود میتند و در آن نمی میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر میرود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون
بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خزوکک و تیغال و خانهٔ آن را شکرتیغال نامند و غیر سکر
العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته * طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت بر آن
غالب و با لزوجت * افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیهٔ
صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن نبات است

شك * شك * بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالك و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی
مرگ موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند * ماهیت آن جسمی است معدنی سفید
ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان آورند و گویند دود نقره است که از معدن آن بهم میرسد
و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از آن فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود * طبیعت آن
در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهندهٔ زخمهای بارد شدید
که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با
گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یک روز کشنده بسوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی
چشم و گرمی بدن و برانگیختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشهٔ پوستهای حیوانات است که
سوزانیده بقدر ربع تا درچند ان بیاشامند و معالجهٔ آن معالجهٔ زیبق خورده است و چون در خمیر گیرند و یا در
طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز میمیرد و خانه از موشان پاک شود و
اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی پهتکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش دود نکند
و دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم گودیا و این میگون است و چهارم داروآن سرخ است برنگ دانهٔ

انا روتیجیم سنکهیا وابن بسیار سفید میباشد وابن مرد رنوع اخیر بسیار کم یاب است ودر اعمال صناعت کیمیا بکار می آید
ودافع بلغم وسودا است وجهت تب لرز وضیق النفس انسان واسب ودرد دندان نافع دانسته اند

شکرقند

* شکرقند * بفتح شین وکاف وسکون راء مهمله وقاف وسکون نون ودال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند وزمین را بهندی اول نامند * ماهیت آن بیخ نباتی است بطریق نجم وبیاره بر زمین مفروش وبرک آن شبیه بجوز ماثل وازان کوچکتر وکل آن نیز شبیه بکل آن وکم رنک تر وکوچکتر وبیخ آن درزیر زمین که ازاطراف ریشهٔ آن برآمده تابقدر تربی وپوست آن سرخ ومغز آن سفید وکم آب ودر هر ده پانزده عدد و زیاده وکمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت وضعف زمین وبعد بکمال رسیدن برآورده زیر خاکستر کرم مانند چقندر ریخته ویا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد کندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرک بقدر کردکان ساخته در روغن بریان کرده کرما کرم در شیرهٔ شکر ویا نبات که غلیظ باشد می اندازند وبعضی برای خوشبوئی قدری مشک بکلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد واین را بهندی کل کلا مینامند * طبیعت آن کرم وتر وبا رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از طبخ وجوش دادن کم میکردد * افعال وخواص آن مسدد وقابض ونفاخ وفی الجمله مغری سینه وقصبهٔ ریه است

* فصل الشین مع اللام *

شل

* شل * بضم شین و تشدید لام * ماهیت آن ثمر درخت هندی است ازادویهٔ مجهوله است بعضی کویند که آنرا سفرجل هندی نامند که بیل باشد وبعضی کفته اند بزرکتر از فندق است ودر طعم آن تندی واندک تلخی وقبض است و نرم ملمس وبی قشر وبعضی کفته اند مدور وبقدر زرد آلو میباشد وبعضی کفته بهیأت زنجبیل است * طبیعت آن درسوم کرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن محلل قوی وملطف اخلاط غلیظ ومسهل ودافع ریاح وجهت صلابت عصب وفالج وعرق النساء وقولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تانیم درم است

شلجم

* شلجم * بفتح شین وبسین مهمله نیز آمده وسکون لام وفتح جیم ومیم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی غنقبلی وغنقلی نیز وبفارسی برشاد وشیلم نیز وبفرنکی [illegible] بضم باء عجمی ومیم نامند * ماهیت آن معروف است وبری و بستانی میباشد وبری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز وبرک آن بعرض انکشت وبیخ آن باریک مانند بیخ اشیاء دیکر وغیر ماکول وتخم آن سیاه ومغز آن سفید منابت آن مزارع ودیکری منابت صحراهای نمناک ونزدیک آبها وبیونانی لونیاس ولونیاس نیز کویند بیخ آن بقدر ربعی ویا ربعی و سرخ وماکول وبرک آن شبیه ببرک بستانی وازان باریکتر واملس وکثیر التشریف وتخم آن مانند بستانی ومائل بسیاهی وتخم این مستعمل در تریاق فاروق است وبستانی آن را برک شبیه ببرک ترب وکثیر التشریف وازان املس وبیخ آن مدور ومفرطح وبعضی اندک طولانی وبرسر آن اندک ریشه وماکول ودر اکثر بلاد بهم میرسد وبقدر نارنج بزرکی وتابیضه والاد ربعضی بلاد واراضی قوبه میشود ونازک بی ریشه ودر بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار وبهترین ومستعمل آن بستانی نازک بی ریشهٔ آنست وتخم آن سرخ وتیره وازبری بزرکتر واین مزروع میباشد در خریف ودر اواخر شتا واوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد * طبیعت بری آن در اواسط دوم کرم ودر اول تر وبستانی آن در اول دوم کرم ودر اواخر اول تر * افعال وخواص آن تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا ورافع سعال وملین سینه وبطن ومقوی باصره ومشهی طعام ومهیج باه وزیاده کننده منی ومفتته

حصاة ومدر بول وبرگهای نازک آن را قوت ادرار زیاده وبطی الهضم ونفاخ ومصلح آن فلفل وزیره وشیرینیها ودر احادیث وارد است که امر فرموده‌اند بخوردن شلغم وفرموده‌اند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللفت یذیبه ودر حدیث دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم وچون ریشهای باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سپرز وعسر البول مجرب وضماد مطبوخ آن محلل اورام ونطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد ونقرس وحکهٔ مراریه وبد ستور طلا وضماد برگ وبیخ ویا تخم کوبیده آن وترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ وملطف رطوبات ومقوی احشا ومشهی وبی نفخ خصوص با خردل آن ویا چاشنی دار آن که قوت جلا وتقطیع آن زیاده است ومطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ وجشا آورنده ومحرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه ورياح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل میرود وجمیع اجزای آن باتریاقیت وتخم آن در اول سوم گرم ودر اول تر ومهیج تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند ومشهی وباتریاقیت ودر جمیع افعال قویتر از آن ومولد ریاح ومصدع محرور بدن مصلح آن سکنجبین وترشیها وکلقند وخشخاش سیاه وشکر نیز مقدار شربت آن ده درهم وروغن تخم آن محلل ریاح ورافع اعیا ومقوی آلات تناسل شربا وتدهینا ومرهم بیخ آن کثیر النفع ودر قرابادین در مراهم مذکور شد وتخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاء.

شلیلی

* شلیلی * بفتح شین وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام بخراسانی شفترنک وشیرمو نیز نامند * ماهیت آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو وزرد آلو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود وآن بقدر زرد آلو وکرد کان واز شفتالو لذیذتر ولطیف تر وغذائیت آن کمتر در طبیعت وسائر افعال اقرب بدان مرد و است * فصـــــل الشین مع المیم *

شمع

* شمع * بفتح شین وسکون میم وعین مهمله بفارسی موم نامند وبیونانی قیروس ماهیت آن معروف است که جرم خانهٔ زنبور عسل است که عسل را در ان جمع میکند وآن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در ان جمع میکند واین مائل بسرخی وزردی ونرم وچرب وخوشبو میباشد وبوی عسل از تازهٔ آن می آید دوم آنست که پردهای خانهٔ خود را از ان میسازد ودر ان عسل نمیباشد واین متوسط است در خوبی وبدی وسوم معروف بتسلیط است وآن چیزی سیاه رنگ است که بر کوارهٔ یعنی خانهٔ خود میمالد واین زبون است * طبیعت آن در اول دوم گرم ودر رطوبت معتدل وقوت آن تا سی سال باقی میماند * افعال وخواص آن محلل ومنضج وملین اعصاب وموافق جراحتها ومصلح ادویهٔ مراهم وحافظ آنها وخوردن وزن ده خرنوبه از ان که بمقدار دانهٔ گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه ویا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی وسحج واسهال مزمن وجذب سموم مجرب وجهت درد سینه وسرفه وسل ورفع انجماد شیر ودرد گلو ولهاة وتصفیهٔ صوت بیعدیل وبخور آن معرق صاحبان حمیات ورافع عفونات هوای وبائی ورائحهٔ آن جهت رفع بد بوئی بینی واذیت بوی مزدار ومقابر وربا وحقنهٔ مذاختهٔ آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع وطلای آن با دهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه وسائر خشونات بدن ونضج اورام وجهت حکه وجرب وتوسیع دهن زخمها وبچرک آوردن آنها ورفع اذیت زخم حربهٔ زهر دار وجذب آن بالخاصیة وطلای موم روغن معمول با روغن سوسن ویا روغن زنبق ویا یاسمین بر صورت صاف کننده ونیکو کننده رنگ رخساره وزائل کنندهٔ کلف ومحلل صلابت اعصاب وگویند چون از موم زرد یا سرخ

باروغن بموم ن ويا كل مرغ مرتب نمايند وسه هفته درآفتاب گذارند پس براورام پس گوش واربيه فالانما بند بتحليل برد ومنع انصباب مواد بدان نمايد وچون بتنهائي ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد وبسته شدن شير است ودران وبر تعقد عصب وارورام محلل آنها وتكميل ريزه ريزه كرده آن با زردچوبه خشك كوبيده درصره بسته وبروغن كنجد گرم كرده محلل اورام ورياح ومسكن اوجاع وچون مخلوط بعود هندي نموده برآتش گذارند بدبوي وابدك اندك سوخته كرده وخوردن موم دافع اشتها ومسدد مصلح آن نانخواه مقدار شربت تا نيم درم بدل آن آرد باقلا است وگويند چون آشيان مكس را بسوزانند وبظرفي نمايند ودرآب دريا ويا سائر آبها گذارند آب شيرين را بخود جذب ميكند دستور سفيد كردن موم آنست كه بگيرند موم را وگداخته درآب سرد اندازند وچرك آن كه درزير آن جمع كرده جدا نمايند وهمچنين مكرر نمايند پس درديك سركشاده سفالي نوكرده آب درياي شور بران ريخته واندك نطرون واگر آب درياي شور نباشد آب نمك بران ريزند وبرآتش گذارند تا گداخته گردد وازآتش فرود آورند وديك سفالي ديگر كه دران تواند داخل شد ته آنرا تر كرده دران فرو برند تا موم مهايد ان بپيچد وبرآورند وبعد سرد شدن موم را جدا كنند وهمچنين يازده يك را دران فرو برند ومكرر همچنين عمل كنند كه هر مرتبه بگدازند با آب شور ونطرون وازته ديك سفالي ديگر تر كرده برد ارند پس آن قرصها را دروره وربريسماني كشيده روزها درآفتاب بيا ويزند وبران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند وشب ها بماهتاب تا آنكه خوب سفيد گردد پس گداخته ازان شمع ريزند ويا درمراهم وغير آن كه مطلوب باشد بكار برند ويا آنكه درظرفي كرده آب بسيار گرم جوشان بران ريزند وبدستور طبخ دهند وعمل نمايند تا سفيد گردد ويا آنكه بعد تصفيه چرك آنرا گداخته درآب سرد اندك اندك بريزند ويا آنكه بدسته جاروبي برهم زنند كه بزودي دانه گردد پس روزها برپارچه كرباس نم كرده ريزند وبرآفتاب گذارند وآب بران بپاشند وشب ها زيرآسمان وماهتاب گذارند تا سفيد گردد

* فصل الشين مع النون *

* شند * بفتح شين وسكون نون ودال مهمله دبستوريد وس اسيلوس ناميد؛ وبهندي ست بفتح سين مهمله وتاء مثناة فوقانية مشدده گويند * ماهيت آن از طيوب معموله است خصوص اهل مصر وبهتر از انجا جاي ديگر نميسازند وگويند دخان ضرو است ودستور صنعت آن آنست كه حصي لبان را نيم كوفته هرقدر كه خواهند درديك سفالي كنند ويك ديگر طولاني برسر آن نصب نمايند واطراف آنرا بگل حكمت بگيرند ودر زير آن آتش بسيار ملايم كنند تا در ظرف بالا صعود نمايد وبچسپد واگر بجهت زيادتي عطريت ظرف بالائي را بعود وصندل بيا لايند خوب است واگر بجاي ديگ بالاي كاغذي را بشكل كله قند پيچيده برسر آن نصب كنند بنحويكه اصلا بخار بيرون نرود نيز خوب است وبهترين آن سفيد خوشبوي آنست كه بوي دود ازان نيايد * طبيعت آن درموم گرم ودر دوم خشك * افعال وخواص آن مقوي دل ومدر فضلات ومفتت حصاة ودافع اخلاط لزجهٔ سينه وبازعفران مفرح وجهت سرفه وضعف عصب وخفقان وبا انيسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلاي آن جهت التيام قروح ودافع آثار وحمول آن جهت بواسير وتقويت رحم مفيد ومجفف ومصدع محرور ومخشن سينه ومصلح آن روغن كنجد مقدار شربت آن چهار قيراط است

* فصل الشين مع الواو *

* شواء * بفتح شين وواو والف ممدوده لغت عربي است بفارسي كباب وبرياني گويند * ماهيت آن گوشت بريان

کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بر آن زده باشند
* طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن استشمام رائحهٔ آن دهین بریان نمودن مقوی قلب نافع
و مرتاضین و بدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثر آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ

* شوا صرا * لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء مهملتین و الف مشک الجن است و گویند در بلاد شوا صرا
شبانکارهٔ فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک داش * ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف
نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه میروید بقدر ممّا ری مفروش
بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه ببرگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همهٔ آن از شاخ و برگ
و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند منبت آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابوریحان
در رصیدنهٔ خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزردی شبیه
بانشهٔ بی ساق و بی گل و منحصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر
مسماری و منبت آن سنگلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازهٔ آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید * طبیعت آن در
سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج
بانتصاب و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است *

* شوحط * بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طاء مهملتین لغت عربی است * ماهیت آن مجهول است بغدادی شوحط
گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمان
گران کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آنرا و شریان را یک دانسته اند و گویند آنچه در قلهٔ کوه
میشود نبع است آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشهٔ ازان گفته
و بعضی گفته نوع خبیث و زبون مازریون است و این قول اقرب بصواب است * طبیعت آن گرم و خشک و جمیع اجزای
آن با قوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال مفید و جلوس در سایهٔ آن ممنوع است *

* شوکران * بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است و شوکران
و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس حفوظه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقومیون و بفرنکی
شبکنه و بفارسی بیخ تفت نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با لزوجت و ساق آن پر گره
شبیه بشاخ رازیانه و سطبر تر ازان و شعبهای شاخهای آن چتر دار و برگ آن شبیه ببرگ قثا و بزرگتر ازان و ثقیل الرائحه
و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در ان گل سفیدی شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روفس گفته برگ آن
مانند برگ یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر ازان و بی طعم و بی بو و لعاب دار
و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آنرا دسرود ورت و دورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آنرا
دورس گویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد میروید و آنرا دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات
گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند * طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک
* افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانک بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت

سميت بارده بزوال عقل واختلاط ذكر و ذهن وكلام و سدر و ظلمت و غشاوهٔ بصر كه چيزيرا نبينند و فواق و برودت باطن واطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگي كه در قصبهٔ ريه و حنجره پيدا كند پس موت ومداواي آن مبادرت بقي واسهال بطن تا كه نقا حاصل كردد پس آشاميدن اشياي نافعهٔ ترياقيه مانند طلاي صرف كه نوعي از شراب است پس اندك مهلت داده بعد از آن شير الاغ وافسنتين با فلفل و جند بيدستر و سداب با طلا بنوشند و با تودريا نانخواه و ميعه و فلفل با تخم انجره با طلا ويا روغن غار انجدان و حلتيت و روغن حار مناسب و باقي تدابير آن مانند تدابير افيون خورده است و چون خوشهٔ آنرا پيش از آنكه تخم آن خشك شود بگيرند و بكوبند و عصارهٔ آنرا گرفته در آفتاب خشك نمايند نفع بسيار دارد و از آن جمله آنكه ادويهٔ مسكنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسكين اوجاع حاره و نمله و جمره و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شير دار قاطع شير آن و مانع آويخته شدن آن و بر پستان دختران مانع كبر آن و بدستور بر خصيهٔ پسران و بر خصيه و كش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضيب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضويكه خواهند مو نرويد مانع آن و بر شكم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلاء آن بر پيشاني حابس رعاف و حكيم محمد مؤمن نوشته كه چون بيخ آنرا با بزر البنج از هريك پنجدرم كوبيده با يكصد و پنجاه مثقال آب و يكصد و پنجاه عدد مويز بزرگ دانه با آتش ملايم طبخ دهند تا آب به سوزد پس مويزها را از ادويه جدا كرده نگاهدارند و از يكعدد تا سه عدد آنرا بخورند مسكر قوي و امساك مني آورد و زياده از سه عدد منوم قوي است و نوشته كه من اين را مويز عمر و نام كرده ام

* شوندر * بفتح شين و واو و سكون نون و فتح دال و را در آخر مر دو مهمله و بضم اول نيز آمده * ماهيت آن بغدادي گفته معرب از چغندر فارسي است و ان نوع از لغت است و بمصر آن را الفت طليطلي و قومي سلجم احمر نامند و آن شبيه بشلجم است در نبات و صورت و ليكن برگ آن خشن و مشرف نيست بلكه اقرب بسلق است و برگ آنرا نميخورند چنانكه برگ شلغم را ميخورند بلكه بيخ آنرا ميخورند و طعم آن با حلاوت و تلخي كمي است و انطاكي گفته فرقي ميان آن و زردك و شلغم نيست مگر آنكه برگ آن مشرف نيست بيخ آن مائل باستداره و طول و بسيار سرخ و شيرين مائل بتلخي و تيزي است و صاحب تحفه نوشته قسمي از شلغم بري ماكول است و بهترين آن سرخ خالص كوچك تازهٔ آنست * طبيعت آن بارد رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نيز گفته اند رطوبت آن زياده از حرارت * افعال و خواص آن رافع رياح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهيج باه بغدادي گفته بنابر آنكه بارد رطب است كه اظهر است مضر باه است و مضر مبرودين و صاحبان معدهٔ بارد و بطيء الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن مري كه و خردل و پختن آن مصرا و مردم بلدان با شير آنرا يا با ماست ترتيب ميدهند و بطيء الهضم ميكردد وليكن لذيذ ميباشد و تخم آن بشيار نافع است در ادويهٔ قتاله و اگر بيشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمي كند و فعل آنرا باطل ميسازد بالمره و لهذا از ادويهٔ ترياق فاروق است و جزوي از اجزاي آن بخلاف تخم بستاني آن كه ضعيف است و طبيخ آن جهت ابرده نافع جلوس و نطول بدان و در ساير افعال قويتر از ساير اقسام شلجم و در شلجم مذكور شد

* شونيز * بضم شين و سكون واو و كسر نون و سكون ياي مثناة تحتانيه و زاي معجمه لغت فارسي است و شونوز و سياهدانه نيز و بعربي حبة السوداء و بيوناني سنوود يسقوريدوس شنون گفته و بهندي كلونجي نامند بفتح كاف و ضم لام و سكون واو و خفاي نون و كسر جيم و ياي آخر حروف بهترين آن تازهٔ فربه دانه تند بوي آنست * ماهيت آن تخم نباتي است شبيه

برا زیانه وازان درا زتر وباریک تر وگل آن زرد مائل بسفیدی وبنفش نیز میشود وبرگ آن شبیه ببرگ زبان در قفا وتخم آن
در غلافی بزرگتر از غلاف بزرالبنج وتخم آن قریب بمقدار انیسون وسیاه تند بو ومغز آن سفید وقوت آن تا هفت سال باقی
میماند # طبیعت آن در سوم گرم وخشک # افعال وخواص آن مسخن ومجفف رطوبات ومنضج ومقطع اخلاط وجالی
ومدر شیر وبول وحیض ومسقط جنین زنده ومرده ومشیمه وتریاق سموم بارده شربا وبخورا وحمولا بادهن سوسن اعصاء
الصدر والغذاء والنفص وغیرها جهت سرفهٔ بارده ودرد سینه وانتصاب نفس وقئ المده وغثیان واستسقا ویرقان وسپرز
وقولنج ریحی شربا وضمادا نافع وحمولا ومداومت خوردن آن هر صباح مدر بول وحیض وشیر وبا روغن جهت سرخ کردن رخساره
وتصفیهٔ بشره وبا سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا وضمادا وبکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیمگرم جهت سگ
دیوانه گزیده ورتیلا وبا سکنجبین جهت تپ ربع وتپ بلغمی کهنه وبا آب وعسل جهت نفس الانتصاب وتفتیت سنگ گرده
ومثانه وتپهای مزمنه وبا نطرون جهت عسر البول وسوختهٔ آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند بیعدیل وبوئیدن
خام آن ویا در سرکه خیسانیدهٔ آن یکشب در صره بسته وبدستور سعوط در سرکه خسبانیدهٔ آن یکشب وصبح سائیده جهت
درد سر بارد مزمن وتفتیح سدهٔ خیشوم وزکام ونزله ولقوه بغایت نافع وبیعدیل وچون هفت عدد دانهٔ آنرا در شیر زنان
بخیسانند یکساعت وبسایند ودر بینی کسیکه یرقان داشته وچشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع وزائل سازد
بسبب قوت تفتیحی که دارد وسعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع وبدستور با کتحال
استعمال آن جهت نزول در ابتدا وکماد گرم کردهٔ آن بر سر جهت زکام وبر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر ومضمضهٔ
مطبوخ آن با سرکه بتنهائی وبا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد وضماد آن در پیش سر جهت منع وسد تتالی نزلات
مزمنه ورفع درد سر بارد وتفتیح سدهٔ خیاشیم وبا سرکهٔ خمر وبا انگوری جهت ثآلیل ورفع خال وتقشر جلد ودرد مفاصل و
بهق وبرص وسعفه وقوبا وبا بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه وثآلیل وخال مجرب وبا آب حنظل تر که بر اطراف ناف
طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر وبا آب شبت جهت اخراج حیات بقوت تمام وسائیدهٔ آن با خون افعی ویا
خون خفاش ویا خون خطاف جهت وضع بغایت موثر وبا عسل وروغن جهت درد رحم ورجع آن در حین نفاس وبا روغن گل
سرخ جهت انواع جرب وضماد سوختهٔ آن با موم گداخته وروغن سوسن وبا حنا ومانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی
کل نامند مغیل ومانع ریختن موی آن ورویانندهٔ آنست بشرط مداومت وضماد اندک بریان کوبیدهٔ آن با کلاب جهت زخمهای
سوداوی ساق پا مجرب وبا بول صبیان جهت قروح شهدیه سر وبا قروح باردهٔ رطبه وقطور بودادهٔ کوبیدهٔ جوشیدادهٔ آن
با روغن زیتون وصاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب وبا روغن حبة الخضرا
در گوش جهت تفتیح سده ورفع ریاح ودرد آن نافع ودخان آن گریزانندهٔ هوام واکثار شرب آن نیز مورث خناق محرورین
او مدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم در محرورین ودر محرورین
تا نیم درم وبدل آن انیسون ونصف وزن آن تخم شبت وروغن آن با روغن زیتون وکندر جهت اعادهٔ باه مایوسین شربا
وطلاء مجرب دانسته اند وروغن آن که بطریق معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضای تناسل وکمر جهت آوردن نعوظ بیعدیل
ورافع دردهای بارده وسستی اعصاب وسدهٔ آن وبدستور آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر
وقریشی گفته نباتی آنرا چون در غدیرها اندازند ماهیان آن بالای آب آیند وگویند نوعی از آن خناق وغثیان آورد تل بیر

آن قي كردن و آشاميدن شير و سائر تدابير كنندش خورده است * فصل الشين مع الياء المثناة التحتانية *

* شيبة * بفتح شين و سكون ياء مثناة تحتانيه و فتح باء موحده و هاء اسم عربی است و غير شيبة العجوز است و آنرا بعضی اشنة بستانيه نامند * ماهيت آن گياهی است ساق و شاخ آن سفيد و برگ آن مائل بسفيدی و غبارناک و گويا بمقراض ريزه كرده اند و خوشبو با تندی شبيه ببوی صعتر منبت آن بساتين و جاهائيكه باران بسيار شود و در شيراز بسيار ميشود و آنرا در بساتين و مقابر بسيار ميكارند و ريحان كرماني و حبق كرماني نيز نامند و رائحه آن شبيه بكافور است * طبيعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نيز خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل و مدر حيض و منقي فضلات و مواد نزلي هر بار ضماد آن رافع ورم ريحي و بلغمي و مانع مواد ورمي در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحليل رياح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنين شربا و حمولا و جلوسا في ماء طبيخه مؤثر مقدار شربت آن تا يکمثقال و نيم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتياج * شيبه

* شيح * بكسر اول و سكون ياء مثناة تحتانيه و حاء مهمله بيونانی ساريقون و اقلينا شجرا و سريانی نيز و بفارسی درمنه نامند * ماهيت آن نباتی است قريب بيك ذرع شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبيه با فسنتين رومی وليکن قبض اين از آن کمتر و گرمی اين از افسنتين زياده و برگهای آن ريزه نازک شبيه ببرگ سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام ميباشد جبلي و صحرائي و جبلي آن قويتر از صحرائي و آنچه گل آن مائل بزردی است و برگ آن شبيه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شيح ارمني نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبيه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تيزتر و آن بارطوبت چسپنده و گل آن زرد و شيح جبلي را بيوناني اقليون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عريض الورق و گل آن سرخ است شيح خراساني و شيح ترکي نامند و درمنه ترکي تخم بستپاج است که و خشيزک نامند و آن قسمی است معروف و در بستپاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غير سائر اجزا و گياه آنرا ميسوزانند و گفته اند نوعی از افسنتين است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته يکی چوب آن مجوف و برگ آن شبيه ببرگ سرو و ديگری ارمنی زرد رنگ و شيخ الرئيس نيز يکی را سروی الورق مجوف العود گفته و اين مستعمل در دخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبيه ببرگ طرفا و گفته اند گاه يافت ميشود صنف ثالثي که زرد رنگ ميباشد و آنرا سريقون ارمني و افسنتين البحر نيز نامند و مختار و بهترين آن ارمني است * طبيعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نيز خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل رياح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزيدن عقرب و رتيلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد رگ و تپهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غير آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسنتين و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکميل بطبيخ آن و بدن متورطلای آن جهت رمد بلغمي و سائر اورام بلغمي غليظ بعد از تنقيه در هر دو و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زيتون و يا زنبق و يا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رويانيدن موی بر آن مؤثر و ذرور آن جهت اکله و روغن آن که بدستور روغن گل مرتب سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تپها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج ديدان و لسع عقرب و رتيلا و انبات لحم نافع است * شيح

* شيح البحري * و آنرا شيح يهودي و سمک يهودي و اهل مغرب نيل نامند * ماهيت آن حيوانی است بحری و

در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صلابت این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و هر و بینی آن شبیه بکوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و ازین جهت آنرا سمك الیهودی نامند و آنرا نمی خورند

* افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند *

شیرخشت

* شیرخشت * بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند * ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنك نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیر و در درختی دیگر که کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر درسه قامت باند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندك ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج رواج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرههای آن درخت برمیآید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که وخشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیر و یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیر و کبیر و اسقاط واو از اول وخشت و آخر کشیر و یا کبیر و برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت کردید و نیز آنرا بفارسی شیرخشك مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرك سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان کذارند زود کداخته کرد د کام و زبان را بسیار شیرین و سرد کرد اند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری در این اوقات از بلاد ایتالیان بسیار میآورند و میگویند در انجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرگی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمیگرداند و زود در آب کداخته نمیگردد مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبهٔ بهار و پتنه و بها کلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را ببرند ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی آید و مانند دانهٔ نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم انجا مرلا لور به فرنکی مانه نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است * طبیعت آن در آخر اول گرم و برطوبت و یبوست معتدل * افعال و خواص آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا با دویه مناسبهٔ دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپ حار حاد و محرور المزاجان و امراض حارهٔ حاده که در نیم آثار ماء الشعیر که قریب بیکرطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بران چکانیده گرم کرده بنوشند و

هرگاه تشنه شوند ویا قصور در اسهال نماید عرق را زیانه ویا قدری ماء العشیر نیمگرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و را زیانه مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و مضر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است وضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طلا و سنونه مؤثر است

شیرسته

* شیرسته * بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها
* ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکهٔ شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه میباشد ندارد و در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکهٔ تند میسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکهٔ کهنه مخلوط نموده تا ده هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال مینمایند

شیطرج

* شیطرج * بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء مثاله و راء مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی مسواک الراعی و ثینوس و بفاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بباء موحده بعد از یاء مثناة تحتانیه و لیفدیون بفاء بجای باء موحده و ببربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند * ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامرخود از دی مقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی شاخهای آن تا یکذرع و در تابستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویهٔ مفرده گفته قوت و طعم و رائحهٔ آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازهٔ هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند که بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضهٔ مرغ را در کوبیدهٔ آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن ببلندی یکذرع تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گرد و اوراق سرکرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در بعضی مواضع یعنی برگرهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی مائل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد و در اواخر آن برگ بر میآورد * طبیعت آن در آخر سوم

کرم وخشك * افعال وخواص ان جالي ومحرق ومنعظ ومقرح جلد ومفتح ومسهل اخلاط لزجه وصاف کنندۀ آواز ود افع بلغم مفاصل واوجاع آنها ورياح وسموم وسم زوها ضم ومهيج باه ومسقط جنين وطريق استعمال آن بيشتر آنست که باشیر ويا سرکه ويا درآب ونمك خيسا نيده استعمال نمايند وضماد آن باسرکه جهت برص وبهق مفيد وجرب وقوبا وتقشر جلد مفيد براى آنكه سياه كنندۀ جلد بدن ونافذ وجالي است واولا آبله ميكند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مينمايد وباصلاح مى آورد ووجع مفاصل را نيز مفيد است ودرد را ساکن ميگرداند وضماد برگ آن مقرح جلد وبا بيخ راسن جهت سم زوعرق النساء وجرب متقرح که ربع ساعت تانيم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن يکدرهم مضر رئه مصلح آن صمغ عربي ومصطکى بدل آن در رعلل سم زمرجان ودرغيرآن نوه وزرنباد است

* شيرزق * اسم نبطي شيرخشك است وگويند مراد ازان بول وسرگين ارست ودرخشك مذکورشد شيروغ نيزهمان است شيرزق

* شيلم * بفتح شين وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح لام و ميم لغت غربي است وزوان نيزبامند وبفارسي گندم ديوانه شيلم

* ماهيت آن دانه ايست ازجوباريکتر وکوچکتروباتلخي ومائل بسرخي ونبات آن شبيه بنبات گندم ودرگندم زار ميرويد ود راصفهان کالك وبشيرازي مشکك گويند وبهترين آن فربه آنست که کهنه وفاسد نباشد * طبيعت آن در دوم کرم وخشك خشكى آن زياده ازگرمي * افعال وخواص آن مخدرومورث سدرومفسدآوازونانيكه شيلم داشته باشد مسكرومنوم وباعث سدروضماد آن جاذب خاروپيكان ومنقى مواد وعرشته كوبيدۀ آن باشراب جهت وجع ورك وبا مرگ پخته با زيت سرشته جهت قوبا وسعفه وجرب متقرح وباسفيدى تخم مرغ محلل صلابات وباعسل جهت نقرس وبا بزركتان وسرگين كبوترمنفجروسوراخ كنندۀ دماميل وجراحات واورام زبا كندم جهت قوبا وريشهاذرور اوباكوكرد جهت بهق طلاء مقبل وچون درشراب اندازند بغايت سكربخواب كران آورد بدل آن حندقوقى مضلح مضارآن روغن وشيروقى كردن وربوب حامضه آشاميدن وروغن آن لطيف ترازروغن گندم وطلاى آن برصدغين خواب معتدل آورد وقوبا رانافع است چون بران بمالند بهترازروغن گندم وطريق اخذ روغن آن نيزمانند روغن گندم است ودرقرابادين مذكورشد

* باب چهاردهم دربيان ادويۀ که حرف اول آنها صاد مهمله است *

* فصـــل الصاد مع الالف *

* صابون * بفتح صاد والف وضم باء موحده وسكون واو ونون ازمخترعات هرمس است * ماهيت آن معروف است ود ستورساختن آن آنست که بکيرند قلي يکجزو آهك آب ندیده نيم جزوهردورانرم سائيده وباپنج وزن آن آب در صابون حوضي ويا ظرفى بزرك كنند كه متصل بدان اندك نشيب ترحوضي ويا ظرفى ديگرومابين هردو معبر باشد آن معبررابسته تا دوساعت آن آب راباقلى وآهك خوب برهم زنند پس رها كنند تاته نشين گردد انگاه آن معبررا بازنمايند تاصافى آن دران حوض دوم ويا ظرفى ديگرآيد پس آن معبر راباز مسدود نمايند وصاف نمقدارآب بازدران ريزند ونيكو برهم زنند وبگذارند تاته نشين گرد دصافى رابازدرحوضي ويا ظرفى عليحده نمايند وهمچنين تاديكرحلاوت وتندى دران نماند وآب هرمرتبه راجدا جدا نگاهدارند پس بقدرده وزن آب اول روغن زيتون برروى آتش گذاشته بتدريج آب آخربخورد آن بدهند تاتمام شود پس آب پيش ازانرا وهمچنين تا آخرآب اول رابخورد آن دهند وقوام آن مانند خميرشده باشد پس ازآتش فرود آورده وبربوريائي ويا حصيري پهن نمايند ومانند اقراص بزرك ببرند وبگذارند

تا خشک شود وبعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر ویا بنفشه ویا کنجد ویا دنبه ویا قرطم میکنند وبهترین همه مصنوع از زیتون است وبدترین همه معمول از بزراست ودرقرابادین اقسام آن ذکریافت * طبیعت ان گرم وخشک درسوم * افعال وخواص ان مقطع ومعفن واکال ومنضج ومادۀ اورام وجالی وخوردن آن مانع حمل وحمول آن مخرج جنین زنده ومرده ومدر حیض وضماد آن باهم وزن آن حنا جهت درد زانو وعرق النسا ونمش وکلف وبازیبق وسلیمانی جهت درد مفاصل مزمن وبازاج سفید محرق جهت قوبا وباروغن گل که باهم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سراطفال باتکرار عمل وبرقروح شهدیه که بمالند وتاهفت روز بگذارند پس بآب گرم بشویند وبازبمالند تازائل کرداند ازاجلۀ ادویه است وباسرگین کبوتر وآهک وامثال آن جهت کشودن دمل واغتسال موی سربعد بزن جهت رفع چرک وقمل ورشک وبثورا بریه نافع وموی رامجعد کرداند واکثار آن موی راسفید کرداند وبا العبه جهت حکه وجرب ورفع آثاروچون درخرقۀ صوفی اندازند وبزور برحزاز وقوبا بمالند زائل کرداند وباهموزن آن نمك در حمام بدستور جهت حکه وجرب ریش شده وچون بانیم وزن آن سلیقون که زنجفرمحرق است که هر نیم نامند وهم چند آن آهک آب دیده درهم نموده برموی ریش خضاب نمایند درحمام بعد ازان که ریش راپاک شسته باشند که نموست وچربی دران مطلق نمانده باشد ونیم ساعت صبرکنند موی راسیاه کرداند وپیری رابرد وباادویۀ مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه ونضج آنها واکثرامراض جلدیه مناسب ومجرب وشیاف آن مسهل خلط خام ورافع قولنج ومخرج کرم مقعده خصوصاً دراطفال ومدربول مقدارشربت آن تادومثقال وچهاردرم آن کشنده است بجراحت امعاواحشا وذرورسوختۀ آن درظرف سفالی جهت ناصورسفید که موضع رااول بآب گرم پاک بشویند وخشك کنند پس بران بپاشند مجرب وآب آن خصوصاً آب اول تیزآب است وآشامیدن آن قتال تاچهاردرهم بسوزش حلق ومعده ومجاری غذا وقی واسهال شدید وبسا باشد که اعضای باطنی رامتقرح وسوراخ کرداند ومدارای آن همچنین صابون خورده قی نمودن بآب گرم وروغن کنجد است باکل وبعد ازان آب گوشتهای چرب باروغن بادام نوشیدن وآشامیدن ماءالشعیر باروغن بنفشه وقی نمودن بدان وآشامیدن مرق دجاج باحب یقطین پخته وباکی نیست بآشامیدن یکدانگ کافور ومالیدن تیزآب برمحل لسع وعض حیوانات سمی جاذب ومانع انتشارآنست وبتقرح دفع کرداند

صاصفراس

* صاصفراس * بفتح صاد والف وفتح صاد وسکون فاوفتح راوالف وسین همه مهمله * ماهیت ان ازادویۀ جدیده است که ازبلدۀ مسمی بفلوریده ازبلادارض جدید می آورند وآن پوست درختی است بعضی ضخیم وبعضی نازک شبیه بدارچینی درشکل ورنك وبو وطعم آن قریب برازیانه وباحدت وعطریت ودرخت آن شبیه بدرخت صنوبرد رمنبت وسائراوصاف وباحدت وبرگ آن مدورمشرف بسه شرفه وچون خشک شود خشبوگردد زیاده ازتازۀ آن وتنۀ درخت آن شبیه بکمثری درقطروسبزرنك مائل بتیرکی ودرصلابت ورخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله درحرارت وبرودت ورخاوت وصلابت ومستعمل بیشترقشرآن است * طبیعت ان درابتدای سوم گرم وخشک وچوب آن دردوم یعنی گرمی وخشکی قشرآن زیاده ازچوب آن * افعال وخواص ان ملطف ومرقق رطوبات لزجه ومقطع آنها ومفتح سدد عتیقه درجمیع مجاری ومنضج اخلاط غلیظه ومقوی اعضای رئیسه وضعیفه وقوی وموافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه وحرارت ذاتیه ودافع جمیع امراض ناشیه ازمادۀ باردۀ رطبه بتعریق وادرار وضیق النفس وسرفۀ کهنه وفواق رقی

وغثیان وهیضه وسوء المزاج بارده ازمعده وکبد ومثانه و وجع گرده ومفاصل قدیم حادث ازمادهٔ بلغم ومدر بول وحیض ومحلل ریاح غلیظهٔ محتقنه درمجاری بول ومنی وزائل کنندهٔ عسر البول حادث ازسنگ گرده ومثانه وازغرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید واسهال نیز باوجود یبسی که دارد بسبب فادزهریت وجهت امراض سمی بتمامی خصوصا طاعون وحمی ربع ونائبه ووبائیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه ازقشرآن دردهان وفروبردن آب آن درایام وبا بسیارنافع ومانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه ونیزجهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج دراوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیزنافع ولیکن مناسب محرورالمزاج وهمچنین یابس المزاج نیست مگرنزد احتیاج وضرورت برای طبیب حاذق وتدبیر او جهت آنکه استعمال او درچنین مزاجی خطرناک است بحدی که تدبیر واصلاح آن دشوار وطبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظهٔ مزاج وسن وبلد وفصل ومرض وغیره نموده باادویهٔ مصلحه ومبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق درعلاج هزال مفرط باادویهٔ مسمنهٔ بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته وتسمین حاصل شده جهت آنکه ازشان این دوا است بدرقه ورسانیدن قوای ادویهٔ که ترکیب یافته نموده اند بسوی محل مقصود پیش ازفتور وقوت وسقوط تاثیرآن بسهولت ولهذا انفع آن درامراض متضاده بزرگ وبسیار است باادویهٔ مناسبهٔ هرعلت وطرق استعمال آن بوجوه کثیره است واشهر واقوی همه آنست که بگیرند چوب باقشرآن پنج درهم یاشش درهم بحسب رای طبیب واقتضای وقت وبکارد ریزه ریزه نموده دریکصد وپنجاه درم آب یکشب ویک روز بخیسانند پس دردیگ کرده سرآن رابسته بنحویکه مطلقا بخارآن بیرون نرود پس درظرف گلی لعابدار بآتش ملایم طبخ دهند تادوثلث آن برود وپنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تاگرمی آن کم شود پس سرآنرا کشاده صاف نمایند وباشکر پنج مثقال ویابدون آن نیم گرم بیاشامند وبرثفل آن ده وصد درم آب داخل کرده بآتش ملائم جوش دهند تایکصد درهم بماند وصاف نموده بجای آب هروقت که تشنه شوند بیاشامند وهمچنین تابیست ویکروز یاچهل روز بحسب رای طبیب وکلفت ومشقت پرهیزازمحافظت هوا وغیرآن بطور چوب چینی نیست وجهت هرمرض باادویهٔ مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند

صاصلی

* صاصلي * بفتح صاد والف وکسر صاد مهمله ولام ویاآخر حروف وصوصلا وشاصلی نیز وبیونانی ارتینوس غالا نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بحلفای تازه روئیده وازان کوچکتر وشاخهای آن باریک ونرم ونازک وزود شکن مائل بسفیدی بقدر دو وشبر وبالای آن متشعب بسه چهارشعبه وتازهٔ آن ماکول واندرون گل آن سفید وتخم آن شبیه بشونیز وازان سبزتر وقائم مقام شونیز وخبازان بزبان میباشند بجای شونیز وبیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام ولپختهٔ آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی ویانوعی ازان باشد زیراکه شبیه بدان است در ماهیت وخواص وافعال * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت درد فواد وابرده ورياح فم معده نافع وتخم آن درافعال شبیه بشونیز است وبسیار خوردن بیخ آن محرک باه ونافع وجع فواد بارده است

صامریوما

* صامريوما * بفتح صاد والف وفتح میم وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وفتح میم والف لغت سریانی است واهل اندلس ترنشول وبدیار مصر گیاه عقرب وبعضی عربان آن را غبیرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است وبعضی لاجوردیه جهت آنکه رنگ عصارهٔ گل آن لاجوردی است وگویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا لچالو گویند * ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد کبیر وصغیر کبیرآنرا ازیک بیخ چهار پنج شاخ میروید وشاخهای آن پرشعبه وبرگ آن شبیه

برک هیبه وازان کوچکتر وزغب دارد با خشونت وگل آن سرخ لاجوردی ومنتهی مانند نبالهٔ عقرب منبت آن زمینهای خشن وصغیر آنرا برگ کوچکتر ومدور وساق آن مفروش بروی زمین وگل آن لاجوردی ومنبت آن کنار آبها وجاها که آب دران ماند وبرطرف گردد ومستعمل برگ وساق وتخم آن است وبیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند * طبیعت آن گرم وخشک دردوم وحرارت آن زیاده از یبوست آنست * افعال وخواص آن محلل وجالی ومسهل بلغم ومرهٔ سودا ومدر حیض ومخرج جنین وتریاق سم عقرب ورتیلا وآشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ وگل وتخم با عسل وبادیانه شمرین نمود * جهت اسهال مرهٔ صفرا وبا شراب جهت رفع سمیت عقرب ورتیلا وهمچنین آشامیدن ده درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند وگفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبهٔ تب ربع بیکساعت وسه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب موثر وضماد آن جهت رفع ثآلیل وتوبا مقعد وضماد برگ آن با شیر جهت تحلل اورام حجب دماغ اطفال ونقرس والتوای عصب وآشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی ویا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده وامعا وضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده آ ریخته نافع وگویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب ورتیلا است مضر بسپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا ده درم وصاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب السمنه را ماریوما دانسته ولیکن لود درحرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* صاب * اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ وتند باشد وبرقثاء الحمار وبرکاهی که بنوع آن تند وتلخ است نیز اطلاق مینمایند

* فصل الصاد مع الباء الموحدة *

* صبر * بکسر صاد وسکون باوراء مهمله وبفتح اول وکسر دوم نیز آمده وآنرا صبارا نیز نامند لغت عربی است وبسریانی علوی وبیونانی ایقرا والیا وبرومی نیز الوا وبهندی ایلوا والوا وبلوا بول سیاه ودربنگاله مصبر نیز نامند ودرخت آنرا اهل شام ونواح آن صبارا وبهندی گیکوار نامند * ماهیت آن عصاره وبعضی گفته اند صمغ درختی است ببلندی یکقامت ودربعضی بلاد کوتاه تر ودربعضی بلند تر میشود وازبیخ آن برگهای بلند ده عدد وزیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل واز آن بسیار بلند تر تا یک ذرع واندک عریضتر وطرف پائین برگ آن عریضتر وضخیم تر از طرف بالای آن وسر آن باریک وبر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه دوردارد ازهم وجوف آن متخلخل ومملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصارهٔ آنست که خشکیده ها میکنند ویا درظرفهای کشاده خشک مینمایند وچون برگهای آن بلند شود وکهنه گردد از بیخ آن دروسط برگها شاخی میروید قریب بلند یعنی پراز رطوبت عسلی با اندک حلاوتی وحدتی وکریه الرائحه وبرسر آن ثمری شبیه بغورهٔ خرما ودرآخر سرخ میگردد وبیخ آن بقدر شلغم بزرگی ونر وماده میباشد علامت نر آن آنست که دو طرف ثمر آن باریک وماده آن را متساوی وجمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت وگفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که ازجزیرهٔ سقوطره که بردمنهٔ دریای قلزم وسرحد حبشه ویمن واقع است ودران جزیره کندر ومقل ودم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد وصبر آنجا زرد وزعفرانی تیره سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صاف کبدی شکل زود شکن میباشد واجزای آن درحین شکستن ریزه ریزه میشود وبهترین آن ومستعمل ازداخل وادویهٔ عین وخالص از رمل وسنگ ریزهٔ خوشبوی آن است که با حدت ولذع باشد وبوی مر ازآن آید چون نفس گرم بدان رسد ودوم هندی وآن زرد کمرنگ مائل بسیاهی غیر صافی واز سقوطری در اوصاف مذکوره

کمتر وضعیف العمل ترنصوص ازداخل وسوم سمیخانی بفتح سین مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح خاء معجمه والف وکسر نون ویاء نسبت نام بلدی از بخارستان است وآنرا صبرفارسی نیز نامند واین زبون ترین اقسام است وسیاه رنگ غیر صافی شبیه بلردی ورملی ودیرشکن وبدبو وسخیف وسبک وبسیار ضعیف العمل از خارج واز داخل غیر مستعمل ومحمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بحضرمی واین بعد از سقوطری وبهتر از هندی اوفارسی است وبعضی این قسم رابیمانی گفته اند وقوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل واز چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل وغیر مستعمل وباید که مبالغه درسائیدن آن نمایند تا بتحمل معده بچسپد وخوف عمل نماید وحواملان وصفراوی مزاجان ومحرورین وصاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعا وماساریقا وجگر وعلل مقعده وبواسیر وکسانیکه در ابدان ایشان خون غالب وعروق شان ضیق باشد ودرهوای بسیار گرم ویا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند وهمچنین هنگام بودن طعام درمعده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد وصبر را مغشوش با اقاقیا وصمغ عربی وامثال اینها مینمایند وفرق براتحه وطعم وصلابت آنست که اهل خبرت میشناسند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی درسوم خشک وبعضی در اول خشک گفته اند وقول اول اصح مینماید وتلخی طعم وقبض آن دلالت برمرکب القوی بودن آن دارد واین اقوی است * افعال وخواص آن مفتح سدد وکبد وغیر آن ومحلل ریاح احشا ومسهل اقوی هر خلطی های مجتمع درمعده وسر ومفاصل وغیرها وضعیف الاثر درغیر آن وجاذب از اقاصی بدن ومنقی معده وعروق از اوساخ ومسهل ومخرج سودا وبلغم غلیظ ومائی وصفرائی وزائل کنندهٔ یرقان بقوت اسهال وتفتیح سدهٔ کبد وبهترین دوائی است برای معده ومنقی ومقوی آن است ومقوی قوت باصره وسائر حواس ودافع مالیخولیا وحدیث نفس واکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است ومنوم ومجفف بی لذع خصوصا مغسول آن وملصق نواصیر غائره ومدمل قروح عسرة الاندمال خصوص که دردبر ومذاکیر باشد ومانع خباثت مواد آنها است واگر بیش از بر آمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیمدرهم وروز دوم یکدرهم وروز سوم یکدرهم ونیم وقدری بران موضع کذارند مادهٔ آن را بتحلیل برد ویا طل سازد وآشامیدن یکمثقال ونیم آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید بقوت وتنقیهٔ آن کند از فضول وبا ماء العسل اسهال بلغم وصفرا نماید وگاه است که چون صبح وشام چند حبه از آن با مصلحات آن وراتینج وعسل کفگرفته بقوام آورده سرشته فرو برند بآب گرم اسهال بطن نماید وفاسد نگرداند طعام را درمعده واوجاع معده را درنکرو زائل کرداند وبا مصطکی منقی دماغ وبا غاریقون جهت مفاصل وربو وتنقیهٔ سینه وبکدرم آن با آب سرد جهت نفث الدم وبرقان وبا گل سرخ ومصطکی جهت امراض معده وبا ادویهٔ مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه واخراج اقسام کرم معده وامعا وامراض اطفال وکرده ورفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم واعادهٔ کردن شهوت طعام باطل شده واصلاح والتهاب حادث از لیاة از حرارت صفرای کائن درمعده وبا ادویهٔ مسهله ورفع ضرر آنها از معده چون با طفال شیرخواره با ادویهٔ مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید واگر بطفل نخورانند وبمرضعهٔ او بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیرا ودر طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پی هم هر روز مقدار یک مثقال آنرا بخورند وسه روز ترک نمایند وباز سه روز بخورند وهمچنین عقدها وگرههای مزمنهٔ قدیمه را بتحلیل برد مقدار شربت معتدل آن یک مثقال ویک نیمدرهم

آن مسهل وهمه درهم آن منقي اخلاط فاسده واكثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام وجراحات دو وزن آن
حضض مكي ودر اسهال نيم وزن آن تربد وقدري مقمونيا وگفته اند بوزن آن افسنتين ونصف وزن آن زعفران مضر امعا
ومعده وكبد ضعيف ومقعده بجهت آنكه مرخي ومفتح افواه عروق مقعده است ومورث سحج مصلح آن در امعا كثيرا ودر
ضعف معده وكبد برگ گل سرخ ومصطكي ودر مقعده مقل وچرب نمودن آن موضع بروغن گل يا روغن بنفشه ويا پيه بز و
مقوي فعل آن عسل رازيانه وهليلهٔ زرد است واقسام زبون آن گاه باشد كه تا سه روز در معده بماند باعث قلق وكرب
گردد واصلاح آن عند الضرورة زيرا كه استعمال آنها بي ضرورت جائز نيست غسل آنست بگلاب وبابرگ گل سرخ
ومصطكي وافسنتين ومقل وماء العسل ويا باطبيخ افاويه وحسل آشاميدن واكتحال آن مقوي باصره وسلاق وحكه وجرب
وغلظ اجفان وپر كنندهٔ قروح غائرهٔ چشم وچاق كنندهٔ آن وقاطع دم منبعث بسوي آن وطلاي آن باروغن گل جهت
قروح چشم وجرب واوجاع آنكه ازجانب موافق باشد وتجفيف رطوبات آن وبرپيشاني وصدغين جهت تنقيهٔ فضول
صفراوي از دماغ وتسكين صداع وبانمك ونطرون برپيش سر جهت منع نزلات بارده وتسخين دماغ وتجفيف رطوبات آن
وباآب برگ بارتنگ وباسركه جهت قروح رطبهٔ سر اطفال وبااقاقيا جهت استحكام شيون سر ايشان وباآب برگ بارتنگ
جهت قروح بيني وگوش وباروغن گل وي شيرين جهت جراحت بيني وبامورد وشراب جهت سياه كردن موي سر وريش
ودفع قمل وروييانيدن موي كه ازكچلي ريخته باشد وباعسل جهت ضربه وسقطه كه خون دران مرده بنفش شده باشد و
رفع آثار جلد ونزلات وصداع وتحليل اورام بارده ونمله وباد سرخ وداخس وقروح خبيثه واوجاع ظهر ومفاصل و
بواسير وبامستور باشراب وعسل جهت كوفتگي اعضا وعضلات وطرف زبان ولثه واورام دهان ومنخرين وقروح عسرة
الاندمال خصوصا كه برانف ومقعده كبير ودبر باشد وباآب كشنيز تازه وسركه جهت حمره وشري وباشراب حلو جهت دانهاي
بواسير وبرآمدگي وآويختگي دانهاي آن وقطع آمدن خون ازآنها وشقاق مقعده وباآب كندنا جهت اسقاط دانهٔ بواسير
اما بايد كه بعد ازاسقاط اسرب را باروغن گل سائيده بران موضع بمالند ومطبوخ آن باآب كندنا وسلخ الحيه جهت
سقوط دانهٔ بواسير وامراض مقعده باتكرار عمل بي نظير وطلاي آن بتنهائي ويا با ادويهٔ مناسبه بربدن موتي حافظ اجساد
ايشان ازتعفن ووزود ازهم پاشيدن وضماد محلول آن درروغن صوف كه ازطبخ برآورده باشند براعضا جهت تسكين وجع
حادث ازرض وقمع وغسول آن باسركه جهت حزاز وسعفه وداءالثعلب وبخور آن وگرفتن دخان آن باانبوبه وباقمعي
جهت ربو بامداومت بران بهترين دوائي است وتحقين بدان جهت بواسير نافع وذرور آن مجفف زخمها والتيام
دهندهٔ آنها وجهت قروح قضيب وفرج واعضاي عصباني بنهايت مفيد وباستخوان پوسيده باسويه جهت دفع اكله
وبواسير وقروح خبيثه مجرب وزنان اهل هند را دستور است كه چون شكم اطفال شيرخوارهٔ قبض ميشود وازان درد و
وجع بهم ميرسد صبر را باآب حلكرده برگ تانبول بنكاله ماليده گرم كرده بزير ناف ايشان مائل بطرف چپ موضع كبد
را بجهت مضرت آن مران رانگذاشته مي چسپانند اسهال مي آورد ودرد وجع آنرا زائل ميكردانند وگويند كه چون
قطعهٔ ازبرگ راشق نموده وبران زرد چوبه وقليلي افيون نرم سوده بپاشند وبرورم كش ران كه هيارك نامند گرم كرده
بندند بتحليل برد وصبر مغسول ضعيف العمل تر ازغير مغسول وحدت ولذع آن كمتر جهت آنكه اجزاي لطيفهٔ مسهلهٔ آن
زائل ميگردد ويا ناقص اما نفع آن ازبراي معدهٔ ضعيف بيشتر ازغير مغسول وهمچنين براي اكثر امراض چشم ودمتور

غسل آن د رقرا با دین ذکر یافت وازادویهٔ شریفه وجزو اعظم ایارجات وشبیارات واکثر حبوب مسهله است ودواء الصبر وضماد وطلا وقرص ومطبوخ ومعجون ونقوع آن درقرابادین مذکور شد *

*صبتی * عصارهٔ سناکي است که ازان قرصها سازند جهت رفع اورام بغایت نافع است *

* فصل الصاد مع الحاء المهملة *

* صحناة * بفتح صاد وسکون حا وفتح نون والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیانه نامند * ماهیت آن درقرابادین مذکور شد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مجفف رطوبات معده وقاطع بلغم وجالي آن ودافع بد بوئي دهان که از رطوبات نازلهٔ معده ویا ضعف آن باشد وجهت فالج وامراض بارده ورجع ورک وتقویت هاضمه وبرانگیختن اشتها نافع مضر محرورین وسوداوی مزاجان زیراکه محرق خون ومولد خلط ردی وسودا وامراض حادثه ازان ومورث تشنگي وتعفن اخلاط وجرب وحکه وصداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل ومغز کاهو ویا سرکه وترشیها استعمال نمودن است

فصل الصاد مع الدال المهملة

* صدف * بتحریک صاد ودال وفا بهندی سیپ وبفرنگی بلینه نامند * ماهیت آن گویند با حلزون مرادف است وشاید حلزون اسم جنس باشد وصدف نوعی ازان یعنی انچه پوست آن بسیار صلب وبهن شبیه باستخوان ودر صلابت ورخاوت مابین حجر وعظم باشد آنرا صدف وانچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند وحلزون در حرف الحا مذکور شد ومراد از مطلق آن صدف مروارید است وبیان صدف مروارید در لولوٴ انشا الله تعالی خواهد شد ودر قرابادین ذکر یافت وبهترین آن آنست که از آب شیرین باشد * طبیعت آن بعضی گرم است و بعضی سرد وبعد سوختن گرم ولطیف میگردد وخشکي محرق آن زیاده ازغیر محرق آن * افعال وخواص آن ملطف وجالی وحابس اسهال ونفث الدم ونزف الدم وجهت تقویت لثه ورفع زخمهای آن وآکله وجلای دندان شربا وذرورا وسنونا ونفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلي آن در بیني جهت رعاف واکتحال آن جهت قرحهٔ چشم وسلاق وشعر زائده وضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران براجفان مانع روئیدن شعر زائد وبا سرکه چون بسر شند وبرثآلیل وبواسیر کذارند زائل سازد ومجرب وسنون صدف محرق بانمک جهت درد دندان وتجفیف لثهٔ سست شده واستحکام آن ودفع تعفن جراحات متعفنه وگفته اند که آنرا بسیار نباید ساٸید تا معین باشد بر قوت جلاء آن وضماد آن جهت استسقانافع اما باید که از بدن جدا ننمایند وبگذارند که خود بخود بریزد وبرص آن در ین فعل اقوی است وطلای آن با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگي آتش وبا آب گرم ویا روغن گرم ویا ادویهٔ مناسبه جهت کلف وبهق ورونق بشره وچون با سرکه بمایند وبر بنا گوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد ومالیدن سوختهٔ نرم سودهٔ آن براوجاع بارده رطبه مسکن وزائل کنندهٔ آنست جالینوس گفته که صدف منقی محرق بالخاصیة رانع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر وبستن گوشت آن برعضو وجاذب پیکان استخوان بظاهر وخوردن آن زائل کنندهٔ سابرریاح ومرد یها از بدن وضماد آن بزیرناف وبرقطن مقوی باه وآشامیدن امراق لحوم اصداف صغار مسهل بطن وصدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن وقد مین بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن وچون باسرکه بیاشامند طحال را زائل سازد

* صدف البواسیر * معروف بخف الغراب است ودر ساحل دریای قلزم وحجاز بسیار است وشبیه بحلزون مگر آنکه

باطبقات رىل بو ربنفش مائل بسياهى و دريواحل تلزم معروف بركيه است وبخور وضماد محرق آن با عسل جهت بواسير وثآليل وزحير نافع *

صدف الفرفير
صدف الفرفير كه نر نورنيز نامند نوعى صدفى است مائل بسياهى ودرغايت صلابت بخور آن مخرج مشيمه ورافع اختناق رحم واكتحال محرق آن بغايت جالى است *

فصل الصاد مع الراء المهملة

صريمة الجدى
صريمة الجدى بفتح صاد وكسر را وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح ميم وتاء مثناة فوقانيه والف ولام وفتح جيم وسكون دال مهمله وياء دال اس آنرا سلطان الجبل نامند * ماهيت آن نباتى است شاخهاى آن غليظ كرهدار كه ميپيچد بر ميوار خود وبرگ آن شبيه ببرگ لبلاب كبير وازان كوچكتر وگل آن سفيد وخوشبو وثمر آن مانند ثمر لبلاب وبالزوجت واندك حرافت منبت آن جبال ومواضع خشنه * طبيعت آن در آخر دوم كرم ودر وسط آن خشك وتا اول سوم نيز كرم گفته اند * افعال وخواص آن آشاميدن تخم آن مفتح سدد ومدر بول ومابين بطن ومخرج مشيمه ومنقى رحم از فضلات وهرروز يكمثقال آن با شراب سفيد وامثال آن بقدر نيم رطل جهت عسر نفس وتنقيهٔ رحم ورفع طحال وسموم مفيد مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا ده درهم وبوئيدن گل آن مقوى دماغ ومنشط ومحرك باه وبيخ آنرا منفعتى ننوشته اند *

صرد
صرد بضم صاد وفتح راء ودال مهمله جمع آن صردان آمده * ماهيت آن مرغي است كه بفارسي سبزكرا وترنشك اندركاك نيز نامند وبعربي سوام وكنيت آن ابو كثير وآن طائريست ابلق سر ومنقار آن بزرگ وارا برس يعنى كف پا وانكشتان بزرگ است ودیده نميشود مگر بر شاخهٔ درخت وكسى راه دست بر ان نيست وبسيار شرير النفس كوبزنده ودشمن گوشت است وآنرا صفير مختلف است هر طائر يرا كه خواهد صيد نمايد بزبان آن صفير برمى آورد وبزبان آن نزد خود ميطلبد وچون طائر بسيار نزد آن جمع شدند بهر يك كه خواهد حمله مينمايد وبمنقار خود كه بسيار تيز است گرفته از ميان تداورد ونيمه كرده ميخورد وهميشه كار آن اين است وماواى آن سر درختهاى بلند وقلاع وحصون است ودر حديث از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم مرويست كه آن حضرت بدست بن قانع صرد ديدند فرمودند كه اين اول طائريست كه در روز عاشوره روزه نگاهداشت ونيزد رحديث ديگر وارد است كه نهى فرمودند از قتال مورچه وزنبور عسل وصرد وهدهد وگوشت آن حرام است *

صرصر
صرصر بضم دو صاد مهمله ودرميان وآخر راء ساكنهٔ مهملتين وبفتح هردو صاد نيز آمده لغت عربى است جمع آن صراصر وبسريانى وبشيرازى چهرڤريسك واهل اندلس جعاله وبفارسى چرواشك وعربان صراد الليل وباصفهاني زنجره وورتنكا بن جيك وهندى جهينگر نامند * ماهيت آن حيوانى است معروف شبيه بملخ وبسيار كوچك ودرختها وباغها وشكاف ديوارها ميباشد وشبها بسيار صدا ميكند بصدا طولانى متصل بهم خصوص در گرما وشبهاى تار* طبيعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن خوردن بريان آن جهت اوجاع مثانه وسائيده خشك كرده آن با فلفل جهت قولنجيكه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع كه از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل وفلفل بحسب قوت وشدت وضعف وخفت علت با آب گرم ويا جلاب عسل ويا شكر بياشامند در ساعت تسكين دهد ومجرب دانسته اند وقطور زيت مطبوخ آن دران خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسكين درد گوش وكو بيدن چون ده عدد يا سه عدد آن را درانبوبهٔ نى

کرده وسرآن بند کرده زیر بالین کنند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

* فصل الصاد مع العین المهمله *

* صعتر * بفتح صاد وسکون عین وفتح تاء مثناة فوقانیه ورا مهمله وصعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده ولیکن اطبا بیشتر بصاد مینویسند تا ملتبس ومشتبه بشعیر نشود وبشین معجمه وبزای معجمه نیز آمده وبرومی ازموش وبیونانی صعتروس را وریغامن وبفارسی ایشن واوشن وبترکی کلکیك وباصفهانی اویشم وبهندی ساترنامند * ماهیت آن برگ گیاهی است وانواع میباشد بستانی وبری وجبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند وبرگ بستانی مدور وبرگ بری بعضی طولانی ریزه وبعضی برگ آن نازک وجبلی عریض ومدور وآنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزیست وصعتر شوار نیز نامند وانواع دیگر نیز میباشد وهمه در طعم تند وخشبو وگل همه کبود بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست ودراز برگ آن بهتر ازمدور برگ آنست * طبیعت آن درآخر دوم گرم وخشك وبعضی در اول سوم گفته اند وگرمی وخشکی جبلی آن زیاده * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع ومجفف ومحلل ریاح وبلاغم وملطف اغذیهٔ غلیظه ومبهی ومشهی غذا ومنقی ریه ومعده وجگر وامعا ازرطوبات وبلاغم ومانع صعود ابخره بدماغ ودافع جشای بلغمی ومسکن وجع دندان وورک حادث ازعرق ومدر ووجع مثانه ورحم ومدر بول وحیض وباقوت تریاقیت وخوردن آن باآب انجیر جهت ربو وسرفه وباانجیر خشك عرق آورد ورنگ رو را نیکو کرداند وخوردن ادویهٔ مسهله باآب صعتر مطبوخ رافع تخمه وعفونت غذا وترش شدن آن وغثیان ووجع فواد وقولنج ریحی وثقلی بلغمی ومغص ومخرج اقسام کرم معده وحب القرع وبدستور باعسل واگر پیش از ادویهٔ مسهله بخورند باعث تهیهٔ اخلاط است برای دفع بسهولت باسانی وباآب کرفس جهت تفتیت حصاة وعسر البول وبامیبختج جهت دفع مضرت شوکران وافیون وباسکنجبین جهت رفع مضرت جنین وبابادروج وترب جهت وجع ورک وثقل حاصل ازرطوبات شربا وضمادا وباروغن زیتون جهت انواع مغص وآشامیدن سرکه که صعتر دران خیسانیده وبا سکنجبین مصنوع ازان هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب وباپنیر تازه جهت تسمین بدن وباخیارزه جهت کوفتگی عضل وسعده وجگر ولعوق آن باعسل جهت ورم ملازه وریه کرم سرنهٔ رطوبی وعقرب گزیده وسایر هوام ومضغ آن جهت تسکین درد دندان وتقویت بصر وسفوف آن بامثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره وتقویت چشم وبااطعمهٔ غلیظه باعث خوشبوئی وسرعت انحدار وزیادتی لذت ولطافت آنها است مانند هریسهٔ گندم وباقلا وعدس وکله وپاچه وگوشت گوساله ومانند اینها ومحلل ریاح ونفخ آنها وباجمیع بقول مضرهٔ عین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها وباسرکه بهترین نان خورشی است وآشامیدن سه درم آن باعسل جهت گزیدن عقرب وسایر هوام ومضمضهٔ آن باسرکه وزیره جهت درد دندان وکلو واکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض وشب کوری وسعوط آن باروغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ وقطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه وباشیر جهت تسکین وجع آن وضماد آن باعسل جهت اورام صلبه وعرق النسا ووجع ورک وباروغن زیتون وزیره جهت برآمدگی ناف اطفال ورفع ریاح جوف ایشان وباسویق جهت تحلیل اورام بلغمی وباکندم جهت وجع ورک وضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب وحکه ویرقان ورائحهٔ بخور آن وانتراش بدان جهت گریزانیدن هوام وآشامیدن مطبوخ شاخهای آن بامثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیهٔ خون غلیظ بالخاصیة موثر وگل آن مسهل مرهٔ سودا وبلغم اما ضعیفتر از افتیمون و

تو يترا زحاشا چون دومثقال آنرا باسركه ونمك بياشامند اسهال سودا وبلغم نمايد وادرار بول وحيض كند وعصارهٔ گل تازهٔ آن محلل ورم عضل دوطرف زبان ولهاة وقلاع دهان در آخرعلت ومربای آن باشكر ويا عسل وبدستوركلقند دومثقال آن دردفع سموم وامراض بارده قوى الاثر وچون شب وقت خواب مقدار يكمثقال آنرا بخورند وبخوابند وملازمت بران نمايند منع صعود ابخره بدماغ ونزول آب بچشم نمايد وذهن را تقويت بخشد ورنگ رو را نيكوكرداند وروغن گل آن بتنهائى با جميع اجزاى آن بدستورمقرر جهت جميع امراض بارده مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا واوجاع ظهر ومفاصل وخصوصا قولنج وامراض نواحى معده وامعا بهترازروغنهاى ديگروتخم آن درجميع افعال قوى ترازبرگ آن و مفتح سدد ورافع يرقان ومهيج باه وخائيدن آن مسكن درددندان ومحرك اشتهاوچون درناندا خل نمايند دافع ضرر ماكولات ومعين بربا ومبرودين ومضر بمضرور ئه مصلح آن سركه مقدارشربت آن تا پنج مثقال است *

* فصل الصاد المهملة مع الفاء *

* صفراغون * بفتح صاد وسكون فا وفتح راء مهمله والف وضم غين معجمه وسكون واو ونون * ماهيت آن اسم فرنگى مرغى است قريب بگنجشك خاكسترى رنگ مائل بزردى وسبزى ومنقار آن باريك ودم آن اندك بلند وبران نقطهاى سفيد ودرموسم سرما بيشترظاهرميگردد وبرلب جوى وحوض نشسته صفيرميكند ودم خود را دائم حركت ميدهد بيشترسنگ ريزه ورريزهاى خشت ميخورد بعربى ابوالمليح وبفارسى دم جنبانك ودمتچه وبشيرازى مرغك شفا وبهندى ممولة وكهنچن نيزنامند * طبيعت آن گرم وخشك دردوم وگوشت آن تلخ باقوت ترياقيت * افعال وخواص آن خوردن گوشت خام وبدستورمحرق آن باماء العسل جهت تفتيت سنگ گرده ومثانه وعسرالبول بسيارنافع ومدر وتقويت

* فصل الصاد مع اللام *

* صل * اسم قسمى ازمار است كه روى آن مدورباشد وگويند شنيدن آواز آن كشنده است

* فصل الصاد مع الميم *

* صمغ * بفتح صاد وسكون ميم وغين معجمه وبفتح ميم نيزآمده لغت عربى است بيونانى قوميون وبسريانى قاموز وبرومى ديثون وبفارسى ارد وبشيرازى ازدو وبهندى گوند نامند * ماهيت آن رطوبتى است كه ازتنهٔ بعضى اشجارتراوش ميكند ومنجمد وخشك ميگردد وصمغ هرنباتى درجاى ذكرآن مذكورشده وميشود ومراد ازمطلق آن صمغ عربى است كه از درخت ام غيلان كه مغيلان نيزنامند حاصل ميگردد وبهترين آن زردمائل بسفيدى صاف شفاف براق آنست كه چون درآب اندازند وزمانى بماند منتفخ نگردد وتمام آن گداخته شود وچيزى ازان نماند وگداختهٔ آن صاف وچسپنده باشد وچون قطعهٔ ازان را دردهان بگذارند بدندان وكام بچسپد ومنتفخ نشود بلكه گداخته گردد * طبيعت آن درگرمى معتدل وسرد درسوم خشك وجالينوس گرم دانسته * افعال وخواص آن مغرى وملين صلب وقابض ومقوى معده وامعا وحافظ استخوان ومانع ريختن مواد بسينه ورافع حدت رنگ ابعاد ادويهٔ حاده واسهال صفراوى وجهت دردسينه وسرفه وقرحهٔ رئه وخشونت حلق وقصبهٔ رئه وسينه وتصفيهٔ صوت ومنع انصباب مواد نزلى بسينه ومعين براخراج نفث چون قدرى ازان را دردهان گذاشته آب گداختهٔ آنرا اندك اندك بمكند وغرور برند ويا درحبوب ويا در ادويهٔ مناسبه داخل كنند واز دومثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال وسحج امعا مجرب وبريان آن باروغن گل سرخ قاطع سيلان خون جميع اعضا

است سوای رحم وبواسیر وحابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده باشد یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم ونزف الدم صدروریه وسائر اعضای داخلی سوای رحم وبواسیر مجرب وبدستور با شیر بز تازه دوشیده وطلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش وقطور آن با گلاب جهت رمد وسلاق مجرب بغایت مفید مضر سفل مصلح آن کثیرا وگویند گلاب وصندل بدل آن صمغ بادام وحب الآس است

صمغ البلاط

* صمغ البلاط * بفتح باء موحده ولام والف وطاء مهمله لغت عربی است آنرا لزاق الحجر ولزاق الرخام ویونانی اسونلا بمعنی غرای الحجر نامند * درماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام وحجری که از بلاد قومامی آورند میسازند با سریشم جلود وصاحب منهاج گفته بعضی از آن معد نیست وبعضی مرکب از صبر ودم الاخوین وعلك البطم وانزروت وصمغ عربی از هریک یکجزو وازیبق مرجان که بسد است وزاج از هریک نیم جز وبسیار نرم کوفته پخته با آب صمغ محلول سرشته وبر دیوار کچکاری میمالند ومیگذارند تا خشک گردد وهرچند خشك وکهنه گردد بهتر میشود وبغدادی گفته که آن نشارهٔ بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند ومیسایند چند یوم پی درپی وصاحب تحفه نوشته که نشارهٔ بلاط الکبران وغری الجلود است که بسیار مبالغه درکوبیدن وطبخ آن کرده بردیوار رخانها میمالیده اند وسنگفرش خانها را که بلاط عبارت از انست بدان مستحکم میکرده اند * افعال وخواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم والتیام جراحات تازه ومنع آنها از تفتیح قوی وسریع الاثر آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته اند

صمغ الدامینا

* صمغ الدامینا * بفتح دال مهمله والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف * ماهیت آن صمغی است تلخ مائل بسرخی وصاف درغایت حدت وجیش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومسخن ومحلل ریاح ودر مزاج وسائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم

صمغه

* صمغه * غذائی است که از خمیر آرد کندم مثل بغرا ترتیب دهند ودر افعال مانند بغرا است وزمند کورشد

** فصل الصاد مع النون **

صندل

* صندل * بفتح صاد وسکون نون وفتح دال مهمله ولام معرب سندل بسین مهمله فارسی است وگویند لغت سریانی است ویونانی خلوسطقا قیل وبرومی نلوریقا وبهندی چندن نامند * ماهیت آن چوب درختی است عظیم بقدر درخت گردکان وانبه ونیب وشاخهای آن افتاده بر روی زمین وثمر آن درخوشه مانند حبة الخضرا انطاکی گفته که برگ آن شبیه ببرگ گردکان ونرم ونازک است وسه نوع میباشد یکی سفید نباتی رنگ وآنرا صندل ابیض وبهندی چندن ودوم زرد رنگ وآنرا صندل اصفر وبهندی ملاگیر وسوم سرخ تیره وآنرا صندل احمر وبهندی رکت چندن نامند ومنبت آن اکثر بلاد هند وسواحل دکهن وفرنگ است وبهترین از سفید وزرد آن آنست که خوشبو وکم ریشه وصلب وچرب واملس باشد واز سرخ آن انچه تیره رنگ صاف کم ریشه وقوت آن تا سی سال باقی میماند * طبیعت آن سفید وزرد آن درسوم سرد ودر دوم خشك وسرخ آن در دوم سرد ودرسوم خشك * افعال وخواص سفید آن مفرح ومقوی دل ومعده ورادع وقابض وباتریاقیت ومحلل اورام حاره وجالب مواد ومسدد وآشامیدن آن جهت خفقان حار وتپهای تند صفراوی و

التهاب ومنع صعود بخارات بدل دماغ وبرسام وضعف قوت حافظه وذهن ودل ومعده وجگر بتخصیص در محرور المزاج
وبدستور طلا ونیز طلای آن با گلاب وقلیلی کافور برپیشانی جهت صداع حار وبتنهائی ویا با نیم وزن آن انزروت با سفیده
تخم مرغ برپیشانی وصدغین جهت صداع حار ومنع نزلات بچشم وسائر اعضا وبتنهائی ویا باادویهٔ باردهٔ مناسبه جهت
خفقان ووجع معدهٔ حار ورفع بدبوئی نوره وعرق وبا آب برگ عنب الثعلب ویا باآب حی العالم ویا باآب برگ خرفه ویا باآب
طحلب وامثال اینها جهت نقرس حار واورام حاره مانند حمره ونار فارسی ومنع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت وبالخاصیت
طلای آن مورث حرارت وخارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام ومیل معده بباطن ورادع آن مرکه وروغنهای گرم ولطیف
وبغایت مضر باه وقاطع آن ومضر صوت مصلح آن عسل ونبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور وبعضی
اشنه گفته اند وبدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است وصندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح وغیرآن شربا ضعیف تر
وطلاء قویتر از سفید وطلای آن جهت درد سرحار واورام حاره وضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تپ واعیا وباگلاب
جهت رفع قلاع دهان وبدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده وغیرآن صندل
سرخ است ودر مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند برآنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز است که نفوذ میفرماید
اجزای بارده را از خارج بداخل ولهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج وچون باسفید نیست اقوی است از سرخ
در داخل وصاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در
اسهال صفراوی وسرخ را در اسهال دموی وهرد و را باهم در اسهال مختلط باهم ومعهذا از تخم آنرا چون بپاشند جهت
بول الدم وحرقة البول ومرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند واطبای هند باآب زنجبیل تر که بهندی
ادرک نامند استعمال مینمایند وجوارش وحب صندل وخمیرها وسفوف واشربه ومعجون ومفرح آن در قرابادین مذکور شد

صن الوبر

* صن الوبر * بکسر صاد ونون والف ولام وفتح واو وباء موحده وراء مهمله * ماهیت آن انطاکی گفته اقراصی
است که در مغارهای بلاد یمن می یابند وبحجاز می آورند ودر اصل وحقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور
شد وبغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ وبرنگ مرود رمکه آنرا اقراص ساخته
می فروشند وبول الابل نامند ودر حرف الباء مذکور شد ودر وجه تسمیهٔ آن بعضی گفته اند بول جانوری است قریب بجثهٔ
گربه که آنرا وبر نامند چون دران مغارات بول کند وغلیظ ومنجمد وخشک گردد آنرا اخذ مینمایند ونواب مرحوم نوشته اند
ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند وبعضی گویند ابوال تیوس جبلی ست که در مغارات بر
هنگها مجتمع میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن قاطع اسهال
وضیق النفس وامراض بارده وجهت اندمال جراحات خبیثهٔ جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام نافع
وحمول آن قاطع حمل وبواسیر را ضعیف کرده اند وطلای آن باعسل باطول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن گل

صنوبر

* صنوبر * بفتح صاد ونون وسکون واو وفتح باء موحده وراء مهمله لغت عربی است وارزه نیز بسریانی ازرند وبرومی
بقطانیون وبیونانی قلوغیطون نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر وانثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی وآن
درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاطه قوی وبخلال بلندی بقدر یک شبر وسبز تیره رنگ وثمر آن بشکل دل
حیوان وبقدر دل کوسفند وبزرگتر از آن وشبیه بشه رشریفه که ثمر هندیست خانه خانه وبعد رسیدن وخشک شدن ازهم شکافته

میگردد وخشبی است ومغزی ندارد وماکول نیست ودرخت آنرا بفارسی ناژو ناجو وبشیرازی کاج وثمر آنرا پرکاج نامند
وراتینج صمغ این است ودوم جبلی که درسردسیر بهم میرسد وثمر این نیز ماکول نیست واز مطلق آن مراد اینست ودرخت
این شبیه بدرخت ابهل وبسریانی ازرند نامند وچوب این چرب وبجای شمع وچراغ ومشعل میسوزانند وقطرانیکه ازین
بعمل می آید رقیق تر وقلیل المنفعت تر از شربین است وانثی آن نیز دونوع است یکی کبیر وچلغوزه ثمر این است ودر شیروان
واقصی آذربیجان وبعضی جاها از ملک روم وکشمیر وغیرها بسیار بهم میرسد ودوم صغیر وآنرا تنوب نامند وثمر آنرا
قضم قریش وعامهٔ اهل شیراز آنرا فستق نامند اما ثمریکه معروف است نزد عامهٔ اهل شیراز وعراق بچلغوزه فی الحقیقت
از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیراکه دانهٔ صنوبر پهن وبی مغز وثمر چلغوزه مغزدار ومغز آن اندک باریک
فتیله شکل بقدر دانهٔ خرما کوچکی ودر غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد وثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر میآیند ونیز نوعی دیگر از صنوبر میشود
درخت آن متوسط در بزرگی وکوچکی وخوش منظر وآنرا نوش نامند وبرگ آن اندک پهن ومشرف متشعب خوش منظر
وزنان اهل اصفهان وایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا میبندند خوشنما میگردد ودر شربین
اشاره بدان شد ودرخت صنوبر را خزان نمیباشد وحکیم میر محمد مؤمن نوشته که نر آنرا ثمر بی مغز وقطران او زبون تر از
قطران شربین است وماده آن کوچک وبزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار وتنوب نامند وثمر آن مثل دل گوسفند
واز آن بزرگتر ومغز آن با تلخی وسفید وبی پرده رقیق سرخی وقضم قریش عبارت از آنست ودر سمنان کثیر الوجود
وراتینج صمغ آنست وبزرگ آنرا صنوبر کبار گویند ودر گیلان یافت میشود وبسیار بزرگ ومغز ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه
ودرخت آنرا درخت چلغوزه نامند وثمر آن بقدر بالنگی ومغز دانهای آن مثل قضم قریش وبالیده تر وشیرین تر از آن
ودر عراق چلغوزه مغز میوهٔ را گویند که از بحرین میآورند وظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است ودرخت آن بقدر
زردآلو وبرگ آن همیشه سبز ونبوده وثمر آن بقدر شفتالو ومستطیل ودر طعام شبیه بآن ومغز دانهٔ آن دراز وباریک وبا پردهٔ
سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پردهٔ سرخ وبالیده تر وکوتاه تر است وقول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا
که مثل قضم قریش وبالیده تر وشیرین تر از آنست درست است وعبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوهٔ را میگویند
که از بحرین می آورند وظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض وغیر مطابق واقع است زیراکه انبه وتخم آن نه چنین است
وانبه در حرف الالف مع النون مذکور شد ونیز نوشته که ظاهرا صاصفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است
وصاصفراس بدو صاد مهمله ودر آخر آن سین است ودر همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت وبالجمله بهترین
آن تازه سفید بالیدهٔ چرب آنست * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند وبرگ وپوست آن گرم تر
وخشک تر از مغز آن * افعال وخواص آن آشامیدن برگ وپوست آن جهت درد گلو وجراحت شش وقطع رعاف و
خون جراحات تازه ویک مثقال از لحا وبرگ آن با ماء العسل جهت علل کبد وورم وغلظ آن وخشک آن با آب سرد
حابس بطن وذرور آن مندمل مواضع ضرب رسیده وبا آب گرم سوخته خصوصا لحای نوع ذکر آن که اقوی است درین
امر وطلای مخلوط لحا وبرگ آن با مرداسنگ ودخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد وسوختگی آتش وبا موم وروغن
مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد وبا زاج سرخ جهت قروح خبیثهٔ ساعیه وغسل بطبیخ آن جهت

رفع احیا رکچلی وچرک بدن وعفونت عرق وجلوس دران جهت امراض رحم ومقعد ومضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت
درد دندان وبخور آن جهت اخراج مشیمه وادرار حیض بانکرار حمل ودخان آن مانند دخان کندر وقطران است در
نفع جهت ریختن موی مژه وابرو وکداختن ماق وتاکل آن ودمعه وضعف بصر وسلاق وجرب نافع وضماد برک تازه کوبیده
آن جهت نزف الدم جراحات تازه وچوب آن که بدستور چوب چینی وعشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره انسب مناب
چوب چینی در علت آتشک وامثال آن دانسته وچون ریزه نموده با سرکه بجوشانند ومضمضه بدان نمایند درد دندان
را تسکین دهد وصمغ این چوب آنرا چون در دهان نکهدارند ویوست بیخ آن قابض ومجفف ودو مثقال آن جهت اسهال
وسحج مفید وذرور آن جهت سوختکی آتش وآب کرم ورفع الم ضربه وسقطه نافع وحب صنوبر کبار در دوم کرم ودر اول
تر وقوت آن تا یك سال باقی است * افعال وخواص آن مبهی ومشهی طعام ومقوی اعصاب واعضا وباه ومفتح سدد
وکاسر ریاح موذیه حادثه وجهت فالج ولقوه وخدر وکزاز ورعشه وقروح ریه واوجاع مفاصل بارده وامراض جکر وبرقان واستسقا
ودرد کرده ومثانه حادث از حرارت مره صفرا ولعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج ورعشه مجرب وجهت
امراض ریه وتنقیه آن از اخلاط غلیظه وتنقیه کرده وسرفه کهنه خصوصا با دوشاب مفید وآشامیدن آن با تخم خیار جهت
ادرار نمودن بول ومنع قرحه کرده ومثانه وبا عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده وتقویت ابدان ضعیفه وقمع
رطوبات فاسده ومطبوخ تر وتازه کوبیده با یوست آن با طلا که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت سعال
مزمن وقروح ریه ومداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه وسختی کوشت شراب آن که
کوبیده در آب انکور اندازند مانع نزلات وسرفه وهاضم وقاطع اسهال رطوبی واستسقا وضماد آن با افسنتین بر معده
جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا ده درم واز عصاره آن سه درم واز طبیخ آن یك اوقیه وحب الصنوبر
بطی الهضم ومضر محرورین ومصدع ومغثی مصلح آن سکنجبین ونواکه حامضه قابضه است مانند انار وبه وموافق
محرورین ودر ایشان محتاج بمصلح نیست ودر امرباه با کنجد وعسل بهتر که مقوی آنست وباید که زیاده از نیم اوقیه که
یك یکب انه تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل وحب المحلب ودر علل معده واحشا حب الغار
وحب الصنوبر صغار مسهل بعسر است بسبب قوت قبضی که دارد وجهت امراض سینه وکرده ومثانه قویتر از کبار ورد رسائر
افعال مانند آن واکثار آن باعث مغص والتوای امعا مصلح آن در آب کرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست یکروز وکرم
سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است واز خوردن آن زبان وکام وحلق ورم کند ومعده
وروده ها نیز ودر تمام بدن سوزش وحرارت بهمرسد وضعف عظیم رود هد علاج آن علاج ذراریح است

فصـــــــــل الصاد مع الواو

*صوف *بضم صاد وسکون واو وبفارسی پشم نامند * طبیعت سیاه آن کرم تر از سرخ آن واز سفید بسیار کرم
وتر ومجموع آن در آخر دوم کرم وخشك وبهترین آن نرم وخالص آنست * افعال وخواص آن سرخ آن جهت شری
بیعدیل وکاد سرخ آن در شراب کرم ترکوده جهت رفع سرفه ونزلات رتبقه ودرد سینه واوجاع ضربه وسقطه مجرب وبا روغن
کل سرخ محلل اورام وتریاق زخم سك دیوانه کزیده وپوشیدن جامهای پشمین مسخن ومجفف بدن ومورث خارش
وصلب کننده جلد است وافتراش آن جهت صاحبان نقرس نافع ومحرق مغسول وغیر مغسول آن درخواص مانند شعر

است جهت قروح ولحم زائد نافع.

صوف البحر بفتح باء موحده وسكون حا وراء مهملتين *ماهيت آن* چيزيست شبيه بپشم كه از صدف بزرگ مفيدى كه سر آن عريض وطرف دوم آن مائل بباريكي واز اندرون شكافته وشبيه بشيم واندرون آن مائل بزردى وسرخي ودرجوف آن حيواني ايستاده واز راه شكاف آن صوفي برمي آيد *افعال وخواص آن* جهت قطع اسهال وضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سريع الاثر

باب پانزدهم دربيان ادويه كه حرف اول انها ضاد معجمه است

فصل الضاد مع الالف

ضان بفتح ضاد والف ونون بفارسي گوسفند وگوسپند وبره ماده آنرا ميش نامند وبعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است *ماهيت آن* معروف واز جملهٔ حيوانات ماكولة اللحم است ونسبت بحيوانات ديگر بسيار بليد وقابل تعليم نيست واز كمال بلادت برسر ذابح خود مي ايستد ووحشت واضطراب نميكند وهمين يك وجه حليت لحم آن وامثال آنست از حيوانات ضعيف النفس والادراك زيراكه حيوانات قوى ذكي الحس والادراك عند الذبح حرج والم بسيار درمي يابند ونفس آنها را تعلقي ببدن خود ونفس ذابح ميباشد ولهذا اكثر حرام شده الله در شرع شريف وذابحان حيوانات اكثر قسي القلب ميباشند وبهترين آن يكساله ودوساله آنست كه فربه باشد وچهارساله وزياده ازان غليظ وكثيف ومولد خلط فاسد وگوشت گردن وشانه وحوالي آن بهتر از گوشت ساير اعضاى آنست *طبيعت آن* در دوم گرم وتر *افعال وخواص آن* سريع الهضم كثير الغذا ومولد خون متين ومقوى ومسمن بدن وموافق ترين لحوم براى بدن انسان ودل وجگر وگردهٔ آن مقوى دل وجگر ومعده وگرده ومداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت ونسيان وخوردن گوشت آب مهراى آن باسركه وعسل كه مداومت بران نمايند وغذا منحصر بدان باشد بغايت مقوى بدن ومانع غشي ورافع خفقان ولاغرى بدن وبلع نمودن پيه آن بعد از ذبح كه هنوز سرد نشده وهمچنين كداختهٔ نيمگرم آن جهت سرفه ودرد سينه وضيق النفس وحرقة البول بسيار مفيد وگوشت گرما گرم ذبح كردهٔ آنرا چون براعضاى ضربه وصدمه رسيده كه تازه باشد ببندند وچون سرد گردد تبديل نمايند بزودى درد را زائل كند ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرماگرم آن كه اعضا بدان بپيچند وضماد گوشت سوختهٔ آن جهت لسع حيات وعقارب جراره وباشراب جهت كلب كلب واكتحال خاكستر آن جهت رفع بياض عين وطلاى آن باسركه جهت بهق نافع وزهرهٔ آن گرم وخشك وجالى آثار واكتحال آن جهت بياض بتنهائي وباعسل وطلاى آن جهت اقسام قوبا وغسل سر بآن جهت حزاز وابريه خصوصا باعسل وخون آن گرما گرم جهت حكه وجرب ورمنع آبلهٔ اعضاى سوخته درساعت طلاء وسرگين آن بسيار گرم وخشك طلاء وضماد آن جهت تحليل اورام واستسقا والتيام زخمها وباموم وروغن گل كداخته جهت سوختگي آتش وباسركه جهت شرى وثآليل ولحم زائد كه توته نامند وسوختگي آتش وداخس مجرب وضماد دركلاب خيسانيدهٔ آن جهت انفجار خراج ودمل مجرب وشراب استخوان سوختهٔ قبرقي آن قاطع اسهال وسيلان خون وخاكستر شم آن جهت داء الثعلب طلاء ومغسول محرق آن حابس اسهال ودرايام وبار وطاعون استعمال گوشت آن جهت آنكه بسيار مولد خون است جائز نيست وغليظ تر وكثير الفضول وبطي الهضم تر از لحم معز است وسركه وآبكامه ملطف ورافع ثقل آن ومركه اراده تبريد بدن كند درانها طبخ نمايد ويا باقرا تروط ويا كشك ويا سماق ويا با آنها بخورد*

* فصل الضاد مع الباء الموحدة *

* ضب * بفتح ضاد و باء موحدة مشددة بفارسي سوسمار و بهندي گوه نامند و شايد گوه غير آن باشد * ماهيت آن حيواني است كوچكتر از گربه و مايل بسياهي و زردي و دنبالهٔ آن بسيار كوتاه و درشت شبيه بثمر درخت سرو * طبيعت آن در سوم گرم و خشك و مابين و رل و حرذون است در حلب كيفيت * افعال و خواص آن گوشت آن مقوي باه و جائز نيست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنكه مكرب است و عند الاحتياج بايد كه با سركه طبخ نمايند تا مهرا شود و با زيت و كشنيز و زيرهٔ كرماني و عرق نعناع خبسانيده مطيب نموده با كاسني و مغز كاهو و بقول باردهٔ ديگر بخورند و اكتحال سرگين آن جهت رفع بياض عين و نزول آب در آن و طلاي آن جهت كلف و بهق و نمش با سركه اگر قوي باشد و با آب اگر ضعيف و ضماد شق كردهٔ آن جاذب پيكان و خار و سموم جانوران سمي و طلاي پوست سوختهٔ آن مورث بيحسي عضو بحديكه اگر قطع كنند صاحب آن متألم نگردد

* ضبع عرجا * بفتح ضاد و ضم باء موحده و عين مهمله و فتح عين و سكون راء مهملتين و فتح جيم و الف لغت عربي است و حل وجعار نيز گويند و كنيت آن ام عامره است و بيوناني قسميورو بسرياني بدنا و بفارسي كفتار و بهندي چرگه و بجو و بدكهني ترس نامند * ماهيت آن حيواني است بزرگ مانند گرگ و نر و ماده ميباشد و در رفتار و دويدن لنگي ميكند و در وجه تسميه و لنگي آن گفته اند كه چون رطوبت جانب ايمن آن از ايسر آن زياده است لهذا ميلنگد و گويند بسبب آنست كه جانب چپ آن كوتاه تر از راست آنست خصوصا مادهٔ آن گويند بسبب حيله خود را چنان مينمايد تا بمردم و حيوانات ديگر ايذا رساند چون پير گردد از عرج فارغ شود و آنرا متصف باعرج و مونث آنرا بعرجا نموده اند و آن حائض مانند ارنب ميشود و نيز مانند ارنب يكسال نر آن قوي القوة و يكسال مادهٔ آن ميباشد و عوام ميگويند يكسال ماده و يكسال نر ميباشد و در وقت نري سفاد مينمايد و در هنگام مادگي ميزايد و ضعيف القلب و كثير الجماع و حريص بر آن ميباشد و بسيار از حنظل ميترسد اگر شخصي در دست بگيرد از آن ميگريزد و نيز از خواص آنست كه اگر سگ در بلندي ايستاده باشد و سايهٔ آن در شب ماهتاب بر زمين افتد و كفتار در زير آن برود كه سايهٔ مرد در رمم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و كفتار او را بدرد و در روز بسبب گرمي هوا بسيار كم زور ميباشد و شب قوي و گوشت آن حرام است نزد امام ابو حنيفه و نزد مالك مكروه و نزد شافعي حلال * طبيعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشك * افعال و خواص آن آبزن طبيخ آن يعني جلوس در آن كه زندهٔ آنرا دست و پا بسته در ديگي بزرگ دهن كشاده اندازند كه در آن آب جوشان باشد كه شبت و نخود و روغنهاي مناسب نيز در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفي بزرگ كه عليل تواند در آن نشيند كنند و عليل در آن نشيند اما بايد كه آن نفدار گرم باشد كه برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان كه رو بسردي آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و كزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و رياح غليظه مفيد و در قرابادين آبزنات آن مذكور شد و بدستور تدهين بدهن آن كه در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذكوره مفيد و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حميات بلغميه و سوداويه و زردي رنگ رخسار و اوجاع باردهٔ و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نيمدرم از چرك گوش آن مورث جنون و زهرهٔ آن نيمدرم مسهل اخلاط ثلثه و مضر رئه مصلح آن عسل و اكتحال آن بتنهائي جهت حدت بصر و جلاي غشاوه و بياض آن و طلاي آن بعد از كندن موي

زائد پلك چشم مانع روئیدن آن وبا مموزن آن روغن اقحوان که درظرف مس سه روزبگذارند پس طلا نمایند بربیاض عین ونزول آب دران هرماه دوروززائل سازد ومجرب وهرچند این روغن کهنه شود بهتراست وجگرسوخته سائیدهٔ آن نرم اکتحالا جهت روشنائی چشم وزمرهٔ آن نزول ماء درچشم را نافع وتقویت چشم نماید وطلای زمرهٔ آن با پیه شیر جهت جلای بشره وازالهٔ کلف وآب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانهٔ گزیده است ازآب وچون ازپوست آن پیمانه سازند وحبوب را بآن بپیمایند مانع فساد آنها وفساد زرع است وجلوس برپوستین آن مورث ابنه ودافع نقرس وریاح غلیظه ومفاصل وحمول محرق پوست تهیگاه وحوالی آن با زیت جهت رفع ابنه وبدستور مالیدن آن برمقعده وحوالی آن راچون بسایند وبرحوالی مقعده بمالند نیزهمین اثردارد وازمادهٔ آن بالعکس ومورث ابنه است وبستن پوست ضبع ماده برشکم زن حامله مانع اسقاط آن وطلای مغزساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع ونگاهداشتن دندان آن باخود مانع فریاد سگ دیوانه بدارندهٔ آن وخصیهٔ نمک سود آن بقدر یکمثقال باآب گرم جهت درد جگرنافع

* فصـــــل الضاد مع الجیم

٣٩ آ٥٠ * ضجاج * بفتح اول وجیم والف وجیم * ماهیت آن صمغ درختی است خاردار ورشمیه بلبان مائل بسرخی وبراق که ازجبال عمان میآورند * طبیعت آن دردوم گرم وخشك * افعال وخواص آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائدجراحات والتیام آنها وباعسل جهت اورام بارده وسستی اعضا نافع ودرشستن جامه وکتان بهترازصابون وزودتر سفید میگرداند وبعضی سربدان میشویند وبکسرضاد اسم هرنباتیست که طیور وسباع مانند خروع وقنب دفع سمیت ازخود بدان میتمایند

* فصـــــل الضاد مع الراء المهملة *

٥٠ب * ضرو * بکسرضاد وسکون راء مهمله وواو وبفتح ضاد نیزآمده لغت عربیست وبیونانی فوضوقس وبسریانی ضروا وبرومی قشاشیش وبفارسی درحبخك ورازی درحاوی کبیرگفته که بفارسی اریسه ونیزگفته اند که درخت کلنکور نامند وصمغ آنرا بفارسی حسن لبه وبهندی لبان‌گویند وجوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت بلوط وعظیم واطراف برگ آن مائل بسرخی ونرم وثمر آن درخوشه مانند بطم ودانهٔ آن بزرگترازان وچون برسدخاروبرگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجازویمن وبلاد هند وغیرهااست وصمغ آن درابتدای ظهور مانند دانهٔ کندرم باشد وآهسته آهسته بزرگ تابقدرخربزه گردد وازان لبنی لزج سیاه شبیه بقیردفع گردد وواضح آنست که درخت آنرا کمکام وصمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند ومعروف بدان وخوشبوشبیه ببوی مصطکی ولادن وبهترین آن آنست که سفید مائل بسرخی وچون درآتش اندازند خوشبوباشد واکثردربخورات مستعمل ودرحرف الحاء مذکورشد * طبیعت شاخ وبرگ وبارآن گرم وخشك وگرمی آن زیاده ازخشکی وگفته اند گرم دردوم وخشك دراول * افعال وخواص آن دران جذب قوی است وجهت سرفهٔ بارد وسیلان رطوبات ازدهان ورحم شربا وفرزجة وحابس بطن وآب مطبوخ آن که صاف کرده وباشکر بقوام آورند جهت خشونت حلق وسرفهٔ بارد ودرد دهان وقلاع نافع وسریع الاثر ومضمضهٔ آن جهت درد دندان واستحکام آن وازالهٔ بلغم وسفیدی آن وچون باروغن طبخ دهند ودر گوش بچکانند جهت درد گوش وذرور آن جهت قلاع دهان وعصارهٔ آن مقئ قوی وبدستورطبیخ اطراف تروتازهٔ آن و مخرج بلغم ازمعده بدون مضرت است وبرگ آن خوشبو وآشامیدن طبیخ آن بقدررسه اوقیه جهت رفع دردتهیگاه وچون

برک واطراف تروتازۂ آنرا بقدر یکقبضه بسوزانند وخاکستر آنرا با آب بسکو طبخ دهند بس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد درساعت ومجرب است وروغن حب آن خوشبو ومجفف ومحلل بلغم ورياح وجهت مغص وتقويت معده وجرب حیوانات مفید شربا وطلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است وذرور چوب سوختۂ آن تا طلع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده وتضیب نافع وصاحب اختیارات بدیعی گفته که انچه ازمکۂ معظمه می آورند آنرا رب الضرو نامند در دهان نگاهداشتن آن درحال درد آن را تسکین دهد وصمغ آنرا در خوشبوئیها داخل مینمایند *

ضریع * ضریع * بفتح ضاد وکسر را وسکون یاء مثناة تحتانیه وعین مهمله وگویند که آنرا شیرق نامند وشتر آنرا نخورد * ماهیت ان برک نباتی است مدور ومجوف مائل بزردی وتلخ ودرقعر دریا بهم میرسد وموجه بساحل میآورد * طبیعت ان گرم وخشک * افعال وخواص آن جلوس درطبیخ آن وبدستور نطول آن جهت درد مفاصل وطلای آن وبدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب وحکه مجرب دانسته اند وبخور آن جهت زکام والتیام جراحات سریع الاثر وگویند چون ستور از آن بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع وبیان آن در تفاسیر مذکور است *

ضرع * ضرع * بفتح ضاد وسکون را وعین مهملتین بفارسی پستان وبهندی چوچی نامند * ماهیت ان معروف است وآن عضو عصبانی قلیل اللحم است که دران شیر تکون مییابد ازبرای خوردن بچۂ آن وبهترین آن فربه پرشیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد وزبون ترین آن برعکس آن * طبیعت ان سرد وخشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود وبارطوبات بسیار * افعال وخواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا واگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی ازبرای مبرودین ومرطوبین مصلح آن ابازیر ومصطکی وخولنجان وبریان نمودن آنست ودر محرورین محتاج باصلاح نیست ومدر بول زنان وزیاده کنندۂ شیر ایشان وجهت دفع خمار کسیکه در معدۂ او شرابی ویا اخلاط حادۂ صفرا وبه زیاد حریفه موجود باشد *

* فصـــل الضاد مع الغین المعجمه *

ضغیوس * ضغیوس * بضم ضاد وسکون غین وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله وضغابیس بفتح اول ودوم والف وکسر باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله نیز آمده لغت عربی است وبفارسی سفچه یا منند * ماهیت ان قثای کوچک وخربزۂ نارس است ونیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون انچه از آن برروی زمین ظاهر است سبز وانچه از آن زیر زمین است سفید وشیرین * افعال وخواص ان برگ آن قاطع باه وبیخ آن که در زیر زمین وسفید وشیرین است محرک باه ومأکول آن سرحدت صفرا است وبجهت نیکوئی طعم درکشک وماست داخل میکنند ومیخورند

* فصـــل الضاد مع الفاء *

ضفدع * ضفدع * بفتح ضاد وسکون فا ودال وعین مهملتین بفارسی وزغ وبشیرازی بک وبترکی قرباغه وبهندی میندک نامند * ماهیت ان معروف است حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک وآبهای استاده وجویهای بسیار بهم میرسد بری وبحری ونهری میباشد وازمطلق آن مراد نهری است وبری آن ازسموم قتاله است * طبیعت اقسام ان درسوم سرد ودراول خشک واصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست * افعال وخواص نهری ان سموم است ازقبیل دفع قاسد بافسد ومضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان وخضاد شق کردۂ آن جاذب پیکان وخار وامثال آن وسموم

کز للکان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دمند ؟ زخمها خصوصا در زهر ختی لحم آن و باز فت تر جهت داء الثعلب وطلای آن قالع دندان است بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محترق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوح آن قاطع رعاف و بستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آنرا مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع را بریسمان بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند پارهای الماس بدان چسپد و بر آید و چون اطراف و احشای آنرا انداخته با پیه کرده بزمهر را پخته روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در بادیها اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با هموزن آن دانهٔ بنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجرب است و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع اجامی سبز و یا زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ اجری را بخورد درار رو روئی و قدنه آن عارض کرده پس بدن او سیاه کبود شود و بسا است که متورم کردد و قی و ورم احشا و درد دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها اولا پس جشای حامض و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب و املح و آب شبت مطبوخ با ملح تحدیکه نقی حاصل کردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفید باجات با دارچینی و دوای الکرکم و دواء اللك و آشامیدن شراب و هر که خلاصی یابد از آن کم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نکردد

* فصـــــل الضاد مع المیم *

* ضمران * بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آنرا ضربوان و ضروان و ضومران نیز نامند * درماهیت آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسفرم شیرازی دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و درحجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

* باب شانزدهم در بیان ادویهٔ که حرف اول آنها طاء مهمله مشاله است *

* فصـــــل الطاء مع الالف *

* طالیسفر * بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله * درماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی کمی و اشقر و چون کهنه کردد مائل بسیاهی شود و گفته اند عروقی است با ریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران و با عفوصت و تلخی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برگ درختی است با ریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ * طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند * افعال و خواص آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات و بواسیر و قروح امعا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه

جهت درد دندان ونگاهداشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن وضماد آن خشك كنندهٔ دانهٔ بواسیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهار دانك وزن آن كمون ونیم وزن آن ابهل وگویند بدل آن بوزن آن سنبل ونیموزن ساذج وگویند ابهل ومقل مساوی آن مضر رئه مصلح آن عسل است *

طالیقون

* طالیقون * بفتح طا والف وكسر لام وسكون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسكون واو ونون لغت یونانی است وبعربی صفر وبفارسی مس است وروی عبارت از انست جهت آنكه در معدن مس بهم میرسد بدون صناعت بشری * ماهیت آن مصنوع وغیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنك شبیه ببرنج مصنوع مركب از مس وروح توتیا را زتافتن بآتش وكوفتن بمطرقه سیاه نمیشود وبخلاف سائر اقسام مس ومصنوع آن مسی است كه مكرر كداخته در ربول كه دران اشنان سبز جوشانیده باشند ریزند وچون قدری رصاص اضافهٔ آن كنند آنرا نحاس صینی نامند وگویند جسد یست مصنوع از اجساد سبعه كه طلا ونقره ومس وآهن وسرب وقلعی وروح توتیا كه بفارسی هفت جوش وبهندی كانسه نامند * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن با قوت سمیت وچون منقاشی ازان سازند وموی را ازان بكشند دیگر برنیاید وچون قلابه ازان سازند هیچ ماهی ازان خلاص نشود وچون گرم كرده در آب اندازند هیچ حیوانی ازان آب نخورد وچون ازان آئینه سازند ودر خانهٔ تاریك صاحب لقوه دائم دران نظر كند رفع علت آن شود -

طاؤوس

* طاؤوس * بفتح طا والف ودو واو اول مضموم ودوم ساكن وسین مهمله بهندی مور نامند * ماهیت آن طائریست معروف خوشرنك بالوان مختلفه وبراق ودم آن بسیار بلند وچتری چون بر دارد بلند كند وآواز آن شبیه بآواز گربه ونر آن بزرگتر از مادهٔ آن وخوش رنك وخوش منظرتر از مادهٔ آن ودم مادهٔ آن كوچكتر ومادهٔ آن در سالی یكبار تخم كذارد * طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن بغایت صلب وغلیظ وبطیء الهضم ومولد خلط غلیظ كثیف وگویند مقوی معده است وآشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو وذات الجنب مفید وخوردن گوشت وپیه آن مقوی باه وسرقهٔ لحم آن كه باسد اب پخته باشند جهت درد معده بارد وقولنج ورياح غليظه ودرد مفاصل وبدستور نطول آن وطلای پیه آن بر كمر وذكر ومقعده محرك باه وطلای پیه كداختهٔ آن با آب وسداب وعسل جهت قولنج ودرد معده وطلای خون آن با انزروت وملح جهت قروح خبیثه كه بیم اكله باشد وطلای سرگین آن با قوت جلاء بسیار وجهت ثآليل ورفع جمیع آثار وطلای استخوان سوختهٔ آن جهت كلف وتغیر رنك برص مفید وآشامیدن زهرهٔ آن بقدر دو دانك بتنهائی ویا با سكنجبین وآب گرم جهت حبس اسهال وقوسنطاریای مزمن وطلای آن با سركه جهت گزیدن هوام وقروح ورفع آثار وبا انزروت جهت قلع بیاض وذرور سوختهٔ آن ملحم جراحات وسنون آن مقوی دندان وجالی آن وگویند چون دنبالهٔ آنرا بركوزه كرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یكمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد واكتحال آن در رفع بیاض عین وامراض آن ازمجربات است وگوشت آن بسیار گرم مصلح آن اباز یر وگفته اند مصلح آن همچنین گوشت هر حیوانی كه صلب وثقیل باشد آنست كه بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن ببندند ومعلق بیاویزند یكروز یا دو روز تا سه روز پس پاك نموده شسته باسركه مزوراطبخ دهند وبا روغن تناول نمایند وباید كه غیر صاحبان قوت معده ومرتاضان نخورند وگویند كه از خواص آنست كه چون طعام مسموم را ببینند برقص وفریاد آید ونظر كردن آن برطعام مسموم باعث كسر قوت سمیت آنست

* فصل الطاء مع الباء الموحدة *

* طباشیر * بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بکرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی بزرگتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و کرههای آن دورتر و رنگ آن متفاوت بدست میشود و در طرف رنگپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد واقع است و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در این ملک کاغذ باد از همین بانس میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقدهٔ کره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبهٔ دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوختهٔ ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست درمیان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن دانهای طباشیر خوب آنرا چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و یا سوخته است علحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعد از آن است در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آنرا مغشوش بکرده استخوان سوخته و میده کوفته مینمایند و فرق بغبرت و سیاهی رنگ و ثقل آنست * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مرخیهٔ معده و جهت اورام حارهٔ چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حارهٔ حاده و عطش مفرط و خلطهٔ خار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا بتنها ئی و یا با اندک برگ گل سرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب معده و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المضار مداومت آن مضر باه مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه مصلح آن صبر یا عناب و یا عسل و مصلح آن در مبرودین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بوداده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصارهٔ لحیة التیس و تخم کاسنی و به وزن آن تخم خارزه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

* طباق * بضم طا و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند * ماهیت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه شکافته یافت شود بجای شافت بشبه آن استعمال مینمایند و در جزائر بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلند تر و باریکتر و نازکتر و مزغب و با چسپندگی و سهوکت و کراهت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق متن و شجر البراغیث نیز

نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یکشبر و برگ آن نرم زود شکن و گل آن
مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم
و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند * افعال و خواص آن گل صغیر آن
مقوی کبد و جهت ارجاع آن و تفتیح سدد و ازالهٔ تهبج و نفخ حادث از ضعف و ادرار رطوبت و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص
سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات
کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در ان مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازهٔ
آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریرهٔ حمیات دوریه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات
و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تهبج و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص منتن آن
جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت و صنفی
از ان که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در ان رطوبتی که بدست بچسپد نیست و ثقیل الرائحه تر
و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو واست

طباهیج در قرابادین کبیر مذکور شد

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحال *طحال* بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام
مثل ده و یاء مثناة تحتانیه * ماهیت آن معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب
و آن وعاء سودا متولد در کبد است برای ریختن تدریج از ان بعد دفع فضول از معده برفم معده و از معده جهت انتباه آن
بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از ان در خون برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات
فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه میگویند
که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه
جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است
و طحال طیور بدترین همه * طبیعت آن بارد یابس * افعال و خواص آن بطئ الهضم ردی الکیموس مولد خون
سوداوی و دود و در خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن خالص نمودن از عروق
و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن
هر حیوانی از یک طحال بیش نیست ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات
تا پنج عدد و شنیده شد که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شد که طحال
سگی را بریده برآوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود

طحلب *طحلب* بضم طا و سکون حا و ضم لام و باء موحده بر وزن تنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی
است و بسریانی طحلیا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جغرابه و جامخواب بک و بشیرازی جل بک و باصفهانی
جل وزغ و بهندی هوال نامند و درنگاله معروف بکائی است و کسیکه آنرا بهندی کنبال دانسته محض توهم است جهت
آنکه کنبال طحلب الصخرا است که خزاز الصخر باشد نه طحلب الماء * ماهیت آن سبزی است که بالای آبهای حوض

آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون میباید و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و از هم
متفرق است مسمی بخرء الما و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشها متصل بهم و بر لب جویها بسیار میباشد غزل
الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروع الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد بهترین آن آنست
که در آب شیرین تکون می یابد * طبیعت آن در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض نهری آن زیاده از بحری است
* افعال و خواص آن ضماد آن بتنهائی و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام
حاره و تپهای حاره و نقرس و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در
روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند و قی کنند در اخراج زلوی در گلوی چسپیده مجرب و آشامیدن
خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که
همه را با آب غلیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع گردد
و هرچه بزرگی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون اعضا است *

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

* طخشیقون * بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون (طخشیقون)
نیز نامند بمعنی قوسی است * ماهیت آن دوائی سمی است از جمله یتوعات که در بلاد ارمن پیکان را با آن آب میدهند
زخم آن کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه ببرگ کبر و پر شیر و بغایت تند * افعال و خواص آن ضماد آن جهت
قوبا نافع و گویند حلتیت با دزهر آنست شربا و ضماد کردن بر موضع جراحت آن * فصل الطاء مع الراء المهملة *
* طراثیث * بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریاح (طراثیث)
است و زب بمعنی ذکر است * ماهیت آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن
مانند برگ پیچید و منبت آن بیشتر نخود زارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر
ماکول * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سیلان خون
و عرق و مقوی کبد و معده و دابغ و رادع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل
مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست کاربیا شامند جهت استرخای معده و کبد نافع
مضر ریه مصلح آن شکر و مخشن جلد و مصلح آن بزرقطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث
آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند
* طراشنه * بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند * ماهیت آن غافقی (طراشنه)
گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از ان نازکتر و مشقق و مجعد و دو سبزی شبیه ببرگ
کلم و بر ان غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند
گل طباق یا گل کاستی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از ان
کوتاه‌تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و
خواص صنف اول آن اکتحال عصارهٔ آن رافع بیاض عین و در ان امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف

کهن و طحال را مستفاد رین رحال وصنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر ولهذا آنرا عشبة الحجول نامند *

طراغنون

* طراغنون * بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قومی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری میاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که در میان گندم میروید و آنرا مثلث می نامند و صاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه بسیار سبز گاه بابرگ نازک باریک طولانی میباشد و گاه بی برگ و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آن را میخورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند * افعال و خواص آن * اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خاییدن و خوردن آن نیکو کنندهٔ بوی دهان است *

طراغین

* طراغین * بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و بعضی آنرا طرغاین و بعضی سقونیوس نامند * ماهیت آن نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانهٔ گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن تیز و کثیر العدد * طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند و با قوت قابضه * افعال و خواص آن آشامیدن ده دانهٔ آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب یا اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند *

طراغیون

* طراغیون * بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی شبیه به بیش جهت آنکه رائحهٔ برگ آن در خریف مانند بیش میباشد * ماهیت آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند اسقولوقندریون و با اندک زغبی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیرهٔ اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برگ و بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندم می و هردو سر آن باریک * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة رمل و حیض و مخرج جنین شرباً و حمولاً و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شرباً و از دانهٔ آن تا ده دانه نافع است *

* طرخون * بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخونی و برومی ارسیطون و بیونانی میورمینه نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره تیزک و مانند اینها با نان و پنیر وغیره میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خاییدن آن ناشتا بتنهایی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهلهٔ بشعه میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نو رسته بید ترش شده که بهندی کتهبیل و کوبته نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برابر غالب و بیخ برگ آن عاقر قرحا است و اهل فلاحت گویند که چون تخم اسفند را در سرگین کهنهٔ ابتیمانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون میکردد و نیز اگر در میان ترب کل اشنه بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر تازهٔ آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک

خصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مجدره * افعال و خواص آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و نا شف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کنندهٔ دهان و مخرج ایقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح هوای و بائی و طاعون و چون آب تازهٔ آن را یا شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل و بائیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن اند ک مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطیء الهضم و مصلح آن کرنب و مقوی فعل آن رازیانه است *

* طرفا * بفتح طاء و سکون راء و فتح فاء و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریغابوشا و بعضی گفته بیونانی مورسقی نامند * ماهیت آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نهی مائی و درخت آنرا سال نامند دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل بعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو بعطریت و خوشبو و بهندی این را برای مائی گویند و چهارم ثمر آن بی گل بهم میرسد و بقدر حب شاهدانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب را بآن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمیباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و رو عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفهٔ این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و گزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند * افعال و خواص آن قابض و با اند ک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سوم سپرز و سدهٔ آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مرارهٔ و ضبط و حبس صفرا در ان و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگرکه هر روزسی و پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصارهٔ برگ یا طبیخ لحاو با گل و یا تخم آن نرم و کوچک کنندهٔ طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انبیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صئبان که رشك نامند نافع و ضماد برگ کوبیدهٔ مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و بدستور تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشك آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشك نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و کرفتن بخور برگ آن سه دفع ساقط کنندهٔ دانهٔ بواسیر و ثآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد دهوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن اثل است *

* طریخ * بفتح طاء و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و آنرا بتارخ نیز نامند * ماهیت آن نوعی ماهی است بقدر یکشبر و اند ک زیاده بران و تاده و شبر نیز بوده و سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیرهٔ از

حبش از ناحیهٔ آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنا در مانند پهولچیری وغیره بهم میرسد فلس دار و کم استخوان و نازک و تازهٔ آن بسیار لذیذ و آنرا نمک سود نیز مینمایند و باطراف میبرند * طبیعت تازهٔ آن گرم و خشک در اول و نمک سود آن در آخر دوم * افعال و خواص آن مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف مبردای غلیظه و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس مینماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس و امعاء و مرارة وغیرها و پاک شسته و تازهٔ آن بهتر از نمک سود آنست

طرفریدوس

* طرفریدوس * بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته عشبه کبیرالاغصان است شبیه بعصا و کماذریوس و برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود و در بلاد قلیقه کثیرالوجود است * افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است

طرفولس

* طرفولس * بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن قطعهای لطیف نافع است جهت جساوهٔ طحال و گفته اند خشک است

طریفلن

* طریفلن * بکسر طا و را و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق * در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب و بعربی مراد از حومانه است و آن نباتی است ترسب یک ذرعی و شاخهای آن باریک و سیاه شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رایحهٔ آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل بپهنی و با زغب و مستعمل برگ و تخم آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال بتنهائی با آب سرد جهت ازالهٔ صرع و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آن را با برگ و بیخ و عصارهٔ آن را بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بقول ستورنطول طبیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد در دو وجع کند و اگر و بخور رد آنرا آشامیدن سه برگ و سه دانهٔ تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانهٔ آن جهت حمی ربع بالخاصیة نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کثیرا است

طریقولیون

* طریقولیون * بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة عناقید * ماهیت آن نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ ثیل و از آن قوی‌تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ تربد دانسته * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن و ادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویهٔ سمیه است نزد اهل هند و آنرا مریاقان دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده

* فصل الطاء مع الفاء *

طفشیل

* طفشیل * بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند * ماهیت آن

عدس مقشر است که درمرکه پخته باشند واز اغذیهٔ قدیمه است * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومقوی معدهٔ حار
ومسکن حدت خون وصفرا وجهت تپهای مرکبهٔ بلغمیه وصفراویه وقطع نمودن حیض وسلس بول نافع مضر امراض سوداوی
واعضای عصبانی وقاطع باه مصلح آن شیرینیها است

* فصل الطاء مع اللام *

* طلح * بفتح طا وسکون لام وحاء مهمله درماهیت آن اختلاف است کویند موز است که بهندی کیله نامند وکویند نوعی
از ام غیلان بغدا راست باصطلاح اهل بادیه وموز درحرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وام غیلان مذکور شد

* طلع * بفتح طا وسکون لام وعین مهمله بفارسی بهار خرما نامند * ماهیت آن شکوفهٔ درخت خرما است درابتدای
ظهور وچون بمقدار یك شبر ویا کمتر ویا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر ودم عریض الوسط سر وته آن باریک میباشد آن زمان
غلاف آن منشق کردد واز جوف آن خوشهٔ خرما سفید رنك که در انتهای آن از جو خرد تر وبرابر کردی مانند آرد باشد ظاهر
کردد وبرآید وبتدریج در انتهای آن بزرک ورسیده آن غلاف خشك وجدا کردد وبیفتد وآن غلاف را کفری وخوشهٔ خام
تازه از ان برآمده را ولیغ وبفارسی در انتهای آنرا غورهٔ خرما وآن کرد را کشن ودقیق النخل خوانند وکشن درخت نر را
تابمادهٔ نزنند بعد از انکه دوسه دانه ثمر نر آنرا درجوف ثمر مادهٔ کذاشته وبسته باشند خرمای آن بالیده وبزرک وشیرین
ولذیذ نمیکردد واز ابتدای غوره کی تا انتهای تمری مراتب واسطه آنرا باسمهای بسیار است وده تمر اکثری مذکور شد
وصنف کفری درحرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد وبهترین طلع از برای خوردن وقدری از نخل نر است که
در زمین وآبهای شیرین روئیده باشد ودانهای آن کوچك وپوست آن سفید بود وتنومند آن کم وتلخی اندك داشته باشد
* طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشك * افعال وخواص آن مقوی معده وقابض طبع ومسکن حرارت وحدت خون
وآشامیدن خشك آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی واسهال وتپهای حاره ونفث الدم ونزف الدم نافع ودر بعضی
واکثار آن مولد قولنج وعسر البول ودرد سینه ومصلح آن چربیها وکوشتها وشیرینیها وجوارشات مانند جوارش کمونی وفلافلی
وزنجبیل مربا وعسل وکشن آن باحرارت لطیفه ورطوبت فضلیه ولهذا بغایت محرك باه مردان ومحرك شهوت زنان است

* طلاء * بکسر طا وفتح لام والف ممدوده * ماهیت آن آب انکور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از ان
برود وآنرا میبختج نامند وبعضی اعراب آنرا خمر کویند وبعضی کویند آب انکوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن ویا بیشتر
ویا کمتر برود وغلیظ مائل بسیاهی کردد وآنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب درجرب شتران با قطران ورزقت میمالند
وبعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند وبعضی مثلث را * طبیعت وافعال وخواص آن نیز قریبه
بخمر ومثلث است وذکر یافت ومی یابد انشاء الله تعالی *

* طلق * بفتح طا ولام وقاف در آخر وسکون لام غلط است وبکسر طا نیز آمده معرب از تلك فارسی وبعربی کوکب الارض
وعرق العروس وبسریانی فتح جشما وکوکها از عانیز کویند وبیونانی چشمارون وفلون واسطر وبمعنی کوکب یعنی
کوکب الارض وبرومی غوقوطیه وبفارسی ابرک وبهودل نیز وبهندی ابهرک نامند * ماهیت آن جسمی معدنیست
متکون که از زیبق خالص وکبریت قلیلی غالب بر ان ارضیت ویبس وفاعل انعقاد آن برودت وسه صنف میباشد یمانی
واندلسی وهندی وبهترین همه یمانی است وآن سفید نقره رنك شفاف وبراق صفایحی است که خوب ورق ورق کردد
واوراق آن بزرک ونازک سفید براق صدفی باشد ومائل بسیاهی نباشد وبعد از ان درخوبی هندیست وآن درسفیدی

و نازکی کمترا ز یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیگردد و رنگ آن با کمودت و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفائحی و ورق ورق میگردد و دوم مانند سنگ جص و معدن آن جزیرهٔ قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب برمی آید و مستعمل از ان محلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق نمی یابد لابد بیا لاید با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تپهای حاره و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و با عسل جهت سرفهٔ گرم و مغسول آن با آب بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل و طلای آن جهت قروح رطبهٔ قضیب و اعضای عصبانی و اورام حارهٔ پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب متاکیر و سائر اعضای رخوه و جذام متقرح و رفع آثار شیامی جلد بغایت موثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و کرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست باعضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار رسائیده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در ان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنکار زمردی رنگ و با عصفر فستقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغرهٔ و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی مید انند هرگاه با آن گداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت *

* فصـــــــل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* طیرانه * بفتح طا و سکون یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده * ماهیت آن نباتی است مانند فطر و بزرگتر از ان و در رشب مانند چراغ میدرخشد و تر و تازهٔ آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع می گردد از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر میروید * طبیعت آن گرم و خشک در چهارم * افعال و خواص آن نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتالهٔ قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن آن و اجتناب از ان واجب * طیرانه

* طین * بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی چشما نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا حر ازین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است * طبیعت آن مطلقا سرد و خشک مگر خاک بلد مصطکی و خاکی که در میان نمک بهم میرسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند * افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی معده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شربا و ضمادا و طلاء بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت و آشامیدن آن جهت سل نفث الدم و سحج امعا و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقین بدان جهت سحج امعا و طلای آن طین

جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای گل و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نمود عرق کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رطبه و با سرکه جهت گزیدن هوام بیعدیل و غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که در آن نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و یا گاو محلل استسقا و ضماد گاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بر آن بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق گاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تأکلوا الطین فان فیه ثلثة خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه و آله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة و دیدان و ضعف احشا است

طین الابیض

* طین الابیض * ماهیت آن خاکی است سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چرب با چسبندگی کمی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوصا در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رنگهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه بطین خراسانی * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذرور و طلاء نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانی است

طین الاحمر

* طین الاحمر * طین مغره است که بفارسی گل سرخ یزدی و بهندی گیرو نامند و گاهی آنرا طین فارسی نیز نامند * طبیعت و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

طین الاخضر

* طین الاخضر * بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله * ماهیت آن خاکی است سبز رنگ چرب با لزوجت و چسبندگی که از دکان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن سبز یکرنگ خالص آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن زنان ایران او را بریان نموده در درد داده میخورند و میگویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مورد رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بر آن روغن ریخته باشند نشف آنست

طین الارمنی

* طین الارمنی * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مثناة تحتانیه نسبت بسریانی حمادرمنا یا و بیونانی ببلاطرنیون و برومی فلا ارمیانا نامند * ماهیت آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و غرویت که بزبان بچسبد و رخو شود و طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز مجاز

اطلاق مينمايند وبهترين آن نرم املس چرب خالص صافي از سنگ ريزه و رمل چسپنده بزبان طلائي رنگ است *طبيعت آن سرد در اول وخشك در دوم * افعال وخواص آن قابض ومغري ومقوي قابض وحابس نزف الدم ونفث الدم عمل وبطن ورحم وامعاء ومعده وبواسير وبول وبجهت قروح آنها وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات عظيمه منحدره بسوي سينه وضيق النفس وسرفه وسل وحميات وربو حادث از انها وجهت حبس اسهال شربا بسيار نافع بجهت شدت تجفيف كه دارد وازين جهت نيز رادع اورام است وبجهت وبا وطاعون چون پيش از حدوث آن چند روز زويا در ان هنگام نيز با سركه وگلاب اگر تب نباشد والا با آب وسركه بخورند وبر ورم آن طلا نمايند امان يابند از ان وبا اقاقيا جهت كسر عظام طلاء وذرور آن جهت حبس نزف الدم كل اعضاي ظاهري وتجفيف قروح رطبه مفيد مضر طحال مصلح آن مصطكي وگلاب مقدار شربت آن از نيم درم تا دو درم بدل آن طين مغره وطين حجازيست *

طين الاصفر

*طين الاصفر * بفتح اول وسكون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآنرا طين الصنم نيز نامند *ماهيت آن خاكي است زرد مائل بتيرگي كه از ميان دو كوه حوالي قسطنطينيه آورند ورهبانان ساكنهٔ آنجا بران صورتي نقش مينمايند وگويند صورت بت است وبعضي گويند نقش ديگر است غير معلوم از قبيل طلسم وگويند چيزيست كه بهندي آنرا پيوري نامند واصلي ندارد زيرا كه پيوري چيزيست زرد سبك وزن مصنوع از بول بچهٔ گاو تازه زائيده كه با آن برگ درخت انبهٔ خام خورانيده طبخ نموده بعمل ميآورند واكثر مستعمل نقاشان است ومشهور است * طبيعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض وحابس وجهت نفث الدم ونزف الدم اعضاي باطني وقيام كبدي وقيام الدم شربا بهترين اطباي است وذرور آن جهت نزف الدم ظاهر وتجفيف قروح نافع *

طين الاقريطس

*طين الاقريطس * بكسر همزه وسكون قاف وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وكسر طا وسين مهملتين واقريقرطون وقريطون نيز نامند * ماهيت آن خاكي است خاكستري رنگ با خشونت وبانگشت شكسته گردد وچون رطوبت شبيه بشب است وازان بسيار ضعيف ترين وفرق ميان هر دو بچشيدن معلوم ميگردد كه تجفيف اين بآن حد نيست وغالب بران اجزاي هوائيه است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن جالي بي لذع وجهت قروح چشم نافع وتعليق آن جهت حفظ جنين ومنع از اسقاط مؤثر وگفته اند مسهل ولادت است ونقاشان جهت ثبات رنگ آن در رنگها مستعمل دارند

طين الاندلسي

* طين الاندلسي * بضم همزه وسكون نون وضم دال مهمله وضم لام وكسر سين مهمله مشدده وياء نسبت * ماهيت آن خاك سياه كثيفي است * افعال وخواص آن جهت تحليل اورام ضمادا وطلاء نافع است *

طين الجلود

* طين الجلود * بضم جيم ولام وسكون واو ودال مهمله * ماهيت آن خاكي است سرخ تيره رنگ املس كه پوست حيوانات را بآن رنگ ميكنند سرخ مائل بزردي ميگردد ورنگ آن قيام وثبات ندارد * طبيعت آن گرم وخشك وبا قوت قابضهٔ شديده ومحلله * افعال وخواص آن طلاي آن محلل اورام وبا آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع وخوردن آن جائز نيست وردي است

طين الحر

* طين الحر * بضم حاء مهمله وراء مهمله مشدده بفارسي خاك رست نامند * ماهيت آن بعضي آنرا شامل طين اندلسي وطين فارسي وبعضي خاكي كه از سيراف ميآورند دانسته اند وآن خاكي است رخو سبك خالص وبسيار سبز شبيه بريشان وچون در دهن آنرا خوشبو وخوش طعم گردد وآن را ميخورند كسانيكه معتاد بگل خوردن اند زيرا كه مضرت اين كمتر

انه اطیان دیکراست وبعضی کفته خاک خالص از آمیزش ریک ورمل واشیای غریبه است وبعضی از انواع طین قیمولیا واز اصناف طین الخراطین دانسته اند

طین الحکمة

* طین الحکمة * از مرکبات است ودستور صنعت آن درمقدمه ودرقرابادین مذکور شد برظروف شیشه وچینی وغیره جهت رفع ضرر از آتش وصدمات میمالند وضماد آن جهت شکستگی اعضاء وتقویت استخوان وعصب مؤثر است

طین الخراسانی

* طین الخراسانی * بضم خاء معجمه وفتح راء مهمله والف وفتح سین والف وکسر نون ویاء نسبت وانرا طین نیشاپوری وطین الاکل وطین الماکول نیز نامند * ماهیت آن کلی است بسیار سفید خوشبو وخوش طعم با اندک شوری وضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیکر است ولهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند ازان میخورند وبعضی بریان کرده بخورد داده بعضی خام وبعد بریان کردن شوری آن اندک کم میکردد ودربغداد اطفال بان بر الواح مینویسند وبعضی مردم آنرا بریان نموده با کلاب شسته صاف وخالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند وبعضی قدری مشک ویا عنبر ویا کافور نیز اضافه میکنند * طبیعت آن سرد وخشک وبعضی بسبب ملوحت آن اندک کرم دانسته اند * افعال وخواص آن تنقل خالی ویا مصول مطیب آن بخور مذکور جهت خوشبوئی نکهت وتقویت معده وتسکین غثیان وقی ومنع سیلان لعاب وآب از دهان وقت خواب ورفع جوع کلبی وهیضهٔ مهلکه باقی واسهال ومنع نزلات مفید خصوصا که تربیت وپرورش باشند وسعد واذخر وقاقله وکبابه وامثال اینها بکلاب ترکرده باشند مقدار شربت آن از یکمثقال تا ده مثقال ودر رفع هیضه دارویهٔ آن با آب سیب مبخوش ویا با رب آن و با آب طبیخ سعد ویا آب سرد واکثار آن مفسد مزاج ومولد سدد وحصاة ومضر معتادین بسدهٔ کبد وماساریقا وضعف کبد ومسالک ضیقه ومنفذ کرده ومثانه ولیکن بمضرات اطیان دیکر نیست مصلح آن انیسون وتخم کرفس است *

طین داغستانی

* طین داغستانی * بفتح دال مهمله والف وکسر غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون ویاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از داغستان وقریب بدربند بلدهٔ شیروان آذربیجان آورند والوان می باشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب بنواح شیروان آورند وکاهی آنرا مانند اطیان دیکر میشویند واقراص میسازند واین هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل وسنکریزه چسپنده زود در آب حل ازنده میباشد وبعضی ازان کبود رنگ واین در خوبی بعد ازانست * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح قوی ورافع خفقان وغشی وسمیت اخلاط وتپ وبائی حادث از اخلاط فاسده ودر رسائل افعال قوی‌تر وبهتر از طین مختوم واکثر معتادین بکل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصا زنان عراق وعرب ولیکن مسدد ومفسد لون است مصلح آن شستن ومشوی نمودن آنست

طین الدقوقی

* طین الدقوقی * بفتح دال مهمله وضم قاف وسکون واو وکسر قاف ویاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از ناحیهٔ دقوقی بلدهٔ حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی وبعضی ازان سفید رنگ سبک املس خالص از رمل وسنگریزه وزود کداز در آب واین بهترین آنست * طبیعت آن سرد وخشک وبا قوت قابضه واندک حرارتی * افعال وخواص آن مجفف وقابض وحابس اسهال ونشف رطوبات معده وورام مرکبه وحاره وزایل کنندهٔ ارساخ بدن وموی شربا وطلاء وغسولا وزنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد ومفسد رنگ است.

وبسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن وخوردن انیسون است بالای آن وخوردن شیرینی بالای آن وبا آن بسیار مضر*

طین الرومی
* طین الرومی * بضم راء مهمله وسکون واو وکسر میم ویاء نسبت * ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مائل بکبودی وخوشبو وآن نوعی از طین قبرسی سفید است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مجفف ونابض طلای آن با آب کاسنی محلل ومانع ورم اجفان وخون آمدن ازچشم ودرسائر افعال مانند گل ارمنی است.

طین شاموس
* طین شاموس * بفتح شین معجمه والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله وآنرا طین شامیس وکوکب الارض وکوکب شاموس وبسریانی چشما شاموس وبرومی فلاغاسامس وبیونانی ابوبریطس وبفارسی گل سفید نامند * ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفایحی اندک براق ناصاف شبیه بحجرالمس وصنفی رمادی رنگ صفایحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد واین رابیونانی اسطرا یعنی کوکب وبفارسی ابرک وبهندی کهریمتی نامند وصنفی بسیار سفید نرم مبک که چون برزبان گذارند بچسپد وزود شکسته گردد ودرآب زود گداخته شود واین بهترین همه وبقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است وازقبرس وصقالیه آورند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک ومغسول خشک کردهٔ آن الطف از مغسول آن باکلنا رقاطع خون حیض دائم وجریان عرق شرنا وطلاء ریا شراب جهت سموم حارهٔ وبا ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم واختلاف وسیلان خون ازهمه اعضاء ودرم آن با آب واندکی سرکه جهت ترحهٔ امعا سریع الاثر ونیز درم آن با آب وشراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حارهٔ اعضای رخو دمانند پستان وبناگوش وزیربغل وکنج ران وحقنهٔ آن با آب بارتنگ جهت ذ ومنطاریا وترحهٔ امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماءالعسل وآب نمک حقنه نموده باشند وطلای آن با آب وروغن گل جهت ورم پستان واورام حاره ونقرس وباشراب جهت سموم ملدوغه نافع و درسائر افعال مانند طین مختوم است *

طین صوفی حمید
* طین صوفی حمید * بضم صاد مهمله وسکون واو وکسرفا ویا وفتح حاء مهمله وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که ازبلاد شیروان ازبقعهٔ صوفی حمید آورند * افعال وخواص آن باقوت تریاقیت جهت رفع اذیت وسمیت هوام زهردار ومارشربا وطلاء وبا خود داشتن آن موثر ودرسائرافعال مانند طین قبرسی است *

طین الفارسی
* طین الفارسی * گل شیرازی وگل سرشوی نیز نامند * ماهیت آن گلی است سفید مائل بزردی وخوشبوی وبعضی طین حرا صفهانی وبعضی طین نیشاپوری وبعضی طین خراسانی دانسته اند * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جهت وجع رئه نافع وگفته اند مضر رئه ومثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دومثقال *

طین القیمولیا
* طین القیموليا * بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم وسکون واو وکسر لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وآنرا حجر رخام وبهندی کهریمتی نامند واطفال درهند بر تختهای مشق میمالند * ماهیت آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو وگویند ازان بوی کافور آید ودوم مائل ببنفشی وجرب بالزوجت ودیر شکن که درآب زود حل نکردد واز بلاد اندلس وارمن آورند واین مرد وخوب ومستعمل وقسم سوم که سیاه واز اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکی است که میان فلفل یافت میشود وغیر ازکسی نکفته ردران دو قوت است یکی مبردهٔ

و دیگری حارهٔ محلله و بعد غسل قوت حارهٔ محلله آن زائل میگردد بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبات و بلت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحهٔ امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و باسر که جهت ورم بنا گوش و همه اورام حاره و برسوختگی آتش مانع آبلهٔ آن و بتنهائی جهت نضج دمامیل والتیام جراحات و جوششها خصوصا جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هرچند همه اطیان محلل اورام اند ولیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در سائر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند روی ایشان را پاک میگرداند *

طین قبرسی

* طین قبرسی * بفتح قاف و باء موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن گلی است سرخ چسبنده خوشبو که بزبان میچسپد و چون بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضهٔ معتدله * افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحهٔ امعا و سحج آن و سحج کبد شربا و احتقانا و یکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویهٔ قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است *

طین الکرمی

* طین الکرمی * بفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت * ماهیت آن خاکی است که از بلاد سودیا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بفحم گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است بران میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت روئیدن اشفار و در ادویهٔ زنع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویهٔ حکه است و شرب دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه موثر

طین المختوم

* طین المختوم * بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم * ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیرهٔ مایون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب با رطامس عابد مینمایند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر از آن خادم و نگاهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور غسل اطیان آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بران نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در ان تل هیچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نموده و گویند در ان جزیره رسم است که بز ادبح نمینمایند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با حرارت و خاک تلهای دیگر آن جزیرهٔ دور از ان معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا

فسالان ثياب را با آن ميشويند وكويند بالفعل آن جزيره را آب كرفته وطين مختوم اصلي بهم نميرسد وبجاى آن طين ارمني ويا خاكي ديكر شبيه بدان ميات ماختة استعمال مينمايند وانچه بتحقيق پيوسته آنست كه آن جزيره غرق نكشته وتا حال هست وبدستور از انجا بهمان نحو درهيكل مربع اقراص ساخته باطراف ميبرند وبهترين آن بسيار سرخ چرب املس آنست كه ظاهر وباطن آن يكسان باشد وچون برلب ويا برزبان آنرا رنگ نه چسپد وبوى آن شبيه ببوى شبت باشد وچون برجراحت تازه پاشند درساعت قطع خون وحبس آن نمايد وانچه ظاهر آن سرخ وباطن آن سفيد باشد وبوى شبت از ان نيايد وحبس خون را بسرعت ننمايد خوب نيست * طبيعت آن در دوم سرد وخشك وبا قوت ترياقيت وشيخ الرئيس معتدل در كرمي وسردى دانسته مشابه بجسد انسان مكر در رطوبت كه يبس بران غالب است * افعال وخواص آن مفرح و مقوى دل ومعده ومغرى ومجفف ومقاوم جميع سموم ومانع انصباب مواد جهت آنكه قابض افواه عروق ومسالك هم ودافع اذيت ونكايت آنست بسبب تغريه وحبس وقبض وترياقيتيكه دارد وحابس نفث الدم ونزف الدم باطني وظاهرى كل اعضا است وجهت قرحهٔ ريه وحلق وامعا ومسحج آن وسائر قروح باطني بتنهائي ويا با كثيرا وبجهت فساد خون وتبهاى حارهٔ وبائيه وطواعين واسهال دمويه وصفراويه ودفع مضرت هوام وهواى وبائى وآب زبون شربا خواه قبل از انها وخواه بعد از انها وبا شراب جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند ذراريح ورتيل بحرى ومار وافعى وسك ديوانه وبا شراب وآب كرم وشبت آشاميدن وقي نمودن جهت دفع سموم وتسكين بدان جهت ذوسنطاريا وقروح امعا بدستور مذكور وطين شاموس وطلاى آن با عسل يا شراب جهت امراض مذكوره وتسكين التهاب وتحليل صلابات والتيام جراحات تازه وكهنه وقروح خبيثهٔ متعفنه وشكستكي اعضا وضربه وصدمه وسقطه وبايدكه بربالاى آن طلاى برك قنطوريون وفراسيون وسيربرى وامثال اينها ازبركهاى مناسبهٔ لطيفه بكذارند وبا سركه جهت نهش هوام مانند مار وافعى وسك ديوانه واورام حاره وذرور آن جهت جروح وقروح تازه وكهنه كه خون وچرك ورطوبت بسيار از ان آيد بزود حبس نمايد والتيام دهد وبايدكه طلا وذرور آن بقدر علت وسعت آن باشد بلكه اندك زياده وبا شراب ابيض ويا احمر ويا حلو ويا مر ويا مثلث ويا عقيد عنب ويا عسل ويا سركهٔ عنبى كهنهٔ تند ويا سكنجبين هريك كه مناسب باشد بحسب علت وحاجت باشد واكر پيش از آشاميدن سم ويا كزيدن حيوان سمى بخورند از اذيت آن محفوظ ماند مضر ريه ومصلح آن كثيرا وعسل ومضر طحال ومصلح آن كثيرا وكلاب مقدار شربت آن تا يكمثقال وتا دودرم نيز بدل آن كل داغستاني در امور مذكوره قويتر از ان وبعد از ان طين ارمني ودرا طليه طين مغره صاحب اختيارات بديعي نقل نموده كه طفل يكساله دو مثقال ديك برديك كه از سموم قتاله است بخورد ودر زمان قدرى طين مختوم باشير مادرش باو دادم شروع بقي كردن نمود ومجموع آن را بقي دفع كرد باز قدرى با شير مادرش بوى دادم ديكر قي كرد ويك مجلس طبيعت او اجابت نمود واز ان زهر كشنده خلاصي يافت وبدانكه جميع اطيان حابس دم واسهال اند مكر اين طين كه مسهل است وكفته اند مسهل سم است فقط ومشارك آنها است در قبض وحبس بعد از ان *

طين المصر

* طين المصر * بكسر ميم وسكون صاد وراء مهملتين ابليز است وبيوناني ارطوياس نامند يعني خاك زمين محروثه * ماهيت آن خاكي است آفتاب خورده چرب بسيار سفيد با خطوط وباحدت كه از مصر آورند وبعضي خاكستري رنگ بهترين آن خاكستري رنگ است كه بسيار نرم باشد وچون بدهن بمالند سائيدهٔ آن برنگ زنبار باشد وكاه آنرا مانند غسل

اسفید اج میشویند و اقراص ساخته خشک مینمایند ومغسول آن نرم ترمیباشد وگاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده ومر آنرا بسته در آخکر میکذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه کردد * طبیعت آن کرم در اول وخشک در آخر دوم * افعال و خواص آن جالي ومجفف وقابض ومغری وجهت اسهال الدم واستسقا وطحال واورام کهنه ومترهلهٔ رخوه واوجاع مزمنه وبواسیر قدیمه طلای آن با سرکه وبتنهائی نیز بسیار مفید ودر اسکندریه مستعمل است *

طین الجزیرة المصطکی

* طین الجزیرة المصطکی * وآنرا طین الکیوس وحیا وحیوش نیز نامند یعنی جزیرهٔ مصطکی * ماهیت آن خاکی است رقیق صفائحی وقطعهای مختلف الشکل که از جزیرهٔ مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن ودر آب زود کل ازنده است * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن جالي ومفتح بخلاف اطیان دیکر وجاذب خون بظاهر جلد ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ولهذا جهت نمش وجلا وتنقیه وتصفیهٔ اوساخ بدن وجلای آن وتصقیل وجه خود زنان درحمام بربدن میمالند ودر غمرها مستعمل دارند وجهت سوختکي آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است *

طین مدینه

* طین مدینه * طین مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آنرا با دعا وشرائط آن میخورند *

طین الملتانی

* طین الملتانی * بضم میم وسکون لام وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وکسر نون وباء نسبت * ماهیت آن خاکی است صفائحی مابین سرخي و زردی وسفیدی واندک صلب * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن جالي ومحلل اورام طلاء ودرشاه جهان آباد اطفال برتختهٔ مشق میمالند *

طیهوج

* طیهوج * بفتح طا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو وجیم معرب تیهو فارسي است جمع آن طیاهیج وبفارسي فرفور نیز نامند وباندلسي ضریس بغداد وذریس بدال معجمتین وبسین مهملهٔ مشدده نیز * ماهیت آن مرغی است کوهي کوچکتر از کبک ودر رنگ شبیه بدان وزیربال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی کفته مرغی است بقدر کبک کردن ومنقار آن سرخ * وطبیعت وافعال وخواص آن مانند کبک است وجهت ناقهین وضعیف الاحشا بغایت نافع

* باب هفدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها ظاء معجمهٔ مشاله است *

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

ظبی

* ظبی * بفتح ظا وسکون باء موحده ویا اسم عربي غزال است ودر حرف الغین مع الزاء المعجمتین انشاالله تعالی خواهد آمد

* * فصل الظاء مع الفاء * *

ظفره

* ظفره * بضم اول وسکون فا وفتح راء مهمله وها لغت عربي است وآن را تسترنیز نامند جهت آنکه در تستر که بفارسی شوس ترنامند وازبلاد فارس است بسیار میشود وآنرا بفارسي علفك داغ نامند * ماهیت آن کیاهي است ضعیف مفروش برروی زمین وبرده واردها وشاخهای آن باریك نرم وبرک آن مدور وظاهر آن سبز وباطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخني وبزرکی آن قریب درشکل ببرک قوطولیدون وازمیان برکهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور بقدر یکشبر وکمتر ازان وبرسر آن کلي زرد وسبز رنگ وبیخ آن سیاه منقش بسفیدی وباطن آن سفید بقدر یك انکشت * طبیعت آن درچهارم کرم وخشك * افعال وخواص آن تند وتیز وخورندهٔ کوشت وسم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است وضماد آن خورندهٔ کوشت زائد وناسور ولیدون واصبروا کالهٔ رکچاپي را نافع وقائم مقام دیک بردیك دانسته اند

ظفر القط

* ظفرا لقط * بفتح قاف وطاء مهمله اسم مغربی نبات فلومادین است * ماهیت آن دو صنف است یکی بری ودیگری نهری را این را شجرة ابی مالك نامند و مذكور شد وجالینوس این دو را ذكر نكرده وبری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا وبرك آن شبیه ببرك لسان الحمل وبرساق آن غلافهای سركج و متصل بعضی ببعضی وگل آن شبیه بگل سوسن كبود بری كه بیخ آنرا ایرسا نامند وآمیخته بآن غلافها وبهترین آن جبلی آنست * طبیعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض وعصارهٔ تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صلروا سهال و نزف الدم رحم وبواسیرضمادا وشربا وذرورا وبرگ آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سغل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یك مثقال بدل آن اقاقیااست

ظفرقطورا

* ظفرقطورا * بفتح قاف وطاء مهمله وسكون واو وفتح راء مهمله والف لغت سریانی است * ماهیت آن كیاهی است بری وبستانی وبستانی آنرا شاخهای باریك شبیه بموی منبسط برروی زمین منبت آن زمینهای خشك رملی جبلی ودرسواحل بیشتر وبری آنرا شاخهای باریك خشبی وپوست آن نازك و رنك ساق آن سرخ ومقدار یك شبرونیم آن از زمین برآمده وباقی در زمین فرورفته وپوست آن آنچه بیرون است سیاه رنك وآنچه در زمین است سرخ واز سر آن شاخهای متفرق رسته وبرآنها بركهای باریك شبیه ببرك شیح ازهم دور وگل آن شبیه بگل انا غالس ومائل بسرخی وثمرآن شبیه بثمر فیوفاریقون ونبات آن دركرما وسرما میماند وبرطرف نمیشود ومستعمل پوست بیخ آنست * طبیعت آن سرد وخشك در سوم * افعال وخواص آن چون آنرا خشك نموده بكوبند وببیزند و با عسل معجون سازند وبنوشند جهت قرحهٔ امعا وسحج آن وقطع نزف الدم هرعضوكه باشد وضماد وذرور آن نیز جهت حبس خون از هرعضوكه باشد نافع است

* فصـــــل الظاء مع اللام *

ظلف

* ظلف * بكسرظا وسكون لام وفا لغت عربی است بفارسی زنگله وكفشك ومشهور بسم است كه اصل آن سنب بوده و سم شده وبرومی اكیلون وبهندی كهر وجمع آن اظلاف آمده ومتداول نزد اهل فرس آنست كه سم بمعنی حافراست نه ظلف وبعضی سم شكافته را نامند وصاحب اختیارات بدیعی كفته ظلف را بفارسی بشك كویند * ماهیت آن معروف است وآن جسمی است صلب غضروفی كه بركف دست وپای حیوانات روئیده وشكافته میباشد * طبیعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن ظلف هرحیوانی درطی ذكرآن مذكور شده میشود وسوختهٔ مجموع آن مسهل مادهٔ صعروضماد آن با شراب جهت كزیدن هوام وبا عسل جهت نقرس ومفاصل نافع وطلاء سوختهٔ سم بزبا سركه جهت داء الثعلب مؤثر

* فصـــــل الظاء مع الياء المثناة التحتانية *

ظیان

* ظیان * بفتح ظا وباء مشدده والف ونون بفارسی یاسمین بری است وباس سفید عبارت ازانست و بلغت اندلس بریدفوته بمعنی عشبة النار وببربری ابریرو بهندی جوهی وجاهی وجنگلی چنبیلی نامند ومنبت آن بیابانها وبالای تلها وباغایق باشد وبران بپیچد وازان جدا نباشد وكویند بوی آن رعاف آورد وقسم مغربی آنرا عشبهٔ مغربیه نامند ودرحرف العین انشاء الله تعالی مذكورخواهد شد * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب واز آن صلب تروشاخهای آن درهم پیچیده وگل آن بسیار خوشبو وقسمی خاردار شبیه بخار گل سرخ وگل آن ازگل یاسمین بستانی كه گل چنبیلی نامند بسیار كوچك تروبیخ آن سیاه وباریك وپرشعبه وقوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند وفعل آن مانند خربق اسود است ولهذا بعضی كمان كرده اند كه همان است وبعضی كلیان را باوصاف دیگرذكر كرده اند اصح اقوال آنست كه ذكر یافت * طبیعت بیخ آن

در اول چهارم گرم وخشك وگرم تر از خربق اسود وخائرا اجزای آن در سموم * افعال وخواص آن محلل وملطف
امراض الراس والعصب والصدر والرئه بوئیدن گل آن جهت صداع وشقیقه ورياح غليظه وچون نیم اوقیهٔ بیخ آنرا دریك
اوقیهٔ آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج ولقوه واسترخاء مزمن وسرفهٔ کهنه وضیق النفس بیعدیل وسعوط یك حبه
ازان با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده وروغن مرکب آن جهت استرخا وفالج ولقوه وعلل بارده وربو وسعال مزمن نافع
جهت آنکه گرم وخفیف ومحلل قوی است وهمچنین روغنیکه بیخ آن را دران جوشانیده باشند امراض الفم والمعده مضمضه
بطبیخ برگ وشاخ آن با سرکه جهت درد دندان وآشامیدن مطبوخ آن مقیی قوی وهمچنین با آب خیارزه مقیی قوی و
بدستور عصارهٔ برگ وشاخهای آن وآشامیدن سه درم ازعرق آن با مثل آن بسفایج ومثل آن مقل ازرق مسهل ومنقی
بلغم وسودا است بی کرب والم واذیت وگفته اند ده مجلس اجابت میکند وبدستور آشامیدن نیم درم ازبیخ آن کوبیده
وبروغن بادام چرب کرده یا هم وزن آن افسنتین وکثیرا مسهل بلغم وصفرا است بقوت تمام اما با خطر ودر قوت قریب
بخربق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج وبا سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید وسیاه وبرص
وبا با طین علك جهت عرق النسا واوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند وروغن آن نیز جهت
عرق النسا مفید وطلای آن با سرکه که بقوت بمالند بحدیکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیکدفعه موثر مقدار شربت
آن تا نیم درم ویکمثقال آن کشنده بقیی وکرب ومغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین وامراق دسمه والعبه ومبردات
است ونوعی ازظیان که برگهای آن باریك وشاخهای آن سرخ وگل آن مائل بسرخی است بسیار تند وتیز وبوی آن کریه
وتند است وزبون وغیرمستعمل زیرا که محرق جلد زبان وخراشنده وجدا کننده جلد بدن وبرگ آن نیز مانند بیخ
آنست واین نوع را بیونانی قلیماطس نامند *

* باب هجدهم دربیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است *

* فصل العین مع الالف *

عاقرقرحا

* عاقرقرحا * بفتح عین والف وکسر قاف وفتح حاء مهمله ودرمیان هردو وراء مهملهٔ ساکنه ودرآخر الف معرب
اکرکرهٔ هندی است وگفته اند لغت نبطی است وبعضی گفته اند لغت عربی است مشتق ازعقر وتقریح جهت آنکه فعل آن
تقریح است * ماهیت آن نباتی است کثیرالوجود ودر مغرب وهند در شاخ وبرگ وگل شبیه ببابونهٔ کبیر سفید گل که
بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا ازغب ومفروش برروی زمین وشاخهای آن بسیار از یك بیخ رسته وبرسر
شاخهای آن قبهای مستدیر بشکل بابونه وگل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده وبرگهای گل آن سفید وبیخ
آن طولانی بقدر یکشبر وبستبری انگشتی وتند وتیز وسوزنده ودیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا اقوریون بمعنی عاقرقرحا
نامند نبات آن شبیه بشبت واکلیل آن نیز مانند آن وگل آن زرد شعری دندانه دار واین صفت عودی است که آنرا عود
القریح جبلی نامند ودرشام کثیرالوجود وبرسرو ادی برده بهم میرسد واین را تمری است که من آنرا دیده ام وبیخ
آن بطول یکشبر وبضخامت انگشتی وقائم مقام عاقرقرحا است دربعضی افعال وخواص وانطاکی گفته که عاقرقرحا
بعضی ازان مغربی است وماهیت آنرا بنحویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده وولا ذکر باخت وبعضی شامی که آنرا
عود القریح نامند وآن بیخ طرخون جبلی است وبقسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده ودرسرطان میرسد وبدانکه

اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد موزنده زبان است که بتجربه یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مشوی آن اقوی از منقی آنست * طبیعت آن در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است * افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضماداً و طلاء نافع امراض الراس والمفاصل والعصب والفم والصدر و مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و رعشه و استرخای مزمن و اعضای بحس شده و بدستور حلوس در طبیخ آن و غرور و دلوک آن بریافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصاً با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفاة و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع نگاه دارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم کرده اند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بربدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا بتنهائی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه یکرنگ ببندند بهتر است المعدة والباه والحمیات و غیرها العروق آن با عسل جالی و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیمدرم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل کرده اند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع کرد اند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و بخریطه آلوده قضیب و بیضه را در ران اندازند و بکرورکامل رها کنند که در ان باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصاً کسیکه در بیضه خود بسیار سردی دریابد من عجائب الدنیا و چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بر بزاند مضر ریه مصلح آن کتیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دارفلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هرد و بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغره اقوی لحیه التیس یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق قاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مائیه صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید *

هاج * دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود *

هاقول * انطاکی گفته شوکة الجمال است * ماهیت آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد

ودر وسط آن مانند موتارها ودانه آن مانند قرطم و مستدیر * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشك * افعال وخواص
آن مفتح سدد وتریاق سموم وخلاصی دهنده از انها شربا وجمیع اجزای آن جهت بواسیر شربا وبخورا وطلاء نافع وبدل متور
ثلاثی خاکستر آن وعصارهٔ آن نافع قروح ساعیه وگفته اند چون برحمره بزنند ورم آن زیاده وبزرگ نشود مضر گرده مصلح
آن کثیرا بدل آن حندقوقا است وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته حاج است که بفارسی خارشتر نامند که بران شیرخشت در
خراسان می نشیند وگویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است * فصل العین مع الباء الموحدة * عبیثران

* عبیثران * بضم عین وفتح باء موحده وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه وراء مهمله والف ونون وعبوثران
بفتح ثاء مثلثه وبضم آن نیز آمده وبهندی دانه ودانه مروا نیز نامند * ماهیت آن گفته اند شامل برنجاسف وشجرمریم
است وبعضی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته وکسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت ومزغب
وثقیل الرائحه وبا عطریت شبیه برائحهٔ سنبل الطیب وبطیخ وتفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور وصاحب معتمد نوشته
که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم واین را ثمریست زرد رنگ شبیه بچیزیکه در وسط اقحوان
میباشد وخوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب * طبیعت آن گرم وخشك در دوم ودر سوم نیز گفته اند * افعال وخواص
آن مفتح ومحلل ومقوی دماغ ضعیف وبارد وقلب ومعده ومدر حیض ومحرک جماع درمبرودین ومعین برحمل امراض
الراس والقلب والمعدة بوئیدن آن مسکن الخرهٔ بارده ومنقی دماغ ومقوی آن وجهت دردسر ونزلات وزکام ودوار
وسدر وامثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم ورطوبت وازسوداء نافع وآشامیدن آن خصوصا باعسل جهت امراض
دماغی حادث بمشارکت قلب ورحم ووجع فؤاد وتقویت احشا وتفتیح سدد وحفظ صحت بدن وتحریک باه مبرودین واکتحال
با ب آن جهت حدت بصر وجلای غشاوهٔ رقیق امراض الرحم حمول سرشتهٔ آن باعسل مسخن رحم بارد ونیکو کنندهٔ حال
آن ومعین برحمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنندهٔ عقر است مقدار شربت آن دو درم *

* عبهر * نرجس است وصاحب معتمد گفته معروف است در زمان مابشجرة النبی واصطرک وآن میعه است واین درخت عبهر
راصمغ نیست ولکن دهن است البته اسم عربی زعفران است ونیز اسم خوشبوی مرکب است ودر مرکبات مذکور میگردد
ودرقرابادین کبیرذکریافت * فصل العین مع الثاء المثلثة *

* عثق * بتحریک عین وثاء مثلثه وقاف * ماهیت آن نباتی است بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبرو سطبر عثق
وانبوه * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل قوی ومحرق وعصارهٔ خشک کردهٔ آنرا
چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد * فصل العین مع الجیم *

* عجه * بفتح عین وجیم مشدده وهاء مهمله اسم عربی قسمی از خاکینه است که کوکو نامند ودر طبیخ البیض مذکوراست عجه
ودرقرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت * فصل العین مع الدال المهملة

* عدس * بفتح عین ودال وسین مهمله بفارسی نشك ومرجومک وبهندی مسور بفتح میم وضم سین مهمله وسکون واو عدس
وراء مهمله ودر بعضی ملس نامند * ماهیت آن حبی از حبوب ماکول مشهور واست ملون ومشرطح ودو نوع میباشد
بری وبستانی بری آن کوچکتر ومائل بتلخی وتلخ وآنرا تبقه نامند وبستانی آن دونوع بزرگتر وبرنوع بستانی دانهای
کوچك سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخلانه ودربنگاله آکری نامند وپخته ومغزا نمیشود ولهذا اچیلده جلد اکرده تتمه را

می بزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانهٔ آنست که در طبخ زود کند از بابد و آب را سیاه نکند وبا پوست ومقشر کرده مرد وقسم را که با ترشي انبه و روغن کاو میپزند لذیذ میشود * طبیعت آن در حرارت مائل باعتدال ودر دوم خشک وبعضی در دوم سرد وخشک دانسته اند وتحقیق آنست که پوست آن گرم در اول ولب آن سرد در اول است ولهذا آب مطبوخ پوست آن ملین وجالي ولب یعنی جرم مقشر آن قابض و یبس بری آن غالب و نفخ بستانی زیاده * افعال وخواص آن جالی ونفاخ وبطئ الهضم ومولد خون سوداوی وسودا وقابض ومسکن غلیان خون ومغلظ آن ومانع سلوک آن در عروق ضیقه وباعث دیدن خوابهای مشوش ردی وظلمت بصر امراض العین والحلق والصدر والمعدة ضماد آن با اکلیل الملک وبا آب سفرجل ودهن ورد جهت نزلات واورام حارهٔ عین ومطبوخ آن با سرکه جهت اورام حارّه وشری وحمره وخنازیر وبا آب پخته بجهت نزلات وسوختهٔ آن جهت استرخای پلک چشم وسفید کردن دندان وغرغرهٔ آب طبیخ آن جهت قلاع دهان وخناق خصوصا با رب شاه توت وآشامیدن آن جهت امراض جلد ربرته وسرفه ودرد سینه وبلع نمودن می‌علد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده ومهرا پختهٔ آن با سرکه مقوی معده وبي نفخ وبي سرکه پختهٔ آن نفاخ وضماد آن با آب گرم جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن وبا عسل جهت قروح غایره وضماد خام با نشر آن با چند دانهٔ فلفل جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع آنها التخمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصا با سرکه ویا آب غوره ومزورهٔ آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تبها باعث عدم نکس آن وضماد آن با مفید ی بیضهٔ مرغ جهت نمله وحمره وشقاق پاوبند ستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما وخنازیر واورام صلبه وبا روغن گل جهت اورام معده وبا سویق جهت نقرس المزینة ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیهٔ بشره ورفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج وصاحب ضعف بصر ومعده وقولنج وبواسیر وعسر البول واکثار خوردن آن مولد خون سوداوی ومحترق خون ومظلم بصر ومحدث مالیخولیا وسرطان وجذام واورام صلبه وبا شیرینیها مولد استسقا وقولنج وبواسیر وعسر البول وحبس آن واحتباس حیض ومجفف بدن وقاطع باه وباعث دیدن خوابهای مشوش وتاریکي چشم مصلح آن طبخ آن مهرا با روغن کنجد تازه ویا روغن گاو ویا روغن بادام ویا سرکه وگوشت فربه خوردن وبدترین همه خوردن آن با ماهي نمک سود بدل آن ماش است ومطبوخ بستاني آن باپوست قابض ومقلل بول وحیض وبری آن مسهل ومدر و *

* عدس الماء * نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند ودر طحلب مذکور شد *

* فصـــــــــل العین مع الراء المهملة *

* عرعر * بفتح دو عین وسکون دو راء مهملتین لغت عربی است بفارسي سروکوهی وبشیرازی رهل وبسریانی سرربیا جبلا وبرومی قرنوس وبیونانی سروثمارون واروس وسرو نماررون نیز نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ واز سرو کوتاه‌تر وکوچکتر وثمر آن بقدر فندقی وباندک شیرینی ودوم ازان کوچکتر وثمر آن بقدر باقلا ومستدیر وگفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است وبعضی ابهل دانسته وبعضی گفته شربین ازان بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک وثمر آن گرم در سوم وخشک در اول در دوم ودر زاول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن مسخن ومفتح سدد وبا قوت قابضه ومقاوم سموم ومدر بول وحیض امراض الصدر والمعدة وشیر ما آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد وسرفه ودرد سینه واشتعال ضعف معده وکسر ریاح بواسیر ومغص ودرد رحم ودرور منی ودرد ...

وشکافته شدن عضل وگزیدن هوام خصوص با شراب انجیر وجلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم وضماد آن جهت قطع عرق وتقویت بدن نافع ومورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال وگویند از خواص آنست که چون مشت عدد آنرا در سربندند باعث قبول وعظمت در نظرها است *

* عرق * بتحریک عین وراء وقاف لغت عربی است بسریانی رعنان وبیونانی اویبهون وبرومی اورومیس وبفارسی خوی وبهندی پسینه نامند * ماهیت آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند وبرآید خصوصا نزد حرکات وگرمی هوا واستعمال چیزیکه عرق آورد وگفته اند که آن فضول رقیقهٔ حاصله از غذا دربدن است که از راه منافذ ومسامات دفع میکرد د وگفته اند ماهیت دم است که مشوی میکرد اند آنرا مرار وشیررا نیز ماهیت دم میدانند * طبیعت آن عرق
گرم وتر * افعال وخواص آن محلل وجالی است وعرق انسان وهر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده ومیشود ان شاء الله تعالی وازخوردن عرق دابه زردی رنگ وسبزی آن وخناق وسیلان عرق بسیار روید وعارض میکرد د علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن مفتح وروغن گل وتریاق الطین مختوم وآشامیدن زراوند وملح اندرانی از هریک نیمدرم با آب گرم است ونیز عرق بتحریک عین وراء وقاف اسم مای مقطر از حبوب واخشاب وگلها وبیخهای رطبه ویابسه است که بقرع وانبیق مقطر نمایند بدستور مقرر ودر قراباد ین کبیر ذکریافت ودر قراباد ین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد ودر طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر میباید طبیعت هر یك آن راجع بطبیعت چیزی است که از آن مقطر نموده باشند * افعال وخواص آن نیز راجع بآن چیز است ولیکن الطف وسریع النفوذ تر وتاثیر آن در بعضی مواد زیاده واکثار آشامیدن عرقهای حارهٔ حاده مانند دارچینی ونانخواه وسیر وامثال اینها محرق خون ومورث امراض حاره وبدستور عرق قندی * عرق

* عرن * بفتح اول ودوم ونون وعرب آنرا اعظم السبق خوانند * ماهیت آن زوایدی است که درحوالی سم زانوی اسب وشتر میباشد * طبیعت آن مانند مزاج سم است وشدید الیبس * افعال وخواص آن نیز مانند آنست ودر ظلف ذکریافت وبالجمله چون مقدار نیمدرم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی وبا آب وبا گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام وبخور آن جهت اختناق رحم وحمی ربع مفید وگفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود ومجرب دانسته اند ونیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید میونا ریقون است ان شاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد * عرن

* عروق الصباغین * نوة الصبغ است وگویند اسم عروق الصفرا است *

* عروق الصفر * بضم عین وراء مهمله وسکون واو وقاف وضم صاد وسکون فا وراء مهمله وآنرا حشیشة الصفرا وعروق الزعفران وعروق الصباغین نیز نامند وبعربی هرد وبلغة الخطا طیف وبیونانی خالد ونیون وخلد ونیون وطوماغانیز وبرومی کالیدرنیون وبفارسی زرد چوبه وبهندی هلدی نامند * ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر ودیگری صغیر صغیر آن مامیران است ودر حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وکبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع واز بیخ آن شعبها روئیده وبر هر شعبه برگهای شبیه ببرگ موز تازه کوچکی رسته واز برگ زرنباد بزرگتر وگل آن زرد ودر خوشه بقدر یکشبر وتخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه وبیخ آن زرد وبعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک نموده عروق

باطراف میبرند وتازهٔ آن بد طعم و رائحه تاسفه چه ا رماد پس نیکو میکرد د وگویند د رمیان آن بندرت بعضی دانهای هم
بهم میرسد وآن صلب تر و مائل بتیرکی است و آنرا بهندی هلدیا نامند وکسانیکه میشناسند چند دبر می آورند وتتمه را
جوش میدهند واحیانا بعضی دانها شبیه بمامیران درمیان بستهای زرد چوبه بهم میرسد و انچه در ماهیت آن صاحب
تحفه وغیره نوشته اند بیان واقع نیست ومنبت آن بلاد چین وهند وبنکاله ودکهن است وبهترین آن تازهٔ خوشرنگ کمر بشهٔ
آنست * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی بصر ومفتح سدهٔ جگر وجهت استسقا ویرقان
نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض وبا هموزن آن انیسون بیاشامند ومضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک
بریان نمکرم آن و اکتحال آن جهت جرب وبیاض رقیق وتقویت چشم وعصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید وبیاض
حادث دران را برطرف کند وذرور آن مجفف قروح ورافع درد وورم آنها ولهذا اهل هند بعد از حجامت بلافاصله ذرور
آنرا بران موضع میمالند وضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله ومجفف قروح است وتکمید بدان مسکن اوجاع ومحلل
اورام خصوص ورم حادث بعد ازفصد وطلای آب کل آن زائل کنندهٔ کلف وبهق وآثار جلد مضر قلب بمضرت بسیار مصلح
آن آب لیمو واترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نوة المصبغ ونیم وزن آن درامراض عین مامیران ودرغیر آن
نیموزن آن نیز ماقرحا است * فصل العین مع السین المهملة *

عسل النحل بفتح عین وسین ولام وفتح نون وسکون حا ولام بیونانی مالی والقولیس نیز بسریانی ویساربرومی مالی
وبفارسي انگبین وشهد وبهندی مد بولغتی بهت برس نامند ومشهور بشهد است * ماهیت آن معروف است ومراد از آن
عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف وخوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که دران مطلق موم نباشد
وچون بانگشت برد ارند تار بندد واین ازبرای مداوا بهتر است وبعد از ان سفید نباتی رنگ با وصاف مذکوره واین ازبرای
لذت وتغذیه وربیعی این بهترین از صیفي است وشتوی آن زبون وهمچنین سبز وسیاه وکهنه ازیکسال گذشته حاد الطعم وتیز
ویا ترش وتلخ ورقیق شده بشمع بد بوی ویا خشک شده ورطوبات آن تحلیل یافته بشمع بد بوی گشته واکثار بسیار کهنهٔ ناسد آن
درکمال مضرت وموروث جنون وامراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است * طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم ودر اول
خشک واندک ماندهٔ آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضي انواع حادآن وهمچنین کهنهٔ آن دراول سوم گرم ودر دوم
خشک وعسل خام گرمی وحدت وجلای آن زیاده وبد وائیت اقرب وعسل مطبوخ کف گرفته حرارت وحدت وجلای
آن کمتر وبغذائیت اقرب ودر قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند وبآتش ملائم جوش دهند تا بقوام آید
واحتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت واگر آتش زیاده کنند میسوزد وتلخ میکردد
* افعال وخواص آن جالی ومفتح سدد وافواه عروق ومقطع ومنقی بلغم لزج ورطوبات وجاذب آنها از عمق بدن
وفضول دماغی وزائل کنندهٔ استرخا واستسقا ویرقان وعسرالبول وانواع ریاح وایلاوس وسموم بارده ومفتت
حصاة ودلیل برمنافع آن همین بس که حق تعالی درکلام مجید خود میفرماید که * واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلي من کل الثمرات فاسلکي سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه
شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون *وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند * فوالذي نفسي بيده ما من
بیت فیه عسل الا ویستغفر الملائکة لذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء وخرج منه الف الف داء فان مات

عسل النحل

وهو فی جوفه لم تمسه النار * وقال صلی الله علیه وآله وسلم قلب المؤمن حلو یحب الحلوة وقال صلی الله علیه وآله وسلم نعم الشراب العسل یرعی القلب ویذهب ببرد الصدر وقال صلی الله علیه وآله وسلم من یرید الحفظ فلیأکل منه ونیز در حدیث است که هر که ارادهٔ شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد وجالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض واز برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت وغلظت قوام باعث سرعت امتزاج وحفظ آنها است از تلاشي وفساد وبسبب حلاوت محبوب طبائع ولذیذ ودافع بشاعت ورسانندهٔ قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن وغیر اینها از فوائد کثیره * امراض الراس والصدر والمعدة والکبد وغیرها * آشامیدن آن با مصطکی جهت جالب رطوبات وفضول دماغي وفالج ولقوه واسترخا وخدر وامثال اینها وتقویت معده واشتها ودفع ریاح ولزوجات وتفتیح سدد وقولنج وتقویت معده وشهوت طعام وباه وپاک کند وجهت تنقیهٔ صدر وقصبهٔ ریه واستسقا ویرقان وطحال وتفتیت حصاة وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس ودفع سموم وبا آب خصوصا آب باران مرطب اعضا ومقوی باه وضعف بدن ومنقی قرحهٔ امعا ومثانه ومفتت حصاة ورافع عسر البول وبالخاصیت مسکن عطش وقی نمودن بدان جهت تنقیهٔ معده الفم والحلق غرغرهٔ آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم ولوزتین وتنقیهٔ جراحت کام وزبان وحلقوم ولوزتین وبدستور تحنک بدان ومضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه ورویانیدن گوشت آن وتقویت دندان وجلای چرک وسفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندان بمالند ودر مرهمها همه جا در مرتبه بعمل آورند وشبه نموده کسیکه آنرا مرخي دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخي اند ووجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده وفی التحقیق شیریني با رطوبت مرخي است نه شیریني با یبوست وعسل حار یابس است بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهائي ویا با آب پیاز ویا نمک اندراني جهت جلای بصر ودفع حکه وجرب ودمعه وبیاض ونزول آب دران الاذن قطور آن در گوش با انزروت ونمک سنگ جهت رفع ریاح ودوی وقطع مده ورطوبات سائله از آن وتسکین اوجاع باردهٔ آن وثقل سامعه وبدستور قطور آن با زهرهٔ گاو تازه ویا با آب برگ نیم تازه ویا با شیر ویا لبن نسا وبا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ الصدر آشامیدن ولعق وغلیظ آن با روغن گل جهت سرفهٔ بارده الامعا تحقین بدان با آب بارتنگ جهت قرحهٔ امعا وتحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل وبتنهائي با حقنها مقوی عمل آنها اعضا التناسل والرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب وعظم آن وحمول آن جهت علل رحم زنان نفساء الاورام والبثور والکلف وغیرها ضماد آن با آرد کندم جهت تحلیل اورام ونضج دمامیل وبا سرکه ونمک جهت تحلیل اورام ورفع کلف وبا نفط جهت کلف وبا نمک جهت رفع آثار ضربه وصدمه که بادنجاني رنگ شده باشد وبا عدس جهت تنقیهٔ اوساخ جروح وبردن گوشت زائد والتیام زخم آنها وبا زراوند طویل وآرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب وبا زراوند طویل وآرد کرسنه وبادام تلخ وحب المحلب وآرد جو جهت ادرار عرق وبا انزروت جهت جلای قروح وبردن گوشت زائد وباد روبهٔ بهق وبرص وکلف دافع آنها وبا نوشادر جهت بهق وبرص ومطبوخ آن با شمع جهت رفع آثار ضربه وقوبا وطلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه وسائر قروح حادثه از بلغم مالح وجهت تقویت بدن وبتنهائي جهت رفع قمل وصئبان که بفارسي رشک نامند وبرجسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد وهمچنین مالیدن آن بر لحوم وشحوم وغیرها السموم لعوق ویا آشامیدن آن با آب گرم جهت فطر قتال وگزیدن سگ دیوانه وغلیظ آن با روغن گل جهت نهش هوام وقی نمودن

بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر یا بسه نغص کرد حامله است و الا فلا وجهت این امور بتمامی خام جید آن و در بعضی اصلح و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر بنحافت اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و نواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن تا نزده مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بد ستور و بجهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیهٔ بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و هر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقاء تام یابد و بعد از آن تفاح مربعی ترش شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جائز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تطفیه با شربهٔ بارده و آب فواکه بارده و العبه مغربه و مانند اینها است *

* فصـــــــــل العین مع الشین المعجمة *

* عشبهٔ مغربیه * بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و دا مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و برومی سریده و بفرنگی اسفرنیه گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر قوائد آن یافتند و بعد از آن در سائر بلاد انتشار داشتها ریافت * ماهیت آن تصبان طیان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلبلاب و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه قسمی برگ آن مشابه ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مائل بسبزی و خشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و باوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر * طبیعت آن گرم در اواخر درجهٔ دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع * امراض الراس و الفم و الصدر و المعدة * بوئیدن

عشبهٔ مغربیه

طلا آن جهت درد سر شقیقهٔ بارد ومضمضه بطبیخ آن با سرکهٔ انگوری جهت درد دندان بارد وآشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی وبلد مین بد من آن نیز جهت فالج واسترخا ولقوه وربو وسرفهٔ مزمن وضیق النفس وتقویت معده وکبد واستسقا وبواسیر وازین قبیل سائر امراض بارده رطبه وآشامیدن طبیخ شاخ وبیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا دیگر طلا آب بجوشانند تا بنصف رسد وبا شکر وامثال آن بنوشند جهت فالج واسترخای مزمن وضیق النفس وسرفهٔ کهنه بیعدیل وسعوط بیخ آن بوزن حبهٔ با روغن بنفشه جهت شقیقهٔ بارده * اوجاع المفاصل والنقرس وعرق النسا والاورام والامراض السوداویه والجذام والآتشك وامثالها * آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یکهفته وزیاده بران جهت اوجاع مفاصل مزمنه وضماد آن با گلاب جهت فالج وتسکین اوجاع مفاصل وعرق النسا وغیرها وتحلیل اورام وحمول آن مدر بول ومسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین وجوانان ودر فصل گرما وامراض حاره مانند حمیات حاره وصفراویه ودمویه وحصبه وجدری ومانند اینها وآشامیدن طبیخ برگ وشاخ آن بقدر سه درم با هم وزن آن بسدابیخ ومصطکی ومقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب وآشامیدن برگ آن مقدار قلیلی با زیت بسیار مقیی قوی عنیف وجهت گزیدن کلب کلب وجهت جذام وامراض سوداویه دوائیست قوی ولیکن غیر مامون وبا خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار حاد چنانچه ذکر یافت ومحرق ومقرح جلد است مانند شیطرج هندی وطلای آن جهت بهق وبرص وبا سرکه جهت عرق النسا وداء الثعلب بعد یکه خون آلود کرده در یک دو دفعه زائل کرده اند باذن الله تعالی بتقرح ودفع مواد ردیهٔ آنها ونیمدرم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم وسودا است ومانند خربق سیاه است وبا آب خبازی مقیی قوی ویکمثقال آن کشنده بقی وکرب ومغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بالخاصیه ظاهر است چه در زهر دو کیفیت یعنی حرارت ویبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت ورطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج ودفع مرض بضد است واما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق وتلطیف واذابه وتحلیل آن مواد غلیظه متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب واصلاح یبوست سودا ودافع علت حادثهٔ از انست وبالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجهٔ سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا وزیادتی حرارت دم واحراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا به بعضی عرقهای سرد در غیر آن که درین وقت شاید در بعضی امزجهٔ صفراویه ودمویه نیز نافع باشد حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی میدانند موافق کوبید اگر محرور المزاج یا بس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجهٔ ایشان مکرر مشاهده شده ودستور آشامیدن آن با تمامی شتی ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده *

* عشر * بضم عین وفتح شین معجمه وراء مهمله وبتشدید شین نیز آمده وعشار بالف بعد از شین نیز آمده ولغت عربی است وبیونانی خیاکیوس وبفارسی خرک ودرخت زهرناک وبهندی آک بمد الف وسکون کاف وهار عوام اکون ومدار نیز نامند * ماهیت آن از جملهٔ اشجار یتوعی است حاد اکال سمی وبقدر قامتی وزیاده بران وشاخهای بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه وصحراها وزمینهای رملی ومخصوص ببلاد گرمسیر وبرگ آن شبیه ببرگ کتهل وترنج واز آن پهن تر واندک کلان وضخیم تر ونرم تر وبا اندک زغبی وگویا بر آن گردی نشسته وجمیع اجزای آن از برگ وساق

وشاخ شیرد ار که چون بشکنند از ان بسیار شیر بر میآید بعدیکه از یک لخت آن بقدر یکرطل وزیاده هم شیر بعمل میاید وکل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بکل نرکس ونوشته که بکل خرزهره است وثمر آن شبیه بخیار کوچکی وبلوط بزرکي ومنحني وچون رسید وشکافته کردد از جوف آن چیزی شبیه بپر زجریر وپنبهٔ سیمل بغایت نرمي برمي آید وکویا کیسهٔ مملو از پنبه است وتخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم وتخم سنا مکي وخاکستری رنک مائل بسیاهي واعراب بادیه ازان پنبهٔ تخت یعني بالش ترتیب میدهند ودر قداح یعني آتش زنه مستعمل دارند وسه نوع میباشد یکي درخت آن بزرک و کل آن سفید وبرک آن بزرک وشیر بسیار واین در شهرها ودرکنار بساتین نیز میروید وبهترین انواع کفته اند ودوم ازان کوچکتر درقد وبرک وبیرون کل آن سفید واندرون آن بنفش مائل بسرخي وسوم از همه کوچکتر وکل آن پستۀ رنک مائل بسفیدی وبعضی زرد کفته اند ولبن این هردو کمتر از اول وبیشتر در بیابانها وزمینهای رملی میروید # طبیعت شیر ان در چهارم کرم وخشک وباسمیت است # افعال وخواص آن اکال ومقرح جلد وقاطع بلغم وبا قوت مسهله قویه وسترنده موی است وحادترین شیر نباتات شرد ار است ودباغان اهل هند از وهند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس وغیرها طلای آن رافع کچلي وسعفه وقوبا ونالع دانهٔ بواسیر ومضمضهٔ آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع وچون لبن آنرا به پنبه آلوده بردندان موجع کذارند جهت تسکین وجع آن وحکیم میرعبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که جهت تسکین جذام وقوبا وجرب وبثور ودماميل وصلابت طحال وامراض کبد واستسقا ودیدان وحب القرع نافع است واکر نخود را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند ودرسایه خشک نمایند جهت ضیق النفس وسعال بلغمي مجرب ودیکران کفته اند که چون ارزن وباشلنوك ویا نخود ویا غیر آن از حبوب را در ان مکرر تسقیه کنند ودرسایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار مینماید وجهت امراض مذکوره نافع وطلای اندک آن بر مفاصل دست وپا که بعنوان نقطها بسر خلالي برانها کذارند باعث آبله وتفرح واخراج رطوبت لزج وتسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند وبنکاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند وبعضی درسالي یکمرتبه درموسم بهار وتابستان # طبیعت برک وشاخ آن درسوم کرم وخشک # افعال وخواص آن بستن برک تازهٔ کرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام وتسکین اوجاع بارده وتدهین مطبوخ آن درروغن زیتون جهت فالج وتشنج وخدور وذرور برک خشک آن جهت منع سعي قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح وسخه وتجفیف آنها وبردن کوشت زائد فاسد نافع وحکیم میرعبد الحمید نوشته اکر درخت آنرا که کل آن سفید باشد از برک وشاخ وپوست وکل وچوب درسایه خشک نمایند وبسایند وهرروز دو مثقال آنرا با شیرکاو بخورند جهت ضعف بدن وناتواني وربو وسعال بلغمي وتپهای مزمن وتحلیل نفخ بسیار نافع واکر تسقیه نموده درآب بهنکره بخورند در منافع انفع واتم است ونوشته اند که ذرور برک خشک آن جهت منع سعي قروح ساعیه وخبیثه واکله ورفع چرک قروح متقرحه وتجفیف آنها وخوردن کوشت فاسد مفید وچون یکي از حبوب مذکوره را با برک آن درظرفي مانند سبو ومرتبان بطریق فرش ولحاف چیده وبران آب آنمقدار که از روی آن بکذرد بریزند وسر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بکذارند پس برآورده حبوب را درسایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل وامراض مزبوره را نافع است وپنبهٔ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است وچون درحین تری وتازکي از هم باز کرده بر جراحات بکذارند قاطع نزف الدم آنها وجهت رویانیدن کوشت تازه موثر مضار جمیع اجزای آن باسمیت ومضر محرور المزاج.

ومضعف احشا است ومفرح جلد مقدار شربت ابن آن نیم درم وسه درم آن کشند ء بسحج وتقرح احشا وبواطن واسهال قوی مصلح آن البان وادهان وتنقیه بقیء است المخواص اهل مصر کویند بخور را قتراش برک آن کریزانند ؤ پشه است مؤلف کوید اکرحتی المقدور استعمال چنین ادویهٔ سمیهٔ کثیر الغایله ننمایند اولی است حکیم میرمحمد مومن وغیره نوشته اند که قسمی از شجرهٔ عشررا شمیت بحدیست که جلوس ونوم در سایهٔ آن کشنده است وبرک آن شبیه ببرک لبلاب ومدور وقسمی را برک شبیه ببرک درخت کز وگل آن سفید وثمرآن مثل نخود مائل بسرخی وکیسوس بن ثالس کوید که ازین قسم سکر میکرفته اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده درسه روز ورخرانه ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت میشد ء محمد بن احمد بن زکریا کوید که در ظرف سفالی که شیرآنرا جمع کرده بودم بعد از ان آن ظرف را مکرر با آب کرم واشنان شسته جمع کثیرکه از ان ظرف آب خوردند همکی هلاک شدند *

عشرق

* عشرق * بفتح عین وسکون شین وفتح راء مهمله وقاف بیونانی قرحا وکویند بیونانی مرفوران نامند * ماهیت آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق رانامند برک آن ازبرک سناعریضتر وسبزتر وگل آن مائل بسرخی وبعضی لاجوردی رنگ وکوچک باسنبله اره وغلاف آن شبیه بغلاف نخود مزغب وتخم آن عدسی شکل کوچک وبعضی مرو دانسته وابن تلمیذ کفته کیاهی است برک آن شبیه ببرک شاروسرخ وخوشبو وعروسان استعمال میکنند ودینوری غیرآن دانسته دیسقوریدوس در ثالثه کفته قرحا نباتی است برک آن شبیه ببرک عنب الثعلب بستانی و با شعبهٔ بسیار بزرک سیاه رنگ تخم آن شبیه بحا ورس ودر غلافهای شبیه بخرنوب شامی ودرورق آن سه یا چهار بقدر یکشبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنک لاخها که آفتاب بر ان تابنده باشد * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو یکشب ویکروز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیهٔ رحم وتخم آنرا چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول وشیر آورد وخوردن حب آن خواه تر باشد وخواه خشک جهت بواسیر وسیاه کردن موی نافع

عشقه

* عشقه * بفتح عین وشین وقاف وهابفارسی اخفاک وقال شاو بهندی چاند ریل نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برک وشاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از ان دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میکرد اند وازین جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر تنیکه بپیچد آنرا خشک میکرداند وتخم آن شبیه بحلبه واز ان کوچکتر ود رتنکابن دیسمو نونامند وبعض اطبای این زمان تخم آنرا کشوث دانسته اند

* فصـــــــل العین مع الصاد المهملة *

عصفور

* عصفور * بضم عین وسکون صاد وضم فا وسکون واو وراء مهمله بفارسی کنجشک وچغوک وبنجشک وبترکی سرچه وشارچه نیز وبنکالی کوریه وبهندی نرآن راچرا وماده آنرا چری نامند * ماهیت آن طائریست معروف صغیرا لجثه واهلی وبری میباشد وجثهٔ بری آن اندک بزرکتر ومنقار آن باریکتر ودراز تر از اهلی وبهندی این را بکیری نامند واهلی را چربه وکوربه بکاف فارسی نامند وبهترین آن فربه شتوی بری آنست وخانکی آن هرچند فربه باشد زبون * طبیعت آن در دوم کرم وخشک وبری آن از اهلی یابس تر * افعال وخواص آن مسخن ومسمن بدن وموافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند ومحرک باه وزیاده کنندهٔ منی ومنعظ وکوشت آن ملین طبع وجرم آن قابض بطن وکفته اند عصفور را زطینو رجیدهٔ است از برای اصحاب فالج ولقوه وامترخا وخدر وضعف کبد وامنسقا و یرقان وضعف کرده

ربا ورا مثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرودین و مرطوب مزاجان وکسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در روغن اسفناج برشته کرده و در روغن بادام بریان کرده باشد مفرحهٔ مقویهٔ معینهٔ باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کنندهٔ منی و منعظ است و فراخ یعنی بچهٔ آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زردهٔ تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضهٔ آن و این در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا مطجن سازند با مری و یا آب انار و یا غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقهٔ آن را با عسل سائیده برا حلیل بمالند و یارا بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزانند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده و حابس اسهال و ناشائیدهٔ آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است و خاکستر پران محلل اورام است طلاء و چون موی مقعدهٔ آن را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که هوام آنرا ابوتمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است *

عصا الراعي

* عصى الراعي * بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهملهٔ مکسوره و یا لغت عربی است بلاطینی آنرا بسباث بلی گویند و ببربری رستنی نودیه و بلغتی دیگر بربری کوری زوله و بیونانی بطباط و بلغوثیون برمند ار نیز و بسریانی شطبانی نلوعرین و باقریقی خنهر و در جد اول حاری کبیر برشیان دارو نامند گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بندک و هرجرا و بهندی لال ساک گویند و گویند بهندی راج کیری نیز نامند و آنرا عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد دیسقوریدس در ثالثه گفته نر آن هرسال از سر نو میروید و با شاخهای بسیار باریک تر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه ببرگ سداب و از آن بلند تر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و مادهٔ آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر تازه و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بعضی ادعی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن ثمنشی بزرگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ مادهٔ آن مائل بتدویر و منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید از نر آن سرخ و از مادهٔ سفید و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن نزد گرههای شاخ آن میروید و این شبیه بساک چونلائی هندی است و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه مزغب قریب ببرگ بلسان و تخم آن مابین

برگهای آن بر میآید وذکر وانثی میباشد تخم ذکر آن سرخ وتخم مادهٔ آن سفید ود رجوز امیرسد وقوت آن تا یکسال باقي میماند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهي بستاني آنست وصاحب تحفه نوشته کبیر وصغیر میباشد کبیر را نر وصغیر را ماده وبفارسي صغیر را سفید موز وکبیر را سرخ مرزنامند وتخم وساق آن سرخ وبرگ آن مائل بنفشي ودرباغها بسیار رود رتنه کابن صغیر آنرا خاک تره گویند وبرگ وساق صغیر آن سبز وتخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر وگویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند وتخم هرد وقسم در زیر برگهای آن بر میآید وانبوه ود را فعال کبیر آن از صغیر قویتر

* طبیعت آن درسوم بارد ودر اول خشک وجزومائي بران غالب * افعال وخواص آن قابض ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم کل اعضا وقئ صفراوی واسهال مزمن مراری وحیض ومسکن حرارت باطني وظاهری وتپهای دوری وقرحهٔ امعارا نافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم گوش ومجفف قروح ومسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصارهٔ آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعدة ضماد آن مسکن التهاب معده ومبرد آن وآشامیدن آن حابس اسهال مراری وقرحهٔ امعا ونزف الدم آنها ومرضي که دران قي واسهال هرد و آید واین مرض را بیوناني حولارا نامند وقولنج را نیز مفید شربا وضمادا وحقنة وحمولا الرحم چون در شراب طبخ نمایند وباعسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه وتحلیل فلغموني وحمره ونمله وقروح ساعیه وکل اورام دمویه ومنع انصباب مواد جید النفع وضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات وحمره ونمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم ونهش هوام سمی مضر رئه مصلح آن انجیر وشربت بنفشهٔ سکری وصندل نیز گفته اند مقدار شربت از آب آن تا مثقال بدل آن عنب الثعلب وهرای بیخ آن درطب منفعتي تا حال ننوشته اند واهل هند مضمضه بآب مطبوخ آنرا جهت جوشش دهان وضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ آن را جهت نضج وانفجار دمامیل وکهاریعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند *

* عصب * بفتح عین وصاد وباء موحده بفارسي پی وبهندی پاری وپتهه نیز نامند * ماهیت آن چیزیست چرب سفید صلب درانفصال ونرم درانعطاف وخم شدن وبدن حیوان مولف ازانست وحس وحرکت بی آن نمي باشد وحیوانا تیکه استخوان دارند بسرآنها کشیده شده است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن دیرهضم وردی الغذا وسریشم مصنوع ازان جهت التصاق شعر منقلب وغیرآن نافع * عصب

* عصفر * بضم عین وسکون صاد وضم فا وراء مهمله احریض است ردرآنجا ودرقرطم که حب آن است مذکور میگردد عصفر

* عصارات * بضم عین وفتح صاد والف وراء مهمله والف وتاء مثناة فوقانیه جمع عصاره است * ماهیت آن اجزای مائیهٔ مستخرجه ازنبات است خواه ازگلها ویا ازاوراق ویا ازاغصان ویا اصول ولحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند وخواه خشک نموده وآنچه ازانها باسمي مخصوص اند علیحده بدان نام ذکرمي یابد وباقي درضمن نبات آن * عصارات

* فصل العین مع الضاد المعجمة *

* عضل * بفتح عین وضاد معجمهٔ مفتوحه ولام * ماهیت آن چیزیست دربدن حیوان که قریب بمفاصل واعضای متحرک آن میباشد وبسبب تعدد حرکت اعضا تعدد آن میباشد وآن مرکب ازلحم ورباطات واعصاب وعروق وغشا است چنانچه تشریح آن درکتب تشریح وکلیات مذکور است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جملة الغذا عضل

وممالح اکبر ولذید وخفیف تحلیل تناول آن واکثار آن محدث تپ بالخاصیت وهمچنین چون در امتلای طبیعی بدن اشخور زند
مصلح آن ادهان وابازیر معتدله وبالجمله انچه از اعالی بدن وقریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن ودرو از مفصل

* فصل العین مع الظاء المعجمة *

* عظایه * بفتح عین وظاء معجمه والف وياء مثناة تحتانيه وها وعظاء بمد نیز آمده * در ماهیت آن اختلاف است عظایه
صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص وجمع آن عظاء و در بسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه
بوزغ ونزد آنرا اجیلون ومادهٔ آنرا قرجان نامند وانطاکی سالامندرا دانسته وحکیم علی جیلانی گفته حیوانی است مانند
سام ابرص وسبز رنگ بطیء الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد وچون در آتش اندازند نسوزد وبا قوت
سمیت است وآنرا مانند ذراریح دست وپا انداخته وشکم آنرا شگافته امعای آنرا برآورده در عسل نگاه می دارند که فاسد نگردد
* افعال وخواص ان آشامیدن مقدار ودانک ازان جهت رفع الم وسمیت گزیدن آن وچون آنرا شق کنند وبر نهش
افعی بندند نفع بین بخشد الجروح والقروح جهت جرب مانند ذراریح است در نفع ودر مرهم اکاله وموتانه داخل میکنند
الزینة طلای مطبوخ خون آن در زیت مترند موی است وزهره وسرکین آن هرد وزهره قاتل وسرکین آن شدید الجلا است
چون اندکی ازان را بانشاسته بسیار بیامیزند وجهت رفع کلف وآثار غلیظه وتنقیهٔ قروح عفنهٔ خبیثه استعمال نمایند مفید
است وچون عظایه کسی را بگزد ودندانهای خود را دران موضع گذارد باید که روغن وخاکستر بران بمالند تا برآید وابریشم
وتزبران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند واگر وجع آن دوام یابد بمکند آنموضع را بقوت وتطول
نمایند بران آب گرمی که دران نخاله جوشانیده باشند پس تریاق وتیلا وطرخشقوق نافع است *

* عظم * بفتح عین وسکون ظا ومیم جمع آن عظام بفارسی استخوان وبهندی هدّی ومادّ نیز وبیونانی سولونوس وبرومی ستیون
وبسریانی کرماو وبترکی سوک نامند * ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که ازان صلبتر عضوی
نیست وازاعضای مفرده است وبرای استحکام ودعامه وصل ورافعال قویه قیام وقعود ومشی وسائر حرکات بآسانی وباحسن
وجوه مخلوق است وفوائد آن بتفصیل درکتب تشریح مذکور است وعدد آن دربدن انسان بعدد حروف رحم است
یعنی دوصد وچهل وهشت وبهترین آن استخوان انسان است * طبیعت ان دردوم سرد ودراول سوم خشک ومحرق
آن درآخر سوم خشک * افعال وخواص ان قابض وحابس ومجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان
جهت صرع مجرب خصوصا پوسیدهٔ آن وریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده بالسرکه برسرحابس رعاف وسعوط بسیار نرم سودهٔ
آن وتعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع وتعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای
جانب راست وچپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذا * آشامیدن کهنهٔ بالیدهٔ آن که بسیار نرم سوده
باشند حابس اسهال وقاطع نزف الدم وآشامیدن رماد ساق گاو واستخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی
جهت قطع نزف الدم وحبس بطن وسحج امعا وآشامیدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال
آشامیدن سوختهٔ بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز وبدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین اناه آشامیدن کعب تیس با
عسل جهت تهییج باه واستخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتلهٔ آن تنقیهٔ رحم نماید ورطوبات سایله
آنرا خشک کرداند حرق النار ضماد خاکستر آن بالسرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل وغیره آشامیدن آن با عسل

جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا وغیره بتخصیص اوجاع عظام القروح والجروح ذرور کهنهٔ پوسیدهٔ آن جهت تجفیف رطوبات والتیام اعضای یابسه وعصبانیه مانند ذکر وخصیه وضماد استخوان منك پشت با صبر رادع ومانع قروح وملحق جراحات ومانند نورهٔ موی را بسترد وزائل سازد وبوا سیررا ساقط کرداند الخمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع وآشامیدن استخوان کاسهٔ سرانسان مخدر ومسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص وطلای استخوان انسان کهنهٔ بالیدهٔ با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله وغیره وکهنهٔ بالیدهٔ آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثردارد مقدار شربت آن تادو مثقال الخواص گفته اند که اشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد درزیر سرنائم مادام که درزیر سر آن باشد بیدار نشود وبا خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است وتعلیق دندان طفل اول که افتد وبر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح برجانب راست باعث تقویت بر جماع است وتعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد ودو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا وتعلیق راست آن برای حمی دائمه وتعلیق کعب ابن عرس که بزند کی آن برآورده باشند برزن باعث آنست که حمل نگیرد وتعلیق ناب سکی که انسان راگزنده باشد در پوست بچیده بربازو جهت نزدیک نشدن سک دیوانه بصاحب آن وفریاد نکردن آن برو وتعلیق ناب کلب برکسیکه درخواب حرف زند و برطفل باعث سرعت وبآسانی برآمدن دندان او بی رجع وجهت رفع یرقان ودفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است وگویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سك وگربه را درمیان جماعتی اندازند که ایشان نداند باعث خصومت شان گردد وچون استخوان سک را بجای استخوان انسان که شکسته وبرطرف شده باشد گذارند التیام یابد وافعال وخواص استخوان هرحیوانی درضمن بیان آن حیوان ذکر یافت ومی یابد ان شاء الله تعالی

* فصـــــل العین المهملة مع الفاء *

عفص * عفص * بفتح عین وسکون فا وصاد مهمله بفارسی مازو وبهندی مازو پهل نامند * ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیراکه درخت بلوط یك سال بلوط ثمرمی آورد ویک سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت ونیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیراکه بلوط مخصوص بسرد سیر است ومازو در بلاد میشود که گرم سیر است نیز میشود وبهترو مختار آن بزرک خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست وآنچه سبک ونارسیده وبخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف وقوت آن تاسه سال باقی ماند * طبیعت آن سرد دراول وخشك دردوم ونیز دردوم سرد ودرسوم خشك گفته اند با جوهرارضی بسیار بارد شدید القبض * افعال وخواص آن حابس ومانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه وسلاق وجرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقاء در رکوش خون وچرك جاری ازان بازدارد القم سنون وذرور آن بردندان وبن آن ومضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان ولثه وعمور وجلب رطوبات نافسده ازز بان ولثه وقلاع دهان ومنع سیلان رطوبات ازدهان وپرکردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید ومانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعا واسهال مزمن وسیلان حیض ورطوبات رحم وتجفیف آن وبدستور خوردن آن باغذیه وضماد پختهٔ آن در آب جهت اورام مقعده وبروز آن وبروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح والجروح والاورام وغیرها طلای سائیدهٔ آن با سرکه جهت

زبا و باد سرخ در ابتدا وداء الثعلب وکلف وبهق ونمش وذرور محروق آن بر لیم زائد باعث ضمور ولاغری وتحلیل آن خصوص محرق آن وضماد آن رادع ومحلل اورام ومانع سعي قروح ساعیه ونمله راکله است شرباً خصوصاً مطبوخ آن باسرکه ویاشراب ذرور وطلاء نیز وجهت جبر کسر نیز مفید الزینة اغتسال موی بآب مطبوخ آن یانقوع آن سیاه کننده موی است وسیاه کننده مدادو استخوان وطلای آن حابس عرق ورافع بدبوئي آن ومحرق آن درزینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابي است که بعد بریان کردن دهنیت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه وحلق مصلح آن کثیرا وصمغ عربي وبا بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار وجفت بلوط وثمرة الطرفا وهلیلهٔ زرد است بوزن آن ودستور احراق آن آنست که برروی اخکر بسوزانند ویا ظرف سفالی بر آتش بگذارند ودران ظرف بریان کنند ودرشراب خاموش نمایند ویا درسرکه ونمک وقبض وتجفیف ولطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفي آن درشراب قابض ویاسرکه ونمك وبرای حبس دم وتجفیف قروح وتحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

* فصــــــل العین مع القاف *

* عقاب * بضم عین وفتح قاف والف وباء موحده بفارسی اله والوه وبهندی کیده وبترکي قراحوش نامند وباصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است * ماهیت آن طائری است معروف بزرگ جثه سیاه رنك واز جملهٔ جوارح طیور وسباع آنها است * طبیعت آن در دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن لحم آن لیفي صلب ردی الکیموس جهت ابرده ورياح ورطوبت نافع وتقریب بگوشت کلاست العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم وحدت بصر وتقویت آن ورفع غشاوه وقروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینة سرکین آن جالي طلای آن جهت رفع کلف وجوشش رخسار وتحلیل خنازیر بخور زیر آن جهت اختناق رحم نافع است

* عقرب * بفتح عین وسکون قاف وفتح راء مهمله وباء موحده لغت عربي است بفارسی کزدم وبهندی بچهو وبفرنگي اشکوربی نامند وباصطلاح اکسیریان مراد ازکبریت است * ماهیت آن ازهوام ذوات سموم است وآن اقسام والوان میباشد آنچه درحرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد شیاله وآنچه برزمین کشد جراره نامند واین ازشیاله کوچکتر است ودر سمیت قویتر ومهلك ودرشهر اهواز کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک مکنای آنجا نمودند وسمیت عقرب ماده قویتراز نر آن وسیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار بزرگ آن وبتخصیص سیاه دیردار وگفته اند عقرب عسکریه وبعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند بحجرد مشی بربدن هلاک میکرد اند وگویند که اگرنیش خود را برسنگ زند آنرا مفتت میکرد اند چنانچه شخصی آنرا بریسمان بسته برروی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد پارچهٔ ازان سنگ جدا میگشت واهل ابرای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند وبتجربه رسیده که چون اجرمای آب ندیده را اندک آب پاشیده برروی هم بچینند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار درمیان آنها تکون میابد وبعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند درزمین درسه روز عقرب تولد کند وبعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را درمیان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند وگزانیدن عقرب برغیر موضع عصب رافع فالج ومجرب دانسته اند * طبیعت آن درسوم سرد وخشک * افعال وخواص آن امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج ولقوه واسترخا واوجاع مفاصل وغیرها العین اکتحال خاکستر آن بافلفل وزنجبیل وادویهٔ حارهٔ مناسبه جهت رفع بیاض وناخنهٔ چشم انسان وغیر

آن و محرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه الصق و آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفهٔ بارده کهنه و قرحهٔ آلات بول و آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زائل کنندهٔ آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بربالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زائل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زندهٔ آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر و گفته اند چون یکعدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشهٔ کنند و بر ان زیت ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانهٔ بواسیر گفته اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مردهٔ خشک بزنیکه حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت رماد آن نیم درم تا یکمثقال مضر رئه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرنس و آشامیدن آب پیاز تا بست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قیء شدید عارض گردد و بقیء چیزی لزج بر آید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها برهم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او بر آید این هنگام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار گزیده و پیزر کتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته بران موضع گذارند و جندبیدستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و بآتش تکمید نمایند و یا بآب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحهٔ سدد خصوصا کرفس و اگر عقربیکه گزیده است بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر گزدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید نیم درم از ان بکام او بمالند اگر در همه عمر گزدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود اگر سریشم را بسرکه حل نمایند و بر زخم گزدم بمالند همین عمل کند و اگر گزدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم گزدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود استعمال شافهٔ یخ در مقعد مسکن وجع

است و موش را شکم شکافته گرما گرم بران ضماد نمایند و تخم بونجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مدد ارچها ردانک بخورانند نقل است که شخصی فالج داشت که تادر بر قیام وقعود و مشي نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آزار فالج او رائل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز کذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسني و مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آنرا بخوردن مفید است و هر مرضیکه حادث کرد دازان بمعالجۀ آن برداز ند و دستور راحراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* عقرب بحری * بهندی سیکهي مچهلي و بفرنگي شکوربي مرین نامند * ماهیت آن نوع ماهي صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خارهای سفید بران رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم * افعال و خواص آن امراض عین اکتحال زهرۀ آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحۀ چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید *

* عقعق * بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا عکه و بترکي صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند * ماهیت آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر تر * طبیعت آن گرم و خشک در دوم الکیفیت * افعال و خواص آن خوردن آن از داخل هر مجوز و قریب بغراب ابقع اکتحال زهرۀ آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبي در نظر خلایق گفته اند و گفته اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است *

* عقیق * بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف * ماهیت آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کنبایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و الوان بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در هنگام برآوردن از معدن کمرنگ میباشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا چون اگر ده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگي خزفي و یا مسي را که بلند باشد تا بگردن دران چوبها میچینند و دیگ را تا بنصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بران چوبهای چینند و سر دیگ را محکم بسته زیر آن آتش ملایم مي افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زماني معین دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد پس برآورده تراشیده حکاکي مینمایند بهر نحویکه میخواهند انچه از انها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیر ها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و انچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخۀ درختی و یا پارچۀ کوهی باشد آنرا شجری نامند و انچه ذو طبقات است هر یک برنگي اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع

الزاء ذکر یافت وانچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور ویا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمانی وبفارسی بابا غوری نامند واین نوع اکثر صلب تر میباشد واکثر سنگ مهره را ازین نوع میسازند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک ومحرق آن الطف بسبب کسب حرارت وخشکی آن غالب * افعال وخواص آن در احادیث شریفه فضیلت وخواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سودهٔ آن بتنهائی ویا باشربت سیب جهت تقویت دل ورفع خفقان وبتنهائی ویا با دویهٔ حابس دم جهت نفث الدم ونزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود ویا ادویهٔ مناسبهٔ مفتحهٔ سده جهت رفع سدهٔ کبد وطحال ویا ادویهٔ مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن بتنهائی ویا با اکحال جهت تقویت بصر ونیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی ویا با مروارید وبسد جهت تقویت دندان متحرک ولثه ومنع خون رفتن از بن دندان وجلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب وخصومت وپوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری وپوشیدن انگشتری آن رافع خفقان وباعث هیبت در نظر خصم واستجابت دعوات وامن از درد سینه وگویند چون عقیق را با مشک وکافور وروغن زیت بسایند وبر روی وموی خود بمالند ونزد سلاطین وحکام روند عزیز وگرامی کردند ومحبوب همه خلائق باشند همچنانکه حجر فیروزه رابفال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است

* فصـــــل العین مع الکاف *

* عکبر * بفتح عین وسکون کاف وفتح باء موحده وراء مهمله بفارسی بر موم نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته وغیر آن مرد واست که مجتمع میکردد در خانهٔ زنبور عسل ودر سالهای جدب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم میرسد ورخنهای خانهٔ خود را بدان بند میکنند وبعضی ادعی گفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزی است که بر دیوار خانهٔ آن که کور نامند یافت میشود وآن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزلهٔ اساس بنیاد میکند پس بر ان از موم خانها ساخته عسل دران جمع مینماید * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن بسبب کمال رداءت خوردن رانشاید ضماد آن جهت تر باجذب خار وپیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است ودر جبر وکسر واستحکام استخوان شکسته وضربه وسقطه وحبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند ولهذا آنرا مومیائی نحلی نامند وبخور آن جهت سرفهٔ بارد کهنه وحمول آن قاتل ومخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که باده مثقال نبات وعسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که درمیان عسل بود وبشیرازی آنرا دار و خوانند ونوشته که مولف گوید مکس نحل آنرا برای خورش خرد وبچگان خود میآورد از مجموع گلها وآن الوان میباشد زرد وسرخ وسفید وبنفش وبغایت تلخ بود واگر درمیان عسل بود عسل را تباه کند

* عکر * بفتحتین عین وکاف وراء مهمله * ماهیت آن ثفل ودردی چیزها است مطلقا ونزد اطبا مخصوص بثفل ادهان است ودر اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست ودر بعض امور غلیظتر وکثیفتر از ان وعکر هر دهنی راجع بطبع وخواص آنست ولیکن غلیظتر وکثیفتر از ان ومستعمل نیست مگر در اضمدهٔ منضجه ولطوخات * طبیعت آن عکر زیت گرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از انست الفم چون باآب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد وبر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید باسانی العین داخل ادویهٔ

عین کرده میشود واز اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم وبد ستور عکرده من سوسن اعضاء النفض احتقان بکهنهٔ آن جهت قرحهٔ مقعد ه وررحم وضماد آن محلل ریاح شدیدهٔ طحال الاوجاع وغیرها طلا وضماد تازهٔ غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل نافع وعکرهرچیز دردیل ذکر آن چیز مذکور شد ومیکردد انشاء الله تع *

عکرب * بفتح عین وسکون کاف وفتح راء مهمله وباء موحده * ماهیت آن نوعی از حرشف بربست برک آن مائل بسفیدی وتخم آن سفید مستطیل وچون بریان نمایند لذیذ کردد وباقهوه مغشوش میکنند * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه است وسائر خواص آن درحرشف مذکور شد *

عکنه * بفتح عین وسکون کاف وفتح نون وها اسم لغت بربری است که نوع دقیق هورنجبان است * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن زیاده کنندهٔ باه ومداومت بران سرخ کنندهٔ وجه است بحدیکه سرخي آن بر سرنیز سرایت کند وبزودی رنک آن زائل نکردد زنان دروسمهٔ خود مستعمل دارند جهت سرخي رنک رخسار *

* فصل العین مع اللام *

علس * بفتح عین ولام وسین مهمله بفارسي کندم مکه نامند وطعام اهل صنعا است * ماهیت آن صنفي است از حبوب شبیه بکندم ودان آن شربین تر از کندم * طبیعت آن سردوتر وقوت قبض آن زیاده از کندم وکرم تر از جو * افعال وخواص آن چون درآب طبخ دهند ودرآب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد وحرکت آنرا زائل کند * .

علق * بفتح عین ولام وقاف لغت عربي است بفارسی زلو ودیوچه وبترکي سلوک وبهندی جونک نامند * ماهیت آن کرمي است درانها روغدیرها وکودالها که درانها آبهای شیرین ایستاده غایظ متعفن وطحلب بسیار باشد تولد میبابد وانواع میباشد آنچه درانها روباغدیرهای آب شیرین ریاکسیرالطحلب غیرمتعفن بهم رسد ورنک آن سیاه کمرنک متوسط درکوچکي وبزرکي وسرآن سیاه ومدورروزیرشکم آن اندک الجه باشد نیکوا ست وکفته اند آنچه زیرشکم آن سرخ رنک وبربشت آن دوخط سبزوبا وصاف مذکوره باشد نیکوا ست وآنچه بسیار سیاه والجه است وبزرک زبون وغیرمستعمل وبسیار کوچک آن ضعیف * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن لعوق خشک کردهٔ آن با عسل محلل خناق ومفتت حصاة وضماد مسحوق آن باصبرمجفف دانهٔ بواسیروطلای آن جالي آثار وطلای پختهٔ آن دررروغن زیتون برقضیب بغایت معظم ومقوی آن وضماد سوختهٔ آن دررروغن زیتون بدستور معظم ومقوی آنست وضماد سوختهٔ نوع کوچک آن با سرکه یاآب بنک مانع روئیدن موی زائد است که دراجفان روئیده وکنده باشند وقطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحهٔ مثانه مجرب کفته اند وچون پانزده عدد زلوی بزرک زنده را با بیست منقال خراطین شسته خشک کرده درروغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار مدتی خوب بجوشانند پس صاف کرده درشیشهٔ نکاه دارند وعند الحاجت برقضیب و حوالي آن بمالند تقویت آن بسیار ببخشد ونعوظ آورد وچون برخصیهٔ که دران آب نزول کرده وکهنه وصلب شده باشد چند روز متوالي کرم کرده بمالند زائل سازد ومجرب است وچون نوع اعلای آنرا برمواضعیکه خون فاسد درانها باشد مانند سعفه وقروح خبیثه وقوبا وبثور ردیه ومواضع ضعیفه وصغیره مانند اسفان وموقهای چشم ورخسارها ویا اطفال ویا زنان ضعیف البنیه که نتوانند حجامت نمایند ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن باید که بدن ممتلي نباشد بلکه نقي از اخلاط فاسده باشد وبعد ازان از استعمال آب سرد وهوای سرد وحموضات اجتناب نمایند

واگر مثنی نمایند یعنی روز دوم بر عضویکه زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیهٔ خون فاسد یکه در عضو مانده است
بکشد بد نیست اما باید که عدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج
یا سه عدد بچسپانند و باید که ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بیکدفعه نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ
نه چسپانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند
و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند و بعد از پر شدن آن
از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده وسیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک
خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خود بخود بدین اعمال جدا میگردد پس موضع
دهن آنرا لمحه بلمحه با پارچهٔ کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید و بند نگردد آن زمان
با قدری خاکستر و یا با ادویهٔ حابسهٔ دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار
نماید آن موضع را با زرد چوبهٔ کوفته بیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب
و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید
و بمیرد و اگر احیانا آب زلو دار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید *

علك * بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها علك

* علك البطم * بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم باء موحده و سکون طاء مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی علك البطم
قند رون نامند * ماهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا اقلفون گویند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع
افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعدة خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلغمیه از دماغ و تنقیهٔ
آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده بتحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیهٔ آنرا با دو اوقیهٔ
پیه کردهٔ بز در قدر رمضا عنب بگذارند و تمامی آن را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفهٔ رطوبی و خفقان بی بدیل
القروح و الجروح وغیرها با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضاء و رفع اعیا
و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل میکنند و ضماد گداختهٔ آن در پیه بز جهت رفع
کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق مزمن خصوصا با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکافه عضل
و تقویت عصب و حکهٔ کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یکمثقال

* علك الانباط * بفتح الف و سکون نون و فتح باء موحده و الف و طاء مهمله علك البطم است و اسحق بن عمران گوید علك الانباط
صمغ درخت پسته است و در منافع مانند سقز بهترین آن سفید مائل بزردی است *

* علیق * بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سانو و بفارسی ورد علیق
و بشیرازی توت سه کل و در دیلم تیوش و بترکی بکورتیکان نامند * ماهیت آن دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن
را بلاطینی سارسا مورة نامند و آن نباتی است خاردار در برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه
اندک مدور و سه پهلو * طبیعت آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا درجهٔ دوم * افعال و خواص آن

جميع اجزای آن مجفف ومبرد ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم وسيلان رحم ومقوی احشا الراس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر وبرآمدگی حدقه العين عصارهٔ برگ وساق تازهٔ مسحوق آن با اندک صمغ جهت جميع امراض حاره وبارده چشم خصوصا قرحه ودمعه وناخنه وورم وبرآمدگی آن الفم خائيدن برگ آن جهت قروح لثه واسترخای آن وقلاع وبدبوئی دهان وجراحات تازهٔ آن وهمچنين خائيدن ثمر رسيدهٔ آن اعضاء الغذاء والنفض آشاميدن آب برگ وساق تازهٔ آن با اندک صمغ عربي جهت تقويت معده ونفث الدم وحبس اسهال وفضلات وبواسير آشاميدن آب طبيخ برگ وثمر آن وبا کلاب درحين حيض مانع حمل وآشاميدن گل آن نيز حابس اسهال وضماد برگ آن مقوی معده وبواسير را که خون ازان جاری باشد مفيد وبدستور عصارهٔ برگ آن که درسايه خشک کرده باشند وشرط نيکوئي عصارهٔ آنست با زيادتي قوت وثمر آن قابض ترين سائر اجزای آن وآشاميدن آن مقوی امعاء است وبيخ آن باقوت قابضه وجوهر حار لطيف آشاميدن آن مفتت حصاة کليه است الاورام والقروح ضماد برگ آن محلل اورام ومنضج کنندهٔ دبيلات ومانع ازدياد آکله ونمله وساعيه وطلای عصارهٔ ثمر تازهٔ آن جهت تجفيف قروح رطبه ومنع سيلان چرک ورطوبات ازان وگل آنرا نيز اين خاصيت است وضماد برگ وشاخهای تازک تازهٔ آن جهت سحج فخذين در اسفار نافع الزينة طبيخ برگ وثمر آن سياه کنندهٔ موی ونيکو خضابيست گويند هر که ملازمت نمايد بغسل قدمين بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفيد نگردد السموم بجهت دفع سميت حيوانی که آنرا فرسطس نامند وآن مار ماهي است که شاخدار است مفيد مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن ازعصارهٔ گل سه درهم وعليق جبلي را بلاطيني مارساريل نامند واين کم خارتر وخارهای آن باريکتر شبيه بنسرين وساقهای اين سفيد وثمر اين مائل بتدوير مانند ثمر گل سرخ بود در افعال مانند غيرجبلي وشکوفهٔ آن محلل است واين مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبينا وآله وعليه السلام آتش ازين شجر ديده وبعضی گويند از درخت عناب *

* عليق الکلب * وآنرا عليق الغدس وبشيرازی درخت سه گل وبفرنگی پليوروگل آنرا بفارسي سه گل خوانند وبعربي ورد السباخ ونسرين السباخ وبيونانی طيش باطش * ماهيت آن نباتيست بسيار بزرگتر از عليق وشبيه بشجر وبرگ آن عريضتر از برگ آس وخارها شاخ آن صلب تر از خار عليق وگل آن سفيد وثمر آن مانند زيتون وسبز طولانی وچون پخته گردد سرخ شود ودر جوف آن چيزی مانند پشم بود ومستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زيرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپيدن بمری وبجهت شدت تبضيکه دارد * افعال وخواص آن آشاميدن طبيخ پوست ثمر آن بغايت قابض طبع وحابس بول وگل آن سرد وخشک وقابض ومجفف وجهت اسهال دموی وصفراوی وضعف معده وضربان ونفث الدم سينه مفيد وگفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصريه است .

علیق الکلب

* فصـــــل العين مع النون *

* عناب * بضم عين وفتح نون مشدده والف وباء موحده * ماهيت آن ثمر درختي است معروف قريب بدرخت کنار وزيتون در بلندی وبرگ آن اندک ضخيم تر وطولانی تر از برگ کنار وبکروی آن مزغب وپوست درخت آن سرخ رنگ وچوب آن نيز سرخ رنگ ونيمرنگ وخالدار بهترين آن بزرگ باليده بکمال رسيدهٔ سرخ شده پرگوشت جرجانی وبا خطائي ونيپالي آنست که شيرين زعفوصت آن کم باشد ونيز نوعي اندک طولانی في الجمله شبيه بخرما ودسته آن

عناب

باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنگپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است
و قوت این تا دو سال باقی است * طبیعت تازهٔ آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشا
و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و بحوحت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کنندهٔ خون
و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع امعا
و معده و فساد مزاج جگر *العین طلای سائیدهٔ آن بتنهائی و با عسته آن مسکن التهاب و ورم حار چشم *اعضاء الصدر
آشامیدن آن جهت امراض صدر رورنه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویهٔ
مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر رورنه بهتر از تر و تازهٔ آنست *اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطیء الهضم
و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی
و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیدهٔ نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن
سائیدهٔ آن بلا انعجهت قرحهٔ امعا و با دانهٔ آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید *اعضاء النفض
گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است *الاورام والبثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق
کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خیار شنبر شکسته نموده
بدستور هرگاه سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا کادی و امثال اینها با خیار شنبر بدستور آشامیدن آن با آب
عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب
و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا اینجا دعد بدل آن سپستان مضر معدهٔ بارد رطب و نفاخ بخصوص اکثار آن مصلح آن
شکر و مویز طایفی و گلاب و مقدار شربتی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویهٔ با میه و چون برگ آنرا با آب طبخ دهند و صاف
کرده هر روز نیم رطل بلاتین ربع شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیدهٔ
پختهٔ آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا عسل
بران عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا باهم وزن آن سفیدآب ممزوج
کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بیعدیل و آشامیدن نشارهٔ چوب آن جهت دفع سحج
و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا
با ادویهٔ مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازهٔ آن باعث خدارت و بیحسی زبان
و عدم ادراک طعم ادویهٔ بشع کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویهٔ بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ
الرئیس در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من درین نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد
صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد
و کسیکه آنرا صاف کنندهٔ و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و بعد بده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین
کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی والکمثری تجلی القلب

عنب

*عنب * بکسر عین وفتح نون وباء موحده لغت عربی است بفارسی انکور وبترکی اوزم وبهندی داک نامند * ماهیت آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد وصیفی وشتوی میباشد وصیفی آنرا انواع واصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیدهٔ شیرین شاداب بزرک دانهٔ آنست که پوست آن رقیق وتخم آن کوچک ودانهای آن درمقدار متساوی باشند ودرهم طپیده درخوشه نباشند وخوشهٔ آن باریک نباشد والطف همه عسکری وصاحبی وریش بابا وکشمشی که رازقی نامند پس انواع دیکر وکشمشی بسیار شیرین ولطیف است * طبیعت آن باقوای مختلفه است وانواع کثیره ومطلق رسیدهٔ آن در آخر اول کرم وتر وبعضی بسیار شیرین آنرا تادوم کرم وتر دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومنضج وسریع الانحدار وکثیر الغذا وبهترین میوها است درغذائیت وتولید خون صالح ومعدل امزجهٔ غلیظه ومصفی خون ودافع مواد سوداویه واحتراقیه ومصلح حال صدر وریه ومسمن بدن وزیاده کنندهٔ بیه کرده که آب آنرا خورده پوست آنرا بیندازند مضر معدهٔ رطبهٔ ریحیه ومولد ریاح در ان مصلح آن زیره ورازیانه ومضر سدهٔ جکر وطحال وقولنج ریحی وکرده ومصلح آن تخم کرفس وملین طبع ومورث تشنکی ومصلح آن سکنجبین وغذاهای ترش وآب سرد بالای انکور بغایت مفسد آن ومورث استسقا وتپهای عفن وباید که بعد از چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دوروز مانده باشد بخورند ومابین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد وانکور تازه نفاخ وملین وانکوراندک قشر آن بزمرده کثیر الغذا تر از نضیج ونفخ آن کمتر ومقوی بدن ومسمن وزیاده کنندهٔ خون جید ومنضج وملین وجهت ناقهین وصاحبان حمی مزمنه وبارده نافع وآب انکور سریع النفوذ والانحدار وجهت امراض صدر وریه وباید که آب آنرا بمکند وپوست آنرا بیندازند ونخورند ومویز خصوصا طائفی آن از فرق بحال معده وکبد وکرده ومثانه وانکوریکه دوروز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده وامعا وکرده ومثانه بهتر وروغن انکور که مکرر آب وثفل آنرا باروغن زیتون جوشانیده صاف کرده ویا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن ومحلل وملین جلد است ودانهٔ آن در دوم سرد وخشک ومولد ریاح وحابس بطن وممسك بول ومنی خصوص دانهٔ انکوریکه از تخم سرکهٔ بر آورده وبریان کردهٔ آن قبض آن زیاده ومضر مثانه وکرده وپوست آن سرد وخشک دراول وبسیار بطیء الانحدار ومولد ریاح ونفخ وروز محرق آن جهت جلای جلد وتجفیف رطوبات چشم واکثر قروح ودر هر عضوکه باشد مفید وانکور نارس وغوره وعفص سرد وبا قوت قابضه وکثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم ودر حدیث دیکر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب والبطیخ ودر طور خوردن انکور وارد است که کل العنب حبة حبة فانها اهنأها وشتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده وشیرین نمیکردد ودوصنف میباشد سفید وسرخ وسرخ آنرا در بغداد عجلی نامند وابن باشیر یبی کمی وباعفوصت وبسیار غلیظ وبطیء النزول ازمعده ونفاخ واحیانا بسبب یبوسیکه دارد مقوی معده است وسفید آن الطف وسریع النزول تر از ان وخاکستر چوب آن مفتت حصاة ومحلل اورام بارده وبیضه وخوزه وشقیقهٔ وبواسیر شربا وضمادا وجوارش حصرم وخل ودبس ودهن عقید آن ورماد الکرم وشراب حصرم وشراب عنب وشراب ریحانی ومیبه ومیفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت *

عنب الثعلب

*عنب الثعلب * بفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وباء موحده وآنرا قنا وزبرق وثلثان وتولجلدون وبفارسی روباه تربك وروباه تورك نیز بمعنی انکور روباه وشکر انکور روباه نیز وبترکی قوش اوزمی وباصفهانی تاج ریزی وبهندی مکوه

ومکوی وکاک ماجی نیز وبلاطینی سلاطم وبیربرت مرابله وبکستیلان ازمورنامند * ماهیت آن ثمر درختی است وانواع
میباشد از بستانی وبری وجبلی وصریک نرماده میدارد نربستانی آنرا کاکنج واهل مغرب حب اللهو ومادهٔ آنرا عنب
الثعلب واهل مغرب قناد ونزد اطلاق مراد این است وبری نیز دو قسم میباشد جبلی وسهلی وجبلی نرآنرا اهل مغرب
کاکنج غالیه نامند ودرخانها میکارند واین کوچکتر وصلب تر از کاکنج بستانی است ونافع تر از ان وگویند نر قسم جبلی
راکاکنج منوم ومادهٔ بری را عنب الثعلب مجنن نامند وکیفیت این بسیار قوی میباشد ونبات عنب الثعلب بستانی مابین
شجر وگیاه وتابدو ذرع وپرشاخ وبرگ آن بزرگتر وعریضتر از برگ ریحان ومائل بسیاهی وثمر آن زرد مائل بسرخی
وشیرینی ولزوجت ودرخوشه وتخم آن ریزه بقدر خشخاش وسفید وثمر این نوع نیز سیاه میباشد وگویند سیاه آن خالی از
سمیتی نیست وغیر مستعمل از داخل وبهترین آن مستعمل زرد مائل بسرخی بالیدهٔ تازهٔ فاسد نشدهٔ آنست ومستعمل ثمر
وبرگ وعصارهٔ آن ویاعرق آن ویا مطبوخ یعنی سلاقهٔ آن ویا طلا وضماد آن از خارج وعصارهٔ آن نیز ونبات کاکنج بستانی
از نبات عنب الثعلب بزرگتر وبرگ آن عریضتر وثمر آن بقدر نبقهٔ کوچکی وانگوری خورد املس ودر غلافی ودر خامی
سبز وبعد از رسیدن سرخ میگردد وتخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب ونبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم
نامند تمنشی عظیم وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وبه زغب غبارآلود ودر ساق آن چسپندگی است وگل آن سرخ برنگ
خون وثمر آن درغلافی زرد واصل قشر آن سرخ ودر زمینهای نمناک سنگلاخ میروید وقسم دوم این که مجنن گویند
نباتی است برگهای آن مانند جرجیر وبزرگتر از ان شبیه ببرگ حرشف وبی خار وثمر آن درخوشه ودر هر خوشه ده
دوازده دانه ودانهای آن سیاه مدور رخو مانند دانهٔ دبق وبیخ آن سفید غلیظ مجوف بقدر ذرعی یکذرع منبت آن اماکن
جبلیه ونزدیک درخت چنار ومواضعی که بادهای گرم آنرا محرق سازد * طبیعت بستانی آن در دوم سرد وخشک
وباحرارت فاعله وگفته اند سرد در اول وخشک در دوم ومخدر آن بارد یابس در سوم ومخدر منوم آن شبیه بافیون
وضعیفتر از ان * افعال وخواص بستانی آن ملطف ومسکن حرارت وتشنگی وباقوت قابضه ورادعه ومحلل اورام حاره
امراض الراس والصداع ضماد برگ نرم سودهٔ آن جهت صداع وورم حجب دماغ ربد متو رنطول بدان وبخور آن
جهت نزلات وآشامیدن یکمثقال ریشهٔ بیخ آن باشراب منوم الاذن ضماد آن برناگوش جهت تحلیل ورم آن وقطور آب
برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش وبینی العین عصارهٔ برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب وتقویت
بصر وسائیدن شیافات نافعهٔ چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص وبدل سفیدهٔ بیضهٔ مرغ انسب
وقطور عصارهٔ نبات آن بتمامه جهت زخمی وآسیبی که بچشم رسد موثر الفم غرغره باب برگ آن جهت اورام حلق
ودردندان امراض آلات الغذاء والنفض ضماد آن برمعده جهت ورم آن والتهاب آن وسائر اعضا واورام حاره
وآشامیدن چهار اوقیهٔ آب آن باشکر محلل اورام باطنیه وامراض احشا ومسهل اخلاط مراریه ورافع مغص وزحیر وورم
مقعده واستسقای حار وبدستور دو اوقیهٔ آن باآب رازیانه وآب کاسنی ویا کشوث وحقنهٔ آن جهت جنون وشری وتنقیهٔ
امعا بسبب اطلاق آن وقوت قبضی که دارد وفرزجهٔ آن جهت قطع سیلان حیض ورطوبات رحم وحمول آن مانع احتلام
بسبب برودت آن وآشامیدن تخم مخدر آن مدر بول ومفتت حصاة گرده ومثانه ومبرد ومانع احتلام الاورام والحکة
والجرب والقروح وحرق النار وغیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیهٔ حاره وضماد آن جهت منع اورام حاره

ظاهریه وباطنیه وسوختگی آتش وزخم آبله وقروح ساعیه وسرطان متقرح خصوصا با آرد جو وتکرار استعمال وبا اسفیداج ودهن ورد جهت حمره ونمله وبدستور باجنطیانا گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج ونزد بعضی اطبا مقدار شربت آن تا پنج مثقال ودر مطبوخات تا ده مثقال وازآب آن تا بیست مثقال وآب غیر مطبوخ آن بغایت مقی است وعنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک واز سموم است * افعال وخواص آن یکمثقال آن بغایت مسکر وزیاده ازان تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان وکمودت رنگ وفواق وقیء الدم بسیار ونفث آن واختلاف سحج ومخاطی در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر واستعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند وبعضی در اصلاح مواد حارهٔ فاسدهٔ غلیظه تجویز نموده اند وتدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است وقیء فرمودن بآن وبا نطرون وشیر ومضغ رازیانج وآشامیدن شیرهٔ آن باشکر وبا آشامیدن طبیخ آن وخوردن بادام تلخ وسینهٔ مرغ نیز *

عنب الدب

* عنب الدب * بضم دال مهمله وباء موحدهٔ مشدده بترکی مردارا غاجی وبارشین نیز گویند ودرخت آنرا غایش نامند * ماهیت آن درختی است کوهی نر وماده میباشد نر آن بقدر قامتی وشاخهای آن بسیار ومائل بر زمین وچتری وبخار وبرگ آن مانند برگ انار ومائل بپهنی ونرم وثمر آن خوشه دار وبقدر کناری کوچک ومانند کاکنج سرخ ودرجوف آن چهار پنج عدد دانهٔ کوچک وطعم آن با اندک شیرینی وتلخی ولزوجت وقبض کمی وگل آن زرد مائل بسبزی شبیه بگل حنا وباریکتر ازان وبغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است وبیخ آن مائل بسرخی * طبیعت آن سرد وخشک در اول * افعال وخواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع وسویق خشک آن حابس اسهال کهنه وبیخ آن بسیار مجفف وجاذب ومحلل اورام وبیطاران پوست آنرا برابر امرود رآب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود وماده آنرا برگ بزرگتر ازنر وشبیه ببرگ شمشاد وازان کوچکتر وغیر چتری وبیخ آن عود بری است وسائر اجزای آن با سمیت ودر بلاد کرمان وشیراز کثیر الوجود وآنرا برکلک نامند وبرگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن *

عنب الحیه

* عنب الحیه * بفتح حاء مهمله وباء مثناة تحتانیهٔ مشدده وما شامل ثمر فاشرا وثمر کبر است

عنبر

* عنبر * بفتح عین وسکون نون وفتح باء موحده وراء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزائریکه درمیان دریا واقع است برجبال واشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل دران جمع میکنند ودر موسم بهار که گلها وشکوفها بسیار است ودر موسم باد وباران از شدت آن هرد وخانهای آنها جدا گشته باسیلاب در دریا میرود وعسل آن بمرور ایام شسته زائل میگردد وموم خالص آن از تابش آفتاب وتلاطم امواج پی درپی درهم نشسته پرده پرده ومدور وغیر آن میگردد وبساحل دریا میآید ومردم آنرا برمیدارند واستعمال وبیع وشری مینمایند ومدور آنرا شمامه مینامند وبقیمت اعلی میفروشند ومؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازهٔ آن که بدست آمده با حلاوت ونرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد ودر سواحل بحرین ومالدیپ وحضرموت ونواح آنها موج میآورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند وامرا وسلاطین وحکام ومتولیین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند وبرغبت تمام میخورند ومیگویند بسیار مقوی باه وحرارت غریزی وقوی وارواح است وبدن را فربه میسازد وحیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند وچون آنرا دیدند بزودی می بلعند ودر شکم آنها انهضام نیافته آنها را میکشد ویا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند وکسانیکه واقف این امراند آنهارا بزودی گرفته شکم آنها را شکافته برمیآورند واین سیاه رنگ واندک با سهوکت

وزهومت میباشد واین را عنبر بلعی مینامند ونیز مؤید آنست انچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سرهما قامی نموده اند که نظیر شامهٔ دیدکه دران مثل نحل جانور های سیاه قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند ومحرر کتاب نیز قطعهٔ عنبری دیدکه دران نیز سروگردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ وشبیه بمنقار نیز چیزی دران نمایان بود وآن مغفور نیز نوشته اند ولیکن قول برآنکه آن رطوبتی است که ازبعضی معادن میان دریا یا جزائر میان دریا مانند قعر وموميائي وقیر برمی آید وبسبب جزر ومد وتلاطم امواج ورسیدن حرارت آفتاب بدان برروی آب دریا پرده پردهٔ منجمد میگردد ونیز مدور بشکل شامه وباشکال دیگر گشته بساحل می افتد نزد احقر اقوی است وگفته اند ازین هرد وانچه مخلوط بخاک وریگ ورمل میگردد درته آب می نشیند بسبب ثقل واین صافی سیاه میباشد واحیانا ازبین صفایح آن رمل وخاک وچرک برمی آید واین را عنبر رملي وتخته نامند وبدون تصفیه استعمال این جائز نیست وطریق تصفیهٔ آن مانند تصفیهٔ موم است ودر مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث یعني سرگین نوعی ازحیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد همچنین قول برآنکه آن طل یعني شبنمی است که برروی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا برآنست بعید مینماید والله اعلم بحقائق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر انچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب وازین انچه مدور بشکل شامه نامند وانچه قطعهای آن مائل بسفیدی است وبران نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشي وآن نقاط را بهار عنبر مینامند وبهترین همه آنست که تازه بادهنیت وخوشبو باشد وسائر انواع دیگر بمراتب یعني بعد از اشهب انچه مائل بازرقي است پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهي وزبونتر ازهمه سیاه کم بوی بسیار کهنهٔ آنست بعض بلعی وانچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید درگلاب در قدحی مضاعف بگدازند ودرگلاب سرد اندازند ومانند شامه سازند وبا آنکه در پارچهٔ کرپاس نازکی پاکیزه کرده درآب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد ودرهم فشارده مند تا یکسان گردد پس درآب سرد فرو برند تا منجمد گردد وپارچه را ازان جدا کرده نگاهدارند واین بعد ازمدتی نیز بهار میکند ومصنوع ومجعول نیز میسازند از کچ ولادن وموم وقدری عنبر ساده وبهر شکلي که خواهند صفائحي ویا شامها ازان ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران میچسپانند ومیفروشند ویا عنبر خالص را گداخته بالای آن مبر بزنند وکهنه کرده میفروشند وفرق میان اصلی وجعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر مفتت گردد مصنوع است واگر نرم ومجتمع واندک چسپنده باشد خالص ودیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است والا مجعول ویا آنکه سیخي را گرم کرده دران فرو برند اگر بوی خوش ازان بر آید خالص است والا فلا واصل آنست که امتیاز شامهٔ اصلي ازجعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا وحقیقت جوف آنرا دریابند * طبیعت آن دردوم گرم ودر اول خشک ودر اول گرم ودر دوم خشک نیز گفته اند * **افعال ومنافع وخواص آن** حافظ ارواح وقوتهای حیوانی ونفساني وطبیعي وبغایت مفرح مبرودین ومقوی حواس خمسهٔ ظاهریه وباطنیه ومحرک شهوتین باه وطعام واعادهٔ کنندهٔ قوتهای ازشراب ادویهٔ مسهله وغیره وکثرت انزال وجماع کم شده ومفتح سدد وباد زهر سموم ومقاوم آنها ومقوی افعال معاجین وتراکیب وبالطبع دافع امراض بارده عموما وبالتخصیص امراض بارد هٔ دماغیه وقلبیه وخوشبو کنندهٔ دهان بالخاصیت دافع امراض حارهٔ قلب ودماغ ومنعش حرارت غریزی است وپیران را بسیار موافق امراض الراس والصدر والقلب والمعدة والکبد والطحال والکلیة والمثانة جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر وصداع

بارد وشقيقه وجنون ونزلات مزمنه واوجاع گوش وتحليل رياح آن وامراض بيني وسينه وسرفهٔ كهنه وربو وقرحهٔ شش وضعف قلب وخفقان وغشي وضعف معده وكبد واستسقا ويرقان واوجاع معده وطحال وگرده ورياح مجتمع در معده وامعا واوجاع مفاصل اعصاب شربا وسعوطا وتدهينا وبخورا اعضاء التناسل مدا ومت آشاميدن آن با ماء العسل جهت اعادهٔ باه مايوسين وطلاى آن با غاليه وادهان حاره جهت تقويت اعضاى تناسل وتحريك باه وبرا حليل باعث شدت لذت جماع طرفين بحد افراط وآشاميدن يكدانك آن هر روز تا مه روز جهت درد فم معدهٔ جديد وقديم مجرب الوبا والسموم آشاميدن آن جهت رفع وبا وسموم وبخور آن مصلح هواى وبائي وكرنرانيدن هوام وبوئيدن آن در جميع امور مذكوره قوي الاثر المضار باعث غليان خون ورقت آن وتوليد شرى در محرورين مصلح آن كافور وميوهاى سرد وتر وسعوط آن با دهان حاره جهت دفع امراض باردهٔ دماغيه وتفتيح سدد آن وحمول آن با قطنهٔ آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد وضعف معده وگويند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربي ونزد بعضي مضعف روح كبدي است مصلح آن ادويهٔ بارده مانند طباشير وكشنيز وامثال اينها واكثار اكل وشم آن برانگيزانندهٔ ماشري وحمره است ومصلح آن بوئيدن كافور وخيار مقدار شربت آن يكدانگ وگفته اند كه اگر يكمثقال آنرا باد وچندان سربنفشه ونيم مثقال صمغ عربي بسته دفع دريكروز خورده شود تفريح بحد اسكار آورد وباين قول مغرور نبايد شد كه چندان اصلي ندارد بدل آن بوزن آن مشك وزعفران وگويند بوزن آن مرو مشك وزعفران است ودستور حل وتصفيه وبخور وساختن تسميع وجوارش وحب وخميره وشراب وشمع وعرق وسعوط وفتيله وقرص وقهوه ومعجون عنبر در قرابادين كبير مذكور شد*

عنقود بضم عين وسكون نون وضم قاف وسكون واو ودال مهمله اسم جنس خوشه است وجمع آن عناقيد آمده عنقود

ماهيت آن اسم خوشه نباتي مخصوص است پرشاخ بقدر سه شبر وبرگ آن مانند برگ سداب وريزه وبي شكوفه وخوشهٔ آن مملو از رطوبت وتخم ورائحهٔ آن شبيه بسداب * طبيعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن مقوي اعضا ومانع ريختن مواد باعضا است وضماد آن رافع اورام حاره والتهاب آن ومسكن حدت خون وصفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنكبوت بفتح عين وسكون نون وفتح كاف وضم باء موحده وسكون واو وتاء مثناة فوقانيه جمع آن عناكب آمده بفارسي كارتنه وبتركي اورمچك وبهندي مكرى نامند * ماهيت آن حيواني است كوچك تنه وپاهاى آن بسيار باريك بلند عنكبوت وانواع ميباشد وهريك بنامي خاص مانند شبث وسمع الذباب ورتيلا وغيرها واز مطلق آن مراد نوعي است كه در گوشهاى خانه وجاهاى خالي از لعاب دهن خود تارها تنيده خانها ساخته ميماند * طبيعت همه انواع اين سرد وخشك وبعضي مانند شبث وسبع الذباب ومانند آنرا گرم دانسته اند * افعال وخواص آن الاذن نطور عنكبوت غليظ نسج سفيد با روغن زيت در گوش جهت تسكين درد آن نزف الدم والاورام والقروح والبثور بستن تار عنكبوت بر جراحات كه خون از انها جاري باشد باعث حبس خون بسبب چسپيدن برانها والتيام آنها است الحميات گفته اند كه چون نسج عنكبوت را با بعضي مراهم مناسبه داخل كنند ويا با زفت بر پارچهٔ كتاني ماليده برجبهه ويا صدغين بچسپانند جهت رفع حمى غب موثر ونيز گفته اند چون نسج عنكبوت غليظ سفيد را در پوستي بسته بر شر ويا بر بازو ويا بر گردن صاحب تپ غب بندند زائل كرددويردهٔ صفيحي كه در زير شكم عنكبوت در حين بچه دادن ميباشد وچون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها برمي آيند آنرا چون بر بازوى صاحب تپ ربع بندند زائل كردد وچون برنزف الدم اعضا بندند حبس آن نمايد و

برجراحات تازه حکم بخیه وخشک بند دارد وچون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند وخارش نماید ومجروح گرداند
المسار را ازنوع قوی آن اعراض ردیه وبرد اطراف وتقشعریره وانتشار قضیب وامتداد آن وانتفاخ بطن از ریاح بهم رسد
علاج آن آشامیدن سداب خشک ومعد وشونیز با شراب صرف قوی وتعریق در حمام ومالیدن انبه خام خشک کرده
است که بهندی امچور نامند که آنرا باب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذب است و پاهای آن
کوتاه و بر زمین میکند و چون خلالی نزد او برند بدست خود میگیرد ازگزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد
وسائر عوارض دیگر وسم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بدنعات وحل طبیعت بمطبوخ فواکه
والزام ماء الشعیر ومزورات وباید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا با آلت حدیدی ببرند وتدبیر قروح ردیه را بعمل آورند
واما عنکبوت معروف بفهد که برمکس میجهد وآنرا میگیرد چنانچه فهد برصیدی میجهد ومیگیرد آنرا وآن عنکبوت دست
وپا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است وآن سلیم تر از سائر انواع است ازگزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج
آن عرق فرمودن وعرق را پاک کردن ساعت بساعت ومالیدن حضض محلول درسرکه که دران بیخ کرفس جوشانیده باشند
واما عنکبوت معروف بشبث وآن عنکبوتی است که پایهای بسیار بلند دارد وازلسع آن وجع معده وقی وعسر البول وبراز
عارض میگردد ومهلک است علاج آن علاج رتیلا است *

* عنم * بفتح عین ونون ومیم بلغت دیلم وتنکابن دارواش وبهندی سکرداری نامند وگویند جلنا راست که بفارسی گلنار
گویند * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان میروید وغیر نیتومه است برگ آن سبز
با طراوت وانبوه وکوچکتر از برگ بادام وگل آن سرخ خوش منظر وحکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که چند صنف
میباشد صنفی برگ آن شبیه بهلیون وابن صنف وبرگ آن جهت جراحات مفید وصنفی برگ آن مثل برگ نیم وصنفی
برگ آن مانند برگ انبه وصنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ خیار وهرچهار صنف درخواص قریب بهم اند * طبیعت آن
سرد وخشک * افعال وخواص آن الغم خائیدن برگ آن مقوی دندان ولثه اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن
مقوی معده وحابس اسهال وسیلانات ونزف الدم وحیض وبدستور ضماد وحمول آن الجروح ضماد وذرور آن جهت
جراحات تازه نافع است *

* فصل العین مع الواو *

* عود * بضم عین وسکون واو ودال مهمله اسم جنس چوب وشاخ اشجار است که بهندی لکری ودالی نامند از مطلق آن
مراد نزد اطباء عود هندی است که بهندی اکر نامند * ماهیت آن چوب درختی است که از کوهستان جینتا قریب بسلهت
که از توابع صوبهٔ بنگاله ودر سمت شمال وشرق آن واقع است ودر جزائر مملکت دکهن که مرد واز بلاد عرض شمالی خط
استوا اند ودر جزیرهٔ چتیان از جزائر شهرناوکه قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی وچند درجه
است بهم میرسد ودرخت آن بسیار عظیم وساق وشاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی واندک رخو که ازان عصا وچوبدستی
وظرفی وپیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج واجی ورخاوت ونیز جابجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت
آن تا سال خورده وکهنه نباشد وبعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد وبریزد خوشبو نمیباشد
وبرای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه ازان با دهنیت وسنگین سیاه غرقی است که در
آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند وآنرا غرقی مینامند وآنچه دران اندک خامی باقی است با لات

آمده برآرند عربي مستعملي ميكويند وانچه نيم غرقي است آنرا نيم غرقي وسملهٔ اعلى وانچه مطلق بته آب نميرود سمله خوانند
واين كثير الوجود تر از انواع ديكر وغرقي آن سياه ميباشد وغير آن اغبر بعضى تيره وبعضى كمرنك بمراتب خوبي وبد مى
وكفته اند انواع ميباشد مندلي وسمندوري وقماري ومندلي ومندلي آن سياه وسمندوري آنرا دهنيت غالب بر مندى
وقماري آن كمرنك وسندلى آن بسيار خوشبو است ولبزبوي وجبلي ميباشد جبلي آن با خطوط سياه وبرى با خطوط سفيد
وبعضى بالعكس كفته اند وبخور زلياب بهند مى آن با همه منع تواند شيش است در انها وكفته اند سمندوري منسوب باسم بلديست
كه از انجا مياورند وهمچنين قماري ومختار در طب در ادويه بيشتر مندى بنكالي سلهتي غرقي آنست كه تلخ خوشبوي با دهنيت
واندك قبض باشد زيرا كه عود اماكن ديكر بخوبي وخشبوئي وچربي نوع اعلاى سلهتي يعني غرقي آن نيست وآنكه در
اكبرنسخ وتراكيب قيد عود مندي خام مينمايند شايد جهت آن باشد كه دستور است كه چوب آنرا خوسانيده ونيم كوفته از ان
عرق ميكيرند واز اين عرق بعد سرد شدن عطر ميكيرند وبعضي نامقيدان آن انفال را خشك نموده بجاي آن ميفروشند
تا آنرا استعمال ننمايند كه ضعيف است وبعضى قدرى مغز بادام داخل آن انفال كرده در رشحها كرده ازان بطريق
تنكيس روغن ميكيرند وآنرا بهند مى چوره اكر مينامند واين چندان خوشبو نيست مانند چوره خالص كه از براده عود
غرق ناكرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مينمايند وبعضي آنرا با براده صندل وبا براده چوب نكر با زعرق ميكشند وبعد
سرد شدن عطر آنرا ميكيرند واين عطر نيز مانند عطر خالص چندان خوشبو نيست وانچه صاحب اختيارات بديعي نوشته
كه از بند رچيته خيزد كه از انجا با وده روز راه بود وآن بغايت عزيز الوجود است ودهم سنك زر بفروشند وكويني
هيچ بوندارد وچون بدست بكيرند كرم شود وعرق كند بغايت خشبو بود وبوي آن يكسان بود دراست است وقريب بانچه
نوشته محرر نيز شنيده وشايد بند رچيتا ان مذكور باشد كه چيته نوشته وبدانكه چوبي ديكر درهيأت وصلابت ودهنيت بسيار
شبيه بعود غرقي مكرد ربو درهند وبنكاله بهم ميرسد وليكن همه كس درنميابند اكثرا ين را بدل آن ميفروشند واين
را اكر مينامند * طبيعت آن در آخر دوم كرم در سوم خشك ودر دوم نيز كرم وخشك كفته اند * **افعال وخواص**
ومنافع آن ملطف ومفتح سدد ومفرح ومقوى اعصاب وحواس وقواى دماغي وقلب وكبد ومعده واحشا وكرده وپراكنده
كننده رياح ومحلل آنها وهاضم وزائل كننده بدبوئي دهان ورطوبات عفنه وبات معده ورحم وضعف معده وامعا وكرده
ومثانه ورحم وحافظ صحت حوامل وجنين ودافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آساميدن آن بسيار مقوى حواس واعضاى
دماغي واعصاب وبدستور بخور آن مقوى ومحلل فضول رطبهٔ دماغيه است الفم مضغ آن مقوى دندان ولثه ونيكو كننده
نكهت وسنون محرق آن جالي دندان ومستحكم كننده آن اعضاء الصدر والقلب والغذاء آشاميدن آن جهت بيرنه وربو
وضيق النفس وتفريح وتقويت قلب ورفع غشي وخفقان باردو ضعف معده وكبد وغثيان واسهال وذوسنطارياى سوداوى
واستسقا وسموم خصوصا كه يكدرم وتايكدرم ونيم آنرا بخورند وهمچنين بخور آن مقوى قلب است ونكاهداشتن آن در
دهان نيز جهت امراض مذكوره مفيد وچون قدرى عود را در آتش اندازند وظرفي كه از روى توتيا باشد كه بهند مى
جست نامند بر ان معكوس بدارند كه دود آن دران مجتمع كردد وقدرى شير مرضعهٔ طفليكه قي نمايد وبهيچ نوع تسكين
نيابد دران بدوشند وحركت دهند كه با آن ممزوج كردد وبآن طفل بخورانند دو سه دفعه قي بند كردد وطفل صحت
يابد اعضاء النفض مقوي آلات بول وباه وممسك بول ومني وودي ومذى حادث از برودت ورطوبت وضعف مثانه واوعيهٔ

منی و رطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشك و كرم سازد السم مطبوخ آن با شراب ريحاني باد زهر سموم بارده
و بخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرور بن شربا و بخور را مصلح آن کافور و سکنجبین و کویند مضر
سفل مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج بوزن
آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه نامند و چوره
و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

عود البلسان
* عود البلسان * بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن شاخهای درخت بلسان است
بهترین آن کندم رنك خشبوی آنست * طبیعت آن کرم و خشك در سوم * افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی
قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیهٔ رطوبات دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و النفض
و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جکر و باد زهر سموم و کزیدکی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تجفیف
رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر ما معا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت

عود الحیه
* عود الحیه * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیهٔ مشدده و ها * ماهیت آن غیر از قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی
است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی
رائحه مانند عاقرقرحا * طبیعت آن در سوم کرم و خشك * افعال و خواص آن * مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه
السموم آشامیدن نیمدرم آن جهت دفع سمیت هر سم کرم و سرد نافع خواه قبل ازان و خواه بعد ازان و نکاهداشتن آن در
دست نیز مانع کزیدن مار و هوام است باد ارندهٔ آن و بعضی را کمان آنست که چون در دست نکاه دارند و چشم افعی
بر ان افتد بحس و حرکت کردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن
زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده درساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود العطاس
* عود العطاس * بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله * ماهیت آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است
بقدر انکشتی و سر آن بسطبر و طرف دیکر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنک و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن
باریك و انبوه شبیه بکیاه برنجاسف و برک آن شبیه ببرک زیتون و قبهٔ آن کوچك و شبیه ببابونه و تند بوی و معطس * طبیعت
تازهٔ آن در آخر دوم کرم و خشک و خشك آن در آخر سوم خشك * افعال و خواص آن معطس قوی و جالی و محلل
الاثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند

عود القرح
* عود القرح * بضم قاف و سکون را و حاء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته
و بعضی کفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام
کثیر الوجود * طبیعت آن کرم و خشك در سوم * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند
عاقرقرحا دانسته اند

عود الیسر
* عود الیسر * بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون سین و راء مهمله * ماهیت آن جمعی بر انند که چوب اناغورس است
بجهت خاصیت آن در یسر زائیدن ولادت و بعضی بجهت تقاضای حوائج و یسر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و توس
صنفی از اراک دانسته اند

عود الصليب	*عود الصليب* بفتح صاد مهمله وكسر لام وسكون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده نزد جمعي فاوانیا است وبعضي غیر آن دانسته اند ودر فاوانیا ذکر آن وتفرقه میان مرد وخواهد آمد انشاء الله تعالی

عوسج	*عوسج* بفتح عین وسکون واو وفتح سین مهمله وجیم *ماهیت آن* درختي است قریب بدرخت انار وپرخار وبرگ آن تند مائل بدرازی وبا رطوبت چسپنده وثمر آن بقدر نخود ومائل بطول وسرخ ودر درخت بسیار میماند ونمیریزد ومنبت آن شوره زارها وقسمی از عوسج را برگ سیاه مائل بسرخي وعریضتر از اول وخار آن بیشتر وشاخهای آن دراز تا چهار ذرع وثمر آن عریض باریك وگویا در غلافي است وقسمی دیگر سفید وشیخ الرئیس نوشته که آنرا تمر مانند توت است که مردم آنرا میخورند ودر بلاد عرب بادرده بسیار ومستعمل برگهای نازك سبز آنست *طبیعت* مجموع آن در اول سرد ودر آخر دوم خشك *افعال وخواص آن* العین تطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز یومیه جهت رفع بیاض آن خواه تازه یا شد خواه کهنه مجرب وچون ثمر آنرا بکوبند وآب آنرا گرفته صاف کرده خشك نمایند وعند الحاجت مقداری بقدر آنرا با سفیده تخم مرغ ویا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع ورفع بیاض آن نافع وضماد آن بر پیشاني مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد ویرورده نمودن توتیا بآب آن جهت رمد بسیار مفید وچون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند وباز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة والحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله وحمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکة والجرب والجذام والامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی وتسکین التهاب صفرا نافع وشریف گفته که اطبای یونان وفارس وهند باین معالجه جذام را درابتدا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یك اوقیه بایکرطل آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکنند ودفع سودای سوخته مینماید وجهت جذام مجرب دانسته اند وشرط است که در روز قبل از ان اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند ودر روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند روز بدان مداومت نمایند وباید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند وبغذا دسمي وغیره نوشته اند که در شراب ریحاني بدستور طبخ دهند وبیاشامند ودر اثنای آن بحمام روند وانطاکي طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه وجرب وحکه ورفع آثار بهتر از چوب چیني دانسته وچون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعده ومنع زیادتی قروح خبیثه وریانیدن موی سریع الاثر ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن وقاطع نزف الدم واسهال مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن درورمهای گرم بوزن آن اشنه وبوزن آن نوفل مضر بسپرز مورث تونیح مصلح آن کثیرا وبالخاصیت تعلیق شاخ آن برسقف خانه ودر دروازه مبطل سحر وبا خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند وبخور برگ وبا عصاره آن نیز گریزاننده هوام است *

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عینون	*عینون* بکسر عین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون *ماهیت آن* غافقي گفته این اسم را نزد ما بردونوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا وکحلان وسلیس نامند وآن نباتي است بسیار تلخ وازساق آن شاخهای بسیار باریك راست طولانی صلب رویده وبرگ آن کوچك مانند برگ مورد وبا متانت ورنگ شاخهای آن ما بین سیاهي وسرخي ودر هر شاخي گلي سر سبز رنگ مستدیر مانند درهمي ومائل بسیاهي ونبات آن کوهستانها واطبای اندلس آنرا

هندبا دی نامند ونوع دوم برك آن خوشبو مانند مرزنجوش وازان بلند تر وشاخهای آن طولانی بقدر ذرعی وباریك سفید ایستاده ازیك ساق روئیده نزدیك بیخ آن وبر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنك ومنبت آن نیز کوهستان ها وبا قوت قابضه وابن بهتر ازنوع اول است واسلم ازان درفعل * طبیعت آن گرم وخشك دراول وسوم * افعال وخواص آن اهل اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا وخلط بارد یعنی بلغم وسودا چون یك قبضهٔ آنرا با انجیر بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وورک ومغتي است مصلح آن عناب وانیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم *

عیوان * عیوان * بکسر عین وسکون یا وفتح واو والف ونون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الراس جهت امراض باردهٔ دماغ ومنع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است *

عین الدیك * عین الدیك * بفتح عین وسکون یا ونون والف ولام وکسر دال مهمله وسکون یا وکاف بفارسی چشم خروس نامند وکویند بهندی کهنکچی نامند * ماهیت آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور ریزه وکویند درخوشهٔ مانند بطم میباشد ودرخت آن انچه بتحقیق پیوسته درخت بقم وآن ثمر آست ودرجبال هند ودکهن بهم میرسد وکسانیکه گفته اند که کهنکچی شاید شبه باشد زیرا که ماهیت کهنکچی دیده نچنان است بلکه کهنکچی دانهای آن کرد کرد ی بقدر دانهٔ نخود کوچکی واستهٔ آلوبالو ودونوع میباشد سرخ وسفید ودرحرف الکاف بیان آن انشاءالله تعالی خواهد آمد وبالجمله طبیعت آن درسوم گرم ودردوم خشک وبا رطوبات فضلیه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی اعضا وحافظ قوتها ومانع پیری وجهت ازدیاد مني وتقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط وجزو اعظم معجون ملوکي وحافظ الصحة است مقدار شربت آن ازنیم درم تا یکمثقال مضر محرورین ومصدع مصلح آن کشنیز وباید که با شیر تازه دوشیده ویا ترنجبین خیسانیده ویا مسکه استعمال نموده شود

عیون * عیون * جمع عین است وآن عضوی از اعضای معروفهٔ حیوانی است * طبیعت آن گرم وتر ورطوبت آن زیاده از اعضای دیگر وحرارت آن مائل باعتدال است * افعال وخواص آن بهترین همه چشم گوسفند است وچشم طیور تمامي ردی مائل بیبوست وزیاده کنندهٔ منی است زیادتی نیکو وسریعة الاستمراء در محرورین وردی ومضر مبرودین مصلح آن نمك وصعتر وخوردن مسلوق آنست

عین البقر * عین البقر * اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد وپوست آن غلیظ وسیاه باشد ونزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است وذکریافت وبطیء الهضم وثقیل برمعده است وافحوان را نیز نامند

* باب نوزدهم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها غین معجمه است * فصل الغین مع الالف *

غار * غار * بفتح غین والف ورا مهمله بیونانی وانیمرروسقلیموس ونزد اهل شام زند وبفارسی باهشتان وبفرنکي لاورس نامند * ماهیت آن درختی است عظیم تا هزار سال میماند واهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند وشاخهٔ آنرا در دست میدارند وازخود دور نمیکنند وحکمای ایشان ازچوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید وبلند تر ازان وتلخ وخوشبو وبا انجیر آن را نگاه میدارند انرا خوشبو میکردانند ومانع کرم زدن آنست وجبلي وسهلي میباشد برگ جبلي آن باریك تر از برگ سهلي ومخصوص ببلاد شام است وازانجا بمصر میبرند وثمر آنرا بیونانی ذافني وبفارسی

و ممشت نامند وآن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه وزرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه کردد مائل بسرخی و تیرکی میکردد و سیاه آن فاسد * طبیعت ان کرم و خشک در دوم مغز ثمر آن کرم تر از برک و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سائر اجزای آن و روغن آن کرم تر از سائر اجزا و کرم تر از زروغن کردکان * افعال و خواص ان محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت دماغ و سعوط آن جهت شقیقه ولقوه و تدهین بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیدهٔ حب آن در روغن کل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع باردهٔ کوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برک آن جهت دردندان الصدر لعوق برک و حب آن با عسل و یا باطلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذا آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جکر و سپرز و با عسل جهت قرحهٔ امعا و آشامیدن دهن آن با شراب تا نکوری جهت رجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برک آن معی و آشامیدن دو مثقال حب ان خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و مقیی و مدر بول و حیض و طبیخ برک آن جهت امراض مثانه و رحم شرب و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در ان جهت امراض کرده و مثانه و رحم و آشامیدن بکدرهم از قشر آن مفتت حصاة و کشندهٔ جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ بدهن آن جهت رفع قشعریرهٔ حمیات السموم آشامیدن حب آن باشراب جهت کزیدکی مار و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بد ان جهت لسع زنبور و رتیل وغیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جهت تسکین ضربان و ورام حارهٔ المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بد ان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمر وغیرها الزینة طلای آن باشراب جهت بهق و کلف و رفع آثار حلد موثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صلب و مصلح آن کثیرا مقدار شربت از حب و برک آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و سانج و اکر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر نیز کفته اند الخواص طرد الهوام باشیدن آب طبیخ برک آن در خانه کریزانندهٔ مکس و هوام است و بدستور افتراش برک آن صاحب فلاحه کوید چون برک آنرا با دست بپیچند بقسمیکه برزمین نیفتد و بر پس کوش خود کذارند مرهم از شراب که بنوشند مست نکردد و چون در موضعی که طفل خواب بد بترسد در خواب بکذارند دیکر نترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بد ان در حمام باعث رفع تحسر و تحیر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدواج ممنوع مانده باشد زائل کردد و قادر کردد و دستور اخذ روغن آن آنست که دانهٔ آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بکذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصارهٔ برک و ثمر آنرا در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اکر میسر نباشد با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و امانسوزد پس صاف نموده بکار برند *

* غاریقون * بفتح غین والف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون * ماهیت آن چیزیست

شبیه به پوسیده که در جوف بعضی اشجار سال خورده کهنه پوسیده بهم میرسد مانند درخت انجیر و جوز و امثال اینها و یا ریشهٔ آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفین مانند آنچه که از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطور دانسته اند و آن نر و ماده میباشد و با لوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و مستدیر و با طبقات که گویا شی واحد است بخلاف مادهٔ آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل مادهٔ ثقیل سبک وزن املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و با اندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همهٔ آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرز بزن موی بمالند تا لطیف آن جدا گردد و اجزای سمیهٔ آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیهٔ آن که بشکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل میگردد * طبیعت این خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک در دوم گفته * افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجهٔ غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سدهٔ کبد و کرده و معین ادویهٔ مسهله و رسانندهٔ آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع دهن عفن و سموم حیوانیه و مشروبه و ادویهٔ سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط ناسده و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت است اعضاء الرأس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصا با هلیلهٔ کابلی و مصطکی و با شاه ونیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغرهٔ آن با مفتح جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و بائیه اعضاء الصدر نیم درم آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم صدر و یک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحهٔ ریه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یک درم تا یک مثقال آن با ریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سددی و سپرز و ضماد آن با سارون با عسل شرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با فسنتین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنهٔ آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن بتنهائی و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یک درم آن با ماء القراطن اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا باهم مخلوط و اذابهٔ خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحهٔ آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت جمیع انواع اورام و دستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال و یک درم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد نضج مادهٔ و حمیات کهنه و

نفث شمیات و ذرور رهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنهٔ آن نیز جهت شمهات وبائیه و با ماء القراطن نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یک درهم تا دو درهم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزبنة آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن سمه مهلك و مورث کرب و خناق و امراض ردیهٔ مصلح آن در همه حال چند باد ستور وقت فرمودن با آب گرم و شیر تازه دوشیده و بیع و سائر تدابیر کند ش خورده را بعمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درهم و در مطبوخ تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن شحم حنظل و بوزن آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

* غاز * بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی تاز و از و نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف * طبیعت آن گرم تر و غلیظ و تر از اردک * افعال و خواص آن نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در ا و ز نیز مذکور شد *

* غاغالس * بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غالسیتس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقس الکلاب و در طبرستان پلیهم نامند * ماهیت آن نباتی است املس و برگ آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بیلدع و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره و برگ آن املس و بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میگردد و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرمابهم میرسد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم * افعال و خواص آن الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء الصدر خوردن ساق تر و تازه و خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفهٔ کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بعد بلی یکه قائم مقام آن چیزی دیگر نند انسته اند اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب والحکة و الاورام والقروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصا چون برگ و شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیة جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است *

* غافث * بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثناة فوقانیه بر وزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و ببربری اکرسومنه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و شوکة منتنه نامند * ماهیت آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و گل آن کبود مائل ببنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلخ تر و اعفوصت و قبض کمی و حرارتی چند از آن اند اردو مستعمل گل

آنست ویا عصارهٔ آن رقوت آن تا سه سال باقي ميماند بهترين آن فارسي است كه از كوهستان شيراز آورند ورومي نيز * طبيعت آن كرم دراول وخشك دردوم وجمعي بالعكس نيز كفته اند وصاحب ارشاد كرم وخشك دردوم دانسته وباقوت قابضهٔ كمي * افعال وخواص آن ملطف ومقطع وجاذب وجالي ومفتح سدهٔ جكر وسپرز وتنقيهٔ مجاري آن وجهت تپهاي مركبه واسهال اخلاط سوخته وادرار بول وشير وحيض وعرق واعضاء الغذاء والنفض آشاميدن حشيش ويا عصارهٔ آن جهت اوجاع كبد وتفتيح سدد آن وسدهٔ طحال وتقويت كبد وتحليل اورام آن واورام طحال وصلابت آن وصلابت معده وسوء القنيه واستسقا وادرار بول وحيض وبا شراب جهت قروح امعا وحمول آن مدر قوي حيض بعد از ياس از ان القروح آشاميدن نيم مثقال از حشيش آن با آب شاهتره وسكنجبين وهمچنين كل وعصارهٔ آن وضماد كياه آن با پيه خنزير كهنه وبا پيه هر حيوانيكه باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال وطلاي عصارهٔ آن جهت جرب وحكه وذرور ران مجفف والتيام دهندهٔ زخمها التمي جهت حميات مزمنهٔ كهنه ومركبه وسوداويه وصفراويه ومحترقه بتخصيص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتين الرومية جهت داء الثعلب وداء الحيه كويند مضر طحال است مصلح آن انيسون مقدار شربت آن درغير مطبوخ تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت درم بدل آن درحميات بوزن آن اسارون ونيم وزن آن افسنتين وطريق اخذ عصارهٔ آن آنست كه كياه آنرا وآب آنرا كرفته درآفتاب بكذارند تا منعقد كردد پس اقراص ساخته خشك نمايند * طبيعت آن سرد وخشك والطف از جرم آن * افعال وخواص آن ملطف ومقطع ورافع جرب وحكه وتپهاي كهنه ردرد جكر با آب شاهتره وسكنجبين مقدار شربت آن نيم مثقال تا يك مثقال مضر انثيين مصلح آن مصطكي بدل آن سه وزن آن غافث وكويند سه وزن آن سماق است وتخم آنرا چون با شراب بياشامند جهت قروح امعا ونهش هوام مفيد وحب واقراص ومعجون آن درقرابادين كبير ذكر يافت

غاليون

* غاليون * بفتح غين والف وكسر لام وضم يا وسكون واو ونون لغت يوناني است بمعني عاقد اللبن جهت آنكه شير را مانند انفحه منجمد ميكرداند * ماهيت آن نباتي است ايستاده برك آن طولاني وكل آن زرد وباريك وريزه وانبوه وخوشبو با اندك حدت ومنبت آن كنار آبهاي ايستاده * طبيعت آن كرم دراول وخشك دردوم * افعال وخواص آن حابس نزف الدم وضماد كل آن جهت سوختكي آتش وقطع خون جراحات وباقيروطي وروغن كل جهت رفع اعيا وبيخ آن دراخر اول كرم ودردوم تر افعال وخواص آن بغايت محرك باه است *

غالمون

* غالمون * بفتح غين معجمه والف وكسر لام وضم ميم وسكون واو ونون شيخ الرئيس نوشته دوائي است خوشبو وسفرجلي رنك با قوت مجففه با حدت كمي ومنجمد كنندهٔ شير مانند انفحه وكل آن جهت قطع انفجار خون وسوختكي آتش مفيد مولف كويد شايد اين خود غاليون ويا قريب بدان باشد *

غاليه

* غاليه * بفتح غين والف وكسر لام وفتح باء مثناة تحتانيه وها * ماهيت آن ازادويهٔ مركبهٔ قديمه است كفته اند از مخترعات جالينوس واصل آن مركب از عنبر وحصي لبان وروغن بان سه جزو وعرقهاي خوشبواست پس جهت اعراض واغراض ديكر عود هندي وسك ورامك ولادن وامثال اينها اضافه مينمايند ودر قرابادين كبير نسخ آن ذكر يافت * طبيعت آن كرم وخشك وبحسب تراكيب طبيعت آن مختلف ميباشد در حدت وعدم آن * افعال وخواص آن مقوي قلب ودماغ وساير قوي وارواح واعضا ومفرح اعضاء الراس تمريخ بدان با روغن بان ويا خيري جهت تسكين صداع بارد وفالج ولقوه وبدستور با شراب واستشمام آن منعش صاحب صداع ومسكن صداع بارد وآشاميدن آن با شراب

مسکر و تطور محلول آن دریکی ازان روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش اعضاء الصدر بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفس حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی کرداند و طلای آن برا حلیل ملذ ذ جماع است *

* فصـــــل الغین المعجمة مع الباء الموحدة *

غبار الرحی

* غبار الرحی * بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و بفارسی گرد آسیا نامند * افعال و خواص ان مجفف معوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است *

غبیرا

* غبیرا * بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برگ آن خشن و اغبر ولهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میکردد و از مغز خوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استهٔ عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میکردد و مغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن بآسانی ازان جدا میکردد و این در شیرینی ازان نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در اوسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده * افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن امراض الصدر و سرفهٔ گرم را مفید اعضاء الغذاء مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قامع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت اسهال کورده مغیل و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته * طبیعت ان در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گل دار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد * افعال و خواص ان مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحهٔ آن منع مینمایند و در دارویهٔ و بائیه گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الرئة و جهت امراض این مورد و عضو مانند ربو و قرحهٔ رئه امراض اعضاء الغذاء جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرز حمیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بجز برگ آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازهٔ آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد تل سبن بدان جهت مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب و عرق گل سنجد محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند آنست و ازان ضعیفتر

* فصـــــل الغین مع الذال المعجمة *

* غذاف * بضم غین وذال معجمتین والف وفا * ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی ومنقار وپای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه ومنقار وپای آن سرخ است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن گوشت آن صلب ومولد خلط ناسد ومطبوخ آن باشبت جهت ریاح تهیگاه ودرد زانو ورياح باردهٔ جوف است وزهرهٔ وسرگین آن بسیار حاد وجالي ورافع آثار ومقوي بصر است

* * فصـــــل الغین مع الراء المهملة * *

* غراب * بضم غین وفتح راء مهمله والف وباء موحده اسم جنس کلاغ است وسه نوع است یکی ابلق وآنرا غراب الابقع ودوم سیاه بزرگ وآنرا غراب اسود نامند وبترکی قوزغون وسوم سیاه کوچک وآن درکشت زارها بسیار میباشد وبغراب الزرع موسوم واهل انطاکیه آنرا اغتاق نامند وبفارسی کلاغ سیاه وآنچه از غراب الزرع کوچکتر ومنقار وپای آن سرخ است بفارسي زغن وزاغچه نامند واین غیر غداف است وجیفه نمیخورد وبهترین آن مختلف یعنی بچهٔ آنست * طبیعت آن گرم وخشک در اول * افعال وخواص آن جهت مبرودین ومرطوبین ومشایخ وزیادتی مني مفید وخوردن هریسهٔ آن جهت تحریک باه وباید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند وآب آن را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین ودرخواص مانند غراب الزرع واز صنف آنست غراب سفید که ابقع یعني ابلق باشد وبهترین این بچهٔ آنست * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن دیرهضم وردی الغذا واجتناب از آن اولی وخوردن آن قاطع باه وتعلیق چشم آن مورث بیخوابی است وزاغ طبیعت آن درسوم گرم وخشک ودرسائر خواص مانند غداف است وبغایت ردی الغذا وناخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح وقولنج وجلوس درطبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح شائکه الزینه چون زنده آنرا درظرفی گلی ارزیز وبرادهٔ آهن وحموضات مانند سرکهٔ تند وآب اترج برسر آن ریزند وسر آن را بپوشند وچهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همهٔ آن روغن خواهد بود وآن بتنهائي ویا با سرگین آن خضابی نیکو ومجرب گفته اند وتا مدتی رنگ آن میماند ومتغیر نمیگردد ودر تغییر رنگ وضع رویانیدن موی مجرب وکلاغ سیاه وزاغچه در اول گرم وخشک * افعال وخواص آن مولد خون صالح ومحرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه وزهرهٔ همه انواع آن جالي وحاد وجهت رفع بیاض وناخنه وبا زهرهٔ خروس وعسل جهت ظلمت بصر وزبل آنها نیز حاد وجالي وجهت بهق وبرص وزوال آثار مفید وخوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق وطلاء خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر وطلاء پر سوخته آن رویانندهٔ موی است*

* غرب * بفتح غین وراء وباء موحده بیونانی اطاء وبشیرازی وزک وباصفهاني وشک ودر تنکابن ودیلم اوجا نامند * ماهیت آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن وبرگ وپوست آن سفید وبرگ آن بقدر برگ قطف واز آن صمغی بعمل میآید بزدن تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن واکثر مستعمل لحاء وبرگ وصمغ آنست * طبیعت آن دردوم سرد وخشک وبعضی تا سوم وزیاده از صفصاف دانسته اند * افعال وخواص آن گل وبرگ وعصارهٔ ما خوذ از آن سرد ومجفف بی لذع وبا عفوصت ولحای آن قریب بدان وخشکتر از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ وبیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در ریوست انار جهت تسکین وجع گوش وآمدن چرک از آن وبدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن وشستن سر بطبیخ لحای آن جهت حزاز العین تطور عصارهٔ گل وبرگ وصمغ آن جهت جلای بصر ورفع بیاض

ورم و آثار بعد یل الفم غرغرهٔ بطبیخ قشر آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده مؤثر النصر را شامیدن قشر آن و بید متور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سلهٔ کبد و بتنهائی با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنندهٔ علق است از حلق و آب افشردهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سلهٔ جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن برا عضای مقطوعه و مجروحهٔ ردیهٔ طریه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و ذرور کل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بد متورد رورخاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدورهٔ شبیه بسرمیخ که مسازیه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مؤکرده میشود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی بزمیآید سفید نازک بهترین املاح است و آنرا ابنای املاح دیگرا استعمال مینمایند

غری

غری بکسر غین و فتح راء مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یا بوشقان نامند *ماهیت* آن عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از تراشهٔ کیمخت مرتب نمایند *طبیعت* مجموع آن بمراتب گرم و خشک است

غری الجلود

غری الجلود سریشمی است که پوست حیوانات مکرر مجوشانند در آب تا مهرا شود و میگذارند تا درد آن تهنشین کرده در صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آنقدر طبخ مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان برهم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هرمقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرما گرم شد وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند *طبیعت* آن در دوم گرم و خشک *افعال و خواص* آن مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفهٔ کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب بتنهائی و یا با سرکه و یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر که مانند حسو پخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحهٔ ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدررفته و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن و با زردچوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر آن بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته بپشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

غری السمک

غری السمک بفارسی سریشم ماهی نامند *ماهیت* آن رطوبتی است منجمد شبیه بپیه که در شکم نوعی ماهی یابند دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد *طبیعت* آن گرم و خشک در

اواخر اول یا اوائل دوم * افعال وخواص آن قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر مداومت آشامیدن آن روزی
از یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینة ضماد آن جهت شقاق رخسار وبرص مفید وانچه از نشاسته وسرنج را مثال
آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یکمثقال ونیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع وضماد آن
جهت الصاق جراحات واعضای بدر رفته وبر ناخن سفید شده ولتوجهت برص وشقاق وجه وتمدد آن نافع است

غري الجبن

* غري الجبن * بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است وغیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده وآنرا
جوهر الصنائع نامیده * ماهیت آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک برید بر روی سنگ مسطحی املس آب ندیده
نرم بپاشند وورقهای پنیررا بران پهلو بپهلو که بهم بچسپند فرش کنند وبران اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد
تا جمله اوراق فرش ولحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بران گذارند وده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام
گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس بآب شسته بدستور فرش ولحاف از نمک سائیده کرده یکهفته در زیر سنگ بگذارند
پس شسته سرخی وچربی که داشته باشد رفع کنند وچون در آفتاب گذارند اگر از ان چربی ظاهر شود با آب ونمک وآهک
بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی دران نماند وکمال آن در عدم چربی وسرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه
ضبط کنند ودر وقت احتیاج قدری را با آب سفید تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آنرا گرفته باشند وقطرات
آنرا بر سنگ زیرین ریخته باسنگ بالا سحق نمایند تا بر سنگ زیرین بچسپد پس چند قطره آب آهک صاف بران بچکانند که روان
شود اما باید آنمقدار باشد که چون چیزیرا بآن وصل کنند زود خشک گردد واز خواص آنست که هر چیزیرا که بآن
وصل والصاق نمایند از آب وآتش جدا نگردد واز اسرار مکتومه شمرده اند *

* فصل الغین مع الزاء المعجمتین *

غزال

* غزال * بفتح غین وزای معجمتین والف ولام بفارسی آهو وبترکی جیران وبهندی مرگ بکسر میم وراء مهمله وکاف
عجمی وبچه آنرا بعربی تا شش ماه وطلا از شش ماه تا سه سال را خشف وتا شش سال را ظبی نامند * طبیعت آن در آخر
دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان وموافق مرطوبین ومبرودین کثیر
الفضول در بدن وکسانیکه محتاج بتخفیف ولاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم ومجفف وقلیل الغذا است و
نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چرنده در صحرای خوش آب وعلف امراض الراس والقلب والغذاء
تناول آن جهت فالج واسترخا وسائر امراض بارده عصبانیه وخفقان بارد ویرقان الزینة طلاء آن موجب درازی موی
است الخواص چون خصیه آنرا صعتر ونمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض وسرگین آن گرم وخشک وبسیار جالی
وطلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی وتهبج واکتحال آن جالی بیاض رقیق وجلوس بر پوست آن باعث
گریختن هوام وتعلیق آن جهت سبز زمفید وگوشت آن مصدع ومضر محرورین وصاحبان معتاد بقولنج مرکب با ثقلی یا
ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون وبطیء الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام ویا کنجد
مقشر طبخ نمودن وبرای کسیکه اورا ریاح وابرده عارض گردد با روغن گردکان وزیت وآب ونمک مکرب نفس وعسر
الخروج ومصلح آن سکنجبین ومکیدن فواکه حامضه قابضه است وغزال مسک ان شاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد
گوشت آن گرم وتر وخشکه تر از سائر انواع است

* فصل الغین مع الضاد *

* غضار الصینی * بفتح غین وضاد معجمتین والف بفارسی کاسهٔ چینی نامند بغایت مجفف وسنون نرم کوبیدهٔ آن جالی دندان وقاطع خون لثه وزخمهای تازه است وغضار مطلق مراد کاسهٔ سفالین مزجج یعنی لعابدار است وچون غضار چینی را نرم سوده باهر رنگی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند ومانند مداد وشنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند تر ونمایان تر از مداد وشنجرف والوان خالص دیگر میباشد

* فصـــــل الغین مع اللام *

* غلقی * بفتح غین وسکون لام وکسر قاف ویا * در ماهیت آن اختلاف است نزد جمعی غافث است ونزد جمعی بیخی است بقدر تربد ونرم وثمر آن مانند ثمر کبر ومثلث شکل وبرگ آن شبیه بناخن ومدور وپرز وجوف ثمر آن چیزی مانند پنبه وتخم آن مانند دانهٔ امرود وصلب ولبنی که از آن حاصل میشود مسهل قوی بحدیکه مهلک است وطلای آن رافع ناآلیل است وصاحب اختیاراتبدیعی گوید گیاهی است که بکبر ماند برگ وساق آن گرد ودر صحرای شیراز بسیار روید از جملهٔ یتوعات معتبره است وشیر بسیار دارد وهر شمشیر وکاردیکه بآن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد اگر شیر آنرا بر ثؤلول بمالند زائل شود

* * فصـــــل الغین مع النون * *

* غنم * بفتح غین ونون ومیم اسم ضأن است وبلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران وموافق محرور المزاج ودیر هضم مضر معده مصلح آن مربای زنجبیل وگلقند است *

* فصـــــل الغین مع الواو *

* غوتا غنبا * بضم غین وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه والف وفتح غین معجمه وسکون نون وفتح باء موحده والف وبجای هردو غین قاف نیز آمده معرب از گوتا گنبا بلغت فرنگی است وکمرکوت نیز نامند ونزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است وبعربی فرفیران نامند * ماهیت آن عصارهٔ ایست زرد تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعهٔ از آن را بر چراغ بدارند مشتعل گردد وچون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ وزرد رنگ سازد وبی طعم ورائحه غالبیکه اقراص وقالبهای بزرگ وکوچک ساخته از ارض جدید میآورند بعضی گویند عصارهٔ ریوند است واصل آنست که غیر آن است واز بعضی ثقه شنیده شد که عصارهٔ نباتی است شبیه بکندنا وبرگهای آن از آن بلند تر وعریضتر ودر چینپتان ونواح آن که جزیرهٔ ایست از جزائر شورنا واز ارض جدید جنوبی قریب ببنگ رچین ودر چین نیز بسیار بهم میرسد واز آن بلاد میآورند * طبیعت آن گرم وخشک در اول گفته اند ولیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم وخشک است * افعال وخواص آن مسهل ومخرج اخلاط مختلفه باسانی وبی غائله است وهر خلط فاسدیرا که دریابد از نواحی صدر ومعده وکبد وسائر اعضا بقی واسهال وادرار دفع مینماید وبسیار در معده نمیماند مانند مسهلات دیگر تا یکروز ویک شب بلکه بزودی وآسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع میگردد در جمیع اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه وعصبانیه وصدریه ومعدیه وکبدیه مانند فالج ولقوه واسترخا وتشنج امتلائی وبیضه وخوذه ومالیخولیا وریزش نزلات ونزول آب در چشم وثقل سامعه ودوی وطنین وضیق النفس وسرفهٔ بارد وخفقان بارد وتفتیح سدد ومامساریقا وکبد واستسقا ویرقان واحتباس بول وحمیات بلغمیهٔ مزمنه وبالجمله اکثر امراض مزمنهٔ قدیمه وجدیده رامفید ودوائی است شریف وبی غائله حتی آنکه گفته اند باطفال وحوامل نیزمیتوان داد اما بهتر آنست که بحوامل ندهند ومخرج اقسام دیدان کبار وصغار وحب القرع واکثر استعمال آن باگلقند است که مصلح آنست ویا با شکر سرخ که بدواناک آن را با چهار دانک مقدار شربت که متوسط

آنست بحسب سن ومزاج وقوت وضعف بدن نرم سوده باسه چهار درم کلقند ویا شکر سرشته بخورند وهروقت در عمل آن قصوری شود ویا تشنه شوند آب نیم کرم بنوشند واکثر آنست که قی واسهال هر دو میاورد وبعضي را اسهال فقط وبعضی را کرب واسهال بسیار وبعضی را اسهال کمی باید که تشویش واضطراب ننمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید رغدا تناول نمودند وخواب کردند طبیعت بحال میآید واگر عمل بسیار نماید ومغص دربطن وسوزش در مخرج غایطبهم رسد قدری کلاب را باروغن بادام نیمکرم نموده بیاشامند وروغن کل برشکم ومخرج بمالند واگر درابدان قویه وامراض مستحکمه بابدرقهٔ نقوعات ویا مطبوخات مناسبهٔ هرمرض بیاشامند بهتراست وباقي منوط برای طبیب حاذق است ونقاشان در رنگ آمیزیها مستعمل دارند وقوت آن تاده سال قوی میباشد وبعد ازان ضعیف میگردد مقدار شربت آن از دودانک تانیم درم واز کهنهٔ آن تا چهار دانک است *

* غوشنه * بضم غین وسکون واو وکسر شین معجمه ونون وها وغویشه نیز آمده اسم فارسی است وبفارسی نیز روشک نامند * ماهیت آن نوعی از کماة ویا فطر است با ملوحت وشکل آن چون خشک شود مانند برک کاسني است کوچك متشنج نرم وبسبب ملوحتی که دارد چون خشك شود کازران جامه رابدان شویند چرک آنرا پاک میکردانند ودربیت المقدس وبلاد عجم بسیار است وآنرا یکربشه خوانند وچون درآب جوش دهند ملوحت آن زائل کردد وبا ترشیها میخورند وبالذت میباشد ودرغلظت وبطوی انحدار از کماة کمتر است * طبیعت آن سرد وخشك واز سائر کماة ها کمتر * افعال وخواص آن مغلظ دم وکاسرحدت آن ورديء الخلط مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار درخوردن آن نکنند واگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

* باب بیستم دربیان ادویه که حرف اول آنها فا است *

* فصل الفاء مع الالف *

* فاخته * بفتح فا والف وکسر خاء معجمه وتاء مثناة فوقانیه وها لغت فارسي است ونیز بفارسی کوکو وبهندی پاندک نامند وبعربي عرفیه ونزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است * ماهیت آن مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثهٔ کبوتر صحرائی وکمترازان وقلیل الالفت وحسن الصوت * طبیعت آن درآخر دوم کرم وخشك وبعضی تا اول سوم کفته اند وبهترین آن جوان فربه آنست * افعال وخواص آن امراض الراس مهرا پختهٔ آن جهت رعشه وفالج وخدر وامراض عصباني بارد ورياح غليظ وتفتیح سدد العین قطور خون تازهٔ کرم آن جهت بیاض چشم موثر خصوص خون بال آن الاورام وغیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام ونضج آنها وبجهت رنع کلف وآثار وخوردن کوشت آن مورث بیخوابي ودیرهضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر ودرروغنها وسرکه وکشنیز الخواص کفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب درخواب فزع نماید رانع آنست وآواز آن مغز را سود مند ومار از آواز آن بکریزد ودرخانهٔ که قمری سفید باشد هیچ دزد ودشمن وساحر دست نیابد وبخور پر آن کریزانندهٔ مار است *

* فادزهر * بفتح فا والف ودال مهمله وزای معجمه وسکون ها وراء مهمله معرب پادزهر است وباصطلاح عبارت ازدوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم ازبدن نماید وبیان معني آن بتفصیل درمقدمه وپادزهر درحرف الباء الموحدة مع الالف مذکور شد *

* فاذخ * بفتح فا والف وفتح ذال وخاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندیست ومولف اختیارات

اشتهاء بنوعي از حجر الملح کرده وگویند سنگي است زرد مائل بسفیدی وبعضی بسبزی وبرنگهای دیگر نیز میباشد وچون بر روی سنگ با زرده چوبه بسایند سائیدهٔ آن پستي رنگ بود ودر آتش نسوزد ونیز صاحب اختیارات نوشته که از آخر هند وچین نیز آورند وبهترین آن چیني بود و پادزهر همه زهرها است شربا وطلاء ومقدار شربت آن دوازده جو است وگفته بی خلاف پادزهر کاني است *

فار * فار * بفتح فا والف وراء مهمله بفارسی موش وموشا وموکهك وبسریاني کوفری وبرومی بوبطیقو وبیوناني لیمطروس وبهندی چوهه وبترکي سیچان نامند * ماهیت آن حیواني معروف است ذی هوش وموذی * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان وغثیان واخلاق ذمیمه ومفسد معده وچون بریان نمایند وبطفلي که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد مؤثر است واعصاء النفس جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول وآشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه وباکندر وسرکه جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وشیاف آن رافع عسر البول وبغایت ملین طبع اطفال اعین طلا واکتحال زبد آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده وجلای بیاض چشم الزینة طلای خون آن جهت قلع ثالیل ومسامیر مجرب وضماد سوختهٔ سر آن وسرگین آن با سرکه ویا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیمدرم وبخور آن گریزانندهٔ موشان وبول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده وشکافته گرما گرم بر موضع لسع مار وعقرب بندند دفع سمیت آن کند وبر عضویکه خار وپیکان رفته باشد برآورد وبرخنازیر تحلیل دهد وبد ستور بریان آن بر گزیدگي عقرب وخوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان این مولف گوید میان موش وگژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتي عجیب بود موش قصد دنبال گژدم کند وگژدم نیش زند اگر موش دنبال گژدم را گرفت وبرید از اذیت آن رست والا از بسیاری لسع هلاک میکردد وچشم آنرا اگر بر کلاه دزد بندند راه رفتن آسان شود واگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد وخصیهٔ آنرا که بر زن بندند تا با وی باشد حامله نشود *

فارة البیش * فارة البیش * موش بیشا است ومذکور شد *

فارة المسك * فارة المسك * آهوی مسک است وگفته اند آنرا بهندی چچهوندر نامند وآن حیواني است فی الجمله شبیه بموش وبسیار بدبو بحدیکه هرجا که بگذرد بدبو میگرداند واز دروبوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشك وبول وغائط آن بسیار حاد واکال است بحدیکه بر فرشي ولباسیکه بول وغائط کند آنرا می پوساند اگر زود نشویند ومدتی بماند وبسبب کمال تعفن گربه وسائر حیوانات گوشت آنرا نمی خورند وخالی از سمیتي نیست ودر قاذورات ومزبلها بهم میرسد وبیشتر مخصوص بملك هند وبنگاله است وشنیده شده که در مازندران وبلدان حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد ودو نوع میباشد سفید رنگ وبزرگ تر واین بسیار بدبو است ونوع دوم ازان کوچکتر وبرنگ موش وبدبوی این ازان کمتر * طبیعت آن گرم وخشك *

فاسي * فاسي * بفتح فا وکسر سین وباء نسبت * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیوناني اند روصارون نامند وآن تخمی سرخ رنگ خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودر میان جو وگندم میروید * طبیعت آن در اول گرم وتر * افعال وخواص آن لطیف وقابض ومفتح سددٔ احشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس ونواصیر نافع وفرزجهٔ آن با عسل مانع حمل وشربت بجوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کشندهٔ کرم معده مقدار شربت آن

دردرم است ونواب علوبخان مرحوم نوشته اند که اندروصارون رابیونانی اندزونیلون نیزنامند وبیان ماهیت آن رادرحرف الالف من ذکرکرده ام مؤلف کوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقرنبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود *

فاشرا بفتح فا والف وفتح شین معجمه وراء مهمله والف مقصوره معرب ازفاشا رسریانی است وبعربی کرمة البیضا وبفارسی هزارنشان وهزارکشان که معرب آن هزارجشان است ومعنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزارشاخ است وبعضی کفته اند معنی الف ذراع است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی ماردارووکرم دشتی وبشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن درزمستان خشك نمیکردد وتفلیسی کفته بسریانی کتنبا نامند وبرومی حلیلوطن وبیونانی اغایطوس وبربری ارجالون ودرتنکابن وطبرستان الاملك کویند *ماهیت* آن نباتی است شبیه بتاک انکورخاردار وبرک آن با ملاست ومائل بتدویروتارها دارد مانند تاک وبرمجاورخود می پیچد وثمرآن بقدرنخودی وسرخ خوشه دارود رزمستان ثمرآن بیبرک میماند وطعم آن حاد با حرافت وقبوضت وصاحب اختیارات بدیعی کفته درهرخوشه قریب بده دانه میباشد ودر ابتدا سبزوبعد رسیدن سرخ میکردد وآنرا سیاه دار ورخوانند ودرکوهستان بلاد فارس کثیرالوجود وبسیار مستعمل خصوصا بیخ آن درسموم منهوشه وآنرا عودالحیه نامند وبسیارشبیه بقسط تلخ وعطاران بجای قسط تلخ میفروشند وطعم آن با قبوضت وحاد حریف بسیارتلخ است درقانون درتفطارغان مذکوراست که هزارجشان است ومختار ومستعمل تروتازهٔ آنست *طبیعت* برک وثمرآن درسوم کرم ودردوم خشك وبعضی درسوم نیزکفته اند وکرمی بیخ آن کمترازان وتلخ وتیز *افعال وخواص* آن جالی وملطف ومجفف ومسخن معده ومقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع وسدرو فالج واسترخا ونسیان وشدخ عضل اعین مطبوخ آن درد هن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی وفساد نفس وسرفهٔ کهنه ودرد پهلو ورياح آن وچون عصارهٔ آن را با کندم طبخ نمایند وبیاشامند شیررا غلیظ وزیاده کردانند وضماد آن با سرکه جهت بثورلبنیه اعضاء الغذاء چون برکها وشاخهای نورستهٔ آن را طبخ نمایند وبخورند جهت تقویت معده وقبضیت وجلای آن ازلزوجات وجهت وجع فواد ووجع معده وتسخین آن و بجهت اسهال وادرارشیرمؤثروبیخ آن محلل ورد ازندهٔ صلابت طحال وخصوصا که با سرکه تا سی روزبیاشامند وبسرکه وانجیربران ضماد نمایند وهمچنین عصارهٔ آن اعضاء النفض والاورام والبثوروغیرها تناول مغزپختهٔ آن نزد ابتدای روئیدن وخام آن نیزجهت اسهال بطن وادراربول نافع وعصارهٔ تازهٔ آن یکدرم با اندک کثیرا که مصلح آنست نیزبا ماء العسل جهت اسهال بلغم وبیخ آن نیزبا کثیرا ویا ماء العسل بقدریکدرم تا یکمثقال اسهال وقی قوی آورد وادراربول وشیروسائر فضلات وتفتیت حصاة کند وجنین رابکشد وحمول آن ویا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین وتنقیهٔ رحم وبدستورجلوس درطبیخ آن ومطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ کردد جهت بواسیرونواصیرمقعده وجمیع اوجاع بارده وتحلیل صلابات حصف ودفع چرک زخمها ونطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام وضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام وبثورلبنیه وقطع ثآلیل وباشراب جهت تسکین وجع داحس وتحلیل اورام صلبه وانفجاردبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیهٔ خبیثه وداخل مراهم اکله وحمره کرده میشود وثمرآن جهت جرب متقرح وغیرمتقرح وتقشرجلد شربا ولطوخا وطلاء موثرالمفاصل ضماد بیخ آن باشراب جهت اخراج استخوان شکسته واستحکام اعضای مسترخیهٔ ضعیفه وبا آرد کرسنه وحلبه جهت تحلیل اورام

را نچپارد ما میل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی وسائر هوام وضماد آن با شراب نیز وبرگ وثمر آن درین فعل ضعیف اند الزینة ضماد بیخ آن با آرد کرسنه وحلبه جهت رفع کلف وآثار سیاهی بعد از جروح وقروح مانند آن وجلای سائر آثار وتنقیهٔ بشره وصاف کنندهٔ آن وبد ستور مطبوخ آن در روغن زیت موی ابیهت کمنة الدم تحت چشم وضماد ثمر آن سترندهٔ موی است ودباغان در ستردن موی جلود مستعمل دارند وگویند اکثار اکل بیخ وثمر آن مضر ومورث اختلاط ذهن وعقل است مصلح آن با کثیر اخوردن وقی کردن وبعد ازان ربوب حامضه خوردن وآشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل وظلمت بصر آورد بدل بیخ وثمر آن بوزن آن درونج ودو ثلث آن بعباسه وبعضی نصف وزن آن نوشته اند *

فاشرستین *فاشرستین * بفتح فا والف وکسر شین معجمه ورا وسکون سین مهملتین وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون در اکثر نسخ چنین است وبعضی بتشدید فوقانیهٔ مشدده بمعنی مزیل شصت علت وبعضی بفتح راء مهمله وسکون سین مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه ونون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء وبفارسی شش بندان سیاه وبشیرازی شش بندان وبیونانی انبالس مالیا بمعنی کرم الاسود وبرومی انارتروطیس وبربری ممون وباندلس معروف ببوطانیه است وگفته اند معنی فاشرا الستین دافع شصت علت است *ماهیت آن نبات آن شبیه بفاشرا ولبلاب است در پیچیدن بر هیاور وخود ودر رنگ مخالف فاشرا وبرگ آن عریضتر از برگ لبلاب وساق آن سیاه وثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه ودر خامی سبز وبعد رسیدن سیاه وظاهر بیخ آن سیاه وباطن آن سرخ وگفته اند بزردی مائل میباشد ودر قانون در قفطارغان مذکور است که سپند انست * طبیعت آن گرم وخشک باعتدال * افعال وخواص آن در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع وفالج را بسیار مفید اعضاء الصدر والنفس جهت تنقیهٔ سینه واعضاء نفض وضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر واستر وگاو وامثال اینها والتواء اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضاء است *

فاط *فاط * بفتح فا والف وطاء مهملهٔ مولفه وبظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است وتفلیسی گفته عربی است وبعبرانی بالطاء وبرومی نطیلامج نامند * ماهیت آن تا حال خوب معلوم نشده وهرکس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته ودر کتاب طب قدیم نوشته که فاذخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی وسبزی است که از اقاصی فارس می آورند وبهترین آن صلب آنست واکثری برانند که داروئی است مجهول الماهیت که از ترکستان میآورند وبهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت سم وشوکران وجوز ماثل است ولسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است *

فاغره ** فاغره * بفتح فا والف وکسر غین معجمه وفتح راء مهمله وها وآنرا فارغه نیز نامند وبفارسی فاخره وکبابهٔ دهن شکافته وکبابهٔ دهن کشاده گویند * ماهیت آن بزرگتر از کبابه است وبقدر نخودی وجوزی رنگ وتا بنصف شکافته ودر جوف آن دانهٔ کوچکی مدور وسیاه براق وبا عطریت واز زیرباد ات هند وبلاد سودان آورند ودر لطوخات ولخالخ واشباه آنها مستعمل دارند * طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم وخشک در سوم وبقول دیگران در اول دوم گرم ودر آخر دوم خشک * افعال وخواص آن با قوت محلله وبسیار قابض امراض الراس والقلب آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ دماغیه ورياح غليظه وجنون ولخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ وقلب الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضاء الغذاء مقوی معده وهاضمه وجگر بارد ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداوی ودا خل ادویهٔ مصلحهٔ معده وکبد بارد کرده میشود

وجهت عرق استمرار و اغذیۀ بارده وجهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصلح محرور متاع آن کافور ونیلوفر و روغن بادام وگلاب مقدار شربت آن تا دو درم است *

فالیرنس

* فالیرنس * بفتح فا والف وکسر لام وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وضم نون وسین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده وآنرا فالی بورس نیز نامند * ماهیت آن نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار میروید بطول ده ونیزه و کره دار شبیه به نی وتخم آن سفید بقدر چاورس اندک طولانی وبیخ آنرا فائدۀ نیست در رطب * طبیعت آن گرم وخشک با حرارت لطیفه * افعال وخواص آن اعضاء التنفس آشامیدن تخم وبرگ وعصارۀ آن هر یک بتنهائی ویا مجموعی باآب ویا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید *

فالنجیقن

* فالنجیقن * بفتح فا والف وکسر لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح قاف وسکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا وفالنجیطس ولوقاقیمس نیز آمده * ماهیت آن نباتی است که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر وگل آن سفید شبیه بسوسن واندک مشرف وتخم آن سیاه بقدر نصف عدسی وباریکتر ازان وبیخ آن کوچک باریک ودرهنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد ومنبت آن تلهای خاک * افعال وخواص آن جهت نهش حیوانات سمی نافع ودیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ وگل وتخم آن با شراب جهت لسع عقرب ونهش رتیلا نافع است *

فالوذج

* فالوذج بفتح فا والف وضم لام وسکون واو وفتح ذال معجمه وجیم وفالوذق بقاف نیز آمده معرب پالودۀ فارسی است * ماهیت آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام ویا روغن پسته تناول نمایند وباصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلاد آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل مینمایند وصاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته وخامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط با آب نگردد پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انگشت وبعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب ویا عرق بید مشک ویا هر دو ریخته یخ ویا برف داخل کرده تناول مینمایند ویا آنکه بعد کمال طبخ وبسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیله برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن کثیر الغذا وجهت اکثر امراض صدر وریه واسهال نافع واگر بران تخم ریحان ویا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را وحبس آن اقوی میگردد *

فانیذ

* فانیذ * بفتح فا وکسر نون وسکون یا وذال معجمه بفارسی قند نامند * ماهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ وانعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند واطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند واصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند ویکی سرخ رنگ که شکر احمر است وبهندی لال چینی وشکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند ویکی سفید وآنرا بهندی کهاند گویند وچون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند وکف شیر ویا سفیدۀ تخم مرغ بران زنند وصافی نموده منعقد کرده اند آنرا نبات سفید گویند وچون مرتبۀ دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در ان جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند وچون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند ودر قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی قند نامند واگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که

بفارسي تند مكرر وبهندي اوله نامند وكويند دركاه در قالب مستطيل مساوي الطرفين ريزند معروف بقلم است وچون طبخ ديكرداده در شيشه ريزند نبات قراري وسنجري نامند وچون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شير تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد كرده آنرا طبرزد كويند واكثر تند مكرر را مخصوص باين اسم دانسته اند وبعضي را كمان آنست كه شكر سفيد را چون مرتبهٔ ديكر تصفيه نمايند بطبخ ودر كفچه كرده بچوبي برهم زنند كه حبابها بهم رسانند وقرصهاي كوچك بريزند بروي پارچهٔ سفيدي يا بورياي پاكيزه يا غير آن بقسميكه حبابهاي آن مجوف حبابي باشند وبكدارند كه سرد شود وبسته كردد آنرا فانيذ وبهندي بتاسه وقومي ديكر كويند كه چون آب نيشكر سفيد را مرتبهٔ ديكر بطبخ تصفيه نمايند وصافي نموده بقوام آورند واز آتش فرود آورده بريزند وبكف شير يا كف سفيده ؟ بيضهٔ مرغ وتيز زدن آنرا سفيد كنند وقرصها سازند وبكدارند تا بسته كردد آنرا فانيذ وبفارسي شكر پنير كويند واكثر برا زعم آنست كه شكر سفيد را چون مرتبهٔ ديكر بطبخ تصفيه نمايند بكرفتن كف آن تا آنكه ديكر كف نياورد پس صافي نموده بقوام آورند وبعد قوام دو شخص آنرا بدست بكشند ودربين كشيدن دفعه بدفعه آن را بچوبي يا بتختهٔ پاكيزه بزنند تا سفيد شود پس قرصها سازند آن را فانيذ نامند وبعربي ناطف وكاه مغزهاي نواكه چون جوز اكل يعني كردكان وبادام وپسته مقشر وامثال اينها داخل مينمايند وآن هنكام آنرا حلواي مغزي و قبيطه ميكويند وبعضي براي زيادتي شكنندكي آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفي نيز داخل مينمايند واكر بر روي بي عسلي آن كنجد بپاشند آنرا حلواي كنجد وبهندي ريوري وبعربي ناطف سمسم نامند صاحب اختيارات كفته كه فانيذ آن است كه بقوام آورند قند سفيد را يعني مرتبهٔ ثالثه از تصفيهٔ شكر سفيد كه در قالب مخروطي ريخته باشند وعسل طبرزد را كه بفارسي كزانكبين كويند بعد از تصفيه برچوبي كه آنرا وتد كويند زنند تا سفيد شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمايند فانيذ نامند واز ترنجبين نيز بهمين قسم ترتيب ميدهند ودر فانيذ خزائي وفانيذ سنجري نيز اختلاف است آنچه را از قند سازند وبي آرد جو نكاهدارند فانيذ خزائي نامند وآنچه را از عسل طبرزد وترنجبين ترتيب دهند وآرد جو بر آن پاشند ونكاهدارند فانيذ سنجري نامند معرب سنكري منسوب بسنجستان كه معرب سنكزستان بسين مهمله وزاي معجمه است وبالفعل معروف بسيستان است وغلط كرده آنكه كفته كه فانيذ سحري است بضم سين وسكون حاء مهملتين كه منسوب است بسحر كه آن بلدي است از عمان وبهترين آن سفيد رقيق خزائي است * طبيعت آن كرم وتر در اول خصوص سفيد آن كه رطوبت آن زياده است * افعال وخواص آن غليظتر از شكر وكرمتر از آن اعضاء النفس جهت سرفه وضيق النفس ودرد سينه اعضاء النفض جهت تليين بطن وبرودت امعا ورحم نافع وجوارش آن در قراباذين كبير ذكر يافت *

* فاوانيا * بفتح فا والف وفتح واو والف وكسر نون وفتح يا والف آنرا عود الريح وبسرياني كهيانا وكهينا نيز ونزد اهل مغرب معروف بعود الحمير است * ماهيت آن اكثري تصريح نموده اند كه فاوانيا عود الصليب است ومولانا نفيس در معالجهٔ صرع در شرح موجز قرشي كفته بتحقيق غلط كرده كسيكه فاوانيارا عود الصليب دانسته از جهت مشابهت بيخ وبرك هردو باهم وليكن فرق ميان نر وماده را بيان نكرده وبعضي كفته نر آنرا چون در جوف آن خطوط صليبي است عود الصليب وماده آنرا كه ندارد فاوانيا خوانند واين اصح اقوال است وشيخ الرئيس رحمه الله تعالى در مفردات قانون هريك را از عود الصليب وفاوانيا جدا جدا ذكر فرموده ونيز فرق بين بينهما ذكر نكرده ودر عود الصليب ماهيت آنرا بتفصيل ذكر نموده ونوشته كه ديسقوريدوس كمان كرده كه عود الصليب چيزي است كه بعضي مردم آنرا ذوالاصابع ناميده اند وبعضي ديكر عليسي

فاوانيا

يعني حلقة الريح وآن نباتي است كه ساق آن بقدر دو شبر ومتشعب بشعبهاي بسيار ونر وماده ميباشد برگ نر آن شبيه
ببرگ شاه بلوط وبرگ ماده آن شبيه ببرگ سمرنيون كه كرفس بري است ومشرف ودر جانب ساق آن غلافي شبيه بغلاف
بادام وچون شكافته شود آن غلاف ظاهر ميشود از آن دانه سرخ مانند خون شبيه بدانه انار وكثير العدد ومابين دانهاي
آن چيزي بنفش رنگ پنج يا شش وبيخ نر آن بسطبري انگشتي وبدرازي يك شبر سفيد وبا قبوضت طعم وبيخ ماده آن
متشعب بچند شعبه هفت يا هشت هر يك شبيه ببلوطي مانند بيخ خنثي * افعال وخواص آن اعضاء الراس آشاميدن
بيست وپنج حبه آن با ماء العسل جهت كابوس اعضاء الغذاء خوردن آن بتنهائي جهت لذع معده ووجع آن اعضاء النفض
آشاميدن آن بقدر بادامي با ادام جهت تنقيه رحم از فضل طمث وادرار طمث ووجع گرده ومثانه ورحم ويرقان وآشاميدن
مطبوخ آن با شراب حابس وعاقل بطن وآشاميدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض وحابس وقاطع نزف الدم
رحم وده عدد حب آن با شراب عسلي جهت اختناق رحم وعارض از وجع رحم وچون صبيان را در ابتداي حدوث
حصاة بياشامانند دفع نمايد وديگر حصاة عارض ايشان نگردد ودر قرابادين نوشته كه آن نر وماده ميباشد نر آن بيخهاي
سفيد بسطبري انگشتي است وچون آنرا بخايند ظاهر ميگردد از آن بعد از يك ساعت اندك حلاوتي با قبوضتي در طعم
وماده آن كثير الشعبه * طبيعت آن گرم نه بشدت * افعال وخواص آن مجفف وقابض ومحلل ومفتح وملطف
ومقطع وجالي اعضاء الراس نافع است جهت صداع وصرع حتى تعليق آن بتنهائي مجرب ونوشته كه يهودي گفته تدخين
ثمر آن جهت جاثوم وصرع عين نافع وزائل كننده آن وبعد ستور خوردن ثمر آن باكلكند شديد النفع ونوشته كه گمان من
آنست كه اين نفع در قافاوانياي رومي باشد نه هندي وآشاميدن تخم آن بيست وپنج دانه با ماء العسل يا با شراب جهت
كابوس اعضاء الغذاء آشاميدن مطبوخ آن يا اشربه قابضه عفصه مانع انصباب مواد است بمعده وآشاميدن تخم آن مقوي
معده ومسكن وجع ولذع آن وبيخ آن مفتح سدد وجهت يرقان نافع اعضاء النفض چون با شيرومد را تبيا شامند ادرار بول و
حيض نمايد آشاميدن بيست وپنج دانه تخم آن با ماء العسل يا با شراب جهت اختناق رحم ووجع آن وكابوس ودوازده دانه آن
جهت قطع نزف الدم مفيد وچون زنان صاحب نفاس بقدر بادام از بيخ آنرا بخورند تنقيه نمايد فضول نفاسيه ايشانرا
بادرار وبعد ستور جهت وجع گرده ومثانه وطبيخ آن با شراب شكم را بند نمايد وادرار آورد الزينة طلاء وغمره آن در جلاء آثار سياهي
بشره مؤثر المفاصل آشاميدن آن جهت نقرس نافع وبعد ستور ضماد آن وديگران نيز ماهيت آنرا مانند آنچه شيخ از
ديسقوريدوس بيان كرده نوشته اند وحكيم مير محمد مومن در تحفة المومنين نوشته نبات آن شبيه بزردك وماده آنرا نبات مانند
كرفس بري وگفته اند نر آنرا چون بشكنند در جوف آن دو خط صليبي متقاطع يافت ميشود وماده آن بشكل بلوط ميباشد ودر
جوف آن خطوط صليبي نيست ونزد اطلاق مراد نر آن است وبهترين آن رومي سطبر آنست كه كهنه كرم خورده نباشد وچون
بخايند بعد از ساعتي ظاهر شود از آن حدت وحرافت با اندك تلخي وقوت آن تا هفت سال باقي ميماند وگفته اند بايد كه
نزد استعمال نرم سوده ومبالغه در سحق آن نموده استعمال نمايند وبعضي گفته كه براي امراض مردان نر آن وبراي زنان
خصوص امراض رحم ايشان ماده آن انسب است كه طبيعت آن گرم وخشك در سوم وبعضي تا سوم وبعضي مائل باعتدال
دانسته اند * افعال وخواص آن آشاميدن بيخ آن بقدر ربع درم در شراب عفص با شكر شيرين كرده يا با مشروب
شيرين ديگر جهت صرع ورعشه ولقوه وام الصبيان واكثر امراض سر وتفتيح سدد ويرقان ودرد گرده ومثانه وادرار طمث

ونقرس مفيد وتخم آن مخرج اخلاط لزجه وجهت فالج ورعشه وصرع وجنون ووسواس وتقويت معده وتسكين اوجاع آن واستشمام بيخ كوبيده درصره بسته آن جهت صرع وضربه وسقطه وطلاى آن جهت دفع آثار سياهي بشره ونقرس وتلدهين بيخ وثمر آن جهت صرع واكثر امراض مؤثر وتعليق ثمر آن در قلادهٔ اطفال وبدستور تعليق بيخ آن خصوص آن كه بطول سوراخ كرده باشند جهت رفع فزع اطفال وام الصبيان وصرع واز رام حاصل درد ماغ ايشان وجهت وجع معدهٔ مبرودين ومسافرين در دريا بانها وصحراها باعث مامونى است از آفات وبا شراب جهت وجع بطن وسعوط ثمر آن كه حب آنست بتنهائي ويا با مشك وزعفران جهت صرع وام الصبيان ودرخواص آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصيص كه چون آفتاب در برج ميزان باشد وبغير آلت آهني قلع كنند جهت آنكه گفته اند اگر با آهن قلع نمايند عمل آن باطل ميكردد وصاحب شفاء الاسقام نوشته كه استاد من گفت بايد كه با مس يا غير آن قلع نمايند نه با آهن بهمان جهت وتعليق از صليبي آن كه با شروط مذكور اخذ كرده ودر پارچهٔ زردى بسته وحايض آنرا مس نكرده باشد جهت عسر ولادت ودفع سحر وديمت در نظرها مجرب دانسته اند وگويند در خانهٔ كه عود الصليب باشد دران خانه جن وجانوران گزنده داخل نشوند وگفته اند اگر ده مثقال از نقره وطلا را درهم بگدازند وصفحه ساخته وچهار عدد تخم آنرا دران بپيچند وبا خود دارند جهت صرع بليغ النفع است هرچند صرع كهنه وده بيست سال بران گذشته باشد واگر در زير فرش دوكس كه باهم دشمني داشته باشند گذارند وقمر با زهره متصل در تثليث باشد ميان آن هردو الفت بهم رسد *

فاغيه

* فاغيه * بفتح فا والف وكسر غين معجمه وفتح ياء مثناة تحتانيه وها اسم شكوفهٔ حنا است ودر حنا مذكور شد ونيز شامل جميع شكوفها است وبعين مهمله اسم بيخ اسپند است

* فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانية *

فتائل

* فتائل * بفتح فا وتاء مثناة فوقانيه والف وكسر ياء مثناة تحتانيه ولام جمع فتيله است كه بفارسي شافه نامند فتيله در لغت زباله ونزد اطبا عبارت از ادويه است كه فتيله ساخته در دبر خواه براى اسهال ويا تقويت باه ويا بواسير ويا غيرها ويا در قبل براى تنقيه ويا نشف رطوبات ويا تقويت ويا تسخين وتضييق آن ويا بغير اين اسباب برد ارند وليكن بيشتر استعمال آنرا برادويهٔ كه در دبر برد ارند مينمايند وبحسب هر علت تركيب آن مختلف ميباشد واستعمال فتائل مسهله وجذب اينها از اعالى بدن بيشتر از حقنها است واين مستعمل در جائي است كه مانعي نباشد از استعمال مسهلات مشروبه وحقنها وتفصيل آن در قرابادين كبير ذكر يافت هم بعنوان قواعد كليهٔ تركيب وهم بعنوان انواع تراكيب ونسخ آنها *

فتائل الرهبان

* فتائل الرهبان * بفتح فا وتاء مثناة فوقانيه والف وكسر ياء مثناة تحتانيه ولام والف ولام تعريف وضم راء مهمله وهاء ساكنه وفتح باء موحده والف ونون اهل اسكندريه زنجبيله نامند ودر آنجا كثير الوجود * ماهيت آن نباتي است بقدر ذرعي وتيره رنگ مائل بسفيدى وبرگ آن مانند برگ حنا وسنا مكي وكوچكتر از آن واغبر واشهب وشبيه ببرگ شونيز ومزغب نيز ميباشد وگل آن زرد ومجتمع وتخم آن مانند تخم تره تيزك وبيخ آن خوشبو وطعم آن تيز وتلخ ومنبت آن كنار دريا ورودخانها ونزديك زارها وگويند چون بيخ تازهٔ آنرا برآورند وبا برگ آن بپيچيده در چراغ گذارند وبران روغن بريزند مشتعل ميگردد مانند فتيله ورهبانان مستعمل دارند ولهذا آنرا فتائل الرهبان نامند * طبيعت آن در آخر دوم گرم وخشك وبيخ وگل آن گرم تر از ساير اجزا * افعال وخواص آن اعضاء الراس آشاميدن طبيخ بيخ آن با آب جهت زكام واوجاع سر جاذب از سر دى اعضاء التنفس جهت سرفه وربو وعسر نفس ورياح غليظه وبدستور ضماد

آن بر سینه الباه جهت تقویت باه واوجاع المفاصل وغیرها ضماد بیخ آن باالبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتحلیل صلابات وا ورام انثیان وا ورام قبیحه وفسخ عصب وگوشت کوفته شده ومربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء والنفض والباه جهت خوشبوئی دهان وجشای بارد وانهضام غذا وتحلیل مواد وتسخین معده وگرده ومثانه وادرار بول وتحریک باه وتقویت آن بسیار موثر است *

فتیت بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وتا لغت عربی است *ماهیت آن* هرچیز خرد کرده را نامند وبیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن وخواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد وبعضی گفته اند که نرم باشد * طبیعت آن گرم وخشک با اعتدال * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومجفف رطوبات معده ومولد ریاح سوداوی ودیرهضم ومولد امراض بارده وریحیه مانند قولنج ووجع پهلو وتهیگاه ومصلح آن نیکو خمیر نمودن وطبخ جید دادن وباسمسم وکمون ونانخواه ویا شکر وروغنها مانند روغن بادام تناول کردن وجهت صاحبان امزجهٔ باردهٔ رطبه وصاحبان ضعف احشا بسیار مضر وباید که درسایه خشک نمایند وبسیار کهنه نباشد که کهنهٔ آن ردی است وبهترین مصلحات آن درهمه حال شکر است

فصل الفاء مع الجیم

فجل بضم فا وسکون جیم ولام بفارسی ترب وبشیرازی تربزه وبسریانی فعالا وبرومی دفیون وبیونانی افاتیس ونیز بیونانی ابابوس وبهندی مولی وبفرنگی رفالس نامند *ماهیت آن* معروف است ودر اکثر بلاد میشود ودو نوع میباشد بری وبستانی وشامی نیز وشامی آن آنست که تخم شلغم را در بوتهٔ ترب کاشته غرس مینمایند ویا بالعکس وبری آن تندتر از بستانی اما بدرازی وبزرگی بستانی نیست ودر قوت قریب بخردل وبعضی آنرا خردل بری دانسته اند وبستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک واز این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا بیک دو ذرع دست و بقطر نیم شبر میشود بعضی نازک شاداب وبعضی خشک وجوف آن متخلخل رخوود رضلع رنگپور کامی است مسمی بغیر صدر از قوت زمین آنجا بوزن بیست اثار وبدرازی دو دست و زیاده از ان وبقطر قریب بیک شبر وشاداب وشیرین آنرا ڈنیل مولی مینامند یعنی دردرازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود ومعمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت ویا ماهی بخته باچلاو میخورند ودرجاهای دیگر تا بیک ونیم شبر وقسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن واین خشک تر از قسم سفید طولانی آنست وبشادابی آن نیست ولیکن تندتر از سفید خصوصاً پوست آن واین قسم اکثر در زمستان میشود وبسبب سردی هوا ویبس در زمین منشق میگردد وقسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا میاورند واین نیز قریب بسیاه مدور است واین نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد وبرگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم وخردل واز ان هرد و خشن تر وتند تر وتخم همه مائل بتد وپرود رغلاف باریک طولانی تا بقدر انگشتی ودرخامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ بهندی آنرا سینگری نامند وآنرا مانند ترب با نمک میخورند وآنرا بزه کرده با گوشت میپزند لذیذ میشود وبعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد *طبیعت تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم وبیخ آن در اول گرم ودر دوم تر وگرمی پوست وبرگ آن زیاده از اصل آن وبری آن اقوی واحد از بستانی در جمیع اجزا * افعال وخواص آن ملطف ومحلل ومولد ریاح ومحرک آروغ تخم آن محلل آن ودر بعضی ابدان هاضم غیر منهضم خصوصاً برگ آن ودر بعضی که

در معده آنرا رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن زردی و غذا اثبت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن بیرا کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سر و دندان و حکة الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل دران ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برگ آن تیز کنندهٔ قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفهٔ کهنهٔ مزمن و دفع کیموسات غلیظهٔ حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن قطرتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کنندهٔ شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرمایندهٔ غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از بن جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقئ قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکهٔ حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لینیه و بسهولت و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سدهٔ کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را دران سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم دران پر کنند و سر آنرا با پارچهٔ ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقئ است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سرچهای تراشیدهٔ بیخ آن و یا کوبیدهٔ آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون آب آنرا بر ان ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار حادث تحت چشم

وطلاء آب آن جهت قوبا وضماد تخم آن با عسل جهت نمش وسائر الوان غریبه وآثار ضربه وقرحه وکلف ونیکوئي رنگ رخسار وقوبا وبا کندش جهت بهق ابیض خصوصا درحمام واکثار آن رویانندهٔ موی است بر موضع داء الثعلب وانتشار ونیز اکثار آن مورث مغص وتعفن اخلاط ومولد سپش جهت آنکه در ان جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر وحلق ودندان مصلح آن نمک وعسل وزیرهٔ که درسرکه خیسانیده باشند ومخلل آن یعني پروردهٔ آن در سرکهٔ تند انکوری قاطع اخلاط غلیظه ومحلل صلابت طحال که ناشتا بخورند وبا طعام نیز ومجرب واصلا ضرری ندارد اگر سرکه نباشد وتخم آن مقئ وجهت درد جگر وسپرز وادرار شیر وبول وحیض ودفع سموم وبا شراب جهت گزیدن مارشاخدار مؤثر ودر سائر افعال مذکوره قویتر از بیخ آن است وآشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن وباسکنجبین منقي معده وضماد آن جهت قوبا وبا سرکهٔ جهت زخم غانغرایا وبا عسل جهت درد مفاصل وبا کندش وسرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یکدرم واز آب آن تا سي درم واز جرم آن تا بیست درم وبری آن بسیار گرم وتر از شلغم وضعیف تر از تربست ومحلل رطوبات ومدر بول واکثار آن مغثي ومصلح آن نمک است وروغن آن که تخم وآب برگ آنرا در ابتداء تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت ویا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف وبآتش ملایم طبخ دهند تا آب بزر در روغن بماند ونسوزد بسیار مسخن ودر اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه وروغن بلسان است ولطیف تر وگرم تر از روغن بید انجیر ومحلل قوی وآشامیدن آن جهت فالج ولقوه ودفع اذیت عقرب وسائر هوام زهردار وقطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح وتسکین وجع آن وتدهین بدن جهت فالج ولقوه واسترخا ورفع خشونت بشره وجلای آن وبهق وبرص وانطاکي گفته که چون ترب را بخایند وبگذارند تا متعفن شود وکرمها از ان متکون گردد در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند وچند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بیعدیل وافعال غریبه از ان مي آید *

فجل با عشیقي *فجل باعشیقي *فجل شامی است* طبیعت آن مرکب القوی واز شلغم گرم تر* افعال وخواص آن از فجل وشلغم ردی تر وضعیف تر از فجل ومدر بول ومحلل رطوبات واکثار آن مغثي ومصلح آن نمک است *

*فصل الفاء مع الراء المهملة *

فراخ *فراخ *بکسر فا ورا والف وخاء معجمه بفارسي چوجه وبترکي فریک نامند *ماهیت آن معروف است *طبیعت و *افعال وخواص چوجهٔ هر حیواني در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت ومیاید انشاء الله تعالی بهترین همه چوجهٔ مرغ وکبوتر است ومداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویهٔ حاره وسیر مولد جذام دانسته اند ومطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه وگویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است *

فراسیون *فراسیون *بفتح فا ورا مهمله والف وکسر سین مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون وبضم فا نیز آمده وبیونانی فراسین وبرسون نیز وبلاطیني مادرو بیتم وبعربي علقما جهت آنکه تلخ است وهر چیز تلخ را علقم نامند وبفارسي افنانسر وکور اربمعنی کراث جبلی که کندنا ی کوهی گویند ولفظ کرو یا ممکن که تصحیف ازکور ار باشد * در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتي است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده وبرگ آن بمقدار انگشت ابهام ومائل باستداره ومزغب ومتشنج وتلخ وگل وبرگ آن متفرق در شاخها ورنگ گل آن بنفش ومستدیر ومنبت آن خرابها وانطاکي نوشته بیخي است مربع باشاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام وگل آن

ازرق یا اصفر تلخ طعم ودر تموز وحوزا میرسد وقوت آن تا شش سال میماند وگفته اند که بهترین ومختار آن رومی مائل بسرخی آنست وحکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب وصوف الارض که عبارت از کرات جبلی است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده ونوشته که انواع میباشد نوع مشهور آنرا فراسیون واین را بعربی صوف الارض وحشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ برآن بگذرد بران بول کند این نوع کثیر الاستعمال است ونوعی دیگر را الموطی نامند ونوع سوم را اسطاخیس ونواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسیکه آنرا کرات جبلی دانسته غلط کرده ومحتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند واروسه درحرف الالف مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم ودرسوم خشک * افعال وخواص آن محلل وجالی ومقطع ومفتح سدهٔ کبد وطحال وباقوت تریاقیه اعضاء الراس والاذن والعین قطور عصارهٔ آن درگوش جهت تنقیهٔ فضول وتفتیح منافذ آن وازالهٔ درد کهنهٔ آن ودرچشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتیکه دارد وبردن اثر زردی یرقان که درچشم مانده باشد وجهت جرب وسلاق ودمعه وغشاوه ونزول آب درچشم وضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا باروغن بنفشه ورسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنندهٔ زردی یرقان است وچون جرب عین را با ماء الرمان حامض بمالند وبرکرد انند وعصارهٔ فراسیون را بران بمالند زائل کرداند ودر اخل شیافات مقویهٔ بصر کرده میشود الفم والاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم واستحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه ویا جلاب جهت سرفهٔ رطب وقروح سینه وریه وتنقیهٔ آنها از نفث ومده ونیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا ودروغن بادام شیرین جهت تنقیهٔ سینه وریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل وبا شکر ویا با عسل ویا با انجیر جهت ربو وسرفهٔ بلغمی وضیق النفس وقطع وقلع فضلات غلیظه وآشامیدن حسو معمول از آن ونخالهٔ گندم که نخاله را درآب جوش دهند وصاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنجدرم باشد دران جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفهٔ مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند ومطبوخ کل آن با آب وعصارهٔ تخم تر وتازهٔ آن با عسل جهت ترحه ریه وبا ایرسا چون خشک آنرا بیامیزند جهت رفع سرفهٔ مزمن وتنقیهٔ سینه از فضول وضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو وضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سدهٔ کبد وطحال وسعوط آن جهت یرقان ومضغ برگ آن وبلع آب آن جهت اوجاع معده وآشامیدن طبیخ آن ویا عصیر آن با روغن گل ویا با زیت جهت درد امعا وتحلیل ریاح غلیظه وبلغم لزج درهر موضع که باشد واعظم ادویهٔ منقیه بدن است از فضول غلیظه وبرای وجع طحال وبدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم وادرار حیض وتسهیل ولادت واسقاط جنین وبدستور ضماد وجلوس درطبیخ آن وچون درآب وزیت ویا با آب تنها طبخ دهند ویا آن کماد نمایند برعانهٔ مردان وزنان جهت رفع اوجاع مثانه حادثه از ریاح وعسر البول وضماد برگ تازهٔ آن زیرناف جهت رفع تعقد امعا ووجع آن بغایت نافع وفرزجهٔ آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت برحمل سریع الاثر وبالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هرنوعیکه استعمال نمایند شربا وضمادا وکمادا ووجع کاسر وخاسر وجنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصارهٔ برگ آن جهت رفع سمیت ادویهٔ قتاله مانند فطر وکشنیز وامثال آنها وضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام والجروح والقروح ضماد برگ پختهٔ آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام وتنقیه وجلای چرک وقروح وسحجهٔ عفنهٔ کهنهٔ خبیثه وگوشت فاسد متاکل وقلع داخس وتلیین

وتحلیل خنازیر والتیام ریح جراحات خام بدون اذیت وقروح را التیام دهد وچون بکوبند تازهٔ تر آنرا و با پیه کردهٔ بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد وجبر کسر نماید وچون در زمین کودی کنند و بآتش گرم کنند وچون گرم شد آتش را برآورده دران گو ما کرم فرامیون را فرش نمایند وعلیلی که از برودت ورياح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده برروی آن بخوابانند و از فرامیون بران فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند ودران همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد در رفع مرض او مجرب گفته اند وچون در زخمی که آب انگور مقدار یک ماطو یطس باشد ومکوک برگ تازهٔ فرامیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند وبنوشند در دفع اورام باطنی وامراض سینه ودفع فضلات ومواد بارده بغایت نافع دانسته وگفته اند از اکبر ادویه است دران امور المضار مضر کرده ومثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون وبول الدم میکرد د مصلح آن کثیرا وعسل وسنبل الطیب ورازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته اند ومقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان ودر تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان ودو وزن آن اسارون ودر اسهال لزوجات وتسکین مغص رکویند بدل آن افتیمون وانیسون استر کویند بوزن آن لاغیه ودر تحلیل طحال وغیره اشق

* فرس * بفتح فا وراو وسین مهملتین بفارسی اسپ وبترکی آت وبهندی کهورا بضم کاف عجمی وخفای ها وسکون را و وفتح راء هندیه والف نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف واز حیوانات دیگر ماکول اللحم اهلی کرم تر وبهترین مرکوبات وخوش هیئت تر آنها ومودب ومروض تر و بانر است واصناف میباشد از نجیب وغیر نجیب وبچهٔ آنرا بعربی مهر وبفارسی کره نامند * طبیعت گوشت آن در آخر دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن آن مورث شجاعت وقساوت قلب وکباب آن با شیر مقوی باه مبرد ودین اعضاء الراس گفته اند چون زوائدیکه بر زانوی فرس میباشد بکوبند وبا سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النفس آشامیدن نفحهٔ آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعا وضرب وبدل مجرور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی وکباب آن مولد خلط فاسد مضر محرور ومصلح آن جوش دادن ومهرا پختن آن وآشامیدن دوغ وآب انار بالای آن باید که آب بران نیاشامند لا اورام والبثور طلای محرق پوست مهر یعنی کرهٔ آن با موم باآب براکنده کنندهٔ بثور وسرکین آن مانند سرکین حمار است در خواص وخون تازهٔ کرم آن از جملهٔ سموم ومسهل اعراض وعلاج آن مانند دم ثور است ودر بقر مذکور شد وعرق آن نیز در عرق ذکر یافته الزینة طلای خون آن تغییر دهندهٔ رنگ وضع وذرور پوست سوختهٔ آن با موم رافع جوششها است الخواص گویند چون دندان آسیای آنرا بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند واگر دندان آنرا برگردن کودک بندند دندان او بی الم برآید وسم آنرا در خانهٔ که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند وعرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نروياند ونیز بواسیر دفع نماید وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن ودر بینی جهت رعاف واگر پای حیوان چهارپا را بدم اسپ بندند لنگ شود واگر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک دران خانه داخل نشود وفرس بحری را بفرنگی اورهب کانیس نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر وبا پیه بز سرشته بمالند موی برویاند وذرور آن جهت خشک کردن جراحات وریانیدن پوست بران موثر است *

* فرفیون * بفتح فا وسکون را وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون وتوهم کرده کسیکه بکسر فاء دوم خوانده وآنرا

فرس

فرفیون

فربيون بيا بجاي نا د وم و افربيون و ابربيون بزيا دتي همزهٔ مفتوحه در اول كه معرب ا ويربيون فارسي باشد نيز نا منلا وآنرا اكل بنفسه وحافظ اطفال وبربري تاكموت وبرومي فوطينوس و بيوناني كماليون واهل مصروشام آنرا لبانهٔ مغربيه خوانند * د رماهيت ان اختلاف بسيار است بعضي لبن مازريون وبعضي لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقي است كه روايت كرده ازكسانيكه آنرا ديده اند در بلاد بربرد رجبل دران كه آنرا ابربريه نامند وكثيرالوجود است درانجا وازانجا ببلاد ديكر ميبرند وآن لبن دونوع نبات است يكي شبيه بنبات كاهو برشعبه وخارناك وپرشير ودوم برك آن سياه وشاخهاي آن مفروش برروي زمين وخارهاي اين بازيك وتيزتروشير اين بيشترازاول ودرحرف الالف مع الفاء تمام بيان ماهيت وخواص وافعال آن مذكورشد *

فرميوس بفتح فا وسكون را وكسرميم وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو وسين مهمله بر تيفس است *ماهيت ان نمريست شبيه بحنظل وباعفوصت ودرجوف آن تخمها * طبيعت ان بسيار كرم وخشك * افعال وخواص ان تمريخ آن باادهان مذ رعرق وضماد آن باشراب جهت نهش افعي نافع * فرميوس

فرنجمشك بفتح فا ورا وسكون نون وفتح جيم وكسرميم وسكون شين معجمه وكاف معرب پلنكمشك فارسي است وآنرا فرنجمسك وفلنجمشك وابرنجمشك ببا بجاي فا نيزنامند وبسرياني فلنلمشكا وبرومي اميولوفراس وبيوناني اقبليس وبهندي رام تلسي وكويند بهندي انبل نامند * ماهيت ان نوعي ازريحان است نبات وبرك آن اندك بزركتر وبلندتروبسيار خشبوشبيه ببوي قرنفل ولهذا آنرا قرنفل بستاني نامند ودرتراكيب هرجا قرنفل بستاني مذكوراست مراد اين است وآنرا حبق قرنفلي وريحان قرنفلي نيزنامند وكويند چون رايحهٔ آن شبيه برايحهٔ مشك است ازان جهت آنرا فرنجمشك نامند وآن دوصنف ميباشد يكي بستاني وآنرا منددوم بري وآنرا چيني نامند وشاخهاي بستاني آن مربع ومزغب وبرك آن مانند برك بادروج ورنك آن مابين سبزي وزردي ومزغب ورايحهٔ آن شبيه بقرنفل وتخم آن بشكل زيرة وسياه رنك مائل بسبزي وازتخم بالنكوسه پهلوتروبسياركوچكترازان ومنبت آن مجاري آبها وشورة زارها وبري آنرا شاخهاي مدور وبركهاي آن ريزه تروباريك ترشبيه ببرك نمام بري وريحان كوهي وباخشونت وباعطريت وتندي زياده ازبستاني وتخم آن شبيه بتخم ريحان وازان درازتروسه پهلومنبت آن خرابها وبيابانها وسنك لاخها * طبيعت ان درآخردوم كرم وخشك وبري آن كرم ترويبس ازمرزنجوش ونمام كمتر * افعال وخواص آن اعضاء الراس مفتح سدهٔ دماغي ومصفاة ومنخرين الاوشاوطلاء وجهت دزد سربارد نافع الفم بوي دهان خوش كند ولثه ودندان را محكم كند ورطوبات فاسدهٔ آنرا دفع كند اعضاء الصدر وآشاميدن آن مقوي دل وجهت خفقان ووسواس عارض ازسوداوبلغم درقلب اعضاء الغذاء مقوي معده وكبد وهاضم غذاي غليظ ومحلل رياح وجشاي نيكوآورد ومسكن مغص ومنبه اشتها است اعضاء النفض جهت سرزوبواسيرشرباوطلاء نافع المضار مصدع محرورين ومولد مرةٌ سوداشماوشربا مصلح آن بنفشه وسكنجبين مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبروباد رنجبويه نيز كفته اند وقرنفل نيز وتخم آن بسيار خشك ومجفف مني وهاضم طعام ومنعظ ومولد صئبان كه بفارسي رشك نامند مقدار شربت آن تادرم وچون درسركه واشربه وشراب وآب انكوردا خل كنند مانع فساد آنها است بدل آن بالنكو * فرنجمشك

فرخار بفتح فا وسكون را وفتح خاء معجمه والف وراء مهمله * ماهيت ان درختي است بقدرچنار وبرك آن فرخار

مانند برگ بادام وگل آن مانند گل سرخ وبغایت خوش منظر وطبیعت وافعال وخواص آن ضعیف تر از گلنار است *

* فرشه * بفتح فا و را وشین معجمه وها * ماهیت آن اسم عربی شیریست که با زرده تخم مرغ بر آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه بافورود وافعال مانند لبا است فرشه

* فصل الفاء مع السين المهملة *

* فسافس * بضم فا وسین و الف وکسر فا وسین مهمله بفارسی سرخک وساس وشب گز نیز وبهندی کهتمل وبفرنگی سمیس نامند * ماهیت آن حیوانی است از جمله هوام وبقدر نصف عدس وسر ودم آن باریک وبسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانه حب الخروع ودست وپای آن نیز باریک ورد وحبل کوتاه نیز دارد ونیش ازدهان برمیآورد وبآن میگزد وباز بخود میکشد وبد بوی وبچه آن سرخ رنگ وبزرگ آن مائل بسیاهی واز گزیدن آن عضو اندک خارش وسوزش وورم کمی میکند وباز بخود بخود زائل میگردد ودر شکافهای چوب وسریرها وخانه کبوتران ودر چهارپایه که باصطلاح هند پلنگ مینامند وبران خواب میکنند ولباس پشمی وابریشمی ودر حصیرها وبوریا ها بسیار تکون می یابد * طبیعت آن گرم وخشك درسوم * افعال وخواص آن اعضاء الراس نفوخ سائیده آن دربینی واستشمام رائحه سائیده آن ویاطلای آن برانف جهت مرضیکه در بنگاله میشود وآنرا اموه مینامند موثر ودآن بانبوبه که در حلق برسد ویاآشامیدن آن با سرکه وشراب ویاغرغره آن جهت اخراج زلوی درحلق مانده موثر اعضاء النفض گذاشتن سوده آن در سوراخ قضیب جهت رفع احتباس بول واستشمام رائحه وبخور آن جهت اختناق رحم وماليدن آن برموضع داء الثعلب السم بلع یکعدد آن جهت گزیدن مارشاخدار وازبسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد وتدبیر آن نیز تدبیر آنست فسافس

* فستق * بضم فا وسکون سین مهمله وضم تاء مثناة فوقانیه وقاف معرب پسته فارسی است بسریانی بستقی وبیونانی بسطاقیا وبفرنگی بسباکه نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سقز نامند واز آن کوچکتر واغبر بی خار ومدتی میماند وثمر آن در اول نیسان پیدا میشود وبایلول ماه میرسد وبستانی وجبلی میباشد وثمر بستانی بزرگتر از جبلی واز مطلق آن مراد ثمر آنست وبهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید وپوست خارج آن سبز مائل ببنفشی ومغز آن سبز وچوب لدنی باشد وآنرا ببطم پیوند مینمایند وپیوندی آن بسیار خوب میشود وجفت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است ودرخت آن یکسال ثمر آن مغزدار ویکسال بی مغز میباشد وبی مغز آنرا بزغنج مینامند ودر حرف الباء مع الزای مذکور شد وثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد وچون مقشر کردند واز پوست جدا نمودند فاسد میگردد وآب لیمو حافظ فساد آنست * طبیعت مغز آن در دوم گرم وخشك وبعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه واین صواب است ولهذا آنرا زود کرم میخورد ومقوی باه است وزیاده کننده منی وبعضی سرد دانسته اند واین زعم غلط است * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت تقویت ذهن وحفظ دماغ وسرفه وقلب وخفقان وقی وغثیان ومغص وبرودت کبد وتفتیح سده کبد ومنافذ غذا ومرارة جهت عطریت وعفوصت وتلخی که دارد ومنقی کبد ومزیل وجع رطوبی آن وقلیل الغذا ومسمن بدن ومقوی معده رفع آن از سائر حبوب زیاده خصوصا که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری کرده ویرقان وطحال وسموم و نهش هوام وخوردن آن با شکر مصلح هوا وبائی وپوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت وخشك وپوست سبز بیرون آن سرد وخشك الفم مضغ آن مقوی دندان ولثه وخوشبو کننده دهان ورافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل فستق

ومعده ورنابض ومنجشن ودابغ خمل آن ورا فع تي ونواق وا سهال وتشنكي السم يا شراب جهت دفع سم عقرب وسائر هوام
وپوست سفيد صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب ونطول بطبیخ پوست درخت
وبرک آن جهت حبس نزلات ودرد مقعده ورحم وجرب وحکه ورفع قمل الزینة مدا ومت غسل موی بدان جهت ازالهٔ
وسواس وموا د سوداوی ودفع سموم وخوشبو کنندهٔ اطعمه ومقوی غالیه ها وبا لخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن
ومفسد طعام وبد متورده آن وکویند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام ومغز حبة الخضرا
وکویند نیم وزن آن مغز جوز ونیم وزن آن مغز بن واکتار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه وانار ترش وزرد آلوی
ترش خشك است

* فصل الفاء مع الشين المعجمة *

* فشاغ * بضم فا وفتح شین والف وغین معجمه وفشغ بفتح فا وشین وغین معجمه نیز آمده ونزد اطبا مشهور بدین است فشاغ
ونزد اهل لغت بدان وبفارسی آنرا سرم نامند * ماهیت * آن از جنس فاشرا است وبرمها ورخود می پیچد وآنرا میپوشاند
ونبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب وشاخهای آن با ریك وخار آن کمتر از فاشرا وثمر آن خوشه دار وبرک آن با خشونت ودانهٔ
آن بعد از رسیدن سرخ میکردد وطعم آن کزندهٔ زبان در بیع آن حطبر وصلب منبت آن آجام ومواضع درشت نیز وقسمی از آن
بیخ آن رود الهٔ آن بشکل باقلای مصری واز آن کوچکتر وبسیار سیاه وبردور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهرا
لوبیای هندی عبارت از آن باشد موءلف کوید شبیه بدین در هند وبنکاله چیزی میشود وآنرا سیم بکسر سین مهمله وسکون یاء
مثناه تحتانیه ومیم مینامند وبرک آن اندك پهن نبات آن بر مها ورخود می پیچد وآنرا میپوشاند وثمر آن در غلافی مانند
باقلا دانهای آن کوچکتر از باقلا وپوست آن بعضی سفید وبعضی سیاه میباشد ودر یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید
در درد ونوع ومغز آن سفید ودر طعم اندك شبیه بباقلا وبوی زهومت آن زیاده از باقلا واقوال دیگر نیز در ماهیت آن
بیان کرده اند * طبیعت قسم اول آن در سوم کرم وخشك * افعال و خواص ان آشامیدن ثمر وبرک آن مفرح ومقوی
وحافظ حرارت غریزی ودافع ضرر ادویهٔ سمیه ومحلل ریاح وچون برک آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندك اندك
بطفل شیرخوار بدهند مدةالحیوة کویند سموم نباتی وحیوانی با و اثر نمیکند مقدار شربت آن یکمثقال وخوردن نه قیراط
از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان وتولید خلط فاسد ونفخ ورياح بسیار وضماد آن رادع اورام ومسکن درد
مفاصل است

* فصل الفاء مع الضاد المعجمة *

* فضه * بکسر فا وفتح ضاد ودا بفارسی سیم ونزد عوام مشهور بنقره است وبهندی رو پا بضم راء مهمله وسکون واو وفتح فضه
باء عجمی والف وبسریانی سیما وبرومی ارجوا ربیونانی اکورا وبترکی کرمس وبفرنکی ویراطا نامند * ماهیت * آن
از فلزات معروفهٔ مشهوره میان مردم کثیر النفع است وکفته اند مادهٔ تکون آن زیبق خالص جید وکبریت خالص است
وکبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس کردد بوزن خود زیبق را منعقد کرد اند وبنظر قمر
با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود وفاعل انعقاد آن برودت ورباطن آن ذهبیت است
چنانچه در باطن ذهب فضیت است * طبیعت آن در اول سرد وخشك وبا قوت قابضه ومجففه ومحالهٔ آن خشکتر وقوت
قابضهٔ آن زیاده از محلول آن وبعضی معتدل دانسته اند * افعال وخواص آن در تفریح قریب بیاقوت اعضا الراس جهت
مالیخولیا وجنون ووسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق وتقویت بصر الفم آشامیدن محالهٔ آن

با ادویهٔ مناسبه جهت رفع بخر وجلب وجذب رطوبات لزجهٔ متعفنه وبلاغم الصدر آشامیدن محلول آن وبدهن ورسحالهٔ آن جهت ربو وسرفه وخفقان وتوحش وسائر امراض قلبیه با ادویهٔ مناسبه اعضاء الغذاء والنفض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است وجاذب رطوبات وجهت استسقا وسپرز وتفتیت سنگ گرده ومثانه وعسر البول وطلای محلول سحالهٔ آن بازیبق مقتول جهت بواسیر التجرب والحکه وبدستور جهت جرب وحکه الاورام ضماد سحالهٔ آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن ازیک انگ تانیم درم وازخاصیت آنست که از رائحهٔ کوکرد خام ومیاورت آن سیاه میکردد وغسل آن با نمک رافع وجالی آنست وآشامیدن طعام وشراب در اوانی فضه باعث تفریح وگفته اند خوردن شراب درجام فضه سکر زود آورد ودستور حل وتکلیس واحراق آن درمقدمه مذکور یافت وفضهٔ محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند وآنرا تن تور وبنورا نامند ولاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند وازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال وخواص بهتر از فضهٔ غیر محلول است بجهت خفقان وغشی ومالیخولیای مراقی بیعدید که دو قطرهٔ آنرا با اشربه مناسبه بیاشامند

* فصـــــــل الفاء مع الطاء المهملة *

* فطر * بکسر فا وبضم نیز آمده وطاء ساکنه وراء مهمله بفارسی سماروغ وشماوبسریانی فطریا ثاربرومی موکوطیس وبهندی بهبن چهتر وبیونانی اونطریثا نامند ودیسقوریدوس درثالثه قنطس ودررابعه موتوطیس نامیده * ماهیت آن نباتی است که زمینهای نمناک وعقب بارشهادر بعضی بلاد زمین منشق شده برمی آید ودر بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضهٔ مرغ که منکوس باشد وبی برگ وگل وساق آن بسیار کوتاه وجوف آن مملو از صفایح وماکول آنرا بفارسی تارج وبشیرازی مردم عوام هیکل وبترکی کیلک وفطر وکماة اسم جنس ماکول وغیر ماکول آنست وبعضی فطر را مخصوص نوع قتال وکماة را بماکول آن دانسته اند وبالجمله هرچه بیلزوجت وبیرائحه وسفید مائل بتیرگی وکوچک باشد ودر زمین طیب نیکو روید ماکول است وسیاه آن غیر ماکول در غایت سمیت وهمچنین سرخ آن وانچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار وبا ذرات عفونت ومانند نسج عنکبوت چیزی باشد ویا در زیر درخت زیتون وانجیر وکودکان وگیاهای سمی و یتوعات ویا در سرگین وجیفها ونزدیک سوراخ حیوانات سمی ومانند اینها روید همه قتال است وگویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست وگویند انچه را در کشمیر کنکهنجو نامند از نوع ماکول آنست وگفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقع نامند وبفارسی هیکل ودوم را فوشنه وسوم را فقیل وهرسه از انواع کماة است وگویند فرق میان سمی ردی غیر ماکول آن وغیر ماکول با آنست که چون غیر ماکول را ببرند وبگذارند زود فاسد ومتعفن گردد وهمچنین هرچه را با آن گذارند فاسد سازد ونیز فطر ماکول را بهندی کنبهی بخفاء ها نامند وفطر غیر ماکول را پد بهیرا وقسمی را چهتر بخفای ها نامند وقسمی را اکن دهول وقسم اول بهترین اقسام است * طبیعت ماکول آن در سوم سرد وتر * افعال وخواص آن اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر وفالج وسکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول ومداومت آن قاطع نسل وضماد خشک کوبیدهٔ آن با سریشم ماهی جهت فتق وقیله وبرآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض وتقویت باصره وجرب پلک چشم ومانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ ودیرهضم ومولد خلط غلیظه وعفن واکثار آن مولد هیضه وچون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد بحدی افراط ومسدد ومورث قولنج ودرد معده وآشامیدن سائیدهٔ خشک آن رافع اسهال وذرب وزلق الامعا بهترین مصلحات آن مری وخردل وطبخ

آن با نمک وشبت وپودنه وروغن کنجد وزیتون وصعتر وفلفل وبا کمثری تر یا خشك خوردن وخوردن فلفل وزنجبیل پرورده وجوارشات مناسبه مانند فلافلي وکموني وفلاصفه وامثال اینها وآشامیدن آب سرد بالای آن وهمچنین با بیضه مرغ ویا با گوشت خوردن مضرگویند از خواص آنست که هرحیوانی عمی کسي را که فطر ماکول خورده باشد بگزد ومنوز آن فطر درمعده او باشد درا وهیچ دوائي فائده نمي بخشد وتریاق سمي غیرماکول آن چون کمي خورده باشد وورا عرق سرد وضیق النفس وغشی وثقل معده وقولنج وخناق وذبحه وتشعریره که ازعوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب وآب پودنه ومری وبوره ونمک وسکنجبین یا قودنج جبلی یا سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلي ویا خاکستر چوب انجیر با آب گرم با اندک سرکه ونمك ومرغ بچه ویا باسرکه ویا خوردن عسل بسیار است وتریاق اربعه ومثرودیطوس وفلافلي ویا کموني باشراب ویا باب مداب وضماد نمودن بر معده واضمده ملطفه واستعمال حقنهای حاده وبسا است که دیگری بلکه درساعت هلاک میکرداند وهرفطریکه درزیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهرکشنده وجوف خشک کرده آن مورث بیهوشي است چون اندکي ازانرا بخورند وانچه در ینکاله میشود خواه غیرماکول خواه ماکول خوردن آن غیرمجوز زیرا که ماکول آن نیزخالی ازسمیتي نیست *

* فطراساليون * بفتح فا وسکون طا وفتح را والف وعین مهملات والف وکسر لام وضم یاء مثناة تحتانیه ونون لغت یوناني است وبفرنکي بطرسالي نامند * ماهیت آن * کرفس کوهی است وآنرا کرفس صخری وکرفس ماقدونی نیز نامند وتخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه وخشبوترند وبهترین اجزای آنست ومستعمل * طبیعت آن * در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن * اعضاء الغذاء والنفس قاطع لزوجات ومحلل نفخ وبغایت مفتح وجهت درد پهلو ومغص وادرار بول وحیض قوی الاثر ومخرج جنین ومبهی العموم مقاوم جميع سموم بارده وبدر جمیع افعال قویتر از بستاني وسائر اقسام خودبدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستاني وجالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته وحکیم میرمحمد مؤمن درتحفة المومنین نوشته که با لفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند وآن مدور مائل بدرازی وبقدر فلفلي وبیرون آن سیاه واندرون آن سفید مائل بزردی وتند طعم وبرگ نبات آن عریض وبا اندک حدت وکل آن چتری شبیه بشبت است ودرتنکابن واپلیهم نامند وابن تمیم را بعضی ضعیفتر از فطراساليون دانسته اند وجمعي مثل آن وآن مدرعرق ورافع عرق النسا وتصبیح ونرزجه آن مسقط جنین ودرسائر افعال مانند اقسام کرفس است ودرحرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

قطراساليون

* فصل الفاء مع القاف *

* فقع * بفتح فا وقاف وعین مهمله وبکسر فا نیز آمده * درماهیت آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر وکماة دانسته اند وبعضي غیرآن واصح آنست که ازغیراقسام فطراست ومدور وبقدر نارنجی وکوچکتر ازان واندک طولاني وت درزیر زمین درمواضع سیلها وجاهای نمناك وقرب انها وبعد ازباران درزمینهای ریگ زار ودامنهای کوه بسیار بهم میرسد وجائیکه تکون مییابد زمین آنجا اندک بلند وبعضی منشق میباشد وکسانیکه میدانند آنجا را میکاوند وبرمیآورند وبعضی جاها یکدانه ودربعضی چند عدد وبقدر سیبی تشنج وبترکي دنبلان نامند وآن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته ویا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است ودرسالي که رعد وبرق بسیار شود بسیار تکون مییابد * طبیعت آن * در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن * نفاخ وبطي الهضم وغلیظ واکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطراست وضرر آنرا اند ارد *

فقع

* فقاع * بضم فا وتشدید قاف مفتوحه والف وعین مهمله لغت عربی است بیونانی رروفوس ورروفونس نیز دیده شده وبرومی بقاعین
وبفارسی بوزه نامند وگفته اند آنرا فقاع از انجهت مینامند که کف آنرا میگیرند وواحد آن فقاعه وبفارسی سوراک
آب خوانند * ماهیت آن اسم انواع نبیذ است وطعم آن مرکب از اندک شیرینی وترشی وتلخی وحدت وآن مصنوع
از اکثر حبوب میباشد مانند جو وبرنج وارزن وذرة ونان حواری یعنی نان سفید فطیر بانعناع وکرفس وازمویز وخرما
وشکر ونیشکر وعسل وامثال اینها نیز وگاه اضافه میکنند بران فلفل وسنبل الطیب وقرنفل وسداب وامثال اینها * طبیعت
آن بحسب آنچه از ان میسازند مختلف میباشد وبالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی واحر همه عسلی مفوه است پس عسل
غیر مفوه پس تمری یعنی خرمائی واعدل همه زبیبی است که باحب الرمان سازند وکسیکه ارادهٔ اصلاح وخشبوی آن نماید
باید که بغیر از مصطکی وبرگ نعناع وقلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکند * افعال وخواص آن ردی الغذا ونفاخ
ومولد اخلاط غلیظهٔ فجه ورياح ومضر اعضای حیوانی وقوت نافذهٔ آن بحدی است که اگر اجزا در ان بخیسانند نرم گردانند
وآسان کردد آنچه را خواهند از ان بسازند مضر عصب دماغ واعصاب کال مضرت دارد ومتخذ از خبز حواری وکرفس
ونعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین ومقوی احشا ومعده ونفخ آن کمتر وبهتر متخذ از شعیر است ومتخذ از
شعیر مدر ربول ومرطب بدن وجهت سوقه وامراض حارهٔ ردیه نافع ومضر کرده ومثانه ومتخذ از عسل از برای مبرودین
مفید ونفخ ورياح آن کمتر وچندان مضر بعصب نیست ومتخذ از شکر اعدل از عسلی است واز برای معتدل المزاج موافق
وسزاوار آنست که نیاشامند آنرا مگر ناشتا ویا در اواخر بقایای طعام در معده ونزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت
طعام را فاسد میسازد واما عسلی ومفوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد وآلوده برطوبت لزجه
باشد وباید که خبزی وشعیری آنرا مفوه بمصطکی وسنبل الطیب وقاقله نمایند که نفخ آنرا زائل کرده اند وطرخون آنرا لذیذ
وحب الرمان نیکو میکرداند خصوصا که آنرا معطر سازند ودر هر بیست رطل آن از هر یک از ان افاویه یک مثقال زیاده داخل
نکنند واگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست ودر قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیدهٔ آن *

* فقاح * بضم فا وفتح قاف وحاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربی وفقاح هرچیز ذیل اسم آن ذکر یافت ومی یابد انشاءالله تع
* فقاح الکرم * شکوفهٔ انگور است بیونانی دوذاطیطون وبرومی اینکس طراخیون وبسریانی نغیبی اوکبیشا وبفارسی
ول نامند بری وبستانی میباشد بهترین آن بری تازهٔ آنست * طبیعت آن در اول سرد وخشک وبا عطریت * افعال وخواص
آن مقوی دل ومعده ومسکن نواق وقی وعرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قویتر ولطیفتر از اصل آنست *
* فقاح الملح * زهرة الملح است ونزد بعضی ابقراست وماسرجویه گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره تکون میباید
الطف اجزای ملح وقبض آن کمتر از ان است

* فصل الفاء مع اللام *

* فل * بفتح فا وتشدید لام * ماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است مانندی بندق ربسته وپوست آن
شبیه بپوست بندق وپائین مغز آن مائل بزردی وسفیدی وبالای آن مائل بسبزی وبرگ آن بازوایای بسیار با ساقی بقدر
یک شبر ودر موسم ربیع گل میآورد گلی زرد رنگ وخشبو وبزودی برطرف میکردد وانطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف
است خواه براسه وخواه بترکیب آن با نیلوفر که بیخ آنرا شکافته نیلوفر را در ان گذارند ویا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا
با نیلوفر وحکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید خالص وبرگهای آن مضاعف ومحیط بدانهٔ آن واندرون آن زرد

رنک وچون پخته کردد سیاه شود وچون برکهای آن بریزد دانهٔ آن طولانی کردد وسرخ براق واین هنکام آنرا برشکین نامند واین نیلوفر هندی نیست ورته هم نیست وصاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته وسهو است اورا * طبیعت آن بقول بغدادی کرم وخشك درسوم وبقول انطاکي در دوم کرم ومعتدل ویا یابس در اول * افعال وخواص آن مفتح سدد ومنقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع واسترخای عصب وآشامیدن آن جهت خفقان وغشي واستسقا وریاح بواسیر شربا وبخورا وطلاء واستعمال تخم آن موی را دیر سفید میکرداند وشحال ووجع کبد را برطرف میسازد شربا ومالیدن برک سائیدهٔ آن بربدن باعث خوشبوئي وعدم تولید شپش است وحکیم عبد الحمید درحاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند وتخم آن بقدر دانهٔ نخود است نه بقدر فندقي وآنچه برفقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم کردیده آنست که فل بفتح فا معرب از پهل هندی است وآن میوهٔ است مشهور در بلاد دکهن وبنکاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی کلاب ولهذا آنرا کلاب پهل مینامند وآن در اول سرد وتر ومقوی قلب ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفساني وتخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی وموٴلف کوید محتمل که کلاب جامون باشد زیراکه ماهیت آن بسیار مشابه بآنست وکلاب جامون درحرف الجیم در جامون ذکر یافت وتخم آن دوقسم میباشد بعضی سبز پستئی رنك وبعضی سفید *

* فلز * بکسر فا وسکون لام وزای معجمه درلغت بمعني سفید روی ومس سفید است که ازان ظروف ریخته میسازند ومفرغ نیز نامند وفلز بتشدید زای معجمه وکسر لام بمعنی ریم آهن وریم معادن کد ازنده است وهرکوهریکه درکان خیزد دراصطلاح آنرا اجسام معدني نامند وهریک را معدنی مخصوص است ووزن هریک متفاوت اعم ازانکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل کداز وتطرق یعنی چکش کیر کردد واقسام متطرق را مطلقا متطرقات ومعدن سبعه نامند وفی الحقیقت هشت نوع اند که ازهفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی وهردو از یک معدن حاصل می کردند وجهت اختلاف وتعدد شان تفاوت واختلاف وزن هریك است امامس ازکل اجسام معدني بهم میرسد وروی خود درمعدن بهم میرسد وازین جهت آنرا بفارسي روی ومس رست نامند وبیونانی طالیغون وآن درنهایت زردی است و ازتاب آتش سیاه میکردد ولهذا بعربي آنرا صفر نامند ومس دونوع میباشد یکی سرخ ویکي مائل بزردی وهردو در وزن سبکتر از روی اند ومس سرخ نرم تر ازمس مائل بزردی است وازخرلنك که معدن آنست سه نوع میآورند یکي تلمها وآن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرک واین درخوبي وسرخي ازان کمتر وسوم قرصها بزرک پهن واین ازهمه زبون تراست وازمس سفید نیز ظروف ساخته میآورند ولیکن این شکننده است ومتطرق نیست وبعد ازیکدوسال زرد کم رنک میکردد ومتطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق وقابل کداز میکردد پس فلزنه نوع شدند ومعدن هشت باسیماب وچون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد مینمایند * طبیعت وافعال وخواص هریك درجای خود مذکور شده ومیشود ان شاء الله تعالی *

* فلفل * بضم فا وسکون لام وضم فا وسکون لام وبکسر هردو فا نیز آمده معرب پلپل فارسي است وبسریانی پلپلي وبیونانی بشوریقون وارنیفس نیز وبهندی مرچ وکول مرچ یعنی فلفل کرد نامند * ماهیت آن ثمر هندی است یعنی دربعضی بلاد هند وبنکاله وجزائر ملک دکهن بهم میرسد ونبات آن دونوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل ولبلاب وبرمیچا ورخود می پیچد یعنی ازقبیل پیچ وپیاره وبرک آن شبیه ببرک تانبول وازان کوچکتر ودرملاست ازان کمتر وصنوبری شکل شبیه ببرک

لبلاب و از آن ضخیمتر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشهٔ ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشهٔ بقم و توت بزرگی و بطول یک و بند انگشت و دانهای آن ابتدا می سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانهٔ کشنیز و بقدر نخودی کوچک و بچوبهای بسیار باریک پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر ده دوازده ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب و ذره و لیکن بزرگتر از خوشهٔ عنب الثعلب و کوچکتر از خوشهٔ ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل بستها پوست سیاه دانهای بسیار رسیدهٔ آن جدا گشته سفید میگردد و در ختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازک تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و کوبند بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحهٔ آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است * طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته * افعال و خواص آن محلل و جاذب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضاء الرأس مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصب بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن و در آن جهت فالج و خدر و جمیع امراض باردهٔ رطبه و رفع قشعریرهٔ تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویهٔ قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین مضغ بدان بجهت درد دندان گرم خورده را اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیهٔ غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظهٔ مبرودین و دافع جذام و ریاح و مغص و با برگ غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و نافع اعضاء الصدر جهت دفع سرفهٔ بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیهٔ ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات و حریرهای مناسبه اعضاء النفض مدر بول و حیض و با ادویهٔ قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام والبثور والزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و جذام و باحنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوبا و غیر آن باتکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا رافع و دو جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی بهق و سرح کنندهٔ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تهیج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الآلات المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست در وانی السموم با دزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیدهٔ کوبیدهٔ آن در آن جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

رائی شین بل من آن نیز و حکمای هند میگویند چون بیش را مکررا با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر حدت آنرا دریابد زهر در ان چندان اثر ننموده واگر در نیابد زهر بسیار دران عمل نموده واین امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و یا تاثیر آن که تا چه حد است المضار مصدع محرورین و مخشن صدر و حلق و مضر جگر حار و گرده و کسانیکه خون دماغ از ایشان و فور رفته باشد و جهت جراحت باطنی و آلی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را وامراض حارهٔ حاده مصلح آن ادهان بارده و در مبرودین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه و آن بدل سیاه و آن بکونیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و مثال و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فلفل السودان * بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن گفته اند دانه است املس شبیه بسلیان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از انجا بمصر میاآورند و اهل بلاد بجای فلفل مستعمل دارند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آنرا کاح مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و گیاه تا بلند و ذرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آنوچه و از ان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر بند انگشت و مستدیر صنوبری شکل مثر وطي طرف متصل بشاخ غلیظ تر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم حوز ماثل و از ان کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از ان است و بیختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر بنحوی است که صاحب تحفة المؤمنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسیکه گاهی آنرا نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار میکند و تورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ تخم آنرا میاآورند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن از ان اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و پوست آن بعد رسیدن سرخ و با شکنج میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست *

* فلفل الماء * ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانهٔ آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رابحه و سریع الهضم میگردانند و بیخ آن طولانی و بی منفعت * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم شربا و ضمادا برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآمده و رافع آثار و کمنة الدم تحت عین الزینة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

* فلفل موية * بضم میم و سکون واو و فتح یا و ها بهندی پیپلا مول بلام و پیپلامور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت

اهل هند اشم بیج است وبیپل نام دارفلفل یعنی بیخ دارفلفل ردارفلفل درحرف الدال ذکریافت * ماهیت آن بیخی است کره‌دار وبعضی متشعب واغبر ومغز آن سفید وریشه دار وتند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست * ودرطبیعت وخواص ومقدارشربت ومصلح قریب بدارفلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع وسکته وخائیدن آن بتنهائی ویا باموبز ویا غرغرهٔ آن باطبیخ مویزج جاذب رقائق بلغم از دماغ وجهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء والنفض وغیرها مشهی طعام وهاضم آن وحرارت معده رابرافروزد وجهت قولنج ورياح بارده وامراض طحال وورک وعرق النسا ونقرس واوجاع بارده ورحیة وتشنج شدید النفع وقوی‌تر از دارفلفل شربا وضمادا بدل آن بوزن آن نارمشك ودوثلث آن سورنجیان وثلث آن مغزحب القرطم ودارفلفل نیز گفته‌اند مضر محررین ومقلل نوربصر ومنی است

* فصل الفاء مع النون *

* فنجیون * بفتح فا وسکون نون وکسرجیم وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون وفنجریون نیز آمده * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیرکه آنرا قسوسی نامند وازآن بزرگتر وازهفت عدد زیاده نمیشود وطرف ملاصق برزمین آن سفید وطرف بالای آن بسیار سبز وبا زوائد وزوایای بسیار ودر بهار ازمیان برگهای آن ساقی مرویل بقدر شبری وگل آن زرد وزیاده برده روز نمیماند ولهذا تصریح نموده‌اند که بی گل وبی ساق میباشد وبیخ آن باریك ودرمواضع نمناك بهم میرسد تند طعم وقلیل وبا قبض وتازهٔ آن مستعمل وخشك آن راحدت وتلخی زیاده نواب علوىخان معتمدالملوك قدس سره نوشته‌اند یمکن این نبات صنفی از تنباکو باشد * طبیعت آن درسوم گرم وخشك * افعال وخواص آن محلل ریاح الصدر نگاهداشتن تلبلبی ازبیخ وبرگ آن در دهان جهت سرفهٔ مزمن وضیق النفس ونفس انتصاب وربو وقرحهٔ سینه وتحلیل ریاح وبخور خشك آن واستنشاق دود آن نیز همین اثر دارد وضماد آن محلل وکشاینده اورام دملها والتیام دهندهٔ زخمها وحمول آن باعسل مخرج جنین زنده ومرده است *

* فنك * بفتح فا ونون وکاف لغت عربی است وبفارسی دله وبترکی قرقاس نامند * ماهیت آن پوست حیوانی است ازسنجاب بزرگتر وازبلاد روس وترك آورند ورنگ آن سفید وسرخ وابلق وخوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است وبعضی گفته‌اند قرثعلب روس است وبعضی گفته‌اند پوست نوعی ازگربه است وانطاکی گفته پوست طائری است سفید رنگ بسیار نرم وازان پوستین میسازند بسیار سفید میباشد * طبیعت آن بقول انطاکی گرم درسوم ومعتدل ویا خشك دراول * افعال وخواص آن پوشیدن آن مسخن بدن وملطف ومحلل اخلاط بارده وجهت فالج ولقوه ورعشه وخدرونافض حمیات ونرمی بشره وبخور آن جهت طرد هوام نافع وگوشت آن ردی ودرآن منفعتی نیست ونقول انطاکی وغیرآن گرم ومعتدل ترازسمور وسرد تر ازان وگرم تر ازسنجاب وقاقم * افعال وخواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران واطفال را وخوردن گوشت آن مغنی است *

* فصل الفاء مع الواو *

* فو * بضم فا وسکون واو ومشدده لغت یونانی است وبیونانی بثوریدوس وفوله نیز وبلسان اهل خوارزم زوله وبفارسی شیشتره وبیخ سنبل وبهندی چهال کری نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق وساق آن زیاده برذرعی واملس ومجوف مائل ببنفشی وپرگره وگل آن شبیه بنرکس وازان بزرگتر ورنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و

بیخ آن سطبر اشقر و انتهای آن با شعبهای کج در هم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی
و لهذا آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا نبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد
از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی نوبا کینوم و صغیر را فوبا روم گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیضی
است یا تو تی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس
مینمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
* افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفض و غیرها آشامیدن یابس و طبیخ آن جهت علل باردهٔ
سینه و درد پهلو و مغص و سبرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیهٔ عرق و باقوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب
مفید مضر گرده مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است
* فودنج * بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و یا پودنک فارسی است و فوتنج فودنج
بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی مرزا رنا و بیونانی فونیاتا و فیلا نیز و برومی اربقانون و بعربی حبق نامند
* ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل اندلس بلاته و مصر قلیه و اهل شام صعتر
گویند و ساق آن متفرق و تندبوی با عطریت و برگ آن ریزه مائل باستداره و نازک و نرم و طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری
است و باحدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفض و غیرها جهت کزاز و تنقیهٔ فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان
و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی
و فرزجهٔ آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن الفم سنون سوختهٔ آن جهت تقویت لثه القلب
بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودنهٔ نهری و نیز نوعی از
پودنه بری را برگ دراز و نرم مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است
و نودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنهٔ کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است * ماهیت آن
نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرا مشیع
شبیه ببرگ صعتر از نمام که مرسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
* فودنج نهری * ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنهٔ بستانی و دو نوع میباشد نوعی را فودنج نهری
برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پر گره و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در
کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مائل بزردی و
ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازهٔ خوشبوی آنست و جبلی
اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصارای قدس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر میزنند مانند
تاج و در آب نیز میاندازند در آن ایام * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن باقوت تریاقیت

وجو مرلطيف الاذن قطور آب آن نيمگرم جهت كرمى كه در گوش بهم رسيده باشد اعضاء الصدر وغيرها آشاميدن طبيخ آن جهت نفس انتصاب وداء الفيل وتپ بلغمي وسوداوى وجذام وجرم آن يا عصارهٔ تازهٔ آن با عسل مد ربول وعرق و با شراب جهت هيضه ونتن عضل وبا سكنجبين ورباربريا شربت انار جهت رفع غثيان وقى صفراوى وفواق ونطول آن جهت رفع زردى يرقان وبا عسل ونمك جهت رفع كرم معده وحب القرع وحمول برگ آن جهت احتباس حيض وقتل جنين و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سياهي جلد وعرق النسا السموم آشاميدن آن با شراب جهت سموم وضماد خشك آن برمواضع لسع هوام موجب تفرح وجذب سميت آن وذرور آن در مواضعيكه كرم متكون شده باشد رافع آن مضر باه وگرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن يك درهم بدل آن نعناع ونزد بعضي قود ماناا است

* فوذنج * بضم فا وسكون واو وفتح ذال معجمه وجيم معرب از پودنهٔ فارسي است * ماهيت * ان مايهٔ مرى وبعضى ترشيها است وآنرا از آرد گندم يا آرد جو ميسازند تا خشك كرده وعند الحاجت بكار ميبرند ودر قرابادين كبير صنعت آن تحرير يافت ودر مرى نيز * افعال وخواص * ان ضماد آن با سركه وروغن گل جهت جرب وخارش بدن ونضج دماميل وتحليل اورام مفيد جهت آنكه محلل قوى است وبعضى دران ادويهٔ خوشبو با سركه اضافه مينمايند بحسب احتياج ومطالب وخوشبو در آفتاب مدتى ميگذارند تا بعمل آيد

* فوفل * بضم فا وسكون واو وفتح فا ولام وبفتح اول نيز آمده گويند معرب از كوبل هندى وبسريانى فوفلا وبرومي اورسيبون وبيونانى ضيموطوس وبهندى سپارى نامند * ماهيت * ان ثمر درختى است كه در هند ودكهن و بنگاله بهم ميرسد ودرخت آن باريك وبلند تا بد بيست ذرع دست ويقطر يك شبر تا دو شبر وبر سر آن شاخها رسته شبيه بشاخهاى نارجيل ونخل واز ان كوتاه‌تر وبرگهاى آن نيز شبيه بدان وليكن كوچكتر وباريكتر وثمر آن در خوشهٔ مانند خوشهٔ خرما وكوچكتر از ان وپوست دانهاى آن درخامي سبز وبعد رسيدن سرخ رنگ وبعد از خشك شدن سياه ميگردد وبعد رسيدن خوشهاى آنرا بريده دانهاى آنرا جدا كرده خشك نموده آنچه خوب رسيده است در آب جوش ميدهند وپوست آنرا جدا ميكنند وآن پوست خشبى ليفي است واندك ضخيم واين فوفل را بهندى سپارى چهاليه نامند يعنى پوست جدا كرده زيرا كه پوست اخشاب ومبوهٔ چيني را بهندى چهال گويند پس آن دانها را خشك مينمايند وهريك بقدر جوز بوا كوچكتر وبزرگتر از ان بعضى مدور وبعضى اندك مفرطح وبعضى صنوبرى شكل خواه طولانى وخواه غيرطولانى وپوست آن اندك جوزى رنگ ميباشد وآنچه بكمال نارسيده وبا پوست آنرا نگاه ميدارند كوهه نامند ونيز مطلق غير مقشر خام تازهٔ خشك ناكرده را كوهه خوانند وفوفل مطلقا دو قسم ميباشد بنگالي ودكهني وهريك نيز بر چند قسم واز بنگاله آنچه مقشر وخشبيت وزمختيت آن كمتر ومغز آن سفيد با رگهاى زرد مائل بسرخي تيره وريشهٔ آن شبيه بريشهٔ مغز نارجيل ومدور وصنوبرى شكل است آنرا سپارى چهاليه نامند واهل بنگاله وهند قاطبة ورق كرده يا ريزه ريزه بقدر نخود كرده آنرا با برگ تانبول ميخورند آنچه بسيار زمخت و خشبي وتمام آن سرخ رنگ است آنرا چكني نامند واين بيشتر مستعمل در رنگونات است وقسم اول بهتر ودر همه بلاد بنگاله نميشود وليكن بو فور چاند پور ونواح آن كه ديهي است از ديهاى بنگاله قريب جهانگيرنگر جاى ديگر نيست ودر انجا سالي قريب يك لكه روپيه بيشتر تجارت آن ميشود ودكهني آن نيز اقسام است بهترين آن همه قسمى است كه آنرا چكني دكهني نامند يعنى چرب وآن پهن سپارى ميباشد وكم ريشه ونازك وزمختي آن كمتر در خامي آنرا مكرر در آب جوش ميدهند

پس چیزی سنگین بر آن میگذارند یا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پاره کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب یا کات میدهند پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند تا نهایت آنرا تا براق گردد واز آنچه لطیف چرب تازه باشد که چون قطعه از آن را در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه چنین باشد بمراتب از آن پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سفوفات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره و با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکنی مینا مند و این در سفوفات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می نامند و بعض متمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی بتنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در رنگ نی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سپاری کهوپریه گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست در میان نوع سوم دانها بدان صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نو کرم ناخورده آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان نگاه دارند زود بخیسد و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد * طبیعت مطلق آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل * افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع رطوبت دهن و مستی اعصاب و اعضا و روئی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم مسهل بعصر برقی و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا بیاشامند مضر صاحبان صفرا گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کتیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در رکوشها از دهن مواد میدن *

* فوه * بضم فا و تشدید وا و مفتوحه و بعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ و بیونانی ذوفرلوس و بفارسی روناس و رودک و رود رنگ و بهندی مجیتهه و بفرنگی روبیه و فوهٔ صغیر را بلاطینی الیسم و ببربری روبیه منور نامند * ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و

دران تخم آن و منبت آن سنک لاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنکین و سرخ آن * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفس آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به بعضی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جکر و سپرز و یک درم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازالهٔ سپرز و تنقیهٔ جکر و تفتیح سدهٔ آن مجرد و همچنین سائر اجزاء آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض باردهٔ عصبانیه و سعفه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار و جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم خوردن سائیدهٔ آن با طعام بجهت کزیدن سک دیوانه و برک و شاخ و ثمر آن بتمامی دافع سم هوام و هر جزوی ازان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار و قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز کفته اند و کفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برک و کل و ثمر و بیخ درخانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن در پارچهٔ قرمزی برکردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است *

** فصل الفاء مع الهاء **

فهد

* فهد * بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده * ماهیت آن حیوانی است از جملهٔ سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنک و شکل و از ان کوچکتر و بمقدار سک بزرکی و کثیر النوم و الغضب و مادهٔ آن جلدتر و شکار کنندهتر از نر آن و بزرک آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض کردد و کوشت سک بخورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید با آن نموده یزید ابن معاویه بود * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد کفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از ان مکان بکریزد و چون کسی را بکزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی کزیده است و مذکور شد

* فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

فیروزج

* فیروزج * بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزهٔ فارسی است * ماهیت آن سنکی است رنک آن مرکب از زرقت و خضرت برنک آسمان و معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بدخشان نیز میشود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرک رنک صاف یک سان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر کردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد و بعد از ان فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان کونی که آنرا خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس کنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بدخشان که میشود ازین نوع است و مادهٔ تکون آن کبریت جید است و زیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیربوم کویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنک و فاسد میکردد و بعدیکه تمام آن بد رنک و فاسد

میشود و آنزمان آنرا مرده نامند و گفته اند در ین زمان چون معدن نیشا پور خراب است بجای آن نیروزهٔ کرمانی را مستعمل
دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی برحید ن چربی و عرق وغیره نامن و بدرنک میکردد * طبیعت آن در اول
سرد و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفرح و باقوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس اکتحال
آن جهت نشف رطوبات چشم ودمعه و بیاض و تقویت روح باصره و رفع شبکوری وفتق طبقهٔ قرنیه و سائر طبقات حادثه از
ضربه و ورم خوا ه بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبهٔ مرکب و با عسل جهت صرع و میرزو تفتیت سنک کرده و مثانه بتنهائی و
یا با ادویهٔ مناسبه و یا تراکیب معاجین وغیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحهٔ امعا و سائر جراحات
باطنیه و قروح و نفث الدم با دزهر جمیع سموم تیمل رم آن ویکد رم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت
لدغ عقرب بالخاصیة مجرب مقرر کرده مصلح آن کثیرا ارسطا طالیس گفته هر کو شربی که از رنک خود تباه کرده پوشیدن آن
بدل با شد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی برخصم و دارند آن از
غرق در آب و رسیدن صاعقه با ن محفوظ مانند و ختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نکاه کردن
بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن روئیت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم بکف ازند صلب
کردانند و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس ما ربه نماید *

فیل

* فیل * بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل تازی است و بهندی هاتی و هتبی و کج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنکی
آلفانطه و بانکریزی الیفین نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جملهٔ ممسوخات
شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم خاصیهٔ سالفه مسخ کشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از
کمریه و مرکه وغیرا ینها و جنس از ینها کوریه کبیر جثه و با دست و پاهای اند ک کوتاه و مرکه بلند و تامقت ذرع دست از ناخن
دست تا استخوان شانهٔ آن و از ین زیاده هم و نر آنرا د و دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده و خمیده او بطرف
بالا و بعضی را تامقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر ان بعضی از هنود عمله
نشسته میخوابند و دندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هر چه
تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را اصیل کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان
آن تدری مقدار یکشبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی کردد و حلقهای برنجی بر ان می اندازند تا منشق و متکسر نکردد
از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده میشود و از ان تنفس مینماید
و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان
داخل میکند و بدندانهای اسیا کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان جیتنا کانگ و تپره
و اسلام آباد که در بنکاله اند و آسام و در صوبه اوده و در کورکهپور و غیره و دکهن و سرندیپ و مالدیپ و حبشه و جاهای
دیکر نیز بهم میرسد و میکویند تا در ادر جوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور و شبیه بمروارید بزرکی بهم میرسد
و آنرا کج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده
بر ان و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه
در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیکذرع بالا و یکی نیز قریب یکذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن

اولاد ستها را از پیش در راز میکند پس پاها را می خوابانند و از گرمای بسیار متأذی میگردد و هرگاه تپ نمود بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و میگویند عمر آن مثل انسان است * طبیعت آن سرد و بسیار خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض وغیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز ده درم برادهٔ عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو با آب و یا ادویهٔ مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آنرا باده و مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنهٔ کوهی و یا نهری چند روز پیهم مانع ازدیاد جذام است و ذرور سائیدهٔ آن باهم وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن ندانند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت بار دار بریزند و یا بران بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تپهای مزمنه و گریزانندهٔ هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفهٔ رطبه والتیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف و یا بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضویکه استخوان آن شکسته و در ان مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن برگردن انسان خصوصا اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر وباء و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة والسلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج وبا را زائل میگرداند و بخور اندکی پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع بواسیر است *

فیلجوش
* فیلجوش * بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و گفته اند لوف العقل و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست و کشندهٔ فیل است

فیلزهرج
* فیلزهرج * بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهرهٔ فارسی است جهت آنکه گفته اند کشندهٔ فیل است * ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسهٔ چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشندهٔ فیل است و لهذا مسمی بدان گشته و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است * طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت * افعال و خواص آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار از شش درمی تا دوازده درمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی است *

* باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است *

* فصـــل القاف مع الالف *

قاتل الکلب
* قاتل الکلب * ماهیت آن نباتی از اکلاب است و نزد بعضی اذارقی است * طبیعت آن بسیار گرم و خشک

* افعال وخواص ان آشامیدن آن مسکن نفث الدم ورعاف وکشندهٔ سگ است بزودی وسائر حیوانات وانسان نیز

* قار * بفتح قاف والف وراء مهمله ونزد عوام معروف بقیر ست وکسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال
صمغ درختی است وآنرا العل معبری وقیقهر وقنقهر خوانند وان شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد * ماهیت ان قار
چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد ودر بلدهٔ هیت ونواح آن که بر کنار شط فرات
واقع است کثیر الوجود وآن درحین برآمدن سیال میباشد وبعد از ماندن زمانی صلب میگردد وبعضی مردم برای آنکه زود
صلب وقابل آن گردد که برکشتیها ودیوارها وصحن حمامها وحوضها بمالند چنانچه رسم وعمل اهل بصره وبغداد ونواح
آنها برآنست قدری خاک داخل مینمایند وقوت آن تاسی سال باقی میماند وقریب است بقفر الیهود * طبیعت ان
در سوم گرم وخشک رقیق آن که سیال نامند احرا صناف آن است وصلب آنرا جبیبی گویند وخشک آن نیز قابض ترین
اقسام مطبوخ سیال آن باتراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط وتحلیل آن زیاده * افعال وخواص ان اعضاء
الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه وجالب رطوبات رقیقه از دماغ وعضل فکین وبرودت آنها وثقل زبان ولکنت وعسر تکلم
وضرس یعنی بحسی دندان وفساد لثه را زائل کند ورنگ رورا نیکو سازد ونیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء
ونیز مضغ آن معین برهضم ومسخن معده وبلع آن پراکنده کنندهٔ ریاح ومانع تغیر آب وطعام وفساد هوای وبائی واعانت
برهضم وتقویت معده وکبد وطحال وآشامیدن آب درظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر ودافع ضرر آن ورافع طاعون
واستسقا ومحلل نفخ ریاح ومسخن اعضای باطنی است وگفته اند نگاهداشتن آب درظرف قیراندود مانع غلظت وتغیر
آن ومداومت اکل آن مورث قروح مثانه وگاه مؤدی بسحج امعا میگردد وسزاوار است که کسیکه ارادهٔ خوردن آن داشته
باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تاباعث قرحه وسحج نگردد مقدار شربت آن تا یکمثقال وزیاده بران مجوز
نیست بدل آن قفر الیهود ودرسائر خواص نیز مانند آن وضماد آن منضج دمامیل وخراجات ودبیلات ومحلل اورام و
جابر کسور وزائل کنندهٔ وجع ضربه وسقطه وساختن شراب در خم قیراندود باعث رقت وسرعت خروج آن از بدن وهرگاه
غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین وبلغمی مزاجان وخمار آن خفیف تر *

* قاطانیقی * بفتح قاف والف وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر قاف ویا وقاباطیقی نیز
آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است * ماهیت ان نباتی است برگ آن کوچک شبیه ببرگ آس وزیتون ودو صنف قاطانیقی
میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه وبیخ آن باریک مانند بیخ اذخر وشش ویا هفت سر دارد وچون خشک شود منحنی گردد
سر آن بسوی اسفل ودر شکل شبیه بناخنهای جوارح مرده وصنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک وبیخ آن مانند تخم زیتون
وبرگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون در رنگ وشکل وبزرگتر از ان وثمر آن کوچک بقدر نخودی وسرخ وسوراخ سوراخ
* افعال وخواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه درحین آشامیدن بقصد محبوب ومادر او بیاشامند باعث محبت و
تعشق است ودر بلاد اناطلیه آنرا مستعمل دارند در دوستی وگفته اند تعلیق آن مانع تعشق است *

* قاقالیا * بفتح دو قاف ودو الف وکسر لام وفتح یا والف لغت یونانیاست وبعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است قاقالیا
وشاید غیر آن باشد * ماهیت ان نباتی است برگ آن سفید وبزرگ وساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده وبران
گلی شبیه بگل نباتی که آنرا برواقیانا مند وچون گل آن ریخته حبی از ان ظاهر میگردد وآنرا تلخی است با قوت مجففه وبی

لذع منبت آن کوهستان * طبیعت آن گرم و تیز * افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نا شتا جهت رفع خشونت قصبهٔ ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از ان سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از ان عصارهٔ بر میاید که نافع است امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است و حسد آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تملید و مانع لذع و تشنج آنست قاقله

* قاقله * بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیلداوس و بسریانی شرفبون و شوشما و بفرنگی کوده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند * ماهیت آن از جملهٔ ادویهٔ عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقلهٔ کبار نامند و صغیر را قاقلهٔ صغار و قاقلهٔ کبار را قاقلهٔ ذکر و هیل ذکر و قاقلهٔ زنجی و بهندی بری الایچی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برک آن شبیه ببرک نارو و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بقدر اریک بند انگشت و کوچکتر و بزرکتر از ان و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ قمعی و بر آمدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق گشته دانهای آن بر آید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحهٔ کافور و با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحهٔ آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف بر آمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برک آن شبیه ببرک جواری یعنی ذرة است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شد و طول برک آن را تا دو شبر گفته * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و در بعض طعام‌ها این الذ و انفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان میخورند و دیگر در ادویه و سنونات و غیره بمصرف می آید و داخل طعام نمیکنند و سنون پوست کوبیدهٔ آن و بدستور دانهٔ آن مقوی لثه و مانع تلاع دهان و گویند مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلهٔ صغار است *

* قاقلهٔ صغار * و آنرا نیز شوشمر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انثی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برک آن بقدر برک آنار و ریحان و پهن تر از ان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از ان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرکتر و کوچکتر از ان و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و مدور طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشهٔ اندک قمعی و بر آمدگی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از ان روئیده و رسیدهٔ آن چون خشک گردد خود بخود و یا باندک صدمه شکافته دانها از جوف آن بر میاید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مگر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پردهٔ سفید رنگ نازکی که بواسطهٔ آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در ان رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوئی و چون خشک گردد زائل شود و پوست قاقله صغار

آن سفید گردد وطعم دانهای آن اندک تند وخوشبو وبعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد وچون کهنه شود مائل بتلخی شود وحدت رائحهٔ آن وربکمی وپوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بد بو وبی طعم وقوت آن باطل گردد وبالجمله قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبا قوت تریاقیت وقابضه * افعال وخواص آن مفرح وملطف وجالی ومحلل وخوشبو کنندهٔ عرق ورائحهٔ دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیدهٔ آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی وصرع واغما وذرور آن در گوش جهت تسکین وجع آن ومضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان وپوست ردانهٔ آن مقوی لثه مضغا وذرورا اعضاء الصدر والغذاء والنفض ناشف رطوبات صدر وحلق ومعده ومقوی قلب وجهت خفقان بارد وتقویت معده وتسخین ورفع بادات آن وغثیان وتهوع وقی ووجع معده بارد ریحی وآوردن جشا وانهضام طعام به تنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه وحابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن ویا آب مصطکی وآب انار جهت قی وغثیان وتقویت معده وجوش دادهٔ نیم کوفتهٔ آن خصوص باپوست در گلاب ویا آب جهت رفع غثیان وتهوع وهیضه وقی وبدستور با برگ پودنه ویا نعناع با آب ویا با گلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع باردهٔ کبد وتفتیح سدهٔ آن ویا تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده ومثانه الزینة اکل وذرور آن خوشبو کنندهٔ عرق ودر منه افعال اقوی از کبار آن مکرر رتقویت معده را طبا بر عکس این نوشته اند شاید قاقلهٔ کبار یکه در حبشه وزنج وجاهای دیگر غیر بنگاله میشده باشد چنان بود وانچه در بنگاله میشود ومکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر مصدور ومصلح آن کثیرا معدا ر شربت آن یک درم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه ونصف آن حب بلسان وبوزن آن قاقلهٔ کبار است وصنف سوم قاقلهٔ که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت وخواص آن تحریر یابد * -

* قاقلی * بفتح قاف والف وکسر قاف ثانی وفتح لام مشدده والف مقصوره وبتخفیف لام وبضم قاف وکسر لام ویا نیز آمده لغت قبطی است وبعربی قلام کرمان وقلاح ورجل القروج وبفارسی کاکل وکاکسر وشانک وبنربفارسی وترکی شورد وبیونانی مرسیمون وبرومی آوردتیون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه باشنان وحرف وبزرگتر وسبزتر از آن ورطوبت آن زیاده بر آن وبا شوری وبورقیت وتلخی وقبضی اندک وربیعی است ودر رجوز احیرسد ومردم با ماست وشیر میخورند وشتر بدان راغب وموافق مزاج آن ومنبت آن شورزارها وخرابها * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبغدادی در اول نوشته * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء خوشبو کنندهٔ جشا وماضم انچه در بطن باشد وقلیل الغذاء با بورقیت ولزوجت وایضا مسهل ومخرج ما فی البطن است وآب افشردهٔ آن مسهل ماء اصفر ویک اوقیهٔ آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب وشکر سرخ رافع ترهل وضعف معده ودرد کمر وپشت وورک اگر تپ نباشد وثقالی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد وباید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میکردد بلکه جوش نداده بیاشامند وبعضی یکرطل عصیر آنرا باده درم شکر سرخ میاشامند وفعل قوی مینماید وحبیش بن الحسن گفته با شکر سرخ ولبلاب وشاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدر بول وشیر وزیاده کنندهٔ منی ومحرک باه خوردن تر وتازهٔ آن وگفته اند مجفف ومسخن وقاطع منی است مانند سداب ومبرد قوی است مانند کافور وتخم آن در اسهال زرداب اقوی وگفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم واز آب عصیر آن در ثلث رطل باده درم شکر سرخ ویحتمل که این ردنتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست *

* قاقم * بفتح قاف والف وضم قاف وميم * ماهيت وطبيعت آن پوست حيواني است شبيه بسنجاب وابرد وارطب قاقم
از ان وپوست آن شبيه بپوست فنك وقيمت آن بيشتر از سنجاب وفرو يعني پوستين آنرا اگرمي كمتر از سمور و موافق ابدان
معتدله وگفته اند فرو آن گرم تر از فرو سنجاب ولباس ملوك وسلاطين است وگفته اند پوست حيواني است كوچكتر از گربه
وبزرگتر از موش ودم آن كوتاه وسفيد رنگ وسر دم آن سياه * افعال خواص آن شبيه بفنك است *

* قانصه * بفتح قاف والف وكسر نون وفتح صاد مهمله وها لغت عربي است وبيوناني شعرسيون وبرومي كبليان وبفارسي قانصه
سنكدان وبهندي پتهري گويند وتوهم كرده كسيكه آنرا چينه دان دانسته زيرا كه چينه دان را بعربي حوصله نامند * ماهيت آن
بمنزله معده است از براي طيور وگفته اند بجاي مصارين وامعا است واول اصح است وبهترين همه قانصهٔ وزفربه جوان
است وبعضي گفته قانصهٔ بط است پس دجاج سمين وبايد كه از هرحيواني پرنده كه اخذ مينمايند جوان باشد نه پير
* طبيعت آن بطبيعت طير ماخوذ از ان برميگردد * افعال وخواص آن نيز بالجمله از طيور مذكوره كثير الغذا
ومولد خون صالح ورافع خفقان وقانصهٔ دجاج سمين جهت صاحبان ضعف كبد مفيد وچون هضم نيكو يابد خون محمود
از ان توليد مييابد وليكن مولد قولنج وبطي الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست كه عصب آنرا دور كنند وطبخ
كامل دهند كه خوب نضج يابد وباسركه ومري ونمك بخورند وپوست زرد اندرون آنرا بتخصيص از خروس چون خشك
نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده واستطلاق بطن وزلق الامعا مفيد واين پوست از حيوان لاغر خشك بهتر
از فربه آن واقوي است ودرين فعل قانصهٔ حباري گرم وخشك واكتحال آن جهت تحليل آب نازل درچشم وجلاي آثار قرنيه مؤثر

* قاوند * بفتح قاف والف وفتح واو وسكون نون ودال مهمله * ماهيت آن ازادويهٔ مجهوله است يعني اصل آن معلوم قاوند
نيست كه نباتي است يا حيواني بعضي نباتي وجمعي حيواني دانسته اند وگفته اند كه در بلاد ترك مرغي است كه آنرا
قاوند نامند واين شحم آنست وآنرا شحم قاوندي نامند وبعضي گفته اند پيه طائر هندي است وبعضي پيه سگ آبي دانسته
وبعضي دهن مغز ساق ابل گفته وبعضي گفته دهن ماهي است وبعضي گفته از جوف سنگ سياه برمي آيد اقوال ديگر نيز دران وارد
است واز انجمله آنكه اسم روغني است سفيد منجمد شبيه بپيه وبي بو كه از حبشه ونواح يمن وهند آورند وآنرا شحم قاوندي نامند
ونواب معتمد الملوك سيد علوي خان قدس سره نوشته اند اقوال مذكوره دران همه بي اصل بلكه دهن ثمر درختي است
كه در كوه كاورون كه كوهي است بر كنار نهر گنگ يعني درياي گنك كه گنكا نيز نامند وآن كوه تا به خطا وچين كشيده وما بين
هند وان بلاد واقع است وآن ثمر بقدر بادام بزرگي وبحجم گردهٔ بزي است مغز آنرا سائيده در آب جوش ميدهند وكف
ميكنند وكف آنرا بالتمام ميگيرند پس آن كف را جوش ميدهند تا مائيت آن برطرف گردد وروغن خالص بماند وملاحظه
مينمايند كه نسوزد پس صاف مينمايند وبعد از سرد شدن منجمد مانند پيه ميگردد ونزد عامهٔ اهل هند معروف بشحم شجري
است وبعض اوقات مغز مقشر آنرا بگلهاي خوشبو مانند ياسمين ابيض ويا راي بيل كه ياسمين مضاعف است پرورده مينمايند
مثل مغز بادام يا گل بنفشه وگل سرخ پس از ان روغن ميگيرند ودر مروخات شقاق حادث از سردي هوا استعمال مينمايند
* طبيعت آن گرم وخشك در دوم وگويند گرم مائل بخشكي است * افعال وخواص آن محلل رياح غليظه ومحرك
باه وآشاميدن يكدرم آن تا سه درم با لعابها وحريرهاي مناسبه جهت سعال بارد كهنه متقرح وضعف اعصاب واوجاع
بارده وسائر اوجاع ظهر وخاصره وورك وزانو وغيرها وتقويت باه درهنگاميكه غير مادي بلكه ساذج باشند مفيد معدار

شربت آن تا سه درم وبدل ستور تدمين بدان جهت امراض مذكوره نافع * فصـــــل القاف مع الباء الموحدة *

* قبج * بفتح قاف وسكون باو جيم معرب كبك فارسي است نه عربي جهت آنكه در لغت عرب قاف وجيم هرگز با هم در يك كلمه جمع نميشوند مگر درين كلمه نزد عوام آنش خوره وبعربي حجل وواحد آن قبجه با مادر آخر آمده ونر وماده آن يكسان است دران وبتركي كيليك وبهندي چكور وبسريانی چغلا وبيونانی ساغيوراو برومي بزديق نامند * ماهيت آن طائريست معروف بجثه كبوتر ومرغ كوچكي وخوش منظر وخالدار منقط بسياهي وسفيدی مانند تطاو سر آن مدور با خطوط سفيد وسياه ورنگ بعضی مركب ازسرخي وتيرگي واطراف بر آن منقط بسياهي وسفيدی ومنقار وپاهای آن سرخ وماده آن بانر ده بيضه ميگذارد وبسيار دوست ميدارد بيضه خود را ونر آن موصوف بكثرت سفاد است مانند خروس وازين جهت بيضه آنرا بمنقار ميشكند تا آنكه ماده آن متوجه حضانت وبچه كشي نشود وآن ازسفاد بازنماند واهذا ماده آن ازان ميگريزد وبسوی تخم خود ميرود ومحافظت آن مينمايد تا نرنه شكند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ وفرياد بسيار ميكنند وهريك بكريزاند ديگر را وبران ظفر يابد بآن سفاد ميكند وكبك تغيير ميدهد اصوات خود را هرقدر كه ميخواهد ازخواص آنست كه نر آن شديد الغيرت ميباشد بر ماده خود وبسا است كه ماده منتفع ميگردد از رائحه نر وديگر آنست كه چون صياد را بيند سرخود را ببرف فرو مي برد بگمان آنكه صياد آنرا نمی بيند پس صياد آنرا ميگيرد وعمر آن پانزده سال ميباشد واز غنا واصوات خوش الحان خوش ميشود وبسا ست كه از كمال خوشي در آشيان خود مي افتد وصياد آنرا ميگيرد وتعيش آن در سردسير وكوهستان سرد برف نشين ميباشد * طبيعت آن گرم وخشك در دوم وخشكي آن زياده بر گرمي وبعضی معتدل دانسته اند * افعال وخواص آن لحم آن الطف لحوم است وكثير الغذا وسريع الهضم ومولد خون صالح اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت فالج ولقوه وامراض بارده دماغيه وصدريه وفواد ومعده وكبد واحشا واستسقا وحبس بطن وازدياد باه وتسمين بدن نافع المضار مضر محرور المزاج وهواء وبلدان حاره مضر وبا شراب صرف مصدع ومورث خارش بدن مصلح آن سكنجبين وترشيها وچون گوشت آن صلب است بايد كه بعد از ذبح دو شب در سرما ودر گرما يك شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمايند ودر بعضي امزجه دير هضم وآشاميدن يك مثقال ازمغز سر آن باشراب ويدستور يانيم مثقال صندل جهت يرقان وبلع جگر گرم آن بقدر نيم مثقال جهت صرع وزهره آن اكتحالا جهت جلای غشاوه وظلمت بصر وشبكوری وبا زيت شيرين كه اجزای مساوی ضماد نمايند بر بيرون چشم جهت ابتدای نزول آب درچشم وبا مرواريد ناسفته سوده ومشك بوزن آن جهت جلای بياض وظفره وطرفه وغشاوه ودمعه وسعوط آن در هر ماه يكبار جهت حدت ذهن ونيكوئی آن وتقليل نسيان وحدت بصر وخون آنكه خشك كرده سوده بازجاج فرعونی يعنی شيشه سفيد ودار فلفل اجزا متساوی با عسل سرشته درچشم كشند جهت رفع بياض وجرب اجفان وبيضه آنرا چون با سركه عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن وزوال مغص ودر غير سركه جهت فصاحت وتصفيه صوت ورفع سرفه وخام آن باكندر سمين بدن وخاكستر پر آن محلل اورام صلبه وطلای سرگين آن رافع كلف ونمش است

* فصـــــل القاف مع التاء المثناة الفوقانية *

* قتاد * بفتح قاف وتا والف ودال مهمله لغت عربي است ونيز بعربي شجرة القدس ومسواك القياد ومسواك المسيح وبفارسي كون ونوارس وقيمع نيز تسمی ازان است واصح آنست كه بفارسي آنرا كم بضم كاف وبشيرازی بالش عاشقان نامند * ماهيت آن درختی است پرخار وخارهای آن تند وخم شده بسوی بالش كه چون برگهای آنرا خواهند كه بدست كشيده

ازشاخهای آن جدا نمایند چنانچه ازشاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح کردد وساق آن بیخا رو مانند نی وشتر آنرا نخورد مگر در سالی که باران کم بارد ونباتات کم روید وچون مواشي ازان چرا نمایند وبخورند فربه کردند وگل آن زرد فام ودران قطعهای سرخرنگ ومیوهٔ آن ازگل آن بیرون می آید ورنگ آن بهیئت مستهٔ خرما وکثیرا صمغ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک صاحب اختیارات بدیعی گرم وتر گفته * افعال وخواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه وضیق النفس وقرحهٔ ریه وطلای آن با سرکه وعسل جهت بهق ورفع آثار جلد نافع وبیخ آن باذهنیت وتازهٔ آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثاء

* قثاء * بکسر قاف وفتح ثاء مثلثهٔ مشدده والف ممدوده بفارسي خیارزه وبیونانی قیموطمشور وبسریانی بوصینی وبرومی قومیا وبهندی ککری نامند * ماهیت آن معروف است که نبات آن ازقبیل نبخ وبیارنه است مانند خیار با در رنگ ومشابه آن الاآنکه برگ آن ازان املس واندک کوچکتر وثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد واین را خیارزهٔ کازرونی نامند ودوم ازان کوچکتر ولحم آن نازکتر وتخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد واین را خیارزهٔ نیشاپوری نامند واین شیرین تر ولطیفتر از اول است وازهردو نوع بعضی مغزمابین وتخم آن تلخ میباشد ونیز هردو نوع بعد کمال رسیدن وپخته شدن ترش میکردند خصوص نوع دوم وگفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است وزبونتر آن نیشاپوری مخطط خشن آن وتخم آن بهتر از تخم خیار رو لطیفتر از قثد وسریع الهضم تر ازان ومولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار زاست وآن بطیخ خام مستدیر است که خام بود وهنوز نرسیده باشد واین قول نادراست ونزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه وموکو وکرکواست نه خیارزه * طبیعت آن در آخر دوم سرد وتر ومغز آن ارطب والطف از لحم آن وترش آن ابرد وارطب وسریع الاستحاله بفساد وخلط غالب * افعال وخواص آن در کافی از حضرت ابي عبد الله علیه السلام مروی است که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند بخورید خیار را با نمک ودر حدیث دیگر وارد است که حضرت ابي عبد الله علیه السلام فرمودند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء والنفض جالي ومسکن عطش وحرارت صفرا والتهاب وحدت خون وجگر است خصوص مغز رسیدهٔ آن ونیکو است از برای معدهٔ حار واوجاع مثانه اکیر ومثانه ولیکن قلیل الاستمرا است وملین بطن ومدر بول خصوصا سنگ کرده ومثانه ورمل آن ومغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن وترش آن از شیرین آن وآشامیدن بیخ آن بقدر دو ابولوسات با ماء العسل قي خلط بلغمي رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم والاستقرا ورد ی الکیموس وسریع العفونت ومهیج حمیات مزمنه وصعبه وبطیخ سریع الاستحاله تر بفساد است ازان مصلح آن نمک ونانخواه وزبیب ورازیانه ومقشر نمودن آنست درمبرودین ودرمحرورین سکنجبین وتخم آن مدر ومفتح وجالي ومنقي عروق ازمواد لزجه وقویتر ازمغز ولحم آن وازتخم قثد ضعیفتر وازتخم خربزه وباالنک قوت محرکهٔ مواد ساکنه وپوست وگوشت آن مولد ریاح وقولنج ووجع خاصره ودیر هضم وخلطی که ازان بهم رسد مستعد عفونت باشد ودر اکثرافعال مانند قثد است مصلح آن عسل وکمونی وجوارش عود واشیای مذکوره وبرگ آن جهت سگ دیوانه گزیده ولسع بلغمي ویا عسل جهت شری بلغمي وخشک کردهٔ آن جهت اسهال صفراوی نافع *

قثاء الحمار

* قثاء الحمار * لغت عربي است ونیز بعربي مشط الذئب وصاب وبفارسي خیارزهٔ اسپید وخیار رغر وسماهنک وکربز

ویونانی شقوشینا و کسانیکه آنرا از بلاد هند ندانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویهٔ مسهله است بخلاف کریلا
وگویند بهندی کرمی وکچری تلخ گویند ومحتمل که پاول تلو بری که کند وری گویند باشد در ماهیت آن اختلاف است بعضی
گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است وبرگ آن مزغب وخشن وقثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی وبیخ آن بزرگ
سفید رنگ منبت آن خرابها وزمینهای رملی وطعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه وبعضی که کهنه شده باشد باخطوط وبعضی املس
وبغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد وایستاده وبرگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی واقوای اجزای آن
ومستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست وبعضی گفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست واصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که یونانی
اطریون نامند وبعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر وبی خار وگل آن سفید وثمر آن طولانی تر
از بلوط وسبز رنگ ونیم پختهٔ آن زرد وبسیار تلخ واز این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هرچیز تلخ را علقم خوانند
وبهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد
وهرچند ثمر آن زیاده باشد بهتر ومستعمل وهمچنین از عصارهٔ آن بهتر ومستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون
نزد چراغ بدارند مشتعل گردد وزیاده از یک سال بر آن نگذشته واز ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر یا
ثمرهای کم وخشک نباشد بلکه پر ثمر وتازه باشد واخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بثمر
آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد وتازه شاداب باشد پس یکیک را ببرند وبفشارند بر منخلی ویا صافی وآنچه
از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند وبمالند تا از منخل ویا صافی بگذرد وآب شیرین بر آن ریزند وبگذارند
تا رسوب آن ته نشین گردد وآب صاف رقیق بالای آنرا بریزند وبر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند وبگذارند
تا رسوب آن ته نشین گردد وآب بالای آنرا بریزند وهمچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده وسحق بلیغ نموده و
با صمغ عربی بوزن آن ویا بانیم وزن آن نشاسته ویا باگل ارمنی سرشته اقراص سازند وخشک نمایند ونوع دیگر آنست که
در آخر تابستان که ثمر آن زرد ورسیده شود گرفته در پارچهٔ صافی اندازند وبمالند وآب صاف آنرا بگیرند وبدستور
راوق کنند وبر روی خاکستری نرم پخته خشک کنند پس الواح ویا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرپاسی ته تو
بر روی خاکستر نرم پخته عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند ودر سایه
خشک کنند وگفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند وآنرا مغشوش باشیای چند مینمایند ومعلوم نمیگردد وعلامت مغشوش
آن آنست که با وصاف مذکوره نباشد وبسیار سفید وکراثی خشن وسنگین آن ردی وغیر مستعمل * طبیعت آن گرم وخشک
در دوم ودر سوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وجالی ومنقی دماغ ومسهل مرهٔ صفرا وبلغم خام
وزرد آب وجهت فالج ولقوه وصرع وکزاز وصداع وبیضه وخوذه واوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وسرفهٔ بارده وربو
وضیق النفس ورياح غليظه واستسقا ویرقان اسود وبواسیر وتفتیت سنگ گرده ومثانه وادرار بول وحیض نافع وثمر وبرگ
وبیخ آن همه جالی ومحلل ومجفف وتجفیف پوست آن زیاده از برگ آن وحدت عصاره وبرگ وبیخ آن زیاده * اعضاء الراس
سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه وصداع بیضی عام بتمام سر وجمیع اوجاع بارده مزمنه ولیکن بعد از
تنقیهٔ تام ونیز نافع است جهت لقوه وخدر وکزاز وصرع ولطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره وجهت بیضه وخوذه
وصداع مزمن وعصارهٔ برگ آن از آن ضعیف تر وریشهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بنا گوش جهت

تحلیل ورم آن ومطبوخ آن با آرد جو نیز وقطور نیم گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان
بارد وقطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن ودوی وطنین
وثقل سامعه حادث از ریاح ومواد غلیظه وپنبهائی گرم کرده کشندهٔ کرم آنست وطلای عصارهٔ آن با عسل وبا روغن زیتون
یا زهرهٔ گاو جهت تحلیل اورام حنجره وخناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصارهٔ آن با عسل وزیت بر حنک جهت خناق بلغمی
وتحلیل ورم حلق واسهال وآشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء تنفس بسیار موافق وآب افشردهٔ بیخ آن بقدر شش قیراط جهت
سوء القنیه واستسقا ویرقان اسود عجیب النفع وبدون ضرر وآشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط ویا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط
شراب ویا آشامیدن هرسه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط وبقولی سیزده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی وصفراوی آورد
واسهال بلغم خام وصفرا وزرد آب نماید بسهولت بی مضرت بمعده وبهترین ادویه است برای استسقا وبدستور آشامیدن
پوست آن بقدر چهار اکسوتا که بیست وچهار قیراط است هر روز با ماء العسل وچون عصارهٔ آنرا باد وچندان نمک واندک
مرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید وچون قدری از آن را با آب حل کرده بپر مرغی
آلوده بر بیخ زبان واطراف آن بمالند قی آورد واگر سریع ترخواهند در زیت وروغن سوسن حل نمایند وچون قی بسیار آورد
شراب بازیت بیاشامند واگر فائده نبخشد سویق با آب سرد ویا سرکه با آب بیاشامند ویا در آب سرد بنشینند وآب سرد برسر ریزند
واطراف را بمالند ونتیجه نارسی بدون شرط گذارند واشیای قابضه وحابسهٔ قی بخورند وچون بیخ آنرا سائیده ونیم رطل
آنرا در سه رطل شراب داخل کنند وهر روز هفت اوقیه ونیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع وسعوط عصارهٔ
آن با شیر دختران نیز جهت یرقان وضماد مطبوخ بیخ آن با پخته وامثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول وحیض وحمول آن مسقط جنین وچون بکوبند وآب آنرا گرفته نیم گرم نموده بزیر ناف
بمالند کرمها را بکشد وبرآورد وچون برمقعده بمالند قی آورد وچون برخصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد ونزول آب آنرا
درتحلیل برد الا وارام وابثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه ومنفجر کنندهٔ دمامیل وجراحات
خصوصا باصمغ البطم وعصارهٔ آن در بن باب اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل وجمیع
اوجاع سوداوی وبلغمی دست وپا وجمیع اعضا وخل رآنها وحقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء وضماد پختهٔ آن با سرکه
وتامی پخته وامثال آن جهت وجع ظهر ونقرس بارد وضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه وهمچنین ضماد پختهٔ آن
القروح والجروح وذرور خشک آن بر جرب متقرح وقوبا نافع وبا عسل ویا سرکه ویا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح
وثآلیل وقوبا وبهق وآثار سیاهی صورت وسائر بدن ومداومت با آشامیدن طبیخ برگ وبیخ آن جهت جذام نافع
وچون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود وبر بواسیر بمالند زائل سازد وچون
ثمر تازهٔ رسیدهٔ آنرا ریزه ریزه کرده ویا آب آنرا گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب
گرم گذارند چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی وجلب وجذب فضول
ورفع کلف وبثور علت سیه که بر صورت برمی آید واوجاع مفاصل کهنه وامثال اینها وبدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت
از عصارهٔ آن ازدو قیراط تا شش قیراط واز بیخ آن دوازده قیراط واز طبیخ آن تا سه اوقیه واز تخم وگل آن تا یکدرم
یا آرد جو وکثیرا واز روغن آن تا یکدرم ودر حقنه مثال زیکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین وابدان

ضعیفه ومقيء بافراط رباعث سحج است مصلح آن درافراط قيء اشياي مذكوره والعبه باادهان مناسبه است وچون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمايند بايد كه بتدبياني استعمال ننمايند كه مورث سحج است بلكه با مصلحات ومعينات فعل آن ومناسبه طبيعت آن بكاربرند وبهترين آنها صبر وقنطوريون دقيق وسورنجان وبوزيدان وكما فيطوس وقسط ومرو زعفران وسنبل الطيب ودارچيني وسليخه وزراوند مدحرج وانيسون وتخم كرنس جبلي وبستاني وجاوشير وسكبينج ومقل وزربد وملح هندي وحب بلسان بماء العسل وعقيد عنب واقسام صموغ وروغنها واقل آنست كه يكدانك عصارهٔ آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربي ونيموزن آن كل ارمني ونشاسته سرشته بخورند وبا سقمونيا وشحم حنظل از ادويهٔ حارهٔ استعمال آن جائز نيست وصمغ لوزكاسر ومبطل قوت فعل آنست

* قثد * بفتح قاف وثاء مثلثه ودال مهمله اسم عربي خيار ماكول است وبشيرازي خيار ردراز وخيار بالنك وبخراساني خيار بادرنك وبهندي كهيرا وبفرنكي كوكوابرسرنامند * ماهيت * آن ثمرنباتي است از قبيل قثم وبياره وبزمچا وزخود ميپيچد وبرزمين نيز پهن ميكردد وبرك آن پهن ومشرف بزركتر از برك قثاء مزغب وشاخهاي نورسته ونازك آن نيز مزغب وثمر آن انواع است بعني سفيد ونازك طولاني وآنرا مصري وشامي نامند واز اين نوع در بعض جاها طولاني تا بيكذرع دست ميشود ولحم آن زياده ومغز وتخم آن كم وريزه ونوعي سبز مخطط واز اين ثمر آنچه طولاني وكوچك است نازك ولطيف وآنرا نيز شامي ومصري نامند وآنچه بزرك وسبعت مائل باستداره وضخيم ومغز وتخم آن زياده تر وبزركتر آنرا بلدي نامند ونيز در بنكاله نوعي ديكر ميشود اكثر ثمر آن مدور وبعضي اندك طولاني وپوست آن خشن ولحم آن كم وتخم آن زياده ونورس كوچك آن نازك وپختهٔ آن سخت وتخم آن بزرك واين را بهندي لوتن كهيرا نامند در زمستان وتابستان نيز بهم ميرسد وآن دو نوع در كرما ودر همه انواع آن اكثري شيرين وبعضي اندك تلخ ميباشد وجمله انواع آن غليظ تر از قثاء وبعد از رسيدن زرد ومغز آنها ترش ولحم آنها صلب ميكردد وبعض مردم لحم صلب آنرا مانند كل وپخته ميخورند واز كل وغليظ تر وبطيء الهضم تر ونفاخ تر است وبهترين قثد كوچك نازك آنست وبدترين آن متوسط در صغر وكبر وصلب وكرم زدهٔ آن كه بفارسي عوام شفته زده وشفته دارنامند زبون * طبيعت * آن سرد وتر دردوم * افعال وخواص * آن اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن وضماد كردن وماليدن قاش وياكف آن بر پيشاني ونيز استشمام پارهٔ كردهٔ آن يا آب تر وتازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفساني وحيواني واكثر امراض حارهٔ حادهٔ دماغيه ورفع اضحوابي مقيد اعضاء الغذاء والنفض وغيره آشاميدن آن جهت اكثر حميات حارهٔ حاده وتسكين حرارت صفرا وخون والتهاب احشا ودفع تشنكي وتفتيح سدهٔ جكر وادرار بول واخراج حصاة ورفع يرقان وضعفي كه از اسهال حار مفرط بهم رسيده باشد نافع وآشاميدن آب آن تا چهل وپنج مثقال باده درم شكر سليماني يعني نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوي كه در معده وامعا موجود باشد واخلاط محترقهٔ صفراويه وسوداويه وجهت حصيات حارهٔ حاده ويرقان وبدستور آب خيار رسيدهٔ زرد شدهٔ ترش قوت اسهال آن زياده از نارسيدهٔ آن وچون قدري قرنفل را در آب آن بخيسانند يك شبانه روز وياد رجرم آن فرو برند ويكشبانه روز بكذارند پس روز ديكر انشرده بياشامند با ماء العسل جهت نيكوئي رنك رخسار وتفتيح سدد وتحليل رياح غليظه ودفع مواد حارهٔ وخفقان ديكر وزمؤثر ونطول مطبوخ آن مانع تولد قمل ودر حديث است كه آشاميدن آب مطبوخ پوست خيار تازه در آب سه روز متوالي رافع يرقان است وخوردن خيار محرورين را موافق ومضر مبرودين وعصب معده

والیاف آن وخام کنندهٔ غذا ومولد خلط خام ونفخ وقراقر ودرد تهیگاه وچون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود وبا طعام وبعد از آن خوردن خصوص اغذیهٔ غلیظه مانند آش ماست وآش غوره وامثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین ودر مبرودین زبیب وناشتا وعسل ومعاجین حاره مانند کمونی وفلافلی ومغز خیار ناررس الطف وابرد از لحم آن ولحم آن نفاخ وثقیل ودیر هضم ومغز رسیدهٔ ترش آن ابرد وارطب وجهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت والتهاب صفرا وتشنگی وادرار نمودن بول وغیرها انفع وسریع الفساد وضماد مغز وتخم آن جهت التهاب معده واحشا وتحلیل ورم حار وجرب وحصف وشری وخارش بدن ونرمی جلد ورفع خشونت آن وبر پشت زهار رافع احتباس بول وعسر آن وادرار قوی آورد خصوص در اطفال ومغز تلخ آن درین امر اقوی است از شیرین آن وضماد آن بابوره وعسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال ونیم وپوست خشک کردهٔ آن جهت رفع عسر ولادت وسهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حوامل بیوقت وتخم آن سردتر از تخم قثاء واز آن بهتر وبعید التعفن وبا قوت محرکهٔ مواد ساکنه ومدر بول ومخرج صفرای سوخته بادرار وجهت وجع رئه وقرحهٔ آن وحرقة البول وورم کبد وطحال حارین وحمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم وآشامیدن آب برگ آن بقدر سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب وبعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند ودهن الخیار که آب رسیدهٔ زرد آنرا گرفته با روغن کنجد ویا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است وماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل ودر تنور حمام ویا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره وحمیات صفراویهٔ حاده ودق نافع وخوردن خیار نازک با نمک وبا قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده میگذرد ودر آن نمیماند که نفخ نماید ومتعفن گردد بخلاف بی قشر آن وکسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده وجمع آن با شیر زبون وموجب فالج در مبرودین است *

* فصل القاف مع الدال المهملة *

* قدید * بفتح قاف وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال مهمله * ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش وخواه با آفتاب ویا در سایه واز مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شدهٔ لحوم حیوانات بری یا بحری است وبهندی سکاهیرا وسوکتی نامند وبهترین آن از گوشت حیوان نر فربه جوان چرب است وبعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی ولاغری است که در آن حدت وتلخی بهم نرسیده باشد وبعضی گفته گوشت خشک نمک سود است واکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد ویا بی نمک وا جود همه گوشت گوسفند وبز وماهی وخنزیر است برای آکلین مریک واز نمک سود آن که معتدل الملوحت باشد ودر آن حدت وتلخی نباشد * طبیعت آن گرم وخشک تر از غیر آن * افعال وخواص آن جهت ترهل واستسقا وامراض بارده وبلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد ویا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع وآشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست وردی ترین اغذیه ومولد خلط غلیظ سوداوی ومورث بیداری وقولنج ثفلی در معتادین بدان وحکه وجرب یابس وجوششها وگوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند وخشکی آنرا زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش میگردد وبهترین مصلحات آن کشنیز خشک ویا بقول لزجه مانند اسفناخ وبرسرمق ویا چغندر نیز بد نیست با روغن بادام وکنجد تازه وکره وروغن گاو تازه وپیه تازه در محرورین ودارچینی

قديد

وزیره وانیسون وادمان مذکوره درمبرودین وچون عطش وکرب آورد سکنجبین باآب سرد بیاشامند وچون خشکی درحلق وعطش آورد جلاب باآب سرد یا مرقهای چرب بنوشند وخوردن لوزینهٔ چرب ومغز خیار بهترین مصلحات وزائل کنندهٔ فساد آنست واکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه وفساد اخلاط امراض مذکوره است

* فصـــــل القاف مع الراء المهملة *

* قراد * بضم قاف وفتح راء والف ودال مهمله لغت عربیست وآنرا قرد بضم قاف نیز نامند وجمع آن قراد بضم قاف وقردان بکسر قاف نیز آمده وبفارسی کنه وبهندی چچری وکنی وپکن نیز نامند * ماهیت آن حیوانیست کوچک شبیه بدانهٔ بید انجیر وبقدر آن وکوچکتر ازان نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ وشتر بهم میرسد وبیشتر نزدیک بگوش سگ وزیر شکم وبیخ ران شتر میباشد ومی چسپد ببدن آن وبدشواری ازان جدا میگردد ودست ویا ندارد وبدن ودندان مانند زلو میچسپد وخون بدن را میکشد * طبیعت آن قریب بفساس * افعال وخواص آن طلای خون کنهٔ سگ مانع انبات وشعر زائد شعر منقلب است که چون بدان ارکنند بدن آن موضع بمالند دیگر نروید وچون بعد از قطع شعیرهٔ پلک چشم بمالند زائل سازد وچون براشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد قراد

* قراصیا * بفتح قاف وبراء مهمله والف وکسر صاد مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وبضاد معجمه نیز آمده وبسین مهمله بجای صاد وقاراسیا نیز آمده لغت رومی است واهل صقالبه چراسیا واهل مغرب واندلس حب الملوک واهل دمشق نیز قراسیا وبفارسی شیرین آن را کیلاس وترش آنرا آلوبوطی وعوام آلوبالو وآلوبولی والی بالی نیز نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان وسرخ رنگ وبرگ آن نیز سرخ رنگ وشبیه ببرگ درخت زردآلو دربرگ وشاخ وثمر آن کوچک ومدور وبچوبی باریک بلند پیوسته بشاخهٔ آن واکثری آویخته ودو وعدد باهم ودر خامی سبز وعفص ونیم رس آن سرخ وترش ورسیدهٔ آن بنفش ومیخوش یعنی چاشنی دار بااندک تلخی غیر محسوس وتخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب وسفید رنگ ومغز آن سفید وکیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است ولیکن ثمر آن ازان بزرگتر وبعد رسیدن شیرین میگردد واستهٔ آن مانند استهٔ آلو ونیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر وبعد رسیدن عفص میباشد وبهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست * طبیعت آن آنچه خام است سرد وخشک وقابض در اول وآنچه نیم رس وسرخ وترش است سرد وخشک در اول دوم ورسیدهٔ چاشنیدار آن در آخر دوم ورسیدهٔ شیرین آن گرم وتر در آخر اول ودر اول دوم نیز گفته اند وباقوت قابضه * افعال وخواص شیرین آن یعنی کیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت ولزوجتیکه دارد وجهت خشونت حلق وریه نافع ومرانگیزانندهٔ تخمه ومضعف معده ولهذا بالای طعام نباید خورد زیراکه مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد وبطبیعت آن ومصلح آن جوارشات حارهٔ مقویه ومسهل وملین طبع است خصوص چون بادانهٔ آن خورده شود واین هنگام منعظ نیز میباشد وخشک آن قابض وچاشنیدار آن یعنی آلوبالو قاطع عطش ومسکن حدت وحرارت وثوران صفرا وخون وغثیان وقی صفراوی واسهال ومقوی معده وکبد حار وقوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر وتازهٔ آن ودانهٔ آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را زیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده ومثانه وقرحهٔ مجاری بول وادرار حیض مفید وچون مغز دانهٔ آنرا باتمهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل کنند ازاله رادع جراحت مجاری بول ومنقی آن وبول الدم وحرقة البول است وصمغ درد و

نوع آن گرم وخشك وشبيه بصمغ اجاص وجالي ومغري وقاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ ريه ونيكوئي رنگ رخسار وبرانگيختن اشتها وتفتيت حصاة نافع زيرا كه خشونت سينه اگر از يبس باشد تغريهٔ آنرا مينمايد واگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطيع ميكند وجلا ميدهد وجهت سرفهٔ مزمن با آب شور باید که بياشامند مقدار شربت آن يكمثقال واكتحال آن باعث حدت قوت باصره ورافع جرب آن وطلاى آن منقي بشره است *

قراطارغوين * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وكسر راء مهمله وضم غين معجمه وسكون واو وكسر ياء مثناة تحتانيه ونون * ماهيت آن نباتي است باشاخهاى بسيار گرده دار ازيك بيخ روئيده برگ آن شبيه ببرگ گندم وتخم آن شبيه بجاورس وبغايت تند منبت آن زمينهاى سايه وشورهزارها وگفته اند كندم صحرائى است * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن گويند چون مرد وزن هر دو چهلروز ناشتا قدري از آن بمقدار نيم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمايند زن بسرحامله گردد باذن الله تعالى

قراطن * بفتح قاف وراء والف وضم طاء مهمله ونون لغت يوناني است * ماهيت آن ماء العسل ساذج است وصاحب اسرار الطب گفته عسل قليل است كه با آب بسيار ريخته باشند

قراطاط * بفتح قاف وراء والف وطاء مهمله والف وطا لغت تركي است بزبان فرنگي قرقاطارده اسپنه نامند * ماهيت آن ثمر درختي است بقدر فلفلي ودر ترشي شبيه بزرشك در افعال قريب بدان وشايد نوعي از آن باشد واشتباه نموده كسيكه آنرا الزرقال دانسته زيرا كه زرقال اسم فارسي قرانيا است بنون قبل از ياء مثناة تحتانيه وزرقال در حرف الزاى المعجمة مذكور شد

قرة العين * بضم قاف وفتح راء مشدده وها والف ولام وفتح عين مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه ونون لغت عربي است وآنرا جرجير الماء وكرفس الماء نيز نامند جهت مشابهت اين بآن هر دو در طعم ورائحه وبالجمله اسمى مشترك ميان هر دو است وبيوناني ديقورس وسلينون واقوساليوس بمعني كرفس الماء وبسرياني كرقشاد وبرومي سيون وبفارسي كنكر آبي نامند * ماهيت آن نباتي است كه در آبهاى ايستاده واحيانا در جاري نيز ميرويد وقبهٔ آن بيرون از آب وازميان گل آن برآمده ورنگ گل آن زرد وساق وبرگ آن شبيه بكرفس واز برگ كرفس اندك ضعيفتر وگفته اند برگ آن مشرف مائل بتدوير است مانند كرفس وبرساق آن رطوبتي چسپنده بدست وجمعي اجزاى آن از گل وغيره با عطريت وتند طعم وبرگ آنرا اهل شام بسيار ميخورند * طبيعت آن گرم وخشك در آخر دوم * افعال وخواص آن مسخن ومحلل وحابس نزف الدم عضويكه باشد ومدر بول وحيض ومفتت سنگ گرده واعضاء الغذاء والنفض آشاميدن تازه ويا مطبوخ آن جهت تحليل رياح غليظهٔ رديه در معده وامعا وتفتيح سدد وتسخين معده وانهضام طعام وادرار بول وحيض وتفتيت حصاة گرده وسرخ نمودن رنگ رخسار وازالهٔ درد پهلو ويرقان وطحال ومغص وقرحهٔ امعا ونطول طبيخ آن ويا اغتسال بدان جهت تسكين قشعريره ونافض حميات يعني لرز تبها نافع مضر سفل ومصلح آن عناب *

قرد * بكسر قاف وسكون راو دال مهمله لغت عربي است وجمع آن اقراد وقرود وقردة بكسر قاف وفتح راو دال مهملتين وها وقردة بفتح قاف وكسر را آمده وماده آنرا قردة بكسر قاف وسكون راء مهمله وفتح دال وها وبفارسي كپي وبوزينه وميمون وبتركي بيچي وبهندى انچه روى آن سرخ است بندر وانچه روى آن سياه وبدن آن خاكستر برنگ لنگور وهنومان نيز (بين) هرد ودم دارند وانچه روى آن سياه في الجمله شبيه بروى انسان ودست وپا وانگشتان آن دراز است بهرد وپا نيز

راه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی
گویند و این صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول و مثل آن مرد و بسیار موذی نیست و در زیربادات ممالک فرنگ و چین
وغیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی بادم کوتاهی و بعضی بادم بسیار
بلند و بعضی دم آن کرمدار ابلق و پرپشم و برسر دم آن کره بزرگی و بعضی بی کره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام
و نزد اهل سنت سوای مالک رح نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالک رح حلال * ماهیت آن حیوانی است مشهور و خود از
ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفهٔ عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه با انسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند و بدست چیز برابر میدارد و طرب مینماید و خنده
و بازی میکند و احیانا بدو پا راه میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر و انی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه
نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا با و میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان * نقل است که دو میمون هدیه برای
متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل
است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنی و انچه کسی دزدی کرده و یا دردل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم
که بر پارهای کاغذ مطالب و یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بوکرده
نام دزد و یا نام کسیکه چیزرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون
باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کس ندید پس آن میمون را طلبید و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او
همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و برا و سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و روزی
ظریفی در دل قصد کرد که با و مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون آنرا
دید بغضب درآمد و خواست که او را بگزد میمون باز مانع میآمد و فائده نمیکرد. آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون
باز از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرد و بانگشت میان مرد و پای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند و باز
بر و حمله میکرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را
بگیر میداد و از شخصی ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریائیکه زمین آن ریگ بوم
بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و جلد جلد همه بر صورت آن ریگ میریختند تا
آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد با زن انسان
مقاربت مینماید و چون مقاربت نمود موزس بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند * طبیعت آن گرم
و خشک * افعال و خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان
در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میمانند و گفته اند
که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و میترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مختنق
در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میکردند و از اسرار مکتومه است *

* قردمانا * بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قرد مانی و قردامون نیز قردمانا
آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی است و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند * ماهیت آن نباتی

آن شبیه بکرویا است در برگ وگل وثمر مگر آنکه ثمر آن ازان طولانی تر و برگ وبیخ این ازان بزرگتر و شاخ آن بلند تر وخشن تر وگفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است وشاخهای آن متفرق وکج وکم برگ وازبابونه بزرگتر وبیخ آن قوی تر وگل آن سفید مائل بکبودی وریزه وتخم آن دراز باریک شبیه بکرویا وازان دراز تر باتندی وتلخی ونوع بری کرویا است ومستعمل تخم آنست وبهترین آن ارمنی تازه تند طعم ورائحه بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود منبت آن میان سیل وآبها وکوهسارها وسنگلاخهای بلاد عرب وارمنیه وهند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن ومسرخ کنندهٔ بشره وگذارندهٔ اخلاط لزجه ومقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن با آب جهت فالج وصرع واسترخا وعرق النسا ووجع ورک بلغمی وکوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیهٔ سینه وتصفیهٔ صوت وسرفهٔ کهنه وربو اعضاء الغذاء والنفض جهت تحلیل ریاح غلیظه وفواق وسدهٔ جگر وسپرز وقولنج ومغص وقتل اقسام کرم معده وامعا وحب القرع وجهت دردگرده وعسر البول وسموم باردهٔ حیوانیه مانند عقرب وغیرها با شراب وبا پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة وبا سرکه جهت عسر البول رطوبی وحمول وبخور آن قاتل جنین وطلای آن با سرکه رافع جرب وحکه وسعفه وقوبا وکلف وبرش مضر سپرز مصلح آن افتیمون وانیسون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر با حرمل ومشکطرامشیع وحرف نیز گفته اند

قرصعنه

* قرصعنه * بفتح قاف وراوسکون صاد مهمله وفتح عین مهمله ونون وها لغت عربی است وحافظ النحل نیز نامند واهل شام شوکهٔ ابراهیم وشجرهٔ ابراهیم نیز وبفرنگی ارینجیم گویند * ماهیت آن نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین وازمیان برگها ساقی روئیده گردد بقدر یکشبر وزیاده بران وبرگ بعضی مائل بسفیدی وبعضی بسیار سفید وخار بعضی سبز وبعضی سفید وبعضی ازرق بیخ مجموع خشبو وبعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت وتلخی کمی وبعضی شیرین وبعضی اندک صلب وبعضی نازک منبت آن جبال قدس وافریقیه وبلاد عرب وفارس ابوالعباس حافظ اندلسی نوشته که درجبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که اشخیص نامند وخشن وازرق باساقهای بسیار انبوه دیدم در اطراف آنها خارها وگل آن سفید وبیخ آن ضخیم ولحیم وطعم آن شیرین با اندک تندی میشود واما آنچه در افریقیه وبلاد غرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت وغیر خشن وخار آن انبوه املس وبسیار سبز وساق آن بقدر یکذرع وبر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد وبیخ آن طولانی وراست برنگ بیخ سوسن بری واین قسم قویتر ازقسم اول ودرکیفیت ورائحه شبیه بخسک واین را بردرخانها برای گریزانیدن مگس میآویزند ونوعی برگ آن مائل باستداره وبریده وبیخ آن طویل متوسط درغلظت ورقت وسفید وساق وگل آن نیز سفید ونوعی برگ آن ملصق برزمین ومستدیر بشکل دینار وساق آن یکعدد وبقدر یکذرع وزیاده نیز وگرد ار وخار نازک وخار آن مائل بزرقت وبیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه وباطن آن سفید وبیخ آنرا مغشوش به بهمن مینمایند وبدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن ازان بسیار پهن تر است وآنرا نفاخ الجبال نامند ونیز ابوالعباس گفته که دیدم من درجبل قبر لوط علیه السلام ونوع قرصعنهٔ سفیدی که ساق آن خشن واوراق آن بسیار وخار آن تیز وجمهٔ آن بزرگتر وضخیم تر ازنوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی مجدب الورق مفرد الساق قوی الحرارة و درقدس ونواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند ونوعی نیز که درساحل دریا میشود برگ آن عریض تر وسفید تر وبیخ آن سست نازک وشیرین تر ازان نوع وقلیل الخشونت اقرب بملاست وریشهای آن شیرین با اندک حرافت واین نوع

جهت تهیج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ
نوعی از قرصعنهٔ سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای
بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرهها در حوالی کره آن برگها و بر تضاعیف
و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنهٔ ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را
قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است
برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میکردد و بر اطراف
آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و مدور و شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض
بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند
آنچه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یکشبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی
و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر
الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است پخته
میخورند و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقولند بکراست و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است
رانطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع
بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی
زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن
سفید و سر گل آن مائل بسرخی و پرگره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بد رازی سه گز
بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل میل ارند آنرا خار خسک گویند و بشیراز عه شوه و در صحراهای شیراز بسیار
بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن
مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق کرهها و خارها در حوالی کرههای و گلش سفید
و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه زا نامند و در افعال مانند مسدس است و
قسم دوم را برگش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر
از اول است و قسم سوم را برگ مائل باستدارة و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض
و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بیهمن سفید
و قسم پنجم که از اقسام قرصعنهٔ بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبهٔ آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنهٔ
جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از
انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سمت و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری
انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنهٔ مسدس و در مازندران رولنگ
و در تنکابن ششکاک گویند و کوبا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین صمغ آن * طبیعت مطلق آن
در آخر اول گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی

وبانوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با عسل آن سداب جهت اوجاع شراسیف وبتنهائی جهت درد پهلو
وسینه مجرب اعضاء الغذاء والنفس نیز آشامیدن آب طبیخ آن باشکر جهت تسکین اورام وبثور وتحلیل جراحات
ودبیلات باطنیه وضماد ومت آن مخرج اخلاط محترقه وفاسده از بدن وتحلیل ریاح ونفخ وادرار بول وحیض وشیر
وعرق وتفتیت حصاة ورفع مغص وبا شراب جهت درد جگر امتلائی ویکدرم آن بایکدرم تخم جزر جهت ادرار حیض
وبغایت محرک باه ومربای بیخ تازهٔ نرم آن خوشبو کنندهٔ جشا ومحرک باه ومنعظ وعصارهٔ آن مدر حیض ودافع مغص
السموم باشراب جهت نهش هوام خصوص عقرب وسموم قتاله وخوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر وتازهٔ نرم است بهترین
بقول است ومولد خلط ردی نیست ومحلل بلغم رقیق در معده وامعا است وگاه آنرا باآب ونمك پرورده مینمایند ودستور
خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام وباآرد جو وآب برگ کاسنی تازه محلل اورام وقروح رطبه در ساق پا که
آب ازان جاری باشد وداء الفیل در ابتدا وتعلیق آن بر در خانه گریزانندهٔ ذباب ازانخانه وبر اورام خارجیه محلل آنست
قرطاس * قرطاس * بکسر قاف وبضم آن نیز وبفتح دال وآمده وسکون را وفتح طاء مهمله والف وسین مهمله لغت عربی است
وقرطس طعفرو کاغذ نیز وبفارسی نیز بکاغذ مشهوراست بسریانی کرطیسا ومحرق آنرا برومی خرتین کامنین وبیونانی
سنجامیقورنا مند جمع آن قراطیس وقرطس آمده * ماهیت آن معروف است ودر اکثر بلاد میسازند وهرجا از چیزی
وبران کتب ومکاتیب ودفاتر وغیرها مینگارند وبهترین آن خانبالغی است خواه قسم مشهور وبا بریشمی وبا قسم پنبه پس
دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس اکلیسری پس پتنه وائی بنگالی نیز قسم اعلای آن
پس رنك پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن واز مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که
بزبان اهل مصر غافیرنا مند میسازند وبهترین آن آنست که سفید باشد وانطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی
واصول بشنین میسازند تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق
بردی ولعاب بشنین است وبردی را بفارسی پیرزنا مند ودر حرف الباء مع الراء ذکریافت * طبیعت آن سرد در
اول وخشك در دوم وانطاکی گرم وخشك در دوم گفته * افعال وخواص آن اعضاء الرأس نفوخ آن خصوص محرق
آن حابس رعاف وبخور آن جهت زکام وسنون آن حابس سیلان خون از لثه ومستحکم کنندهٔ آن وطلای آن جهت سعفه
وسرطان واکتحال آن جهت بیاض ودمعه وقرحهٔ چشم اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری
پخته جهت قروح ریه وحبس الدم ازسینه ومعده با ادویهٔ مناسبه قابضه وقروح امعا وبدستور احتقان بدان وآشامیدن نقوع آن
درسرکه وآب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال الجروح والقروح ذرور آن مجفف قروح رطبهٔ رسته
وغیر رسته وزخمیکه در پا از موزه بهم رسد وملحم آنها وپیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آلوده ملحم آن وچون
باآب ترکنند ودر حال رطوبت آن کتانی رابآن بپیچند وبگذارند تا خشك شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آنرا
بسبب منتفخ شدن کشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است
قرط * قرط * بضم قاف وسکون را وطاء مهملهٔ مثلثه لغت عربی است بفارسی شبدر وشبدار وبا صفهانی شود رو تمر
آن را رسین نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه برطبه واز ان شیرین تر وبرگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی
است که در مصر میروید شبیه برطبه ونوعی ازانست درخت آن عظیم وبرگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط ودر مصر زراعت

مینماید برای فربهی ابدان وثمر آنرا رهیم نامند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن آشامیدن تر وتازهٔ آن مسهل وخشک آن حابس وآشامیدن آب تر وتازهٔ آن یا طبیخ خشک آن با شکر ویا انجیر ویا عسل جهت سرفه وخشونت سینه نافع

* قرطم * بضم قاف وسکون را وضم طاء مهملهٔ مثناه وميم وبکسر قاف ورا وبکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است وآنرا حب العصفر وبزر الاحریض وبفارسی خسکدانه وتخم کافشه وبگیلانی تخم کاجره وتخم کازیره وبهندی کر وکسمبه کا بیج نیز وبسریانی کشنی وبرومی قنطادرس وبیونانی اطرقطوس وديسقوريدوس فیقس نامید وبری آنرا فنیقس اغریون یعنی اصفر بری وبری وبستانی میباشد * ماهیت بستانی آن دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی وتربیع وپوست ومغز آن سفید با دسومت وچون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی ومغز آن بزردی پس بسیاهی ولزوجت مینماید ودر غلافی زیر گل آن و در هر غلافی هفت وهشت دانه ونبات آن تا یک ذرع خاردار وبرگ آن بلند وبا شرفهای بسیار ریزه وبالای برگ آن عریضتر از پائین آن وبر بندها ومواضع شاخها وبر شاخها نیز رسته وساق وشاخهای آن در خامی سبز رنگ وبعد از رسیدن سفید میگردد وگل آن خاردار وسرخ رنگ وصاحب اختیارات قرطم بری را طریفان گفته وبعضی گفته اند طریفان حب آنست نه نبات آن وشیخ الرئیس شیر آن دانسته ودر حروف الطاء مع الراء مذکور شد وبالجمله بهترین آن سفید بستانی تازهٔ سنگین بالیدهٔ آنست ووجه ذکر آن علیحده از احریض جلالت وعظم نفع آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک با قوت مسهله * افعال وخواص آن قلیل الغذا ومسهل ومخرج بلغم رقیق واخلاط محترقه ومحلل ریاح چون پنج درم آنرا کوبیده وشیره گرفته با فانید ویا شکر سرخ ویا عسل بیاشامند ونیز چون ده درم آنرا بکوبند ودر نیم رطل آب بجوشانند وبمالند وصاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند وایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ وقسط از هریک نیم مثقال ونطرون وانیسون را از هریک یکمثقال داخل کنند ویا انجیر خشک وعسل بسرشند ومقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند وبدستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام وانیسون ونطرون بوزن مزبور با عسل وشیرهٔ انجیر بقوام آورند وشب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء الجبن مصنوع از آن که افتیمون را در صره بسته در آن انداخته ویا بمالند تا قوت آن در آن برآید وبنوشند وبالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا ووسواس وتوحش وخفقان وجذام وجرب وحکه واکثر امراض سوداویه مؤثر وبدستور آشامیدن لبن منجمد از شیرهٔ آن واندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن شیرهٔ آن با آب انجیر خیسانیده وبا فانید وبا عسل منقی سینه وصاف کنندهٔ آواز ومنضج نزلات واکثر امراض باردهٔ صدریه ومقوی باه وزیاده کنندهٔ منی ونیکو کنندهٔ رنگ رخسار ودافع ریاح ومحلل آنها است وچون داخل مزورات ماشیه وحمصیه نمایند نضج وتحلیل واسهال بلغم خام ومواد محترقه نماید وآشامیدن ده درم شیرهٔ آن با فانید ویا شکر سرخ ویا عسل جهت استسقای زقی ولحمی نافع وبا اندک نمک هندی ادرار آن قویتر وانفع وخوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر ومعتادین قولنج را ارفق وآشامیدن شیرهٔ آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده وآن از جملهٔ ادویه است که هر خلط منجمد را میگدازد وهر خلط رقیق را منجمد میگرداند ولهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده * مضر معده * مصلح آن انیسون وشیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم وازان زیاده مضر وغیر مجوز بدل آن حبة الخضراء وگفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد ونیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید ودهن آن قریب بدهن انجره است وضعیف تر از آن ومنجمد کنندهٔ

چيروجلا كنند ؛ ماهيت آن از جنسيت ردمن بستاني آن مسهل بطن است * قرطم برى را بيوناني اطريطوس نامند ونبات
آن بلندتر وبرك آن طولاني تر از بستاني ودرين شاخها رسته وباقي شاخها خالي وبيبرك وسفيد رنيز درين شاخهاى آن پنج
مدد خار وگل آن زرد وتخم آن شبيه بتخم بستاني * طبيعت آن درد وم گرم ود رسوم خشك * افعال وخواص آن
آشاميدن برك وثمر آن بقدر يك مثقال با نيم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفيد وگفته اند چون ملسوع برك
وياثمر آن را دردهان نگاه دارد مادام كه درد هان اوست احساس تالم سم نكند وچون بيندازد باز عود كند *

* قرطمان * بضم قاف وسكون را وضم طاء مهملهٔ مشاله وفتح ميم والف ونون معرب مرطمان فارسي است وگفته اند كه
جلبان است * ماهيت آن ابوحنيفهٔ دينورى اسم درختي دانسته شبيه بدرخت چنار ودر ساحل عمان يافت ميشود
وبرك وشاخ آن خوشبو است * افعال وخواص آن آشاميدن خشك آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفيد دانسته
اند ومرطمان درحرف الميم انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد *

* قرظ * بفتح قاف وسكون را وظاء معجمهٔ مشاله بعضى گفته معرب كرت فارسي است وبفارسى بزغند وبسرياني خجفر
وميثا وبيوناني عوصمودون وبهندى كيكر وبمصرى سنط بطاى مهمله وبظاء معجمه نيز وصنط بضاد وطاء مهملتين ودرميان هردو
نون نيز نامند * ماهيت آن گفته اند ثمر نوعى از ام غيلان است كه اقاقيا عصارهٔ آن وصمغ عربي صمغ آنست ودرخت
آن خاردار وبعضي برك سلم وبعضي ثمر سنط دانسته اند وساق درخت آن قوى وچوب آن صلب وچون كهنه گردد سياه
رنك برنك سيسم وآبنوس ميگردد باندك سفيدى واهل هند وبنگاله پايهٔ كرد ونيا وزته وكادى وچكر دازان ميسازند براى
صلابت آن وشاخها وچوبهاى آن غير مستوى وتخم آن بقدر دانهٔ تمرهندى وازان كوچكتر ودرخامى سبز وبعد از رسيدن
سرخ ميگردد ودرغلافي مانند تمرهندى وازان نازكتر ومانند لوبيا وگل آن سفيد وبعضي زرد ودر هند زرد ميباشد وخوشبو
از برك وثمر آن دباغت اديم وپوست حيوانات مينمايند وآنرا جلود القرظ مينامند وبهترين عصارهٔ آن يعني اقاقيا آنست
كه از ثمر خام آن اخذ نموده درسايه خشك كرده باشند وبيان آن مفصل در اقاقيا درحرف الالف مع القاف مذكور شد * طبيعت
جميع اجزاى شجر آن سرد وخشك وباقوت قابضه * افعال وخواص آن مسواك بچوب بيخ آن وسنون سائيدهٔ
آن جالي دندان ومستحكم كنندهٔ آن ونيكو كنندهٔ رنك رخسار وآشاميدن آب طبيخ برك وخار آن حابس اسهال وبخور آن
مستحكم كنندهٔ اعصاب مسترخيه ورافع درد آن وضماد برك تازهٔ آن جهت التيام جروح عظيمهٔ رطبه نافع *

* قرع * بفتح قاف وسكون را وعين مهمله وبفتح را نيز آمده لغت عربي است ونيز بعربي دباء وبفارسي كدو وبهندى نيز
مشهور بدان است وبتركي قباق وبسرياني قراء وبرومى فلوفرنيا وبيوناني قروقانا منند ويسقوريدوس قلوفيا نامند *
* ماهيت آن ثمر نباتي است كه آنرا يقطين نامند وبيارود اروبرمچا وبر خود بر زمين ودر ديوار نيز پهن ميشود وبرك وشاخ
آن بزرگتر وقويتر از خيار وخشن ومزغب تر از آن وبيخ آن باريك وبلند واندك شيرين ومسكر ومطلقا آن دو نوع است شيرين
وتلخ وثمر تلخ آن كوچكتر وبفارسى كدوى تلخ وبهندى تونبرى نامند وگفته اند دو نوع است سبز ورومى وشيرين آن اصناف است
صنفى مدور وصنفى طولاني تا بيك ذرع زياده هم شنيده شده وقطر آن از يك شبر هم كمتر تا بيكشبر واين مخصوص ببلاد هند وبنگاله
است وصنفى كوچك بقدر نارنجي وامرودى بسيار بزرگ وبشكل آن واين مخصوص ببلاد دكهن وهندوستان است وبسيار نازك
ولذيذ ميباشد وبهندى دهيندس نامند وازهمه اصناف بهتر ولطيفتر ونازكتر وصنفى بسيار بزرگ صراحي شكل ودر پوست

آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل گندم و یا برنج میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جای
دیگر باین بزرگی نمی شود و در هندوستان می برند تا صد روپیه فروخته میشود و از ین طنبور میسازند هرقدر که بزرگ
باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلند تر میشود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با زهومت و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله
است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پیته و به بنگالی کوندرو نامند شیرینی و مربای این خوب میشود
و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن
در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخرنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه
و بفارسی کدو مکه و بهندی کدیمه نامند و بهترین همهٔ آن سفید نازک تازهٔ شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در
بزرگی و کوچکی باشد * **طبیعت آن** مطلقا سرد و تر در دوم * **افعال و خواص آن** مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول
و ملین بطن و زائل کنندهٔ یرقان و خلفهٔ مزمنه و حمیات حاده و خوردن پختهٔ آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان
و صفراوی و مولد خلط صالح تفه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب
موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون بانواع که مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل
گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط
صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند ولیکن ضرر آن برای
صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شیء مالح
مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هرچیز مستحیل بخلط مناسب آن * **اعضاء الراس** قطور و نشوق یا رشتن آب افشردهٔ خام
آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره
و بیخوابی و ضماد سائیدهٔ آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بیخوابی
و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین
و غرغره و مضمضهٔ آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط
آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازهٔ منعقد که هنوز گل آن
نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن
و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمرهندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون
و رمد یکه از بخارات معده باشد * **اعضاء الصدر** آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در
روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد * **اعضاء الغذاء و النفض** مطبوخ آن
مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب مستی و ارخای معده
و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر
ثلث رطل یا دو ثلث رطل و با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیارشنبر و ترنجبین و بنفشه
مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمرهندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و کرده
جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

باده درم شکر یا شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین حرارت معده وکبد وقلب وحمیات حادهٔ دقیه وغیرها واکثر امراض
حارهٔ حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هرچند ماء القرع نافع است از جهتی که مضر است از جهت آنکه مدر
است ومطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حادهٔ صفراویه وکسر حدت صفرا وخون واکثر امراض حارهٔ حاده ونیز
باعث سرعت خروج آنست از معده وبا گوشت باعث سرعت ونیکوئی هضم آن وبا مزورات ماشیه وحمصیه با روغن بادام
بجهت سرفه وترطیب دماغ وبدن وتسکین حرارت جگر وتپهای حاره وآشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه ویا
با مغز تخم آن جهت رفع غشی وتپهای حاره وغشیه ورفع سمیت اخلاط سمیه بیعدیل وضماد آن بر معده وکبد وکرده واحشا
مسکن حرارت والتهاب آنها وآشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر ونزف الدم احشا وبالجمله اقسام قرع جهت محرور
المزاجان صفراوی ودموی وجوانان وبلدان حاره نافع ومضر مخالف آنها ومولد قولنج ونفخ وثقل در معده ومسقط
اشتها ومولد بلغم ومواد بلغمی وسودای احتراقی از بلغم ومطبوخ تراشهٔ آن باماست که کدو ماست وهندی رایته نامند
چون با خردل وعنبر وفلفل ونمک ونعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق ومحرور المزاجان را احتیاج بدانها
بدون نمک واندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن وآشامیدن ماء العسل وعود هندی وقرنفل وزیره وسعد ونعناع
وجوارشات حارهٔ عطره وپختن آن با روغن وداخل کردن فلفل وخردل وآبکامه واشیای حارهٔ دیگر ونمک در مبرودین
ودر محرورین صفراوی مزاجان آب غوره وانار وسرکه وامثال اینها ومربای آن که میسر نامند باشکر ویا عسل معتدل
ترین مربیات ولذیذ ومقوی دماغ ومولد خون صالح ودافع مواد سوداویه وامراض حادث از آن وسریع الهضم اگر در معده
بلغم بسیار نباشد والا مستحیل بدان میگردد وعسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری ومخلل آن ملطف
وهاضم ومسکن حدت صفرا وخون خصوص چاشنیدار آن موافق محرور المزاجان ومضر مبرودین القروح والجروح
ذرور پوست خشک سوختهٔ آن جهت قطع نزف الدم جراحات ورفع اکلهٔ زخمها وزخم ذکر واعضای یابس المزاج وباروغن
گل وتازه جهت سوختگی آتش وبا سرکه جهت بهق وبدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش وبادام الاخوین
نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره واورام حاره * وروغن آن که آب تازهٔ لحم ومغز جوف آنرا گرفته با ربع
وزن آن روغن کنجد ویا روغن بنفشه وبادام وقدر مضاعف ویا غیر آن طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند مانند
روغن بنفشه ونیلوفر است * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مرطب بدن ودماغ ورافع یبوست آن
ومنوم وجهت مالیخولیا وسهر مفرط وتشنج یابس ودرد گوش حار وسرفهٔ حار ودق وتلیین طلاءً شربا وسعوطا وتقطیرا و
تمریخا نافع وچون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده وخام باشد ومجموع آنرا از لحم وشحم
وتخم با پیه گردهٔ بز بکوبند وبجوشانند تا خوب مهرا شود وبگذارند تا سرد شود وچربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال
از ترطیب وتبرید وغیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند وچون سر کدو را ببرید در جوف آن خبث
الحدید برنمایند وسر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند وبعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند وبر مو خضاب
کنند خضاب نیکواست * ومغز تخم کدو * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول تر وباقوت مسکنهٔ اخلاط متحرکه
* افعال وخواص آن مسمن بدن وجهت رفع خشونت سینه ونفث الدم ریه وسرفهٔ حار وتشنگی وتپهای حاره وقرحهٔ
امعا ومثانه حادث از اخلاط حاد ولاغری گرده وحرقت البول وامثال اینها نافع وروغن تخم آن جهت رفع یبوست

دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی بیعدیل شربا و تطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضمادا روغن مغز تخم
آن کل وی شیرین با دم الاخوین نرم سوده ویا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و گوشهٔ دهان و بنا گوش و
منا اکبر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا رد من القرع
و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

قرع المر

* قرع المر * یعنی کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند * ماهیت آن در نبات شبیه ببیار و کدوی شیرین و ثمر آن از آن
کوچکتر * طبیعت آن بسیار گرم و خشک و سمی * افعال و خواص آن مقدار قلیلی از آن مقیی قوی و قی فرمودن
بآن جهت ضیق النفس بارد رطب قدیم و سرفهٔ رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض
رطوبی دماغی نافع و بیخ آن که بهندی بکهمه نامند گرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضمادا مفردا
یا مرکبا با ادویهٔ مناسبه و گویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن پردهٔ که مانند پردهٔ عنکبوت میباشد
برآورده نرم سوده اندکی از آن را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض
دماغی و رطوبی نافع باخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم *

قرفة الدارچینی

* قرفة الدارچینی * بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و ما لغت عربی است بمعنی پوست درخت مطلقا و مرادا طبا
پوست درخت خاص است و بیونانی فنیفیطراس و بسریانی ضروا فوروبرومی فیرفیطوسنین و بهندی تج نامند * ماهیت آن
انچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیرهٔ سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی
و پوست آن خشن تر و اصناف میباشد بعضی برنگ دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مایل بزردی و سفیدی با خطوط
و بعضی رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحهٔ دارچینی و این را قرفة
الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیرهٔ آنست که با حدت و خوشبو باشد
و بسیار کهنه نباشد شده نباشد و زبون ترین همه کمرنگ اغبر کریه الرائحهٔ آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت * طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیفتر از آن
و بعضی از آن قویتر دانسته اند * افعال و خواص آن مقوی اعضای باطنی اعضاء الراس والعصب جهت فالج و لقوه
و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و در این فعل اقوی از دارچینی گفته اند
الاورام والقروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است *

قرقمان

* قرقمان * بکسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند
تاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و مقدسی حجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیزی است کرم
خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقدا است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص
آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان
و ضماد آن با مرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع *

قرقومغما

* قرقومغما * بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوثما نیز آمده لغت
یونانی است * ماهیت آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقوز عفران است و مغما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن

خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد وچون بخایند بدندان بچسپد ودندان را رنگین کند وچون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران نماید وانطاکی دهن زعفران دانسته * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن منضج ومسخن ومقوی اعصاب ومحلل صلابات ومدر بول واکتحال آن جالی آثار ورادع ظلمت چشم ومقوی روح باصره است

* قرمز * بکسر قاف وسکون را وکسر میم وزای معجمه لغت رومی است وگفته اند لغت ترکی است وبعربی دود الصباغین وصبغ ارمنی نیز وقفر وبفارسی کرم رنگرزان وکرم رنگ وبیونانی انیقروس وبسریانی اغنیوس نامند ودیسقوریدوس دررابعه قفیس نامیده * ماهیت آن حیوانی است کوچک که در برگ های اشجار خصوص درخت جید ار بهم میرسد وتابقدر دانه عدسی بزرگ میشود وسرخ وهرچند بزرگ میشود سرخ ترمیگردد وگویند شبنمی است که بربرگ بعض اشجار می نشیند وچیزی شبیه بدانه عدسی برسر آن برآمدگی مثل سرحیوانی وآهسته آهسته بزرگتر میشود تا بقدر دانه نخود می مستدیر ومانند حیوانی پرنده میگردد که گویا مستعد طیران آمد پس شگافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ برمی آید وهرچند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد وآنرا باشراب میکشند بنوعی خاص وطمع مینمایند یا شراب یا آب ورنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب ورنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی وکتابت ورنگ ابریشم وپشم بکار میبرند زیرا جزو آن ده جز وحریر ویا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ میکرده اند ورنگ کتان وریسمان پنبه بدان خوب نمیشود وگویند دو قسم میباشد خمری وغیرخمری خمری آنست که آنرا درشراب میکشند وبالیده وخوش رنگ میباشد ویکدانه آنرا چون درآب بمالند بزودی آب را خوش رنگ میکرده اند بخلاف غیرخمری وبهترین الوان احمر است وازان بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته وخوش نما وبراق میباشد خصوص که برطلا بنویسند وابریشم وپشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد وبهترین آن تازهٔ بسیار سرخ آنست که از قبرس وبلاد ارمن آورند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن باقوت قابضه وحابس دم اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یکهفته هر روز یکمرتبه با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند وبا سرکه جهت منع حمل وذرور آن مجفف بواسیر الجروح والامراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق والتیام جراحات عظیمه وبدستور با سرکه ونیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء وجراحات اعصاب خاصة وسائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینة نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات ونیکوئی رد رازی موی ومانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم وتعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ موثر *

* قرن * بفتح قاف وسکون را ونون لغت عربی است بسریانی قرنه وبفارسی سرون وشاخ حیوان وبهندی سینگهه نامند * ماهیت آن معروف است وآن بمنزلهٔ سلاح وحربه است برای دفع موذی از خود در اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو وبز ومیش وآهو را میباشد ونوع نر را بزرگتر وبلند تر از نوع ماده ومادهٔ تکون آن بیشتر وغلیظتر از مادهٔ موی است وجمع آن قرون آمده * طبیعت مطلق آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص آن مجفف وقابض مانند ملح مغسول واکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی وبواسیر اعضاء الغذاء والنفض جهت استرخای معده ونشف رطوبات آن وبرقان وذوسنطاریا نافع ودستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت وقرن هرحیوانی درطی ذکر آن حیوان بیان شد وقرن ایل را بسریانی قرنا ریلا وبیونانی سمغوریا وبرومی سمغوریس وبفارسی سرگاو کوهی وشاخ گوزن نر وبهندی باره سینگهه گویند وبهترین آن ماخوذ از ایل پیر است

رنیز ترن ایل را با صطلاح اهل بالغة ازبلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرتمن کویند وقرتمن مذکور شد ونیز ترن بقول انطاکي اسم درختي است بقدر آزاد درخت وآنرا ثمری است بقدر زیتون وسرخ پس سیاه میکردد * افعال وخواص ان جهت رفع اسهال وقروح نافع وخاکستر برک آن جالی آثار وچون بکیرند ثمر آن را در حال خامي که سبز باشد وسرخ نکشته وسائیده بر اورام وقروح کذارند بزودی زائل سازد *

* قرنفل * بفتح قاف ورا وسکون نون وضم فا ولام وقرنفول نیز وبیونانی غرنیواس وبرومی قرنفلون وبفارسي میخك وبهندی لونک وبانکریزی کلوف نامند * در ماهیت ان اقوال بسیار است انچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختي است که درجزیرۀ ازجزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه وبتاویه نیز نامند بهم میرسد ودر جای دیکر نمیشود وبالفعل آن جزیره درتصرف ولندیس است که فرقۀ از نصاری است ودرخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار وشاخهای آن باریک وبلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلي نامند وبلند شده بازبسوی زمین میل کرده وبرک آن شبیه ببرک انار وازان بزرك تر وثمر آن که قرنفل است باریك بلند ازبند انکشتی کوتاه تر واندك پهن وسر آن مشرف وبرسر آن قبۀ بشکل حباب وچون خشك کشت دربستها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبۀ آن جدا میکردد وآنرا نرو ماده میباشد نر آن بزرک تر واغبر وکمرنک وکم بووکم طعم تر ازماده وماده آن کوچکتر ودرصفات مذکوره اقوی وبهتر ومستعمل مادۀ تازۀ خوشبوی قوی الرائحۀ تند طعم مائل بشیرینی تیره رنك بالیدۀ آنست که درخائیدن وکوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم کردد وخشبیت نداشته باشد وانچه بخلاف این اوصاف باشد زبون * طبیعت ان در سوم کرم وخشك * افعال وخواص ان باقوت تریاقیت وتفریح اعضاء الراس مقوی ارواح واعضای رئیسۀ باطنیه وحافظ آنها وجهت تقویت دماغ وذهن وفکر ورفع صداع بارد رطب وفالج ولقوه ونزلات متوالیه وسکته وتفتیح سدد دماغی وسائر امراض باردۀ رطبۀ سوداویۀ دماغیه وعصبانیه نافع وسوداوی مزاجان وکسیکه درمزاج اوسودا غالب باشد شربا وسعوطا ونفوخا وطلاء وضمادا بتنهائي ویا باادویۀ مناسبه وجهت تقویت لثه ودرد دندان بارد ورفع بدبوی دهان وباعث طیب نکهت مضغا واکتحال آن جهت تقویت باصره ورفع سبل وغشاوه ونیز خوردن آن جهت امراض مذکورۀ عین اعضاء الصدر جهت سرفۀ باردرطب وضیق النفس کهنۀ رطوبي وخفقان بارد ووحشت وخوف ووسواس ومورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده وقوت هاضمه وامعاوکبد وکردۀ باردوطحال وباه ورحم ومسخن ورافع امراض باردۀ اعضای مذکوره وقئ وغثیان وفواق وجشا وتحلیل ریاح غلیظۀ حاصله ازاغذیۀ لزجۀ غلیظه واستسقای لحمي وتقطیرالبول وسلس آن وعلل بلغمي وسوداوی وزلق الامعاء رطوبي وامراض باردۀ رحم شربا وفرزجۀ آشامیدن نیم درم آن باشیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه ومداومت بیك درم آن دروقت طهر پاکي ازحیض باعث حمل وتسخین رحم وفرزوبردن یکعدد نر آن هر روز باعث عدم حمل وطلاوضماد مادۀ آن بریش شرجهت امراض باردۀ دماغیۀ مذکوره وبرا وجاع بارده مسکن آنها وبراورام بارده محلل آنها وضماد ممضوغ آن باآب دهان برا حلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین وکویند مضر کرده واصلح آن صمغ عربي مقدار شربت آن تایکمثقال بدل آن بوزن آن دارچیني ونصف آن بسباسه است ونیم وزن آن فرنجمشك ونیم وزن آن خولنجان وبوزن آن نیزخولنجان کفته اند وعرق آن درجمیع افعال قائم مقام خمر است که بکیرند یك جزو آنرا ونرم بسایند وازمویك برک کل سرخ وبرک کاوزبان نرم سوده یک ونیم جزو وبرک تانبول نیم کوفته بیخته نیم جزو ودمه را

درگلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند وبقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح وتقویت اعضای ظاهره وباطنه ومعده وکبد ومانعه ودفع ریاح وسموم وتفتیح سدد وتعدیل اخلاط واستسقا وسائر امراض بارده بعدیل وشراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انارین ویک جزو عسل مصفی در شیشه کنند وسر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند وبعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند ازخمر بمراتب قویتر گفته اند واگر آنرا با شکر بقوام آورند وشربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند وجوارش ودهن وشراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

قرنفل بستانی

* قرنفل بستانی * ماهیت آن برگ فرنجمشک است وبهندی انبل ورام تلسی نیز نامند ودر فرنجمشک ذکر یافت نوعرق آن مانند عرق قرنفل است درطعم ورائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را برقنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل درعطریت ورائحه *

قرنفل شامی

* قرنفل شامی * قرنفلیه است لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع وخشن وبا شعبها وبرگ آن شبیه ببرگ لیلاب وببرگ بنفشه وگل آن بنفش مائل بسفیدی وخوشبو شبیه ببوی قرنفل وبیخ آن شبیه بخربق سیاه ودر ربو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک وبا باد روح یکجا میروید * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس وغیرها آشامیدن آن جهت صرع وبدستور ضماد برگ آن جهت صرع وورم ریحی ورطوبی وابتدای غرب وورم پستان وتحلیل انجماد شیر در ان وبوئیدن گل آن جهت زکام وآشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس وسرفه رطوبی وعسر البول وجلوس درطبیخ آن جهت احتباس حیض وآشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض واسقاط جنین وباشراب جهت لسع هوام وضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا وچون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین وتمریخ بدان جهت کزاز ولرز حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است *

قرون السنبل

* قرون السنبل * بضم قاف وراء وسکون واو وضم نون والف ولام وضم سین مهمله وسکون نون وضم باء موحده ولام * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود وقتال است وبعضی گفته که درریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود وبعضی بیخ خانق النمر وبعضی بیخ شوکران دانسته اند وبعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش وسمی وبعضی گفته اند نوعی از بیش است واصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است وبهندی آنرا سینگهیا نامند ودر حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت وآن سیاه رنگ باریک واز سعد باریکتر ودرازتر ویا درنشد کی وبعضی سفید رنگ نیز میباشد * طبیعت آن در چهارم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه وتحلیل اورام صلبه بارده وتدهین روغنی که در ان جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره وضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید وربع درم آن کشنده است باختلاط عقل وبول الدم وسیاهی زبان وسائر امراض سرسام ومداوای آن قی فرمودن وآشامیدن کافور مقدار بسیاری تا بیکدرم وتا یک مثقال هم با گلاب وشیره تخم خرفه مقشر با برف ویخ سرد کرده یا جلاب وقرص کافور با دوغ ماست گاوی وضماد نمودن اضمده بارده بر قلب وکبد مانند صندل وکافور با گلاب وآب برگ بید وامثال اینها وآشامیدن شیر تازه دوشیده وسویق سیب ترش وجو مغسول با جلاب سرد کرده وآشامیدن آب انار ترش وآب هندوانه وماء القرع وماء الخیار ولعاب بهدانه وبزرقطونا سرد کرده با جلاب ومانند اینها

قریس * قریس * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله * ماهیت آن بعض گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتیکه باشد از ماهی وغیر آن

قریص * قریص * بفتح قاف وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وصاد مهمله * ماهیت آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی وبزغاله وجوجهٔ مرغ و پاچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه وترشی ها ومیوه های تازه وخشک وادویهٔ طیبة الرائحه * طبیعت آن معتدل با برودت ورطوبت * افعال وخواص آن مسکن صفرا وخون حاد وقاطع بلغم ومحرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان وسوداوی وعلل اعضای تنفس وسرفه وضیق النفس

* فصل القاف مع الزای المعجمة *

قزاح * قزاح * بضم قاف وفتح زای معجمه مشدده والف وحاء مهمله لغت مغربی است واعراب افریقیهٔ آنرا علجان واهل شیراز کمه وکماه نیز نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در قیروان شبیه برازیانه وشتر آنرا میچرد واز رازیانه برگ آن باریکتر وشاخهای آن کوچکتر ومتشعب درهم بافته شده وگل آن زرد وتخم آن باریک شبیه بانیسون وطعم آن مانند رازیانه وجمیع اجزای آن ازبرگ وشاخ وگل وثمر همه خوشبو است ودر مصر نیز بهم میرسد ودر نواح شیراز نیز وبراعه غنم نیکو مرعی ومعلفی است فربه کنندهٔ آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال خواص آن برگ وتخم آنرا مستعمل اهل آن نواح بجای توابل ومحلل ریاح ومحرک جشا ومسکن اوجاع بارده ومدر بول وحیض ودر اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن باربع رطلی شکر در تحلیل ریاح ودرد احشا مجرب دانسته اند

* فصل القاف مع السین المهملة

قس * قس * بضم قاف وشین مهمله * ماهیت آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزه ومشبک وشاخ آن باریک * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ وساق آن مدر حیض وفرزجهٔ آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع

قسب * قسب * بفتح قاف وسکون سین مهمله وباء موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک شدهٔ نیمرس است واهل مغرب آنرا مقلقل واهل نجد عرق وبرشوم وبفارسی خرمای سنگ اشکن وبشیرازی قسبک نامند * ماهیت آن خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد واقسام میباشد وانچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته ویا رچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند وانچه سر آنرا بلبل خورده ودر درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند واین شیرین تر میباشد وبهترین همه بزرگ فربه مستهٔ کوچک آنست که خشک وصلب باشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی معده وناشف رطوبات ومستحکم کنندهٔ الیاف آن وحابس طبع ونفاخ خصوصا که آب بران بیاشامند وخوردن آن با مغز گردکان منضج ومحلل اخلاط سینه واما سرشی آن که خوب خشک نباشد گرم وتر وخشکی ندارد ونفاخ وبطیء الهضم ومرخی معده رکاه اسهال میآورد ومصلح آن مغز گردکان بریان کرده وگفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی ومسکن عطش حادث از بلغم مالح است وبهتر آنست که خشک اندک مائل بمیزی آنرا مقدار کمی بالای طعام سرد وتر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده را ما ارقال یعنی انچه خام استهٔ نابسته خشکیده بیمغز باشد همه اصناف آن

مورث ریاح وکثیل کي معده وا حشا واجتناب ازان اولی است مصلح آن زیره درمرکه خیسانیده ومطلق قصب مضر دندان ولثه است مانند سائر شرینیهای نخلی مصلح آن درمحرورین سکنجبین حامض وشراب اناربن ودرمبرودین زیره درسرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای میرونی عبارت ازان است *

قسط * قسط * بضم قاف وسکون سین وطاء مهملهٔ مشاله گفته اند معرب ازقسطس یونانی است وگفته اند معرب ازکته هندی است وبسریانی قوشنا وقشنا وبفارسي کوشنه وبخوزیگي کست وبهندی کت نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح ونبات آن بی ساق ومفروش برزمین وبرگ آن عریض وگویند بیخي است خشبي که بهندی پهکرمول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد قسم اول آن شیرین سفیدنازک مائل بزردی سبك باعطریت است واین راقسط بحری وعربي گویند ودوم تلخ مائل بسیاهي ومغز آن مائل بزردی وسطبری وسبك وکم بوواین راقسط هندی نامند وسوم مائل بسرخي وسنگین ودروزن شبیه بچوب شمشاد وخوشبوی وبی تلخي واین سمی وقاتل است وانچه بوی صبرازان آید زبون وازمطلق آن مرادقسط شیرین است وبالجمله از ادویهٔ شریفهٔ جلیلة النفع است وبهترین آن سفیدتازهٔ شیرین کرم ناخورده باعطریت رائحه سطبرلحیم آنست که چون بخایند اندک زبان رابگزد وپوست آن نازک باشد وبعد ازان هندی سیاه سبك وزن وبعد ازان قسط شامي وقوت آن تاده سال باقي می ماند وبعضی بیخ راسن راقسط شامی نامند ومغشوش بقسط بحری مینمایند وفرق میان آن وقسط بحری صلابت وعدم عطریت رائحه وگزیدگي بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری دربیخ راسن نیست * طبیعت آن درسوم گرم وخشك شیخ الرئیس گرم درسوم وخشك دردوم گفته وبارطوبت فضلیهٔ نفاخه وگفته اندقوت حرارت وحرافت ومرارت مرآن بحدی است که مقرح جلد است * افعال وخواص آن مقوی اعضای رئیسه وغدد اثیتان نافعه واعصاب وباه ودافع امراض باردهٔ رطبه ازانها مسخن اعضائیکه مرادتسخین آنها باشد وجاذب خون وسائراخلاط وسم بظاهرجلد اعضاء الراس مقوی دماغ مستحکم کنندهٔ اعصاب ومحلل وپراکنده کنندهٔ ریاح مخدرهٔ دماغیه ودافع صداع بارد رطبه کهنه خصوصا قسط سفید که دران امرعظیم النفع است وازبرای اوجاع مقدم دماغ ولیثرغس وتشنج وکزازورعشه وخدر وغیره ازامراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه شربا باعسل ویا ادویهٔ مناسبهٔ دیگروضماد آن باعسل نیزوتمریخ آن باروغن عربي که روغن بزیاکاویا شدکه دران بجوشانند وبمالند جهت امراض مذکوره وسعوط آن باآب باران جهت دردهرمزمن ولطوخ آن جهت رفع نسیان وضماد آن باروغن زیتون جهت فالج واسترخا ودردگوش وبدستور قطوردهن آن درگوش مفتح سدهٔ باردآن وبخورآن رافع زکام ووبای حادث ازعفونات اعضاءالصدرآشامیدن یکمثقال آن باخمروافسنتین جهت اوجاع صدروبوربهر وضیق النفس وسرفهٔ کهنه وتنقیهٔ سینه ازاخلاط لزجه لعوقا باعسل ودرد پهلورانیزنافع الات المفاصل والاعصاب جهت اوجاع مفاصل واسترخای عصب وعضل رفسح آن وتسخین اعصاب ومفاصل ورفع امراض آنها وجهت عرق النسا شربا وضماد اوبدستورتدهین آن اعضاءالغذاء والنفض آشامیدن آن باعسل جهت نسف رطوبات وبلاغم ودفع آنها وقطع اخلاط لزجه وتحلیل ریاح وتقویت معده وکبد وگرده ومثانه وتسخین ودفع امراض واوجاع آنها وعضلات بطن وجهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وتحلیل ورم طحال واستسقا ویرقان ومغص ودردرحم وباآب سرد جهت اخراج کرم معده وامعا وحب القرع وادرار بول وحیض وبخوردآن بقمع فرزجة وحمول آن جهت ادرارحیض وقتل واخراج جنین ومشیمة وتسکین اوجاع رحم وبدستورجلوس درطبیخ آن وتکمیدبدان اعضاءالتناسل آشامیدن نیم درهم آن باعسل ویا باشراب

جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن وتدهین بدهن آن آلحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تپ ربع کهنه وضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح والجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف وآثار جلد وطلای آن با سرکه وقطران وعسل جهت داء الثعلب وروبانیدن موی در آنموضع وجهت برش ونمش وسعفه وخراجات وتشنجیکه درصورت بهم رسیده باشد ودر ورکهنهٔ آن جهت قروح رطبه وتازهٔ آن مقرح جلد السموم یکمثقال آن باخمر وافسنتین تریاق سموم وجاذب آنها بسوی ظاهر جلد وجهت رفع سم افعی وعقرب ورتیلا وامثال اینها ازسموم قتاله دافع مضر مثانه مصلح آن کلنگبین مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک درهم تا یکمثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا گویند بدل آن وج ترکی است ومصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تاشراب سوخته گردد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی اعصاب واعضا وباه ومحلل قوی ورافع برودت معده وجگر ولرز تپهای سوداوی وبلغمی پیش از نوبه ومقوی موی ودرازکنندهٔ آن شربا وتدهینا مقدار شربت آن هفت درهم وقسط ابیض مرد رصحرا ما وکوهستان بلاد بحری ازبلاد فارس که گرم سیرات باشد بسیار بهم میرسد گیاه وبرگ آن شبیه بکرمة البیضا که فاشرا باشد وبیخ آن ضخیم تراز بیخ فاشرا وتلخ وآن قسط احمر است وانطاکی نوشته که نوعی ازقسط میشود بسیار سنگین وثقیل وآنرا اهل آن بلد قسط تلخ ومارد ارومینا مند ومن نبات آنرا دیدم وبیخ آنرا برآوردم وتجربه کردم ودواء القسط وادهان ومعاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

قسطرون

* قسطرون * بفتح قاف وسکون سین وفتح طاء مهمله مشاله وضم راء مهمله وسکون واو ونون بیونانی قسطروطرون یعنی متاذی بآتش ووجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید واهل روم آنرا برطانیقی نامند ورسماربتا نیز * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتی است که هرسال تازه میروید ساق آن باریک بقدر یک ذرع وزیاده بران ومربع وبرگ آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر وبتدریج باریک میشود شبیه ببرگ بلوط ومشرف وخشبو وبرطرف ساق آن تخمهای مجتمع ودر یکجا شبیه بخورشه وبیخ آن شبیه بخربق وباریک ومستعمل بیشتر برگ وبیخ آنست وانطاکی نوشته گل آن زرد وبوشبیه ببوی صعتر واقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکوراست وبالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است * طبیعت آن گرم وخشک دردوم * افعال وخواص آن جمیع اجزای آن باقوت تریاقیت اعضاء الراس والغذاء والنفس آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع وجنون مقدار یکدرم آن با عسل وسرکه جهت امراض کبد وطحال وباشراب جهت یرقان وادرار طمث وچهاردرهمی آن باشراب مسمی بادرومالی جهت اسهال بطن ویکدرم آن بادرومالی جهت ادرار بول وتفتیت حصاة واختناق رحم ومقدار یک باقلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت ودفع جشای حامض ازفساد معده وبدستور مضغ آن وفرو بردن آب آن وآشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی ذریع وضعیف وجهت اسهال طبیعت وادرار بول اعضاء الصدر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحهٔ ریهٔ مزمن وجرک مجتمع درسینه ومقدار سه ابولوس آن باشراب ممزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اگر تپ نباشد والا با آب العین والاذن اغتسال بطبیخ آن جهت رمد وکمنه وقطور عصارهٔ آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل وغیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا ونسخ عضل السموم آشامیدن سه درهمی آن با درومالی جهت نهش هوام ممی یکدرم آن باشراب

جهت دفع سمیت ادویهٔ قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه گفته اند نفع آن در سموم بحدی است که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم کرد اند واگر بعد ازان دفع سمیت آن نماید

*فصل القاف مع الشين المعجمة

قشار کندر

قشار کندر بکسر قاف وفتح شین والف وراء مهمله وضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین *ماهیت آن ریزهائی است که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود ودر کیسهٔ آن ریخته کرد د *طبیعت آن گرم وخشك در دوم *افعال وخواص آن قابض ومجفف ودرد ارومای چشم واکتحال ود رمراهم ومعاجین وغیرها مستعمل وجهت نفث الدم وقرحهٔ امعا واسهال مزمن شربا وذروراً آن جهت رویانیدن گوشت برجراحات وخشك کردن آنها واصلاح قروح وجروح قدیمه وفرزجهٔ آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائلهٔ مزمنه از رحم وبریان آن جهت رفع حکه ورحم نافع ودر کندر نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قشر

قشر بکسر قاف وسکون شین وراء مهمله لغت عربی است وبفارسی پوست وبهندی چهال وچهلکا نیز نامند وجمع آن قشور آمده وقشره بها مراد پوست نازك تازهٔ نرم است *ماهیت آن اسم جنس پوست اشیا از تنه وشاخها وریشه وثمر وتخم است والوان اکثر قشور مختلف میباشد باعتبار مغزآن وگاه متفق وبالجمله درخامی وتازگی سبز وبعد خشك شدن سفید ومائل بسفیدی واغبر وسیاه رنگ وبعضی بعد کمال رسیدگی زرد مائل بسرخی وسرخ میکردد مانند اترج ودارچینی ونارنج وغیرها وامثال اینها ونیز در غلظت ورقت ولطافت وکثافت وحدت طعم ورائحه وعدم آن هرد ونیز مختلف ومتفاوت میباشد ونیز بعضی بطئ الهضم وبعضی سریع الهضم ونیز قشر بعضی اشیا انفع وخوشبوتر وتند تر ولطیف تر وسریع النفوذ تر از جرم ولحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج ودارچینی وقرفه وسلیخه وامثال اینها ونیز پوست بعضی انفع واحد والطف اند مانند بیخ کاسنی وکبر ورازیانه وکرفس ودار فلفل ونانخواه وکشنیز خشک ومانند اینها وگاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک وترب وخیار ومانند اینها ولهذا با پوست خوردن آن انفع است وسریع الهضم تر از بی پوست ونیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست ولیکن نفاخ وبطئ الهضم مانند پوست سیب وبتفصیل قشر هرچیز ومنافع آن در بیان آن چیز مذکور شد ومیشود انشاء الله تعالی وجالینوس وغیرآن گفته اند هرچیز را قشری است حتی معدنیات وفلزات را وقشر فلزات آنست که نزد کوبیدن ازان جدا میگردد مانند انواع توبالات واینها الطف وجالی تر اند از اجرام آن فلزات وتوبالات نیز ذکر یافت وجهت تاکل ونقصان لحوم فاسده انفع وتوبال نحاس بهتر از توبال آهن وقشار شاپورقان قابض تر از غیرآن وبدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است واما درین زمان نزد اهل یمن ونواح آن مراد ازان قشر قهوه است یعنی بن وطبیعت قشر هرچیز مطلقا گرم وخشك تر از جرم ولب آنست *افعال وخواص آن بطئ الهضم تر ونفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت قشر اترج گرم وخشك در دوم *افعال وخواص آن مقوی معده وقلب ودماغ وهاضمه واحشای بارده ومحلل ریاح وخائیدن آن خوشبوکنندهٔ دهان وزائل کنندهٔ بوی سیر وپیاز ازان وقلیل آن نافع واکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد وخشک ومسهل ومخرج اقسام کرم معده وامعا وحب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد وتر وآنچه از رمان حامض است سرد وخشك وضماد آن جهت ورمهای سخت امعا واسهال وقطع خون بواسیر ومضمضه با آب آن مقوی لثه ودندان رچون دودرم

آن را بسایند و مثقوف سازند و بالای آن آب گرم بپاشند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم و در افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبد و طحال نافع و بدل ستور قشر اصل کبر و مندبا و قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازهٔ گردکان سرد و خشک و باحدت چون آنرا بپخته ازان رب ترتیب دهند جهت رفع خناق و طوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیار شنبر چون دو مثقال آنرا نرم موده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعاء و معده است و بتفصیل هریک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافته و میاید ان شاء الله تعالی *

قشمش

* قشمش * بکسر قاف و و شین معجمه درمیان هرود و میم ساکنه معرب کشمش فارسی است * ماهیت * آن نوع انگوری است کوچک مدور مائل باندک طولانی را لطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیدهٔ آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سائر انواع زبیبها و از نیم رس و غورهٔ آن که غورهٔ کشمش نامند چاشنی دار میباشد و این از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلاوه ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ * و طبیعت و افعال و خواص آن در زبیب مذکور شد

* فصــــل القاف مع الصاد المهملة *

قصاص

* قصاص * بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء در خلر مذکور شد *

قصب

* قصب * بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربی است و بسریانی قنا و بیونانی اثونیون و قالامن نیز و برومی فلاماوس و بفارسی نی و بترکی قامیش و بهندی سرکنده وند و بفرنگی برونه و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آن را ترله بانس نامند * ماهیت * آن اسم جنس نی کرمد ارا است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و گرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از آنجا می آورند و آن جزیرهٔ از جزائر زیر باد است و در جزائر دیگر نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی ازنی مجوف است و بهترین این آنست که در قریهٔ واسط از قرای شوشتر و بعد ازان آنچه در قرای دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوشرنگ سیاه مائل بسرخی براق و باندک ابلق بی ریشه و راست است پیچیده نباشد و چرب و نرم باشد و ازان را آنچه را تربیت مینمایند در ابتدای رستن و وقت بریدن و بعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یک و ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تتمه قوت یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بملایمت راست میکنند و بعد از کمال رسیدن میبرند و نمیگذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که باد انها دود برمد میگذارند و دود بدان میدهند و تدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستها می بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه ده دوازده عدد قلم میباشد خوب

برمي آيد وباقي زبون وازنوع زبون ني بوريا وغيرآن ميبافند وازمصمت آن نيزوميسوزانند ونيشكر كه قصب السكراست
ازاقسام مصمت آنست وعليحده انشاء الله تعالى مذكور ميكردد وانا بيبي كه ني فارسي است وآن ني سبزرنك است كه در
آبها ميرويد ونبطي آن نمي رويد مكر درآبهاى ايستاده وعكرش كه قسمي از ثيل است چون درزمينهاى آبدار تربيت
يابد ني ميكردد وقنا يعني ني نيزه وتير كه بعربي مران وبهندى سرى نامند نيز مرد واز اقسام قصب اند واقسام بانس
كه درملك هند وزيرباد ات خصوص اقراط اقسام آن دربنكاله بسيار است نيز از اقسام ني مجوف است وتفصيل هريک جدا
جدا طولى دارد وخيزران نيز از اقسام ني مصمت است در حرف الخاء ذكر يافت * طبيعت مطلق آن سرد وخشك
ومحرق آن كرم وخشك * افعال وخواص بيخ آن اندک جالى وبي حدت وزسائر اجزاى آن قويتر اعضاء لراس
ذرور قصب محرق جهت سعفه وقوباى حادث در سر وكل آن چون در كوش رود احداث كرى نمايد بسبب چسپيدن
باندرون كوش ولهذا احتراز ازآن واجب است وسنون سوختهٔ قصب جالي دندان ومانع سيلان خون لثه واكتحال رطوبتيكه
دربرک ني جمع ميكردد جهت رفع بياض عين از مجربات است اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشاميدن سائيدهٔ برگ آن
باعسل جهت سرفه ومحرق آن بقدر نكدانك جهت تفتيح سدهٔ مرارة وادرار بول وحيض چون برک نورستهٔ آنرا درآب
خوب بمالند وصاف كرده بنوشند نفث الدم را مفيد است الجروح والقروح وضماد سوختهٔ آن جهت جرب وحكه وزخمهاى
چركدار وضماد برگ تازهٔ آن جهت حمره وأورام حاره وضماد بيخ تازهٔ كوبيدهٔ آن جاذب استخوان وپيكان وباسركه
مسكن درد كمر وعصب وورک وذرور پوست ني نيم رس خصوصا بانس حابس نزف الدم همه اعضا است كه پوست ظاهر
آنرا بتراشند ونرم سوده بران بپاشند السموم ضماد شكوفهٔ آن جهت كزيدن عقرب واخراج كرم كوش ومعده الزينة طلاء
وخضاب بيخ سوختهٔ آن باپوست وباهموزن آن حنا جهت روياندن موى وبلندى وتقويت آن وجلاى بشره وپوست ني
فارسي سوخته كرم وخشک درسوم وجهت داء الثعلب الحمى وغيره فرش كردن برک ني فارسي كه آب بران پاشيده باشند
جهت صاحبان تپ حار ورفع شدت كرمي هوا وفساد آن نافع مضر ريه مصلح آن كثيرا وفندق است *

* قصب الذريرة * بفتح ذال معجمه وكسر راء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح راء مهمله وهالغت عربى است ونيز
بعربي قصب بوا وبسريانى قصاد يسما وبيونانى ارميقون وبرومى اقياتيلونى وبفارسى ني نهاوندى وبركيمه وبهندى چرايتا
وچرايته وبک نوع ديكررا نيپال وبفرنكي كالدم ارمانك نامند وديسقوريدوس قالاس ناميده * ماهيت آن نباتي
است معروف باريک وبلند تادو شبر وانبوبي كرهدار وبرهرگرهى دوشاخ وبرشاخها نيز شاخهاى بسيار باريك وبرهر
كرهى دوبرک شبيه ببرک نعناع وبرشاخهاى بسيار باريك آن غنچها وكلهاى كوچك في الجمله شبيه بكل بنفشه وساق آنرا
چون بشكنند شكستهٔ آن باريشها باشد وجوف آن سفيد ودرآن چيزى شبيه بپنبهٔ نداف نموده ونسج عنكبوت ولزج وطعم
مضوغ آن قابض باندک حدت وحرافت ورنك ظاهرساق وشاخهاى آن سرخ مائل بزردى وتيركي ودو نوع ميباشد يكى
كبير وباوصاف مذكوره ودوم صغير وآن بسيار باريك مانند خيوط ومنابت آن بلاد هند وفارس وكوه كيلويه ودربنكاله
نيز كثير الوجود وكفته اند نوع دوم املس وبهيأت كبيران ورنك ظاهرآن باكمودت وطعم آن باقبوضت وباحدت
وحرارت وابن هندى است وبهتر از اول ونيز كفته اند يک نوع ديكرهندى ميباشد كه حدت وتلخي ندارد واين را تخمى
است مانند نخود ودرغلاف واكثر اطباء كفته اند مختار وبهترين آن ياقوتي رنك بصفات مذكورهٔ صدر است كه كرههاى

قصب الذريرة

آن نزدیک بهم رسانید و آن خوشبو و زرد رنگ مائل بسفیدی باشد * **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اظهر است * **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائیکه باهم نیکو امتزاج یافته اند یافته و با جوهر لطیف چنانچه در دمه اذویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف مقعد اعضاء الراس والعصب والصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفهٔ بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن بتنهائی و یا با صمغ البطم بقمع که تحلق برسد جهت سرفهٔ بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و اعراض کرده و رفع قرحهٔ مزمن و تقطیر البول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزینة والاورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل عرق و تنگی اعضا نافع **مضر** کمرکه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها **مقدار** شربت آن تا دو درم **بدل** آن عدس و مربک ستو و اغفار الطیب است با صندل و آنرا داخل اکحال جالیه و مقویهٔ بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرائر میمایند لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و اطبای هند آنرا سرد و خشک و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که منیات نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و فلیفلهٔ سیاه هندی و شاهتره از هر یک یک درم تا یکمثقال و یا زده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب گرم خیسانند و صبح مالیده صاف کرده باد و درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و باضافهٔ سنای و افتیمون و عناب نفع آن اقوی است *

* **قصب السکر** * بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی گنده و گنه سرد و بکاف عجمی و یونانی انیرا منند * **ماهیت** آن دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شور مزه و بحسب اماکن مختلف میباشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبهٔ بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود بعد از آن در اکبر آباد و شاه جهان آباد و صوبهٔ بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبهٔ عظیم آباد و اوده و گورکهپور از بلاد هند و نیز در ناریه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشه های آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در دو ذیل دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیرها مذکور شد * **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر * **افعال و خواص** آن ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضاء الصدر والغذاء والنفس و رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولد در آنها خصوص در مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن کدبیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قی کنند یا عاقب برمرغی که در روغن گنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد

قصب السکر

ریاح ومفسد معده ومضرت ئه پیران وبلغمی مزاجان مصلح آن طبخ آن دو سه جوش وخوردن انیسون بعد ازان

* فصـــــل القاف مع الضاد المعجمة

* قضاعه * بضم قاف وفتح ضاد والف وفتح عین مهمله وها بعربی ماده سگ آبی را نامند وبهندی اود بلاو ونیز غبار آسیا را قضاعه
نامند * افعال وخواص ان آکتحال وضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیعدیل

* فصـــــل القاف مع الطاء المهملة

* قطا * بفتح قاف وطا والف جمع آن قطاة وقطوات نیز آمده وقطیات نیز ووجه تسمیهٔ آن بقطات بجهت حکایت ازصوت قطا
آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر میکردد وبفارسی سنگ خوار وبترکی باقربقره وبرومی فا نا وبیونانی رمینامور
وبهندی لوانا منند ونواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آنرا سنگ اشکنک دانسته وصاحب اختیارات
بلدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند * ماهیت ان مرغی است دو نوع است کبیر وصغیر وکبیر آن جبلی بقدر کبوتر
ومختلط بالوان مختلفه وزردی بران غالب وصغیر آن بری وبجثهٔ گنجشک بزرگی ومرقش با زردی وبرسر آن تاجی ودر
صحراهای کم آب وسنگستانها میباشد * طبیعت ان در آخر دوم گرم ودر سوم خشک وشیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة
قوی الیبس است * افعال وخواص ان اعضاء الراس والعصب والغذاء مفتح سدد ومقوی معده وکمل مرطوبین
وجهت فالج وبرودت اعصاب واحشا واستسقا وقولنج بلغمی وتحلیل ریاح وتحریک باه نافع المضار دیرهضم ومولد سودا
مصلح آن کل اشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما ودر گرما اقلا یکشب مانند طیور سرخ گوشت صلب دیگر پس مهرا
پختن وباسرکه وروغن وادویهٔ طیبة الرائحه خوردن وسگدان آن مولد سنگ گرده واکتحال خون گرما گرم آن جهت
رفع بیاض وشب کوری وطلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی
وداء الثعلب وروییدن موی در ان نافع است *

* قطائف * بضم قاف وفتح طا والف وفا بفارسی سنبوسه وبهندی پوری نامند * ماهیت ان نوع غذائی است که از آرد قطائف
میده وبا روغن وشیر خمیر کرده ونانهای تنک ساخته درجوف آنها مغز بادام وکردکان وفندق وپسته کوبیده باقند
وکشمش پر مینمایند وبا سبزیها وبا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند ویا در فرن
ویا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند ومشهور اند * طبیعت ان بانچه که از ان سازند راجع * افعال وخواص
ان کثیر الغذا ومولد خلط متین ومسمن بدن ومبهی وآنچه از بادام وشکر سازند برای محرورین وآنچه از پسته وجوز
وفندق سازند برای مبرودین وآنچه از جوز یعنی مغز کردکان سازند سریع النزول وبرای مبرودین ومشایخ بهتر است
المضار مولد سدد ودیرهضم وآنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب وقلیل الغذا آنرا زسائر اقسام مصلح این عسل ومصلح سائر
اقسام در محرورین سکنجبین حامض ودر مبرودین عسل است

* قطایف * بفتح قاف وطا والف وکسر یای مثناة تحتانیه وفا بفارسی رشتهٔ خطائی نامند * ماهیت وصنعت ان قطایف
درحرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت * طبیعت ان در دوم گرم وتر واصلی آن در رطوبت مائل باعتدال
* افعال وخواص ان * سریع الهضم وکثیر الغذا ومولد خلط صالح وموافق ناقهین وضعیف القوة چون با عسل بخورند
بغایت مسمن بدن چون با مغز کردکان ویا با روغن آنکه تازه باشد تناول نمایند وبعد ازان سکنجبین بنوشند واکثار آن

بیل یکه برمعل ؛ ثقیل باشل ممنوع ومضر مصلح آن سکنجبین است

* قطف * بفتح قاف وطا وفا لغت عربی است ونیز سرمق نامند معرب ازسلمه ویا سرملك ویا سرمه فارسی است وبسریانی قطفا وبیونانی افیلوکبیون وافکراکسیس ردیسقوریدوس اندرافکسیس وبقولی اطوافعس نامند وبفارسی اسفناخ رومی وبهندی پالک وبقول دیگر کلرون وگویند بهندی بتهوا بفتح بای موحده وضم تای متناة فوقانیه وخفای ها وبفتح را وواو الف نامند * ماهیت آن نباتی است بری وبستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی وزود شکن وساق آن مانند بود نه بلند وگل وتخم آن بازردی واندک لزوجت وشوری ومنبت آن نزدیک آبها وبری آن اقوی از بستانی * طبیعت آن در دوم سرد وتر وسردی وتری بری کمتر از بستانی * افعال وخواص آن تناول برگ پختهٔ آن سریع الهضم ومولد خلط صالح وموافق کبد حار وصفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره وانار ومسکن عطش وصاحبان حمیات حاره وطحال ورادع اورام حارهٔ حلق وسائر اورام باطنی وملین سینه وبطن وآب مشوی آن با شکر مسهل وساق آن مفتح سدد ورافع اورام حارهٔ باطنیه وظاهریه وحمره شربا وضمادا وطلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند وآشامیدن آب آن باشکر مفتت حصاة کرده ومثانه ومحلل ورم طحال وبادویهٔ مسخنهٔ غیر محلله مبهی مضر مبرودین ومولد ریاح مصلح آن ادویهٔ حاره عطره وطلای عصارهٔ برگ آن در حمام رافع جرب وحکه وآثار حادث درجلد وشستن جامهٔ حریر وپشمینهٔ رنگین با آب طبیخ آن پاک کنندهٔ اوساخ آن بدون تغیر رنگ وضماد برگ پختهٔ آن محلل اورام حاره وحمره وتخم آن در گرمی معتدل ودر اول خشک * افعال وخواص آن مفتح سدد ومسهل ومحلل لزوجات واورام باطنیه وظاهریه ومدر بول ومقیی قوی مرهٔ صفرا چون با مصلح آن که نمك وآب گرم وعسل است بیاشامند وچون بیست ویکروز هر روز دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد واستسقا ویرقان مجرب وجهت عسر البول وتقطیر آن ضعف کرده ورفع التهاب احشا وحمیات حاره وسموم مفید واکتحال آن باشکر بوزن آن جهت جرب نافع وبالخاصیة آشامیدن آن مبهی ومنعظ مقدار شربت آن از یکمثقال ونیم تا دو مثقال با جلاب وشکر وگلاب وسکنجبین وسائر اشربهٔ مناسبه وتخم بری آن را چون بقدر سه مثقال ونیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر نیاید وسه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال وهیجان قی نمك وعسل وآب گرم وگفته اند بقلهٔ آن بهتر از چغندر وسائر بقول است جهت آنکه زود منحدر میگردد واخراج میپابد نه بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلیکه دارد مضر مبرود المزاج ومعدهٔ بارد ومولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن باچغندر ومطیب بادویهٔ عطره وابازیر حاره نمودن وبا آبکامه خوردن است

* قطف بحری * اهل شام آنرا ملوخ نامند وگفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول وبیونانی لیمون وملاخ نیز خوانند * ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج وبیخا روبرگ آن شبیه ببرگ زیتون وازان شریفتر وخشنتر وباندک شوری وقبضی منبت آن بسواحل دریا وشورهزارها واین بهتر از آن هردو نوع است جهت آنکه موذی ومضر معده نیست بسبب ملوحت وتضیکه دارد * طبیعت آن گرم دردوم وتر در اول * افعال وخواص آن خوردن اطراف وبرگ نازک ریزهٔ تازه تر آن خام ویا مطبوخ زیاده کنندهٔ شیر ومنی ومعین برجماع وسبك بر معده وزود اخراج میپابد بسبب اندک ملوحتیکه دارد وآشامیدن بیخ آن بقدر دودرم باماء العسل جهت شدخ عضل وتسکین مغص وادرار بول ورفع احتباس آن مفید وبعضی قطف بحری را ملوخیا وبعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند وهردو غلط است واز پوست آن کساء مخطط

زعبا و برد یعنی چادر وغیرها میبافند و یحتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند وبنگاله وغیرها نیز میشود و برگ وشاخهای نازک نرم نورستهٔ آنرا بخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیدهٔ ساقهٔ درخت آن که ببلندی یک قامت میشود و چوب آن سفید رخوسبک میباشد بجای پشم وموی حیوانات در بلاد ایران وعرب ودر ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه وکیسه وجوال وغیره برای نگاهداشتن شکر وبرنج ونخود وغیرها *

* قطلب * بضم قاف وسکون طا وضم لام وباء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه وبعجمی اندلس مطرد یه وعامه عصی الدب وبیونانی قوماربس وقوما ورس نیز وثمر آن را جنی الاحمر نامند وبعضی گفته اند که بلغت قدس نقیب وبیونانی باقولا کویند * ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت به وبرگ آن از برگ آن نازک تر وثمر آن بقدر آلوئی وبی تخم وچون رسیده بخته گردد زعفرانی رنگ وسرخ یاقوتی وشیرین وخوشبو میشود با اندک قبضی وچون آب آنرا بمکند بجای تخم ثفل باریک مانند کاه در آن میماند * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله وضماد آن برچشم جهت نفع آب نازل در آن مؤثر الاورام والبخور آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع تاکیل ودمامیل وتحلیل اورام وبدستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت درد مقعده ورحم القروح وحرق النار زرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه وتاکیل ورفع سوختگی آتش وبدستور ضماد آن مؤثر وثمر آن مضر معده وگفته اند آنرا صمغی میباشد وکم یافت میشود واگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین وحمول آن جهت بواسیر وبخور آن جهت رفع سحر وافسون مؤثر است *

* قطن * بضم قاف وطا وتشدید نون وبه تسکین طا وتخفیف نون نیز آمده لغت عربی است وبعربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کرسف وبرشف وطوط وعطب الخرفع وتازهٔ آن را قوز وکهنهٔ آنرا قضیم وبفارسی پنبه وبترکی ماموق وپنبوق نیز وبهندی روئی ودرخت کپاس وشگوفهٔ آنرا کپاس کا پهول وحب آنرا بنوله نامند * ماهیت آن مغز ثمر درختی است ودر اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول واقلیم هفتم که مطلقا نمیشود وآن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یکذرع تا بیک قامت وقدری زیاده نیز بحسب ضعف وقوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان وبرگ ساق ایستاده وساق آن مجوف واطراف آن شاخهای بسیار وبرسر شاخها گل وثمر آن وبرگ آن از برگ بادنجان کوچکتر وزرد رنگ وگل آن نیز زرد رنگ واندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی وته برگهای گل آن سرخ وثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان وشبیه بغنچهٔ گل وپوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن مائل ببنفشی وشکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد ودر بعضی اماکن وبلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن میچینند ودرخت آن را برقرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر میآورد پس از بیخ میبرند واز سر نو زراعت میکنند ودر بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند واز سر نو میکارند این نیز بسبب قوت وضعف زمین است پس پنبه را از جوزه وتخم جدا کرده بمصارف مقرره میآورند ونوع دوم درخت آن عظیم بعدر درخت زرد آلو وسیب وگردکان تا مدتی میماند بیست وپنج سال تا سی سال وزیاده هم وگل آن سرخ وبزرگتر وجوزهٔ آن نیز بزرگتر وپنبهٔ آن بسیار نرم ویحتمل که این نوع سینبهل باشد که در ملک هند وبنگاله میشود ولیکن پنبهٔ این بکار بافتن البسه نمی آید ودر حرف السین مع الیاء ذکریافت بهترین پنبهٔ سفید تازهٔ نرم آنست وکهنه خشن آن زبون وبهترین حب آن

بزرگ پر مغز تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وحب آن در دوم گرم وتر با رطوبت فضلیه وگل آن گرم وتر وبا قوت مفرحه * افعال وخواص گل آن امراض الراس والقلب والنفس وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون ووسواس وخفقان حار واختناق رحم مؤثر وازیلثا وقیهٔ آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام وحرق النار ضماد آن بتنهائی ویا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام ورفع حکه وآبله وسوختگی آتش واما پنبه پس البسه بافتهٔ از آن ومحشو بدان ویا بافتهٔ ابریشم ویا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب ندافی نمودهٔ آن مقوی ومسخن ومجفف بدن ومصلب آن امراض الراس وموافق صاحبان امراض دماغیه وعصبانیه مانند رعشه واسترخا وفالج وکزاز وامثال اینها وبخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح ضماد پنبهٔ سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام ورافع حکه ومانع آبله وسوختگی آتش وپر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق ومجفف آن وذرور آن قالع جراحات ومجفف اینها وپر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل وقاطع لحم فاسد زائد آن وجاذب چرک از عمق آن وبستن پنبهٔ کهنه گرم کرده بر اعضاء مرجعه واورام بارده هر عضویکه باشد وبرقیلهٔ لماء نیز مسکن ومحلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر آن عضو اولا زنجبیل وزرنباد نرم کوفته بیخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بر آن بسته تا مدتی بگذارند وباز نکنند وبد ستور پنبهٔ تازهٔ دانه جدا کرده راچون قدری بکوبند وگرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند ومچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل وآب بر آن پاشیده گرم کرده وچون فتیله از پنبه سازند ویک سر آنرا بر ثالیل مسماریه گذارند وسر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی وحدت آن بدان رسد ولیکن بسرحد احراق نرسد وتا سه روز بدان تحرد اغ نمایند زائل کرده وحب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر والباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه وشکم ورافع سرفهٔ گرم وباد ارچینی وشکر در مبرودین وبا سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال وتدهین بدهن آن جهت رفع کلف ونمش وخراجات حادثه در صورت وورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال اطفال وغیرا طفال وضماد آن با روغن گل جهت نقرس وضربان دایم ببعد یل وبا برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره وبارده وجلوس در طبیخ برگ تازهٔ کوچک واندک از بیخ آن جهت اختناق رحم وتسکین وجع آن وذرور آن قاطع خون جراحات وضماد جمیع اجزای آن مقوی معده ومحلل وجاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند وطرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند وگفته اند تخم آن مضر کرده مصلح آن خمیرهٔ بنفشه بدل آن تخم کنگر است ورد رقرابادین کبیر جوارش حب القطن ومعجون آن وشراب زهر آن ذکر یافت

* فصـــــــــــل القاف مع العین *

* قعنب * بفتح قاف وسکون عین وفتح نون وباء موحده بعربی نام شیر است ونیز ثعلب نر را نامند وبفارسی ناخن باز وغیره گفته اسم نباتی است که بعجمی اندلس طرسه ودر نسخهٔ دیگر طرنید نامند * ماهیت آن نباتی است باریک ساق ایستاده وبرگ آن قریب ببرگ اسفناج وزرد رنگ وبر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ وشاخهای آنرا مانند رازیانه میخورند وطعم آن تفه با اندک شیرینی ودر آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد ونزد اهل بادیه معروف بقلقاس است وقلقاس شیر این است ودر فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* قعبل * بفتح قاف وسکون عین وفتح باء موحده ولام * ماهیت آن اختلاف است وبعضی از اقسام فطر دانسته اند

ود يسقوريدوس گفته اسم نبطي دوائي است كه بيوناني سقراطيون نامند و آن بيخي است شبيه ببلبوس و بزرگي بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم كه زبان را بگزد و برگ آن شبيه ببرگ سوسن و بلند تر ازان و نرگس و كرات بزرگي # طبيعت آن گرم و خشك در سوم # افعال و خواص آن در بعضي افعال قائم مقام بصل الفار است و كاه عصارهٔ بيخ آنرا گرفته و با آرد گرسنه سرشته ازان اقراص ميسازند و بصا حيان جنون و طحال مقل ارد ورم ميخورانند يا ماء العسل كه بآب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتي است شبيه بساق كنگر و سفيد و سطبر و چون خشك شود مائل بزردي و سرخي گردد و بي برگ و بي گل و بي مزه كه در هنگام ربيع زمين را شكافته برمي آيد و صحان كه تازه برآمد مردم آنرا اخذ مينمايند و عرب آنرا اقصبة الصبغ نامند # طبيعت آن گرم و تر در دوم بعضي آنرا پخته با ماست و سير كه مصلح آنست تناول مينمايند طعم آن تفه با اندك حرافت است

* فصل القاف مع الفاء *

قفر * قفر * بفتح قاف و سكون فاو راء مهمله * ماهيت آن اسم جنس قار و عرق الجبال است كه عبارت از موميائي باشد و انچه شبيه بدان بود در رنگون و بلاجيت هندي نيز ازان جمله است و در حرف السين مع اللام ذكر يافت #

قفر اليهود * قفر اليهود * بفتح قاف و سكون فا و را و فتح يا و ضم ها و سكون واو و دال معرب كفر اليهود است و بسرياني بهود ايا و برومي قرسطون و بيوناني برفيونيتا نامند و در وجه تسميه آن گفته اند كه چون از بحيرهٔ يهوديه كه قريه منيه نيز گويند قريب بقريهٔ كفرا كه در قديم الايام آبادبوده و حال خراب شده از اعمال فلسطين قريب به بيت المقدس از بين سنگهاي زير دريا مانند عنبر جوشيده برمي آيد و اهل آنرا مسمي بقفر اليهود نموده اند و آن دو قسم است يكي آنست كه در ايام زمستان در وقت هيجان بساحل مي اندازد و اهل آن بلد قدري را از روي آب ميگيرند و قدري بر خشكي افتاده و رنگ اين بنفش مائل بسرخي براق و بوي آن شبيه ببوي نفط و كبريت و بر اين غالب انچه را از روي آب گرفته اند بي آميختگي از سنگريزه و خاك ميباشد و انچه را از كنار دريا از روي زمين برداشته اند مخلوط ميباشد و اين مادام كه بر روي آب و تازه است نرم و سيال ميباشد و چون برداشتند و كهنه شد منجمد و صلب ميگردد و قسم دوم آنست كه ساحل آن بحيره را حفر نموده برمي آورند و اين نيز ناصاف ميباشد مانند موم باآب گرم بر آتش صاف مينمايند و اين صافي و تيره رنگ ميباشد و براقي بسيار ندارد و بوي آن شبيه ببوي قير عراقي است و انطاكي مخصوص به بحيرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته كه از زمين قدس نيز مي آورند و بهترين آن و مستعمل در ترياق فاروق بنفش براق سريع التفتيت و سنگين و خوشبوي آنست كه بوي نفط از ان آيد و خالي از سنگريزه و خاك باشد و كهنهٔ آن سياه و زبون آنرا مغشوش بزفت و قير نيز مينمايند و مغشوش آن نيز سياه ميباشد و انچه از جبال حاصل ميگردد كه عرق الجبال نامند از اقسام موميائي است الطف و اقوى از قفر اليهود است * طبيعت آن در سوم گرم و خشك * افعال و خواص آن قائم مقام زفت و قير و قطران و عنبر دانسته اند و در جبر و كسر ورض لحم و ضربه و سقطه قريب بموميائي است و بجاي آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زكام و نزله و محرك صرع معتادين آن و لطوخ آن و اكتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعيره و جلاي بياض و تجفيف رطوبات عين و كذا شتن آن بردندان و سنونها بدان جهت درد دندان كرم خورده و خوشبوئي دهان و رفع رائحهٔ كريههٔ آن و طلاي آن برا عصاب و اعضاي مسترخيهٔ ضعيفه نافع اعضاء الصدر آشاميدن آن مسكن درد سينه و سرفهٔ كهنه و ربو و ضيق النفس و عسر آن و قرحهٔ ريه و اعانت بر اخراج نفث و مدهٔ سينه و اورام لوزتين و خناق بلغمي و مود اوي و جهت نفث الدم و نزف الدم

اعضاء الغذاء والنفض بلع نمودن مقدار دو خربوبه تا سه خربوبهٔ آن جهت رفع بخار دخانی وتحلیل خون منجمد در معده و امعاء الرطوبی مزمن وطرد ریاح معده وشراسیف وضعف کبد وکرده وبواسیر ودفع دیدان وحب القرع وتقطیر البول وامراض رحم مطلقا ورفع صلابت آن وتقویت اعضاء وحصول ودخان واستشمام رائحهٔ آن جهت نتو وبرآمدگی رحم وتسکین اوجاع و اختناق آن وآشامیدن آن با اندک جندبیدستر وشراب جهت ادرار طمث ما یوس العلاج بقوت نافع وآشامیدن آن با سرکه مثال وکل از دانهٔ خون منجمد در معده وداخل سفوفات اطفال وشقوقات مقویهٔ معده معین بر هضم وتحلیل ریاح وقراقر مینماید واحتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا وقرحهٔ امعا موثر آلات المفاصل والاورام ضماد آن جهت تقویت اعضاء واوجاع مفاصل واورام جاسیه ونقرس وعرق النسا واستحکام اعصاب واعضای بارده بدستور شرب آن وضماد آن با آرد جو ونطرون وموم جهت عرق النسا ونقرس واوجاع مفاصل وتحلیل وانضاج اورام حاره وبارده وضماد کداختهٔ آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی وشکستگی استخوان وضربه وصدمه وسقطه ونضج خنازیر وتحلیل اورام جراحات ومنع تورم آنها الجروح والقروح ضماد آن ملصق جراحات ومدمل آنها ورافع قوابی وداخل مراهم منبت اللحم کرده میشود وجهت التیام زخمها وتلیین ورفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی بشره ومانع سفیدی اظفار ورافع قوبا وبرص وبهق السموم طلا وآشامیدن آن با افسنتین وشراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الخواص دخان آن گریزانندهٔ هوام ومار وعقرب وپشه وغیرها وامالیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن وطریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه وآب فواکه باردهٔ مطفیه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب وبعضی قیر گفته اند

* فصـــل القاف مع اللام *

* قلی بفتح قاف وفتح لام والف مقصوره وبکسر قاف وسکون لام وبا نیز آمده وآنرا قلی الصباغین وشب العصفر نیز ودر اصفهان کهلاو در خراسان شخار ودر گیلان وشیراز قلیاو بهندی سجی وساجی ودر کابل اشقار نامند * ماهیت آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند وبر ان اشنان تازه بسیار جمع میکنند وبالای آن نی وخار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از ان سیلان مینماید ودر ان مجتمع ومنجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت وهرچند در ان اشنان رطوبت وچسپندگی زیاده باشد زیاده بعمل میآید تا آنکه مانند قرصی وکردهٔ بزرگی والا مانند حبهای بزرگ وکوچك میباشد واز نبات رمث ورمرام نیز بعمل میآورند ودر بلاد کرمان وروم وملتان خوب بعمل می آید ورومی بهتر وقرصهای آن بزرگ وصاف وملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته ومسموع گشته که در ملتان نیز از اقراص بعمل می آید ودر جائیکه گیاه آنرا می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از ان در ان جمع ومنعقد گردد وآن بسیار خوب میشود وبهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند وبعد از ان ممزوج برمث ورمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در ان پارچهای کوچك باشد زبون وجزو اعظم صابون است * طبیعت آن در چهارم گرم وخشك وبا قوت سمیت * افعال وخواص آن جالی ومحرق وآکال واقوی از ملح بمراتب اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند وبعد تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده وانهضام طعام وآوردن اشتها وقطع بلغم ورفع قی ما یوس العلاج وتحلیل ورم طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح والثاليل وغیرها طلای آن خورندهٔ گوشت زائد زخمها وزائل کنندهٔ ثآلیل وناصور وبرص وبهق وجرب

رطب وشعفه المضار یکی رم آن کشنده در همان روز ودودرم آن در ساعت وقابل العلاج نیست وبالجمله مداوای آن مدا واه صابون خورده وآشامیدن ادهان وامراق چرب رقیق نمودن است ورا طلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث یبسی است که رفع آن دشوار است وچون آنرا در روغن حل کنند وبرانکور بپاشند بزودی آنرا موبز کرداند ومایع قلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد *

* قلانش * بفتح قاف ولام والف وضم نون مشدده وشین معجمه * ماهیت آن نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت با آن در رنك وبرك وشاخها مکر آنکه برك این ازان کوتاه تر واندك عریض تر وکرههای قصب این نزدیك بهم ومنبسط بر روی زمین بخلاف آن واهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند وبسیاری آب نیل را بدان میکشند وبزراعت وغیرها میل هند ومزهٔ آن تفه با اندك لزوجت است * افعال وخواص آن شیخ ابن بیطار کفته عصارهٔ آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه وجهت نزف الدم نیز حمولا نافع وفعل آن درین باب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس نامند ودر حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وکویا نوعی ازان است ودر غیر مصر من آنرا ندیدم * قلانش

* قلب * بفتح قاف وسکون لام وباء موحده لغت عربي است بفارسي دل وبلاطینی مطس بومیرن نامند * ماهیت آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است واول عضوی است که تکون می یابد بنا برقول واصل ومبدا ومعدن حرارت غریزی وروح حیوانی است وابهل اکرم ترین همه اعضا است وآخر همه اعضا از حرکت میماند ومیمرد میکردد وکوشت آن بسیار صلب وبطئ الهضم واولی اجتناب ازان است مکر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است وبهترین از مواشي دل کوسفند وبز کم سن بصفات مذکوره واز طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض واز قلوب طیور آبی احتراز انسب * طبیعت آن مطلقا کرم وخشك وکرمي طیور زیاده از کرمي غیر آن وخشکی بری زیاده از اهلی وطیور آبي بسیار کرم تر از غیر آبي * افعال وخواص آن مقوی دل ورافع خفقان وبد یرهضم وردی الغذا مصلح آن مهرا پختن ومطنجن آن باشحم وروغن وبا آبکامه وسرکه خوردن ویا کباب رقیق بروغن کنجد ویا بادام وبا سرکه وانجدان وفلفل وزیره وصعتر بالای آن سرکه وآبکامه آشامیدن ونیکوغذائي است ازبرای اصحاب کلد وریاضت العین تطور روا کتحال خونا بهٔ که در هنکام کباب کردن ازان می چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند وقلب هر حیوانی در طي آن ذکر شد ومیشود انشاء الله تع قلب

* قلب * بضم قاف وسکون لام وباء موحده عجمي اند لس مجس افراغیه بمعنی کاسر الحجر وبیونانی لباپس نرسن یعنی بزر حجری وبفارسي سنك سبویه نامند وسلیمان بن حسام کفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضه است نامیده اند برای صلابت وسفیدی رنك تخم آن ونواب علوبخان مرحوم مغفور نوشته اند که کمان میبرم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم بنوار نامند وکسیکه آنرا کلتهي دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی حب القلت است بتای مثناة فوقانیه نه باء موحده ونیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند وبیان حب القلت در حرف التاء مع الباء مذکور شد وپنوار را درهندی چکوند نامند وچکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکریافت وسنك سبویه نیز در حرف السین * ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است ودر غیر آنجا از مواضع دیکر از بلاد شام که من سکنی داشته ودیده ندیده ام مکر یکبار بکربطا در مدینه آمد برابر برج زاویهٔ معروف ببرج صالح در فصل خریف وکسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحا مذکور شد * ماهیت آن کفته اند حب نباتی است برك آن شبیه ببرك زیتون وازان بلند

تر وعریضتر ونرمتر وازان انچه نزدیک بزمین است مفروش بران وشاخهای آن باریك ایستاده تا بیکذرع وزیاده وکمتر ازان شبیه باذخر وصلب وبراطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق منقسم بدو قسم وبران برکهای ریزه ومابین برکها تخم آن وآن سفید صلب مدور شبیه بکرسنهٔ کوچکی منبت آن زمین های خشن واماکن عالیه وانطاکی کفته تخم آن سیاه رنک باخشونت ودرکوهستان درهنکام بودن آفتاب دربرج اسد میروید * طبیعت آن درسوم کرم وخشک وانطاکی دردوم دانسته * افعال وخواص آن اعضاء اصل رجهت سرفهٔ باردهٔ مزمن وربو وضیق النفس اعضاء الغذاء والنفض جهت فواق رطوبی واسهال وادرار بول وباشراب عسل جهت سنک کرده ومثانه ورفع احتباس بول وحیض وضماد آن جهت بواسیر نافع المضار بغایت مضعف باه ومجفف منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است .

قلت

* قلت * بضم قاف وسکون لام وتاء مثناة فوقانیه معرب از کلتهٔ هندی است وبفتح قاف وکسر آن نیز آمده بسریانی قلتا وبیونانی اقونیا وبرومی توانیقی نامند ودر حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت

قلسوفوديون

* قلسوفوديون * بفتح قاف وسکون لام وضم سین مهمله وسکون واو وضم فا وسکون واو وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است صغیر بقدر یکشبر مستعمل در وقورنار منبت آن مابین سنکها برک آن شبیه ببرک نوعی از ثمام که آنرا ازقلس نامند وکل آن شبیه بارجل السرید متفرق بعضی از بعضی مانند کل فرابیون * طبیعت آن درسوم کرم وخشک وباجوهر لطیف محرق * افعال وخواص آن آشامیدن نبات وطبیخ آن جهت نهش هوام وشدخ عضل وتقطیر البول وادرار طمث واخراج جنین وقطع ثآلیل که آنرا بیونانی افروخوردوس نامند موثر چون چند روز بدان مداومت نمایند

قلفونیا

* قلفونیا * بضم قاف وسکون لام وضم فا وسکون واو وکسر نون وفتح یاء مثناة تحتانیه والف مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنکباری نامند * ماهیت آن کفته اند صمغ صنوبر است مطلقا وبعضی کفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی قوتانا نامند وآن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد یابد قلفونیا نامند وشیخ ابن بیطار کفته غلط کرده اند کسانیکه آن راراتینج بعینه دانسته اند بکمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن واین خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ انجماد یافته باشد وبغدادی کفته که قلفونیا صمغ صنوبر است وسه نوع است یکی سیالی که منعقد نمیشود مانند قطران وبعضی آنرا قطران نامند ونوع دوم صلب ونوع سوم آنست که بعد طبخ صلب میکردد واین فی الحقیقت قلفونیا است وانچه شامل جمیع اصناف است راتینج است وراتینج را راتیانج نیز نامند وراتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت

قلقاس

* قلقاس * بفتح دو قاف درمیان هردو لام ساکن والف وسین مهمله لغت عربی است وکفته اند بضم اول لغت رومی است وبسریانی قلقاسی وبرومی اوذی تغس وبهندی اروی وبدکهنی چمکدلا وبینکالی کچونامند * ماهیت آن ابن بیطار وبغدادی نوشته اند نباتی است که نزدیك آبهای ایستاده میروید برک آن املس بزرک شبیه ببرک موز وازان درطول کمتر وکوچکتر وهر برکی راساقی علیحده ازیك بیخ رسته نهایت بسطبری انکشتی وبیخ آن ببزرکی ترنجی وکوچکتر ازان نیز بقدر زردکی ظاهر آن مائل بسرخی وباطن آن سفید وطعم آن باقبوضت وحدت وبورقیت ولزوجت کامن وچون درآب جوش دهند وآب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت وحدت وبورقیت آن زائل رائد بلد ولزوجت

ثامنهٔ آن زائل کردد وبوی نیز میباشد ولیکن غیر مستعمل وانچه در بنکاله میشود وذیلا ذکر شد وبیخ جنکلی بری آن که
نزدیک آبها وکودها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت وشاخهای آن تا قدری ناردانی شکل وتتمه
مدوّر وبیخ باریک شده تا ببرک پیوسته وبهر بوته را نهایت تا چهار شاخ وبرک آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که
یکطرف آن باریک وطرف دیکر آن عریض ودر جوف آن در ایام بارش وشبنم اندک اندک آبی میماند ومنبت آن کنار
آبها وزمینهای نمناک ونهایت بلندی شاخهای آن تا یک ونیم ذرع وبعد بزرک شدن آن از بیخ آن ساقی میروید وبرسر
آن کلی زرد رنک طولانی وبوی آن شبیه ببوی زرد چوبه ورنک آن نیز برنک آن وتخمی ندارد واین نوع کم مستعمل وکم
کسی میخورد جهت آنکه حدت وبورقیت ولزوجت بسیار دارد وبجوشانیدن در آب وطبخ بنحو مذکور بالکل زائل نمی
کردد وبرک آنرا نیز پخته میخورند وآن نیز با حدت ولزوجت بسیار است وبیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر
وبرک این بزرکتر وعریضتر وحدت وبورقیت ولزوجت آن کمتر واهل اکثر مستعمل ومأکول بنحو مذکور که اولا درچند
آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن وپیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته وادویهٔ حارهٔ طیبه وزرد چوبه
داخل نموده میخورند لذیذ میباشد وبا کوشت لذیذتر وبعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زرد چوبه
انداخته که خوب رنکین شود یکمرتبه در آن آب جوش میدهند که رنکین کردد ونیم خام آنرا در روغن وپیاز بریان میکنند
بعد از آن در آب کداز کرده ترشی انبهٔ خام تازه یا خشک واکر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه واندکی فلفل سرخ
داخل کرده ساده بدون کوشت یا با کوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود ودر حین طبخ از وحدت آن زائل
میکردانند وبریان نمودن در روغن نیز واین را نیز* طبیعت آن کلی مانند آنست مطلقا در اول کرم ودر دوم تر ودر اول
نیز خشک کفته اند* افعال وخواص آن بغایت مسمن بدن ومحرک باه دانسته اند اعضاء اصل وجهت سرفه وخشونت
سینه وحنجره اعضاء الغذاء والنفض سریع الهضم ونافع سحج امعا واسهال وپوست آن در حبس اسهال اقوی وجهت استسقا
ولاغری کرده واسهال صفرا ومای اصفر ومائیت برقان وادرار بول خصوصا عصارهٔ نبات آن وتناول برک وشاخ مطبوخ
آن نافع الفکار دیر هضم ومولد سودا ومصلح آن عسل وسکنجبین وادویهٔ خوشبوی مانند دارچینی وقرنفل وبعضی
آنرا با سرکه وخردل مرتب مینمایند واین هنکام سریع الهضم والخروج میباشد از معده ونوشته اند که آنرا تخمی میباشد
ودر افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت از قسم آن دو درم وعصارهٔ نبات آن از ثلث رطلی تا بثلث ونوعی از قلقاس
میشود صلب مستدیر که هرچند طبخ نمایند پخته نمیکردد وضماد آن جهت نضج اورام وذرور سوختهٔ آن جهت اندمال
قروح وقلاع وتقویت موی موثر*

قلقدیس
* قلقدیس * بفتح دو قاف ولام ساکن درمیان وکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله در ماهیت آن اختلاف
است اکثری زاج سفید وبعضی زاج سرخ وبعضی زرد وبعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند
دانسته اند وبعضی کفته که آنرا بفارسی شوغار وبیونانی حلقیس نامند وتحقیق آنست که قلقدیس سه صنف میباشد صنفی سفید
سبک زود شکن واین تندترین وبهترین اصناف است وصنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن ورنک آن مائل بکبریت واین
را بیونانی مالیترایا نامند وصنف سوم نرم متساوی الاجزا وسست وچون آب بدان رسد سیاه کردد واین را زاج الاساکفه
نامند ودر حرف الزای المعجمة مع الالف بتفصیل ذکر یافت*

قلقطار

* قلقطار * بفتح دو قاف درمیان لام ساکن وفتح طاء مهمله مثاله والف وراء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر وبعضی نوع زاج سفید شتر دانند وبعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند وبهترین آن خالص بسیار زرد وبراق مانند زرنیخ زرد شکن آنست ودر زاج نیز ذکر یافت *

قلقل

* قلقل * بکسر دو قاف وسکون دو لام وبضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است وآنرا قلاقل وقلقلان بضم قاف اول وبزر رمان بری وبفارسی انار دانهٔ دشتی وبهندی کوارچکنه نامند وبیخ آن کویند مغاث است در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب وساق آن مائل بسرخی وشاخهای آن دراز وقضب متخذ ازان اقوی از شاهدانج وبرگ آن زفرا الرائحه وگل آن مائل بسفیدی وتخم آن در غلافی خشن ومستدیر وبزرگتر از فلفل واملس وبیرون آن مائل بسیاهی ومغز آن سفید با حلاوت واندک لزوجت وپوست ساق آن سفید ومستعمل مغز آنست وبعضی آنرا حب السمنه دانسته اند ونه چنین است وآنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع دست با یك ساق باریك وشاخهای باریك زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته وبرگ آن شبیه ببرگ یاسمین وازان کوچکتر بر سر یکشاخه که تونتر است واز شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم وبیاره درهم پیچیده بر زمین مفروش وبرگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش وثمر آن بقدر فلفلی ومدور وسیاه رنگ ویکنقطه سفید بر بالای آن وسه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن ودر غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخیکه باریکتر است ودر خامی سبز میباشد بیخ آن سرخرنگ باریک * طبیعت آن در دوم گرم وتر با رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن بغایت مقوی باه ومنعظ ومسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد ونبات وبا فانید ویا عسل سرشته ومصلح حال کرده ومثانه وزائل کنندهٔ احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تنقل تا یك اوقیه واز کوبیدهٔ آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع ومضر معده ومورث هیضه مصلح آن بریان نمودن وبا سکنجبین ویا با قند وعسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید ویا حب الصنوبر ویا مغاث ونیم وزن آن ابهل وچهاردانك آن مغز تخم خیارزه است

قلومس

* قلومس * بضم قاف ولام وسکون واو وضم میم وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب ورازی بوسیر دانسته * ماهیت آن نباتی است وپنج صنف میباشد وماهیزهرج نوعی ازانست صنف اول سفید وبرگ آن نیز سفید ونر وماده میباشد وبرگ مادهٔ آن شبیه ببرگ کلم وسفید تر وعریضتر ازان وساق آن بقدر ذرعی وزیاده بران وچیزی مانند پشم برساق آن وگل آن مائل بزردی وتخم آن ریزه بیخ آن دراز بسطبری انگشتی ونر آنرا برگ درازتر وباریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه وعریضتر وبزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار دراز وبی ساق وبرگ آن شبیه ببرگ شفرجل وبر سر شاخهای آن تیهای مدور وگل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر وازان کوچکتر بی ساق وملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ وغلیظ وبا رطوبت چسبنده وتند بو وساق آن زیاده بر ذرعی وگل آن سفید مائل بسرخی وتخم آن ریزه وتیره رنگ ومدور وبا حدت وتلخی واین صنف محتمل که تنباکو باشد وآن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافته * طبیعت همه اصناف آن گرم وخشک درسوم * افعال وخواص آن محلل وجالی وبا قوت قابضه وریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج است اعضاء الصدر والغذاء والنفض مدقوق ویك مثقال از بیخ سفید وسیاه آن جهت منع سیلانات وبا شراب جهت منع اسهال وطبیخ آن جهت سرفهٔ بارده وضیق النفس وشکاف مقعد الاورام وحرق النار والسم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی وورم چشم وبا عسل وشراب جهت

شقاقلوس وجراحات وگزيدن عقرب وضماد برگ صنف نرآن جهت سوختگي آتش مضرگرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است *

قلوماين * قلوماين * بضم قاف ولام وسكون واو وفتح ميم والف وضم ياء مثناة تحتانيه ونون لغت يونانيست وآنرا شجرة ابي مالك واهل دمشق صابون القاف وصابون الثياب وظفرا لقط نيزنامند * ماهيت آن نباتي است جبلي وبستاني ساق آن مربع شبيه بساق باقلا وبرگ آن شبيه ببرگ لسان الحمل وبرساق آن غلاف ها واطراف بعضي مائل بطرف بعضي وگل آن شبيه بگل سوسني كه بيخ آنرا ايرسا نامند وبهيأت حيوانيكه آنرا اربع واربعين گويند بهترين آن جبلي وگاه ازنبات آن نيزمانند آنكه ازبيخ آن عصاره ميگيرند اخذ مينمايند * طبيعت آن سرد وخشك * افعال وخواص آن حابس رعاف ونفث الدم سينه ونزف الدم معده ورحم وضماد برگ نرم كوفتهٔ آن جهت الزاق جراحات در ابتداي حدوث والتيام آنها مجرب *

* فصل القاف مع الميم *

قمري * قمري * بضم قاف وسكون ميم وكسر راء مهمله وياء نسبت منسوب بقمر است كه نام بلدي است از بلاد مصر وگفته اند كه آن بلد اسكندريه است جهت مشابهت رنگ اين بخاك آن بلد وواحد آن تماري آمده وگفته اند جمع اقمر است مانند احمر وحمر يا جمع قمره است مانند رومي وروم وزنجي وزنج ومادهٔ آن را قمريه نامند ونرآنرا ساق حر وجمع قماري غيرمنصرف است وآنرا بهندي توترو نامند * ماهيت آن مرغي است ازفاخته كوچكتر وباطوق وبسيار مانوس وخوش منظر وخوش آواز وگفته اند كه لفظ يا كريم كا مل الحروف ازصوت آن ظاهر ميگردد دونوع ميباشد سفيد وزرد وازغرائب آثار آن آنكه ابن اثير درتاريخ خود نوشته كه ازجملهٔ هدايا كه بعضي ملوك بقاع هند هديه براي سلطان محمود سبكتكين فرستاده بودند قمري بود كه چون طعام زهردار را ميديد چشمهاي آن سرخ واشك ازان جاري ومتحير ميگشت وچون آن حجررا سوده برجراحات دهن كشاده ميباشيدند بزودي چاق ميشد * طبيعت آن دردوم گرم وخشك * افعال وخواص آن موافق مبرودين ومرطوبين ومولد خلط فاسد واكثار آن محدث وسواس وجذام مصلح آن ادهان وادويهٔ لطيفه است تدهين بدن آن باعث سرعت حركت اطفال وتخم آنرا چون بطفل بياشامانند باعث سرعت تكلم آنست قبل ازهنگام آن الخواص گفته اند بودن آن درخانه باعث عدم تاثير سحروردآن وچشم بدا ست ازصاحب آن خانه

قمقام * قمقام * بفتح قاف وبضم نيز آمده وسكون ميم وفتح قاف والف وميم وقمل بفتح قاف وسكون ميم ولام * ماهيت آن درحيوان كوچك اند كه دربدن انسان وغيرانسان بهم ميرسند وفرق ميان هردو آنست كه قمقام راپايهاي بسيار است وبه بيخ موي ميچسپد وواحد آنرا قمقامه مينامند وقمل شش دست وپادارد وبدن فن اندك ميگزد وسرودم آن باريك وسفيد رنگ وانچه درموي بهم ميرسد اغبرو سياه رنگ وگفته اند رنگ آن برنگ موي ميباشد كه دران تكون مي يابد ازسياه وميگون وسفيد وغيرها ومادهٔ آن زياده ازنرآنست وقمل را بفارسي شپش وبتركي بيت وبهندي جوئين نامند ومراد ازمطلق آن قمل انسان است ومادهٔ تكون آن عرق حادث ازكثرت فضلات رديه وكثافات مجتمعه دربدن انسان وقلت وياعدم اغتسال بدن وثياب وعدم تنظيف آنها است وقوت مزاج بدن وهرچند مادهٔ آن زياده تكون آن زياده درموهاي سروريش ولباسهاي چرك كهنه تكون آن زياده ميباشد خصوصا درزمستان وكثرت آن باعث لاغري بدن ميگردد ودرمرض است ودرابدان نقيهٔ نظيفه والبسهٔ پاكيزه تكون آن كم ميباشد بلكه نميباشد * افعال وخواص آن چون شش شپش زنده رادرسوراخ باقلا كنند ازند

وبلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند وچون در سوراخ احلیل کنند ارفع احتباس آن نماید وچون زن حامله در کفدست خود کذارد وبران شیر بدوشد اگر اورا برود وحرکت کند حامله به پسراست والا بدختر وبعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسراست والا بدختر وانداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند ویا اندازند وطلاکردن آن بربدن مولود در حین ولادت باب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند وچون در بدن شپش بسیار بهم رسند بهترین دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند ویا زیبق بربدن بمالند ویا زیبق با حنا در حمامات دفع آن کند وشستن سربآب تخم شریفه که تمر هندی است که سائیده باآب مخلوط کرده سررا بآن بشویند بزودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند ومحافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار وتورم آن میگردد واز خواص آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد وچون قمل بسیاری جمع نمایند وازان سریشم سازند قویتر وچسپنده تر میباشد از سریشهای دیگر وگفته اند قمل متولد درحبوب آشامیدن نیم درم آن جهت قرحهٔ ریه وتفتیت حصاة نافع واین ازجملهٔ محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است

* فصـــل القاف مع النون *

* قنا * بفتح قاف ونون والف مقصوره لغت عربی است وبرچند معنی آمده ازان جمله بمعنی نیزه وجمع آن قنوات وقنی بکسر قاف مانند جبل وجبال وبعضی اطبا گفته اند که بفتح وبقصر قصب است وواحد آن قناة بهاء است وجمع آن قنوات وبرعود اطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند وبرشجرة الاشق نیز وگفته اند خود اشق است وگفته اند نوعی ازانڈروطالیس است ونیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نعناع ومعروف نزد عامهٔ عرب بکلخ ونزد بعضی برطانهٔ یابسه وکلخ درحرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * قنا

* قنابری * بضم قاف وفتح نون مشدده والف وفتح باء موحده وراء مهمله والف مقصوره لغت عربی است وگفته اند لغت نبطی است بضم قاف وفتح نون مخففه والف وکسر باء موحده وراء مهمله ویا نیز آمده ونیز آنرا بعربی غملول وتملول ونملول وقوصق وشجرة البهق وبیونانی قیقیمالون وبرومی قبارزمبدرس وبخراسانی برغست وبفارسی بزند وبختی وبشیرازی مبزه ومودره وباصفهانی موجه نامند * ماهیت آن نباتی است که دراول ربیع میروید وتاآخر آن میماند وبغدادی گفته ازبقول صحرائی است وبرگ آن کوچکتر ازبرگ کاسنی صحرائی وبااندک حدت وتلخی وگل آن مغیل باریك وتخم آن اغبر رقیق رنوب مغذو مبرور ونوشته اند برگ آن شبیه بمرمق است ولیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد وصاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ وبااندک تندی وتلخی است بقدر شبری وساق آن باریك وگل آن مغیل ریزه وتخم آن درغلافی بقدر نخود درهرغلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازهٔ آنست که در شاخهای آن اندك سرخی باشد * طبیعت آن گرم دراول وخشك درآخر آن وبعضی در دوم خشك گفته اند * افعال وخواص ان لطیف وجالی ومقطع وازادویهٔ نافعه است جهت مبرودین ومحرورین هردو واعضاء الصدر والغذاء والنفس منقی سینه وریه ازکیموسات غلیظه ومفتح سدهٔ کبد وطحال ومدر بول وحیض وشیر وعرق وآشامیدن آب آن اطلاق طبیعت ورفع یرقان ومغص واخراج کیموسات غلیظه مینماید وضماد آن جهت بواسیر ومغص وتحلیل صلابات رحم نافع الزینة جهت کلف وبهق ووضح بهترین دوائی است ضماداً وشرباً وگفته اند خوردن آن باندك زمانی وقلیل ایامی وضح را زائل میگرداند وبدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره وزخم پستان البسه وضماد آن جهت نیش جمیع هوام سمی

مؤثر المضار مولد سوداخصوصا لمك پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام وکنجد وغیرآن وگفته اند مصلح آن هلیلهٔ کابلي وشکر است *

* قنب * بکسر قاف وفتح نون مشدده وباء موحده وبضم قاف نیز آمده لغت عربي است وگفته اند معرب از کنب فارسی است وآنرا ابق وبیونانی ودیفرونس وبسریانی قنبیرا وبرومی کتانی وبفارسي کنب وبنك وبهندی بهنگ بتخفای ها وباصطلاح ورق الخیال وجز راعظم وحشیش وحشیشة الفقرا ونشاط انزا وفلك تاز وعرش نما وحبة المساکین وشهوت انگیز ومونس الهموم وچترا خضر وزمرد رنگ وبرگلک شیرازی وامثال اینهانامند ودر یسقوریدوس قنابس وقنابوس نیز نامیده وگفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند وازان مانند کتان ریسمان ولبسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل ومحدث لاغری است وکاغذ ازان خوب ساخته میشود چنانچه درکشمیر ازان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری باکاغذ ابریشمی میکند وشکوفه وغبار زغبي وشبنمی که بران می نشیند وغلیظ وچسپنده است همه را جمع مینمایند وچرس مینامند ودرسرغلیان میکشند تخدیر وسکر بسیار مي آورد خصوص شبنم آن وآن هرچند چسپنده تر وغلیظ تر ومنجمد تر باشد قویتر است وبسا است که بسبب آن توت هلاک میکرداند کشنده خود را * ماهیت * آن نباتی است معروف ودراکثر بلاد بهم میرسد مانند هند وکشمیر وبنگاله وزنج وروم وفارس وعراق وغیرها وگفته اند بترتیب مذکور هریک اقوی ازدیگر اند وعراقي وبنگالی از همه ضعیفتر وبعضی فارسي را اقوی از رومی گفته اند وهریک بری وبستانی وجبلي میباشد وبری وجبلي اقوی از بستانی اند وبستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد ودرخت آن بلندتر تا به پنج ذرع وساق آن مجوف وشاخهای آن باریك وبران برگها پنج یا شش یا هفت تا نه واکثر نرم میباشد وبسیار سبز رنگ وباخشونت وگل آن سفید رنگ باریك وتخم آن مدور وآنرا شهدانج وبفارسی شاهدانه نامند وبری وجبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی ولحای آن خوب جدا نمیگردد وبدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید وشاخهای آن شبیه بخطمي وسیاه رنگ وبرگ آن نیز مانند برگ بستانی وازان خشن تر وسیاهي آن کمتر از بستاني وسفیدی بران غالب وگل آن سرخ وثمر آن مانند فلفلي شبیه بحب السمنه وبعضی خود حب السمنه دانسته اند وبیخ آنرا مغاث وشیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری وبستانی ونوع ثالثي که آنرا قنب هندی نامند وندیدم من آنرا مگر در مصر وآنرا حشیشه نامند ودر بساتین زراعت مینمایند وبسیار مسکر است یکدرم آن زیاده بران از حد سکر بدر برده برعونت واختلاط عقل وجنون منجر میسازد وبسا است که هلاک میکرداند وبالجمله انواع ردیهٔ آن بسیار است از مجنن وغیرآن * طبیعت * برگ آن مرکب القوی ودرسوم سرد وخشك باحرارت لطیفهٔ قلیله وبرودت کثیفهٔ غالبه وتخم آن گرم وخشک درسوم وپوست آن سرد وخشك ودر غایت رداءت ولحای آن سرد وخشك باعتدال * افعال وخواص * آن ازجملهٔ اشجاری است که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولا فرح وسرور ورونکوئی رنگ رخسار وسکر میآورد بتیز وحار لطیف وتخدیر حادث از جزو بارد وبعد زوال وتحلیل جزو حار لطیف وظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره ازان ظاهر میگردد ونیز بسبب جزو حار خیال وفکر را لطیف ودقیق میکرداند وعطش واشتهای طعام وشهوت باه را بالعرض زائد میکرداند وبالاخرة بالعکس وباعث تکدر روح دماغي وظلمت بصر وضعف آن وجنون ومالیخولیا وجبن وخوف بسیار واستسقا وامثال اینها وضعف باه وقطع آن میگردد جهت آنکه مجفف مني است وشیرینها مقوی فعل آن وترشیها مبطل آن اعضاء الراس سعوط برگ بری آن منقي

دماغ راعتمال بعصارهٔ برک آن جهت رفع ابریه وشپش موی سر وقطور عصارهٔ برک بری ودهن آن جهت تسکین درد کوش وکشتن کرم آن اعضاء الغذاء والنفض خوردن برک آن نا شف رطوبات معده وحابس بطن ومدر بول ووذی را نافع وممسك ومجفف منی وپوست آن قاطع باه ومجفف منی القروح والجروح والاورام والبثور در کتب بوصیله مجفف جروح وقروح رطبهٔ ومندمل کنند و آبها وضماد طبیخ بیخ بری آن وضماد برک آن جهت تحلیل اورام حاره وجمره وتسکین اوجاع اعضای عصبانی که دران کیموسات فاسده مانده باشد مفید وچون برک خشك آنرا نیم کوفته واندک آبی بران پاشیده وکرم کرده بزبر برک بید انجیر کرم کرده کذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء وتحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم وزیاده بران خصوصا از انواع ردیهٔ آن کشنده مصلح آن قی نمودن باروغن کاو وآب کرم تا آنکه در معده هیچ نماند وآشامیدن شراب حماض بسیار مفید وتخم آن مسکن غثیان ومحلل ویرا کنده کنندهٔ ریاح ومولد خلط ردی قوی الاسنان ومبخر وقابض بطن وممسك ومجفف منی المضار مصدع ومظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن واکثار آن باعث قرحهٔ احشا مصلح آن خشخاش وسکنجبین شکری وشراب لیمو وکوکنار آب سرد وبرف وشراب فواکه حامض است ودهن شاهدانج که مانند روغن بادام کیرند کرم وخشك وجهت درد کوش واعصاب وتحلیل اورام صلبه وصلابت رحم قطورا وتمرسا نافع وآشامیدن آن مجفف منی است بدآنکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری بآشامیدن آن دارند وبکمان فاسدهٔ خود معتقد آنند که عمر را طویل وخیال وفکر را زائد میکرداند چنانچه مقولهٔ بعضی از فقرا که خود را کامل وواصل میدانند این است که * بیت * بنکی زدیم وسر انا الحق شد آشکار * ما را باین کیاه ضعیف این کمان نبود * واکثری ازین طائفه هر صبح وشام برک آنرا سائیده ودر آب حل کرده صاف نموده یکقدح میآشامند وهرکه از امثال ایشان وارد شان میکردد با ونیز تواضع مینمایند وبعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائی ویا با کنجد مقشر ویا سائیده با شکر سفوف مینمایند وطرب وفرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا واوائل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت میآورد وانواع اطعمهٔ کثیره میخورند ومتلذذ میکردند انهضام می یابد وبدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه میکردند مانند ضعف هاضمه وکثرت ریاح وقراقر بطن وسوء القنیه وتهیج اطراف وصورت وتغیر رنک بشره وامثال اینها وضعف باه وسقوط اسنان وبخر وکسالت وجبن وخیالات فاسدهٔ شیطانیه وسوء فکر واندا ختن خود وجهال را بسوء عقیده واباحت وزندقه وترک عبادات وغیره وبعضی از ان معاجین میسازند ومیخورند وبعضی برای اصلاح وتقلیل یبس آن در شیر جوش میدهند وآن شیر را ماست میسازند وکره آنرا کرفته در تراکیب استعمال مینمایند وبعضی سرشیر آنرا کرفته استعمال مینمایند نیز دهن آنرا با نواع دیکر داخل مینمایند وبعضیکه بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیر زاده خانی است که از دکهن ساخته احیانا میآورند که یك حبهٔ آن سکر بسیار میآورد وجز واعظم آن روغن بنك وچرس وادهان وجواهر بیضهای قوی مخدر مسکر دیکر است

* قنبره * بضم قاف وسکون نون وضم باء موحده وفتح راء مهمله وبلغت عامی قنبره است وجمع آن قنابر بفتح قاف وکسر باء قنبره
موحده وبعربی ابوالملیح وبفارسی چکاوک وچجوزواك نیز وبیونانی بردالوس وبریدالوس وبلاطینی کارینه نامند * ماهیت آن مرغی است از جملهٔ عصافیر از کنجشک اندک بزرکتر وخوش منظر وخوش آواز وبر سر آن کاکلی وتاجی مانند طاوس ومدهد وبهترین آن جوان فربه آن ووجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است وشهرت آن بدان

است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن اسفیدباج و مرقهٔ آن ملین طبع و گوشت آن حابس
و همچنین گوشتاب و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از انها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج
و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه
و میوه های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

* قنبیط * بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله مشابه بفارسی کلم رومی قنبیط
و کلم کودنامند * ماهیت آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکرنمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است
و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیا است برگ آن شبیه ببرگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیم تر و سبزی
آن باغبریت و سرمئی رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برگها درهم
مجتمع بشکل کله و در رنگ لاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ میآورند هرسال تازه میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید
و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هرچند هوا سرد تر باشد بهتر میشود و بتعمل و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیف تر میکردد و بعضی
مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا درهم میبندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیگچهٔ سفالی که بهندی هاندی نامند
معکوس بر بالای آن میکذارند که کلهٔ آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا
از نصفه بیشتر بگل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میکردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بر میکردد
و بهترین آن تازهٔ سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب درهم پیچیدهٔ آنست و نیز قسم دیگر از ین میشود در برگ و ساق و قبه
همه مشابه بدان الا آنکه برگها خارج آن اندک بزرکتر و عریضتر و تیره تر رنگ و ساق برگ آن بنفش مائل بسرخی
و رنگ برگهای قبهٔ بهم پیچیدهٔ آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز تازهٔ خوشرنگ نازک و خوب درهم پیچیدهٔ
آنست * طبیعت آن مرکب القوی با رطوبت مائیهٔ غلیظه و حرارت مفتحهٔ لطیفه و مادهٔ ارضیهٔ کثیفه و گفته اند گرم در اول
و خشک در دوم است * افعال و خواص آن با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی
عکر و مضعف دماغ و مغرور دمی الغذا و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن
آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف
دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماء ثبت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضاران
در آب جوشانیدن و آب آنرا مکرر ریختن و همراه پختن با گوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن گاو تازه
بسیار بریان نمودن و با ادویهٔ حارهٔ لطیفه خوردن است و بعض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کنندهٔ منی و معین بر جماع
خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال
آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

* قنبیل * بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلای فارسی است قنبیل
و یا معرب کمیلهٔ هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزی است رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید
با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که برا راضی بادیه می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت
میکردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میکردد در خراسان و بعضی

گفته اند بزور رملي است ثمر آن سرخ وبعضي گفته اند تخم سرخس است ونواب حكيم معتمد الملوك سيد علوي خان قدس سره نوشته اند كه بيشتر از كوهستان ما بين هند وچين مي آورند واز آورندگان استماع يافته كه از درختي حاصل ميكردد كه آن درخت را ميشانند وبطن ايشان بزور آن اشجار است واشبنمي كه برانها مي نشيند وانچه محرر شنيده آن است كه مغز ثمر درختي است كوهي درخت آن شبيه بدرخت صفر وبرگ آن نيز شبيه ببرگ آن واز آن بزرگتر وخار دار وخارهاى آن درشت وبلند وثمر آن بشكل نارنجي وبرسر آن خاري ودر خامي سبز وبعد رسيدن سرخ ميكردد وبعد كال رسيدن شگافته از جوف آن چيزي سرخ رنگ تيره برمي آيد وبر زمين ميريزد مردم آنرا جمع نموده برميدارند وهمان تمبيد است انچه غير ممزوج بخاك است خالص وسبك وزن ميباشد وانچه مخلوط بخاك ورمل است غير خالص وسنگين العلم عند الله تعالى * طبيعت آن گرم وخشك در دوم ودر سوم نيز گفته اند وباقوت قابضه شديده * افعال وخواص آن آشاميدن يك درم تا دو درم سائيده آن با ادويهٔ مناسبه مخرج اقسام كرم معده وامعا وحب القرع بقوت وحبس دم وطرياقات لزجه واخلاط فاسده وجهت عرق مدني وطلاى آن نيز جهت امور مذكوره نافع مقرا معاء لع آن كثيرا وشم ارمني ومصرقم معده مصلح آن مصطكي وانيسون بدل آن ترمس وبرنگ كابلي مقشر وسكبينج المجروح والقروح والجرب والقوباء ذرور نرم سوده آن مجفف قروح رطبه والتيام دهندهٔ جراحات وسعفه وجرب رطب وبثور وقوبا خصوصا كه اولا عضو را بروغن گل ويا روغن تخم ناكيسر بتخصيص سعفه وجرب وقوباى اطفال وبدستور تدهين آن وخوردن اطريفل ودوا ومعجون آن واستعمال مرهم آن واطريفل وذوا ودهن ومرهم ومعجون تمبيدي درقراباذين كبير مذكور شد

قنطوريون
* قنطوريون * بفتح قاف وسكون نون وضم طاء مهملهٔ مشاه وسكون واو وكسر راء مهمله وضم ياء مثناة تحتانيه وسكون واو ونون لغت رومي است ونزد بعضي يوناني واصح آنست كه معرب از جنتوريهٔ رومي است منسوب بجنتورس حكيم رومي جهت آنكه او اول كسي است كه معرفت بدان بهمرسانيده وبسرياني اسكيغيلاى وبيوناني اومیطرون وبفارسي ابزر ولونا وكريون نامند وگفته اند كريون اسم قنطوريون دقيق است وآن دو نوع است كبير وصغير ودر آخر ربيع ميرويد *

قنطوريون كبير
* قنطوريون كبير * كه آن قنطوريون غليظ وبيوناني قنطوريون طوماغا يعني قنطوريون كبير وبرقي نيز ولوفاى كبير نامند * ماهيت آن نباتي است ساق آن شبيه بساق حماض وخس وبه بلندي دو ذرع تا سه ذرع باشعبهاى بسيار از يك بيخ رسته وبرسر آنها اقيها شبيه بقبهٔ خشخاش ومدور وطولاني وگل آن سرمئي رنگ مدور شبيه بصوف وتخم آن شبيه بقرطم يعني تخم كاشه وباحرافت وبرگ نبات آن شبيه ببرگ جوز وسبز واطراف آن مشرف شبيه بدندانهاى اره وبيخ آن سطبر طولاني تا بدو ذرع وصلب وسرخ رنگ وپر از رطوبتي سرخ برنگ خون وطعم آن مركب از حدت وحرافت واندك حلاوت وقبضي ورنگ عصارهٔ آن نيز سرخ مانند خون منبت آن زمينها ئيكه آفتاب بسيار برآنها تابد وكوهستانها وتلها وپشتها وقوت آن تا ده سال باقي ميماند ونواب معتمد الملوك سيد علوي خان قدس سره نوشته اند كه قنطوريون صغير كثير الوجود است بارض ما يعني بلاد فارس وآن بري ونوع است بري كه برزمينهاى سهل هموار وتلهاى پر احجار ميرويد وگل آن سرخ رنگ مائل بينفشي است وبستاني آن نبات قويتر وبلندتر از بري وگل آن خوشبوتر وتلخي آن كمتر ودر ساير احوال مساوي بري وليكن گل آن مختلف الالوان وعامهٔ اهل شيراز آنرا گل ميخك وگل قرنفلي نامند وگل آن تا قريب بده ماه ميماند وبيخ آن در زمين باقي ميباشد ودر ايام ربيع از سر نو از همان بيخ ميرويد وبيخ بري آن در زمين باقي نميماند بلكه هر سال از سر نو در

اوائل ربیع میروید ودر اوائل صیف گل وتخم میآورد وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشك ودر سوم نیز گفته اند وعصارهٔ بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل * افعال وخواص آن محلل وقابض وجالی وبحسب اختلاف طعوم بیخ آن از ان افعال متضاده صادر میگردد از اد را رطمث واخراج جنین مرده وانساد نزله واخراج آن وتفتیح سدد وتنقیهٔ دماغ وسینه وامثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت وحرافت آنست وحبس نفث الدم وانده مال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست وگفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر والغذاء والنفس جهت ضیق النفس وعسر آن وربو وسرفهٔ کهنه ونفث الدم مزمن ودرد پهلو ومغص ورفع سدهٔ کبد وطحال وقولنج بلغمی واستسقا ویرقان وصلابت کبد وطحال وادرار بول وحیض وعسر ولادت واوجاع رحم وتسخ عضل وعصب وقتل واخراج دیدان نافع ونرزجهٔ آن جهت ادرار طمث واخراج جنین موثر الجروح والقروح والنواصیر ضماد تازهٔ آن بتنهائی وخشک آن بتنهائی وبا امراهم جهت الزاق وچسپیدن زخمهای تازه والتیام وختم جراحات تازه وردیهٔ کهنه وعمیقهٔ غائره ونواصیر واوجاع عصب وفسخ آن وکسر اعضاء وعرق النساء بغایت قوی الاثر ودر سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر واز ان ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل وشیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم واگر تپ نباشد با شراب والا با آب بدل آن حضض وقنطوریون دقیق وعصارهٔ حب آن جهت امراض مذکوره نافع وشیخ ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد لوقیا میشود عصارهٔ آن را گرفته بجای حضض استعمال مینمایند *

* قنطوریون صغیر * که آنرا قسطوریون دقیق وبیونانی قنطوریون طولیطون بمعنی قنطوریون دقیق وقنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر وبعضی آنرا املیسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است ودر بطائح نیز میروید وبفارسی لوفای خرد وکربون نیز گویند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبهای ایستاده ودر بطائح میروید بقدر یکشبر وزیاده بران شبیه با وفاریقون که خودنج جبلی نامند وساقهای آن از هم جدا وبرشاخ وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وگل آن سرخ مائل ببنفشی شبیه بگل شبو واز ان کوچکتر وثمر آن مانند گندم مستعمل وجمیع اجزای آن بسیار تلخ وبا اندک قبضی وبیخ آن کوچک وبی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر وسائر اجزای آن مستعمل وتازهٔ آن اندک خوشبو وشاخهای آن سفید مائل بزردی وقوت آن تا ده سال باقی میماند واز نباتات ربیعی است ودر آخر ربیع میروید * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن لطیفتر وقویتر از نوع کبیر در جمیع افعال وساق وبرگ وگل آن قویتر از عصارهٔ آن ومجفف وبی لذع ومفتح ومسهل ومنقی وجاذب از اعماق بدن ومفاصل وامثال ادویهٔ چینی را منفعت بسیار است اعضاء الراس والعصب والصدر والغذاء والنفس والسموم وغیرها آشامیدن مطبوخ ده مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد وبمالند وصاف کنند وبا شکر وامثال آن بنوشند جهت تنقیهٔ دماغ واعصاب وصرع وعسر نفس ونفث الدم واسهال مرهٔ صفرا وسودا وزرد آب وبلغم لزج مخاطی وامراض بلغمی واوجاع مفاصل وفسخ عضل وتفتیح سدهٔ جگر وطحال ورفع قولنج بلغمی وتحلیل صلابت طحال وضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع ودو درم آن جهت رفع حمیات وبا شراب جهت نفث الدم وذات الجنب بارد وبا ماء الاصول جهت اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وتطول با آب مطبوخ آن دافع گزاز وبدستور بخور آن واحتقان با آب مطبوخ بنجدرم آن با روغن کنجد وبدستور بر ماد آن جهت عرق النسا واوجاع ظهر وقولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه وسوداویه وبلغمیهٔ لزجه است وافراط عمل آن مردی

قنطوریون صغیر

با سهال الدم المجروح والقروح والاورام ضماد تازهٔ آن جهت الزاق واندمال وختم جراحات کبار تازه وکهنهٔ ردیهٔ وعسرة الالتیام ونواصیر وتلیین اورام صلبه ومنع انصباب مواد با عضا بسبب قبض وتجفیف بی لذع که دارد وخشک آن بمراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیهٔ خبیثهٔ غائرهٔ عمیقه ونواصیر و باپیه جهت منع انفتاح وانشقاق جراحات کبار تازه وکهنه واندمال وتحلیل اورام آنها وباآرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل وعصب ومفاصل بارده وباآرد جو جهت حارهٔ آنها وکل آن ضماداً وشراباً جهت لسع افعی وعقرب نافع وعصارهٔ آن درقوت قبض وتحلیل وتجفیف وغیرها قریب بسائر اجزای آن وطریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر وتازهٔ آنرا با ثمر و بکوبند وآب آنرا بگیرند ودرظرف خزفی در آفتاب گذارند وبچوبی یا کفچه برهم زنند واگر دیگر روز خشک نگردد شب سرآنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد وانعقاد عصارات است وروز دیگر بدستور در آفتاب گذارند وبچوب یا کفچه برهم میزده باشند تا آنکه غلیظ ومنجمد ومنعقد گردد واگر تر وتازهٔ آن بهم نرسد بیخ خشک کبیرآنرا نیم کوفته پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند ونیکو بمالند ومکرر صاف نمایند پس بآتش ملایم طبخ دهند وبرهم میزده باشند تا منعقد گردد وبهمین نهج عصاره هرچه را خواهند اخذ نمایند * طبیعت آن قریب بسائر اجزای آن * افعال وخواص آن نیز قریب بدانها بلکه دربعضي مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه وآب عسل جهت قروح بینی وحبس رعاف خصوصاً باندک زاج وکافور وآب یخ وطلای آن با سرکه بریپش سر وصدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس وآشامیدن شراب وچون موی سررا بنورهٔ زائل نمایند ومحلول آن باسرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن وورویانیدن موی مجرب والتحال عصارهٔ رقیق آن با عسل جهت بیاض واندمال قرحهٔ عین وطلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم وتسکین درد آن وبآب حماکانج جهت سطبری پلک چشم وجرب آن وباشیر وآب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین ورفع آثار قرنیه وشعیره وباآب مرزنجوش جهت تحلیل سبل وچون پلک چشم رابرگردانند وعصارهٔ آنرا با آب انار بران بمالند درحال رفع جرب آن نماید وقطور آن با روغن خیری وامثال آن جهت ضربان گوش وباآب برگ شفتالو جهت قتل واخراج کرم آن وباآب ترب وامثال آن جهت ثقل سامعه وباروغن نرگس وخردل وسرکه جهت ورم گوش ورفع کری ومضمضهٔ آن باگلاب جهت رائحهٔ کریههٔ دهان وقلاع متعفنهٔ آن وباطبیخ جوز السرو جهت درد دندان ورفع تحریک واستحکام آن وغرغرهٔ آن با آب بارتنگ وعنب الثعلب وعوسج جهت ورم لوزتین وخناق وطلای آن بآب جهت شقاق لب اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفض حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض ومخرج جنین مضراً معاً مصلح آن صمغ عربی وکثیرا مقداً رشربت از تازهٔ آن یکدرم تا دو درم واز خشک آن تا سه درم ودرحقنه پنج درم واز عصارهٔ آن یکدرم بدل آن بوزن آن افسنتین ونیم وزن آن بابونه ونیم مثل آن ترید وبعضي بوزن آن پرسیاوشان ونیم وزن آن برگ حنا گفته اند وروغن آن که آب تازهٔ آنرا با روغن زیتون باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم وخشک ومسخن عصب ومقوی بدن ورافع امراض باردهٔ عصبانیه مانند فالج واسترخا واعیا واوجاع باردهٔ مزمنه وتحلیل ریاح ورافع بهر وعسر ولادت وشراب آن که آب آنرا باشکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است *

* قنفذ * بضم قاف وسکون نون وضم فا وبفتح فا نیز آمده وبدال معجمه وبدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است ونیز بعربی خیز ریبونانی قوتما روس وبسریانی ققد وبرومی شیرا خندرن وبفارسي خارپشت وجبرو وجش وسیخول وشیرا زی قنفذ

چوله ود رنتکابن وارموک وبمازندرانی وارمچی وبترکی کرپی وبهندی ساهی وسارسل وهیی نیز نامند رمادهٔ آنرا بعربی قنفذه وجمع آن قنافذ * ماهیت آن حیوانی است موی بدن وپشت آن بلند مانند خار وچون بخشم آید سرخود را فرو کشد ومجتمع کرده مثل دستهٔ خاری شود وخود را حرکت دهد از میان آنها خار مابقدر یکشبر وکم وبیش چیزی مانند تیر جدا کرده وبزآید باندک آوازی واکر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید وسه قسم میباشد بری وجبلی وبحری بری آن کوچك بمقدار کربهٔ کوچکی وجبلی آن بزرک بمقدار سک متوسطی وخارهای آن بلند وابلق تا بیك شبر وزیاده بران نیز واین را دلدل نامند وقنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ ونصف پائین آن شبیه بماهی ودربدن آن موی است مانند موی حیوان ونرم وبعضی کفته اند صدفی است واصلی ندارد واز مطلق آن مراد قنفذ بری است وبهترین آن کهنهٔ بزرک آنست ودرجزیرهٔ از جزائر زیرباد کویند جزیرهٔ جاوه است که بتاریه نیز نامند ودر جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه درجوف بزکوهی وکاو ومیمون وغیرها واهل آن جزیره شصت هفتاد سال میشود که پی بدان برده اند واز جوف آن برمی آورند وآن بزرک وکوچك نیز میباشد بزرک آن بمقدار بلوطی واندک کوتاه تر از ان وسطبرتر وکوچك آن بقدر جوز بوا کوچکی وطعم آن بسیار تلخ وچون در آب کذارند تمامی آب را بسیار تلخ میکرداند وآن آب مستعمل در انواع هیضه ها واوجاع بارده وتحلیل ریاح وامثال اینها از امراض باردهٔ رطبه ویحتمل که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد وبیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت

* طبیعت آن کرم وخشک در اول دوم * افعال وخواص بری آن کوشت آن مجفف ومحلل قوی ومانع انصباب مواد باحشا وبد ستور کباب خشك آن ورماد محرق آن جالی ومحلل ومجفف اعضاء الراس والمفاصل والنفس والغذاء والنفض کوشت مملح آن باسکنجبین جهت درد سروبا ادویهٔ مناسبه جهت فالج وتشنج وامراض عصب وداء الفیل واستسقا اکر با تب نباشد ودرد کرده وغیره مملح آن جهت رفع سوء مزاج وسل وبول در فراش اطفال وغیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسر البول است ومقوی باه مرطوبین ومبرودین وکباب خشك کردهٔ آن در آفتاب جهت الاستسقا وآشامیدن پوست محرق آن باشراب جهت فالج وبا سکنجبین جهت تهیج لحمی الاورام والبثور والجروح والقروح لحم آن جهت خنازیر وجذام وتحلیل غدد وعقدها ی صلب وفسخ عضل شربا وضمادا ورماد پوست محرق آن جهت قروح وسخه وخوردن لحم زائد وتجفیف قروح وجروح جهت آنکه جالی ومنقی ومجفف است وبدستور آشامیدن کوشت خشک کردهٔ سائیدهٔ آن جهت جذام وبخور آن نیز الزینة لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف ونمش وبازفت جهت داء الثعلب وبا ادویهٔ مناسبه جهت جرب واغتسال بدان جهت قروح سر الحمی والسموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه ونهش هوام وسائر سموم ونیم درم از محرق پوست آن جهت تپ ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده وکبد وریک رخسار مصلح آن مهرا پختن آن باآب ومطنجن نمودن آن باروغن بادام یا شیرج وبا سرکه وکاسنی خوردن است ومرارهٔ آن کرم وخشک وجالی ومجفف واکتحال آن رافع بیاض عین وطلای آن مانع انتشار قروح دربدن وجهت جذام نیز نافع وچون باموم بسرشند وزن بیاشامد ویا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر

دلدل

* دلدل * یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سیهی نیز نامند جهت آنکه تیرمی اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن کوشت آن جهت نقرس عظیم النفع وبدستور ضماد آن وطلای خون آن جالی کلف وزائل کنندهٔ اوساخ بدن وحمول آن ملدر حیض

وگفته اند که از کار شد لیها ورموام میکریزند ونزدیک آن نمیروند وقنافذ با مار مقاومت مینمایند ومار را میکشند بدین نحو که سر مار را بدهن گرفته سر را بالای بدن میکشند وخارهای بدن خود را ایستاده میکنند وهر چند مار اضطراب میکند وزیاده خود را بآنها می آویزد زیاده مجروح میکردد آخر الامر سست شده می افتد ومیمیرد ولهذا مار از آن گریزان است حیات بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند وپوست آنرا بکنند وگوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید وبا برادهٔ نمره پس بگیرند از کوبیدهٔ وبرادهٔ آن مقدار درمثقال یا سه مثقال ودر شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابند وچون بسوزانند قنفذ را ونرم بانوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب وداء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند وموی برویاند وجهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بخرقه بقوت که سرخ گردد وطلای محرق آن با دهن الآس ویا غیر آن جهت رویانیدن موی در رفع موضعیکه ریخته باشد مؤثر وطلای پوست سوختهٔ آن با خردل وعسل سرخ منزوع الرغوه بر موجهت درازی موی ومنع تشقق واسقاط آن وجهت داء الثعلب وداء الحیه نیز واگر بجای موی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند وآشامیدن طحال خشک کردهٔ محرق آن با شراب جهت اذیت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود وزردی در جوف آن بهم رسید وپس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار در ثلث رطل وزیاده وشفا یافت از آن علت باذن الله تعالی ومرارهٔ آنرا چون اخذ نمایند وزهرهٔ آنرا بآورند وبا سرمهٔ خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کنندهٔ بیاض عین است بزودی وطلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن را نفع برص تازه وچند مرتبه وبا کبریت جهت برص کهنه وطلای زهرهٔ خشک کردهٔ کوبیدهٔ آن با شراب سرشته واقراص ساخته وخشک نموده وعند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دامیه مجرب ودر ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ میشناسد تقلب وگردش اهویه را پیش از وزیدن آنها ولهذا راه خانهٔ خود را از اطراف مسدود مینماید واز طرف مخالف آن میکشاید و بر هر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان راقف گشت وحجری یعنی خانهٔ برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت بنحوی که دیگری بران مطلع نگشت وآن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل اهویه وحر وبرد وآن شخص بر سبیل کرامت بمردم اخبار می نمود ومردم مستبعد میشمردند وقدر ومنزلت او پیش ایشان عظیم بود بآن خلط ولحم بحری آن لطیفتر از بری ونیکو است برای معده وتقویت آن وتلیین بطن وادرار بول ومحرق پوست آن جهت جرب وقروح مزمنه مفید *

* قندس * بضم قاف وسکون نون وضم دال وسین مهملتین اسم کندش است ودر حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد وسک آبی بلغا ربرا نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است وپوست آنرا برمیآورند وازان فرو وفروزش والبسه وغیرها میسازند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت ورياح از بدن وحلوس بران جهت نقرس نافع است | قندس

* فصـــــل القاف مع الواو *

* قوطوليدون * بضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله وسکون واو وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم دال مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی است ونیز بیونانی قوماليون واهل مغرب زلالف الملوک وبشانق واذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بسکرلی است که بیونانی قطولی نامند وگفته اند که نوعی از قدح مریم است وآن نوعی از حی العالم است | قوطوليدون

وگفته اند نوعی از ابرون است وبعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است * ماهیت آن نباتی است برگ آن مستدیر با اندک تجویفی وساق آن کوتاه وتخم آن متصل بساق ودر اطراف آن وبیخ آن مانند زیتونی وبا تندی وتلخی * طبیعت آن مرکب القوی وبیخ آن گرم وخشک * افعال وخواص آن قابض ورادع وجالی ومحلل اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده وباشراب وعسل رافع تهیج بدن وبیخ آن مفتت سنگ مثانه ومدر بول الاورام والجروح ضماد برگ آن محلل اورام ومسکن حرارت معده واحشا ورافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد وضماد عصارهٔ بیخ وبرگ آن محلل ورم وزخمها وبا شراب وسیع کنند * تتمه جراحات است وازادویهٔ مجهولة الماهیت است

قوفی
* قوفی * بضم قاف وسکون واو وکسر فا ویا * ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل وانفحهٔ آن در قوت مانند جند با دستر * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع واختناق رحم نافع وفرق میان انفحهٔ آن ومیان انفحهٔ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحهٔ حیوانات دیگر ریزند وبعد از زمانی آب آنرا بر ری انفحهٔ آن ریزند بزودی آنرا بکدازد وآب کرداند بخلاف انفحهٔ حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد *

* فصل القاف مع الهاء *

قهوه
* قهوه * بفتح قاف وسکون ها وفتح واو وها اسم خمر غلیظ است ونیز بمعنی مشبع ومحکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میکرداند وسکرآن محکم وقوی است والحال مصطلح نزد عامه ومراد از ان ثمر درختی است که در یمن وحبشه وبتاریه بهم میرسد وآنرا بن مینامند ودرحرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت *

* فصل القاف مع الیاء *

قیروطی
* قیروطی * بکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم راء مهمله وسکون واو وکسر طاء مهملهٔ مثاله ویا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده وبفارسی موم روغن نامند * ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد ویا مرکب از اجزای دیگر وبحسب اعراض مختلف میباشد ونسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت *

قیصوم
* قیصوم * بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم صاد مهمله وسکون واو ومیم لغت عربی است وقیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده وبیونانی شوصرا وبرومی ارطاماسیا واطمیثا نیز وبفارسی برنجاسف وبلنجاسف بلام بجای را وبومادران نیز وبزتراسك وبشیرازی سرزرتک وبهندی گندناو گندمار نیز نامند * ماهیت آن گفته اند برنجاسف جبلی است گفته اند دونوع میباشد نر وماده نر آن را شاخهای باریك وثمر آن کوچک شبیه بافسنتین وگل آن کمرنگ وکوچك تر از گل ماده ومائل بسفیدی وماده آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مائل بسفیدی وشاخهای آن پربرگ وبرگ آن مشقق باریك شبیه ببرگ سداب وبرساق آن رطوبتی چسپنده وبرسر واطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ وخوشبوی وباحدت وثقل وتلخ طعم وثمر آن مانند حب الآس ودرتابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف ونر آن قیصوم است ونیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف وفرق میان هردو آنست که از ساق برنجاسف شاخهای بسیار میروید وقیصوم را ساق بی شاخ واکثر از یک ریشه یک ساق میروید وبرگهای آن مانند زنبق برساق آن رسته وبرگ متصل بیخ آن مفروش برزمین ودر انتهای ساق آن قبهٔ چتری که گل آنست وباعطریت وثقل الرائحه شبیه

مراهم و لباس و زرد و برگ و ثمر آن نیز و بار آن مشابهت بسمی مستقیم و او خود را نیز مثل داده اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن قوت تحلیل کل آن زیاده از افسنتین جهت امراض نطول آن جهت صداع بارد و منضج اللبد و الطحال و الاسهال و المفاصل و السموم و الحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه وضیق النفس و قتل الدیدان کرم معده و امعا و اخراج آن و اداء ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تنقیت مثانه کرده و مثانه و نفع عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضرر ادویهٔ قتاله و لرز حمیات سموم سا مزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و با زیت پخته جهت تسخین دماغ و معده و ازالهٔ برودت آن مفید و مطبوخ نشادا و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور و ضماد مطبوخ آن با مغز حنظل جهت اورام عسرة التحلیل الزجة ذرور آن و ضماد سوخته آن جهت نزف الدم همه اعضاء و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و با روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش موثر الخواص اتراش یان ودن ستور بخور آن گریزانند * مضر مصدوع مصلح آن کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض باردهٔ عصبانیه و ادرار حیض و امتلای رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است *

* قیفهر * بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فاف و ها و راء مهمله و تمقهن بنون اتباعی را و تنقهرینون ایبای یا رتیفهر بزیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال زرد مونه نیز نامند * درماهیت آن اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بصندروس و نرم و رخو که زرد مائل میشود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحهٔ قیر و بار زرد ممزوج با صمغ و قبل از کل از قطعهای آن اکثر قلمی اندک پهن مستطیل مائل بزردی بعضی اندک تیره و بعد از کل از سیاه رنگ میباشد و گویند آن شفیل شکری رنگ و بد طعم و با اندک غروبت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند بر میاید و در حرف السین درسکوه مذکور شد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقاء و ادرار طمث و آشامیدن یک درم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب فراخ جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط له الجروح و القروح و الجرب و الغوبا ضماد و طلای آن منقی آثار قروح و جروح بزردی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنهٔ مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بد ستور روغن آن و نیز روغن آن جهت جرب رطب و قوباء مجرب و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافته *

* باب بیست و دوم دربیان ادویه که حرف اول آنها کاف است *

* فصل الکاف مع الالف *

* کات * بفتح کاف و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برلیجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال تخم میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام درائی

است که بلغت هندی مشهور بکتهه است * ماهیت آن صمغ رابن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و برانها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن دردو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنهٔ درخت آنرا جابجا زخم میزنند از ان رطوبتی بر می آید و منجمد میگردد میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت بر آید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا پکهرا کتهه نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویهٔ دیگر اقلا مشک و عنبر عند الحاجت برای خوشبوی دهن تناول مینمایند و این را کهیر ولی بخفای ما و کروالی بدون مامیتامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غرغره و مضمضه ما نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و دمامیل و بثور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شربا موثر است *

کاذی

* کاذی * بفتح کاف والف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا گل رنا مند و نیز بهندی کیوڑا و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند * ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیرباد ات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرگره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل بلند تر و عریضتر و نرم تر و اطراف آن مشوف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از ان مانند خار و در ورد و رازهم و در زیرباد ات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فروش و جای نماز و غیره میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بدرهٔ بزرگ یعنی خندروس با برگهای تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشهٔ مانند خوشهٔ کفرا و بسیار نرم تر از ان و پر گرد و آن گرد و جرم خوشهٔ آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول و مدتی تر اندک باحدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون دهنیت چندان ندارد با برادهٔ صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و یا زآن عطر را در ته تابله و مشربه میریزند و بران عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هرچند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته تابله میریزند و بران عرق گل کاذی میکشند و عطر آن را برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند

رشراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا باقند بقوام میآورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب
بیخ و تنهٔ تازهٔ آن و یا خشک نیمکوفته در آب خیسانیدهٔ آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس
در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادیهای حوالی اڈیسه و سواحل دکهن بهم میرسد
* طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند * افعال و خواص آن
مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن
دردهای عصب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائی است و ادمان مهند را
عقیدهٔ آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله
برنیاورد و اگر برآرد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد ولیکن مخفف عوارض آنست خصوصا که با عرق
نیلوفر و خبه ستکشو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی
حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کنندهٔ اعضا شربا و شما و تمرغا که شکوفهٔ آنرا قبل از آنکه
خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفهٔ آنرا تبدیل نمایند
مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و ذرور گرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن والتیام دهندهٔ قروح و مجفف رطوبات مستخرج
ازان و در قروح باعث نرمی و خشکی و تنکی آن و ذرور خاکستر چوب سوختهٔ آن جهت التیام جراحات مجرب دانند آن مقوی
دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانحای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر
ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آنرا گل کدی نامند بوی بسیار
خوش دارد تا بحدیکه جامهٔ که بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بو ازان زائل نشود والله یعلم شاید او را شبه شده باشد *
* کاشم * بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی فنالیون و لیغستیقون
ماسالی و لیفطیقون و بسریانی نیلی قنیا و برومی کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل پر نامند و گفته اند
بزعم بعضی متأخرین نوع رابع سیساالیوس است که بیونانی طرو بیبن نامند * ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است
زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است ثمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق
شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر ازان و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریک تر و پر شکاف تر از
برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و باعطریت و بیخ
آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازهٔ تند طعم
خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدهٔ جگر
و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفهٔ بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معدهٔ
و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع
باردهٔ رطبه و قراقر و رافع سدهٔ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین
بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق
النسا و سائر امراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقا دو درم با آب گرم و ادمان و دوام بجای ترنگل داخل اطعمة

میکنند وبسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا گرما گرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد ازان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه ویاآشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیردائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور باگلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه وتخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیرهٔ سفید وبوزن آن تخم کرفس جبلی وتخم زردک بری نیز گفته اند *

* کافور * بفتح کاف والف وضم فا وسکون واو وراء مهمله * ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد ودرجزیرهٔ مسمی بهما چین بهم میرسد وآن درختی عظیم میباشد وچوب آن سفید رنگ ورخو گویند درگرمی هوا اکثر پلنگ ومار درمجاور درخت آن میباشد وآبیکه ازان درخت درحین قطع میچکد مسمی بماء الکافور ودهن الکافور است ودرنهایت تندی رائحه وغلیظی ومائل بسرخی وکافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء وفتح یاء مثناة تحتانیه وبباء موحده نیز آمده والف وکسر حاء مهمله ویاء نسبت ودر وجه تسمیهٔ آن گفته اند سبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد وبعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود ویا درعصر او یافته اند وبنام او اشتهار یافته واین را بهندی بهیم سینی نامند وآن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود ازباطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروزمیکند مانند صموغ دیگر واین اعلای همهٔ اقسام است وچون گرمی بدان رسد ویاد رآفتاب گذارند نرم وگداخته میگردد وقلیل الوجود تر ازسائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند وتیغ میزنند رطوبتی که برمی آید ومنجمد میگردد کافور است وبعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند ومنعقد میگردد مانند ترنجبین وشیرخشت ورنگ این هاهمه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است وآن نیز شبیه بصمغ وسفید صفائحی صاف شفاف میباشد وازجوف درخت آن برمیآورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره درمفردات قانون نوشته ما خشبه فقد رایناه کثیرا وهوخشب هش خفیف جدا وربما اختنق فی خلله شئ من اثر الکافور ومحرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختهٔ ضخیم ازچوب کافوراز اجین آورده بودند دربندر هوگلی که بندر بنگاله است وآنرا بریدند وورق نمودند ازجوف آن کافور برآمد اعزه وتجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند واین نیز اعلی وخالص است وکمیاب وگفته اند درسالیکه صواعق وزلازل ورجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید ودرسالیکه کمتر کمتر ونهایت درحالی دوسه من طبی ویا تبریزی حاصل میگردد وآنچه درتحقیق پیوسته دراکثر بلاد چین وجزائر زیرباد ات وبعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد وبهترین همه آنست که درجزیرهٔ مسمی ببرنیو که واقع برخط استوا بطول یکصد وسی درجه است بهم میرسد هم ازجوف چوب درخت آن برمی آورند وهم ازتنهٔ درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ ومصطکی برمی آید واخذ میکنند وهم ازطبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است وبعد ازان قسم دوم وبعد ازان قسم سوم ودرخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد وسفید رنگ وکم شاخ وبرگ آن شبیه ببرگ مولسری واز برگ وپوست وچوب وجمیع اجزای آن بوی کافور می آید واهل چین جزائر بلاد دیگر که درآنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره ازین جزیره میبرند ونیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که ازجوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید وازطبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل میآورند واین تیره رنگ ناصاف میباشد ومشهور بکافور موتی است واقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول

کافور

مصنوع بعضی مصعد وبعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف وقطعها بزرگتر ومصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندری
است از بنادر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پرکرده میآورند وبوزن منها بمن هندوستان وارزان بها میفروشند
واین اندک چرک برنگ است وگفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ وبیخ درخت موز وچوب درخت کافور با چند دوای دیگر
ترتیب میدهند ونیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن گل با بنفشه نیم وزن درهم حل کرده وسنگ رخام
را ده وزن نیکو سحق نموده بران میپاشند ودر رماد با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد وریزه ریزه نموده
با اندکی کافور اصلی میسازند وچون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند وگرم گرم در
کاسهٔ شیشه ریزند وقطعهای بزرگ کافور را دران اندازند وبانگشت بملایمت بمالند پس برآورند ودر غربال موی پهن
کنند تا خشک گردد وریزهای آنرا در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد وامتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت
دوم آنکه در یخ ویا برف گذارند ومستعمل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است والا مغشوش سوم آنکه
قطعهٔ شیشه را بر آتش گذارند وکافور بران ریزند اگر تمام آن گداخت ومرتفع گشت وباقی نماند چیزی خالص است والا
مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان گرمی گذارند اگر عرق کرد وتر شد خالص است والا فلا پنجم آنکه اندکی ازان
را بر شقیقه مالند اگر خنکی وسردی بسیاری در چشم ظاهر گشت وآب از چشم برآید خالص است والا فلا ششم آنکه رائحهٔ
کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج ولیمو است با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش وفی الحقیقت فرق مشکل است مگر
آنکه شخصی با حدت ذهن وحدس صائب مکرر مرد ورا دیده باشد تا فرق تواند گذاشت وچون کافور زود هوا میگردد
ونمیماند خصوص در ایام گرما وبلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشهٔ ضخیم سرتنگ با چند دانهٔ جو وتخم
ویا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند وبموم گرفته نگاه دارند وعند الحاجت که برآورند بازسر آنرا بدستور
محکم نمایند وچون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین ومفرحات وحبوب وغیرها باید که کافور را بتنهائی
ویا با اندک نبات ویا ادویهٔ مناسبهٔ یابسهٔ بارده از ادویهٔ آن ترکیب با آلتی از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند
وبکار برند * طبیعت آن سرد وخشک در آخر سوم وباقوی مختلفهٔ ناریهٔ حارهٔ محاله که مرارت آن دلیل آنست وقوت ارضیهٔ
باردهٔ یابسه که دلیل بر آن قبض آنست وقوت هوائیهٔ لطیفهٔ معتدله که حدت رائحه وعطریت آن دال برانست واهل هند بالعکس
در آخر سوم تا اول چهارم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض مفرح ومقوی
دماغ وقلب وحمی ودق وسائر حمیات عفنه وذات الجنب وقرحهٔ ریه وسل واسهال حاره وخلفهٔ صفراوی ودافع تشنگی والتهاب
جگر وگرده وحرقة البول است شربا وطلاء وسعوطا وطلای آن با گلاب وصندل سفید وگل فارسی مسکن صداع حار ومقوی حواس
واعضای دماغی وبدستور با روغن گل وخل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی وشدت حرارت روح دماغی خصوصا
در حمیات حارهٔ حاده وبر یافوخ وپیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه ویا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس
رعاف مجرب وسعوط یک دو جو آن با آب برگ کشنیز تازه ویا سرکه ویا عصیر بسر ویا آب برگ آس ویا بادروج جهت رعاف
ویا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین وتسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره واکتحال آن جهت رمد
حار با آب کشنیز وسرمهٔ سائیده باعث برنیامدن دانهٔ آبله است در چشم واگر برآمده باشد باعث زوال آن وبدستور

با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد وتقطور آن در روغن گل در زینتی جهت سوء مزاج حار ساذج سر وچشم وعلامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع وزیادتی آفتاب زیاده وشدید شود وبانحطاط ونقصان آن ضعیف وکم وقطور محلول آن باآب کشنیز تازه در گوش جهت دردگوش حار وقطع رعاف دماغی وسنون وغرغرهٔ آن باگلاب جهت درد دندان کرم خورده وقلاع دهان وگذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن وخوردن آن با مشک وعنبر معدل برودت آن ومقوی روح حیوانی ونفسانی محرور المزاج وضعیف السموم تریاق سموم حاره وعقرب جراره وربع مثقال ویا زیاده باآب سیب ترش وجهت قرون السنبل باآب انار وشیرهٔ خرفه وبرف الحمی جهت حمی دق وسائر حمیات حارهٔ حاده نافع وحمیات خلطیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح والقروح ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه وبا ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه وقطع خون وتسکین درد آن مجرب المضار مضر محرورین وصاحبان مزاج ضعیف ومصدع ومضعف معده وآلات باه حتی اکثار بوئیدن آن ومنجمد منی ومبرد کرده ومثانه وگفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز ودر امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی و آفتی وتعطیلی در آلات تناسل خود نمیبابد بخلاف کافور وموروث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن وباعث سفیدی موی وپیری وقطع اشتهاء ونسل وتولید سنگ کرده ومثانه مصلح آن عنبر ومشک وجند بادستر وادویهٔ حاره وعطره وگلقند وروغن سوسن وگل خیری وبنفشه ونرگس وامثال اینها است وشیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اکر مقدار معتدل از آن بیاشامند وبسا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجهٔ حاره وعطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت آنست ودر امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک وعنبر ویبوست آنرا بروغن خیری وبنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ ودو مثقال آن قاطع باه ومفسد معده وگویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دووزن آن طباشیر ویکوزن آن صندل سفید وگفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بر ان قادر نگردد حکایت این ماسرجویه گفته مردمی از اصحاب مقداریکمثقال کافور دریکروز بخورد باه او قطع کردید وروز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او وروز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معدهٔ او وبعد بکه غذا در معدهٔ او هضم ونضج نمی یافت ودراهل هند آنرا مقوی باه میدانند ولهذا در اکثر حلویات وماست داخل مینمایند وجوارش وحب ودهن وعرق واقراص آن در قرابادین ذکر یافت *

کاکراسینگی ۹۸۰

*کاکراسینکی * بفتح کاف والف وفتح راء مهمله والف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون ونون وکسر کاف ویا * ماهیت آن دوائی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزمی کوچک ومجوف ورنگ آن سرخ تیره وطعم آن اندک تلخ وباحدت مغوصت وآن گل رقی درختی است شبیه بدرخت موز * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر سوم خشک * افعال وخواص آن جهت سرفه وضیق النفس با رب رطب خصوصا اطفال وجهت فواق وقئی واسهال الدم مجرب دانسته اند وجهت رفع تشنگی وفساد بلغم وتپ نیز ومشهی طعام است وضماد آن رافع بهق است *

کاکنج ۹۸۱

*کاکنج * بفتح کاف والف وفتح کاف ونون وجیم وبکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنهٔ فارسی است ونزد عامهٔ اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کپومن وبیونانی اوسفلنون وبسریانی خمری مرجا وبرومی اسفید ولیون وبعربی جوز المرج وحب اللهو وبهندی راجهوتکه ربن پوتکه وبلاطینی هلیلهٔ کایم نامند * ماهیت آن از انواع عنب الثعلب است

ورجه انرا دذکر آن معروف بودن باسم خاص است وآن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب وبرک آن ازان عریضتر
وشاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل کردد وکل آن سفید مائل بسرخی وثمرآن درغلافی مستدیر شبیه بمثانه
وآن غلاف درخامی سبز میباشد وبعد رسیدن سرخ دروسط آن دانهٔ مانند سرپستان وفندق کوچکی نیز بعد رسیدن
سرخ میکردد وپیوسته بقمع آن ودوصنف میباشد جبلی وبستانی وجبلی آنرا برک مانند برک سیب ومزغب وغبارآلوده وسیاه
وساق آن بارطوبت چسپنده ونبات آن بزرکتر ازبستانی وکل آن بسیار سرخ ودانهٔ آن زرد مائل بسرخی ودرغلافی زرد
منبت آن سنکلاخها وآنرا کاکنج منوم وعنب الثعلب منوم ودرتخدیر قویتر ازخشخاش منوم وازمطلق آن مراد کاکنج
بستانی است ومستعمل پوست ثمرودانهٔ آنست که سرخ رسیده باشد تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی وبعضی جبلی کفته اند
وجمع میان هردوقول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتراست ودرمواضع دیکر بستانی وقوت آن تا سه سال
باقی میماند * طبیعت آن سرد وخشک دردوم وجبلی آن درسوم وعصارهٔ آن نیز * افعال وخواص بستانی آن
الاذن تقطیر عصارهٔ آن جهت قروح مزمن کوشت اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت ربو ولهیب وعسرالنفس واخراج
صفرا بادرار واقسام کرم معده وامعاء وحب القرع وادرار بول ودفع امراض کرده ومثانه وقرحهٔ آن ومصلح حال جکر ومداومت
هرروز مقدار یکمثقال ازان ویا عصارهٔ آن جهت یرقان مجرب وبلع نمودن زن هفت عدد دانهٔ آنرا بعد ازپاکی ازحیض جهت
منع حمل مجرب یافته اند ودیسقوریدوس کفته که چون جزوی ازخشک آن با جزوی ازشیح ارمنی بسایند وبخورند کرم معده وحب
القرع را دفع واخراج نماید الاورام والقروح طلای عصارهٔ آن محلل صلابات وبواسیر ورافع قروح مزمنهٔ کوش وحافظ
قروح ازفساد ومضر ومصلح آن کلقند مقدار شربت ازپوست ودانهٔ آن تا پنجدرم بدل آن عنب الثعلب وجبلی آن نیز مدربول
یکمثقال آن منوم وزیاده ازیکمثقال مورث اختلاط عقل وجنون است وجوارش واقراص ومعجون آن درقرابادین ذکریافت
* کالاکوت * بفتح کاف والف وفتح لام والف وضم کاف وسکون واو وتا لغت هندی است بمعنی سیاه کل * ماهیت آن
بیخی است مسمی نبات وکل آن مائل بسیاهی وبیخ آن درهیأت ورنک شبیه بجدوار ونفش وسیاه واعلای آن درکوه کیدار بربت کالاکوت
ازنواح تبت پیدا میشود وبهترین وقوی آن براق صلب سنکین آنست * طبیعت وافعال وخواص آن مانند مینکیا است
که نوعی ازبیش است وبیش درحرف الباء مع الیاء ذکر یافت وکل آن نیز درکمال سمیت است
* کالی زیری * بفتح کاف والف وکسر لام ویاء مثناة تحتانیه وکسر زاء معجمه وسکون یاء وکسر راء مهمله ویا لغت هندی کالی زیری
است وآنرا اسوراج نیز نامند * ماهیت آن تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دوذرع وبرک آن اندک طولانی مشرف وکل
آن برنک کل کاسنی وتخم آن نیز شبیه بتخم آن درشکل وغلاف وازان بلند تر ورنک آن سیاه بسیار تلخ ومستعمل تخم آن
* طبیعت آن کرم وخشک درآخرسوم * افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه واخراج اقسام
کرم معده وامعاء وحب القرع وضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام صلبه بتنهائی ویا بادویه مناسبه نافع
وبید ستور ضماد برک وشاخ درخت آن وبسبب کمال حدت وخالی نبودن ازسمیت اطبا درمعالجهٔ اشخاص انسانی ازداخل
کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطرهٔ درمعالجهٔ دواب است
* کامخ * بفتح کاف والف وفتح میم وخاء معجمه معرب ازکامهٔ فارسی است وجمع آن کوامخ وبعضی کفته اند بفارسی کامخ
چواب وباصفهانی کومه نامند * ماهیت آن نوع صبغ ونان خورشی است که ازپودنه وشیر وبا زیره وفرنج که خمیرهٔ کوامخ

ومری است میسازند و در ترابادین نسخهٔ آن در قوذج ذکریافت بهترین آن معتدل الحرافة کثیرالابازیر است * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مشهی ومحلل رکنندهٔ غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس معطش ومفسد معده ومضر طحال است واکثار آن باعث تبهای عفنی وورام مزمنه ومضر سینه وسرفه نیست وتجفیف این کمتر از مری است وسزاوار آنست که بسیار نیاشامند

*کانجی * بفتح کاف والف وسکون نون وکسر جیم ویا * ماهیت آن اسم مرکبهٔ هندی است که از حبوب ماکوله میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است وآنرا سرکهٔ هندی نامند صنعت آن آنست که هریک از حبوب را که میخواهند مهرا پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه ویا در مرتبان چینی ویا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز ویا زیاده در آفتاب ویا پشت اجاغ میگذارند تا برسد وخوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند * طبیعت آن مطلقا سرد وتر با اندک قبضی * افعال وخواص آن جالی ومقوی اعضا ومسکن قی وحرارت وحدت خون وصفرا وعطش مضر معده وصاحبان امزجهٔ بارده مصلح آن گلقند آفتابی ویا ورد مربی وعسل است وگویند سیر است که کوبیده در آن داخل کرده بیاشامند وانچه از گندم وجو سازند مفرح قلب ومقوی قوی ورافع سستی بدن ومقوی موی شربا وطلاء لیکن اکثار خوردن آن مضر

*کاک ماجهی * در بنگاله عنب الثعلب را گویند وکستی هم نامند

* فصل الكاف مع الباء الموحدة

*کباب * بفتح کاف وباء موحده والف وباء موحده لغت عربی است * ماهیت آن گوشت بریان کرده بآتش است واقسام میباشد وبهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک وهمچنین گوشت ماهی لطیف که با فکر فهم هیمهٔ جید متساوی بریان نموده نمک وفلفل وغیرهما بقدر لائق وروغن نیز بر آن زده باشند وانچه بسیخ بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از انچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست ویا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیج نامند ویا غیر آن وکباب گوشت آهو وگوزن وطیور وامثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم وخشک است وبدترین آن آنست که از گوشت پیر لاغر ونمک بسیار بر آن زده ویا بر اخگر زغال چوب وفلا وانجیر وخروع وزقوم وامثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته ویا غیر متساوی الاجزا باشد * طبیعت آن گرم وخشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت وضعف * افعال وخواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف وبالجمله مولد خون متین ومقوی اعضا ومسخن بدن وگرده ومحرک اشتها وباه وموافق معدهٔ مرطوبین وکسانیکه فصد ویا حجامت کرده باشند ودیر هضم وبعد هضم مولد خون صالح وبا سماق وکشنیز وفلفل وسائر ادویهٔ حاره حابس اسهال رطوبی ودر محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین واطریفل وخوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده وخود را مرده گردانیده است

* کبابه * بفتح کاف وبا والف وفتح باء موحدهٔ دوم وها لغت عربی است ونیز بعربی حب العروس وبیونانی مهیلیون وبرومی فریغلیون وبهندی کباب چینی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که از ملک چین ونواح آن وروم میاورند ودو صنف میباشد صغیر وکبیر کبیر را حب العروس نامند وآن فی الجمله شبیه بحب بلسان است ومائل بتیرگی وسیاهی ومغز آن سفید وخشبو وتند طعم ودرخت آن شبیه بدرخت مورد ونوع صغیر را فانجه وفلنجه نیز نامند ودر حرف الالف مع الفاء ذکر یافت وازمطلق آن مراد صنف کبار است وبهترین آن تازهٔ خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند وبعد از آن رومی

را این بهتر زمند می است زیراکه مند ی تلخ می باشد وقوت آن تاده سال باقی میماند وبعضی کفته اند ثمر آس بری است
را ملی نباید * طبیعت آن در دوم کرم وخشک وبعضی درسوم کفته اند وبعضی کفته اند با قوت حاره قوت بارده
نیز دارد * افعال وخواص آن بغایت ملطف ومفتح اعضاء الراس واتسل ورافع دردسر مزمن وخائیدن آن خوشبو
کنندهٔ دهان ومقوی لثه ودافع تلاع عفن آن وصاف کنندهٔ آواز ورافع خفقان اعضاء الغذاء را لنفض مقوی معده واحشا
واعضای باطنی ورافع اوجاع ومفتح سدد کبد واحشا وکرده ومحلل ریاح ودافع امراض کبد وطحال ومدر بول ومنقی قروح
مجاری آن از رمل وسنکریزه بادرار ومفتت آنها وحابس سلس البول وبول در فراش وآشامیدن دو درم آن با سکنجبین
جهت شری ابیض نافع الاورام والجروح والقروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام ورافع قروح وجروح وشری بلغمی
الزینة طلای آن با غالیه خوشبو کنندهٔ رائحهٔ بدن ومقوی آن وطلای آب خائیدهٔ آن برقوبا بغایت نافع مضر مثانه
مصلح آن مصطکی وکویند مصدع مصلح آن صندل وکلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی وقاقله وچون یک درم
تا یکمثقال آنرا نرم سوده بزیک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند وسر آنرا بپارچهٔ صفیقی محکم بسته اکر موسم
کرما باشد شب تحت السماء بکذارند وصبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنیر وزبد مقور جهت قروح مجاری بول موثر است

* کبابهٔ دهن شکافته * ناغره است ودر حرف الغاء ذکر یافت
* کباث * بفتح کاف وبا والف وثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن ثمر رسیدهٔ سیاه شدهٔ اراک است بهترین آن
بزرگ بسیار رسیدهٔ آنست که تخم آن کوچک باشد * طبیعت آن کرم وخشک در دوم * افعال وخواص آن چون
پنجدرم آنرا نرم سوده باهموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید ومقوی معده
است وجهت اوجاع ظهر واکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلغم وآشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول
وتنقیهٔ مثانه وتقویت معده وامساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنک کابلی ونصف آن تعطا بیض ودو ثلث آن تنبیل است
* کبد * بفتح کاف وکسر با و دال وبکسر کاف نیز وسکون با در هر دو آمده بفارسی جکر و بیونانی مروسیا و مرمیانیز و برومی
دفا برا و بترکی بورک وبهندی کلیجا نامند وکبد مونث است ومذکر نیز آمده وجمع آن اکباد وکبود وکفته اند کبد بالکسر
وسکون با مفرد است * ماهیت آن عضوی است مرکب واز جملهٔ اعضاء رئیسهٔ بدن حیوان ومبدأ قوت طبیعی ومحل
هضم کیموس واخلاط است وبیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور وبهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج وبط وازفربه
جوان که غذای آنها فواکه وحبوب نضیجهٔ شیرین باشد وبهترین مواشی جکر بزغاله وبچهٔ کوسفند یکسالهٔ فربه وبدترین آنها
جکر حیوانات بزرک پیر خصوص حیوانات وحشی است * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن غلیظ دیر هضم
وخون متولد از آن بطیء السلوک در مجاری وسریع التعفن مکر آنکه با نمک وسرکه وآبکامه ودارچینی وکرویا وکشنیز خشک که
برآتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه وکشنیز ودر مبرودین ادویهٔ حاره مذکوره وجوارشات مناسبه
وچون شرحه نموده بر آن نمک وصمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحهٔ امعا واسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمهٔ
معده قوی باشد وعاجز نیاید از هضم آن وبالخاصیة جکر بز محرک صرع مصروعین است وکبد حمار خوردن کباب آن ناشتا
جهت صرع نافع وبلد ستور جکر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند وهمچنین جکر موش وجکر خنزیر بری با سرکه
جهت لدغ هوام وجکر ذئب جهت درد جکر وداء الذئب وجکر کلب وکلب کلب هرده وجهت کزیدهٔ سک دیوانه ومنع

ترسیدن آن از آب الالا رضماد اکبد المعز خوردن جگر بریان کردهٔ آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن را
در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده
گذارند درد آنرا ساکن کرد اند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی با آهستگی
بر آورد گویند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده و بران فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند
و آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم
کشند جهت مردم رعلت مفید و بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و میباید انشاء الله تعالی *

* کبر * بفتح کاف و باء و راء مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی و بیونانی اثونیطس و قبارس نیز و بسریانی قبار و برومی
قباریش و بشیرازی کورک نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است خاردار و پرشاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین
و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز بقدر زیتون کوچک و دانهٔ نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید در وسط آن
تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیارکبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیارک و جکی و بعد رسیدن شگفته مغز آن سرخ رنگ و تخم
آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت
آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا
گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچهٔ گل و ثمر کوچک نارس
آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگ
لاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب بآب و زمینهای نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک
و آنچه در بلاد حارهٔ یابسه بهم رسد تا سوم * افعال و خواص آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط
لزجه اعضاء الراس و العصب جهت امراض باردهٔ دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس
نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و
مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست تازهٔ آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن
جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصارهٔ آن در گوش کشندهٔ کرم آن و شستن
سر بآب طبیخ آن رافع کپلی اعضاء الصدر و با ادویهٔ خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه
و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پروردهٔ آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس اعضاء الغذاء
و النفض مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سدهٔ کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر زهره و سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول
و حیض و زیاده کنندهٔ قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دوائی است از برای سپرز خصوص
پروردهٔ آن با عسل و سرکه و بثابت که استفراغ مینماید از طحال مادهٔ غلیظ سوداوی را با اسهال و ادرار و بعد از آن
صحت حاصل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن
آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول
و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصا شیرین ناکردهٔ تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست
تازه و یا خشک آن و یا برگ آن با ادویهٔ مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برگ آن با آردهٔ

مناسبه کامرتوت آن وجهت خنازیر رقبه واورام غلیظهٔ آن وزیربغل وکش ران از اعضای رخوه مجرب القروح والجروح ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه ورسخه ومجفف آنها الات المفاصل جهت عرق النسا واوجاع ورک شربا واحتقانا بعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شربا وضمادا خصوص باشراب وکل آن قبل از شکفتن در دوم کرم وخشک وملطف ومقطع ودرجمیع افعال مانند بیخ آن وازان ضعیفتر وذرور آن رافع نواصیر چشم ومحلل آن لذیذ ومشهی ورافع سپرز وجالی بلغم ومفتح سدهٔ جکر وسپرز ومصدع محرورین وبدستور محلل خیار آن وخیار آن کرم وتر وتخم آن در سوم کرم وخشک وخیار رسیدهٔ آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومفسد معده وساق وبرک آن در آخر اول کرم وخشک ودر افعال ضعیفتر از کل آن ومحلل خنازیر ونواصیر چشم وعصارهٔ آن کشنده اقسام کرم معده وضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر وسائر اورام بلغمیه درجمیع افعال ساق آن قویتر از برک آن وغرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ وصداع ومقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه وعسل وشکر بنوشند واز بیخ آن تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت مثقال مضر معدهٔ محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضر کرده مصلح آن خولنجان وعسل ومربای از اجزای آن بدل دیکری وکامخ کبر مهزل ومحلل طحال وبهتر از کبر ومصدع دماغ ومعده مصلح آن غرغره با آب سرد وآشامیدن آنست

* کبریت * بکسر کاف وسکون با وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه لغت عربی است وتاء آخر آن بقول بعضی اصلی وبقول بعضی زائد وبغدادی کفته معرب از نبطی است وعربی الاصل نیست وبیونانی قاریون وبسریانی کبریتا وبرومی ثادن وبفارسی کوکرد وبهندی کندهک نامند * ماهیت آن * جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج کشته وبحرارت شمس طبخ یافته ودر آن دهنیت وحرارت ولطافت وخفت بهم رسیده باشد ولهذا بر رسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میکردد وچهار صنف میباشد سرخ وزرد مائل بسبزی وسفیدی ومائل بکبودی وسرخ آن شفاف صافی لامع میباشد ودر معدن خود شب مید رخشد مانند آتش واطراف معدن خود را روشن میکرداند ومعدن آن هرموز از اعمال فارس وجزائر عمان است ونواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیرهٔ از جزائر عمان که مانند معدن دیکر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته کاهی من ندیدم وجالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی آورند وآن سرخ وزرد وسفید وسیاه میباشد وزرد آن مائل بسبزی است واین را مصکاوی واصابعی نامند وسفید را کبریت فارسی کویند ومائل بکبودی را کبریت اسود کمد رخوانند ومطبوخ آن از آب چشمهای کرم کبریتی ویا از خاک بعضی اماکن اغبر مائل بسیاهی ومحرق آن سیاه میباشد وبهترین اقسام آن احمر جید الحمرة است وبهترین آن صافی سنکین غیر متحجر آنست که بآتش نرسیده باشد وتفلیسی کفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست وجالینوس کفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست وقوت آن تا سی سال باقی میماند ودر کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی کفته که معدن ذهب وبغدادی کفته وادی النمل است وبعضی کفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی وبعضی دهن الشعر مقطر دانسته اند وباصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع درغایت سرخی را کبریت احمر نامند * طبیعت آن * در آخر سوم کرم وخشک وکرمی آن زیاده از خشکی آن وبعضی تا چهارم دانسته ودر غایت دهنیت * افعال وخواص آن * محلل ومسخن وملطف ومجفف وجالی وجاذب اعضاء الراس ولصدر والغذاء والسموم آشامیدن آن با زردهٔ تخم نیم برشت ویا زردهٔ تخم مشوی نموده

كبريت

جهت زکام ونزله وسرفهٔ رطوبی وربو واخراج چرک وبلغم ازسینه وشش ورفع یرقان وسموم وآشامیدن آن به تنهائی باآب وبا باادویهٔ مناسبه رافع یرقان وملدر حیض ومقاوم سموم وذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است وطلای آن با حب الغار جهت امراض بارده وبا نیم وزن آن صمغ عربی باماست جهت سعفه وقروح سر وتوباروجرب رطب مجرب وسعوط آن جهت صرع وسکته وشقیقه وبخور آن رافع صداع وحابس زکام ونزله ورافع کری ومسقط جنین خصوص نوع سرخ آن وتقطور آن باادهان وبا ادویهٔ مناسبه رافع کری وثقل سامعه وطلای آن باعسل وبول وآب دهن جهت گزیدن هوام وباراتینج جهت گزیدن عقرب وبا سرکه جهت گزیدن عقرب وتنین بحری وبا طین قیمولیا جهت سعفهٔ القروح والجروح والبثور وغیرها آشامیدن آن دربیضهٔ مشوی ویا بیضهٔ نیم برشت جهت اقسام جرب رطب وخارشها وطلای آن باعاقرقرحا وعسل وسرکه جهت جذام وجوششهای سود اوی عجیب الاثر وبا سرکه جهت بهق وبا سرکه وبطرون وحلك البطم جهت قلع آثار وبیاض ناخن وسائر آثار حادث دربدن وحکه وجرب وبهق وناخن وتقشر جلد وداء الحیه والثعلب واکله وقروح رطبه وباصمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن وباحنا جهت توباروبا جند بیدستر جهت تحلیل صلابات وبا بورهٔ ارمنی وعسل واد ویهٔ مناسبه جهت نقرس وذرور آن بربدن قاطع عرق وبرموی سفید کنندهٔ آن وبخور آن گریزانندهٔ هوام وسفید کنندهٔ موی واغتسال بدان جهت حکه بدستور آب کبریتی مضر معده مصلح آن کثیرا وشیر تازه دوشیده ومضر دماغ مصلح آن بنفشه وشکر مقدار شربت آن از دو دانك تا یکمثقال وبدل آن مزیك دیگر است ومصعد آن جهت تکلیس معدن ورفع چرک آنها بیعدیل وسفید کردهٔ آن نائب مناب جوهر زرنیخ وروغن آن جهت جمیع دردهای بارد وجرب وحکه وسعفه وعرق آن بغایت مجفف وسریع النفوذ وجالی ورافع رطوبات وجهت سرفهٔ بارد وضیق النفس بارد رطب وتحلیل ورم طحال ودرد دندان ودفع گوشت فاسد بن دندان وکثافات آن ومسخن ومحرق اخلاط ومقرح جلد وچون قلیلی از ان را بپنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد وچون بر زخم گزدم گذارند سم را جذب کند وچون برعرق مدنی گذارند تمام آنرا باسانی برآورد وچون قطرهٔ از ان را باآب بنوشند صلابت سپرزرا تحلیل دهد واشتهای طعام آورد ووضع ودوای آن برای جمیع امراض بلغمیه وسوداویه وحمیات که باسردی آید وحمیات مزمنهٔ حادثه از بلغم وسودا وعرق النسا واوجاع مفاصل وغیرها نافع به تفصیلیکه درقرابادین با نسخ آن ونسخه حب وادهان وطریق تصفیه تدبیر وعرق آن درقرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون

* کبسون * بفتح کاف وسکون باء موحده وضم سین مهمله وسکون واو ونون وکفسون بفا بجای باء موحده نیز آمده * ماهیت آن * برگ نبات وحبی است که از بلاد حبشه می آورند وآن شبیه بکشنیزشامی وباتندی وتیزی وتلخی وحب آن مدور * طبیعت آن * گرم وخشک دراول بگمان اهل حبشه وتحقیق آنست که درسوم گرم وخشك است * افعال وخواص آن * اهل حبشه بسیار آنرا مستعمل دارند جهت اسهال واخراج دیدان وحب القرع که نرم میکوبند وباشکر ویاباعسل سرشته باشیر تازه دوشیده میآشامند به تنهائی ویا با برنك کابلی وادویهٔ مناسبهٔ دیگر وبعضی آنرا کشوث وبعضی برنك کابلی دانسته اند واصلی ندارد وانچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بوما درانست درجمیع اجزا وبیخ آن بسیار قوی است دراسهال واخراج دیدان وحب القرع وطریقهٔ استعمال آن آنست که کوبیده درآب با تمرهندی حل مینمایند وصاف کرده میآشامند واگر ازان قویتر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند واگر ازان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند واگر ازینها استیصال نام نیابند بیخ آنرا سائیده باآب میخورند * طبیعت آن * محتمل که درسوم گرم وخشك باشد نه دراول چنانچه ذکر یافت

کبیکج بفتح کاف وکسر با وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح کاف وجیم معرب از فارسی است وآنرا کف الضبع وبیونانی بطراخیون وسالتین اغریون وباصفهانی موشك وبترکی ماستواء چچکی وبهندی جل بیل ولستوپری نیز وبفرنگی رنتکل نامند * ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برک آن شبیه ببرک کشنیز وازان عریضتر ومائل بسفیدی وبار طوبت لزجه وگل آن زرد وبنفش نیز وساق آن باریک بقدر یکذرع وبیخ آن سفید تلخ ومتشعب مانند شعبهای خربق ومنبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول وازان بزرگتر وبسیار حریف وگل آن بنفش واین را سالتین اغریون نامند وصنف سوم نبات آن بسیار کوچک وگل آن زرد طلائی وکریه الرائحه وصنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم وگل آن سفید برنگ شیر * طبیعت اصناف آن گرم وخشك در آخر دوم ودر سوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن حار حاد مقرح وجالی ومقشر جلد ولذاع ومحکك اعضاء الراس سعوط بیخ خشك آن معطس ونویترا زکندس وطلای آن از خارج جهت ضربان اسنان وسنون آن جهت تفتیت آنها ونطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام والیثورالای آن جهت قطع جرب وبثور وثآلیل مسماریه وغدد آویخته وضماد تازهٔ برک وشاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت ودرد اعضا وبا روغنها جهت جرب انسان وحیوان وقطع برص وبیاض ناخن واتسام ثآلیل وداء الثعلب وحمول آن مخرج جنین ومشیمه ورافع احتباس حیض ورد ومثقال آن کشنده وچون با مثل آن آرد کندم خمیر کنند وبر عضو کذارند نائب مناب داغ است واز داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن وچون کسی آنرا بخورد اعراض ازو مانند اعراض اسقیل وبزرا نجره خورده است وبدستور مداوای آن

* فصــــــل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیة

کتان بفتح کاف وتاء مشددة والف ونون لغت عربی است وبکسر کاف نیز آمده وبهندی السی وتیسی نیز نامند وتخم آنرا بعربی بزرکتان بفتح با وسکون زای معجمه وبکسر با نیز گفته اند وبهندی السی کا بیج وتیسی نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی وساق وبرك آن باریك وگل آن لاجوردی وقبهای آن قریب بجوزی وپرا زتخم وتخم آن کوچك اندك پهن طولانی واز پوست درخت آن مانند پنبه وپوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد وخشك میباشد * طبیعت آن سرد وخشك وگفته اند معتدل مائل ببرودت است * افعال وخواص آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت وباعث تقلیل عرق ونشف آن وجهت جرب وحکه وورم صلب نافع وازملابس محرورین وفصل کرما است وشپش در آن از پنبه کمتر جمع میکردد وبهم میرسد بجهت آنکه بدن خوب نمی چسپد وغیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان وبخور آن ونبات آن نیز مفتح سدهٔ دماغ وزکام ومصلح حال رحم وذرور سوختهٔ آن مجفف وقاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آنها وبدستور پرکردن جوف زخمها بخرقهٔ کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامهٔ کتان نو پوشند ودر تابستان جامهٔ کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشوند بالعکس وگل آن مفرح ومقوی دل وتخم آن مائل بزردی وتیرکی واملس وپهن اندک طولانی وبعضی مائل بسرخی وقسمی سیاه ونوعی سفید * طبیعت مجموع آن در اول گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن محلل وجالی وملین طبع اعضاء الراس والعصب والصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی وقوبای دماغی وقروح سر وبا بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وقطور لعاب آن در چشم ومالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن ولعوق آن با عسل جهت سرفهٔ بلغمی وسه درم آن جهت تنقیهٔ سینه ونضج وتحلیل ورم جکر واعضای باطنی وبریان نمودهٔ آن قابض وجهت نفث الدم ومربهٔ رطوبتی بغایت مفید اعضاء الغذا والنفض مداومت مضر وزنیم مثقال آن

جهت درد امعا وادرار بول وعرق وشیر وحیض وتلیین طبع وقرحهٔ گرده ومثانه وچون یکتوله تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب وبا عسل جهت ورم سپرز وبا اندک فلفل وعسل جهت تحریک باه ما یوسین مجرب دانسته اند وحقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول ولذع امعا ورحم وبلستور جلوس در طبیخ آن ودود آن مصلح حال رحم الاورام والجروح والقروح وغیرها ضماد آن جهت ورم صلبه وقروح سر وبا انجیر جهت کلف وبا حرف بابلی وعسل جهت شقاق ناخن وبا بوره وخاکستر جهت ثآلیل وبا روغن کنجد جهت زخمها ورفع درد ولذع آنها وذرور سوختهٔ آن جهت تجفیف جراحات وتسکین درد ولذع آن وبلستور ریز نمودن جوف زخم بخرقهٔ کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز ومضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین ومضرا نثیان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه وروغن تخم آن گرم وتر وحقنهٔ آن با روغن گل جهت وجع جراحت امعا وطلای آن جهت وجع فواد وقوبا وجراحت وتسکین درد آن وآشامیدن آن وجوشانیدهٔ آن جهت رفع قولنج انسان ودواب وبلستور زند هیمن بدل آن مضعف باصره وباه مصلح آن سکنجبین است *

کتم

* کتم * بفتح کاف وتا ومیم لغت عربی است بفارسی وسمه وبری آنرا درمازندران وتنکابن شالتخنی نامند بمعنی حنای شغال * ماهیت آن برگ نباتی است بری وبستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است وبرگ آن شبیه ببرگ مورد وساق آن غیر مجوف وشاخهای آن انبوه وثمر آن بقدر فلفلی وبعد رسیدن سیاه میگردد ودرجوف آن تخمی کوچک ریزه وبری وجبلی آن درکنار رودخانهای ریگزار میروید وشاخهای آن انبوه تر وبرگ آن عریضتر ودرازتر از برگ نیل وساق نیل ومجوف نبات آن شبیه بکتان وتحقیق آنست که برگ نیل است وگفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند ونرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند وروز دیگر با آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضائع میگردد وملا سدید کازرونی در شرح موجز مسعودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب وتطویس بهتر از وسمهٔ کرمانی است ووسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر می ماند وتخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی وطاوسیت بسیار ندارد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جالی وقابض ومحلل اعضاء الراس خضاب آن با آب ونمک جهت صداع ریحی وبلغمی وبیضه وخوذه وبخور وطلای آن جهت زکام وتقویت موی اعضاء الغذاء والسم آشامیدن آب برگ آن ویا آب طبیخ آن بغایت مقی وجهت گزیدن سگ دیوانه مفید وبهترین چیزها است از برای خضاب وگفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگراند المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل ولادن وروغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی ومنع ریختن آن وبواسیر واامراض مقعده واوجاع بارده تدهینا نافع وتخم آن دررنگ ومقدار غلاف شبیه بتخم ترب ومائل بسیاهی واکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب وتحلیل آب نازل درچشم وبیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند وصاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است ودر تخضیب لحیه وغیر آن شرط است که اولا موی محاسن وسر وغیره آنرا پاک بشویند که چربی ونمومت مطلقا دران نباشد پس اولا آستر بحنای مائیده نمایند وبعد زمانی بشویند وخشک نمایند وخضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد *

کتمبه

* کتمبه * بفتح کاف ودو تاء مثناة فوقانیه ودرمیان هر دو باء موحدهٔ ساکنه ودر آخر ها * ماهیت آن نباتی است طول

آن بقدر ذرعی وساق آن باریك وصلب مانند ساق کتان وبرکهای اسفل آن دراز شبیه ببرک کتان ونرم وسبز مائل بسیاهی

ومفروش برروی زمین وبرنصف اعلای ساق آن تاسر کلهای ازرق سفید رنك نازک وزرد رنک نیز شبیه بکل کتان وکوچکتر

ازان وتخم آن مانند تخم شاهتره وطعم کیاه آن وتخم آن تلخ * طبیعت آن در آخر اول کرم وخشك * افعال وخواص آن

آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام ووجاع ورک ومفاصل بارد وضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع وقسمی دیکر ازان

میباشد که دراماکن صلبه میروید وشاخهای باریك ازساق آن رسته وبی برك وشیرد اروا این قسم از قسم اول قویتر در

اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم واز دوم یك ونیم درم وحمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند

* کتیله * بضم کاف وفتح تا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها * ماهیت آن نباتی است طول آن از یکشبر تا یك کز کتیله

وشاخهای بسیار ازیك بیخ رسته وچوب آن صلب وبرک آن شبیه ببرک مورد وازان باریکتر ومائل بسفیدی ومزغب ومنبت

آن بلاد شام وبیت المقدس * طبیعت آن در سوم کرم وخشک * افعال وخواص آن چون اندکی ازان در خم

شراب اندازند پیش ازانکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن واهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت

* فصل الکاف مع الثاء المثلثة *

است وبجهت امراض بارده نافع *

* کثیرا * بفتح کاف وکسر ثا وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح را والف لغت عربی است بیونانی طراغافیثا وطراغاقیبا نیز کثیرا

وبفارسی کون نامند ومشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است * ماهیت آن صمغ درختی است بسیار

خاردار وخارهای آن بسیار تیز وبرکشته که آنرا قتاد نامند ومذکور شد وسفید وسیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس

باریك خالص مائل بحلاوت آنست وسیاه آن زبون * طبیعت آن در کرمی وسردی معتدل ودر اول تر وارطب از صمغ

عربی وبعضی در اول سرد وخشك دانسته اند وخشکی آن کمتر از سردی وبعضی کرم وتر وبعضی مرکب القوی * افعال و

خواص آن * مغری وبا تجفیف کمی وشکننده حدت ادویهٔ حاده ومغلظ خون ومواد رقیقه وملین صلابات ومسکن لذع

وحدت اخلاط وادویهٔ حادهٔ مشروبه از امعا ومقوی فعل آنها بسبب غرویت وتلیین وازلاقی که دارد وباندك قوت

مسهله اعضاء الراس والصدر واکتحال آن بالعبه وادویهٔ مناسبه جهت رمد وقرحه وبثور چشم در اکحال وذرورات مسکن

حدت آنها وبهتر از صمغ عربی وبجای آن مستعمل وآشامیدن آن باشیر الاغ وباشیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم ونزف

الدم سینه وسائر اعضای باطنی وجهت سرفه وخشونت سینه وحلق وقرحهٔ ریه وکرفتکی آواز وچون با عسل بسرشند وحبوب

ویا اقراص ساخته در دهان نکاهدارند وآب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء والنفض والسموم

آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه مقوی امعا ومسکن لذع وقرحهٔ آن ومسکن درد کرده ومثانه وقرحهٔ مثانه ومجاری بول وحرقت

آن ومصلح ادویهٔ سمیه وکویند مسهل مرهٔ صفرا وبلغم لزج است وآشامیدن دو درم آن که در میبختج خیسانیده وباقدری شاخ

کوزن ویکدانک شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع کرده وحرقت مثانه فی الفور نافع ومداومت آشامیدن آن بامریك

از مغز بادام مقشر ونشاسته وشکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد ازان شیریکه در ان نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند

واز اسرار مجربهٔ شمرده اند الزینة طلای آن جهت کلف ونمش وتلیین جلد ورفع خشونت آن وشقاق لب وباسرکه جهت

بهق وبرص وبالعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن باکوکرد جهت جرب واکله وبا ادویهٔ مناسبه جهت اکثر

زخمهای حاره وبارده ومضر سغل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن ازیك درم تا پنج درم بدل آن در تغریه وغیر آن صمغ

هر یکی و در تلیین و تغلیظ شحم کلد و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل کرداند

** فصل الکاف مع الجیم **

* کچنار * بفتح کاف وسکون جیم عجمی وفتح نون والف وراء مهمله ولام بجای رانیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن درختی است هندی شاخهای آن متفرق و پریشان وبرک آن عریض ووسط آن هم از جانب پائین وهم از جانب بالا منشق بحد نصف وغنچهٔ آن سبز طولانی وکل آن بعد شکفتن خوش منظر واندک خوشبو ودو نوع میباشد سفید وسرخ ارغوانی مائل ببنفش وعدد برکهای کل آن پنج عدد و پائین برکهای باریک وبالای آنها عریض ودر وسط آن پنج تار باریک وبر سر هر تاری چیزی شبیه بدانهٔ زیره ودر وسط آن تارها نیز تاری باریک ووسط آن ضخیم که تخم آنست وغنچهٔ خام آنرا باد و پیاز و پخته بار وغن بریان کرده با کوشت وبی کوشت میخورند لذیذ وخوشبو وطعم میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن سرد وخشک در دوم * افعال وخواص آن قابض ومجفف ومقوی معده وامعا وحابس بطن ودافع اسهال ودیدان وجمیع القرع وفساد خون وصفرا وجهت جذب ام وخنازیر ومطبوخ پوست درخت آن باسماق بالسویه جهت نفث الدم وحیض وجراحات باطنی ومقعده وغرغرهٔ آن خصوصا با اقاقیا وکلنار جهت جوشش دهان وکلو وخنازیر وخوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفهٔ حار رطب وحبس اسهال وبواسیر وحیض وبول الدم وفساد صفرا نافع

* فصل الکاف مع الراء المهملة *

* کراث * بضم کاف وفتح را والف وثای مثلثه وبفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بفارسی کندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور وباصفهانی تره وبدیلمی کوار وبلاطینی کوپرکیسو وبیونانی فراسینا وبسریانی عطارا وبرومی فقلوطا وبستانی آنرا نبطی وجبلی را فراسیون نامند * ماهیت آن نباتی است معروف ودر اکثر بلاد میشود وبری وبستانی وجبلی میباشد آنچه برک آن باریک شبیه ببرک پیاز و در تمام سال میماند وچون بزرک کردد از میان آن ساقی میروید وبر سر آن کل وتخم وکل آن سفید شبیه بکل پیاز وتخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز واین را کراث البقل وکراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام وپختهٔ آنرا میخورند ودر موائد وخوان حاضری وطعام مانند بقول دیکر حاضر میسازند وآنچه در آخر زمستان واول بهار میرسد وپیاز آن شبیه ببصل ماکول وتبهٔ آن مانند قبهٔ آن آنرا کراث شامی وبیونانی فرا آسن بابالوطن وفراسن فالوطن نیز وبشیرازی تره پیازنامند وخام این غیر ماکول بلکه پختهٔ آن را باکوشت میخورند واین دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر وتیزی وتندی این صنف کمتر وخوشبوتر ولذیذ تر از اول وبری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم وکراث الکرم نیز نامند وکفته اند فراسیون این است واز مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار وکثیر الاستعمال است * طبیعت آن در سوم کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح وملطف ومبخر اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض طلای برک آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف وخوردن آن منقی قصبهٔ ریه ومفتح سدهٔ جکر ومقوی هاضمه وکمر وملین طبع ودافع قولنج ومدر بول وحیض وبعد از طعام مانع ترش شدن آن واعانت بر هضم وتلیین طبع وتقویت باه وآب آن بقدر سه مثقال ونیم قاطع خون بواسیر ومحرک باه وباعسل جهت امراض بارده رطبهٔ سینه وورام ریه ونضج آنها وباماء الشعیر یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه وربو وباسرکه پروردهٔ آن مفتح سدهٔ جکر وسپرز ورافع قولنج وعصارهٔ برک خشک کردهٔ آن مسهل خون وخوردن وضماد کردن برک مطبوخ آن مقوی باه وبواسیر را

نافع وحمول برگ کوبیدهٔ آن بتنهائی ویا بادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم ومانع ازلاق جنین وجلوس در طبیخ آن که با سرکه وآب ونمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم وتقلیل صلابت آن وبالای مطبوخ آن جهت بواسیر وتقویت باه وتقطیر آب آن با روغن گل وسرکهٔ کهنه جهت درد گوش زردوی وسعوط آن با کندر وسرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم ورعاف وچون کندنا را دوبار بپزند وبفشارند وجرم آنرا در آب سرد بخیسانند وبا اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه ورفع نفخ وغلظت آنها میگردد السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام وافعی وآشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام والبثور والقروح ضماد آن با سماق جهت شری وثآلیل وبانمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیرهضم تر ونفاخ ومثیر ومحرق خون ومورث ظلمت بصر وفساد لثه مضر حار المزاج ودیدن خوابهای ردی مصلح آن کشنیز وکاسنی تازه است چون شمشیر وکارد وغیره را باب برگ آن آبکیری کنند آب وتندی آن زائل نگردد وتخم آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وجالی اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن ومثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده وقاطع نفث الدم ونزف الدم ومفتح سدهٔ بلغمی جگر ومحرک اشتها ومقوی گرده ومثانه وباشراب میبهی وبدایت محرک باه وبزر ادهٔ آن بتنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن وزحیر ومحلل ریاح امعاء وباحب الآس جهت زحیر وحبس خون مقعده وبخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم وقطران جهت درد دندان واخراج کرم آن السموم والزینة ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی ورفع کلف وآثار جلد ودردهای بارد وچون بکوبند ودر سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر رئه وگرده ومثانه مصلح آن عسل ودر تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از آن است وآشامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیداباج با روغن قرطم وروغن بادام ویا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است وبسیار تند * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر اول آن خشک * افعال وخواص آن مفتح ومقطع وجالی اعضاء الغذاء والنفض بغایت مدر بول وحیض وحمول آن جاذب جنین وعصارهٔ آن مسهل سودا ومورث اسهال الدم وتخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام واز جملهٔ اجزای تریاق فاروق است الزینة ضماد آن رافع برص وثآلیل ومقرح اعضا است ونوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک وباحدت میباشد * افعال وخواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوئی دهان وتسکین درد معده وامعا قوی الاثر است

* کراث * بفتح کاف وراء مهملهٔ مخففه والف وثاء مثلثه لغت عربی است * ماهیت آن درختی است کوهی برگ آن دراز وباریک وشاخهای آن نرم وپر شیر منبت آن بلاد حجاز وآنرا غشیة الصباغ نامند * افعال وخواص آن شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

* کراع * بضم کاف وفتح را والف وعین مهمله لغت عربی است جمع آن اکارع وبفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بزر گوسفند جوان فربه است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن مولد کیموس لزج غیر غلیظ است ولیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه وحلق وسرفهٔ حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء والنفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ وملین بطن است بسبب لزوجت وازلاقیکه دارد وچون با سرکه وانجدان استعمال نمایند لزوجت وبرودت آن کمتر گردد وشقاق زبان وسحج امعا را که از گرمی باشد نافع وصاحب اختیارات آنرا دشید دانسته

* کرد ناج * بکسر کاف وسکون را وکسر دال مهملتین وفتح نون والف وجیم معرب کرد ناک فارسی است * ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ وامثال آن بسیخ کشیده بآتش بریان مینمایند وبهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن کار تازه آنرا مکرر تسقیه کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر ونرم کردد * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین وابدان متخلل ومعدهٔ حار نافع وکثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن سکنجبین وبعضی کفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

* کرسنه * بفتح کاف ورا وسکون سین مهمله وفتح نون وها معرب از کسنک فارسی است وبعربی حب البقر وبیونانی ارزونس وبسریانی کشنی وبرومی ناغیونس وبفرنکی برووبفارسی کسنک وکشن ومشنک کاوی وکاودانه وبهندی متر بفتح میم وتاء چهار نقطهٔ هندی وراء مهمله نامند * ماهیت آن دانه است مدور بقدر نخودی کوچک وتیره رنگ مائل بسرخی وزردی وطعم آن تلخ وتندی وغیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف وغذای کاو است وآنرا فربه میکرد اند وکبوتر وکوسفند ومرغ وبز وغیرها نیز میخورانند وبهترین آن املس سنکین مائل بزردی وبعضی کفته اند مائل بسفیدی آن است ونبات آن کوچک وشاخها وبرک آن باریک وتخم آن که ثمر آنست درغلافی واین در هند وبنکاله چند صنف میباشد وهریک بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت ودوم را بتلا بفتح باء موحده وسکون تاء مثناة فوقانیهٔ هندیه وسوم را ماکهه بفتح میم والف وفتح کاف وهای هندی واین را چون کاو بخورد سیاه وفربه کردد * طبیعت آن در اول تا دوم کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مفتح سدد ومقطع وجالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ ومنقی سینه وشش وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی وتنقیهٔ ریه وعسر النفس وضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الغم سنون آن بازرا وند مدحرج جهت زویانیدن کوشت بر دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آرد مقشر خیسانیدهٔ آن مسهل ومحرک باه مبرودین وبا روغن کنجد مسکن مغص وزحیر وبا سرکه رافع عسر البول وجرب کرده وتنقیه کرده وطبیخ آن با سرکه جهت یرقان وصپر زنافع الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد آن با عسل وبا ادویهٔ مناسبه وبتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد وجهت جرب وشکستکی اعضا وسعفه وشقاق زنار فارسی وتحلیل صلابات وقروح خبیثه رساعیه ومانع انتشار آن والتیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب دفلی وتخم خربزه جهت برص وبازفت جهت بزرک نمودن عضو والازوسول بدان منقی بشره وجهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه وخوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن وشستن عضو باب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما وحکه وبثور لبنیه وشهد یه السموم ضماد آن باسرکه وا فسنتین جهت لسع عقرب وبا شراب جهت لسع افعی وسک دیوانه کزیده وانسان سک دیوانه کزیده وانسان صائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد ومدر خون ومورث اسهال دموی مصلح آن کلاب وکل ارمنی واصلاح آن مانند اصلاح ترمس است وسفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن وطبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیهٔ آنست وباقی مانند ارضیت آن وغذای اندک ازان حاصل میکردد مقدار شربت آن تا سه درهم *

* کرش * بفتح کاف وکسر را وشین معجمه وبکسر کاف وبسکون را نیز آمده لغت عربی است وبیونانی سمطونس وبسریانی اسطمکا وبرومی کلیا وبفارسی شکنبه وبهندی اوجهری نامند * ماهیت آن عضوی از اعضای معروفهٔ مرکبهٔ بدن حیوان وبمنزلهٔ معده است در بدن انسان وشامل شکنبه وروده های حیوان است واز حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته وعلف وحبوب

وغیره نخورده اند که برآورند انفحه با مثل وبعد ازان شکنبه وبهترین آن ازبرای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیداجات شکنبهٔ گوسفند وبزجوان فربه است * طبیعت آن جمعی گرم وتر وبعضی سرد وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن کثیرالغذا دیرهضم المضار مولد خلط غلیظ ومورث بلادت وسکته وصرع وتاریکی چشم مصلح آن مهرا پختن وبا ادویهٔ حارهٔ خوشبو وسرکه خوردن است *

کرفس

* کرفس * بفتح کاف ورا وسکون فا وسین مهمله معرب از کرنش بشین فارسی است وگفته اند معرب از کرسب فارسی است وبیونانی اوداسالیون وبسریانی کرفشا وبرومی باطراخیون وبهندی اجمود وبفرنگی سلری وبلاطینی ملدهری نامند * ماهیت آن نباتی است وآنرا اقسام بسیار است وبحسب اماکن مختلف وهریک را نامی خاص از بستانی وجبلی وصخری ونبطی ومائی وازمطلق آن مراد بستانی است وبرگ آن ماثل بتد وبروشاخهای آن باریک وبلندی نبات آن تا یکذرع وتخم آن ریزه تر ازسائر اقسام وتیره رنگ وتند طعم وباعطریت درمقدار قریب بانیسون ومدور وغیرا ملس وبیخ آن بزرگ وسیاه رنگ باریشهای باریک وقویتر از سائر اجزای آن وبعد ازان تخم آن وقوت آن تاده سال باقی میماند وبیخ آن تاسه سال * طبیعت آن دراول دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض وغیرها ضماد آن بآرد جو محلل ورم چشم وآشامیدن آن جهت ربو وضیق النفس ودرد پهلو وفواق وبرودت احشا ورفع قی وسحج ومغص وحدت ادویه ومحرک اشتهای طعام وباه ومحلل ریاح ونفخ ومعین برعمل ادویهٔ مسهله وتفتیح سدهٔ جگر وکبد وطحال وادرار بول وحیض واخراج جنین وتنقیه کرده ومثانه وکلاختن سنگ مثانه ورفع حصبه ولورحمی بلغمی ووجع ورک وعرق النسا ونقرس وارجاع ظهر واکثر امراض باردهٔ بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که باآب انار وشکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه وآشامیدن طبیخ برگ وبیخ آن جهت ادویهٔ قتاله ونهش هوام ومرداسنگ وطبیخ کرفس باعدس وقی نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل ازگزیدن عقرب وهوام وهمچنین بعد ازان باعث سرعت تاثیر سم است دربدن وتدبیری ندارد الاورام والبثور والجرب والحکة وغیرها ضماد آن بتنهائی ویاباعسل محلل اورام وطلای آن تایکهفته باروغن گل وسرکه جهت جرب وبدستور باکبریت وبورهٔ سرخ وبانوشادر جهت ثآلیل ورفع آثار مفید المضار مصدع ومحرک صرع محرورین وباعث صرع وخفت عقل ومضر حوامل ومرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است وتازهٔ آن نفاخ مصلح آن انیسون مقدار شربت از عصارهٔ آن تا پانزده درم واز جرم آن تاده درم واز بیخ آن درمطبوخات پنج درم وبزر کرفس بستانی * طبیعت آن درآخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن درتفتیح قویتر از سائر اجزای آن وهاضم غذا وجاذب فضول از معده ورحم وجهت استسقا وتسکین اوجاع ودرسائر منافع مانند بیخ آن مضر رئه مصلح آن حماما وگویند تخم کاسنی ومورث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نانخواه وزیره الخواص چون درهررطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطراساليون کوبیده داخل نمایند وهمچنین درهررطلی ازشراب نیم مثقال ازان مخلوط کنند وبهتر آنست که کوفته درصرهٔ بسته درآن اندازند وسرآنرا بسته نگاهدارند وبعد ازسه ماه صاف نمایند ودرظرف دیگر کنند وتناول نمایند جهت تقویت معده وتحریک اشتها ودفع عسر البول وچون نیم مثقال آنرا بانیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده ورفع ریاح نافع وپروردهٔ بیخ وبرگ آن باعسل یعنی مربای آن مسکن غثیان ومقوی معده وپروردهٔ آن باسرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد ومقوی معده واحشا

و اشتهای طعام ومحرک آن وموافق محرور المزاج است وتخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد
وکرفس جبلي رابیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقد ریکشبر وشاخهای آن کوچک وبر سر آنها قبها مانند فربیون وازان
کوچکتر وباریکتر وتخم آن باریک طولانی شبیه بزیره وحریف وخوشبو ومنبت آن سنکستانها واماکن جبلیه واقوی از کرفس بستانی
* طبیعت آن کرم وخشک درسوم * افعال وخواص آن آشامیدن تخم وبیخ آن جهت ادرار بول وحیض نافع وداخل ادویهٔ
مرکبه وادویهٔ حاره کرده میشود وکرفس صخری رابیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه دراماکن صخریه میروید
وکرفس ماقدونی نیز جهت آنکه دربلدهٔ ماقدونیه بهم میرسد نبات آن ایستاده وتخم آن شبیه بنانخواه وبا عطریت وخوشبو
وبسیار حریف وطعم جمیع اجزای آن نیز حریف ولیکن ضعیفتر از تخم آن واقوی جمیع اجزای آن وتخم آنست
* طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مفتح ومحلل اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن تخم وسائر
اجزای آن محلل نفخ معده ومعای قولون ورافع درد پهلو ومغص ووجع کردهٔ ومثانه ومدر بول وحیض وتخم آن داخل ادویهٔ
مدرهٔ بول ومرکبه کرده میشود وکرفس نبطي را کرفس مشرقي وکرفس شتوی وبیونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند
وببربری حضض کویند * ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است ومائل بسفیدی وبرک آن سبز مائل بسرخی طولانی
نازک وبا خطوط وپهن تر از برک بستانی وسرهای آن شبیه بسر بنفشه وبر ان کل آن وتخم آن طولانی ومصمت وحریف وخوشبو
وبیخ آن باریک وخوشبو وخوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار ونزد آجام ومستعمل مانند کرفس بستانی هم برک
وشاخها وبیخ آن خام وهم پخته با ماهي وغیر آن وکاه مملح نموده * طبیعت وافعال وخواص آن * ضعیفتر از کرفس
بستانی آشامیدن تخم وبیخ آن با شراب مسمی بانومالی مدر حیض وجهت تقطیر البول وامراض بارده ولطوخ آن نیز
با شراب جهت امراض بارده نافع ونیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری وبیونانی سمرنیون نامند که درکوه مسمی
بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی وصلب با شعبهای بسیار وبرک آن پهن تر از ان ومائل بزردی
وبرکهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون ودر برک آن اندک رطوبتی چسپنده بدست وبا اندک تندی طعم وخوشبو
وچتر آن مانند چتر نبطي وشبث وتخم آن شبیه بتخم کلم ومستدیر وتند طعم ورائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مر وبیخ آن حریف طیب
الرائحه ولیکن حرافت آن بآن حد نیست که حنک را بکیرد وپوست بیرون آن سیاه وداخل آن زرد مائل بسفیدی منبت
آن سنکلاخها وتلها * طبیعت وافعال وخواص آن * قریب بکرفس بستانی وضعیفتر از جبلي آشامیدن تخم آن
مدر بول وحیض وعرق النسا ونزول آب نافع وحمول آن مسقط جنین وبرک نمک پروردهٔ آن حابس بطن وآشامیدن بیخ آن
جهت سرفه وعسر النفس وانتصاب آن وعسر البول ونهش هوام مفید وحمول آن مسقط جنین الاورام والجروح ضماد آن
محلل اورام بلغمیهٔ حدیثه واورام حاره وصلبه وخراجات وچاق کنندهٔ آنها وتخم آن مسکن نفخ معده ومحرک جشاء ومسکن وجع
طحال وکرده ومثانه ومدر عرق وبول وحیض ومخرج مشیمه وجهت نزف الدم زنان نافع وجهت حمیات نیز وکرفس
الماء را کرفس اجامی ونوری نامند در کنار آب ومیان آن میروید وبزرگتر از بستانی وساق آن مجوف وسفید رنک
* طبیعت وافعال وخواص آن ضعیف تر از همه اقسام است *

* کرکدن * بفتح کاف وسکون راء وفتح کاف ودال مهملهٔ مشدده ونون وبذال معجمهٔ مشدده ومخففه نیز به تشدید
نون نیز آمده معرب از کرک فارسي است وبعربي جریش وبهندی کینده نامند * ماهیت آن حیوانی است عظیم

البته از کاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چیند ار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکلهٔ قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا نیز میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخ ما انچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد بلند تر و سیاه و آن کمتر و اکثرا باقی از سفید و سیاه و کم جو مرجون از عرض آنرا ببرند و انچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالهای سفید با نحای اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار رمید انند و ظاهر اکوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جکالی کویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز کرد انیده در دهان میخاید و فرو می برد و این از علامت حلیت کوشت حیوان چهار پا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمتهٔ اعلی میفروشند * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن بخور شاخ آن جهت عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخورها فرآن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انکشتری و زهکیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آن که قطعهٔ از آنرا در روغن کنجد انداخته و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع میبخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد

* کرکند * بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال * ماهیت آن اسم فارسی سنکی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است بعضی سنکی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنکی بنفش رنگ که بعربی حمینه نامند دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

* کرکرهن * بفتح دو کاف و سکون دو راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است * ماهیت آن بیخی است باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند بیخی است باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی این از آن کمتر * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آنرا نارانیا دانسته اند

* کرکی * بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند * ماهیت آن از جملهٔ طیور بری است بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد * طبیعت کوشت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یک روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با زیره و ادویهٔ لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیدهٔ آن با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماداً و زهرهٔ آن سعوطاً سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در ان ایام روغن کردکان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع

برص رجرب متقرح قوی الاثر وسعوط مغزسر آن رزهرهٔ آن از هریک یکقیراط باروغن زنبق رافع نسیان وسفیدی موی سرو ریش بانکر ار عمل رد رتقویت حافظه بیمثل وبیه آن را چون بکلا زند وبا سرکهٔ عنصل بمالند چند روزبی هم صلابت طحال را زائل کرداند وچشم آن را چون خشک نموده سوده درچشم کشند بیخوابی آورد وخصیهٔ آن را چون نمک سود نمایند وخشک کرد سود ه وباهموزن آن سرکین سوسمار وکف دریا وشکر درهم نموده درچشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند

کرم بفتح کاف وسکون راو میم لغت عربی است واحد آن کرمه وجمع آن کرمات وبیونانی اولیاطیوم وبسریانی کبیشا حمرا وبرومی دیلرون اسایا وبفارسی تاک ورز وبهندی داکهه کا جهار نامند* ماهیت آن نباتی است اکثراز قبیل نجم وبیاره وبرمچا ورخود بهیچ وتنهٔ آن قوی وشاخهای آن باریک بلند ونورستهٔ آن باخیوط وبرگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیارزه وبرگ عنب الثعلب بستانی رغیر مزغب راملس وخوش طعم خصوص برگ نازک نورستهٔ آن وخوش را تحه وگل آن ریزه باریک خوشبو وزرد مائل بسفیدی وثمر آن که عنب وبفارسی انکور وبترکی اوزم گویند خوشه دار ود رخامی سبز عفص ونیمرس آن ترش وبا عفوصت ورسیدهٔ آن شیرین وملون بالوان از سفید وسرخ رنگ وسیاه وبعد رسیدن وخشک شدن زبیب وبفارسی مویز ونیمرس خشک آنرا که ترش طعم است غورهٔ مویز نامند وتخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیهٔ حیوان بسیار کوچکی وآنرا حب العنب نامند وشاخهای نازک درست آنرا الفایف الکرم وعسالیج الکرم نیز نامند وبری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری وجبلی آن بسیار بلند وپهن بروی زمین واشجار وغیره نمیکردد وثمر آن کوچکتر وکم آب تر وپوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد ودرخت بری بی ثمر را در تنکابن دیورز نامند وشاخهای درخت آن را مطلقا تا مرسال نبرند وتربیت ننمایند ثمر زیاده وبهتر نمیدهد وبیان عنب بتفصیل درحرف العین مع النون ذکر یافت وبهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست وبعد از ان برگ وعصارهٔ آن * طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ وضماد برگ وعسالیج وخیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار وتسکین التهاب عین وارام حارهٔ آن وبا آرد جو رامک جهت تسکین التهاب معده وابتدای ورم حار آن وسائر اعضا وعصارهٔ برگ آن مقوی معدهٔ حار ومانع قیء وقاطع قیء الدم ورافع خمار وتقلب نفس وجهت قرحهٔ امعا واسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند وخواه بدان حقنه نمایند ونیز مدر بول وحافظ جنین از اسقاط وشربت آن که آب عسالیج آنرا باقند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی وتحریک اشتها ودفع خمار وتسکین حدت صفرا وغثیان واسهال مواد رقیقهٔ صفراوی نافع وبساامت که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر سرفه مصلح آن عسل وصمغ وآب منجمد آن بسیار جالی ویابس آشامیدن آن با شراب رافع سپرز ومخرج سنگ مثانه وضماد آن رافع قوبا وجرب متقرح وغیر متقرح وطلای آن با روغن زیتون سترندهٔ موی باد وام عمل وآب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل ونمله وکلف ونمش وقوبا وجرب وسترندهٔ موی خصوصا با زبیب وروماد چوب ونشارهٔ شاخهای آن کاوی وضماد آن با سرکه رافع بواسیر وبا روغن گل سرخ وسرکه رافع بواسیر وبا روغن گل سرخ وسرکه وسداب جهت ورم سپرز ورماد شاخهای آن باپیه کهنه وروغن زیتون وعسل جهت شکاف عضل وسستی مفاصل وتعقد عصب وباورق ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها وبا سرکه جهت التوای عصب وگزیدن هوام وافعی وسگ دیوانه وورم غددی وکما ذکر کردهٔ آن جهت بواسیر وخوردن نیم درهم آن جهت قرحهٔ امعا وتفتیت حصاة وآشامیدن

آب خاکستر آن جهت مقطه مفید ونوع بری گرم اقوی وقابض تر وشکوفه آن بهترین اجزای آن وشدید القبض آشامیدن
ذرمثقال خشك آن قاطع نفث الدم ومقوی معده ومانع ترش شدن طعام دران وحابس اسهال ومدربول وآشامیدن آب
طبیخ آن بقدرمثقال وپنج مثقال باقدری شکرمسهل رطوبات وماء اصفروضماد آن رافع ورم چشم وسائراورام حاره وقلاع دهان
ورادع مواد ومسکن التهاب معده ودافع قروح خبیثه وحمول آن قاطع حیض وچون آنرا درسفالی بسوزانند اکتحال وذرور آن
جهت درد چشم وباعسل جهت ناخنه وکوشت آن باعسل قاطع خون لثه وبن دندان ورافع سستی آن وطلای آن باعسل جهت
داخس وپوست آن سنونا قاطع خون لثه وبیخ انکورسیاه بری بسیارجالی تطور مطبوخ آن بتنهائی ویابادهان مناسبه جهت
جلای چرک کوش ورفع کری وآشامیدن آن باآب یاشراب جهت استسقا واسهال ماء اصفروثمربری آن مقوی معده ورافع غثیان
وحموضت طعام وامهال وادراربول وضماد آن مانع ورم جراحات وروغن شکوفهٔ آن درخواص مانند روغن کل است و
لطافت این ازان کمتروباقوت قابضه ورادعه وجهت جوشش دهان وحبس عرق وقروح ساعیه مفید صنعت آن بکیرند
شکوفهٔ آنرا ومکرر درروغن زیتون اندازند ودرآفتاب کذارند وهرسه روزتبدیل کنند وروغن عصیر آن که باروغن کنجد
یابازیت ترتیب دهند مسخن ومسکن اوجاع اعصاب وعضلات ورافع اعیاست

کرم دانه

* کرم دانه * بکسرکاف وسکون را ومیم وفتح دال والف ونون وها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند
* ماهیت آن اختلاف است بعضی ثمرمثنان دانسته وبعضی کفته اند حبی است سیاه مدور وطرف آن باریك وبران
غشائی سفید رنک * طبیعت آن کرم وخشك * افعال وخواص آن مسهل ماء اصفر ومخرج دیدان ومحتمل قبل و
مصفی آن ازفضلات وبعضی حب نوعی ازمازریون دانسته واقوال دیکرنیز درآن وارداست وازخوردن آن خارش
وورم عارض کردد علاج آن علاج تربدخورده است

کرنب

* کرنب * بضم کاف وراوضم نون وبا وفتح اول ودوم وسکون سوم نیز آمده معرب ازکرم فارسی است ونیزبفارسی کلم
وباصفهانی تمریت وبیونانی قرنبا وقرنبو وبسریانی کرانبی وکرنبا وبرومی اماریسا وبعربی بلغة الانصار نامند * ماهیت آن
نباتی است وانواع میباشد ازبستانی وبری وبحری وبستانی را اقسام بسیاراست وقنبیط قسمی ازبستانی است ودرحرف القاف
مع النون ذکریافت وقسمی معروف ازبستانی آنرا بیخ شبیه بچغندر وپوست آن خشن وسبزرنك وبرك آن عریض وسطبرترازبرك
چغندر ورنك آن سبزاغبر وتخم آن ریزه مدور وسرخ تیره واین را بیونانی قرنبا امارس نامند وازاقسام کرنب نبطی است
ونیزقسمی دیکررا بیخ شبیه بشلغم واندك مفرطح درطول ورنك آن سفید وپوست آن چندان خشونت ندارد وجرم مغزآن
نازك وبیریشه وبرك آن شبیه ببرك قسم اول وازان کوچکتر ونیزقسمی دیکرمیباشد که ازبیخ آن ساقی میروید وقدری اززمین
بلند شده بران کرهی شبیه بشلغم سبزکمرنك منعقد میکردد وبربالای آن نیزساق تا بقدر وشبربلند میباشد ودرانتهای ساق آن برکها
فی الجمله شبیه بصنف دوم وماکول ومستعمل کره آنست نه بیخ آن که درزمین است ونیزقسمی دیکرمیباشد که ازبیخ آن
برکها میروید فی الجمله شبیه ببرک قسم اول وبرکهای بیرونی آن ازان بزرکتر واندرونی کوچکتر ودروسط آن ازبیخ آن
ساقهای کوتاه نازک بقدر دوسه انکشت روئیده وبرسرآنها قبهای سفید ومهٔ بهم پیوسته ودربین هریك قبه برکی باریك کوچك
وعددقبها ده تا پانزده واین راکل کلم نامند ومستعمل وماکول شاخها رقبهٔ نازک آنست نه بیخ آن واین ازهمه انواع نازکتر ولطیفتر
میباشد وبالجمله اصناف آن ازشامی وهندی ونبطی وموصلی واندلسی وغیرها مختلف میباشند درشکل وازمطلق آن مراد بستانی

است وبهترین اقسام آن نازک بیریشهٔ تازهٔ آنست * **طبیعت** اقسام بستانی آن مرکب القوی ودراول گرم ودردوم خشک وبیخ آن ارطب ازبرگ آن وبری آن گرم تروخشکتراز بستانی * **افعال وخواص** آن منضج وملین ومجفف خصوصا چون طبیخ دهند وآب اول آنرا بریزند وغذائیت آن اندک وازعدس ارطب وچون با گوشت فربه ومرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن وتخم آن مانع صعود ابخره بدماغ ومسکن صداع ورافع ظلمت بصر ومستی ومهرا بختن آن قابض ورافع خمار وارتعاش ومنوم ومقوی ضعف بصر وسعوط عصارهٔ آن منقی دماغ ومنوم ومجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن وخوردن مهرا بختهٔ آن رافع سرفهٔ مزمن وورم حجاب واحشا وآشامیدن هرروزیک اوقیه آن صاف کنندهٔ آواز ورافع گرفتگی آن ووجع طحال وبدستور چون مضغ نمایند وآب آنرا بمکند جهت صوت منقطع نافع وغرغره بعصارهٔ آن ویا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطی الهضم نفاخ خصوصا آنچه دربابستان روئیده باشد ومصلح آن با آب ونمک ردی تر وخوردن برگ تازهٔ آن با سرکه رافع ورم طحال وآشامیدن آب مطبوخ آن مدربول وحیض وآشامیدن تخم آن محرک باه وبا ترمس قاتل دیدان وحمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی وآشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة وآشامیدن عصارهٔ آن با ایرسا ونطرون مسهل بطن وحمول گل آن مدر حیض وقاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت لسع افعی وسگ دیوانه گزیده وتخم کرنب مصری ازجملهٔ اجزای تریاقات است الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثهٔ آن منضج صلابات وبرگ کرنب بری یا بستانی بسیارنرم کوفته بتنهائی ویا با آرد جو محلل اورام حاره بارده بالخمیه وحمره وشری وسرطان وبا نمک جهت نارفارسی وبا زاج وسرکه جهت برص وجرب وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش وجرب متقرح وبا سرکه وحلبه جهت زخمهای عمیق ومنع انتشار آنها وسوختهٔ آن بغایت مجفف ورافع سعفه ومانع روئیدن موی وبا پیه خوک وامثال آن جهت خنازیر وجراحات صلبه ودبیلات وباسفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه وبا آرد حلبه وسرکه جهت اوجاع مفاصل ونقرس ونطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل وتخم آن دردوم گرم وخشک ومبهی وکشندهٔ کرم معده وطلای آن رافع کلف ونمش مقدار شربت آن دومثقال المضار مصدع ومولد سودا وردی الغذاء واکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی وکلم بری درشکل شبیه به بستانی وسفید تر ازان وبرگ آن ازان کوچکتر وبا زغب وتلخ ودوائیت بر ان غالب تر ازغذائیت وبعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد وتخم آن شبیه بفلفل سفید * **طبیعت** آن درسوم گرم وخشک * **افعال وخواص** آن بسیار جالی ومحلل وملین طبیعت ومسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی وچون دومرتبه ویا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن وآشامیدن بیخ وتخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی وتخم آن بغایت محرک باه وکلم بحری برگ آن درازو بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند وبا اندک بتوعیت ولبن مانند برگ لبلاب وطعم آن شوروبا تلخی وخوردن آن جائزنیست ودرضمادات محلله مستعمل ودومثقال ازتخم آن درکشتن حب القرع بسیار موثر است

کرونده

* **کرونده** * بفتح کاف وراء وسکون واو ونون وفتح نون ودال وهاء لغت هندی است وبجای هاء الف نیز می نویسند * **ماهیت** آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو وخاردار وبرگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی وبعضی کوچکتر وطول آن اندک کمتر واملس غیر مشرف و بیزغب وخارهای آن برکردهای شاخهای آن وهر اکثر آنها در شعبه وگل آن سرخرنگ مائل بسفیدی وریزه وبا عفوصت وثمر آن شبیه به نیشوق وکوچک بقدر عناب کوچکی مدور واندک

طولانی و بابتوعیت و د ونوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و د رخامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو بنزرکی میآورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده قریب بنصف آن سرخ میکرد د و در رسیدهٔ آن بنفش و چاشنید ار و تخم آن د و عدد و یا سه عدد و اند ک پهن و سفید و نرم که خائید ه میکرد د و خام آنرا مقشر نموده و تخم بر آورده د ر قلایا و غیره داخل مینمایند و اکر چاشنید ار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از ان میسازند و پختهٔ آنرا این قسم میخورند و یا شربت میسازند و نوع سبز آن د ر خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پختهٔ آن سیاه و د ر باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زقال باشد که قرانیا نامند و د ر ملک هند و بنکاله بدین هیأت میشده باشد * طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی کرم دانسته اند * افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پختهٔ آن مسکن صفرا و تشنکی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشك آن نیز جهت امراض مذکوره نافع *

* کرویا * بضم کاف و را و سکون را و و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون وا و نیز آمده معرب کراویای بطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی ازحمیون و بسریانی کراوی و برومی قاد رونی و بعربی تقده و تقرد و کمون رومی و بعضی کرنیا و کرنفا و بفارسی کرویه و زیرهٔ رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قار و انامیده * ماهیت آن تخم نباتی است بستانی و بری میباشد نبات بستانی آن بقدر یکذرع و برک آن شبیه ببرک شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و کل آن سفید رنک و تخم آن شبیه بزیرهٔ سفید و از ان بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و ماکول و آنرا پخته میخورند و بری آن قرد ماناست و کل آن سفید مائل بکبودی و د ر باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی کیلانی شارح قانون کفته برک بستانی آن شبیه ببرک شبت و مائل بسیاهی و تخم آن با ریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریك مابین سرخی و نیلی و کل آن سرخ شبیه بکل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه با نیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن کرم و خشک د ر دوم و بعضی خشك د ر سوم کفته اند * افعال و خواص آن ضعیفتر از قرد ماناو ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جملهٔ اجزای ادویهٔ عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا د ر معده رقیق و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح کرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کنندهٔ آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یك اوقیهٔ روغن زیتون تا یکهفته جهت استسقا و د ر سرکه پروردهٔ آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس د ر طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پخته مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر رئه مصلح آن عسل و صعتر و مضر کرده و مصلح آن کثیرا بدل آن قرد ماناو انیسون و زیره *

* کریلا * بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها مینویسند * ماهیت آن ثمر نباتی است هندی شبیه بقثا و برمیا و رخود می پیچد و برک آن شبیه ببرک قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برک قثا و هندوانه و کل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از ان کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن د ر خامی سبز و بعد رسیدن زرد میکرد د و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است

جهت آنکه رائحهٔ قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحهٔ کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیهٔ معتادهٔ اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زائل گردد و با ممزوج آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و یا گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ میشود بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بهمچون کوریریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جذیان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصـــــــــل الکاف مع الزای المعجمة

كشنيز

* کزبرة * بضم کاف و سکون زا و ضم با موحده و فتح راء مهمله و هاء و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرنا سریانی است و جلجلان نیز نامند و بیونانی برد نما ثون و بنبطی فاقره و بسریانی کزبرنا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتلخی و بر و تخم کوچکتر هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتر دار از چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحهٔ پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازهٔ بالیدهٔ بزرگ که انک تند طعم قوی الرائحه آنست * طبیعت آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابوجریج در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا آثار آشامیدن عصارهٔ آن نائل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار * افعال و خواص آن تازهٔ آن با حدت کمی اعضاء الراس والصدر والمعدة آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سعوط آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نعوظ الاورام والبثور والجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه

وجوب وحکه وبا آرد جو محلل خنازیر را و رام صلابه وبا آرد باقلا دافع خنازیر وامثال آن وچون مرب را با آب کشنیز با روغن
گل بسایند وبرسرطان متقرح وغیرمتقرح بمالند دفع نماید ومجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه واز جرم آن درا وقیه بدل
آن برگ خشخاش وکاهو وتخم آن که جلجلان وکشنیز عبارت از ان است * طبیعت آن تا درجه دوم سرد وخشک * افعال
وخواص ان اعضاء الراس والقلب والغذاء مفرح ومقوی دماغ وقلب ومانع صعود ابخره بدماغ ورافع خفقان
ووسواس حار ومقوی معده وحابس اسهال وجریان مني وقروح مجاری بول وآشامیدن شیرهٔ آن وبانقوع آن جهت اسهال
دموی ومیضه بخصوص برود ادهٔ آن ورفع خفقان وبا میبختج مولد مني ومسقط کرم معده ومانع تکون آن وخائیدن آن رافع
بوی شراب وسرعت مستی وشربت آن جهت سدر ودوار ومنع مستی شراب وسفوف درسرکه خیسانیدهٔ آن نیز همین خاصیت
دارد وضماد آن جهت درد سر حار وبا صندل وانیسون جهت تقویت معده ورفع آروغ وبا میبختج مولد منی ومسقط کرم
معده ومانع تکون آن وبا عسل وروغن زیتون جهت شری ونار فارسي وامثال آن وذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت
آن از پنج درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو وخشخاش المضار زیادهٔ آن تا چهار اوقیه از آب تر وتازهٔ آن مورث نسیان واختلال
ذهن وسدر ودوار ومبادت بحة الصوت وتقلیل مني وضعف باه ومسکن نعوظ وتقلیل حیض وآمدن بوی کزبره از بدن شارب
آن علاج آن بعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با فلفل ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی
ویا با دارچیني ومضر صاحب ربو وضیق النفس مصلح آن تخم نیم برشت وشراب وسکنجبین سفرجلی است *

کزبرة الثعلب

* کزبرة الثعلب * ماهیت آن غافقی گفته نباتي است با خیوط باریک وپریشان وپهن بر روی زمین ورنگ آن مائل
بسرخی برنگ خون وبرگ آن کوچک برد وجانب شاخهای آن ومشرف بشرفهای نزدیک بهم ومائل بسبزی وسیاهی وساق
آن ایستاده وملوو وبر اطراف آن سر هابقدر انگشت ابهام صنوبری شکل وبر ان گلي باریک سرخ رنگ وتخم آن باریک
منبت آن کوهستانها * طبیعت ان گرم وخشک وسرد وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص ان اکتحال عصارهٔ آن
با شکر جهت حدت قوت باصره وجلای غشاوه وخوردن جگر تیس بریان که بر ان برگ خشک آنرا سوده پاشیده باشند
جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است المضار از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد
باختناق وخشونت حلق وسینه وعلامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت
وزیت وآشامیدن روغن ورب عنب است بعد از ان وبعد از تنقیه بقی واسهال خوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بافلفل
ونمک وآب گوشت مرغ فربه است بتنهائی ویا با دارچینی *

کزوان

* کزوان * بفتح کاف وسکون زا وفتح واو والف ونون لغت فارسی است بعربی بقلة الترجیه بجهت مشابهت رائحهٔ
برگ آن با اترج وبقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند * ماهیت ان گفته اند معروف بباد رنجبویه
است نزد اطبا وشیخ ابن بیطار گفته غیر آنست وآنرا بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون
ساق شبیه ببرگ حرجیر ومائل بسبزی وسرآن مدور وپائین آن اندک مشرف وطعم ورائحهٔ آن شبیه بپوست اترج وبا عطریت
عجیبی * طبیعت ان گرم وخشک * افعال وخواص ان مفرح ومطیب نفس ومقوی قلب وفواد یعني فم معده ورافع
هموم وخفقان بارد ودافع سموم بارده خصوص عقرب ومسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین واکثار آن مصدع ومحدث
حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین وربوب بارده وامثال اینها است *

* کزنکبین * بفتح کاف وزا وسکون نون وفتح کاف وکسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه ونون * ماهیت آن شبنمی است که بر درخت کز وسائر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت کز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانهٔ آنست که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد * طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظهٔ آن و جهت نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفهٔ حار و بارد رطب و مرطوبی مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

* فصل الکاف مع السین المهملة *

* کسب * بضم کاف و سکون سین و باء موحده لغت عربی است و نیز بعربی الثجیر و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی خره و بهندی کهلی نامند * ماهیت آن ثفل چیزها است که از انها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد * طبیعت و افعال و خواص آن ثفل هر چیز در طی ذکر آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروع هیضه عارض میگردد علاج آن علاج تربد خورده است *

* کستی * بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است *

* کسموقا * بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوتا بکسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نیز آمده اسم نبطی است * ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین حد و رقطر آن بقدر یک فتر که طول ما بین انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک عفص و آنرا خشک کرده نگاه میدارند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده میخورانند در حال تسکین مینماید *

* کسول * بضم کاف و سین و سکون واو و لام * ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر منبت آن بلاد روم * طبیعت آن سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است

* کسوندی * بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یا و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندی است * ماهیت آن نباتی است هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و برگ آن شبیه ببرگ سنا مکی و حلبه و گل آن زرد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن آن بدراب جهت صرفهٔ آنها که کنار رنامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانهٔ فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازهٔ آن با صندل جهت تو با نافع است

* کسیرو * بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است * ماهیت آن بیخ نباتی است هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا میبافند و بیخ آن که کسیرو است

مدور بقدر حبوزبوا ویوقت آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه وگفته اند بهترین نوعی از بزردی است * طبیعت آن مرکب القوی وسرد وتر در دوم با اندک حرارتی * افعال وخواص آن باتریاقیت وقوت ذابضه جهت تقویت قلب وخفقان ورفع هیضهٔ شدید بعد آنکه قی واسهال بسیار شده باشد نه در اول حال ودافع اسهال صفراوی ددموی وسوداوی وسوزش اعضا وسموم مشروبه وملدوغه وطاعون را مفید شرباوطلاء وگفته اند حمیات صفراویه ددمویه را نافع است

* کسیلی وکسیله * بفتح کاف وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام والف مقصوره ویا ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است * ماهیت آن چوب نباتی است شبیه بروناس وباچسپندگی وسیاهی وسرخی بران غالب وتخم آن شبیه بحب الرشاد وگویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخهٔ سیاه ودر طعم بدان مشابهت ندارد * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن سنون آن مسکن درد دندان ورافع تحرک آن وآشامیدن آن مفوح معده واحشا ومفتح سدهٔ رحم وکرده ومدربول وحیض وجالی کرده ومثانه وکشندهٔ کرم معده ونیکوکنندهٔ رنگ رخسار ودر تربه نمودن بدن بهتر از نزروت وجهت صاحبان بلغم ورطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر رئه مصلح آن کثیرا است

* فصـــــــل الکاف مع الشین المعجمة *

* کشت برکشت * بفتح کاف وسکون شین وتاء مثناة فوقانیه وفتح باء موحده وسکون راء مهمله وفتح کاف وسکون شین معجمه وتاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التواء برالتواء بکسر هردو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع وبعضی آنرا سواد السند وبعضی سواد الهند وبعضی سواد الاکراد وبفارسی پیچک واهل شبانکاره فارس پچور ویونانی فناغیرس وبرومی بروطوس وبهندی پیپلی ونواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند یحتمل که دوائی باشد که بهندی مرورسینگه نامند * ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بربعضی واکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته ورنگ آن مائل بسیاهی وزردی وطعمی غالب ندارد وگل آن یک عدد شبیه بگل حب النیل و مغبر رنگ وبعضی مائل بسرخی وبرگ آن شبیه بدنبالهٔ عقرب وبهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی وزردی آنست وبعضی آنرا بدشکان دانسته اند واصح آنست که غیر آنست ودر قوت مانند آن * طبیعت آن در اول گرم ودر آخر آن خشک ودر دوم گرم وخشک نیز گفته اند * افعال وخواص آن محلل وملطف ومسهل بلغم غلیظ وقاطع باه وشیر وضماد آن جهت اورام بارده وتوبا وجرب نافع مصلح آن در قطع باه وشیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

* کشمش * بکسر کاف وسکون دو شین معجمه درمیان هردو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیدهٔ بزرگ بدانه تازهٔ آنست * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن با قوت مسهله ومبهی است وباقی خواص آن در زبیب مذکور شد

* کشوث * بضم کاف وشین معجمه وسکون واو وثاء مثلثه واکشوث نیز آمده لغت عربی است وبعضی گفته اند معرب است وکشوثا نیز گویند وبیونانی بثروطوس وبسریانی ونا وزغبا نیز وبرومی کشمورین وبفارسی برش وبهندی اهل بیل و اکاس بیل وامرلته نیز نامند وگفته اند که بفارسی زجمول نامند وگفته اند که زجمول نام تخم کشوث است * ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک وبی برگ وساق آن مائل بزردی وتیرگی که برخارها وگیاهها می تند وگل آن ریزه

ریزه مائل بسفیدی وتخم آن کوچکتر از تخم ترب ومائل بتدویر ورنگ آن سرخ مائل بزردی وبعضی زرد مائل بسفیدی
وتخم آن کوچکتر از تخم ترب ومائل بتدویر ورنگ آن سرخ مائل بزردی وبعضی زرد مائل بسفیدی وبهترین آن تازهٔ زرد
تلخ طعم آنست وقوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن دراول گرم ودردوم خشک وباقوای متضاده * افعال وخواص
آن ملطف ومفتح ومخرج فضول لطیفه از عروق ومنقی آنها از اخلاط فاسدهٔ اعضاء الغذاء والنفض مفتح سدهٔ معده وکبد
واحشا ومنقی اوساخ ازشکم وعروق وملین طبع ومنقی بدن وجهت ربع وخناق ومغص وضعف معده و جگر وسپرز وتبهای
کهنه وتحلیل ریاح وادرار بول وحیض وشیر وعرق وتنقیهٔ رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق وقابض وحابس نزف الدم
وسیلان خون رحم وآب آن عجیب النفع است از برای یرقان وعصارهٔ برگ آن را چون در شراب اندازند وبیاشامند مقوی
معدهٔ ضعیفه است وآشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا ومطبوخ آن در رفتن وخیسانیدهٔ آن در اسهال قویتر مقدار
شربت از آب آن دو اوقیه وازجرم آن در مطبوخ پانزده درم ومغثی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سائر
اجزای آن وبوداده‌ٔ آن در تقویت معده وقبض وحبس ونزف الدم اعضای باطنی وسیلان رحم اقوی از غیر بوداده
آن وضماد آن جهت جرب ونقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر رئه مصلح آن کاسنی ومضر طحال ومصلح آن
سکنجبین وبدل آن بادروج وثلث آن افسنتین است *

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب
* کعب * بفتح کاف وسکون عین وباء موحده لغت عربی است بفارسی غاب وشتالنگ نامند جمع آن کعاب وکعوب
آمده * ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو وخوک است وخواص کعب خوک مذکور شد وکعب
بقر محرق جهت سپرز وتقویت باه وبا عسل جهت تفریح دل وتقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن
مقوی باصره وسنون آن مقوی دندان وضماد آن رافع برص است

کعک
* کعک * بفتح کاف وسکون عین وکاف معرب کاک فارسی است * ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی
کلیچه نامند وبعضی گویند نان درآتشه است وبعضی گویند نان طابق وبعضی نان طابون که خشک نان نامند وبالجمله
نان خشک درآتشه که توان کوبید وآرد نمود * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن حابس بطن ومجفف
رطوبات آن وصاحبان قولنج را مضر وداخل بعضی اقراص نموده میشود *

فصل الکاف مع الفاء *

کف آدم
* کف آدم * لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی وبرگ آن مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخ آن
خشبی وظاهر آن مابین سیاهی وزردی وباطن آن سرخ وتخم آن از تخم کافشه باریکتر وبعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند
* طبیعت آن دراول گرم وخشک * افعال وخواص آن رافع خفقان ومحلل ریاح ومقوی جگر ودرجمیع افعال قائم
مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یکمثقال

کف الضبع
* کف الضبع * بفتح کاف وتشدید فا والف ولام وفتح ضاد معجمه وضم باء موحده وعین مهمله وبسین بجای ضاد نیز
آمده لغت عربی است * ماهیت آن غافقی گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی ماند وکم برگ وبرگهای آن
مدور متشقق وبقدر برگ کرفس وبر روی زمین مفروش وشاخهای آن باریک مزغب ومنبسط برروی زمین وزرد رنگ
وشاخهای بسیار از یک بیخ میروید وگل آن زرد طلائی وسفید نیز میباشد وبیخ آن مانند بیخ خربق وباحدت بسیار ومنبت
آن قریب آبها وزمینهای نمناک وگفته اند نوعی از کبیکج است وبعضی خود آن دانسته اند * طبیعت آن در دوم گرم

رخشك * افعال وخواص آن ملطف ومقطع رجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض ذرور آن رافع ثآلیل وخورنده گوشت زائد وروياننده گوشت صحیح ومنقي جراحات وقروح رانافع

کف الهر * بکسرها و راء مهمله مشدده لغت عربي است * ماهیت آن نباتي است بقد رشبری وشاخهای ریزه وبرهرشاخی سه چهاربرك مستدیر متشقق و ملصق بزمین وگل آن زرد براق خوشبووباعطریت وبیخ آن بقدرزیتونی باشعبهای بسیار زرد راول پاییز میرویدوگفته اند ملحق بکف الضبع است * طبیعت وافعال وخواص آن مانند آن فرزجه آن معین برحمل وذرور آن جهت قروح خبیثه وضماد آن باعسل قالع ثآلیل است

کف المریم * لغت عربی است وآنرا کف عایشه وبهندی متهاجوری نامند درماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفرودرعراق شجره رابدین اسم نامند ودرمغرب بنطافلون را وابو العباس حافظ درکتاب رجله مصریه گفته نباتي است که آنرا کف مریم حجازی نامند * ماهیت آن نباتی است منبسط برروی زمین باشاخهای صلب وبقدرشبری وبرك آن مائل باستداره ومجعد وباانداك زغب واندك قبضی وبسیار رمز گل آن باریك مائل بزردی وبقدرگل رجله وچون آن ریخته شودگل زرد صلبي بهمرسد پس برکهای آن ریخته وشاخهای آن پیچیده گردد شبیه بانگشتان پیچیده وبرگرد بسوی شکلی که متعارف است نزدمردم * طبیعت وافعال وخواص آن قریب بنطافلن است ودرحرف الباء مع النون ذکر یافت *

کفری * بضم کاف وفتح فاوراء مشدده والف مقصوره وبفتح وبکسرکاف وبضم فاوبکسرآن نیزآمده لغت عربی است وبیونانی قیقس وبفارسی غنچه خرما وکاردوالی وبشیرازی ناروند خرما نامند * ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که هنوزنشکفته وازان خوشه برنیامده باشدوبعضی پوست غلاف وشکوفه وگردنرآن راکه کافورالنخل ودقیق النخل وکشن نامندمرده دانسته اند وبعضی پوست فقط وبعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند وبعضی کافورآن یعنی گردآن راگفته اند وبالجمله بهترین آن تازه خوشبوی ماخوذ ازنخل نراست وچون کهنه گردد سرخ شود وبووقوت ازان زائل شود * طبیعت آن درآخر دوم گرم رخشك وباحرارت کمي وبرودت بسیاری نیزگفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی قوی وارواح قلبي ودماغي وکبدی الفم منون آن مقوی لثه ورافع اکله وقروح خبیثه وبدل ستورذرورآن جهت اکله وقروح ساعیه سائر اعضاء اعضاءالغذاء والنفض آشامیدن دومثقال ازسفوف آن قاطع اسهال وطبیخ آن قابض ونیم رطل نیم کوفته آن که بایکرطل آب بجوشانند تابنصف رسدوصاف کرده باهموزن آن شکربقوام آورند جهت تقویت معده وریضه وضعف احشاومنع انصباب مواد بمعده ورحم وردکرده ومثانه مفید و ضماد آن مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال و باموم وراتینج رافع جرب بشرط آنکه چند روزبران نکذارند وغبار بسیارنرمي که غیرکشن دران بهم میرسد درجمیع افعال قویترازکشن و بغایت مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنه باطنیه واسهال است وعرق آن که مانندگلاب کیرند باعطریت وقابض ومقوی القلب ومعده ورافع خفقان واسهال رطوبي وسحج ودمن آن که بعد ازرسیدن طلع نیم کوفته وبامساوی آن روغن زیتون درهم کرده سه چهارروزحرکت دهند پس صاف نموده درشیشه کنند وسرآنرابند نمایند وبکاربرند * طبیعت آن سرد رخشك * افعال وخواص آن رافع درد سرحار وقرحه امعاء وقابض بطن وحابس عرق ومقوی موی ومانع سقوط آنست *

* فصـــــــــل الکاف مع الکاف *

* ككرول * بد وكاف اول مفتوح وذوم ساكن وضم راء مهمله وسكون وا وولام * ماهيت آن ثمر نباتي است هندي ودربنكاله هم ميشود ازقبيل نجم وبياره وبر ميجا ورخود مي بيچد برك آن شبيه ببرك خيار زه وثمر آن اندك طولاني خاردار ود رخامي سبز وبعد رسيدن زرد وسرخ ميكود د وتخم آن زرد رنگ وآنرا اهل هند ورق نازك بريده بجخته وبا روغن بريان كرده ميخورند بتنهائي ويا با كوشت لذيذ ميشود * طبيعت آن مائل باعتدال ويا اندك رطوبتي * افعال وخواص آن جهت سرفه ورد شش وبدن وتپهاى كهنه نافع اضمار نفاخ وبطئ الهضم ضماد بيخ آن با آب بربيخ موى وبستن سربپارچه مقوى موى ومانع اسقاط ود راز كنند ة آنست وداء الثعلب را نيز مفيد *

* ككرونده * بد وكاف اول مفتوح وذوم ساكن وضم راء مهمله وسكون وا وونون وفتح دال مهمله وهالغت هندي است كويند كاذريوس است * ماهيت آن نباتي است تابد وذرع وشاخهاى بسيار مترا كم ازيك بيخ رسته وبرك آن طولاني مشرف في الجمله شبيه ببرك كاسني وازآن بزرگتر وكريه الرائحه با زغب نرمي ورنك آن تيره وطعمي غالب ندارد وباندك عفوصت وكل آن زرد ريزه وتخم آن سياه باريك وتخم آن درغلافي شبيه بكوزة شقائق وخيار ه داروبيخ آن باريك ومفيد وبي طعمي غالب * طبيعت آن دردوم كرم وخشك * افعال وخواص آن مفتح ومحلل اعضاء الراس عصارة بيخ آن جهت اشوه كه مرضي است دربنكاله دربيني مردم ميشود وعلامت آن تپ شديد وثقل سرورد اعضا خصوصا كردن وشانه وكمر شربا وسعوطا نافع وقطور آب برك آن جهت رمد شديد وورد بيخ كه ازآب آن چشم را پر كنند وبعد ازساعتي بريزند وبازتكرار نمايند درسه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشاميدن آب برك آن جهت استسقا وبواسير واخراج كرم شكم وبدستور بجختهٔ آن وطلاى آب آن بر مقعده جهت بواسير السموم جميع اجزاى آن جهت اخراج كرم شكم وسك ديوانه كزيده نافع وآشاميدن بيخ آن كه نرم سوده وبقدر فلفلي حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن وهيضه است وليكن دراوائل هيضه خوب نيست بلكه درا واخركه اسهال بسيار شود وضعف غالب كردد وبدن نغا يافته باشد وبايد كه دروسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمايند وخشك كنند وعند الحاجت سوده با عسل بخورند ود ومثقال ازتخم آن باعسل ازريشهٔ آن سه مثقال باشير جهت رفع سم كلب بقيق نافع الخواص چون فولاد را براده نموده درآب آن ريزند وبآفتاب تند كذارند همه آنرا مكلس سازد ومكلس آن جهت استسقا راكثرامراض بارده عظيم النفع است *

* فصل الكاف مع اللام *

* كلب * بفتح كاف وسكون لام وباء موحده لغت عربي است وجمع آن كلاب واكلب واكالب وكليب آمده ومونث آن كلبه وبفارسي سك وبتركي آيت وبهندي كته ومادهٔ آنرا ساك ماده وبهندي كتي وكتيه نامند * ماهيت آن حيواني است درنده وشديد الرياضة وباوفا وشعور وصفات حميده وذميمه ومعروف ودرهمه بلاد بهم ميرسد وتمام شب بيدارميباشد براى پاسباني وروزميخوابد وآنرا اجناس بسيار ميباشد ازاهلي وبري ومائي واهلي را نيزاصناف ميباشد ازبزرك ومتوسط وكوچك وبزرك شكارى آنرا سلوقي وماسواى آنرا جنكلي نامند وسلوقي كه منسوب بسلوق است كه اسم مدينهٔ يمن است وآن قابل تعليم صيد است وشكار ميكنند وجنكلي اسم عامي سكي است كه قابل صيد نباشد وصيد نكند واين را بهندي كوره نامند واين اكثر محافظت باغ وزراعت وخانه مينمايد وبزرك اين نزد ايليات راهل براد ى وقبرى وكوهستانيا ميباشد ونكاه ميدارند براى امورمذكوره ودرشهرها بندرت ومتوسط آن سكي است كه درهمه جا بسيار ميباشد ومحافظت باغ وزراعت وخانه نيزمينمايد امانه بخوبي نوع بزرك وكوچك آن خوش شكل تروا كثربلند پشم ميباشد وبهترين آن آنست كه درملك

فرنك میشود وآنجماعه آنرا بسیار پرورش مینمایند ودوست میدارند وتا بقدر بچهٔ کربهٔ پنج شش ماهه میباشد ازان بزرکتر نمیشود ونیز بعضی بقدر کربهٔ یکدوساله واندکی زیاده ازان واین نوع جانوران کوچك مثل روباه وخرکوش و مانند اینها شکار میکنند وهردوقسم بسیار باشعور وباشاره فهم وباوفا میباشند وازوفا وشعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد وکلب بری رابعربی مکنّی بابن آوی نموده اند وبفارسی شغال وبشیرازی توره وبترکی چغال و بهندی کیدر بکاف فارسی نامند * ماهیت آن معروف است ودرهمه بلاد میشود واین درویرانه ها بیشتر ماوی دارد ودرروزکم برمیآید وازمردم کریزان وحیله وروبه مکار ووقت شام ازخانهای خود برمیآید وقریب بربع شب کذشته فریاد میکند وباطراف میکردد وهمینکه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند ومرغی وجانوری خردتر ازخود ویا مرده که یافتند میخورند صبح بازبجای خود میروند واین کاهی باسک اهلی جمع میشود ونتاج حاصل میکردد وکلب مائی حیوانی است آبی وآن دونوع میباشد بحری ونهری وبحری آن بجثهٔ سك اهلی وازان بزرکتر نیز ودستها وپایهای آن کوتاه وبی دم ودر بحیرهٔ دربند کثیر الوجود وآنرا صید میکنند وپوست آنرا کنده دران نفط پرکرده ببلادها میبرند * طبیعت آن در سوم کرم وخشك ودرخواص مانند سك اهلی وزهرهٔ آن سم قاتل است درساعت وعلاج پذیر نیست واکتحال آن رافع بیاض عین ورئه تازهٔ آن جهت نقرس بیعدیل وکلب نهری بجثهٔ کربه وازان بزرکتر وبسیار مشابه بدلق ودست وپای آن بزرکتر ازان ودم آن بلند مانند دم کربه وآنرا بهندی اودبلاو نامند ودرانهار عظیمه میباشد ودرنهرارس ودرنهرمسکا بسیار وآنرا قندس وبعضی خزمیان نامند وکفته اند خزمیان حیوانی است که ازان جندبیدستر حاصل میکردد وحکیم میرمحمد مؤمن نوشته که درتنکابن مثل نهری را شنك نامند وجند ازان حاصل میشود وحقیر مشاهده نموده که صیادی درابروان جند ازان قطع نموده بود وبعد ازجوشانیدن درآب وخاکستر بدود کاه خشك نمودن رنك وبوی ازان ظاهر شد ونوع احتیاله دران معلوم کردید * ودرطبیعت وافعال وخواص آن مانند کلب اهلی است ودربنکاله نیز احیاناً کلب نهری که اوداو بلاو نامند ودردریای کنکا بهم میرسد خصوصاً اطراف جهانکیرنکر وسمت اسلام آباد ورنکاماتی ونواح آنها ودرچیران چهرا وبهار بسیار است وپشم آن نرم وبلند میباشد آنرا صید نموده وپوست آنرا کنده ببلدان خصوصاً بلاد سردسیر برای پوشش می برند ودرعجائب المخلوقات نوشته که بدن خودرا کل آلود میکند برای آنکه تمساح بخیال طین آنرا ببلعد وچون بلعید وداخل شکم آن شد رودهای آنرا میخورد وشکم آنرا شکافته بیرون میآید وازین جهت هرکه نزد آن پیه سك آبی باشد ازغائلهٔ تمساح محفوظ میماند ومقدار یک عدس اززهرهٔ آن سم قاتل است وشنیده شد که آنها جمع شده ماهی ازدریا صید نموده بساحل می آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خودها تقسیم میکنند واکر درتقسیم زیاده وکمی واقع شود بران بول میکنند درساعت درانها کرم پیدا میکردد وکلب مائی بلغاری کلب نهری است وکفته اند کلبی است که جندبیدستر خصیهٔ آنست کلب کلب سك دیوانه است وکفته اند چون سك کوشت سك را بخورد دیوانه شود وهمچنین چون بسیار تشنه شود وکوشت جیفه بخورد درآخر کرما واز علامت آن آنست که خاموش میباشد وسر ودم خود را پائین انداخته ودم خودرا اکثر درمیان پاهای خود میدارد وچون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میکزد ولعاب از دهن آن جاری کردد وازآب بترسد ودرحرکت مانند سك مخمورها وآواز آن کرفته وسکان ازان بکریزند وطعام وشراب نخورد وچون موی آن بریزند ودربدن او صفحهای جرب بهم رسد آن زمان انتهای علت آنست وآفت آن عظیم مزاج آن سك مائل بسودا ویت وخباثت سمیت میباشد ودرلعاب آن

سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حارۀ بسیار و بسیار سرد بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه شیر سگ را از حیوانات دیگر
مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد
سگ اهلی است * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچۀ بیست روزۀ آن گرم و تر * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
پختۀ آن با ادویۀ خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر یکه از اول مرتبۀ آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهرۀ آن مانع روئیدن موی زائد در چشم و غرغرۀ و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تعلیف نموده
باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویۀ مناسبه
خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء والنفض چون سرگین آنرا در تابستان
بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و با آب بیاشامند سرگین معاف با استخوان مذکور یا شیر یکه سنگریزه در ان جوشانیده
باشند و یا آهن تفته در ان خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کردۀ آن بقدر پنج درم
جهت اسهال دموی و چون بچۀ چشم نگشودۀ آنرا بتمامه در آب طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در ان
آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود آن گندم را بخوراک مرغ بدهند که در تاریکی بسته باشند بخورانند و
بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در ان مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا
سه مرغ پرورده را بسه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیرمایۀ آن مخرج جنین میت و
چون بچۀ سگ پستان زن مرضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور
شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیرمایۀ آن بقدر ربع درم رافع
حرقة البول و جگر بریان نمودۀ کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده
باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن
شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام والجروح والقروح خوردن پختۀ آن در آب با ادویۀ خوشبو در رفع جذام مجرب
دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای
کهنه و شقاق و بوا سیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و بهق آن محلل خنازیر و چون بچۀ چشم نگشودۀ آنرا با سرگین کاو بسوزانند و
بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و نگاهدارند تا منعقد گردد و بر موی مالند سیاه گرداند
و نیکو خضابی است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع
که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب گسیختۀ انسان پیوند پذیرد بخلاف
استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخرۀ آواز و حرف زدن انسان است در
حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی ایشان بخور
نموده باشند در رهگذار خانۀ که دفن نمایند باعث حدوث فتنه است در ان و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع
گزندگان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هرچند که
دارندۀ آنرا بگزند و نگاهداشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدارندۀ آن مگر سگی که
از ان قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کردۀ آن بر ران بنایت معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع

است خربق کشند و هلک است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ بدمند بطرب و رقص آید و چون زهرهٔ هلک آبی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یک هفته هلاک می شود علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جنطیانا و دارچینی و پنیر مایهٔ خرگوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطیف تبرید و چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض هلک دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میکردد علاج او آنست که محجمه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید پس مرهمهای محرقه واکال بران گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده ضماد کنند و با ستر چوب تاک سرشته و این ضماد ابرد را بند است تا هم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیهٔ بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص بسم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویهٔ تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا مانند تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه یا حمام و غیر آن بعمل آرند *

* کلخ * بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است * ماهیت آن بغدادی گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تفاح * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در انجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب اسم قاونزد اهل مصر اشق است * کلخ

* کل داؤدی * بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا * ماهیت آن گلی است که در ممالک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن بقدر دو ذرع و زیاده بران تا یک ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل ببنفشی زرد آن بسیار و در قسم دیگر کمتر و بلاطینی بر طیتی نامند * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب ببرنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصارهٔ گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت کشاده انگشت و از زرازیانه بقدر یک درم و از زیرهٔ سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب و بیعدیل است * کل داؤدی

* کل مهندی * بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا * ماهیت آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل گرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل میآید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ درهم و افشان نیز و مضعف که بیخ برگ و مضاعف که صد برگ نامند گلسرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و پرگل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوتهٔ کوچک پرگل هزاره تر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقها ی آن نازک متصل بگرهها آنرا اندک جوشی در آب داده رطوبت آنرا نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در مربا که پرورده * کل مهندی

مینما یند اچار خوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ * طبیعت گل آن گرم و تر * افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن در کلایا و با غیرها مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بران بزودی مکرر بمالند *

* کلز * بکسر کاف وسکون لام وزای معجمه * ماهیت آن گفته اند حبی است هندی و بسریانی کلزی وبرومی شلوفتیج نامند وگفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند و محتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال وخواص این مشابه آنست وغلط کرده کسیکه آنرا حب کادی ویا بیخ رمان بری دانسته * طبیعت آن گرم و تر * افعال وخواص آن جهت شکستگی استخوان وبیجا شدن عضو وبدر رفتن آن شربا وضمادا نافع ودر سائر افعال مانند مغاث است وانشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد *

* کلس * بکسر کاف وسکون لام وسین مهمله لغت عربی است و نیز بعربی نوره وجیر و بفارسی آهك و بهندی چونه نامند * ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف وحلزونات و تشریبض واحجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید واجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ وحجر رخام سفید است که مرمر نامند ودستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده درکوزه کرده سر آنرا بسته وبگل حکمت گرفته در تون حمام ویا تنور بگذارند روز بگذارند پس برآورند واگر خوب سفید واجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر والا باز گذارند تا سفید گردد واگر بسیار خواهند بدستور خشت خام وکوزه خام برای آن کوره سازند ودران بترتیب چیده ولابلای آن هیزم وبربالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد ودستور تکلیس تشریبض وهرچه خواهند بهمان نحو است که درکوزه کرده محرق نمایند ونیز دستور احراق تشریبض مذکور شد هرچند کلس سفید تر واجزای آن متساوی ونرم وخالص باشد بهتر است * طبیعت آب ندیده آن در آخر اول گرم ودر آخر دوم خشك وتا بیست روز قوی القوت وباحدت ومحرق ومقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد وآب دیده قسم حجری آنرا تا سه روز قوت احراق باقی است وبعد ازان مسخن میباشد * افعال وخواص آن سترنده موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست ومالیدن ثفل عصفر وبرگ شفتالو رافع بدبوی آن وروغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبیلی نامند با سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز وضماد روغن گل وآرد عدس وتوتیای مغسول وگل سرخ سائیده رافع جراحت آن وکلس مغسول * طبیعت آن مائل باعتدال * افعال خواص آن قاطع نزف الدم ونفوخ آن مکرر وگذاشتن فتیله که بسفیده تخم مرغ آلوده وبا آهك آغشته باشند دربینی قاطع رعاف ومالیدن روغن زیتونیکه آهك دران جوشانیده باشند مانع نزلات ورافع برودت اعضا وضماد آن مقوی اعضا وحابس اسهال ومحلل اورام بلغمی ونزول آب در اعضا وجهت سوختگی آتش ومنع ادرار عرق وبا پیه خوک جهت گشودن دمل وورم صلب وقروح وجروح نافع وکلس البیض درحبس خون جراحات قوی تر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سرسون نامند پارچه ترکرده بدان برجراحات موضع فصد وختنه وغیرها بنهاگذارند وجهت حکه وجرب وریانیدن گوشت زخمها وجبر کسر اعضا مجرب وفرزجه آن قاطع خون حیض وسیلان رطوبات ازرحم وجریان منی وبدستور خوردن بکحبه تا دو حبه آن باعسل چند روز جهت

حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آنک صدفی با زرد چوبه و قند سیاه ضمادی که بهند ی
کرّ نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد
نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید المضار
آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن
ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و مار ترند ابیز زنجبیل و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در
آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است

* کلوی * بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندی است و آنرا کرچ نیز نامند * ماهیت آن نباتی است از جنس
لبلاب که بر هجا و رخود میپیچد و برگ آن مدور و بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید
و چوب ساق آن سطبر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل
چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاستهٔ آن دستور اخذ نشاستهٔ آن
آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهائی که بر سر آمده باشد بردارند
و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند
و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد * طبیعت آن گرم و خشک در اول
و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت صرفه و یرقان و حکه و قی و تقطیع بلغم و اقسام
حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات
بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرهٔ آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود
و اگر تازهٔ آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون
عصارهٔ آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت
حبس اسهالات مزمنه و بواسیر دمویه و حل دیه مجرب شربا و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات
حتی حمی دق موثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و صرفه را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال
نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبهٔ عتیقه و بلغمیهٔ مزمنه با طباشیر سفید و دانهٔ هیل بوا هریک دو درم
و نبات سفید چهار درم شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصارهٔ آنرا لطیفتر و سریع الاثر دانسته اند
و در حمیات حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قوی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا با اصل السوس مقشر و گاه با مویز منقی و گاه
با قصب الذریره بهر نحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را
بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بر آن بریزند و بیفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن
آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بر آن پارچه بسته که گرد و غبار بر آن نه نشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد
و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است و لکن لطافت این قسم
کمتر است و اگر الطف از آن خواهند کلوی تازه را شسته و از میان در شق نموده خرد کرده یک شب در آب باران بخیسانند
پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند

* کلهار * بضم کاف عجمی وسکون لام وفتح ها والف وراء مهمله وآنرا کل کنول نیز نامند لغت هندی است * ماهیت آن کل نباتی است که درغدیرها وآبهای ایستاده که بهندی تالاب وجهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر واز آن قویتر وبرگ آن بهن تر وکل آن بزرکتر از کل نیلوفر ومضاعف ورنك آن سفید وسرخ ودرهم آمیخته وبسیار خوش منظر وخوش رائحه وبعض سفید فقط ودر وسط کل آن تخمهای ریزهٔ زرد که آنرا بهندی کیسر وکنجلك نیز نامند * طبیعت کل آن سرد وتر * افعال وخواص آن جهت حمیات صفرا ویه ویرقان وتسکین عطش مفرط نافع وعرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر وزردی میان کل آن سرد وخشک مسکن حدت صفرا وقابض شکم وحابس خون بواسیر وکوزهٔ کل آن که بهندی کنول کته نامند وبعد ریختن برکهای آن ظاهر میکردد بشکل سرفواره ونصف کره ودرجوف آن خانها میباشد ودرهر خانه دانهٔ بادام وغلاف بکی سبز اندک ضخیم ودیکر سفید نازک ومغز آن دوپارچه مانند مغز بادام وسفید وشیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نکشته باشد ودر وسط مغز آن زبانهٔ سبز رنك وتلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد وتر ورسیدهٔ صلب آن خشك ودیرهضم ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا وسبزی میان مغز آن نیز شود وترجهت حمیات حاده نافع وساق کل آنرا امرتال وبیخ آنرا شانوک کویند سرد وخشک اند ومبهی ومحرورین وقابض اسهال ومسکن حدت صفرا وخون وسوزش اعضا

* کایان کاته * بفتح کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه والف ونون وفتح کاف والف وفتح تاء مثناة فوقانیه وها * ماهیت آن نباتی است خاردار بقدر ذرعی وخار آن درشت ودر ملك بنكاله درحوالی بردوان ومیدنی پور کثیرالوجود * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند درساعت تسکین یابد وتدبیر ریوند آنست که ریوند را درقدری آب بجوشانند وآب آنرا ریخته ریوند را خشك نمایند وسوده استعمال نمایند تکمید بدان جهت استسقا وجمیع اورام وآلام واوجاع مفید واکر طرف روی برگ آنرا برجراحت بندند زخم را ملتحق نماید واکر برجراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد واکر برخراج بندند منفجر سازد وچون پوست بیخ آنرا کوبیده درکیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن بهم رسد وورم دفع کردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند وبر موضع دیکر بندند وهمچنین بجمیع مواضع ورم ومکرر این عمل نمایند وبجهت ورم طحال ونزول آب نیز نافع است

* کلیة * بضم کاف وسکون لام وفتح یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربی است بفارسی کرده وبهندی نیز همین نامند وباصفهانی قلوه وبترکی لوکرک نامند * ماهیت آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان ودر هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست ویکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد وفرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع کردد بهترین آن از برای آکل کردهٔ کوسفند جوان فربه وبزاست که درهمان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند وحیوان عطش نداشته باشد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مقوی کرده وکمر وپیه آن ملین اورام صلبه المضار بطیء الهضم ردیء الغذاء سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضا بدن حیوان است واقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ وبابریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن وبا روغن زیت ویا روغن کنجد وبا نمك وفلفل ودارچینی وکرویا ومصطکی وآبکامه وسرکه مطیب نمودن است

* فصل الکاف مع المیم *

* کماة * بفتح کاف وسکون میم وفتح همزه وتا * ماهیت آن اسم جنس فطر وکشنج وتعبل وسماروغ است ونزد بعضی

مخصوص بماکول آنست وفطر مخصوص با نواع ماکولهٔ آن وغریات مذکور شد وآنرا بترکی تارج وبفارسی سمارو سماروغ وموره نیز وبشیرازی هکلو وبیونانی اوزرنا ومعرف بادی دولی وبسریانی ارذی وبرومی هودیا وبعربی بنات الرعد وبهندی کهنبی بضم کاف واشمام ها ونون وکسر باء موحده ویا نامند ودیسقوریدوس ودین نامید * ماهیت آن بعضی است که از عفونت زمین درهنگام ربیع درزمینهای رملی ودامنهای کوه بیشتر بهم میرسد وملوّن و سرخ رنگ بی ساق وبی برگ وآنرا خام ومطبوخ میخورند وطعمی ورائحهٔ غالب ندارد وبهترین آن آنست که درزمینهای مرتفع رملی طیب بهم رسد ومتوسط در بزرگی وکوچکی واملس خوشبو تازه وطعمی ورائحهٔ عالیه نداشته باشد وبعضی گفته‌اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است وآنچه بخلاف این اوصاف باشد ودر زمینهای ردی وزیر اشجار ردیه یا متوحشه وزیتون وجوز رویده وسفید وسرخ تیره وخشک باشد ردی است وباسمیت وحیاه آن که ظاهر وباطن آن هرد وسیاه باشد مهلک * طبیعت آن در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که کماة از من است وآب آن شفا است از برای چشم واطبا گفته‌اند که آب آن حالی بیاض عین است خصوصا آبیکه نزد بریان کردن از آن میچکد وسرمهٔ راکه با آب تازهٔ نشردهٔ آن سائیده ویپرورده باشند مقوی اجفان وقوت روح باصره وزیاده کنندهٔ نور آن ورافع نزول آب آنست اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطئ الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی وبلغم ونفاخ ومولد ریاح درزیر سراشیف و پشت است المضار اکثار آن مولد سکته وفالج وذبحه وثقل لسان وعسر نفس وبهق ابیض وقولنج وعسر البول مصلح آن طبخ آن باشبت ویا با آب ونمک وصعتر ویودنه وسداب طبخ جید ومطیب بروغن وصری وابازیر حاره مانند دارچینی وفلفل وقرنفل وامثال اینها نمودن است وسائر تدابیر خطرا است که مذکور شد وضماد خشک آن با آب برسرجهت رفع طلع پیش از وقت آن مجرب وضماد خشک سودهٔ آن با سرکه وسریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال وفتق ایشان وسائر فتوق مجرب و تازهٔ آنرانیز بریان نموده با نمک وفلفل میخورند وخوردن خشک آن مجوز نیست وعند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور پخته باروغن بسیار بخورند واکثار بخوردن آن ننمایند واگر با آبکامه وخردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است *

* کماذریوس * بفتح کاف ومیم والف وفتح ذال معجمه وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله وبدال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض وگفته‌اند لغت رومی است وبیونانی مقیفررون وبفارسی راتلا روی تلخ وبشیرازی ماندارو تلخ وبفرنگی کمیل اس نامند ودیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوقوریوس نامند وگفته‌اند که بهندی آنرا موندی میگویند وفی الحقیقت غیر موندی است وموندی ان شاء الله تعالی درحرف المیم مع الواو والنون مذکور خواهد شد * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری وبرگ آن ریزه وشبیه ببرگ بلوط درشکل ورنگ وتشقق وطعم آن بسیار تلخ وباانداک حدت وگل آن بنفش وریزه وتخم آن ریزه تر از انیسون وباحدت وبیخ آن ارغوانی رنگ ودر تموز یافت میشود ومنبت آن سنگلاخها باید که بعد رسیدن بتمامه برداشته اند ونگاه دارند که برگ وگل وتخم آن تر بسته موجود باشد ونیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترمس بری ونبات آن مفروش بر روی زمین وبلند نمی شود وبیخ آن شبیه ببلوط کوچکی ودر طعم شبیه بدان باتلخی وجالینوس گفته قسمی نیست مانند ریحان واز آن غلیظ تر وسبز رنگ وبرگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط وگل آن ارغوانی رنگ وتلخ وبیخ آن نیز ارغوانی وتلخ وگفته‌اند شاخها

وبرگ آن درخت اشق است وابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه بلوط واقوال دیگر نیز وارد است وبالجمله بهترین آن تازهٔ بری آنست که در ان گل وتخم باقی ونریخته باشد وقوت آن هفت سال باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم وخشک وگرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن مفتح ومقطع اخلاط غلیظه وملطف ومسخن بدن العین از این حبوب ساخته خشک مینمایند اکتحال سائیدهٔ آن با شراب جهت قروح عین که غرب وناصور نامند وهمچنین اکتحال طبیخ آن با زیت بذر ورسانیدهٔ آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه ویا خشک مطبوخ آن جهت سرفهٔ مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب ویا با عسل چند روزی هم جهت درد سینه وریه وبرودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر وتازهٔ آن ویا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی وتحلیل صلابت طحال وسائر امراض طحال وادرار بول وحیض واسقاط جنین وشدخ عضل وباشراب جهت تحلیل صلابت طحال مربع الاثر وآشامیدن طبیخ چهار درم آن باهم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا بثلث برسد وچند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة وسنگ گرده ومثانه مجرب وباید که روزی سه اوقیه بنوشند وضماد پختهٔ آن با سرکه آن محلل صلابت طحال وشراب آن جهت رفع سوء الهضم وفساد معده وابتدای استسقا ویرقان ونفخ رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج نافع ودستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب ویا عصیر عنب دو درم ودر عصیر ده مثقال ریخته ومدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند واین هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه ووسخه الزینة مسوح آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازهٔ آن ویا از آب مطبوخ آن واز گل آن بدستور روغن گل سرخ را دهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن ورياح مؤثر ودر سائر افعال کاذریوس مانند کافیطوس است مقدار شربت آن سه درم ودر مطبوخ تا هفت درم مضر امعاء مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیسالیوس وربع آن سلیخه ونزد بعضی عروق غافث وسلیخه است واسقولوقندریون نیز گفته اند

* کماشیر * بضم کاف وفتح میم والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر وبیونانی لوفطیون نامند * ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کماة وبعضی صمغ نباتی بدبو وبعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر وبعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر وبعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن نراسیون است شبیه بجاوشیر وبعضی شبنمی تیز وتند شبیه بجاوشیر دانسته اند وبالجمله در صمغیت آن اتفاق است وبهترین آن زرد تند بوی تازهٔ آنست ودر قوت اقوی از جاوشیر * طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء والنفض مسهل زردآب ودافع استسقای لحمی وزقی ومدر بول وحیض ومسقط جنین وبدستور حمول آن با صمغ عربی ومحلل صلابات شربا وضمادا مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است * کماشیر

* کمافیطوس * بضم کاف ومیم والف وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی وبیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض وبعضی گفته اند بمعنی مفروش برروی زمین است واصح اول است وبسریانی زرعا وکرنشا وبفارسی تخم کرفس رومی وبشیرازی ماش دارو وبلاطینی آبیکه وبفرنگی جوده وبهندی گگرونده نامند * ماهیت آن دیسقوریدوس گفته اند از نبات مستانفه ایست که هر سال تازه میروید واصناف میباشد صنفی از ان را نبات بلند نمیشود وگاه برگ وشاخ آن میل ود برروی زمین وشاخهای آن مائل بسرخی وبرگ آن شبیه ببرگ صنوبر کمافیطوس

وحي العالم وصغير ومزغب وكثيف ضخيم وتلخ با اندك قبوضت وحرافت بارطوبت چسپنده وبوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر
وگل آن باریك وزرد وتخم آن ازتخم کرفس کوچکتر وبیخ آن سفید وازثور تا سرطان میماند وقوت آن تا ده سال باقي است
وصنف دیگررا نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر وشعبهای آن باریك وگل آن شبیه بصنف اول وبرگ وتخم آن سیاه
رنگ ودربو شبیه ببوی صنوبر نیز وصنفی دیگررا انرنا منند ساق نبات آن خشن وسفید وشاخهای آن باریك وبرگهای آن کوچك
وباریك سفید مزغب وگل آن زرد کوچك ورائحهٔ این نیز شبیه برائحهٔ صنوبر وقوت این دو صنف قریب باول واز آن ضعیف
تر وجالینوس گفته کافیطوس شاخهای آن باریک سبز وبرگ آن مانند برگ مرو وگل آن سرخ ودر ثور میروید ودر سرطان
بکمال میرسد وقوت آن تا ده سال میماند وتلخ آن بهتر ازحاد حریف آنست وصاحب اسرار الطب گفته آنرا بیوناني حرشفه
نامند وشاخهای آن باریك وبرگ آن منبسط برروی زمین وگل آن سرخ مائل بسیاهی وبا قبوضت وحرافت وتخم آن زرد
وبعضي گفته اند تخم کرفس رومی است وبعضي گفته اند طرخون رومی ویا منند بای رومی است ورنگ آن بنفش ودرآخر
تخم آن فراسیون میشود وبهترین آن تازهٔ بری آن بعضی گفته اند بهترین تازهٔ بستاني تند بوی آنست ومستعمل ازان
برگ وشکوفه وتخم آن * طبیعت آن در اول دوم گرم ودرآخرآن خشک ودردوم گرم ودرسوم خشك نیز گفته اند * افعال و
خواص آن مفتح سدد ومنقی وجالي اعضای باطني وبلغم غلیظ وجلای آن زیاده ازگرمي آن اعضاء الغذاء والنفض
مفتح سدهٔ کبد وطحال وباقوت مسهله ومسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویهٔ طحال است وجهت امراض آن اعضا واستسقا ویرقان
اسود وتحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند ومفتح سدهٔ رحم ومدر بول وحیض ورافع عسر البول وجهت اوجاع
کرده وشکاف عضل وبواسیر مفید وحمول آن باعسل منقي رحم ومخرج جنین وآشامیدن برگ آن باشراب دهت روز
جهت یرقان وباتوبال النحاس وراتینج مسهل عظیم زردآب ومنقی رحم ازفضول الات المفاصل آشامیدن دومثقال آن
باآب انجیر مطبوخ جهت تنقیهٔ معای غلیان نافع وآشامیدن آن باعسل جهت تنقیهٔ اعصاب وعرق النسا ووجع ورگ ونقرس
ومدامت آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که باآب باران ساخته باشند ویا باعسل وآب باران جهت عرق النسا
ودرد کمر وکرده ومغص وادرار بول وحیض وآشامیدن مسحوق آن باانجیر بادانه سرشته مسهل الجروح والقروح ضماد
آن باعسل التیام دهندهٔ جراحات وقروح عفنهٔ کبار وملصق جراحات تازهٔ الاورام والبثور ضماد آن باارد جوجهت تحلیل
ورم پستان وتحلیل صلابات وباعسل جهت منع سعي نملهٔ ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم وخانق النمر
مضر رئه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن ازدو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس ونصف آن سلیخه وباید
که درهواهای گرم وامزجهٔ حاره واطفال استعمال ننمایند وآنچه دربنگاله میشود وگکرونده نامند درهمین باب درفصل
کاف مع الکاف مذکور شد

* کمثری * بضم کاف وفتح میم مشدده وسکون ثاء مثلثه وفتح راء مهمله والف مقصوره وبضم میم مشدده غلط است لغت
عربی است بیوناني لوفیون وآفنوس وانقوس نیز وبرومي ابیدی وبفارسي امرود وانبرود وبهندی ناشپاتی نامند * ماهیت آن
ثمر درختی است ازسیب بزرگتر وبرگ آن شبیه ببرگ شفتالو وازآن عریضتر وبزرگتر وگل آن مانند گل آن وثمر آن اصناف
میباشد ازبری وجبلي وبستاني وصریک شیرین وترش وشیرین میخوش وعفص وقابض وغیرها ومطلقا دربلاد سرد سیر
بهتر ازگرم سیر میشود وهرچند بلد سردتر باشد بهتر ولطیفتر میگردد وبستاني اقسام میباشد ازشاه امرود که خراساني

نامند وچینی که معروف بسکری است ونطری ومنچستانی وغیرها وهریك ازینها درهربلاد وشهری وجائیکه میشود بنامی مخصوص ونیز هریك در بعضی بلاد واراضی بهتر ازبلاد واراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت ودر بلاد چین خوب میشود وقسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم ورائحهٔ آنرا که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت ولذتی است وپوست آن نرم ونازک وبعضی مائل بزردی شاه امرود نامند ومعمل وح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است واین در بلاد دامغان وبلخ خوب میشود وانچه پوست آن ضخیم ومرآن برآمده فی الجمله صراحی شکل ودر رضائو اوصاف قریب بدان است آنرا حمدینی نامند واین درآذربیجان وهمدان خوب میشود وچون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند وقسم متوسط راکه درمقدار ازان کوچکتر واندک طولانی ودر اوصاف مذکوره ولطافت ازان فرد وکمتر نطری نامند واین در اکثر بلاد بهم میرسد وبشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه تعالی آنرا ازهمدان باصفهان وبلاد دیگر بردند ودور یافت وقسم صغیر ازهمه اقسام طولانی تر وصراحی شکل وخوشبو که در اول فصل پیش ازهمه اقسام بهم میرسد ودر جرم آن اندک رملیت است وپوست آن اندک زرد رنگ وسرخ ودربغداد رخون وبشیرازی کلابی نامند واین قسم جهت اطفال ومرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است وبهترین همه قسم اول وبهترین هریک از اقسام رسیدهٔ شیرین شاداب خوش طعم ورائحهٔ بزرگ مقدار نازک پوست آن است وانچه بدین اوصاف نباشد بمراتب ازقلت وکثرت زبون وتخم همه اقسام شبیه بسیب وبه اما لعاب ندارد* طبیعت آن نضیج شیرین شاداب معروف بشاه امرود ومعتدل مائل بحرارت ودر دوم تر ومعروف بحسینی قریب بدان واقسام وانواع دیگر در حرارت معتدل ودر اول تر وبعضی مائل بخشکی * افعال وخواص آن مفرح ومقوی وجالی وباقوت قابضه وملینه وبهتر از تفاح است در اکثر امور واعضاء الراس مرطب دماغ ودافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخرة است بدماغ اعضاء الصدر والغذاء مفرح ومقوی قلب ومعده وهاضمه ورافع خفقان وتشنگی وسوزش مثانه ومعدل خون وملین طبع وباقوت قابضه بعد ازتلیین ومانع صعود البخرة بدماغ خصوصا خوردن آن بعد ازطعام وضماد آن حابس ومانع انصباب مواد باعضا السم رافع سمیت فطر وچون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل کرده وجمیع اجزای آن سرد وخشك وشکوفهٔ آن مفرح ومقوی دل وقاطع نفث الدم واسهال وضماد آن محلل ورم چشم وتخم آن بشع ومغثی وقاتل کرم معده ومخرج آن چون دومثقال آنرا بیاشامند وبرگ آن حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیاشامند وذرور آن مجفف جراحات والتیام دهنده وملصق آنها وصمغ آن محلل ومنضج قوی وسوختهٔ چوب وبرگ آن نائب مناب توتیا است وذرور آن مجفف قروح المضار ومضرت بکمال رسیدهٔ شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین وضعیف المعده واکثار آن مولد نفخ وقولنج خصوص بکمال نارسیدهٔ آن مصلح آن زنجبیل مربی ورازیانه وباید که در خلای معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا وبالای آن آب نیاشامند خصوص آب سرد وطعام غلیظ نخورند وبا گوشت نیز وبا امراق طیور بری لطیف بد نیست

کمثری حامض

* کمثری حامض * که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیدهٔ شاداب لطیف آنست * طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشک * افعال وخواص آن مقوی معده وکبد ومشهی طعام ومسکن غلیان حدت خون وصفرا ومانع صعود ابخره بدماغ ومولد خلط صالح ورافع تشنگی وقی واسهال خوردن تر وتازهٔ آنرا بخورند ویا خشک آنرا وبعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ وصاحبان فلج ومبرود المزاج ومضعف ومورث قولنج مصلح آن عسل وجوارش کمونی ومانند آن وکمثری پختن

آن بتها را آب ومشوی نمودن یعنی تخمیر کرفته در زیر آتش پختن و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیدهٔ زمخت آن بارد و یابس در دوم وقابض ومورث قولنج وحابس تی و اسهال وضماد آن ملتق جراحات است

* کمثری بری * درخت آن کوتاه‌تر وثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت ورملیت * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال وخواص آن قابض ومسدد آشامیدن سفوف خشك آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و زریانیدهٔ کوشت السموم فادزهر قطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل کردد و آشامیدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را اختناق از خوردن قطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب ومورث قولنج مصلح آن عسل وادویهٔ حارهٔ خوشبو است

* کمثری جبلی * نیز مانند بری است و از آن سرد تر و خشک تر و قابض تر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه کیلویه میشود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچک و زمخت و با خشونت و صلب و بعد پختن اندک شیرین و با رملیت بسیار زود رجوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا کرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آن را جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل لعوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انچکک نامند و دانج ابروج حمص است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان دیکر نیز ثمری شبیه بامرود جبلی می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آنرا بهوت بیر مینا منامند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس مرتب می نموده باشند که آب کمثری نیمرس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد کرفته صاف کرده با شکر و یا عسل با آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی وقی صفراوی و رافع غثیان و دابغ معده و دستور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیکر است *

* کمرزهره * بفتح کاف ومیم وسکون راء مهمله وفتح زای معجمه وسکون ها وفتح راء مهمله وها * ماهیت آن کفته اند که نباتی است که در کوهستان سرد برف نشین بهم میرسد برک آن شبیه ببرک آس و بهم متصل بعضی به بعضی و شاخهای آن بسیار و مقدار دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون برک آنرا بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و برسر شاخهای آن کلی و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبهٔ بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال وخواص آن با قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق خایق نهش هوام و عقارب *

* کمرك * بفتح کاف وسکون میم وفتح را وکاف و عوام کمرنکه نامند * ماهیت آن اسم ثمری است مندی طولانی بقدر نیم شبر و شش پهلو بشکل شش پر و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میکردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت کردکان و برک آن بعضی ریزه و بعضی بزرک اندک طولانی در شاخهای باریک و برکهای اسفل شاخهٔ آن ریزه‌تر از برک اعلای آن * طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن * افعال وخواص آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید وقی و اسهال صفراوی وطعم دهان را نیکو کرده‌اند و در سائر افعال وخواص آن قریب بریباس است مضر صدر و دین مصلح آن جوارشات وادویهٔ حاره *

* کم کوت * بضم کاف وسکون میم وضم کاف دوم وسکون واو و تاء مثناة فوقانیه لغت فرنکی است بمعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتاکنبا و غوتاغنبا و بلغت انکلیش کمبوس و بلغت پرتکالی

برون نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب *

* کمون * بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی کمون
و بعربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کومینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند * ماهیت آن تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و رقیق و آن ما تند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازهٔ آن است پس فارسی تازهٔ جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است و مغشوش بکرویا مینمایند و فرق بخشبوی و استطالت زیرهٔ کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بر ان چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در ان ثمر چیزی مانند کاه و یا غلاف محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد * طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیدهٔ آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و تر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحهٔ چشم و طرفه و کمنة الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت زمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات در دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفس آشامیدن آن با سرکهٔ ممزوج بآب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نمودهٔ آن در این امور و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نمودهٔ آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیدهٔ بریان کردهٔ آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح والجروح مندمل جراحات چون در آنها بر نمایند الزینة طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت بآشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

. ورمد مضر رئه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن در ورم بدل کرماني آن یکوزن ونیم نبطي آن وکویند بدل آن کرویا است

ورطوبت ریاح مغز شامه انه وبدل فارسی نیم وزن آن کرماني وکویند بدل آن تخم کرنب است وبدل شامي کرویا وتخم کندنا

. وزیره جهت مبرودین ومشایخ وبلغمي مزاجان بسیار نافع وچون با افاویه وشبت ودارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل

نمایند آنها را لطیف وقوت وملین ومدر بول ومحلل نفخ کرداند کمون نبطي دردوم کرم وخشك وملین طبع وکرماني قابض

وکمون بری که شبیه بشونیز است درسوم کرم وخشك * افعال وخواص آن تریتر از بستاني اعضاء العین عصارة وصمغ

آن جالي بصر وجالب دمعه وداخل ادویه کاوی ونتف شعر منقلب مینمایند وچون بعد نتف بران بمالند دیکر نروید وچون

برجرب چشم بمالند آنرا ازائل کرداند وضماد جرم آن با زیت وعسل جهت رفع سیاهي که در چشم بهم رسیده باشد نافع

اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول واخراج سنک کرده ومثانه وتحلیل خون منجمد در معده وکرده خصوصا با آب

کرفس بستاني وباسرکه جهت فواق واخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن هوام نافع الاورام

والبثور ضماد آن با روغن زیتون وعسل رافع خون مرده تحت جلد وتحلیل ورم انثیان وآشامیدن عصارة آن باماء العسل

مسهل وآشامیدن حشیش آن مدر بول است ودستور مدبر نمودن آن وسفوف ودواء وجوارشات وشراب کمون در قراباذین

* فصل الکاف مع النون *

کبیر مذکور شد *

* کندر * بضم کاف وسکون نون وضم دال وراء مهملتین لغت عربی است وکویند فارسی است وبیوناني لیبوطیسرون و

بسریاني لبانون وبرومی سیفروس نامند * ماهیت آن علك وصمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع وبرک وتخم آن

شبیه ببرک وتخم مورد ومائل بتلخي ومنبت آن کوهستانها وبلاد شحر وعمان ویمن ودر سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند

وازان انچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر واانچه سفید مصمت است انثی وتازهٔ آنرا که درانبانها حرکت

داده مدور شده باشد مدحرج وبوستهای رقیق وباصفا بحی آنرا که ازسائیدن بیکدیکر جدا شده باشد قشار کندروانچه

ازغبیر صفا بحی آرد باشد دقاق کندر نامند وقوت آن تا بیست سال باقی میماند وبهترین آن تازهٔ نرم خالص ذکر آنست

که ظاهر آن سفید وزرد شکسته نشود وچون شکسته شود داخل آن چسپنده وزرد وطلائی باشد وعلامت خالص آنست که زود

بآتش مشتعل کردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی وصمغ صنوبر مینمایند وصمغ عربی مشتعل نمیکردد

وصمغ صنوبر دود میکند ونیز رائحهٔ اصلی آن شبیه برائحهٔ مصطکی است ونیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر وباقشر تنوب

مینمایند ومستعمل از داخل وخارج هردو است واکثر مستعمل قشار آنست وبهترین قشار آن ثخین چسپندهٔ تازهٔ املس آنست

وطریق استعمال آن آنست که هرکاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب ویا عرق رازیانه ویا عرق دارچینی

بخیسانند وداخل نمایند ودر مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازهٔ آن سائیده نمیکردد وکفته اند در بعضی بلاد مثل نیز بهم

میرسد ورنک آن اندک یاقوتی وبرنك یا دنجان است * طبیعت آن کرم وخشک در اول دوم وکفته اند خشك در اول وتشور

آن تا سوم خشک * افعال وخواص آن باقوت مجففه وقابضه ومنضجه وجالیهٔ کمی وبی لذع وحابس خون واکال آن

مبرق دم اعضاء الراس والنفس ومنقي روح حیواني ودماغي ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وحجب دماغي

ونفث الدم ومقوی دل وقوت حافظه وجالب ومجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی وصاف کنندهٔ آواز ورافع خفقان

وباصمغ عربی رافع بد بوئی خیشوم وعسر النفس وسرفهٔ مزمن رطوبي ودربورا باعسل جهت نسیان وبا مویزج وصعتر جهت

ثقل زبان شرباً رمضغاً رضماد آن بانطرون وعسل جهت قروح رطبه سر وکرفتکی آن وتقویت دندان ولثه وبا زفت جهت شلخ عارض در کوش وچون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند وبیاشامند از ان آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم وبلادت ونسیان مجرب واکتحال آن جهت جلای بصر وقرحهٔ چشم وپر کنندهٔ آن وتحلیل خون منجمد دران ومدهٔ تحت قرنیه وظفره وسرطان ردمعه وسلاق وبیاض وجرب وحکه وظلمت آن خصوصاً با عسل وذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن وبالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوص ظفرهٔ سرخ مزمن وقطور آن با خمر حلو جهت درد کوش وضماد آن با قیمولیا وروغن کل جهت اورام حارهٔ پستان وداخل ادویهٔ مشروبه قصبهٔ ریه کرده میشود واعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده وتحلیل ریاح غلیظه وتجفیف رطوبات وتسخین واستمساک آن وجودت هضم وحبس قی وخلفه وذرب وذوسنطاریا ونزف الدم مقعده وبواسیر وزحیر وآشامیدن نیمدرم آن بازرن آن ناشتا جهت زحیر بلغمی نافع وبرداشتن فتیلهٔ سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحهٔ آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن باطین قیمولیا وروغن کل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصاً در هنکام نفاس وداخل ادویهٔ اضمدهٔ محللهٔ اورام احشا کرده میشود وبا سرکه وزفت جهت وجعی که بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتن مورچه است بربدن واز مقدمات خدر است وجهت قلع ثوبا وثآلیلیکه آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند وآن احساس برفتار مورچه است بر عضو وباعسل جهت داخس وبازفت جهت شکاف عضل القروح والجروح جهت چسپیدن واندمال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه وقاطع نزف الدم آن وانتشار قروح خبیثه وباپیه بط جهت قوبا وبا پیه خنزیر ویا پیه بط جهت قروح با آتش سوخته وقروح اطراف وشقاق عارض از سرما اوجاع المفاصل با روغن زیتون وعسل جهت اوجاع مفاصل واوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد وبا روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه وتولید منی خصوصاً با جوزبوا وبسباسه الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون وبلغم ومصدع محرورین ومورث جنون وجذام وبهق سیاه مصلح آن برنج فارسی وشکر مقدار زیادهٔ آن شراب وسرکه کشنده بدل آن مصطکی وقشار آن وتلمیدن بدل آن رافع وبا اما قشار آن درد وم کرم ردرسوم خشک * افعال وخواص آن درکمال قوت قبض وتجفیف ولطیفتر از کندر وجهت نفث الدم ونزف الدم ومنع سیلان مواد اعضا وتقویت معده ورافع قرحهٔ امعا واحتقان بدان نیز جهت قرحهٔ امعا وضماد آن برشکم حابس اسهال وکشندهٔ کرم معده وبا زفت جهت شکاف عضل القروح والجروح منقی قروح ومجفف ومندمل کنندهٔ آنها وجالی آثار بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درم واکثار آن مضر ومضار این نیز مانند مضار کندر است ودقاق کندر نیز خشک تر ولطیف تر از کندر وبهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست * افعال وخواص آن مفتح وجالی ودر افعال ضعیفتر از قشار آن مکر در الزاق وتغریه ودخان کندر که دردهٔ آن باشد * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومسکن اوجاع چشم کرم وقاطع سیلان رطوبات از ان ومنقی قروح آن ورویانندهٔ کوشت در ان وسرطان آنرا نافع است وجوارش ودخان وسفوف ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

* کندری * بضم کاف وسکون نون وضم دال وکسر راء مهملتین ویاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک وراز یانه وبرک آن از ان عریض تر وبوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم کرم ودر آخر آن خشک * افعال وخواص آن مدر ومحلل ومنضج ودر اکثر افعال قائم مقام کندر است *

* کندس * بضم کاف وسکون نون وضم دال وسین مهملتین وبشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ ذرّان وکندشه نیز نامند
* ماهیت آن بیخ نباتی است شبیه بکنگر برگ آن مائل بسبزی وسفیدی ودر شام لباس پشمی را با آن میشویند وشاخ بیخ کندس
آن مائل بسیاهی وباطن آن مائل بزردی وتند بوی ودر سرطان میرسد وقوت آن تا بیست سال باقی میماند ومستعمل عروق
آنست بهترین آن تازه تند بوی باوصاف مذکوره است * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک وباقوت سمیت * افعال وخواص
آن معطس قوی ومحرق خون وبلغم وقالع آن ومخرج مرهٔ سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یکعدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ
مصفاة ومحلل ریاح خیاشیم واخلاط غلیظه ومخرج آنها بعطسه وتحریک آنها ورافع بحسی وخدر وفالج ولقوه وامثال اینها
وبیهوشی مصروع ومسکوت ونیز رافع خشم وبد بوئی بینی وصاف کنندهٔ آواز وباعث حدت بصر ورفع شبکوری سعوطا وقطورا
با روغن بنفشه وداخل شیافات علل عین مینمایند وقطور جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه ویا ادهان مناسبهٔ دیگر در گوش
جالی اوساخ ومنقی آنها ورافع اوجاع بارده ودوی وطنین وگرمی ورياح حادث از برودت ورطوبت وکشتن کرم آن وبالجمله
سعوط وعطوس وقطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبهٔ دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیهٔ بدن ودر فصل سرما ویا قریب بدان
استعمال نمایند واجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام ونصل حاره وبلدان حاره ومحرور المزاجان واطفال
وپیران بسیار ضعیف وبسا است که عطسه بسیار می آورد وخود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه وتر نمودن
بسرکه وگلاب یا یخ ویا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن با آن جهت عسر نفس وربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر
یکدانک باشیر تازه دوشیده وروغن کنجد مقی قوی ومسهل ومحلل صلابت طحال ومدر بول وحیض ومخرج جنین وحمول
آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب ورد رتفتیت حصاة قوی الاثر ومسهل احشا وبا بیخ کبر وجاوشیر جهت
تنقیهٔ سودا وریزانیدن سنک کرده ومثانه وآشامیدن وضماد آن جهت استسقا ویرقان وطحال الزینة ضماد آن با عسل جالی
کلف وبهق وبرص خصوصا اسود آن وضماد آن با موزن آن زرنیخ وروغن زیتون جهت وریانیدن موی داء الثعلب وداء
الحیة الاورام وابثور طلای آن با سرکه وعسل جهت جرب وحکه وقوبا وجوشانیدهٔ آن با سرکه وقدری روغن گل نیز جهت
خارش المفاصل آشامیدن وطلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا مقدار ونقرس مورث کرب وغشی مصلح آن کثیرا وشیر
تازهٔ دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یکدانک تا دودانک باشیر تازهٔ دوشیده جهت سپرز ویرقان وامثال آن از یک
دانک تا پنج قیراط واولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان ودر فصل گرما ودودرم آن کشنده در حال
بعروض خناق ولهیب وتشنگی مفرط واختلال عقل ودرد شکم وتقطیع امعا ومداوای آن قی فرمودن بشیر وروغن وحقنهٔ
قویه که در آن شحم حنظل باشد وآشامیدن روغن کاو بسیار واگر تشنج عارض گردد معالجهٔ تشنج یابس نمایند وبعضی گفته اند
علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل روجع شدید در معده بهم رسد
* کنکرزد * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف وسکون راء مهمله وکسر زای معجمه ودال مهمله لغت فارسی است وکنکری کنکرزد
وترب الفقی نیز نامند * ماهیت آن صمغ حرشف است که بفارسی کنکر نامند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک
* افعال وخواص آن مقی بلغم وصفرا با آسانی چون با آب گرم وسکنجبین بیاشامند ویا با عسل وضماد آن محلل اورام کنکهی
مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی در قی ودر غیر آن دارشیشعان است
* کنکهی * بفتح کاف وسکون نون وفتح کاف دوم وخفای ها ویکسر همزه ویاء کنکهیه نیز نامند لغت هندی است بفارسی

درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه وگفته اند مشط الغول وبعضی گفته شوخطامت ولیکن شاید غیر آن هردو باشد * ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یکقامت و زیاده بران وشاخهای پراگنده وصلب وبرشاخهای آن شاخهای ریزه وبران شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز وازان بعضی بزرگتر وبهن تر وضخیم تر وصلب و بر سر شاخهای آن گلی کوچك زرد رنگ با پنج برگ ودروسط آن تارهای بسیار باریك وبرسر آنها دانهای زرد ریزه وتارهای سبز نیز وتخم آن درقبه شبیه بسر فواره ونصف کره وخیاره دار رعد د خیارهای آن هفده مجدد رجوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچك اند ک بهن وسر آنها باریک * طبیعت آن دردوم گرم وخشك * افعال وخواص آن جهت امراض سینه وبواسیر واورام وتپ غیر نوبه ودفع مواد سوداویه وادرار بول وقروح ومجاری آن نافع وتخم آن مبهی وضماد برگ آن محلل اورام ومضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب وخوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر ودرد اعضا وبواسیر خونی وبادی ونقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند وصبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی وبادی موثر وچون چند شاخه آنرا بهم بسته وشیر را بجوش آورند بعد ازان فرود آورده آن شاخها را دران حرکت دهند شیر منجمد وریزه مانند آرد گردد *

کنوس طبری * کنوس طبری * بفتح کاف وضم نون وسکون واو وسین مهمله وفتح طا وباء موحده وراء مهمله وياء نسبت * ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است وبترکی ازگیل نامند ودوام این زیاده ازان * طبیعت وافعال وخواص آن قوبتر از زعرور صغیر وقابضتر ولذیذتر ازانست

کنهان * کنهان * بفتح کاف وسکون نون وفتح ها والف ونون معرب ازفارسی است وبفارسی کوهان نامند وبعضي گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند وبغدادی آنرا کنهان گفته * ماهیت آن نباتی است قریب بدرخت کوچکی برگ آن دررنگ وحدت شبیه ببرگ حبة الخضرا ورائحهٔ آن شبیه بدو وشاخهای آن ازهریك ساق سطبر رسته ونرم تر از درخت حبة الخضرا * طبیعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ وآشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید ومسخن معده وکبد بارد ومعین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم وبیشتر ازان مورث وخم وفساد غذا باحراق مضر سفل ومحرق خلط الخواص عجیب الفعل است درگریزانیدن عقرب ودرجائیکه آن باشد عقرب نزدیك آنجا نمیرود وچون برگ آنرا برعقرب بپاشند درحال بمیرد *

* فصل الکاف مع الواو *

کوسنبل * کوسنبل * بضم کاف وسکون واو وضم سین مهمله وسکون نون ولام لغت تنکابن ودیلم است وابن تلمید گفته بلغت طبرستان دیوار وبلغت مازندران ودامغان کوزن گیاه نامند ودرتذکرهٔ بغدادی باسم کومرثل نوشته وگفته نوعي از تفاح است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بارنج وساق آن زیاده بردوذرع وتخم آن سیاه بقدر آلوبالو وظاهر بیخ آن سیاه وباطن آن سفید وصاحب تحفه گفته که آن غیرتفاح است ومستعمل ازان ودردیلم برگ آنست دراطعمه * طبیعت آن درآخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن مسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ورافع سلس البول وبول در فراش واوجاع مفاصل وامراض بارده رطبه مقدار شربت آن ازبرگ آن دراطعمه تاده درم وازبیخ آن تانیم درم واکثار آن مورث جنون وکشنده وگفته اند ازخاصیت بیخ آن است که قالع درهرحالتیکه آنرا قلع نماید وبهرقولی تلقي وتکلم نماید شارب آن بیخ رانیز همان حالت طاری میگردد وهمان قول را تکلم مینماید وآزموده است *

* کونله * بفتح کاف وسکون واو وخفای نون وفتح لام وها لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر وهمچنین برگ وبها روثمر وتخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر وبرگ آن نازک تر ودر سبزی کمتر وثمر آن درخامی سبز وترش وبعد از رسیدن برنگ نارنج وشیرین وشاداب میگردد وخوشبو وخوش طعم وپوست بعضی نازکتر واملس وبعضی ضخیم تر وبصلابت پوست نارنج نیست ودر تلخی نیز از پوست نارنج کمتر وخوشبو وانچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست ودر بنگاله از کوهستان سلهت ورنکپور که آن هردو در سرحد آن بلاد واقع اند می آورند ودران هردوجا خصوص در سلهت بسیار خوب ووافر میشود ودر میدنی پور وکتک از مملکت اودیسه ودر شاه جهان آباد واکبرآباد وعظیم آباد ولکهنو که رنگتره نامند ونواح آن بلاد واقع اند میآورند ودران هردوجا بسیار خوب ووافر میشود ودر مملکت هند نیزمیشود ولیکن بخوبی ووفور آن هردومکان نیست ودر مملکت برنگال نیز بسیار خوب میشود ودر تمام سال میماند بخلاف آن اماکن وغیرها از بعض شهرهای مملکت ایران ودکهن وغیرها که موسم رسیدن آن زمستان وتابهار است بحسب اختلاف اراضی از دوسه ماه زیاده نمی ماند * طبیعت آن در اول دوم سرد ودر آخر آن تر * افعال وخواص آن مفرح قلب ورافع خفقان ومسکن حدت خون وصفرا وتشنگی ولهیب معده وکبد ومدر بول وپوست آن مقوی معده وقائم مقام پوست اترج ونارنج وطلای آن رافع کلف ومخلل ومربای آن نیز خوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وتخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج وچون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست ومغز وتخم بکلند ارند تا پوسیده وخشک کرده پس بآب سائیده حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی بزرگ شربتی از پنج حب تاده حب جهت رفع غثیان وقی مفرط واسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع ومجرب وبهترین افاده زهر معادنی وغیره از جابسات تریاقیه است *

* کومه * بضم کاف وسکون واو وفتح میم وها * ماهیت آن بلغت اصفهانی نوعی از زهره است که مایهٔ آنرا که فودج است در شیر حل نموده استعمال می نمایند * افعال وخواص آن قریب بهره است که بفارسی آبکامه نامند وتجفیف این کمتر ازان ومضر سینه وسرفه نیست ومصلح آن مورث تپهای عفنی واورام مزمنه است *

* کویت * بفتح کاف وکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه وتاء چهار نقطهٔ فوقانیهٔ هندیه وکبیت بباء موحده نیز آمده بجای واو ولغت هندی است ودر بنگاله کتبیل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل وخربزهٔ مدور کوچکی وپوست آن صلب وسفید رنگ ومائل بسبزی وخشن ومغز آن ترش وباعفوصت وچون رسیده گردد میخوش شود وخوشبو ودر دکهن خوب میشود وتخم آن نیز شبیه بتخم بیل وازان کوچکتر ودر غلافی ویتوع آن نیز مانند یتوع بیل ودرخت آن بقدر درخت بیل وکردکان وبرگ آن شبیه ببرگ بیل وازان کوچکتر وبرگ نورسته وشکوفهٔ آن در طعم فی الجمله شبیه بطرخون وباعفوصت بسیار * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وقابض ومقوی قلب حار ومعده وکبد واعضاء الفم غرغرهٔ آن جهت جوشش دهان ودرد گلو ومنع بروز آبله وحصبه در کام وزبان وگلو ومضمضهٔ آن جهت استحکام لثه واورام آن وبند ستور سنون خشاله آن اعضاء الغذا ومقوی آنها وامعا وامشا میدن افشرهٔ آن باطعام جهت برانگیختن اشتها مفید السموم خوردن ومالیدن مغز آن دافع سم رتیلا واکر بلد سته نیابد پوست خشک آنرا سائیده برموضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است *

* فصل الکاف مع الهاء

* کهربا * بفتح کاف وسکون ها وراء مهمله وفتح باء موحده والف بلغت فارسی است ویا معرب ازکاه ربای فارسی ویونانیها

ذیامنیطس وبسریانی حمرما وبرومی میغیرس وبهندی کپور وبعربی قرن البحر ومصباح الروم نیز نامند * ماهیت آن صمغ درختی است که از بلاد روس وبلغار ومغرب وغیر آن آورند ودرخت آن عظیم وآنرا حور بحاء مهملهٔ مضمومه وسکون واو وزای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد وبرف نشین است وآن دو قسم میباشد رومی ونبطی رومی آن بهتر است وصلب وشفاف براق طلائی رنگ دیرگداز وچون بدست بمالند که گرم گردد از آن بوی آب لیمو آید وخورده کاه را برباید وپنبه وابریشم وامثال آن را نیز چون بدان گرمی رسانند ووجه تسمیهٔ آن بکهربا ازین جهت است وبالوان دیگر نیز میباشد ونبطی آن بدین اوصاف نیست ودر قوت از آن ضعیفتر وگاه در جوف آن کاه وسنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد ومتحجر شده وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نمود که مگسی در آن مانده منجمد ومتحجر شده بود واز بعضی ثقه شنیده شد که در خزانهٔ بعض بادشاهان هند قطعهٔ کهربائی بود که بچهٔ میمونی در جوف آن مانده بود واز اقوال حکمای ما تقدم ظاهر میگردد که کهربا وسند روس هر دو از یک جنس اند وسند روس مخصوص ببلاد هند وکهربا مخصوص ببلاد مغرب وشمال ودر ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سند روس با اندک حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه می نماید وکهربا محتاج بمالیدن بسیار است وسند روس نرم وبوی آب لیمو از آن نمی آید وجلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی وکهربا صلب واز آن بوی آب لیمو آید وجلای بسیار می یابد ودر حین سوختن از آن بوی مصطکی واز سند روس بوی کریه وبوی شاخ سوخته میاید ونزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب وغافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم ومشرق می آورند وصنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین وبیشتر نزدیک بیخ رزم وحراثان ومزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند ویافته میشود در آنها قطعهای صمغ صاف شفاف واین بهتر از صنف مشرقی وصلب تر وقوی تر از آن است در فعل ونوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت رزم میچکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین وآن رطوبت شبیه بعسل است پیش از منجمد شدن وگاه در اندرون قطعهای آن مگس وگاه ملخها وسنگ ریزها یافته میشود ومطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته واز اقوال دیگر در آن مذکور است وچون اصل اند اشتراک ذکر ننمود وبیان سند روس در حرف السین مع النون گذشت

* طبیعت آن در گرمی وسردی معتدل ودر رد وم خشک ودر اول سرد نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفرح ومقوی دل وحابس نفث الدم وقاطع نزف الدم همه اعضای ظاهری وباطنی وقابض اعضاء الراس حابس رعاف ونزلات ومانع ریختن رطوبات از دماغ بریه وداخل ادویهٔ معین کرده میشود واز ادویهٔ نافعهٔ آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدری ورئه با آب سرد بقل رنیم مثقال ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ونیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد وبا گلاب ویا با آب جهت خفقان عارض از صفرا بمشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء والنفض حابس قی واسهال دموی ومانع مواد ردیه از انصباب بمعده وحبس نزف الدم مقعده وبواسیر ورحم وحیض وکبد ومجاری بول وجهت یرقان وحرقة البول وضعف معده وگرده وسنگ مثانه وبا مصطکی جهت تقویت معده ورفع حصر البول وبالخاصیت جهت زحیر وخلفه وطلای آن با صبر مسقط اذناب بواسیر القروح وحرق النار والکسور وغیرها ذرور آن جهت التیام جراحات وحبس الدم آنها وطلای آن با آب جهت حرق النار وکوفتگی وشکستگی اعضا وبا مورد حابس وقاطع عرق ضعفا الخواص تعلیق آن مانع رعاف ومقوی دل ومعده ومانع تخمه وبا خود داشتن آن دافع خوف وطاعون ویرقان وحافظ جنین است از اسقاط وگفته اند چون بوزن چهار شعیرهٔ آنرا در طالع سرطان صورت بوزینهٔ قائم اند کر نقش کنند حامل آن در خواب از جماع فتوری نیابد المقدار گویند کهربا مضر سراست واکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه

مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن مثل زوس واگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی وثلث آن سلیخه ودر تبرید مروارید
ودر رفع طاعون مرجان در دستور احراق ودهن وسفوف واقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت *

* کهرنی * بکسر کاف وخفای ها وسکون راء مهمله وکسر نون ویا لغت هندی است * ماهیت آن درختی است هندی بسیار عظیم وبرگ آن بلند واندک باریک تر از برگ کتهل وثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد میگردد وشیرین با یبوست بسیار که بر دهن وزبان ولب میچسپد * طبیعت آن گرم در اول وتر در دوم وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن مفرح ومقوی اعضا ورافع ثقل سر وبیهوشی وتشنگی ومسکن هیجان اخلاط اربعه وقی وجهت سرفه وقرحهٔ مجاری بول ومشتهی طعام وباه وزیاده کنندهٔ منی وانچه در ولایت گجرات میشود بهترین است از انچه در بنگاله میشود ونیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور وبزرگ بقدر آلو میباشد واین بسیار کم یاب در ربرنیه از مضافات صوبه بنگاله یکی ودرخت آن موجود است واکتحال سودهٔ تخم آن با شیر دختران رافع جرب وبیاض وجالی وروشن کنندهٔ چشم است وبا ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است وسعوط آن باآب امرود را مقید

* فصل الکاف مع الیاء *

* کیاکو * بفتح کاف عجمی ویاء مثناة تحتانیه والف وضم کاف وواو * ماهیت آن از ادویهٔ جدیده است که از ارض جدید میآورند وقریب به پنجاه شصت سال میشود که برمنافع آن مطلع گشته اند وآن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب وریشهای آن بخلاف ریشهٔ چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب وصف بصف از یمین به یسار واز یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی صفها ریشهای بعضی صف دیگر را بزوایای حاده درطول ومنفرجه درعرض تقاطع نموده وطعمی غالب ندارد ورائحه قوی نیز وبجهت صلابت کوئی مسطح وسطح عرشهای مراکب وجهازات وکشتیها را که بزبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ وخواه کوچک که بدان ریسمانها وپردها وآلات مراکب وجهازات واشیای احمال واثقال را بالا میکشند وفرود میآورند در حمل وثقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید میآورند وکهنه وشکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند واطبا واکثران ایشان وغیر ایشان خریده وبراده نموده استعمال مینمایند وبهترین آن تازهٔ نو آنست وکهنه مدتها آب وهوا وآفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر وقوت آن تا مدتی میماند * طبیعت آن محتمل که تا اول دوم گرم ودر سوم خشک باشد * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وجالی ومصلح اخلاط محترقه ومضعف قوی وجهت اکثر امراض بلغمیه وسوداویه وموادبهٔ فاسده مانند فالج واسترخا ووجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وجذام واقسام آتشک وقروح خبیثه وامثال اینها نافع ومجرب بلکه در اقسام آتشک وقروح خبیثه از چوب چینی وعشبهٔ مغربیه اقوی است لهذا فرنگان درین اوقات چوب چینی صرف وهمچنین عشبهٔ مغربیه را بتنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را باهم بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد وبهترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا وبسوهان براده نموده وبا چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده ده وپنج وزن هر دو عرق تندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند ودر ظرف چینی ویا شیشهٔ ضخیم وسر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود ودر آفتاب گذارند تا چهل روز ودر بین بر هم میزده باشند تا خوب گل اخته ومضمحل گردد وهرچند آن عرق تند تر باشد وبهتر زود تر گل اخته میگردد پس صاف نموده در شیشها کنند وسر آنرا بسته درجای سرد نگاهدارند بلکه در ایام گرما میان رمل گذارند تا شیشه را نشکند ورنگ این که خوب بعمل آمده

باشد سرخ یا توتی صاف شفاف میباشد وعلامت کمال جودت وخوبی آن آنست که چون قدری ازان راد رپیاله کنند وبران آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد واگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده وضعیف العمل است وعند الحاجت درامزجهٔ متوسطهٔ وامراض ضعیفه ازیکتوله تا یک ونیم توله هر روز ود رامزجه وامراض متوسطه روزمره دو توله تا بیست ویکروز یا سی روز ود رامزجهٔ قویه وامراض شدیده دو توله تا دو ونیم توله نهایت سه توله تا سی ویکروز ونهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشرهٔ دوم والا سوم نفع بین ظاهر میگردد واگر جروح وقروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آورد وبعضی خشک میگردد وخشکریشه می بندد ودر عشرهٔ چهارم وپنجم بالکل زائل میگردد واگر بجای عرق قند در عرقهای مناسبهٔ دیگر مانند عرق گاوزبان وشاهتره وبادرنجبویه وامثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند وبنوشند نیز خوب است اما باید که غذا دران ایام چلاو بی نمک با شیر باشد وچیزی دیگر نخورد وبجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامند وبعضی اوقات کباب وقلیه وشخنی با نان یا چلاو وپلاو نیز میتوانند خورد ولیکن باید که همه بی نمک باشد وازهوا واعراض نفسانیه وجسمانیه وحرکات آن هردو وجماع واکل حبوب وبقول وحموضات وآب سرد ونمک وغیرها اجتناب نمایند وبالجمله درامر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه دربین وچه بعد انفراغ وهمچنین باید که بعد تنقیهٔ تام بدن ازاخلاط فاسده از فصد ومسهل وقئ وغیر ها چه درابتدا وچه دربین استعمال نمایند تا منتفع گردند ومتضرر نشوند ودر فصل زمستان در هند وبنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر وباقی العلم عند الله تع *

کیک واشه * کیک واشه * بفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح واو والف وشین معجمه وها لغت عجمی است * ماهیت ان * وافعال وخواص ان که گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد وگفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آنرا ادوقسنا منند وتخم آنرا چون سائیده برفرش ورخوت پاشند کیک ازان بگریزد ودوقس مذکور شد

کینتی *کینتی * بفتح کاف عجمی وسکون یاء مثناة تحتانیه وخفاء نون وکسر تاء مثناة فوقانیه ویالغت بنگالی است * ماهیت ان نباتی است ازقبیل نسم وبیاره مفروش برزمین وبرمجاور خودمی پیچد وبرگ آن شبیه ببرگ انار وازان باریکتر وسربرگ آن ونیز گل آن برنگ گل کاسنی وکوچک * طبیعت ان گرم وخشک * افعال وخواص ان سعوط برگ خشک سودهٔ آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع

* باب بیست وسوم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها لام است *

* فصل اللام مع الالف *

لاذن * لاذن * بفتح لام والف وذال معجمه ونون وبدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی لدانامند * ماهیت ان رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق وبرگ درخت کومی حاصل میگردد وآنرا درخت بقلدر خت انار وشبیه بدرخت دبق است وبرگ آن عریض بهم متصل ورقیق وصلب وگل آن مائل بسرخی وثمر آن مانند زیتون ودرجوف آن دانهٔ سیاه باریکی ودر کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم باشاخهای باریک بلند وبرگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته وباریک بلند ازبرگ انار بزرگتر وبرسر شاخها گل وثمر آن وگل آن پنج برگ واندک کوچک ولاذن اصناف میباشد انچه ازساق وبرگ آن اخذ نموده باشند خالص ودرکمال خوبی وخوشبوئی وبهترین اصناف است وآنرا الاذن عنبری نامند وانچه ازان رطوبت برموی بزوگوسفند ان درحین چریدن نبات آن چسپد وازان جدا نمایند زبون تراز صنف اول وانچه برسم مراعی درحین چریدن چسپد وآنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف راین باخاک وریگ آمیخته میباشد

وبعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که درفصل ربیع بر درختی شبیه بنبق می نشیند وآنرا جمع نموده اقراص ساخته
باطراف میبرند وبعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد وبرموی بز
وکوسفند ان درحالت چرا میچسپد وازانها اخذ مینمایند وتصفیه نموده اقراص میسازند وباطراف میبرند وبهترین آن
تبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخي وسبزی عنبری آنست که سنگین وخالص ورملیت نداشته باشد وسیاه
قاری آن زبون * طبیعت آن دراول گرم ودردوم خشك وآنچه ازبلاد جنوبي بهم میرسد گرم وتر وبعضی دردوم گرم ودر
سوم خشك گفته اند * افعال وخواص آن ملطف قوی ومسخن ومفتح افواه عروق ومقوی ارواح وجاذب وانذک
قابض ومنضج رطوبات غلیظهٔ لزجه ومحلل آنها باعتدال ومحلل صلابات ومسکن اوجاع ولهذا اداخل ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع
مینمایند اعضاء الراس طلای آن جهت درد سروبا روغن گل تریا نوخ اطفال جهت حبس نزلات وسرفهٔ ایشان ودا خل ادویهٔ
معالجهٔ صداع ضربانی کرده میشود وقطور محلول آن در روغن گل درگوش مسکن اوجاع آن وطلاء آن بر ریش سرحابس
نزلات ومانع آنها از نزول اعضاء النفس والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت سرفهٔ بارد وتقویت معده وتسکین اوجاع
باردهٔ آن وفواق ریحی وبا شراب کهنه قابض وحابس بطن ومدر بول وشیر ومخرج جنین وطلاء آن مقوی معده ومانع غثیان
وسیلان آب دهان حادث از استرخای معده ورافع صلابت آن وصلابت کبد ورحم وفرزجهٔ آن نیز رافع صلابت رحم
واختناق آن واحتباس حیض وکرفتن دخان آن بقمعي دررحم مخرج جنین مرده ومشیمه وضماد آن باپیه خوك ویا بیه کاوجهت
ورم مقعده ودرد آن وتحقین بدان باروغن گل جهت هضج بارد القروح والجروح طلای آن ملحم جروح کهنهٔ عسرة الاندمال
ومنقي گوشت فاسد الزینة تدهین آن با روغن مورد وشراب جهت رویئدن موی وانبوهی وبسیاری حفظ آن از اسقاط
نافع جهت آنکه لطیف وغوص کننده درباطن عضوومنقی اخلاط فاسده وجذب کنندهٔ اخلاط صالحهٔ قابل تکون موی است ولجهت
داء الثعلب وداء الحیه نیز مفید بهمان اسباب وبازیت جهت قلع عضوربرص وبا شراب قالع آثار قرحه وآبله الاورام والاوجاع
ضماد آن بازفت محلل صلابات وبا روغن بابونه وشبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت
سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام الخواص چون زن بعد از بول بخور آنرا بگیرد اگردرحال با زاد را ربول
آید قابل حمل خواهد بود والافلا المضار مضرسفل وآشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم
درم تایک درم روغن لاذن که یك اوقیهٔ آنرا دریکرطل روغن زیتون وکنجد حل نموده روزدیکر برآتش خاکستر گذارند که
قریب بسدس آن برود * افعال وخواص آن جهت برودت اعضا وزکام رطوبی وتقویت معده وروبانیدن وسیاه کردن
موی وتقویت آن بغایت نافع است *

* لازورد * بفتح لام والف وکسرزای معجمه وفتح واو وسکون را ودال مهملتین معرب لاجوردفارسي است * ماهیت آن لازورد
سنگی است که از کاشغرمي آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائي کبود بسرخي وبنفشی وسبزی مائل است
که دران رگهای خاک نباشد وانچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است ومستعمل درطب نیست وماده تکون آن زیبق قلیل
جید وکبریت بسیار غیرردی قریب بماده ذهب است که طلا ناکشته یبوست بران غالب شده آنرا بدان رنك ولاجورد
گردانیده وآنرا مغشوش بزرنیخ زرد وربع وزن آن زاج ورمل میکنند وسحق بلیغ با سرکه که دران نمك حل کرده ومس
تفته را دران خاموش کرده باشند تاسرکه سبز گشته باشد مینمایند تا بقوام خمیر آید پس خشك نموده بجای لاجورد

میفروشند و همچنین بسنگ مرمرکه تسقیه یابیکه دران شب یکمرتبه وآن سرکه مذکور مرتبهٔ دیگرو در سرگین گرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی میفروشند و فرق بشناخت صلابت رجوهر و اوصاف مذکوره است واگر سوده باشد بآنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی ونیز از فرنگ چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجورد میآورند اندک سبکوزن خوب نرم وسوده نیست وچون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست ومستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست هرگاه ارادهٔ اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیراکه قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست ودستور غسل آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن در اول گرم ودردوم خشک و شیخ الرئیس ودیگران دردوم گرم ودرسوم خشک گفته اند ومغسول آن دراول سرد ودردوم خشک * افعال وخواص آن جالی وصاف کنندهٔ اخلاط از کدورات ومسهل سودا واخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون وبالخاصیت دافع سودای حوالی قلب وامراض سوداویه وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ومفرح ومقوی قلب وبااندک قوت قابضه ودرسائر افعال قریب بحجر ارمنی ولزاق الذهب وازان مرد وضعیفتر و باقوت محترقه وحاده ومقرحه ولذاعه ومعفنه اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف وآشامیدن آن جهت مالیخولیا ووسواس واکتحال آن جهت رمد ودمعه وسلاق وبیاض وقرحه ومنع ریختن مژگان وازاعظم اجزای ادویهٔ امراض عین است برای تقویت اجفان وروپانیدن مژگان وزیادتی وتسخین آنها اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره وجهت ربو وبهر واسهال سودا واخلاط سوداوی وجهت امراض حادثه از قبل سودا ورد کرده وادرار بول وحیض بقوت وفرزجهٔ نیم درم آن بایکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط وحمول آن مدر حیض القروح والجروح والزینة ذرور آن جهت اکله وقروح ساعیه وجذام وحکه وجرب وبدستور طلای آن باسرکه جهت تجعید موی واسقاط وقلع ثآلیل وبرص مضر فم معده مصلح آن مصطکی باحماما وموجب کرب وغثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا وعسل وغسل وتصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تایک مثقال باادویهٔ مناسبه بدل آن حجر ارمنی است ولزاق الذهب نیز گفته اند ودستور غسل وحبوب آن وسفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد

لاعرین * لاعرین * بفتح لام والف وفتح عین وکسر راء مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون و لاعون نیز دیده شده * ماهیت آن نباتی است شبیه بپای خرگوش ولهذا آنرا ارنبی گویند وبعربی رجل الارنب وبلاطینی لگونس وبیربری طربیطس نامند منبت آن خرابها * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن چون باشراب بیاشامند شکم را بند نماید وباآب جهت حبس شکم صاحب تپ وضماد وتعلیق آن محلل اورام حاره ریه است

لاغیه * لاغیه * بفتح لام والف وکسر غین معجمه وفتح یاء مثناة تحتانیه وهاء ورتنکا بن سینه یخ نامند * ماهیت آن نوعی از یتوعات است وبی غائله تر از یتوعات دیگر ونبات آن پر شیر قریب بنبات سقمونیا وبرگ آن مدور زرد رنگ وگل آن زرد مائل بسرخی وشبیه بگل نرگس وشبت واندک خوشبو ومگس عسل برآن می نشیند وچرا میکند وتخم آن شبیه به خشخاش وچون نبات آنرا ببرند ازان رطوبتی ولبنی برآید وآنرا اخذ می نمایند وبعضی لبن آنرا باآرد جو وکثیرا جمع مینمایند منبت آن دامن هاى کوه * طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشک بلکه دراول چهارم * افعال وخواص آن لبن آن قویتر از سقمونیا وباسمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی ومقی وجهت استسقاء زقی واخراج مای اصفر واخلاط محترقه وخوردن برگ پختهٔ آن

نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقئ و مسهل قوی و قویتر از لبن آن ولیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که دران ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است برروی آب وکشند * آن وضماد آن مفرح جلد و بد ستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن باآرد جو تا یکدانگ و نیم و از برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و از آن زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون ومکس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است *

لالا * لالا * بفتح دولام ودو الف * ماهیت آن گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا وکرامة می آورند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن قابض ومسکن آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است *

لاله سرنگون * لاله سرنگون * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد * افعال وخواص آن پیاز آنرا چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند

لاله نعمانی * لاله نعمانی * بضم نون وسکون عین مهمله وفتح میم والف ونون ویاء نسبت * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقائق وبزرگ تر از آن و بیخ آن مانند پیاز . بقدر فندقی وطولانی درچند برده و پرده در روئی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و برده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت * طبیعت آن گرم و تر بار طوبت غالبه وحرارت قلیله * افعال وخواص آن مفرح و مسکر و منوم ونشأ آن بیغائله و مشهی وهاضم و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار و مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم است *

لامی * لامی * بفتح لام والف وکسر میم ویا * ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن وملطف ومفتح سدد و کل ازندهٔ بلغم ورافع امراض بارده وبلغمیه امراض الاعصاب والمفاصل جهت ضعف عصب وشکستگی و کوفتگی اعضا و اعیار با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شربا وضمادا الجروح والقروح والاورام ذرور وطلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه واندمال آنها وتحلیل اورام وقطع رائحهٔ کریههٔ بدن و بخور آن معرق المقدار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم وازالهٔ ویهٔ نافعهٔ مبرودین ومشایخ وعصب است * فصـــل اللام مع الباء الموحدة

لبا * لبا * بکسر لام وفتح باء موحده والف بفارسی فرشه و بشیرازی زهله و بترکی اغوز و بهندی پیوسی نامند * ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیهٔ آن ده رطل شیر را غلیظ کرداند * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی ونفاخ و مورث نواق و تولنج و تولید حصاة خصوص با شیرینی تسل و باعث جشای دخانی مصلح آن عسل و شیرینها است *

لبخ * لبخ * بفتح لام وبا و خاء معجمه * ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میکردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بوده و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و ماکول گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی مثل اب دانسته اند و اصلی ندارد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک و بعضی تر و بعضی سرد وخشک

دانسته اند * افعال وخواص آن مضغ آن مسکن درد دندان ودر کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبلاب را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی وذرور آن حابس نزف الدم خارجی وطلاء آن مقوی موی وبا شراب محلل اورام وبا لادن ومورد جهت جبر کسر وضربه وتبریک استخوان ازمفصل بزودی ودخان آن گریزانندهٔ هوام وثمر آن مقوی معده وحابس خون واسهال المضار مصدع وخوردن مغز هستهٔ آن موجب ثقل سامعه وکری است وبر درخت آن نوعی رتیلا بهم میرسد قاتل *

لبلاب * بکسر لام وبفتح نیز آمده وسکون با وفتح لام والف وباء موحده وآنرا دربوله وبیونانی تنهابس وقسوس وبعربی عاشق الشجر وعلیق وحبل المساکین وعشقه وحلبوب وبشیرازی هرسه نامند * ماهیت آن نوعی از قس است واصناف میباشد ازکبیر وصغیر وسفید وسیاه ومجموع آن برمیپا ورخود می پیچد کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند وبرگ آن شبیه ببرگ لوبیا وسفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ جثجاث وتخم آن سفید وآنرا حبل المساکین ودر دکن لکونا منذ وسیاه آنرا گل بنفش وتخم سیاه وصغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند وبفرنگی سفید آنرا مدرة البه وسیاه آنرا هیلده بنکره وصغیر آن اقسام میباشد ازسفید وسرخ وزرد وکبود وبرگ همه ریزه وگل کوچک وتخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی وقسمی ازان بی ثمر وساق جمیع اقسام کبیر وصغیر شیردار * طبیعت کبیر آن مرکب القوی وجالینوس دردوم سرد وخشک گفته وبوحنا بن ماسویه گرم دانسته * افعال وخواص آن مفتح ومحلل وملین ومسهل رچون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی واسهال آن ضعیف میگردد وبسبب تحلیل رطوبت آن وآب فشردهٔ آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض سعوط عصارهٔ آن با ابرسا ونطرون وعسل جهت دردسر کهنه وقطور عصارهٔ آن با روغن زیتون ویا پنبه آلوده درگوش کشیدن جهت درد گوش وجلاء چرک آن وبرگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر وامراض سینه وزنه وتفتیح سدهٔ کبد وآب آن جهت سرفهٔ حادث ازحبس طبیعت وقولنج عارض ازخلط حار ومسهل صفرای سوخته وباخیار شنبر جهت ربو وورم احشا وترحهٔ رئه بیعدیل وبدستور چون با روغن بادام بجوشانند وسه درم ازگل آن جهت قرحهٔ امعا وضماد برگ تازهٔ آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند وگل قسم اخیر بی ثمر آنرا آشامیدن ودرزجه نمودن مدر حیض وبخور آن بعد ازطهر مانع حمل وحمول شاخه وبرگ آن باعسل مدر طمث وآب افشردهٔ آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل والاورام والقروح والجروح وحرق النار طلای آب برگ تازهٔ سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حارهٔ مفاصل ومنفجر کنندهٔ دمامیل خصوصا با شیرآن وضماد برگ تازهٔ مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع ورافع اعیار غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه وسوختگی آتش وضماد عصارهٔ آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش وبدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه وضماد برگ قسم بیثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه وسوختگی آتش الزینة عصارهٔ قسم سیاه آن سیاه کنندهٔ موی وآب قسم اخیر بیثمر آن شدید الحرارت وحلت وسترندهٔ موی وکشندهٔ شپش السموم ضماد بیخ قسم بیثمر آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع واز قسم کبیر انچه برگ آن با خشونت ودرازمائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشتمیه وسراویل الطوال است * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن جهت درد سینه وسرفه وسپرز وقولنج وتبهای مزمنه وربع وربع رطل ازآب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم مسهل اعضا الجروح والقروح ضماد تازهٔ آن التیام دهندهٔ جراحات وخشک آن مجفف وناشف قروح ورافع قروح خبیثه

المضار اقسام ابلاب مضرعصب وسر ومثانه مصلح آن نبات ومانع حمل وقاطع حیض مقدار شربت از آب آن از ثلث اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند ولبلاب صغیر * طبیعت آن قریب بکبیر ومرکب القوی * افعال وخواص آن محلل وقابض ومسهل مرهٔ صفرا بسبب لزوجتیکه دارد واسلم ازسائر اقسام اعضا الصدر وغیرها رافع اقسام سرفه که بایبوست طبع باشد وقولنج حار وباخیارشنبر محلل ورم احشا وتفتیح سدد واکثر تبها اعضاء المفاصل والاورام محلل اورام مفاصل وغیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن آب برگ خطمی وخبازی است *

* لبن * بفتح لام وبا ونون لغت عربی است بفارسی شیر وبترکی سود وبهندی دوده نامند * ماهیت آن معروف است وآن مرکب از سه جزو است مائیت ودهنیت وجبنیت وبحسب غلبهٔ هر یک بردیکری طبیعت آن درحرارت وبرودت ورطوبت ویبوست واعتدال مختلف میکردد ودرخاصیت وافعال نیز وشیر هر حیوانی بانفراده جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود وبعد ازین امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان مییابد وهر حیوانیکه مدت حمل وولادت آن قریب بمدت حمل وولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر کاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیهٔ اطفال وغیرایشان از شیر حیوانات دیکر ومائل باعتدال است درامور وکیفیات مذکوره وبعد ازان شیر بز وکوسفند وآهو وشیر شتر بعد ازانها وبعضی شیر بز را بهتر از شیر کاو دانسته وکفته اند اعدل واقل به آنست وشیر الاغ واسپ وشتر وکورخر وخوک وغیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره وآنها برای تغذیه وهمچنین بحسب تعلیف وسن وفربهی ولاغری ورنگ حیوان وسختهٔ آن ازصلابت ورخاوت وفصل وبلد وغیرها مختلف میباشد چه هرکاه تعلیف بعلفهای تر وتازه وایام ربیع وبارش باشد ارطب ازعلفهای خشک وایام کرما وخشکی میباشد وبمسکرات ومخدرات مانند بنك وخشخاش وکاه وامثال اینها نماید شیر آن نیز مسکر ومخدر خواهد بود وازادویهٔ ملینه ملین وازمسهله مسهل وهمچنین ازقابضه ومسخنه ومبرده ومرطبه ولطیفه وکثیفه وغلیظه وغیرها آثار آن نیز متبدل میکردد وشیر حیوان سفید زود ترمنحدر میکردد از غیر آن * طبیعت اجزای آن * ماهیت آن در دوم سرد وتر ودهنیت ودسومت آن دراول کرم وخشک وجبنیت آن دراول سرد وخشک وشیر تازهٔ دوشیده کرم با حرارت لطیفه وسریع النفوذ والانحدار بخلاف سرد آن که درسرد شدن حرارت لطیفهٔ آن بتحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند کرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن کردد وازمطلق آن بدون قید مراد شیر کاو است وموافق ترین اغذیه است درمزاج اطفال بعد شیر زنان ودرغیر اطفال درطبیعت ومزاج شخص که موافقت نماید وبعد ازان کوشت وتخم مرغ نیم برشت وهرچه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد وثقیل وهرچه مائیت بر آن غالب مدر ومفتح وخفیف وهرچه دهنیت ودسومت مسخن ومنقل وقبل ازانقضای چهل یوم ازولادت آن درزمستان بسبب غلظت وقریب بولادت را بسبب غلبهٔ مائیت نیز استعمال جائز نیست ودرآخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی وبهترین البان شیر تازهٔ دوشیدهٔ حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی ازطعم ورائحهٔ غریب جیده المرعی است المضار اکثار آن مورث تبها وتولید شپش وقروح وجرب وحکه وضیق واورام ردیه ودمامیل وماشرا وامثال اینها ومطلقا خواه قلیل وخواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر وجهت اعصاب وامراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پی هم خوردن آن مضر وبجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت وصفرا وخلط غالب وفساد ودر اماکن حاره ومعدهٔ ضعیفه باعث مضرت وموافق سوداوی مزاجان وبابس ومعتادین بافیون ومقدار قلیل آن دراغذیه وکثیر آن درتلیین واسهال اقوی وجمع آن باشی حامض ومالح

وبا کوشت زبیضهٔ مرغ وماهي وترب وپیاز ومیوهای تازه وبقول وحبوب وامثال اینها وبالای آن نیز مادام که انحدار
نیافته باشد وبالای آن چیزی خوردن وخوابیدن دمه مفسد آن وبا وجود اخلاط فاسده دربدن وامتلا مهلك دانسته اند
ربد ستور باشیر حیوان اهلي کثیرالدسومت وثقیل ووحشي قلیل الدسومت وخفیف * طبیعت آن مطلقا مرکب القوی
با غلبهٔ حرارت ورطوبت ونیز گرم دراول وتر دردوم * افعال وخواص آن مجموع شیر حیوانات جالی ودافع اخلاط
سوخته ومقوی ومسمن وموافق اعضای تناسل وگفته اند موافق امزجهٔ حارهٔ یابسه مرکاه صفرا درمعده نباشد وقطور آنها
جهت رمد واکثر امراض عین خواه بتنهائی ویا با شیافات وادویهٔ مناسبه وطلای اقسام آن موافق ورم مقعده
ودرد آن وقرحهٔ مثانه واورام عانه ورحم وحافظ رطوبات اصلیه وطول عمر ومسمن ومحرک باه خصوص شیر جاموش با شکر
السموم باد زهر سموم قتاله وشراب ارنب بحری وشوکران وبنك وذراریح وارنب بحری وثافسیا وخربق وخانق الذئب ونمر
وجمیع ادویهٔ اکاله ومعفنه وامثال اینها نافع است الزینة طلای آن جالی آثار قبیحه وآشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنك رخسار
خصوصا با شکر وفربه کنندهٔ بدن خصوصا شیر برنج وفرني آن به تخصیص در امزجهٔ حارهٔ یابسه وطلای ماء الجبن جالي کلف وآثار
جلد وآشامیدن آن نیز الاورام والبثور وآشامیدن ماء الجبن با هلیله جهت جرب وحکه نافع واطبای هند جمیع شیرها را
خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان والاغ وبعضی شیرگاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان دران
باقي باشد بسیار نافع واز قبیل آب حیات دانسته وغیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند وطریق
جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند وبآتش ملایم بجوشانند تا آب برود وشیر بماند پس
بعد از سرد شدن بنوشند ونیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد وبعضی چهار ساعت گفته اند
خوردن آنرا بد میدانند وهمچنین شیر حیوان که تازه بچهٔ آن مرده ویا ساقط شده باشد وبسیار لاغر ویا مریض ویا حامله
ویا تازه زائیده ویا قریب بانقطاع ونیز زبون ومولد امراض کثیره ودر اوائل حمیات نیز ماده را واخر نافع گفته اند
ورافع قبض بطن وسوزش چشم ویبس دماغ ولاغری وضعف بدن وپیری وآلات بول واعضای تناسل را مفید وچون شیر
را باهموزن آن ویا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد ومجاری بول را صاف کند *

لبن الاتان

* لبن الاتان * بفتح الف وتاء مثناة فوقانیه والف ونون لغت عربي است وبفارسي شیر الاغ وشیر خر وبهندی گدهی
کادوده نامند * ماهیت آن معلوم است ومائیت بر آن غالب وبغایت قلیل الجبنیت والدهنیت ولهذا * طبیعت آن
ابرد وارطب همه شیرها است تا دوم سرد ودر سوم تر وبهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است
واگر بچهٔ آن ماده باشد بهتر وباید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد * افعال وخواص آن بسیار مبرد ومرطب ومفرح
وجالي ومفتح ومقوی قلب حار وبطی الاستحاله بخلط غالب وموافق امزجهٔ حارهٔ یابسه مرکاه معدهٔ ایشان خالي از صفرا
باشد اعضاء الراس سعوط وقطور آن در بیني وگوش وبافوخ جهت ترطیب دماغ وجهت رفع یبس آن وبیخوابي وصداع
حار یبسي وامراض حارهٔ یابسهٔ دماغیه ورعاف ودرد گوش حار ورمد حار وسوزش چشم وغده وسلاق وطرفه وامثال
اینها خصوصا با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ وروغن گل جهت طرفه وضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچهٔ کرباسي پاکیزه را بدان
ترکرده بر پیش سر وگوش وچشم اندازند وچون گرم گردد ویا خشك شود تبدیل نمایند وغرغره ومضمضهٔ آن جهت خوانیق
وذبحه واورام لثه ولهاة واوزتین وتقویت لثه ودرد دندان بتنهائي ویا با مغز فلوس خیارشنبر ودرحین تحلیل آن

اقوى وجهت امراض مذكوره انفع وسعوط آن با كهربا ويا مثل ررس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر والحميات والغذاء والنفس آشاميدن آن موافق سينه وجهت سل ودق وقروح ريه وحميات حارهٔ حاده وامراض حارهٔ حاده ومزال حار يعنى ومرفه وعسر نفس وابيب ونزلات حاده وجهت نفث الدم خصوصا با كهربا وكثيرا وطين مختوم ويبوست بيخ انجبار وصمغ عربي وامثال اينها ونزف الدم را نيز مفيد ومليّن بطن وجهت استسقاى حار وصلابت طحال والتهاب دم وصفرا وحقنهٔ آن جهت اسهال الدم كه ذوسنطاريا نامند وجراحت امعا ورحم خصوص با قوابض وقطور آن در احليل به تنهائى جهت حرقة البول وبا دم الاخوين وگل ارمني وروغن گل وجهت قرحهٔ مجارى آن وبدستور تزريق آن بتنهائي ويا با ادويهٔ مناسبهٔ مذكوره السموم آشاميدن آن جهت رفع مضرت ادويهٔ قتالة الاورام ضماد آن جهت اورام حارهٔ ظاهرى وباطنى خصوصا با زعفران مضر مبرودين ومرطوبين ودرد سر بارد ودوار وطنين خصوصا بران خوابيدن ومهيج قواق وجشاى دخاني مصلح آن گلنگبين مقدار شربت آن از ده اوقيه تا نيم رطل با شكر وكثيرا وروغن تخم گل وورب السوس وامثال اينها وتعليف آن باشياى مناسبه ولائقهٔ درعلت شرط است مثلا براى نفث الدم وسل ودق بگشنيز تر وتازه وبرگ خار خرنوب وحماض واطراف عوسج وبرگ بارتنگ وگاو وجو خيسانيده وامثال اينها وجهت جلا وتحليل وتفتيح سدد كرفس ورازيانج وشيح وقيصوم وجو خيسانيده وبا تخم كرفس ممزوج كرده وامثال اينها بدل آن شير زنان ويا شير بز ودستور آشاميدن آن در قرابادين كبير بتفصيل مذكور ودر مقدمهٔ اين كتاب نيز مجملا ذكر يافت *

* لبن الاسد * بفتح الف وسين ودال مهملتين شير شير است وبهندى باگهه كادوده نامند * طبيعت آن در گرمى وحدت * افعال وخواص آن در غايت جلا ونفوذ وادرار است — لبن الاسد

* لبن البقر * بفتح باء موحده وقاف وراء مهمله بفارسى شير گاو وبهندى گاى كادوده نامند * ماهيت آن معروف است ودرين اجزاء ثلثه از دهنيت وجبنيت ومائيت بنسبت البان ديگر بحد اعتدال ومتساوى است ودر غلظت ورقت نيز وهرچند بالذات دهنيت بر آن غالب وغليظتر شيرها است سواى شير گاوميش كه دهنيت وغلظت آن زياده است وبهترين آن شير گاو جوان فربه صحيح المزاج خالى از امراض است كه تعليف به نباتات واشياى جيده يافته معتدل القوام سفيد صافى شيرين خالى از طعم ورائحهٔ غريبه * طبيعت آن معتدل در گرمى وسردى وترى وبا رطوبت فضليه * افعال وخواص آن مفتح وجالى وسريع الهضم وكثير الغذا اعضاء الراس آشاميدن تازهٔ دوشيدهٔ آن كه سرد نشده باشد مقوى جوهر دماغ ومرطب آن وحافظ رطوبات اصلى ورافع نسيان وماليخوليا ووسواس ونكو كنندهٔ رنگ رخسار وامراض بينى را مفيد وقطور وطلاى آن جهت اكثر امراض عين حتى مايوس العلاج از مداومت آن صحت يابد وباكندر جهت طرفه وبا انزروت جهت ناخنه وسبل وشرناق اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشاميدن آن گرما گرم تازه دوشيده مقوى قلب ورافع غم ووسواس وخفقان وقرحهٔ ريه وسل كه بى تپ خلطى باشد وسحج امعا را مفيد ومليّن طبع ومولد منى ومبهى ومسمن بدن وخوردن شير برنج رقيق جيد الطبخ با شكر مليّن طبع وقولنج يابس ثفلى وزحير يبسى را نافع وشير آهن تاب ويا با سنگ تفته مكرر داغ كرده رافع اسهال وآشاميدن آن با دو وزن آن آب شيرين خالص ممزوج نموده مدر قوى ومنقى مجارى بول خصوص با قليلى تا مقدار دو دانگ زاج ويك درم نبات نرم سوده اعضاء المفاصل والاورام والبثور طلاى آن با سفيدآب قلعى جهت نقرس واورام حاره وآشاميدن آن وطلاى آن نيز جهت جرب وحكه وتوبا وجذام وماليدن شير برنج بر سر اقرع يعنى كچل كه دانهاى زخم — لبن البقر

آن صاب شده وسرتراشی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد بآب گرم پاک شسته سرتراشی نمایند و با افیون وموم وروغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم ودافع مضار آنها است که مکرر بنوشند وقی کنند تا رفع غائلهٔ سم کرده هرنوع سم وادویهٔ قتاله که باشد بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبهٔ آن مانند روغن گاو ونارجیل بحری وامثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیربرنج وفرنی جهت طول عمر ونیکوئی رنگ رخسار وبا کردکان وخرما جهت فربهی کرده وبدن ونیکوئی رنگ رخسار وتقویت باه وازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ کرده ومثانه وتولید قمل وبرص وسریع الاستحاله بخلط غالب برمعده مصلح آن شکر وعسل وبا آن مردومانع انجماد آن درمعده وچون منجمد گردد موجب قشعریره ولرزوعرق سرد وغشی واختلاط عقل وخناق گردد ومداوای آن قی کردن با حرف وسکنجبین عسلی وسرکهٔ ممزوج با فودنج وبدستور با عسل وتخم کرفس وآب گرم وآشامیدن پنیرمایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند وحکمای هند گفته اند شیرگاو مقید دافع سودا است وشیرگاو سیاه دافع صفرا است وشیرگاو سرخ قاطع بلغم وشیرگاو زرد دافع هرسه خلط *

* لبن جاموس * بفتح جیم والف وضم میم وسکون واو وسین مهمله معرب گاومیش است یعنی شیرگاومیش ازشیرگاو بسیار غلیظتر ودهنیت وجبنیت بر ان غالب وثقیل وبطیء الهضم وسریع الاستحاله بخلط غالب وصفرا است چون شیررا با چوب گیاه کنکهیه طبخ دهند وحرکت دهند منجمد وبسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیررا نافع است

* لبن الخفاش * بضم خاء معجمه وفتح فا والف وشین معجمه قریب بشیرا سد است

* لبن الخنزیر * بکسر خاء معجمه وسکون نون وکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی شیرخوک وبهندی سورکادودهه نامند * طبیعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن نزد بعضی بسیار مفید وجهت سل ودق نافع ومورث برص ووضح است

* لبن الرماك * بفتح راء مهمله ومیم والف وکاف بفارسی شیرمادیان وبهندی گهوری کادودهه نامند * ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیرگاو است وبهمان شروط وجبنیت آن کمتر * طبیعت آن گرم وتر از شیرهای دیگر * افعال وخواص آن جالی ومفتح ومفرح اعضاء الغذاء والنفس آشامیدن آن محرک اشتها وباه وملین طبع وموافق قرحهٔ مثانه ومجاری بول ومدر بول وحیض ومنقطع حادث از حرارت ویبوست وحقنهٔ گرما گرم آن منقی قرحهٔ رحم وحمول آن با نشارهٔ عاج بعد از طهر معین برحمل عاقر وآشامیدن ترش کردهٔ آن که قمز نامند در اکثر افعال مذکوره قویتر دانسته اند وجهت استسقا وبعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان وآینده در لبن لقاح از تعلف آن براز یانه وغیر آن از اشیای حاره وبارده ملطفهٔ مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هرسال قلیلی از ان باطفالی که آبله برنیاورده باشند بخورانند دران سال آبله برنیاورند واگر برآورند زیاده برچند دانه نباشد واز مجربات مکرره شمرده اند

* لبن الضان * بفتح ضاد معجمه والف ونون که لبن النعاج وبفارسی شیرمیش وگوسفند نیز نامند * ماهیت آن معروف وبر ان دهنیت وجبنیت غالب وغلیظتر از شیرگاو وبهترین آن شیرمیش سیاه بشروط مذکوره است * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن مقوی جوهر دماغ ونخاع وباه وجهت قرحهٔ ریاح وامعا ونفث الدم وتزحر ونیکوئی رنگ رخسار ودفع مضرت ادویهٔ سمیه وجماع وتدارک آن بتقویت وبا روغن بادام وصمغ عربی جهت سرفه مجرب ودر رسانیدن

لبن جاموس — لبن الخفاش — لبن الخنزیر — لبن الرماك

افعال ومضرات مانند البان دیگر است ومصلحات تراتر ومرا رو بلغم وقولنج است

لبن اللقاح

* لبن اللقاح * بفتح لام وقاف والف وحاء مهمله بفارسی شیرشتر و بهندی اونتنی کا دوده نامند * ماهیت آن
معلوم است ولطیف ورقیق ترین شیرها ومائل بشوری طعم ودسمیت آن بسبب کمی وگرمی وشدت امتزاج ازمائیت آن
جدا نمیگردد ولهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است * افعال وخواص آن جالی ومنضج ومحلل اعضاء الراس
والغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی چشم وبدستور اکتحال بدان وآشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس وربو وتفتیح
سدد ورفع یبوست جگر وتحلیل اورام باطنیهٔ صلبه وتحلیل خلط کائن درکبد واستسقای زقی وطبلی وغیر آن فرد وراشیر
نافع اما بعد استحکام علت واجتماع مای اصفر نه قبل از ان وجهت علل طحال وبواسیر وادرار بول وحیض وباه را
برانگیزاند وبا بول شتر جهت اسهال وادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع وباید بتدریج ازده اوقیه شروع نمایند
تا بیک رطل رسانند وشتر را ده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف براز یانه وکنکر وکاسنی ودرمنه وامثال اینها
نموده باشند وبا پنجدرم سکر العشر جهت استسقای گرم وبا شکر مقوی بدن وصاف کنندهٔ بشره ومحرک باه واشتهای طعام
ودر اورام صلبه باروغنهای مناسبهٔ محلله مانند روغن بید انجیر ونارد ین وبادام تلخ و پسته وامثال اینها وبعضی گفته اند
شیر شتر معطش وبطی الانحدار ازمعده واعالی جوف است نسبت بالبان دیگر ودستور آشامیدن آن جهت استسقا
آنست که نباید که بیاشامند آنرا در اوائل وبااورامیکه آید باستسقا است مگر بعد از استحکام مادهٔ ورم اگر با آن تب نباشد
والا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند وزیاده کنندهٔ مادهٔ حمیات اند ودر اورام غیر آبله
در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن ودستور آشامیدن آن وماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین وبلاجمال
در مقدمهٔ این کتاب نیز مذکور شد

لبن المعز

* لبن المعز * بفتح میم وسکون عین مهمله وزای معجمه بفارسی شیربز وبهندی بکریکا دوده نامند * ماهیت آن
معلوم است مائیت بران غالب بر دو جزو دیگر وگفته اند جبنیت آن زیاده است * طبیعت آن مائل بحرارت وگفته اند
بارد در اول ورطوبت بران غالب تا درم وگویند معتدل ترین شیر حیوانات است * افعال وخواص آن ملطف
وجالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل وحبس آنها وغرغرهٔ آن جهت اورام لهات وحلق وکام وورم زبان
خصوصا با مغز فلوس خیارشنبر که دران حل کرده صاف نموده باشند وتقطور آن در بینی وگوش نیز جهت ترطیب دماغ
ورفع یبس وبیخوابی ودردگوش حار وضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ
ورفع یبس وبیخوابی نافع وآشامیدن آن نیز اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن آن با کثیرا وصمغ عربی ویا با لک مغسول
جهت نفث الدم وسرفهٔ سل وقرحهٔ ریه ونزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست وپنج مثقال تا پنجاه مثقال ومربکه
از ینها نیم درم تا یکدرم باشد بدستور ازسی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کثیرا ونیم مثقال رب السوس
وصمغ بادام جهت نفث الدم وسرفه وعلل سینه وقلب وخفقان وغم ووسواس وتوحش مفید ولیکن باید تازه دوشیده
گرما گرم وسرد نا شده واز حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت ومرض باشد واز بز سرخ بهتر از الوان دیگر است
وخالص گرما گرم آن ملین بطن ومدر بول وجهت قرحهٔ مثانه وتقویت باه تدارک ضرر جماع وعرق النسای حادث
از گرمی ویبس ودر سائر افعال مانند شیر گاو است واز ان لطیفتر مضر مبرودین ومرطوبین ونفاخ وباعث جشا وهیجان فواق

را مثال اینها بدل آن شیر کاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراویهٔ محترقه وسوداویه ویرقان وترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق وحمیات حارهٔ کهنه ودستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زائل میکردد و بجای اسهال شکم را حبس مینماید وآشامیدن آن با آب وخبه که خاکشي وشفترک نامند بأقلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده یا نزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب ویکدرم خبه سنکشو نموده ونیم درم شربت بنفشه شروع نمایند وبتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هریک از آب وشربت بیفزایند تا هز مقداری که موافقت نماید وبر معدهٔ کران نباشد وخلل در هضم ونضج ننماید ودر هنکام استغنا وعدم احتیاج بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن وحمیات حارهٔ حاده در انتها وحمی دق وتسمین بدن مهزولی محرور المزاج مفید ونیز دستور آشامیدن آن درمقدمه ذکر یافت الاورام والبثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بزمحلل ومنضج ومنفجر کنندهٔ اورام ودماميل وبنور است وباضافهٔ تخم تمر هندی کوبیده اقوی کویند مضر احشا است مصلح آن کثیرا بدل آن شیر کاو

لبن النساء

* لبن النساء * بکسر نون وفتح سین مهمله والف ممدوده وبفارسي شیر زنان نامند * ماهیت آن معروف والطف است از شیرا تان وموافق تزین بما ترشیرها است از برای اطفال وامراض حارهٔ حاده خصوصا از مولد دختر وبهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از ان ودربین نیز * طبیعت آن در دوم سرد وتر واز دختر زائیده سرد تر * افعال وخواص آن جهت ترطیب وتقویت دماغ ورفع بیخوابي ورمد وقروح رئه وحمی دق وادرار بول ودفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس والصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ وحنجره وتفتیح سدهٔ خیشوم ورفع سل ودق ویبوست سینه وسرفهٔ یبسی ونفث الدم ونزف الدم با ادویهٔ مناسبه وسعوط آن جهت رفع خشکي دماغ وسرسام وصداع حار یبسي واختلاط عقل ومالیخولیا وجنون صفراوی ودموی وسهر وامثال اینها وبدستور ضماد آن برسر بدین قسم که خرقهٔ بدان ترکرده پي در پي بر پیش سر کذارند وچون کرم کردد تبدیل نمایند وقطور آن درچشم جهت رمد حار وقرحه ورفع خشونت پلك آن وبا انزروت جهت ظفره وسلاق وشرناق وامثال اینها ودر کوش جهت وجع حار وقرحه وورم کرم آن ومقدار شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل وباید که کرما کرم که سرد نکشته باشد بیاشامند واکر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میکردد بدل آن شیر الاغ الخواص کفته اند چون زن حامله بر روی شپش شیر بدوشد اکر شپش بمیرد ویا درزیر آن بماند آن زن بدختر حامله است واکر نمیرد وزنده برآید بپسر ومجرب دانسته اند وبهترین شیر زنان وسائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع کردد وبا چسبندکي بسیار نباشد وباعتدال قوام باشد ودستور آشامیدن آن درقرابادین کبیر ونیز درمقدمهٔ این کتاب ذکر یافته

لبن حمار الوحش ولبن الغزال

* لبن حمار الوحش ولبن الغزال * شیر کورخر وشیر آهو هر دو کرم وترا ند از ماد یان که لبن الرماک باشد ولطیفتر از ان ودر تحریک باه اقوی *

لبن الحامض

* لبن الحامض * بفتح حاء مهمله والف وکسر میم وضاد معجمهٔ بفارسی ماست وبهندی دهی است وبترکي جغرات نامند * ماهیت آن شیر منجمد است وبهترین آن ماست شیر کاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است * طبیعت آن در دوم سرد وتر هر چند ترش تر ورقیق تر باشد سردی وتری آن زیاده * افعال وخواص آن مرطب ومسکن تشنکي ومقوی باه محرورین وغذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتي دهنیت بیشتر ودر سائر افعال قریب بدان ومخیض

در حرف الميم مع الثاء المعجمة مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى المضار مضر مبرودين ومعدهٔ سرد وكثيف ورديرهضم و
مسدد و مولد خلط خام و مضر تپهای عفنه مصلح آن معاجين حارّه و زنجبيل مربى است و اغذيهٔ مصنوعه از آن در قرابا دين
كبير بتفصيل ذكر يافت و چربهٔ بالای آنرا برسرماليدن مرطب دماغ و منوم وقائم مقام روغن تخم كدو است

لبن السودان

* لبن السودان * بضم سين مهمله وسكون واو وفتح دال مهمله والف ونون * ماهيت آن نزد اكثر اسم فرفيون است
وبعضى ديگران گفته اند چيزى است شبيه بصمغ و مائل بسياهى وزردى كه از نواح مغرب مى آورند * طبيعت آن بسيار
گرم و خشك تا چهارم * افعال و خواص آن از سموم قتاله و بوئيدن آن باعث رعاف و عطسهٔ بسيار و مهلك و تدبير آن
تدبير اتر بيون و جندباد ستر سياه خورده است و مذكور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

لبن اليتوعات

* لبن اليتوعات * بفتح ياء مثناة تحتانيه وضم تاء مثناة فوقانيه وسكون واو وفتح عين مهمله والف وتاء مثناة فوقانيه
* ماهيت آن شيرنباتات شيردار است مانند مازريون سياه وفرفيون وسقمونيا وامثال اينها * افعال وخواص آن
مجموع آن از سموم ومسهل قوى بعنف و شير هر نباتى در ذيل آن مذكور شد و ميشود و آنچه نامى مخصوص ندارد در يتوعات
در حرف الياء مع التاء ان شاء الله تعالى مذكور خواهد شد واعراض و تدبير آن مانند اعراض و تدبير افربيون خورده است
ومذكور شد

* فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانية *

ليتكو

* ليتكو * بفتح لام وسكون تاء چهار نقطهٔ هندى وضم كاف و واو * ماهيت آن ثمر درختى است در بنگاله ميشود و كثير الوجود
و درخت آن بقدر درخت آلو بنياله و پرخار و برگ آن نيز شبيه ببرگ آلو بنياله و ثمر آن خوشه دار در هر خوشه هفت هشت
دانه دانه و بزرگى آن كوچكى بنياله و سفيد رنگ و طعم آن در خام ترش و بعد رسيدن مخوش ميگردد و در جوف بعضى آن سه
دانه و بعضى چهار دانه شبيه بدانهاى شريفه و كتحل كه كوه نامند و در جوف دانهاى آن تخمى بنفش رنگ نرم لزج لعابى
* طبيعت آن سرد وتر * افعال وخواص آن مسكن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمويه و صفراويه نافع
وشربت آن نيز جهت امراض مذكوره نافع *

* فصل اللام مع الجيم *

لجالو

* لجالو * بفتح لام و جيم و الف وضم لام وسكون واو و لغت هندى است * ماهيت آن گياهى است كه دركنار آبها و زمينهاى
نمناك ميرويد و در موسم باران بيشتر و دو قسم ميباشد قسمى درختكى و در زمينهاى نمناك ميرويد نبات آن تا يك ذرع و شاخهاى
آن باريك و برگ آن ريزه باريك شبيه ببرگ ام غيلان و از آن ريزه تر و قسم دوم مائى كه دركنار آب و غديرها ميرويد و اين
مفروش بر روى زمين ميباشد و دو شاخ و برگ شبيه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است كه چون دست نزديك آن برند
و بدان رسانند برگهاى آن بهم مجتمع ميكردند و چون دست را بكشند و از آن دور نمايند بعد از اندك زمانى از هم باز ميكردند
بحالت اصلى خود و از جملهٔ ادويهٔ عظيم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا ازرمايش ميدانند * طبيعت آن
در دوم سرد وتر * افعال وخواص آن محلل و جالى و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض
صفراويه شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهاى كهنه مفيد و گويند چون آفتاب در برج سرطان در منزل نثره باشد
كه بهندى پكهه نچهتر نامند بروند بر كنار غديريكه در آنجا گياه لجالو باشد و اولا غسل بكنند و قرص شيرينى تصدق نمايند
بنجور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گياه را از ريشه بر كنند بنحويكه سايهٔ آنكس بران نيفتد
و در سايه خشك نمايند و باز چون ماه در ان منزل آيد نرم كوفته بيخته بقدر رفلفلى از ان را با شير گاو تازه دوشيده ممزوج كرده

این منتر را هفت مرتبه بران خوانند و بنوشند منتر این است * بسم الله الرحمن الرحیم * د ولها اصرت د ولها سنکه انا ن نمونمو بشوا د * تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفتهٔ اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع کردد و در هفتهٔ دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زائل کردد و در هفتهٔ سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند اینها برطرف کردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان *

* فصــــــل اللام مع الحاء المهملة *

* لحم * بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی کوشت و بهندی ماس نامند * ماهیت آن معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام مبدا شد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر می باید نمود باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بران غالب پس انسب غذائی برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبرهٔ بدن ناچار است در استحالهٔ نبات تا آنرا شبیه بمغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیهٔ آن هضم و تمییز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضهٔ طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمییز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم سید و بهترین سائر اغذیه شده اند و کوشت مقادیم حیوان از کردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن مانند ران و پشت تازه و کرده ردی و کوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک تر و بطئ النزول و انسی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجهٔ لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و کوسپند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یک ساله نباشند و بعد از ان کوساله و یکسالهٔ کاو و کاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچهٔ بز کوهی است و آهو بره و کوشت حیوان خصی کرده از کوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و کوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذ تر و سبک تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطئ الهضم و سمین و سریع الاستحاله بتعفن و فساد و کوشت سرخ دور از فساد بتعفن و سریع الهضم و مذبوح در رمضان روز بهتر از بائت شب مانده و قدید کرم و خشک و قلیل الغذاء بسیار زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و کوشت جدی و اقل فضول است از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فلج و استسقاء و کسانیکه برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطنجین آنرا با موی و زیت بخورد و کوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و کوشت سرخ خالی از لیف عصب کرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین و کوشت طفلی بارد رطب لزج و کوشت نجهردی ضعیف الغذا مصلح آن و مصلح هر کوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و هیل بوا و زیره و امثال اینها است و مصلح کوشتهای

کرم وخشک مرکه وآب غوره وروغن وکوشتهای کرم وتر کشنیز وسماق و امثال اینها است وکوشت رخرکه دران عصب نباشد
لذیذ خصوص کوشت سینه وپستان بسبب تولید شیر وران وکوشت زبان لذیذ سریع الهضم وکوشت حیوان وحشي وحمار
الوحش کرم وخشک درسوم سریع الهضم کثیرالغذا مائل بسوداویت ودرفصول زمستان خوردن آن وامثال آن بهتر
وکفته اند بطئ الهضم وردی الکیموس وکوشت کباش جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع وکوشت ارنب کرم وخشک و
کوشت بریان کرده آن جهت قرحهٔ رئه مفید وکوشت قنفذ بسیارتراست وکوشت چرب وزدنبه کرم تر ازمه وغلیظتر وبطئ
الهضم وملین شکم وقلیل الغذا وردی وسریع الاستحاله بدخانیت وصفرا وکوشت کاوماده کثیرالغذا غلیظ سوداوی ومولد
امراض سوداویه وخشک تر ازکوشت بزوکوشت حوان آن سریع الهضم تروبهترین آن کوشت بچهٔ کاوماده وبهترین اوقات
خوردن آن فصل بهار واول تابستان وپوست خربزه مهرا کنندهٔ آنست چون درحین طبخ دران اندازند وهمچنین درهرکوشت
صلب که زود مهرا نکردد واکثار کوشت کاو مولد بهق وامراض سوداوی وکوشت شقراق کاسرریاح وبعید التعفن ازکوشت بزو
کوسفند وقلیل الشحم ویابس الجوهر وقلیل الغذا ردی وکوشت حیوانات صید کرم وخشک ومولد خون غلیظ سوداوی وبهترین
آنها کوشت اهواست وکوشت سباع وذات المخالیب همه آنها ردی اجتناب ازآنها واجب وکوشت ضأن معتدل دررطوبت
ویبوست سریع الهضم مولد خون جید وجهت محرور المزاج نافع وکوشت جزور یعنی بچهٔ شتر بسیار کرم وخشک ومولد خلط غلیظ
وجهت اصحاب کد وریاضت شدید وعرق النسا ودرآخر حمیات ربع نافع وکوشت سنور یعنی کوشت کربه کرم وتر وکویند سرد
است مسخن کرده وجهت درد پشت وبواسیر مفید ولحم الخیل یعنی کوشت اسپ مانند کوشت شتر محلل مسام وجهت اصحاب
کد وریاضت شدیده نافع ومولد سودا وازطیورمتوسطه که قریب بمرغ خانکي باشند مانند کبک وتدرو ودراج وحجل وطیهوج
وامثال اینها صغیر اینها بهتر ازکبیر وبری بهتر ازاهلي وبهترین بری طیورمذکوره وبهترین اهلي دجاج وازطیورمائی
انچه کردن آن بلند وعظیم الجثه باشد ردی است ولحوم بری کبار همچنین طیورکبار رجثه مانند بط واوز مورث حمیات
ربع اند وازمائي ماهیان متوسطه دربزرکی وکوچکي آب جاری صخری لطیف مانند ماهي رضراضي وچلوا ماهي وماهي
رهوراند وارس وآبنوس وامثال اینها وازبرای اصحاب کد وریاضت قوی المزاج حارلحوم قویهٔ غلیظه مانند کوشت جزور
وخیل وکوزن وکاومیش بهتر واولی است ازلطیفهٔ خفیفه وباید که حیوانات رطبة المزاج رابعد ازاستکمال قوت آنها ویابسه
راهنکام طفولیت وکوچکی ذبح نمایند وهرچه ازشکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله وفتح لام مشدده والف
ونون وحلام بمیم بجای نون نامند وانچه بحد کمال نرسیده باشد همه ضعیف ومورث ضعف وسستي وامراض بلغمیه اند وازا
حیوان پیر وضعیف سال خورده بسیار لاغر ومریض ومیته همه مورث امراض صعبهٔ کثیره وسودا وامراض سوداویه است
خصوص کبش وتیس وبقروجاموس وجمل وهمچنین کوشت حیوان بچهٔ مرده ویاکرک وغیر آن ازسباع کزنده وخوفناک
ویادرآب افتاده وبدستور حیوان مخنوق همه ردی ومورث امراض ردیهٔ صعبه وسودا وامثال اینها است ودرجه ورحیوانی
حیوان دیکر واذبح نمودن زبون واشامیدن آب بعد ازکوشت مضروتناول نمودن آن درشبها باعث تخمه وجمع آن با شیر وبیضه
مضر وغیر مجوز وهرچند مبالغه درطبخ وکوبیدن آن کنند اولی است وباید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد
ویا غیر آن وکوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم والنفوذ وموافق ناقهین وضعیف المزاج والقوا است اکربلاغم ورطوبات
بسیار دربدن غالب نباشد وکسیکه اراده نماید تجفیف وصلابت بدن را باید که مشوی وکردناج آنرا بخورد ومشوی آن بطئ

النزول ترزويا بس تروتوى اللام ازمسلوق وكسيكه ارادهٔ ترقيق ونرمي بدن نمايد بايدكه اسفيد باجات چرب بيا شامد ويرزه دوبار خوردن آن ممنوع جهت آنكه البتهٔ هضم آن برطبيعت دشوار وباعث فساد وضعف قوت است ومداومت بران نيز باعث فساد اخلاط وقساوت قلب وتيرگي باصره وبلادت ذهن وغلبهٔ صفات بهيمي واخلاق سبعي وبسيار دير خوردن آن باعث ضعف بدن ولاغري ووهن ونقصان درارواح وسقوط قوى است ومشوى يعني بريان آن مولد لحم صلب وخشك ومطبوخ آن بطريق يخني گرم وتر ومولد لحم رخو نرم وقليهٔ آن كثير الغذا وباعث تقويت بدن است وحلواى لحم وماء اللحم باقسام واصراق آن درقرابادين كبير ذكريافت اعضاء الراس گوشت كاروكا وميش وسائر گوشتهاى غليظ مولد سودا وامراض سوداويه ازجنون ووسواس وگوشت ابن عرس باشراب جهت صرع العين خاكستر گوشت حملان جالى بياض چشم وگوشت سباع وذوات المخاليب مقوى چشم ورافع امراض عين وزهرهٔ طيور واكثر حيوانات جالى بياض وآثار چشم اعضاء النفض گوشت سرطان نهرى جهت مسلولين وگوشت چوجهٔ طيور مهيج خوانيق اعضاء الغذاء گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج وتفتيح سدهٔ كبد وطحال واستسقا وگوشت قنفذ باسكنجبين جهت استسقا ولحوم غليظه مضر معده وطحال اعضاء النفض گوشت گاو مانع ريختن صفرا است بمعده وگوشت ارنب مشوى جهت قروح امعا نافع وگوشت قنفذ خشك كرده باسكنجبين جهت رجع كرده ومرق خروس پير بشرط مذكور ردجاج جهت قولنج وامراض سوداوى ومرق گوشت گاو وسكباج آن جهت اسهال مرارى وهمچنين قريص گوشت آن باكشنيز تازه وسركه وحموضات مناسبه بسوكه وهمچنين باكشنيز خشك واندك زعفران وگوشت طيور مشوى وغير مشوى مانند گوشت كبك وطيهوج وقطا وقمرى كه جوش داده مرق آنرا بويزند وجرم آنرا تناول نمايند حبس طبيعت نمايد ومرق آن تليين وگوشت شترمدر بول وگوشتهاى چرب تليين آن زياده ازغير آن وگوشت سباع وذوات المخاليب جهت بواسير وگوشت حمار وحشي باروغن قسط جهت وجع كرده وتحليل رياح غليظ الحميات گوشت گاو وايل ووعل وطيور بزرگ پير محدث حمي ربع انداالسموم آشاميدن گوشت ابن عرس خشك كرده باشراب جهت سموم وگوشت حملان سوخته براي لسع مار وعقرب وجراره وباشراب جهت سگ ديوانه وگوشت ضفدع جهت لسع هوام الالات المفاصل ضماد گوشت گرم بكرمي ذبح جهت ضربه وسقطه وبدستور پيچيدن عضو در پوست گرما گرم آن وضماد دنبه جهت تليين عصب صلب شده وتليين اعضاى متشنجه وگوشت ارنب جهت نقرس واوجاع مفاصل وقريب بدانست درنفع بمرق ثعلب وگوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماداً وشحم حمار وحش باروغن قسط جهت وجع ظهر وتحليل رياح غليظه تمريخا وگوشت افعى وقنفذ اكلاً بطريق مرقه ويخني نافع وگوشت گاو مولد جذام وداء الفيل ودوالي وجرب وقوباى ردى وسرطان وهمچنين سائر لحوم غليظه الجروح والقروح والاورام طلاى گوشت گوسفند سوخته وضماد گوشت گاو وسائر لحوم غليظه محلل اورام صلبه الزينة طلاى پيه حمار وحش وبط رافع كلف وسوخته گوشت حملان رافع بهق وسوختهٔ گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است

* لحية التيس * بلام مفتوحه وحاء ساكنه ويا والف ولام وفتح تاء مثناة فوقانيه وسكون باء مثناة تحتانيه وسين مهمله لغت عربى است درماهيت آن اختلاف است مالقى وبغدادى وانطاكي وغيرهما گفته اند نباتي است مجعد وبررو زمين مفروش واززمين بلند نمى شود وبرگ آن شبيه ببرگ كندنا ومردم آنرا ميخورند ومدادا باآب آن مينمايند وهمين لحية التيس حقيقى است ونزد عرب واهل شام وشرق ودياربكر مسمي بأذناب الخيل ونزد عامهٔ اهل اندلس بسقواس است وبفارسى اسلنج وباصفهانى سنك والاشنك نيز بفتح شين معجمه وسكون نون وكاف نامند وديسقوريدوس قسوس ناميده وبعض

لحية التيس

مردم تصادق وتسارت نیز خوانند و گفته‌اند آن دو صنف است نر وماده نر آن را درخت کوچک و کثیر الاغصان وخشن و کوتاه وبرگ مدور وصلب ومزغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آن را برگ شبیه ببرگ کندنا و پائین آن عریضتر و بالائی آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید سرخ یا قوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت قبض این زیاده از ان در جمیع اجزاء آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ابوقسطس نامند و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ آن طرثوث است و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق هماست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله وجمعی دیگر بیان نموده‌اند که آن شاخهای است بی برگ مائل بسرخی و درخشند گی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر رشبری و بیشتر آن در زمین و چها را نگشت آن از زمین بید او بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مزبوره نوعی از طراثیث است بهترین آن تازهٔ آنست * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی وخشک در دوم رجالینوس در رسابعه گفته نباتی است مابین شجر و گیاه نالند ک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میروید و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز برکه تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الالاشنگ نامند ونر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازهٔ آن را با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و یحتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و بیک ساق ایستاده دارد و بران برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن بیمن مدور و برگهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بد و شعبه و غنچهٔ آن فی الجمله شبیه بغنچهٔ گل سرخ و رنگ گل آن سفید * طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک * افعال وخواص آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ رئه و بیخ آن در قبض اقوی و عصارهٔ آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحهٔ رئه و امعا و عصارهٔ آن از ان اقوی و آشامیدن عصارهٔ آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و نزف الدم رحم و در سائر افعال قویتر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی چرک گوش و خشک کنندهٔ قروح آن اعضاء النفص والغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحهٔ رئه و عصارهٔ آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحهٔ امعا مقدار شربت از عصارهٔ آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح والقروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال والتیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن *

* فصل اللام مع الخاء المعجمه *

* لخنیس * بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و هرد و در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانهٔ آن سیاه و تلخ و بقدر رغدمی بعضی آنرا سراج القطرب دانسته‌اند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک خصوص گل و تخم آن * افعال وخواص آن آشامیدن دو درم از ان هر دو نوع مسهل قوی و ضماد آن جهت لسع عقرب شیا نه و چون گل آنرا برروی عقرب اندازند آنرا بکشد * فصل اللام مع السین المهملة *

* لسان * بکسر لام وسین والف ونون لغت عربی است بفارسی زبان وبهندی جیب نامند * ماهیت آن از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان ودر دهن آن واقع ومرکب از لحم رخو غدد ی سبك وعروق وعصب وعضلات وغشا وٓ معروف است ومخلوق از برای برآمدن آواز از دهان وتکلم وافاده واستفاده والقای ما فی الضمیر بغیر تقلب غذا در حین مضغ واعانت بر بلع وحفظ رطوبات نازله از دماغ وخارجه از سینه ومعده وغیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی وکلیات طب مذکور است وغیر خالق جل اسمه نمیداند فوائد آنرا بتفصیل * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن خفیف سریع الانحدار ومرطب بدن وباد ویهٔ حارهٔ خشبو زیاده کنندهٔ منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه ویا کشنیز خشک وزیره وخولنجان درمبرودین ودر محرورین سرکه وکشنیز خشک خوردن است *

* لساة * وآنرا اذان الثور وکحلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است * ماهیت آن نباتی است بالزرجت ورائحهٔ آن شبیه بانجبار وغیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش برروی زمین ومستدیر ودر خشونت مانند برگ گاوزبان واز میان برگ آن شاخی میروید بقدر ذرعی وبرسر آن گلی سرمئی رنگ وفرق میان برگ این وبرگ لسان الثور بآنست که برگ این عریضتر ومدورتر وشبیه بخیار ولزوجت آن زیاده از لسان الثور وگل آن آویخته بسوی زمین وخام وبیخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ وگل لسان الثور که باین اوصاف نیست * طبیعت آن دردوم سرد وتر * افعال وخواص آن جهت غلل زبان انسان وشتر وغیر آن از حیوانات وبثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد برزبان مانند حب الرمان وآنرا حارس مینامند وجهت قلاع وسائر امراض حارهٔ دهان وخفقان وحرارت معده نافع *

* لسان الابل * بالف مکسوره ویاء موحده ولام لغت عربی است * ماهیت آن غیر رعی الابل است وغلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین گیاه وشجر وشاخ آن پراکنده ومربع مائل بسفیدی وبرگ آن شبیه ببرگ تفاح واز آن بلندتر وباریکتر واندک خشن ومجعد شبیه بتجعد ثیاب تازه شسته وبازغب نرمی وسفید رنگ وخشبو وثقیل الرائحه وثمر آن زرد مائل به بهی منبت آن زمینهای خشن * طبیعت آن دردوم سرد وخشک ودرسوم گرم وخشك نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح وجالی اعضاء الفم والغذاء والنفض آشامیدن آب طبیخ برگ وشاخ آن ومضغ برگ آن جهت رفع گنت زبان واضطراب وتلجلج آن وقروح باطنی وادرار بول وحیض واخراج جنین وآب طبیخ آن با مویز وعناب مفتح سددومدر بول ورافع التهاب باطنی القروح والجروح ذرور آن منقی قروح خبیثه ومجفف قروح والتیام دهندهٔ جراحات وآشامیدن آن جهت قروح باطنی وظاهری واستنجا بآب مطبوخ آن مسکن حکهٔ فرج ومقعده وذکر الزبدة خضاب آن باحنا سیاه کنندهٔ موی سر وشستن بآب آن وبعد ان خضاب نمودن نیز سیاه کنندهٔ موی است مضر گردهٔ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم واز آب آن تا ده واوقیه وشراب آن که هفتاد منقال آنرا در رد وهفتاد رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم وسرفه وسستی عضل وقرحهٔ گرده ومثانه واحتباس حیض نافع معدار شربت آن تا یك رطل السموم جهت گزیدن شفنین بحری نافع است *

* لسان الثور * بفتح ثاء مثلثه وسکون واو وراء مهمله لغت عربی است بفارسی گاوزبان وبیونانی فوبلاطینی بکلورم ویلغت دیگر یراحم وبهندی سنکاهولی نامند * ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت ومزغب ومنقط بنقطهای شبیه بخال وساق آن باریك وخشن مانند پای ملخ وسبز مائل بزردی وبقدر ذرعی وبزرگ آن بزرگتر وسیاه وضخیم وباخشونت

ومنقط بنقطهای مغیل شبیه بنیاز ومزغب شبیه بزبان گاو ومفروش برروی زمین وربیعی است وتازهٔ آن سبز مائل بزردی وکهنهٔ آن مائل بسیاهی وهرچند کهنه تر گردد سیاه‌تر شود وگل آن لاجوردی رنگ بشکل گل انار وازان کوچکتر وطولانی وتخم آن کوچک اندک طولانی وسفید از حب القرطم اندک باریکتر ودرقمی واندک لعابی وتخم آنرا مدور نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در انجا بسیار خوب میشود ودرعظیم آباد ازملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک وحکیم میرمحمد مؤمن در تحفة المومنین نوشته قسمی را که در اصفهان وبعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحوز است وگل آن لاجوردی وکوچک ومدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازهٔ ضخیم سبز مائل بزردی منقط گیلانی است * **طبیعت** تازهٔ آن در اول گرم وتر وخشک آنرا رطوبت کمتر ومائل بیبوست وقوت آن تا هفت سال باقی میماند وگل آن الطف جمیع اجزای آن * **افعال وخواص آن** مفرح ومقوی ارواح وحرارت غریزی واعضای رئیسه وحواس وملین طبع ومسهل مرهٔ صفرا واخلاط محترقه وسودای متولد ازخلط سوداوی وتسکین اعراض آنها وامراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام وبرسام ومالیخولیا وجنون ونیکوئی حواس ورنگ رخسار وتفریح ورفع خشونت قصبهٔ رئه وسینه وسرفه وضیق النفس ودرد گلو وسینه وشش وخفقان سوداوی وتوحش ووسواس وحدیث نفس وفزع وخوف وغم وهم ویرقان وسنگ گرده ومثانه ومطبوخ آن با نبات ویا باشکر ویا ماء العسل جهت خشونت سینه وقصبهٔ رئه وسرفه وضیق النفس وآشامیدن دو درم گل آن با یک درم گل ارمنی ودو درم شکر جهت خفقان وخشونت سینه وسرفه وانعاش حرارت غریزی وقوی وازالهٔ یرقان وتفتیت حصاة وتصفیه رنگ رخسار وذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب وسوزش دهان وحتی لثه وبدل متور غیر محرق آن ولیکن ازان ضعیفتر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ ومنقوع ازپنج درم تا ده درم واز آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق وچهار دانگ آن پوست اترج ونیز بوزن آن ریباس ونصف آن سنبل وربع آن اهارون گفته اند وچون از آب آن وآب سیب وآب مویز شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بحد یک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل وعرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس وخفقان سوداوی مفید ودرسائر افعال ضعیفتر ازجرم ومطبوخ آنست وبعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه

لسان الحمل

* **لسان الحمل** * بفتح حاء مهمله ومیم ولام لغت عربی است ودیسقوریدوس آنرا کثیر الاضلاع وذو سبعة اضلاع نامیده وبفارسی بارتنگ وبترکی باغ یرپاغ ولسان الحمل کبیر را بفرنگی بیشاک میسور وصغیر را بیشاک مینور نامند * **ماهیت آن** از جنس مرماحوز است ودو صنف میباشد کبیر وصغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند وهمز طولانی و اندک عریض وساق آن بقدر ذرعی وپراکنده ومائل بطرف زمین وسرخ رنگ املس واز وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته برسر آن وگل آن زرد رنگ وتخم آن مدور وریزه سیاه رنگ مائل ببنفشی وبیخ آن سست ومزغب وتا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدل متور الا آنکه برگ این ازان کوچکتر وسرخی ساق کمتر وتخم آن بزرگتر وکبیر اقوی از صغیر ودر منافع نیز ازان زیاده واز مطلق آن مراد صغیر است * **طبیعت** آن در دوم سرد ودر دوم خشک وتخم وبیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر وبرودت بعضی تحلیل ویبوست آن بحد لذع نرسیده * **افعال وخواص آن** مرکب از جوهر مائی وارضی واز جوهر مائی تبرید مینماید واز جوهر ارضی قبض وآب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم ونزف الدم همه اعضای باطنی ورثافی وصرع وسقوط وضماد آن بر پیش سر وسینه نیز وقطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد ومکرر مضمضه

نمودن با آب طبیخ بیخ آن ویا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان وقلاع امراض دهان و بخور عود سیخ آن وتقویت لثهٔ مسترخیه ودامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان وقطور وطلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید وسائیده میشود شیافات چشم در آب آن وداخل ادویهٔ عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم وآشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو وآشامیدن عصارهٔ آن جهت دق وسل ونفث الدم وقرحهٔ ریه و ربو دموی وصرع اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار وطحال وکرده ومفتح سدهٔ آن ومسکن تشنگی ورفع فساد هضم وقیء الدم ونزف الدم اعضاء باطنی وحرقة البول وسیلان خون بواسیر وحیض و بیخ و برگ وتخم آن مفتح سدهٔ کبد وکرده ومثانه ودر ادویهٔ مفتحهٔ آنها داخل کرده میشود وجهت قروح امعاء وآشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار ومطبوخ آن با نمک وسرکه وعدس جهت اسهال دموی وآشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد کرده ومثانه وآشامیدن ویا احتقان بتخم ویا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء وحبس خون بواسیر وحمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه وچهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع وهمچنین با چهار اوقیه ونیم شراب ممزوج کرده وآشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح والقروح وحرق النار ضماد آن وبدستور ذرور آن جهت تنقیهٔ چرک وتجفیف واندمال قروح خبیثه ومزمنه وجراحات عمیقه وسوختگی آتش ونار فارسی وقروح ساعیه واکله وباطین قیمولیا واسفیداج جهت جمره بجیم و داء الفیل ومنع تزاید وموجب ضمور آن الاورام والبثور جهت اورام حاره ونمله وشری وحمره بحای مهمله که باد سرخ باشد وورم پس گوش وخنازیر وتعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر رئه مصلح آن عسل وعصارهٔ آن مضر طحال ومصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی وتخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن وبورهٔ آن قابض ومغری امعاء ورافع زحیر وبریان با دام ویا روغن گل چرب کرده ویا در آب جوش نمودهٔ آن نیز رافع مغص وحابس نزف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم وعرق برگ بارتنگ که مانند گلاب بقرع وانبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بی عدیل ودر همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف تر است.

لسان السبع

* لسان السبع * بفتح سین مهمله وضم با موحده وعین مهمله * ماهیت آن نباتی است بقدر دو زرع وشاخهای آن پراکنده وبرگهای آن طولانی واطراف آن تیز ومشرف مانند دندانهای اره وهیچ وصلب ورنگ آن سبز مائل بزردی وسفیدی و وبر سر شاخهای آن قبه های مستدیر وگل آن بنفش وبیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه وربیعی است * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ کرده ومثانه ودر زجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض واخراج جنین نافع است *

لسان العصافیر

* لسان العصافیر * بفتح عین وصاد مهملتین والف وکسر فاء وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بفارسی زبان گنجشک وبهندی اندرجو وبشیرازی تخم امرخوانند * ماهیت آن ثمر درختی است از قسم درداروعظیم وبرگ آن شبیه ببرگ بادام وثمر آن درخوشه ودر غلافهای هریک ازهم متفرق ودر هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک وظاهر آن اندک تیره رنگ وباطن آن سفید مائل بزردی و با تندی وتلخی وقوت آن تا ده سال باقی میماند ودر ملک هند وبنگاله کثیر الوجود ودو نوع میشود یکی تلخ یا حادث ودوم شیرین ونبات آن بیشتر در مزرعهٔ برنج بهم میرسد وبهندی نبات آن از برگ

نبات برنج باریکتر و نازکتر وخشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از ان اندک پهن تر و سربرگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بثار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیأت شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک و در اول تر نیز گفته اند و یا رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت اعضاء اصل را آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا ده درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوزبوا و نصف آن بهمن سرخ و یا تودری سرخ بوزن آن و یا مغز کردکان و یا کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه آلات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع *

* لسان الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی امیره گویند شبیه به کلوره و ببربری نیکوکالنس نامند * لسان الکلب
* ماهیت آن گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی است علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و گرد و باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از ان درازتر و با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پرشعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک در هم و در اول تابستان میرویند و منبت آن نزدیک آبها * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر یکرطل با عسل رافع صلابت طحال القروح والجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است *

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

* لصیقی * بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف زیرا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش است * ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه میچسپد و از ان جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از ان کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی * طبیعت آن در آخر اول گرم وخشک * افعال و خواص آن محلل و جالی اعضاء اصل را آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان و ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنندهٔ رخسار و مغز و تخم آن مبهی است * لصیقی

* فصل اللام مع العین المهملة *

* لعاب * بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند * ماهیت آن معروف است * افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و ثوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد * لعاب

* لعبت بربری * بضم لام و سکون عین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت * ماهیت آن بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از ان و مانند مریستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیه آورند و ناقلان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند لعبت بربری

را شتباه است * طبیعت آن دردرم کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح وقاطع بلغم ومقوی حرارت غریزی اعضاء الصدروالنفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم مینة وتحلیل ریاح معدة وبواسیروادرارخون حیض وبواسیروا وجاع صدر وا مثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی وسموم سا ئرهوام بغایت نافع دانسته ومداومت آن باعث سرخی رنك رخسار مقدار شربت آن دودرم که درسویق بسیار جوش دهند تا رفع غائلة حدت آن کردد المضار اکثار آن مورث امراض حاره ومصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است وچون اطفال ویا غیر ایشان بغلطی بخورند قی واسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم وحالتی مانند مستان احداث نماید واکر زن باشد اختناق رحم وهلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن وعسل وبعد ازان انیسون خوردن است *

* لعل * بفتح لام وسکون عین ولام کفته اند معرب ازلال هندی است * ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده ودرکتب احجار قدیمه ذکر آن نیست ومولف منافع الاحجار ولباب الصناعه تصریح نموده اند که ازسی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزلهٔ عظیمی کوه بدخشان منهدم کردید ولعل ظاهر کشت وازجنس یاقوت است ورنک آن از رنك یاقوت درسرخی کمتر واندک مائل به بنفشی وارغوانی وازیاقوت نرم تر ومعدن آن بدخشان از مملکت توران ودردکهن نیز بهم میرسد وبدخشانی بهتر وسرخی آن غالب وصلب تر از دکهنی ودکهنی نرم تر واندک تیره تر ووافرتر ازبدخشانی وکم بها تر وبالجمله قسمی ازاقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میکردد ویاقوت درحرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن درکرمی وسردی معتدل مائل بحرارت ودردوم خشک * افعال وخواص آن درتفریح دل واعصاب وقوت باصره قویتر ازیاقوت وحابس نزف الدم وبواسیر ودرجمیع علل سودا وی قوی التاثیر مقدار شربت آن ازیک قیراط تا یکدانک وبعضی تا نیم دانک کفته اند *

* فصـــــــــل اللام مع الفاء *

* لفاح * بضم لام وفتح فا والف وحاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک ومغد نیز نامند ومغد اسم بادنجان است
* ماهیت آن ثمر یبروج بری است وبیخ لفاح عبارت ازیبروج سریانی است ودرحرف الیا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ونر وماده میباشد نسم ماده آنرا برک عریض ومفروش برروی زمین وشبیه ببرک کاهو وازان کوچکتر ومائل بسیاهی وثقیل الرائحه وکل آن سفید وثمر آن اززیتون بزرکتر وزرد وبسیار رخص وبعد ازرسیدن باعطریت ومائل بشیرینی میکردد وآنرا لفاح الجن نامند وتخم آن شبیه به تخم سیب وبیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه وباطن آن سفید وپوست بیخ آن سطبر ومائل بسیاهی ودرشکل شبیه بصورت انسان وبی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که دریبروج میباشد درین نیست وقسم نر آنرا برک املس ومانند برک چغندر وثمر آن بقدر خیارزه وزرد بیخ آن درسطبری متوسط وصنفی ازان را منبت مقابر ومواضع سایه دار وبرک آن کم عریض ودرطول بقدر شبری ومائل بسفیدی وبی ساق وبی کل وثمر وبیخ آن دراز وسطبری ابهامی وسفید واین قویترین اقسام است وقوت آن تاچهار سال باقی میماند وقویترین اجزای آن پوست بیخ وعصاره وآب مماثل ازانست * طبیعت آن درآخر سوم سرد وخشك وکویند خالی ازاندک حرارت نیست وثمر آن سرد ترواآنچه درجوف بیخ آنست عدیم القوت * افعال وخواص آن مخدر ومجفف ومسکن ضربان مواد حاده وغلیان خون وصفرا وقابض ومسکر ومنوم ومسمن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر وبوئیدن آن منوم وصداع حار را نافع ومضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن شش قیراط ازپوست بیخ آن با آب وعسل جهت رفع اخلاط مراری خفقان حار

واسهال دموی وحرقة البول نافع ومقوی بلغم ومرهٔ سودا است وکیاهٔ آن مدر بول وحمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعصاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار والاورام والبثور طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره وضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره وبرش الزینة طلای شیر آن جهت کلف ونمش وآشامیدن نیم درم از تخم آن بغایت مرخ کنندهٔ رخسار مانند مرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد وطلای پوست بیخ آن مولد قمل در هر روغنیکه باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام وبلد ستور تخم آن و برگ کوچک آن فاد زهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم ودو درهم آن کشنده است باختلال عقل وسبات وغثیان مصلح آن قی کردن بروغن وعسل وبعد از ان عسل وسداب بری وخردل وانیسون خوردن وبعضی گفته اند آب سرد نوشیدن المقدار کثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن برموم بوئیدن وتخم خشخاش وبوزن آن جوز القی نیز گفته اند وآشامیدن تخم معدل آن بارازیانه وشکر سکر با تفریح آورد وبیغایله است

* لغش * بفتح لام وفا وشین معجمه * ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام در هنگام تری در سبزی زود مشتعل میگردد ودر خشکی دیر آتش در ان تاثیر مینماید وابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قران مجید ومن الشجر الاخضر نارا آن درخت است * افعال وخواص آن طلای برگ خشک مسحوق آن رافع برص وبهق وعصارهٔ تازهٔ آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مؤمن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است

* فصل اللام مع القاف

* لق لق * بفتح دو لام ودو قاف معرب لک لک فارسی است * ماهیت آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید وگاه متوطن میگردد واز جائی خود نقل نمی نماید واز خارخانه میسازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچهٔ آنست وآن نیز بسبب حرارت ویبوست مزاج خود مار را می باعدو بآن ضرر نمیرساند وگوشت آن بد بواست برای بودن خوراک آن حشرات وخبائث * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس وغیرها خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه وخدر ورياح غليظه و برودت مستحكمه در اعضا وضعف باه وسموم منهوشه وگوشت بچهٔ آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن روغن کنجد وطبخ آن با سرکه وکرفس وکشنیز بسیار وزیت شیرین وبا روغن بادام وشراب بر آن نیاشامند وبیضهٔ آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن وزهرهٔ آن رافع شبکوری است اکتحالا وخون آن جالی وجهت ازالهٔ بهق ووضح نافع طلای آن با سرکه وسرگین آن جالی بهق وکلف وآثار جلد وبا بیضهٔ آن سیاه کنندهٔ موی ورافع صرع است

فصل اللام مع الکاف

* لک * بضم لام وکاف وبفتح کاف نیز آمده بفارسی لاک وبهندی لاکهه بخفای ما نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است که در مملکت هند وبنگاله بهم میرسد واز سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید ومنعقد میگردد وسرخ رنگ شبیه بتوت سرخ وبعضی حبهای آن تابقدر لیمونی ونارنج میباشد واین را لاک خام وبهندی لاکهه جهوری نامند واز درختی که بفارسی کنار نامند ودرخت پیپل وبر وغیر اینها بعمل می آید وانچه از درخت کنار بعمل میاید بهتر است واز طبخ لک خام در آب واخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می اید وصریک را نامی وانچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی کلال بکاف عجمی نامند وانچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کتادو بهندی النا ومها ور نیز گویند وثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند وآنرا بهندی چپرا وبشیرازی دوس مینامند وبهترین آن ومستعمل

در طب سرخ شفاف صافي تازهٔ خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است
و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازهٔ آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی می ماند
* طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن
قوی * افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن
آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشا و تفتیح سدهٔ کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی
و یرقان و ضعف کرده و سائر اعضا و تنقیهٔ اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانک تا دو دانک مغسول
آن با شیر بز تازه دوشیده بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال
بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصیت و چون
هر روز یکدانک آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سي روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون
سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز بخیسانند پس لک خام صافي اضافه نموده
با آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافي آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافي آنرا جدا
کرده با صمغ عربي جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشي بهتر از رنگ شنجرف و ثقل آنرا زمرد
زرگرها و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق
غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافي خام را و در هاون نرم بکوبند و آبیکه ریوند چیني و بیخ اذخر در آن
جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باهستگي بمالند تا یکسان گردد پس در پارچهٔ حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن
بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را
بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در
قرابادین کبیر نیز دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم و پشم است
بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا در مطبوخ آن یا طرطیر که صاف کرده باشد یک شب با آتش ملایم بجوشانند و طرطیر
باید که پنج جزو و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمی شود * * فصل اللام مع النون * لنجیطس
* لنجیطس * بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام منسم
نامند * ماهیت آن نباتی است و دو صنف میباشد بستانی و صحرائي بستاني را برگ عریض تر از برگ کندنا و منحني بطرف
اسفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه
بقلنسوه و در ان صورتی شبیه برنگ دهان بازکرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک منبت آن اماکن
خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائي را برگ مانند اسقولوقندریون و از ان خشن تر و تشریف آن بزرگتر * طبیعت آن گرم
و خشک و خشکي آن زیاده بر گرمی * افعال و خواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک
مثقال و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا درم الجروح
والقروح ضماد تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنها است * فصل اللام مع الواو * لوبیا
* لوبیا * بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلوبین و بقبطی ما میرا

ربرومی نسولن وبعربی تریقا نامند وبفارسی نیز مشهور بلوبیا است وآنرا الوبیا وثامروان نیز گویند * ماهیت آن حبی است از
حبوب ماکوله مشهوره ودر اکثر بلاد بهم میرسد ونبات آن شبیه بلبلاب کبیر وبعضی ایستاده واکثر مفروش بر زمین وبر مچا ور
خود می پیچد وبرگ آن از برگ لبلاب سبزتر واملس وگل آن ریزه وبنفش وثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا واز آن باریکتر
ودانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بگرده حیوان کوچکی ودر ماه نیسان میکارند ودر حزیران میرسد ودانهٔ آن بعضی سفید
با نقطه سیاهی بر سر آن وبعضی سرخ وبعضی سیاه نیز وتازهٔ نارس آنرا مغز وغلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند
لذیذ میشود ورسیدهٔ آنرا بی غلاف وسرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند وآب آن را تبدیل نمایند سفید میگردد وقوت آن
تا دو سال باقی میماند واز باقلا بهتر ونفخ آن کمتر واز نخود زبون تر ونفاخ تر وسریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عایقی نیاید
* طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم ودر دوم تر وسفید آن معتدل در حرارت وبرودت وگفته اند سفید آن در اول گرم و
در رطوبت ویبوست معتدل وسرخ آن گرم وتر * افعال وخواص آن با قوت جلا وتحلیل وادرار روا در پوست آن
زیاده از لب آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض نفاخ وبطی الهضم ومولد خلط غلیظ خصوص سفید آن وملین سینه وریه ومعین
برقی ومولد منی وشیر ومحرک باه ومسمن بدن ومدر بول وحیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی تنه ر روغن
ناردین ومنقی نفاس ومخرج جنین وجلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکررا نیز منقی نفاس ومخرج جنین زنده ومرده ومشیمه
وجهت درد گرده نیز نافع واکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش مصلح مضار مذکورهٔ آن زنجبیل وخردل وآبکامه وزیره
ونمک وزیت وصعتر وفلفل وسقز وطبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی الجمله ومغنی است بالخاصیت ومصلح آن بهتر از
دارچینی وسکنجبین ویا آبکامه وخردل ومداب چیزی نیست وخوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم ونازک وخوب
طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره *

لوز * لوز * بفتح لام وسکون واو وزای معجمه بفارسی بادام بفرنگی انگل الهنامند * ماهیت آن ثمری است بری وبستانی و
کوهی میباشد وهر واحد شیرینی وتلخی دارد شیرین را لوز الحلو وبفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار ونه
وپوست آن مائل بسرخی وتیرگی وگل آن سفید ودر میان آن ریزهای زرد رنگ وبرگ آن پهن مستدیر نرم ودرخت بستانی
آن بعد از غرس در سال سوم وچهارم ثمر میآورد ودو مدتی میماند وثمر آنرا سه پوست میباشد ودر ابتدا که هنوز زدم امتیاز
نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید وچغالهٔ آن ترش ونازک ولذیذ خصوص با اندک نمک وهر چند نازک تر و
خام تر باشد ترش تر ولذیذ تر میباشد پس میل به بستن مغز وپوست وخشبیت مینماید وچون پوستهای آن خشبی وصلب
گشتند تغه میکردند ومغز آن چرب وشیرین ودرین هنگام مغز تازهٔ آن نازک ولذیذ میباشد وچون بکمال رسید وخشک گشت
مغز آن نیز لذیذ واز آن روغن اخذ مینمایند وخام وبریان کرده مغز مقشر از هر سه قشر را میخورند وانواع حلویات از آن
ترتیب میدهند ونیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه وگل سرخ که ورد احمر باشد وبید مشک وامثال اینها هرگلی
که خواهند پرورده مینمایند وروغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت وروغن آن ببوی همان گل میباشد ویا از آن نقل و
حلویات میسازند ویا همان قسم میخورند ماحصل هر نحو که خواهند همه خوشبو ولذیذ ومقوی میباشد وپوست بیرونی آن خشبی
واندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود ویا بسودن بادامها با هم جدا میگردد وپوست وسطی آن صلب
سفید رنگ وپوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره وباعفوصت وقبوضت وبعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک

میباشد که بدست شکسته وجدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیفتر ولذیذتر وشیرینتر از نوع صلب آن وبری وجبلی این نوع را پوست صلب تر ودهنیت مغز کمتر ودر لطافت وحلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است وبهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است * طبیعت آن در اول گرم وتر ومعتدل نیز گفته اند * افعال وخواص آن مفتح وحافظ قوتها اعضاء الراس والصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات وجالی اعضای باطنی ومقوی باصره وملین طبع وحلق وموافق سینه وشیرهٔ آن با شکر جهت سرفه وخشونت سینه وحنجره وربو وذات الجنب وحبس نفث الدم وبا نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات وسنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند وبسر حد رمادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان وجلای آن اعضاء الغذاء والنفض ملین اعضای باطنی وبطن بسبب جلای که دارد وجهت قرحهٔ امعا ومثانه وزحیر حادث از رطوبت معده ومولد منی ومسکن حدت آن وحدت بول ومسمن بدن وبا شکر کثیر الغذاء وملین طبع ومفتح وبا انجیر نیز ملین وجهت قولنج نافع وبادام مطحون ثقیل بر معده وبطئ النزول از آن ورهشی سریع النزول تر از آن وبادام مربا در تغذیه وفربه نمودن بدن بهتر ودر اصلاح کرده قوی الاثر وبوداده آن مقوی معده وقابض ورافع ترهل وسستی آن ومقوی باه وزیاده کنندهٔ منی ولعوق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر وسرفه وتحلیل ریاح خصوص ریاح کرده وثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان ومسکن حرارت دهان بسبب برودت ویبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شربا وضمادا وشکوفهٔ آن محرک باه مردان وقاطع باه زنان المضار ثقیل وبطئ الهضم در معده بارد رطب ومضر احشا مصلح آن مصطکی ومهیج صفرا مصلح آن شکر وبادام متکرج وفاسد موجب کرب وسقوط اشتها وغثیان وغشی مصلح آن قی نمودن وربوب حامضه بعد از آن آشامیدن وروغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی وسردی وبغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن * افعال وخواص آن اعضاء الراس والصدر والغذاء مرطب دماغ وموافق تشنج یبسی وورمی و سرسام وذات الجنب ورافع سهر ومنوم شربا وتمریخا مکررا وآشامیدن آن با کثیرا وشکر جهت سرفهٔ خشک وتصفیهٔ آواز و قصبهٔ ریه وتلیین امعا ورفع ضرر ادویهٔ مسهله مطلقا وحبوب حاره شربا وچرب نمودن آنها بدان وبا آب گرم والعبه واشیای مناسبه نیز جهت زحیر ومغص وتلیین امعا ورفع قولنج وعسر البول واعانت بر اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس ورفع خمیدگی پیران وغرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر ومضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی وبرگ تازهٔ آن مسهل ومسقط کرم معده وخشک آن قابض ورافع اسهال است

لوز المر

* لوز المر * بضم میم وراء مهملهٔ مشدده بفارسی بادام تلخ نامند * ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ وبهترین آن نیز تازه بزرگ دانهٔ چرب آنست * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر اول خشک ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند * افعال وخواص آن محلل وجالی وذو تنقیه وازالهٔ اخلاط غلیظه بیعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر واکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت ربو وسرفه وورم سینه وریه نافع خصوصا با نشاسته وبا نعناع جهت وجع گرده وبا عسل جهت تفتیح سدهٔ کبد وطحال وامراض کبد ویرقان وطحال وبا ماء العسل جهت قولنج وبا میبختج جهت علل گرده وتفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن ووجع رحم واغتسال سر بدان جهت حزاز وقتل شپش وفرزجهٔ آن مدر حیض الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن با سرکه وبا شراب جهت زخمهای کهنه وماعیه وبثور

رطبه وتو با رحزا از نمله وجرب وحکه رشری وطلای آن جالي کلف وآثار مورث وبا شراب وعسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر ونبات وبادام شیرین وخشخاش وبیخ آنرا ضمادا جهت جمیع دردها مفید وریشهٔ درخت آن گرم وخشک * افعال وخواص ان جالي ومحلل وضماد آن با روغن گل جهت درد مزمن وکلف وآشامیدن طبیخ آن جهت تنقیهٔ اطفال وکلیه ورفع قولنج واخراج کرم معده وضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید وطلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز مفید بل ارسطو گوید چون پنج درم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند وروغن بادام تلخ جالي ومحلل ومجفف * طبیعت آن در اول دوم گرم ومائل برطوبت * افعال وخواص آن مسهل اخلاط لزجهٔ چسپنده وسود اویه ورفع ریاح معده وبا ادویه مناسبه جهت ربو وورم سپرز ورد کرده وعسر البول ورفع قولنج واختناق رحم واورام وانقلاب آن واخراج حصاة وجنین وقطور آن جهت درد گوش ودوی وطنین وکشتن کرم آن وحمول آن مخرج جنین ومشیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار رخسار وکلف وچین گونه وشقاق عارض از سرما الجروح والقروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه وسپرز وحزاز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال وصمغ درخت بادام شیرین وتلخ نائب مناب صمغ عربی است وبادام نمک پرورده بریان مصلح ومعدل نفس است نزد گرسنگي کاذب رباءسد بطوء سکر ومنقي سینه ومدر بول ومسهل بطن ومورث تخمه ومصلح آن شکر ومثلث ولوزبری ولوز جبلي درخت آن مردو از درخت لوز بستاني کوچکتر وبرگ آن ریزه وگل آن مائل بسرخي وبا عطریت وثمر آن کوچکتر وبا تلخي وقبض بسیار وغیر جلوز است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن جهت تقویت معده ورفع رطوبات وبلغم وامراض باردهٔ آن وقی واسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم واز گل آن تا دو درم

لوز البربر

* لوز البربر * بفتح دو باء موحده ودو راء مهملهٔ ساکنه * ماهیت آن قسمي از لوزبری است شبیه بحب الصنوبر وبزرگتر از آن وزرد رنگ ودر جوانب آن شعبها ئیکه بمغز آن نرسیده * طبیعت آن گرم وخشک وبسیار قابض وروغن آنرا زیت السودان نامند ومذکور شد درحرف الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

لوسیماخیوس

* لوسیماخیوس * بضم لام وسکون واو وکسر سین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر خاء معجمه وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب ونزد اهل اندلس تصب الذهبی وخویصه مصغر خوصه ولخوخ الماء وعود الربیع نیز وبهندی جوراور اج ناکه نیز نامند * ماهیت آن نوعي از سراج القطرب است وآن نباتي است قریب بذرعی وبی ساق وشاخهای آن باریک وگرهدار وبرهر گرهی برگها رسته شبیه ببرگ بید وطعم آن با اندک قبضي وگل آن سرخ مائل بزردی طلائي رنگ منبت آن آبهای ایستاده وبی زارها ومستعمل برگ وعصارهٔ آن * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک وانطاکی گرم وخشک در دوم دانسته * افعال وخواص آن قاطع رعاف ونزف الدم ممها اعضا ونفرزجهٔ برگ آن قاطع سیلان حیض وحقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا وضماد آن جهت التیام جراحات وتحلیل اورام وبا حنا جهت دراز کردن موی وبخور آن گریزانندهٔ هوام ودر قتل موش مجرب دانسته اند مضر رئه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال واز برگ آن یکمثقال است *

لوحیدیطوس

* لوحیدیطوس * بضم لام وسکون واو وفتح عین مهمله وکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طای مهمله وسکون واو وسین مهمله * ماهیت آن ابن تلمیذ ومحمد بن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه

ببرگ اسقولوقندریون وتخم آن مثلث شکل وبری وبستانی میباشد بری آن گرم تر از بستانی * افعال وخواص آن آشامیدن برگ خشك آن وضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب وجمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است *

* لوف * بضم لام وسکون واو ونا لغت عربی است وبفارسی فیل گوش وبفرنگی کونکلوس وسریانی طوین نیز نامند بمعنی شبیه بمار * ماهیت آن نباتی است وسه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرگ وآنرا لوف الارقط ولوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق وبیونانی درانیون ودراقیطن نامند بمعنی لوف الحیه * ماهیت آن ساق آن سطبر وشاخهای آن مانند عصا ورنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر وبنفش وبا رنگهای مختلف وثمر آن مانند خوشه ودر ابتدا سفید وبعد رسیدن زرد وبیخ آن مانند بلبوس ومنبت آن مکانهای نمناک وسایه دار * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک وبا جوهر ارضی * افعال وخواص آن ملطف ومخرج ومقطع اخلاط غلیظهٔ لزجه ومفتح سدد وبغایت جالی اعضاء العین قطور عصارهٔ آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر بول ورافع عسر آن ودافع حصاة اعضاء الصدر والنفض آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس ونفس الانتصاب وربو کهنه وبا عسل وبا شراب محرک باه وبا سرکه مسقط جنین وحمول آن مخرج جنین وبوئیدن گل آن نیز مخرج جنین وآشامیدن سی عدد از دانهٔ آن با سرکه جهت اسقاط جنین ومشیمه بعد یل محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشك کرده کوفته پخته با آرد گندم وروغن کنجد ونمك خمیر نمایند وخمیر مایهٔ نان نمایند وهر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری وباطنی مجرب الزینة ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف وبهق ونمش وبرص وبا شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح والقروح ضماد آن بهترین ادویهٔ سرطان ونواصیر الانف وتنقیهٔ جراحات متعفنه وزخمهای تازه است خصوصا برگ وثمر آن واز آن شیافات میسازند برای نواصیر وچون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد کردانند وضماد پختهٔ آن رافع شقاق مزمن وآثار قروح طرد الهوام مالیدن آب ریشهٔ آن بربدن گریزانندهٔ هوام است خصوصا افعی مضر جگر ومولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف را لوف الجعد وفیل جوش وبیونانی اربولادن وببربری الونی واهل اندلس صیارة وبفرنگی اریسارم نامند * ماهیت آن مانند لوف صغیر است وبرگ آن از برگ قسم اول کوچکتر وبا الوان مختلفه وساق آن بقدر شبری وبنفش وثمر آن مانند قسم اول وبیخ آن نیز * طبیعت آن درگرمی کمتر از قسم اول ودرخشکی از آن زیاده * افعال وخواص آن بیخ آن قویترین اجزای آن ومقطع قوی وجهت امراض سینه وتنقیهٔ آن وضماد آن با سرکین گاو جهت نقرس ودرسائر افعال مانند لوف کبیر است وچون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد تمریخ بدان جهت اسقاط دانهٔ بواسیر موثر وحمول آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن وچون بیخ آنرا پارچه پارچه نموده در شراب یك شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع وبخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است وقسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند وبیونانی اریصارن واهل مصر دبره وذیسقوریدوس در ثالثه دراقیطون نامیده وبیونانی فیل جوش نامند بمعنی اذن الفیل * ماهیت آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول را برگ وشاخ آن شبیه بقسم کبیر وثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه ودر ابتدا سفید برنگ خشخاش وبعد از پخته شدن زرد زعفرانی وطعم آن با حدت که زبان را بگزد وبیخ آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس ولوفا وپوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه وجالینوس گفته برگ وبیخ آن شبیه بنوع دوم است واز آن تند تر وتلخ تر

*طبیعت آن از قسم اول گرم تر و خشک تر تا چهارم * افعال و خواص آن محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام والطف وبا اندک قبضی اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن بیخ تازهٔ آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس ونفس الانتصاب ونزله و روغن عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج ودفع رطوبات از سینه ومنقی اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدهٔ کبد وطحال و کرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و دیدان و سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زائل کنندهٔ گوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحهٔ آن الجروح والقروح طلاء آن خورندهٔ گوشت فاسد و رویانندهٔ گوشت صحیح و مجفف و مندمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیهٔ منخرین که آنرا اکثیرا الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول و از آن کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دستهٔ هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن *طبیعت آن گرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم * افعال و خواص آن از آن ماضعیفتر و جلاء و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج بنفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا با نحای بسیار استعمال مینمایند و پخته نیز میخورند خشک نیز مینمایند و پخته میخورند الجروح والقروح نیز مانند آنها است از ابراء جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زرد آلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن گل سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تاکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کنندهٔ آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع است *

لؤلؤ بضم دولام و سکون دو واو که بهمزه خوانده میشود لغت عربی است و بفارسی مروارید و بترکی انجی و انجو و بهندی مکتا و موتی و بزرگ مقدار آنرا بعربی در و آنچه در صدف یکتا باشد در مکنون و در یتیم نامند * ماهیت آن چیزی است معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ گنجشک و نادر تا بقدر بیضهٔ کبوتر نیز و تا بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل باوصاف مذکوره و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزهٔ آن زبون و در دریای جزیرهٔ سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشد آباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیب گنج قریب جهانگیر نگر و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت بر همه غالب مانند نادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ ریزهای قعر دریا بند مینمایند و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفهٔ خود را میکشاید و ماهیان ریزه و کرمها و اشیاء لعابی زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود میسازد و همچنین و هرچند بزرگ تر میشود و ریشهٔ آن قویتر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و گفته اند کمال تکون و نمای آنرا حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و بر نیاورند و در جوف آن بماند باز بتحلیل میرود و در جاها که زمین قعر

آن خاک صرف باشد مروارید خوب در انجا می شود هرچند سنگ لاغر تر باشد بهتر می شود و انچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند ودهن کشاده قطرات باران را در جوف میگیرند ومروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد وبتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن مفرح وملطف ومقوی اعضای باطنی وقوی و ارواح ودر تفریح قویتر از ذهب وغوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس والصدر والغذاء آشامیدن سائیدهٔ آن حابس نفث الدم ونزف الدم ووسواس وجنون وبدبوی دهان وربو وانواع خفقان وخوف وحزن وفزع سوداوی وامراض قلب و ضعف معدهٔ حار وکبد وکرده ومفتح سدد ومفتت حصاة ودافع یرقان وحرقة البول وحابس اسهال دموی ومراری وخون بواسیر وحیض وسعوط بآب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین درمرتبهٔ اول واکتحال آن جهت رمد وسلاق و ظلمت بصر وبیاض وسبل وکمنه وقرحهٔ آن مفید ومحلول آن رافع بیاض چشم ومقوی وحافظ صحت وسنون آن مقوی لثه وپاک کنندهٔ چرک دندان وفرزجهٔ آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلاء غیر محلول آن جالی کلف وبهق ورافع آثار جذام وغیرها ومحلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح والجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری وقروح والتیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن وطلاء نمودن آن دافع سموم مشروبه وملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی دل ودرد دهان نگاهداشتن آن جهت جذام ودر رفع غم وضعف دل موثر مضر مثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است وازچربی وبوی بد وچرک ودود بد رنگ وزبون میگردد وشستن آن درآب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرداند ومالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آنست وخورانیدن درست آن بکبوتر ویا مرغ وبعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن واز شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیهٔ آنست وگفته اند در جوف آن کرم میباشد وکرم دار آن زبون وعلامت آن آنست که نسبت بمروارید های دیگر ملمس آن گرم میباشد وگفته اند در دو طرف روز یعنی صبح وشام رنگ آن متغیر میگردد ودستور احراق وحل وجوارش وحب وخمیره ودهن وسفوف واقراص ومفرح ومعجون آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد وبالجمله طریق حل آن آنست که سائیده درشیشه کنند وبر ان آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد وسر شیشه را بسته درظرفی که دران سرکه باشد معلق بیاویزند وآن ظرف را درسرگین اسپ دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج بآویختن درظرف سرکه نیست همین درسرگین دفن نمودن کافی است

* فصل اللام مع الهاء *

لهولوقوغراقیس * بکسر لام وضم هاوسکون واو وضم لام وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه وراء مهمله والف وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله * ماهیت آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب ودرآب زود نرم میگردد * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن مجفف بی لذع وقابض دماغ ومانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم ونزف الدم واسهال ودرد مثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع است

لهولوقوغراقیس

* فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیة *

لیثانولس

* لیثانولس * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام وسین مهمله * ماهیت آن مالیقی گفته نباتی است واصناف بسیار دارد وآنها را کندر نامند برای آنکه رائحهٔ بیخ آنها شبیه بکندر است واز

اوع کلوخ است وبرک آن مستدیر وشکم آن شبیه بزبانه وبا اندک حدت وتندی را اهل اندلس بربطور زبعضی استر بعضی عصالیج نامند آنرا جهت آنکه عصالیج در حمامی ونازکی در ایام ربیع مینمایند وبا اندک تیزی ولذت است وصنفی بی ساق وبی ثمر وصنفی با ساق وتمر وبیخ آن همه دروشبیه بکندر ونوعی از آن که در ساحل دریا میشود کل آن سفید وثمر آن مانند تمر وازبانه است وجالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی تمر ودو نوع دیگر با تمر ودر رقوت همه شبیه بهم

*طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل وملین وجالی العین عصارهٔ نبات وبیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ وباعث حدت آن اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن نوعی را که بررفس وسما نیون نامند جهت یرقان وبا سرکه جهت مغص وادرار بول وحیض وبند ستور آشامیدن کل آن وآشامیدن آن با فلفل وشراب جهت اوجاع سینه ویرقان الاورام والبثور ضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعده وبواسیر آمده واورام عسرة النضج واورام بلغمیه وشدخ عضل واطراف آن وبا سرکه جالی بهق القروح والجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات وقروح ومجفف ومدمل انواع آنها وبا آرد شیلم وسرکه جهت شدخ عضل واطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام وبا زیت مدر عرق است

* لیف * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفا لغت عربی است * ماهیت آن غشاوه وپرده است بافته شده از خیوط وتارهای خشبی که محیط بسر نخل ومغز آن واطراف طلع وتمر نارجیل ومقل وفوفل وامثال اینها میباشد وبهترین آن لیف نخل ونارجیل است وزبون ترین آن لیف مقل وازمطلق آن مراد لیف نخل است *طبیعت آن در اول کرم ودر دوم خشک *افعال وخواص آن بسیار خشک وجالی اعضاء العین والفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی وجالی بیاض رقیق وغلیظ آن با مداومت بران وسنون آن مستحکم کنندهٔ لثه ودندان وپاک کنندهٔ چرک وسفید کنندهٔ آن وفرش ولباس آن جهت استسقا وتر هل ومعتی واورام وطلای خاکستر آن جهت برص وبهق وجرب وحکه وحزاز وآشامیدن آن جهت تفتیت واخراج حصاة وازمقل جهت تسکین بواسیر نافع است ليف

* لیف البحر * ماهیت آن نبتی است شبیه بسعد وبزرکتر از آن ورنک ظاهر وباطن آن سیاه واغبر وبرک آن شبیه ببرک سریش وخنثی وبیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم دربافته پیچیده مدور شبیه بکوی کوچکی بقدر کردکان تا بقدر نارنجی وبا خشونت که کویا پشمی است مدور کرده شده واز دریای مغرب خیزد وموجه بساحل میاندازد * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن شدید الیبس وجالی اعضاء العین والفم محرق آن بهترین ادویهٔ چشم ردمان است واکتحال مغسول آن جهت ناخنه وبیاض چشم وسنون غیر مغسول آن جالی دندان ومقوی لثه وضماد وذرور آن جهت قروح خبیثه وبدمتر کوبیدهٔ خشک آن ليف البحر

* لیفیه * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربی است * ماهیت آن کیاهی است سرخ رنک خاردار ثمر آن بشکل خیار کوچکی وخاردار ودو نوع میباشد یکی مسهل قوی ودافع حمیات ودوم قتال وغیر قتال آن نائب مناب قثاء الحمار است در افعال ودر غور ونواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم وزیاده از یکدرم آن کشنده است * ليفيه

* لیمو * بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم میم وواو * ماهیت آن معروف وانواع است از ترش وشیرین ومیخوش وبزرک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب وازمطلق آن این نوع مراد ودرخت آن از درخت نارنج کوچکتر وشاخهای آن ليمو

اندک درهم وبرگ آن کوچکتر از برگ نارنج وثمر آن بقدر بیضهٔ مرغ وبسیار بزرگ آن تا بقدر بیضهٔ تازی ومدور اندک طولانی وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ شاداب آنست که پوست آن نازک باشد وبهترین اجزای آن آب رسیدهٔ آن وپوست آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج است واز ان ضعیفتر * طبیعت ان در دوم سرد ودر اول خشک وتر نیز گفته اند * افعال و خواص آن ملطف وجالی وقاطع اخلاط لزجهٔ غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت درد سر حار ودوار حادث از ابخرهٔ اخلاط غلیظه وتسکین خمار واورام حارهٔ حلق وخفقان سوداوی وغلیان خون وصفرا والتهاب معده وقی صفراوی و غثیان وتقلب طعام وبرگشتن آن وجهت جذب مواد حارهٔ جگر ومعده وتقویت معده وجگر حار الحمی جهت تپهای صفراویه و دمویه وعفونت خون وغب خالص وغیر خالص نافع المضار مضر عصب وصاحب سرفه وبارد المزاج واکثار آن در خلای معده مضعف امعا ومورث مغص مصلح آن شکر وعسل وچون لیمو را ببرند وگرم کرده طرف بریدهٔ آنرا بر پیشانی صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام والبثور جهت بثور وشری وحصف وبثها فی جالی بشره وزائل کنندهٔ اوساخ السموم دافع سموم هوام وادویهٔ قتاله ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وآب اترج واز جهت امراض صفراویه بهترین از ان واز شراب آن دوائی نیست وشراب آن در اول سرد ودر رطوبت ویبوست معتدل وعسل آن مائل بخشکی واطکی سادهٔ شکری آنرا در دوم سرد ودر اول تر دانسته ومرکب آن بحسب ترکیب طبیعت ان نیز مختلف وبهترین سادهٔ آن آنست که از آب لیموی تازهٔ بکمال رسیدهٔ بالیدهٔ شاداب با شکر سفید یا قند سفید مکرر یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند وصادق الحموضت واز ساختن آن یکسال زیاده نگذشته ومعتدل القوام ونسوخته باشد واگر شکر سفید صافی را در قدح چینی کنند وبر ان آب لیمو بفشارند آن مقدار که آنرا تر گردانند ویک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش ونیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است * افعال وخواص ان جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس والصدر والغذاء وغیرها از برای قلاع دهان وبستگی زبان وتصفیهٔ آواز وسینه وجهت سرفهٔ گرم وخفقان حار وقمع صفرا ودفع غلیان خون وحمیات صفراویه ومرکبه و دائره به تخصیص وقطع وقلع اخلاط محترقه وسوداویه وغلیظهٔ لزجه وابخرهٔ اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع وجالی اخلاط آن است وقاطع هر خلط ومادهٔ غلیظ ولزج وچون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از ان غسل میدهد بدن را از انچه در ان مانده از بقیهٔ دوای مسهل وکسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت او را واز برای جمیع امراض اطفال نافع ودر رفع مضرت سموم وحمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و بالجمله نفع بسیار دارد ودر قرابادین کبیر بتفصیل واقسام از سفرجلی وترنجبینی وشیرخشتی ومرکب آن وقرص آن ومربا و مخلل آن ذکر یافت وچون جواهر را با آب لیمو بسایند وبخیسانند مدت چهل یوم ودر بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند ودستور حل آن مانند لولو است در آب اترج ومذکور شد وتخم آن در دوم گرم ودر آخر اول خشک ودر تفریح و بادزهریت ودفع سموم مانند حب اترج است ومستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب وخائیدن آن رافع بحدی دندان عارض از ترشی آن وچون لیمو را بتمامه خشک نمایند وبا وزن آن شکر بسایند وبخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد بیعدیل ونمک پروردهٔ آن مقوی معده وباعث خوشبوئی دهان وآروغ وبرگ آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج وطلای سائیدهٔ آن با اندک قرنفل ودارچینی رافع صداع وبی دارچینی نیز ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست وانچه پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج ویا نارنج ولیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر از ان است.

باب بیست وچهارم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها میم است *فصل المیم مع الالف

ماء بفتح میم والف ممدوده بفارسي آب وبهندی پانی وبانکلشي واترنامند* ماهیت آن* معروف وآن جسم رطب سیال ورکني از ارکان عنصری واز عناصر اربعهٔ بسیطه واجزای مولدات ثلثهٔ طبیعیه وصناعیه است وبتنهائی بسبب بساطت صلاحیت وقابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق ومبدرق اغذیهٔ نباتیه وحیوانیه ونفوذ فرمایندهٔ اخلاط است درعروق ضیقهٔ شعریه واعماق بدن ونیز مرطب بدن ومفرح ارواح خصوص روح حیواني ودرتلوهوا است درین امر ومسکن التهاب وحدت وکاسر حدت حرارت معده وکبد حار وغاسل اخلاط غلیظهٔ لزجه وملین ورقیق کنندهٔ آنها است وقابل دفع گردانندهٔ ومعین بردفع آنها ونیز معین برهضم ونضج وجذب ودفع استحاله وتاثیر فعل وانفعال اغذیه وادویه است وبالجمله فعل وکار طبیعت وصناعت چه درادویه واغذیه وچه درزراعت وحرث وغرس وسائر صناعت تمامی بی مداخلت واعانت آن تمام نمي شود ووجود آنها منوط بدان ونص من الماء کل شیء حي اشارهٔ بدان است وچون این امور بالاجمال دانسته شد وجوهر آبها باعتبار خفت وثقل وصفا وکدورت وسرعت نفوذ وانحدار وبطوء آن وتقویت هاضمه وضعف آن مختلف میباشد وانواع میاه منحصر اند درآب باران وآب چشمها وکاریزها وآب چاهها کداخته ازبرف ویخ وبعبارت دیگر میاه منحصر اند درماء جاری وراکد وماء المطر وماء جاری مانند آب نهرها ودرحکم آنها است ماء المطر وماء العیون یعنی آب چشمها که آب ازانها جوشد وبرآید وماء راکد مانند آب غدیرها وکولها وامثال اینها ودرحکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه وقناة یعنی کاریز پس هرآبیکه درلطافت وخفت وصفا وسرعت نفوذ وانحدار وغیرها از صفات مذکوره برهمه مزیت داشته باشد آن بهتر است وآن نیست مکر ماء المطر یعني آب باران پس آن ازهمه بهتراست وبعضي گفته اند دران نیز قوت قبضي است چنانچه شیخ الرئیس درمبحث اسهال گفته واجب است که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه دران قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت وخفت وصفا ونفوذ وسرعت انحدار وعدم توقف درمعده که باعث بلت ورخاوت وسستي آن والیاف آن وتلیین واسهال ونفخ وقراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود ولهذا گویا باقوت قابضه است ولیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید ومضر سینه وآواز است درابدان وکسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل وزکام وسرفه وغیرها است ولهذا چون درخارج نکاهدارند زود دران کرم تکون میبابد وبد بو واصلاح آن جوش نمودن ویاسنکتاب وباآهن تاب کردن آنست وبهترین آن آب باران صیفي وخریفي است وبعضی آب باران شتوی راگفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب وصعود ابخرهٔ کثیره بلکه لطیفه واین بحسب اراضي وبلدان مختلف میباشد ویک حکم برهمه جاری نمیتوان نمود وقریب بآب باران آب مقطر بعنوان عرق درقرع وانبیق ویا بعنوان ترشح ازخم وسبو بودکوزه متخلخل المسام ویاسنک رخوا است که آب منقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند وازفرنك سنکي رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچك که نیم مشك آب دران گنجایش دارد می آورند وآب شوردریا ناصاف راکه دران ریزند ومکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی ازان قطره قطره ترشح مینماید حتی اکر شربت راریزند آب خالص مقطر میشود وشکرد رجوف آن میماند وتاباین حد مبالغه دارند که اکرکسی زهردرآب داخل کند زهر میماند وآب خالص تقطیر یابد وبرجهازات وکشتیهای آن سنك نکاه میدارند که عند الضرورت وتمام آب شیرین آب شور را بتقطر شیرین نموده بیاشامند ویا بطریق عرق وبعد ازان درلطافت وجودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافي شفاف خوش طعم ورائحه است که خاک زمین

آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزهٔ سرخ و یا سنگ لاخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعهٔ آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنهٔ آنها بتحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمهٔ که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنهٔ کوه بزیر ریزد و باوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از ان میاه الانهار الجاریة یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا برسنگی و یا سنگ ریزهٔ سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر گل ربا شد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن درد نباشد که مرتبهٔ دیگر از ان جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رائحهٔ کریه بران غالب باشد زبون و بعد ازینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربة صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هرچند لطیف است ولیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در انها علق و کرمها و طحلب تکون شده و غلیظ و طعم و رائحهٔ آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از انها در رداءت زیاده ماء الاجام و البطایح است یعنی آب نیزارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیهٔ سمیه و یا بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سدد و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا و طحال و یرقان و زلق الامعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب گل رمولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء البیر و القناة یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطیء الانحدار اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی باوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود همیشه از ان آب بسیار میکشیده باشند و قنواتی که سرچشمهٔ آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و آنچه ازینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرائحه و مائل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضائع و بادیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل وغیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از سخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم

ویا صرد کرده است و الطف است ازانچه در تر ورع‌ذ مت دیکر آنست که دو قطعهٔ پنبه ویا کرپاس رخاک طیب راکه بوزن مساوی باشند در دو مقدار ازدو آب که معرفت خفت ولطافت وثقل وکثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند ترنمایند وخوب خشک کنند پس وزن نمایند هرکدام که سنکین ترباشد آن آب ثقیل تر است * **طبیعت آن** مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد وتر ودر تری چیزی بدان نمیرسد ولهذا تسکین عطش والتهاب معده وکبد بنحویکه ازین حاصل میکردد از مایع دیکر نمیشود * **افعال وخواص آن** ومنافع ومضار اکر بر وقت وحد لائق وضرور بیاشامند منافع است که در حد ذکر یافت والا باعث ضعف وسستی اعصاب ومعده واحشا وکبد وفساد رنگ رخسار وبدن ونسیان وبلادت ذهن وسبات وثقل حواس وعروض نزلات وتهیج اطراف وزیر چشم وسوء القنیه واستسقا وامثال اینها است مثلا اکر در هنگام سیری وسیرابی ویا قبل از تحلیل غذا از معده ویا قبل از غذا ویا بین آن ویا بعد از ریاضت وحرکات عنیفه شدیده ویا خواب ویا حمام ویا جماع ویا در بین خواب ویا ناشتا ویا ایستاده ویا کمر بسته ویا بر رو در افتاده وامثال اینها ویا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند واما در بلدان حاره وایام طاعون وفصل کرما وکرم ومحرور المزاجان قوی وصاحبان قلب ومعده وکبد حار وقوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اکر مبالغه در اکثار ومداومت آن نکنند وبحد ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس واما غیر ایشان را البته مضر وباعث اکثر امراض مذکوره است وبعد از میوهای تر وتازه وسبزیها باعث تکون مواد فجهٔ غلیظه ونفخ ورياح وقراقر ومداومت بران باعث حدوث اکله وآشامیدن ماء بارد معتدل المقدار از موافق ترین آبها است، رای اصحا ومنبه اشتها ومستحکم کنندهٔ الیاف معده اما مضر عصب واصحاب اورام احشا است واب بسیار سرد خصوصا آب یخ ویا برف ویا آبیکه در ان یخ ویا برف انداخته باشند وازهمه بدتر آب تکرک است وهرچند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق ومقوی هاضمه وجاذبه وماسکه وقوت اشتها وکبد حار رحاد وتبهای حاره است ولیکن عموما مطفی حرارت غریزی ومضعف عصب ومضر صاحبان سدد وصداع بارد سینه واحشای ضعیفه وباعث تحریک نزلات وصداع واستسقا واسترخا ورعشه وترهل وقولنج وضعف باه وامثال اینها است خصوصا که اکثار در ان کرده شود بیوقت ومداومت بران نمایند وآب بشوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع ومضار ومصلح آن مصطکی وعود وجوارشات مدره وامثال اینها است ماء کل رموافق اصحاب بطن یعنی اسهال ولیکن مسدد ومولد حصاة مصلح آن آشامیدن مدرات است واما آب بسیار کرم محلل رياح ونفخ وجهت مالیخولیا وصداع بارد وبثور وورم حلق وقروح حجاب ورئه ونواح صدر واغتسال معده ورفع تشنکی سوداوی وبلغم شور وتنقیهٔ معده وتحریک دوای مسهل واذابهٔ بلغم رقیق ومواد غلیظه وادرار بول وحیض وتسکین اوجاع وخارش بدن مفید واکثار ومداومت بران مضر معده ومرخی آن ومفسد هضم ومطفی طعام ومؤدی بدق ولاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضهٔ بارده وشستن چشم صاحب رمد واورام وبثور وقروح بدان نافع خصوص در انتها واما آب نیم کرم ملین طبع ومغثی ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل طحال وصعود ابخره بدماغ واکثار آن مفسد معده وجهت ورم حلق ولهاة وسینه وصرع وتنقیهٔ معده وتحریک دوای مسهل واعانت بر اسهال وقئ واذابهٔ بلغم رقیق وتسکین تشنکی سوداوی وبلغمی شور وقلیل آن ناشتا غاسل معده است وآب فاتر یعنی معتدل در سردی وکرمی موافق سینه ومعدهٔ ضعیف واحشا ومسکن خارش بدن است وماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را بایکرطل عسل بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیکر آنست که در

یکصد رطل آب دو رطل سرکهٔ تند انگوری ریزند وطبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در رخم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ ریزند وانچه ازان مترشح گردد در کوزهٔ ضیقة المنافذ کنند وبنوشند نوعی دیگر آنست که بگیرند نشارهٔ چوب گز وآجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما مصلح آبهای ردی فاسد وگل رنا صاف ومروق نمودن آنست ویا مقطر کردن بطریق عرق ویا در رخم وسبو ویا سنگ متخلخل وطریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند ومتصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک ازان نشیب باشد نیز گذارند وفتیلهٔ یا رچهٔ کرپاس نظیفی راتر نموده یک سر آنرا در ظرف آب سرد یکسر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن دران متقطر گردد وطریق تعریق آن ویا آب شور آن ویا آب تلخ ویا آسن یعنی متغیر الطعم والرائحه ویا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند وعرق کشند یکمرتبه ویا دو مرتبه وچون چند دانهٔ بادام را کوبیده در آب گل رشیره کشیده بگذارند صافی میگردد وایضا چون قلیلی آملج خالص صافی ویا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگردانند وهمچنین چون چند دانهٔ نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند وبگذارند صاف میگردد وادخال نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد وطبخ نمودن ویا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان وآب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است ونیز مصلح آن سیر وپیاز وتصفیهٔ آن بشب ویا بطریق مذکوره است ونیز مصلح هر آب ردی ونزد تغیر آب بآبی دیگر سیر وپیاز وسرکه وکاهو همه با هر گل ام که باشد خوردن وادخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی وبعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است ونیز جوش نمودن وآهن داغ کردن وبا ممزوج نمودن ربوب حامضه وسرکه وسکنجبین است ودر اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد ویا تدابیر مذکوره است

ماء البحر

* ماء البحر * بفتح باء موحده وسکون حاء مهمله وراء مهمله یعنی آب دریای شور * طبیعت آن گرم وخشک وزعاق یعنی تلخ وشور رتند * افعال وخواص آن جالی ومحلل وجاذب وملین ومسهل بلغم وصفرا ونا شف رطوبات ومفسد خون ومولد حکه وجرب ونطول گرم کردهٔ آن جهت وجع اعصاب وشقاق عارض از سرما وحکه وجرب وقوبا واغتسال سرا قرع بدان بامداومت باعث شفای آن وجلوس دران جهت لسع هوام وامراض بارده واستسقا الضار ومعده را مضر وموجب حبس طبیعت وسحج وقرحهٔ امعا وحرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ ومرق ماهی واغذیهٔ رطبه دسمه وصمغ عربی وگل ارمنی با روغن بادام والعبهٔ مناسبه رطبی حروسویق جو بود ادده دران حل نمودن وبعد تصفیه آشامیدن واندا ختن خرنوب وحب الآس وزعرور دران *

ماء الجمه

* ماء الجمه * بضم جیم وفتح میم مشدده وها * ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند وچین آورند وگویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است وگفته اند دو مثقال آنرا این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یکروز باصلاح آورد وجهت گسیختن عروق ورض عصب ونیز طلا ومضمضهٔ آن جهت جوشش لثه وطلای آن جهت رفع آثار قروح وحکه وجرب بسرعت مجرب ابن مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ برمیآورند وآن ماء الجمه وهمان خاصیت دارد وباطراف میبرند *

ماء الحماة

* ماء الحماة * بفتح حاء مهمله ومیم والف وتاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی وزاجی وشبی وکبریتی ونوشادری وامثال

آيدها * طبيعت مجموعهٔ آنها مائل بگرمي وخشكي * افعال وخواص آن مثل قوي وقابض ومانع توليد قمل آشاميدن قليل آن حابس قي وماء الشبي جهت نفث الدم وسيلان بواسير وفضول طمثي وغيرها نافع واكثار آنها بغايت مضر وموجب ثوران حمى در ابدان مستعده ودر سائر افعال مانند آب كبريتي مصلح آن آشاميدن ملينات ونيز مانند مصلح ماء البحر است *

ماء الرماد

* ماء الرماد * بفتح راء مهمله وميم والف ودال مهمله * ماهيت آن آبي است كه خاكستر را در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند وصاف نمايند * طبيعت آن گرم وخشک وبااصل آنچه آن خاكستر از آن است راجع وآنچه از يتوعات واشجار حاره است گرم وتر بلكه خشک * افعال وخواص آن جالي ومجفف ومحرق ومعفن وقالع اوساخ ودرين امر بهتر از صابون وآشاميدن بسيار صاف آن بقدر نيم مثقال مخشن بواطن وجالي قصبهٔ ريه ومعده از لزوجات وحابس قي وغثيان واسهال مصلح خشونت آن روغن بادام ونيم اوقيهٔ آن جهت خون منجمد در شكم ودفع صميت لسع رتيلا وتطول آن جهت فالج ودرد عصب واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وطلا وتقطور آن بر زخمها جالي وقاطع واكال گوشت زائد ومجفف آنها است *

ماء الزفتي والقيري

* ماء الزفتي والقيري * بكسر زاي معجمه وسكون فا وكسر تاء مثناة فوقانيه وياء نسبت وكسر قاف وسكون ياء مثناة تحتانيه وكسر را وياء نسبت آبي است كه در معدن زفت ويا قير بهم ميرسد * طبيعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن آشاميدن آن مفتح سدد ومسخن بدن وسرخ كنندهٔ رنگ رخساره ومورث قرحهٔ امعا واعراض حاره مصلح آن اغذيهٔ رطبهٔ دسمه وآشاميدن صمغ عربي وگل ارمني با العبه وروغن بادام ويا با ادويهٔ مناسبه *

ماء الكبريتي

* ماء الكبريتي * يعني آبيكه از معدن ويا زمين كبريتي برآيد * طبيعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مسخن ومجفف وجلوس واغتسال بدان جهت امراض سوداويهٔ رديه مانند جرب وتوبا وبهق وتقشر جلد واوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب وشخوص ورياح بارده وجراحات گزيدهٔ سباع وسعفه وقوبا يعني كچلي ودرد جگر ورحم وزانو وامثال اينها نافع ومضار مضعف باصره ومعده وامعا ومسخن جگر مصلح آن امراق دسمه واشياي باردهٔ رطبه *

ماء المر

* ماء المر * بضم ميم وراء مشدده يعني آب تلخ * طبيعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف اخلاط غليظه مقطع بلاغم ومفتح سدد مضر محرورين ومفسد خون مصلح آن اشياي دسمه وجلاب ممزوج باآب وعسل وشكر وسير مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن وقيل از زهر آب مشتبه است ويا جوشانيدن ويا مقطر نمودن آن است

ماء المعادن

* ماء المعدن يعني آبيكه از معدن فلزات برآيد مانند معدن مس واهن وسرب وقلعي وامثال اينها * طبيعت اينها قريب بطبيعت آن فلزات است * افعال وخواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآيد ويا آنكه مس تفته را در آن خاموش نمايند جهت فساد مزاج وجوشش دهان وورم لهاة ودرد گوش وتقويت اعضاي ضعيفه بمضمضه وتقطور واغتسال بدان نافع مضر بواطن. وآشاميدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است وماء الحديد نيز خواه از معدن آن برآيد ويا آنكه آهن تفته را در آن سرد نمايند جهت طحال واستسقا وتقويت اشتها وتقويت باه واكثر امراض بارده نافع واغتسال بدان نيز جهت امراض مذكوره در ماء الكبريت * ماء الرصاص يعني آبيكه از معدن سرب يا قلعي برآيد ويا آنكه سرب وقلعي گداخته ويا تفته در آن اندازند مولد قولنج واحتباس بول ورداءت آب اسرب زياده از آب قلعي است * ماء الذهب والفضة بدستور جهت تقويت دل ودماغ ومعده وكبد وباه وماليخوليا وخفقان واعانت بر نعوظ نافع وممسک بطن وبالجمله ماء المعادن مورث عسر بول است *

ماء الملح

* ماء الملح * بكسر ميم وسكون لام وحاء مهمله يعني آب شور خواه از معدن آن برآيد ويا نمک در آن اندازند يا از چاهها

چشمهای شور بر آید * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن ومضار آن قریب بماء البحر است ومذکور شد و آن مسهل است اولا وبعد ازمدا ومت قابض است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیر بنیها وچربیها ومخلوط نمودن آرد جو بوداده وبیخ وخاک خالص طیب است *

*ماء التون * بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است وبعربی ماء النون بنون بجای تا نامند * ماهیت آن آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن مضمضهٔ آن جهت قروح متعفنهٔ دهان واحتقان بدان جهت قطع واخراج اخلاط غلیظه ووجع ورک وعرق النسا وقروح امعا وتنقیهٔ جراحات کهنه وتجفیف آنها نافع وبالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آرد آشامیدن دوغ ترش وشیرهٔ تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند وممزوج نمودن هر که با آب رب حامضه وکذا شتن آلو بخارائي در دهان وانار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع وآب گرم مضر ایشان وماء البحر جهت صداع بارد وماء النحاس جهت قروح دهان وگوش مضمضة وقطورا آلات المفاصل ماء البحر وکبریتی اغتسال واستحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه وفالج وخدر وامثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر والنفس والغذاء والنفض آب بسیار سرد مضر سینه وقصبهٔ ریه وسرفه وآب فاتر جهت اورام حلق ولهاة وسینه وماء بورقی بعضي اوقات جهت امراض ریه نافع وبطول آب دریا جهت اورام ثدی وماء الشب جهت نفس الدم وماء الحدیدی جهت تقویت معده وامراض طحال وگرده وقولنج وماء النحاس قریب بدان وجهت گرده وقولنج نافع وآب بسیار سرد مضر اصحاب سدد ورباه وحابس بطن ومسکن حرکات منی وماء البحر ومانند آن از آبهای شور مضر معده ومسهل اولا وبعد ازمداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده وکرفتن بخار آب دریا جهت استسقا وآب بورقي مناسب حال معدهٔ رطبهٔ در بعضي اوقات بسبب نشف رطوبات آن وماء الشب مانع قيء وماء الحماة قابض بطن وماء الکبریتي جهت اورام کبد وطحال واوجاع آنها واحتقان آب دریا جهت مغص وهیضهٔ محتبس واشامیدن آن مسهل وگاه باعث لذع میکرد دو آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست وآب شبي جهت منع اسقاط وادرار حیض وآب کبریتي جهت اوجاع رحم وماء معدني باعث عسر البول وحیض وولادت واکثر آنها باعث اطلاق بطن وبعض آنها مجفف مانند شبي وحابس بطن ومحدث قولنج وماء الکلس محدث منک کرده ومثانه وآب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتي وطیني وراکد بد بو همه محدث حمیات غلیظه وربع انذ السموم آب دریا جلوس دران جهت لسع افعی وسائر هوام قتاله نافع الجروح والقروح ماء القیر جهت قروح مضر وماء البحر جهت حکه وجرب وقوبا وقروح وبد ستور آب کبریتي استحمام بدان وبجهت بهق وبرص نیز مفید الاورام والبثور آب کبریت جهت اورام مفاصل وتحلیل صلابات وتألیل آویخته الزینة آب دریا جهت شقاق عارض ازسرما قبل ازتقرح وقاتل قمل ومحلل خون منجمد تحت جلد وماء الاصول وماء البزور وماء الجبن وماء الخیار وماء الخلاف وماء الشعیر وماء القراطن که عبارت ازماء العسل است وماء القرع وماء الکافور وماء لسان الحمل وماء لسان الثور که عبارت ازعرق آنها باشد وماء الورد وماء الهند با بعضی آنها در مقدمهٔ کتاب وبعضي در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت وبتفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح * بفتح قاف ودال والف وحاء مهملتین * ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند

مشهور بعرق نهار * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن ملطف ومحلل اعضاء الراس والصدر وجهت صداع بارد وکزاز وسائر امراض بارده ونزلات وانعاش نفس وازالهٔ خفقان بارد وتفتیح سدهٔ مصفاة وخیاشیم وچون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض باردهٔ راس وتشنج حاصل درعضل محرک سر وکردن نافع ومداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده ومضر کبد ومعین باه وقاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند

ماركياه

* ماركياه * بفتح میم والف وراء مهمله وکسر کاف فارسی وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وها لغت فارسی است * ماهیت آن نباتی است قریب بیک ذرع وبرک آن شبیه ببرک بید وکل آن زرد ورقیهٔ آن شبیه بسر مار ومنبت آن حریم آذربیجان * افعال وخواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده درشوربا ریخته میخورند وکویند که دیگر از کزیدن مار وهوام متضرر نمیکردند وشرط میدانند که بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان فطیر نخورند واحتراز از دراز منی وجماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بظن حقیر آنست که احبون باشد والله اعلم

ماركيوا

* ماركيوا * بفتح میم والف وراء مهمله وفتح کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو والف لغت فارسی است وتارکیورا نیز نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بدرخت تابقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار وصلب دیرشکن وبرک آن از برک زیتون کوچکتر ونرم تر وکل آن سرخ شبیه بکل شب بوی وثمر آن در میان برکها شبیه بفندق ومائل بسیاهی ودرجوف آن دانهٔ سیاه وبسیار نرم وقسمی از فلفل الماء است وانچه از حبوب مانند کرسنه وغیره را درآن بجوشانند وخشک کنند طعم آن مانند فلفل کردد که تمیز نتوان نمود * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح ورافع بواسیر وضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کنندهٔ بشره ورافع اورام بارده وآثار جلد وطلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف وفرزجهٔ آن مدر حیض وطلای برگ آن با آب سترندهٔ موی وآشامیدن دانهٔ آن با عسل محلل ریاح ومخرج بلغم است

مارماهيج

* مارماهیج * بفتح میم والف وراء مهمله وفتح میم والف وکسر ها وسکون یاء مثناة تحتانیه وجیم معرب مارماهی است واهل مصر آنرا انکلیس نامند * ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی وزیاده برشبری تا بیکذرع وسفید رنک وبر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره وبیخار ریز میباشد وبرروی آب مانند ماهیان دیگر نمیآید * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن خوردن کوشت آنرا مقوی باه میدانند وزائل کنندهٔ ریاح وسردیهای بدن پیران وجهت وجع پشت وقطع سیلان خون نافع وبهترین طرق استعمال آن برای باه بختنی آن با دارچینی ومصطکی واز برای امور دیکر بریان مطجن آن است

مازريون

* مازریون * بفتح میم والف وفتح زای معجمه وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون بیونانی خامالاا نامند * ماهیت آن برک درختی است شبیه درختی بقدر درخت ساق وسه قسم میباشد قسمی را برک سفید وبزرک ونازک واین را شخیص خوانند وقسم دوم را برک زردرنک واز برک زیتون کوچکتر واز برک مورد بزرکتر وضخیم تر واین را بفارسی هفت برک وبشیرازی مشت رو نامند وقسم سوم را برک سیاه وبهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از غائله نیست ودر قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز وتدبیر آن آنست که برک قسم کبیر سفید آنرا بکیرند و درشبانه روز درسرکه بخیسانند ودو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند ونیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی وبلغمی تربد مدبر وافتیمون وپوست هلیلهٔ زرد وکل سرخ ورب السوس وزیرهٔ کرمانی ونمک هندی ودر اسهال ماء اصفر وبلغم ایرسا وتربد وبال النحاس وراوند وعصارهٔ غافث وافسنتین وسنبل الطیب ومصطکی ومرمکی صدفی

وسکبینج و نمک هندی وملبلهٔ زرد وتخم کرفس بستانی وامثال آن اضافه نمایند وشرب آن با آب عنب الثعلب وآب رازیانه وخیارشنبر اولی است وسبب اطلاع بر ما زریون را ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع کرده دید گفت مرا اینکه دیدند که چند روز که حیات دارم انچه خواهم بخورم وبکرسنکی نمیرم اطبا گفتند تو بهرچه میل داری بخور که بعد از آن هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که انچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها میکردند و چیزهای خوردنی وحلاوی میفروشند بخرم وبخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمهٔ او میل بآن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که کمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچکس او را نمیتوانست شناخت چون این خبر با طبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده واز علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطبای که حذاقت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده وقوی بود بائع ملخ را طلبیده ازوی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی وچه طور زمینی بود ودر آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جائی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود وخوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از مازریون بشخصی دهند محتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد وبنابر خطری رغایلهٔ که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند وعند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند وآنچا در طبخ یافته یکی در شکم ملخ ودیگر در آب که ملخ فروش نموده وکسر کیفیت آن شده و باصلاح واعتدال آمده ولهذا از آن این عمل بی خطر وغایله بظهور آمد واین از الهامات جناب باری است تقدس وتعالی مر طبیعت را *طبیعت آن در آخر سوم ودر چهارم نیز گرم وخشک گفته اند* افعال وخواص آن جالی ومنقی ومقشر وبسیار حریف تند اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان وچون برپارچهٔ از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء والنفض مسهل ماء اصفر وحیات وحب القرع وجهت استسقای زقی ولحمی ویرقان وضعف کرده نافع خصوصا برگ تر وتازهٔ آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدارش قیراط آنرا در یکرطل ونیم آب جوش دهند تا بثلث رسد وصاف نموده بیاشامند اسهال حیات وحب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند وکاه صفحیسانند بیست درهم آنرا در دو سیر شراب ودو ماه ضیکذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس میآشامند جهت استسقا وتنقیهٔ نفاس وچون شش درهم آنرا در یکرطل ونیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد یک درهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید وآشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید وبعضی گفته اند مسهل سوداء واخلاط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند وبیاشامند وبعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین وبا عسل مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند وواجب است که بحسب ارادهٔ اسهال ماء اصفر وهریک از اخلاط واخراج اقسام

گرم معده و امعا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبه و مصلحهٔ هریک ضم نموده بیاشامند وضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانگ وزن آن مقل الیهود الجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح وسحج و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب رطب بسبب جوهر اکال محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح الزینة طلای برگ آن جهت بهق و قوبا و نمش بتنهائی و یا با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان حارهٔ یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مغنی و مورث کرب و غم و در دو درهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیرگاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و میبه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و منرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و ثمر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و دوا و حبوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* ماس * بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند * ماهیت آن از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان میباشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی تبلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم رنگ و یکرنگ خالص هریک از ینها کمیاب و تیلیا و داغدار سفید آن معیوب و داغدار بد اغ سرخ آنرا بد یمن میدانند و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعهٔ آنست و همچنین الوان دیگر آن که یکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکهن حوالی گلکنده و جهینه پنه است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا برآورده بر زمین میپاشند و بر ان آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب از کناری بر ان نظر میکنند هر جا که برقی بنظر درآید آنرا نشان کرده رفته بر میدارند و همچنین با زیر و رو کرده بر ان آب پاشیده بدستور در آفتاب بر ان نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در بر ازیل از جزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد و لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صافی دکهنی نیست و الماس را با الماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند و قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس میباشد بعضی از ان قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا مینمایند و انچه مشهور است که از ضرب آنرا میتراشند و حکاکی مینمایند اصلی ندارد و هریک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه انچه شبیه برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و انچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و انچه برنگ آهن است حدیدی و احجار دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در ان اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا مکلس میسازند به نحوی خاص و مکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه * طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند * افعال و خواص آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مدس شکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از ان اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون

کلفتي وگفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیگردد المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن باشیر تازه دوشیدهٔ گاوی و باروغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن

* ماش * بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و هم نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونك نامند * ماهیت آن حبي است از حبوب معروفهٔ ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچك مدور و اندك طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضي زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن دیرتر پخته که از میگردد از سبز خصوص زرد دانهٔ ریزهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر اول سرد و مائل بخشکي و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمي و باعفوصت * افعال و خواص آن لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و در جلا کمتر از باقلا از اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطیء الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که یبس و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است اغذاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و عرفه و حمیات حارهٔ حاده و امراض گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن باروغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود برودت تحریك سوداء نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت جالیهٔ آن زائل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نیاید باروغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المضار ماش مبرود المزاج و پیران و کسانیکه در معدهٔ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در مبرودین ادویهٔ عطرهٔ حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلي و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جلا شده نافع است و الوان اطعمهٔ مصنوعه از آن را مانند براوبری و بری کشمیری و یا پریهتی و دال و منگوچهی و ماش پلاو و کهچری و لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد و اما حبیکه در ملك هند و بنگاله و دکهن میشود آنرا ماش و ارد بضم همزه و سکون را و دال مهملتين و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنگ و شکل ماش و بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد و در ملك هند و بنگاله پخته با سپ و غیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ * طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت

فعليه * افعال وخواص آن بسيار نفاخ وبطی الهضم ومولد منی وممنعظ بسبب نفخيكه دارد وضماد آن جهت اورام كوره درماش انفع وجهت برص كه تازه بتازه مالند در روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفيد دانسته اند ودرملك هند وبنكاله آنرا نيز مانند ماش پخته ميخورند و انواع اطعمه مانند ماش ازان ميسازند ودر قرابادين تمه ذكريافت *

ماسعوردون

* ماسعوردون * بفتح ميم والف وفتح سين مهمله وضم عين مهمله وسكون واو وضم دال مهمله وسكون واو ونون * ماهيت آن گفته اند اسم هندی دوائی است كه درملك هند ميرويد وازانجا می آورند شاخ وبرگ آن شبيه بريحان وبرگ آن از برگ آن عريضتر قريب ببرگ آس ومدور ونازك تر ودربو شبيه بسنبل هندی وگل آن شبيه بياسمين وازان لطيفتر * طبيعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن درجميع افعال قريب بسنبل وجهت خوشبوئی داخل ادهان مينمايند خصوص برگ آنرا *

ماعز

* ماعز * بفتح ميم والف وكسر عين مهمله وزای معجمه لغت عربی است ومعز نيز وبفارسی بز ونر آنرا تيس وبتركی كچی و بهندی مادهٔ آنرا بكری ونر آنرا بكرا نامند * ماهيت آن حيوانی است مشهور از حيوانات ماكولة اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حيوانات ديگر بعد از گوسفندان است والطف وبهترين آن جوان يكساله فربه صحيح المزاج آن است واهلی وصحرائی وجبلی ميباشد * طبيعت آن گرم وتر وگرمی آن از لحم گوسفند يعنی ضان كمتر وجبلی از اهلی كرمتر ولطيفتر وبری از اهلی نيز گرم تر ولطيف تر * افعال وخواص آن موافق محرورين ومرضی ودر فصل وبلدان حاره صالح الكيموس مولد خون لطيف سبك مضر سودا وی مزاج مصلح آن بادام وناردجيل وخرما وخوردن ميوهای تر وتازه وترشيها وكشك با آن بغايت مضر وگوشت بزغاله مافوق شش ماه با رطوبت غالبه وبهترين لحوم مسكن غليان خون وملطف وموافق مرضی وناقهين وكدا شتن گوشت بز گرما گرم برعضو ضربه وصدمه رسيده وكوفته شده وبند ستور پيچيدن عضو وريوست گرما گرم آن مسكن وجع ودرد وباعث عدم تورم آن وبستن پوست سر بزغاله درحين گرمی بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن وضماد مغز سر آن مرطب قوی وملين دماغ واعضای صلبه العين اكتحال زهرهٔ آن رافع غشاوه وجگر بز سياه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با آن مخلوط كرده دار فلفل وزنجبيل بران پاشيده كباب نمايند وچون آب مترشح ازان را گرفته در چشم كشند جهت شب كوری مجرب ومتون سرگين نيم سوخته آن با نمك سنگ جهت رفع زردی دندان وعفونت لثه اعضاء الصل والغذاء والنفض چون خصيهٔ آنرا شگافته زرا وند مدحرج ونطرون وزيره بران پاشيده خشك كنند يك مثقال آن با آب گرم جهت بهر و ريو ودرد جگر ومثانه ومداومت آن جهت تقويت باه عجيب الاثر وچون با بوره وصعتر خشك كنند يك مثقال آن با سركهٔ عنصل جهت سپرز وچون بز نر چهار ساله يكرنگ سرخ را دراول فصل هنگام رنگينی انگور ذبح نمايند وخون اول وآخر آنرا بريزند وخون وسط را در ظرفی بگيرند وبعد از بسته شدن ريزه ريزه كنند وبر روی كاه وياغربال در سايه خشك نمايند وآنرا يد الله نامند جهت آنكه در تفتيت سنگ گرده ومثانه قوی الاثر است وبيعديل وآشاميدن حريرهٔ پيه آن با آرد برنج وجاورس جهت سحج واسهالی كه از اغذيهٔ حارهٔ حاده بهم رسيده باشد وجهت منع افراط عمل مسهل واحتقان بدان با آرد جو جهت قرحهٔ امعا وآشاميدن سرگين آن جهت يرقان وبا ماء العسل جهت گشودن حيض وقتل واخراج جنين وفرزجهٔ خشك آن با كندر جهت رفع ادرار حيض وآشاميدن سم سوختهٔ آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تادو درهم وطلای سرگين آن با بول آن جهت استسقا وورم طحال وطلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع تونج بلغمی ورياح غليظه وماء اصفر الاوجاع والاورام والبثور وضماد پيه آن مسكن درد ها وطلای سرگين آن محلل اورام كهنه وسرگين سوختهٔ آن الطف وجلای

وطلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوختهٔ آن با سرکه جهت داء الثعلب وثآلیل منکوسه و با عسل جهت جرب وقوبا و ورام صلبه وسعفه و با بزرالبنج جهت کوچک نمودن پستان وانثیان وضماد سرگین پختهٔ آن در شراب وحلبه جهت تحلیل اورام وچون کرده آنرا شرحه نموده وکبریت بران پاشیده کباب نمایند وآب مترشح ازان را نیز بر بهق بمالند زائل کرداند القروح والجروح پیه آن رویانندهٔ گوشت بر زخمها وطلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه وشهد به السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح وآشامیدن سرگین سوختهٔ آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک بیخته با شراب ویا سرکه جهت جذب سم هوام و زهرهٔ بزکوهی با دزهر سموم هوام الاتد المفاصل ضماد پیه آن با سرگین آن وزعفران جهت نقرس وداغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات ومشهور است بداغ عربی وطریق آن آنست که سرگین را افروخته در ریشمی پیچیده در موضع عمیقیکه در تحت بندها ومحاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در وورک گردد وطلای محرق وغیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد وبا سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزانندهٔ هوام وحشرات است الخواص چون شاخ وسم آنرا با ترمس وعسل وبیدانجیر تقطیر کنند معادن وجمیع اشیای صلبه را نرم سازد وچون آنرا حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد *

*مالک الحزین * بفتح میم والف وکسر لام وضم کاف والف ولام وفتح حاء مهمله وکسر زای معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه ونون وآنرا مالکی نیز نامند وبفارسی بوتیمار وبهندی بگله * ماهیت آن از طیور آبی است سفید وجثهٔ آن بقدر جثهٔ کبوتری وگردن وپاها ومنقار آن دراز وزرد واکثر کنار آبها مجاور وسبزیرا فکنده میباشد * طبیعت آن در دوم گرم وخشک * افعال وخواص آن گوشت آن غلیظ ومولد ریاح ومقوی گرده ومحرک باه مصلح آن ادویهٔ حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر وضماد خون آن در حمام مانع نزلات است *

*مال کنکنی * بفتح میم والف ولام وفتح کاف وسکون نون وکاف فارسی وکسر نون ویالغت هندی است * ماهیت آن تخم نباتی است هندی ونبات آنرا یکساق زیاده وساق و تا بقد ریکقامت وشبیه بنبات دخن وساق آن ازان قویتر وبرگ آن بزرگتر ودر طول وعرض زیاده وخوشهٔ آن نیز بزرگتر ازان ودانهٔ آن بقدر دخن واندک طولانی وسه پهلو وبعضی اندک پهن وسرخ تیره رنگ ومغز آن سفید ودر غلافی اندک خشن وچند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر ودران خوشه وطعم آن باحدت * طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبت فضلیه وبعضی در اول تر دانسته اند * افعال وخواص آن اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ وقوت حافظه وذهن واوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وورک ورکبه وامراض بارده رطبهٔ دماغیه وعصبانیه ولیثرغس سعوطا وتدهین بدهن آن جهت فالج ولقوه ورعشه وتشنج رطوبی وامتلائی وامراض مذکوره وبدستور تکمید بدان اعضاء الصدر والنفس آشامیدن آن جهت تقویت معده وسرفه وضیق النفس وتقویت معده وهاضمه واشتهای طعام وکبد وباه ورفع ضعف آنها نافع وبدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه ویا کمتر ازان با برگ تانبول وروز دوم اندک ازان زیاده وروز سوم نیز ازان اندکی زیاده وهمچنین تا بحدیکه موافقت نماید وضرر نرساند جهت تقویت باه وزیادتی اشتها بسیار مفید واهل هند بانحای شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه ازبکدانه شروع

مالک الحزین

مال کنکنی

مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج کم مینمایند تا بانتمام رسد از برای اکثر امراض قویهٔ باردهٔ رطبهٔ مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه میافزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یازده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا یکدانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حارهٔ حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته اند که دهن برغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یکروز جهت جذام و نیز دانهای درست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را بحدی میرسانند که بشرح نمیاید و نیز در شیر گاو می جوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و روزی مقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار شیر بجوشانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانهٔ آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر یا شغال چند روز بجوشانند و هر روز متواتر بزن فاحشهٔ زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر او ادر نگردد اما مضر محرور المزاج و فصول و بلدان حاره و جوانان و چون حار و حاد است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل و نیز دهن آن را و او دهان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ مینمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچهٔ صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا هر مقدار که میخواهند کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش می پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند و مرتبهٔ دیگر نیز بدستور بعمل میاورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست *

مالیا

* مالیا * بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف * ماهیت آن بعضی مران دانسته اند و یونس گفته درختی است که در بلاد شام میشود * افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص و خوردن نشارهٔ چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بیخ آنرا سائیده بمارگزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی بقی مینماید *

مالیقراطن

* مالیقراطن * بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهملهٔ مثاله و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن بمعنی ماء است * ماهیت آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاهدارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویهٔ مناسبهٔ حاره و یا

بارده بسبب عرض وغرض اضافه نمایند ونسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد * طبیعت سادة ان کرم وتر
* افعال وخواص ان جالي وملین وقاطع اخلاط لزجه ومفتح ومنضج بلغم غلیظ ومقوی اعضای بارده ومعدۀ سرد واحشا و
اشتها ودافع امراض باردۀ عصبانیه ودماغیه واوجاع مفاصل وقی وقراقر شکم واذیت ادویۀ قتاله وضعفی که ازجماع بهم
رسیده باشد ومدر بول وحیض مضر محرور المزاج وصفراوی وا ورام حارۀ احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا
سي مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل
گردد والاضعیف الطبخ نفخ مینماید *

ماميثا

* ماميثا * بفتح میم والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف لغت نبطي است وآنرا ممینا نیز نامند
* ماهیت آن نباتي است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن وبرگ آن مائل بسفیدی وبا زواید شبیه باره
وموزغب وبا رطوبت چسپنده وگل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن وثقیل الرائحه وپر آب وثمر آن مانند خشخاش مقرن
وبی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که دراندرون میباشد وتخم ماميثا بقدر گنجد سیاه وشاخهای خشخاش ساحلی در
زمستان میریزد ودربهار عود میکند بخلاف ماميثا که اثری ازان درظاهر نمیماند ودر سرطان ثمر ماميثا میرسد وآن را کوبیده
اقراص میسازند بهیأت بلوطی وآنرا عصارۀ ماميثا وشیاف ماميثا نیز نامند وقوت آن تا هفت سال باقي میماند وبهترین آن
زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه باتلخی است که چون درآب حل کنند زود حل گردد وعصارۀ مجفف آن بهتر از جرم آن وگفته
اند آن دونوع میباشد نوعی راکه گل سرخ است ازغاموني نامند وآن غیرمستعمل ونوعیکه گل آن زرد است مستعمل وگفته
شد * طبیعت آن دردوم سرد وخشک ودراول نیزگفته اند * افعال وخواص آن قابض ورادع ومحلل ومقوی اعضا
اعضاء الراس والعصب والصدر والمعده طلای آن جهت دردسر ومفاصل حاره ومنع انصباب مواد بچشم وابتدای رمد
وحرارت اجفان وسلاق ووردینج وورم حار آن ودلوک آن جهت قلاع دهان واکتحال آن جهت دمعه واسترخای پلک چشم
وضعف باصره وآشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان واسهال صفراوی باادویۀ مناسبۀ معینه ومسمن بدن است
الاورام والبثور وحرق النار طلای عصارۀ آن جهت اورام حاره وباد سرخ وسوختگی آتش وحکیکه بسبب حرکت در زیر
بغل وران بهم رسیده باشد وطلای تخم آن جهت حمره ونقرس بیعدیل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر
سپرز مصلح آن بادام شیرین است *

ماميران

* ماميران * بفتح میم والف وکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله والف ونون * ماهیت آن قسمي از زرد
چوبه است ساق وشاخهای نبات آن از زمین مرتفع وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر ومائل باستداره وسفید مائل بزردی
وبالزوجت وبیخ آن پرشعبه ازیکجا روئیده وکوچکتر اززرد چوبه وباریک تر ازان وگرهدار وغیر مستقیم ودرگرههای آن
ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها وازهند وچین وخراسان آورند وهندی آن زرد ومائل بسیاهی
وچینی آن زرد زبون تر ازهندی وخراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی وتخم آن شبیه بکنجد وبهترین آن زرد باریک صلب
گرهدار تازۀ چینی آنست وقوت آن تا بیست سال باقي میماند * طبیعت آن درآخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص ان
جالي ومحلل ومفتح ومفرح جلد ومشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن باعسل جهت تنقیۀ دماغ واکتحال آن جهت جلای
بیاض وناخنه وظلمت بصر وروشنائی آنرا بیفزاید ومضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن بیخ آن

باشراب جهت یرقان سدی وتحلیل ریاح غلیظه وزحیر ومغص وادرار بول وطلای آن جهت انقلاب رحم وورم بواسیر بی نظیر وبعضی مضر کرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه ونصف آن مر الزینة طلای آن باعسل وباسرکه جهت برص ناخن وکلف وبرش وجرب ورفع آثار جلد نافع است

ماهودانه

* ماهودانه * بفتح میم والف وضم ها وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون وها اسم فارسی است بمعنی قائم بالذات یعنی دراسهال بتنهائی بی معاونت دوائی دیگر کافی است * ماهیت آن نباتی است شیردار وآنرا اهل مشرق حب الملوک نامند وغیر حب السلاطین مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی وبسطبری انگشتی وبرگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام وبرگهای شعبهای آن ریزه مائل بتدویر شبیه ببرگ زراوند طویل وگل آن زرد وثمر آن درغلافی مخروط شبیه بثنیا رکبیر ودر جوف آن سه دانه متفرق ازهم وهریک درغلافی دیگر ودانه آن ازدانه کرسنه بزرگتر وپوست آن اغبر ومائل بسرخی ومغز آن سفید وشیرین وچرب وبیخ آن باریک وقوت آن تا ده سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند وعراق است وگویند دانه آن شبیه بماش است وبزرگتر از ان ودرغلافی شبیه بلوبیا * طبیعت شیر آن درسوم گرم وخشک وبرگ ودانه آن در آخر دوم * افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل ومحلل قولنج ومدر بول وجهت درد مفاصل ونقرس وعرق النسا وبلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل وآشامیدن گویند ۵ حب بسته آن با آب سرد دراسهال قویتر ومخرج بلغم غلیظ ومحرق بلغم خام ومرار سوداوی وکیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد واز برگ آن تا ده درهم وزیاده بران غیر مجوز وآشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر رئه ومعده ومصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کثیرا وگفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل وبعضی برگ آنرا بتنهائی ویا با ادویه مناسبه پخته میخورند اسهال می نماید وبجهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس واستسقا وقولنج نافع وبامرق خروس سال خورده پرپخته جهت قولنج وادرار بول ولبن آن نیز مسهل است وبدل آن نیم وزن آن دند وبوزن آن حب الخروع ویک وزن ونیم آن حب النیل است

ماهیزهرج

* ماهیزهرج * بفتح میم والف وکسر ها ویاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله وجیم معرب ازماهی زهره فارسی است بمعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی است * ماهیت آن نوعی از فلوس است که بترکی سقوبروغ نامند ونزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی وبرگ آن مفروش برروی زمین وگل آن زرد ودر آخر ساق آن ازجوانب آن رسته بهیئت سرو وپوست ساق آن مائل بزردی وباندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر ومستعمل همین است نه سائر اجزای آن وقوت آن تا سه سال باقی میماند وبهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن با اندک حدت وتندی آنست * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل قوی اقسام بلغم واخلاط غلیظه ومحلل ریاح وجهت اوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق ومفاصل وازبرای مبرودین ومرطوبین بلغمی مزاج وقوی کثیرا لنفع مضر امعا مصلح آن کثیرا ونشاسته وانیسون ویا روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت ازجرم آن با شکر تا یک مثقال ودر مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا وتحلیل اورام بلغمی وریحی. وچون آنرا گوبیده در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته برروی آب آیند وبمیرند وگویند ماهیان

مثنان بفتح میم وسکون ثاء مثلثه وفتح نون والف ونون لغت عربی است* ماهیت آن نباتی است که کرم دانه ثمر آنست وآن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه وخشن وبقدر دو ذرع وبرگ آن شبیه ببرگ مازریون وازان نازکتر وبارطوبت چسپنده وگل آن سفید وازمابین گل ثمر آن میرویده شبیه بتخم مورد ومائل باستداره وسبز وبعد از رسیدن سرخ میگردد وپوست آن صلب وسیاه ومغز آن سفید وآنرا جرم دانه وکرمدانه نیز نامند وبرگ وتخم آن مستعمل* طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم وخشک* افعال وخواص آن آشامیدن یکدرم آن با حریره ها ویا بلع نمودن دانهٔ آنرا درست مسهل قوی بلغم ومانع صعود ابخره بدماغ ومخرج اقسام کرم معده وامعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزینة طلای کوبیدهٔ آن با عسل ادرار عرق بسیار وضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب وقوبا وبرص بغایت نافع وزنان حب آنرا در فرزجات مسخنه وناشفهٔ رطوبات وخوشبو کنندهٔ ارحام ومعینه برحمل ومشوقه وملذذهٔ جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند وبرگ آن در افعال مانند تخم آن وباید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند وخشک کرده نگاهدارند و عند الحاجات بکوبند وشظایاء آنرا ازان جدا کنند وآشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه وجهت استسقا نافع وبدستور در سرکه خیسانیدهٔ آن جهت رفع غایله که دارد وبا طبیخ باقلا ویا عدس مسهل برفق ومحمول آن مخرج جنین وقاتل آن وضماد مطبوخ آن بازفت جهت قوبا وجرب وبرص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم وباید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون وبا صمغ عربی وکتیرا استعمال نمایند وازتخم آن یک درم که بدستور در سرکه بخیسانند وبا روغن بادام وصمغ عربی وکتیرا استعمال نمایند وتا ده درم آن کشنده ومورث جراحت حلق اگر بدان رسد وسحج وخارش عظیم در بدن وورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است ودر فرفیون مذکور شد وقسم دوم آن در مصر کثیر الوجود منبت آن قریب دریاها وآبهای روان زارها ونبات آن بقدر دو شبر وچتری وبرگ آن مانند برگ ابهل واثل ودر پهلوی هم وگل آن زرد وباریک وازمیان برگها روئیده وتخم آن بقدر انجره وسفید رنگ وبیخ آن خشبی وبی فائده وگفته اند که کرمدانه اینقسم است نه قسم اول ومستعمل تخم وبرگ آن* طبیعت آن در سوم گرم وخشک* افعال وخواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیدهٔ آن در سرکه یکشبانه روز ویا با روغن بادام آشامیدن مسهل ماء اصفر وبلغم خام واقسام کرم معده واستسقا را نافع وچون پنج درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام دران ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام وماء اصفر واستسقا واخراج اقسام کرم امعای صغار مفید للجروح والقروح استعمال فتیلهٔ آن در رخنا زیر وجراحات خورندهٔ گوشت فاسد ومنقی اوساخ وچاق کنندهٔ آنها وبدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه ویا بتنهائی*

مثلث بضم میم وفتح ثاء مثلثه ولام مشدده وثاء مثلثه در آخر* ماهیت آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود ویک ثلث بماند وازقول شیخ الرئیس در کلیات قانون وکلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو وآب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود وآنچه در صدر ذکر یافته وکثری گفته اند اشتباه است منشای آن وحدول مثلث فقهی است نه طبی ومثلث طبی این است که ذکر یافت ومثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود یک ثلث بماند وبالجمله در طبیعت ومنافع قریب بخمر است ومولد خون

صالح متين ومقوى هاضمه وموافق ذات الجنب وذات الصدر وآبله وحصبه ومقوى باه مبرودين وزياده كنندهٔ مني وآثار آن مضر محرورين ومصلح آن بسيار مرج آن با آب است *

* فصل الميم مع الجيم *

* مجنخ * بضم ميم وسكون جيم وفتح نون وحاء مهمله لغت عربي است بفارسي گل خوش نظر نامند * ماهيت آن نوعي از رياحين است * طبيعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض ورافع اسهال وسيلان خون وجهت زخمهاى تازه وعصارهٔ آن جهت كرم گوشت وقرحه وضماد آن نافع است *

* مچوقان * بفتح ميم وضم جيم عجمي وسكون واو وفتح قاف والف ونون * ماهيت آن از ادويهٔ جديده است كه از ارض جديد از بلديكه مچوقان نامند نصارى مي آورند وآن بيخ نباتي است سفيد رنگ شبيه به ناشرا نبات آن كثير الاصول شاخهاى آن مفروش بر زمين وبرگ آن مدور ودر ان رگهاى بسيار وثمر آن شبيه بكشنيز ودر خوشهٔ مانند خوشه عنب الثعلب ودر وسط تابستان در تموز ميرسد وبيخ آن سطبر وسفيد مانند بيخ ناشرا وبعضى آنرا بيخ ناشرا دانسته اند ونيست چنين جهت آنكه بيخ ناشرا با حرافت وحدت بسيار است بخلاف اين بيخ * طبيعت آن در دوم گرم وخشك با قوت مسهله وقابضه مانند راوند و ازين جهت بغلط بعضى نوعي از راوند دانسته اند ونيست چنين جهت آنكه درين دوا نيست كيفيتي كه مستكره طبيعت باشد ورائحهٔ ثقيل وطعم كريهى چنانچه در راوند است * افعال وخواص آن جهت نوازل ووجع مفاصل وكزاز وقولنج وسلعهٔ رطبه نافع جهت آنكه مسهل ومخرج بلغم ومائيت فاسده از بدن ومخرج خلاصهٔ آن وبسا است كه استعمال يك قيراط آن باشربتي ويا معجوني موافق پنج شش مجلس بي تعب اطلاق مينمايد وبالجمله از مسهلات ملوكيه است كه معالجه كرده ميشود بآن چوب چيني وعشبه وشجرة النبي وصاسفراس وقوت تنباكو عصارهٔ ريوند نامند وامثال اينها جهت آتشك وحكه وجرب ووجع مفاصل وظهر وغيرها ودر حميات مزمنهٔ مستمره عظيم النفع است جهت آنكه مفتح سدها است بقوت تمام وكيفيت استعمال آن بانحاء بسيار است از مرباى آن مانند مرباى اصول ديگر ومعجون بيشتر سفوف آن باشكر يا اشربهٔ مناسبهٔ مرض با عرق رازيانه يا انيسون يا دارچيني ويا مطبوخ هريك آنها وبهترين معاجين معجون ورد مسهل است جهت آنكه مناسب وموافق آنست در غايت موافقت وهمچنين آب مطبوخ آن مانند چوب چيني كه قوت آن در آب باز داده شود كه يكشبانه روز در آب اول خيسانيده باشند باشكر تنها ويا با مقويات دوا واعضاى رئيسه چنانچه در باب استعمال مسهلهٔ لطيفه رشديده است نيز وبعد استعمال آن اگر بمقدار نيم ساعت خواب نمايند باعث تقويت عمل آن ميگردد بخلاف مسهلهٔ لطيفهٔ ديگر كه خواب باعث ضعف ويا بطلان عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غير بالغين نيم درم ودر اقويا وبالغين از يك درم بحسب قوت وضعف مزاج بدانكه درين دوا قوت انضاج است ولهذا جائز است استعمال آن بدون منضج واز خاصيت آن منع قى وغثيان است بخلاف سائر ادويهٔ مسهله و مفتح سدها است از مجارى ضيقه وعروق شعريه وسواقى وغيرها خواه در كبد باشد وخواه در سائر اعضا وجهت امراض رحم واختناق آن وغيرها از امراض مختلفهٔ مختصهٔ بآن نافع ورب آن نيز مانند رب مليله بعمل مى آورند ومقدار يك قيراط آن باخوشابات ويا اشربهٔ مناسبه چند مجلس كافي اجابت مينمايد كه نقاهت حاصل ميگردد بي تعب الحاصل اين دوا از ادويهٔ ملوكيه است واطفال وزنان حامله ومرضعات را سود مند وبيغائله است چنانكه گفته اند وباقي منوط بتجربه است *

* محلب * درحب المحلب مذكور شد *

* فصل الميم مع الخاء المعجمة *

* مخ * بضم ميم وخاء مشدده بفارسي مغز استخوان را نامند وشامل مغز سر نيز است * ماهيت آن معروف است كه جسم نرم

چربی است که درجوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ ومغزساق پا وساعد وعضد ویا متفرق در اجزای استخوان قص واطراف استخوانهای نرم باشد * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن ملین ومرخی اعصا وکثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده ومورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک وصعتر ودارچینی وزیره در مبرودین وترشیها در محرورین آلات المفاصل والاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل واعصاب ورباطات واوتار وعضلات وشقاق واطراف وبهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد ومغزساق گاو نرو بز نر قویتر وگرم آند وقوت تحلیل آنها کمتر وتجفیف آنها زیاده وچرب ولذیذ اند خصوص از حیوانیکه رنگ آن سیاه و پر مغز باوصاف مذکوره باشد ووجه بهتری مغزساق برای زیادتی دهنیت وقلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن وچون مغزساق گاو ویا آهو را مکرر برساق وبندهای پای اطفال بمالند زود براه افتد وچون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند ودر ظرفها وا ماکن بلند گرم خشک یا برگ خار خسک بگذارند وازجاهای نم دور دارند *

مخلصه

* مخلصه * بضم میم وفتح خا ولام مشدده وصاد مهمله وهاء آنرا مخلصه ازان جهت نامند که ازخوردن آن خلاص وامان می یابند ازسم افعی ونکایت آن وموت وبتکرار به تجربه رسانیده اند درسموم هوام دیگر نیز * ماهیت آن نباتی است مختلف الانواع وبحسب اماکن مختلف الشکل می باشد وتا هفت قسم دیده شده وهمه باتلخی وگل همه منحنی منکوس وشبیه به حجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس وازان نرم تر وازاول تا آخر شکافته وهرچند شاخهای آن بلند ترگردد برگ آن ریزه تر شود تا بحد برگ کتان وگل کبود و منکوس واین قسم دراواسط ربیع می روید ودر اواسط گرما گل می کند وقسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن ما بین کبودی وسرخي است وقسم سوم را برگ شبیه بسرمده وریزه وگل آن سفید با زردی واندک سیاهی واین قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند وقسم چهارم ساق دارد ودر ربیع میروید وساق آن باریک ومستدیر بقدر شبر تا سه شبر وشاخ وبرگ ندارد وگل آن بشکل عقرب وکبود نیم رنگ وقسم پنجم را ساق مربع وبرگ مدور ومشقق وشبیه ببرگ بادرنجبویه وبی بو وطعم آن تلخ واین قسم در طرابلس ونواح آن بسیار است ومنبت آن کوهستان وزمینهای صلب وقسم ششم را شاخهای صلب واغبر وبد شکل وغیر مستقیم بلکه معوج وکم برگ وبرگهای آن باریک دراز شبیه ببرگ بابونه وبرسر شاخها قبها شبیه بقبهٔ بابونه اما برگهای ریزه ندارد وبا زغبی بنفش واین قسم در بلاد شام کثیر الوجود ومعروف برباد وحران است وبهترین همه قسم اول وانچه دراراضي صلبهٔ بی آب وسنگلاخ روید وقوت آن تا بیست سال باقی می ماند وصاحب اختیارات بدیعي نوشته که آنرا صاحب جم وابواح گویند وسه نوع است یکنوع آنرا بشیرازی کاربک نامند وبفارسی بلبل شامی ویکنوع را کشنیز کوهی ویک نوع را تریاق کوهی وتخم هرسه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کاربک خشن وتخم آن بسیار تلخ وگل آن ازرق ودر کوه وسنگستانها روید ونبات کشنیز کوهی املس وبزرگتر درقد وتخم آن نیز بزرگتر وتلخ منبت آن مرغزارها ودامنهای کوه وگل آن مائل بسرخي ونوع تریاق کوهی در رمل روید ونبات آن کوچکتر وگل آن مائل بسفیدی وزردی وسیاهی وبهترین همه آنست که در شبانکاره روید واز کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن ازهمه زیاده است * طبیعت آن دراول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب وتحلیل اخلاط لزجه وتقویت معده وکبد وطحال واعصاب ودفع اوجاع مفاصل وظهر وورک وامثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دودرم آن جهت دفع سموم مشروبه ومنهوشه مانند مار شاخدار

وعقرب ورتیلا وغیرها خواه قبل از آن ویا بعد از آن مانع تاثیر ودافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت وچون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یك مثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورند آن ضرر نرساند وعرق مخلصه ملطف ومحلل ومقوی اعضای رئیسه وموافق مبرودین ودافع قولنج وبعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند *

مخیض * مخیض * بفتح میم وکسر خا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضاد معجمه لغت عربی است بفارسی دوغ وبترکی ایران وبهندی چهاچه نامند * ماهیت آن ماستی است که با اندك آب در خیك ویا غیر آن حرکت داده وبرهم زده دهنیت آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیرگاو است که دهنیت آنرا بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند * طبیعت آن در دوم سرد ودر اول تر ورطوبت بران غالب بر یبوست * افعال وخواص آن مسکن غلیان خون ومحرك باه محرورین ومشهی ومسمن ومطفی حدت تب دق وسمومات حاره وحرارت والتهابات معده وجگر گرم ومسکن تشنگی ویا خبث الحدید واطریفل جهت تقویت معده وسنگ تاب ویا آهن تاب آن یعنی داغ کرده بسنگ ریزه ویا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی وصفراوی خصوصا با طراثیث وقوابض ومطبوخ آن با برنج وآرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار وبجهت تسمین بدن موثر ودر حمی دق با نان خشك از ربع رطل تا نیم رطل ومقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نه نموده اند دستور آشامیدن در حمی دقی وامراض حارۀ حاده چنان است که بگیرند دوغ تازه گاو را ونیك بهم آلایند که تمامی کرۀ آن جدا گردد مطلق دهنیت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو واندك ترش مزه گردد پس نیکو برهم زنند تا مائیتیکه در آن آمده است با آن ممزوج گردد پس بگیرند نان تنك میدۀ خالص مقدار ده درم وریزه کرده در سی درم از آن دوغ بیامیزند وبگذارند تا نیکو امتزاج یابد وتناول نمایند واگر زیاده از این مقدار خواهند واحتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند وروز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند واز نان یک درم کم نمایند وهمچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند واز نان یك درم بکاهند تا دوغ خالص بماند وعادت بدان حاصل گردد وچون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد وبعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ ویک درم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد واگر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند وبدستور بکاهند وکسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم وآنکه با حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه رقت اقتضا کند از گرمی هوا ورقت وحدت ماده مانند غب خالص وامثال اینها وجائی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند وهنگامیکه طبیعت ملین باشد وتلیین آن موجب ضعف گردد دوغ را آهن تاب ویا سنك تاب نمایند ویا طباشیر سفید ویا طراثیث ویا حبوب واقراص مناسبه استعمال نمایند وصاحب خلاصة التجارب نوشته گاهی فاد زهر حیوانی با دوغ نفع میبخشد ونفعی بسیار در آن امراض وچون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند وخشك کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی وخواهش آب تا چند روز میکند واز اسرار مرتاضین است * المضار دوغ در تپهای عفنۀ خلطی مضر جهت آنکه متعفن ومزید علت میگردد اصلاح آن قی نمودن وآشامیدن سکنجبین سفرجلی است وچون در معدۀ بارد ترش گردد مورث دوار وغشی شود اصلاح آن نیز قی کردن ویا فلافلی وجوارشات حاره خوردن است *

* فصل المیم مع الدال المهملة *

مداد * مداد * بکسر میم وفتح دال والف ودال مهمله لغت عربی است وآن را حبر بکسر حاء مهمله وسکون باء موحده وراء مهمله

نیز وبفارسی مرکب نامند * ماهیت آن معروف را قسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دودهٔ روغن کتان وصمغ عربی با غری الجلود وزاج زرد وآب مازو است وبهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است * طبیعت آن در دوم گرم وخشک بخلاف مداد هندی که سرد وخشک است واز اجزای درخت فوفل میسازند وگفته اند که از مازو تنها میسازند * افعال وخواص آن قابض ومجفف ورادع خصوص مداد هندی اعضاء الراس والعصب وغیرها سعوط وضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف وطلای آن رافع شقیقه وسستی اعضا وبرکف پا جاذب حرارت حمیات وبر اورام حاره محلل آنها وغیر هندی جهت منع ریختن موی والتیام زخمها وبا سرکه ویا باآب ویا خالص آن جهت سوختگی آتش وبدستور بارقیروطی اما باید که بعد از تطلیه نشویند ورفع ننمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد وانچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است ودیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد باآب سرد رافع سم عقرب است

* فصل المیم مع الراء المهملة

* مر * بضم میم وتشدید را وبفتح میم نیز آمده لغت عربی اسم وبرومی امروعولطارس وبسریانی مرادکیا وبیونانی ممولا وبهندی بول بضم باء موحده وسکون واو ولام نامند * ماهیت آن صمغ ویالسن درختی است که در بلاد مغرب وروم وجزیرهٔ سقوطره میشود وبسیار بلند ورعنا ونرم وکرهدار وکرههای آن مانند بندهای نی وجوف آن مصمت یعنی میان آن پرمیباشد وازان نیزه میسازند مشهور بنیزهٔ نی است وجمیع اجزای آن تلخ ونزد بعضی مران ومایا یکی است واین قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند ونزد بعضی مران قرانیا است واین اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه ببرگ توت است وبرگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج وازان کوچکتر درخت آن بسیار بلند نمیشود وثمر قرانیا لذیذ وثمر مران شبیه بدان ولیکن با عفوصت بسیار وغیر لذیذ ودرخت آن خاردار شبیه بقرط وصمغ آن بچند نوع حاصل میگردد وانچه از تنهٔ درخت آن بتیغ زدن وفرش نمودن بوریائی وظرفی در زیرآن که دران جمع گردد وانجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است واین قبل از انجماد سفید رنگ وبعد ازان رنگین میباشد واین را مرصافی نامند وانچه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند ومنجمد گردد واخذ نمایند بعد ازان است درخوبی واین زرد رنگ میباشد ومر البطارح نامند وانچه پوست درخت آنرا که در زیرآن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آنرا خشک مینمایند ویا آنکه درآب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا بازطبخ میدهند تا منعقد ومنجمد گردد مسمی بمیعه سائله ومر حبشی است واین بدترین همه وسیاه رنگ میباشد ومختار وبهترین همه مرصافی خالص از چوب وسنگریزه وسبک وزن وزود شکن وخوشبوی بسیار تلخ بابشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی وسرخی وباطن آن ازشکستن سفید وبعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد وانچه باوصاف مذکوره نباشد زبون وغیر مستعمل وآنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند وبیوشانیدن درآب مراصافی وبعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاسیس نامند ودر لون شبیه بدان است امابا حدت وکراهیت رائحه وزهومت است غش مینمایند * طبیعت آن در آخر سوم گرم ودرآخر دوم خشک ودرآخر سوم نیزگفته اند ودر دوم گرم وخشک دانسته اند * افعال وخواص آن جالی ومجفف وقابض بیلذع ومفتح ومنضج ومسهل وملین وملزق ومحلل ریاح واورام باردهٔ بلغمیه واز جملهٔ ادویهٔ جلیله وعظیم النفع است ودرا خل تراکیب کبار کرده میشود وحافظ ومانع تعفن اخلاط است واهل احکمای سلف براجساد اموات برای تجفیف ونشف رطوبات وحفظ آنها از تعفن وفساد وتغیر بابعض ادویهٔ مناسبه میمالیده اند وگفته اند انچه از اقلیطامی آورند قوت تجفیف وانضاج وتلیین آن زیاده از غیرآنست اعضاء

اقراص سعوط مقدار یکدانک آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بد بوئی بینی ولیکن باید که گرم نموده باشند و نطول محلول آن درسرکه که غلیظ باشد برسر جهت رجع صداعین و صداعی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با بر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیرهٔ کرمانی بروغن گاو سرشته جهت تجفیف والتیام قروح رطبهٔ سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و گذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان و افیون و ماميثا و حضض بدستور مخلوط در رحم در زکوش جهت تنقیهٔ چرک وریم و تجفیف قروح والتیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل و یا مرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنهٔ دهان و لثهٔ دامیه با سرکهٔ عنصل مرزز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بد بوی آن و بدستور نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیهٔ آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه ریاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک و پرکنندهٔ قروح چشم بی لذع و حابس و محلل آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمودهٔ آن در آبیکه دران عروق زعفران و زرد چوبه جوش داده باشند و یا در آب اسلیا فودنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش بنوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه مجرب و با عصیر غوسج و یا شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه ارادهٔ استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا شیر الاغ و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بکار برند اعضاء الصدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال ماء اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بد بوئی دهن و بدستور جلوس دران و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسحوق سرشتهٔ آن با آب برگ مورد جهت رفع بد بوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضهٔ نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک مثقال با فلفل قبل از نافض حمیات بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام والبثور طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجروح والقروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویانندهٔ گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از

گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد ازان بران بپاشند الزینة ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن باشب یمانی جهت رفع بدبوئی زیربغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الآلات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت کسر عظام موثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از یک باقلا تا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریرة و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و جند و فلفل هر یک از اینها بحسب مناسب و مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کندر بعمل آورند و در سائر افعال ماتقدم مر والطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و یا ذرور سوختهٔ آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوختهٔ آن با آب رافع جرب متقرح و سعوط سائر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجهٔ آن حابس حیض و ضماد سوختهٔ آن با سوختهٔ پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشارهٔ چوب آن بقدر دو درم کشنده و مالیا را نیز همین اثر است ⁕

⁕ مرار ⁕ بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و درمیان هر دو الف لغت عربی است ⁕ ماهیت آن خاری است که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف بمریر است و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا زردویه نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درختی شعبها از یک بیخ ازان میروید و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خاردار میشود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر ازان چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر ازان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند ⁕ طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند ⁕ افعال و خواص آن مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر و الغذاء والنفس آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبهٔ ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیهٔ آن و جهت تبهای کهنه و با نانخواه و زجاج خود ⁕ جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشامیدن سه دانگ آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کتیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است ⁕ مرار

⁕ مرارة ⁕ بکسر میم و فتح دو راء مهملتین درمیان هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده مرارة
و بفارسی زهره و بهندی پته نامند ⁕ ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان موضوع و وعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در ان و دیگری ازان بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مرارهٔ هر حیوانی

در طی ذکر آن مذکور شد وخواص کلیهٔ آنها را نچه مذکور نشده در اینجا بیان می یابد وقوی ترین زهرهای حیوانات
چهار پا زهرهٔ کاو میش زهرهٔ خرس پس زهرهٔ بز پس زهرهٔ کوسفند است واسلم زهرهای طیور زهرهٔ خروس وماکیان
وکبک وسائر زهرهای طیور اقوی اند از حیوانات چهار پا وتیکه نسبت داده شود طائر را بماشی وصیل کنند ه واز زهرهای
بسیار قوی ولذع زهرهٔ جوارح است خصوص بزرک آنها وزهرهٔ شیوط وسمک مسمی بعقرب وسلحفات اقوی اند از زهرهٔ
حیوانات چهار پا وضعیف ترین زهرها زهرهٔ خنزیر است ونیز هریک از زهرها بحسب لری وماد کی حیوان واختلاف احوال
از سیری وکرسنکي وسیرابی وتشنکي ووحشي واهلی وریاضت وتعب ودوند کی وسرعت سیر ویروازوراحت وآرام ویکجا
بستن ودرقفص بودن وتعلیف وغیرها باشیای حاره وبارده مختلف میباشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنکام کرسنکی وآتش
ودوندکی وغیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند کرمتر وخشک تر وباحدت واقوی اند وازماده خصی وهنکام مخالف آن
امور از اسباب مبرده اخذ نمودن درکرمي وخشکی وحدت کمتر وضعیفتر میباشند وزهرهٔ انواع ماهیان حاد وقوی میباشد
خصوص زهرهٔ شیوط که سمی است وزهرهٔ انواع مارها سم قاتل اند وبهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخی برنک طبیعی
آنست وبدترین آن زنکاری وسرخ تیره آنست * طبیعت آن مطلقا تا چهارم کرم وخشک * افعال وخواص آن حارجالی
وشدید النفوذ اعضاء الراس مفتح سدهٔ خیشوم ومصفاة وقطور مرارهٔ دب جهت قروح تازهٔ کوش وقطور زهرهٔ رخمه بازیت
جهت ثقل سامعه وباعصارهٔ کراث نبطي برای طنین وثقل سامعه واغتسال سر بزهرهٔ کاو نر با نطرون وطین قیمولیا برای
حزاز ودلوک مرارهٔ سلحفاة جهت قلاع خبیث دهان اطفال وزهرهٔ اردک خانکي با دوغ سعوط اد رجانب موافق جهت
رفع شقیقه نافع واکتحال زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب درچشم وانتشار زهرهٔ آهو وکوسفند نرجبلی
از حیوانات چهار پا وکبک وشیوط جهت غشاوه وزهرهٔ کرک جهت رفع بیاض عین وزهرهٔ ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر
وزهرهٔ خروس وماکیان وکلاغ وبزاة ومرغان آبي ولقلق وکفتار وخنزیر وحیوانات ماکول اللحم وامثال اینها جالی وجهت
حدت بصر وتنقیهٔ قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفس لعوق زهرهٔ آهو والاغ با روغن کاو تازه ناشتا وحمام دافع بهر وربو
زهرهٔ کاو نر با عسل جهت خناق وبلمتور زهرهٔ سلحفات اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن زهرهٔ ثور مفتح افواه عروق وبواسیر
زهرهٔ هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهرهٔ خنزیر چون برناف بمالند ویا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین واسهال نماید و
ضماد زهرهٔ ثور با عسل جهت قروح مقعد ونطول آن جهت وجع رحم وانثیین وورم شراسیف وفرزجهٔ زهرهٔ هر حیوانی مدر
حیض است وآشامیدن یکدرم زهرهٔ تنفذ با یکدرم موم سرشته مخرج جنین واز مجربات شمرده اند وآشامیدن زهرهٔ چغد با
خاکستر چوب کز رافع بول درفراش وطلای زهرهٔ مرغ سیاه خانکی براحلیل مورث لذت جماع عظیم زنان ومحبت مفرط
ایشان بمردان وطلای زهرهٔ کنجشک باعاقرقرحا وقدری زیبق برکنج ران وقضیب وخصیه وران باعث شدت نعوظ وکویند تا کف
پا را برزمین نکذارند رفع آن نکردد السموم طلای زهرهٔ تیس جهت نهش هوام وبدستور زهرهٔ ثور الاورام والبثور طلای زهرهٔ
حمار وحش با عسل جهت ثآلیل وتحلیل اورام ودرمراهم حمره داخل کرده میشود وزهره شیر با عسل مانع تزاید اورام
وتحلیل آنها ورافع خنازیر القروح والجروح طلای زهرهٔ کرک جهت التیام جراحات عصب ودر زمان سرما مانع تشنج
وکزاز مخوف وزهرهٔ تیس جهت قلع کوشت زائد وداخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه
تلیه داخل کرده میشود وطلای زهرهٔ هر حیوانیکه باشد بانطرون ورانیانج وطین قیمولیا جهت جرب متقرح وزهرهٔ کاو جهت

ارخاع شده بود داخل مراهم جراحات غیرحادث از جمره نافع است

* مران * بضم میم وفتح راء مشدده والف ونون * ماهیت آن درختی است که درزمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای مران
آن تلخ وچوب آن صلب * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن برگ ویا عصارهٔ برگ آن بقدر
یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع وتتمهٔ خواص آن در رمز ذکر یافت وبعضی خود آنرا شجرة المردانسته اند چنانچه مذکورشد مربافلن
* مربافلن * بضم میم وسکون راء وفتح باء موحده والف وفتح فا وضم لام ونون لغت یونانی است یعنی هزار برگ وآن
حزنبل است ودرحرف الحاء مع الزاء مذکورشد مرجان

* مرجان * بفتح میم وسکون را وفتح جیم والف ونون لغت عربی است وبفارسی نیز مشهور بدان وبهندی مونکه ومرجان
نیزنامند * ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق وشاخ درخت است وسرخ وسفید وسیاه نیز میباشد که در بحرین در
زیر آب اززمین میروید وتا بقدر یکذرع وزیاده نیز وباشاخ های بی برگ وثمر وبهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین
براق بی جرم وبی سوراخ کم گره آنست وبعد از آن سفید باوصاف مذکوره وسیاه آن زبون وماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیهٔ مختلفه
با آب وهوای حادث از ابخرهٔ محتقنه در زیرزمین آن دریا وبین احجار است که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب بهم میرسد
وهنگام زیادتی وقوت وغلبهٔ ابخره بروز آنها را ازخلل وفرج ومنافذ احجار وزمین مرتفع ساخته برمی آورد وبعد از برآمدن
منشعب میگردد بشکل نبات ودرخت واجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر میگردد وبصورت سنگ میشود ودر بحر
طولس واندلس بهم میرسد وجائیکه بسیار عمیق است آلات سرب وغیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند
وبه اطراف وجوانب حرکت میدهند تا بدانها بپیچد وگردد پس بزور میکشند تا شکسته وجدا گردد وبرآید وجاها که عمق
آب آن کم است غواصان در آب فرورفته بریسمان بسته شکسته برمیآورند * طبیعت آن دردوم سرد وخشك وبعضی در اول
سرد گفته اند وسیاه آنرا تاسوم سرد وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض ومجفف وحابس وبیکدرم آنرا
پادزهر جمیع سموم دانسته اند وتعلیق آن برمعده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع وجهت رفع فزع وخوف اطفال درخواب
ودیگر آثار انفعال مانند بسد است ودرحرف الباء مع السین ذکر یافت ودستور احراق وحب وسفوف آن درقرابادین کبیر مذکورشد مرداسنج

* مرداسنج * بضم میم وسکون راء مهمله وفتح دال مهمله والف وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم معرب مردا سنگ فارسی
است ونیز درفارسی مرد اهنک وبیونانی لیدرخورس نامند * ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه
سوای آهن وبیشتر ازسرب وقلعی بطریق احراق بعمل می آورند وذهبی آن سرخ وفضی بنفش ورصاصی مائل بسرخی وزردی
است وبهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست * طبیعت آن بانحای است ازانجمله آنکه میگدازند سرب را وسرنج
ویاسرب سوخته بخورد آن میدهند تا هردو خوب ممزوج گردند پس درظرفی کرده سرکهٔ تند برسر آن میریزند وهرچه
خوب سوخته وممزوج با آن باشد جدا میسازند وبا آب وجو طبخ میدهند بحدیکه جو مهرا گردد ومنشق شود پس از جو جدا
کرده باهم وزن آن نمك میسایند ودر آب میخیسانند وهر روز برهم میزنند وهرسه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه
که خوب صاف گردد واجزای خام دران نماند پس استعمال مینمایند وچون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح
میم وبکسر آن نیز وسکون راء مهمله وفتح تاء مثناة فوقانیه وکاف در پشم سفید پیچیده با آب باقلا بجوشانند وبعد از مهرا شدن
باقلا وسیاه شدن پشم آب باقلا وپشم را تجدید نمایند وطبخ دهند تا سفید گردد واین مستعمل در اطلیه وذرورات است برای

آنکه عضو را سیاه نکرداند و مغسول آن الطف وحدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بران ریزند آنمقدار که چهار انگشت بربالای آن آید و تا چهار روز بگذارند و هر سه چهار روز برهم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میگردد * طبیعت آن مائل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کردهٔ آن که مرتک نامند الطف و اقوی * افعال و خواص آن اقسام آن سم قتال را زد اخل غیر مستعمل و مدمال و مجفف و قابض و مغری و مملد و حابس و جالی و برندهٔ گوشت فاسد زائد و رویانندهٔ گوشت صالح و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و مادهٔ اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویهٔ محللهٔ قویه و خورندهٔ گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین کرداند اعضاء العین سفید کردهٔ مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحهٔ چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویهٔ مفردهٔ قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که در بلاد دیار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرم مدافع نکردد مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است امین الدوله تصریح نموده که نیم درم سفید کردهٔ آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کردهٔ آن در حقنها حابس اسهال قروحی و سحجی الجروح و القروح طلای آن رویانندهٔ گوشت فاسد زائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح با عرض بمعاونت ادویهٔ مناسبه و با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب الزینة طلای سفید کردهٔ آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویهٔ حاده و جهت دفع بدبوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کشن ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد مؤثر خصوصا با روغن گل سرخ و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویهٔ انشقاق است و طلای غیر سفید کردهٔ آن با آهک سیاه کنندهٔ جلد و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع المضار و درم آن کشنده با حتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر بانشقاق امعا گردد مصلح و مداوای آن بقی و تنظیف بدن است با ماء شبت و انجیر و آشامیدن مرمکی سه درم با آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن اسفیداج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب گوشت های چرب و سرکهٔ خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی یا یک اوقیه آب تخم کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

مرززنجوش

* مرزنجوش * بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دونا و مروا نامند * ماهیت آن غیر از آذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جملهٔ ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و نبات آن تا بیک و سه ذرع و با شاخهای پراکنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه

بتخم ريحان وشفاف وكسانيكه آنرا از ان الغار دانسته اشتباه نموده اند * طبيعت آن در آخر دوم گرم در اول آن خشك * افعال وخواص ان قويتر از سوسنبر وملطف ومحلل ومفتح وجالي ومفتح وجاذب اعضاء الراس آشاميدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ وخياشيم ورافع صداع بارد رطب بلغمي وسوداوي وريحي وماليخولياي مراقي ولقوه وحابس زكام جهت آنكه محلل رطوبات ورياح دماغي است وبوئيدن آن جهت تقويت دماغ ومستي شراب ومنع خمار وتفتيح سده منخرين ومعوط آن جهت تنقيه دماغ ولقوه وصرع وطلاي آن با حناء در حمام جهت درد سر بارد مجرب وتدهين بدهن آن جهت فالج وامراض عصب بارد مانند كزاز وامثال اينها واكتحال آن جهت ابتداي نزول آب در چشم وضعف باصره وطلاي خشك آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زير چشم وخائيدن وفرو بردن آب آن مانع سيلان رطوبات وآب از دهان ونطول آن جهت درد گوش وبدستور قطور آن وقطور دهن آن نيز ويا گذاشتن خرقه تر كرده بدهن آن در گوش دافع سده آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشاميدن مطبوخ آن مفرح وجهت درد سينه وسرفه وضيق النفس وخفقان ووجع فواد وتسخين اعضاي باطني واحشا وتحليل رياح سپرز ورافع مغص واستسقا وعسر البول واحتباس حيض وقولنج ريحي وفرزجه آن مدر حيض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال ودر مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده ومثانه مصلح آن كاهني وتخم خرفه بدل آن سوسنبر وگويند افسنتين ومرماحوز در وزن آن ونيم وزن آن فلفل وبوزن آن شابانك نيز گفته اند الاورام والبثور طلاي آن محلل اورام بلغميه وبابزر البنج جهت ورم انثيان آلات المفاصل باموم روغن جهت التواي عصب ووجع ظهر وا ربيه وباعسل جهت رفع اعيا وبدستور تدهين بدهن آن الزينة طلاي آن بامركه جهت رفع كلف وبدبوئي عرق وماليدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن بامركه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گريزاننده هوام ورافع مضرت هواي وبائي وروغن آن كه آب آنرا باهموزن آن با روغن زيتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهين بدان جهت فالج ولقوه وكزاز ورعشه وشقيقه ودرد سر بارد وقطور آن جهت تفتيح سده گوش وگراني سامعه وتحليل رياح آن نافع است

مرسطس
* مرسطس * بفتح ميم وراء وفتح سين وضم طاء وسين مهملات لغت نبطي است * ماهيت آن درختي است بقدر يك قامت برگ آن بباريكي موي وبهم پيچيده وبا رطوبتي چسپنده مانند عسل وتند بوئي وتلخ ورطوبت برگ آن زياده از شاخ آن * طبيعت آن در سوم گرم وخشك * افعال وخواص آن طلاي آن جهت نهش افعي وساير هوام سمي و محرق برگ وشاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب وقالع آن وسنون آن جهت تقويت لثه وجراحت آن ودرروز خشك آن جهت التيام زخمها وتعليق آن جهت عسر ولادت موثر وآشاميدن دراوتيه از آب آن كشنده است بعد دو روز صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا غرس نمايند درخت ميرويد وچون شاخ آنرا بريده دفن نمايند وآب دهند بعد از چهل روز نظر ما كول رويد

مرعزي
* مرعزي * بفتح ميم وسكون را وفتح عين مهمله وكسر زاي معجمه وياء نسبت اسم سرياني است بفارسي مرعزنا منند * ماهيت آن نوعي از پشم بز وا ز موي بسيار نرم است واكثر سفيد ميباشد وازان لباس ميبافند * افعال وخواص آن پوشيدن آن موافق جميع امزجه ومعتدل مبرودين ومقوي كمر وگرده ومحرك باه است

مرقشيشا
* مرقشيشا * بفتح ميم وسكون راء مهمله وفتح قاف وكسر شين معجمه وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح شين معجمه والف لغت يوناني است وآنرا مارقشيشا وحجر النور وحجر روشنائي نيز خوانند جهت آنكه براي روشنائي چشم بسيار مفيد است و

بهندی مرنا مکهی نامند * ماهیت آن سنگی است غیر براق بخلاف مغنیسا که براق است و انواع میبا شد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و در معادن آنها تکون میابد و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را ازان استخراج مینمایند و قویترین همه نحاسی است * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن محلل و جالی و قابض و منضج و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و ما دام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیکردد اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر کردن طفل باعث عدم فزع آن است اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن الاورام ذرالبو و طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود بسبب تحلیل و انضاجیکه دارد القروح والجروح با راتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورندهٔ گوشت زاید فاسد و رویانندهٔ گوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل انچه جمع شده است در اجزای عضل از مادهٔ شبیه بمده الزینه طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنهٔ زیر جلد و نرم و باریک کنندهٔ موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقهٔ بپیچیده در آتش اندازند تا سرخ کردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع کرده و مثانه و یرقان و جریان منی و رق شیخوخت استعمال می نمایند و بجهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا و ربع آثار و سه رب ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن و سنگ ریزهٔ سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا گداخته دران ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در حین گداختن زجاجی ریزند شبیه بمرقشیشا میشود در لون

* مرماحوز * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده و بفارسی مرو خوش نامند * ماهیت آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برک آن مائل بتدویر و درازی و رنگ آن مائل بتیرکی و سبزی و خوشبو و تلخ با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیرکی و زردی و زرد رنگ و زمیر سد * طبیعت آن تا سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد بلغمی در هرجا که باشد اعضاء الراس چون در شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سدهٔ دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و مشابه بشیح است درین امر اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد رقیق و غثیان بارد ارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بند ستور نطول بطبیخ آن و جلوس دران مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا ده درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن اشنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازهٔ آنرا در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله در بدن و اعضای باطنه و ظاهره بخوابد زائل گردد و بهتر ازان دوائی نیست

* مرمازان * بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بعربی سطاکیس

نامند * ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و یک رشبر و قریب بوجب و برگ آن نیز قریب بعد یک که از ساق تا آخر در میان پنجه مانند پنجه کوچک بسیار نرم ابیض دانند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه را از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که فقیر در نیروزه کوه مکرر مشاهده کرده را حظ نمود * طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح را مراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است

مرماطوس

* مرماطوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی دزنک نامند * ماهیت آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است

مرماهوس

* مرماهوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است * طبیعت آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل * افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین الدوله مدر تر دانسته

مرو

* مرو * بفتح میم و سکون را و واو لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مرو رشك و بهندی کنوچه نامند * ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هریک بنامی مخصوص و برابرون رخزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرمازاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و صنف پنجم را مرو دانسته اند و ظاهرا ابرون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا شموسا نامند * طبیعت آن در دوم گرم و خشك و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت * افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفشی ریاح و مفتح سدد هرجا که باشد اعضاء الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و امعا و رافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت بآشامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و مرو زرد و درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف ما و اخراج آن ببول و عرق نماید و ایضا و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج الاورام و اله ما میل ضماد آن منضج اورام صلبه و دما میل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندکی از آن آب بر آن ریزند و با انگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یا سمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکل زائل گرداند و مجرب است *

مرشیطس

* مرشیطس * بفتح میم و سکون راء مهمله و کسرها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین * ماهیت آن سنگی

است سیاه مخطط و مبکب و بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه خمر از آن آید و از مغرب آورند * افعال وخواص آن آشامیدن سه شعیرهٔ آن جهت وجع الفؤاد مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است *

مری * مری * بضم میم و کسر راء مشدده و یا لغت عربی است مشتق از معنی مرارهٔ و گفته اند اصل آن مرّی بود و میم بود که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریاموریا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند * ماهیت آن از ادویهٔ قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و مادهٔ آن نونج است و در حرف النون مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با قودنج بری در تابستان خمیر کرده گرده ساخته در تنور پزند پس با هم وزن آن نونج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و بجهت مزید قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم میزده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و همه بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد * طبیعت آن تا سوم گرم و خشک ، در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و ابن ماسویه حکی آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین * افعال وخواص آن جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحالاً و یا قطور آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن و اگر بر آمده باشد باعث ازالهٔ آن و مجرب الغم غرغرهٔ آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء والنفض مسخن معده و محکم و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعاء و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط طبوا میری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النساء و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعاء و سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح و القروح نطول آن جهت قروح عفنهٔ خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینة نحو شبو کنند و نکهت و آشامیدن آن چند روزی هم باقدری للکالاغر کنندهٔ بدن و مجرب السموم جهت نهش کلب کلب دافع گفته اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها مصلح آن لعابها و چربیها و شیرینیها و رفتن بحمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور میان عوام بجای مری قودنج یعنی مادهٔ آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال مینمایند و قوت مسهلهٔ این ضعیف و مفتحه غالب و مضرا معا و در حقنها غیر مستعمل و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد *

* فصــــــــــــل المیم مع الزای المعجمة *

مزز * مزز * قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

مزمار الراعی * مزمار الراعی * بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام تعریف و فتح راء مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تاره تیک و از آن باریکتر و منتهی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیکره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسپنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بر آن گل با ریک ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو و منبت آن اماکن رطبه و در رجوزا بهم میرسد و تخم آن شبیه بتخم گل سرخ * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند * افعال وخواص آن جالی و محلل اورام و رافع سموم

ومفتح سدد وملدر حیض وقابض بطن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن بتنهائی ویا باوزن آن دوقومسکن فواق ومغص و جهت قرحهٔ امعاء وشدخ عضل واوجاع رحم وآشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدهٔ جگر وتفتیت حصاهٔ گرده ومثانه و تنقیهٔ آن ودرد رحم وآشامیدن نبات خشک آن حابس بطن وملدر حیض وضماد آن محلل ورم صلب احشا الاورام ضماد تازهٔ آن محلل اورام بلغمیه وکل ازندهٔ اورام رخوالزینة غسول آن جهت درازکردن موی وطلای آن با زبیب الجبل وروغن زیتون مانع تولد قمل تایکسال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دودرم جهت آشامیدن سم ضفادع وارنب بحری وضررافیون مقدار شربت آن تاده مثقال ودرمطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا بنصف رسد باشرینی اگرارادهٔ لینت باشد وبی شرینی اگر ارادهٔ حبس طبیعت باشد وازآب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان است

** فصــــــــــل المیم مع السین المهملة **

مستعجله

* مستعجله * بضم میم وسکون سین وفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون عین مهمله وفتح جیم ولام وهاء در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان ونزد جمعی سورنجان وانطاکی ودیگران گفته اند ازفروع لعبت بربری وآن ریشها است درهم پیچیده وصلب مربع شکل بنوعی که چون ازهم بازکنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترین آن شیرین صلب خوش جوهر آنست وآنرا مستعجله ازان جهت نامند که در تقویت باه مستعجل وسریع الاثر است * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول تر وبا رطوبت فضلیه * افعال وخواص آن باصندل مقوی قوی واعصاب وباه ومانع فساد اخلاط ومهیج باه بسرعت ومستعجل ومصلب ذکر وآشامیدن آن قبل ازسم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمیرمایه است وزنان آنرا در فربهی بدن مستعمل دارند وبا احساء فالوده ونیز کوبیده برشیر باشیده وتا سه درهم آنرا یکمرتبه میخورند

* مسحوقونیا * بفتح میم وسکون سین وضم حاء مهمله وسکون واو وضم قاف وسکون واو وکسر نون وفتح یاء مثناة تحتانیه والف وآنرا مسحقونیا نیز نامند وبفارسی کف آبگینه وبعربی ماء الزجاج * ماهیت آن اطلاق آنرا بر اجسام مطبوخهٔ مصنوعه ازشیشه وسنگ سرمه وقلیمیا وراسخت سائیده وتسقیه با آب آهک وقلعی نموده وصمغ بلاط اضافه کرده وجوشانیده تا منعقد گردد وکف شیشه که درحین گداز بالای آن پیدا میگردد نیز مینامیند وآن شبیه ببوره میباشد * طبیعت آن گرم وخشک * افعال وخواص آن حاد جالی العین اکتحال آن رافع بیاض وظلمت بصر وناخنه وسلاق وشوناق وسنون آن جالی دندان الجروح والقروح والبثور طلا وذرور آن بتنهائی ویا با مراهم جالی وقاطع گوشت زائد فاسد زخمها ومجفف آنها وگشاینده بیلات ورافع آثار جلد وطلای آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشامیدن آن قتال بدل آن آبگینهٔ سفید است

* مسک * بکسر میم وسکون سین وکاف لغت عربی است بفارسی مشک بشین معجمه وبسریانی مسکه وبرومی موررون وبترکی یبار وبهندی کستوری نامند * ماهیت آن اسم خون منجمد است که در نافه حیوانی بجثهٔ آهوی کوچکی که دست وپای آن باریک واستخوان قلم دست وپای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر وصورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو وبهندی نیول نامند باد ودندان باریک بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند که نر آنرا دوشاخ ودو دندان میباشد وماده آنرا دندان وآن حیوان را آهوی خطائی وآهوی مشک نامند ودر کوهستان چین وختا وتبت وترکستان و نگوت کانکرا که نگرکوت میگفته اند درقدیم الایام وکوهستان بهرایچ ونیپال ومورنگ ورنگ پور وغیرها که همه آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم میرسد وذره ذره مرحله بلدی ومملکتی وشهری ازمواضع قریبه با کوهستان می آورند مثلا در توران و

ایران از خطا وتبت ود رملتان ولاهور وشاه جهان آباد واله آباد ولکهنو از انجا از کوهستان کوت کانکرا وبهرایج ونیپال
نیز ود ربنکاله از کوهستان مورنك ورنکپور ونیپال ود را یران وخراسان و روم از چین وخطا وتبت هم از راه دریا وهم
ازخشکی مي آورند خالص آنرا بسیار کم مي آورند مکر بعنوان تحفه وهدیه برای ملوک وسلاطین وحکام آن بلاد و
مرحلات واکثر درهمان جا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمي که معلوم نشود نافه را درست ساخته مي آورند که کم کسی
درمي یابد وبهترین آن بحسب امکنه خطائي است پس تبتي پس کوت کانکرائي پس نیپالي پس ازجاهای دیکر وبحسب
پرتندبوئي آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد وبحسب رنك زرد وتفاحي آن وکفته اند مشک دونوع است
هندی وترکي هریک را اصناف مختلف وترکي بهتر از هندی وخطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است
بعد ازان اصناف دیکر ترکی وبهترین هندی آن نیپالي آن پس رنکپوری وبعد ازان سائر اصناف وبعضی کفته اند که مشک
چهار قسم میباشد قسم اول خوني است که ازان حیوان بطریق حیض وبواسیر دفع شده بر روی سنکها منجمد میکردد واین
قسم درنهایت خوشبوئي وتندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف میآورد و زرد رنك وقطعات آن طولاني وباصلابت و
نادر وقلیل الوجود است قسم دوم تبتي وآن نافهٔ است که از اجتماع خون درحوالي ناف او بسبب غلبهٔ قوت وحرارت آن
بهم میرسد وبزرک میشود تامقدار نصف لیموی وبعد از بزرک شدن ورسیدن بکمال خود خارش بسیاری دران مواضع
بهم میرسد وبسبب شدت خارش برسنکها ودرختها میمالد پس آن پوستي که بربالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم
چیني است وآن خوني است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته
برمیآورند وخشك میکنند وآن سیاه رنک باصلابت میباشد ونیز کفته اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه مي
بندند وچون خون بسیاری دران مجتمع کردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی درجو دفن مي نمایند پس برمیآورند
خوشبو میکردد والا قبل ازان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی
است وآن خوني است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد باجکر وسرکین خشك آن خمیر میکنند واین قسم اشقر اللون است
وغیر صلب میباشد وبدترین همه وغیر مستعمل واین سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشك دو قسم میباشد یا اصلی
خالص است ویا جعلي مغشوش واصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتي کردیده اند وحال آنکه مخصوص بدانجا
نیست واین قسم یا آنست که خود بخود جدا میکردد چنانچه ذکر یافت ویا آنکه قریب برسیدن کمال که مردم آنجا وقت آنرا
میدانند آن حیوان را کرفته بریده جدا میکنند وقسم اول برتقدیر صدق تحقق که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را
باسنکها مالیده ومجروح شده خون ازان برمي آمده وبرسنکها ریخته منجمد میشده باشد ومردم آنرا یافته حمل برحیض
وبواسیر آن میکرده باشند ودو قسم دیکر خصوص چهارم مغشوش است ونیز کفته اند که مشک عملي از ریوند چیني وحصی
لبان وجکر خشك کرده بزر تخم مورد وقرنفل وخون کبوتر وقدری مشك خالص ترتیب داده درنافها پرکرده سرآنرا مسدود
نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند وعلامت مغشوش آن از سیاهي مفرط وثقل وکمي رائحه ویا بدبوئي آن معلوم میکردد
وامتحان انچه در نافه باشد آنست که ریسماني را بسوزن کذرانیده اول از نافه بکذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر
بکذرانند وبوکنند وهرکاه که بوی سیر ندهد خالص است والا فلا وامتحان انچه درغیر نافه باشد آنست که درکف دست قدری
ازان را با آب دهن بمالند اکر حل شود خالص است واکر فتیله کردد مغشوش ارسطو کوید که مشك خالص سائیده را چون

در ظرف رطوبت دار کند اندک اندک رنگ ساخت وزنش زیاده می شود وامتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش کند اندک مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوال دوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و بویند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است واگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی میماند واز نافه بیرون آورده تا یکسال * طبیعت آن گرم در سوم وخشک در دوم وشیخ الرئیس ودیگران گرم در دوم نوشته اند وبعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند وبالجمله هرچند کهنه شود یبس بران غالب وحرارت آن ضعیف میگردد * افعال وخواص آن ملطف ومفتح سده ها و محلل اخلاط غلیظهٔ بارده ورباح وبالخاصیة مفرح ومقوی دل ودماغ وسائر اعضای رئیسه وحرارت غریزیه واعضای ظاهری وباطنی ومذکی حواس ظاهره وباطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره وباطنه از سامعه وباصره وشامه وذائقه وباانک قوت سکر وجهت مالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه وصرع وام الصبیان وسکته وبلادت ونسیان وسائر امراض عصبانی نافع ورسانندهٔ قوای ادویه است باعماق بدن وبوئیدن آن جهت منع نزلات وصداع بارد وسعوط آن با زعفران وانکک کافور جهت صداع بارد وبتنهائی نیز وسعوط آن بتنهائی ویا با جندبادستر وفلفل ودارشیشعان وامثال اینها جهت سکته و جمیع امراض باردهٔ دماغیه وتمریخ آن باروغن بان بر مقدم دماغ وباادهان حارهٔ بر فقرات ظهر جهت خدر وفالج و استرخا با تکرار عمل واستدامت بران وطلای آن نیز واکتحال آن جهت ظلمت بصر ورفع بیاض رقیق ودمعه وظفره ونشف رطوبات چشم ورسانندهٔ قوای ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر والغذاء والنفس مفرح ومقوی قلب ورافع خفقان بارد سوداوی وتوحش وغشی ووحشت وغم ووجع فواد وسقوط قوت وضعف دل ورافع اسهال وحابس بطن ورباح امعا وفرزجهٔ آن معین بر حمل است وطلای آن با روغن خیری مقوی ومحرک باه الزینة نیکو کنندهٔ رنگ رخسار شربا ولطوخا السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه وملدوغه وادویهٔ سمیه خصوص بیش وقرون السنبل المضار مضر محرورین ومصدع ایشان خصوصا در بلاد حاره وفصل گرما واکثار آن باعث زردی رنگ رخسار وبدبوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن یکوزن ونیم آن ساذج هندی ودر اوجاع عصب دو ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط وطلا و مشروب وحوارشات وحبوب ودواء المسک باقسام ومعجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد *

مسیر

* مسیر * بفتح میم وکسر سین وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن اسم مربای کدو است وبهترین مربا ها است وواضع آن بقراط اولا وآنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت وبا شکر نیز ساختند وبهترین آن عسلی است صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیدهٔ جید را و پوست وما فی الجوف آنرا جدا کرده ولب آن را شرحه شرحه بریده وبالوزهای کوچك ودر آب صافی آهک گذارند زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد ولیکن مضمحل نگردد پس برآورده نشف رطوبت آنرا از پارچهٔ پاکیزه نمایند ودر عسل کف گرفته بقوام آورند ویا شیرهٔ شکر صافی دو برابر آن ریزند وبران بگذارند تا عسل ویا شیرهٔ شکر دران منجذب گردد واگر رطوبت آن عسل ویا شیرهٔ شکر را رقیق کرده اند تبدیل نمایند وباده وسه جوش خفیفی دهند وبا گلاب وانکک مصطکی سوده خوشبو سازند وبکار برند ودر قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت * طبیعت عسلی آن مائل بگرمی وشکری آن معتدل * افعال وخواص آن مفتح سدد وملطف اخلاط ومدر فضلات ومسمن بدن ومحرک باه اعضاء الراس والصدر والغذاء مولد خون صالح ومانع صعود ابخره بدماغ

و جهت مالیخولیا و مدر بول و ادرار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و حکم و حکة البول و با ادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است *

* فصـــــــــــل المیم مع الشین المعجمة *

مشط الغول

* مشط الغول * بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام اطباکی نوشته که الیدل معروف بد یشار است و بهندی کنکهی نامند * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و صلب و بی گل و ثمر آن خوشه و منبت آن کوههای بلند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد و اسموم آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند

مشک دانه

* مشک دانه * بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و هاء * ماهیت آن اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرکی و فی الجمله شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و درون آن مغزی اندک چرب و بی طعم و رائحه غالبی * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن چشم را روشن گرداند و امراض دهان و بی مزگی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح آنرا دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب نمانند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یک درهم است *

مشکطرامشیع

* مشکطرامشیع * بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و راء مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی ریک کوهی نامند * ماهیت آن قسمی از پودنه جبلی است و قویترین اقسام آن برگ آن انبوه تر و کمتر از برگ پودنهٔ بری و مائل باستداره و با خشونت و چون گوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن باز مستحیل بخون گردد * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک * افعال و خواص آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاة و چون یک دانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا و یک درهم کتیرا سوده با ده درم خیرهٔ بنفشه بسرشند و با آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون درهمه روز یکروز نیم درهم آنرا سوده با سه درهم تخم خربزه و ده درهم مسکهٔ میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجهٔ آن بقدر یک دانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر معده مصلح آن سرکه و از غایت قوت ادرار بول شدت آن بعوض بول خون برمیاید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس المراست *

مشمش

* مشمش * بکسر دو میم یکی اول و دیگر درمیان دو شین معجمهٔ ساکنه لغت عربی است و بیونانی ارمیناقن و برومی اماقو رویقا رسمی زرد آلو و خشک کردهٔ آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اردک * ماهیت آن ثمری است معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سرد بهم میرسد و اقسام میباشد از خستهٔ شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه رسیدهٔ شیرین لطیف پوست خستهٔ شیرین پرآب کم جرم آن است و خشک کردهٔ آن بهتر از تازهٔ آن * طبیعت آن در دوم سرد و تر گفته اند ظاهرا شیرین آن گرم تر باشد * افعال و خواص آن مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین

طبع و موافق محرورين مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بد بوئی دهان و آشاميدن آب مطبوخ و يا نقوع خشک
آن مسهل صفرا و ملين طبع و مسکن تشنگي و غليان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصا مخوش آن الحميات
چون صاحب تپ حار صفراوی تازهٔ آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بياشامد و قی کند اخلاط کراثي و زنجاری دفع شده
تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند مضار سريع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفوني و مضر مبرودين
و صاحبان رياح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشائخ مصلح آن شکر و مصطکی و انيسون و زنجبيل و جوارش کموني
و کندر و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و يخ و برف و يا آنرا بالای طعام غير منهضم خصوص طعام غليظه بطیء
الهضم خوردن بغايت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقيهٔ بدن با ملح با تخم رازيانه چند روزی هم و يا بالای آن سکنجبين
خوردن و گويند نيم درهم مصطکی و نيم درهم انيسون با شراب ميبه ممسک بياشامند و ناشتا خوردن آن بسيار بد و مداومت
بر آن باعث سحج مصلح آن شکر و انيسون در جميع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفيد
مشاهده گردد و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سريع التعفن و مولد خلط بلغمي است و تخم قسم تلخ
آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شيرين آن در اول گرم و تر * **افعال و خواص آن** مبهي و بطیء الهضم مصلح آن بريان
کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملين صلابات و رافع خشونت حلق و درشتي جلد روغن
مغز تلخ آن بقدر يک مثقال کشندهٔ کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحير بارد
و بواسير ظاهری و باطني شربا و طلاء و با افيون جهت جميع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکين درد و قتل کرم آن و
گراني سامعه مفيد بلکه در ساير افعال قريب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شيرين آن ضعيفتر از روغن
بادام شيرين است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک * **افعال و خواص آن** آشاميدن طبيخ برگ آن مسقط
کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشاميدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب
برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفهٔ آن سرد و خشک * **افعال و خواص آن** ملطف آشاميدن دو درم
آن قاطع نزف الدم باطني و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث هذيان و غشي مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه
حامضه مانند غوره و اترج و ليمو آشاميدن است *

* فصل الميم مع الصاد المهملة *

مصطکی

* **مصطکی** * بفتح ميم و سکون صاد و فتح طاء مهملتين و کسر کاف و يا و بضم ميم و فتح کاف نيز آمده و انباری گفته مصطکا
بمد الف بر وزن فعللی معرب از مصطخای يوناني است و يا مصطخی رومي و بعربي علک رومي و بسرياني کيا و ايزبرومی و
هندی کيه نامند * **ماهيت آن** صمغ درختی است که در سواحل از بلاد شام و روم و ناحيه ارمنيه مشهود و چوب و برگ آن
لطيف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخي و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالي آن از درخت آن
مستخرج ميشود و قوت آن تا بيست سال باقي ميماند و آن دو قسم ميباشد قسمی سفيد نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شيريني
و چسبندگي بسيار بدندان در وقت خائيدن و تازهٔ آن بحدی نرم است که سائيده نمي شود و اين را نبطی نامند و بهترين
آن بزرگ دانهٔ آنست و اين قسم مثل صموغ ديگر از قوت طبيعت از جوف درخت تراوش کرده بيرون مي آيد بدون
اعانت از خارج بخراش درخت آن و غيره و قسم دوم سياه و باتلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قائل هجق است و اين
را قبطي نامند و بعضی گفته اند که اين قسم بزدن تيغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل ميگردد

ردیکران گفته اند که چوب وشاخهای نازک وبرک تازهٔ آنرا جوش داده صاف نموده منعقد میسازند واین قسم یافته میشود
درزمین صافی از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم واین قسم ردی غیرجید است * طبیعت آن گرم وخشک
درآخر دوم وبعضی خشک درسوم دانسته اند وشیخ الرئیس رح گفته که این مقدار گرمی وخشکی که دران است در درخت
آن نیست وآن لطیف ومعتدل است درسردی وگرمی ومرکب ازجوهر لطیف مائی اندک گرم وجوهر کثیف ارضی است
وهمچنین جمیع اجزای آن * افعال وخواص آن ملطف ومحلل وجالی ونافع ومقوی قوی واعضای رئیسه ومعده
اعضاء الراس والصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات وبلغم از دماغ وکام وزبان وآشامیدن آن رافع صداع
بارد ونزلات بارده ومدستور بوئیدن واستنشاق آن باروغن زنبق وباهلیلجات جهت وسواس وحدیث نفس ومبادی
مالیخولیا وتسکین نوازل وتصفیهٔ قصبهٔ ریه برای آنکه مسهل سودا است با آنها وباکندر جهت حدت ذهن وتقویت حفظ
فهم وطلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز ورعشه وضربان ومانندکی اعضا ولرز حمیات وذرور آن در چشم جهت التصاق
شعر منقلب وچون در آتش اندازند وپارچهٔ پنبه را در گلاب ترکرده بر دود آن داشته برچشم صاحب رمد گذارند درد
آنرا تسکین دهد وچون باروغن گنجد جوش دهند ودرگوش بچکانند سدهٔ آنرا بکشاید وگرمی را نافع وقطور روغن ثمر آن
درگوش محلل ریاح ومسکن درد آن وخائیدن ویا سنون آن بتنهائی ویا با ادویهٔ مناسبه جهت استحکام دندان ولثه
وروئانیدن گوشت وتسکین درد آن وخوشبوئی دهان وجلب رطوبات ازحوالی کام وزبان ودماغ وتقویت معده بالمشارکة معید
ومضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کنندهٔ دندان متحرک ومسواک کردن بچوب وشاخهای آن جالی دندان ومستحکم کنندهٔ آن
ولثهٔ مسترخیه وآشامیدن آن جهت سرفه ونفث الدم وتصفیهٔ قصبهٔ ریه وبا ادویهٔ قاطعهٔ دم حابس آن ازهرعضو که باشد
اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده وامعا وکبد وگرده وخوشبوئی معده وبرانگیختن اشتهای طعام و
کسر ریاح ورفع سوء هضم وقراقر وفواق ریحی وتحلیل ریاح وتحریک جشا وورم احشا ومغص خصوص باآب گرم یا با آب سرد
جهت انحدار رطوبات ورفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را باآب سرد بیاشامند احداث بلت و
رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه باآب گرم بیاشامند واگر در معده رطوبت بسیار باشد ومصطکی را باآب سرد که دران
گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعسر ومداومت بران باعث حبس وقبض بطن است وبا غاریقون
مسهل بلغم وباصبر مسهل صفرا وباهلیلجات مسهل سودا وباکهربا قاطع نفث الدم وچون یکدرم آنرا باده درم شکرسوده
بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید وتقویت معده بخشد وبادها دفع کند واخلاط غلیظهٔ بلغمیه را تحلیل دهد وفضول را منحدر
سازد وطبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب ویا صبح بیاشامند ویا شام ویا قبل ازطعام ویا بعد ازان وچون در آب جوش
دهند وبیاشامند جهت نفث الدم وحبس اسهال وتقویت معده واحشا وچون یکدرم آنرا در یکرطل آب درکوزهٔ آب ندیده
تازه جوش دهند تا دو ثلث آن بپزد وبیاشامند وچون صرف کردد تجدید نمایند باز درکوزهٔ تازهٔ دیگر جهت استسقاء زقی
وغثیان وزحیر وتقویت هضم مجرب ومدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند وصاف کرده بیاشامند وجمیع
اجزای درخت آن ازثمر وبرک وشاخ وساق وبیخ همه قابض اند ویوست درخت آن قائم مقام اقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس
است که هوفقسطیداس نامند وهمچنین عصارهٔ برک تازهٔ آن وازثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض ولطیف وملین
آشامیدن ومالیدن آن جهت اوجاع رحم وسیلان رطوبات ردیه ازان ودرآمدکی آن ومعده وبرموضع معده وگرده و

مثانه جهت تقویت وتحلیل ریاح آن وصفیه وفواق وسوء هضم وچون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب ومکرر کنند یعنی
آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند وهمچنین تا آنکه غلیظ کردد وبیاشامند جهت نفث الدم
وقرحهٔ امعا واسهال وبرآمدکی ناف ورحم مفید وضماد برک آن جهت برآمدکی مقعده ورحم حادث از سردی نافع مقدار
شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر ووزن آن ویکوزن ونیم علك البطم ودر تقویت معده وجکر بوزن آن اذخر کفته اند مصطکی
مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکهٔ انکوری یکشبانه روز پس خشك نموده استعمال نمودن با کثیرا ویا
بتنهائی وکویند مصلح آن قند وصمغ عربی است ومغز کردکان وکشنیز نیز کفته اند آلات المفاصل والجروح والقروح آشامیدن
مصطکی جهت جبر کسر وکوفتکی اعضا وضربه وصدمه وسقطه ونطول آن مقوی اعضای مسترخیه وجابر استخوان شکسته شده وضربه
رسیده وسقطه وکوفتکی اعضا وذرور مصطکی نرم سوده بر اورام واوجاع وبیجا شدن اعضا وزخمها وبستن آنها بپارچه باعث تحلیل
اورام وتسکین اوجاع وبجا آمدن عضو بیجا شده والتحام زخمها است خصوص که اول بآب طبیخ اجزای آن عضورا شسته باشند
مکرر ومالیدن آن براوجاع بارده وتقعد مفاصل با روغنهای کرم محلل وبتنهائی جهت التیام قروح وبدستور تدهین بدهن
وکل آن وکفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آنست الزینة آشامیدن وطلای آن جالی بشره وسرخ کنندهٔ
رخسار وطریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب وجوارشات وحبوب ودهن وسفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

مصل * مصل * بفتح میم وصاد ولام لغت عربی است باصفهانی قارا وبترکی قرا قروط نامند * ماهیت آن مائیت دوغ است
که بعد جوش دادن وانفصال اجزای جبنیت ومائیت از هم اجزای مائیت را آن مقدار جوش دهند تا غلیظ ومنعقد کردد و
آن بسیار ترش میباشد وجبنیت مخلوط باندک دهنیت را لوز نامند ونمك وسیاه دانه وپوست زرد اترج ریزه کرده وصعتر
واندک سرکه بآن سرشته چند روز میکذارند تا اندک مزاج کیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد وتازهٔ
آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان ویا رطب تازه میخورند لذیذ میباشد وچون دران جبنیت نمک داخل کنند وحبوب کبار ویا
اقراص ساخته خشك کنند بفارسی کشک وبترکی قروط وبعربی اقط ومصل نیز نامند * طبیعت مصل در دوم سرد وخشك
* افعال وخواص آن مسکن حدت صفرا وخون وتشنکی حرارت معده وکبد واسهال مراری وحمیات صفراویهٔ حاده را
نافع ورادع اورام حاده وبدستور طلای آن رافع اورام زبان ومضمضه وغرغره بآن جهت قلاع حار دهان ولثه وحلق و
اورام حارهٔ آنها نافع وضماد آن جهت سعفهٔ رطبه ونارفارسی وقوبا وقروح شهدیه وامثال اینها باسرکه نافع وسعفهٔ یابسرا نیز مفید
است المضار ردی الغذا واکثار آن مولد نفخ وقولنج ومصلح آن ادویهٔ مسخنه وجوارشات حاره است *

مصوص * مصوص * بفتح میم وضم صاد وسکون واو وصاد مهمله * ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است
حقیقة ومجاز بر قلایای چاشنی دار ومزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه ویا مرغ جوان فربه یا کوشت برهٔ املك ویا
بزغاله هریک که خواهند باسبزی های مناسبه مانند برک خرفه وکاسنی واسفناخ وکشنیز تازه وبرک عنب الثعلب وامثال
اینها وابازیر حارهٔ مناسبه وادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک ویا انار ترش ویا سماق وامثال اینها ترش نموده
وچاشنی از شکر کرفته تناول مینمایند اکر چاشنیدار منظور باشد واکر ساده مطلوب باشد بی ترشی وچاشنی * طبیعت آن
بحسب ترکیب اجزای آن مختلف کردد * افعال وخواص آن صالح الغذاء سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره
ومعده وکبد حار وغلبهٔ صفرا وامراض حاره وصفراویه واسهال حادث از حرارت وصفرا وحمیات حارهٔ حاده نافع است

** فصل الميم مع الضاد المعجمة **

* مضض * بفتح ميم وضاد معجمه لغت عربي است * ماهيت آن رمان بري است وگويند ثمر آن حب القلقل است حكيم مير عبد الحميد در حاشيهٔ تحفه نوشته كه در حوالي كوركه پور از صوبهٔ اوده و از بلاد هند كثير الوجود است وسه چهار برگ از زمين بر آمده گل ميكند گلي مانند گل آنار و برگ آن شبيه ببرگ كاسني واصلا چوب ندارد وانار آن بقدر انار وسطي و فرو بر زمين ميرود وطعم آن شيرين وخستهٔ آن بزرگ * افعال وخواص آن ضماد بيخ آن با مساوي آن صبر مقوطري وطين ارمني جهت وجع ضربه وسقطه در دو سه دفعه رفع الم آن ميكند ومجرب است *

** فصل الميم مع الغين المعجمة **

* مغاث * بضم ميم وفتح غين معجمه والف وثاء مثلثه لغت عربي است * ماهيت آن بيخي است در ازو سطبر وپوست آن سياه مائل بسرخي ومغز آن مائل بسفيدي وزردي وبهترين آن خوشبو تلخ مائل بشيريني آنست واز جبال كرخ ونواح آن خيزد ودو نوع ميباشد بغدادي وهندي برگ بغدادي باخشونت وعريض مانند برگ ترب وگل آن سفيد وتخم آن مانند حب السمنه وآنرا قلقل نامند ولهذا بعضي شبه نموده اند كه آن بيخ رمان بري است كه حب القلقل ثمر آنست وبعضي گفته اند كه نوعي از سورنجان است واصل آنست كه غير آن مردواست وقوت آن تا هفت سال باقي ميماند وانطاكي نوشته كه نوعي از آنرا از عبادان ونواح شام مي آورند وآن در مصر مستعمل وضعيف الفعل وهندي آنرا درخت بسيار بزرگ وبرگ آن كوچك قريب ببرگ سيب وثمر آن في الجمله شبيه به پستان وبالعابي چسپنده وسياه وتلخ وآنرا بهندي ميدا لكري نامند و بعربي كلز ودر حرف الكاف مذكور شد * طبيعت آن در دوم گرم ودر اول خشك وبعضي مائل بحرارت گفته اند * افعال وخواص آن محلل وقابض ومقوي اعصاب واعضاي مسترخيه وسست شده ومسمن بدن اعضاء الراس والات المفاصل والصدر والنفس آشاميدن آن با سكنجبين جهت صرع وجنون ودفع خلط سوداوي وبا عسل جهت امراض بلغمي ودرد كمر ومفاصل وعرق النسا ونقرس وتشنج وضعف عصب واسترخاي آن وشكستگي استخوان والتواي اعصاب وتحليل صلابت آنها وصلابت حلق وريه ورحم وتنقيهٔ سينه وريه وگرفتگي آواز وتحريك باه وبدستور ضماد آن با گل ارمني جهت جبر كمر وورثي وضربه وسقطه والتواي عصب وتحليل وتليين صلابت آنها ودشيد واورام حلق ورحم وحمچنين باسركه الزيتة مداومت آشاميدن آن با عناب وكثيرا جهت تسمين بدن وتخم آن در تحريك وتقويت باه قويتر از ساير اشيا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن در درم بدل آن سورنجان وعاقرقرحا ودر ضمادات ثلث است *

* مغرة * بفتح ميم وغين وراء مهمله وها وآنرا طين مغر نيز نامند لغت عربي است بيوناني ميلطوس وبهندي گيرو نامند * ماهيت آن خاكي است سرخ تيره ومائل بزردي وباغرويت گويند كه از روم آورند ودر هند وبنگاله بسيار وبيشتر از راج محل مي آورند دو نوع ميباشد يكي سرخ تيره خالص واين را بهندي سون گيرو نامند ودوم كمرنگ ناصاف واين را گيرو مطلق واين بخوبي آن نيست ونزد بعضي مغرة بهتر از طين مختوم است وبهترين آن آنست كه چون در آب اندازند منتفخ گردد وزياده شود در حجم وصافي باشد * طبيعت آن در دوم سرد وخشك * افعال وخواص آن قابض ومجفف وحابس ورادع اعضاء الغذاء والنفس آشاميدن آن جهت اوجاع كبد وحبس بطن وقتل ديدان وحب القرع وحبس نزف الدم جميع اعضا وحيض وبا زردهٔ تخم نيم برشت وآب بارتنگ جهت قرحهٔ امعا ومثانه وريزا مير ورحم وتسكين حرارت

لخضا وحفنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا وجریان خون از انها وبا آب برک بارتنك در قبل جهت حبس حیض الزینة آشامیدن آن باشکر جهت فربه نمودن بدن وطلای آن باروغن کنجد جهت نرمی بشره وبراقی آن وچون دست را بدان خضاب نمایند و آبر اشسته حنا بندند گفته اند تا بیست روز رنك حنا میماند الاورام والبثور والقروح والجروح طلای آن باسرکه جهت حمره ونمله واورام حاره وسوختکی آتش وزخمها وطلای آن بابابچی وکبریت وبیخ خربزه که باآب زنجبیل تازه تا مدتی سحق وحلابه نموده باشند اقلا تا پنج روز وحبوب ساخته هرگاه خواهند یك حب آنرا باآب زنجبیل تازه سوده بربرص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میکردد اگر زائل شدنی است وتازه وقلیل المقدار است المضار اکثار آن مسدد ومضر امعا وبواطن مصلح آن شیرینیها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی وربع آن کثیرا است * مغنیسا

* مغنیسا * بفتح میم وسکون غین وکسر نون وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح سین مهمله والف اسم نبطی است * ماهیت آن سنکی است قریب بمرتشیشا وبفارسی رنك کاسه نامند وکاسه کران ظروف را بآن رنك میکنند وشیشه کران نیز بعد از آنکه سنك شیشه را گداخته آنرا اکویند در ان میباشند صافی میکردد وآن حدیدی ونضی وذهبی ونحاسی میباشد وگفته اند انواع آن پنج است واز اکثر آن سرب حاصل میکردد یکی سیاه دوم مائل بسیاهی وسوم سرخ وچهارم سفید وپنجم بیرون آن زرد واندرون آن سرخ ومحمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشهبانامند واین انثی ورا نرمی میباشد ودیکری سرخ مائل بسیاهی وحدیدی واین را ذکر وبقول اکثری حدیدی آن سیاه ونضی سفید وذهبی زرد ونحاسی سرخ ودر جمیع اقسام آن نقطهای سفید وچشمها ظاهر میباشد وقدری درخشنده وگدازندهٔ شیشه صاف کنندهٔ آن وآنرا قابل رنك کرفتن میسازد وباآهن نیز همان فعل مینماید * طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشك * افعال وخواص آن جالی وقابض اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی معده ومنقی رطوبات ورافع حصاة وعسر البول الزینة والقروح والجروح طلای آن باسرکه وعسل رافع کلف وقلع الاثار ودرا زالهٔ چرك وروغن وامثال آن غریب الفعل وذرور آن التیام دهندهٔ جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا است * مقل

* فصل المیم مع القاف *

* مقل * بضم میم وسکون قاف ولام بسریانی مقلا وبرومی بذ البون وبعربی قفروکور وبفارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان آنرا بسیار بخور می نمایند وبهندی کوگل نامند بضم کاف عجمی اول مضموم وبعد از ان واو ساکن وکاف دوم مکسور ودر آخر لام * ماهیت آن صمغ درختی است بقدر درخت کندر وبسیار عظیم ودر سواحل بحر عمان وشحر وبلاد هند کثیر الوجود وانواع میباشد وصمغ تلخ انچه صمغ آن مائل بسرخی وتلخی است مقل ازرق نامند وانچه مائل بزردی مقل الیهود ومائل به تیرکی وکثافت وسیاهی ونرمی در ملمس راصقالبی وانچه از نواح یمن خیزد وبادنجانی رنک میباشد مقل عربی گویند وبهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی عطر از ان آید ودر آب زود گداخته شود وآمیخته بچوب وخاشاك ورمل وخاك وغیرها نباشد وانچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون وقوت آن تا بیست سال باقی میماند وچون کهنه شود تلخی آن زیاده وهرچند کهنه تر کردد میل بتیرکی مینماید ونرمی آن مبدل بخشکی وسختی میکردد خصوصا عربی آن ومغشوش بهم میرسانند وفرق بلزوجت مقل وبراقی است بخلاف مغشوش * طبیعت آن در اول سوم گرم ودر دوم خشك وشیخ الرئیس در دوم گرم وبعضی تر دانسته اند واین اصلی ندارد * افعال وخواص آن جالی ومحلل وملین وباقوت تریاقیت اعضاء الصدر والغذاء والنفض وآلات المفاصل جهت

کزاز ودرد کلو وسرفهٔ رطوبی کهنه وتنقیهٔ سینه از اخلاط لزجه وربو وضعف جکر وتحلیل ریاح آن ورياح بواسیر وخون منجمد درامعا وبواسیر وعسر ولادت واحتباس حیض وعرق النسا ونقرس ووجع ظهر وادرار بول وحیض وشیر وتفتیت حصاة کرده وتفتیح سدد واسهال بلغم نافع وچون با ادویهٔ مسهلهٔ حاده بیامیزند دفع حدت آن می نماید وچون از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقدار درمثقال بسایند وبا ماء العسل بیاشامند منحدر می میکرداند بلغم را وضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق وحنجره مفید وشیخ الرئیس کفته قوت تلیین مقلی زیاده از غیر آنست وآشامیدن یك درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه وبغدادی کفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند وآب کرم بر ان ریزند وبیاشامند اسهال بلغم نماید وضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس کندم که بجای آب آب انکور ویارب آن باشد با قدری روغن کل وجهت ورم شقیقه مجرب وضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلك چشم واورام صلبهٔ جکر وبادفتق وبا اندکی مرزنجوش جهت اسقاط دانهٔ بواسیر وآلیل خصوص تازهٔ آن ونیز ضماد آن جهت اورام صلبه وتحلیل ریاح غلیظه وامراض رحم ومقعده وبواسیر خصوص با آب کندنا وبتنهائی جهت تقویت باه وضماد آن که با کفی باقلاجوش داده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال وبادفتق وقیلة الامعا وانیز به تخصیص مفید واحتقان آن جهت بواسیر وبخور آن جهت بواسیر وانتفاخ رحم وانضمام فم آن واتساع ارجنین ودفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار ویا کشتار وبیماری بسیار باشد وحمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم وانجذاب وجذب جنین وقطع بواسیر ورطوبات سائل از رحم ونشف آنها مفید السموم آشامیدن وطلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام والبثور وضماد آن جهت تلیین اورام وتعقد عصب وفسخ عضل وخون منجمد تحت جلد وبا آب دهن صائم جهت توباو ضماد ممزوج خمیر کردهٔ آن با باقلاجوش دادهٔ جهت اسقاط آلیل آویخته وتحلیل اورام بلغمیهٔ صلبه وضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر وآشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر رئه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یك درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی وربع آن صبر است واطریفلات مقلی وبخور وحبوب ودهن واضمده واقراص ومراهم ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد

* مقل مکی * ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است وبا عفوصت وخشونت وباحلاوت وتر آنرا نهش وخشک آن را وقل نامند وماکول است ومحرور یند آنرا ودرخت آن درشکل وثمر شبیه بدرخت خرما * طبیعت آن سرد وخشک * افعال وخواص آن قابض اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده وحابس اسهال وسیلان خون وطبیخ آن جهت تقطیر البول ونفث الدم وجلوس در ان جهت دفع انفجار خون رکها وآشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه وتنقیهٔ بلغم نطول لیف سوختهٔ آن جهت جرب وحکه ومنع تولد قمل موثر است مقل مکی

* مقنعه * بضم میم وسکون قاف وکسر نون وفتح عین مهمله وها * ماهیت آن عبارت از شیرکا واست که کرم کرده عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نموده باشند * افعال وخواص آن جهت مالیخولیا وخشونت سینه وتسکین تشنکی وتلخی دهان ودفع تپها واخلاط سوداوی حاصل در معده وضعف جکر وحرقة البول وجرب وحکه مفید است مقنعه

* مقدونس * بفتح میم وسکون قاف وضم دال مهمله وسکون واو وضم نون وسین مهمله * ماهیت آن کرفس ماکدونی است که فطراسالیون نامند ودر حرف الفا مذکور شد مقل ونس

* فصــــــــــــل المیم مع الکاف *

* مکهاره * بفتح میم وکاف وهاء والف وفتح راء مهمله وها آنرا امکیانه بدون بجای را نیز کویند لغت هندی است * ماهیت آن مکهاره

بیخ نباتی است هندی مشهور بتال سکهاله ودرهند وبنگاله درغدیرها که تالاب نامند درمیان آن بسیار بهم میرسد گل وبرگ آن شبیه بگل وبرگ نیلوفر وبعد ازکمی آب که بیخ آنرا ابقدر چغندر متوسطی وپوست آن سیاه خشن ودرجوف آن خانها ودر هرخانه تخمی مائل بتدور بابپوست سیاه رنگ اندک صلب ومغز آن سفید اندک شیرین وقلیلی از وجت وکریه الطعم وآنرا برآورده میخورند درخامی ونارکی وپخته خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن تازهٔ آن مقوی بدن وباه وزیاده کنندهٔ منی ومبرودین مضر محرورین وخشک بریان کردهٔ آن باغذائیت وحابس اسهال است

* فصـــــــل المیم مع اللام *

* ملح * بکسر میم وسکون لام وحا بفارسی نمک وبترکی دوز وبهندی لون نامند * ماهیت آن جسمی سفید است که در آب گداخته میگردد وداخل کل اطعمه کرده میشود مگر درحلویات وآن اقسام میباشد ازمعدنی وغیرمعدنی ومعدنی آن حجری وغیرحجری است حجری آن رطوبتی است که ازشکافهای بعضی کوهها ومغارها وقعر آنها تراوش نموده منعقد ومتحجر میگردد وبهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند ونمک لاهوری نیزازان قبیل است ونیزازان قبیل است آبیکه ازبعض اراضی میجوشد ویابعنوان ترشح ازرگهای زمین تراوش مینماید ومادام که درجای خود است غیرمنجمد و متحجر نیست چون ازانجا حرکت دهند وبجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند وآن آب را دران بندند وچون زمانی بران بگذرد وهوای سرد بران وزد منجمد ومتحجر گردد مانند ملح هرمزی وسانبهر وامثال اینها ولیکن اینها بسفیدی وصفائی وشفافی لاهوری واندرانی نیستند ونمک سانبهر اندک سرخرنگ است وغیرحجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است وآنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب وتاثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد میابد وهمانند قند میباشد درانجماد وصلابت ووسط آن غیرمنجمد مائع است وهرچه دران افتد بمرور ایام بسبب حرارت وحدت متحیل بنمک میگردد وهریک ازانواع املاح رابنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد وحجری آن درآب دیرتر گداخته میگردد ازغیرحجری ومسموع گشته که درحد ودکوهستان شرقی بلاد پنجاب مابین مضاف نگرکوت معمورهٔ است که طی الدوام دران مکان آتش اززمین آن ملتهب است وآن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است وبردرآن چشمهٔ چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک گداخته درآب است ومردم آنرا درمطبوخات استعمال مینمایند واکثرهنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند ودرسالی یکمرتبه برای زیارت وپرستش ازاطراف بعیده درانجا جمع میگردند وآن درکوه درمواضع مسطحی واقع است ودرانجا عمارتی ساخته اند وشنیده شد که پادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابهٔ آهنی بسیار سنگین وکلان وضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعلهٔ آتش تابه را سوراخ کرده برآمد وهرچند سعی وجد وجهد نمود موقوف نگردید وقدرت کاملهٔ حق سبحانه جلشانه برای عبرت شمهٔ ازآتش جهنم شعلهٔ تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده میپرستند ونیز درکوهستان سمت مغرب آن نمکی کبودرنگ صلب متحجر اندک تلخ ترتند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده درآب حل کرده استعمال مینمایند واین با تلخی است چنانچه ذکر یافت * طبیعت آن درد وم گرم ودرسوم خشک گفته اند وجهت مبرودین وهضم غذا ورفع ثقل معده مفید ومفتح سدهٔ کبد وطحال وکشندهٔ کرم معده وامعا وجشا آورد ورياح رادفع نماید مضر محرورین وکرده ومثانه واسهال آورد ومنی را رقیق کرد اند مصلح آن باروغن تازهٔ گاو وگاومیش وبزا ستعمال نمودن

آنست مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند کرفته تا بنکاله جا بجا بعمل میآورند در مطعومات وماکولات مدار اهل آن بلاد ان و نواح آنها تمام بران است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میکذارند تا در ان منجذب و خشک کردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد کردد و اکر آنرا مرتبهٔ دیکر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیرحجری ماخوذ از دریای نمک میکردد و چون مکرر تصفیه نموده و برکاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد کردد آنرا در بنکاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیکر حجری پس غیرحجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از مای بحر است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیکر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتات مانند برک و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل میآورند و هریک از اینها موسوم بآب چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شیوب و بوره و قلی و نوشادر نیز از جملهٔ املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و مادهٔ آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیهٔ طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میکردد مثلا اکر حرارت باعتدال باشد و مادهٔ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل میکردد و درین صورت اکر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرک و سفید شفاف میشود و اکر بان حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزهٔ رخو و اکر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرک سرخ رنک که بوئی نفط از ان آید تکون می یابد و اکر حرارت قوی باشد و مادهٔ لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میکردد و رنک آن سیاه میباشد و همبرین قیاس اقسام دیکر بتفصیلیکه در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون بتدخین نفطیت آنرا زائل سازند مانند ذرانی کردد * **طبیعت مطلق آن** درآخر دوم کرم و خشک و هرچند تلخ تر باشد کرم تر بود * **افعال وخواص آن** محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابی طالب ع کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن به نمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک واختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جملهٔ آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیکر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هرکه بر لقمهٔ اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از ان نمش وجه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیکر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیکر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیکر وارد است که فرمودند که هرکه پیش از خوردن هرچیز و بعد از خوردن هرچیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میکردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیکر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب کزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله را پس آنحضرت صلی الله علیه و اله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نکذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک

طلبیدند و بر آن موضع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر آینه خواهش
نمیکردند با آن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال
حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن
زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازندهٔ اخلاط جامده و تحلیل اسخان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان
قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود
و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و مسدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکوکنندهٔ رنگ رخسار
و مصلح اغذیهٔ بارده و نیکوکنندهٔ طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی
خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت
ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین
اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان
و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف
آن و بدستور مضمضهٔ آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن
جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن
معین بر قی نمودن و قی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم
و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی
دیگر و همه غاسل امعاء و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نفطی آن و
اندرانی جهت اوجاع معدهٔ بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر
قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین
بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بوداده آن مجفف و قابض و سوختهٔ آن الطف السموم ضماد
آن با بزر کتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زقی و عسل جهت لسع افعی شاخدار و زهنک و با سرکه و عسل جهت گزیدگی
هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرا مشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با
فودنج جبلی و روغن گاو بدستور الاورام والبثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با فودنج جبلی
و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با کل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول
آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل موثر القروح والجروح والزینة طلای آن با روغن
زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فودنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه
جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع
خون آن و اغتسال نمله و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکوکنندهٔ رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن
زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبلهٔ آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یا سمن ممزوج
کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن

زیتون وغیرآن وزفت وعسل جهت نفع عضل وکوفتگی اعضا وروغن ویا آرد کندم جهت التوای عصب وبا زیت جهت رفع اعیا وبستن کرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده وبلغمیه وریحیه وبلد ستور تکمید آن به تنهائی ویا با حرمل نرم کوفته درهم وبا سبوس کندم وبا برنج نیز المضار مضرد ماغ حار ومورث غلامت بصر وخارش بدن وابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن ومحرق خون ومجفف اخلاط بدن ومقلل منی به تخفیف آکثار آن مصلح آن معتر وچربیها واشیای بارده رطبه وکویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا درحینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد درخانهٔ مریض بر آتش کذارند آکو بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا میابد والا فلا وچون درخانه بسوزانند وسوختهٔ آنرا بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت کردد *

ملح اندرانی

ملح اندرانی وآنرا ملح ذرانی بفتح ذال معجمه وراء مهمله وکسر نون ویاء نسبت نامند مشتق ومنسوب بذراء بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنک آن نسبت با ملاح دیکر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور وبفارسی نمک منکا بلوری وبهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهوری آورند وشنیده شده که درحین بر آوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد وبعد از رسیدن هوا بدان متحجر میکردد واین بهترین اصناف املاح است وبهترین آن صاف شفاف آن ودر هندوستان از آن نمکدان وپیاله ونعلبکی میسازند وخیار وورق کرده وغیرآن دران کذاشته تناول می نمایند نمکین میکردد *طبیعت آن* در آخر دوم کرم وخشک *افعال وخواص آن* مقوی فهم وذهن ومسهل بلغم ولزوجات ورافع تخمهٔ طعام وجشاورا دویهٔ عین جهت امراض مذکوره در ملح غیرآن جائز ومستعمل نیست *

ملح سانبهر

ملح سانبهر بفتح سین مهمله والف وسکون نون وفتح باء موحده وخفای ها وراء مهمله *ماهیت آن* بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند واصل آنست که غیرآن است زیرا که بسفیدی وشفافی آن نیست وقطعهای این کوچک واندک سرخرنک است وشنیده شده که زمین راقدری حفر مینمایند از خلال ونرج وعروق زمین آبی منتشر میکردد ودران کودال جمع میشود وبرسیدن هوا منجمد ومتحجر میکردد واین در لطافت از نمک لاهوری کمتر ودر طبیعت وافعال وخواص آن قریب بدان است

ملح اسود

ملح اسود بفارسی نمک سیاه وبهندی کالا لون نامند *ماهیت آن* از اقسام ملح العجین است وسیاه رنک وبا اندک تلخی وبوی نفطیت رائحه *طبیعت آن* در کرمی وخشکی زیاده از ملح اندرانی *افعال وخواص آن* قوت تلیین و اسهال وجلای این زیاده از ملح اندرانی وقریب بملح نفطی است وچون نرم سوده با قدری مستهٔ انبهٔ خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل کرداند *ملح رشیدی* ملح طعام است که مائل بسرخی است *

ملح العجین

ملح العجین یعنی نمک که داخل خمیر نان وطعام مینمایند وآن اقسام والوان میباشد از حجری غیر اندرانی و واز غیرحجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک درفارس وایران میباشد ونمک مصنوع از آب بحر ودر هربلدی قسمی از آن مستعمل مانند آنکه درعراق عرب وعربستان وروم وحجاز ونواح آنها حجری مذکور ودرفارس وایران غیرحجری ماخوذ از دریا ودر سواحل سند ودکهن وبنکاله همه مصنوع از آب بحرشور ودر کورکهپور وجونپور وبنارس ونواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل مینمایند وآب صافی آنرا کرفته طبخ میدهند تا منجمد میکردد ودر هندوستان نمک سانبهر ونیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی ومائل بسرخی ومائل بسیاهی وبهترین همه سفید صاف آنست *طبیعت آن* کرم وخشک در دوم مکر مصنوع از آب بحر که کرمی وخشکی آن زیاده است

* افعال وخواص آن قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال وحدت آن زیاده ومائل بتلخی است

ملح طبرزد

* ملح طبرزد * بفتح طاء مهمله وباء موحده وسکون راء مهمله وفتح زای معجمه ودال مهمله * ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی ولاهوری آنست * طبیعت وافعال وخواص آن در ملح اندرانی ذکر یافت

ملح المر

* ملح المر * بضم میم وراء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ وبهندی پادا لون نامند * ماهیت آن نمکی است بسفیدی وسیاهی وزردی مائل * طبیعت آن گرم وخشک تا چهارم * افعال وخواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربی وروغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم وگفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر ونیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست *

ملح نفطی

* ملح نفطی * بکسر نون وسکون فا وکسر طاء مهمله وباء نسبت * ماهیت آن از جملهٔ املاح معدنیه است سیاه رنگ بدبو با نفطیت واز بریان نمودن وسوختن بآتش نفطیت آن کم وزائل گشته سفید میگردد * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن قوت مسهله ومقیئهٔ آن زیاده از سائر املاح ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب وجوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسجی که قلا نامند واز سمت غازی پور مبآ ورند ودر پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند وباطراف میبرند ودستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند وآن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد ومحتمل که آنهم غیر مصنوع وهم مصنوع باشد

ملح هندی

* ملح هندی * ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی که بنفسجی نامند وقطعهای آن اندک بزرگ وبهندی آنرا سینده لون نامند * طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مسهل مائی اصفر وسودا وبلغم و محرک اشتها ومحلل ریاح ودر سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم ونیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات واوراق که بهندی کهار نامند آنست که کیاه ویا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب وتخود وتنباکو وبرگ موز وغیرها هر مقدار که میخواهند میگیرند وخشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد وخاکستر آنرا در آب حل میکنند ومیگذارند تا ته نشین گردد وآب صافی آنرا بتمامی بجر علقه در ظرف دیگر که متصل بپایان است کذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه ویا کرپاس پاکیزه ساخته وتر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند وسر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید وباز در آن دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند وبرهم میزنند ومیگذارند تا ته نشین گردد وآب صافی آنرا بدستور بجر علقه میگیرند وهمچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجر علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منجمد گردد ویا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند وعرق را بطبخ منعقد میسازند وصنعت ملح اشجار که قلی نیز وبفارسی قلیا وکهاو وبهندی سجی نامند نیز بطور بجر علقه است وطبع وخواص آن در قلی ذکر یافت وچون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند وبا نوشادر بسایند وبا زای هر سه درم آن یکعدد بیضهٔ مرغ بیفزایند وبآتش برشته کرده روغن آنرا بانشردن بکوبند خورند گوشت زائد ومنقی آنست ودستور احراق وحب ملح مسهل وحب ملح مسمی بحب حیات وعرق ملح وملح سلیمانی وباچك ودهن ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد *

ملح فرنگی

* ملح فرنگی * نمکی است مصنوع مصاعد قلمها وقطعهای بزرگ وکوچک سفید وشفاف که از فرنگ می آورند طعم آن

با اندک شوری وبورقیت مسهل بلغم وسوداوماء اصفر وحمیات عفنهٔ مزمنه رانافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب
گرم با عرق رازیانه حل نمایند وقدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید واگر از ان اقوی خواهند دو
توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج وحاجت با چهار توله شیرخشت وچهار ماشه برگ گل سرخ وشش ماشه رازیانه
نیم کوفته شب در آب گرم بخیسانند وصبح صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند وازبرای اعانت عمل آن کاسهٔ عرق رازیانه
نیم گرم بیاشامند

* فصـــــــــــل المیم مع النون *

من * من * بفتح میم ونون مشدده * ماهیت آن اسم عربی مجموع شبنمی است که برا شیا روغیر آن منعقد گردد و شیرین
باشد مانند ترنجبین وگز انگبین وشیرخشت وامثال اینها وانچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر وانچه بر
نباتات قابضه نشیند قابض وانچه بر مسهله مسهل وبالجمله از ادویهٔ مسهله است وهریک در اسم خود مذکور شدند *

منج زراوشان * منج زراوشان * بفتح میم وسکون نون وجیم وفتح زای معجمه وراء مهمله والف وفتح واو وشین معجمه والف ونون
لغت فارسی است * ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه وسرخ وبالیدهٔ تر از ان ونزد بعضی تخم خیری بری است *

* فصـــــــــــل المیم مع الواو *

مو * مو * بضم میم وواو وبفتح میم وتشدید واو نیز آمده وبیونانی میوه وبعضی میطیقون وبفارسی ریشالالا نامند * ماهیت
آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت واز ان غلیظ تر وبقدر دو ذرع وبرگ آن مانند برگ آن وبیخ آن متفرق وباریک و
بلند وبعضی معوج وبعضی مستقیم وخوشبو وبرنگ غاریقون ومائل بزردی واندک تلخی وحدت که زبان را اندک بگزد وگرم
کند در خائیدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست واستعمال آن بدون آنکه آنرا مخلل نمایند
جائز نیست ودستور مخلل نمودن آنست که در سرکه اندازند وچند روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند
وانطاکی ریشهٔ سنبل جبلی دانسته وقوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم
نیز گرم وخشک گفته اند وبا رطوبت نافعه * افعال وخواص آن قابض ومسخن وملطف ومفتح ومنوم اعضاء الراس والعصب
والصدر والغذاء والنفس آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات ومنع ریختن آنها بسینه وتصفیهٔ آواز وامراض عصب ومفاصل و
اوجاع آنها وضعف معده وجگر وطحال وگرده ومثانه وتحلیل ریاح ونفخ معده وکبد ورحم وتسکین صعود بخارات بدماغ ومغص و
درد گرده ومثانه از اجتماع فضول ورافع بدبوئی ابخره وبلاغم ولزوجات معده ومدر بول وحیض ومنضج منی ومقوی ومحرک
باه وجلوس در طبیخ آن جهت عسر البول واحتباس آن وحیض مفید لمضار مصدع مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه
چنانچه ذکر یافت ومضر سپرز مصلح آن تخم کرفس وعسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب
ونیم وزن آن جوز بوا وگویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن وگویند بدل آن فلفل سیاه وگویند افسنتین است *

موز * موز * بفتح میم وسکون واو وزای معجمه لغت عربی است ونیز بعربی طلع وبهندی کیله نامند * ماهیت آن ثمر درختی
است هندی در بنگاله ودکهن کثیر الوجود ودر سواحل اکثر بلاد عربستان ویمن وعمان وبصره وبغداد وایران نیز قلیلی
یافت میشود وگفته اند شیرینی ولطافت آنها زیاده از بنگالی است واصناف میباشد وهریک بنامی مشهور ودر هر بلدی خصوص
در بنگاله درخت آن بدو سه قامت وبرگهای آن عریض وطولانی تا بدو ذرع وازتنهٔ آن میروید وتنهٔ آن پرده پرده وبا
رطوبت بسیار ودر جوف آن مغزی که بهندی کنجیال نامند وآنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول واصول

دیگر میخورند وثمر آن درابتدای ظهور دراغلا فی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخي وسبزی میباشد پس آن شکافته خوشة
ظاهر میگردد ودران خوشه دانهای موزبسیار ریزه وبتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد وپخته میگردد پس آنرا قطع نموده
پوست بالای آنرا دورکرده مغز آنرا میخورند وبنهٔ درختی که یکمرتبهٔ ثمرآورد دیگرثمرنمي آورد آنرا میبرند ومغز آنرا
که کنجیال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت ودربنگاله ثمرآنرا اختصاص بفصلي وزماني معین نیست درتمام
سال ثمرمیدهد الا آنکه درفصل بارش زیاده واز اطراف درخت فصیلها وبچهها بسیار برمیآید وآنچه بلند وبزرگ است
بعد ازاخذ ثمر بنحو مذکور وقطع تنهٔ آن ازانها بجای آن برقرارمیدارند تتمه را برآورده جاهای دیگرغرس مینمایند و
درباغي ومکاني که سه چهار درخت آن باشد وزمین قوی بود درسه چهار سال تا صد درخت وزیاده میشود وثمربعضي
اصناف آن شیرین ولطیف ولذیذ بسیار وخوشبو میباشد وآنرا درهند ودربنگاله کیلهٔ مرتباني نامند وسوای بنگاله خصوص
جهانگیرنگر درتمام ملك هند ودکهن این نوع نمیشود واین بی تخم است وبعد ازان اصناف دیگر با تخم بعضي بسیار
کرم وریزه مانند انوپان وصفری وچینیه ومال بهوك وچنپا وامثال اینها نیز وطعم آنها شیرین و با اندك رائحه خوش
ولیکن بلطافت ولذت وخوشبوئی وشیرینی مرتباني نیست وبعضی ازینها نیز با اندك عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته
ورسیده نباشد واما صنفی که آنرا اکپکیله نامند خوشه وثمرآن بزرگترازثمرهای همه اصناف دیگرتا بیك شبر واکثر مثلث
شکل میباشد پخته ورسیدهٔ آنرانمي خورند برای بی مزکي ولزوجت وعفوصت وکم شیریني پوست آن را درنیم خامي جدا
کرده مغز آن ورق نموده درماهي وقلایا یا بدون اینها پخته میخورند وازهمه بدترصنفي است که دربنگاله آنرا اتهیه نامند
چون این بسیار بی مزه وبالزوجت وعفوصت وپرتخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز نمي خورند مگر فقرا ومساکین وهریك
از اصناف مذکوره دربعضی بلاد بهتر ازبعضی دیگرمي شود بحسب اختلاف زمین وآب وهوا وبهرجا بنامي مخصوص وهمه
اصناف مذکوره دربنگاله خصوص جهانگیرنگر جای دیگرنمی شود واز برگ وپوست درخت آن خشك کرده وسوزانیده ملحي
بعمل مي آورند چنانچه درملح مذکورشد وخاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت وجلا است کازران هند وبنگاله درغسل بعض
ثیاب بسیار چرب وچرك مستعمل دارند بجای صابون که درآب چند روزلباسها را مي خیسانند پس اندکی طبخی داده و
این را باصطلاح خود بهتي نامند پس مالیده افشرده باآب خالص مي شویند تا پاک کردد * طبیعت آن درگرمي معتدل
ودردوم تروبا قوت قابضه * افعال وخواص آن جالي وکثیرالغذاء وبطئ الهضم وبعد انهضام مولد خون غلیظ و
مسمن بدن اعضاء الصدر والغذاء والنفض مفرح وملین سینه وجهت سرفهٔ یابس وخشونت حلق وترطیب معده وحبس
بطن وتحریک باه محرورین ودافع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکیلا حابس اسهال الزینة طلای آن باسرکه وآب
لیموجهت کچلي وسعفه وجرب وحکه وباآب وتخم خربزه جهت کلف ونیکوئی رنگ رخسار الاورام ضماد برگ آن محلل
اورام القروح والجروح وحرق النارضماد نوع موزیکه دربنگاله مال بهوک میگویند جهت سوختگي آتش که چون بعد از
سوختن بران موضع بمالند مانع آبله ورجع آنست ونیزنوع موزیکه بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه
بسبب آتشك ابوین ویا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیدهٔ آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته برپارچهٔ مالیده بران
گذارند درپنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی ذروروخاکسترپوست آن وپوست درخت جهت نزف الدم جروح
وتجفیف والتیام قروح مؤثر المضار بطئ الهضم ونفاخ واکثار مدا ومت آن مولد ریاح وخون غلیظ بلغمي وبلغم وموجب

سدد و قولنج و زحیر و ضعف ماسکه خصوص در محرورین و مرطوب المزاج و بدلان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و خصیه بتخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجهٔ بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجهٔ حارهٔ یابسهٔ قویه و بدلان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان باردهٔ رطبه ضعیفه و بدلان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جائیکه موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانهٔ خرما را در قلاس کلاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسپ ریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم میرسد

* موسلی * بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است * ماهیت آن گویند بیخ سینبهل کوچک بکل نیامده است و آن بیخی است بسطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و ازان بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند * طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آشامیدن سفوف آن که بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد مادهٔ منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیرهٔ کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بی ریشه که بهندی ستوا نامند جهت هیضهٔ بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و با آب برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح کرده و با برگ پنجنگشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفهٔ بارد و با دارفلفل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب و جلدی و با نمک سندی جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیرگاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دوسالهٔ سفید آنرا از زمین برآورند و ریشهای باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یکتولهٔ آنرا با یکتوله نبات در نیم پیالهٔ آب گرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز باین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرورد : پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدرم جهت آنکه با زن خود مقاربت نمایم مرا بریک جانب و زوجهٔ مرا بجانب دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بران پاسوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز برپا سوار نموده بدانجانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

* مولسری * بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و یا لغت هندی است * ماهیت آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ اکثیر الوجود و در باغات و خانها غرس می نمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک پهن مدور و مشرف صندلی رنگ و بسیار

خوشبوهم در تازگي وهم بعد از خشک شدن ودر موسم کوما که هنگام بارش است در ملک هند وبنگاله هنگام بهار آنست وثمر آن
بقدر عناب متوسطی وسنجد بزرگي وبرنگ آن ومغز آن با عفوصت بسیار واندک شیرینی وهستهٔ آن بزرگ * طبیعت گل
آن گرم وخشک وثمر آن سرد وخشک وقابض خصوص نارس آن * افعال وخواص آن ثمر نارس خشک وتخم آنرا نیز در
ادویهٔ حابسهٔ مني وسیلان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض وممسک مني است وحابس بطن وآشامیدن نقوع پوست
درخت آن جهت حرقة البول وقروح مجاری آن وآتشک نافع وبیخ آن نیز بدستور ومضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت
درد دندان وتقویت لثه نافع وسعوط گل خشک سودهٔ آن برای مرض اموه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم بهم میرسد
علامت آن تب شدید وصداع ودرد گردن وشانه وغیرها است وجهت صداع بارد وبدستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان
بجای تنباکو وعرق گل آن جهت صداع وتقویت دل ودماغ شربا وسعوطا نافع طرد الهوام گذاشتن گل آن بر فراش ورخت
خواب باعث دوری هزار پا ومار از ان است ودر حروف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت

موميا

* موصیا * بضم میم وسکون واو وکسر میم وفتح یاء مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است بمعني حافظ الاجساد وبعربي عرق
الجبال وبفارسي مومیائي نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بقیر از درزها وشکافهای بعض جبال بیرون می آید و
بهترین همه آن است که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد وبعد از ان در اسطهبانات ونواح آن وبعد از ان در
کهکیلویه وانچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائي وضعیف الاثر چندان خاصیتی ونفع بران مترتب نمیگردد
وانچه ملا احمد تهتهٔ در تاریخ الحکما در کیفیت بد واطلاع بر مومیائي وخواص وافعال آن نوشته آنست که از جملهٔ عجائب
اتفاقات ظهور مومیائي کانی بود در عهد فریدون وکیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت
فریدون جمعي از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیرکاری بر قوچ کوهی زد وآن
بعد از چنان زخمي از نظر ایشان غائب شد هرچند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند
همان قوچ را دیدند که صحیح وسالم میگردد وآن تیر در پوست او آمیخته وقوچ آنچنان مینمود که گویا اصلا زخمی بدو
نرسیده آن جماعت از مشاهدهٔ آنحالت متعجب شده درمقام گرفتن او شدند وبهر نحوی که بود او را بدست آوردند چون
نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائي در اندرون زخم وحوالي او چسپیده بود چنانچه معلوم می شد که او خود را بموضع
که مومیائي داشته مالیده وآن مومیائی موجب التیام والتحام زخم کاری او شده وچون این خبر بفریدون رسید بحکم او
حکما واطبا در مقام تجربه وامتحان آن شدند ودر التیام جراحات وجبر عظم مکسور وغیرها ازوی آثار ارجمند وفوائد
عظیمه یافتند انتهی کلامه وبعضي گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پي باین دارو بردند بدین طریق که روزی فریدون
برای شکار رفته بود وآهوئي را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست واز پهلوی دیگر او بیرون رفت وتیر دیگر بر پای او زد
که لنگ شد ومیرفت وفریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان
خود را بر ان مکان مالیده وتا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بدوید ونشست وبرفت ونمی لنگید ازین معني فریدون
متعجب شده حکما را طلبید واطبا را آن مقدمه نموده وبعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش
میکند ومیچکد وآن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در آنجا باشند وهر ساله هرمقدار که جمع شود ارسال
حضور نمایند واز ان زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند وهر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند

و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی که از درز آن برمی آید میگویند یک
از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از این جهت آن مکان گود تر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق دو قامت
انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یکمرتبه پنجاه
شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار میکنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی شمع بسته
اندرون آن میرود اندک آبی بقدر یک شبر یا دو و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عروق آن کوه در ته
آن جمع شده است در آن مدت و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پردهٔ نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ
و آنچه هست در آن بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته
چندان جوش میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آنرا بسته همه بر آن مهر میکنند
و میگذارند تا خوب سرد گردد پس سر آنرا باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از دهنیت میگیرند و مرتبه دیگر آنرا بهمان
قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری را عمله بعنوان
دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمیناً یکصد و پنجاه مثقال
نهایت تا دویست مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشد و دردی آن
نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از
بعضی ثقه شنیده شد که در داراب درهٔ کوهی است که از آنجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و در آن دره از شکاف کوه
قطره قطره مومیائی میچکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و
هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ برمی آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی
ندارد و کسانیکه مامور بدین کار اند در آن کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و دهنی معلوم میشود
آنجا را بمثل کوبیده نشان میکنند و بعد از چند مدت آمده از آنجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده برمیدارند
و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همانجا نیز برمیآید و گاه هست که برنمی آید و از جای دیگر و از شکاف سنگهای دیگر که بر
نیامده بود برمیآید و نیز از بعضی ثقه و سکنهٔ آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار و مستطیعات و کرمانیه و نیز در بعض
نواحی آنجا جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند که از آنها مومیائی برمی آید هیمه بسیاری در آن مغارها و
شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی و تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری برمی آید و بر اطراف
شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خود ها قسمت میکنند و میفروشند و
این نوع است که نزد مردم بسیار و فراوان است و خرید و فروخت آن میشود و در رنگ قریب بنوع دوم است اما نوع
اول که دارابی و ماخوذ از کان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه
ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عملهٔ کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید
و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل نا صاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل میآید و میگویند که از شکاف مغارات
میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کم یافت است و آنرا بلسان
اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان میکنند و میگویند که نوع مومیائی که آنرا [illegible] مینامند

بسیار آنرا دوست میدارد و هرجا یافت میشود و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بزرسنکها نجاست میکند همان را نا مقیدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنهٔ سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مر مکی و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بسواحل رسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین کلاه دوزین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آن ها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر هند کورنیز آشنا بودند و اکثر ملاقات می نمودند از جملهٔ غرائب اموریکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهارصد پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان میسپردند که برابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و ایشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیلهٔ آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد ازان سه صد چهارصد سال میشود که آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری ازان را بمرور بخرج آورده قدری ازان را بمیر معزی الیه داده بود او شان قلیلی با حقر دادند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بوده طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد

* افعال و خواص آن در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مشرک گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیائی سلک بچهٔ که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویهٔ حافظهٔ مقویهٔ تریاقیه از قبیل ادویهٔ مذکوره و غیرها بربدن بچهٔ سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بلاد ان حاره یا بسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

* فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال ان

مفرد او مرکبا بدانکه بهترین آن دارای سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و باندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزهٔ نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک دانگ ازان را در روغن گل مرغ حل کرده بحلق او بریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصهٔ یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد

خوب است وجید و اصلی و ابلہ وغیر اصلی و کاه باشد که در عرصهٔ دهفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد وبد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد وبزودی و بحرارت کمی نرم نمی شود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی وغیرها را انسان تجربه نمایند ❊ طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند ❊ افعال و خواص آن مقوی ارواح ودل ومفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس والاذن والانف واللسان محلول مقدار یک حبهٔ آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد ساذج و شقیقه و صرع و دوار ولقوه و فالج و استرخا و دو حبهٔ آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبهٔ آن با یک حبهٔ مشک و کافور و جندبیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع باردهٔ کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبهٔ آن با آب طبیخ کرفس و زیرهٔ کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن با آب پیکه صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبهٔ آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیرهٔ آن با روغن گل سرخ بتنهائی و یا با آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج بآن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغة و با کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفس آشامیدن مقدار سه شعیرهٔ آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبهٔ آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبهٔ آن با آب اصل السوس مقشر سه روز زوعاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک لعوق آن با آب عناب و یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشته جهت سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیرهٔ کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیرهٔ کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازالهٔ رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربهٔ کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب و یا با آب برگ کاسنی و یا دوغ خیار شنبر و جهت فواق ریحی یک حبهٔ آن با طبیخ تخم کرفس و زیرهٔ کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب کشنیز تازه یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با ماء السکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنکشت و یا پوست بیخ کبر و براعه

ورم جنین با آب طبیخ خسک طلای نیمه دانگ آن با آب مطبوخ انیسون در ان جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض والتناسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی ویا با قند و شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی ازان با آب مطبوخ دوقو و نقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبهٔ آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع مقعده و دو حبهٔ آن با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول انک آن مخلوط با آرد کندم جهت قلت صبر بر نگاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و طلا و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبهٔ آن با آب باقلا یا حبهٔ ازان با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرچ شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در پنج درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربهٔ باردهٔ مناسبه بنوشد مجرب است الات المفاصل محلول آن از یک دانک تا یک و نیم دانک در ادهان مناسبه مانند روغن گل و یا اشیای موافقه مانند آب باقلا و یا زردهٔ تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بیعدیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه و ناصور وزن یک دانک آن با یک درهم پیه خنزیر گداخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اگر بر کسی تیری زده باشد مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت نافع الحمیات آشامیدن نیم دانک آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربهٔ مناسبهٔ دیگر جهت رفع حمیات متبلهٔ بلغمیه و سوداویه نافع الاورام والبثور والزینة نیم دانک آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویهٔ مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت با ادویهٔ مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبهٔ آن با طبیخ خسک و یا با آب فراسیون و یا با آب سداب و یا با آب فوتنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنها مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در تراکیب وادویه داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* مونیج * بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است * ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن برتخته مینویسند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیکدفعه زائل نکردد مکرر نمایند و این معالجهٔ فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است *

* موندي * بضم میم وسکون واو وخفای نون وکسر دال مهمله وبالغت هندی است * ماهیت آن نباتی است هندی کثیرالمنافع وازتمیل نجم ونبار ه با شاخهای مفروش برزمین وبرک آن شبیه ببرک پودنه وازان ضخیم تر وزغب وکل آن مدحرج مائل ببنفشی ومدور شبیه بتکمه وخوشبونی الجمله شبیه ببوی کلاب وطعم آن اندک تلخ ومنبت آن صحراها ومزارع در هند وعظیم آباد وبنکاله کثیرالوجود * طبیعت آن در دوم کرم وتر وباقوت قابضه * افعال وخواص آن مقوی اعضای رئیسه وقوی وارواح ومعده ومحلل وملطف ومفتح ودر تلطیف وتفتیح قریب بچوب چینی بعد یکه ازعرق وبول ورائحه شارب آن بوی آن میآید وجهت رفع خفقان وتوحش ویرقان وزردی بشره وامراض صفراوی وسوداوی ورحم وحرقة البول وادرار حیض وبثور مانند حنا زیر ودماميل واورام جمیع اعضا نافع وآشامیدن عرق آن که بدستور کلاب عرق کشند جهت خفقان ووسواس سوداوی وصفراوی وتحلیل مواد بلغمیه وتقویت قوی وارواح وسائر امراض مذکوره مجرب وقوبا وحکه وامثال اینها نافع بشرط مداومت بران که ازسه مثقال تا پنج مثقال ابتداء شروع نمایند وروزی دو مثقال بیفزایند تا مقداریکه موافقت نماید ومرض رو بتخفیف وانحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند ودرایام آشامیدن از حموضات ولبنیات وبقول واغذیهٔ غلیظه وآشامیدن آب بسیار سرد ویا بسیار کرم وامتلا وحرکات نفسانی وبدنی وجماع وحمام اجتناب نمایند واکر نمك را تقلیل نمایند بهتراست واقتصار برا غذیهٔ لطیفه وآب نیکرم نمایند ودر امزجهٔ قویه شروع از ده مثقال نمایند وبتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند وجرم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند ونبات آنرا در هنکام تازکی با بیخ وبرک وکل کوفته درسایه خشک میسازند پس نرم سوده با آرد کندم وروغن وشکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی وبدنی ومنع موی ازسفیدی واسقاط ونیز بطریق سفوف با اشربهٔ مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره وتخم آنرا کفته اند اکر با شیر هر روز مقداریك کف بخورند قوت حیوانی بخشد وکل آنرا اکر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد ونبات آنرا قبل از بکل آمدن چون با بهنکره سائیده بروغن وعسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نکردانند ونیز نزد اهل هند مشهوراست که چون غنچهٔ کل آنرا در اول سال درست بلع نمایند دران سال از آزار رمد محفوظ میمانند یك غنچهٔ آن یکسال ودو غنچهٔ آن دو سال وهمچنین مجرب میدانند وبیخ آنرا اکر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع وچون بیخ آنرا نیم کوفته درآب بخیسانند آن مقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند وهر روز یکدانک آنرا با برک تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد وتقویت قوی وارواح نماید وامراض باردهٔ رطبه را دفع سازد وبدستور چون آب تازه نبات آنرا با کل وبیخ بکیرند وبا روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملائم طبخ دهند تا روغن بماند وصاف نموده هر روز مقدار دو درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل ویکروز ودرین مدت از جماع وترشي وبادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود وچون بیخ آنرا درظرف مسي باد ستهٔ چوب نیم خوب بسایند وسحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنك کردد پس پنبه یا کیزه رابدان ترنموده خشك کرده نکاه دارند وهنکام احتیاج قدری ازان پنبه با آب ترکرده برچشم صاحب رمد کذارند تسکین درد ووجع آن نماید ونیز نوعی از موندی میشود که آنرا بهندی مهاموندی نامند وکل آن بزرکتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع ودرباقي خواص وافعال قریب بنوع اول است *

* فصـــــــــل المیم مع الهاء *

* مها * بضم میم وفتح ها والف مهی نیز آمده لغت تهامی است * ماهیت آن سنکی است رد وقسم میباشد قسمی سفید صاف

شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که ازان نیز آتش ظاهر میگردد وازنواح روم وصعید مصر آورند ودرمعدن مغنیسا بهم میرسد
ودرزخون کرم تیس چون بسایند حل میگردد وقسمی دیگر ازان غیر شفاف وازان صلب تر وشبیه بنمك سنگ واین را گویند
ازان ظروف میسازند وغیرسلوان است * طبیعت آن در دوم سرد وخشک * افعال وخواص آن جالی ومحلل
العین اکتحال آن با مروارید وشکر قاطع بیاض چشم بی المی وبدستور چون با آب بسایند ودرچشم کشند اللسان چون یکحبه
ازان را بانمك ونوشادر وزعفران ومرو سرکه وعسل حل کنند وبرزبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن ولکنت وتعسر تکلم
نماید ومجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة وادرار بول وضماد آن برپستان جهت زیادتی
شیر ورافع انجماد آن دران الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه ولرز وعسر ولادت وبراطفال رافع خوف وجستن
ایشان از خواب ودیدن خوابهای پریشان ونگاه داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند

* مهل * بفتح میم وسکون ها ودال مهمله * ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند مهل
که شاخها بسیار دارد وکبود بشکل همیشه بهار وبرگهای آن باریک ودراز وگل آن باریک ودراز وگل آن همیشه روبآفتاب
دارد وبهر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند وبیخ آن بقدر جلواری بزرگ وسفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیرالوجود
وصیادان آنجا بیخ آنرا مانند سریشم می پزند وتیررا بدان الوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد ومی میرد
آنرا میکشند تا خون سرد گردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع میگردد وآن موضع
سطبر می شود پس آن موضع را بریده می اندازند وتتمهٔ گوشت آنرا میخورند میگویند بی مضرت است وسمیتی ندارد
وامتحان بیخ مطبوخ آن در قوت وضعف چنان است که تیغی برعضوی فرومی برند تا اندک قطرهٔ خونی جاری گردد پس
محل زخم را پاک مینمایند وقدری ازان بیخ بران میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت وسوزش
وخارش عظیم در بدن احداث مینماید وسرخ میسازد واگر علاج نکنند هلاک میسازد واگر فی الحال عضو را پاک بشویند
وبروغن چرب نمایند وبران تریاقات بمالند مضرتی نمی رساند وعلاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند وبکشند
وزلو بچسپانند وبعد ازان بران تریاق بمالند وشستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است *

* مهلبیه * بضم میم وفتح ها ولام مشدده وکسر باء موحده وفتح یاء مثناة تحتانیه وهابفارسی فرنی نامند * ماهیت آن مهلبیه
ازجملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که ازشیرهٔ آرد برنج وشیر وشکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را درآب شیره می کشند
وباشیر طبخ میدهند تا شیرهٔ برنج پخته گردد وبقوام آید پس شیرهٔ شکر صاف کرده دران می ریزند آنمقدار که آنرا شیرین
گردانند پس چند جوشی داده فرودمی آورند ودرظروف چینی برمی آرند واگر خواهند درهنگام فرود آوردن چند دانه
هیل بوا گویند وباقلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو ولذیذ میگردد وتناول می نمایند بعد ازان سرد
میگردد واین مخترع ورس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قیء که اورا عارض شده بود
ازریختن سودا بمعدهٔ او * طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن جهت مالیخولیا وجنون ورد مرییسی وفربه
نمودن بدن وتولید خون صالح ومنی وتقویت باه ورفع قیء سوداوی نافع است *

* فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة *

* میبه * بفتح میم وسکون یا وکسر باء موحده وها * ماهیت آن اسم فارسی شراب به است که با شراب ویا باآب میبه

انکوری مرتب نمایند # افعال وخواص آن مفرح ومنبسط ومقوی معده ودر قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت #

میسن # بفتح میم وسکون یا وفتح سین ونون نیز آمده ونوا وبجای نون نیز دیده شد ولغت عربی است بیونانی میسن

لوسوس ولطوس نیز نامند # ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرنس وبازوابد بسیار ثمر آن بزرگتر

از فندق وشیرین وخوش طعم وخوشبو ومثلث شکل مائل بزردی ونیز گفته اند دو نوع اند کوچکی وسیاه باتندی است وچوب

درخت آن مائل بسیاهی وسرخی وصلب وخوشبو وبری وبستانی میباشد # طبیعت آن در دوم گرم وخشک وبستانی آن معتدل

افعال وخواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه وتقویت معده وحبس اسهال وتنقیهٔ رطوبات ولبن آنرا اهل شام

برای سرفه مستعمل دارند واحتقان بنشارهٔ چوب آن جهت قرحهٔ امعاء وسحج مفید الاورام والبثور ضماد آن جهت

داء الفیل وتحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینة طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی ومنع آن از اسقاط وچون شاخ وبیخ

آنرا سوده برای ورام صلبه بندند تا سه روز متوالی وهر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر ودر رفع فتق نیز مجرب گفته اند #

میسنون # بفتح میم وسکون یا وفتح سین مهمله وضم نون وسکون واو ونون بفارسی کرم ابوب نامند # ماهیت آن

جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما واز آن بلند ترنیز وسفید خاکستری رنگ واندک رخوو گفته اند نوعی میسنون

از زبد البحر است # طبیعت آن گرم وخشک # افعال خواص آن آشامیدن آن جهت استسقا وسوزو تفتیت حصاة

ودرد گرده واحتباس حیض نافع وذرور آن مجفف رطوبات جروح وقروح والتیام دهندهٔ آنها وتجفیف قروح سر ودر

سائر افعال مانند زبد البحر است ومذکور شد #

میعهٔ سائله # بکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح عین مهمله وها لغت عربی است ولبنی نیز و بهندی سلارس نامند.

ودرخت آنرا بفرنگی اسطرا که لیکه کویند یعنی نرم ومیعه مشتق از میعان است # ماهیت آن صمغ ویا لبن درختی است میعهٔ سائله

بسیار خوشبو وگفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است وآنرا در بلاد شام عبهر نامند وگفته اند صمغ درخت مران

است واصناف میباشد وانچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است ورنگ آن با شقر مائل

بزردی وبقوام عسل میباشد وانچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مائل بسرخی وغلیظ تر میباشد واین متوسط

است وانچه اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند ومیمالند وصاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد سیاه وثقیل

میباشد واین مسمی بمیعهٔ یابسه است وصاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد ویکنوع سرخ بالجمله قوت آن

تا ده سال باقی میماند # طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک # افعال وخواص آن مقوی ومحلل ریاح ومنضج ومادن

وباقوت قبض وتجفیف اعضاء الراس والنفس والغذاء والنفض جهت سرفه وزکام وخدر وکزاز ورعشه وانحدار رطوبات از

دماغ وتنقیهٔ آنها ودرد سینه وریه وگرفتگی آواز وتقویت اعضای باطنی واستسقا وسپرز وگرده ومثانه وادرار بول وحیض ودرد کمر

وورکین وآشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام وطلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر وکزاز ورعشه

ومالیدگی اعضا وبخور آن نیز جهت نزلات وکزاز وقطور آن جهت امراض گوش ورياح غليظهٔ آن وفرزجه وبخور آن نیز جهت

احتباس حیض الاوجاع وغیرها ضماد آن جهت اوجاع مفاصل ونقرس ودر ضمادات آنها مقوی فعل آنها وطلای آن جهت

جرب وآشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام وبخور آن نیز مضر ریه ومصلح آن مصطکی مقدار شربت از یکمثقال تا سه درم

بدل آن روغن یاسمین وچندبیدستر ولهذا بعضی بوزن آن قطران وثمن آن زفت رطب است واز اجزای عالیها است #

* میعهٔ یابسه * ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میعهٔ سایله است که ذکر یافت ونزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا افشرده صافی آنرا میگیرند ونزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است * طبیعت آن در گرمی وخشکی زیاده از میعه سایله * افعال وخواص آن با قوت قابضه وممسک بطن بخور آن جاذب رطوبات دماغی ورافع لقوه وضرر هوای وبائی وحمول آن جهت خون بواسیر نافع وحیض ومسقط جنین ورافع انضمام فم رحم وصلابت آن ودر سائر افعال قریب بمیعهٔ سایله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است *

* میفختج * بفتح میم وسکون یاء وضم فاء وسکون خاء معجمه وفتح تاء مثناة فوقانیه وجیم معرب میپختهٔ فارسی است وبیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب * ماهیت آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نسوزد وغلیظ گردد ومائل بترشی باشد ودر کیلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون باخاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند وبعربی دبس ودردی بس ذکر یافت وگاه دران هیل وجوز بوا وقرنفل وامثال اینها اضافه مینمایند * طبیعت آن در دوم گرم ودر اول خشک * افعال وخواص آن موافق سینه وریه وآبله وحصبه ومعین بر نفث وتلیین طبع ومحرک باه وجهت وجع گرده ومثانه نافع وداخل شراب خشخاش معروف بد یاقوذا کرده میشود المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد وترش بدل آن دوشاب انگوری است *

* باب بیست وپنجم دربیان ادویهٔ که حرف اول آنها نون است *

* فصـــــــــل النون مع الالف *

* نارجیل * بفتح نون والف وکسر راء مهمله وجیم وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام معرب ناریل هندی است زیراکه بهندی تازهٔ آنرا ناریل وخشک آنرا کهوپره نامند وبفرنگی کوکرس انڈیکس وبعربی جوز هندی * ماهیت آن ثمر درختی است ودر اکثر بنادر وسواحل دریای هند ودکهن وبنگاله یافت میشود ودر ملیبارات کثیر الوجود وهرچند قریب تر بدریای شور باشد وآب شور ریهای آن برسد ثمر آن بهتر ولذیذتر وشیرین تر وچرب تر میباشد وباختلاف اراضی وبلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد وثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشهٔ آن بزرگ ودر هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد ودرخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زوایدی تنهٔ آن کمتر وشاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلند تر وچوب وسط آن نیز بلند تر وصلبتر وجاروب اکثرا زچوب وسط برگ آن میسازند وتا ببلندی دو ذرع دست بسیار مضبوط میباشد وثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت ودر خامی سبز ولیفهای آن نرم وصلب وبعد رسیدن وخشک شدن اغبر میگردد وآنرا جدا مینمایند وخیسانیده کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگرجهازات وکشتی ها ازآن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور بزودی پوسیده وفاسد نمیگردد وپوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ وبرسر آن سه نشان دو کوچکتر وصلب واندک براق شبیه بدو چشم وسیوم اندک بزرگتر ورخو غیر براق فی الجمله شبیه بدهن واز همان موضع جذب رطوبت برای نشو ونما مینماید واز همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بر روئیدن درخت مینماید ودر هنگام نیم رس بودن آب دران باشد آن موضع را سوراخ می نمایند وآب آنرا ازان برمی آورند وبعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا ازجوف آن بریده برمی آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان وبران آب نی نصب نموده غلیان میسازند

وا کثری شکسته مغز آنرا بر میآ ورند و میخورند واقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات او شان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق شیر برنج وغیرآن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل میآ ورند و خشك آنرا در اکثر بلاد بعید میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته بمغز آن را باین را در هنگام استعمال واکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و بادهنیت بسیار است میخورند و از آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میکردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشهٔ آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد * طبیعت آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشك و طبیعت خشك آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشك و متکرج آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد باردهٔ بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطني وبواسير و توليد مني و تسخين گرده و کمر مبرودين وادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و باشکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی اعضا و جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشائخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوهای ترش ولیمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشي مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقي خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بربالای آن بمقدار سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در میانه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را فاسد میکرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را ده مثقال و از آب آن ده اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکهٔ آن در اول گرم و در سوم خشك و در دوم نیز خشك گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در ان اندازند و سنون خاکستر پوست آن نجالي دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و روغن آنرا دو قسم اخذ مي نمایند یك قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از ان روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید بیه کرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریك باه مفید شرباً و تدهیناً و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن خسته زردآلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهني خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد کردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجهٔ مبرودین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبي آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است *

نارجیل بحری

* نارجیل بحری * بفتح باء و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند * ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیرهٔ که بر خط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه

پوست دوم این از ان صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کم ریشه بعضی بضخامت عرض دو انکشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازکی اندک چرب و بسیار سفید ولذیذ تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه کرد د میل بزردی و سرخی و تیرکی و تلخی مینماید و هرچند کهنه تر میکردد تیرکی و تلخی آن زیاده میشود و از اد ویهٔ جدیده است و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از ان از روی آب میکرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی کفته و نوشته اند * طبیعت آن مرکب القوی و بعضی کرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میکردد * افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و حافظهٔ قوت وکفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا بکلاب بر سنک سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج ولقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیهٔ فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبهٔ آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسدهٔ سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع کردد دیکر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمینماید و بدستور آشامیدن آن با شیرکاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبهٔ آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میکردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهر دار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یکقیراط تا دو قیراط کفته اند مؤلف کوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنکي و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر ان مترتب نکشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حارهٔ یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم وکفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* نار دین * بفتح نون والف وکسر راء و دال مهملتین وسکون یاء مثناة تحتانیه و نون * ماهیت آن کفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی کفته بیخی است در رنک شبیه بماميران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشهٔ این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون * طبیعت آن در دوم کرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس والغذاء و النفض آشامیدن یکدرم آن جهت فالج ولقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژکان برویاند بتنهائي و یا با اکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است *

نارفارس

* نارفارس * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله وفتح فاء و الف و راء و سین مهملتین * ماهیت آن صاحب منهاج گفته نوعی از مر مغشوش است که از نواح فارس می آورند و با بیتوعات دیگر مغشوش می نمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مر مغشوش بیتوعات سمی از جمله سموم رد را حراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

نارقیصر

* نارقیصر * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله وفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه وفتح صاد و راء مهملتین بهندی ناکیسر کیراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتی است با یکساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم آورند و در مصر آنرا ساق الحمام گویند و گویند شقایق النعمان است * طبیعت آن گرم و خشک در دوم * افعال و خواص آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات را و وجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال است

نارکیوا

* نارکیوا * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله وفتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه وفتح واو و الف * ماهیت آن گفته اند مارکیوا است و نزد ابن بیطار در چیز اند و لیکن از تعریف او در چیز ظاهر نمی شود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و بتنهائی میروید و تا بیک قامت بلند میکردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم ادکن اللون یعنی تیره رنگ و تند و تیز اللذاع و بعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و با حدت و للذع * افعال و خواص آن آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل مرشته زائل کننده بلیله و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلغم الزینة طلای خاکستر درخت آن و یا با برگ سائیده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آن است الاورام طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب برصورت بمانند منتفخ و سرخ رنگ گرداند *

نارمشک

* نارمشک * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است بمعنی مسک الرمان و آنرا نار غیت نیز نامند و در تنقطار غان در قانون باسم سوربار و مذکور است و گویند بهندی ناکیسر خوانند * در ماهیت آن اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتی است که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که گل آن نشکفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و رچتری است و بعضی آنرا نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب قدما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم * افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح گرده میشود القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع عرق نافع و بند ستور دو در آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلاء مصلح آن روغن بادام و مضر مرارد و مصلح آن کافی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال

بدل آن نیم وزن آن پوست پسته وبوزن آن زنجبیل وسدس آن سنبل الطیب است وبوزن آن زیرهٔ کرمانی وثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند *

* نارنج * بفتح نون والف وراء مهمله وسکون نون وجیم معرب نارنگ فارسی است وبهندی کرنا نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم وخوش منظر واندک خاردار وچوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم درملمس رکم ریشه ومستوی الاجزا وبرگ آن ازبرگ لیمو بزرگتر وازاترج کوچکتر وخشبو وگل آن سفید اندک طولانی وبسیار خوشبو واندک تند طعم و باتلخی کمی وثمر آن درخامی سبز ومدور وبعد رسیدن زرد مائل بسرخی میکردد مغز آن ترش آبدار وقاش قاش درپردها وتخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج وازان کوچکتر وتلخ وپوست ثمر آن نیز تلخ وبهترین آن بزرگ بالیدهٔ رنگین شاداب پوست نازک املس آنست ودرگرم سیرات کثیر الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بردرخت ازسال گذشته زرد سرخ رنگ وازسال حال سبز نیم رس ومنگام شکوفهٔ آن بهار وپاییز است * طبیعت پوست زرد وشکوفهٔ آن گرم وخشک درد وم وترشي آن درآخر دوم سرد ودراول خشک وبعضی درد وم نیز خشک گفته اند وپوست وتخم آن درد وم سرد وخشک وخشکي آن زیاده وسائر اجزاء آن گرم وخشک دردوم * افعال وخواص ان جمیع اجزاء آن سوای ترشي از اترج بهتر اعضاء الصدر ترشي آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه وسرفهٔ حار است خصوص که با پوست ازمیان دو پاره نموده وتخمهای آنرا برآورده قدری نبات کوبیده بران پاشیده برآتش گذارند که دوسه جوشي بخورد پس برداشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا ومسکن حدت آن وخون ومدر صفرا ودافع خمار ورامراض حارهٔ صفراویه وبدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی وضرر نارنج باعصاب کمتر ازسائر حموضات است ومضر عصب غیر صحیح واکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر وعسل وپوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم ونیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی وغثیان ومغص واخراج کرم شکم مجرب دریکساعت وضماد آن با سرکه جهت درد سربارد وحار وضماد پختهٔ مهرای آن بتمامه ازپوست ومغز وتخم جهت جرب وحکهٔ وجوششهای سر ونرم کردن جلد بدن وموی نیعدیل اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب نقوع پوست وشکوفهٔ آن جهت عسر ولادت وسم عقرب وهوام سمی وبوئیدن پوست وبرگ آن مفرح ورافع طاعون وهوای وبائی وفساد هوا السموم تخم آن باتریاقیت دودرهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی وبدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب وبوئیدن نارنج رافع طاعون است وشکوفهٔ آنرا بوئیدن مقوی دماغ ومحلل زکام وعرق آن که مسمی بماء القداح وبفارسی بعرق بهار است درد وم گرم وخشک * افعال وخواص ان مفرح ومقوی ارواح اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت رفع ضعف دماغ وتفریح وتفتیح سدهٔ مصفات ونزلات ودرد سینه وخفقان وغشی وقولنج ریحی وتقویت اشتها وباه ورافع آروغ ورياح ومغص ومداومت آن هفت روز روزی دو وا وقیه باشکر وربع درهم مرجان سوده جهت سپرزاز مجربات وباآب کرفس جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وآشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی وحمول آن باپشم جهت ادرار طمث واصلاح حال رحم وباشیرماده یابن جهت اعانت برحمل از مجربات دانسته اند وآنرا بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب ومضر آن وقوت آن درظرف جستي وبامسي تاهفت سال باقي میماند ودرشیشه تایکسال وروغن آن که پوست زرد آنرا باشکوفه درروغن کنجد اندازند وسه هفته درآفتاب گذارند وهرهفته یکمرتبه تجدید پوست وگل نمایند پس استعمال

نمایند درجمیع افعال بهتر از روغن ناردین است و کذا اشتن پوست وکل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت وآشامیدن دو مثقال آن باد زهر سموم بارده حیوانیه است وتدهین بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و ورقای آن نیز مدر و لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است *

ناطف

* ناطف * بفتح نون والف وکسر طاء مهمله وفا بفارسي تبیطه نامند * ماهیت آن معروف * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق سینه و رئه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب سودا بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و ممنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجهٔ بارده و سرفهٔ حادث از حرارت و ممنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و ممنوع از عسل موافق امزجهٔ بارده و پیران مولد صفرا درجوانان و مصلح و ممنوع از دقیق جهت درد سینه و رئه حادث از سرده خلطی بلغمی نافع و ممنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه ولیکن ثقیل و بطیء الهضم و مرخی معده و ممنوع از کردکان بغایت گرم و معده بلغمی و کرده را موافق ولیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و ممنوع از بادام اندک گرم و سرفهٔ رطوبی را مناسب است *

ناکیسر

* ناکیسر * بفتح نون والف وکسر کاف عجمي وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح سین وراء مهملتین ناگکیسر بکاف دیده شده که مینویسند لغت هندی است * ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت کردکان و برگ آن بهن بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پورنیه و رنگپور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که درمیان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوق عطریکه آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود میگرداند از حدت بوی که دارد * طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم * افعال و خواص گل آن صفرا و بلغم و غسالهٔ سموم و ریاح و بواسیر را هرنوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و رنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و باصلاح آرد و حبس خون بواسیر را و استیصال دانهٔ آن بدین قسم که سه مثقال زیره که درمیان گل آن میباشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پی هم تا آنکه دانها زائل گردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چهار روز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک نباتی تا چهار روز دانهٔ بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه ولیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آب بران پاشیده در صرهٔ بسته و برجرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغن ازان برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آب بران بپاشند برهم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز پی هم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن ازان برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده برجرب رطب بچکانند و تنبیل را نرم نموده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد *

ناخواه

* ناخواه * بفتح نون والف ونون وفتح خاء معجمه و واو والف و ها لغت فارسي است بمعني طالب نان و نیز بفارسی زنیان وبعربی کمون ملوکي و بهندی اجواین نامند * ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون و ازان ریزتر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و باندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقي میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین

و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آن است * طبیعت آن در اول درجهٔ سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند * افعال و خواص آن باقوت مجففه و تریاقیه و ملینه و محلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از چرک و غیر آن انجماد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیهٔ چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشاء و آروغ بد بو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام دفع فساد اشتها و بلت و برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاة و مبهی و مسخن احشا و کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد بارد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید ناشتا خوردن آن و در زنان نیز و ادخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسیکه بدایهٔ او اطعمهٔ لذیذ نیاید و کوبیدهٔ آن با مغز گردکان سوخته رافع تزحر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو آنمقدار که آنرا بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعادهٔ شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الزینة آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیهٔ قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویهٔ برص و بهق و آثار جلد مقوی فعل آنها الحمیات آشامیدن آن جهت حمیات باردهٔ مزمنهٔ کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنهٔ آن جهت تنقیهٔ رحم از رطوبات بد بو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع و الاورام و البثور ضماد آن با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوصا باطین قیمولیا از مجربات شمرده اند و بدستور جهت خون منجمد تحت الجلد بیعدید و با روغنها جهت بثور لبنیه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف ابن مرد و است مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش و دستور مد بر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق کشند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال خواص آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلت معده و استسقا مفید و چون بادارچینی و گاوزبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند و روغن آن که بقرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است

* فصـــل النون مع الباء الموحدة

* نبیذ * بفتح نون و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند * ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکرهٔ حاده است و مراد از آن و مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر می یابد و نقاع قسمی از آن است که از آب انار و سائر میوها و

حبوب ترتیب دهند وآن مقدارنگذارند که بجوش آید ومسکر گردد وچون مدتی نگذارند که بجوش آید ومسکر گردد آن هنگام آنرا مضغ نامند وازجملهٔ انبذه است * طبیعت مطلق آن گرم وخشك * افعال وخواص آن جملهٔ آن محرق خون ومضعف دماغ ومکل رحواس ومولد سوداوسوداوی مزجان وصاحبان اورام سوداویه وطحال را مضرورد ستورصنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه اززبیب وخرماوسنجد وسائرمیوها ویابسریعنی غورهٔ خرما سازند باید که آنراد رد وهمل آن آب یکشبانه روزنخیسانند پس بجوشانند تاد ثلث آن برود بس د رظرفی کرده سرآنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند ونزد متاخرین آنست که باینج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستورمرتب نمایند وانچه ازحبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد وباآب یکسان شود وبا سه وزن آن هرشیرینی که خواهند ازشکروعسل ودوشاب وامثال اینها آمیخته بگذارند وبعد ازیکهفته صاف کنند وبکاربرند وبجهت تقویت واصلاح آن بعضی ازادویهٔ مفرحه ومقویه مانند جوزبوا وقرنفل ودارچینی وزعفران وعود هندی وامثال اینها ازهریك بازای هرده رطل پنجدرم نیم کوفته دریارچه بسته ازاول طبخ تا آخردران اندازند وانچه ازعسل وشکرودوشاب وامثال اینهاسازندباید که باسه مدل آن بجوشانند تادوثلث بماندواگرخواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبورداخل نمایند

* نبیذ الزبیب * بفارسی مویزآب نامند * طبیعت آن دردوم گرم ودراول تروگرمی آن ازشراب متمش ومطبوخ آن کمتروبا قوت قابضه * افعال وخواص آن مولد دم متین ومفتح سدد وهاضم ومسخن بدن ومقوی معده وچون قدری عسل اضافه نمایند گرمی وقوت نفوذ آن دراقطاربدن والحاق آن زیاده ممکرددرمیباشد منقی سینه وریه وازاخلاط لزجه ومسخن کرده ومثانه ومحلل ریاح ومحرک باه ومدرد بول ومخرج فضول وچون حماماد رحین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری وتقویت هاضمه وبدن نافع المضارسریع الفساد ومفسد دماغ ومغلظ اخلاط ومحرق خون ومولد امراض سوداویه واحتراقات واورام سوداویه وطحال واستسقا است

* نبیذ العسل * وآنرا شراب عسلی نامند * طبیعت آن درسوم گرم ودردوم خشك وبسیارگرم ازخمر * افعال وخواص آن محلل اخلاط غلیظه ومجفف رطوبات وحافظ صحت مبرودین وپیران ومقوی حواس وجهت امراض بارده وضعف اعصاب مانند فالج ولقوه ورعشه واسترخا نافع واستعمال آن درفصول وبلدان بارده انسب المضارسریع الاستحاله بصفرا ومضرمحرورین وصفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حاروتجفیف البدن وتقلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشته ومدا اومت بران طریق ساختن آن عسل وخرماد وجزونان خشک یك جزوجوزبوا عشردان قرنفل بسباسه ازهریک نصف عشردان زعفران نلث عشرمجموع رانیم کوفته درآب بجوشانند تا مضمحل گردد واثری ازانها ماند پس صاف نموده بقدر عشروزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دوثلث آن بماند ویک ثلث بسوزد واستعمال نمایند بعد ازرسیدن

* نبیذ السکر * که ازآب نیشکروانند وشکرسازند * طبیعت آن گرم وخشك * افعال وخواص آن رقیق ولطیف تر اززبیب وباقوت نافذه وجهت گرده ومثانه وحرقة البول وعسرآن نافع المضارمحرق اخلاط صفرای کرانی ونجیارم وباعث صداع مصلح آن سکنجبین سفرجلی وانارباشیم ونبیذ مصنوع از ... جهت سینه وریه وگرده ومثانه وفربهی وچاقی بدن نافع ومسهل وموافق ناقهین وصاحبان سوداالمضارومولد ... آن ... سرد وتر

* نبیذ الفواکه * که ازآب میوها بعمل آورند مانند ... رمرود وتوت وامثال اینها واین بهتراز نبیذ

نبیذ الزبیب

نبیذ العسل

نبیذ السکر نبیذ الفواکه

حبوب است المضار مسکر وسریع الفساد ومهیج نفخ وقراقر مصلح آن ادویهٔ حاره وخوشبو وعسل

نبيذ التمر

* نبيذ التمر * که از خرما سازند وآنرا شراب خرمائي نامند * طبيعت ان کرم وخشک ترا ززبيبي * افعال وخواص ان موافق پيران وبلغمي مزاجان المضار ثقيل ومضر دماغ ومعده وامعا ومولد سودا وجذام وخنازير وسرطان وامثال اينها زيرا که محرق خون واخلاط است

نبيذ البسر والبلح

* نبيذ البسر والبلح * طبيعت ان در اول کرم ودر دوم خشک * افعال وخواص آن بهترا زخرمائي وبعد از موبزآب بهترا زسائر انبذه است وقابض ومقوی معده ومدر بول

نبيذ الدبس

* نبيذ الدبس والسيلان * که شراب دوشابی نامند ودر طبيعت وافعال مانند شراب خرمائي است

نبيذ الارز

* نبيذ الارز * که بفارسی بوزه نامند ودر مصر مزوان شامل نبيذ ذرة وبرنج وجو وکندم وسائر حبوب است * طبيعت ان از سائر انبذه کرمي آن کمتر * افعال وخواص ان مسهل بطن ومدر بول وقليل السکر وضعف باه وهاضمه وما قطع کنندهٔ شهوت مصلح آن ترويق آن باعسل وطبخ آن با فاويه المضار مورث سبل وظفره ومضر ابدان ضعيفه مصلح آن ماهی تازه وکفته اند انچه از کندم ودخن سازند محرک اشتها وسرخ کنندهٔ رنک رخسار ومسکر قوی وباعسل محرک باه و انچه از جو ميسازند نفاخ وبيتفريح ومفسد باه وهاضمه است

* فصــــل النون مع الحاء المهملة *

نحاس

* نحاس * بضم نون وفتح حا والف وسين مهمله لغت عربی است وبفارسی مس وبهندی تانبه نامند * ماهيت ان ازجملهٔ فلزات معدنيه است ومعدن آن جزيرهٔ جپان وبعض ممالك فرنک وايران وبلدان ديکراست وبهترين همه جپانی آنست وآن اقسام ميباشد انچه قلبها وشمسها ساخته مي آورند آن سرخ رنکی نرم ميباشد وبهترين اقسام است وانچه تختهای بزرک عريض طولانی ساخته می آورند بعد ازان است درخوبی وانچه اقراص بزرک ساخته مي آورند بدان خوبی نيست وصلب است وهمچنين انچه در ملك فراسيس وکرمان ازايران ميشود صلب ميباشد وانچه درمزنيان قريب بسبزوار ميشود ودرکاشان باطراف برده ازان ظروف ميسازند ونيز نرم وقريب بجپانی است ودرکاشان وبنکاله در بلدهٔ جهانکيرنکر ظرف آنرا خوب ميسازند ونوعيکه درمعدن آن تکون ميبابد وآنرا مس رست کويند وعبارت ازروی است بعربي صفر و بيونانی طاليقون کويند رنک آن زرد ودرخشنده ميباشد وطاليقون درحرف الطا ذکريافت ونوعی ازکداختن سنک خالص بهم ميرسد بعضی ازان مائل بزردی واکثری سرخ ميباشد وازمطلق نحاس مراد اين نوع است وچون سرخ آنرا باعشر آن روی توتيا بکداز ند جسمي زرد رنک حاصل ميکردد که بفارسی برنج وبعربي صفر مصنوع وبهندی پيتل نامند چکش کيرتر وصلب تر ازنحاس است وچون زرد آنرا با مقدار خمس ويا ربع وزن آن روی توتيا بکدازند ودرقالبها بشکل اوانی بريزند اين را بفارسی ريخته وبهندی بهرت نامند واين قابل الطراق يعني چکش کيرنيست وشکننده ميباشد وچون صفر مخلوق قليل الوجود است بنا برآن مصنوع آنرا باسم آن شايع کردانيده اند ومستعمل است وچون مس را با قلعی بکدازند بفارسي سفيد روی نامند وچون با قلعي وروی توتيا هرد وبکدازند بفارسی جام نامند وبهندی کانسه واين شکننده تر ميباشد وازفرنک ظروف ساخته چرخ نموده بسيار سفيد براق شبيه بنقره می آورند وتا تازه ونواست وآب وچربي بدان نرسيده وبا ستعمال بسيار نيامده ونم ورطوبت بسيار دران اثرنکرده بدان صفت ميباشد پس ميل باندک زردی مينمايد وشکننده وقابل کداز نيست وکدا خته نميکردد وماده تکون نحاس زيبق وکبريت غيرصافی ومتعلق بسعادت زهره با شمس

وتوسط بقدر ورد ریکسال وبیست وپنجروز باتمام میرسد بکمتهٔ بلیناس وبهترین آن زرد فعبی ... سرخ زرد نرم خالص
آنست وانچه بغیر این الوان واوصاف باشد همه ردی ومحتنبین بسیار صلب آن * طبیعت آن در سوم گرم وخشک
* افعال وخواص آن محلل ومحرق آن باقوت ملطفه وقابضه وحدت حرارت وغسل آن باعث لطافت وکسر حدت وحرارت
آن وزهرة النحاس الطف است ودر حرف الزاء المعجمة مع الحاء مذکور شد اعضاء الراس چون نحاس را در سرکه چند روز
بگذارند وحنا را بان سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات وسرفه ومنع ریختن موی مجرب دانسته اند واکتحال
بان باعث حدت بصر وصلابت اجفان را مفید وچون موی را بمنقاش طالبقون بکنند دیگر نروید اعضاء النفض آشامیدن
محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر ومبادی استسقا وبدستور طلای آن وآشامیدن سائیدهٔ آن مهیج قی ونیم مثقال آن
مخرج مائیت آن بغیر اذیت وحمول سحالهٔ آن باورد یکه در دیک وغیر آن مجتمع میگردد وبا آب لیمو جهت منع آبستنی
مجرب گفته اند السموم آشامیدن سائیدهٔ آن بتنهائی وبا روغن گاو ویا شیر تازه دوشیده وقی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر
افیون خورده وآشامیدن اشیای حامضه ولبنیات ولحوم ویا مالحه ویا تلخ وباچرب در ظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی
دران مانده باشد بسیار مضر ودر قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشد وسر آنرا گرما گرم بسته باشند واز همه
بدتر ماهی بریان است که دران گذاشته گرما گرم وسر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت
مس اند وزنجاری میگردند وزنجار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازهٔ دوشیده وادهان وبعد ازان آشامیدن
آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام والبثور طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه وساعیه
ومنع سعی آن وخوردن گوشت زائد ومغسول آن مدمل جراحات وطلای آن با عسل مصلح قروح متصلهٔ مجتمعه در ابدان
صلبه وجهت جرب وحکه وتحلیل اورام ورفع سمتی ومادگی اعضا مفید وانچه نحاس را سفید وبراق کرده اند تافتن صفایح
رقیق آنست ودر ترشی ها مکرر انداختن خصوصا آب سماق وسرکه وپاشیدن شوره بعد ازان که از بر آن رافع اشیای متخلخله
بدان واندا ختن تخم بادنجان بدان در رحمین که از باعث سرعت ذوب آنست ومحرق آنرا وسختج نامند ودر حرف الراء
مذکور شد واستعمال ویا اغتسال با آب در ظرف مسی بآفتاب گرم شده مورث برص است خصوصا تکرار استعمال آن واز
خوردن توبال وبرادهٔ آن ویا خوردن طعام ویاشرابی در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد ومدتی دران مانده
عوارضی مانند عوارض توبال وبراده وزنجار الحدید عارض گردد علاج آن مانند علاج آنست ومذکور شد *
* نحام * بضم نون وفتح حا والف ومیم بترکی وفارسی انقود نامند * ماهیت آن نوعی از طیور آبی است از تاز نحام
کوچکتر وازارد ک بزرگتر وابلق ازسفیدی وسیاهی وسرخی مائل بزردی وبسیار فربه واکثر در کنار آبها وخرابها میباشد
* طبیعت آن گرم وتر * افعال وخواص آن دهنیت بر آن غالب وبسیار بدبو ومولد خون متین ومنی چون هضم
یابد ومقوی چشم وبدن ومحرک باه مضر محرورین ودیرهضم وبدبو کنندهٔ بول وعرق وبراز مصلح آن در سرکه پختن و
یا با کشک الشعیر وفانید وبعد ازان نیز تناول نمودن معجون برانداز آنست وجهت مبرودین ومشائخ مفید *
* نحل * بفتح نون وسکون حا ولام زنبور عسل است بفارسی مگس عسل وبهندی شهد کی مکهی نامند * ماهیت آن نحل
معروف ودر شمع شمهٔ ذکر یافت * طبیعت آن درسوم گرم وخشک * افعال وخواص آن چون بچهٔ پر برنیاورده آنرا
درسایه خشک نمایند ویکدرهم آنرا با پالودهٔ آرد گندم که آرد ده مثقال وشکر پنج مثقال باشد بخورند در اندک زمانی بدن

را فربه میکردانند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آن است *

* فصـــــل النون مع الخاء المعجمة *

* نخاع * بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند * ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که درمیان استخوان فقرات گردن و پشت و غیرها میباشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب اکثری ازان روئیده شده اند و نائب مناب دنباله مخ دماغ است و نیز رسانند روح نفسانی ماخوذ دماغ از دماغ با عصاب است * طبیعت آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده * افعال و خواص آن طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سائر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی بیعدیل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیرلذیذ و بطیء الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن جلا ری خوردن و بهترین همه انجیر و دماء العسل خیسانیده است *

* نخاله * بضم نون و خاء معجمهٔ مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند * ماهیت آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است * طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک تر ازان و بالجمله گرم و خشک در اول * افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت برا خراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفهٔ مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیهٔ ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بد ستور خشک کوبیدهٔ آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نملهٔ ساعیه و جرب متقرح و قوباء و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت جمره بجیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام رخیه و اوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده و در صرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صرهٔ دیگر و نطول نخالهٔ جو جهت حکه و شری و بخور نخالهٔ عدس جهت رفع بول در فراش و تمل و صبیان و بخور نخالهٔ باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آلات المفاصل ضماد نخالهٔ گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است *

* فصـــــل النون مع الدال المهملة *

* ند * بفتح نون و دال بفارسی کشته نامند * ماهیت آن دوائی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن بخاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج یا برگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام اد و به و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیلهٔ طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلها مانند شمع میسازند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون

و رافع زكام است شربا و بخورا

* فصل النون مع الراء المهمله *

* نرتيقس * بفتح نون وسكون را وكسر تاء مثناة فوقانيه وسكون ياء مثناة تحتانيه وضم قاف وسين مهمله * ماهيت آن بولس كفته نباتي است شبيه بحنظل درجوف آن شحم وتخم آن با عفوصت * طبيعت آن كرم وبا خشكي بسيار * افعال وخواص آن اعضاء الراس وغيرها سعوط آن جهت دفع بد بوئي بيني وقطع رعاف وضماد آن با روغنها مدر عرق وبا شراب جهت كزيدن عقرب نافع * (نرتيقس)

* نرجس * بفتح نون وسكون را وكسر جيم وسكون سين مهمله معرب از نركس فارسي است * ماهيت آن كلي است بسيار خوشبو ودو نوع ميباشد يكي را تك حي ودوم را مضاعف نامند تك حي درميان آن بشكل تك حي وپيالهٔ كوچكي زرد رنك واطراف آن شش عدد وبركها سفيد مائل بزرد وبرد اين را نركس نرنيز نامند ومضاعف را ماده وبشيرازي هفت روزه وبركهاي آن زياده وبالوان ديكر نيز ميباشد مانند بنفش ونبات آن درساق وبرك وتخم وبيخ شبيه بپياز وكوچكتر از آن وبيخ تك حي را چون بشكل صليبي شق كنند وغرس نمايند مضاعف ميكردد * طبيعت آن درسوم كرم وخشك وبعضي معتدل دركرمي وخشكي وبعضي دردوم كرم وخشك كفته اند وتخم آن دردوم كرم وخشك وكفته اند دراول تر * افعال وخواص آن جالي وجاذب از عمق بدن ومحلل قوي وغاسل اعضاء الراس بوئيدن كل آن جهت صداع بلغمي وسوداوي وتفتيح سدهٔ دماغي وازالهٔ نزلات وزكام بارده نافع جهت آنكه محلل قوي است جبرئيل بختيشوع كفته هركه خواهد درزمستان زكام بهم نرساند مداومت ببوئيدن نركس نمايد وضماد آن جهت سعفه ومنع نزلات وذرور بيخ خشك آن رافع سبل وناخنه وضماد آن باعسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء والنفض آشاميدن بيخ خائيده ويا مطبوخ آن بغايت منقي خصوصا با عسل ومخرج هرچه در معده جمع شده ومنقي رحم ومسقط جنين زنده ومرده والتيام دهندهٔ زخمهاي ظاهري وباطني وچهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام كرم معده ومسكن اوجاع مثانه ورحم وضماد بيخ آن كه نه روز در شير خصوصا در شير كاوميش خيسانيده خشك نموده پس سائيده باشند جهت تقويت باه وسطبري قضيب وبرماده ورن احليل جهت رفع تعنين مجرب وبتنهائي نيز مقوي باه ومعظم ذكر است الجروح والقروح والاورام والبثور ذرور بيخ آن قاطع خون جراحات والتيام دهندهٔ آنها وضماد آن با سركه وعسل منقي قروح وكشايندهٔ دبيلات كه دشوار بنضج آيند وبا آرد كندم وبا شيلم وعسل جهت اخراج بيكان وخار وامثال آن وتحليل اورام اعصاب وضماد بيخ آن با سركه وعسل جهت تنقيهٔ اوساخ والتيام جراحات عظيمه وغائره ووتر ورباط وعصب مقطوع وبا صندل وكل ارمني وفوفل واقاقيه وحضض وسفيداب ومردا سنك جهت ورمهاي جاسيه الاتِ المفاصل ضماد آن باعسل جهت دردهاي مزمنهٔ اعصاب ومفاصل ونقرس وشكستكي اعضا ونيز ضماد آن ملصق وچسبانندهٔ جراحات عارض در اعضاي عصباني است الزاق شديد حرق النار ضماد آن باعسل جهت سوختكي آتش الزينة ضماد آن با سركه جهت داء الثعلب وبهق وآثار جلد مضر محرورين ومصدع ايشان مصلح آن بنفشه وكافور ودرهمه افعال كل آن مانند بيخ آن مقدار شربت آن يكمثقال دهن روغن كل آن مانند روغن كل ملت چهار روز در آفتاب مرتب نموده ودر هين تجديد كل كرده با شند محلل ومسكن اوجاع سوداويه وريحيه ورافع صداع ريحي وصداع رطب وسوداوي ودافع دردهاي بارد وموافق امراض عصب وكشايندهٔ فم رحم ومسكن اوجاع آن ومصدع محرورين وتخم آن تا سوم كرم وخشك وبا رطوبت فضليه * افعال وخواص آن آشاميدن نيم درم آن با شيرتازه دوشيده بغايت محرك باه وضماد آن با سركه جهت كلف وبهق ونمش موثر است (نرجس)

* نروك * بفتح نون و ضم را و سكون وا و و كاف لغت فارسي است * ماهيت آن بيخي است شبيه بلعبت بربري و از ان بزرگتر و از كرمان آورند امين الدوله گفته كه مخبر صادق بمن خبر داد كه در جبال كرمان خصوصا جائيكه پلنك باشد دراول بهار نباتي ميرويد برك آن در ابتدا شبيه ببرك خربزه و چون بحد رشد رسد شكل برك آن منقلب كردد و بنا بر آن در ان وقت آنمكان را نشان ميكنند و بعد از خشكي كياه و رسيدن بيخ آن بهمان نشان بيخ آنرا اخذ مينمايند و گفته اند علامت خوبي و خواص آن آنست كه چون بر بالاي ديك جوشان بكذارند در ساعت از جوش باز ايستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بريزد و چون در شير اندازند شير بريده كردد و رنك اصلي آن برنك پلنك ابلق ميباشد و نيز از خواص آنست كه چون پلنك از زائيدن بسيار آزار ميابد و برود شوار است زادن لهذا آن بيخ را پيدا كرده برآورده ميخورد تا بار نكيرد و از خوردن آن بار نميكيرد و در بدن آن غدد بهم ميرسد و از موضعيكه پلنك بيخ آنرا برآورده خورده باشد باز سال ديكر از همانمكان بيخ تازه ميرويد و باز سبزي ميباشد بخلاف انچه را پلنك بر نياورده كه آن سفيد است و در سركين آن كاهي بعضي مهرها يافت ميشود و بعضي گفته اند در شيردان آن و بعضي گفته اند در فرج و رحم آن و بعضي گفته اند در ذنب آن تكون مي يابد و صاحب اختيارات بديعي نوشته تحقيق آنست كه در ذنب آن بهم ميرسد و باقي خلاف است و آنرا حجر النمر و بفارسي نروك پلنك نامند و دستور اخذ آن چنان است كه چون قبل آن را احساس نمايند و در فم رحم آن چيزي مانند آب در يابند بايد كه پوست رحم آنرا ببرند و در جوالد ازند و مدتي نكاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد كردد و نروك حقيقي عبارت ازينست و طرقيون مصنوع آنرا بانواع ميسازند بعضي مانند جو و بعضي مانند كندم باريك طولاني و اين صحيح نيست صحيح همان است كه ذكر يافت * افعال و خواص آن چون دو شعيره تا يك طسوج آنرا زن بخورد و يا فرزجه سازد و يا ذرور و يا تعليق نمايد هركز آبستن نكردد و چون مرد تعليق نمايد مباشرت نكند و اكر نمايد با هر زن كه مقاربت نمايد حامله نكردد و ذرور و تعليق آن جهت دفع خنازير و ريح الشوكه مجرب دانسته اند و طلاي آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن يك طسوج و زياده از ان موجب لاغري بافراط است و در مدت داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زياده كردد و ناصور كمتر و كوچكتر شود و تجديد آن باعث رفع ناصور است *

* فصـــــــــــل النون مع السين المهملة *

* نسر * بفتح نون و سكون سين و راء مهملتين لغت عربي است و بفارسي كركس و بتركي قنغور بهند گدنامند * ماهيت آن از جملهٔ سباع طيور و بزرك جثه و در رنك قريب بعقاب و مائل بسرخي و منقار و ساق آن دراز و بر آن مانند ني است و گويند در يك روز زياده از دو هزار فرسنك بپرواز قطع مينمايد بدليل آنكه بچهٔ آنرا زعفران آلوده در آشيان آن ميكذارند فنكا ميكه او نباشد و چون او آمد بچه خود را زرد مشاهده مينمايد بكمان آنكه يرقان كرده در يكروز سنك يرقان را از سراندیپ آورده در آشيان خود ميكذارد براي رفع يرقان آن بعضي بلاد ايران و روم و ترك و غيره مسافت آن تا سرانديپ در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنك زياده است زيرا كه آن سنك بغير از سرانديپ جاي ديكر يافت نميشود و در هنكام پرواز بسيار اوج ميكيرد و از مغرب تا مشرق در يكروز سير مينمايد و باز مراجعت ميكند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب يك چشم را نمي پوشاند و تا هزار سال عمر ميكند و در سالي زياده بر يك تخم و يك بچه نمي آورد و قوت شامه و باصره بسيار قوي دارد بحديكه از مسافت بعيده در مكاني كه حيوان مرده باشد در حين پرواز و يا غير آن آنرا ديده و يا بوي آنرا شنيده خود را

بآن میرساند * طبیعت آن در سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح غلیظه ومفتح سدد اعضاء الراس، بخوردن گوشت آن رافع تشنج واکتحال خون وزهرهٔ آن بآب هفت مرتبه وطلای آن براطراف چشم قالع بیاض ورافع نزول آب وظلمت بصر وجرب چشم وسعوط دماغ وزهرهٔ آن مریک بقدر نیم دانک وبوزن آن قطران وروغن زیتون رافع جذام وجنون واز مجربات شمرده اند وقطور بینه کف اختهٔ آن نیم گرم مکرر در گوش جهت کری قدیم اعضاء النفض والغذاء والنفض آشامیدن بیه آن جهت سرفه وگوشت آن محلل ریاح غلیظه وقولنج امعاء دقاق مسمی بایلاوس ومفتح سدد ومفتت حصاة وقاطع بلغم المضار ردی الغذا وغلیظ مصلح آن دارچینی وسرکه وطلای بیضهٔ آن در سه روز مقوی قضیب انجروح والقروح والبثور والزینة طلای خاکستر موی آن رافع جرب وحکه وقروح وطلای سرگین آن جالی کلف است ورافع ورم گلو که در بنگاله کهیکه میشود

* نسرین * بفتح نون وسکون سین وکسر راء مهمله ویاء مثناة تحتانیه ونون بعربی ورد صینی وبفارسی گل مشکین ودر بعضی بلاد گل عنبرین ودر اصفهان مشکینچه وبهندی سیوتی نامند * ماهیت آن گلی است سفید وبعضی اوراق آن مائل بزردی ومضاعف شبیه بگل سرخ واز آن کوچکتر وخوشبو ودرخت آن شبیه بدرخت گل سرخ واز آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره ودر صحرا اما کثیر الوجود وموسم گل آن از حمل تا اسد ودر بعضی بلاد مانند بنگاله وغیر آن از قدیم دروم تمام سال گل میدهد ولیکن در ایام بهار وتابستان بیشتر وموسم های دیگر کمتر وعرق آن از گلاب بسیار کم بو تر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود وضعیف میکرد واز آن نیز عطر بر می آید * طبیعت آن در دوم گرم وخشک در اول وشیخ الرئیس در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن ملطف ومفتح ومحلل ومنقی ومانند یاسمین ونرگس است در قوت وضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل ودماغ وحواس ومسخن دماغ ورافع سردی اعصاب ونزلات وزکام وسائیدن آن در لخلخه باعث خوشبوئی آنها ومعطش ومفتح سدهٔ دماغی ومنخرین ومحلل ریاح ورطوبات آن بعطسه ولطوخ برگ آن بر پیشانی مسکن صداع وزکام وقطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش وتحلیل ریاح آن ودوی وطنین وسنون ومضمضهٔ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن چهار درم آن منقی سینه وجهت اورام لثه وحلق ولوزتین وخفقان بارد ومقوی معده وجگر وموافق علل جگر وجهت فواق وقی وغثیان وادرار وقولنج وتحلیل ریاح ویکدرم آن تا چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یکدرم تا سه درم میدادند اسهال زیاد را قوی میکرد وگلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل وتفریح مقدار شربت آن تا پنج اوقیه وضماد آن معقدانه بوا سیر ومانع اشتداد داء الفیل آلات المفاصل ضماد آن باحنا جهت تقویت موی وضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق وخوشبوئی آن وطلای آن رافع کلف وخسار ومداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند وانطاکی بجهت این امر مربی آن ومثقال مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده واز آن مربی یعنی گلقند مانند ورد احمر میسازند وگرم تر از گلقند ورد احمر است ومفرح وجهت خفقان بارد وتقویت قلب بارد نافع ونیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت وروغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن باعتدال ومقوی دماغ وبالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی وسوداوی دانسته اند

فصـــــــل النون مع الشین المعجمة

* نشا * بفتح نون وشین والف لغت عربی است وبفارسی نشاسته وبیونانی امولن وامولونس نیز نامند * ماهیت آن

عبارت از کشك کندم است که کندم را خیسانیده تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق کردد که چون بدست بمالند باسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی کذرانیده ثفال آنرا دور نمایند و صافی آنرا بکذارند تاته نشین کردد و آب بالای آنرا بریزند و ته‌نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشك کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آنست * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشك و بعضی سرد و تر دانسته اند * افعال و خواص آن رادع و قابض و مبرد اعضاء العین مصلح ادویهٔ عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم واکتحال آن با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیمکرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفهٔ حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میکردد و حرورهٔ آن مانع نزول نوازل بسینه و بابیه بر جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یکوزن آنرا با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحهٔ امعاء الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حارهٔ الزینة طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مقل منی و مسدد و دیر هضم و کویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است

نشارة

* نشارة * بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها * ماهیت آن اسم اجزائی است که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا کردد * طبیعت آن نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن کرم تر و خشك تر است مکر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و بوسیده شده باشد که یبس آن زیاده بعضی کرم و تر و بعضی این را سرد دانسته اند * افعال و خواص آن قابض و جالی الجروح والقروح نشارهٔ چوب کرم خورده بوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و ملء آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچهٔ کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نملهٔ ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور دود آن کریزانندهٔ هوام و کشندهٔ پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یك بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد

نشف

* نشف * بتحریك نون و شین و فا اسم عربی است * ماهیت آن کویند بیخ مرجان است که بسد نامند و کویند غیر آن است و آن سنکی است سبك پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای مغار جده و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد * طبیعت آن خشك تر از بسد * افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر افعال مانند بسد است *

* فصل النون مع العين المهملة *

نعام

* نعام * بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند * ماهیت آن مرغی است معروف عظیم الجثه کردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای کاو و ظلف آن مشقوق و رنك آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیکر بسیار پرواز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچهٔ آنست و چندان محتاج بآب نیست مکر آنکه آب را بیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است * طبیعت آن بسیار کرم و خشك تا آخر سوم و تا چهارم نیز کفته اند * افعال و خواص آن کوشت آن محلل ریاح و قاطع بلغم اعضاء الراس والمفاصل والنفض خوردن کوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع

مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس وساق واعمال اینها واستسقا وجمیع امراض بارده رحم را مفید المضار بطی الهضم ومصر محرورین ومصلح آن مرکه وروغن وبیه آنرا آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال ورافع برودت اعضا است وضماد آن محلل اورام مزمنه واستسقا وتهییج اطراف ورافع سم عقرب وباعث سرعت حرکت اطفال چون بریدن وپاهای ایشان بمالند وازخواص آنست که بریدن شخصی که مالیده باشد تمام مارها ازان شخص بگریزند واگر نزدیك او شوند بی حس گردند ابن رضوان گفته چون بیه آنرا در اول تابستان در آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار وافعی ازان دور بزنند وچون بوی آن بشنوند غشی آورند وسرگین آن رافع کلف وآثار جلد بزردی وخاکستر موی آن رادع اکله وازخواص آنست که ازدلع کردن اخگر وآهن تفته ومس تفته متضرر نمیگردد ونفع میکرده اند ٭

٭ نعنع ٭ بفتح دو نون وسکون دو عین مهمله وآنرا نعناع نیز وبیونانی مشی وبفارسی پودنه وبشیرازی راقوته نامند ٭ ماهیت آن نباتی است معروف بری وبستانی میباشد برگ بری آن خشن تر وکوچکتر وبستانی نازکتر ونرم تر وبهترین آن تازۀ املس بستانی آنست ٭ طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشك وبا رطوبت فضلیه ٭ افعال وخواص آن در جمیع افعال قویتر از پودنه وباقوت مسخنه ومفرح ومقوی دل ومرقق خون غلیظ ومحلل مواد بارده ٭ اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با ارد جو جهت درد سر بارد ومعوط یك دانگ عصارۀ آن با روغن گل سرخ تا ده دفعه جهت خنازیریکه در گردن بهم رسد بغایت موثر وقطور آن با ماء العسل جهت درد گوش ومالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن وخائیدن آن رافع درد دندان ٭ اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن عصارۀ آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وجهت درد سینه وپهلو ونضج رطوبات قصبۀ ریه وریه وتنقیۀ آن وچون با پرمیا وشان بجوشانند وبیاشامند جهت وجع فواد وخفقان معدی وتقویت معده ومماسکه وماضمه وفم معده وتحلیل ریاح معده وآروغ ورفع تولنج ریحی وکشندۀ اقسام کرم شکم وباسرکه قاطع نزف الدم وآشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق وغثیان وقی وهیضه ومشهی ومسکن خفقان معدی ووجع الفواد ودرد معده وچون با قلوری عود ویا مصطکی بخایند فواق وخفقان را زائل کند ومقوی دل ومفرح وبدن را مفید وتقویت باه کند وباعث ابطال نیز جهت هیضه وچون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آنست وباسرکه وترشیها رافع ضرر آنها ست یا عصاب وبدن متضرر بالبنیات وآنها در سکنجبینات وآب دوغ داخل مینمایند وبا پنیر نیز مخورند وضماد آن مسخن ومقوی معده واشتها وبا آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان وبتنهائی جهت بواسیر وباموینز جهت ورم انثیین ودرد آن وحمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح واکثار آن مولد حکه دکلو ومصلح آن کرفس بدل آن پودنۀ بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده ومضرغ آن جهت عقرب گزیده ٭ الاورام والبثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات ونضج دمامیل وشراب وعرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت وسکنجبین آن نیز ٭

٭ فصـــــل النون مع الغین المعجمة ٭

٭ نغر ٭ بفتح نون وغین وراء مهمله ٭ ماهیت آن اسم جنس عصفور است ونزد بعضی مخصوص بگنجشک سیاه کوچکی است که دنبالۀ آن کوتاه ودایم الحرکت وکثیر الصوت است وبعربی آنرا ابوتمرون وابوالملیح وبفارسی جکاوک وبهندی مموله ودر تنکابن حمرا نامند ٭ طبیعت آن گرم وخشك ٭ افعال وخواص آن قدید نمک سود آن جهت اسهال وغیر نمك سود آن جهت عسر البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه بغایت نافع است ٭ فصـــــل النون مع الفاء ٭

* نفط * بکسر نون وسکون فا وطاء مهمله * ماهیت آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت وقیر میجوشد واز اقصی عراق خیزد ودو نوع میباشد سفید وسیاه سفید آن بهتر والطف وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میکردد ونقاشان قلیلی از آنرا داخل روغن کتان برای ترقیق وتلطیف ممزوج نموده برنقشها می مالند وسیاه آن بآن لطافت نیست وبتقطیر سفید میکردد وآنرا مغشوش بروغن خزامیان مینمایند وفرق آنست که نفط متصاعد میکردد بخلاف آن واز نواحی مصر از کنار دریا نوعی نفط می آورند وآنرا زیت الجبل مینامند * طبیعت آن تا چهارم کرم وخشک * افعال وخواص آن اقوی از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ وکدازندهٔ صلابات وتریاق جمیع امراض بارده شربا وضمادا اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض طلاء آن جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر واسترخاء اکثر امراض واوجاع باردهٔ رطبه وتحلیل ریاح واوجاع مفاصل وامثال اینها مفید واکتحال آن جهت نزول آب در چشم وبیاض قطور آن جهت کری ورياح کوش وآشامیدن آن جهت سرفهٔ کهنهٔ بارد وبهر وربو وضیق النفس ونفث الدم وبواسیر وتفتیت حصاة واخراج کرم معده ومقعده وتحلیل ریاح احشا ومغص وحرقة البول وفرزجه وبخور آن جهت سردی رحم واختناق آن مفید وطلای سفید آن رافع کزی حیوانات مضر محرورین ومصلح مصلح آن خشخاش وسرکه ومضر ریه ومصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید آن دو دانک تا نیم مثقال واز سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه وبعضی قطران کفته اند وزفت رطب نیز السموم خوردن سفید وسیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

* نفل * بفتح نون وفا ولام * ماهیت آن کویند نباتی است شبیه برطبه بخار مائل بسرخی وبنفشی ودر بو شبیه بشکوفهٔ بید وشاخهای آن کرمدار مانند خار خسک ودر عربستان کثیر الوجود * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن آشامیدن تخم وکل آن رافع سحر زمد ربول وکل آن اقوی وطبیخ آن در انعاظ ضعیف تر است *

* فصل النون مع الکاف *

* نکاچونی * بکسر نون وفتح کاف عجمی والف وضم جیم فارسی وسکون واو وکسر نون ویا * ماهیت آن صاحب خلاصهٔ التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی یتوعیرا نامند که نبات آن بروی زمین پهن میباشد وساق نبات آن بسیار ضعیف وبرکهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیکر وبقدر نصف عدسی ودرین ممالک یعنی مرو ونواح آن کثیر الوجود است ودر زمینهای ریکبوم دور از آب ونزدیک آن روید وقویتر آن آنست که دور از آب باشد ونبات آن مائل بسرخی * طبیعت جمیع اجزای آن کرم وخشک در اول سوم * افعال وخواص آن آشامیدن عصیر وبامدقوق برک آن باشراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه وبدستور طلای آن مفید وباشیر مسهل اخلاط فاسده واخراج سموم از بدن نافع است

* فصل النون مع المیم *

* نمر * بفتح نون وکسر میم وراء مهمله بفارسی پلنک وبترکی قپلان وبهندی تیندوا وبکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء مثناة تحتانیه وخفای نون ودال مهمله وواو نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بفهد در شکل ورنک وصورت آن شبیه بشیر وکثیر الحیا وهیچ حیوانی کوشت آنرا نخورد ودر جثه از سک بزرکتر وباریکتر وجلد وسبک رفتار وتیز روتر از حیوانات دیکر وشدید القوت وغیور وبتجربه رسیده که چون برزخم پلنک موش بول کند پلنک نجات نیابد وموش حریص بران است که خود را بدان رساند وبول بران کند ولهذا پلنک زخم دار را در جائی نکاه میدارند که اطراف آن آب باشد وموش نتواند

خود را بدان رساند وبول کند بران واز خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالا تر از خود نمیتواند دید

* طبیعت گوشت ان گرم وخشک * افعال وخواص آن اعضاء الراس پیه آن بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر واوجاع مفاصل ونقرس وامراض بارده وبدستور تدهین بدان واکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفس تطور مغز سر آن باآب چرچیر و زنبق در تحلیل مقوی ومحرک جماع وبدستور حمول آن در روغن زنبق وجلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح والقروح والزینة طلای مطبوخ پیه وگوشت آن باآب وزیتون مهرا پخته جهت ازالهٔ زخمها وشری وحزاز بیعد بل وطلای خون آن رافع کلف وبهق وآثار جلد وطلای زهرهٔ خشک آن بماء حماض اترج رافع بهق واز خواص آنست که چون کسی برتمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نکند وچون آنکس نزدیک آن رود پلنگ نگریزد وبعدی ایمن گردد که قدرت برحرکت اورا نماند که آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد ونیز بسیار مجرب خورا ست چون بدان رسد بی اختیار آنرا بنوشد طرد الهوام موی آنرا چون در خانه دود کنند گزدم بگریزد از آنجا وخود از درخت مر بگریزد دا المضار زهرهٔ آن سم قاتل رد ورد ادنک آن درسه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه دوشیده وبعد از ان ربوب وطین مختوم خوردن است وسائر تدابیر زهرهٔ اسد خورده است که مذکور شد

* نمل * بفتح نون وسکون میم ولام لغت عربی است بفارسی مورچه وبهندی چونتی نامند وبزرگ آنرا چونتا وکتیرا بتای چهار نقطهٔ هندی وبترکی قاربجه * ماهیت ان از جملهٔ حشرات وقوت شامهٔ آن غالب تر از حیوانات دیگر ومختلف میباشد درمقدار از بزرگ ومتوسط وریزه بزرگ سیاه را بری ودستی وپابلند آنرا نمل فارس وبفارسی مورچه سوار وکوچک را بلدی وکبار ریزنده را طیار وبفارسی مورچهٔ پردار نامند وگفته اند که هرچند بزرگتر شود پردار میشود * طبیعت مطلق ان در سوم گرم وخشک * افعال وخواص ان باقوت سمیه خصوص کبار آن الاذن مهریار سگفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند ودرگوش بچکانند رافع کری ورباح وطنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچهٔ مقابر را در لیم اوقیه روغن رازقی ویا روغن زنبق اندا خته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن برقضیب وحوالی آن بغایت محرک باه ومایوس ورافع عنب وموث صلابت وبزرگی آلت واز مجربات دانسته اند الاورام والبثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینة طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست وضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه وضماد تخم آن با همه روغنها مسقط موومانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص وکرب ونفخ ورياح وتراقر مصلح آن عسل وزیره وچون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن موزش وخارش عظیم وورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه وروغن تلخ وضماد چوب خیزران با آب وتخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار ومتعذر باشد مصلح ورافع آن زیرهٔ کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی درجای گذارد ومورچه دران نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید ونفس نکشد مورچه دران نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است واز دخان کبریت وقطران و حلتیت وزهرهٔ گاو نر بگریزد

* نموس * بضم نون ومیم وسکون واو وسین مهمله جمع نمس است * ماهیت ان حیوانی است بمقدار شغال وصورت آن شبیه بدلق ورنگ آن مائل بزردی با مخلوط سبز وسر آن کم وموی بسیار چرب بحدیکه مظنهٔ آن شود که گویا چرب

کرده اند ونموست علتی است که در شربهم میرسد بنابر مشارکت در ین وصف مسمّی بدان کشته ومرغ وموش را صید کنند
ودر هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه کرده ودر وقت غیر مستی بنهجی دیگر وترکان ما وراء النهر آنرا لاکنچه گویند
ودر بلاد مرو نیز یافت میشود * افعال وخواص آن امراض الراس سعوط خون آن بقدر یك قیراط با شیر زنان رافع
جنون واکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزّینة طلای سرگین آن باخردل رافع داء الثعلب وطلای پیه آن
وبدستور موی سوختهٔ آن باروغن رافع بهق سیاه وجرب الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود باشد چشم
راست آنرا گرفته درخرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او کرده وچون چشم چپ آنرا بندند حمی
بازعود نماید ومفارقت نه نماید * فصـــــل النون مع الواو * نوارس

* نوارس * بفتح نون وواو والف وکسر را وسین مهملتین لغت یونانی است وبعربی آنرا شجرة القدس ومسواک
العباس ومسواک المسیح نامند * ماهیت آن نوعی از قنا است شاخهای آن باریک وبلند تابسه ذرع وبرگ آن ریزه
مستدیر وجمیع اجزای آن مزغب بازغب شبیه به پشم وگل آن زرد وخوشبو وطعم آن تند وخار آن تیز مانند سوزن وصمغ آن مابین
سفیدی وسرخی ودر روم وحلب کثیر الوجود منابت آن آجام * طبیعت تخم آن در دوم گرم وخشک وبیخ آن در سوم
واین قویترین اجزای آنست * افعال وخواص آن مجفف وقابض اعضاء الصدر وآشامیدن عصارهٔ آن جهت ترحهٔ ریه
وذات الجنب بیعدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله ومقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند وگفته اند مصلح آن بندق است
مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند ولهذا آنرا شجرة
العصب نامند وطبیخ شکوفهٔ سائیده جرم آن وهمچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن وآشامیدن وضماد
کردن آن نیز جهت درد عصب وکوفتگی اعضا واز جای بیرون رفتن وشکستن آن وقطع نزف الدم مؤثر وطبیخ نبات
وگل آن قائم مقام صمغ آنست

نوشادر
* نوشادر * بضم نون وسکون واو وفتح شین معجمه والف وضم دال وراء مهملتین لغت فارسی است وبهندی نوساد روبفرنگی
سال ارمونیک نامند ونزد اهل صنعت موسوم بعقاب وکبریت الدخان وملح النار وسلسا لیوس نیز است * ماهیت آن
چیزی است سفید شبیه بشورهٔ قلمی واصناف میباشد ازمعدنی ومائی ومصنوع معدنی آنرا معدن ببلاد حارّه مانند خجند
وزنج است وقطعهای آن مانند شوره ومائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند واز جوشانیدن آن
قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد وانطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است وگویند در جبال خراسان نیز
میباشد واین هردو صنف عزیز الوجوداند ومصنوعی آنرا ازقاذورات وکثافات بتعفین وتصعید بعمل می آورند واحیانا
قلیلی درکورهٔ آجرپزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد واین قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد وبعداز
تصعید سفید شفاف مانند شورهٔ قلمی میگردد وچون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری وعشر آن زنگار
تصعید کنند سرخ میگردد ودر مصر وروم وملتان شنیده شده که قاذورات وکثافات وسرگین حیوانات را جمع نموده
ومانند خشت خام اقراص ساخته خشك کرده درکوره برهم چیده وبالای آنها خشت های پخته را دودو استاده سرآنها را
برهم تکیه داده آتش میدهند وآنچه بران خشتها وبراطراف وبالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن
اخذ می نمایند * طبیعت آن درآخر سوم گرم ودر اول آن خشك * افعال وخواص آن ملطف وجاذب ازعمق

بدن بطامر ومفتح وقاطع نزف الدم همه اعضاء العین اکتحال آن جهت التیام قرحه ورفع دمعهٔ بارده مفید الفم غرغرهٔ آن با آب مداب جهت زلوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع چرک سینه وطلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن فضلهٔ انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند وازاسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال الجروح والقروح ضماد وذرور آن مجفف قروح وحابس نزف الدم آنها و جروح ورافع چرک آنها الزینة طلای آن باروغن تخم مرغ رافع برص وباعسل جهت داء الثعلب وداء الحیه وسعفه و باروغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند ویا باسرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث گریختن مار وهوام است از آن مکان وچون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند ودراطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند المضار مسدد رحم آن کشنده است به تقطیع احشامد او ای آن قی نمودن بشیر وروغن واشیای امراق دسمه واطعمه چرب خوردن است وسا ئرتد ابیر زرنیخ وزنجفر خورده

* فصـــــــــــل النون مع الهاء *

نهما * نهما * بفتح نون وسکون هاوفتح میم والف * ماهیت آن اسم نبطی درختی است کومی ساق آن مربع وبقدر یکقامت وبا زغبی مائل بزردی وشکوفهٔ آن بعضی مائل بسفیدی وبعضی مائل بسرخي ومیان آن تهي وعمیق وباعطریت وبرگ آن بعضی مستدیر وبعضی درازوبی ثمر * طبیعت آن دردوم گرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی ومفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت صد تنزلات وزکام وبدستور بخور آن النفض والصدر آشامیدن آن باتفریح ومقوی قوی ورافع خفقان ومدرخون وفرزجهٔ آن منقی رحم وخوشبوکنندهٔ آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینة آشامیدن خیسانیدهٔ آن با مویز وبعد ازان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یکدرم آنرا بامثقال دو دانهٔ کشنیز دریارچهٔ کبودی بسته در نجائی اندازند در تابستان باد سرد وزیدن گیرد وچون در حریرسرخ بپیچید بربازوی چپ بندند رفع سحر وچشم بد کنند بالخاصیت.

* فصـــــــــــل النون مع الیاء المثناة التحتانیة *

نیده * نیده * بفتح نون وسکون یاء وفتح دال مهمله وها لغت مصری است بفارسي سمنو بواو وسمنی بیا نیز نامند * ماهیت آن ازاغذیهٔ معروفه اکثر بلاد است شیرین ولذیذ میباشد ودستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده در آب بخیسانند وبرتخته ویاخانچهٔ چوبی وشبوآن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت ویارچهٔ کرباس پاکیزه بران می اندازند وهرروز بران آب میپاشند تاآنکه ریشه برآورد وسبز گردد وچون بمقدار چهار پنج انگشت رسد آنرا بریده کوبیده آب آنرا افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب صافی آنرا در دیگ میکنند وباآتش ملایم طبخ میدهند وقطعات بید نعات دران می اندازند وطبخ میدهند تاغلیظ وشیرین گردد وبدستور رحدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافي آنرا بامه چهار روزن آرد میدهٔ خالص در دیگ بزرگي طبخ مینمایند به ملایمت تاآنکه نضج یابد وطعم خامي آن برطرف شود وبعضی مغزبادام وپسته وگردکان درست غیرکوبیده وبعضی درست باپوست درحین طبخ دران مي اندازند وبعضي بي پوست نیز وبعد از کمال نضج زماني سرآنرا مستحکم نموده دم داده درظرف برمي آورند وتناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد وعورات اکثر بلاد این را بطهارت وپاکیزگي وحسن عقیده وخضوع وخشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النسا صلوات الله علیها مرتب مینمایند وبعنوان تبرک ازبرای موالیان ومحبان اوشان جابجا میفرستند * طبیعت آن در

اول گرم و در خشکی معتدل * افعال وخواص آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس والصدر والغذاء جهت رفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و انچه بادام و گردکان و پسته دوان اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است

نیطافلی

* نیطافلی * بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا * ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جملهٔ یتوعات و غیر بنطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف بی لذع و بی حدت * افعال وخواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابوالوسات است *

نیل

* نیل * بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آنرا بعربی نیلج نیز نامند * ماهیت آن اقراص و حبوب یا بعض آسمانجونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند و گجرات و تهته مشهور بدیول و نواح آن باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتم مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بسته شعبه باریک و برگ آن شبیه ببرگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبهٔ است از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبهٔ عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جا بجا کوتهیها برای تیاری نیل بنا کذاشته تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار ها از آنجا خریده باطراف می برند * طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل * افعال وخواص آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر والغذاء والنفض اشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدیدهٔ اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و شوصهٔ سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقا و عصارهٔ آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها را بشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح والقروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله والتیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر موثر و با نیم وزن مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح بیحدیل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدت تیکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شیلم جهت اخراج خار و پیکان

الزينة جالى كلف وبهق وبرص وداء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام والبثور ضماد آن جهت تحليل ورم رخو وكل اورام دررا بتدا وجهت خراجات مضر رئه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو وثلث آن مامیثا است ودستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند ودرآب یکشبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند ودر رخمی کنند وبراو آب نمایند ودرزیر آن آتش ملایم کنند وبرهم زنند تا کف برسرآورد تا کف آنرا بگیرند واستعمال نمایند دررنگ ثیاب وغیرها

* نیلج * بکسر نون وسکون یا وفتح لام وجیم لغت عربي نيل است وبعضى غير آن دانسته اند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ صعتر وبرروی زمین مفروش ودرحوالی دربند شیروان کثیر الوجود * افعال وخواص آن اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم بیعدیل دانسته اند *

* نیم * بکسر نون وسکون یا ومیم لغت هندی است گویند اصل آن نیب بوده که بنا برقاعدهٔ مقرره درالفاظ فارسیه هرجا که نون با باء موحدهٔ ساکنه جمع شود بارا با میم بدل میکنند مانند دنب وسنب که بارا با میم بدل کرده وبرای تخفیف نون را حذف کرده دم وسم شده درآنجا نیز همین عمل نموده نیم گشته * ماهیت آن درختی است عظیم هندی معروف ومشهور برگ آن باریک ومشرف ونازک واندک ازبرگ انار بزرگتر وتشریف آن زیاده وگل آن درخوشه ووسط گلها زرد واندک با عطریت وخوش منظر وثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور واندک طولانی ورسیدهٔ انتهای آن زرد رنگ وتلخ با اندک شیرینی محتمل که آنچه حکیم میرمحمد مؤمن رحمه الله تعالى در تحفه نوشته اند که آنرا دراصفهان سنجد کرخی ودرهما زند ران کنار نامند ودربعضی بلاد معروف بدرخت توز است چند ان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم درغیر بلاد هند نمی شود ومستعمل اکثر برگ تازهٔ آنست * طبیعت آن نزد اهل هند سرد دراول وخشک دردوم ونزد بعضی دراول گرم وتر ونزد بعضی معتدل * افعال وخواص آن محلل ومنضج اعضاء الراس بخور برگ مطبوخ آن درآب جهت درد گوش واوجاع مفاصل وقطور عصارهٔ برگ تازهٔ آن به تنهائی ویا با عسل دربینی مسکن صداع ودرگوش مسکن وجع ومصلح جراحات ومانع آب رفتن ازان ومضمضه بآب برگ تازهٔ آن ویا بآب مطبوخ آن جهت تقویت لثه ودرد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برگ تازهٔ مطبوخ آن ویا آنکه برگ آنرا سائیده وگردهٔ نانی پخته درآب اندازند وآب آنرا سه شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح ورطوبات معده والتیام مجاری بول وتصفیهٔ آنها وآشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بسته شده وآشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن وحکیم میرمحمد افضل درمجربات خود نوشته که ثمر آن گرم وتر وملین بطن ورافع جذام است الاورام والبثور والدماميل ضماد برگ کوبیدهٔ گرم نمودهٔ آن وبدستور ضماد تختهٔ آن بدین نحو که درظرف سفالی کرده وطرف دیگر برسرآن گذاشته واطراف آنرا بسته برآتش کمی گذارند که بخار رطب یابد ویا آنکه دربرگ بید انجیر ویا برگ موز بسته درزیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حارهٔ رطبه وبارده ونضج دماميل وتنقيهٔ قروح والتیام آنها وتسکین اوجاع وامثال اینها نافع وضماد سائیدهٔ آن با اندک نمک منقي قروح خبیثه وخورندهٔ گوشت فاسد وبدستور با گوگرد شکر سرخ تیره مائل بسیاهی اصلح اکال قروح وجروح است وچون بفتیله آلوده دردهن زخم گذارند گشاده کرده اند وچون درجوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص که بربالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده وبا مطبوخ بنحومذکور بسته باشند وچون قروح وجروح تنقیهٔ تام یافتند وخواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند ومرهم ودهن آن نیز جهت اکثر قروح وجروح وسوختگی آتش نافع وبعضی روغن آنرا نائب مناب روغن شبح صنعان دانسته اند وصنعت آن مردوحلوای

برگ آن درقرابادین کبیر ذکر یافت وعرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که نیم کوفته قدر مقدار که خواهند وبار ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گرنامند اماصاف خالص باشد وده وزن آن آب بخیسانند وروزها آفتاب وشبها درسایه گذارند تابیست ویک روز پس عرق کشند بدستور معقر و روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند واز عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان باروغن گاو تازه بخورند تا بیست ویکروز یا زیاده بحسب حاجت ومرض واز نمک وترشی وماهی وبادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه وفالج واسترخا واوجاع مفاصل وغیرها واستسقا ونزول آب در هر عضویکه باشد وقروح مجاری بول وجذام وقروح خبیثه وساعیه رجرب متقرح وقوبا وامثال اینها نافع وبدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی دو توله بدستور ومراعات پرهیز *

* نیلوفر * بکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وضم لام وسکون واو وفتح فا وراء مهمله معرب از نیلوپهل هندی است زیراکه نیل بزبان هندی بمعنی آب وپهل بمعنی ثمر است وبیونانی نمیقا وبعربی کرنب الماء وحب آنرا حب العروس وبزبان بنگله سپلا وکوئین نامند وبری آنرا بمصر عرایس النیل گویند * ماهیت آن گل نباتی است که درغدیرها وآبهاء ایستاده که بهندی جهیل وتالاب نامند درایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم ومجوف طولانی بقدر عمق آنها تابد وقامت وبرگ آن عریض وبرسطح آب مفروش وگل آن بیرون از آب والوان میباشد سفید ونیلی وسرخ ارغوانی وبنفش زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب وسفید آن کثیرالوجود وبعد از آن نیلی وبعد از آن ارغوانی وبهترین همه سفید ونیلی است وبرگهای گل آن طولانی با تمعی سخت در میان آن زبرها وبعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور ورود رجوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد ومندی آن مائل بسرخی وبیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه وبعضی مدور وتلخ طعم خشبی واین را بهندی سلکی نامند وبعضی مردم پخته میخورند وبعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد وتر وگل آن ازهمه الطف واز بنفشه در سردی وتری زیاده وبیخ آن گرم وخشک وتخم آن سرد وخشک ومراد ازمطلق آن گل آن است واکثر مستعمل وقوت آن تا یکسال باقی میماند * افعال وخواص آن مقوی دل ودماغ ومسکن حرارت آنها وتشنگی اعضاء الراس والصدر بوئیدن گل آن مقوی دل ودماغ حار ومنوم ومسکن صداع حار وخشکی دماغ وآشامیدن آن جهت امور مذکوره وبد نزله وخشونت سینه وسرفهٔ حار وقروح ظاهری وباطنی حادث از ماده حاده است وچون تعدیل آن با زعفران ودارچینی کرده باشند جهت تقویت دل وخفقان مؤثر ونگاهداشتن قدری ازبیخ آن در دهان محلل ورام حلق ورافع خناق مجرب ونطول گل آن برسر مسکن حرارت آن اعضاء النفس والحمیات آشامیدن گل آن وبدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن وقرحهٔ امعا وسیلان منی وملطف کنندهٔ آن ومسکن شهوت باه ومانع احتلام خصوص با شربت خشخاش ویا جوارش عود شیرین وآشامیدن گل آن بتنهائی ویا با مطبوخات مناسبه ویا عرق آن جهت جدری وحصبه وبعد از بروزنه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست ونیز مسکن حرارت قلب وکبد وحمیات حارهٔ حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات وعسل ومضر باه ومصلح آن لبوبات وعسل مقدار شربت از جرم آن تاسه درم ودر مطبوخات تاهفت مثقال بدل آن بنفشه وباخلاف ویا خطمی سفید وبیخ آن جهت اسهال مزمن وتحلیل طحال وقروح امعا وسیلان منی وضماد آن جهت درد معده ومقعده ومثانه وورم طحال ومقعده الزینة ضماد بیخ آن با آب جهت بهق وبرص خصوص بیخ سیاه آن ویا زفت ویا عسل جهت داء الثعلب و

نیلوفر

تطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم واکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و تقلیل کننده منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درد رحیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جهت رزی توتیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند *

* باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است * فصل الواو مع الالف *

* واق * بفتح واو و سکون الف و قاف * ماهیت آن اسم مرغی است آبی که در کنار آبها میباشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در گلو آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و ترکان با زلف جمع نموده بر سر میزنند و آن مرغ را در ترکی اوبن نامند و از حبارا کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد * طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و مصحح حرکت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی لقوه پر آن درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سوده آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است اکثار محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است *

* فصـــــل الواو مع الجیم *

* وج * بفتح واو و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند * ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب بایرسا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی هوص زرد گویند برگ آن از برگ نرگس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مائل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن مابین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زرارند و ایرسا است و اقسام میباشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی گره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خشبو نیست و در سنبله میرسد * طبیعت آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و جالی بیلدع و مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم امعاء العصب و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از مواد فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون بایشان اندک اندک بخورانند و نیز جهت رفع ثقل زبان و درد دندان بی عدیل را کتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و رقیقه آن و تصفیه

خون وصفرا ورد سنه وبهلو وسرفهٔ بارد وتقویت معدهٔ وجگر بارد ومباضمه وتحلیل ریاح معده وامعا ورد جگر وامعا
وسپرز ومغص وسحج امعا وتقطیر البول رطوبي وتفتیت حصاة وتسخین کرده وتقویت باه وزیادتي آن ومدر بول وحیض
است وضماد آن جهت فالج وتشنج بلغمي وخدر وا وجاع مفاصل وورک ورحم وتحلیل ریاح وصلابت طحال نافع ورافع کبر
آن وزرزجهٔ آن با شیرمادیان وزعفران جهت اعانت بر حمل وجلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت
سموم مشروبه وضماد آن جهت سموم ملدوغه وبالجمله همه امراض بارده ومبرودین ومشائخ را مفید ومضر سر مصلح آن
رازیانه ومحرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن درطرد ریاح وامراض کبد وطحال
بوزن آن زیرهٔ کرماني وبدل آن ریوند چیني ودرامراض واوجاع وغیرها زروند طویل ونیز شیخ ارمني گفته اند وایضا
ربع وزن آن قرنفل وعود هندي الزینة آشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخسار وبدل ستور ضماد آن جهت بهق وبرص نافع الاورام
والمفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه واوجاع مفاصل بارده وبهق وبرص وفتق وامثال اینها نافع وجوارش ودهن
وسفوفات آن درقرابادین مذکور شد ومربای آن جهت فالج وصرع وضعف معده ودرد آن ونفخ وقراقر شکم وقولنج نافع
ومعجون آن جهت نشف رطوبات دماغ ونزلات ومقدمهٔ نزول آب درچشم ورفع خیالات باطله وبلغمي مزاجان وتقویت معده
وتجفیف رطوبات آن مفید ومرد ونیز درقرابادین ذکر یافتند *

* فصل الواو مع الدال المهملة *

* ودع * بفتح واو ودال وعین مهمله * ماهیت آن از جملهٔ اصداف وحلزونات است اصناف واقسام واشکال مختلفه ودع
میباشد آنچه دراز وپیچیده است بفارسي کیچك ودردیلم کلاچك وباصفهاني کسن کربه وبهندي کودي ونوع کوچك آنرا
بشیرازي کوش ماهي خوانند وبهندي کهونکا نامند وپوست آن زیاده از سائر اقسام ودر دریا وزمینهاي نمناک نیز بهم
میرسد وبهترین آن بحري آنست وشبیه بهم وپیچیده بود * طبیعت آن سرد وخشک وخشکي آن زیاده از سائر اصداف
* افعال وخواص آن مدرمائیت وجالي وجهت عسر البول وحصاة نافع وضماد گوشت آن جاذب پیکان وخار وناشف
رطوبات اعضا بطلا مرطلاي سائیدهٔ کودي زرد برپشت زهار باعث ادرار بول ورافع احتباس آن ومحرق آن درهمه افعال
مانند شبیه وجالي وگرمي وخشکي آن زیاده ورادع العین اکتحال آن جالي بیاض عین وباعث حدت بصر الزینة والاورام
وغیرها ضماد آن جالي بهق وبرص وقوبا وناشف رطوبات اعضا ومحلل اورام رخوه وجهت اصحاب جنین نافع ومالیدن
سفوف محرق خشك آن مسکن اوجاع بارده ومحلل اورام بلغمیه وضماد محلول آن درآب لیمو محلل اورام وباقلیلي نوشادر
رافع جمیع آثار جلد الاذن کودي زرد را سوخته آنرا سائیده درگوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدري آب لیمو
اندازند جوش میخورد وجمیع کوش وسنگیني دوسه دفعه که بعمل آرند دفع خواهد شد وآشامیدن مسحوق غیرمحرق آن
با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحهٔ امعا ومنع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر رئه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن تا نیم درم است *

* فصل الواو مع الراء المهملة *

* ورد * بفتح واو وسکون را ودال مهمله بلغت عربي اسم جنس گلهاي خوشبوي اشیا راست وبعربي جل معرب گل نامند ورد
وازمطلق آن مراد ورد احمر بستاني است که بفارسي گل سرخ نامند وآن اقسام میباشد ازسرخ وخوشرنگ وخوشبو وسرخ
کمرنگ خوشبو وزرد صندلي وسفید وهریك بري وبستاني میباشد وهرواحد بنامي مخصوص وبستاني هریک اکثر مضاعف
وبري غیرمضاعف است *

ورد ابیض

*ورد ابیض بری * ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیرهٔ زرد رنگ و تند بو و درخت آن بزرگتر از نسرین *

ورد احمر بری

*ورد احمر بری * ماهیت آن گل درخت دلیک است و سرخ غیر مضاعف *

ورد احمر بستانی

*ورد احمر بستانی * بفارسی گل سرخ نامند * ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد می شود بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفتهٔ آن زیرا که قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا دو سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو و اوایل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن ماهی کنده و خاکی سفیدی که آنرا کلی نامند و غیر آن از مصالح نهند و آب یاری و ترتیب نکنند گل نمیدهد * طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل دانسته اند با قوت قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته ورد یابس نسبت بر طب آن میل بسردی دارد * افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچهٔ خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زائل گردد و تازهٔ آن مسهل چون ببست درم آنرا بیاشامند اعضاء الرأس قطور عصارهٔ آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازهٔ آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغرهٔ آن با عدس و کافور و بوئیدن آن مقوی دل و دماغ در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور در محرور المزاج اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچهٔ حقن آن و نشستن در طبیخ غنچهٔ تازهٔ آن ده مجلس عمل میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازهٔ آن جهت ورم مقعده و احتقان بطبیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بد بوئی آن باعث خوشبوئی و تنگی آن الحمیات درم آن مسکن حرارت تپ ربع القروح و الجروح و الاورام ذرور خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک نمودن دانهای آن و ضماد تازهٔ آن جهت تحلیل وسجح جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و رویانیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستگی اعضا الزینة طلای آن در حمام جهت رفع بد بوئی عرق و ضماد تازهٔ آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل و کنج ران جهت بد بوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مصر باه و مورث تشنگی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازهٔ آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم و از آب آن تا هشت درم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصارهٔ برگ گل تازهٔ آن که در سایه خشک نموده باشد جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن زرور و یعنی دانهای ریزه که در وسط گل آن میباشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن دو درم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن بسایند و حمول آن

مقوی رحم ورافع رطوبات آن ومضیق فرج است وتخم گل که عبارت از ثمر آن است ومانند تکمه است در افعال مانند دلیك است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد ومذکور شد وبعضی زر ورد را عبارت از غنچهٔ نا شکفتهٔ آن دانسته جهت مشابهت آن ببزر قمیص یعنی تکمهٔ پیراهن وبعضی دلیك دانسته اند وبالفعل مشهور ریزرهای وسط گل آنست ومستعمل در تراکیب نیز همین است وجلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن ودربعض مواد اقوی ودربعض اضعف وروغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه ویا روغن زیتون تازه اندازند ودر آفتاب گذارند وچون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند وبرگ گل تازه دران ریزند وهمچنین تا هفت مرتبه واین را دهن ورد خام خالص نامند ویا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد ویا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند واین را دهن ورد مطبوخ نامند* طبیعت مطلق آن مرکب القوی * افعال وخواص آن رادع وقابض ومحلل ومفتح وموافق مواد حاره وبارده وباقوت مسهله اعضاء الراس نطول آن بتنهائی وبا سرکه وگلاب جهت درد سر وتقویت دماغ ورفع بیخوابی وتحلیل اورام دماغی وبدستور طلای آن باسرکه ولخلخهٔ آن باسرکه وگلاب جهت تسکین صداع ورادع بخارات دماغی وموافق اورام آن وقطور آن در گوش جهت تسکین درد آن ودرد سر ورفع یبس آن ومضمضهٔ آن مسکن درد دندان ورافع قلاع حادث از آملك خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل مادهٔ لزج وحابس اسهال مراری ومسکن التهاب معده وقروح امعا وسحج ومغص وتقویت اعضا وتسکین اوجاع ورافع زحیر وبدستور تدهین بدان واحتقان بدان جهت قرحهٔ امعا وسحج ومغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشنبر وغیر آن ونطول آن حابس اسهال مراری ومسهل مادهٔ لزجه القروح والجروح والاورام تدهین بدان رویانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه ومجفف رطوبات جروح وقروح ودافع مواد خبیثه وزخم آبله وباسفیدهٔ بیضهٔ مرغ جهت سوختگی آتش وزخم عارض از زوره وورم چشم وباسرکه بادزهر قروح وجوششهای حاره وآشامیدن آن جهت رفع ضرر آملك خورده وزرنیخ وذراریح وامثال انها الزینة با سرکه وآب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یك اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید ونیم وزن آن روغن بنفشه وماء الورد که بفارسی گلاب نامند * طبیعت آن مرکب القوی ومائل بسردی وباسه قوت حرارت لطیفهٔ مفتحه ورطوبت واندک قوت قابضه وبعضی سردی وخشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند * افعال وخواص آن مقوی دماغ وقلب وفم معده وقوتهای بدنی اعضاء الراس والعین والغذاء آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادثه از نزله ونفث الدم وخشونت سینه وخفقان حار وتقویت بدن ودرد معده وامعا ومغص بارد وحار وروح کبد وطحال وبا شراب باعث زیادتی تفریح وبوئیدن وطلا کردن آن جهت درد سر حار ودرد چشم وباقرنفل جهت درد سر بارد ولخلخهٔ آن جهت تقویت دماغ وحواس باطنی ونشاط نفس وتقویت دل ورفع خمار وغشی وبیهوشی وخفقان وبالخاصیة مضر صاحب نزله و محرک آن وباه وباعث سفیدی موی مصلح آن جلاب ونبات مقدار شربت آن تا هیجده مثقال وآشامیدن گلاب مکرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است وجلنجبین شکری وعسلی مرکب وجوارش وحب ودهن الورد باقسام وشراب وعرق ومغسول واقراص آن نیز با نحاء شتی وگل شکری وگلنگبین عسلی ومعجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد ونوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند وبنگاله میشود آنرا صد برگ می نامند جهت آنکه همیشه گل می آورد ودربعضی موسم زیاده ودربعضی کمتر بوی بسیار ضعیف وناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است *

ورد اصفر

ورد اصفر یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار وگل آن زرد غیر مضاعف وخوشبو ومفرح وقوت

آن مانند نسرین سفید وکلنکبین وحلوای برک آن مفرح ومقوی باه است *

ورد اصفر بستانی

* ورد اصفر بستانی * این نیز نسرین بستانی زرد است ودرخت آن بقدر کل سرخ وبی خار وکل آن مضاعف ورنک آن زرد مائل بصندلی ودر قوت مانند کل سفید بستانی است *

ورد الحماق

* ورد الحماق * بفتح حاء مهمله ومیم والف وقاف وآنرا ورد الحجاز نیز نامند وبفارسی کل رعنا زیبا وبشیرازی کل تحیه خوانند * ماهیت آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بوی وکل آن غیر مضاعف واندرون آن سرخ آتشی وبیرون آن زرد زعفرانی وبوی خوشی ندارد وکفته اند از اقسام ورد منتن است وبندرت بعضی خوشبو هم میشود ومستعمل بیخ آن * طبیعت آن کرم وخشک وکرمی بیخ آن زیاده * افعال وخواص آن محلل قوی ودر اطلیه استعمال آن اولی است

* فصــــــــــل الواو مع الراء المهملة *

ورس

* ورس * بفتح واو وسکون را وسین مهمله * ماهیت آن ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن وتا بیست سال کل وثمر میدهد وتخم آن مانند کنجد وبعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میکردد وسائیده آن را از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده وثیاب را بدان رنک میکنند وبهترین آن نیز تازه زرد مائل بسرخی است وقسم سیاه آنرا از حبشه آورند وحبشی نامند وسرخ تیره آنرا که هندی نامند زبون تر بود ونزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست واصلی ندارد وقوت آن تا چهار سال باقی میماند وآنرا حبی است مانند ماش * طبیعت آن در دوم کرم وخشک * افعال وخواص آن مقوی ومفرح عظیم ورافع بهق وخفقان ومحلل ریاح غلیظه وجالی ومهیج ومقوی باه ومفتت حصاة الزینة طلای آن رافع بهق وبرص وکلف ونمش وجالی سائر آثار وباعث لاغری بدن وآشامیدن آن جهت وضع الجروح والقروح جهت جرب وحکه وسعفه وقوبا وبثور نافع السموم مقاوم همه سموم مضر رئه مصلح آن مصطکی وکثیرا وعسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران ونصف آن ساذج ریوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته اند ومعین برجماع

ورشان

* ورشان * بفتح واو وسکون را وفتح شین معجمه والف ونون بترکی الا ناخته نامند * ماهیت آن از جنس کبوتر صحرائی است واز آن بزرکتر واز دراج کوچکتر ومائل بسیاهی ومطوق * طبیعت آن کرم وخشک * افعال وخواص آن کوشت آن مانند کبوتر صحرائی است وخفیف تر از کوشت کبوتر وخشکتر از آن وجهت فالج وبرودت کرده ومثانه وپشت و تحلیل ریاح وچون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نمایند در افعال مانند پیه شترمرغ المضار عسر الهضم ومداومت خوردن آن مورث سوء خلق وحبس بطن مصلح آن در محرورین سرکه ودر مبرودین نمک واندکی نخود وبا آب پختن ودرین هنکام نیز سریع الخروج میباشد از شکم

ورل

* ورل * بفتح واو وراء مهمله ولام بفارسی وترکی بزمچه وبهندی کوی بضم کاف عجمی وواو مجهول ویا نامند * ماهیت آن حیوانی است بزرکتر از حردون وسر آن کوچک ودنباله آن دراز وازدنباله وزغ قویتر وپوست آن سیاه وخشن وابلق بخطوط زرد وکفته اند غیر سوسمار است * طبیعت آن کرم وخشک در سوم ودر دوم نیز کفته اند وسرکین آن بسیار کرم و خشک * افعال وخواص آن قایم مقام سقنقور است در همه افعال ومهیج ومحلل ریاح وضماد کوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن وهم لسع هوام نخود وچون آنرا شق نموده برظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو کردد الزینة تدهین بروغن

از زیتونیکه دران جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آنار جلد وکچپانی وحله وداء الثعلب وتوبا العین اکتحال آن جالی بیاض عین وتلمیذ بدان رویانندهٔ موی در داء الثعلب وجالی وضح وکلف ونمش وقوبا وامسمن بدن پیه وگوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب وطلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقوراست

* فصـــــــــل الواو مع السین المهملة *

* وسخ * بفتح واو وسین وخاء معجمه بفارسی چرک وبهندی میل نامند * ماهیت آن معروف است که فضلات متحلبهٔ خارجه از مسامات بدن حیوان استر ومرید نی که فضول رطبهٔ لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می باشد وازمطلق آن مراد چرک بدن انسان است * طبیعت آن گرم وخشک وبحسب امزجه واغذیه واعضاء وبلد مختلف می باشد آنچه قریب بناخنها است گرمی وخشکی آن زیاده است * افعال وخواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب وگزیدن افعی وآشامیدن آن مورث بیهوشی وا ستسقا وقاتل گفته اند وطلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر وشقاق لب ومقعده وداخس وباموم روغن جهت تحلیل اورام بستان ونفاطات وجوششها وذرور خشک سائیدهٔ آن جهت نشف قروح وسخه وباندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی وبدستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است ووسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران وآن دو قسم می باشد یکی آنست که دوابدان ایشان بسبب مالیدن روغن وغبار جمع میکردد دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع می شود وهردو منضج ومحلل وجالی باعتدال اند وطلا کردن آن جهت قروح مشائخ وسخه وعرق النسا وبا مراهم جهت تحجر زخم نافع است

* وسخ الکوایر * بفتح کاف وواو والف ویاء مثناة تحتانیه وراء مهمله * ماهیت آن چرکی است که یافته می شود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور عسل وآن غیر علکبر است که بفارسی برموم نامند وبقول بغدادی وبقول صاحب تحفه برموم است وبهترین آن مائل بسرخی ونرم وخوشبوی آنست وشیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز آنست * طبیعت آن گرم وخشک تا آخر دوم * افعال وخواص آن لطیف وجالی وجاذب ومحلل اورام وبخور آن جهت سرفهٔ مزمن وطلای آن جالی قوبا وجاذب پیکان وخار از باطن ودر زخم کسر وضربه وسقطه قائم مقام مومیائی است ووسخ الحمام جهت نفاطات نافع ومانند وسخ مصارعین است

* فصل الواو مع الشین المعجمة *

* وشق * بفتح واو وشین وقاف لغت فارسی است * ماهیت آن پوستین حیوانی است از شگ بزرگتر واز پلنگ کوچکتر ودر رنگ وشکل مانند آن وفربه ودنبال آن از آن شبر کمتر ودر رنگ بهتر آن زا پلنگ تومول نامند وگفته اند شبیه بروباه است ودر ترکستان بهم میرسد وگفته اند بری است وبحری نیز گفته اند وتجربه در خشکی میکند اردو اصلی ندارد * طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک * افعال وخواص آن محلل ریاح وجهت فالج وکزاز ورعشه وپوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره ومسخن بسیار وزائل کنندهٔ بلغم ومقوی کرده وباه ومعین بران ومصلح حال کردهٔ ومثانه وظهر بارد وملازمت لباس وافتراش وجلوس بران جهت بواسیر ونقرس مجرب وجهت مبرودین و مشائخ نافع ومضر محرورین وشاربان خمر ومرقق جلد ومهیا کردانندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما ودرزمستان سوختهٔ آن جهت جراحات مزمنه نافع است

* وشیج * بفتح واو وکسر شین وسکون یا وجیم بفارسی آنرا بیهوده ارونامند * ماهیت آن نباتی است معروف میان

قریب ور دکوهستان از شکافهای سنک روید و در بوشیده ببوی لیمو و چوب آن بسیار صلب واز آن نیزه میسازند و برک آن
شبیه ببرک کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن کرمدار شبیه بسعد * طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک و با عفوصت
* افعال وخواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن سیم مثقال از بیخ خشک سائیدهٔ آن با بیضهٔ نیم برشت جهت
شکستکی اعضای صدمه وضربه و سقطه و فسخ عضل و رض و رتی و رض و در این امور بهتر از رقع مطیب است و جلوس در
طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع میلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعد و مغیل است

* فصل الواو مع العین المهملة *

وعل * وعل * بفتح واو و کسر عین ولام * ماهیت آن اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند
بهتر از اهلی است و آن حیوانی است بسیار سیاه رنک بقدر جاموس کوچکی و نوعی از ایل است و بترکی جویر و در دیلم
شوکا نامند * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال وخواص آن جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشائخ
پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل ونقرس طلاء مفید المضار موزانند خون مولد اخلاط غلیظهٔ سودا ویه وجذام مصلح
آن سرکه و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن کریزانند هوام بخور او چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و
سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که کرما کرم جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زائل کردد و ورم نکند

* فصل الواو مع اللام *

ولب * ولب * بفتح واو و لام وباء موحده * ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است و بیونانی نابلس نامند نبات
آن بقدر ذرعی و برک آن شبیه ببرک زیتون و بسیار سبز مائل به تیرکی و باخشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن
جاری کردد و بعضی اماکن شبیه ببرک مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و شیر ما مود انه است * طبیعت
آن کرم و خشک در دوم * افعال وخواص آن مغثی و مقئ قوی و باقوت مسهله و مخرج اخلاط بعنف و منقی بدن
و کویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برک وشیر و تخم آن مقئ صرف می باشد بدون قوت
مسهله و اکر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقئه و اکر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال
هر دو می آورد و مسقط کرم شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بران کشند و مورث غشی مصلح آن عسل و آبیکه
دران بنفشه جوشانیده باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

* باب بیست وهفتم دربیان ادویهٔ که حرف اول انها ها است *

* فصـــــــــل الهاء مع الالف *

هارسنکهار * هارسنکهار * بفتح ها والف ورا وفتح سین مهملتین وسکون نون وکاف و الف وراء مهمله لغت هندی است بمعنی
طلاء تذکل که از برای زینت در کردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی بندکل را که در کردن اندازند نامند و سنکهار
زینت وآرایش را کویند * ماهیت آن درختی است هندی و در هند خصوص در بنکاله کثیر الوجود و ساق آن مربع شکل
واز بیخ تا انتها در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رک سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین در شاخهای آن و برک آن
متوسط در بزرکی وکوچکی و سبز و تیره خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست
ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید رنک شبیه بکاوزبان و کل آن خشبو و ساق آن زرد و کل آن انبوبی شکل باریک اند که

طولانی بقدر نیم بند انگشت و برسر آن برگهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یاسمین و اهل هند غنچهای نیم شکفته آنرا بریسمان کشیده هاریسا زند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند وافشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازهٔ آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو میکردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میکردد و تخم آن پهن مائل بتدویر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرکی و در غلافی خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آن است * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن اهل هند برگ نازک نورستهٔ آنرا مقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و مهر را بدان میشویند جهت رفع حزاز و میکویند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت *

هاسیمونا * هاسیمونا * بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است * ماهیت آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو میرود باریکتر میکردد تا بقدر موی میرسد و خام و پختهٔ آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی * طبیعت بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند * افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفهٔ منعقد از آن قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال موثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچهٔ سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است

* فصل الهاء مع الدال المهمله *

هدبه * هد به * بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و هاء در اصفهان آنرا خرخدا و بشیرازی مهمک و پرپا و بعربی خمارقیان و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پایهای بسیار بقدر موزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن تحنک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با پر مرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع گرانی قدیم اعضاء النفس چون در کوزهٔ نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفس آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بدستور گذاشتن فتیلهٔ آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچهٔ کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند *

هدهد * هد هد * بضم دو ها و در میان هرد و دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند * ماهیت آن مرغی است منقط به نقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفس مهرا پختهٔ آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع پیچش و قولنج و تحلیل

خون متجمد در گرده و مثانه و دل آنرا چون خشك نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید ابرینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهرهٔ آن در جای تاریک تا سه روز در صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی ذبح یعنی گرماگرم باعث قوت حافظه و بد ستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هرچیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هرچند قدیم باشد موثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فك زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق مدمد مدبوح تمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تپ ربع و نگاه داشتن ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر و رخصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و ظرف وستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزانندهٔ هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در برج کبوتران باعث آن است که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا خشك نمایند و با موم خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد کرداند و چون بلند ترین پری از پرهای بال آنرا در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد

* فصل الهاء مع الراء المهملة *

* هربي * بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و بالغت هندی است * ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مائل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه چهار * طبیعت سیاه آن در چهارم گرم و خشك و از سموم قتاله * افعال و خواص آن مقدار نیم نخود آن کشنده با سهال مفرط و قی و تشنج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشك و دانگی از آن کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام بر آوردن بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد *

* هرطمان * بضم ها و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است * ماهیت آن حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مائل بسیاهی است و جلبان سیاه مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنف * طبیعت آن * در سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه * افعال و خواص آن محلل و رادع اعضاء اسد و اغذاء آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطئ الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیرهٔ کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در فم معده ماند و باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست *

* هرنوه * بفتح ها و سکون راء و ضم نون و واو و دال و آنرا قرنوه نیز نامند * ماهیت آن گفته اند ثمر درختی عود است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند * طبیعت آن مرکب

القوى درد رم کرم و د رخشکي معتدل * افعال وخواص ان مفرح ومحلل اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض
بخور آن مانع زکام ونزله وآشامیدن آن جهت اوجاع حلق وتفریح قلب وتقویت وتلیین آن واعانت برهضم وتسخین کرده
ومثانه وآشامیدن طبیخ آن مدر بول وبهترین استعمال آن خائیدن آنست وکذاشتن میان متاع وجامه مانع کرم زدن
آن وبیخ آنرا چون چهلر و زمیان شراب ویا سرکهٔ نارس بکذارند بسیار سیاه میکردد بحدیکه ازعود هندی تفرقه نتوان نمود
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است هرفروري

* هرفروري * بفتح ها وسکون را وفتح فا وکسر راء مهمله وسکون واو وکسر راء مهمله ویالغت هندی است * ماهیت ان
ثمر درخت هندی است بزرگ وشاخ آن انبوه وبرک آن طولانی اندک عریض املس غیرمشرف و سبزشکفته در شاخهای
باریک ودر دو صف مقابل بهم وکل آن بسیار ریزه صندلی رنگ وثمر آن مدور وزشش بهلو وترش ودر خامی سبز و بعد
رسیدن زرد رنگ میکردد وآنرا میخورند خام و پخته ومخلل آنرا نیز ترتیب میدهند * طبیعت ان سرد وتر درسوم
* افعال وخواص ان قامع صفرا ومسکن غلیان خون وحرارت ومولد بلغم است هریسه

* هریسه * بفتح ها وکسر راء وسکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها * ماهیت ان از اغذیهٔ مشهوره است
مصنوع از لحوم وحبوب درهم پخته وبهترین آن مصنوع ازکندم سفید جید وکوشت مرغ جوان فربه ویا کوشت کوسفند
جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که کندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند وکوشت رانیز طبخ نمایند
علیحده وبعد ازطبخ استخوان آنهارا ازان جدا نمایند وبااندک روغن بریان کرده دران داخل کنند وباهم طبخ دهند
وباکفچه برهم میزده باشند تا یکسان کردند ودارچینی وهیل ناکوبیده درست دران اندازند وباید که وزن کوشت
مضاعف کندم باشد وزیاده بران لذیذتر میکردد واکرخواهند که باقند ودارچینی تناول نمایند نمک درهریسه کمتر داخل
نمایند وطریق تناول آن بدین قسم است که بعد ازطبخ تام درظروف برآورده روغن جید تازه خوشبو راداغ نموده
بران ریخته قند ودارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان ویابی نان تناول مینمایند واکرخواهند که با قورمه که دران
نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک رابقدر لایق داخل نمایند واز عدس با پوست و باکوشت نیز بدین قسم ترتیب
میدهند وآنرا با روغن داغ کرده باآب لیمو یا سرکه ویاآب نارنج وصعتر کوبیده تناول مینمایند * طبیعت ان کرم وتر
* افعال وخواص ان کثیرالغذا ومسمن بدن وکرده ومقوی عصب وباه وزیاده کنندهٔ مني وموافق امراض سینه
وخشونت آن وسرفهٔ یابس الزاج المضار دیرهضم ومسدد مصلح آن درمحرورین ودرمبرودین انکور وبالخاصیة اندا ختن
قدری انکور رد یک هریسه مرقق قوام آنست وخوردن انار بالای هریسه مضر * فصل الهاء مع اللام *

* هلام * بضم ها وفتح لام والف ومیم * ماهیت ان نوعی غذا است که از کوشت کاووکا وساله وامثال آن بعد ازپختن هلام
درآب نمک درجای میکذارند تا آب آن چکیده کردد وبحسب احتیاج بقول حاره ویا بارده را باسرکه پخته کوشت مذکور
را دران می اندازند وبقول را بعد ازاندک زمانی از آتش برمیدارند واکربقول را بجوشانند قسمی ازقریص خواهد
بود مزاج وافعال وخواص آن تابع بقول ولحومیست که ازان مرتب مینمایند * هليون

* هلیون * بفتح ها وسکون لام وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون بلغت رومي است وبعربي خشب الحیه وبفارسي
مارچوبه واهل مغرب اسفراج وبفرنکي سپارک وبهندی ناکرون نامند وهلیون دشتي را اسپاراغوس کویند * ماهیت ان

ساقی است بستانی وغیربستانی صنف بستانی را بلیا زمرد ریساتون میشانند برگ آن شبیه ببرگ اسیت است ونبات آن بسیار وتخم آن مدور رخامی سبز وبعد رسیدن بنفش میگردد ومنقط به نقطهای زرد ودرا فشان ورحوف آن سه عدد تخم آن شبیه بحب النیل وصلب درمد ضلع وصنف دوم خاردار واین را بعجمی اندلس اسیرعین نامند وساق وبرگ این شبیه بکبر واندک شیرداروگل این مائل بسفیدی است وگفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است واین مؤلف گفته که هلیون اغلب ازبیخ درخت انار رویدوبر درخت انار پیچیده شود وصخری نیز میباشد # طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک وبعضی گرم وخشک دانسته اند وبری آنرا خشکی غالب برگرمی وصخری آنرا معتدل گفته اند # افعال وخواص آن محلل ومفتح سدد اعضاء العین والفم والصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن جهت ظلمت بصر وابتدای نزول آب درچشم ودرد سینه وریه وپهلو واستسقا ومضمضهٔ آن جهت درد دندان وآشامیدن آن مفتح سدهٔ کبد وطحال وکرده وملین بطن وجگر ومحلل نفخ ورياح وقولنج وغذائیت آن غالب وهاضم ومغیر رائحهٔ بول وعرق ومفتت حصاة کرده ومثانه ومنقی کرده ومدربول وطبیخ آن ملین طبع ومقی بلغم لزج ملاصق معده ورافع درد امعا ومهیج باه ومدربول وبا شراب جهت تقطیرالبول وآشامیدن آن ناشتا مفتت حصاة وزائل کنندهٔ علل کرده ومثانه اسموم آشامیدن طبیخ آن باشراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل ومداومت بران مهیج درد مفاصل وبالخاصیة مفسد طعام ومغثی مصلح آن درمبرودین عسل ودرمحرورین جوش نمودن آن درسرکه ومری نیز وطبیخ آن درشیربرای محرورین وباگوشت تنها مقوی باه بیشتر ازمفرد آن وهمچنین معمول آن با بیضه وریختن آبی که دران جوش نموده باشند اول بار پس پختن باآب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است وهمچنین سکنجبین مصلح آنست درمحرورین ودرمبرودین ومشائخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدارشربت آن تاسه درهم وگویند هلیون کشندهٔ سگ است چون بخورد وتخم آن مفتح سدهٔ طحال وآشامیدن آن باعسل وروغن بلسان مخرج سنگ کرده ومثانه وزنان مصر تخم آنرا کوبیده نرم سوده برتخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم میاشامند بگمان آنکه مسمن بدن است وفرزجهٔ آن مدرحیض وادرار آن قویتر ازهلیون مقدارشربت آن تادو مثقال بدل آن حنظل مضرد ماغ مصلح آن سکنجبین وبیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان وگذاشتن مائیدهٔ آن مسکن درد دندان غیرفاسد وکنندهٔ فاسد آن وتعلیق خشک آن مسکن درد دندان وباعث کندن آن است بآسانی بی وجع والم ومضمضه بطبیخ بیخ آن باسرکه جهت درد دندان وبدستور طبیخ تخم آن وآشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی ویاباعسل ویاتخم خربزه قوی الفعل است درتفتیت حصاة وعلل مثانه ووجع حادث ازسدهٔ کرده ومجاری بول ودرفلاحت مذکوراست که چون شاخ گوسفند رادفن نمایند ومکرر آب دهند هلیون روید وازمجربات است #

فصـــــل الهاء مع النون

هندبا # بکسرها وسکون نون وکسردال مهمله وفتح باء موحده والف لغت عربی است بفارسی کاسنی نامند # ماهیت آن نباتی است معروف ودراکثربلاد بهم میرسد واقسام میباشد ازبری وبستانی وهریك نیزبردوقسم است انچه رابرگ بزرگ ودرازوباخشونت ومائل بتلخی وساق آن تابقدرذرع وزیاده نیزباشاخهای رخووگل کبود واندك بزرگ وخوش منظرهندبای شامی نامند وانچه رابرگ کوچکتر وگل ریزه تروکبود وتلخی آن زیاده هندباء البقل گویند وبحسب اختلاف اهویه وامکنه وازمنه تغیردرطعم ورنك وطبع آن بهم میرسد ودربستان گاه است که تلخی بسیاربهم میرساند پس آن هنگام میل

هندبا

بحرارت کمی میناید بحدیکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمیگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند * طبیعت تر و تازه آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حارهٔ لطیفه که از شستن زائل میکردد بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع و طب هرد و منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار کرم و یا بلاد حاره و در موسم کرمه بهم میرسد مائل بکرمی است و خشک آن مائل بخشکی و با قوت قابضه یا عتدال از غیر شدید و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری * افعال و خواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از حمرا است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیدهٔ برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه و بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغرهٔ آن با خیار شنبر و یا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم جاسیه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تفتیح سدهٔ کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سدهٔ احشا و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و کرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خبه سنگ شو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و شری و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضهٔ صفراوی و آب برگ تازهٔ آن را که بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معدهٔ حار و استسقا و تفتیح سده و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده کرده و بری آن موافق تر از بری از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن بتمامی بتنهائی و یا با تخم کشوث باضافهٔ سکنجبین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث و یا بزور هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبهٔ کهنه و بائیه و استسقا و سپرز و رفع تهبیج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و بادزهر ادویهٔ کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق بی عدیل الآلات المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن باسفید آب و سرکه جهت تبرید عضویکه ارادهٔ تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که از سبب ورم صلب کبد نباشد و محرک آن و الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک و مائل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته * افعال و خواص آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سدیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتهاء مؤثر و در سائر افعال نائب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار کریه الطعم و مغثی مصلح آن ادویهٔ خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط

ومنقي مجارى غذا ومدر بول وجهت تصفيهٔ خون ورفع ورم احشا واستسقا ونضج وتحليل مواد وحميات مركبهٔ مزمنه واوجاع مفاصل وادرار بول نافع مقدار شربت از جرم مائيد ؤ آن از يكدرهم تا چهار درهم ودر مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم است *

هندباى برى

* هندباى برى * كه آنرا طرخشقوق وبقلة اليهوديه نيز نامند وغيرهٔ خدريلي است * ماهيت آن نباتى است شبيه ببستاني وبرگ آن ازان باريكتر وريزه تر وضخيم تر وگل آن كبود وطعم آن بسيار تلخ * طبيعت آن در آخر اول سرد وخشك وتبريد آن زياده از بستاني * افعال وخواص آن قابض طبع ومقوى معده ودر جميع افعال بغير از ترطيب قويتر از بستاني وقاطع نفث الدم ومدر حيض وشير واكتحال لبن آن جهت جلاى بياض عين وحمول عصارهٔ آن رافع اورام حارهٔ فرج رحم والسموم آشاميدن آب آن با روغن زيتون جهت رفع اكثر سموم مشروبه وهوام وضماد بيخ آن جهت گزيدن عقرب وزنبور ومار وباآرد جو جهت باد سرخ وبا سفيد آب وسركه جهت سوختگي آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبيخ آن در افعال قويتر از بستاني وهريكي بدل ديگرى اند ودستور آشاميدن برگ بستاني آن جهت تفتيح سدهٔ عروق وجگر وتپهاى دموى وصفراوى ودستور مروق نمودن آن وعرق آن ومطبوخ آن ومعجون تخم آن همه در قرابادين كبير ذكر يافتند ونيز نوعى كاسني برى ميشود كه تخم آنرا فرنگان از بلاد خود مياورند ودر بنگاله در بساتين ميكارند ودر ابتداى موسم سرما برگهاى آن باريك طولاني واندك مشرف ونازك وسفيد رنگ خصوص برگهاى اندرونى آن كه حرارت آفتاب بدان اثر نكرده باشد در ابتدا ساقي ندارد ودر انتها ازان يك ساق باريكي ميرويد وبر سر آن گل آن شبيه بگل كاسني بستاني واندك طولاني وتخم آن نيز شبيه بدان وهر چند هوا سرد وتر باشد آن بهتر ولطيف تر ميشود وآنرا در هنگام كوچكي وخامى دسته مى بندند كه حرارت آفتاب درجوف آن اثر نكند وبرگهاى آن نازك ولطيف گردد ومحتمل كه اين نوعى از برى باشد * طبيعت وافعال وخواص آن قريب به برى است

* فصـــــــل الهاء مع الواو *

هواء

* هواء * بفتح ها و واو والف وهمزه بفارسى باد نامند وبهندى باو * ماهيت آن معروف ويكى از عناصر اربعه است كه اركان نيز نامند وآن خفيف بالاضافة است يعنى از خاك وآب لطيف تر واز آتش ثقيل تر است ويكى از ستهٔ ضروريه ناگزير موجودات جسماني يعنى مواليد ثلاثه است ومروح روح حيوانى مستقر در قلب است كه اگر دمى ولحظهٔ بدان نرسد منطقى وخاموش ميگردد وباعث نشو ونماى نباتات وحيوانات بلكه زيادتى وتصلب واكمال جماد است وحضرت امام ثامن علي بن موسى رضا عليهما التحيته والثناء در رسالهٔ ذهبيه ميفرمايند خطاب بمامون كرده بدان بدرستيكه قوت نفس تابع امزجهٔ ابدان است وامزجهٔ ابدان تابع هوا ومتغير ميشود امزجه بتغير اهويه در امكنهٔ مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا بيكدفعه وگرم شود مرتبهٔ ديگر نيز بيكدفعه متغير ميشود بسبب آن امزجهٔ ابدان واثر ميكند آن تغير در قوى پس اگر باشد هوا معتدل ميباشد امزجه وابدان نيز معتدل وصحيح ميباشد تصرفات قوى وامزجه وحركات طبيعيه مانند هضم ونضج وجماع وخواب وبيدارى وساير حركات طبيعى ونفسانى * طبيعت آن بالذات گرم وتر است بحسب اختلاف اوضاع فلكي وارضى مختلف ميگردد وبحسب جهات نيز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شماليه گرم ميگردد وهمچنين هنگام استيلا وسلطنت يكي از كواكب حاره حار ميگردد ودر اراضى منخفضه غير مكشوفه جانب شمال آنها وبا اراضى مجاور بحر نيز وبخلاف اينها بارد وهنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صخريه گرم وخشك ودر بلاد بحريه وجزائر وهنگام باران رطب وباد صبا كه از جانب مشرق تا بنقطهٔ شمال وزد گرم وخشك است وباد شمال كه از جانب

شمال تابنقطهٔ مغرب وزد سرد و خشك و باد دبور كه از مغرب تا بنقطهٔ سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب كه از سهیل تا بنقطهٔ مشرق وزد گرم و تر و مركب از اینها مركب از كیفیات اربعه است * افعال وخواص آن باد صبا مزیل البلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض باردهٔ رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و بدان خشك و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حكه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحكم میكرداند اعضا را و مانع استرخا و كلالت و مقوی اعضا و حواس و ذكاء فهم و ذكر و هضم و صفاء رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عكس صبا است و باد جنوب عكس شمال و مركب از اینها جهت امراض مركبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هوا یك برد بگرمی نمایند و بتغییر و تبدیل بلد و مكان اگر ممكن باشد و ببوئیدن پیاز و سیر و سركه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و كندر و سندروس و كهربا و پوست انارین و مشك و زعفران و سعد و ابهل و صندل و كزمازج و زرآوند طویل و جدوار و تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن باینها و درون و طرفا و خوردن پیاز و سیر و سركه و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سركه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص كه در آن سیر و پیاز زیر و رده باشند و حتی المقدور از آن خانه حركت نكنند و بجائی نروند و اگر بالضرورة حركت كنند بینی را بلته بسركه و سیر آلوده ببندند و زود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید كه از خوردن مثل میوهای تر و شیر پرهیز كنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر داخل كنند و غذاهای ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز كنند و الا بسیار كم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی هریك كه باشد مكرر بخورند و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است

هوفاریقون

* هوفاریقون * بضم ها و سكون واو و فتح فا و الف و كسر راء مهمله و سكون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سكون واو و نون معرب از وفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی امامانیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج كه صمغ صنوبر است نامند و گفته اند كه هوفاریقون لغت رومی است * ماهیت آن نباتی است و سه قسم میباشد و هرسه را ثمر شبیه بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بر آن و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور و نیز منبت آن زمینهای صلب و خرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشك و گفته اند خشكی آن زیاده از گرمی آنست * افعال وخواص آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و كدازندهٔ اخلاط و لزوجات و غیرها اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت كزاز و تفتیح سدهٔ معده و كبد و امعاء و ادرار بول و طمث و اسهال مرهٔ صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصارهٔ آن چهل یوم پی هم مداومت بر آن جهت درد ورك و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحمیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب

جهت حمی ربع المجروح والقروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه وقروح رديه وسوختگی آتش وذرور آن جهت تنقیهٔ قروح مترهله ومتعفنه نافع بدل آن تخم شبت وانیسون وبیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات بزرگتر از اول وشاخهای زیاده وبرگ آن بقدر برگ نعناع وپرشعبه وبا شعبهای مستقیم وساق آن سرخ وگل آن زرد وتخم آن در غلافی شبیه بخشخاش وباخطوط ودر بو شبیه براتینج * طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشك * افعال وخواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ وآشامیدن آب سرد معین بر عمل آن ودر همه افعال مانند قسم اول وآشامیدن تخم آن با شرابی که آنرا آرد ومالی نامند جهت عرق النسا وطلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه وضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع وقسم سوم آنرا که داربوری نامند ونبات آن بزرگتر از اول وکوچکتر از دوم وبسیار سرخ وشاخهای آن انبوهتر وبرگ عریض مانند برگ سداب وببزرگی نعناع و بسیار وگل آن زرد ودر بو شبیه بقسم اول * طبیعت آن در گرمی وخشکی از اول کمتر * افعال وخواص آن مسهل رطوبات معده ومجفف بلت آن ودر جمیع افعال قویتر از اول ودوم آشامیدن دو درم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد ومقوی معده ورافع فالج وعرق النسا وعسر البول ومفتت حصاة ومسقط جنین ومدر حیض وسرخ کنندهٔ رخسار ومفاوم همه سموم وجهت استسقا وقولنج وتب ربع وطلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد کردن بسوی پشت وطلای آن جهت بهق وکلف وضمادآنار جلد وبواسیر وضربان مفاصل والتیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم بدل مربك از اقسام آن دیگری است وبدل همه بوزن آن اذخر ونصف آن بیخ کبر ونصف وزن آن شیطرج ونصف آن قردمانا نیز گفته اند وحکیم میرعبد الحمید نوشته که آنرا بهندی اروسه نامند واقسام است قسمیکه گل آن سفید وبرگ آن مانند گل عباسی وتخم آن مانند جو وخوشهٔ آن مثل خوشهٔ جو وگندم وبرسر خوشه گل آن ودرخت آن بقدر دو ذرع وخار رناك است از جمله ادویهٔ مشهورهٔ هند به است ودر خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم را گل زرد ودر شاه جهان آباد وبرهان پور آنرا پیابانسه نامند وقسم سوم را گل بنفش وسرخ نیز میباشد وبری آن در جمیع افعال قویتر از باغی است

* هوم * بضم ها وسکون واو ومیم لغت ترکی است * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن پر گره وثمر آن شبیه بعنب الثعلب وکبک از آن بسیار محظوظ است وبی برگ وبی بیخ وبا ریشهای ضعیف وغیر غائر در زمین * افعال وخواص آن از سموم قتاله است وچون پیکان را بآب آن الوده خشك نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد * هوم

* هوم المجوس * بضم ها وسکون واو ومیم والف ولام وفتح میم وضم جیم وسکون واو وسین لغت عربی است وآنرا مراتیا نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است اسفل ساق آن یکعدد وباریك وصلب وگل آن زرد وتیره شبیه بیاسمین وبرگ آن ریزه وشکوفهٔ آن شبیه بیاسمین وشکوفهٔ آن شبیه نیز بمشکطرا مشیع وصاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد وبعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میرعبد الحمید نوشته آنچه متحقق شده هوم المجوس گاهی است که آنرا جعفری نامند واقسام میباشد قسمی پنج برگ وقسمی مضاعف وجعفری مذکور شد * طبیعت آن در سوم گرم وخشك وبعضی گل آنرا سرد وخشك گفته اند * افعال وخواص آن جالی وحاد ومجفف ومفتح سدد وآشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول وتفتیت سنگ گرده وسنگ مثانه نیز گفته اند وبرای احتباس بول نیز وذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یکمثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتجفیف قوی وحکیم میرعبد الحمید مقدار شربت آنرا ده توله نوشته و هوم المجوس

روغن گل آن که باد نبهٔ کوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمي وسوداوی وبا روغن زيتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است *

هوقسطيداس

* هوقسطيداس * که آنرا هوفسطيداس بضم ها وسكون وا و وفتح فا وسكون سين وكسر طاء مهمله وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح دال والف وسين مهملتين نامند * ماهيت آن عصارهٔ نباتی است که لحية التيس نامند ومذكور شد وگفته اند طرثوثی است که در زير درخت لحية التيس بهم ميرسد وغير لحية التيس است *

هيشر

* هيشر * بفتح ها وسكون ياء مثناة تحتانيه وفتح شين معجمه وراء مهمله * ماهيت آن كنكر بری است وبلندی آن تا بقدر يك گز وزياده ومبان آن تهي وشكوفهٔ آن بهن وبنفش وبعد از خشك شدن سفيد ميكردد ودرميان شكوفهٔ آن چيزی مانند پنبه واگر آن پنبه در گوش رود كر كرداند * افعال وخواص آن آشاميدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع *

هيل بوا هال بوا

* هيل بوا وهال بوا * بكسر ها وسكون يا وكسر لام وفتح باء موحده وواو والف * ماهيت آن خيربوا است ودر حرف الخاء مذكور شد * طبيعت آن گرم در اول وخشك در دوم وبعضی در سوم گفته اند * افعال وخواص آن بسيار لطيف تر از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده وكبد سرد وهاضم طعام است *

هوفلسوس

* هوفلسوس * بضم ها وسكون وا و وفتح فا وسكون لام وضم سين وسكون واو وسين * ماهيت آن چنين گفته اند خس الحمار است كه ابوخلسا باشد ومذكور شد در حرف الالف مع الباء * طبيعت آن سرد وتر با قوت تجفيف وتسخين قليل وقبض * افعال وخواص آن با قوت قابضه وسائر افعال آن در ابوخلسا ذكر يافت

باب بيست وهشتم در بيان ادويهٔ كه حرف اول آنها ياء مثناة تحتانيه است

* فصـــــــل الياء مع الالف *

ياسمين

* ياسمين * بفتح يا وسكون الف وفتح سين وكسر ميم وسكون يا ونون وآنرا ياسمون بواو وبجای يا وبضم ميم نيز وسجلاط نيز وبشبرازی گل ماشم وبهندی چنبيلي نامند * ماهيت آن گلی است خوشبو وسفيد وزرد وكبود وبعضی را پشت گل بنفش وهريك سوای زرد بستانی وبری وجبلي ميباشد وسفيد آن خوشبو وكثير الوجود وكبود آن كم ياب ونبات آن مابين شجر ويقطين يعنی نه مانند درخت ايستاده است ونه مانند يقطين برزمين مفروش خصوص سفيد آن ونيز زرد وكبود آن شجريت غالب ودربعضی بلاد درخت آن عظيم ميكردد وساق سفيد آن اندك پيچدار وبرگهای آن اندك ريزهٔ طولانی ومشرف وبرد وجانب شاخهٔ آن رسته وخوش منظر وگل آن خوشبو با ساقهٔ باريك مجوفی وبرسر آن برگهای ريزهٔ پيوسته بان ساق ودرهنگام غنچگي طولاني امرودی شكل وبعضی سفيد آنرا زنبق دانسته وگفته اند از روغن زنبق مراد روغن اين است وسوسن آزاد را مخصوص بدين وسوسن سفيد نزد اكثرا طبا مفقود الخاصيت واين از جهت اشتباهی است كه ايشان را روداده ودرسوسن مذكور شد وبری را ظيان نامند وجبلي آن ياسمين هندی است * جمهور اطبا در ماهيت آن نوشته اند كه درخت آن مانند درخت مورد واز آن سبزتر واملس وبزرگتر وبرگ آن پهن تر ونرم تر وبسطبری برگ مورد نيست ودرخت قسم سفيد آن ضعيفتر وگل آن سفيد وباشائبهٔ سرخي وبعضی بی سرخي وبسيار خوشبو واز حمل تا عقرب گل ميدهد ودر بلاد حاره هميشه ودرخت نوع زرد آن ازين عظيم تر وچتری ومانند درخت مورد است ونزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است * وبالجمله طبيعت آن در دوم گرم وخشك وتا سوم نيز

کنند آن * افعال وخواص آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض بوئیدن
آن جهت تقویت دماغ ودرد سربارد ورفع ریاح دماغ ومشائخ ومبرودین را نافع وطول طبخ آن جهت صداع برد ردهای
بارد وآشامیدن آن مسهل بلغم وسودا وماء اصفر ورافع سدد ریاح غلیظه ونافع ولقوه وجذر وا وجاع مفاصل ومفرح
ومحرک باه ومخرج اقسام کرم معده را معاومد ربول وحیض وچون آنرا در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد
وآشامیدن آب کل آن سه روز هر روزه ده درم قاطع نزف الدم ومضمضه بآب مطبوخ برک آن جهت درد دندان وقلاع دهان
وحوشش آن وانثه وضماد آن بر پشت وقضیب معین برنعوظ وبزرگ کنندهٔ آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم وبدل ستور
ضماد آن الزینة ضماد آن جهت رفع کلف وسرخ کنندهٔ رخسار وبدل ستور غسل آن در حمام ودر سفید کردن موی مؤثر حتی
در ورآن المضار مصدع محرورین واکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه وکل سرخ وسرکه مقدار شربت
از جرم آن تا سه درم واز آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد ودر تسمین بدن وسفید کردن موی زرد آن اقوی وبدل هر دو
یاسمین بری است وروغن آن که مانند روغن کل مرتب نمایند ویا کنجد مقشر دران مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ کردد
پس سائیده ازان روغن نمایند بسیار خوشبو ومعطر میباشد * طبیعت آن کرم وتر * افعال وخواص آن مفتح ومحلل
ونرم کنندهٔ جلد وجهت امراض باردهٔ عصبانیه ومشائخ نافع ودر جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم
تا پنج درم است وبوئیدن آن مصدع وباعث رعاف محرورین وکل یاسمین زرد در ایران ودکهن وشاهجهان آباد ودر بعضی
بلاد هند کثیر الوجود وکفته اند چون آنرا در جوف حنظل سبز مهرا بپخته یکدرم ازان را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند
وطلا ومت بران نمایند جهت رفع استسقا ودرد کمر ومفاصل مجرب است *

* یاقوت * بفتح یا والف وضم قاف وسکون واو وتا * ماهیت آن سنکی است از سنکهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم
والوان واصناف میباشد از سرخ وزرد وکبود وسبز وپستئی وسفید وهریک نیز بسیار رنکین ومتوسط رکم رنگ وبهترین همه
سرخ بسیار رنکین رمانی آبدار صلب شفاف بی جرم بی داغ ورگ آنست وهرچند قطعهٔ آن بزرگتر وخوش شکل تر باشد معتبر
وقیمت آن زیاده از اصناف سرخ خمری ووردی ونارنجی وزعفرانی ولیموئی است واز اصناف کبود آسمانگونی وکحلی
ولاجوردی وپستئی آن کمیاب ولعل از اقسام سرخ آنست وبهترین هریک از انها آنست که صلب صاف وشفاف یکرنگ یعنی رنگ
اجزای آن متساوی باشد ویاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر وکبود آن صلب تر از سرخ وسرخ از زرد وپستئی قریب بسرخ
وسفید از همه نرم تر وخام که در معدن ناقص مانده وهریک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک وپدم راکه بانکریزی روبی و
وزرد را بعربی بسراق وبهندی پکهراج وبانکریزی وتوپس ونیلی را بفارسی نیلم وبهندی نیلمن وبانکریزی سفیا رنامند
ومادهٔ تکون آن کبریت وزیبق صافی خالص شفاف براق است وفاعل انعقاد آن برودت ودر مقدمهٔ کتاب نیز به تفصیل
مذکور شد وشنیده شد که در پیکو در قطعهٔ زمینی که معدن یاقوت است ودر انجا بهم میرسد کسی سکنی نمیتواند نمود وخاک
آن سیاه رنگ وصلب وکبریتی است یعنی بوی کبریت ازان می آید ودر موسم باد وبارش وطوفان ورعد برق وصاعقه بسیار
دران می افتد وزمین آن تمام منشق میکردد وازشکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه متاذی میکردانند
واطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد وهیمه فروشان بریده میفروشند واکثر آنجماعه وفقرا ومساکین
جهت رجونموده انچه میباشد از قطعه های یاقوت بزرگ وکوچک میبرند ودر سرکار پادشاه انجاکه مشهور براجه است

میفروشند وبدیکری نمیتوانند فروخت زیراکه حکم راجهٔ انجا آنست که اگر بدیکری بفروشند خانهٔ آنرا ضبط نمایند وسیاست عظیم کنند ونیز ممنوع کشته که درزیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف وخام چنانچه وقتی راجهٔ آنجا حکم نمود که قطعهٔ ازان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار وقطعه های بزرک خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بدرنک ناصاف نرم برآمد وباوجود آن جمعي هلاک شدند بسبب بوی کبریت وابخرهٔ متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند وانچه از بالای زمین بیابند بیاورند ونیز اماکن دیگر مانند جزیرهٔ برازیل ازارض جدید جنوبي وجزیرهٔ سیلان وغیرها که معدن یاقوت وغیره است یاقوت بهم میرسد ولیکن یاقوت جنوبي آن بخوبي پیکوئي نیست هرچند برازیلي اکثر قطعه های آن صاف شفاف آبدار بزرک مقدار میباشد ولیکن بصلابت پیکوئي نیست همه الوان آن از سرخ وزرد ونیلي وغیرها وسیلاني بعیار نرم وکم رنک میباشد واز اقسام آن کفته اند غیر از سرخ رماني تاب آتش ندارد وبعضی کفته اند سرخ رماني آن از آتش رنکین تر می شود ونیز کفته اند چون باسفید آن شائبهٔ سرخي باشد چون برآتش معتدل درظرف سفالي کذارند تمام آن رنکین کردد بدانکه اکثر این اقوال اصلي ندارد ورائحهٔ کریهه ودود وعرق وروغن مضر لون آنست ومالیدن آن برجذع سوخته وآب سنباده باعث جلای آن

* طبیعت آن درحرارت وبرودت معتدل ودردوم خشک وزرد آن دردوم کرم وخشک وکبود آن دراول کرم ودرسیوم خشک وسفید آن معتدل درکرمي وسردي ودراول دوم خشک * افعال وخواص آن مفرح ومقوی دماغ وآشامیدن یکدرهم آن جهت رفع صرع ووسواس وخفقان وطاعون وانجماد خون درباطن ونزف الدم ودفع سموم وتغییر هوای وبائي وتصفیهٔ خون وحفظ حرارت غریزی وقوای حیواني وپوشیدن انکشتری آن جهت قضای حاجات ورفع ضرر صاعقه وطاعون ودردهان داشتن آن جهت رفع بدبوئي آن وتسکین عطش وتقویت دل وتفریح ونشاط وتعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابهٔ عین که چشم زخم نامند وطاعون وتغییر هوای وبائي ووسواس وصرع وخفقان وباهیبت وشکوه بودن نزد مردم ونیز قاطع نزف الدم ومحلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره وحافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانک ومعاجین مسمی بیاقوتي ومفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

* فصل الیاء مع الباء الموحدة *

یبروح

* یبروح * بفتح یا وسکون باء موحده وضم راء مهمله وسکون واو وحاء مهمله لغت سریاني بمعني ذو الصورتین است
* ماهیت آن اسم سریاني جنس اشیای زوجیت در خلقت وشامل بیخ لفاح وثمر اقسام آن است واز مطلق آن مراد قسم جبلي آن است وچون بیخ هر نوع لفاح که بزرک باشد بتکاثف دران شبیه بدو صورت انسان مشاهده میکردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند وبیخ لفاح جبلي ادنی مشابهتي بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد وبعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند *

یبروح الصنم

* یبروح الصنم * بفتح صاد ونون ومیم * ماهیت آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیکر کذاشته باشند وآنرا مهرهٔ کیاه وسکشکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هرکه آنرا قلع نماید هلاک میکردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسماني بدان بسته برکردن سکی وآن سک را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود وکفته اند که اصلي ندارد ونبات آن شبیه بعلیق است که بترکي کن نامند وبقدر ذرعي است وبرک آن شبیه ببرک انجیر وباریکتر ازان وثمر آن سرخ وبقدر زیتون ودر بو شبیه بمیعهٔ سائله وکل آن سفید وکویند در شب میدرخشد وبیخ آن

شبیه بصورت دو انسان باشد رو برو هم ومستور ولیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفهای ملک کرند ارد
وما دام که سراین صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند وگفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی ست یعنی تماثیله
در صورت وشبیه بانسان باشد اعم ازانکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود وبسیاری از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود و
وصورت یبروح موجود خشبی است اغیراز قسطا بزرکتر وبیخ آن لفاح بریاست دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا فطیمس وبعضی
موتولن وبعضی در فیا با نا میدند بلد نعنی بیخ مهر حب و آن دو صنف میباشد یکی معروف بماده ورنک آن مائل بسیاهی وخشبی
وبرک آن شبیه ببرک کاهو از ان باریکتر وکوچکتر وبا زهومت وثقیل الرائحه ومنبسط بر روی زمین ونزدیک برک آن ثمری شبیه
بتفاح واز ان کوچکتر وخوشبو ودران تخم شبیه به تخم امرود وبیخ آن بزرک ودو عدد یا سه عدد متصل بهم وظاهر آن سیاه وباطن
آن سفید وبران پوستی غلیظ وسانی وصنف دوم موصوف بذکر وبعضی مردم این را موریون نامند وبرک این سفید واملس
بزرک عریض شبیه ببرک سلق ولفاح آن دو چند بیخ ماده وبقدر خیاری ورنک آن زعفرانی خوشبو وثقیل الرائحه و
راعیان آنرا میخورند وسبات ایشان را عارض میکردد وبیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است وازبیخ صنف
مادهٔ آن اندک طولانی تر وبی ساق ونیز صنفی در اماکن سایه دار روکوه الهامیر وبد برک آن کوچک وعریض وطول
آن بقدر شبر وبی ساق وبیخ آن بسطبری ابهامی وطولانی وسفید وبی کل وثمر واین قویترین اصناف یبروح الصنم است وصاحب
اختیارات بدیعی گفته که در رحد ودکرم میرشیر از نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم میرسد طول آن از یک وجب
کوتاه تر وبا دست ویا ورنک آن سفید وبهترین آن اقوی فربه آنست وکاه عصارهٔ پوست صنف نر آنرا در هنکام تری وتازکی
کوبیده وفشرده در ظرف سفالی ودر آفتاب خشک نموده اقراص میسازند وکاه عصارهٔ بیخ آنرا کرفته چنانچه از پوست آن
بدستور خشک مینمایند ودر قوت ضعیفتر از عصارهٔ پوست بیخ آنست وبعضی پوست بیخ آنرا کوفته بریسمان کتانی
پیچیده میاویزانند تا خشک کردد وبعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه در باب آن برود وصاف مینمایند ومنعقد
میکردانند وکاه دمعهٔ آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب می نمایند تا دمعهٔ
آن دران مجتمع کردد وعصارهٔ آن قویتر از دمعهٔ آنست واز هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ
در خانهٔ شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین ویا بیکی از سعدین ویا قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه وقت
طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است * طبیعت آن سرد وخشک در دوم وبا اندک قوت حرارت وبا رطوبت فضلیه وبعضی
سرد در اول سوم وخشک در آخر آن دانسته اند * افعال وخواص آن پوست بیخ آن مقوی ومجفف ومخدر ومغز بیخ آن
ضعیف وبرک آن تر وخشک سرد ومستعمل وگفته اند مر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است وبالعکس یعنی مر عضو
قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن مسبت ومنوم وچون در شراب اندازند سکر شدید آورد وبوئیدن
آن نیز باعث سبات وحصول آن در مقعده نیز واین خاصیت مخصوص بسفید الورق بی ساق آنست که ذکر یافت واکثار آن شربا
وشما باعث سکته وکاه شرابی از ان میسازند برای ازالهٔ سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلو
می اندازند وسه قوانسات از ان میاشامند وکاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا واستعمال
مینمایند برای سبات مقدار بسیاری از ان را وبعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا
در یک مکیال شراب حلو می اندازند وبعد رسیدن مقدار دو قبوسات از ان میاشامند برای تخدیر وبی حسی عضو شخصی را

که خواهند قطع نمایند وعصارهٔ آن نیز باعث سبات وبی حسی عضو است وآشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتعلیق آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد ودمعهٔ آنرا در ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع داخل مینمایند اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان وآشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک اوقیه باماء القراطن یعنی ماء العسل مقیء مرهٔ صفرا وبلغم مانند خربق وزیاده بر ان کشنده ونیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مرهٔ صفرا چون اطفال وغیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نماید وآشامیدن بیخ آن منقی رحم وچون نارسیدهٔ آنرا با روغن گل مرغ سائیده زن حامله بر شکم وکمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند وحمول دمعهٔ آن بقدر قیم دانگ مخرج جنین وچون بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید وآشامیدن آن با مقل جهت بواسیر وباکاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که باد زهر عنب الثعلب قاتل است وچون نوع قاتل بیروح را کسی بخورد اولا اورا اختناق رحم وسرخی چهره وبرآمدگی آن وزوال عقل وحالت شبیه بمستان وافیون خورده عارض گردد بس موت تدبیر آن قیء نمودن با آشامیدن روغن وآب گرم وعسل وتنقیهٔ بدن است ونیز قیء فرمودن بماء افسنتین مطبوخ وعسل و خورانیدن فلفل وشبت ومصطکی وصعتر ومر وسفید وشیر تازهٔ دوشیده وجندبیدستر وسداب وخردل وآشامیدن لبن حامض درصورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط وتا یک دانگ گفته اند وآشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست واصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته وروغن بادام شیرین وروغن بنفشه است ونیز برگ گل سائیده ورب السوس وصبر وتربد وهلیلج وافسنتین وغافث ونمک هندی وزعفران وبسفایج است وبدون اصلاح مفسد مزاج وباعث تهبج وجه ووجع کبد وفساد معده واعراض دیگر ردیه الجروح والقروح ذرور بیخ وثمر آن جهت اکله وقروح خبیثه الاورام والبثور طلای آن محلل اورام صلبه ورخوه وخنازیر وچون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمرهٔ کذا رند زائل سازد وبثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل وآشامیدن آن جهت داء الفیل الزینة دلوک برگ آن زائل کنندهٔ برش بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد ولبن آن جهت قلع نمش وکلف بدون لذع وقرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننمایند ونیز چون یک مثقال از صنف سوم آنرا بتنهائی ویا با بعضی طبیخها ویا نان ویا با سویق بیاشامند درساعت اختلاط عقل وسبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل واحساس هیچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن وتخدیر وتبلید حس وبعضی از اطبا می نشانند صاحب آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات وگفته اند چون عضوی از اعضای بیخ وثمر آنرا با قلیلی روغن بان وروغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند وبپیشانی وچشمها وروی رابدان تدهین نمایند ونزد یک ملوک روند بغایت مکرم ومعزز باشند و هرحاجتی که رود هد روا گردد وچون مجموع آنرا ویا عضوی ازان را شکسته دریارچه بسته بربازو بندند ویا برگردن آویزند از کل آفات از غرق وحرق وصاعقه ودزدان وقطاع الطریق محفوظ مانند وتعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر وبعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند وبخور آن جهت دفع فساد عقل وجنون ودورى شیاطین وجن و انس موذی مؤثر وچون یکعدد گل ناشکفتهٔ آنرا در کتانی نریسمان پشمین که هفت رنگ باشد بپیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد*

* فصـــــــــــــل الياء مع التاء المثناة الفوقانية *

ماهیت * يتوع * بفتح يا وضم تا وسكون واو وحين مهمله * ماهيت آن اسم جنس نبات شيرد ار است كه شير آن حار وحاد مسهل محرق باشد ومشهور از انها هفت نبات است عشر وشبرم ولاعيه وارطيطا ومامود انه ومازريون وبنطافلن كه ذوخمسة الاوراق نامند وجميع آنها سمي قتال اند ونيز يافته اند بعضي يتوعات حادة خارجه از اين هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار ونوعي از لبلاب وفرفخ بري يعني بقلة الحمقاء بري وقوسنجي وازمطلق آن مراد لبن لاعيه است كه ترياق خرادى وقوسنجي نامند وگفته اند بهترين آنها يتوع درخت ذكر نبات مذكور است كه شاخهاى آن طولاني وبزرگ تر وازيك ذرع ومائل بسرخى شبيه بشاخهاى زيتون ومملو از لبني مفيد حاد باشد وبرگ آن شبيه ببرگ زيتون واز آن طولاني تر ونازك تر وباطراف شاخهاى آن پنج شاخه باريك شبيه بشاخهاى اذخر وباطراف آنها تنها ومرها كه ثمر آنست ومائل بتقعير شبيه بصنفى از اذخر وبيخ آن غليظ خشن ومنبت آن اماكن خشنه وكوهستان وآشاميدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم واما نوع ماده آن كه آنرا جوزى نامند شبيه بنبات اذان الفار واز آن بزرگتر وقويتر وحنيد تر وبرگ آن شبيه ببرگ مورد واز آن بزرگتر وبلند بر واطراف آن تند وخاردار وشاخهاى آن بقدر يكشبر از بيخ آن روئيده وثمر آن در بعضى سالهاى بيشتر وبعضى كمتر ودر بزرگي بقدر جوز كوچكي واندك كز تند ودريان مانند پوست كرده كن وبيخ آن نيز شبيه به بيخ آن منبت اين نيز زمينهاى صلب كوهستانها ولبن وبيخ وبرگ وثمر آن در قوت مانند صنف اول واز آن قويتر وبحرى آن كه خشخاش نامند شاخهاى آن بقدر چند شبر ومائل بسرخي وپنج ويا شش عدد وبرگهاى آن كوچك نازك اندك طولاني ببرگ كتان وثمر آن شبيه بكرسنه ومرهاى آن مضاعف ومدور وگلهاى آن سفيد وبر اطراف قضبان مرها متصل بهم ومستدير ودر ان ثمرى و شاخهاى آن از يك بيخ روئيده وتمام نبات آن مملو از شير ومستعمل اين صنف است ودر قوت مانند دو صنف اول وگفته اند يتوعي ديگر ميباشد كه آنرا مشمس نامند يعني دائر با شمس وثمر وورق آن شبيه به بقلة الحمقا واز آن باريكتر وشديد الاستداره وشاخهاى آن چهار ويا پنج از يك بيخ روئيده بقدر يكشبر وباريك سرخ رنگ مملو از لبن سفيد وچتر آن شبيه بچتر شبت وتخم آن شبيه بزيره وتمامي آن با حركت شمس دور مينمايند ومنبت آن بيشتر خرابها وبيرون اطراف شهر وتخم ولبن آنرا جمع مينمايند مانند بزر والبان نباتات ديگر وقوت آن مانند قوت اصناف ديگر واز آن ضعيفتر وبعضى اين را مانند مقمونيا دانسته اند در قوت ومنبت آنرا مزارع گفته اند ونيز گفته اند يتوعى ديگر ميباشد كه آنرا سروى نامند ساق آن از يكشبر تا يك ذرع وسرخ رنگ وبرگ آن از ساق آن مى رويد شبيه ببرگ ارز تازه روئيده واين نيز مملو از لبن است ودر قوت مانند اصناف مذكوره ونيز گفته اند يتوعي ديگر ميباشد كه در سنگستانها وميان احجار مي رويد وبا شاخهاى محيط بران از هر جانب وكثير الورق شبيه ببرگ مورد وباريك وسرخ رنگ وثمر آن مانند ثمر عصف واين نيز با يتوعيت بسيار ودر عمل مانند آنها است ونيز نوعي عريض الورق شبيه ببرگ تلومس ميباشد وبيخ وبرگ ولبن آن مسهل كيموس مائي وبگمان بعضى فيلوما نوع يتوعي است كه بيونانى آنرا قوريا مايس نامند ونيز نوع ديگر ميباشد ساق آن بقدر يك ذرع وزياده بران ومربع ويرگرد وبرگ آن كوچك ريزه واطراف آن تند وگل آن سروى ريزه بنفش رنگ وتخم آن پهن شبيه بعدس وبيخ آن سفيد مملو از لبن وكاديانه ميشود در بعضى مواضع نبات اين نوع بسيار بزرگ وبيخ آن نيز بزرگ وچون مقدار يكمثقال آنرا بياشامند با ماء العسل اسهال شكم نمايد وهمچنين ثمر آن وهمچنين لبن آن را چون با آرد كرسنه بسرشند وبايد كه از برگ آن

زیاده از سه مثقال تناول نه نمایند وهمچنین از آب آن وبعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یکذرع بصطبری اصبعی واطراف ساق آن منشعب وبرگهای آن بعضی برساق آن وبعضی برشعب آن رسته ما برگهائیکه برساق آن است طولانی شبیه ببرگ بادام وازان عریض تر وبسیار نرم تر وبرگهائیکه برشعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند ولبلاب وثمر آن براطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبرورد رجوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی وبزرگتر از حب کرسنه وچون آنرا مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد وبیخ آن باریک سفید وبی انتفاع در رطب ونبات آن مملوا ز لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی ومختار لبن آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است وعند الاطلاق مراد لبن لاغیه است وانچه ازینها باسمی مخصوص مشهور بود ند جابجا مذکور شد ودرینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان می یابد * طبیعت مطلق آنرا درغایت گرمی وخشکی تاچهارم دانسته اند ومتوسط آنها را درسیوم وضعیفهٔ آنها را در دوم وباقوت سمیه * افعال وخواص ان مقرح جلد وقتال وچون در برکه افتد ماهیان تمام بربالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفرة الفم قطور آن بردندان کرم خورده مفتت حصاة ومسقط آن وباقطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است وهمچنین با موم سرشته وچون دندانهای صحیح را بموم گرفته پس بردندانهای متاکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت وقلع نماید بهتراست وچون بیخ آنرا درسرکه بجوشانند وبدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت وقالع بواسیر وچون دو قطره ویا سه قطرهٔ آنرا برانجیر بچکانند وخشک نمایند وتناول کنند اسهال نیکو کافی نماید وهمچنین باسویق رنان خالص وبهتر آن است که باعسل ویاقیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان وحلق نگردد درکاه اخذ مینمایند اغصان یتوعی تر آنرا وبر روی خزفی انداخته بریان نموده سحق مینمایند باقدری سویق وآب بران ریخته میآشامند اسهال مینماید وشاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است وصنفی که آنرا کرنیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته درسایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه کرمه ویک شبان روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم گرم کرده بیاشامند اسهال بیغائله مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره وبدون مصلح استعمال آن جائز نیست ومصلحات آن نشاسته وآرد جو وروغن بادام وروغن بنفشه وگل سرخ سائیده ورب السوس وکثیرا است ودوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار باقوت سمیه وجراحت کنندهٔ جلد ومسهل قوی در همه امزجه وازغایت شدت مورث اسهال الدم وقرحهٔ امعا وزحیر ومغص وغثیان وانقلاب معده وغشي است ولهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند وعند الضرورة از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند وبدل آن در استفراغ مائیت از امعا وبلت از اعضا وزن آن سقمونیا وبوزن آن سکبینج الجروح والقروح ضماد بیخ آن باسرکه محلل صلابت اطراف بواسیر وقاطع ثوبا ومصلح قروح منعفنهٔ متاکله وباقیروطی جهت جرب سوداوی ونار فارسي واکله وغانغرایا الزینة طلای آن قالع ثآلیل وتوثه وخیلان ولحوم زائده دراطراف ناخنها ولبن آن زائل کنندهٔ مو است خصوص که در آفتاب بمالند وموئیکه بعد ازان روید ضعیف باشد وچون مکرر نمایند دیگر نروید واستعمال آن بازیت کاسر وزافع غائلهٔ آنست

* فصل الیاء مع الراء المهملة *

یربوع * یربوع * بفتح یا وسکون را وضم باء موحده وسکون واو وعین مهمله لغت عربي است بفارسی موش دشتي وبهندی کهوس

یا منند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بموش و از ان بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن بلند و
قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه میباشد و خراب میکند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال
وخواص آن کثیر الغذا و ملین طبع اعضاء الراس والعصب والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب
مانند فالج ولقوه و رعشه و اوجاع مفاصل وظهر و ادرار بول وتقطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه وتقویت باه و مشایخ
را مفید المضار محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه ترش و ترشیها است *

* فصـــــــــل الیاء مع القاف *

یقطین * یقطین * بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربی است * ماهیت آن اسم
جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بهجا و رخود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه
و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی کدو نامند و قرع ذکر یافت *

* فصـــــــــل الیاء مع النون *

ینبوت * ینبوت * بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه * ماهیت آن خرنوب نبطی است
و در دریای دیار مصر و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده کوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مائل بسیاهی و آنرا در مصر حب
الکلی نامند و آنرا انه خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجانیز شمهٔ ذکر مییابد * طبیعت آن در گرمی
و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در دوم دانسته اند * افعال وخواص آن مقوی
لذع اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض
مفرط و تقویت سفل نافع السموم پاشیدن طبیخ آن کنندهٔ براغیث التآکیل طلای آن محلل تآلیل و زائل کنندهٔ آن
المضار ثقیل و دیر هضم خصوصا تر و تازهٔ آن

ینمه * ینمه * بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ
کاهو کوچکتر و مزغب و زرد رنگ و ساق از وسط آن بقدر یکشبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن
بیطار نوشته که برگ آن ما بین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که
آنرا بشیرازی منبل دار و خوانند * افعال وخواص آن ضماد تازهٔ آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک
آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

* فصـــــــــل الیاء مع الواو *

یوز * یوز * بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند * ماهیت آن
حیوانی است شبیه بپلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری بان صید وحوش مانند آهو و امثال آن می نمایند
* طبیعت آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ * افعال وخواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ است

* و باینجا ختم نموده ادویهٔ مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه *

* والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی رسوله *

* محمد و آله و صحبه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا *

* بســـــــم الله الرحمن الرحيم *

* خاتمه *

دربیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامي ولغات مختلفه ازعربی و یونانی وسریانی وفارسي وترکي و هندی وغیرها مسمی بفرهنك بترتیب حروف تهجی باملاحظهٔ حرف دوم وسوم نیز بتوفیق الله تعالی وحسن عنایته درضمن بیست وهشت باب ودرهربابی چند فصل



* باب الالف *

* فصل الالف مع الالف *

آب اسم فارسی ماء است

آب پنیر ماء الجبن است

آب جوافشرده اسم کشك الشعیر است

آب جوجوشانیده اسم ماء الشعیر است

آبخ نام زعرور است

آبدندان بمد الف وسکون با بروزن باربندان جنسي از امرود وقسمي از انار ونام نوعي از حلوا است

آبدارو موميائي است ومحمد بن زکریا دوای دیکررا باین اسم خوانده

آبهت بمد الف وفتح با وسکون سین وتا بلغت مغربی کوشت اترج را نامند ودر اترج مذکورشد

آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است

آبکامه اسم فارسي مری است

آبکوان نشاسته است ولباب الحنطه رانیز نامند

آبي اسم فارسي سفرجل است وبه و بهی نیز نامند

آبلوج اسم فارسي قند مکرر است

آته اسم هندی دقیق است که بفارسی آرد نامند ونیز بهندی اسم میوهٔ است درشکل شبیه بثمر کاج

آثرون بیونانی اسم سماق است

آچار بروزن پاکار انواع ترشیها یعنی مخللات را کویند

آخرک بفارسي استخوانی را کویند که درزیر کردن وبالای سینه میباشد که بعربي ترقوه نامند

آذرباس بعبرانی ثافسیا است

آذرکون آذریو است

آرد جوبریان کرده سويق الشعير است

آرد سبوس دار اسم فارسي خشکار است وآرد یست که مبالغه در پختن وجدا کردن پوست از مغز آن نکرده باشند

آرد کنار سويق النبق است

آرد میده اسم فارسي سمید است

آردوج بلغت ترکي اسم درخت ابهل است

آرن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

آرن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است

آزاددارو بلغت فارسي بمعني سلق جبلی است

آسا بسریانی آس است

اسرون ابلغت یونانی اسم سماق است

امو اسم هندی شرابی است مسکر که از قند سیاه را زپوست امغیلان میسازند و صنعت آن در قرابادین ذکریافت

اشن بچکان اسم فارسی جند است

اغارولن بترکی اسم سودانیا تست

اغلس بیونانی درمراست

اغو بترکی اسم دفلی است

اغونی بترکی اسم لبلاب است

اغورس بفارسی اسم ابهل است

اغلیس یعنی ظاهر و بیونانی اسم فنجنکشت است

افتاب پرست بفارسی حربا است و آزریون را نیز نامند

اک بکاف عجمی اسم هندی آتش است وبکاف تازی اسم فارسی و به ها در آخر اسم هندی درخت عشرا ست

اکل بنفشه فرفیون است وکافور را نیز نامند

الوج مؤلف جامع الادویه گفته که شبیه به بیش است درشکل ودربلاد عجم آنرا کارزک نامند ومؤلف اختیارات نوعی ازمخلصه شمرده

الوه بفارسی عقاب را گویند

الوی بیونانی سنامکی است

الوی سفید اسم شالرج است

الوبالو اسم فارسی قراصیا است

الوی بخارا اسم فارسی اجاص است

الوجه اسم فارسی ادرک است

املہ بفارسی اسم آملج است وبترکی تفاح را نامند

املہ مار بهندی کبریت فارسی را نامند

امولن بیونانی اسم نشاسته است که نشا نامند.

انك رصاص اسود است

انوبس بیونانی اشراس است

انیس بیونانی اسم انیمون است

امك اسم فارسی نوره است

اهن اسم فارسی حدید است

اهن ربا اسم فارسی مقناطیس است

اهو اسم فارسی غزال است

ایك دلالہ اسم فارسی سنبل الطیب است

اینه چینی اسم چیزی است مانند آینه که از نقره وبرنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحدة

اب سنبل الطیب است

ابابیل خطاف است

ابامرون بیونانی وج است

ابرازالقط بلغت مغربی ابرون صغیراست که حی العالم نامند

ابراز بقول مؤلف تذکره لغت شامی کیاه مورنجان است

ابزار ادویهٔ خوشبواست که درطعام داخل مینمایند وهمچنین توابل مگر آنکه توابل را اطلاق برادویهٔ یابسه وابزار رابررطبه بیشتر استعمال مینمایند

ابرق شفنین بحری است وطلق رانیزنامند

ابرقلیا برومی اسنا ناج است

ابرک بهندی طلق است

ابرکاکیا دام عنکبوت است

ابرنج برنج کابلی است

ابرنی برومی لوف است

ابردیون بیونانی اشنه است

ابریز ذهب خالص است

ابریمون بیونانی ایرسا است

ابل اشترا ست

ابلیو بعربی ابرون است

ابلسین طین مصری است

ابرکاجی بترکی خیازی است

ابن آوی شغال است

ابن حبه نان است

ابن الماء مرغابی است وجمع آن بنات الماء است

ابو الاجساد با صطلاح اهل صنعت کبریت است

ابو الارواح بهمان اصطلاح زیبق است

ابو تمرون برومی اسم نغزاست وآن طائری کوچك است

ابو الشعا سکراست

ابو عماره صعتر است

ابو قلمون حجریست است

ابو علس برومی گل خیری است

ابو نامون بیونانی قفرالیهود است

ابیشون بیونانی راتینج است

ابو الفضیل صفراغون است

ابو الملیح قنبره است

* فصل الالف مع التاء المثناة *

اناريون بيوناني استرغار است

اناميطيغون بيوناني مواست

انانقرن اشن است

اندار بلغت اهل باديه انبربا ريس

است وبتانيز دين دشده

انزروو بروسي بنفسج است

اناناسا اسم معجوني است

انبرالملوک اسم ذروري است مركب

وهردو درقرابادين مذكور شده اند

* فصل الالف مع الجيم *

اوجهري بهندى كرش يعني شكنبه است

اجواين بهندى نانخواه است

اجواين خراساني بهندى بزرالبنج است

اجمود اسم هندى تخم كرفس است

اجه بكسراول وجيم مشدده وها

بهندى قصب السكر است

* فصل الالف مع الحاء المهملة *

احلاق المرضى اقحوان است وآنرابهار

ونابونه كوهي نيزنامند

احلاق البقر عنب اسود است

احل يا واحاديا بيوناني افعي است

احريض عصفر است

احلـديا بسرياني شبرم است

* فصل الالف مع الخاء المعجمة *

اخراس بيوناني كمثري بري است

اخروس بيوناني امارنثون است

اخربط كراث بري است

اخريطوس كرنب بري است

خمينه خردل بري است

اخله بلغت مصري بستياج است

اخملوس بيوناني نانخواه است

اخينوس اخيروس است وآنرا ضرونيه

وخودرو نيزنامند

* فصل الالف مع الدال المهملة *

ادادا بلغت بربري اشخيص است كه

اسل الارض نامند

ادرانس اذريون است

ادفوس بيوناني عرعر است

ادويهٔ حاره عبارت ازابازير است

ادويهٔ خوشبو عبارت ازافاويه است

* فصل الالف مع الذال المعجمة *

اذان الارنب بلغت بربري لصيقي است

اذان الثور لسان الثور است

اذان الجدى نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدب قلومس است وكفته اند

يك نوع بوصير است

اذان الشاة واذان الغزال . لصيقي

است وكويند لسان الحمل است و

بلسكي رااذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربري مزمار

الراعي است

اذان الغز عصى الراعي است

اذان الفيل لوف كبير است

اذان القسيس نوعي ازابرون است

اذرد نوعي اززبدالبحر است

اذناب الخيل لحية التيس است

* فصل الالف مع الراء المهملة *

ارامونى بيوناني شقائق است

اراه مصطكى است

ارباليس بعبراني حمص است

اربيان بلغت شام بهاراست وآن غير

روبيان است كه ماهى روبيان نامند

وبهندى جهينكا مچهلي

اربا بتركى شعير است

اربيس بيوناني علبق است

اربعه واربعين اسقولوقندريا است

ارتقى بيوناني خلنج است

ارجالون فاشرا است

ارجان لوز البربر است وارجن روغن آنست

ارجن بعبراني عنكبوت است

ارجيفن معرب ارجيقنهٔ يوناني است

وآن رريرا است

ارخص بيوناني خصي الكلب است

اردک بفارسي بط است

اردسم واردسمين بيوناني تودري است

اردما واردشران واردشيردار نوعي

ازمرو است وكفته اند مرماحوز است

اردم آذريو است

ارده بفارسي رهشي است

ارذه بفارسي زفت رومي است

ارزن بفارسي دخن است

ارزه بفارسي زفت رومي است

ارزيز بفارسي رصاص ابيض است

ارسانيمون وارسانيقي بيوناني زرنيخ

زرد است

ارسل حجر النور است

ارسطور بيوناني نبات بزرالبنج است

ارسطولوخیا یونانی بمعنی فاضل النسا است وآن زراوند طویل است

ارشد اثال است

ارسطاطاسیا یونانی برنجاسف است

ارطوناس یونانی طین قیمولیا است

ارشد مرقشیثا است

ارطیا یونانی عنقود است

ارطی وارطیا یونانی درخت غربست

ارغامونی خشخاش صحرائی است در رنگ شبیه بشقائق و بشیرازی مامیثا سرخ نامند

ارغول کافورموتی است

ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقا است

ارقان وارقون وورقان وایرقان و نقولیان وبرنا ویرنا * همه اسم حنا است وروغن جلو زرا نیز نامند

ارقب بعربی تیس جبلی است

ارقلس یونانی نمام بستانی است

ارقلیان خشخاش زبدی است

ارقولس یونانی ابهل است

ارکفن یونانی حمص است

ارماط درخت کادی است که کدر نیز نامند وکویند کل آن است

ارماك پوست درخت کادی است که بهندی کیوزه نامند

ارمانیان یونانی لاجورد است

ارمینا یونانی نوشادر است

ارمیناقن یونانی مشمش است

ارمونیا یونانی اقاقیا است

ارنك بهندی درخت خروع است

ارنکی حب آنست

ارنیفس یونانی فاقل است

اروانه بفارسی خیری صحرائی است

اروزا بسریانی ارز است

اروسه ابوخلسا است وبرای مندی نام درخت مندی است

اروتیه بسریانی زعرور است

اررنس یونانی کرسنه است

اروق بترکی مشمش است

اروميچك بترکی عنکبوت است

اروتیس یونانی نوعی از مرو است

ارما بسریانی املج است

اریدا یونانی بیخ نباتات است

اریصاذن یونانی دریره است

اریطس یونانی نوره است

* فصل الالف مع الزای المعجمة *

ازداد کافورموتی است

ازورد بلغت بربری حنظل قوقی است

ازوری دارشیشعان است

ازوا بترکی صبر است

* فصل الالف مع السین المهملة *

اسپرطسم تقر الیهود است

اسپلی بلغت تنکابن اسم جوی است

استاك بلغت تنکابن حماض است

اسپرزه واسپغول واسپغل بفارسی بزرقطونا است

اسپرك بفارسی زریر است

اسپندان بفارسی اتیاطون است

اسپرطم واسطمس واسقلطس تقر الیهود است

اسپرغم واسترغم واسفرم بفارسی شاهسفرم است

استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است

استر اسم فارسی بغل است

استرخا یونانی زرنیخ سرخ است

استراود بترکی اسم فلفل است

اسحار بلغت اهل بیت المقدس تودری است

اسد الارض اشخیص است وحربا را نیز نامند

اسرب رصاص اسود است

اسرنج سرنج است

اسریقون زنجفر سوخته است

اسطراك یونانی میعهٔ سائله است

اسطرطیم بفرنکی کندس است

اسطام نوعی از حدید است که فولاد باشد

اسطاقیوس اغریا زبیب الجبلی است

اسطافابس واسطون یونانی جزر است وبلغت روم اسطفلین وبلغت شام اسطر ماطوس اسپند است وبفرنکی اسطلس کویند تقر الیهود است واسطون نیز نامند

اسطریطس یونانی مشك مور است

اسعیرا قثاء الحمار است

اسفراج اسم اندلسی هلیون است

اسفادسفیلیه واسفند سفیل بفارسی

خردل ابیض است وگفته اند بلکه حرف
ابیض است
اسفست معرب اسپست فارسي است و
آن حندقوقی بری است
اسفناج رومی قطف است
اسفیدار درخت غرب است
اسفیدش بفارسي بزرقطونا است
اسقورون بیوناني خبث الحدید است
اسقال . واسقیلا اسقیل است
اسقلیاطیقوس جلنار است
اسقلینوس اسقولوقندریون است
اسقنط خمر است
اسقوالس بیوناني بروانی است
اسقوریدرس پنیرمایه است
اسقیدولیون کاکنج است
اسکوربي بفرنکي عقرب است
اسقولس اشراس است
اسطاریوس حجریشف است
اسکندروس برومی بوم است
اسلیوس بیوناني سلیخه است
اسمار . واسفاروا سفرم مرسه اسم آس
بری است
اسمالارن بیوناني سوسن بری است
اسنة البستانیه شبه است

* فصل الالف مع الشین المعجمة *

اشپیل بکیلاني اسم نوعي از بطارخ است
اشترکیاه اسم فارسي سلیخه است
اشتلابوس دارشیشعان است
اشتیون بمصری بسفایج است

اشقاقل شقاقل است که جزربری نامند.
اشقون بترکی ریباس است
اشکانی . بلغت تنکابن وطبرستان بقلة
الیمانیه است
اشکیل چشم عوسج است
اشمرسا . نوعی از مرواست که کم بوتر است
از ماثر اقسام
اشنان دارو بفارسي زوفای خشك رانامند
اشیران . بیوناني خصي الکلب است
اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است ودر
مامیثا ذکریافت

* فصل الالف مع الصاد المهملة *

اصابع غدادی نوع انکوریاولانی رانامند
که آنراانکورزیتونی نیزنامند
اصابع قینان فرنجمشك است
اصابع الملك اکلیل الملك رانامند
اصابع الهرمس شکوفهٔ سورنجان راکویند
اصطرك بیوناني میعهٔ یابسه است
اصنف بیخ کبراست وصنف نیزآمده
اصطفي میعهٔ سائله است
اصطفلن . بلغت اهل شام جزر است
وآن معرب ازاسطافلبس یوناني است
اصفلاوس دارشیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کبروبیخ
رازیانه وبیخ کرفس وبیخ کاسني است
اصل الخنثی اشراس است
اصل الراس بیخ نوعی فیلجوش است که
بترکي اللدزنامند
اصل السوس بیخ سوسن است که بفارسی

بیخ مهك وبهندی ملهتي ودربنکاله جیتهی
مد نیزنامند
اصل السوسن الاسمانجوني ایرسا است
اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید
است رد رسوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترغار است
اصل العرطنیثا آذربوا است
اصل الفلفل فلفل مویهٔ اشت وآن
بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپل
نامند وآنراپیپلامول کویند
اصل اللفاح البری یبروح الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفرالهند . ی بیخ اوسبیر
است وگفته اند فلست است وداغیه را
نیزنامیده اند

* فصل الالف مع الضاد المعجمة *

اضراد العجوز خسك است
اضراس الکلب بسفایج است
اضوط اطماط است که رته وبهندی
ریتهه نامند

* فصل الالف مع الطاء المهملة *

اطاواطاطاس بیوناني درخت غرب
است که بفارسي وشك نامند
اطباء الکلبه سپستان است
اطبوط واطماط واطموط اسم بربری
رته است وفوفل رانیزنامند
اطموط کنت برکشت راکویند.
اطبطون اسقیل است
اطروخیا اسم سریاني بادرنجبویه است

اطرغا بسریانی اترج را کویند

اطریقون خسك است

اطریون عصارهٔ قثاء الحمار است

اطمیثا قیصوم است

فصل الالف مع العین المهملة

اعلبوطس بعبرانی نام طلق است

اعین المراطین اثلق است وسنکسبویه را نیز نامند

اعیون جلمه است

فصل الالف مع الغین المعجمة

اغاسولیس درختی است که اشق صمغ آن است

اغالوجی بیونانی عود الجوز را نامند

اغبر اسم دوای مرکبی است از شیح وتوتیا ونبات که نرم سوده در چشم میپاشند ودرقرابادین نسخ آن مذکور است وحبه را نیز نامند

اغرسطس بیونانی ثیل را نامند

اغرلیوس بیونانی حنظل را کویند

اغریوس قثاء الحمار است

اغلان آشی بترکی جند را کویند

اغلیقش بیونانی دوسرا است

اغلیقی واغلیقن بیونانی میفختج را نامند

اغنش بلغت حجاز ویمن نوشادر را کویند

اغیریا بیونانی بمعنی ارض است

اغیراطون بیونانی حلفا است

اغیرس بیونانی جوز رومی است

اغیس بیونانی پنجنکشت را نامند

فصل الالف مع الفاء

افاریقون دبق است وماذریون را نیز نامند

افاسون روغن ترب است

افراسیمون نعنع است

افراسیون پونیه است که حندقوقی باشد

افرعنج کشوث است

افرودیجان قسم اول دیفروحس است

افروسالین حجر القمر است

افریدس بیونانی اذخر را نامند

افعابن بیونانی سداب است

افلاطن مقل ازرق است

افلنجه فلنجه است

افنیسون بیونانی باد آورد است

افیعابن بیونانی سداب است

افیفرون اخینوس است

افیلون وافیلس بندق را ونیز آمده شیح جبلی را کویند

افیمقس بیونانی عصفر است

افیمونا بیونانی دارچینی را نامند

افنیس بیونانی فرنجمشک است وافرنجمشک نیز نامند

افیور بیونانی بزور را کویند

افیون بیونانی باد آورد است

افیورسفسافن بیونانی تخم خیازی را کویند

افینین بزر مر فرفیون را نامند

فصل الالف مع القاف

اقارون برومی وج را کویند

اقاقالس بیونانی تتمیز ج است

اقرنومعما وقرقومعما نیز دردی روغن زعفران است

اقرسی واقرس دبق است

اقاروا کرویا است

اقریطسماطس کل علیق القدس است

اقراص الملك حوز الکوثل است

اقسوس مویزج عسلی است

اقسیا مرزریون سفید است

اقطالرانوقی بیونانی شکاعی است

اقتالوتی بیونانی شوکة البیضاء است که باد آورد نامند

اقتا رانیقی بیونانی بمعنی شوکهٔ عربیه است که شکاعی باشد

اقطن بیونانی ماش است

اقطی بیونانی خمان کبیر است

اقلانونس بیونانی انجره است

اقلاروطس بیونانی طرفا را کویند

اقویلاسمون دهن بلسان است

اقوماریون رازیانهٔ بری است

اقونیطن بیونانی خانق النمر را کویند

اقونوجیون رعی الابل است

اقیوس بیونانی کمثری است

اقومالی بیونانی ماء العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکاریقون تخم زیتون دشتی است

اکج زعرور را کویند

اکر بکاف فارسی بهندی عودهندی است
اکرار نوع کبیرصامریوما است
اکرالبحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوزرومی است
اکروفنک انزروت را نامند
اکسوفیلس بیونانی حوما نه است
اکسومانس ابوخلسا است
اکسبالوس بیونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکهرت بهندی کردکان را نامند
اکیر بترکی وج را نامند
اکمویزان رعی الحمام است

* فصل الالف مع اللام *

الاتیون راسن است
الاد بیونانی زبد است
الاسفاقس لسان الابل است وغلط
کرده کسیکه آنرا رعی الابل دانسته
الط نمام است ونماماو نمام الملك نیز
نامند وهرقولیون نیز وآن سیسنبر است
الاچی بهندی قاقله را کویند
الاطینی لبلاب است
الاتن بیونانی بسباسه را نامند
الاکلنك بترکی ذراریح است
الاملك بلغت دیلمی فاشرا است
الانیون بیونانی راسن را کویند
البای بیونانی خطمی است
البطوط کشت برکشت است
الج لبلاب است
السا نانخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
السفاقن لسان الابل است
السنین بیونانی ملح را کویند
السی بهندی بزرکتان است
الط سوسنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
الماقن بیونانی بسباسه را کویند
المقطرون بیونانی کهربا است
المیکه بفرنکی مصطکی است
الك اسم ترکی مخ است
الوج نوعی ازنبات مخلصه است
الیون بیونانی اسد است
الویس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

* فصل الالف مع المیم *

امامون بیونانی حماما است
اماغیرون بعبرانی خرنوب نبطی
است
اماطیطس بیونانی شادنج را کویند
ام الجلود نوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امروسیا عنقود است ونام معجونی است
ودرقرابادین ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است
امعاسین برومی آب غوره را نامند
امعدالیا بیونانی لوز است
امورعي برومی عکرزیت است
امولیقون بیونانی آبارا است
امونیاقن بیونانی اشق است
امیوس نانخواه است

* فصل الالف مع النون *

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیوا خشخاش است
انارمشك نارمشك است
انارپچه بمازندرانی قسمی از اذخر
را کویند
اناردانه بفارسی حب الرمان است
اناردان دشتی بفارسی حب القلقل
را نامند
اناطیطس بیونانی اکتمکت را نامند
اناغورس برومی اناغالس را کویند
اناغلیس بیونانی اذان الفار است
انالیس اسم نبطی اناغالس است
انالیقی انجره را کویند
انب بتحریك بادنجان است وبتسکین
نون وبای موحده انبه است
انباریقن خنثی است
انبالس لوقا بیونانی فاشرا است
انبانس مالیا فاشرستین است
انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی
ازابرون است که حی العالم باشد
وکویند بستان افروز را نامند
انبوس نانخواه است
انتلة سودا جلوارا است
انبجات اقسام مربیات را نامند مانند
مربای انبه ومربای زنجبیل وآمله
وهلیله وبیل وغیرها درشیرهٔ شکر ویا

دوشاب ویا عسل
ابرزن وج است
انبلی بهندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیساليوس است
وکویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجیا وانقلیا والجوسا وانیساولون
ابوخلسا است
انجرة المواد حشيشة الزجاج است
انجرک مرزنجوش است
انجلک بفارسی دانج ابروج را نامند
انجن بهندی سرمه ودوای چشم
را نامند
انجوع عوذ را نامند
انجیده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیربغدادی ثمر زقغ یمانی است
ودر مصر آنرا انجیر یمن نامند
انجفطينا جلنار است
اند ه بلد ال هندی اسم بیض است
انداموں بیونانی ماش است
اندرائن بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجر البقر است
اندراسیون بخور الاکراد است
اندرونیلون واندروصارون
بیونانی اسم قاس است ومؤلف جامع
تمیمی اندروصارون را بلغت یونانی
لسان العصافیر دانسته

اندروسامن میوفاریقون است وبلغت
رومی آنرا اندرونیا کون نامند
اندیقیا بیونانی اندوطونیا وانطونیا
برومی کاغنی بستانی است وآنرا
هندباء بلغی نیز نامند
انس بعربی اسطوخودوس است
انساثا مویزج است
انغاقین برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده است
انفافیون آب غوره است
انقردیا برومی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند وآن
نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مرتخه است
انقود اسم فارسی وترکی نمام است
انقون ورد منتن وبیونانی درياس
است
انکبین بفارسی عسل است
انکور بفارسی عنب است
انکورشغال بفارسی عنب الثعلب است
انکوزه بفارسی حلتیت منتن را نامند
وبهندی هینک
انودیا عصارة قثاء الحمار است
انوق رخمه است
آنولا بهندی اسم املج است
انومیسا شقائق النعمان است

* فصل الالف مع الواو *

اوارن بیونانی بیض طیور است
اوبیانیس بیونانی اقحوان است

اوتشین جاوشیر است
ارتلکو بیونانی کرم العنب است
وبترکی زمج را گویند
اوجا بلغت تنکابن درخت غرب است
اوجالیوس ابوخلسا است
اوجری اسم هندی کرش است که
بفارسی شکنبه نامند
اوجی بمازندرانی حشيشة العلق
است
اوراماليوس واوراسليوس بیونانی
کرفس جبلی است جهت آنکه اورا
بلغت ایشان بمعنی جبل است و
سالیوس کرفس
اوذلک بترکی حرمل است
اورز بیونانی آب را نامند
اورزبابارى بیونانی فلفل ماء است
اورزما ماء العسل است
اوریزا بیونانی ارز است
اور کلیک بترکی وج است
اورن لوف صغیر است
اوریقاس لوف صغیر است
اورزحورس بیونانی زیبق است
اوس بهندی شبنم را نامند
اونقلس بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقیلس بیونانی فرنجمشک است
اوکسوماکی بیونانی سکنجبین عسلی
است

اوماريقا بيوناني رازيانهٔ رومي است

اونو بيوناني خميرا ست

اونوساليوس بيوناني قرة العين است

اوماج بتركي اطريهٔ بي ترشي است كه
بتركي آش بوانامند

اوماثيانا بيوناني مشمش است

اوناذيا واوبوذيا بيوناني عصارهٔ
قثاء الحمار است

اونتهه بخفاي نون وتاي هندي بهندي
ابل را نامند

اوميرة بهندي آس است

اويقس بيوناني اظفار الطيب است

اويكم بتركي اسم رئه است

* فصل الالف مع الهاء *

اهمونيون بيوناني اسفيداج را نامند

* فصل الالف مع الياء المثناة التحتانية *

ايبار بتركي مشك راكويند

ايبك بتركي ابريشم است

ايدع دم الاخوين است

ايدقان حناء است

ايدس بيوناني نحاس است

ايديزا عشبة النار است

ايساطس بيوناني نيلج است

ايشك بتركي حمار است

ايطاماس درخت غرب است

ايقاقلس عفص سبز است

ايكدد بتركي صبراء است

ايكسلين برومي آبنوس است

ايلوا بهندي صبر است

ايكر بتركي درج راكويند

ايملنون اسقولوقندريون است

ايتك بتركي بقرا ست

ايوس بيوناني زنجار است

ايوك بتركي قاقم است

ايهقان جرجير بري است

* باب الباء الموحدة *

* فصل الباء مع الالف *

بابارى بيوناني فلفل است

بابلون ايلوا است

بابرنك بهندي برنك كابلي است

بابليس بيوناني خشخاش زبد يست

بابرى بهندي ريحان

بابونهٔ كاو بفارسي اقحوان رانامند

پات بباي عجمي بهندي برك نبات
رانامند

پاچ بباوجيم عجمي بهندي نام علفي
است كه بيوناني فاسقوندون نامند

باجرة بهندي دخن رانامند

پاچه بباوجيم مردوبفارسي اسم كراع است

بادام اسم لوزاست بفارسي

بادام كوهي بفارسي جلوزاست

باداماك بفارسي بادام فارسي است و
نيزنام نوعي ازخلاف است

بادل بهندي ابرراكويند

باديان اسم فارسي رازيانج است و
بفارسي رازيانه نيزكويند

بادبان رومي بفارسي انيسون است

پارا بهندي اسم زيبق است

بارتنك بفارسي لسان الحمل رانامند

بارج عنب الثعلب است

بارد رخت بقم بفارسي عيون الديك
رانامند

بارد رخت سدر بفارسي نبق راكويند

بارد رخت سرو بفارسي جوزالسرورا
كويند

بارسروكوهي بفارسي ابهل راكويند

بارد رخت عود بفارسي هرنوة رانامند

بارد رخت كز بفارسي ثمرة الطرفا را
نامند

بارد رخت كل صحرائي بفارسي
دليك است

بارس بتركي يوز رانامند وبهندي حجر
المسك

بارسطاريون بيوناني رعي الحمام را
كويند وآن بمعني حمام است

بارسقاريقس زنجار معدني است

بارمو بهندي دروقوا است

بارنج نارجيل است

باروق بعبراني اسفيداج است

بارود حجر السبوس است

بارى رعلا بسرياني بزركتان است

باريقون شوكران است

باز اسم فارسي بازى است

بازن اسم تركي يوزاست

بازهركاني بفارسي فادزهرمعدني است

بازهركاوى بفارسي حجر البقر است

باسيون وبانيون بسعل راكويند

باشه بفارسی باشق است

باطباط بترکی بزر البنج را نامند

باطس نوعی از علیق است

باقری بترکی قبد است

باقربقره اسم ترکی قطاة است

باقرساق بترکی امعا است

باقلای هندی قسم اخیر فشغ است

باقلای مصری نوع باقلای کوچکی است که در مصر می شود غیر ترمس است

باکهه بهندی اسم اسل است

بال بترکی اسم عسل است و بهندی نام شعر است

بالادرغان بترکی ساق انجدان است

بالغ بترکی سمک است

پاک بهندی اسفناج را گویند

بالنک بفارسی اترج را گویند

پانی بهندی اسم ماء است

بالیقس ابوخلسا است

بان درخت حب البان است

* فصل الباء الموحدة مع الباء الموحدة *

ببر اسم نوع شیر است که در هند بهم میرسد از شیر کوچکتر و باریک‌تر

ببراله زراوند طویل است

ببول بهندی اسم امغیلان است

* فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانیة *

بتروبتی بهندی اسم زهرة حیوانات است

بتع نبیذ تمر است و نزد بعضی نبیذ دخن است و گویند نبیذ عسل است

پتکه بترکی قانصه است بفارسی سنگدان طیور گویند

بتهر بهندی اسم حجر است

* فصل الباء مع الثاء المثلثة *

بثاومی بیونانی سرخ است

* فصل الباء مع الجیم *

بج بجیم عربی بلغت اندلس نام قطف است و بجیم فارسی اسم هندی وج است

بجم بمصری اسم ثمرة الطرفاء است

بجباة عصی الراعی است

بجوره بهندی اترج است

بچهناک بهندی اسم نوع از بیش است

بچهو اسم هندی عقرب است

* فصل الباء مع الحاء المهملة *

بحشخاش اذان الغزال است

* فصل الباء مع الخاء المعجمة *

بختج معرب از پخته فارسی است

بخرک بشیرازی بادام کوهی را نامند

بخله و بخیله بقلة الحمقاء است

بخم شرابی را نامند که از آرد گندم و امثال آن سازند

بخور میعهٔ سائله است

بخیر و بخمه کنکر است

بخیب بول شتر اعرابی است

* فصل الباء مع الدال المهملة *

بدرانك اندربان است

بدلیون مقل است

بده اسم فارسی غرب است

* فصل الباء مع الراء المهملة *

بر بضم بعبرانی اسم از اسمای حنطه است و بفتح و رای هندی اسم درختی هندی است

برابران بفارسی سطاریون است

براجیل کرفس است

براثی بیونانی برسا بسریانی بر سامون و برزوسون برومی ابهل است

برادة الحدید سودهٔ آهن است

براسیا الیوسمون است

بربا بفارسی هدبه است

برام حجر البرام است

بربر بعربی ثمر اراک است

بربطوره بلغة اندلس بخور الاکراد است

بربلون از جملهٔ یتوعات است و گفته اند قسمی از بلبوس است

برنفش اشق است

برد و سلام بمغربی لسان الحمل است

بردون بعربی اسپ یابو است

پرستوک بفارسی خطاف است

برش قطن است

برشین بلغت مصر رطبه است

بریشون ثمر درختی است شبیه بامرود و منبت آن اسکندریا و در مصر آنرا تنارل مینمایند و در سائر بلاد بعید ه سم است

برسیقا میلا بیونانی سفرجل است

برسرخ بترکی زیرا است

برشوم بعربی قسب است

برشبان دارو عصی الراعی است

برطانیقی بستان افروز است

برطیقون طین مغرة است

برغست بخراساني قاى برى است

برغل حشيش ودشش است

برغونى بيوناني بزرقطونا است

برغول وبرغور بفارسي اول بمعنى حشيش است ودوم بمعني گندم نيم آس كرده است

برف بفارسي ثلج را گويند

برقوق بمصرى مشمش وبسامى آلوچه را نامند

برکفه قصب الذريره است

برک نيل بفارسي وسمه است

برمس صبر است

برموم بفارسى كهربا است

برنق وبرنج كابلى معرب برنك كابلي است

برنجمشك نرنجمشك است

برني بيوناني ابريشم وبهندى اسم زنبور است

برنج بفارسى اسم ارز است

برنيس بيوناني نهش است

برانيا بيوناني فاشرا است

بروش بيونانى بمعني جبن است

برسفاتج اسم مرو است وگفته اند اسم مرماحوز است

برديا بسرياني تخم رازيانه را نامند

برسمي بهندى اسم قسمي ازبيش است

بريون بيوناني اشنه است

بريموطالون برومواد ربويه را نامند

فصل الباء مع الزاى المعجمة

بز اسم فارسى معز است وگفته اند كه ممش را نيز شامل است

بزاق آب دهن است

بزاق القمر حجر القمر است

بزباز بفارسي بسباسه را نامند

بزور تخم نباتات است وبزور هر نباتى درضمن آن نبات ذكر يافت

بزربلاسقلين حرف بابلى است

بزر الارجوان غير تشميزج است ودر ارجوان مذكور شد

بزر البنج هندى اجواين خراساني را نامند

بزر الجزر برى دوقو است

بزر الحجرى تلت است

بزر الخمخم تودرى است

بزر السهندان حرف ابيض است كه بفارسى سپند سفيد گويند

بزر الدلدالاسود جبلاهنك است

بزر الرازيانج الرومي انيسون است

بزر الرمان البرى وبزر الطحب القلقل است

بزر العصفر قرطم است

بزر الشينكشت حب الفقد است ودر اثلق مذكور شد

بزر القنب شاهدانج است

بزر الكرفس الجبلى فطراساليون است

بزر الورد تخم گل سرخ است

بزر الهوت تودرى است

بزغاله بفارسى جدى را نامند

بزتا اعاده است

بزمچه اسم فارسي ورل است

فصل الباء مع السين المهملة

بسباسه مرمل عربى است

بساق آب دهان انسان است

پست بكسر باء عجمى بفارسى اسم سويق است

پستان بكسر باء عجمى اسم ضرع است

بستج كندر است

بستياج حسك است برومى

پسته بباء عجمى اسم فارسى فستق است

بسقيا شاهتره است

بسقيس بيوناني بقس است

بسكهيره بلغت هندى حندقوقى برى است

بسلا بصل است

بسوروتون بيوناني نوع ثقيل توتياى مصنوع است

بسيلا بلغت مصر نوعى از جلبان است وآن خلار برى است در غايت تلخى

فصل الباء مع الشين المعجمة

بشبش بعربى برگ حنظل را نامند

پشكل بباء عجمى اسم بعر است

بشلتك جنطيانا است

پشم بباء عجمى بلغت فارسي صوف را نامند

پشم وزغ بفارسى طحلب است

بشمه تشميزج است

بشنان بلغت بربرى بسفايج است

بشوليون بسرياني بزرقطونا است

پشه اسم فارسى بق است

بشيلد اسم تركي هنور است

* فصل الباء مع الصاد المهملة *

بصاق آب دهن است

بصل الفار وبصل البر وبصل الجنابل

وبصل الحية اسقيل است

بصاق القمر حجر القمر است وآنرا
رغوة القمر وزبدة القمر نيز نامند

بصل الزيز وبصل الذيب بلبوس است

بصل الماكول بلبوس است

بصل النرجس پياز نركس است

* فصل الباء مع الضاد المعجمة *

بضاق آب دهن انسان است

* فصل الباء مع الطاء المهملة *

بطارس بيوناني مرخس است

بطباطر يعني الراعي است

بطرا بيوناني اسم سنكلاخ است

بطراخيون بطارخ است

بطراخو بيوناني ضفدع است

بطرالادن بيوناني بمعني دهن
حجري است وآن نفط است

بطراساليون فطراساليون است كه
كرفس جبلي باشد

بطريون خرنوب الشوك است

بطسفا بيوناني موميائي است

بطيخ زقي وبطيخ هندي وشامي و
فلسطيني بطيخ هندي است كه بفارسي
هندوانه وبهندي تربوز نامند

بطيطس بيوناني يبروح است

بطميه بل است

* فصل الباء مع العين المهملة *

بعر سركين حيوانات است كه خشك
شده از هم پاشيده باشد مانند سركين
گوسفند وشتر

بعوض پشهٔ خاكي است كه بعربي بق
الصغير نامند

بعير اسم جمل است

* فصل الباء مع القاف *

بقر الوحش نوعي از ابل صحرائي
است

بقلة اترجيه ترنجان است كه قسمي
از بادرنجبويه باشد

بقلة الانصار كرنب است

بقلة باردة لبلاب است

بقلة الحمقاء بري ابليورا است

بقلة خراساني بقلة حامضه است

بقلة الخطاطيف دواء الخطاطيف
است وكويند عروق الصفر است

بقلة دشتي بقياق است

بقلة ذهبيه وبقلة رهبيه قطف است

بقلة الرمل بقلة برارية است

بقلة الزهرا وبقلة البنيه بقلة الحمقا
است

بقلة الضب بادرنجبوية صحرائي است

بقلة النماير وبقلة فارسيه بادرنجبويه
است

بقلة مباركه وبقلة عاشيه جرجير بستاني
است

بقلة العدس فرفير است

بقلة غريمه بقلة يمانيه است

بقلة الروس فودنج برى است

بقلة الغزال مشكطرامشيع است

بقلة الملك شاهترة است

بقلة يهوديه هندباى برى است

بقسمات معرب بكسمات فارسي است
وآن نوعي از خبز الكعك است كه دوفرين
مي پزند

بقميس بيوناني بقس است

بقم بضم باء موحده وفتح قاف مشدده
وميم بلغت يمن جوزماثل است

* فصل الباء مع الكاف *

بكرائي بفارسي نوع ليمو است شيرين
باآنكه تلخي ودونوع ميباشد يكي
بزرك كه بكرائي مكه نامند وليموي شيرين
نيز ودكيري كوچك

بكام حب الآس است

بكان بلر بهندي

بكاين بهندي ازاد درخت است

بكم اسم بقم است بهندي

بكني بهندي اسم سغوف است

بكري بهندي اسم معز است

بكورتكن بتركي عليق است

* فصل الباء مع اللام *

بل اسم هندي ثمري است

بلابس بسرياني بلبوس است

بلاخوار بلغت تنكابن جوشيشا است

بلار عرطنيثا است

بلارج لقلق است

بلابس بسرياني حرف برى است

بلاهفين بلغت بربرى حرف بريست

بيلاع اودى بتركي حرف الماء است

بلبوس بصل الزيز است

بلبوسا سورنجان است

بلجلج زاج سياه است

بلخيه بهرامج است

بلد وبيل بهندى ثور است

بلنبس بعربي تين ابيض است

بلسفا بيوناني حرف بابلي است

بلسامن بيوناني اسم بلسان است

بلسن عدسى است

بل شيرين بشيرازى طراثيث است

بلطاس بفرنكي درخت خيار را نامند

بلطارن بيوناني بقلة يمانيه است

بلغور حشيش است

بلمون وبكمون بفارسي اسم ترنج است

بلنجاسف برنجاسف است

بلنجمشك فرنجمشك است

بلنطس باندلسي بقلة يمانيه است

پلنك بباء عجمي اسم فارسي نمر است

بلواشيه شقراق است

بلوايه خطاف است

بلاوه بهندى بلادر است

بلوط بتركي اسفنج است

بلوسيطون گلنار است

بلوط الارض بيوناني دربوس است

بلوط الملك شاه بلوط است

بهيم بلغت ديلمى غاليس است

بليسا بلغت ديلمي بلبوس است

بلى بكسر با وتشديد لام بهندى اسم سور است

بلين خرنه را نامند

* فصل الباء مع النون *

بن بضم با وسكون نون مرى است وبتشديد نون قهوه را نامند

بن بفتح با وسكون نون بفارسى حبة الخضراء را گويند

بنات الرعد فطر است

بنات النار انجره است

بنات الشيح هدبه است

بناست بفارسي علك البطم است

پنبه بفارسي قطن است

پنبه دانه بفارسى حب القطن است

پنبهٔ كهنه اسم فارسى قطن است

بنج جبلي ورومي شوكران است

بنجنكشت بفارسى اسم اسلق است

بنبوق بتركي قطن است

بنومه باندلسى خرفطان است

بنجشكروان بفارسي لسان العصافير است

بندواش بلغت تنكابن ثيل است

بنير سپستان است

بنسلوچن بهندى طباشير است

بنطاطامس بيونانى ذوخمسة اجنحه را نامند واسم بنطافلون است

بنطاطوس بيوناني بنطافلن و بمعنى ذوخمسة اقسام است

بنطادفطران بيونانى اسم پنجنكشت است وبمعني ذوخمسة اصابع وبنطافلون را نيز باين اسم نامند

بنفشهٔ سك بفارسى شابانج است وبنفسج الكلاب نيز

بنك بفارسي قنب است

بنكو بشيرازى بزرقطونا است

بنوله اسم هندى حب القطن است

پنير اسم فارسى جبن است

پنيرخرما اسم فارسي جماز است

پنيرك اسم فارسى خبازى است

بنكارعلا بسرياني بسفايج است

پنيرك بستانى اسم فارسى ملوخيا است

پنيرمايه اسم فارسى انفحه است

بنونخله عدس مر است

بنوباش ماش است كه بهندى مونك نامند

بنوسرخ عدس است

* فصل الباء مع الواو *

بوادو اسم اصطلاحي بيخ بقول مانند زردك وچغندر وشلغم است وترشى كلدورا نيز نامند

بوبلس تكه درخت جوز است

بوبو هدهد است

بوبوكبود بلاطينى كراث است

بوبوكومى بفارسى سلاخه است

بوت بيوناني درختي است ثمر آن شبيه بزعرور و حكيم ميرمحمد مؤمن نوشته ظاهرا درخت كنوس طبرى همين باشد

بوتيمار بفارسي شقنين برست

بوحا کوبند حشیشی است که با بیش میروید

پودنهٔ صحرائی مشکطرامشیع است

پودنهٔ جوئی وکوهی بفارسی فودنج نهری وجبلی را گویند

بورنك بادروج است

بورق الغرب وبورق الخبازین وبورق الصاغه ازاقسام بورهٔ اند

بورهٔ سفید اسم فارسی بورهٔ رومی است

بورهٔ سلمانی بفارسی نطرون است

بورنی ازون بالغی بترکی دلفین را نامند

بوز بترکی جمد است

بوزاد بترکی اسم عجل است

بوزه اسم مرزاست که بعربی فقاع نامند

بوزیطس مرقشیشا است

پوست اسم فارسی قشر نباتات است وجلد حیوانات را نیز شامل

پوست بهار خرمای مادهٔ کفری است

پوست بیخ درخت زرشك آارغیس است

بوسفاس زفت یابس است

بوشاد شلجم است

بوسیرا قلومس است

بوطاموقیطن بیونانی علق الماء است

بوطانیه فاشرا است که کرمة السودا نیز نامند

بوغلیصن بیونانی لسان الثور است

بوغنج شونیز است

برنه اسم فارسی قسمی از جغل است که بترکی ساروتوش نامند

بوقله اسم ترکی حلطه است

بوقسیا دردار است

بوقل خرفه است

بوقی قنطوریون غلیظ است

بوکل حبة الخضراء است

بولا بسریانی باقلی است

بولوخودیون بیونانی بسفایج است

بولودیون برومی سرخس است وبیونانی بمعنی کثیر الارجل است وآن بسفایج است

بولاد بپای عجمی قسمی از حدید جوهردار است

بول بضم اول اسم هندی مرصافی است

بولسری بمعنی مولسری است

بولوسیون بیونانی لبلاب سیاه است

بولوطرنحون بیونانی بمعنی کثیر الشعر است وآن پرسیاوشان است

بولوقیمن بیونانی قرصعنه است

بوم اسم عربی چغد است

بومادران بفارسی برنجاسف است

بویانس فلفل مویه است

بوی لوز اسم ترکی قرن است

* فصل الباء مع الهاء *

به اسم فارسی سفرجل است

بهار اسم نوع صغیر اقحوان است

بهار درخت خرما اسم فارسی طلع کوراست

بهار قسم نرخرما اسم فقوراست وآنرا کفری نامند

بهنکری بکسر اول اسم هندی زاج سفید است

بهرامج بید مشک است که خلاف بلخی نامند

بهرم وبهرمان اسم فارسی گل عصفر است وصاحب جامع تهمی بهرمان را اسم یاقوت دانسته

بهش اسم شاه بلوط است ومقل تازه را نیز نامند

بهته مریمه است

بهق الحجر خرازالصخر است

بهکرمول بضم اول اسم هندی قسط تلخ است

بهک بفتح اول بهندی قسب است

بهول بضم اول وخفای ها اسم هندی جنس کاها است

بهج بوزیدان است

بهیره اسم هندی بلیله است

* فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه *

بیازون بلغت مصری اسم بشنین است

پیاز بفارسی بصل است

پیاز عنصل بفارسی عنصل است

پیان بترکی سوسن است

پیپل بهندی اسم دارفلفل است ونیز نام درختی عظیم است

پیپلا مول بهندی فلفل مویه را گویند

بیج بهندی بزورنباتات راکویند

بیجاده وبیجادق بسد سیاه راکویند

بیجک کشت برکشت است

بیخ بفارسي اصل شيء رانامند ازنبات وغیرآن

بیخ دانۀ انار دشتی بفارسي مغاث رانامند

بیخ انجدان خراساني اشترغار است

بیخ بخورمریم آذربو است

بیخ برنده اسم شیطرج هندی است با صفهاني

بیخ تفتی بفارسی اسم شوکران است

بیخ جماز بلغت تنکابن سرخس است

بیخ دارجماز بلغت تنکابن بسفایج است

بیخ سنبله بفارسی سنبل که آرد نانی است که نونامند

بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است

بیخ کوله پر بفارسي مهروت راخوانند

بیخ لفاح بری یبروح الصنم است

بیخ مرجان بفارسی بسد است

بیخ نی اسم فارسي اصل القصب است

بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد

بید انجیر اسم فارسي خروع است

بید انجیرخطائي بفارسي دند است

بید کیاه اسم فارسی نیل است

بید مشک اسم فارسی خلاف بلخي است که بهرامج نامند

بیر اسم هندی کنار است

بیرزد اسم فارسی بارزد است

بیسر بهندی لولو رانامند

بیغابن سداب است

بیغول تخم کتان است

بیقه بنفه است

بیل بفتح اول بهندی اسم ثور است

بیل به اماله اسم تمرهندی است

بیلارو بلغت تنکابن جند است

بیلرچین بترکي سمانی است

بیلکوش اسم فارسی لوف کبیر است

بیم بلغت تنکابن سداب است

بین بترکي دماغ است

بیوزا اسم فارسي قسمی ازقرصعنه است

بیوله بهندی شجرة البق است

پیه اسم فارسي شحم است

پیه خرما بفارسي جماز است

* باب التاء المثناة الفوقانية *

* فصل التاء مع الالف *

تاسمفت بزبان بربری جماز است

تاتوره رتاتوله اسم فارسی جوز ماثل است

تادانه بلغت دیلم حب الزلم است

تانینا صقر است

تاسمن مخلل اترج است

تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا رانامند

تاکوت فرفیون راکویند

تالیسپتر بهندی زرنب رانامند

تالسقبس حرف است

تانبا اسم هندی نحاس است

* فصل التاء مع الباء *

تبر ذهب است

تبن مکه اذخرراکویند

* فصل التاء مع الجيم *

تج اسم هندی قرفه است.

* فصل التاء مع الخاء المعجمة *

تخ بعربي خمیرترش است وکمب رانیزنامند

تخم اسم فارسي بزور وبیض طیور رانیز شامل است

تخم ترشه بفارسي بزرحماض راکویند

تخم خیرعر بفارسی بیخ زراوشان است

تخم زرداب بفارسي تومون است

تخم قنب بفارسی شهدانج است

تخم کاج بفارسي حب الصنوبر راکویند

تخم کاجیره وتخم کامه بفارسی حب القرطم رانامند

تخم کرنس کوهي اسم فارسی فطراساليون است

تخم کونچه باقلای مصری است

تخم مرغ بفارسي نام بیض ماکیان است

تخم نیلوفرنیج بفارسي اسم حب النیل است

* فصل التاء مع الراء المهملة *

تراب الفار وتراب الهالك هم الفار رانامند

تراب القي کنکرزد است

تربز اسم تربز است

ترپهلا بهندی اسم اصطلاحی هلیله وبلیله وآمله است

ترتیزک اسم فارسی جرجیر است

ترخوان بفارسی اسم طرخوان است

ترشه واش بلغت تنکابن حماض است

ترناش فطر است

ترک بترکی زبل است

ترمس الوس است

ترنج اسم فارسی اترج است

ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند

تره باصفهانی کراث را نامند

تریاق ترکی مومیائی است

تریاق الحیه رطوبتی است که در کنج چشم کاوکوهی وبزکوهی جمع میکرد ودردپاد زهر مذکور شد وبشیرازی آنرا ارس بران نامند

تریاق الروساق ثوم است

تریاق فارسی وتریاق طبیعی پادزهر است

تریاک اسم فارسی افیون است

تریامان غافث است

تریاملون علق است

تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است

تریوم بلغت تنکابن اسطوخودوس است

تریون بیونانی دفلی است

تربة العسل باندلس جوزجندم است

* فصل التاء مع السین المهملة *

تسباعه بترکی سلحفات است

* فصل التاء مع الشین المعجمة *

تشتیوان وتشمیر بسفایج است

* فصل التاء مع الفاء *

تفاح الارض بابونه است

تفاح ارمنی مشمش را نامند

تفاح الجن تمر لفاح است

تفاح بری زعرور است

تفاح فارسی خوخ است

تفاح ماهی اترج است منسوب ببلاد ماه است که در آنجا بسیار بهم میرسد

تفاق نوعی از هندبای بری است که بعلهٔ یهودبه نامند

تفرالس بیونانی بسج است

تفسیا تافسیا است

تفسلبقون طخشیقون است

تفورا تغیر است

* فصل التاء مع القاف *

تقده کزبرهٔ بری است

تقرهٔ کرویا است

* فصل التاء مع الکاف *

تکان اسم ترکی شوک است که بفارسی خار نامند

تکر اسم هندی اسارون است ونیز چوبی شبیه بعود هندی را بدین نام خوانند

تکرک اسم فارسی جلید است

* فصل التاء مع اللام *

تل اسم هندی سمسم است

تلسی اسم هندی فرنجمشک است وبرک آن عبارت از قرنفل بستانی است

تلی اسم هندی طحال است

* فصل التاء مع المیم *

تمتم اسم سماق است

تمر الفهم بلادر است

تمسدانه توت العلیق است

تمول تنال بری را گویند

تمن اسم عربی ارز است

تملی بلغت دیلمی نبات تافسیا است

تموش اسم دیلمی علیق است

* فصل التاء مع النون *

تنبول تانبول است

تنبوب قسم صغیرهٔ صنوبر است

تنسوم قسم صغیرهٔ صامریوما است

* فصل التاء مع الواو *

توبا بلغت مجوس شبت را نامند

توبج عشقه است

توتیاء اکبر شیح است

توت العلیق وتوت وحشی ثمر علیق است وبشیرازی توت مه کل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطی است

توج سفرجل است

تودریون شوکران را گویند وآن بیخ کوهی است

تودره بلغت مغربی بقلة الاوجاع را گویند

تورک بفارسی تخم خرفه است ونبات
آنرا تیز نامند
توره بفارسی اسم شغال است
توز بفارسی جزر رومی است
توس بکاین است که آزاد درخت باشد
توله بفارسی خبازی رانامند وبچهٔ سك
را وصنفی از سک شکاری رانیز نامند و
بهندی نام وزنی است که سه مثقال
صیرفی میشود
تولکي اسم ترکي ثعلب است
تویج کیاهي را نامند که بتازی عشقه
کویند

فصل التاء مع الياء المثناة التحتانیه

تیتر بهندی دراج رانامند
تیدی بهندی جراد رانامند
تیزپات اسم هندی ساذج هندی است
تیس بعربی اسم بزنر است
تیغال وتیبال شکرتیغال است
تیقلیلس بیونانی خنثی است
تیل اسم هندی روغن بزر است
تین احمق جمیز است
تین الفیل جوزالشرک است
تیندوکی لکری اسم هندی چوب آبنوس
است زیرا که تیند ونام درخت آبنوس
ولکری نام چوب است وکي برای اضافت
ونسبت است
تین افرنجی بلغت مصر ثمر رقع یمانی
است
تیهو اسم فارسی تیهوج است

* باب الثاء المثلثة *

* فصل الثاء مع الالف والخاء
والدال والراء *

ثاقب الحجر بسفایج است
ثالسقیس بیونانی حرف بابلي است
ثامر لوبیا است
ثاموس بیونانی مرزنجوش است
ثخین بمعنی غلیظ است
ثدی ضرع رانامند که بفارسي پستان
کویند
ثریا بلغت اندلس اریفارون است

* فصل الثاء مع العین المهملة
والغین المعجمة والفاء والقاف واللام *

ثعبان اسم مار عظیم است
ثغاربر بغین معجمه دردیست
ثفا بفا بعبرانی حرف بابلی است و
کویند لغت عربی است
ثقوس بقاف هندبای بریست
ثلثان عنب الثعلب است

* فصل الثاء مع المیم *

ثمرة السدر نبق است
ثمرة شجرة الدوم مقل مکي است
ثمرة الشوک المصری جلنار است
ثمرة العرعر ابهل رانامند
ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است
وبعضي بلاد درا نامند
ثمقولس بیونانی توتیا رانامند

* فصل الثاء مع الواو *

ثوب الماء طحلب است
ثوم بری وثوم الحیه وثوم الکلب
اسقوردیون است
ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم
سندریطس است
ثومس بیونانی حاشا رانامند

* فصل الثاء مع الياء المثناة التحتانیه *

ثیر ورد ابیض رانامند
ثیریون بیونانی دفلي است
ثیقوس بیونانی اذخر است

* باب الجیم *

* فصل الجیم مع الالف *

جاوی اسم زعفران است
جازکون بفارسی بسباسه راکویند
جارالنهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش زبدی است
جاصا بلغت سریانی اجاص است
جاکسو بهندی تشمیزج است
جال بفارسي درخت مسواك راکویند
جامه باقلاء قبطی رانامند
جام پهل سفری آم رانامند
جامع اللحم قنطوریون است وجیره
رانیز نامند
جاورس هندی ذره است
جاورزین وجاورزمرج حجرالبقر است
که بفارسی کاوزهره کویند جهت آنکه در
زهرهٔ آن تکون مییابد
چارل بهندی اسم ارزاست
جای پهل بهندی جوز بوا رانامند

جای تری بهندی اسم بسباسه است

* فصل الجیم مع الباء الموحدة *

جبلاست فهراسالیون را کویند

جبین بترکی ذباب را نامند

جبسین جص است

جج بد وجیم بلغت تنکابن ماميران است

* فصل الجیم مع الدال المهملة *

جداجدا صرصراست

جدال نوع سبزملح است

جدب جمازاست

جدورا باصفهانی صبررا نامند

جداوجدی بزغاله را نامند بعربي و نیزبعربي معزکویند

* فصل الجیم مع الراء المهملة *

جرّ بجیم عربي بهندی بیخ را نامند

چرایته اسم هندی قصب الذریرة است

جراصیا فراصیاست

جرامه مشط الراعي است

جربوب جلبوب است

جربوز بقلة یمانیه است

چربي کوشت اسم فارسي سمن است

جرجر باقلی است

جرجرمصری باقلی مصری است که ترمس نامند

جرجیرالماء قرةالعین است

جرمانق وجرمدانق کرم دانهٔ است

جرذان فاره است

چرغ بفارسی اسم زمج است

چرغون بفارسي لسان الحمل را نامند

چرند بدیلمی نبات ثافسیا ست

چریه بهندی اسم عصفوراست

جریش بترکي اشراس را نامند

* فصل الجیم مع الزاء المعجمة *

جزراقلیطي وجزربری کویند شقاقل است

جزمازج کزمازج است که ثمرة الطرفا باشد

جزور بچهٔ شتراست

* فصل الجیم مع العین المهملة *

جساد زعفران است

جسارا تمرهندی است

جست اسم هندی روی است که بعربي شبه نامند

جسمی حسك است

* فصل الجیم مع الشین المعجمة *

جش بفارسی مهرهٔ کبودی است که بکردن اطفال جهت چشم بد می بندند

چشمیزج وچشملك وچشوم تشیمزج است

چشم خروس بفارسی عین الدیک است

جشبیش بعربي بلغوررا نامند وآن نیم کوفته کندم وامثال آن است

جص جبسین معرق است

* فصل الجیم مع العین المهملة *

جعدهٔ صغیرة جعدهٔ کوهي است

جعدة القنی بلغت دمشق برمیاوشان است

جعدهٔ کبیرة جعدهٔ بستاني است

جعفری بلغت مازندراني قسم کرفس الماء وجرجیراست

جعفیل بفارسی اسد العدس است

جعل بفارسی قسم بزرک خنفسا است

* فصل الجیم مع الغین المعجمة والفاء والقاف *

جغرات بخراسانی لبن حامض را نامند

چغندر بفارسی اسم سلق است

جفری بفاکفری است

جقطوط بقاف شوکران است

* فصل الجیم مع الکاف *

چکاوک اسم فارسی قبرة است

جکر بفارسي کبد را نامند

چکروک بترکی دانهٔ میوه ها را کویند

چکورتکه اسم ترکی جراداست

* فصل الجیم مع اللام *

جل معرب کل فارسی است ومراد ازان وردِ احمراست

جلاب ازاشربه است ودرمرکبات ذکریافت

جلباسه اسم وزغه است

جلبان خلراست

جلبوب نوعی ازلبلاب است

جلتاغوج اسم ترکی حبة الخضراء است

جلتاق سلق جبلي است

جلجلان بسریاني سمسم وکزبره رانیز شامل است

جلچلان الحبش خشخاش سیاه است
جلچلان مصری اسم بیش است
جلز حلفا است
چلغوزه اسم فارسي تخم میوه است و غیرحب الصنوبر است
جلفطیط دوغ غلیظ است
جلقان اسم ترکي حداد است
جلماثا قثد است
جلنجبین اسم گلقند است وگویند گلقند عسلی است
جل نسرین معرب گل نسرین است
جلوجا جاورشیر است
جلنجوج فودنج بری است
جلنجون صعتر است
جلهم قسم سیاه عوسج است
جلي دار بلغت تنکابن ازاد درخت است
چلیره وچریله بهندی اشنه را گویند
جلیف بعربی شلغم را نامند

* فصل الجیم مع المیم *

جمازالنهر سلق الماء است
جماز بلغت تنکابن شرخ است
جمان بعربی اسم لولو است
جمل چینی استیوس است
جمر تمرهندی است
جمسفرم ریحان سلیماني است
چمکادر وچمکودری اسم هندی خفاش است
جمیل بلغت دیلم چکاوک است
جمل الحمی جرجوان است

* فصل الجیم مع النون *

چنار اسم فارسي دلب است ودربنگاله نوع خربزهٔ طولانی را که در رانکاماتی ونواح آن در اسلام آباد وراج محل ویورنیه نیز بهم میرسد نامند
جناح بلغت اندلس راس است وحرشف را نیز نامند
جنبذ غنچهٔ ناشکفتهٔ هر درختی است واکثر استعمال آن درجنبذ الرمان است
جنتل صعتر است
جنتوبه قنطوریون دقیق است
جنجر اذان الغزال است
چندال بهندی قسم زبون بیش را گویند
چندن بهندی صندل را نامند
چنکال بفارسی خبیص را گویند
چنه بهندی نوعی از نخود را گویند
جني احمر ثمر قطلب است

* فصل الجیم مع الواو *

جو اسم فارسي شعیر است
جوار اسم هندی قسمی از ذرة است
جوان اسپرغم اسم فارسی شاہانج است
چوبک اشنان اسم فارسي عرطنیثا است
جوبر اسم ترکی وعر است .
جوبرهنه اسم فارسی سلت است
جوبل با صفهای کاشم را نامند
حوتری بهندی بسباسه را گویند
جوزالابهل ابهل است
جوزالانهار وجوزالبر جوزالقطاة است
جوزارمانیوس قسمي ازمخلصه است
جوزالسرو ثمر درخت سرو است
جوزالجسه جوزالخمس است
جوزالرته بندق هندی است
جوزالرقع رقع یماني است
جوزشیران قلومس است
جوزالطیب جوزبوا است
جوزماثم وجوزماثا وجوزمقاتل وجوزمهاثل جوزماثل است
جوزالمزج حب کاکنج است وگویند دفلی است
جوزهندی نارجیل است
جوشانی جوشیما است
چوغان اسم فارسی اشنان است .
چوهٔ صباغان اسم فارسی اذربواشت
چوک اسم هندی چیزی است ازقبیل رب بسیار ترشی که از کوهستان نیپال ونواح آن ساخته می آورند ونیز آب لیمو را جوش میدهند و وقتیکه غلیظ میشود در ظرف میکنند وبکار میبرند
چوکا بهندی حماض است
چوهٔ کاذران شجرهٔ ابی مالك است وصابون القاف را نیز نامند
چونلائي اسم هندی بقلهٔ یمانیه است
چونه اسم هندی نوره است
چوهه اسم هندی فاره است

* فصل الجیم مع الهاء *

اجهاو بهندی طرفه را نامند

جیا وکایهل بهندی کزمازج را کویند
جهنکا اسم هندی روبیان است
چهاچ اسم هندی مخیض است
چیال اسم هندی پوست اشجار است
چهلی اسم هندی غشا است

*فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه *

جیال اسم هندی دنل است
جیر نوره است
جیران بترکی غراب را نامند
جیك اسم دیلمی صرصرا است
چیل اسم هندی حداة است
چیل ارز اسم فارسی سرخس است
چمیدیون بیونانی شاهتره را نامند
چینوتی اسم هندی نمل است
چینه اسم هندی دخن است
چینه دان بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند
جیوه بفارسی زیبق را کویند

* باب الحاء المهملة *

* فصل الحاء مع الالف *

حافظ الاجساد وحافظ الموتی قطران است
حافظ اطفال وحافظ النحل فرنیون است
حافظ الجرز نوره است جهت آنکه مانع کرم زدن آن است
حافظ الکانور فلفل است
حافظ النفط تین است زیرا که مانع صعود آنست

حافر مم حیوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس بیونانی اسفنج است
حالق الشعر جالینوس کوید زرنیخ است وبعضی کویند حجر القیشور است وبعضی کویند ناشرا است
حالبی اطراطیقو است
حالوما بسریانی ابو خلسا است

* فصل الحاء مع الباء الموحدة *

حباقا حند قوقای بری است
حبوب دانهٔ نبات را نامند وحب هر نباتی در ذیل آن نبات مبین شد
حب البقر کرسنه است
حب الاثل عذبه است
حب البطم حبة الخضراء است
ححب بلغت اهل مکهٔ معظمه شرفها الله تعالی شرفا وکرامة وحبشه ونواح آنها اسم هندوانه است
حب الجنکلا حب السمنه است
حب الجلوة انیسون است
حب الدود کرمدانه را نامند وآن ثمر مثنان است
حب الدفمت حب الغار است
حب بخستانی دانهٔ قاقله است
حب سلاطین وحب خطاء دند است که بهندی جمال کوته وجیپال کوته نامند
حب الرشاد بزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند

حب السوداء شونیز است وتشمیزج را نیز نامند
حب الصراط مازریون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس کبابه است وکویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دبق است وکویند اثلق است
حب الفقل تخم فنجنکشت است وکویند ثمر بکمون است
حب الفهم بلادر است
حب القلقل در حرف القاف مذکور شد
حب القنب شاهدانج است
حب القنا عنب الثعلب است
حب الوز لسان العصافیر است
حب الملوک ماهودانه وکویند دند است واین اصح است وکویند حب الصنوبر کبار است وبغداد کویند بلغت بغداد اسم قراصیا است
حب النارنج بلغت بغداد بیخ دلبوث خشك است
حب اللهو کاکنج است
حبق بعربی اسم کل نبات ما بین شجر وکیا خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج بری است
حبق اترجی وحبق ترنجانی بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است

حبق تمساح وحبق الماء فودنج نهری است

حبق جبلی فلفل مویه است

حبق خراسانی بقلة خراسانیه است

حبق الشوخ مرو است

حبق صعتری کرمانی وحبق بستانی شاهسفرم است

حبق الراعی برنجاسف است

حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است

حبق قرنفلی فرنجمشك است

حبق نبطی حماحم است

حبق النهر لومیاخوس است

حبر مداد است

حب المساکین لبلاب است

حبن وحبین دفلی است

* فصل الحاء مع الثاء المثلثة *

حثرة غورة انکور است

حثرما بسریانی اسم نعناع است

حثلب دردروغن است

* فصل الحاء مع الجیم *

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است

حجر الاجم وحجر الزناد حجر النار است

حجر اسیوس اسیوس است

حجر افروجی حجر الازورج است

حجر بادزهر حجر الحیه است

حجر بلور بلور است

حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب حجر النسر وحجر الحجر یرا شامل است

حجران باصطلاح اکسیریان زر ونقره است

حجر التیس بادزهر حیوانی است

حجر حلدیدی خماهان است

حجر الدم وحجر الطور شادنج است

حجر الحدید وحجر الهنود حجر مقناطیس است ودر مقناطیس مذکور شد

حجر الرمل وحجر زیبق حجر زنجفر مخلوق است

حجر زیتون حجر الیهود است

حجر السم بادزهر معدنی است

حجر شجری بسد است

حجر الشعر وحجر الشقاق حجر القیشور است

حجر العاج حجر اعرابی است

حجر لیغیطوس حجر غاغاطیس است

حجر اللازورد لاجورد است

حجر الماء سنباذج است

حجر الماسکة وحجر النار وحجر الولادت اکتمکت است

حجر المصفا شبه است

حجر النور وحجر روشنائی ارشد است

حجر الیرقان حجر الخطاطیف است

حجل قبج است

* فصل الحاء مع الدال المهملة *

حدل جلنار است

حدج حنظل است

حدید صینی خماهان است

حدقی اسم جنس هر کلی است که مستدیر و شبیه بچشم باشد

* فصل الحاء مع الراء المهملة *

حر بضم حا خاک خالص است وبکسر وفتح خاک سنکدان است

حراب اسم عربی اشترغار است

حرب طلع است

حربه بوعجیل یطوس است

حربیط اسم عربی آزاددرخت است

حرثا وحرشانه خردل بری است

حرجل ملخ بزرک سبز است

حرجوان ملخ بی بال است زرد

جراد مذکور شد

حرز اشنان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین علف آطریلال است

حرنقان اسم سنک است

حرمانه اسم نبطی مرباطن است

حرمل طین سیاه است وآنچه لون ورائحه آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض وحرمل عربی قسمی از حرمل است

حریث مارماهی است

حریر ابریشم است

حریق املس بلغت اندلس جلنوبه است

حزم بزای معجمه سراج القطرب است

* فصل الحاء مع السين المهملة *

حسكه بلغت مصر بستیاج است

حسل بچهٔ سوسمار را نامند

حسن لبه اسم فارسی حسی لبان است

حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است

* فصل الحاء مع الشین المعجمة *

حشقیقل شقاقل است

حشیشه اسم اصطلاحی قنب است

حشیشة الاسد اسد العدس است

حشیشة الافعی بلسکین

حشیشة الاورام ابلدیون است

حشیشة الارض گیاه آطریلال است

حشیشة البراغیث بلغت شام گیاه دوقس را نامند ودرعراق مرادازان گیاهی است که کیك را دفع مینماید و درطبرستان کیك داش نامند وقسمی ازدوقس است

حشیشة الخراسانیه خشیزک است

حشیشة السعال فنجریون است

حشیشة السلحفاة وحشیشة الحاة آلس است

حشیشة السلطان حرف ابیض است

حشیشة الطحال وحشیشة الدرد مقولوقندریون است وجیوانی رانیز باسم اخیرخوانند که قدیم مشهور ر باربع واربعین بوده والحال سبعه وسبعین خوانند

حشیشة العقرب صامریوما است و بلغت حجاز بولامونیون نامند

* فصل الحاء مع الصاد المهملة *

حص ورس است

حصی الاسفنج حجرالاسفنج است

حصی مرمس جلبوب است

* فصل الحاء مع الفاء *

حفا اسم عربی بردی است

حفج اسم رودهٔ است که شیردان وهزارخانه نامند

* فصل الحاء مع القاف *

حقوق بقلة الحمقاء است

حق قوشی اسم ترکی صاقراست

حقین اسم ماست است

* فصل الحاء مع اللام *

حل بلغت حجاز سمسم غیر مقشرو باصطلاح اکسیریان زیبق را نامند

حلال مصطکی است

حلاق الشعر نوره است

حلاحل وحلحل بصل است

حلاوینون بیونانی مامیثا است

حلوای زلیبا بفارسی زلابیه است

حلوای قبیده اسم فارسی ناطف است

حلیثا نوعی ازیتوعات است وبرک آن مانند برک زیتون وشیرآن جهت ثاآلیل نافع

حلباب لاغیه است وکویند لبلاب کبیراست

حلان وحلام بزغالهٔ است وحلوان غلط است

حلم قراد است

حلوسیاه کثیرا است

حلیفه خرازبری است

حلمون اسم فارسی حماض است

* فصل الحاء مع المیم *

حمارالبیت وحمارقبان مدبه است

حماض الاترج توشی ترنج است

حماض الارنب کشوث است

حماض جبلی خماض بری است

حماض نهری حماض بستانی است

حماض سوانی حماض مائی است وحماض البقرزانیزنامند

حماطلوع نوعی ازجمیزاست

حمر بلغت حجازتمرهندی است وتقرالیهودرانیزنامند

حمرالارض خراطین است

حمص الامیر بمغربی حسک است

حمص الکرمنی حمص بریست

حمض اسم مجموع اشجاراست که ملوحتی داشته باشد وکویند مخصوص باشنان است

حمضیض نوع صغیرحماض است شبیه بسه برکه که بهندی تهپتی نامند ودرتنکابن ترش واش نامند

حمحم نبات خبه است وبجای معجمه نیزآمده است وبلغت شام ودیاربکر لسان الثوراست

حمل وحملان بفارسی اسم بره است ودرضأن مذکورشد

حمیرا اسم عربي ابوخلسا است و
بکسرحا اسم فمافس است

* فصل الحاء مع النون *

حناء الغزاله بلغت مصرابوخلسا است
حنطۀ رومي خندروس است
حنفه و حنفا بلغت اندلس حشیشة
الزاج است
حناقریش خرا الصغرا است
حناء مجنون بلغت مصر وسمه
است.

* فصل الحاء مع الواو *

حواری آرد کندم بسیار نرم سفید است
حوت سمك است
حوت الشر شفنین بحری است
حوجم اسم عربي کل سرخ است
حوراسفندار حماحم است
حوص قصب است
حوران وحومران طرخون است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربي طریفلن است
حومر تمرهندی است

* فصل الحاء مع الیاء *
المثناة التحتانية

حی بلغت اکمیریان زیبق است
حی العالم ابرون است
حیصل بادنجان است
حیفا حشیشة الزاج است
حیوة الموتی قطران است
حیوس طین حوا است
حیومیون اسم یوناني باقلی است

* باب الخاء المعجمة *

* فصل الخاء مع الالف *

خاتم الملك سادوران است
خار بفارسي شوک را نامند
خارخسك اسم فارسي خارخسک است
خاربشت اسم فارسي قنفذ است
خارصیني شبه است وبفارسي روی
توتیا وبهندی جست نامند
خاعن اسم ترکي خس است
خاکستر بفارسي رماد را نامند
خاکشی باصفهانی اسم خبه است
خاص تره بلغت تکابن حرف بابلي
است وبخراسانی کندنا
خارباز ذباب است
خاک صونی حمید دراطیان ذکریافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاون بیونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه روئیده
باشد وکویند مراد ازمرو عریض
الورق است واهل مصرمرطمان را
باین اسم نامند
خاماذاقنی بیونانی بمعنی غار
الارض است ودرحرف الغین ذکریافت
خامالا بیوناني زیتون الارض است
وآن مازریون است
خامالاون مالس بیونانی اشخیص
سیاه است
خاماملیون بیونانی بمعنی تفاح
الارض است وآن بابونج است
خامالاون لوقس اشخیص سفید است
خالاون بیونانی حربا است
خاماقطی بیونانی چمان صغیر است
خامانیطس بیونانی بمعنی صنوبر
الارض است وآن کمافیطوس است
خامادریوس بیونانی بمعنی بلوط
الارض است وآن کمادریوس بود
خالیدونیون بیونانی بمعنی خطاطیفي
است وآن مامیران است وکویند
عروق الصفرا است
خاواني بلغت صقالبه انکیز است
خامشه بلغت شام شیطرج است
خامون بیونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است که
از روغن صاف کرده باشند
خایۀ قندر اسم فارسي جند است

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

خبازی شجری خطمی است
خبچه تمرهندی است
خبزرومي خبزالکعک است
خبزالغراب اقحوان است
خبزالمشایخ نبات بخورمریم است
خبزالقرود لوف الکبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است که بکردش
آفتاب دور کنند وخبازی مشتق ازان
است
خبیص اسم عربي خبیص است ودر

حرف الحاء المهملة مذکور شد

* فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانية *

خترق افسنتين است

ختمرج بقلة الحمقاء است

ختم الملك طين مختوم است

* فصل الخاء مع الثاء المثلثة *

خثا سرکين است واز مطلق آن مراد
سرکين گاو است ودر اخثاء مذکور شد

* فصل الخاء مع الدال المهملة *

خداع الرجال بزر البنج است

خدرنق عنکبوت است

* فصل الخاء مع الراء المهملة *

خر اسم فارسی حمار است

خربزه اسم فارسی بطيخ است

خربزه کرمک اسم فارسی مليون است

خرچنك اسم فارسی سرطان است

خرخلا اسم فارسی هلدبه است

خردل ابيض وخردل فارسی وخرذق
وخرنوق حرف ابيض است

خرزهره اسم فارسی دفلی است

خرس اسم فارسی دب است

خرطال هرطمان است

خرغزله اسم فارسی لسان الحمل است

خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است

خرذان برۀ تازه است وجمع آن خروف است

خاقي خلر است

خرقع تمر عشر است

خرکور اسم فارسی حمار الوحش است

خرکوش اسم فارسی ارنب است

خرما اسم فارسی تمر است

خرمای تر اسم فارسی رطب است

خرمای خرک اسم فارسی قسب است

خرمای ميرونی اسم فارسی قسب است
وگويند خرمای باريک است که استهٔ
آن باريک باشد

خرم بسکون را وبحاء مهمله وبزای
معجمه نيز آمده پوست تخم مرغ است
ودر حرف الحا مذکور شد وبحاء مهمله
وزای معجمه نيز ديده شد

خرموش موش بسيار بزرگ است که
با گربه جنگ کند وغالب آيد

خرنوب الخنزير اناغورس است

خرنوب الشوک وخرنوب مغربي وبری
خرنوب نبطی است

خرنوب قبطی وشمری ثمر قرظ است

خرنوب صيدلاني خرنوب شامي است

خرنوب هندی خيارشنبر است

خرو اسم فارسی خبازی است

خروب اسم جنس خرنوب است و
گويند مخصوص بری آنست

خروع چيني دند است

خرء زبل است

خرء الحمام جوز جندم است

خرء الضفادع طحلب است

خرء العصافير اشنان است

خروس اسم فارسی ديک است ودر
دجاج مذکور شد

خرسان بعبراني عقرب را نامند

خرومک اسم فارسی مرجان است

خريع اسم عربی اخريض است

خريق اسم انجره است وگويند
فاوانيا است

* فصل الخاء مع الزای المعجمة *

خزاز الصخر خراز الصخر است

خزاز الماء طحلب است

خزران اسم فارسی خيزران است

خزميان مراد ازان حيوان جند است
وگاه بر جند نيز اطلاق مي نمايند

خزنباش مرماحوز است

* فصل الخاء مع السين المهملة *

خس الحمار ابوخلسا است

خسف اسم عربي جوز است

خسق احريض است

خسک اسم فارسی حسك است

خسکدانه اسم فارسی قرطم است

خسرودانه اسم فارسی خولنجان است

خس الکلب ديناقوس است

خسته اسم فارسی استخوان ميوها
است مانند خرما وآلو وشفتالو وامثال
اينها

* فصل الخاء مع الشين المعجمة *

خشخاش ابيض خشخاش بستانيست

خشخاش بری خشخاش اسود است

خشخاش بحری خشخاش مقرن است

خشب الشونيز نزد بعضي سيساريون است

خشف مثلثه بچهٔ آهو است که اول
مرتبه تولد يافته باشد و صاحب تحفه

اشتباها بچهٔ نرینهٔ شتررا نوشته است

خشکار خبز خشکار است

خشل مقل مکی است

خشنشار مرغابی بزرک است تیره رنک ومیان سرآن حقیل وبترکی قشقال اک نامند

خشم بلغت شبانکارهٔ کشوث است

خشرم خانهٔ زنبور است

* فصل الخاء مع الصاد المهملة *

خصیة البحر وخصی خزه اسامی جند است

خصي مرمس حلبوب است

* فصـــل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة *

خضف خربزهٔ نارسیده است

خضلاف درخت مقل است وکویند مقل مکی است

خطر وسمه است

* فصـــل الخاء مع الفاء *

خفج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی ازحلزون است بزرکتر در ازترازان

* فصـــل الخاء مع اللام *

خلاق زعفران است

خلال غرمای فارس است که ازجدل ملح کل شته باشد ودرتمرملکورشد وبستیاج راانیز نامند

خلال ابراهیم خیربری است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال دان نوعی ازآطریلال است

خلال مامون اذخر است

خلهان اسم یونانی بارزد است

خل الخمر سرکهٔ انکوری است که از شراب انکوری بهم رسیده باشد خواه خود بخود یا بتعمل

خل العنصل سرکهٔ عنصل است که اسقیل نیز نامند

خلل القیس بیونانی زاج است

خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون وغوره یا ازسرکه وروغن بادام وکشنیز خشک ونان فطیرخرد کرده وشکرترتیب دهند

خلاف بری بید مطلق معروف است

خلال مکه اسم فارسی بستیاج است

خلربری بلغت مصر بسیله رانامند

* فصـــل الخاء مع المیم *

خمافیطوس کافیطوس است

خمالیون ماذریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیرخمان رانامند

خمخم نبات تودری است وبلغت نبطی اسم خبازی است

خمسة الاوراق پنجنکشت است

خمسة الاغصان بکون است

خمل سورنجان است

خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشهٔ مربی است

خمیرمایه اسم فارسی خمیرة است

خمیط کوشت بریان است

* فصـــل الخاء مع النون *

خنتف ملداب است

خنجک خارخشك است

خندیس خمر است

خنزیر البحر دلفین است

خنك اسم فارسی لسان الحمل است

خنی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت دیلمی حشیشة العلق است

* فصـــل الخاء مع الواو *

خولان بلغت مصر اسم حضض هندی است

خواتم الملك طین مختوم است

خوبانی زردآلو خشك شده است که مغزآنرا برآورده وبجای آن مغز آنرا مقشرکرده ویا مغز بادام مقشر کرده دران کذارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ اقرع شفتالو کارد یست وکویند اسم ساذج هندی است

خوص اسم عربی برک درخت خرما است وبرک درخت مقل ونارجیل وامثال آنرا که دراز وباریك باشد شامل است

خوش نظر حماحم است

خوصي برد یست

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهانی زبزبست

* فصل الخاء مع الياء المثناة التحتانية *

خیارچنبر اسم فارسی خیارشنبر است

خیار دشتی اسم فارسی قثاء الحمار است

خیارزه اسم فارسی قثا است

خیارکبر اسم فارسی ثمرة الکبر است

خیزران هندی اسم موردبری است

خیری بری قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری آنست

خیربوا اسم قاقلة صغار است

خیروح خبازی است

خینفوج حب القطن است

خیطه نخامه است

خیل فرس است که بفارسی اسپ نامند

* باب الدال المهملة *

* فصل الدال مع الالف *

دارتو اسم فارسی طرطیر است وبفرنگی تارتور وروغن مصنوع ازآنرا اینم تارتور نامند

دارجماز بلغت تنکابن بسفایج است

دارج البر حب راس جبلی است

داربوقه بطیخ هندی است

داربرنتبنا بقم است

دارخج بلغت دیلمی الدامیرا است

دارشکنه اسم فارسی سلیمانیست

دارورمی سولان است

دارنیل اسم فارسی قرصعنه است

دارکوب هودانیانا است

داک اسم درخت عنب است

دارکیسه بقولی طالیسفر است وبقولی بسباسه وگویند چیزی است مانند کیسه که در بعضی درختها بهم میرسد واندرون آن پر از ریشه میباشد

دارمك ودارما نوع صعبد اشموسا است

دارواش اسم دیلمی غنم است

داروان بیونانی ازادرخت است

دام عنکبوت ابرکاکیا است

دانقوذ اسم ترکی خنزیر است

دانهٔ مویز اسم فارسی عجم الزبیب است

* فصل الدال مع الباء الموحدة *

دبا بتشدید با نوع از ترع است که بفارسی کدوی رومی گویند

دباب بتشدید باء اول سوسنبر بستانی است

دبأ بسکون همزه جراد است

دباسی بلغت عراق شفنین بری است

دبال ترنج است ودباله را بیزنا نامند

دبومك خبازی است ودبوکی نمزنامند

* فصل الدال مع الجیم والحاء *

دجر بجیم اسم نبطی لوبیا است

دجویانا اسم سریانی غراب است

دح بحاء مهمله کزبرة الحمام است

دحما زعفران است

* فصل الدال مع الخاء المعجمة *

دخس دلفین است

دخیسا بلغت نبطی شامل روغن بلسان رینك است

* فصل الدال مع الراء المهملة *

دریقین قلومس است

دراقیطون لوف الکبیر است

درخت کاج بفارسی صنوبر را نامند

درخت ناردن بفارسی غرب را گویند

در عایق است

دراشیم نوعی از لبلاب است وگویند خنك لبلی است

دراقن بلغت شام اسم خوخ است

درخت دمك بفارسی اسم دلدار است

درخیسا بلغت نبطی شامل روغن بلسان رینك است

درخس دلفین است

درست اسم فارسی الوسن است

درسومارس بیونانی زجاج است

درد روغن زیتون اسم فارسی عکر زیت است

درقطولبطس زراوند طویل است

درمنه اسم فارسی شیح است

درمنهٔ ترکی بفارسی تخم بستیاج را گویند

درمنه خراسانی بفارسی گیاه وخشیزك را گویند وتخم آن بستیاج

دربا بترکی کرکی است

دردی الخل لای سرکه است درجمیع افعال ضعیف تر از سرکه و درد کله قریتر ازان است

درنجیف اسم فارسی حجرالقمر است

درناق اسم ترکی ظلف است

دریزك دریزه است

دراچه شراب انگوری را بلغت هندی نامند

دستودیه بدال وغین مهملتین اسم فارسی درداب است

دشیش بدال مهمله وشین معجمه حشیش است

* فصل الدال مع العین المهملة *

دعیا اسم سریانی اقاقیا است

دعشا علك البطم است

دعیامینون افیون است

* فصل الدال مع القاف *

دقاق کندر ریزهای کندر است که ازو مقشر کردد

دقاس بسریانی بول است

دقرتبا بلغت سریانی بطیخ است

دقطامابون بهمان لغت مشکطرامشیع است

دقیق النخل بفارسی آنرا کشن وکرد خرما خوانند وآن در طلع مذکور شد

* فصل الدال مع اللام *

دلاع بعربی بطیخ هندی را نامند

دلبیس نوعی از صدف است ودر مصرام الخلول نامند وآن ودع بری است

دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است وبیونانی سقندولیون نامند

دله اسم فارسی دلق است

* فصل الدال مع المیم *

دم التنین ودم الثعبان دم الاخوین را نامند

دمیسا بیونانی نوع از زمامی است که سیمیا نامند

دمیمه بمصری نوع زبون افسنتین است

دمسیسه اسم دارعی صفرا غون است

دمعة العشاق حب النیل است

دمور اسم ترکی حدید است

دمورتیکان اسم ترکی حسك است

* فصل الدال مع النون *

دندان فیل اسم فارسی عاج است

دنیلان اسم ترکی کشنج است

دنبه اسم فارسی الیه است

دندران اراقوا است

دنق سپستان است

دنقه شیلم است

دنقر ابقرا است

دنقطاماش مشکطرامشیع است

* فصل الدال مع الواو *

دواء الحیه جنطیانا است

دواء الخطاطی خالیدونیون

دواء الشعث بلغت مصر اسم سلیمانی است

دواء النمر بیخ نروک است

درواس اسم فارسی دریاس است

دواله اسم فارسی اشنه است

دوم اشامل درخت مقل وبلوط مصندبر است

دوبارزج کاکنج است

دودمه اسم هندی لبن است

دودالجراد نبات وردانحن

دودالصباغین ودودالقرمز قرمز است

دود اسم فارسی دخان است

دورحولی دلبوس است

دوشاب اسم فارسی میفختج است

وکویند اسم فارسی دبس عنبی است

دوشاب خرمائی دبس است

دوشان اسم ترکی ارنب است

دوشان توددی بترکی خنفسا را نامند

دورس شوکران است.

دوص ماء الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دوقوبری ودوقوغربادرایا اغریا است

دوقس بصل است

دوقسطاس مشکطرامشیع است

دوقرقیا بیونانی حنظل است

دوکی اسم ترکی ارز است

دولی اسم ترکی جلید است

دول طالیسفر است وبخفای ها بعد از دال بلغت هندی اسم کرد وخاک وغبار است

دوم بلغت مغربی خرما است

دونه مروا اسم هندی مرزنجوش است

دویره رخمه است

دویرة نوعی از زلوف است

دویل کیاهی است که سال بر وکذ شته باشد

* فصل الدال مع الهاء *

دمام رصاص اسود است

دمتورة اسم هندی جوزماثل است

دمماسا کوینند اسم هندی شکاعی است

دهن بعربی روغن را نامند

دهن الآسمان جونی دهن ایرسااست

دهن البزر روغن درخت بطم است ودرکتان مذکورشد

دهن البطم روغن درخت بطم است

دهن الاترج روغن ترنج است

دهن الحجر نفطا ست

دهن حب البطم روغن حبة الخضرا است

دهن الحل دهن سمسم است

دهن الخلوف روغن زعفران است

دهن الزفت درزفت مذکورشد

دهن السوسن الاسمانجونی دهن ایرسااست

دهن الصوابي روغن هندروس است که مشهوربروغن کمان است

دهن عسلي اومالی است

دهن المبارک ودهن المنغل) روغن اجراست

دهمست اسم فارسی غاراست

دهنه اسم شبه است

* فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیة *

دیاسقولیطوس جوارش کمونی است

دیاتوزا اسم یونانی شربت خشخاش است

دیامرون اسم یونانی شربت توت است

دینار اسم سریانی تخم کشوث است

دیناروید اسم فارسی قسمی ازحزای بری است

دیواسیست حندقوقای بری است

دیوانجیر تین بری است

دیفروجانس دیفروحس است

دیک اسم عربي خروس است ودر دجاج مذکورشد

دیمم حماحم است

دیوسیر بلبوس است

دیوبافونیطس اسم یونانی اصل اللوف است

دیك الکرم هدهد است

دیوچه اسم فارسي علق است

* باب الذال المعجمة *

* فصل الذال مع الالف *

ذافني اسم یونانی غار است

ذاماسکینا اسم رومي احاص است

* فصل الذال مع الراء المهملة *

ذرؤمکه حندروس است

ذرق بضم اول وفتح ثاني حندقوقای بستانی است وبفتح اول وتسکین ثانی سرکین طیوراست

ذرق سون عنب الثعلب مجنن است

ذرق الطیر خرفطان است

ذروح بهتشدید راواحد ذراریح است

ذریاس نافسیا است

ذریس دهوج است

* فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف *

ذفری اسم عربي سداب است وهرچه کریه الرائحه باشد بدستورذفرانامند

ذقل قطراسالیون است

ذکر بجزم تا بی زراوند طویل است.

* فصل الذال مع النون *

ذنب الجردون ذنب الخروف است

ذنب الفار لسان الحمل است ازجهت مشابهت خوشه وتخم آن بدنبالهٔ موش

ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است

ذنب اللبوة ذنب السبع است

* فصل الذال مع الواو *

ذوالف ورقات مرباقلن است

ذوثلثه حبات زعروراست

ذوثلثه ورقات شامل حندقوقا وگیاه خصیة الثعلب وفضفضه وطریفلن است

ذوثلثه شوکات شکاعی است

ذوثلثة الوان وذوثلثة اوراق طریفلن است

ذوخمسة اصابع انلی است

ذوخمسة اوراق وذوخمسة اغصان وذوخمسة اجنحه وذوخمسة اقسام همه اسم بنطافلون است

ذومائة شوکه وذومائه راس قرصعنه است

* باب الراء المهملة *

* فصل الراء مع الالف *

راتا بيوناني رمان حلوا ست
راتياج وراتينج راتيانج است
راج كيرا اسم هندی اذان الفزاست
راج كيری اسم هندی عصى الراعي است
راج هنس اسم هندی پرسياوشان است
راس الهدهد بلغت اسكندريه قسمي از مخلصه است
راح اسم خمر است
راحلة الاسد نوعی از ارطنيثا است
رازيانج رومي وشامي انيسون است
راسخ وروی سوخته روسختج است
راسو اسم فارسي ابن عرس است
راس الشيخ بلغت اندلس اقسون است
راطيني بيوناني اسم مجموع علكها است
راعی نوعي از سمك است
رافوته پودنه است
رافه حلتيت است
راكهه اسم هندی رماد است
رانج جوز هندی است كه نارجيل نامند
رال اسم هندی قيقهر است
رامتو بفرنكی درخت عوسج است
رابم بفرنكی شيلم است
رابون بيوناني اسم راوند است

* فصل الراء مع الباء الموحدة *

رب عبارت از آب ميوها ونباتات است كه بطبخ بقوام آورده باشند ورب هرچيز در تحت آن مذكور شد

رب العنب ميفختج است ودرديلم دوشاب ترش رانا مند
رب الضرو صمغ كمكام است
ربرق عنب الثعلب است
ربل نوع جبلي افسنتين است وكويند نوع از برنجاسف وقيصوم است ودرهم آن جهت رفع زهرهوام مجرب دانسته اند
ربيان اربان است
ربس عليق ست

* فصل الراء مع التاء *

* المثناة الفوقانيه *

رته اسم نمطی بندق هندی است كه بهندی ريتهه نامند
رتك مشكطرامشيع است
رترت اسم خنازير كبار است

* فصل الراء مع الجيم *

رجل الزرزور ورجل الطير ورجل العقاب ورجل العقعق كياه آطريلال است وبلغت هندی كاكهنكی ومسي نامند وكويند رجل الغراب غير آطريلال است وبزبان فرنكي آنرا كرتويس نامند
رجل الارنب لاعون است
رجل الدجاج اقحوان است
رجل الجراد زرنب است
رجل الراعی خربق سياه است
رجل الزاغ رجل الغراب است
رجل الفروج ورجل الغلوس قاقلی است
رجله بقلة الحمقاء است

رجيع فضلة حيوانات است

* فصل الراء مع الحاء المهملة *

رحيق اسم خمر است

* فصل الراء مع الخاء المعجمة *

رخ اسم فارسی خشوا ست
رخام حجر الرخام است
رخام الطين طين قيموليا است
رخبينه راتيانج است

* فصل الراء مع الشين المعجمة *

رشاد حرف بستانی است
رشتة قطايف اسم اطريه است
رشينه راتيانج است

* فصل الراء مع العين المهملة *

رعی الزرازير نوة الصبغ است
رعاوبله اسم سرياني رعی الابل است

* فصل الراء مع الغين المعجمة *

رغت جنطيانا است
رغوة كف مايعات است كه نزد حركت بر سرآيد وآنچه از جامد است نيز نزد حركت مانند صابون ونمك باشد
رغوة الحجامين ورغوة البحر اسفنج است
رغوة القمر حجر القمر است
رغوة الملح زهرة الاسيوس است
رغيدا اراقوا ست
رغانس بفرنكي فجل رانا مند

* فصل الراء مع القاف *

رق سلحفات بحری است
رقعا اسم عربی خمان صغير است وكويند

هو خس است
رقع فارسی خرفتان است
رقاقس لغت بربری است وکویند
جفت افرین است وبعضی اسم خصیة
الثعلب دانسته اند
رقیب الشمس سامریوما است ونوعی
ازیتوع را شامل است

* فصل الراء مع الكاف *

رکت چندن اسم هندی صندل
احمر است
رکبه صدف البواسیر است
رکف بخور مریم است

* فصل الراء مع الميم *

رمان الانهار نوع کبیرهو فاریقون است
رمان البر شامل درخت فلفل وچنار
است
رمان السعال خشخاش سفید است
رمان عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ
خطاف است ودر خطاف ذکر یافت
رمث بکسر شجری است شبیه بعصا

* فصل الراء مع النون *

رند بعربی آس بری است وبلغت شام
غار وکویند صندل است
رنف اسم عربی بهرامج است
رنك کاسه اسم فارسی مغنیسا است

* فصل الراء مع الواو *

رواند یونانی خشخاش سیاه است
رواص اسم نبطی قرة العين است
روباه اسم فارسی ثعلب است
روبارویس اسم یونانی ازاد درخت است
روبه اسم هندی نقره است
روپیه اسم هندی نقرهٔ مسکوک است
روبیه بلغت بربری فوة الصبغ است
روتی اسم هندی خبز است
روث سرکین حیوانات است
روح وروحانی بلغت اکسیریان
زیبق است
رود بیونانی ورد است
رود امالی بیونانی شربت ورد است
که باعسل ساخته باشند
رودیون اسم سریانی دفلی است
روده اسم فارسی معاء است
روزی اسم سریانی ارز است
روسی اوطا بیونانی سماق رانامند
روناس اسم فارسی فوة الصبغ است
روشنک اسم فارسی شاطل است
روشیانا بیونانی بمعنی کحلی وبسریانی
اسم مرتقیشا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب است
رومس اسم هندی اذخر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب است
روی اسم فارسی طالیقون است
روی اسم هندی قطن است
روی توتیا شبه است ومشهور بروح
توتیا است چه آن توتیای غیر مصنوع و
معدنی است بخلاف سائر اقسام
روین اسم یونانی فوة الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است وسمن
راتیز کویند
روغن بادام کوهی زیت مرجان است
روغن درخت ارزن زیت سودان است
روغن زفت قسارلان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس زیت الانفاق است
روغن شیرهٔ وشیرینحت وروغن کنجد
دهن الحل یعنی دهن سمسم است

* فصل الراء مع الهاء *

رهج ورهشفار ورهج الفار شک است
رهیرا دوائی است هندی مسهل
رجعت تحلیل ریاح ودر امراض کبد
وطحال واستسقا مفید است
رهیقان زعفران است

* فصل الراء مع الياء المثناة التحتانية *

ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاع رماغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال ملیخه است
ریحان الجمال وریحان داود
اذان الفار است
ریحان سبز ضمیران وآن نوعی از
شاهسفرم است
ریحان الشیطان شابانج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملك شاهسفرم است واز
مطلق ریحان مراد آن است

ريحان نعنع بلغت مصر ترنجان است

ريحان يماني قطف است

ريحاني نوعى از خمر است

ريشم اسم هندى ابريشم است

ريشه والا اسم فارسي سنبل جبلي است

ريما اسم كركدن است

ريم آهن اسم فارسي خبث الحديد است

ريوند راوند است

* باب الزاء المعجمة *

* فصل الزاء مع الالف *

زاج اسود زاج مطبوخ است وكويند

زاج الاساكفه است

زاج بلورى اسم فارسي شب يماني است

زاج الحامد از جنس زاج اخضر است

كه در ظاهر معدن آن بهم ميرسد

زاج البحر زاج اصفر است

زاج سورى زاج احمر است

زاج قبرسي زاج زرد مائل بسبزى است

زاج لارى وكرماني از جنس زاج قبرسي است

زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر است كه مخلوط بخاك آنرا در آب حل نمايند وصاف كرده بجوشانند تا منجمد كردد وبهيئت مهرهٔ نرد بريده استعمال نمايند

زارج اسم فارسي انبرباريس است

زاغ اسم غراب كبير اسود وبتركي قورغان نامند

زاغچه اسم فارسي غراب است

زاقه اسم فارسي قنفذ است

زاوق اسم زيبق است

زازان مران است وكويند مرو است

* فصل الزاء مع الباء الموحدة *

زبان كنجشك اسم فارسي لسان العصافير است

زبيب برى زبيب الجبل است

زبد البحيرة ادرافيون است

زبد الطرى الشفنج است

زبد القصب رطوبتى است كه در بيخ نى جمع ميشود

زبد القمر حجر القمر است

زبد القوارير مسحقونيا است

زبد الملح زهرة اسيوس است

زبش بطيخ رقى است

زبمول تخم كشوث است

* فصل الزاء مع الجاء والدال المهملتين *

زحتم الملك شاداوران است

زحل بلغت اكسيريان رصاص اسود است

زداوش بلغت تنكابن نمام است

زدوار جدوار است

* فصل الزاء مع الراء المهملة *

زر اسم فارسى ذهب است

زرنك وزردك بتاويد ال آب عصفر است

زرجون اسم خمر است

زرد آلو اسم فارسي مشمش است

زردك اسم فارسي جزر است

زردهٔ تخم مرغ اسم فارسي محلل البيض است

زرد چوبه اسم فارسي عروق الصفر است

زرقورى نبات آطريلال است

زرقون اسم مغربى اسرج است

زرنيخ ابيض شك است

زرنيلج ريباس است

زرالورد زيرهٔ ميان ورد احمر است

زريرا بقلهٔ مباركه است

* فصل الزاء مع الغين المعجمة *

زغار خراطين است

زغن اسم فارسي غداف است

زغبر مرو است وبفارسي تخم كتان را نامند وكويند اسمى از قنقهر است

* فصل الزاء مع الفاء *

زفت برى وجبلي زفت يابس است

زفت رومي شامل زفت يابس وزفت بحرى است واز مطلق آن مراد در اكثر زفت بحرى است وكويند اسم قنقهر است

* فصل الزاء مع القاف والللام والميم *

زقاط اسم بربرى حب الزلم است

زلايف الملوك نوعى از برون است كه حى العالم باشد كه بفارسي زلف عروسان كويند

زلفح اسم عربي بهش است

زلو اسم فارسي علق است

زمات الراعي اذن الغزال است

زموم از نامهای زیبق است

* فصل الزاء مع النون *

زن دوسر است

زیبق اصفر یاسمین زرد است

زنبور عسل نحل است

زنبوع اسم عربی استنبوب است

زنجار الحدید زعفران الحدید است

زنجار مچرود و زنجار دودی از اقسام زنجار مصنوع است

زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی راسن است

زنجبیل العجم و زنجبیل فارسي اشترغار است

زنجره بلغت اصفهاني صرصر را نامند

زنجفر زنجفر است

زنجرو انزروت است

زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه فتایل الرهبان را نامند

زند بلغت شام غار را گویند

زنطاح قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول میباشد و بقدر باقلائي است و غیر آن چیزی است که در دیلم سنده کاجول نامند و در حلزون مذکور شد

زنکار اسم فارسي زنجار است

* فصل الزاء مع الواو *

زونرا قسمی از خزامی بری است

زولنك بلغت مازندرانی قسمی اخیر

قرصعنه است

زوله بلغت جرجان نوا است

* فصل الزاء مع الهاء *

زهر بفارسي هم را نامند و بعربي شکوفه را

زهره بفتح زا قرنفل شامي و در مغرب قرنفلیه و بفارسي مرارهٔ حیوان و بعربي بر رغوة اطلاق مینمایند و وج را نیز میگویند و بعضی را باصطلاح اکسیریان نحاس است

زهراسیوس اسیوس است

زهرزمین بلغت جرجان آزاد درخت است

زهرة الحجر جوزجندم است و گویند خراز الصخر است

زهم اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر آن است

* فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

زیت الاحجار و زیت فلسطیني و زیت رکابی هر سه اسم زیت انفاق است

زیت ریاح طراثیث است

زیت الجبل بلغت نواح مصر اسم نفط است

زیت الشلجم روغن تخم شلغم است و بلغت صعید مصر روغن انفیقطس است

زیت الهرجان زیت السودان است

زیتون الارض مازریون سیاه است

زیتون بني اسرائیل حجر الیهود است

زیتون جبلي و زیتون الحبش و زیتون کایه زیتون بری است

زیتون الماء زیتوني است که نزدیك آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سائر اقسام آن است و بعضی گویند زیتوني است که در آب و نمک پرورده باشند

زیتونیه بلغت مصر یما را انوطالي است و گویند ورد فینوست

زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است

زیر صرصر است

زیره اسم فارسي کمون است

زیرهٔ رومي اسم فارسي اقتیمون و کرویا را نیز نامند

زیرهٔ سبز زیرهٔ فارسي است که کمون نبطي نامند

زیرهٔ صحرائی اسم فارسي کمون بری است

زین کتان است

زینا نانخواه است

* باب السین المهملة *

* فصل السین مع الالف *

سابیورج معرب از شابیورك فارسي است که بیرورح نامند

ساناخورا اسم سریاني بادآورد است

ساجي اسم هندی تلي است

ساز اسم فارسي زرزور است

سارورا اسم یوناني عصا بها است و

بهندی سار را گویند .
ماریقون اسم یونانی شیح است .
ماس اسم فارسي فسافس است
ساسارکشت بزرانجره است
ساسم ابنوس است وگویند نانخواه را نامند
ساساليوس وساليوس سيساليوس است
ساطریه وساطربون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس بیونانی جد واررا نامند وبمعني مخلص الارواح است
ساغين وساغافيون اسم سكبينج است
ساخروس اسم یونانی فیروزج است
ساق الحمام بلغت مصر رعي الحمام است وانطاكي نارقيصر گفته .
سالس اغريون اسم یونانی سکبینج است
سالیطس اسم یونانی حجرالقمر است
سالیون اسم یونانی کرفس است
سانقه وساق اسود پرسیاوشان است

* فصل السين مع الباء الموحدة *

سپاری اسم هندی فوفل است
سپرغم اسم فارسي شاهسفرم است
سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع
سبع الارض پرسیاوشان است
سبع الشعر افتیمون است
سبستان ازاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسي نخاله است

* فصل السين مع التاء المثناة الفوقانية *

ستاور اسم هندی شقاقل است
ستاوری اسم هندی بوزیدان است
ستو اسم هندی سویق است که بفارسي پست نامند
ستوا بهندی اسم نوعی از زنجبیل است که بی ریشه باشد وگویند اسم قسمی از بیش است .

* فصل السين مع الجيم *

سجوس بلغت رومی زنجبیل بلغت یونانی اذخر است .
سجلاب اسم یاسمین است

* فصل السين مع الحاء المهملة *

سحاب بلغت اکسیریان زیبق است
سحاب البحر اسفنج است
سحوريون راسل است

* فصل السين مع الخاء المعجمة *

سخاله انچه از فلزات بسوهان جدا کنند ونیز اجزای صغاریراکه درحین کوبیدن فلزات جدا گردد نامند
سخاورس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی مصطکی است .
سخیس بیونانی درخت مصطکی است

* فصل السين مع الدال المهملة *

سداب اغریا اسم سریانی فراسیون است
سدوس نیلج است
سدی بستیاج است .

* فصل السين مع الراء المهملة *

سراج القطرب صاحب است
سراج الظلام کندش است
سراج القطربل نباتی است که تاخشک نشده است در شب میدرخشد وگویند یبروح الصنم است وگویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب .
سراد خلال است
سرانيون اسم یونانی اسارون است
سراويل الطوال قسم اخیر لبلاب کبار است
سرانیون اسم یونانی پرشیاوشان است
سروسوخته اشم آبار است
سربیون اسم یونانی پرسیاوشان است
سرچه اسم ترکی عصفور است .
سرحان ذیب است
سرخان خبتوس اسم یونانی شبطرخ است
سرخ مو اسم فارسي اذان الغزال است
سرو اسم شامي کرفس است
سردوله اسم اندلسی خوزرومي است
سرسار اُنلق است
سرسون اسم هندی خردل ابیض است
سرطواط فالوذج است .
سرکه اسم فارسي خل است
سرکهٔ شیرین اسم شیربسته است
سرکهٔ هندی اسم کانجي است
سرکین اسم فارسي زبل است
سرکین خروس اسم فارسی خرء الدیك است
سرکین سوسمار اسم فارسي بعرالضب

است

سرکی اسم هندی بیخ نیلوفر است

سرکین کاو اسم فارسی اخثاء البقر است

سرماشق اسم ترکی بشقه است

سرمه اسم فارسی اثمد است

سرم بلغت شیرازی اسم نشاع است

سرمق معرب سرمج فارسی است که قطف باشد

سروجیلی عرعر است

سریس یونانی هندبا است

سریش اسم فارسی اشراس است

سریشم ماهی اسم فارسی غری السمک است

سریشم پوست حیوانات غری الجلود است

* فصل السین مع الزاء *
المعجمة والسین المهملة *

سزنا اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد

سسالی معرب سیسالیوس یونانی است

سسی وسسا بهندی ام ارنب است

* فصل السین مع الطاء المهملة *

سطاح اسم جنس کیاهی است که بر روی زمین پهن شود

سطراک زرنباد است

سطحیلون اسم یونانی جلدارا است

سطفلین اسم سریانی جزر است

سطوکا بلغت سریانی میغثیا بمه است

سطیعون اسم یونانی زوفراست

سطینوس اسم یونانی جلنار است

* فصل السین مع العین *
* المهملة والمعجمة *

سعالی وسعاله فنجریون است وحشیشة السعال را نیز گویند

سعفین سکبینج است

سعتل عود بلسان است

سعبر سرخس است

* فصل السین مع الفاء *

سفال اسم فارسی اسفیداج است و خزف را نیز نامند

سفرجل هندی گویند اسم بل است که بیل باشد

سفری ام جام پهل است

سفطامن یونانی خیار است و

سفش الکرم حشالة الکرم است

سفلنون یونانی اسقولوقندریون است

سفند اسم فارسی حرمل است واسفند نیز نامند

سفید یلوس اسم یونانی شاهترج است

سفیداب اسم فارسی اسفیداج است

سفیداب یزدی اسم فارسی اسفیداج جصاصین است

سفید اسفند اسم فارسی حرمل ابیض است

سفید خار اسم فارسی دوسج است

سفیدروی بهندی کاسی است وآنرا از چهار جزو مس ویک جزو قلعی مرتب سازند

سفید مرز یا صفهانی سفید شلمنا مند واسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است که بهندی چولائی نامند

سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است

* فصل السین مع القاف *

سقر وصقر بصاد نیز آمده اسم عربی دوشاب خرماست اطبا بصاد را اسم باشه میدانند وبترکی بکسر سین اسم بقر است

سقراطیون یونانی قبیل است

سقراغانیون دلبوس است

سقرجین اسم ترکی زرزور است

سقرقوبزرقی اسم ترکی ماهی زمرج است

سقرنیوس اسم یونانی عقرب است

سقز اسم ترکی علك البطم است

سقردیون اسقولوقندریون است

سقولیجان اسم ترکی خراطین است

سقولومس اسم یونانی حرشف است

سقونیا اسم یونانی صابون است

سقنقس سقنقور است

سقبرعلا اسم سریانی بنفشج است

* فصل السین مع الکاف *

سك آبی اسم فارسی قضاعه است

سکال امین الدوله کوید فنجنکشت است

سك انکور اسم فارسی عنب الثعلب است

سکبینج حجر طاغیطوس است

سك دیوانه اسم فارسی کلب کلب است

سکور اسم ترکی خلاف است

* فصل السين مع اللام *

سلسافيوس نوشادر است

سلسفى بيونانى اسم نبات ورد ان است

سلق الماء حماض مائى است

سلسان الجبل صومعة الجلدى است

سلم نبق است

سلمه قرظ است

سليخة السوداء نوعى از سليخه است

سليط زيت است وگويند عكبر است

سليفقون بيونانى اسرنج است

سليتون قرة العين است

سلوك اسم تركى علق است

سلور معرب از سلوس يونانى است وآن جرى است

سلهارس اسم هندى ميعة سائله است

* فصل السين مع الميم *

سم اسم انوعى از سدر برى ثمر است ويضم اسم فارسى ظلف است وبعربى زهر را نامند

سمار بلغت مصر اسم اسل است

سمارغ نوعى از فطر است

سماريس اسم يونانى ماهى شور است

سماقيل سماق الدباغين است

سم الحمار دفلى است

سم السمك ماهى زهرج است

سم الفار شك است

سمر درخت امغيلان است

سمكه ترل وسمكة الزله سمكة صيدا است

سمك اليهودى شهر البحر است

سمسم برى جلجلا هند است

سمسق بضم اول مرزنجوش است و بفتح اول ياسمين است

سطارس اسم يونانى اثل است

سمن اسم فارسى شير است

سمندر پهين اسم هندى زبد البحر است

سمنه وسمنيون حب السمنه است

سمنو اسم فارسى نيده است

سموريون كرفس است

سموك اسم تركى عظم است

سمنيون بيونانى اسفيداج است

سميقا اسم سريانى سنديريطس است

سميقلس نوعى از عشرا ست كه سايهٔ آن قاتل است

* فصـــل السين مع النون *

سن بفارسى عشقه است كه نوعى از لبلاب باشد وبهندى اسم نباتى است كه درخامى برگ آنرا ميخورند ونيز برگ آنرا خشك مينمايند جهت اكثر امراض مانند پيچش وكرم شكم وآنرا سوكته مى نامند واز پوست درخت آن بعد از رسيدن ريسمان وپارچه وغيرها ميسازند وبجاى موى حيوانات در بلاد هند مستعمل است وبيونانى اسم مو است

سن الكلب سپستان است

سنا بفارسى بمعنى سواك يعنى چوبيكه از آن مسواك ميسازند

سنا اندلسى وسنا بلدى غيثون است

سناخ دخان زاج است كه مجتمع گردد برچيزى

سنام الجمل كوهان شتر است

سنايز بلغت مصر آمله است

سناو بفارسى بمعنى تخاله است خواه از طلا ويا نقره ويا آهن ويا غير اينها از هر فلزيكه باشد

سنب بفارسى بمعنى حافر است كه سم نامند

سنبهالو بهندى پنجنكشت است

سنبالى گفته اند بلغت هندى نام دوائى است كه آنرا مولدى نيز نامند

سنبر شونيز است

سنبل بهندى مطلق بيش را نامند وبفارسى وبهندى نيز پرسياوشان ونيز بفارسى گل آسمانجونى خوشبو را گويند

سنبل الاسد سنبل جبلى است بقول انطاكى وآن مو است

سنبل اقليطى سنبل رومى است

سنبل جبلى بفارسى ريشه والا است وگفته اند سنبل الاسد است

سنبل رومى ناردين است

سنبل سودى نوعى از سنبل الطيب است

سنبل العصافير سنبل هندى است كه ناردين نيز گفته اند

سنبل فارسى پرسياوشان است

سنبل كهار بهندى شكا است كه سم

الفار نیز نامند
سنبوت کمون است
سنبوسق معرب سنبوسك وسنبوسه
است وآن از اغذیهٔ معروفهٔ مصنوعه
است که آنرا بهندی پوری نامند
سنبهاری بفارسی فودنج نهری است
سنجار خس الحمار است وآنرا رجل
الحمامه نیز نامند
سنجد بفارسی اسم غبیرا است
سنجد بوی گلی است که بوی آن
شبیه ببوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد کرخی باصطلاح عامهٔ اصفهان
ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجر شنجرف است
سنجلاط فرنجمشك است
سنجینوس مصطکی است بیونانی
سندانه بعربی مادهٔ خررا نامند و
یاتان مشهور است
سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر تنی است که از
چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از طیر است
سندس بیونانی قثای بستانی است
وبطیخ را نیز نامند
سندس مارس بیونانی بیخ قثای
بستانی است
سندرفس بیونانی جوشیر است

سندریس بیونانی سرنج است
سندور بهندی اسرنج است
سندبوس اغریوس بیونانی قثای
بری است که قثاء الحمار باشد
سندرنی بنون وزای هوز وبعد ازراء
مهمله بمعنی اسرنج است وبقاف غلط
است
سندوما وسندوص وسندوهی مرسه
بلغت هندی اسم ملح طبرزد است
سنده بفارسی اسم ثفل رۀ انسان است
سندها بهندی طباشیر است
سندهان عود هندی است
سندهی زنجبیل است
سندی اسم هندی نخل بری بی ثمر
است که تنهٔ آنرا ضربت زده ویا آنکه
طلع آنرا بریده ظرفی بجای آن شب
نصب مینمایند که بهر روز یکشبانه روز
دران رطوبت جمع کرده پس برداشته
میآشامند شیرین طعم واگر یك روز
بماند وکف بکند مسکر میشود واز مطلق
آن مراد نزد اهل هند آن رطوبت
مجتمع مسکر است
سندیان بلغت اهل شام درخت بلوط
است وبلغت اهل مصر سلد انیون است
سندیان الارض بلغت سریانی
فراسیون است
سنذریس بیونانی حلیلا است
سنسق آس بری است
سنسه بفارسی زنبور سیاه است

سنط بعربی درخت قرظ است
سنفرس بیونانی قثای بستانی است
وبطیخ را نیز نامند
سنف بعربی درسر است که در صحرا بهم
رسد وبفارسی کرکاس نامند
سنقر وسنقار از طیور معلم شکاری است
که ملوك بدان شکار می نمایند
سنقره کلاغ سبز است وبفارسی کاسه
شکنك نامند وآن شقراق است
سنك اسم فارسی حجر است وبشیرازی
برد وبیونانی بطرو بهندی پتهر نامند
وبکاف تازی بهندی اسم سنج است وآن
مهرهٔ است که دقاقان هند ازان دقاقی
مینمایند وآلات پوشیدن دست زنان
سنود دهاتی غربا ازان میسازند
سنك آتش حجر النار است
سنك آسیا حجر الرحی است که بهندی
چکی کا پتهر نامند
سنك آهن ربا حجر مقناطیس است
سنك احمر حجر احمر است وآشامیدن
یك دانك آن سم قاتل است
سنك ارمنی حجر ارمنی است
سنك اسفنج حجر الاسفنج است
سنك اشکن حب القلت است که بهندی
کلتهی نامند وآنرا سنك اشکن جهت آن
نامند که مفتت حصاة است ونیز اسم نوعی
از ثمر است
سنکانه بفارسی نام مرغی است که
بعربی صعوه نامند

سنک برامی حجر الرام است
سنک پرستوک حجرالخطاطیف است
سنک پرکان وسنك معدنا سم قریه است
از قریهای شیراز از اعمال خارزق که
معدن آن سنک است وآن سنکی است
ملون بالوان وشیشه کران آنرا در سفید
کردن شیشه مستعمل دارند ومغنسیا نامند
سنک پشت بفارسی سلحفاة وبهندی
کچهوه نامند
سنك یشم بفارسي حجر حبشي است
سنك یشم اسم حجر یشب است
سنك بصری بفارسی توتیا ابیبی است
سنك چقماق حجرالنار است
سنک بلور حجربلور است
سنک بهندی مهره را نامند که بعربی
شنج نامند
سنک کارد اسم فارسی حجرالمسن است
سنك کج اسم فارسی جبسین است
سنکل بلغت فرس زوفای رطب است
سنکان مرغ اسم فارسي قانصه است
سنگهیا بلغت هندی اسم نوعي ازبیش
است
سنم بقررا نامند
سنی نوعی از ماهي است که در ملتان
وبلاد سند بهم میرسد ولذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سند ریطس است که آنرا نبات
خلیدی نیز نامند
سنوله نوعي ازخطاف است

سنیز شونیز است
سنین اجزاء صغار است که در وقت
سودن در وسنك بهم رسد

* فصـــل الشین مع الواو *

سو بترکي آب را نامند
سوادالاساکفه چیزیست مرکب از زاج
وپوست انار وسرکه واز جملهٔ رادعات
است
سواد البطن بعربی کبد است
سوادالسند والهند کشت برکشت است
وکفته اند سواد الهند نوعي از سلیخه
است که سلیخة السوداء نامند واز ادویهٔ
تریاق فاروق است
سوداء الحکام مادوران است
سواد القصاة عفص است
سودانیات مرغیست که بفارسی داربو
وبعربي صرد نامند کوشت آن مبهی
ومضر دماغ است
سوسن سومانه است
سود اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است وفارسیان ارا
نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب منهاج
کفته آن ازحیوان جاری مجرای توتیا
است در انعال باید که در کورهٔ حدادان
آنرا بسوزانند وسوده با ب شسته وحبوب
ساخته خشك نمایند وعند الحاجت
استعمال نمایند وبعضي کشت برکشت
دانسته وبغدادی غیرکشت برکشت

دانسته وصاحب منهاج کفته چیزی است
شبیه بشبشهٔ سیاه که اهل هند وسند ازان
اسورة میسازند محتمل که کانچه باشد که
ازان چوری میسازند وزنان هند وسند
در رقبهٔ دست میپوشند وآنرا ازاحراق
نوعی کاهي بعمل میارند وازان او انی
نیزمیسازند ولیکن ناصاف میباشد
سوسن بعربی اسم درختی است که
ازان زند یعنی دستهٔ کارد وغیره میسازند
واحد جمع آن سواسنه آمده است
سواسن سومانه است که طریفلن باشد
سوام بفتح ابل راعی است وبضم تام
طائری است
سویدی بفارسي نام مرغي است
کوچک که بفارسي سار وبترکي سنقور
درق وزرزور نامند
سونیه بلغت مصر نبیذ است که از
کندم میسازند واهل مصر بمیار آنرا
میا شامند
سوجر نیزاسم شجرخلاف ویا صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سود ریقون بیونانی اسم نوعي از
توتیا است
سودق صقر است
سودنق وسوذانق اسم صقر یا شاهین
است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغی است
کوچک خوش آواز وکفته اند شارو

تارک است

سودبارد نارمشک است

سوربیون یونانی شیح ارمنی است

سورتیخان بثای معجمه بیونانی نام
ذروری است نافع جهت اورام حلق
ورجع آن وسورتیخان بلا ون راء
مهمله میان واو وتا نیز آمده مشتق
از سوتخی که بیونانی نام ورم عضل
داخل حلق ویامری است ودرقراباذین
ذکریافت

سورج معرب شورهٔ فارسی است که بعربی
ابقرنامند وصاحب تحفه بارود دانسته

سورسان سولان است

سورطیون وسورقطون خصیة الثعلب
است

سورمچهلی بهندی خنزیرالبحراست
که دفلین نامند

سورن بیخ نباتی است هندی که
مشهوربجرکهند است

سورة گفته اند که میری است معروف
بکرفس الماء وقرة العین است

سوری گفته اند اسم نوعی اززاج و
گفته اند زاج احمراست ونیز بفارسی
اسم نوعی ازریحان سرخ رنگ ونیز نام
سوسن احمراست

سورق صقراست

سوزة قنای بری است

سوس اسم شب است ونیز اسم کرمی
است که در لباس پشمی بهم میرسد

سوسپنک بفارسی نام نباتی است
یتوعی ویتوع آن بسیار مستعمل در
خضابات وبشیرازی علف شیر دارو
بهندی دودیه نامند

سوسک بفارسی تیهو معرب آن
تیهوج وآن مرغیست شبیه بکبک واز آن
کوچکتر وگویند خنافسی است که در
حمامات ومواضع نمناک بسیار بهم میرسد

سوسمار ضب است که بهندی گوه نامند

سوسن احمر دلبوث است

سوسن آزاد سوسن ابیض است که
زنبق نامند

سوسن جبلی ایرسا است وراسن را
نیز نامند

سوسنبر میسنبر است

سوسه بفارسی اسم عقابه است

سوطالن سلق است

سوطلیس نیز سلق است

سوطیرا بیونانی اسم مخلص اکبراست
ودرقراباذین ذکریافت

سوعاء بعربی اسم ملح ویاردی است

سوعان بترکی اسم بصل است

سوفتة بفارسی سوس متکون درصوف
وپشمینه است که بشورد وفاسد سازد آنرا

سوقیطون جندبیدستراست بیونانی
وصاحب اختیارات خصیة الثعلب
دانسته وبعضی عیب بی بورانیز نامند

سوقال ابوجرانیح گفته گل تشورغلیظی
شبیه بقشوررلسان العصافیراست وآن
نافع است جهت ریاح مفاصل بارد

سوقوطون وسوقرطون وسقوقرطون
اسم حی العالم است بیونانی

سوقی بیونانی تین است

سوقیرس وسوقیروس بیونانی اسم
خروع است

سولا مازریون است

سولع بعربی اسم صبر است

سوما اسم حشیشة الحلادی است

سومافون وسوما جیون وسومافیون
اسقاناخ است

سوما ما بسریانی حشیشة القیاس است

سونا وسونه بهندی اسم ذهب است

سونا مکهی وسون ماکهی وسون مانکهی
اسم هندی مرقشیشا است

سوناموتی اسم هندی بابونه است

سونپ وسونف بهندی اسم رازیانج است

سونته اسم هندی زنجبیل خشک است

سونچرلون اسم هندی نمک سیاه است

سونخس هندبای بری است

سوندهی بلغت هندی اسم اذخر است

سونش اسم فارسی برادهٔ آهن است

سویق اسم عربی پست وتلخان فارسی
وبهندی ساتو است وآن اقسام است
از آرد تفاح وحنطه وسلت وشعیر وحمص
ورمان ونبق وقرع وغیرها میسازند

* فصل السین مع الهاء *

سهاکه اسم هندی تنکار است

سهالة اسم فارسی سحالة است

سه برکه اسم فارسی جند قوقی است
سهر اسم فارسی بقر است وگفته اند مختص بگاو ماده است
سهریز وشهریز بشین معجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است
سهرین دارچینی است
سه شنبل اسم فارسی سیسنبر است
سه کل عایق است بفارسی
سه کوهك اسم فارسی حسك است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیله اسم طعامی مصنوع است

* فصل السین مع الیاء *
* المثناة التحتانیة *

سی اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی سنا است وگفته اند عصارهٔ آن است وگفته اند عصارهٔ نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است وگفته اند اسم بسر است وبعضی خلال گفته اند
سیابه اسم خمر است
سیاداوران ساداوران است وگفته اند عصارهٔ است که از بیخ درخت جوز جاری گردد وسیاه رنگ است وچون خشک گردد حاذر مشتعل گردد ونواب علوبخان قدس سره فرموده اند این دوا در شیراز از بلاد فارس بسیار است واز کوهستان نواح آن می آورند واز ساق درخت بطم بعمل می آورند بزدن تیشه بران وسیاه رنگ مانند مداد میباشد وآن را ریک سله می نامند وصاحب اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم بهم میرسد و آنرا آب بن مینامند
سیار بفارسی کشکینه وبهندی ابسی روتی نامند وآن چیزی است معمول از آرد حبوب مانند آرد جو ودخن وباقلا وامثال اینها
سیاسر بفتح اول بفارسی اسم سار است
سیاع بعربی کتان است ویا نباتی دیگر شبیه بکتان وبکسر اول اسم کاه گل است
سیاله بفتح اول بلغت عربی نباتی است سفید با خارهای طولانی که چون خارها از وجود کنند از ولبنی برآید وایز ثمر طولانی را نامند ویا سمین نیز وحند قوقی را ایضا
سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که کلب بری باشد ویا سمین را نیز نامند
سیالج اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است
سیان بفتح بفارسی عشقه است
سیابیل بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاه داران اسم فارسی ساداوران است
سیاه داروی بفارسی کرمة السوداء است که بسریانی فاشرستین نامند
سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبة السوداء است که شونیز وبا صفهانی سیاه برنج
سیاه گوش اسم فارسی سافرانق است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سیبوس وسیبوش بفتح اول وسکون دوم اسفیوش است که بزرقطونا باشد
سیبیا بکسر اول دمیا است
سیتل لغت عربی اسم چیتل هندی است وآن قسمی از بقر وحشی است و گفته اند بزکوهی است که تیس جبلی باشد وکلان تر از آهو وخالهای سفید مدور دارد وخوش منظر میباشد وشاخ ندارد جمع او سیاتل آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی مویز است که زبیب باشد وبکسر اول اسم هندی نوعی از درخت زقوم است
سیچغه بکسر اسم فارسی باشه است که معرب آن باشق است وگفته اند اسم صعوه است
سیچقان اسم ترکی فاره است که بفارسی موش وبهندی چوها نامند
سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیساملدا اسم سریانی جبلاهنك است
سیساموس یونانی اسم سمسم است
سیسبی بلغت عربی سیسبان است
سیسرک وسیسرو وسیسک همه بکسر اسم موشی است که در حبوب بهم میرسد وآنرا بخورد وآنرا قمل الطعام نیز نامند
سیسق سرمق است

سیسرم ابن تلمیذ گفته درانی است
شبیه بزنجبیل بالتلخی و اندک تبخی
سیسان و سیسبزم و سینو مولون
همه اسم نمام است
سیسنبرون و سیسبریون حرف الماء
است
سیسو و سیسه اسم هندی اسرب است
که رصاص اسود باشد
سیشون اسم هندی درختی است
عظیم وچوب آن سیاه رنگ اندک
ابلق وجوهردار صلب میباشد
سیسنیون افسنتین است
سیصارون عشبة الشونیز است
سیطبیط اسم عربی صرصر است که
بفارسی زنجره وچهره ریسک نیز نامند
سیغرا اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیغروس اسم یونانی کندر است
سیغوس وسیغیوس نیز قثای بستانی
است
سیغوس اغریوس وسیغورثون قثای
بری است که قثاء الحمار باشد
سیف اسم ماهی است وموی دم
اسپ را نیز بعربی نامند
سیف الغراب دلبوث است
سیفافیطوس بیونانی آبنوس است
سیفس انمارس بیونانی قثای بستانی
است
سیفس اغریوس قثای بری است
سیقومورون بیونانی اسم خمیر است

سیک بکسر اسم ترکی قضیب حیوانات
است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی تلومس
است و بوا سیز را نیز گفته اند و اسم
ماهی زهرج نیز
سیکك وسیلك اسم فارسی سوس
حبوب است که قمل الطعام نامند
سیکی اسم فارسی شراب مثلث است
سیلان بفتح عبارت از عصیر رطب است
و نیز نام نوعی از یاقوت سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی عناب است
سیلج کویند اسم هندی اشنه است
سیلقی اسم یونانی بنات وردان است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است
سیماب اسم فارسی زیبق است که بهندی
پاره نامند
سمیله وسمیاده بکسر اسم فارسی
سنباده که معرب آن سنبادج است
سیماهنك قثاء الحمار است که بفارسی
خیارزه اسپند نامند
سیموس بیونانی اسم الماس است
سیمقور خمیر است
سیملاد بیونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی ذروح است که
جمع آن ذراریح است
سیناء بفتح بلغت عربی نام درختی است
سینب بکسر اسم هندی نوعی از باقلا
است که مشهور بسیم است و نبات آن

از قبیل قنجم است
سندر بکسر و ضم دال مهمله اسم هندی
امرفنج است
سینه وسینج بکسر اسم هندی زقوم است
سینه مالون اسم هندی ملح طبرزد
است که ملح درانی نامند
سینه یزمن بیونانی حلیل است
سیواراهند کشت برکشت است
سیون قرة العین است
سیونی بکسر اسم هندی اطریه شعریه
است
سیه سنبل سیسنبر است
سیل وسیلانه بکسر بعربی اسم ذئب
است جمع آن سیدان وسیاده آمده
سیدنوق صقر است وکویند شاهین
است
سیاسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است ونزد
عامه تریاق روستائیان وبهندی لهسن
نامند
سیراب بکسر اسم فارسی غذائی است
از امعای حیوانات مانند بز وکوسپند
با آب وسیر ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم هندی مرقشیشا
است
سیرجون بفتح چیزی است مصنوع
از رصاص مجفف قروح چشم و منبت
لحم آن است
سیرصحرائی و سیردشتی و سیرمو

همه اسم نوم بری است که بیونانی سقوردیون و بهندی جنگلی لهسن نامند

سیرمان یا قوت احمر است

سیرن کرفس الماء است که قرة العین باشد

سیس گویند آبنوس هندی است و نیز گویند بهندی اسم کافور است

سیسا بیونانی اسم سرطان بحری است واسرب را نیز نامند

سیسار بیونانی اسم انجدان طیب است

سیسارون قلقاس است و گویند دوائی است مجهول الماهیة

سیسامر بیونانی اسم سمسم است

باب الشين المعجمة

فصل الشين مع الالف

شابانک شابانج است و شاهانج نیز نامند

شاهباهی بسریانی نام درختی است که حب آن شبیه بشهدانه است

شاب خردل است

شاب رومی فلفل عقیل است

شاب هندی فلفل سیاه است

شابرقان وشابورکان وشابورن همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد

شابیرج وشابرج لفاح است

شاج حیوانی است شبیه بسمور که زباد نامند

شاخ اسم فارسی قرن است

شاخل وشاخرل بفارسی اسم حبی از حبوب ماکوله است که از آن نان میسازند

شاد بفارسی بمعنی خمر است

شادانق معرب شادانه فارسی است که شادنج نیز نامند

شادانه شادنج است

شار اسم سار است و گفته اند اسم سفال است

شاریا بسریانی ابریشم است

شارشک طیهوج است

شارکی اسم انجدان است که بیخ حلتیت است

شارود صاروج است

شاسپرم اسپرغم است که شاهسفرم نامند

شاش وشاشه اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند

شاه شاه شیص است بعربی

شاشنك وشاشنك طيهوج است

شاصلا صاصلی است

شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است

شافانج معرب شاهانك است که برنوف باشد

شافل هلیون است

شالم بعربی سیم است

شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر است که شلتوک نیز نامند

شال کره بلغت دیلمی وشال تشی بلغت مازندرانی دلدل است

شال ختی اسم مازندرانی وسمه است

شالیطون بیونانی خطاف است

شاماخ اسم فارسی نوعی از حبوب ماکوله است که بسیار ریزه و بهندی سانوا نامند

شافع بعربی نام تیس است و ضان را نیز نامند و یا حیوانی که شفع بچه آورد نه وتر

شامد اسم عقرب است

شامرا دودی است که در کوره وغیر آن مجتمع گردد

شامی اسم نوعی از کباب است

شان عبارت از خانه زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند

شانک بفارسی اسم قانصة است و حوصله را نیز نامند

شانه سر وشانه سرک اسم فارسی هدهد است

شاوزد اسم فارسی سوکه است سنبلة شبیه بشیح که بعربی ثغام نامند

شاوطیس بیونانی ریحان سلیمانی است

شاهاب آب مستخرج از معصفر است بطریق خاص

شاه اسپرم وشاه اسبرهم وشاه اسفرهم وشاه اسفرغم وشاهپرهم همه اسم شاه سفرم است

شاه افسر وشاهنبر وشاهبه همه بفارسی اسم اکلیل الملك است

شاهباز اسم فارسی باز سفید بزرگ است که بترکی خطا طیغون نامند

شاهربا اسم سریانی ابریشم خام

شاهبانک برنوف است

امبوی بفارسي اسم عنبر است

امتره اسم فارسي شاهترج است

امتوت توت شامي است

اه‌چيني اسم تنزوخطائيست معرب

ن شاه صيني است

اهدارو اسم خمر عتبي است

اهدانج معرب شاهدانه است

اهدانق وشاهدانک نيز نامند

بزر القنب است

اه‌درخت اسم درخت صنوبر است

اه‌زيره زيرهٔ كرماني است كه كمون

مند

اسفرم رومي اسطوخودوس است

لوج وشاهلول وشاهلوک معرب

ه‌آلو است كه بشيرازي الوكرچه

ميد وآلو سلطاني نيز

ه‌ماهي بطارخ است

* فصل الشين مع الباء الموحدة *

ب بضم وسكون باء موحده اسم

رعي از عنكبوت سمي است

ب‌انگيز بفتح بمخ بنج است

ام بعربي اسم نبات است

بان بفارسي اسم خفاش است

باط بعربي اسم نوعي سمك است كه

بوطا نامند

شب‌افروز كرم شب‌افروز است

ب‌النبوي بفارسي گل شب بو است

ة خزامي است

بانور بفارسي اسم خفاش است

شبامنک بفارسي مرغ سحرخوان است

شب‌پره وشب‌پرک وشب‌پاره وشب

پازه وشب‌بوزه همه اسم فارسي خفاش

است كه بهندي چمگادر وچكود رانيز نامند

شب الاساكفه بفارسي زاج كفشگران

است

شب القلي قلي مصاعد است

شب‌تاب وشب‌چراغ اسم فارسي

حباحب است كه بهندي بهك جگني

نامند

شب‌خوان اسم فارسي عندليب است

شب‌خيزک اسم فارسي تره تيزک

است كه بعربي رشاد نامند

شبدر بفارسي اسم حندقوقي

بستاني است

شبدع بعربي بمعني لسان است و

عقرب رانيز نامند وگفته اند عقرب

اسم حقيقي ولسان مجازي آنست

شب‌رنگ گلي است سياه رنگ مائل

بزردي ونيز سنگ سياهي رانامند كه آنرا

شبه گويند كه چون برآتش گذارند

بسوزد وازان بوي نفط آيد

شبطباط بسرياني بمعني عصي الراعي

است ومعطفاطا نيز نامند

شبوته نوع كبير خراطين الارض است

شبب اسم هدهد است

شبيشه اسم فارسي راتينج است ونيز

خفاش را نامند

شپش بباي فارسي اسم فارسي قمل

است بفتح قاف وسكون ميم

شپشه نيز بباي فارسي اسم سوسي است

كه درحبوب تكون مي يابد

شپندان گفته اند نام انارشيرين است

شبه اسم فارسي شيح است

* فصل الشين مع التاء المثناة الفوقانية *

شتامه اسم عربي اندعابس است كه

بفارسي شيرخشمناک نامند

شتر اسم فارسي بعير است

شترپاي اسم رقع يماني است

شترچه اسم فارسي جزر است

شترخار اسم فارسي عاقول است

شتردندان اسم فارسي زاج مصريست

شترغاز اشترغاز است

شترگاوپلنگ اسم حيواني است كه

زرافه نامند

شترمرغ اسم فارسي نعامه است

شترمور اسم فارسي نمل كبار بري

است وآن درصحراهاي مغرب وبلاد

نجد تابمقدار ارزي ميشود وكشندهٔ شتر

است وخورندهٔ آن

شترنج بفارسي اسم اجناس حبوب

است كه درهم خلط نموده وپخته مي

خورند وآن طبخ را شترنجي نامند

منسوب بدان ونيز شطرنجي اسم فرشي

است كه ازپشم ملون بالوان وباريسمان

رنگارنگ بافته باشد

شته اسم فارسي عنب است

* فصل الشين مع الجيم *

شجاع اسم مار نر سیاه عظیم جثه است
شجاج بعربی حمار الوحش است
شجر وشجرا اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند و احد آن
شجره وجمع آن اشجار
شجره بتحریک اسم راسخ است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر هندی
است که دیودار نامند
شجرة باردة لبلاب صغیر است
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق دردار است که بفارسی
درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندریان است
شجرة التنین لوف کبیر است که
لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار وشجرة الجبان
پرسیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحائضه اسم ام غیلان است
شجرة الحراره آزاد درخت است
شجرة الحیات هرواست جهت آنکه
ماوای حیات است وفرفیون را نیز نامند
شجرة الحیه جنطیانا است ولوف
کبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است
وماميران را نیز گویند

شجرة الدب زعرور است وعلیق
الکلب را وافسوس را نیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان را گویند
شجرة الدلب که بعربی غیثام وبفارسی
درخت چنار است
شجرة الدم شخار است وشاهتره را
نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح
در آن بیت آن بسیار نیمانند
شجرة ذی قرنین وشجرة سلیمانی و
شجرة الصنم یبروح الصنم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل
نامند
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صریمة الجدی است
وفاشرستین را نیز نامند
شجرة الطلق مسمی بشجرة مریم وکف
مریم است
شجرة طیبه نخل است
شجرة العجز مولوبد اتا است که
مرداسنگ سفید کرده را نامند
شجرة العقب نوارس است
شجرة الفار دهمشت است
شجرة الفرس نوارس است وگویند
عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ قنادا است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است وریحان
الکافور را نیز نامند

شجرة الکف اصابع الصفر است که کف
مریم نامند
شجرة الکلب الوسن است
شجرة موسی علیق الکلب است وعوسج
را نیز نامند
شجرة النمام صامریوما است
شجرة النور درخت لسان العصافیر است
که بفارسی درخت افرو نامند
شجرة الیهود قثای بری است
شجره نوعی از زرانبج است که بآتش
پخته باشند

* فصل الشین مع الحاء المهملة *

شحم بعربی اسل است
شحذان کرسنه است
شحرا بسریانی زاج الحمر است وگفته
اند لغت یونانی نیست
شحرا شمسانا زاج احمر است
شحط بعربی ورق طنبور است
شحم اترج پوست بالنک است که البهمنه
نامند
شحم الارض قطن است وخراطین را
نیز گفته اند وبعضی فطر دانسته وخراطین را
امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پرده های جوف
حنظل است وهمچنین شحم الرمان
شحم فاوندی فاوند است
شحم المرخ خطمی بری است
شحم النخله جمار النخل است

شحر کشنج است

شحرور نام طائری است که شحرور نامند

شحمه لبلاب کبیر است

* فصل الشین مع الخاء المعجمة *

شخاب ککتاب شخب شیر تازه دوشیده است

شخر قلی است

شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت ملح القلی است

شخت بتای مثناة فوقانیه در آخر توبال النحاس است

شخنار اسم فارسی طائریست مائی سبز رنگ وسط سر آن سفید

شخیره بفارسی نام قلی است ونوشادر را نیز نامند

شخیس اسم فارسی عصفوری است کوچک وخوش آواز

* فصل الشین مع الدال المهملة *

شدخ بزرانجبار است

شدر حب القرظ است

شدن بعربی شکوفهٔ نباتی است شبیه بیاسمین

شدنیات جمع شدنیه است وآن اسم نوعی از شتر است که درموضعی از یمن بهم میرسد ویا منسوب بمحل است

* فصل الشین مع الذال المعجمة *

شذا بذال معجمه درخت مسواک است وملح را نیز نامند وذباب کلب یعنی مگس سگ را نیز ونیز قطعهٔ کوچک از درخت جوز را نامند

شذام ملح است

شذان بکسر اول وتشدید دوم بعربی اسم درخت سدر است

شذر بفتح بعربی قطعهٔ ذهب است که درمعدن برآورده باشند ولولوی صغار را نیز نامند

شذمان بعربی ذئب است

شذو بعربی مشک است

شذه ترصعنه است

* فصل الشین مع الراء المهملة *

شراب جبوشی شرابی است که درجزیرهٔ جبوش از بلاد مغرب از آب دریا ودوشاب سازند وآن حار وعفص میباشد

شراب حدیث شرابی است که زیاده ازشش ماه بر آن نگذشته باشد

شراب ریحانی خمر صاف خوشبوی معتدل القوام سرخ ویا زرد است

شراب دوشابی نبیذ الدبس است

شراب سوسن می سوسن است

شراب عسلی نبیذ عسلی است

شراب عتیق شراب چهار ساله است

شراب مروق شرابی است که خبز کعک را در آن خیسانیده وبعد از شش ساعت صاف نموده باشند

شراب مویزی نبیذ زبیب است

شراب نبث بضم اول وکسر ثانی وباء مثلثه بعربی اسم اسد است

شرار زرنیخ مصعد است

شراقی وشراهق موصن ابیض است

شراس اشراس است

شراتق سلخ الحیه است

شرنب بمصری شبرم را نامند

شربه درخت نخلی است که در آب روئیده باشد

شربت بسریانی فراسیون است که صوف الارض نامند ونیز حشیشة الکلب را گویند وبفارسی کندنای کوهی ونیز شربت عبارت از آب میوه ها ویا دواها ویا عرقهای تر وخشک درآب خیسانیده جوشانیده با شکر ویا عسل بقوام آورده است وایضا جلاب را نامند

شربب بباء مثناة درآخر بلغت سریانی فراسیون است واسد را نیز نامند

شربوغ بضم ضفدع است

شربون بضم وباء فارسی قطران است

شرجیان بعربی درختی است مانند بادنجان که جلود را دباغت بدان مینمایند

شران بعربی دابه است مانند بعوض که درشب ظاهر میشود

شرزردک نوع زرد زعرور است

شرغوف ضفدع صغیر است

شرفا عبیری است

شراق وشرقوق شقراق است

شرنبث بعربی اسم اسد است

شرنگ بفارسی اسم مطلق سم است ونیز حنظل را نامند که عبارت از دفلی است که بفارسی خرزهره نامند

شرو بفتح وبكسر نيز بعربي عسل است

شروين شرمين است كه نوعى ازسرو است كه عرعر نامند

شرى بعليقه است كه قثاء الحمار باشد وكياه حنظل رانيز نامند

شرق طائرى است مابين حداة وصقر

شريان درختي است كه ازان كمان ميسازند

شريش اسراش است وبهندى غرى الجلودرا نامند

* فصل الشين مع الشين المعجمة *

شش اسم فارسى رئه است

شش پستان بفارسى اسم كلب است جهت آنكه اكثر عدد پستان آن شش است

شس بخته بقلهٔ يمانيه است

ششبندان اسم فارسي كرمة السوداء است كه فاشرستين نامند

ششيرة كفته اند قوا ست و فوة الصباغين را نيز نامند كه بفارسي روناس كويند

ششقاقل شقاقل است

ششمانيه وششمرغيل بوا است

* فصل الشين مع الطاء المهملة *

شطا بفتح بچهٔ نخل است وچون جدا كنند وغرس نمايند درموضع ديكر فصيل نامند

شطيه صعتربستاني طويل الورق است كه بشيرازى مرزه وا بشن دراز نامند

شطشاط بعربي اسم طائريست

شطوط وشطوطي ناقهٔ ضخيم السنام است

* فصل الشين مع العين المهملة *

شعر بعربي زعفران است

شعرا بفتح اول والف ممدوده ذبابي است ازرق يا احمر كه برشتر و الاغ وسك نسيند وبفارسي مكس سك نامند ونيزنام درخت نخود است ونيز نوعي ازشفتالو را نامند

شعرالارض وشعرالجبار وشعرالجن و شعرالجبال وشعرالحيات وشعرالغول وشعر الجنات وشعرالخنازير پرسياوشان است

شعرشقراء جعدة است

شعرورة بعربي قثاء صغيراست وكفته اند قثاى برى است

شعورصفالبه زعفران است

شعصور بعربي جوزبرى است

شعيررومي خندروس است

شغال وشغيربفارسى ابن آوى است كه كلب برى نامند

شغالي بفتح نوعي ازعنب است

شغوا بعربي اسم عقاب است

* فصل الشين مع الفاء *

شفادارو بفارسى اسم بادزهراست

شفانه بفارسي اسم طائرى است بزركتر ازحداة سرآن ملون بچهار رنك وپرو جسد آن بالوان بسيار

شفتالو بفارسي خوخ را نامند

شفترك اسم فارسي لخبه است

شفترنك بفارسي اسم ميوه است كه دو طرف آن سرخ وطرف ديكرسفيد مائل بزردى باشد وآن ثمرمركب ازدرخت شفتالو و زرد آلو يعني پيوندى است ازان مرددوشليل نيزنامند

شفتيل بفارسي جندقوقى بستاني است

شفردانه حرمل است

شفشه بكسر بفارسي اسم شمس طلاو نقره است كه بعربي سبايك نامند

شفصلى صاصلي است

شفعاء الغز بسرياني لسان الحمل است

شفور روغن سفرجل است

شفورس وشفوديس قثاى برى است

شفير فيروزج است

شفيقل شقاقل است

* فصل الشين مع القاف *

شقاديرا ثوم كراثي است

شقاشقارى وشقروشقبق بعربي شقايق النعمان است

شقدة بعربي اسم كياهي است كثير الدهن واللبن

شقروشقران بفتح بعربي ذنب است

شقر بضم وبفتح مردو اسم عربي بچهٔ حربا است

شقر بعربي اسم ديك است

شقرى بكسر ثمرجيل است

شقرة شنجرف است كه زنجفرنيز

نامند

شقردانه حرمل است

شقربن شقرد یونانی است که ثوم بریا باشد

شقردی فرادش وشقرد بن ثوم مطلق است

شقارو وشقیق شقایق النعمان است

شقورد وفرامیون ثوم الکرات است

شقی رغلا بسفایج است

* فصل الشین مع الکاف *

شکاعه بفارسی است که پر میکند دهن شتررا وبفارسی ژاژ نامند

شکانك قانصه طیوررا نامند

شکر اسم فارسی سکر است

شکربادام بفارسی نقل بادام را نامند وبزرد آلوی خشك که تخم آنرا برآورده وبجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق مینمایند

شکربرک اسم فارسی شکرپاره است که حلوای خاص است

شکرپنیر اسم فارسی فانید سنجری است وحجر العاج رانیز نامند

شکرسنك حجراعرابی است وفانید سنجری رانیز نامند

شکرک اسم فارسی باشق کوچك است

شکرسنج بفارسی حمك است

شکده مخفف شکوفه است

شکل نباتی است که بفارسی خوش نظر نامند وریحان تاتاری رانیز وبترکی

قلعه وآن مجنح است

شکنبه اسم فارسی کرش است که بهندی اوجهری نامند

شکنج اسم مار است وگفته اند مار سرخرا نامند

شکند بفارسی خراطین را نامند

شکنه بکسر قنفذ کبیر است که دلدل نامند

شکوثی وشکوثا کشوث است

شکوفه اسم فارسی زهر الاشجار است که نفاح نیز نامند

شکوفهٔ ام غیلان برم است

شکوفهٔ مورتجان اصابع هرمس است

شکوفهٔ سنك زهرة الحجر است

شکوفهٔ مس زهرة النحاس است و اقلیمیای نحاسی رانیز نامند

شکرنیج حمك است

شکبر شفترنك است که بخراسانی شلیل نامند وآن پیوندی از زرد آلو وشفتالو است

شکال بضم کاف عجمی اسم فارسی نجم است که بفارسی زغال وانکشت نیز نامند

* فصل الشین مع اللام *

شلا زرنیخ احمر است

شلافتن عبارت از مطبوخات ونقوعات است

شلتوک وشالی اسم فارسی ارز غیر مقشر است

شلیم احمر شب اللیل است

شلخ تم انجبار است

شلغفار اصل السوس است

شلغم شلجم است

شلق بکسر وبفتح بعربی اسم سمکه صغیر است

شلقه بعربی بیضهٔ ضب است چون بیند ازد

شلك وشلکار وشلوک بفتح علق است که بفارسی زلو نامند

شلم بفتح معرب شلیم است

شلم بکسر اسم مطلق صمغ است

شلما بقلهٔ یمانیه است

شلمابه شلغم درآب جوشانیده است

شلمك سیلم است

شلمین بیونانی حلبه است

شلون اسم فارسی حیوانی است از جنس شغال

شلیثا بیونانی اسم معجون است در قرابادین مذکور شد

شلیر میوه است شبیه بشفتالو واز جنس آن وبفارسی شفترک وشلیل نامند

* فصل الشین مع المیم *

شماج خبز الشعیر است

شماز بلغت مصر وشام زازیانج رطب است وگفته اند انیسون است بهمان لغت وبکسر چوب بسیار صلبی است که دستهٔ تبر وتیشه وچاکش وغیرها ازان

میشازند

شمار بسریانی سوراست

شمبلیله باصفهانی حلبه است

شمتاطر ملح هندی است

شمدانه عناب است

شمر بفارسی سرشیر و بترکی قیماق و بهندی ملائی نامند و نیز اهل شام رازیانهٔ تررا نامند و اهل مصرانیسون را

شمرا بسریانی دخان است

شمراخ بعربی خوشه پر از انگوراست

شمرادسطرکا بسریانی دخان میعهٔ سائله است

شمرادلبونا دخان کندر است

شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است

شمسیه دهن فجل است و سندلیطس را نیز نامند

شمشاد وشمشار بدال وبراء مهملتین اسم فارسی بقس است

شمشدر بلغت فرس زند و پازند ثوم است

شمشرا مرزنجوش است و بعضی اذان الفار دانسته

شمشك بلغت زند و پازند سمسم است

شمشیر بضم اول قاقلهٔ صغیر است و آنرا شوشنبر نیز نامند

شمسین قاقله است

شمعل بعربی اسم فیل است

شملج وشملع شلغم است

شملیت وشملیه وشملیز حلبه است

شمور بوزن تنور بعربی اسم الماس است

شموش بعربی خمر است

شمول وشمه بفارسی سرشیر و چربهٔ و بترکی قیماق نامند

شمیز بفارسی شونیز است

* فصل الشین مع النون *

شنا کراث جبلی است که بیونانی فراسیون نامند

شناری بعربی اسم سنور است

شنان اشنان است

شنبلیت وشنبلیله اسم فارسی حلبه است که بیونانی فریغه نامند

شنجار ابوخلسا است

شنج جمل است بتحریك و بتسكین مراد از ان عصارهٔ درخت پلاس است که کات و بهندی کهیر وکته نامند و نیز معرب سنك بكاف عجمی است که نوعی از حلزون باشد

شنبر شونیز است

شنجرف زنجفر است

شند دخان ضرو است که بهندی ست نامند

شنك بلغت اصفهانی لحیة التیس است

شنكرف اسم هندی شنجرف است

شنكرف راولی اسم فارسی سرنج است که اسرنج و بهندی سندور نامند

شنكزن اسم فارسی سنین است که ذراریح باشد

شنكل وشنكالك اسم فارسی کرسنه است که بفارسی مشنك و بهندی متر نامند

شنكار المصنوعه لسان الذهب است

شنكاله بفارسی خوشهٔ گندم است

شنكلیل زنجبیل است

شنكویز بزای معجمه وراء مهمله در آخر نیز برد و چیزا طلاق مینمایند یکی بوزن شرابی که از آب چکیدهٔ درخت نخل و تار بعمل می آورند که بهندی تیندی و بعربی اطواق نامند ودوم بزبان پهلوی بزرزنجبیل

شندله بلغت نبطی تودری است

شنبلید شکوفهٔ سورنجان است

شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

* فصل الشین مع الواو *

شوت اسم فارسی شبت است

شوانه وشواد وشوار دو شوالك وشوال همه بضم و بفتح نیز بفارسی اسم خبازی است و بقولی سرخاب را نامند و نیز بوقلمون را نامند که طائری سرخرنگ است و هرساعت برنگی میگردد که آنرا ابوبراقش و ابوالبراق نیز گویند

شوادبق وشوادنیق از طیور صید صقر و یا شاهین را نامند

شوانا شونیز است

شوب وشورعسل را نامند و قاقله را نیز

شوب صینی معرب چوب چینی است

شوخ بفارسی اسم وسخ است

شوخط بخاء معجمه اسم عنقود است مطلقا و عنقود دخن را خصوصا نامند

شورد اسم فارسي شبث است
شورداتق صقر ويا شاهين است
شوري اسم نبات بحري است كه اهل
مغرب اسرار نامند
سوران بعربي معصفر را نامند
شورباج معرب شورباي فارسي است
وآن عبارت از مرقهٔ لحوم ويا حبوب يا
ماكوله است با آب ونمك
شورج معرب شورهٔ فارسي است كه
بارود است
شورمور بفارسي اسم مورصغار است
شوره بعربي اسم اسد است ونيز اسم
درختيست كه در اراضي بحر حجاز بهم
ميرسد شبيه بغار ورق آن سبز رنگ سپيد
ميلاد در ... است جهت باه
وازاسرار است
شوركز اثل است
شوسا بسرياني اسم پنجنكشت است
شوسداما بسرياني بقلهٔ يهوديه است
شوسينا بسرياني سوسن است
شوسين سرياني است وكفته اند يوناني
است نوعي از صنوبر است كه قندرسي نامند
شوشا بيوناني شونيز است
شوشك بفارسي اسم تيهوج است
شوشمير بفارسي اسم قاقلهٔ صغير وكفته
اند يوناني است
شوشو بفارسي اسم جاورس است
شوسه اسم فارسي سبيكهٔ طلا ونقره است
شوص عسل است

شوصوا اسم عربي آهوا ست كه قريب
بشاخ زدن رسيده باشد ويا آهوئي كه
شاخهاي آن برآمده وقوي شده باشد
شوع درخت بان است
شوغ وشع است
شوغار وشوغبار بباء موحده زاج
ابيض است
شوك اسم عربي خار است كه بهندي
كانته نامند
شوكا بلغت تنكابن بمعني وعل است كه
ازجنس ايل است ازانواع بقرالوحش
شوكه ابراهيم بلغت مغرب قرصعنه است
شوكه نيش عقرب راكويند
شوكهٔ بيضه بعربي بادآورد است
وكسانيكه شكاعي دانسته اند سهو است
زيراكه شكاعي غير بادآورد است
چنانچه ذكريافت
شوكة الجمال اشترغار است كه بهندي
اونت كتاره نامند كه رعي الابل است
شوكة الحية صنفي از بادآورد است
كه خارهاي آن بلند وتيزمانند سوزن است
شوكة الدراجين مشط الراعي است كه
بيوناني ديناقوس نامند
شوكة الدمن اكوب است
شوكة السوداء وشوكهٔ يهوديه نوعي
از قرصعنه است
شوكة الزرقاء قرصعنهٔ ازرق است
شوكهٔ شايكه قرظ است وكياه خرنوب
را نيز نامند

شوكهٔ شهاد درخت خرنوب نبطي است
وقرظ را نيز نامند
شوكهٔ مباه بلبوث است وخرنوب نبطي را
نيز نامند
شوكهٔ غربيه شكاعي است
شوكة العلك اشخيص است ومازريون
را نيز كويند وبعضي كويند نوعي از
مازريون است
شوكهٔ قبطيه وشوكهٔ مصريه درخت
قرظ است
شوكهٔ منته طباق است وصاحب اختيارات
غافت كفته جهت آنكه طباق خاردار نيست
شولم شيلم است
شومه مازريون است
شونوز شونيز است كه حبة السودا
باشد
شوله نام عقرب است وشقنين بحري را
نيز نامند
شوه سنك سياه خفيف است كه شبه نامند
شوهب قنفذ است
شوى بفتح بمعني اشتنام است كه بفارسي
كوسفندان نامند
شوى بكسر شبت است
شوى بضم بمعني شوربا است
شويصي نوعي از ثمر است
شويلاء وشويلي وشويل بر تيبا سعا است
كه بيوناني ارطميسا نامند
شوى بفتح بمعني بريان است

* فصل الشين مع الهاء *

شهاب ... وشهابه شیر ممزوج با آب است
که دو ثلث آن آب باشد ونیز شهاب آب
متخلل از عصفر سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید بزرگتر
از باز وباز از ان در جرأت کمتر
شهبانج شاه بانج است وجمیع اصفرم را
نیز نامند
شهد عسل را نامند
شهدانج تخم قنب
شهدانج بری حب السمنة است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار چربی را نامند
شهمانج شاه بانانج است
شهیل هریسه است ویا کلۀ بریان
شهیرون بسریانی اطریه است
شوپر شبة السوداء است که شونیز
نامند

* فصل الشین مع الیاء *

شیاف ازادویۀ عین است واحد
آن شافه ونیز دوائیکه بطریق حمول بر
دبر یا قبل بر دارند
شیاف خوزی بوش دزهندی است
شیاف مامیثا عصارۀ مامیثا است
شیاله اسقوج است
شیبه بکسر بفارسی نام افعی است و
بفتح بفارسی نام اشنه است ونیز
گفته اند بسریانی نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیبا طلغا بسریانی عوسج است

شیبوزان بترکی نام مار است
شیبا کلبا بسریانی عوسج الکلب است
شیبه اشنه است
شیبة العجوز نیز اشنه است
شیب دیبا بسریانی اشنه است ونیز
ام غیلان ونیز فنجنکشت را نامند
شیره بفتح اسم فارسی شیرج است
شیقور اسم عربی شعیر است که بفارسی
جو نامند
شیح جبلی درمنۀ کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الربیع دوائی است که بیونانی
اریقارون نامند
شیح یهودی شیح البحر است
شید قان طائری است از طیور صید
وگفته اند صقر است یا شاهین
شید مان ذئب است
شیر بعربی نام شجریست زچوب
آبنوس را نامند وبفارسی اسم لبن
است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار
ونیز بفارسی اسد را نامند
شیربا شیر برنج است
شیربان بترکی اسم سوسن است
شیرنج شیر گویند شیطرج هندی است
وگویند خربق است
شیرج دهن سمسم است که دهن الحل
وبفارسی روغن کنجد وشیره نامند
شیراز ریچار است
شیرابه خشخاش است

شیرج التین آب انجیر را در آب
طبخ دهند تا مهرا کرده پس صاف کرده
بقوام آورند
شیرساد بفارسی اسم حرمل است
شیرینی عناب است
شیر کنجشک بفارسی نام طائریست
بزرگ از سباع طیور وخوراک آن
جیفه است
شیر گیاه بفارسی نام نبات یتوعی
است که در خضابات استعمال مینمایند
وبفارسی سوپند وبهندی دودی نامند
شعیر لعاب نام عسل است
شیر ماهی اسم نوعی از ماهی است
لدید که بعربی نن وبهندی با گهه
مپهلی نامند
شیرمرغ لبن خفاش است که شیرزق
نامند
شیر مگس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب از نبیذ
است که بفارسی بوزه نامند وبنگاله را
نیز گویند ونیز بزرگ بنگ مخلوط با شراب را
نامند وبفارسی روغن کنجد را وبمعنی
آب انگور ونیز آمده
شیرۀ خرما سیلان خرما است ویا
دوشاب آن
شیرندرون بفارسی شبرم است
شیش وشیشاء وشیص وشیصاء خرمائی
است که استۀ آن بسته نشده باشد
ونیز شیص اسم نوعی ماهی است

شیشا بهندی رصاص اسود است
وآبگینة رانیز نامند
شیشاک وشیشک بفارسی گوسفند یک
ساله رانامند وطیهوج رانیز
شیشو وشیشون وشیشک اسم فارسی
طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی حبه رانامند ونیز نوعی
از زقوم را

* باب الصاد المهملة *

* فصل الصاد مع الالف *

صابون القاف وصابون الثیاب شجرة
ابی مالک است
صابون رقی صابون عراقی است که
در قریهٔ رق از اعمال شام سازند وآن
مصنوع از زیت وپیه است
صاتر وصاتری صعتر است که بفارسی
اوشن نامند
صاد بعربی نام صفر ونحاس است
یانوعی از نحاس
صارادامادظار وتمر الحمام است ویا
وبختی که در مواضع صراع که بفارسی
زورکرخانه نامند مجتمع کردد
صادغ دیک است جهت آنکه در ثلث
آخر شب بسیار فریاد میکند
صارم اسد است
صارموریون درقلب درقات است
صاروان لوف صغیر است
صاریج معرب از ساروج فارسی است
جهت آنکه صاد وجیم در کلمهٔ عربی
باهم یکجا جمع نمیگردد وآن چیزی است
مصنوع از خاک وخاشاک وخاکروبهٔ
درهم با آب سرشته پخته یا آهک وآب
سرشته کوبیده است بنحو خاص واکثر
حوضها وحمامات را از آن میسازند
صاره لوف صغیر است
صاصه جزر است
صاشافیون وصاغافیون سکبینج است
صافر ابو الملیح است که قبره نامند
وبفارسی چکاوک
صامت نام ذهب وفضه است
صامرزه ماست بسیار ترش است

* فصل الصاد مع الباء الموحدة *

صبارا تمرهندی است
صبار نبات صبر است
صبی عصارهٔ سنامکی است که از آن
قرصها سازند بجهت اورام بغایت نافع
صبار صبره بضم حجارهٔ شدید غلیظ است
صبغ بکسر بعربی ادام است که بفارسی
نان خورش نامند

* فصل الصاد مع الحاء المهملة *

صحناء بعربی بقله است
صحیراء بروزن حمیراء صنفی از لبن
است
صحیرة بفتح اول وکسر ثانی شیر تازهٔ
دوشیده است که جوشانند وروغن
در آن ریخته بیاشامند

* فصل الصاد مع الخاء المعجمة *

صخره بعربی نام سنگ صلب بزرگ
است جمع آن صخر بتحریک وصخرات
نیز آمده

* فصل الصاد مع الدال المهملة *

صداء الحدید زعفران الحدید است
که بفارسی زنکار آهن نامند
صد پیوند باصطلاح عامهٔ فارس عصی
الراعی است
صدغ ثمر درختی است بسیار سرخ
تر از عناب
صداد بضم وتشدید دال اول بعربی
اسم حیه است وسام ابرص را نیز نامند
ونیز اسم حیوانی کوچک از جنس جرذون
است
صداع اسم تیس جبلی است که جثهٔ
آن ما بین بزرگی وکوچکی باشد
صدف الدر بیونانی قروفس نامند
صدف بضم اول وفتح ثانی اسم عربی
طائری است
صدید بعربی آب رقیق مخلوط بخون
است که از جراحت برآید که بفارسی
زردآب نامند وچرک غلیظ کرد را ریم
گویند
صدیدا بسریانی اثمد است
صدیقس انسرنج است

* فصل الصاد مع الراء *

صراء بعربی اسم حنظل است که بزرگ
وزرد شده باشد
صرایله بسریانی اسم شبت است

صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی

صرام شیر یست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان

صر بفتح وسکون وبتحریک نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند ونیز نام صمغ طلح است

صردوقا بسریانی صدف قرمز را نامند

صرخدیه شراب منسوب است بجزیره صرخدیه وصاحب قاموس گفته منسوب است بلالام که نام بلدی از بلاد شام است

صر بکسر اول وتشدید را اسم عربی طائریست شبیه بگنجشك زرد رنگ که بفارسی زردوك نامند

صراخ بفتح وتشدید را بعربی اسم طاوس است

صرخه لوق الحیه است

صرد سودانیات است

صراد وصرادالليل گفته اند حیوانی است شبیه بملخ وگفته اند نوعی ازبنات وردانست وبی پر

صرصران بعربی نام ماهی املس است

صرفان بعربی خرمای سنگین صلب پرگوشت شیرین است ورصاص اسود را نیزنامند

صرفلاماما بسریانی اسم قرفه است

صرفونا بسریانی اسم صدف قرمز است

صرفولا بسریانی انزروت است

صرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است

صرم الدیك نزد اهل شام دلیك را نامند

صرما بسریانی کاشم رومی است که سیساليوس نامند

صرز شوکران است وضرو بضاد معجمه را نیزنامند

صروا شوکران است وبسریانی قرفه

صروافورناما بسریانی قرفة الدار چینی است

صرورشاه بسریانی سام ابرص است

صریرا بنات وردان است وبادروج را نیزنامند وبستان افروز را نیزوتاج خروس را ایضا گویند

صریط اشراس است ونوعی ازلوف را نامند

صریف شیر تازهٔ دوشیده است که گرم باشد ونیز نقرهٔ خالص را نامند

صریفه شاخهٔ درخت خرمای خشك است

صریفیه نوعی ازخمراست که در صریف که قریه مسمی بصریف از قرای واسطاست میسازند

صریوقنا بیونانی قسطاست

* فصل الصاد مع الطاء المهملة *

صطرق بیونانی میعه است

صطفاین دبارا بسریانی شقاقل است

صطویتون شابانك است

* فصل الصاد مع العین المهملة *

صعارن بسریانی شعیراست

صعترالحمار وصعترالحمیر اسم عربی حاشا است

صعترالشامی وصعترالفرس فوتنج بری است

صعرور جعل است

صعف شرابی است نزد اهل یمن و نیزنام طائری کوچك است

صعقر تخم ماهی را نامند

صعوه گنجشك کوچك را نامند که بفارسی ترندك گویند

صعون نعامهٔ نررانامند

صعید تراب را نامند

صعیصو قسطاست

* فصل الصاد مع الغین المعجمة *

صغاب تخم مورچه است

صغبان سکبینج است

صغبین سکبین است

صغرات معرب ازجغرابست که رایب باشد

* فصل الصاد مع الفاء *

صفر بضم مس زرد معدنی است که مس رست نامند

صفراء بفتح اسم ذهب است وخلط معروف را نیزنامند ونیزاسم ملح است وقتیکه پاک شود از تخم ونیزاسم نباتی است سهلی رملی برگ آن شبیه ببرگ کاهو وابوالعباس گفته نباتی است که در زمینهای رملی میروید برگ آن

بارِیك شبیه بهای کبوتر وشاخهای آن
باریك ومزغب وگل آن زرد ونرم وطعم
آن با اندك تلخی است وجهت
استسقا آب آنرا می آشامند انتفاع
می یابند
صفصاف صنفی از خلاف است که
بفارسی سفید بید نامند
صفصافه وصفصفه سکباج است
صفصف بضم عصفور راست
صفقل بکسر صاد صلی است
صفن بتحریك جلد خصیهٔ انسان است
صفیرا بوزن حمیرا درختی است که
صباغان بچوب آن رنگ میکنند واهل
مصر آنرا عود القیه نامند برگ آن شبیه
ببرگ خرنوب شامی است واز آن متین
تر و با نقطهای سرخ وسیاه وشیخ ابن
بیطار گفته همچنین دیدم من آنرا
در بلاد ایطالیا
صفیف گوشتی است که بسیخ کشیده
باشند وبر آتش گذاشته باشند برای
بریان کردن ونیز گوشت مملح را نامند
ونیز گوشت با فتاب خشك کرده را
صفیة درخت ابهل است که عرعر
باشد

* فصل الصاد مع القاف *

صقال بکسر بمعنی طحال وبطن است
صقر بفتح وسکون طائری است که بآن
صید میکنند از قبیل بزاة وشواهین
وبفارسی چرغ نامند جمع آن اصقر
وصقور وصقورة وصقارة آمده ونیز لبن
حامض ودبس وعسل ورطب وزبیب
وماء آجن
صقرات وصقراط معرب از چغرات
است که ماست ترش باشد
صقعاء عقابی است که سر آن سفید باشد
صقعر بمعنی آب سرد وآب تلخ غلیظ
وآب بدبو است
صقعل تمر خشك است که در شیر تازه
دوشیده خیسانیده بخورند وگفته اند
خرما وکره درهم خوردن است
صقلین بستیاج است
صقیع بمعنی شبنم است که شب از آسمان
افتد ونیز نوعی از زنبور راست که بفارسی
بز نامند

* فصل الصاد مع اللام *

صلاء بمعنی شوی است که بر آتش بریان
نمایند
صلادم بعربی اسد است
صلامندرا سولامندرا است که سمندر
نامند
صلایق خبز رقاق است
صلب بضم اول وفتح دوم نام طائر است
صلدم اسد شدید است
صلد سنگ صلب است
صلدام وصلدم بکسر اول وسوم اسد
است
صلصال بعربی طین حر مخلوط با رمل
است یا طینی که خزف نشده باشد یعنی
منور نه پخته باشند وچون طبخ یافته
باشد فخار نامند
صلصل بعربی نام طائری است وگویند
فاخته است ونیز پیشانی فرس را نامند
ودر رطب قاییم است که طائری است معروف
وخاصیت آن آنست که چون مفلوج با فلفل
ناشتا بخورد فلج او زائل گردد ودر
اختیارات است که طائری است که
اورا عکه نامند وآن عقعق است
صلصلة بعربی حمامه است
صلقام وصلقم اسد است وشتر فربه را
نیز نامند
صل بکسر نام مار است مطلقا ویا مار
باریك زرد رنگ را نامند ونیز نام شجر
است ونیز نام ماری است که صورت
او مستدیر باشد وگویند شنیدن ندا و آواز آن
کشنده است
صلب بضم صاد وفتح لام مشدده ربّا
وصلیبه حجر المسن است
صلیه بضم اول وتشدید دوم وجیم
وما قلیجه قز است که بفارسی پیله ابریشم
نامند ونیز سبیکه نقرهٔ خالص را نامند که
بفارسی شمش سیم گویند
صلور بوزن سنور ماهی است شبیه
بمار که بفارسی مار ماهی نامند
صلولان خرنوب الخنزیر است که
بمصر حب الکلی وبیونانی اناغورس نامند
صلوما خروع است
صلون خرنوب نبطی است

ملهام اصل است

صليقه خبز رقيق است و نيز گوشت بريان
و پخته را نامند جمع آن صلائق آمده

* فصـــل الصاد مع الميم *

صماضم وصمضم اسد است

صمالم لبن غليظ است

صمالخي لبن بى طعم است

صمرة بعربى لبنى است كه حلاوت
آن رفته باشد

صمعريه مار خبيث را نامند كه گزيدهٔ
آن قابل علاج نباشد

صمغ اجاج صمغ فارسي است

صمغ الاقاقيا صمغ عربي است كه
از اقواي صموغ و از اجزاى ترياق كبير
است

صمغ الانجدان حلتيت است كه
بفارسى انكژد وانگوزه و بشيرازى
انگشت گنده و بهندى هينك نامند
صاحب ارشاد گفته صمغ انجدان اسود
حلتيت منتن است

صمغ البطم علك البطم است كه بفارسى
مقز نامند

صمغ البحر كهربا است

صمغ البلسان دهن بلسان است

صمغ التنوب زفت السفن است

صمغ الحرشف وصمغ الكنكر تراب
القى است كه بفارسي كنكرزد و كنكرى
نامند

صمغ الجوز الرومى كهربا است

صمغ الداميثا صمغ درختى است در
بلاد فارس و بهترين آن صافى مائل
بسرخى باحلاوت وحرافت قوى است شبيه
بحلتيت در رقوت مگر در كراهيت رائحه

صمغ الزيتون اسطرك است و بفارسى
زد زيتون و بسريانى قاموززينا و
برومى ديقيمون اغريوس و بيونانى
اورثقيطادون نامند و آن صمغى است
در رنگ شبيه بياقوت سرخ مركب از
قطرات صغار كه زبان را بگزد و انچه
شبيه بصمغ و عظيم القطرات املس باشد
كه زبان را نگزد ردى و غير منتفع به
است در طب

صمغ السداب الجبلي ثافسيا است

صمغ سداب برى ثافسيا است كه
صمون نامند

صمغ السرو در جميع افعال مانند
راتينج است

صمغ الصنوبر راتينج است

صمغ الطرثوث وصمغ اشترغار راشق
است

صمغ عربى صمغ درخت قرظ است

صمغ الفارسي مشهور بصمغ اجاص
است وليكن نزد اهل شيراز صمغ بادام
برى است كه آنرا ازد بادام نامند

صمغ القتاد كثيرا است

صمغ الكرفس الجبلى كما شيرا است

صمغ الكمثرى بفارسي زد امرود نامند
و بشيرازى ازد امرود است بهترين
آن ماخوذ از درخت كمثرى كهنه است

صمغ كمكام وصمغ الضرو حصى لبان است

صمغ اللوز بفارسي زد بادام و بشيرازى
ازد بادام و بسريانى قاموززلوز و
برومى ديقيمون قلعه و بيونانى ديقيه
نيلوسى و صاحب تحفه نوشته زد كوله
نامند و بهترين آن سفيد ماخوذ از
درخت قريب العهد بغرس است

صمغ المحروث حلتيت است

صمغه بعربي لبنى است كه طعم آن
زائل شده باشد

صملاخ وصملوخ چرك گوش است

صمقيه بعربي اسم طعام بى گوشت
است كه بفارسي كاچي نامند

صماوخا قملة النسر است

صمه اسم عربي مارنر است و اسد را
نيز نامند و ثقل ماده را ايضا

صميحون وصميصوخون مرزنجوش
است

صميا نباتى است شبيه بقرظ

* فصـــل الصاد مع النون *

صناجه قزوينى گفته نيست حيوانى
بزرگتر از آن بر روى زمين و براى خود
خانه ميسازد بقدر يك فرسخ و هر حيوانى
را كه نظر بر آن افتد در ساعت مى ميرد
و چون نظر آن بر خودش افتد نيز مى
ميرد و استخوان آن مدت طولانى
ميماند

صنار معرب چنار است كه بعربى

ذالب نامند

صناخر بره فربه است

صنادل حمار وبعير ضخم وصلب عظيم الراس را نامند

صنخر خرماء خشک است

صندل حديدى حجر حديد است که خماهان نامند

صندل دانه معرب آن صندل دانج و بيوناني مولى و بشيرازى هزارا سند و بعربي حرمل عربى نامند و آن نوعى از سداب جبلي است

صندل کاجول بلغت تنکابن خف الغراب را نامند و آن قسمى از حلزون برى است

صندقيس اسرنج است

صنط قرظ است و سنط نيز نامند

صنفى نوعى زبون عود است دون قمارى و فوق قاقلي منسوب بصنف بفتح که اسم موضعي است که از انجا مى آورند

صن بکسر صاد وتشديد نون بول ابل است

صنوبر الارض کمافيطوس است

صنوبر هندى ديودار است

صنى اسم نباتى است کوچك برک آن ريزه وساق آن بقدر يک شبر وبالاى آن متشعب وگل آن زرد مائل باندک سرخي و بعد ريختن گل آن غلافهاى بپيسا زبا ريك طولانى نبار يکي سوزنى و

بر مثيت خارمليون بجاى فركلى سه سه عدد ميرويد و بيخ آن باريك وطعم آن مائل بتلخي جهت تحليل رياح نافع

* فصل الصاد مع الواو *

صوامن صاحب تحفه گفته که بيونانى صعتر است و او اب علونخان قدس سره نوشته اند که سند آن را در کتب متقدمين نيافته ام

صور حردون است

صورا هامامبرص است وگفته اند نوعى از وزغ کبير الراس مربع شبيه براس ام جنين عريض الجنه است و حردون را نيز نامند

صوصلا صاصلاست

صوطله اسم مغربي شونك راست يا نوعى از ان وگفته اند نوعى از سلق است و نيز گفته اند سلق زرد رنك مائل بسفيدى است که دران سرخي نباشد و نوعى از شلغم را نيز نامند

صوف الارض فراميون است

صوف الحجامين اسفنج است

صولح بعربي فضه خالص را نامند

صوفاني بزر برمورا نامند

صوبانيه گوسفند برمورا نامند

صوم زرق نعامه است و بلغت هذيل اسم درخت کريه المنظر است

صومرا بادروج است

صوان نوعى از سنك صلب است

صويق سويق است

* فصل الصاد مع الهاء *

صهارة پيه گداخته است و يا قطعه از پيه و بمعنى قرب نيز آمده

صهالي خمر است و ريه مائل بحمرة را نيز نامند

صهار خمر سرخ است و خمر مائل بسرخي و نيز خمر معصور از عنب سفيد را نامند

صهر رمان است

صهرا جوز مائل است

صهروى سيساليوس است

* فصل الصاد مع الياء المثناة التحتانية *

صياصى البقر قرون يعنى شاخهاى گاو است و احد آن صيصيه است

صياة قثاء است

صيحان نوعى از تمر مدينه طيبه است وگفته اند نوعى از تمر سياه رنك است

صيدان ذهب وفضه است

صير صحناة است

صيص پوست شحم حنظل است که دران مغزى نباشد

صيفوا بيونانى اسفنج است

صيق عصفور است

صيهب بعربي حجر است جمع آن صياهب است

صياد اسد است

* باب الضاد المعجمة *

* فصل الضاد مع الالف *

ضائن خلاف ماعز است جمع آن
ضأن خلاف معز
ضئب ازدواب البحر است
ضاحک سنگ بسیار سفید است که از
کوه ظاهر گردد

* فصل الضاد مع الباء الموحدة *

ضبائم وضبارک وضبارم وضبر
وضبثم وضیطر وضبور اسم اسد است
ضبله مار باریک را نامند
ضب النخل طلع آنست
ضبا درختی است شبیه ببلوط
ضبح رمان است
ضبر جوز البر است وآن جوزی
صلب است
ضبعان ضبع نر است وضبع ماده را
ضبعانه نامند

* فصل الضاد مع الجیم والحاء والذال المعجمة *

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند
ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفهٔ
طلع است هنگام انشقاق کم آن ونیز ثلج
وعسل را نامند
ضذج بذال معجمه بربوز است که
بقلهٔ یمانیه باشد

* فصل الضاد مع الراء المهملة *

ضراک بضم بعربی اسم اسد است
ضرامه بکسر بعربی شجرة البطم را
نامند
ضرب بفتح اول وتحریک وتسکین ثانی
نیز عسل سفید غلیظ را نامند
ضراد اسم نوعی از قنفذ کبیر است
ضرجع اسم تمر است
ضرة بفتح اول وتشدید دوم تکمهٔ پستان
را نامند ونیز بیخ آنرا
ضرد بعربی اسم اسد است
ضرس بکسر اول نام دندان اسیا است
واین ازمیان اسنان مذکر است
وهمچنین انیاب وجمع آن ضروس
واضراس آمده
ضرس العجوز شوک السعدان را
نامند وگویند حسك است
ضرضم بعربی نام اسد است وسباع
نر را نیز نامند
ضرغم وضرغام وضرغامه همه اسم
اسد است
ضرف بعربی درخت الجمیز را نامند
ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است
ضرم بضم اطوطخودروس است
ضرو بکسر اول سگ شکاری است ومادهٔ
آنرا ضروه نامند وجمع آن ضیراء است
ضروع بضم بعربی انگور سفید بزرگ
دانه را نامند
ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند
وبعضی گفته اند اسم ثمر آنست
ضری بفتح اول وتسکین ثانی آب
غورهٔ زرد ویا سرخ که بزنبق بریزند
ونبید سازند
ضریب بفتح صقیع وثلج وجلید را نامند
ضریب الشول شیریست که بدوشند
بعضی را بر بعضی ونیز شیر دوشیده
از چند شتر در یک ظرف را نامند
ضریك کرکس نر است
ضریم صمغ درختی است

* فصل الضاد مع الفاء *

ضفادی ضفادع است
ضفایر الجن پرسیاوشان است
ضفعان ثمر سعدان است
ضفطار ضب هرم است که بفارسی
سوسمار پیر نامند
ضف بضم وبتشدید فا دابهٔ است
کوچکی که بفارسی سرخک وشمکز وبهندی
کهتمل نامند

* فصل الضاد مع المیم *

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه
است که بر جراحت بندند وباصطلاح
اطباء ادویهٔ مطبوخ یا مایع است که قوام
آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند ودر
قرابادین بتفصیل ذکر یافت وجمع آن
اضمده وضمادات آمده
ضمج بفتح اول وسکون دوم بعربی
اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند
ضمیج ناقهٔ بزرگ را نامند
ضمیزان اسم عربی شاهسفرم است

* فصل الضاد مع الواو *

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کول
نر گویند جمع آن اضواع وضیعان آمده
ضولج بفتح وافصح بصاد مهمله است

اسم عربي قصه است
ضوسیر باد روج است
ضریطه خمیر نرم پرآب است

فصل الضاد مع الهاء

ضمر سلحفاة است

فصل الضاد مع الياء المثناة التحتانية

ضیاح بفتح لبن رقیق ممزوج است
ضیب بفتح دواب البحر است وحب لؤلؤ را نیز نامند
ضیثم وضیغم وضیغمی همه نام اسد است
ضیح بفتح مقل نضج است
ضیراك بعربي نام نوعي از ماهی است
ضیس بکسر بعربي اسم صابون است
ضیمران شاهسفرم است وبادروج را نیز نامند
ضیوان بفتح اول وسکون دوم وفتح واو ونون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون

باب الطاء المهملة

فصل الطاء مع الالف

طاباق آجر بزرگ را نامند
طابة بعربی اسم خمر است وخمر طیب صافی را نیز که بفارسی میخوشخوار نامند ونیز نام ثمریست که در مدینه طیبه میشود
طابق معرب تابه فارسی است که تاجن نیز نامند وآن ظرفی است که بران نان میپزند وجمع آن طوابق وطوابیق آمده
طائر اسم عربی شرشیر است
طاخك ازاد درخت است وگفته اند ثمر آنست
طارطقه ماهودانه است که معروف بحب الملوک است
طارکیس علك البطم است وحبة الخضرا را نیز نامند
طارنی نوعی از خزف است
طاریقه دندا است
طاری اطواق است وآن خمریست که از آب درختی که بهندی تار نامند بعمل میآورند وآنرا هری گویند ودرخت این بافراط در عظیم آباد ودر بنگاله هم بعضی جاها کمتر
طاسا مارقشیشا است
طاطس چوب صنوبری است که مانند مشعل مشتعل گردد
طاطیاورس اسم یونانی نوره است
طافره رماد است
طانوبش بیونانی مر است
طافی بعربی اسم ماهیست که مرده برروی آب آمده باشد ونیز کف اشیاء مائع وهر چیز سبك که برروی آب آید نامند
طاق گویند درختیست که آنرا بفارسی مایه خوش نامند وثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز رنگ است وآتش اخگر آن مدتی میماند وگفته اند ازاد درخت است وثمر آن طاخك
طاقنی غار است
طالس بیونانی خلبه است
طالطری وطالوطون بیونانی ساق است
طالون اذربونست
طابوفس صفرا غوان است که آنرا طیر الملوک نامند وبفارسی مرغك سها ردم جنبان وبهندی ممولہ
طالقون طالیقون است
طالیا اصداف صغار است
طاموسوبیون بیونانی مضمار الراعی است
طالانبرون بعضی آنرا ابرقون برمی وبعضی رحل الرئة نامند نباتی است ساق آن شبیه بساق رجله وبرگ آن نیز شبیه ببرگ آن ونزدیک برگی از برگهای آن شاخه میروید متشعب به شش شعبه یا هفت شعبه همه مملو از برگ های ریزه وچون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی ازان ظاهر میشود وگل آن سفید است ومنبت آن زیر درخت انگور
طاماغا بیونانی قنطوریون است
طامر برغوث است وشیر غلیظ را نیز نامند
طامرین وطامر بعربی برغوث است
طامل وطاملو دوقو است
طامیوس بیونانی مرزنجوش است
طامر پنجنکشت است
طائره اسم عربی حیوان برنده است جمع آن طیر وطیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحدة

طبا نوشادر است
طبار صنفى از انجير بزرك سرخ است
طباهجه معرب تباهه است بمعنى كوشت بريان كه بفارسى كباب نامند وآنرا طباهيج نيز نامند
طبوع دابهٔ سمى است كه از كزيدن آن درد بسيار بهم ميرسد
طبيخ بكسر اسم بطيخ بكسر است كه بفارسى خربزه نامند
طبيع بكسر وباء موحدهٔ مشدده مغز طلع است
طبرخشت صمغ داميثا است
طبرخون بفتح نوعى از صفصاف است كه بفارسى سرخ بيد وبهندى تن نامند
طبرزد وطبرزل وطبرزن هرسه اسم شكر معقود است كه بفارسى نبات نامند
طبس اسم عربى ذئب است
طبطاب بفتح نام طائرى است كه آنرا دوكوش بزرك است
طبطر مرغ آبى است از اقسام اوز
طبق بعربى اسم دبق است وآن لبن ويتوع درختى است چسبنده مانند لبن ويتوع درخت كتهل كه بآن جانوران را صيد ميكنند ونيز هرچيز چسپنده را نامند كه بفارسى سريش نامند وسلحفاة هنديرا نيز
طبقا بيونانى نام نوعى از كندم باريك است وبقول جالينوس سلت است وبقول صاحب تحفه شيلم وتوهم كرده كسى كه خندروس دانسته
طبقاماون لغت يونانى است ماهيت آن نباتى است برك آن شبيه ببرك انكور بستانى با شعبهاى بسيار وكل آن سياه كوچك وتخم آن شبيه بجاورس
طبلاف بفتح بتركى اسم سعد است
طبيخ درلغت هرچيزيكه بآتش بريان نموده ودرآب پخته باشند ونزد اطبا چيزى را نامند كه درآب جوشانيده باشند ونام مركبى است وچيزمشوى را نيز كويند

* فصل الطاء مع الثاء المثلثة *

طثرج بعربى اسم نمل است وكويند نمل صغار است
طثرة سرشير را نامند
طثيار اسم عربى اسد است وبعوض را نيز نامند

* فصل الطاء مع الحاء المهملة *

طحلبا بسريانى طحلب است
طحلب الصخر خراز الصخر است
طحماء بعربى وكويند برومى شوكران است
طحميل بعربى اسم دلك است
طحن وطحين بعربى دقيق وبفارسى آرد را نامند
طحن بضم اول وفتح دوم بعربى عنم را نامند وحربا را نيز
طحينه بعربى سمسم مطحون يعنى كنجد سائيده را كويند

* فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

طخف لبن حامض است
طخي ديك است كه بفارسى خروس نامند

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

طراحا وطراحاما سبا بسريانى وبيونانى طراغاميس وطراغاميسا صمغ قتاد است كه كثيرا باشد
طراخبس بيونانى خندروس است
طرارغرن بيونانى فوتينج برى است
طراسا بيونانى نوعى از درخت بلوط است
طراسولن طاليسفرا است
طراعس عنب الثعلب است
طراعبس رازى كفته از جنس نخود سياه است وكفته اند حبى است كوچك سياه كه درباقلا بهم ميرسد وكفته اند خندروس است وسلت را نيز كفته اند
طراغافيثا بيونانى كثيرا است
طراغيس سلت است
طراغرسايس دقيق است
طراغوريعاس وطراغوريغايس بيونانى فوتنج جبلى است
طراغوريغايس بيونانى صنفى از صعتر است
طراغلودس وطرغوديس بيونانى طائرى است كه بفرنكى صفراغون نامند
طراق بكسر اول وتشديد دوم اسم ترياق است وآن مركب است معروف

ودرقرابادین مذکورشد

طرابیون وطرامیلس بیونانی ملك البطم است

طرایله غافث است

طربیله طریفلن است

طرثوث طراثیث است وگفته اند اسمی است مشترك میان اشترغار ودرخت اشق

طرتعس بیونانی مل ابررا گویند

طرخفي شمع است

طرحسمین کبیکج است

طرحسمي بیونانی طرحمي است وآن هندبا است

طرحماطیقون بیونانی بمعنی شیاف العین است وشیافات عین درمرکبات مذکورشد وبمعنی کحلی نیز آمده

طرحوم بعربی ماء آجن را نامند

طرخولی طرخون است

طردغلونفطس صفراغون است

طردیلون برومی مسالیوس است

طردیون بیونانی انجدان است

طرخ بکسر اول وتشدید دوم وسکون یا رخاء معجمه شاه ماهی را نامند

طردیمن بیونانی کاشم است

طردرقولا غری الجلود است

طرس بکسر بعربی کاغذ است

طرسا نوعی ازبلوط است

طرستوج معرب ترستوج است بیونانی طریغلا نامند وبعجمی اندلس مل وآن صنفی ازماهی بحری است که آدمیان را

اکل آن مورث شب کوری وغشاوهٔ چشم است

طرسك خس الکلب است که دیناقوس نامند

طرسمي بیونانی هندبا است

طرسولن طالیسفر است

طرخشقون وطرهشقوق هندبای بری است

طرشولي باندلسی صامریومای صغیر است

طرطاب خبزطابق است

طرطب بعربی پستان طویل را نامند

طرطفا انجدان است

طرطیر بعربی دردی خمر است

طریق بعربی گردان نر را نامند

طرعمیسا بسریانی یابیونانی صمغ قتاد است که کثیرا باشد

طرغاین یکی ازانواع طراغیون است

طرغلودیس صفراغون است

طرف معرب ترف است که بترکی تراقروت نامند که رخبین باشد

طرناباارا بسریانی نخالهٔ حنطه است

طرف ذنب ایل ازسموم است ودر ایل مذکورشد

طرق بکسر اول وسکون دوم بعربی شحم است

طریقوقون وطریغوقن وطروقوقون زعرور است

طرکسو ترند است

طرلیدون بیونانی عنب الثعلب است

طرم بکسر زبد است وعسل را نیز نامند وگفته اند غذای مرکب اززبد وعسل است

طرماوداس بسریانی یشوروبیم است

طرموق خفاش است

طرمولس وطرمولولس حسك است

طرمولون بادآورد است

طرمینس بسریانی بطم است

طرمیون نوعی ازجریشف است

طرن نوعی ازخزا است

طرنجبین معرب ترنکبین است

طرنجوماتس پرسیاوشان است وگفته اند نوعی ازهزارجشان است که ناشرا باشد

طرنجوماليتس کرکم است که زعفران باشد وگفته اند نوعی ازهزارچشان است

طرنم نارحیل است

طرنشول بسریانی صامزیوما نامند

طرنیلون طالیسفر است

طرطاون بیونانی سلق است

طروغلودوطس وطروغادوطس بیونانی عصفورالسباخ وعصفورالشوك را نیز نامند وآن عصفوریست کوچك

طروغلودیطس بیونانی عصفورکوچکی است که بفارسی دسنك یاکلك وبهندی پدی وپهدکی نامند

طروغلودقلس بیونانی عصفور

بسیار کوچکی است که بهندی ممولا نامند
طرز شلیطوس و طریغیوس بیونانی
از رعلاب بری است
طروفلوطس بیونانی نوعی از مرو
خوشبو است
طررلوتون بیونانی زعرور را است که
طریفوقن نیز نامند
طرر تون برطانیقیس است و بعضی
بستان افروز نیز دانسته اند
طرزکس وطروس بیونانی دردی
خمر است
طرفامال غافث است
طریادیلانی بسریانی مازج است
طرمله بیونانی حنل قوقی است
طریاق بکسر اول معرب تریاق است
که بفارسی تریاک نامند
طریجه گوشت بریان با آتش است که
بفارسی کباب آتشی نامند
طرنجو مانس بیونانی شعر الغول است
طریفان طریفولیون است و قرطم بری
را نیز نامند و شیخ الرئیس در قانون گفته
نباتی است ربیعی تخم آن شبیه بعصفر
طبیخ آنرا چون بر نهش افاعی بریزند
تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو
سلیم بریزند احداث وجعی مانند وجع
نهش افعی نماید
طریفلاوطریسوج وطرد یلون
میسالیوس است
طریفون فوة الصبغ است

طریغن اصیوش است
طریغاسا نوعی از سمک بحریست
طریغورون بیونانی زمادا است
طریغیوس بیونانی سداب بری است
طریف تدرة است و طعام متخذ از آن
را نیز نامند
طریغون و طریغون بوتیمار است که
بهندی بگله بکاف عجمی و کبوت نامند
و بعربی یمام و شفنین نیز گویند
طریقون بالا نیاء بیونانی شفنین
بحریست
طریقلونس بیونانی ذو ثلثه شوکات
است
طریغورا بیونانی ذو ثلثه نبات است
که مراد زعرور باشد
طریقون بیونانی خوذ رومی است
طریم اسل است
طرین طین رقیق است
طرنیا بیونانی سرمق است
* فصل الطاء مع السین المهملة *
طس قاقله است
طسومالو و طسومالیومالس و طسومالون
وطسومالیا بیونانی و سریانی همه اسم
یتوعست
طسبه قرع است
طسیمان شبرم است
* فصل الطاء مع الشین المعجمة *
طشیر و طشور طیرانه است
* فصل الطاء مع الطاء *

ططراسی و ططرامیلس ملک الانباط
است
ططراملس درخت بطم است
ططرقیرقوس مرهم باسلیقون است
و در قرابادین ذکر یافت
ططرلبوس بیونانی فقاح الکرم است
* فصل الطاء مع العين المهملة *
طعام بعربی اسم ماکولاتیست که
در ان غذائیت غالب باشد و نزد گرسنگی
آنهان بخورد و نیز اطلاق بر گندم
می نمایند
طعم بضم اول و سکون دوم بمعنی
طعام است
* فصل الطاء مع الغين المعجمة *
طغر بعربی اسم طائریست معروف
و جمع او طغران
طغرل بضم بترکی اسم طائریست از طیور
صید از جنس صقور
طغوی وطغیان و طغیا بعربی گاو وحشی
کوچک را نامند
طغ بفتح و تشدید غین بعربی اسم
ثور است
* فصل الطاء مع الفاء *
طفاحه بضم کف دیگ است که نزد
جوش برسر می آورد
طفال بضم طین یابس است
طفرادیسما وطفرد وسابسریانی
اظفار الطیب است
طفسیا بیونانی سداب جبلی است

طفشیقون طخشیقون است وبعضی
شوکران دانسته اند واصلی ندارد
طفطان بعربی اطراف شجررا نامند
طفل بکسر بچهٔ صغیر رانامند وباندلسی
طبن تیمولیا را ونیز کمون بری راکویند
طفله شاهتره است
طفلی درخت مقل است که دوم نامند
طفوه وطفی خوصهٔ مقل است

* فصل الطاء مع اللام *

طلا بفتح بعربی بچهٔ حیوان صاحب
ظلف رانامند وکفته اند بچهٔ آهو را
وبضم قشردم است
طلاء بکسر ومد ادویهٔ مایعی رانامند
که برعضو بمالند وازضماد رقیق ترباشند
وقطران را نیزنامند وحمر کهنه را نیز
وآب انکور مشمش را نیز کویند وعصیر
مطبوخ رانیزنامند
طلاح بعربی طلح است ونوعی ازام
غیلان است
طلح بکسر قراد است
طلجوم وطلخوم بضم جیم وبخای معجمه
بعربی ماءاجن است
طلخام بکسر بعربی قنبیل مادهٔ راکویند
طلخشقوقا طرخشقوق است
طلس بیونانی حلبه است
طلسا وطلیسا اسم صنفی ازصدف
کوچك است
طلمی اسم هندی ترنجمشك است
طلقن اقحوان است

طل بفتح اسم عربی شبنم است که
بهندی اوس نامند وآن رطوبتی است
که از آسمان شبها خصوص آخر شب
فرود آید وبرزمین واشجار وغیره نشیند
وجمع آن طلال وطلل آمده وبفتح و
بکسر نیز اسم مار است وبضم وتشدید
لام شیر حیوان رانامند که بیاشامند و
وخون را نیز کویند
طلام بالضم وتشدید لام اسم تنوم
است که حب شهدانج باشد
طلم بفتح چرک دندان راکویند
طلمه بضم وسکون لام نانیست که بفارسی
کوماج نامند ودرحدیث است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بشخصی کذشتند
که طلمه میپخت برای اصحاب خود در
مفرو عرق ازو جاری بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله فرمودند نمیرسد
اورا کرمی جهنم هرکز
طلو بکسر بعربی اسم ذئب است و
بفارسی مس راکویند
طلوه بچهٔ کوچک حیوان وحشی
است
طلهیز طرخشقوق است که منه بای
بری باشد
طلیا وطلیس وطلیسا وطلیس بلغت
اهل شام نوعی ازصدف کوچك است
که ازان نمك میسازند وبابان میخورند
وبقول صاحب تحفه اسم حلزون است
طلیحا بسریانی عدس بری است که

جدس تلخ باشد
طلیطلی تیمولیا است
طلیطلیس بیونانی خراطین است
طلی بچهٔ کوچك غنم است که بفارسی
بزغاله نامند

* فصل الطاء مع المیم *

طماقطر ماذج است
طمروطمورا بفتح برومی خروع است
طمرور بضم بعربی شقراق است
طمطم بضم تمتم است که سماق باشد
طمل وطمله بفتح بعربی مارکدر
است
طمر بکسر بعربی شترمرغ نر را نامند
طمه بضم بعربی غدره است
طمیل وطمیله بعربی جدی وعناق
رانامند

* فصل الطاء مع النون *

طنب بضم اول ودوم حبل طوال و
عرق شجر را نیز نامند وعصب بدن را
نیزکویند
طنیاط بلغت اهل سودان اسم ترنجبین
است
طنبل بفتح اسم نوعی ازماهی
است
طن بکسر وتشدید نون بعربی رطب
درخ بسیار شیرین است

* فصل الطاء مع الواو *

طلواره بفتح بلغت اندلس کیاهیست
که نزدیك اقلیه میروید ماننده بیش

که باجد وارمیرویلا وآن بیش اند لسی
است وسم است وا تله تریاق
طواط بضم بعربي اسم باشق است و
خفاش را نیز نامند
طواغون برومي لحیة التیس است
طواقیطوس قرطم بری است
طواق اطواق است که بهندی سبنلدی
وتاری نامند
طواویس جمع طاؤس است
طوب بلغت اهل مصر آجر است
طوباله اسم میش ماده است و میش
نررا طوبال نامند
طوبرطوق جعدهٔ بریست
طوطری ملس درخت بطم است
طودریبن تودریبن است
طوربد بسریانی تربد است
طورس بیونانی جبن است
طورسّرا بیونانی سکر است
طورغولیطر بسریانی ویارومي مرابیض
است
طوروس جبن است
طوری بضم اسم طیور وحشي است و
حمام را نیز گویند
طوسطس برومي اذخر است
طوسك مشط الراعي است
طوسیس فقاح اذخر است
طوط بضم بعربي قطن است
طوطاق اغریون بیونانی حماض
بری است وجبلي را نیز گفته اند وسلق

بری وسلق جبلی نیز گفته اند ومعروف
نزد اهل شیراز باطلموس است
طوطرا حبة الخضرا است
طوطرفع بسریانی تودری است
طوطك اسم عامي طوطي است که بعربي
ببغا نامند
طوطاون بیونانی ساق است
طوطي معرب توتهٔ هندیست
طوطیا معرب توتیا است
طوق بعربي غایطا است
طوفریوس بضم وطوتوریوس نوعی
ازکاذریوس است
طوق دار اسم عامي نارمي تموی
است
طوقو بسریانی اسم دوقو است که تخم
جزربری باشد
طوکثیر طباشیر است
طولواغریون خربق ابیض است
طولون بیونانی عرطنیثا است
طوله اسم اندلسي قیطلا است که تخم
بیونانی سفید ولیون نامند
طولیدرن عنب الثعلب است
طولیطون قنطوریون صغیر است
طوماطالن وطوماطالن بیونانی
عرطنیثا است
طوماغا قنطوریون کبیر است
طومقرون قنطوریون صغیر است
طومه سلحفاة است
طوقلس بیونانی اذخر است

طول بفتح طا وضم وا و مشدده بعربي
اسم طائریست پاهای آن طولانی

* فصل الطاء مع الهاء *

طهو طرخشقوق است
طهرس بکسر بعربي اسم لبن است
طهف بعربي اسم نان دخن است و
گفته اند ذرة است وگفته اند طعام
متخذ از آن است
طهلا اسم یونانی ماهود انه است
طهیوفیع بیونانی اسم ترنجبین است

* فصل الطاء مع الیاء *
المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است
طیات بعربي جنس از نخل است که
در مصر میشود
طیالیفون بیونانی بنطافلن است
طیان ظیان است که یاسمین بریست
طیب اسم عربی ادویهٔ خوشبوئي
است مانند مشک وعنبر وعود وغطر
را نیز نامند وآن غذای روح ومقوی
قوی وزیاده کنندهٔ سرور ومعاشرت
با دوستان است وازاحب اشیا است
مرجناب حضرت رسالت مآب را صلی الله
علیه وآله وسلم چنانچه فرموده اند
حببت الی من دنیاکم ثلث النساء و
الطیب وقرة عیني فی الصلوة و
آن جناب بسیار خوشبوئي استعمال
مینمودند وازبد بوئی ناخوش بودند
وتطیب بمشك میفرمودند وبدیرا

ومزرا حادیه بسیار درفضلات وتحریض بخوشبوئی وخوشبوداشتن بدن وامثال وارد است ومجتر زیودن از کثافت و بدبوئی

طیب الغراب اذخر است

طیثار بعربی اسم ایل است

طیجن طاجن است که طابق وبفارسی تابهٔ نان پزی نامند

طیر اسم جنس حیوان پرنده است وجمع آن طیور واطیار آید وازانچه صاحب چوینه وقانصه است وعقب پای آن خار دارد ویا مابین انگشتان پای آن پرده دار باشد مانند پای مرغابی وبط وچنین پرواز دف آن زیاده از صف آن باشد یعنی پرهارا بسیار حرکت دهد وباهم زند حلال گوشت است و باقی همه حرام

طیرمیغوس درخت بطم است وحبة الخضرا را نیز نامند

طیط بکسر بعربی باشق است وخفاش را نیز نامند

طیطا وطیطالوس بیونانی لوزه است که بفارسی آمک نامند

طیطان وطیطانه بکسر کرات بری است

طیطس شادلج است

طیطوی بعربی گفته اند از قطا است وگفته اند نوعی از طیور آبی است

طیحیجیس بیونانی صنفی از خاک است

طیعولیس حجر ارمنی است

طیفونیچ بیونانی اسم حیه است

طیفومیور بیونانی قلی است

طیغیلون بیونانی خولنجان است

طیفمون بیونانی لبنی است که میعهٔ سائله باشد

طیغی گفته اند حب بلسان است و گفته اند نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سعد وساق آن املس وگل آن ظفیل پیچد مانند موی منبت آن نی زارها وآبهای ایستاده

طیلیقون گویند صنفی از حی العالم است وگویند بقلة الحمقاء بریست

طیلاون بیونانی اذریون است

طیلحوعر بیونانی وبسریانی برسیاوشان بری است

طیلس طالس است که حلبه نامند

طیلیلس وطیلیلیس بیونانی خراطین است

طیناوجیوس بیونانی قاتل الکلب است وخانق الکلب نیز نامند

طین اصفهانی طین نیشاپوری است

طین اقرزطون طین اقریطس است

طین الاکل طین نیشاپوری است

طین انی طین ارمنی است

طین بحری طین مختوم است

طین اندلسی طین هیاة کثیف است که از سموم قتاله است واز داخل غیر مستعمل ودر داخل ضمادات واطلیه کرده میشود

طین حیا وطین کبوش وطین حموش طین جزیرهٔ مصطکی است

طین الراصب طین اصفر است که طین الصنم نامند وکسیکه آنرا طین مختوم دانسته توهم کرده

طین الشفا نزد اهل سنت خاک قبر امام حنبل است ونزد بعضی تراب مدینه طیبه ونزد شیعهٔ امامیه طین قبر حضرت سید شهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است

طین ساماماقی طین ماماقی است

طین الصنم طین الراصب است که طین اصفر باشد

طین قیملس طین مختوم بخواتیم بحیره است

طین قریطس طین اقریطس است

طین الکاهن گفته اند طین مختوم است وتحقیق آن است که طین اصفر که طین الصنم را نامند

طین الکواکب طین شاموس است

طین لانی طین ارمنی است

طین ماکول طین خراسانی است که طین نیشاپوری نامند

طین منتقل طین نیشاپوری

طین مغره مغره است که بهندی گیرو نامند ودر حرف المیم ذکر یافت

طین مقلو گل بریان است که طین ماکول وطین نیشاپوری نامند

طین نیشاپوری طین خراسانی است

طیور جمع طیر است

طیومالس بیونانی برشیان داروست

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقی دادی است

طینوس حباحب است

* باب الظاء المعجمة *

* فصل الظاء مع الالف *

ظالم عشبه است که آنرا شاخهای طولانی باشد وصوف را نیز نامند

* فصل الظاء مع الباء الموحدة *

ظباء ضبع الاجاء است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبی وگاوماده وبزماده را نیز نامند

* فصل الظاء مع الراء المهملة *

ظرء آب منجمد از سردی است

ظریغانه اسم عربی حیه است

* فصل الظاء مع الفاء *

ظفار اظفار الطیب است و نیز نام بلدی از یمن است وعود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بضم اسم عربی ناخن است وجمع آن ظفر بتحریک واظفار و بدو رت بضمتین و بکسر نیز آمده و آن جسمی عصبانی است که برسرانگشتان انسان واکثر حیوانات میروید برای فوائد که در کلیات مذکور است

ظفره وظغیره بضم فوتنج بری است و بعضی فوتنج نهری دانسته اند

ظفرة العجوز حسک است

ظفرة النسر ناظانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفری بضم اسم صنفی را ازاقلیمیای معدنی است که ازمعدن قدیمه کهنه برمی آید

* فصل الظاء مع اللام *

ظلام بفتح اول وتشدید دوم بعربی اسم عشبه است که عسالیج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف نامند

ظلیم نعامه نراست

ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد که بنوشند قبل ازگرفتن زبد آن وعرب میکویند سقانا ظلیمة طیبة

* فصل الظاء مع المیم ومع النون *

* والهاء والیاء المثناة التحتانیة *

ظمخ اسم ثمرجوز است

ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت است

ظنبوب بروزن عصفور عصفور عظیم الساق است

ظنمه بعربی شربت شیری است که کره آن را نگرفته باشند

ظهرة بضم سلحفاة است

ظهون اسم عربی سنور وحشی است یعنی گربهٔ دشتی است

ظی بفتح بعربی اسم عسل است

* باب العین المهملة *

* فصل العین مع الالف *

عابس بکسر اسم اسد است

عابق فرخ طائر است وقتیکه پرواز کند

عاتک اسم قوس است وجمع آن عواتک وماست بسیار ترش را نیز نامند ونبیذ صافی را نیز گویند

عاذر وعاذره وعذره بمعنی غایط است

عازه نبیذ خوشبو است

عاسل بعربی ذئب است جمع آن عسل وعواسل آمده

عاسی شمراج نخل است

عاشره اسم صمغ است وجمع آن عاشرات وبفارسی کفتار نامند

عافصی بسریانی عفص است

عانطه نعجه است وعنبر را نیز گفته اند

عاترشما شخار است

عاقل تیس جبلی است جمع آن عواقل

عاقورا ازارفیون است

عاقول خارشتر است که حاج نامند وبعضی ینبوت دانسته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوعی است که آنرا آرد توله وبفارسی کاچی نامند

عالاقطیطس بیونانی حجرلبنی است وبغین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالیجون فوتنج بری است

عامه اسم نوعی ازمیعه است

عانیه بشمری است که درعانه که عاناة نامند وازترای جزیره است میسازند ولهذا منسوب بدان است

عادانیون بیونانی نباتی است که خار آن شبیه بسوزن است وآنرا ابرة الراعی وابرة الراهب نامند .

عابومیس عقالیس است

عایب اسد است

عایشالب اسم فارسی عامی طائری است که آنرا بعربی صعوه نامند

عایطن گادی است

* فصل العین مع الباء الموحدة *

عباء جمل است

عبب وعبعب بضم اول نوعی ازکاکنج است

عباس اسد است

عبد نباتیست طیب الرائحه

عبر بضم وبفتح نیزعقاب است

عبرب سماق است

عبریة سماقیه است

عبروس وعبروناس براقی است

عبرونی بسریانی خنثی است

عبری بعربی سدری است که درکنار آبها روید

عبس شابانك است واهل مصرآنرا برنوف نامند

عبعب بفتح اول آهوی نراست

عبعبه صوف احمر است

عبقر موسن ابیض است

عبقس وعبقص وعبقوس همه نام دابهٔ کوچکی است

عبکه نوعی ازلاذ خراست

عبلا سنگریزهٔ سفید است

عبقارة عناب طولانی است

عبوس اسد است

عبث ریحان است

عبیثه اقط خشک است وگفته اند طعام متخذ ازاقط وسویق که با روغن خورند

عبیر اسم زعفران است ونیزخوشبوئی مرکب را نامند ودرقرابادین ذکریافت

عبیط دم خالص تازه را نامند

* فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیة *

عتاق الطیر جوارح طیور را است که بفارسی مرغان شکاری را نامند

عتیق عتر گویند گیاهی است متفرق مانند مرزنجوش وگویند خودمرزنجوش است وگویند قطعهٔ ازمشك خالص است

عترب بضم سماق است

عترس بفتح اسد است

عترسان وعترفان بضم دیک است که بفارسی خروس نامند ونیزعترفان نام گیاهی است عریض الورق ربیعی

عتعت بضم جدی است که بفارسی بزغاله نامند

عتیق پیه کهنه است ونیزنام نوعی ازتمراست ونیزاسم آب رطلا وخمرو لبن است

عتینك نیل صافی است .

* فصل العین مع الثاء المثلثة *

عثا بعربی حمه است

عثالط بضم لبن خاثر است

عثار بضم غبار است

عث بضم کرمی است که پوست وصوف رابخورد

عثرب بضم اول درختی است شبیه بدرخت انار وساق آن سرخ وهمچنین ثمرآن وترش باعفوصت ومنابت آن زمینهای هموار وبرگ آنرا پخته وآب آنرا گرفته درراییب حامض که مسکهٔ آنرا گرفته باشند داخل کرده میخورند جهت تقویت شکم وزیادتی اشتها وگفته اند درختیست شبیه بریباس

عثکال عنکول است وعثکول بمعنی عذق وشمراخ است

عثلط لبن بسیارغلیظ خاثر را نامند

عثمان بضم فرخ حباری است که بفارسی چوزهٔ چرز ونیزفرخ ثعبان ونیزماررا یا بچهٔ آنرا نامند

عثمثم بعربی اسد است وشتر بسیار طویل را نیزنامند

عثوا بعربی اسم ضبع است وآنرا ضبع بسبب بسیاری موی نامند وبفارسی کفتار گویند

عثیان وعثیل ضبع نررا نامند

عثیر غبار است جمع آن عثائر

* فصل العین مع الجیم *

عجاج بفتح بمعنی غبار ودخان است

وعجاجه نیزوشتر بزرگ عظیم الجثه را
نامند

عجی بروزن هدی بعربی پوستهای
خشك است که طبخ نموده خورند واحد
آن عجه

عجارم بوزن قوی را نامند وگفته
اند اسم قضیب مرد است

عجاف بکسر حنظل است

عجاف بضم نوعی از خرما است

عجاره اسم نوعی تمریست درمدینهٔ
طیبه

عجالد وعجاله وعجلط لبن غلیظ خاثر
است

عجام بضم اسم جنس هستهٔ هرشئ
است واحد آن عجم واکثر مخصوص
بدانهٔ انکور ومویز وامثال اینها است

عجانس بجعانس است که دران قلب
مکانی شده وآن جعلان است

عجامن بضم قنفذ است

عجب حب النیل است وحب الکلی
نیز وبیونانی اناغورس نامند

عجام بفتح وتشدید جیم خفاش ضخیم
است وطواطرا نیز نامند

عجل زبیب است وحب العنب را نیز
نامند وگفته اند تمریست شبیه بزبیب
وبفتح اسم غراب است

عجل وعجول وعجرویس اسم بچه
گاو است که بفارسی گوساله نامند جمع
آن عجاجیل

عجره بضم غده وکرمیست که در
اشجار وغیرها بهم میرسد

عجرم بکسر کرمیست که در درختها
بهم میرسد

عجرم بضم بعربی شتر قوی شدید است

عجروق بضم کرمی است باپاهای
طولانی وگفته اند مورچهٔ درازپای است

عجل بفتح وتحریك بعربی اسم طین است
که حماء مسنون نامند یعنی خاك سیاه
وبدبو جمع آن عجل است

عجم بفتح اول ودوم بمعنی استه هر
میوهٔ ماکول ازقوا که مانند انکور وشفتالو
وزرد آلو وامثال اینها وبچهٔ شتر را
نیز نامند وبضم اصل ذنب یعنی بیخ دم
را نامند

عجمه بتحریك اسم نخلیست که از تخم
روید

عجماء بروزن فعلاء بهیمه است وعجم
بمعنی کنك است وبهیمه راعجماء ازان
جهت نامند که کنك است وسخن نمیگوید
ونیز بعربی اسم سطرانیون است

عجمصی نوع تمری است کوچك

عجنس شتر فربه صلب قویرا نامند

عجوه اسم نوع تمریست که درمدینهٔ
طیبه میشود بزرگتر ازصیحانی ودرحدیث
است که حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله فرمودند هرکه صبح ناشتا هفت دانه
عجوه بخورد دران روز هیچ سمی و
سحری باو اثر نکند ونیز آنحضرت عم
فرمودند که عجوه از جنت است وشفای سم

عجوز بعربی اسم خمرا ست وآنرا عجوز
ازان جهت نامند که میگذارند تا کهنه
گردد واستعمال مینمایند وتازهٔ آنرا نمی
خورند ونیز اسم روباه وشیر وبقر وگرگ
وکفتار وعقرب وفرس وسگ وشتر ماده
وفیل ماده ونیز اسم درختی است معروف
ومشك ونوعی ازخوشبوی را نامند و
نیز اسم طعامی است متخذ ازنبات بحری

عجوم بعربی بچهٔ شترا ست جمع آن
عجم است ونر وماده درین مساوی میآید

عجهوم بضم اسم طائریست ازطیور آبی

عجین اسم خمیراست که بفارسی آرد
سرشته نامند

* فصل العین مع الدال المهملة *

عدار اسم دابهٔ است

عدام بفتح اسم نوع رطبی است که در
مدینهٔ طیبه میشود ودرآخر میرسد

عدامل وعدمل وعدملی هرچیز
قدیمی مسن ضخیمی را نامند عموما و
خصوصا درخت کهنهٔ سال خوردهٔ قوی را

عدرنا بسریانی کندش را گویند

عدس جبلی نبقه است وگفته اند نوع
بنفشه یست که گل آن سفید میباشد

عدس الدر گفته اند تخم نباتی است
که بیونانی سفارغاثیون نامند ومستعمل
درتریاقات وازادویهٔ نافعهٔ درسموم
است وابن بیطار گفته که بیونانی شقر
غانیون نامند وآن عدس بری است و

گفته اند دوائی است که آنرا عقلم واهل بحرین مریوا نامند وگفته اند گرشنهٔ تلخ است که بفارسی مشنگ تلخ نامند مدر بول وحیض دم وبسا است که سبب شدت بول الدم میگردد

عدس تمطی نباتی است شبیه بعدس درشاخ وبرگ ولیکن برگ آن ازان طولانی تر وعریضتر برسرشاخ آن غلافی طولانی میروید مانند شونیز ودران تخم آن میباشد ودر بیخ آن تلخی است و میخورند

عدسیه نوع طعامی است مصنوع از عدس مانند حلیم که از گندم میسازند

عدمول بروزن مفعول بعربی ضفدع است

عدوی بفتح اسم بچهٔ کوچک غنم است وگفته اند بچهٔ چلوزه وقریب بدانست

* فصل العین مع الذال المعجمة *

عذابه عذبه است که ثمراثل باشد

عذافر شترعظیم را نامند

عذافره شترمادهٔ عظیم صلب را نامند

عذالط ابن قاثررا نامند

عذب بمعنی شیرین است وآب طیب خوشگواررا نیزنامند ونیز نام درختی است ونوعی از انار وخرما

عذب بتحریک چیزی است که بر میآید از رحم بعد از جنین ونیزنام درختی است

عذبه بفتح وتحریک وبکسر دوم طحلب است وآب عذب را نیز نامند وگفته اند دوائی است که آنرا طحلبی است وبتحریک ثمراثل است

عذام بعربی اسم برغوث است که بفارسی کیک وبهندی پسو نامند

عذراة بفتح اول وکسر دوم بعربی اسم غایط است که رجیع نیزنامند

عذتوه بضم دابهٔ کوچکی است سفید نرم که بفارسی مارماوک ومارمولک و بهندی بهمنی نامند

عذق بفتح نخل باردار است جمع آن اعذاق وعذاق

عذق بکسر خوشهٔ تمراست وخوشهٔ خرما را نیزنامند وگفته اند عرجون است که دران شماریخ باشد یعنی ساقهٔ ثمرنخل است که دران شاخهای باریک که ثمربران متصل میباشد

عذق ابن زید اسم نوعی از تمر است

عذق ابن طاب نوعی از تمر است درمدینهٔ طیبه

عذلوق بضم نوعی از انگور سبزرنگ است وجمع آن عذالیق

عذیمه نخل باردار است وثمریکه دران تخم باشد نیزنامند

* فصل العین مع الراء المهملة *

عرا بسریانی اسم طرفه است

عراب بفتح بعربی اسم درختی است که از پوست آن ریسمان میسازند که بهندی سن نامند

عراب بکسر نوعی شتری است وخیلی که آنرا شترعربی واسپ عربی نامند درمقابل بختی

عراده اسم عربی جراد انثی است یعنی ملخ ماده

عرار اقحوان است

عراضم وعرازم بعربی اسم اسد است

عرایس النیل نزد عامهٔ اهل مصر بشنین است

عرب وعرنب بکسر نباتی است که بفارسی دیوگندم نامند وگفته اند نوعی از بیش است که بهندی بچهنی نامند

عربهرا بسریانی حب القلت است که ثمرفنجنگشت باشد

عربی شعیرابیض است وسنبلهٔ جرفا را نیزنامند واصل آنست که سلت است

عرجا بعربی اسم ضبع است

عرجد ارجون نخل است

عرو حمار است

عردار بعربی اسم فیل است

عرز بیونانی اسم قنطوریون است

عر بضم اول وتشدید را بعربی ازرق الطیر است وعذرهٔ انسان را نیزنامند وپیه کوهان شتر را نیز

عرصف ماذریون است

عرصم بادنجان بری است

عرض اراک است

عرطب حسک است که بهندی گوکهرو نامند

عرطنیثا آذریون است که بفارسی چوبک نامند

عرفج اسم عربي نوعی از نبوعات است وگفته اند اسم نباتیست که بر شطوط انهار میروید وبیخ شاخه میدارد وابهل آنرا ذ رخمسة الاغصان می نامند وگفته اند درختیست شبیه بسماق

عروق جمع عرق است وشامل عروق بدن وشجر مرد واست ونیز بیخ درختی است زرد رنگ که ازان ثیاب وغیرها را رنگ می نمایند که بعربي عروق الصفر وبفارسي زرد چوبه وبهندی هلدی نامند

عرق الارطی بیخی است سرخ رنگ وبلک که بفارسي بیخ پلد نامند وآن بیخ درخت غرب است

عرق اصف بیخ کبرا است

عرق انجبار بیخ انجبار است

عرق الجسد رگ بد نست

عرق السوس اصل السوس است

عرق الکافور بلغت اهل مکة مشرنه زرنباد است

عرق الطیب اسوار است وزرنباد را نیز گفته اند

عرق الفالونج ابوخلسا است که بفارسي موه جوبه نامند

عرق الجبال مومیائی است

عرق الزبیب مویز آب است که مقطر نموده باشند

عرق الشجر صمغ است

عرق العروس طلق است

عرق یابس قلقونیا است که بفارسي زنکباری نامند

عرقصا وعرقصان وعرمضان وعریقصانه وعرنقصان همه اسم حند قوقی است یابریطوره است

عرفیج بری پکمون است وبخور اکراد رانیز نامند

عرقون نباتیست که برگ آن شبیه ببرگ شقائق النعمان است وشگافته و طولاني وبیخ آن ممتد بر وآنرا میخورند وصنف دیگر نیز میشود شاخهای آن باریک وبرگ آن شبیه ببرگ ملوخیاود ر اطراف شاخهای آن چیزی برآمده شبیه بسر مرغی ومنقار آن واین در رطب غیر ممدوح بلکه در صناعت دیگراست

عرقیل بعربي صفرة بیض است

عرم بفتح اول ودوم ماهی است که اهل مغرب هروین وبیوناني وبس نامند

عرماء مارسیاه مخلوط بسرخی است وگفته اند مار مرقش است

عرماض بکسر بعربي طحلب است

عرمه بفتح اول وکسر دوم وفتح میم وهاجرد ذکراست یعنی موش دشتی نر

عرمض بفتح طحلب سبزیست که در زیر آب میباشد وبالای آب می آید ونیز حب الغار ونوعی از سدر بری است که بفارسي کنار بری نامند وراک کوچک راد انستة اند

عرمضان اسم عربي حند قوقی وبخور الاکراد است

عرنقصان حند قوقي است

عروی بعربي وسریانی خنثی است که اسراش باشد

عرویا سریاني است وبفارسي کز انکبین نامند

عروس قاتل النحل است که نیلوفر باشد وکبریت زرد را نیز گفته اند واهل شیراز آب مقطر از معصفر را اول مرتبه را عروس وآب سرخ بعد ازان را داماد نامند

عروسا فارس سلخ الحیة است

عروسک پس پرده وعروس در پرده اسم فارسی عامة فرس کاکنج است

عروسک حباحب است که بفارسي کرم شب تاب نامند وگفته اسم فارسی طینوس است وچغد را که بوم نامند نیز گویند

عرزق بفتح اول وضم دوم دوای معروف است وبضم اول ودوم بمعنی رگ است وشامل رگهای بدن انسان وحیوان و اشجار است ونیز ریشهای باریک درخت را نامند وعروق الصباغین رانیز نامند که بفارسي زرد چوبه گویند وبعضی گفته نباتیست زرد که بفارسي اسپرک وبهندی حرتن نامند

عروق اصف بیخ کبر است

عزروق بیض بعضی مستعجله وبعضی برزیدان که بهندی بستاوری نامند

دانسته اند

عروق احمر فوة الصباغين است که بفارسی روناس وبهندی منجیت رجیت نیز نامند

عرق الزعفران عروق الصفر است که عروق الصباغین وبفارسی زرد چوبه وبهندی هلدی گویند

عروق السوس اصل السوس است

عروق الصبغ عروق الصباغین است

عروق الصفر عروق الزعفران است

عروق الطیب وعروق الکافور زرنباد است

عروق فالوذج ابوخلسا است که شنجار نامند

عروتا چیزیست که اهل نصیبین در غیاهی موی مستعمل دارند وگفته اند اشراس است

عروق صفر مستعجله است

عرموم عرجون است

عرمون نطر است

عریا نانخواه است وعوشه را نیز گویند

عریس الغیل بلغت مصریشنین است

عریض جدی یعنی بزغاله است

عریطه عقرب است

عریقیصاء وعریقصانه حندقوقی است

عریقطه دابه است عریض شبیه بجعل

عریکه سنام بعیر است یعنی کوهان شتر

عرین لحم است

عرارس وعرارا زعرور است

فصل العین مع الزاء المعجمة

عزء عزانه است که بفارسی آهو بره نامند

عزمل حمام ذکر است یعنی کبوتر نر

عزمول ابل است

عزر وعزیرن قنطوریون است ودر بعض نسخ قانون عزیرقنطوریون کبیر است وعزیراقنطوریون صغیر است

عزیز کحلی است معروف ودر قرابادین مذکور شد

فصل العین مع السین المهملة

عسا بلح است وکشوث را نیز نامند

عساعس قنافذ است وآنرا بدان نام بدان جهت موسوم نموده اند که در شب بسیار رفتار مینماید

عساقل وعسقل نوعی از کماة است

عسار وعساره ذئب است

عسالیج جمع عسلوج است بمعنی قضبان دقاق یعنی شاخها وبمعنای درخت کرم وکدو وخیار وامثال اینها که بر درخت وغیر آن پیچد وبالا رود وبمعنی شاخهای درخت باریک وبیخ درخت نیز آمده وبعضی آنهار الفایف نیز نامند وگویند لفایف مراد از آنها است

عسبان جرید نخل است

عسبر بعربی نمر نر است وعسبره نمر ماده

عسجد بفتح ذهب است وجواهر مانند یاقوت ودر وشتر فربه را نیز گویند

عسجر ملح است

عسری بقله است

عس زرنیخ است

عساس وعسعس وعسعاس بعربی ذئب است

عسطوس نوع درختی است شبیه بخیزران

عسفله منکریزه مغیلان است

عسل انستین عسلیکه مکس آن بر انستین نشسته باشد

عسل بلادر رطوبت سیاه چسپنده ایست که از بلادر برمی آید درحین فشار که دهن بلادر نیز نامند

عسلج اسم مصری بیخ ارطنیثا است

عسل بلیلج عسل مربی بلیلج است وهمچنین عسل املج وعسل دلیلج وعسل زنجبیل مربی وعسل تمر میلان تمر است یعنی دوشاب خرما

عسل داود دهن عسلی است که اولی نامند وتوهم کرده کسیکه اورمالی واومالی دانسته

عسل الحاج ترنجبین است

عسل حاشا عسلیکه زنبور آن بر درخت حاشا نشسته باشند وازادویهٔ تریاق کبیر است وهمچنین عسل شوکران است وعسل صعتر وعسل کبر واین هاضمه محرورین را مضر است

عسل الخلاف شیرخشتی است که از درخت بید بعمل می آید

عسل داؤد اومالیست

عسل الرمث شبنمی است که بر درخت رمث نشیند وآن چیزی است سفید شیرین وگفته اند که آن شکرتیغال است

عسل طبرزد شیرۀ قند وشیره نبات است

عسل القسب عسلی است که از خرمای خشک بطبخ ونشردن وبقوام آوردن بعمل آورند

عسل القصب آب نیشکر است

عسل النبي حصی لبان است وبعضی گفته اند میعۀ سائله است

عسل ماذی عسل نحل سفید است

عسل النحل شهد است که بهندی مدهو نامند

عسل یابس خشکنگبین است وطعام طیب رقیق را نامند

عسالج بکسر صنف اخیر انثور مریم است

عسن پیه کهنه است

عسیب جرید نخل است واستخوان ذنب را نیز نامند

عسیل قضیب فیل را نامند

* فصل العين مع الشين المعجمة *

عشار بضم عشر است

عشب گیاه تر را گویند

عشبه عشبۀ مغربیه است که ظیان نامند

عشبة السباح گراش است وغافقی غیر آن دانسته

عشبة العجوز طراشنه است

عشبة النار ظیان است

عشر بضم بفارسی درخت خرک وبهندی آک نامند ودر سکر العشر مذکور شد

عش الطائر خانۀ طیور است که بفارسی آشیان پرنده گویند

عشق الصبیان شوکة السوداء است

* فصل العين مع الصاد والضاد *

عصاب وعصب بضم اسم بربری شیطرج است

عصارة عبارت از آب افشردۀ نباتات ریانوا که وغیرها است خواه خشک نمایند ویا نکنند وعصارۀ هرچیز در ضمن اصل آن مذکور شد

عصارۀ آرغیس عصارۀ پوست انبرباریس است ودر امراض عین مستعمل وبیشتر از مامیران چینی است

عصارۀ املج سک است

عصارۀ حناء الصيني تنزوخطائیست که شاه صینی نیز نامند

عصارة السوس رب السوس است

عصارة القرظ اقاقیا است

عصارۀ مونقطیداس عصارۀ لحیة التیس است

عصا موسی عصی الراعی است

عصی هرمس خانوب است

عصب بضم درخت خاردار یست که صمغ آن کثیرا ست که بیونانی نوارس نامند

عصبه بفتح وتحریک نوع لبلابی است که بیونانی قسوس نامند

عصاب بفتح وتشدید ضاد اسم غزال است

عصفر بری باد آورد است

عصفور الجنه خطاف است

عصفور الصباغ وعصفور الشوک صفراغون است

عصلان عنصل است

عصیده طعامی است مصنوع ودر قرابادین مذکور شد

عصیفیره وعصیفره چیزی زرد است

عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار است وآن بر دو قسم است خالص وغیر خالص ودرخت ام غیلان را نیز نامند

عضرس خطمی بری است که بیونانی باد وبعربی شحم المرج نامند

عضرفوط وعضفوط جانوری است که بفارسی مارملوک وبهندی بهمنی نامند

عضرن بکسر اول بورق است

عض بکسر اول وتشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است وگفته اند اسم نوعی از خار است

عضل بفتح وتحریک بلغت اهل یمن جراد است جمع آن عضلان

عضمیه بعربی اسم ثعلبه است که بفارسی روباه ماده نامند

عضو بضم عین وسکون وا و جمع آن
اعضا وآن اجزاء کثیفهٔ بدن حیوان
متولد از منی وکثیف اخلاط است وآن
یا مفرد است مانند استخوان وغضروف
وعصب ورباط وعروق ولحم وشحم و
سمن ویا مرکب بترکیب اولی مانند عضل
ویا ثانوی مانند عین ویا ثالثی مانند
وجه ویا رابعی مانند راس
عضیله مصغر عضله است

* فصل العین مع الطاء المهملة *

عطارا بسریانی کرات است
عطارد بضم اول وکسر راء مهمله
باصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است
یا عتبار مناسبت طبیعت آن بطبیعت
عطارد که با هر کوکبی مناسبت آن تاثیر
مینماید وهمچنین زیبق با هر فلزی و
دوائی بمناسبت آن تاثیر میکند وکفته اند
سنبل رومی است
عطب بعربی اسم قطن است وبفتح
قطن نرم را نامند جمع آن عطاب وقطعهٔ
ازان را عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوئی است
جمع آن عطور وبفتح خوشبو شدن
وباصطلاح بعضی عامه چریمیان شبنمی
است که بر درخت قنب نشیند ومنعقد
کردد که چرس اعلا وخالص نامند
عطرانا بسریانی قطران است
عطر مثلث عطر مرکب از عود وعنبر
وصندل است وبهترازان عطر مرکب از
عطر کلاب وعطر عود وعنبر است
عطر منشم حبه د من منشم است
عطشان نباتی است که بیونانی
دینا قورس نامند وبعربی خس الکلب
وطرساك نمز
عطارة بفتح سنبل رومی است
عطل کفته اند صعوفرا است وکفته اند
بهرامج است که خلاف بلخی وبفارسی
بید مشك نامند
عطلب وعطوب قاتل ابیه است
عطموس حمار الوحش است
عطم بضم صوف منفوش است
عطوس بفتح اول وضم دوم دوائی
است که دربینی دمند تا عطسه آورد جمع
آن عطوسات ودر قرابادین ذکر یافت
عطوط طائری است که آنرا طیطوی
نامند

* فصل العین مع الظاء المعجمة *

عظا نوعی از صلف است
عظاه وعظایه سلامند راست
عظرب بکسر اول وسکون دوم اسم
عربی افعی کوچک است
عظلم بعربی اسم کیاه وسمه است که
بفارسی نیل نامند وکفته اند غیر آن
است وکفته اند تطلب است
عظم السبق عرن است
عظبوطه بکسر یربوع ماده را نامند

* فصل العین مع الفاء *

عفا وعفاء بکسر بچهٔ حمیر را نامند و
کفته اند یرنعام است
عفادارمون بیونانی حب الفلفل است
عفار کفته اند ثمر قاتل ابیه است و
نیز سویق غیر ملتوت باادام است وبعربی
قطلمدرا نیز نامند
عفارة جوزة القطن است که بفارسی
کوزک وبشیرازی خروک وباصفهانی
کوکوزک پنبه وبهندی دیری نامند
عفاهم ناقهٔ قوی را نامند
عفایل بسرنی یامغاش است
عفل بفتح حجام است یا طائری شبیه
بدان
عفر بفتح بعربی تراب است
عفر بکسر بعربی اسم خنزیر است
عفر الدیك وعفریه پر کردن خروس
است وعفریهٔ دابه موی پیشانی آن است
وعفریهٔ انسان موی عقب کردن آن
عفصیع نوعی از بلوط است

* فصل العین مع القاف *

عقار خمر است
عقارارطیننا اسم سریانی آذریو است
عقاراعرون اسم سریانی امراش
است
عقارسوصینائی اسم سریانی ابرها است
عقاقیر اسم جنس ادویه است وعقار
اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر چوب زرشك است
عقریان بلغت اندلس اسقولوقندریون
است

عقيان اسم عربي ذهب خالص است

عقيلا اسم عربي غوره است

عقيد العنب ميفختج است

* فصل العين مع الكاف *

عكرش اسم صنف اخير ثيل است

* فصل العين مع اللام *

علت خندربلي است

علجا قراح است

علس علت است

علسي وعلقى وعلوا نبات صبر است

علف رطبهٔ خشك است

علف مندى اسم فارسى سقودون است

علقه طفسيقون است وكويند اسم صبرا ست

علقم اسم جنس نبات تلخ است وكويند مراد ازان قثاء الحمار است وكويند حنظل است

علك يابس تلفونيا است

علك رومي مصطكى است

علم باصطلاح اكسيريان زرنيخ است

علوفس خبازى است

علوفن بيوناني ميفختج است

* فصل العين مع الميم *

عماذ بنك الاس است

عمرو كردس است

عملج نوعي از خرنوب است كه با تخم خورند

* فصل العين مع النون *

عناق بزغاله است ودر رجلى مذكور شد

عنب الجن فاشرا است

عنجد عجم الزبيب است وجميع دانهٔ انمار را شامل

عندم بقم است ونزد جمعى دم الاخوين

عنرب سماق است

عنز بزماده است ودرمعز ذكر يافت

عنزران اذربو است

عنصل اسقيل است

عنفه اسم عربي مرزنجوش است

عنقيلي اسم يوناني شلجم است

* فصل العين مع الواو *

عود البخور عود قمارى است

عود البرق دارشيشعان است

عود بلسان شاخ درخت بلسان ودر بلسان مذكور شد

عود الدرقه محروث است

عود الريح اسم مغربي ارغيس ونزد جمعى فاراتيا ونزد بعضي ماميران ونزد بعضي وج

عوسيا برومي بسباسه است

عود الصليب فاوانيا است

عود الفالوذج ابوخلسا است

عود الوج وج است

* فصل العين مع الياء المثناة التحتانية *

عيدان اسم جنس شاخ نباتات است وبلغت شام دارشيشعان را نامند

عيرزان زعرور جبلي است

عيشام اسم عربي درخت غرب است ونزد بعضى درخت چنار ونزد بعضي سفيد ارزوعرور جبلي را نامند

عين صوف است

عين الاعلا اقحوان است

عين البقر اسم نوعي از انكور است وبلغت مغربي اسم نوعي از آلو است واقحوان را نيز نامند

عين العجل بلغت شام قسم صغير اقحوان است

عين الحيوة باصطلاح اكسيريان زيبق است

عين السرطان شيستان است

عين الهدهد اسم مغربي اذان الفار رومي است ودر افريقيه بجهت عرق النسا استعمال مينمايند

عين الهر سنكى است مشهور زرد رطبيه نفعي براى آن ذكر نكرده اند

عينرن آذان الفار است

عينيه بلغت اندلس رعى الحمام است

عين البطاط آذان الغزاست

* باب الغين المعجمة *

* فصل الغين مع الالف *

غابانك شايانك است

غابس عنب الدب است

غازاباغى اسم تركي كياه اطريلال است ودركوهستان ولرستان پاى زاغان نامند

غاسول اشنان است

غامول رومي ابوتانس است
غاغاطی اسم یونانی حجرغاغیطوس است
غاغه فودنج است
غالالوطی یونانی ترمس است
غالی یونانی لبن است

* فصل الغین مع الباء الموحدة *

غبیری درخت مدرخا ردار است
غباریه عنب الذب است

* فصل الغین مع الراء المهملة *

غریبب نوعی ازانکور سیاه است
غرر بلغت شام نوع کوچك عصی الراعی است
غرسا رامن است
غرنل نوع صفیل بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی میش کومی است
غرمج اسم فارسی شونیز است
غریف اسم یاسمین است

* فصل الغین مع الزاء المعجمة *

غزال الماء طحلب است

* فصل الغین مع السین المهملة *

غسا بلح است
غسل خطمی است
غسلج آذربو است
غسول اشنان است و اذخررا نیز نامند

* فصل الغین مع اللام *

غلوفریا یونانی اصل السوس است
غلوقس یونانی اسم طیور است
غلوقن یونانی ماميثا است
غلیچن یونانی فودنج است
غلیچن اغریا یونانی مشکطرا مشیع است که فودنج جبلی باشد وغلیچن بمعنی ریحان واغریا بمعنی کوه است
غلیواج اسم فارسی حداة است

* فصل الغین مع المیم *
* والنون والواو والیاء *

غملول قنابری است
غمامه اسفنج است
غنذب بعربی عنکبوت است
غوره اسم فارسی حصرم است
غورهٔ خرما بلح وبسر است
غوک ضفدع است
غوغار باصفهانی شترور است
غیال زنبق است
غنیم اسفنج است
غیقیطس سنبل الطیب است

* باب الفاء *

* فصل الفاء مع الهمزة والالف *

فؤاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد از وجع الفؤاد وجع فم معده است که بسبب قرب ومجاورت مجازا بران اطلاق مینمایند والا قلب محتمل هیچ اذیت والم نمیتواند شد و صاحب آن موت است
فایز بعربی اسم ظبی است جمع آن فور
فوءاره بضم بعربی اسم حلبه وتمر است که جهة نفسا می پزند
فارغوش لقلق است
فابس زاج است
فابش یونانی باقلی است
فابش قبطی باقلی قبطی است
فاتش بطیخ است
فالطراحین حب الورد است
فاتح اسم ناقهٔ جوان آبستن است
فاترابستین خردل ابیض است و حرمل را نیز نامند وکسیکه آنرا فاشرستین دانسته توهم نموده
فاجشه جندبیدستر است
فاجع غراب البین است
فاحا یونانی زعفران است
فاحاناءس حضض است
فاخر خرمای بی دسته است وگفته اند نوعی ازخرما است که بفارسی کابشك نامند
فاخره فاغره است
فاخوز نوع ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند وبرنجاسف را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله وجیم بادزهر معدنی است وبهترین چینی آنست که خطائی نامند وگفته اند جدوار است و بخاء معجمه نیز آمده وگفته اند که بندق هندی است که رته نیز نامند ومشهور اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادما بسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوائی است که بهندی پنوار نامند ونوع صغیر آنست

فرء بضم اول وفتح همزه موش نر را گویند
فار اسم عضل حیوان و انسان است
فارادانو زا بسریانی ثمر صنوبر است
فاراسون یا بونج ابیض است
فراسیول فراسیون است
فارد امون بیونانی حرف است
فاترس بمعنی اسد است و روبهان را تیز نامند
فارس الماء سطرا طیقوس است وسطرا طیموش وسطرا طیوطس نیز آمده
فارسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب طب قدیم گفته درختی است برگ آن شبیه ببرگ بید و از ان عریضتر وخوشبو و صاحب تحفه نوشته که اند رطون است و صاحب منهاج گفته جهت تفتیح سدد احشا و اوجاع نافع
فارض بقر مسن است قال الله تعالی بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک ای متوسطة بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخیا وفارنوخینا بیونانی حشیشة الداخس است جهت آنکه داخس را که ورم بن اظفار نامند نافع است
فارو بیونانی شبت است
فاروسی شمع است که بفارسی موم نامند
فاروفسورا بیونانی صداع الحدید است
فارونو آملج است
فارونیسون لغت رومی است وبیونانی قلقوریس نامند وبعربی خربق اسود
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی فاوانیا است که عود الصلیب باشد
فارونیل نباتی است که بهندی پانچی نامند
فارز بعربی مورچهٔ سیاه یا سرخی است
فارس بسکون همزه اندرونیلون است
فاس طرفا است
فاسا قطاة است
فاسطامای وفاسطامی بیونانی شاه بلوط است
فاسطرن لغت سریانی است وبیونانی جند باد ستر وفاطو نیقی نامند وبفارسی بستان افروز است
فاسطره وفاشطره بیونانی جند باد ستر است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است وگفته اند نوعی ازان است
فاسه خنفسای بسیار بد بو است
فاسیس هندبای بری است
فاشرا کرمة البیضاء است
فاطقی معرب فستقی رومیست که عدس ماکول باشد
فاطل دیوا حنظل است
فاطویل فوقل است
فاطوس بیونانی چرک کشتی گیران است که بعربی وسخ الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است ووعل را نیز نامند
فاعوسه بعربی فرج را نامند جهت آنکه منفعس یعنی منفرج میکردد
فاعیه بیخ نیلو فر هندی است که ذل نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و راء مهملة گلی است مائل بزردی و بسیار خوشبو مانند زنبق و طولانی و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی رامی چنپا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج هندی را نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفهٔ حنا است وبسریانی لغجی کفر را وبرومی اورمسیقون وبیونانی سد اموفور نامند و طبیعت وخواص آن در حنا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که احب الریاحین الفاغیه و بهترین آن تازهٔ سفید حلو الرائحهٔ آنست و معتدل در حرارت و برودت است و جهت اورام حاره نافع وباعث کرم نخوردن پارچهٔ پشمی است نگاهداشتن با آن و نیز بمعنی فاغر آمده

فافاری وفافورقي فلفل است

فافاس فاخته است

فافاس ایرافیلون نبات جاور شیر است

فافالس جزر بری است

فافرن وفافروس وفافیروس وفافیر وفافیورس همه اسم بردی است

فافور اسم عربی برنجاسف است

فافیس بقلة الحمقاء است

فافلیون بطیخ است

فانیوس بیونانی کمون بری است و شاهترج بری را نیز نامند

فاق بعربي طائری است طویل العنق وزیت مطبوخ رانیز نامند ودهن البان رانیز

فافیثر بیونانی سرطان است

فاکهه اسم عربي ثمراشجار است که بفارسي میوه نامند وبهندی پهل جمع آن فواکه

فالامغرسطس بیونانی نوعی قصبي است که آنرا ثیل نامند

فالامبني بیونانی فودنج نهری است

فالانجیقون وفالانجیطس وفالانجیقون بیونانی اسم رتیلا است

فاس نباتی است که بیونانی الدروصارون کویند وفارسي تمر

فالیوس بیونانی یلبوس است

فالرغس وفارغوس لقاق است که

بتلارح نیزنامند

فالرمون شراب کهنهٔ بسیارقوی حاد است

فالس یوست درختی است درطورسینا ثمرآن مانند بلوط

فالفس بیونانی صنفی ازشخار است

فال مالی فرنجمشك است

فالندی بیخ کبر است

فالینوس شاهترة است

فالیوالقیوش اصابع الصفرا است

فالانس سقلینوس صنف کبیرذوفرا است منسوب با سقلبنوس حکیم جهت آنکه اول کسی است که معرفت بدان بهمرسانید ه وکسیکه آنرانوع کبیردوقو دانسته غلط کرده

فاناقس حرنیسون نوع صغیرذوفرا است منسوب باطبای حرون که قریه ایست ازجبال شام وکفته اند زوفای خشک است

فانجی معرب کانچی است

فانیطرون بیونانی سوستان است

فانیوس کمون بری است

فلوانیا فاوانیا است

فارسون بیونانی اسم ثلج است

فاوطلها بیونانی ذرة است

فثیل اسم کوشت بریان است

فابطون شبح است

❊ فصل الفاء مع التاء ❊

المثناة الفوقانیه

فتات وفتوت وفتیت نان فتیراست که فتیت نیزنامند وفتیت هرچیزرا کویند

فتاط حکیم میرمحمد مومن کفته که سوستان است

فتانی بکسراول نانی است که تعجیل دراد راك وبرامدن خمرآن کرده باشند ولیف ابیض را نیزنامند

فتال بلبل است

فته ثمرتازه شبیه بحبة الخضرا است

فتخا بعربي عقاب است

فترة سمکهٔ رعادة است

فتیس بیونانی عفص است

❊ فصل الفاء مع الثاء المثلثة ❊

فث بعربی اسم ارزن است که بیدلی باجرس نامند نبات آن شبیه به نبات ذرة وحب آن شبیه بجاورس واهل منده آنرابسیارمیخورند نان آن بخته ودیکر انواع

فثج تخم حنظل است وکفته اند درخت حنظل است

فثیموس بیونانی دندا است

فثیمون بیونانی لیمو است

❊ فصل الفاء مع الجیم ❊

فج بکسر بمعني خام واکثراطلاق آن برمیوهٔ خام می نمایند وبطیخ شامي را نیزنامند که بطیخ هندی است

❊ فصل الفاء مع الحاء المهملة ❊

فحا بمعني ابزارالقدر است مانند پیازوسیروکشنیزوغیرها

فحلا فاخته است که بیونانی فوبوس وماطوس نامند

فحلاماورس بسریانی جند بید ستر است که خصیهٔ خر است

فحم انکشت است که بهندی کویله نامند وآن اخکری است که خاموش کرده باشند

فحول بفتح کشن خرمارا نامند

* فصل الفاء مع الخاء المعجمة *

فخار خزف را نامند که بفارسي سفال نامند

فخفره فنجاله است

فخميده پنبهٔ است که تخم آنرا برآورده باشند

فخوز درخت نخل قوی شاخ پربرک را نامند وناقهٔ بزرک پرشیررا نیز نامند

* فصل الفاء مع الدال المهملة *

فداده ضفدع است

فدر بضم اول ودوم وراء مهملة مشدده بعربي اسم ثفه است

فدس بعربي اسم عنکبوت است

فدن بعربي اسم ضبع سرخ ببراست

فدیلیون بیوناني مقل است

* فصل الفاء مع الراء المهملة *

فر پر مرغ است

فرأ کورخر است که حمارالوحش نامند جمع آن افراء وفراء

فرات آب صاف شیرین خوشکوار است قال الله تعالی واسقیناکم ماء فراتا

فرته نیلهٔ است که بشیرازی میده نامند

فراخ بچهٔ طیور است

فرار بچهٔ شتر وبز وکاو وحشي است

فراریج جمع فروج است که بچهٔ دجاج باشد

فراس خرمای سیاه است غیرشهریر

فراستوک بفارسي پرستو است که بعربي خطاف نامند

فراسینا بیوناني کراث است

فراش بفتح اول وشین معجمه درآخر اسم عربي پروانه است واحد آن فراشه

فراشیون فراسیون است

فراص ساذج هندی است

فراطن قرن است که بفارسي شاخ نامند

فراطیوس برومي مغاث است

فراغ بعربي اسم مني است

فرافر وفرافل سویق ثمرینبوت است

فرام بکسراول بعربي دوائي است که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فراموس بیوناني باقلی است

فرانق بضم اول معرب بروانک فارسي است که بعربي بريد وبفارسي سیاه کوش وبترکي نارا قلاق نامند وآن حیوانی است فلدرسك کوچکی ورنک آهو وکوش آن سیاه وپیش پیش شیر میکویند میرود وکویند خ رمیده از آمدن شیر واز سباع شکاری است

فراسیون زبدة البحر است

فرایطاقی افلنجه است

فربانیون اقحوان است

فربرک وفرتوک خفاش است که آنرا مرغ عیسی نامند

فربودم کافور است

فربهي اسم فارسی سمن است

فرت نباتی است که جهت وجع فواد نافع است

فرت سرکین است

فرثا فوه است

فرنانیون اقحوان است

فرثیا شعیر است که بفارسي جو نامند

فرحانه کاد سفیل است

فرحه بسریانی سعد است

فرحور بفارسي فرخ طیور است

فرار باصطلاح اهل صناعت کیمیا زیبق است

فررکفس شیح است

فروج چوجهٔ ماکیان است

فرر نباتی است در نهایت تلخي جهت مغص وزحیر ووجع بطن نافع و ازچین می آورند وآن یتواح خطائي است وبعضی وج وبعضی دوائیکه بترکي ایکرور نامند وبعضی آنرا راوند چیني دانسته اند

فرزد وفرزد مرغ کفته اند نباتی است که بیخ آن سعد است

فرزغ حب القطن است

فرسا دارفلفل است

فرساما سلراست

فرسان بکسر و بفتح نیز بفارسی حیوانیکه ازپوست آن فرومیسازند و گفته اند فنک است

فرستك وفرستو وفرستوک همه اسم فارسی خطاف است

فرسل حمص است

فرستاریون بیونانی بمعني حمامی است که حبی از حبوب ماکوله شبیه بعدس است که آنرا رعی الحمام و بهندی ارهرنامند

فرسطس بعضی رعي الحمام و بعضی ذراریح گفته واصل آنست که طائری است که آنرا احباحب نامند

فرسک نوعی از خوخ است که بفارسي شلیرو شلیل نامند

فرساوس وفرساون طلق است

فرسیا برومي بسباسه است

فرسیطاسیون بیونانی زنجبیل الکلاب است

فرشین نخاله حلبل است

فرصیون نمك سخری است وگفته اند حماخم است وصاحب تحفه اسم نوعي ازبادآورد دانسته

فرش بعربي صغارابلي است که قابل حمل نباشد قوله تعالی ومن الانعام حمولة وفرشا وگفته اند غنم است وانچه صلاحیت غیرذبح نداشته باشد و گفته اند انچه ازپشم ومو وکرک پوست آن انتفاع برند وگفته اند درخت کوچك وخرد هیزم است

فرشکی بفارسي خوشهٔ کوچك است که درخوشهٔ بزرک خوشهٔ انکور میباشد که بعربي خصله ونیزبفارسی پمشک نامند

فرص وفرصید استهٔ مقل است

فرصاد بعربی اسم درخت توت است وگفته اند درخت توت سفیدرانامند وتوت سرخ رانیز وصبغ سرخرنگ رانیز

فرصل بکسرآستهٔ مویزیااستهٔ انکور رانامند

فرض نوع خرمائیست که درعمان میشود

فرض بکسرتمردوم است مادام که سرخ است

فرضح بکسر بعربي عقرب است

فرسفس بعربي حیه مقرنه است

فرصریون فرفیون است

فرطس مارناخلارا کویند

فرع بعربی قمل است وگفته اند قمل کبار است

فرغند وفرغنك نباتي است که براشجار پیچد که عشقه نامند وگفته اند نوعی از لبلاب است وگفته اند اسم نباتي است که بهندی اکاس بیل نامند

فرغور بفارسی طیهوج است وگفته اند مرغی است خوش آواز که بلبل باشد وضفدع رانیزکویند

فرعوی بفارسي طائری است ازطیور صیدکه بترکي قرقوش نامند

فرزار درخت عظیم است مانند درخت چناربرک آن مانند بادام وگل آن مانند گل سرخ وازچوب آن کاسه وطروق سازند

فرغب درختی است عظیم که ازچوب آن رحال سازند وگویند درخت ماذج است وگویند درختي است که بهندی ساکوبه وساکوان نامند

فرفت شاهتره است

فرفخ وفرفخین وفرفخینا وفرفیم وفرنه وفرفیون بقلة الحمقاء است

فرفور بفارسی اسم قراقروط است

فرفورا نوعي ازصلف است

فرفورون برومی سعد است

فرفوس هنك سرخي است که جهت جراحت نافع است

فرفیر بنفشه است

فرفیون افربیون است که فربیون نیز نامند

فرقومعما دوای مرکبي است مستعمل در دواء الخطاطیف ودرمعاجین درقراباذین کبیرذکریافت

فرکیه طعامی است مصنوع مانند هریسه واطیب ازان که بفارسي آش حلیم نامند

فرم دوائیست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فرماسر بیونانی باقلی است

فرصید عجم الزبیب ست وعجم العنب را نیزکویند

فرنب بچۀ یربوع است

فرند نوعي ازاهن است که نولاد نامند وحب الرمان رانیزنامند

فرفیمون بیوناني زرین درخت است

فرینوس بیوناني کرنب است

فرینون اسم یوناني زبد البحر است

فرني اسم فارسی مهلبه است

فرو بعربي پوستین است جمع آن فرا متخذ ازسنجاب وحواصل وسمور وقاقم وفنک وبالوزودلق وثعلب وحملان

فروس بیوناني مازریون است

فروسمن جوزماثل است

فروشه بفارسي افروشه است وآن حلوای است متخذ ازارد وروغن وعسل یا شکر وکفته اند فرشه است

فروصنامي وافروصناهي کراث الشوام است

فروغیوس بیوناني سنکی است که صباغان بلاد فروغیا که افریقیه باشد مستغمل دارند ولهذا امسمی بیوناني بفرغیوس کشته

فروفرط زرنیخ احمراست

فروقه پیه کرده است

فروقودخلاون دوائیست حریف خوشبو وکفته اند نباتیست شبیه بخاما لاون اسود وبیخ آن طولانی سبک عریض وبوی آن تند شبیه ببوی حرف چون باب طبخ نمایند وبیا شامند رعاف آورد و طحال را نافع

فررتولس بیوناني ومع الکوا ثرا ست

فرولیوس بر ومی ماهي زهرج است

فرومل شعل است

فرومیان بصل است

فرة بفارسي بنفسج است وبترکی فراخ است

فرهنج بفارسي اسم کشوث است

فریح بفارسي اسم وج است که بترکی اکرنامند

فرنجات اسم فارسی شبنم است که بعربي صقیع نامند

فریدة مروارید بزرک رانامند و نیزمروارید بزرک بر شته کشیده را

فرید ش وفرید یش بلغت اهل مصر روبیان است

فریز وفریس بفارسي اسم نباتیست درنهایت تازکی ونضارت که چون دواب بخورد فربه شود ونیزاسم نباتیست خوشبو ونیز فریزد بفارسی اسم کوشت خشک ونیزاسم نباتیست که بیخ آن سعد است

فریسقاغول بسریاني راسن است

فریطیقیوس نوعی ازدوقس است

فریق جاورس است

فریقه بعربي خرمائی است که با حلبه طبخ نمایند برای نفساء ویا حلبهٔ ایست که با حبوب طبخ نمایند وجمعي که آنرا حلبه دانسته اند غلط است

فریفیکیه ملیم است

فریوک بفارسي بطیخ است

* فصل الفاء مع الزاء المعجمة *

فز بفارسي اسم وسخ است

فزر وفزیر بفارسي اسم وج است

فزغن بفارسي عشقه است وکفته اند که نوعی ازلبلاب است

* فصل الفاء مع السین المهملة *

فسا بسریانی استخوان ثمراست

فساریدوس بیوناني نوعی اززرانیح است که درکند م تولد یابد

فساریوس بیوناني نوعی ازافسنتین است

فسافنین برومي اسم خرما است

فسال بحکیمت خشك سفید رنك تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف

فسالة الحدید توبال الحدید است

فساما نا بسریانی لوبیا است

فسامون حب بلسان است

فسان اسم فارسي حجرالمسن است

فسیا برومي زفت است

فسطاطیس بیوناني ضرو است

فستقادشیو وفستقاشیول بسریاني حب البان است

فستق جحیم وفستق الهاریه حب البان است

فستور وفستوزی بیوناني سمک است

فسلس حب النيل است وگفته‌اند
تخم ماذريون است
فسراداطارس بيوناني سرخس است
فسراتومين بيوناني تمر است
فسريقون زنجفر است
فسطانيون بيوناني فستق است
فسطرن وفسطوريا بيوناني سماك
است
فسطهرة كزبرة است
فسطمه بندق است
فسطيون نما دود الصنوبر است
فسفسه اسپست است كه اسفست و
يونجه وبعربي رطبه نامند
فسفرا بيوناني وسرياني فسافس است
فسقي وفسقين بيوناني خروع است
ونيز فسقين بمعني قضبان الكرم است
فسلان صغار نهال است وجمع فسيل
فسليون برغوثي است كه بزرقطونا
نامند
فسمونيون اسفيداج اسرب است
فسملوبرون هزارچشان است كه
فاشرا باشد
فسملن اسم يوناني سكنجبين است
فسموس اسفيداج است
فسن حجر المسن است
فسنغ فشغ است
فسنياتيل بايراني تاتله است
فسوابراسين بعربي اصابع الصفر است
فسوة الصباغ وفسوة الضبع اسم عربي
نوعي از كمات است كه قطر باشد
فسوة الكلاب شاه بانج است وگفته‌اند
غالينس است
فسوريون بيوناني باقلي قبطي است
كه قلقاس نامند
فسوليون برغوثي است كه بزرقطونا
باشد
فسوليدوس وفسيدس بيوناني كاكنج
است
فسيط بعربي قمع سرخرما است وگفته‌اند
الله چيلدو ناخن است
فسيورليس بيوناني فلفلمويه است
فسيا اسم عبراني تاتله است

* فصل الفاء مع الشين المعجمة *

فش درخت تنوب است
فشغه لبلاب است ونيز نبتيست كه در
چوب قصب باشد نامند وخرنوب را نيز
گويند
فشوابراشين بعربي اصابع الصفر است

* فصل الفاء مع الصاد المهملة *

فصا حب الزبيب است كه عجم الزبيب
باشد
فصافص رطبه است
فصعاء بعربي فاره است
فصفص عبيثران است
فصفصه اسپست است كه رطبه نامند
فصر بكسر فا بعربي زبان را نامند
فصله نخل بريده را گويند
فصيح شيرتازه دوشيده ايست كه كف
آن نشسته باشد
فصيل بچه شتر است

* فصل الفاء مع الضاد المعجمة *

فضا خرما و مويز مخلوط باهم وهرد و
چيز مخلوط در يك ظرف را كه متغير نشود
يكي از آنها از ديگري فضا نامند
فضال ونضوخ بعربي اسم خمر است
فضيه وفضعل بعربي عقرب است
فضله بقيه ويس مانده چيزرا نامند
وچيز ردي را نيز
فضيج بجيم عروق را نامند
فضيخ عصير عنب است ونيز شراب
متخذ از بسر را نامند
فضيض آب شيرين وآب باران را
نامند وطلع را نيز

* فصل الفاء مع الطاء المهملة *

فطارميقي وفطرميقي بيوناني عرطنيثا
است وگويند كندش است
فطارليس سرخس است
فطر اسم سماروغ است كه بهندي پهپين
چهتر نامند
فطرياثا كماة ابيض است كه قطر مأكول
وبفارسي هيكل وسماروغ نيز نامند
فطراساليون وفطراساثين كرفس
صخري است كه كرفس جبلي نامند
فطروسليون بزر كرفس جبلي است
فطرياسا بسرياني فطر است
فطريس سرخس است
فطريطن فطريطيقون است كه عصير

عنب باشد
قطريوس عدس جبلي است
قطس وقطسه حب الآس است
قطعم قرنفل است
قطقلون بنطافيلن است
قطلا ورد است
قطلوهن شيه است
قطوحيون بيوناني زفت رطب است
قطوخينا سراج القطرب است
قطوريدس بيوناني زجاج است
قطوس حب الآس است
قطول هزارچشان است كه فاشرا باشد
قطومايون كيلا است
قطوه خردل ابيض است
قطير خمير خام است
قطيلامج فاطا است
قطيليون فاوانيا است
قطين دلوس قاقله است

* فصل الفاء مع العين المهملة *

فعالو بسرياني فجل است
فعلوس بيوناني حنظله است
فعفع بعربي جدي است
فعليوه كادي است
فعم درخت گل است
فعوسا برومي خربق است
فعولم قاقله است
فعلوليون برومي حنا است
فعيلاسوس كياهي است از جنس عرطنيثا كه بخور مريم است

فعسا بسرياني فاسد است وثمر را نيز نامند

* فصل الفاء مع الغين المعجمة *

فغا بعربي اسم طين است
فغر وفغو ورد است وگل حنا را نيز نامند

* فصل الفاء مع الفاء *

ففلين بفلة الحمقاء بري است
ففونيسور بيوناني اسم ملح است

* فصل الفاء مع القاف *

فقارس بيوناني اسم سرو است
فقحه هر گلي است كه پيش از ورق با با آن بهم رسد
فقد نجكشت است وگفته اند تخم آن است واول اصح است ونيز شراب زبيب با عسل باكشوث را نامند
فقده حب الفقد است
فقدو شراب زبيب يا عسل ياكشوث است
فقسطس اس برومي لحية التيس است
فقعه بعربي گل زرد را نامند ومحتمل كه فقحه بوده باشد بحاء مهمله زيرا كه ورد اصفر است
فقاح بعربي اسم جنس شكوفه است كه نور نيز نامند وبيوناني نفح وبرومي اينكس وبيوناني دوذ وبيشتر اطلاق فقاح را برنور اذخر مينمايند ونيز بر هر گلي كه پيش از برگ بر آيد
فقاح اذخر شكوفهٔ كوركياه است كه برومي اينكس شخوس وبيوناني ذرانيقون نامند وبهترين آن خوشبوي آن است
فقاح السنبل شكوفهٔ يتوع بخوشه است كه بسرياني نفجبرا برودين وبرومي اينكس طوخس وبيوناني دوذ سفليوس وبهندي چهر كاپهول نامند
فقاح سورنجان را بفارسي سنبليد وبعربي اصابع هرمس نامند
فقاح الغار شكوفهٔ دهمست وبسرياني نفجي دوفاقني وبرومي اينكس فورينوس وبيوناني دوذ اسطفا بن نامند بهترين آن تازهٔ خوشبوي آنست
فقاح الكرم شكوفهٔ رز وبسرياني نفجي اوكبيثا وبرومي اينكس طراخيون وبيوناني دوذ اطيا طينون نامند ونيز بفارسي دل كويند بهترين آن درجة تازهٔ آنست
فقاح الملح زهرة الملح است
فقاح الموز شكوفهٔ موز است كه بهندي كيلا كا پهول نامند وبيوناني دوذ اموزا وبسرياني نفجي موزا وبرومي اينكس موزين
فقاح النحاس توبال النحاس است
فقلابرس بيوناني ضريمة الجدي است
فقلابليون فاشرستين است
فقيع كبوتر سفيد است
فقلاميوس بخور مريم است وگفته اند ضريمة الجدي است

فقولم قاتله است
فقلین عفص است
فقاوطارومیه کراث است
فقیص شامتره است
فقیقیه بیضهٔ شکسته است که مفقوضه
نیز نامند
فقیض دود القرمز است

* فصل الفاء مع الکاف *

فکاومیج برومی مشکطرامشیع است

* فصل الفاء مع اللام *

فل بفارسی چوب درخت سفرجل است
فلاؤ بیونانی درونیون است
فلار بضم بسریانی ماذج است
فلا آذربوشت
فلات اسم نیله است که بفارسی
میله نامند
فلامیطغی برومی صندل ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف است واسم
مرکبی است از معاجین کبار که مادة
الحیات نامند وذکرا بادین درحرف
المیم مع الالف ذکریافت
فلاملوج ماذج است
فلاقاس بیونانی زبد البقر است
فلاعارمنایا برومی طین رومی است
فلاعاساموس برومی طین شاموس است
فلاعالیمانیس طین مختوم است
فلاعامغری طین مغره است
فلافل السودان فلفل السودان است
فلافلی معجون مرکب ازسه فلفل است
یعنی فلفل اسود وابیض ودار فلفل و
مسخن بدن است ودرقرا بادین
ذکریافت
فلام اسم عربی قاتلی است
فلامرما بسریانی رئه است که بفارسی
شش وبهندی بهیپره نامند
فلامسوس وفلامن وفلامون وفلاوره
زاج است
فلایه فودنج بری است
فلتان طایری است که میمون راصید
می نماید
فلنجون بیونانی سرخس است
فلهس کلب ودب مسن است
فلیقن سورنجان است که بلموسا نیز
نامند
فلخ وفلخمیده پنبهٔ حلاجی کرده تخم
برآورده است
فلخور وفلخیده حب القطن است
فلدفیون وفلدیون وفلیدلاقن اسم
دوائی است مرکب درقرابادین ذکر
یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است
جمع آن افلاذ وفلذ ونیز قطع طولانی از
کبد را نامند وهمچنین فلذه ونیز فلذه
قطعهٔ طلا ونقره ولحم را نامند
فلز نحاس ابیض وزیبق ورصاص اسود
وحدید وصفرباشد
فلسطاریون رعی الحمام است ودلب
را نیز نامند
فلسطورس دلب است
فلسولوریون رجل الارنب است
فلطاالط زعفران است
فلفل الخواص وفلفل الاخواص
ماموذانه است که حب الملوک نامند
فلفلامالی بسریانی دارفلفل است و
گفته اند ذفل الماء است
فلفل البری وفلفل صقالبه حب الفقد
است که بزرفنجنکشت باشد وفلفل صقالبه
حرف بابلی واثاق رانیز نامند
فلفل دراز بفارسی دارفلفل است
فلفلس بیونانی نوعی ازخشخاش
است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل القرود حب الکتم است که تخم
وسمه باشد
فلفل مول بهندی بیخ دارفلفل است
که فلفل مویه وبهندی پیپلامول نامند
فلفل مون فودنج جبلی است وکویند
فودنج بری است
فل قاشیه است که بیخ نیلوفر هندی
باشد
فلیق خوخ ابیض است
فلمو ذراریح است
فلمون حبق جبلی که فودنج جبلی باشد
فلمیانه ورد است
فلمدی بیونانی فلنجه است
فلنفیون اسم دوای مرکب است حاد
ونافع جهت تاکل لثه وعفونت دندان

ودر قرابادین ذکر یافت
فلشلشکا وفلنجمشک فرنجمشک است
فلو اسکندری قیمولیا است
فلو نارمشک است ومزارچشان رانیز
نامند
فلورا بسریانی اسم عرعر است
فلوریقا صندل است
فلوریقی صندل ابیض است
فلوس ماهی بشیرازی اسم خانق
الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و
اذارقی رانیز وبهندی کچله گویند
فلوعربن عصی الراعی است
فلوعیون برومی طین ماکول است
فلوفرنیسا برومی قرع است
فلومس بوصیرا است
فلوموس بیونانی خیاز است که فامورون
نیز نامند
فلوموسور حب النیل است
فلون شیح جبلی است وبرگ نبات
رانیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب
بافلن طبیب که افلونیا نیز نامند ودر
قرابادین ذکر یافت
فلوین جعده است
فله اسم لبا است که بفارسی اعوذ نامند
فلیون سرخس است
فلنیقن سورنجان است وبعضی
حومانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المقناطیس است

فلیس وفلثیس بیونانی عفص است
فلیساطس بیونانی وسمه است
فلیغوریس خربق اسود است
فلنفیس وفلنیفیس حند قوقی است
که بفارسی دیوامپست نامند
فلیفله هرنود است ونانخواه رانیز
بعضی ثمر پنجنکشت وباد رنجبویه نیز و
توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت
اهل مغرب اسم تخم انجره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل لیف است
فلیله بعربی فوی سرزن را نامند
فلمیا بیونانی پرشیاوشان است که
بسریانی بطیاطا نامند وآن عصی الراعی
است
فلی نوین لاغیه است
فلیوفا لسان العصافیر است
فلموجوش سولان است
فلیوحیمر بیونانی بسل است
فلیه فودنج بری است

* فصل الفاء مع الميم *

فماشرافیل بسریانی کاشیر است
فمولو زنجبیل است

* فصل الفاء مع النون *

فنا وفناة عنب الثعلب است وعین الدیک
رانیز نامند
فناسیوس بعربی اصابع هرمس است
فناطیلوس برومی مضمار الراعی است
فنسافسالون برومی فبانیس یونانی

است که فاغره باشد
فنج فنك است
فنجل بضم بعربی عناق الارض است
فنجنکشت اثلق است که بهندی
سنبهالو نامند
فنجنوش معرب پنجنوش است که
عبارت از خبث الحدید وهلیله وبلیله
وآمله وعسل باشد واسم معجون مرکب
ازانها است وآنرا ممد الحیوة نامند و
نسخ آن در قرابادین ذکر یافت
فنجریون فنجیقون است
فنجرویون خمخم است
فنجیوش نوع احمر خس الحمار است
که عرق الفالوذج نامند
فنجیا گفته اند بفارسی اسم ثلج است
فندق معرب بندق است
فندق هندی رته است که بهندی
ریته نامند
فندر وغندیره کندرا ست
فنطاغطا بسریانی شجرة الکلب است
فنطافلون بنطافلین یونانی است که
بمعنی ذوخمسة الاوراق است که
پنجنکشت نامند
فنطفاون فارانیا است وبیونانی عود
الصلیب نیز نامند
فنطونتیس بیونانی قسوس است
فنطنیقون زراوند است
فنفع بعربی فاره است
فنك حنظل است وحرمل رانیز نامند

فنلکن زفت است

فن بتحریك بعربي اسم غصن است

جمع آن افنان وافانین

فنان حمار الوحش است

* فصـــل الفاء مع الواو *

فواطا عنب الثعلب است

فوذج وفوذه اول معرب ثاني است

بمعنی خمیرهٔ مری که مع ود رقرابادین

ذکر یافت

فوتنج وفودنج معرب فودنك ویودنهٔ

فارسی است

فوتنج بری که جلیجوجه نامند فودنج

بری است

فودنج نهری حبق الماء است

فونهرج بیونانی ارقال است

فونیلج بیونانی جوزبوا است

فونا فوه است

فوتیس بیونانی شحم امل است

فوتیس برولا بیونانی پیهٔ مرغابی

است که بعربي شحم الاوز نامند

فوتیس لیونلا شحم امل است

فوجلانس نوعي منکریزه ایست

مستدیر که بخته ازان آهك که بعربی

کلس نامند بعمل میآورند

فوخلیاس وفوخلیا حلزون است

فولوس ماطوس بیوناني اسم فاشته

است

فود بتولس برومي غار است

فورلیون بسد است

فوراتبا بیوناني خنثی است

فورج ترین عشرق است

فوردارس بیوناني و بسریاني

قردمانا وبعربي شمع نامند

فورمطابس برومي اسم قوقی است

که حیوان بری قریب بحیوان حند بیدستر

است

فردوس ضفادع خضر است

فورس بیونانی نبق است

فورنرو بسریانی حما است

فورفوس بسریاني حنطهٔ صحرائي

است که خندروس نامند

فورمی ابهل است

فوررثون وفورثون وفوریریرومی

ویونانی عاقرقرحا است

فوررودیس وفورودوس وفوزیس

برومي ضفدع است

فوررس بیوناني حنطه است

فوریس ابرفر فسافس است

فوریطیس مارتشیشا است

فوسیر حلزون است

فوسیرمیون بیوناني بلسان است

فوسطرفیون بیوناني نوعي اززعرور

است که بشیرازی کیل نامند

فوصتین بیونانی رته است

فونیس وفونبلس وفونیکس بیونانی

نخاله است

فوسیما راتینج است

فوصین قلي است

فوسیون ذنب السباع است

فوشته وفونشته وفوشنه بفارسی

نوعي از فطر است که غوشنه نامند

فرسنوتص بیونانی وروی ضرو

است

فوطین بسریانی حسك است

فوطالیون بیونانی عرطنیثا است

فوطاموغیطون بیونانی جار النهر

است

فوطر بیونانی ترب است

فوطفر دادی است

فوطینس ماذریون است

فوطینوس برومی جلنار است

وفوفیون رانیز نامند وخیربوا رانیز

گویند

فوعریسقن بیونانی خشخاش اسود

است

فوعلس وفوغولسون لسان الثور است

فوغیناوس برومی اسم من است که

بفارسی شبنم نامند

فوف بفتح بعربی اسم مثانهٔ بقر است

وبضم پوست بالای آسته ثمر را نامند و

قشر هرنواتی را ونیز دانهٔ سفید یکه

درمیان نواة است که ازان نخل

میروید ونیز قطن را نامند

فونادش نباتی است که آن را براة

الراعي وابرة الراهب نامند

فونس بیوناني تندبل البحر است و

وماذریون وتخم ماذریون رانیز نامند

قوفوليوس كورا لنحل است

قوفلا بسرياني فوفل است

قوفم ذهب است

قوفوزومبه اترج است

قوفه عشبه است

قوفيلاسوس زاج است

قورفمارس قنفذ است که بفارسی خار پشت نامند

قوفيرس برومي جوز السرو است

قوفمنون بيوناني صمغ عربي است

قوكان نقاح است که بفارسي بوزه نامند

قول بلغت اهل شام باقلي است وگفته اند حبي است شبيه بحمص و بعضي گفته اند حمص است

قولا بسرياني ساذج است

قولاذ وفالوذ معرب پولاد فارسی است که نوعی از حديد جوهردار است

قولنميوس برومي بل است

قويس فوفس عليق الكلب است *

قول طامون بيوناني شبت است

قولطيفوا بيوناني باقلی مصری است

قوللو بسل است

قولن برگ نبات است

قولو حنظل است

قولوامار يقون وقولوغريون بيوناني وبفارسي برسبان وبسرياني بطباطكه عصي الراعي است

قولودين وقولونودين وقولوفوديون

بسفايج است

قولوربرون بيوناني خربق اسود است

قولوسون ثوم است

قولوطر پرسياوشان است

قولوعوماطون شكاعی است

قولوعس فستق است

قولوقس قولوقسيس وقولوقنيس حنظل است

قولوفرنيون ورق البلوط است

قولومسن قثاء است

قولوميثا ماء الزيتون مملح است وماء السمك كبار مملح را نيز نامند

قولون طين ارمنی است

قولی برگ نبات است

قوليا كرش است که بفارسی شكنبه نامند

قولياغرنا ورق الزيتون است

قوليادارسفا ورق الاترج است

قولياسيقي ورق الخوخ است

قولی جلنبوس ورق الخلاف است

قولبطلفاتن ورق الغار است

قوليطوقولس* ورق الاس است

قوليفاليون ورق الاجاص است

قوليلس وقولس رتيا جعلة صغير است

قوليمفرين ورق التوث است

قولن برومی فل است وبيوناني جعله است

قوليون جعله است

قوم بعربي ثوم است وگندم ونخود

وبان وسائر حبوبيكه ازان نان پزند نيز نامند

قوما ميرالعطس باقلی قبطی است که قلقاس نامند

قومان گندم وجو را نامند ميرو پياز را نيز

قومه سنبل است

قوموبطيا ميرو قوموبطوشعری بيوناني جعله است

قوموسيميون ترمس است

قومينون هرطمان است

قونيا برومي دارچینی است

قونيانا بيوناني فودنج است

قونين بيوناني بصل است

قوه بری بلسکی است

قوهه شیرینی است که دران طعم حلاوت باشد

قوهد شراب است

قوهل تنابری است

قويس وقويوس عليق الكلب است

قويغه مصفر نارة است

* فصل القاف مع الهاء *

قهار اسم جواهر حجرية سرخرنك برنك ياقوت است که از معدن ذهب از بلاد مشرقيه برمی آورند وبعض گفته اند که اسم لعل است

* فصل القاف مع الياء

* المثناة التحتانية *

قيا دارفلفل است

فیه بعربي اسم طائریست شبیه بعقاب
فیارسیبا کبراست
فیارمیدوس بسریاني قنابریست که
بفارسي برغس نامند
فیاسب نطراست
فیاغوس کشت برکشت است
فیائریون برومی اسم جوز ماثل است
فیامیس ناغره است
فینیقی برومی علس است
فینقون بیوناني خل است که بفارسی
سرکه نامند
فیجرا دادی است
فیجن بیوناني سداب است
فیجاء حساء مستویل است
فیجارس بیوناني جاورس است
فیجورین بیوناني مندباء بری است
فیجیلوتون نوع قتال قیاورون است
فیل زعفران مدقوق است وموی لب
اسب را نیز نامند
فیلر رماد است
فیلرساذس بیوناني خانق النمر است
فیلس بیوناني ماذریون است و
گفته اند بزر ماذریون است
فیلماس شراب سکر است
فیلیوس انجره است
فیرنوا وفیرنوا اسم رومي جوز است
فیرفیطوسنین قرنقا الارجیني است
فیرسا بسریاني شمع است
فیروزنوش اسم مرکبی است بمعنی
مبارک ماضم وجهت امراض بارده نافع
وبمعنی مبارک منی وبمعنی کثیر النجاح
نیز ودرقراباذین ذکر یافت
فیروطیس بیوناني سدر است
فیساوبراسانا بسریاني عیدان بلسان
است
فیسا اسم طاوس است
فیسادفاوانیا فاوانیا است
فیسی وتاردین بسریاني عیدان
سنبل است که دارشیشعان نامند
فیسادوبقطامیرون بسریاني اسم
مشکطرامشیع است
فیروفس بیوناني نوعی ازمدنفا است
فیسافلوس بیوناني نوعی ازلبلاب
ماکول است
فیسالون برومی قطران است
فیسردمویا بسریاني اسم هلیون است
که بفارسي مارچوبه نامند
فیسوادزفرافردنیا بسریاني
مشکطرامشیع است
فیسور سنگیست که درحمام بپامی مالند
وبفارسی سنگپا وبهندی جهانوه نامند
بهترین آن سبک کثیر التجویف آن است
وغیرمحرق آن غیرمستعمل واحراق
آن آنست که درآتش اندازند تا سرخ
گردد پس درخمر ریحانی اندازند و
همچنین تاچهار مرتبه پس سوده بکاربرند
فیش وفیشله گویند راس الذکر است
فیطا موز است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاخطاس شجرة الكلب است
فیطامیرون وفیطرون وفیطمون
بیوناني کزبره است
فیطرن بقاف اصح است وقبطره نیز آمده
فیطرمنقی کندس است
فیطرواسالین کرفس جبلي است که
نطراسالیون نامند
فیطریون جعده است
فیطس بیوناني حب الصنوبر صغار است
وآس بستاني را نیز نامند وغلط کرده
صاحب تحفه که بنک آس نوشته
فیطفلون فاوانیا است
فیطل بلغت اندلس کمون بری است
وشاشترد را نیز گفته اند
فیطوا انفحه است
فیطوعطاس شجرة الكلب است
فیطولیون زفت رطب است
فیطولوس پوست درخت صنوبر است
فیطرا بیوناني کبر است
فیطیغا بیوناني بندق است
فیغرس بیوناني درخت حنا است
فیعورس بصل الزیر است
فیرس نوعی از درخت بلوط است
فیمکس وفیقس بیوناني عفص است
فیغانون برومی سداب است
فیف بعربي وبسریاني انفحه است
فیفا بیوناني دردالنفل است وبعربي
اسم قیروان است وبسریاني قناء

فيفي‌طارلوس عدس جبلی است که عدس المرباشد

فیفانه نارمشک است

فیفادمیوس بیونانی نحاس محرق است که روسختج نامند

فیفرین بیونانی فلفل ابیض است

فیفس لوعا بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد

فیفي لامیوس بخور مریم است که نوعی از عرطنیثا است

فیقرا بیونانی بمعنی تلخ ومراد ازان صبر سقرطری است

فیقراطبسون عنصل است

فیقلامیون بخور مریم است

فیقن اسم یونانی قرطم است

فیقن اغریون قرطم بری است

فیلاطاریون بیونانی بولاموتبون است

فیلك الافن فلك فیون است که دوائی است مرکب حادرد رقرابادین ذکریافت

فیلروفس بیونانی شجرة الکلب است

فیلعا عرطنیثا است

فیلو ساذج است

فیلورا غنم است

فیلورسوساذن شجرة القطران است که شربین نامند

فیلورسخبوس شجرة المصطکی است

فیلوریغین شجرة البق است

فیلوطاسین بیونانی قاتل الکلب است

فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه نامند

فیلون ارملقطولوس برومی ویونانی فینوطیس نامند که شنبلیل باشد

فیل‌فقاح سورنجان است وبرک سورنجان را نیزنامند

فیلیوروس عرعر است

فیماررس بیونانی حب الصنم است

فینارس شعل است

فیناسیوس اصابع هرمس است

فینج وفینك معرب فینك است که حجر القیشور نامند

فینفس حومانه است

فینفن بیونانی قرطم است

فینفن اغریون قرطم بری است

فینیطاراس بیونانی قرفة الدارچینی است

فینوبراسیر اصابع الصفر است

فینوقوطیس فقاح سورنجان است وبرک سورنجان را نیزنامند

فیوسنیوس سلیخه است

فیورا بقس است

فیورمینا لاجورد است

فیوسطونیا عجم الزبیب است

فیوصمین ریباس است

فیوطیاس فرفح بری است

فیوطموش بیونانی اسم جلد است

فیوفلامیلس بخور مریم است ویا نوعی ازان

فیوفیوس غفص است

فیوماطین برومی نمام است

فیون فجل است

فیومو بسریانی رنه است

فیونیون بیونانی میالیوس است

فیهج اسم خمر است

فیهق باندلسی انتلة السوداء است

فیاد بفتح اول وتشدید یا ثوم ذکر است

فیسیر حلبة مطبوخ با تمر است

* باب القاف *

* فصل القاف مع الالف *

قامه وقایه اسم عربی فرخ طائری است وبیضه رانیزنامند وقشر بیضه که چوجه ازان برآمده باشد نیز

قابوق بترکی اسم قشر است

قابولا اسم فارسی کاچی است

قاتر اسم ترکی بغل است که استر نامند وبهندی خچر

قاتره نمام است وکزبرة بری را نیز نامند

قاتل ابیه بداشقان است وقطلب را نیزنامند

قاتل اخیه خصیة الثعلب است

قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است

قاتل الحیطان وقاتل السمك لاغیة است وماهی زهرج را نیزنامند

قاتل الذئب خانق الذئب است

قاتل العرق نوع انثی ازورق اناغالس

است که شکوفه آن کبود باشد وگفته اند نوعی ازمرزنجوش است که بهندی مروا نامند

قاتل النحل نوعی از نیلوفر است که بهندی کنول نامند

قاتل نفسه نوعي از اشق است و گفته اند فرفیون است وبعضی کافور را وهرچه خود بخود بتحلیل رود

قاتل الکلب خانق الکلاب است و گویند اذارقي است

قاتل النمر خانق النمر است وبعضي مازریون میاه را نامند وبعضي خامالاون مالس را که اشخیص اسود است

قاتوله معرب تاتوله است که جوز ماثل باشد

قاتق وقاتیق بترکي لبن حامض را نامند ومطلق ادام را نیز

قاحرس وقاحروس بیونانی جارشیر است

قادح وقادحه بعربي اسم کرمیست که اشیا رودند ان را میخورد

قادرس شربین است

قادمه ریش مقادیم جناح طیور است

قاره دب انثی یعني خرس ماده را نامند

قارا بترکي مقل است

قارادمن وقارادومون وقارادامن قردمانا است

قاراس اسم قرن است که بفارسی مرووشاخ نامند

قاراسا قراصیا است

قاراطیا بیونانی خرنوب شامي است

قاراطیطس بیونانی اسم خشخاش مقرن است

قاراطیس بیونانی کرویا است

قاراغیطس بیونانی وبسریاني قصب فارسی است

قاراطیطمون بیونانی بصل است

قارا وقوالون قرنفل است

قارن سك است

قارتمیمس وقارحه اقحوان است

قاریوز بترکي طیر ندی است

قارج بترکی اسم ذلدماکول است

قارالیون بیونانی نوعی از موقاریقون است دربو شبیه بعلك الصنوبر

قاریاسلیا وقاقالیس بیونانی تخم جزربری است

قارة بیوناني مطاخیس است

قارس بیوناني کبر است

قارسیسا وقارسیسیون کبابه است

قارقوس قرن الثور وقرن المعز رانیز نامند

قافیقوا وقارفیوا وقاریمیوس سرطان است

قاریدا بیونانی کرویا است

قارنامون بیونانی نمام شبیه بحرف است

قارونی وقارو قاجوز الملك است

قارنی بارزق بترکی بزرقطونا است

قاردونا وقاروطبقا وقارونابطیقیا بندق است که جاوزباشد

قاز اوز است

قاسطر بیونانی حیوانی است که در آب وغیرآن میباشد وخوراک آن ماهی وسرطان است دردریا وسنگریزه در خشکي وگویند جندبادستر خصیهٔ آن است

قاریطه حب تمرهندی است

قاربن قرصعنه است

قاسطمون محلب است

قاسماقون هوسن بریست

قاسی بترکي قنه است که بفارسي بارزد نامند

قاسینا سلیخه است

قاصنه محلب است

قاتال ولیل بسریانی قاتل ابیه است

قاطانیقی کف العقاب است

قاطیغوبا بسریاني وبیوناني حنظل است

قاطر دم الاخوین است

قاطس اروماطیقي قصب الذریرة است

قاطع المني هرد وائي مسخن مجفف است مانند سداب وشهدانه ویامبرد مخدر مانند افیون وکافور ویامبرد دوئی مانند کافور

قاطل ابیه قاتل ابیه است
قاطل ذابا وقاطل ذیبا بسریانی بصل العنصل است *
قاطون ارمینا است که نوشادر باشد
قاطوء بسریانی بزرقطونا است
قاخروس بیونانی جاوشیر است
قاقاطون نیلوفر است
قاقرطین لبن شبرم است
قانور تلوسهٔ خرما است که بشیرازی نارونه نامند که وعاء طلع نخل باشد
قافوری وقافورنی بسریانی کافور است
قاقبروس برومی و بسریانی سقلولا است که زرنباد باشد
قاق طائری طویل العنق است وگفته اند معرب کاک بمعنی کعک است
قاقا بیونانی حنظل است
قیقی سفیدهٔ تخم مرغ است ونیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند
قاقائی حنظل است
قاقسنون بیونانی کبابه است
قاقسوس بیونانی کمون بری یا شاهترج بری است
قاقوس وقاقوسطو بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد
قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است
قالابو بیونانی بلوطا است
قالاجیر قلی است
قالاراس الافیوا قرن ایل است
قالاریبوس نوعی از خمر است
قاقیا اقاقیا است که عصارهٔ قرظ باشد
قالاعروسطس نیقون نوعی از زتیل است
قالامالس بیونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بری است یا مطلق فوتنج را گویند
قالاس وقالاموسا قردمانا است وحرف را نیز نامند
قالامن قالامیس قصب مطلق را گویند
قالامواس قالاموس اروماطیقون قصب ساذج است
قالاموس ازوماطیقی قصب فارسی است
قالامینی فوتنج الماء است
قالب بکسر لام بعربی بسرا حمواشت
قالنجه اسم ترکی طائریست معروف بعکه وبعربی عقعق وصلصل نیز نامند و گفته اند اسم فاخته است
قاماریون وقومارس بیونانی قاتل ابیه است
قاماسین صمغی است که آنرا کاشیر نامند
قامافیس بیخ جاوشیر است
قامقی وقام مقی دود البقل است
قامواجی بترکی طائریست از طیور از جنس صقور
قاموز بیونانی صمغ است وهرگاه مطلق گفته شود مراد از ان صمغ عربی است و نیز قاموز بسریانی سندروس را نامند
قاموزد نیعیا بسریانی و بیونانی صمغ سداب است
قاموزد رعنی صمغ خطمی است
قاموزد رنیا بسریانی و بیونانی صمغ زیتون است
قامورد شیعا بسریانی و برومی فربیون است
قاموزد کرزا بسریانی ساداوران است
قامود دلوزا بسریانی و بیونانی صمغ درخت بادام است
قان. گفته اند که بترکی دم است
قانانیس شهدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانش قبطی بیونانی باقلی قبطی است
قانة الطیر قانصه است
قانفامن بیونانی سندروس است
قانفامون بیونانی صمغ کریه الرائحة است که می آرند از بلاد عرب وگفته اند که سندروس است
قاساریدس وقساریداس وقیناریدوس بیونانی ذراریح است
قانقراطمون لفظ یونانیست وگفته اند که نباتیست مانند عنصل و بدل آن استعمال می نمایند
قانبوس بیونانی بمعنی دخانیست که آنرا شاهترج فرفیری نامند
قانیون بیونانی شاهترج است
قادرن بترکی بطیخ است

* فصل القاف مع الباء الموحدة *

قباب بکسر اول بعربی نوعی از سمک است

قبار وقبارس وقباریس بسریانی ویونانی وبرومی بمعنی کبر است

قباع بضم اول تنفذ را نامند

قباق بترکی اسم قرع است

قباء وقباة بعربی نام گیاهی است که شتران میخورند وبفارسی گیاه چرای شتران نامند

قباح بعربی اسم دبا است که بفارسی خرس نامند

قباط وقبیط وقبیطی هر سه بضم ثانی وتشدید با قبیطه وقبطی وقبیطه اسم حلوای معروف است که ناطف نامند معرب کبیده وکبیته

قبر وقبرة قنبرة است

قباع اسم عربی خنزیر صحرائی است

قبر اسم عربی انگور طولانی جبل الزبیب است وبتشدید با اسم چکاوک

قبرس بضم اول وسکون ثانی وضم رای مهمله در اصل اسم جزیرهٔ عظیمی است در روم که معدن نحاس است ونحاس آن بسیار خوب است ولهذا آنرا النحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند آنکه قلع اسم معدنی نیست که از آن رصاص جید بعمل می آید لهذا رصاص جید را القلعی می نامند

قبع تنفذ را نامند

قبع اسم خنزیر جبلی است

قبعه اسم طائریست کوچکتر از عصفور

قبعرور بعربی تمر هندی را نامند

قبقابن صدف بحری را نامند

قبل بعربی تیس جبلی است

قبور بعربی اسم نحل سریعة الحمل است

قبیزاء قنبرة است

قبیس بعربی فحل را نامند

* فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة *

قتب بکسر اول وسکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعاء است

قتام وقتان بعربی غبار را نامند

قت بعربی اسپست را گویند یا خشک آن را

قترس گویند اسم بهترین نحاس است

قترغه اسم ترکی کلاغ است که بعربی غراب نامند

قتع وقتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد ومطلق کرم چوب را نیز نامند

قتق بترکی اسم ماست است ومطلق نان خورش را نیز نامند که بعربی ادام گویند

قتن ماهی است عریض بقدر یک کف دست

قتنا بسریانی اسم قصب است

قتنادیسما بسریانی اسم قصب الذریرة است

* فصل القاف مع الثاء المثلثة *

قثام اسم عربی ضبع انثی است

قثاء الحیه زراوند طویل را نامند وگفته اند اسم حنظل صغیر است

قثاء الصغار بعربی اسم شعاریر است

قثاء الکبر بعربی سفلج است که بفارسی خیار کبر نامند وآن ثمر درخت کبر است

قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار کرک وبهندی اندراین نامند

قثاء هندی خیار شنبر است وگفته اند اسم ثمری است که بهندی توری نامند

قثم اسم ضیغان است

* فصل القاف مع الجیم المعجمة *

قجی بجیم عربی بفارسی تخم شور است ونزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است

قچ بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی است که بعربی کبش فحل مقرن را نامند

* فصل القاف مع الحاء المهملة *

قح اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک وبشیرازی کرکو نامند

قحط بعربی اسم نبت است

قحر اکلیل الجبل است

قحوان اقحوان است

* فصل القاف مع الدال المهملة *

قداح اطراف صغیر تازهٔ بقول است وشاخ نبات تازه را نیز نامند وصاحب تحفه بهارنارنج دانسته وبعضی گل رطبه وبعضی گفته سنگ چقماق است

قداد بفتح اول وثانیه بعربی تنفذ است

قداحی پرمرغ پیشین را نامند

قلح صاحب تحفه گفته نوعی از اندرون را نامند واصح آنست که بخور مریم است

قلح مریم گیاهی است که برگ وبیخ آن مفتت سنگ مثانه ومدر بول است وآن نوعي است ازحي العالم که مسمی است بزلایف الملوک ونواب علویخان مرحوم گفته اند که غلط است زیرا که آن قلاح مریم است

قلد بفتح اول وتشدید دال بعربي جلد نخله است

قلد بضم اول وتشدید دوم بعربي ماهي بحری است

قلاح مریم قلح مریم است وقلاح مریم ازان جهت نامند که گلهای آن طولاني پیچیده شبیه بزلف بافته واهل شیراز آنرا زلف عروسان نامند وبهندی جته دهاری نامند واهل مغرب زلایف الملوک جهت آنکه برگ آن مانند قلح کوچکیست وازین جهت این را اذان القسیس نامند وگفته اند بیوناني قوطو لیدون نامند وبعضی گفته اند نوعي ازحي العالم است

قلمیا بفتحتین بیوناني اقلیمیا است

قلدوح وقلداح بفتح اول وضم ثاني بعربی اسم ذباب است

قلدومه نزد عامهٔ اهل اصفهان اسم تودری است

قلدیح اسم عربي مرق است که بفارسي شوربا نامند

قلدیر گوشت مطبوخ دردیك است

قلدیم الملك خبازی است

* فصل القاف مع الذال المعجمة *

قذاذة قطعهٔ ذهب است

قذة وقذان الاذنان والقذ ذا اسم برغوث است ونیز قذ ذ بمعنی کیك است

* فصل القاف مع الراء المهملة *

قراء بسریاني اسم قرع است

قراقاج بترکي درداراست

قراس یابالوطن وقراس قافالوطن بیوناني کرات شامي است که عامهٔ اهل شیراز زیرپیازنامند

قراثا بعربی قسمی ازنخل است که تمر وبسرآن بهترمیباشد

قراچورك اودی بترکی شونیزاست

قریح وقراح آب خالص است

قراری بسریانی حب خروع است

قرارنوش برومی اسم شمع است که بفارسي موم نامند

قراربوفل نیلوفراست

قراساوش بیوناني زیتون الماء است

قرامنقر بترکي طائری است ازطیور صید مائل بسیاهی وغلیظ

قراسیا وقارساقراصیا است

قرامیوس وقریصاء برروطونیس وقریصا برروطونس شراب حلوی است که ازانگور بکه بیوناني قریطیقونیس نامند سازند

قراشم بضم اول وفتح ثاني بعربي قراد عظیم است

قراض بابونه است واقحوان رانیز

قراضه بعربي نوعی است ازحلوای صلب لزج که ازحبوب سازند واقراص وبنادق بزرگ ترازان هازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران بقراضی

قراطارخ اسم ترکی شحرو راست

قراطن بیونانی ماء العسل را نامند وآن عسل قلیل است که طبخ کرده شود باماء کثیر

قراطوس وقراطومن بیونانی درو نیون است

قراصیا قراطیا بسریانی وبیونانیي خرنوب شامی است

قراع طائری است که عود الصلیب را بمنقارخود باشیان برد

قرقلون قرنفل است

قرافه بکسراول بعربي لحاء شجراست

قرافاج بترکي ثمردرخت درداراست

قراتروط بترکي رخبین وگفته اند مصل است

قرقیون بیونانی کبابهٔ است

قراقوش بترکی عقاب است

قراقینوس برومی اشترغاراست

قراموس برومی باقلی است

قرامیون بصل است

قرانیا بیونانی اسم زفال است

قرانینی اغریا بیونانی کرنب بری است

قراد بکسراول اسم ترکی صقیع است که

بفارسی شبنم نامند
قرباغه بترکي اسم ضفدع است
قرابانیون بیونانی اقحوان است
وگفته اند نوعی از بابونه است که بعربی
عین البقر وبفارسی گاوچشم نامند
قریب بکسر رای مشدده نوعی
از ماهی مملح است که تازه باشد
قراست انجره است
قریبنون بر رومی بلوطرا نامند
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از سمک تازه یا سمک
مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماة ابیض صغار است
که فطر نامند
قرد بعربي بمعني قراد است
قرداليون بسد است واصح آن است
که آن قرواليون بوا و است نه بدال
قردمانون بیوناني قردمانا است
قردامن حرف است که بهندی هالم
نامند
قردامومن وقردامون وقردمون
برومي وبیوناني قردمانا را نامند
قردامینی بیوناني قرة العین است
قروع قمل الابل ودجاج است
قردمالی کزبرا است
قردماوس اسم رومي حرف است که
بفارسي اسفندان کنده نامند

قر بضم اول اسم عربي ضفدع است
قر بفتح اول وراء مشدده بعربي
فروج است
قردالبت نخل است که آنرا جمار
نامند
قردمانا بیوناني بندق است
قرزج بعربي شجر است
قرزجه بعربي اسم بقله است وشجر
رازیز نامند
قرس بکسر اول بعربي پشهٔ صغیر را
نامند
قرسطیلوس اسم رومي است که آنرا
بیوناني ماطیطوس نامند وآن شادنج
است
قرسطاریون بیوناني سطاریون است
که بشیرازی کماة کوهی نامند
قرسطوس بیوناني قسط است وبرومي
تفرالیهود است
قرسمنون بیوناني ریشهٔ حنظله است
قرسیطامنون بیوناني وبسریاني
زنجبیل کلاب است
قرسیقي اسم نوع طراثیث است که
بیوناني آورد نفیی نامند
قرنیه ملح نفطي است
قرشام وقرشوم بعربي قراد
عظیم را نامند
قرص بضم اول وسکون ثاني اسم
عربي خبز است وکلیچه را نامند وباصطلاح
اطبا عبارت است از دارویهٔ که بکوبند و

خمیر کنند باب واقراص مانند ودر
سایهٔ خشک کنند تا اینکه رطوبت دران
نماند ونگاهدارند واستعمال نمایند
قرصعا سلحفاة است
قرصوف بضم اول بعربي عصي الراعی
است
قرط بعربي نوعی از کرات است که
آنرا کراث مایده وکراث البقل نیز
خوانند
قرط بضم اول وفتح ثاني اسم مصری
قصقصه نامند
قرطا بیوناني شاه بلوط است
قرطي وقرطیقي بسریاني حسک است
قرطس بیوناني فقاح کرم است
قرطف اسم عربي بقله است وثمرهٔ
الرمث را نیز نامند
قرطاالو خیار شنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطمانا قردمانا است ونیز کرویای
فارسي وکراویهٔ رومی را نامند
قرطن بیوناني ماء العسل است
قرطوقراطیا بسریاني حسک است
قرظ بفتح اول وثاني وظای معجمه اسم
درخت نوعی از امغیلان است
قرعاکیبا بسریاني هوفاریقون را نامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکي طائری است از طیور
صید از جنس بازی واز ان کوچکتر
قرغی بترکي باشق است

قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند
وقشر مقل وقشر رمان را نیز وبمعني لحاء
الشجر نیز آمده
قرنا قلیچه است
قرنل بفتح اول بعربي بخل است
قرشیه بترکي غراب است که بفارسی
کلاغ نامند
قرقسوس وقراقیسون وقرقیسون
وقرقیسون وقرنسیا بیوناني کمابه است
قرطلون بیونانی قرنفل است
قرقاآ بیوناني عشرق است که علقی باشد
قرقاول بترکی نام تذرج است که
معرب تذرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی است که بفارسی
کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است
که صغار بعوض باشد
قراقرامني حرف الماء است
قرقوس دهن صنوبر است که آنرا
راتینج بهزنا نامند
قرقرون بررومی سعد است
قرقس وقرزقس بیوناني صدف لؤلؤ
است ونیز نوع حلزون را نامند
قرقشم بترکي رصاص اسود را نامند
قرقط وقرقوف بعربي خمر است
قرقعنا وقرقو بیوناني وبسریاني
زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صقر است
قرقف بعربی خمر است وخمر غلیظ

را نیز گویند
قرقب مرغ کوچکی است وقرقب را
نیز نامند
قرقمان خسی است که درجوف مقل
حجازی وصعیدی میباشد وگویند لب
مقل حجازی است
قرقوماعما وقرقومعما وقرقومن بیونانی
ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو
بیوناني زعفران است ومعما بمعني
ثفل است
قرقینو بیوناني سرطان است
قرلاتغوج بترکی خطاف است
قرمارس قاتل ابیه است
قرمارة هدفلي است
قرماریس بیوناني درختي است که
آنرا قطلب نامند
قرمانیطس طین کرم است
قرمانیون اقحوان است
قرماون وقرومیتان وقرنثوان برومی
وبیونانی بصل را نامند
قرمد بالفتح سنک نوره است وبمعنی
زفت مطبوخ نیز آمده
قرمدار قرمطان است وزنان آنرا
علف الجدل نامند وبرای قروح فرج
استعمال مینمایند
قرمعا سلحفاة است
قرمل بعربي شجریست بی خار
قرمود وقرموط وقرمول بعربی ثمر
غضبان است

قرمیا توتیا است
قرمید بعربی اسم آجر است
قرمیون بیوناني سمك بحری است
قرن البحر کهربا است ونزد بعضی
عبارت از بسد ومرجان است
قرن البقر وقرن الثور بفارسی سرو
کاو یعنی شاخ کاو نامند ونیز قرن الثور
بمعنی حلبة یابسه آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الجریبت قرن کرکدن است که
بفارسی شاخ کرک وبهندی کینڈی کا
سینکه نامند
قرناوبلا قرن الایل است
قرنب بعربی یربوع است که بفارسی
کلاکموش نامند
قرنبا بیوناني مطلق کرنب را نامند
قرنبا اغریا بیوناني کرنب بری است
قرنبی انمارس کرنب بستانی است
قرنبا وقرنبیا حماض صغیر است که
مسمي بحمضیض است وگفته اند که
بیوناني اسم لوبیا است
قرنبا مخفف قرنباد است وآن اسم
کرویا است
قرنباد وقرنفاد وقرنفار وقرنفان
کرویا است
قرنفل بستانی قرنجمشك است
قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوس قالون حب الصنوبر است

قرنوة اسم عربي هرنوة است
قرنيتا بسرياني مطلق فودنج را نامند
قرميتادبرا بسرياني فودنج برى است
قرنيتادرين آس بسرياني فودنج نهرى است
قرنيتاوطورا فودنج جبلى است
قرنيتاوفجلا بسرياني فودنج مزارع است
قرنيتا رميا وقرنيتا رنهرا بسرياني فودنج نهرى است
قرنين بهندى آهن است
قرنيون بيوناني شاه بلوط است
قروا نوعى از لبلاب است كه آنرا اسد الارض نيز نامند
قرواليون بسد است
قرور بعربي آب سرد را نامند
قروسوس بوصيرا است
قروسطوليوس بيوناني شادنج است
قروسونيون وقروشونس بيوناني ارقطيون است
قروسميون جوزماثل است
قروصيون بيوناني قراصيا است
قروط بتركي مصل است
قروطنق سقطيعي وقروتومعا بيوناني معجوني است مركب از طين مختوم وحب الغار وصنعت آن در قرابادين ذكريا فت وتفل دهن زعفران را نيز نامند
قروفس بسرياني اسم درونج است

قروفلى بفتح اول وضم ثاني بيوناني قرع را نامند
قرونس وقروفوس وقرونس و قرفيونوس وقرروقوس وقيوقوس همه بيوناني اسم زعفران است
قرول وقروليون معرب از قرواليون يوناني است وآن اسم بسد ومرجان نيست
قروم حجرذ وسبعة الالوان است
قرومينان بيوناني وبسرياني بصل است
قرون خبث فضه است كه آنرا اقليمياى فضه نيز نامند
قرون البحر اسم مرجان يا كهربا است
قريب بعربى سمك مملح تازه است
قريا وقرنياء نوعى از تمر را نامند كه بسر آن بهترين بسر انواع تمرها باشد
قريح آب خالص است بمعنى ماء قراح
قريدوس بيوناني عقرب است
قريدريوس بيوناني جراد است كه بفارسي ملخ نامند
قريرحنظل كه بهندى اندراين نامند
قريس بعربي آب سرد وكوشت پخته را نامند
قريص نان خورشى است كه از كوشت ماهى واكارع وبابقول وابازير حوش دهند دهركه تا بسته شود پس سرد و منجمد كرده بخورند

قريصابروطونيس وقريصابروطونس وقريط خرنوب شامي است
قراسيوس شرابي است شيرين كه متخذ از انكور كه مسمى است بقريطيقوس
قريع بعربي اسم فجل است
قريعة الكتان نزد اهل اندلس اسم كشوث است
قريقان وقرنقان بسرياني كروياست
قرنيا بعربي اسم لوبيا است

* فصل القاف مع الزاء المعجمة *

قزار زجاجي است
قزاكرم ابريشم است
قزح بعربي بول كلب است
قزح بكسر اول تخم بصل را نامند و بمعنى توابل قدر است مانند كمون و زيره و امثال اينها جمع آن اقزاح و بمعنى ابازير نيز آمده
قزح بكسر اول وسكون ثاني بعربي خرء الحدأه است
قزد بضم اول وسكون دوم قسطاست
قزدير رصاص بيض است
قزدى نباتي است طبيعت آن كرم وتر در اول ونمك از آن بعمل مى آورند و مى خورند بهترين آن سبز تازهٔ آن است
قز بفتح اول وتشديد زا معرب كروياكج فارسى است وآن نوعي از ابريشم است ودر ابريشم ذكريافت وكسيكه آنرا داود الحرير دانسته غلط كرده

است

قزاح بضم اول وتشدید زای کماة است

قزغند بزغند است وبزغنج نیزنامند

قزل بترکی بمعنی احمر است ومراد ازان ذهب است

قزلان بترکی اسم طائری است کثیر الوجود در شیراز وعامهٔ آنجا قزلاغ نامند وصاحب تحفه که قبره نوشته سهو است

قزوجاامران وقزومواد وقزوموان وقزونین وقازاماون برومی و بیونانی بصل است

* فصل القاف مع السین المهملة *

قس بضم اول نوع قسوسی است که ثمر نداشته باشد وبمعنی لبلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق آن صغیر می باشد و شاخهای باریک وعصارهٔ بیخ آن باسرکه جهت سم رتیلا نافع

قساء بفتح اول وثانی بیونانی سلیخه است که آنرا بهندی کهیلا نامند وبمعنی دارچینی نیز آمده

قسابه بفتح اول وثانی بعربی تمر ردی است

قساحیوبا بسریانی حلیون است که بفارسی مارچوبه نامند

قسادا بیونانی تنکار است

قسادیسا بسریانی قصب الذریرة است

قسارا وقوارساما بسریانی عود بلسان است

قسارس وقبارس بمعنی کبر است

قسارقرنین اسم رومی رطب است که بفارسی خرمای تر نامند

قسارفورنیقن برومی تمرهندی است

قسارروا ترتون وقسارروا توقیزون بیونانی سعد است

قساروس بیونانی قسوس است که عصارة لحية التيس باشد

قساطوس وقساطاتوس ترطم است

قسالاون بیونانی دهن زفت است

قساموس وقساموپس وقساموني و قسوماس همه بیونانی اسم دارچینی است

قسیوس بیونانی سوسن بری است ابیض

قسنا روس بیونانی عصارة لحية التيس است

قسنامیس بیونانی لبلاب عریض الورق است که آنرا لبلاب کبیر نیز نامند

قسنوبرون بیونانی فاشرا است

قسنوس اطاروس بیونانی لحية التيس است

قسنامیس وقسنوس لبلاب کبیر الورق است وآنرا لبلاب بری نیز گفته اند وقسنوس بمعنی لادن نیز آمده

قسراق بترکی رماک است

قسربوا دهن حنا است

قس بفتح اول وسین مشدده بعربی ضقیع است

قسطس اسم جنس قسط است

قسط اسود وآن قسط هندی است

قسط بحری قسط ابیض مر است

قسط حلو قسط هندی است ونیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است

قسط رومی قسط ابیض حلو است

قسط سوری قسط ثقیل است که لون آن مانند خشب شمشاد وطعم آن تلخ ورائحهٔ آن ساطع باشد

قسط شامی راسن است وقسط سوری رانیز گفته اند

قسط صینی قسط مر است

قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحه است وبمعنی قسط حلو نیز آمده

قسط فارسی قسط ابیض مر است که بفارسی ماردارونامند

قسط رنقلی قسط مر ثقیل الرائحه است

قسط مر قسط هندی است ونزد بعضی قسط سوری است

قسط هندی قسط اسود خفیف است و قسط اسود حلو را نیز گفته اند

قسطانیا وقسطل وقسطنیل بیونانی و برومی شاه بلوط است که بعربی بلوط الملك نامند

قسطانیقی بلغت اهل سودان اسم بقلة

يمانيه است

قسطرين بروميی ويونانی اترج است

قسطاس بضم اول وتسكين ثاني بعربی شجر است كه بيخ آن قسطس است

قسطور وقسطورة وقسطورين وقسطوريوس وقسطوريون وقاسطورس بلغت يونانی جند باد ستر است كه بفارسی خزميان نامند

قسطوس و قسيطوس بيونانی زنجار است

قسطورون قسفس بيونانی قرطم است

قسطير بكسر اول وسكون ثانی بعربی رصاص ابيض است كه آنرا قلعی نيز نامند

قسعيطس بيونانی طين ارمنی است

قسقامور بيونانی فودنج است

قسقيون بيونانی سوسن بری است

قسقاس بفتح اول وسكون ثانی بعربی اسم نبات است وبمعنی اسد نيز آمده

قسلع قنبيل است

قسميهور ضبع است كه بفارسی كفتار نامند

قسور بعربی بابونج را نامند وبمعنی فودنج نيز آمده

قسور بفتح اول وسكون ثانی بابونج است يا فودنج وواحد آن قسورة است

قسوليدوس وقسوليدون بضم اول وثانی بيونانی كاكنج است

قسوماس بيونانی دارچينی است

قسورمون بندق هندی است كه بهندی ريتهه نامند

قسوريوتن بيونانی حشيشة الزجاج است كه بروميی كموما نس نامند

قسه تربد است

قسيا وقسيوميوس بروميی ويونانی سليخه است

قسيرام بسريانی قثاء بری است

قسيرو بفتح اول وكسر ثانی خلفا است

* فصل القاف مع الشين المعجمة *

قشا وقشاء بعربی قشور اشجار است

قشاح بفتح اول وثانی بعربی اسم صمغ است

قشار قشور محلب ودبق است

قشارة ريزهای كندر است كه از سودن وقطعهای آن بايكديگر جدا گردد وآن را قشار كندر نامند وقشر محلب را نيز گفته اند

قشام بعربی اسم قز است

قشتا بسريانی قسط است

قشر بضم اول بعربی اسم ماهی بقدر شبری است

قشران جناح ملخ است

قشرة بكسر اول وسكون ثانی جلد اسب وقسمی از سليخه را نيز نامند

قشری پوست منجمد بالای شير است كه بفارسی سرشير وچربهٔ شير نامند و بهندی ملائی

قشه اسم دابه است بهيئت جعل وگفته اند دابه است كه بفارسی كنه وبعربی قردة نامند

قشع حربا است

قشعه بفتح اسم كشوتا است وبكسر بمعنی بلغم آمده

قشعر بضم اول وسكون ثانی بعربی قثاء است كه بفارسی خيارزه وخيار دراز وبهندی ككری نامند

قشوم بضم اول وسكون دوم بعربی قرادة است

قشم بكسر اول بعربی لحم مطبوخ است ولحم مطلق را نيز نامند

قشمش بكسر اول وسكون ثانی معرب كشمش است كه عبارت از مويز انگور كشمش باشد

قشنيز معرب كشنيز فارسی است

قشور بفتح اول بعربی دوای جالی است كه ميمالند زنان بروی خود برای تصفيهٔ رنگ آن مانند خردل كوبيده بپخته با ماست سرشته

قشور بضم اسم جنس پوست ميوها است وشامل پوست اشجار وبزور وغيرها است وبعضی را عقيده آنكه آنها قابل هضم نيستند وغذائيت ندارند واين كلی نيست وليكن بسيار قليل الغذا اند وبطئ الهضم

قشيراس بروميی ذراريح است

* فصل القاف مع الصاد المهملة *

قصابك اسم طائر است كه آنرا بعربی صعوة نامند وآن صفراغون است

قصب فارسی نوعی از قصب است و
گفته‌اند نیی است که ازان قلم میسازند
قصبك اسم نوعی حزونات است
قصب بوا قصب الذریره است
قصد وقصده عوسج است
قصدیر بعربي رصاص ابیض است که
آنرا القلعی نیز نامند
قصر بعربي اصول نخل وشاخ را نامند
قصمه بلغت عربي اسم جص است
قصطل بمصری شاه بلوط است
قصعل بضم بعربي عقرب است وبکسر
عقرب ورا ذنب را نیز کویند
قصفه بعربي ورق ارطی است
قصل بفتح اول وسکون ثانی بعربي
زهرسلم است
قصم بعربي بیض جراد است
قصود وقصیده بعربی مخ سمین است
وقصید بمعنی لحم یابس نیز آمده
قصری بعربي نوعی ازاداعی است
قصیص وقصیصه بعربي نباتی است که
دربیخ کماة روید وکویند تودریست

* فصل القاف مع الضاد المعجمة *

قضاب بمصری نوعی ازاذان الغزاست
قضابه بعربي اسم وزغ است
قضاء بعربي کلبة الماء است که بفارسی
مادهٔ سگ آبی وبهندی اود بلاؤنامند
قضب اسم شجر بزرگ است وبمعنی افت
واسفست نیز آمده
قضبه بعربي اسم رطبه است که بفارسی
اسفست نامند
قض وقضض بفتح بعربي حصی صغار است
قضام بعربي نبات حمص است
قضه بکسر اول وتشدید دوم بعربي
رجبین است وبمعنی حصی صغار وجص
ورمل نیز آمده
قضاعلس بلغت اندلس نباتیست که
آنرا کمبیون نامند
قضم بفتح اول وتسکین دوم قطن
عتیق است
قضم قریش حب الصنوبر صغار وکبار
است
قضیب اسم عربي درخت رزوتاك
وانکور است

* فصل القاف مع الطاء المهملة *

قطابه بضم اول وفتح دوم بعربي پارهٔ
کوشت است
قطاریقا بیونانی اشقولوقندریون است
قطاریون غافث است
قطالا بیونانی دردار است
قطاس بضم اول لفظ رومی است
گفته‌اند که دابهٔ ایست بحری که آنرا دابة
البقر کویند وصحیح آنست که نوعی از
بقرجبلی است
قطاطه بفتح اول بعربي قطاطا است
قطاغ بکسر بعربي شیرینی است که
بفارسی شکرپاره نامند
قطایس بصل الفار است که آنرا عنصل
نامند
قطامی بعربي صقر است که آنرا بفارسی
چرغ نامند ونبیذ را نیز کویند
قطب بعربی وقطبا وقطبی و نطبا ما
بسریانی بمعنی حسك است
قطبوس وقطوس بسریانی هرخس است
قطس حوما بسریانی حنظل را نامند
قطر بکسر اول اسم عربي نحاس
کداخته است یاقسمی از نحاس است
یامطلق نحاس
قطری کلکروهن است
قطرای بیونانی کبر است
قطرب دابهٔ ایست که حرکت میکند
بربالای آب حرکات سریعهٔ مختلفه ونوعی
ازمالیخولیا را نیز نامند
قطریامه نوعی ازخمر است
قطرنا بیونانی زجاج را نامند
قطارمی کلکروهن است
قط بکسر وتشدید بعربي سنور است که
بفارسی کربه نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا وقطفه بسریانی بقله است که آنرا
سرمق نامند
قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است
قطم بعربی لحم وپنبهٔ کهنه را نیز نامند
قطمیر قشر بری است
قطن بعربي اسم حواصل است
قطندوس برومی و بیونانی زیمیه
است

قارثا وبوینا بسریانی قثاء الحمار است

قطوث حوط بسریانی حنظل است

قطوریون بیونانی قثای بری است

قطونا نباتیست که بزر آنرا بعربی بزر قطونا و بفارسی اصفهان اسپرزه و بشیرازی بنکو نامند

قطسقیقا نوعی از سموم قتاله است

قطیلا دردار است

* فصل القاف مع العین المهملة *

قعاع بضم بعربی آب تلخ مالح است

قعال بعربی نور و شکوفهٔ عنب است

قعیر بیونانی ذافل است

قعیول قسمی از کاة است

قعقامر سندروس است

قعقرور نیل است

قعقاع بعربی تمر یابس است

قعقع بعربی اسم لقلق است که بفارسی لك لك نامند

قعقع اسم عربی عقعق است

قعلامنیس بخور مریم است

قعلوس غار است

قعموص قسمی از کاة است

قعنب بعربی اسم قلقاس و خصی الثعلب است

قعیل بعربی جراد است

قعیل ارنب ذکر است

* فصل القاف مع الفاء *

قفارس کبر است

قفاریس بیونانی و بسریانی حب الزلم است

قفاص بضم بعربی وعل است که بفارسی کاوکوهی نامند

قفاریون شاهترج است

قف النظر اسم آس بری است

قفنالا اسم رومی اجاص است

قفل کمون است

قفل یز بیونانی لحم است

قفد بسریانی قنفذ است

قفر بضم اول و سکون دوم اسم قار است

قفرس ابهل است

قفر وقفرنبات کشوث است

قفط کمون است

قفلوس بیونانی غار است

قفلوط کراث شامی است

قفورا کفری است

قفوری کافور است

قفوریبخ وقفورابیخ وقفولابیخ بیونانی کافوریه است که نوعی از ریحان باشد

قفهر قیقهر است

قفیر بعربی زنجبیل است

قفیص بیونانی قرمزا ست که متولد شود برد رخت بلوط

* فصل القاف مع القاف *

ققه وققنج بسریانی کاکنج است

ققسالا برومی اجاص است

ققص شاهترج است

* فصل القاف مع اللام *

قلا تلی است

قلاب ذئب است

قلابو بیونانی بلوط است

قلاغ جاره باصفهانی اسم عقعق است

قلاذ آذریویه است

قلازاره وقلازاره بمعنی قلاغ جاره است وآن طائری است از جنس غراب که بفارسی کلاغ پیسه نامند وعقعق را نیز نامند

قلارومانیون بیونانی نوعی از خمر است

قلاس بسریانی ساذج است

قلاشره بفارسی اسم قلی است که شخار نیز نامند

قلاط بعربی سمك است

قلاطانس بیونانی درخت خیار است که بعربی دلب نامند

قلاطانوس بیونانی فلت است

قلاطیور بیونانی قنبیط است

قلاقل بعربی فلفل است

قلاقلیطس بیونانی قلیمیا است

قلاقی فاخته را نامند ویا طائری است مشابه آن

قلام بعربی قاقلی ونزد بعضی رعی الابل است

قلاماالس بیونانی قودنج جبلی

است یا نوی

قلامتي وقلاميس وقلاميسي بيوناني
فودنج نهری است

قلامرطون بيوناني زرنباد است

قلامس اروماطيعس بيوناني قصب
الذريرة است

قلان بترکی حمار الوحش است

قلب النخله بعربي شحمة النخل است
که جمار النخل نامند

قلب الارض سورنجان است

قلبا بسریانی قرفه است

قلباداسا وقلبون موروس بسرياني
وبرومي ورق الآس است

قلباداطروعا وقليون قطرين بسرياني
وبرومی ورق الاترج است

قلبادا کندنا وقليون سليقون بسریانی
ورق الانجدان است

قلباد بلوط وقيلون دروريس
بسریانی وبرومي ورق بلوط است

قلبادنوتا وقيلون ويندرون بسرياني
وبرومی ورق توت است

قلبارجاصا قيلون وقفنالا بسرياني و
برومی ورق اجاص است

قلباحمصالبنا بسریانی ورق سورنجان
است

قلباد خلاف وقبلون اکیا بسریانی و
برومي ورق خلاف است

قلبادا قبني وقبلون درقينا بسرياني
وبرومي ورق خوخ است که بفارسي
برگ شفتالو نامند

قلباد ذاتنی وقبلون فرسد وس بسریانی
وبرومي ورق الغار است که بفارسی برگ
دهمست خوانند

قلبادزيتا وفيلوان غرنوس بسریانی و
برومي ورق زیتون است

قلباوتبا وقبلون تفاريس بسرياني
وبرومي ورق الکبر است

قلباد کنارا وتمارلوطس سدر
است

قلباد کوزی قليون قيرنوا بسريانى و
برومي ورق الجوز است که بفارسی برگ
گردکان نامند

قلبادنبلا وقلياطس بسريانی وبيونانی
وسمه است

قليجفور وقلمجفر بيونانی یا بسریانی
سورنجان است

قلبن ناردين وقلد ناردين دارشيشعان
است

قلبي ناردين وقليطيانا بسریانی
جنطيانا است وآن بیخ سنبل است

قلت معرب کلت هندیست

قلتا بضم اول بسريانی قلت است

قلح اشق است

قلحندبقون بلبوص است

قلز بضم اول وثانی وتشدید زای
معجمه بعربی نحاس که بفارسی مس قرس
نامند

قلياطيس بيونانی زراوند است

قلسطانا برومی شاه بلوط است

قلبيس لحية التيس است

قلع بعربی قلعی است

قلع ارمينا بسرياني طين ارمنی است

قلعمنين بخور مریم است

قلعی معدنیست که منسوب است بسوی
آن رصاص جید

قلف بسریانی قشراست وبمعنی رعی
الابل نیز آمده

قلقل فيون اقراص زرانیج است

قلفوط اسم شامی کراث شامی است

قلقونيا لفظ یونانیست که بفارسی
زنکباری نامند

قلقاس لفظ رومی است که آن رابهندی
اروی نامند

قلقاسی بسریانی قلقاس است

قلقل يس وقلقند يس برومی زاج
ابیض است وگفته اند که بمعنی زاجی
است که مسمی بشترد ندان است

قلقطار وقلنقطار برومی زاج اصفر
است

قلقلان نزد اکثر اطبا قلقل است

قلقلانی بعربی طائریست که مشابه
فاخته است

قلقلانيه فاخته است

قلقنت وقلقند برومی زاج اخضر است

قلار وقلاری نوعی از انجیر سفید
است که چون خشک شود سفیدی آن
زیاده وبراق گردد که گویا بران روغن

تماليده اند وبعضي آن را درظرفی متصل
بهم چند و بر ان دوشاب انکوری و
یا عسل میریزند ومیکذارند تا دوسه
سال فاسد نمی کردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قلوب وقلیب اسم عربی ذئب است
که بفارسی کرک نامند
قلما بیونانی وبسریانی خروع است
قلماس و قلماوس قصب الذریرة
است
قلام تا تلی است وراعی ابل رانیز
نامند
قلمیک بلغت اهل عمان مرنوة است
که نوعی ازعود بخوریمیا رخوشبو باشد
وکویند صندل اصفر است که بهندی
ملا کیر نامند وکویند نوع لیمو است که
بشیرازی لیموی خارکی وبهندی جنبهیری
نامند وکویند لیموی مرکب ازلیموی آب
والرج است
قلموج بعربي اسم راسن است
قلمونیا بیونانی راتینجی است که باتش
پخته باشند ونزد بعضی صنوبرصغار ونزد
بعضی صمغ صنوبرکبار است
قلمیا طیطس نوعی ازراوند طیب
الرائحه است
قلمیس برومی فودنج است
قلمبقلمون فیقهر است
قلنبك نوعی ازعود است که بخورآن
طیب الرائحه است که چون بدست

کمونند دست را خوشبوکرد اند
قلنقنی قارا ست
قلوباقلوبا میبح اسم رومی آمله است
قلوباسیر اسم رومی شیرآملج است
وآن آملهٔ پرورده درشیرتازهٔ دوشیدهٔ
است
قلورقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی دیسقوریدوس است
وآن فودنج است
قلوغیطون بیونانی صنوبر است که
بفارسی کشک نامند
قلوفا اسم عربي قرع است
قلولی بفتح اول وثانی طائری است
که آنرا بفارسی قازنامند
قلومس پلاسیوس برومی زبد البحر است
قلوموس بیونانی راسن است
قلونوس شبوطرا نامند
قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسربعربي نخود سیاه است و
بعضی نخود سفید را دانسته اند
قلیل دارشیعشان است
قلیماتس بیونانی طیان است
قلمیا اقلیمیا است
قلیعی نزد اهل مشرق عرطنیثا است
قلینوبوذیون وقلینوقوذیون نوعی
ازعلیق است
قلنیون بیونانی رجل الغراب است
قلیقی قارا ست
قلیقلمون فیقهر است

* فصــــل القاف مع المیم *
قمار نام موضعی است که عود ازانجا می
آورند ولهذا عود منسوب بدان را
عود قماری نامند
قمارن وقمارون صدف بری است
یا بحری است
قماشیر وقماشیرة بسریانی کاشم است
قمح بعربی کندم است
قمحه بعربي قصب الذریرة است
قمر باصطلاح مهوسون اسم فضه است
قمرا بعربي طائری است
قمرون روبیان است که اربیان نیز
نامند
قمز بکسراول وثانی لبن خیل است
که بترکی قمزنامند چون ترش ومتغیر
شود بد طعم کردد وسکر آورد
قمیزة بضم کماة است
قمص بفتح بعربي ذباب کوچکی است
که بالای آب حرکت میکنند ویا پشهٔ کوچکی
که بالای آب ایستاده میباشد
قمیص وقمصی بسریانی جرادا ست
قمع زوایدی است که بالای خرما و
بادنجان وانکوروامثال اینها میباشد
پیوسته بشاخهٔ درخت
قمقامه بعربي ترادهٔ صغیررا نامند
قمه بکسراول ومیم مشددهٔ بعربي
شحم است
قم قریش وقمل قریش حب صنوبر
صغار است

قمحان بعربي زعفران است وذريره را نيزنامند

قملة الزرع بعربي طائري است مانند جراد

قمرزداقاقيا بسرياني صمغ اقاقيا است

قمرون اسم عربي روبيان است

قموليا قيموليا است

قمورزدلوزا بسرياني صمغ لوز است آكه بفارسي ازوبادام نامند

قمي بيوناني بسفايج است

قميا بعربي ياسمين است

قميحه بعربي اسم سفوفي است كه دردمان پاشند وبمعني جوارش نيز كفته اند ومطلق سنونات رانيزنامند

قميته بعربي حب حنظل است

قميله بلغت اهل شام دوقس است و حشيشة البراغيث نيزنامند

قميم اسم عربي شيرة حمك است

* فصـــــل القاف مع النون *

قنا نوعي ازاندروطاليس است ونزد بعضي رطبة يابسه وبلغت مصري اسم اشق وبلغت مغربي كاكنج است

قنابر بعربي قبره است وواحد آن قنبره

قنابري اسم عربي عملول است كه بفارسي برغشت نامند

قنابس افريا بيوناني قنب بري است

قنابوس بيوناني شهدانج است

قنابريه اسم حرشف بستاني است وآن كنكر است

قند شكرطبرزد است

قناتينوس برومي كافوريه است

قناصس وقناميس وقاناميس وقنبيس بيوناني شهدانج است

قنباد وقندباعلي بعربي شيح ارمني است كه درمنة تركي نامند

قنبيرس بعربي نوعي ازلبن حامض است

قنبيض بضم اسم عربي حيه است

قنبعه خوشة غلات است

قنبل اسم عربي شجر است

قنبير ؟ميل است كه بفارسي كنبيل نامند

قنداول اسم شامي دارشيشعان است

قندة وقنديد بمعنى قند است

قندة الرقاع اسم عربي نوعي ازتمر است

قندر لوزاست

قندران وقندرون بعجمي وبتركي واصفهاني علك البطم است وكفته اند كه اسم عجمي صعتر است

قندرس بيوناني حب صنوبر است

قندزقوري وقندس ؟يرس جندباد ستر است

قندس بعربي كندس است

قندزوقندوز بتركي حيواني كه خصية آن جندباد ستر است

قندول دارشيشعان است

قنديد خمري است يا عصارة است كه طبخ نموده دران ادويه طيبه داخل كرده مانند ورس وعنبروكافوروومشك وبمعني خلوق نيزآمده

قنس بعربي نباتي است خوشبوكه بفارسي راسن نامند

قنطا برومي دم الاخوين است

قنطاانوريين بيوناني خصية الثعلب است

قنطار بعربي عود مطر است وعود البخور رانيزنامند وكفته اند ساداروان است ونام وزني ومقداري است ودر اوزان ذكريافت

قنطرما بيوناني اترج است

قنطريس بعربي فاره است

قنطس آس است كه بفارسي مورد نامند

قنطواسلوا صنوبركبيراست

قنطوايدس حب صنوبرصغيراست

قنطورديون ناوانيا است

قنطوريون وقنطوريون طوليطون بيوناني قنطوريون صغيراست

قنطوريون طوماغا بيوناني قنطوريون كبيراست

قنطيدا بيوناني افيون است

قنفير بيخ بردي است

قنقير وقنقهن تيقهراست

قنقع وقنفع فازة است

قنمه بعربي خبث وزناك ادهان وزيت ومانند آنست وجوزناسل رانيزنامند

قنبي بسرياني قنب است كه آنرابفارسي بنك نامند

قنب هندي بفارسي بنك هندي است

قتب طبن مشقق است وطین مصرف را نیز گویند

قنه بفتح بعربي تارا ست

قنه بکسر اولی وفتح نون مخففه بارزد است

قنو بکسر اول وسکون ثاني بعربي خوشهٔ خرما است

قنوان وقنیان عذق است

قنیا ریداس وقنبا بریدس بیوناني ذراریح است .

قنیا بسریاني ام غیلان است

قنبادرون برومی سرطان است

* فصـــل القاف مع الواو *

قو بضم اسم ترکي مرغی است شبیه باوز بزرگ وپرآن بلند ونرم وخوشرنك ود را کلیل وتاج ملوك وسلاطین نصب مینمایند وبعربي کی نامند وپرهای کوتاه آن بسیار نرم وملایم میباشد ودرجوف بالش ومتکا برای نرمی پرمی نمایند

قواء بعربي دوای مقی را نامند

قوادینا وقوارینا زبد البحرا ست

قوارة البطیخ بعزبي اسم میوه ایست که شبیه است بشکل خربزه ودر طعم بدمزه است وبهندی پهوته ربانکی نامند

قواریر الاولی زجاج است وواحد آن قارورة ،

قواع بضم بعربي ارنب است

قواعلسون وقواعلیسون بیوناني لسان الکلب است

قوامس بیوناني باقلی قبطی است

قواموس حجر لازورد است

قوامیس حجریست مشابه فیروزج ومعدن آن قبرس وکشمیر وتبت است

قوانس وقوانص اسم سنکدان است که برومی کیلان ویبونانی شعرسمعدن نامند،

قوانیا بیوناني شجرة المران است وخرنوب را نیزگویند

قوانیا وقونیون وقوانیون مسوقونیا است وزبد البحر را نیزگویند

قوب بضم اول وسکون دوم اسم عربي جوزهٔ مرغ است وبچهٔ سك آبي را نیز نامند

قوبا بیوناني زفت مطلق است یا زفت یابس

قوب بضم اولی وفتح ثانی بعربي قشر البیض است که بفارسی پوست تخم مرغ نامند

قوبارسیوس وقوباری سائیس بیوناني عرعر است

قوبرس وقوقوس بیوناني خنثی است

قوبلا بسریاني بابونج است

قوبوتی بیونانی صعتر بری است

قوبوسا فلوس وقوبوسوا طس بیوناني عوسج است ۰

قوبیا بیوناني ماء الرماد است

قوبیطس وقوبیطوس بیوناني کافیطوس است

قوتروقوتر ورج است وگفته اند اسم درخت ورج است

قوت بضم اول وفتح ثاني اسم عربي قشر البیض است

قوثورا برومی خرنوب را نامند

قویترا شوکهٔ منتنه است وخرنوب را نیزگفته اند وابرون را نیز

قوج بفارسی کمش است ۰

قوجاقانیون بیونانی نباتیست که آنرا فیل زهرج نیزگویند

قوجلیاس بیونانی حلزون بری کبیر است وبمعنی صدف بری نیز آمده

قوجیه ۲ اسه وقوجیه قاسیه بسریاني حلیون است.

قودمان معل است

قومانوس وقودوس وقورد ودسیوس وقوریدالیس بیوناني فربیون است ۰

قودما وقودرنیا وقودرنیا میلا بیوناني سفرجل است

قودرس وقوردرس بیونانی ورل است

قور پنبهٔ تازه است -

قورا بیونانی وبترکي جمل است

قورلیون وقورال بیونانی بعد است

قورت وقورد اسم ترکی ذئب است

قوردوس وقورردوس ضفادع است

قورد یوس نباتی است که مسمی برجل الغراب است وبهندی مسمی

نامند وبمعنی شجرمریم نیز آمده

قورساما بیونانی عود بلسان است

قورسن بیونانی سوسن بستانی است

قورقیس مرارهٔ سمك است

قورمایون وقوریون وقورتایون و

قوزتایون بیونانی کزبره است

قوردیناطلا اسم سفرجل است

قورنیاش بیونانی قسمی از حلتیت است

قورریوقوس وقورتوقوس نباتی است که آنرا رجل التقعق گویند ورجل الغراب نیز

قوری غلاغی اسم ترکی حماض است

قوریون بیونانی خشخاش وکزبره است وعا قرقرحا را اهل دمشق عود قرح جبلی را نامند

قوری ملاغی اسم ترکی حماض است

قوز بفتح اسم ترکی جوز است

قوزقون بترکی غراب بزرک سیاه را نامند

قوس نوعی از سمک بحری است و بعجمی نبات وج را نامند

قوس دره وقوس وره بیونانی عاقرقرحا است

قوسطس بیونانی قسط است

قوسطه زبیب است

قوسقوندون ثوم بری است

قوسولون بیونانی دارچینی است

قوسیا بسریانی قسط بحری است

قوش ازوم بترکی عنب الثعلب است

قوشیرا اسم یونانی طباق است

قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است

قوطولیدون نوعی ازابرون است

قوطا بیونانی شاه بلوط است

قوطی بسریانی وبرومی طریفلون است که بعربی حسك نامند

قوطاما آذریون بری است

قوطس وقوطوس وقوطسون بیونانی فقاح کرم است

قوطنس بیونانی قصاص است

قوطیا بیونانی انفحه است

قوطینوس بیونانی رمان است که بفارسی انارنامند وبمعنی زیتون الحبش نیز آمده

قوطیفونس بیونانی زیتون الحبش است

قوفا بیونانی نوعی ازصنوبر است و نوعی ازصمغ صنوبر را نیز گفته اند

قوفارن میس وقوفاری ساسیس بیونانی عرعر است

قوقاریوس بیونانی قصب الذریره است

قوقالیس شقاقل است

قوقامالین وقوقامالس بیونانی و بسریانی اجاص است

قوقوس ختمی است

قوفل نوفل وجوان اسپرغم است یا جمسفرم را نیز نامند

قوقومعا ثفل دهن زعفران است

قوقون غلاف صدف است ونزد نواب علویخان مرحوم اظفار الطیب است

قوقون قوقوقس بیونانی جوزسرو یا درخت سرو

قوقی بیونانی درخت صنوبر کبیر است که آنرا ارزینامند وبمعنی بخور خوشبو نیز آمده ونزد بعضی حیوان جندبیدستر است

قوقیون بیونانی قرصی است که مستعمل است در مثرودیطوس وشوکران را نیزنامند

قوفالس وقوفالیس بیونانی خاملدون کبیر است ونیز قوقانس نوعی ازدوقو است ونزد بعضی تخم کرفس بری است

قوقایا بسریانی حب الراس است

قوقس قدیون تخم ماذریون است

قوقلامس وقوقلامیس بخور مریم است

قوقلس عقرب است

قوقلو بلغت اهل مشرق اندلس اسم نوعی ازقرصعنه است

قوقنس وقوقنوس بترکی طائری است که آن را ققنس نامند

قوقوس وقرقوس بیونانی طحلب را نامند

قوقوس ماقعوس وقوقو ماقیعوس و
قوقومس بیونانی حب القرمز
است
قوقوسیدو برومی جعدا است
قوقیا بسریانی حیوان بحری است
که مسمی بقوقی است
قوقیاوس وقوموس اغریو وقومس
اغریو بیونانی کمون بری یا شاهترج
بری است
قول نیلوفر است
قولا وقوللا بیونانی غرق النجارین
است وآن غری الجلود است
قولامیوس بیونانی شجرة مریم است
قولس بیونانی خبث الرصاص است
قولین بیونانی کرنب است
قولنجان بسریانی خاولنجان است
قولوانیس وقولوقیس وقولوقیاس
وقولوقینس بیونانی وبسریانی حنظل
است
قولوبیا وقونوقتا وقولوقثی وقولوقوما
وقولوتوماطی بیونانی قرع است
قولودلی ماء العسل است
قولونیون نوعی از طین است
قولوطریحون برومی وبیونانی لسان
الحمل است
قولوعوماطوس وقولون بیونانی
شکاعی است
قولوتندون وقولوس بسریانی بسمایج
است

قومررن وقومالحیون بیونانی قاتل
الکلب است وبعروذئب را نیز گویند
قولی بسد بحری است
قولیا بسریانی جعده است
قولیقون خروء الکلب است
قوم بترکی زبل است
قوما نوعی از شراب است که بعربی
مرزنا مند
قومارثون بیونانی رازیانج بری است
قوماروس بیونانی بصل است وگفته اند
که قاتل ابیه است وقطلب را نیز نامند
قوماریس بیونانی قطلب است
قومالس اسم یونانی اجاص است
قومالیون بیونانی قوطولیدون است
قومامون بیونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است وگویند
که طین کرخی است
قومستون برومی باقلی مصری است
قومسوس وقومورو قومیا موعد لنیس
وقومیوس وقومیون بیونانی وبسریانی
صمغ لوز است
قومور صمغ مطلق را نیز نامند
قومقولوس بیونانی توتیا است
قومل جولسفرم یاجم اسفرم را نامند
قوموسون ترمس است
قوموطارنجس بعربی قتاد است وآن
امغیلان است
قومی تومیا وقومیدرو قومیزرن
وقومامون وقوقاموزس وقومین بیونانی

صمغ است وبرومی قتاد است ونیز گویند
که قومین بترکی ضان است
قومنی مرزه است
قومیاقیاس بیونانی وبسریانی صمغ
عربی است
قومیاهندوا بیونانی وبرومی نل است
قومیون بیونانی دم است
قوناق بترکی جاورس است
قوناما بسریانی وبیونانی دارچینی است
تونس وقونوس بسریانی وبیونانی
حب الصنوبر کبار است
قونص بعربی قانصه است
قونشبوش دانی برومی جلوزا است
قونیا بیونانی ماء الرماد است
قونطهر ماذریون اسود است
قونین وقونرون بیونانی شوکران است
وجوزماثل را نیز نامند وقونیون
مسحوقونیا وزبد البحر وغیرها را نیز
نامند
قوی اسم ترکی گوسفند است
قوبرق اسم ترکی دنبه است
قوبرون بیونانی عاقرقرحا است
قویعلس وقویعلیس لسان الکلب است
قویادرس اسم یونانی قطلب است
قویلی بیونانی نوعی از صعتر است
که ورق آن مشابه است بورق زوفا
قونیطن برومی دوائیست که آنرا
بعربی خانق النمر نامند وآن نوعی از
ماذریون اسود است

قویون شوکران است

* فصـــل القاف مع الهاء *

قهراسوس بیونانی قراسیا است

قهقهار بعربی اسم حجر صلب است

قهقب بعربی بادنجان است

قهقر بضم بعربی صمغ است ونیز قهقر بعربی غراب بسیار سیاه را نامند ونیز بفتح اول وسکون دوم وفتح قاف ثانیه وراء مهملهٔ مشدده بعربی تیس است وسنگ سخت سیاه املس را نیز نامند

قهقور بعربی حجر است

قهندرس وقهندریس بیونانی حب صنوبر است

قهه بعربی شیر تازهٔ دوشیده است

قهوه بعربی خمر است ونوعی از خمر را نیز نامند ونزد عامه اسم نعربن است ودرحرف الباء مع النون مذکور شد

قهز بعربی قز است وآن نوعی از ابریشم است

* فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیة *

قیاسوس شاهترج است وکمون بری رانیز گویند وبیونانی دارچینی را نامند

قیاموسیس وقیامون وقیاموین بیونانی اسم دارچینی است

قیاموسین بیونانی دهن دارچینی است

قیانارین بیونانی زنجفر مصنوع است

قیانیقون بیونانی شاهدانج است

قیبا بیونانی زفت یابس است

قیتره بشیرازی کزبرهٔ بری است

قیتون بعربی زبد البحر است

قیتون وقیطون وقیجون نباتیست که بهندی آنرا سعله نامند وسعالی است

قیثاء بیونانی جوز الانهار است ونبات فرفخ را نیز نامند

قیثاآ بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خردل بری است وگفته اند که اندک نبات شیطرج را نیز نامند

قیح بعربی ریم خالص است

قیحرا بسریانی عفص خام است

قیحورین بقل دشتی است

قیدز لوز است

قیدس شونیز است

قیدباقلی شیح است

قیر اسم عربی قار است وزفت رطب را نیز گفته اند

قیراسوس بیونانی قراسیا است

قیراط نصف دانق است

قیراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قیربوا حنا است

قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند وجوزسرور را نیز گفته اند

قیرسطریون رعی الحمام است

قیرکم شیطرج است

قیرنوا برومی جوز است

قیرودنا جلوز است

قیروس بیونانی شمع است

قیروفس بیونانی نوعی از حلزون است که آنرا ودع گویند

قیساحیونا بسریانی هلیون است

قیساروس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قیسارین مطبوخی است که از باقلی سازند

قیسانادین بسریانی جنطیانا است

قیتسوس علیق است

قیصر وقیصوری وقیصورا وقیصرین بسریانی حجر القیشور است که بفارسی تنبک نامند

قیس وقیسوساشایا بیونانی لاذن است

قیسطوا برومی قسط است

قیسلهون دهن زفت رطب است

قیسوسی بسریانی قیسوس است

قیسوم قیصوم است

قیسیا سلیخه است

قیسارس فربیون است

قیسانه بعربی ماهی سبز مستدیر است

قیصوری نوع کافور را نامند ویاء آن یاء نسبت است بقیصور که نام شهری است که درانجا بهم میرسد وآن بهترین انواع کافور است

قیسی وقیصی مرمش است که بفارسی ومندی خوبانی نامند وآن نوعی از مشمش خشک کرده است وگفته اند که اسم مطلق مشمش است

قیض پوستبالای بیضه است

قیطافون بیونانی باقلای شامی است

قیطادرس برومی قرطم است

قیطرستین برومی دارچینی است

قیطلس نوعی از صنوبر صغار است و
گفته اند که بشین معجمه درخت آس است

قیطل بیونانی مغند ولیون نامند

قیطیدا بیونانی افیون است

قیطمونوس وقیطمولوس برومی
فرنجمشک است

قیطیون بیونانی سعله است که سعالی
نیز نامند

قیعدس بیونانی نوعی از سمک تازه
ویا سمک مطلق است

قیعله بعربی عقاب است که بالای
کوه میماند

قیغم بعربی سنور است

قیعور بلغت بربری بلبوس است

قیعولاقاطوس وقیقولاقاطیس وقیقو
لانس بیونانی زفت است ویا زفت یابس

قیغانیون بیونانی سداب است

قیفاس سیسارون است

قیفواوح برومی غالیه است

قیفا بعربی قشر الطلع است

قیقه بکسر پوسته رقیقی است که زیر
پوست یابس تخم مرغ میباشد وبفارسی
پوست زیرین خایهٔ مرغ نامند

قیقب وقیقبان بعربی اسم آزاد
درخت است

قیقبان بمعنی قطلب نیز آمده

قیقرونیون بیونانی وبرومی سرو است

قیقس وقیقوس نوعی از بلوط است

قیقون برومی اسم سعد است

قیقیمایون بیونانی قثای بری است

قیقی بعربی سفیدی تخم مرغ است
وبیونانی خروع است

قیل بکسر اول وسکون دوم قار است
وزفت رطب را نیز گویند وبکسر اول
وباء معد وله بترکی اسم شعر است که
بفارسی موی نامند

قیلاحورا بسریانی بابونج است

قیلع قمیل است

قیلقی بلغت اهل مشرق اسم اشنان
است وعرطنیثا را نیز نامند

قیلورا دردار است

قیلوط بلغت اهل مغرب اسم ورق
کراث شامی است وگفته اند که بمعنی
کراث شامی نیز آمده

قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است

قیماغ اسم ترکی زبدة اللبن است که
بفارسی سرشیر وبشیرازی چربه وبهندی
ملائی نامند

قیمن رئة البحر است

قیمن الوتیقنس رئة الثعلب است

قیموس وقیومین بیونانی کمون بری
یاشاهترج بری است

قیموسارقوس بیونانی خروع است

قیمولیا طین اکل است

قیمون اغریون کمون بری است

قینا بیونانی نوعی از بقلة الحمقاء است
ونواب علویخان مرحوم گفته که قینا
غلط است واصح قیثا است وآن بمعنی
جوز الانهار آمده وجوز الانهار غیر
بقلة الحمقاء است

قینافارس وقینا باری وقینا باروقیناری
وقینا مارس وقینا ماریبونانی زنجفر است

قیناریداس وقینا بریدس بیونانی
ذراریح است

قیناتیس برومی شاهدانج است

قینخوش بیونانی عصفر است

قینس بعربی ثور است

قینطوس بیونانی زنجار است

قینیطاس بیونانی طین ارمنی است

قینقس بیونانی قرطم است

قینقس اغریون بیونانی قرطم بری است

قینهر بیونانی نوعی از صمغ است

قینوطیمرون بیونانی کندر است

قینومون بیونانی رئه است

قینه ترید است

قینوس بیونانی شبرم است

قیواطهنا بیونانی آذربون بری است

قیوررمون بیونانی قردمانا است

قیوطارمین برومی تخم قرطم هندی
است

قیوطمثور بیونانی قثا است

قیوقارسیس بیونانی عرعر است

قیوقوس بیونانی زعفران است

قیومرتورلس رتة البحر است

قومیط عالیجون است

قیونلی وفیونل ڈاونلی است

* باب الکاف *

* فصل الکاف مع الالف *

کابلی هرا بهندی اهلیلج کا بلي است

کایور بهندی اسم کافور است

کابسه وکا فیشه بفارسي عصفر است

کابیش اسم دیلمي خلل است

کانه اسم هندی شوک است

کانمه مانلّا وکالا مانلّا اسم هندی لسان الثور است یا نوعی ازان است وکوبند اسم نباتی است غمرآن

کاث بتشدید ثاء مثلثه اسم غلهٔ خرد است

کاجرا اسم هندی زردک است

کاج اسم فارسي صنوبر است وبجیم هندی اسم زجاج است مصنوع ازنوعی کاه است

کاحلون بهندی زبد القواریر است

کاحل اسم هندی دوده است که بچشم کشند

کاجی اسم فارسي حسوی است که از بزورسازند

کاجره بفارسي قرطم است

کاجیا بسریانی ابن عرس است

کادور بهندی هندبای بری است

کاجر اسم هندی جزر است

کار بهندی وبسریانی مرق است

ونیز بهندی اسم ملح است که از قلی سازند

کاربا مخفف کاهربا است وبمعني کهربا است

کارتن وکارتنك وکارتنه بفارسي عنکبوت است ونیز کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهی نامند

کاردو اسم فارسي کافور است وغلاف طلع نخل را نیز نامند وگفته اند که اسم بقول ماکوله است ورطب یعني خرمای تازه رانیزنامند

کارعه بعربي اسم نخله ایست که نزدیك آب روید

کارنحك بفارسی خیار است

کاروانك اسم فارسي طائری است طویل العنق که نزدیك بآب مینشیند و بعربي آنرا کروان نامند

کاره اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است

کاژ بفارسي درخت صنوبر است

کاردنك اسم فارسي وج است

کاریره وکاغاله وکافیشه و

کاکیان بفارسي قرطم است که بفارسی حسکدانه وبهندی کرّ وکسم کابیج نامند

کاسج وکاسجوك بفارسی دلدل است وآن نوعی است از قنفذ کبیر جبلي که بفارسي خارپشت نامند

کاسر بعربي عقاب است

کاسرالحجمه اسم عربي حب القلت

است که بهندی کلتهي نامند

کاسکبینج معجون فارسی است وصاحب اسرار الطب گفته که معنی آن کثیر المنافع است وآن معجوني است نافع برای امراض کثیره وصفت آن درقرابادین ذکرنمودیم

کاسکینه وکاسه شکنك اسم فارسي شقراق است ونیزبفارسي سبزک نامند

کاسیلس بیوناني اسم جوز است

کاسمر بهندی اسم هبستان است

کاسني اسم فارسي هندبا است

کاسني بستاني اسم فارسي هندبای بستاني است

کاسني دشتي اسم فارسي هندبای دشتي است

کاسني شامي هندبای بستانیست

کاسني کاجر بهندی اصل الهندبا است

کاسو بیوناني عروق ماميران است که بفارسي زرد چوبه نامند

کاسوس خشخاش زبدی است

کاسه پشت اسم فارسی سلحفاة است ونیز بفارسی لاک پشت وسنگ پشت نامند

کاش بشین معجمه بفارسی بمعني کاج است که زجاج باشد ولهذا اوانيِ مزججه یعنی لعاب دار راکاشی نامند

کاشه اسم فارسي جمد است ونیز بفارسي یخ نامند

کاغ اسم فارسي بارا ست
کاغذ اسم فارسي قرطاس است
کاغنه اسم فارسي کرمي است کوچک
سیاه منقش ومنقط بسرخي وبهندی
بیربهوتي نامند
کاشم رومي سیساليوس است
کاشه شکناك اسم فارسی شقايق النعمان
است
کافر اسم عربی وعاء طلع نخل است
که بفارسي تارونه نامند وحمار بسيار
بزرک را نيز نامند
کافز دوائیست که بهندی ککروندہ
نامند
کافور قشر طلع است که بفارسي تلوسهٔ
خرما وبشیرازی تارونهٔ خرما نامند و
طلع واکمام فواکه را نیز گفته اند ونیز
اسم نباتیست که گل آن مانند گل اقحوان
است
کافوراسفرم عیشران است
کافورجودانه نوعی ازکافور طيبة
الرائحة است
کافورالکعك زرنباد است
کافورموتي نوعی ازکافور رکل رکمد
غیرشفاف مغشوش است
کافوریهودیه ریتن الکافور است
کافوری نوعی از بابونه است که بفارسي
بابونه کاوروکاو چشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاکپنکیا وکاکپکي اسم هندی رجل

الغراب است
کاکره بفارسی عاقرقرحا است
کاکشتا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسي اسم فارسی مشترک
است میان حنطه رومیه واشنان
کاکل بکسر کاف فارسي طین سیاهي
است که در ته حوض ونهر میباشد ونزد
بعضی نباتیست که در آب روید واول
اصح است
کاکاجي اسم هندی عنب الثعلب است
کاکنه به تسکين کاف ثاني وفتح نون
معرب کاکنج است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی بنفسج است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره وکتوره اسم هندی سرطانست
کاکل وکاله بفارسي اسم قرع است و
بشیرازی بطیخ را نامند ونیز اسم نوع ورد
است وگفته اند اسم جاورس است که
بهندی کنکنی نامند
کالا لبن است
کالاجیرا اسم هندی کمون کرماني
است که بفارسی زیرهٔ سیاه نامند
کالاسانپ اسم هندی اسود سالخ است
کالاکچلا اسم هندی خربق اسود است
که بفارسی خال زنگی نامند
کالامانده اسم هندی لسان الثوراست
که بفارسی کاوزبان نامند
کالاساتوا بهندی اسم نوعی ارزاست

وگفته اند که اسم دوائی است که مسمی
بسادا وران است
کالك بفارسی قرع را ونیز بطیخ صغیر
خام را نامند
کالمون بهندی اسم نوع ارزاست
کالنج بفارسی زعرور است
کالنچه بکسر لام وتسکین نون بفارسی
اسم عقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی از بیش است
کالوج بفارسي حمام است ونیز بفارسي
کبوتر نامند
کالوخ بفارسي کراث است ونیز بفارسی
کندنا نامند
کالوسك بفارسی باقلی است
کالو بفارسی عاقرقرحا است
کالي الو بهندی اجاص اسود است
که عیون البقر نامند
کال هوای اسم هندی بلیلهٔ کابلی است
کالی تلسي بهندی نوع ریحان است
وگفته اند اسم نمام است
کالي جیری بهندی کمون بری است
کالی خشخش بهندی خشخاش بری
اسود است که ازان افیون بعمل آورند
کالی داکه بهندی عنب اسود است
کالی مرج اسم هندی فلفل اسود است
کاما بیونانی وبسریانی اشق است
کاناکاما وحرد وماوکاناحرة وماشادنج
است
کاما لاون بیونانی ماذریون اسود

است

کامالیا بیونانی شبرم است وگفته اند ماذریون است

کامخ ابیض بشیرازی زنجال است

کامون بهندی بافلا ی هندی است که بهندی کهلوة نامند

کاسنجی بیونانی وبسریانی مصطکی ابیض است

کامه بفارسی مرجان است

کانتا گفته اند که اسم هندی شوك است

کانتران اسم هندی قطران است

کهاند اسم هندی شکراست

کاندا وکنابهندی اسم نیشکراست که بعربی قصب السکراست وگفته اند که بهندی عنصل را نیزگویند

کالسي بهندی حجرالبقراست

کانکنی بهندی جاورس است

کایزوا بفارسي ماذريون

کاورک بفارسی کبراست وگفته اند که ثمرکبراست که خیارکبرنیزنامند

گاوزبان اسم فارسی لسان الثور است

گاوچشم اسم فارسی اقحوان است

گاوزهرج معرب گاوزهره است وآن حجری است که متکون میشود در شکم گاو ویاد رزهرة آن که بفارسي باد زهر گاوی وبهندی گای روهن نامند

گاودارو اسم فارسی جاورین است

کاول بفارسی کراث کرم است وگفته اند که کراث جبلی است

کانجي اسم هندی شونیزاست

کار اسم فارسي بقراست

کاورس جاورس است

کاودانه اسم فارسي کرسنه است

کاونینك بشیرازی طاؤشیاه منقط ببیاض است وبعربی زرزورنامند

کاره بشیرازی نافهٔ مشک است

کاه مکی نباتی است که بعربي اذخرنامند

کاهو اسم فارسی خس است

کاه اسم فارسي تبن است

کای پهل اسم هندی قنابری است

کای ۰ اسم هندی بقراست

* فصل الکاف مع الباء الموحدة *

کبابه بعربي عود بخوراست وعود هندی را نیزگویند

کباب شامی طباهیج است

کبابهٔ شکافته وکبابهٔ شکم دریدهٔ فلنجه است

کبار کبراست که آصف نیزنامند

کباروس بفارسی نوع ازحرشف است

کباش نوعی قرنفلی است که سرآن بزرک باشد

کبا مطرانه شکوفهٔ انازی است که گره نه بسته باشد

کبانقش لازورد است

کبه بفتح اول وباء مشدده بعربي رخام است

کبت اسم فارسي نحل است ونیز بفارسی زنبورعسل وذباب عسل نامند

کبتر کبوتراست

کبثا اکمثا وکبتا اکمتابسریاني وبعربی کرمة السوداء است که فاشرستین باشد

کبتاجوریا بسریاني هزارجشان است که کرمة البیضاء وفاشرانامند

کبتاحمرا بلغت سریانی انگوربستانی است که ازان شراب بعمل آورند

کبثادیرا بسریانی کبربریست

کبج بضم کاف وسکون باء موحده وحاء مهمله گوینده رخبین است که بترکی قراقروت نامند

کبد وکبدا بلغت فارسي اسم ابریشم است

کبدة بفتح اول وسکون ثاني وفتح دال مهمله بعربي خرزة الحب است

کبرکاذروني اسم شیرازی خرنوب شامي است

کبرکی جر اسم هندی اصل الکبراست

کبرکاپات اسم هندی ورق الکبراست که بفارسی برک کبرنامند

کبرکی چهال اسم قشوراصل الکبر است که بفارسي پوست بیخ کبرنامند

کبست وکبستو وکبسته بفارسی حنظل است

کبعلیا وکیعیلیون بسریاني شاهترج است

کبک معرب قبج است وآن اسم حجل است

کبک دری اسم فارسی وج است وتذرج را نیزنامند

کبک کو وکلنجیر بفارسی دراج است

کباك نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است

کبوتر اسم فارسی حمام است

کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است

کبود بفتح اول وضم ثانی نزد صاحب تحفه بهندی اسم شقنین بری است

کبودان بضم اول وثانی اسم عربی میاهنانه است

کبودانه بفارسی اسم شیطانیج است

کبودر بفارسی بوتیمار را نامند ونزد بعضی اسم کرمی است که در آب میخورد ماهی را

کبوده اسم فارسی نوعی از خلاف است ونیز بفارسی سیاه بید را نامند و گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشك نامند

کپور بهندی اسم کافور است

کبوک گفته اند که طائری است که بعربی شکواد وبترکی خنقد وبفارسی سرخاب وبهندی چکوا نامند وصاحب تحفه گفته که اسم هندی تیج است

کبوک بفتح اول وضم دوم مشدده اسم فارسی است که کنیت آن بعربی ابو المليح ونیزبفارسی چکاوک نامند وبه تخفیف بانیز آمده بمعنی مذکور

بی بفتح اول وکسرباء موحده وبباء فارسی نیزآمده اسم فارسی قرد سیاه روست که بهندی لنکور وهنومان نیزنامند

کبناوس بیونانی لوبیا است

کبیتاو کبیة اسم حلوائی است معروف که کبیطه وکبیته وناطف نیزنا مند وصنعت آن در قرابادین ذکریافت

کبیتا آکمینا وکبیتا لمنا وکمیتا آکمنا اسم سریانی کرمة السوداء است

کبیتا آکمینا وکبیتا حوریا بسریانی کرمة البیضاء است که بفارسی هزار چشان نامند

کبیتادبزا بسریانی کرم است

کبیتا بسریانی جبن است

کبیتاحمرا بسریانی کرم است

کبیچه اسم فارسی غری است ونیز بفارسی سریشم نامند

کبیده بضم اول وبفتح ثانی اسم فارسی سویق است که پست نیزنامند وبهندی ستوکویند

* فصل الكاف مع التاء المثناة الفوقانية *

کتان الماء طحلب است

کتل اسم فارسی تفاح است

کته اسم هندی کلب است

* فصــــل الكاف مع الثاء *

کثیرالشعر پرمیاوشان است

کثیرالارجل بسفایج است

کثیرالمنفعه خطمی است

کثیرالرؤس قرصعنه است

کثیرالورق خرنبل است

کثیرا جمارالنخل است

کثاه بزرجرجیرا است

کثیرالاضلاغ لسان الحمل است

کثار بلغت بربری جوزارقم است

* فصــــل الكاف مع الجيم *

کجور بجیم عربی اسم هندی خرما است وبجیم فارسی اسم هندی زرنباد است

کجیم وکجب حصرم است

کچلا اسم هندی اذاراقی است

کچن اسم هندی بوزة ارمنی است

کچری اسم هندی دستنبویه است

کچیان اسم هندی غوره است

کچوا اسم هندی خراطین است

کچول اسم هندی سلحفاة است

کجیت کن اسم ترکی انجره است

کچولا اسم فارسی اذاراقی است

کج اسم فارسی جفن است

کچی اسم ترکی معز است

کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است

فصل الكاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است وهرچه مانند سرمه در چشم کشند

کحل اصفهانی وسلیمانی وکحل جلا اثمد است

کحل العودان تشمیزج است

کحل فارسی وکحل کرمانی انزروت است

کحلا وکحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا است ولسان الثور وحوض ولسان را نیز نامند

کحل خولان حضض است

* فصل الكاف مع الدال المهملة *

کل و اسم فارسي قرع است

کل مه اسم هندی حمار است

* فصل الکاف مع الراء المهملة *

کرباسه وکرباﻻ بهندی خیار شنبر است

کربایس وکرنابس وزغه است

کرنر قنای کبیر است وقنای حمار را نیز کفته اند

کربس وکربسو وکربسه وکربش وکربشو وکربشه وزغه است که بهندی چهپکلی وتکتکی نیز نامند

کربه بفارسي نباتیست که آنرا بعربی حلفا خوانند

کرت معرب از قرط است

کرتم بهندی نوعی از سموم است یحتمل که نوعی از بیش است

کرتنه وکرتینه بفارسی نسج عنکبوت است

کرته اسم فارسي اسل است وآن نبات آجا میست که ازان حصیرها زنند

کرته دشتي اسم فارسي اذخر است

کرثئ بکسر اول وسکون ثانی وکسر ثاء مثلثه وبعد آن همزه بعربي پوست باﻻی بیضه است

کرج کفته اند که اسم ترکي جص است

کرجفو اسم فارسي سلوی است

کرچك اسم ترکي خروع است

کرجیل بلغت اهل جرجان زعرور است

کرچیا طرخشقوق است وبهندی کادورنا مند

کردانج معرب کردانك فارسي است وآن کرد اناج است

کردان مرغي است از کنجشك بزرکتر وپایهای دراز دارد ودر طبع مانند عصفور است

کرد مانه بفارسي کرمدانه است

کردیلن نوعی از سالیوس است

کرّ وکرّ رلغت هندی قرطم است

کراثا حرما وکراثا دقرا وکراثا قطاما وکراثا قطبنا مابسریانی کراث بری است وآن کراث الکرم است

کراث اندلسی کراث شامیست

کراث بری کراث کرم است ونزد بعضی

کراث ثوم است

کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست

کراث الثوم کراث کرم است

کراث جبلي نزد اکثر اطبا فراسیون است ونزد بعضي کراث نبطي است

کراث خراساني نوعي از کراث کانکان است

کراث داق کراث کرم است

کراث روم کراث رومي است

کراث شامي نوعی از کراث بستانی کبار است

کراث کرم کراث بری است

کراث مائده کراث بقل است وآن نوعی از صغیر کراث بستا نیست که آنرا قرط نامند

کراث نبطي آن نوع صغیر الراس است از انواع کراث بستانی کبار ونزد بعضی کراث جبلیست

کرس بعربی وسخ است

کرس ساع اللحیه است

کرسان وکرسیان حطب کرم است

کرشف اسم فارسی کرفس است

کرشف وکرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند ونیز کرسف صوف دوات را نامند

کرشان اسم ترکي اسفیداج است

کرسفي بعربی نوعي از عضل ابیض است

کرشکوا نطرانس کرسنه است

کرسنه لغت فارسی است ونیز بفارسی خشکریشه را نامند

کرسنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنك نامند

کرع بضم اول اسم فارسی نبات اشق است وکفته اند که نفس اشق است

کرف بفارسی فارا است

کرف اسم دیلمي شعر الغول است

کرفا بهندی حنظل است

کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است

کرفرس حنا است

کرفس بعربي قطن است

کرفس اجامی کرفس مائی است
کرفس الماء قرة العین است
کرفس جبلی وصخری وما قدونی
فطراسالیون است
کرنسا بسریانی کرفس است
کرتش بفارسی کرفس است
کرفس دشتی بفارسی کبیکج است
کرک طائری است که آنرا قبج نامند
ونیز بفارسی سرطان را زدجاجه را
کویند
کرک بکاف آخر فارسی بفارسی
کرکدن را نامند وبکاف عربی اسم
فارسی سلوی است
کرکاس بفتح وبضم هردو آمده اسم
فارسی دوسراقست ونزد بعضی اسم
بزرشبلم است
کرکاش وکرکیش بلغت اهل مصر
اسم بابونه است
کرکامیلوس باصطلاح اهل فلاحت
اجاص است
کرک چراس بلغت تنکابن ثیل است
کرکر بفارسی صنوبرصغار است که
آنرا قمل قریش نامند
کرکر اسم فارسی باقلی است
کرکروهن سک است ونزد بعضی
سك المسك
کرکرهو عاقرقرحا است
کرکریا بیونانی حندقوقی است
کرکس اسم فارسی نسر است ونزد

بعضی رخمه است که بهندی کدنامند
کرکم بعربی زعفران است ونیز
نوعی از عروق صفر را نامند ونزد
بعضی ماميران است
کرکرا بسریانی زعفران است
کرکا طائریست که بعربی صعوه نامند
کرکان اسم فارسی حندقوقی است
کرکند اسم فارسی سنکی است شبیه
به یاقوت سرخ ونزد بعضی عبارت
از لعل است
کرکوا اسم شیرازی بطیخ فج است
که باتخم میخورند مانند قثا
کرکیرا بسریانی جرجیر است
کرکیس معرب کرکیش است وآن
نوعی از بابونج است
کرم اسم فارسی کیاهی است که بر
کنار آبها میروید
کرم اسم فارسی کرنب است
کرم اسم فارسی دود است
کرم ابریشم وکرم باد امه اسم فارسی
دود ابریشم است
کرمائی بسریانی شکاعی است
کرم ایوب بفارسی میسون وکفته اند
که نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی دود
شجر الصنوبر است
کرم دشتی فاشرا است
کرم رسندانه ماهودانه است
کرم زمین خراطین است

کرم سرخ بفارسی دود قرمز است
کرمشتاب بفارسی حباحب
که بهندی بیك جکنی نامند
کرمك بفارسی اشنان است
کرمهٔ بیضا وکرمهٔ شائکه فاشرا است
کرمهٔ سودا فاشرستین است
کرمیتون بیونانی کمون است
کرنب دوائی است که آنرا قاتل
الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء نیلوفر است
کرنبادیرا کرنب بری است
کرنبادمایا بسریانی نیلوفر است
کرنیم چشمیزج است وآن بسمه است
کرنج اسم فارسی شونیز است ونیز
بفارسی سیاه دانه نامند
کرنج وکرنجو وکرنجوا وکرنجوه
اسم هندی اکتمکت است که بفارسی
خایهٔ ابلیس نامند وکفته اند که کرنج
وج است
کرنچونه فلنجونه است
کرنجیا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سنباذج است
کرند سفن وکرند وکرنده اسم
هندی بیخ دارفلفل است
کرنکانی اسم فارسی نوعی از عنب است
کرنه بهندی اسم نوع اترج است
کرنه اشترخار است ونیز اسم قراد
است

کردو اسم فارسی نوعي از نسج عنکبوت است
کرو بهندی کگروهن است
کرو بیونانی حلیدا است
کردارا وکردالا وکرداله اسم هندی خیارشنبر است
کرواکو اسم هندی تلخ است
کروته بفارسی نسیج عنکبوت است وگفته اند که اسم عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف لولو است
کروسابهمن بیونانی بابونج است
کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند
کرومقرون برومي ملوخیا است
کروبطرفا قصب سکر وفانید است
کروسفوا بیونانی شنا لهٔ ذهب وفضه است
کروی مسور اسم هندی عدس مر است
کرویه بفارسي کرویا است
کره بترکی وبفارسي زبد است ونیز بفارسي مسکه وبهندی مکهن نامند
کره تن بفارسي عنکبوت است
کرهی اسم هندی بادنجان بری است
کرهورابلوج بهندی اسم کندس است
کریاس برومی لحم است
کرویدون برومی غبار رحی است
کریر قثاء کبیر است که بفارسی خیار بزرک نامند
کریسا بسریانی بوست قنفذ است
کریشاب اسم فارسی فروج است

کرنز بعربي اقطا است که بفارسي ینونا مند
کرنع بسریانی خیری است
کریون برومی قنطوریون است وگفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

* فصـــــل الکاف مع الزاء المعجمة

کز معرب قزا ست وآن نوعی از ابریشم است
کزبا بفارسی نوعی از ریبا س است
کزبرة الثعلب اسم اخیرشند یریطس است
کزر اسم فارسی جزرا است
کزرموشان بلغت کرستان جیم جیم است
کزبرنا کزبرة است
کزبرة البئر پرسیاوشان است
کزبرة البریه بشیرازی نوع بری کزبرة است
کزبرة الحمار وکزبرة الحمام شاهترج است
کزبه بفارسی عصارهٔ ادهان است ونزد بعضی مختص است بعصارهٔ روغن بادام وکنجد
کزره بفارسی نباتیست خوشبو که نمز بفارسي سرزمره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیرا ست
کزم بعربي اسم طائریست که آنرا انغر نامند
کزمازج وکزمازق وکزمازک وکزمازو

حب الاثل است که بفارسی عبارت از ثمر درخت گزنا شد
کزنه بفارسی بزرانجرا است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است ونزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از خنافس است

* فصل الکاف مع الزاء الفارسیة *

کژ بفارسی لغت کزا ست ومعرب آن قزوان نوعی از ابریشم است
کژ بضم وفتح هرد وآمده بفارسی بیخ درخت است
کژانه بفارسي دود ابریشم است
کژار بفارسی حوصلهٔ طیور را نامند
کژترخون وکژطرخون وکژدم بفارسی عاقرقرحا است ونیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریائی عقرب بحری است
کژف . بفارسی قیرا ست وفضهٔ محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لباة است

* فصل الکاف مع السین المهملة *

کساسی بقل حرف است
کسبج معرب کسبه است وآن ثفل دهن سمسم است که بفارسی کنجارہ نامند
کسبر بفارسی وبیونانی زنت است

وگفته اند که زفت یابس است
کسبزه کزبره است
کسبرة البر پرسیاوشان است
کسبرج اسم فارسی لولو است
کسبر بسریانی سوسن ابیض هندی است
کسنج بقلة یمانیه است
کستل اسم فارسی جعل است وآن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشك است ونیز نوعی از زبد البحر را نامند که بسیار ضخیم است
کسته بقلة یمانیه است که بهندی جولائی نامند وگفته اند که اذان الغزال است
کستبلا بهندی بزر قطونا است
کسد وکسط قسط است
کسعرطاما ارعلا بسریانی بخور مریم است
کسفا سك است
کسفارمقا وکسفارمعا بیونانی باذ زهر است
کسفره کزبره است
کسفرة البر پرسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض هندی است وگفته اند که سوسن بری را نامند
کسك اسم فارسی قلیه است که از لحم سازند ونیز بفارسی اسم طائری است که آنرا عقعق نامند
کسکوبا بسریانی عصفر است که بفارسی

کسکوبه نامند
کسکوبه بفارسی عصفر وقرطم را نامند
کسکیه بهندی اراك است
کسلس بسریانی حنظل است
کسمر بهندی عصفر است
کسمونی بسریانی عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز نامند
کسن هندی بفارسی قراد است
کسناه کرسنه است
کسناج بفارسی هندبا است
کسناک بسد است
کسنه وکسنیا اسم هندی عصفر است وگویند که کسنیا بمعنی قنب است
کسنك بفارسی کرسنه است
کسنی مخفف کاسنی است وآن هندبا است
کسنی بفارسی حلتیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است
کسو وکسوی بیونانی وبسریانی عصفر است
کسوا بهندی حب النیل است
کسوبا بسریانی عصفر است وقرطم بری را نیز گفته اند
کسورس بیونانی صنفی از سوسن است که آنرا ایرسا نامند
کسوش خشخاش زبدی است
کسوفراطیس بیونانی حجر قبطی است
کسولوفسا موهون وکسولوفسا مرمر

بیونانی دارچینی است
کسوماوناوعینا بسریانی عجم الزبیب است
کسویاس خروع است
کسیدا سلیخهٔ سودا است
کسیطریر رصاص قلعی است که آنرا کسیطوس نامند
کسیفون دلبوث است
کسیومالس برومی حشیشة الزجاج است
کسیس اسم هندی زاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

* فصل الکاف مع الشین المعجمة *

کشاخل اسم فارسی حبی است که بهندی ارهر نامند ونیز بفارسی شاخل وشاخول نامند
کشت بفارسی معرب کسط است
کشتك اسم فارسی جعل است وآن نوعی از خنافس است
کشتو وکشتور بفارسی انگوری است که از غورکی بر آمده بحد حلاوت تامه نرسیده باشد
کشنوک وکشف اسم فارسی سلحفاة است
کشته اسم فارسی نوا که مجففه است وند را نیز نامند
کشج تعریب ودع است
کشد وکشط قسط است
کشر بعربی اسم خبز یابس است
کشری معرب کهچری هندی است و

آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش وبرنج مقشرونیم مقشر آنرا بابرنج مخلوط کرده پخته با شند ودر قرابا دین ذکریافت

کشته اسطوخودوس است

کشف بضم اول بفارسی زفت است و بفتح اول وثانی اسم فارسی سلحفاة است

کشك وکشرک اسم فارسی طائری است که بعربی عقعق نامند

کسک بفتح اول وسکون ثانی اقط است

کشکاب وکسکیا بفارسی کشک الشعیر است ونیز بفارسی آش جورانامند و گفته اند که کشکیا آش هلیم است

کشك الشعیر شیرهٔ جواست ونیزجو مطبوخ مالیدهٔ صاف نموده را نامند وآب رقیق مطبوخ آنرا بدون مالیدن که جرم آن دران داخل شود ماء الشعیر گویند

کشکك بفارسی آش هلیم رانامند ونیز طعامیکه از بقول وحبوب ترتیب دهند باگوشت ویابی گوشت

کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و نیز خبز متخذ از آرد جووگندم وباقلا ونخود مجموعه رانیزنامند

کشکینه کشکین است

کشم بعربی فهد است

کشمش کاولیان بفارسی دبق است

کشنی وکشن بسریانی وبرومی و کسنک وکشنین بفارسی کرسنه است

کشنه بفارسی اسم کشنج است ونیز اسفست را نامند

کشنیج اسم فارسی کشنیزاست

کشنیز اسم فارسی کزبرهٔ است

کشنیزکوهی اسم فارسی تخم مخلصه است

کشنیج دشتی نوع صغیر بادرنجبویه است ونزد اکثراطبانوعی ازشاهترج است ونزد بعضی مخلصه رانامند و نواب علوی خان مرحوم فرموده که آن کزبرهٔ بوی است

کشو اسم فارسی سلحفاة است

کشوت رومی افسنتین است

کشیه اسم عربی شحم ضب است

کشیعاء اسم عربی خبازی که بفارسی پنزك نامند

کشیون وکشوثا بیونانی وبسریانی کشوث است

* فصــــل الکاف مع الضاد المعجمة *

کسطنبون بادنجان بری است که بهندی کتائی وبیتکتبا نامند

* فصــــل الکاف مع الظاء المعجمة *

کظیظ رخام است

* فصــــل الکاف مع العین المهملة *

کعب غزال حلوای معروف است و نزد بعضی اطبا [illegible] است

کعدبه بعربی بیت عنکبوت است

کعك خبزالطابون است

کعسم بعربی حمارالوحش است

کعسوم حماراهلی است

کعیت بعربی بلبل است ونزد بعضی هزارداستان است

* فصــــل الکاف مع الغین المعجمة *

کغاله بفارسی قرطم است

* فصــــل الکاف مع الفاء *

کف وکفك وکفج اسم فارسی زبد است

کف آبگینه وکف شیشه بفارسی مسحوقرنیا است که بعربی زبدالقواریر نامند

کفا وکفری وعای طلع نخل است

کفتار اسم فارسی ضبع است

کفتر اسم فارسی وترکی حمام است

کفچه اسم فارسی نوعی ازحیه است که سرآن شبیه بمغرفه است

کف دریا بفارسی زبدالبحراست

کفر بفتح کاف نزد اکثراطباتفراست

کفرا بسریانی حنا است

کفرالیهود قفرالیهود است

کف سفید بفارسی ثلج است

کفشر بفارسی تنکار است

کف الارنب وکف الذئب جنطیانا است

کف الاسد وکف الذئب بعربی عرطنیثا است

کف اجذم وکف جذنایزوکف الجذما

پنپنگشت است وگفته اند که اصول
سنبل را نامند و نزد بعضی کرمهٔ بیضا
است و بعضی گویند که خصي الکلب
است
کف آلدابه گویند که خربیل است
کف السبع نباتی است که آنرکبیکج
نامند
کف عایشه اصابع صفرا ست وگفته اند
که جرجیرا ست
کف العقاب ظفرا لنسرا ست وآن
نباتیست که بیونانی قاطانیقی نامند
کف الکلب بداشقان است
کف مریم کف عایشه است که بهندی
هتا جوری نامند
کف النسر اسم نباتیست که بیونانی
اسقولوقندریون نامند وسید میرمحمد
مومن گفته که خربیل است
کف مس بفارسي زهرة النحاس است
است
کفنافس دفلي است
کفنج سمکة الصید ارا نامند
کفوتار بصبعوص سرواست

* فصل الکاف مع الکاف *

کک بفتح اول بفارسي مخفف کاک
است ومعرب کعك وبضم اول نوعی از
حیه است
ککج اسم فارسي جرجیرا ست
ککچه بفارسي حب القطن است
ککریان اسم هندی دجاج است

ککر نوع نباتیست که بفارسي تنباکو
نامند
ککرا بهندی وبفارسي خروس است
ککراکابیته بهندی خرؤ الدیك است
ککرنیله صاحب تحفه گفته که آن
تیلوفراست
ککری بفتح اول وهندی قثاء است و
ضم اول دجاج که بفارسي ماکیان نامند
ککریکالهو اسم هندی دم الدجاج
است که بفارسي خون ماکیان نامند
ککریکابیته اسم هندی زرق الدجاج
است
ککرونده وککروککش اسم فارسي جر
جیرا ست
ککسل زعفران است ومقل رانیز
گفته اند
ککلیك بترکی قبج است
ککلیک اودی بترکي صعتراست
ککن دهول بهندی نطراست وگفته اند
که کماذ است واول اصح است
ککورا بهندی نباتیست که بیخ آن را
کمول نامند
ککو اسم تنکابن لبلاب کبیرا ست

* فصـــــل الکاف مع اللام *

کلا وکلاو وکلاود وکلاده اسم فارسی
ضفدع است
کلاب ماء الورد است
کلاچك بلغت اهل تنکابن اسم ودع است
کلاژ وکلاژه اسم فارسی عقعق است

کلاش اسم فارسی عنکبوت است
کلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت
است وآن نوعی از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی
کاک وکوا نامند
کلاغ بیشه وکلاغ سفید بفارسی غراب
ابقع است
کلاغ سیاه غراب اسود است
کل آفتاب پرست اسم فارسي اذربون
است
کل بخاران طین الاحمرا ست
کلاکلا بلغت دیلمی اسم لوف کبیراست
کلافی اسم عربي انکور سفید است که
در لن سبزی باشد
کلاک موش فارهٔ صحرائی است
کلاه زمین وکلاه باران بفارسی فطر
است
کلامو اسم فارسی نوعی از ظبي است
کلب الکلب سگ دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت خارداراست
کلبا بلغت زند کلب است
کلباسو وکلبسو اسم فارسی وزغه است
که بفارسی چلپاسه نامند
کلت وکلتهی اسم حب هندی است
که آنرا کامرا لتیر نامند وآن حب اقلت
است
کلتا بسریانی سپستان است
کلچه بفارسی نان خرد کندم را گویند
کلچرد اسم هندی خبازی است

کل چنك اسم فارسی سرطان است ونیز
بفارسی خرچنك نامند
کلبجیل وبیون الصغیر مامیران است
کلبجیل وبیون الکبیر صنف کبیر عروق
الصفرا است
کل حنا اسم فارسی فاغیه است
کل خوش نظر میفختج است
کل خورني طين الماکول است
کل رعنا ورد الحماق است
کلزی بسریانی کلزا است
کل سرخ ورد احمرا است
کل سنک اسم فارسی خراء الصخرا است
کلسا دلاوهج بسریانی نوره است که
خاموش نکرده باشد
کلسانا بیونانی شقایق النعمان است
کلس اسم عربی نوره است
کل عقرب باصفهانی اسمسطاریون است
کل عاشقان بلغت خراسانی زرین
درخت است وبلغت تبریزی حماحم است
کلفاطلس وکلفطلس توبال النحاس
است
کل قوانیس بیونانی خبث الحدید
است
کلقوس بیونانی نحاس است
کل قندیس برومی روشختج است
کل قرنفل اسم فارسی زهره است
کل کافته بلغت اصفهانی احریض است
کل کندم اسم فارسی جوزجندم است
کلکلانج معجون هندی است وصفت

آن در قرابادین ذکر یافت
کلکک اسم فارسی بزر بقله است ونزد
بعضی بقلة الحمقاء را نامند
کلکونه بفارسی اسم رنک سرخی است
که از رنک لك خام بعمل می آورند و
ودرلك خام مذکورشد که مستعمل نقاشان
وزنان است در رنك کونه وآنرا بهندی
کلال نامند
کلك بضم اسم فارسی ویر است ونیز
بفارسي کرک نامند
کلك اسم فارسی قصب است
کلك اسم فارسی بطیخ فج است
کل بکسر اسم فارسی طین است
کلما بفتح اول وسکون ثانی بلغت زند
کرم است که عنب باشد
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیطا است
کلمطلیس بیوناني کاشم است
کلمک بفارسی نوعی از کرنب است
کلموح راسن است
کلنا گفته اند که اسم فارسي دفلیست
کلنار اسم فارسی جلنار است
کلنک بلغت اهل بعضي جزائر عمان
اسم صندل اصفر است وبهندی نوعی
ازلیمو است که بشیرازی لیموخارکی نامند
کلنجار وکلنجك اسم فارسي سرطان است
کلنجری اسم فارسی سرطان است
کلنجری بفارسي نوعی از عنب است
که در بلاد هرات میشود ورنك آن اسود

ومائل بحمرة است وبسیار شیرین ولطیف
است
کلنجن اسم هندی حب القلت است
کلند وکلندا اسم هندی بطیخ زقی است
کلنک اسم فارسی بزر بقله است
کلنکك اسم فارسي بزر رجله است
کلنك اسم فارسي نوعي از دیك است
کلو اسم فارسي نوعي از خبز است که
نیز بفارسي نان شیرمال نامند
کلو بهندی بقلة باردة است وآن نوعی
از لبلاب است
کلي لغت هندی است که بفارسي
غنچه نامند
کلیا اسم رومي شکنبه است وبسریاني
ورد منتن است
کلوا اسم فارسي ضفدع است
کلوخ امرود بفارسي کمثری است
کلوط معرب کهلوط هندی است وآن
باقلاء هندی است
کلونجي بهندی شونیز است بفارسي
سیاه دانه نامند
کلوی بهندی بقله است وآن نوعی از
لبلاب است
کلیا اسم فارسي قلي است
کلیاني وکلیانیس لغت یوناني است
که بفارسي بارزد نامند ونزد صاحب
اختیارات کلیاني اشق است که بفارسي
بدران نامند
کلنجن اسم هندی خولنجان است

کلیزا اسم فارسي زنبور است

کلیزوان اسم فارسي بیت زنبور است

کلیس بلغت مازندران جری است

کلیس اسم فارسي ذرالورد است و نیز بفارسي اسم بوم است

کلیکرون بیوناني خردل بستاني است

کلیل الملك بسریاني اکلیل الملك است

کلینیا وکلنیکرا بهندی بطبیخ زقیست

کلیواز وکلیواج اسم فارسي حداة است وبفارسي علیواج نیز نامند

کلیکان کشنج است

کلیکرون جرجیر است

کلیم شو اذربو است

* فصــــل الکاف مع المیم *

کم اسم فارسي شجرة القتاد است

کما بسباسه است

کمالاون وکمالیه وکمالیون بهندی و بیوناني وبرومي ماذریون است

کماحه * بعربي وعاء طلع نخل است و بمعني غلاف خوشهٔ کندم نیز آمده

کماة بضم اول بفارسي اسم نبا تیست که صمغ آن حلتیت است و بسریاني اسم باد آورد است

کمته بفتح اول بهندی ملحفاة است

کمچاین اسم هندی نوعي از بیش است

کمرو اسم هندی مومیائی است

کمچه بلغت زند اسم جراد است

کمکمام لغت عربیست وبغدادی نبطي کفته علك درخت ضرو است و بعضی درخت ضرو کفته اند

کمکم اسم هندی زعفران است

کمل نیلوفر هندی است

کمون اخضر کمون شامي است ونزد صاحب تحفه کمون نبطي است

کمون ارمني وکمون رومي کرویا است

کمون اسود کمون کرماني است

کمون اصفر کمون فارسي است

کمون حبشي کمون اسود بری است که تخم آن شبیه است در سیاهي بشونیز

کمون حلو انیسون است

کمون شامي کمون اخضر است

کمون فارسي کمون اصفر است که اهل شیراز زیرهٔ سبز نامند

کمون کرماني کمون اسود است که بفارسي زیرهٔ سیاه نامند

کمون نبطي کمون ابیض است

کمون هندی شونیز است

کمه بضم اول وسکون ثاني بعربي سمک است

کمهارة اسم هندی تخم انجرة است

کموهي اسم هندی عنب الثعلب است

کمه بضم اول و فتح ثاني مخفف کماة فارسي است

کمهل اسم عربي قطن است مادامیکه در وحب باشد

کمیت بعربي اسم خمر است که در سیاهي وسرخي باشد واسپ بدین رنک را نیز نامند

کمیز اسم فارسي بول است

کمیش اسم ترکي فضه است

کمیله اسم هندی تنبول است

* فصــــل الکاف مع النون *

کنا بلغت زند اسم سمک است

کناد اسم فارسي ورشان است

کنادر بعربي حمار غلیظ است

کنار اسم سدر است که بهندی بیر نامند

کنارتر اسم فارسي نبق رطب

کنارخشك اسم فارسي نبق یابس است

کناری بضم اول اسم سریاني نبق است

کنار اسم فارسي شمراخ است

کناغ بضم اول اسم فارسي ابریشم است

کنالا بضم اول وفتح ثاني اسم هندی سکبینج است

کنب اسم فارسي ورق الخیال است که بفارسي نیز بنك نامند

کنب اسم فارسي نوعي از قثاء است

کنبار بعربي حبل لیف نارجیل را نامند

کنت اسم فارسي ذباب عسل است

کن بهن بکسر اول وسکون ثاني وفتح

بیاء موحده وتسکین ها ونون اسم فارسي حبة الخضراء است

كنبيزه اسم فارسي نوعی از خیار است

كنبتو اسم فارسي حب الخروع است

كنج اسم هندی عین الدیك است و نیز بفارسي كهنكپي نامند

كنجار وكنجاله اسم فارسي سمسم است

كنجد اسم فارسي سمسم است

كنجدك وكنجده اسم فارسي اصفهاني از زروت است ونیز كنجدك وكنجده اسم فارسي باد زهر است

كنجر اسم فارسي حرشف است

كنجرزد وكنكرزد وكنكری اسم فارسي صمغ نوعی از حرشف است

كنجرسره وكنجريس بسرياني كنكرزد است

كنجشك اسم فارسي عصفور است

كنجك اسم فارسي شجرة البق است

كنچنين اسم هندی طائرنی است كه آن را كركي نامند

كنچنين كا پتا بهندی مرارة الكركي است

كنجورس بيوناني جاورس است

كنجوريا بيوناني هندباء بری است

كنج اسم فارسي قطا است

كند اسم هندی قصب السكر است

كندازه اسم عربی سمكي است كه آنرا مناره نامند

كندر بعربي نوعی از علك است كه نیز بعربي لبان و بفارسي كندرونا مند

كندر رومي علك رومي است كه مصطكی نامند

كندرس وكندروس خندروس است

كندس الدزار عود العطاس است

كندم اسم فارسي بزر است

كندم مكه اسم دیلمي خندروس ودر اصفهاني ذرة مكه نامند

كندنا اسم فارسي كراث است

كندرو اسم هندی كندروس است

كندهت اسم هندی كبريت است و كندهك وكندك نیز نامند

كنده اسم هندی نيشكر است

كندهيل اسم هندی فقاح اذخر است

كند اسم هندی صمغ است

كندا بهندی بصل الفار است

كندك وكندرو اسم فارسي لبان است

كندركا چورا اسم هندی دقاق كندر است

كنست وكنستو وكنستواك اسم فارسي اشنان است

كنشتو وكنشو اسم فارسي خصرم است

كنطني اسم سرياني جنطيانا است

كنعد نوعي از سمك است

كنك بضم اول اسم فارسي خوشهٔ خرما است وبفتح اول جوزماثل است

كنكالی اسم هندی بسفايج است

كنكر اسم فارسي بوم است

كنكرتو اسم فارسي حرشف رطب است

كنكرخر اسم فارسي بادآورد است

كنكني اسم هندی مشط الغول است

كنكوني بهندی نوع اصفر جاورس را نامند

كنكولي بهندی قطاة است

كنو اسم فارسي ورق الخيال است

كنوچه اسم فارسي بزر المرو است و بهندی نیز همين مشهور است

كنودان وكنودانه شهدانه است

كنير اسم هندی دفلی است كه بفارسي خرزهره وآن معرب خرزهرج است

كنبهاركوكرا بضم كاف عجمي اسم هندی نوعی غراب است كه بعربي عقعق نامند

كنبهي اسم هندی كاة است

كنبيلا اسم هندی قنبيل است

كنوار اسم هندی صبر است

كنواركني اسم هندی صمغ دهاك كه تيسو نيز نامند

كنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است

كنول كا بيج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است

كنول كا پهول اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ است وثمر آنرا كنول كته نامند

كنول كي جر بهندی بيخ نیلوفر است

* فصل الكاف مع الواو *

كو اسم فارسي خمل طعام است

كوار كراث است

كواجي بسرياني عنكبوت است

كوالف بادآورد است وكد الف

بمعنی مذکور نیز آمده

کوادم بفارسی اذخر است

کوبل نوعی از بابونج است

کوبل‌کلوی بهندی نیلوفر است

کوپل اسم هندی برگ نواشچار متمرة است

کوتهه اسم هندی قسط است

کوت بعربی صندل است

کوج اسم فارسی مطلق صمغ است که بهندی کوند نامند

کوخایسا بسریانی کرنب است

کوداب وکوشاب بفارسی رب عنب است که نیز بفارسی دوشاب نامند

کور بفتح اولی وسکون ثانی بفارسی خرنوب شامی است و بفتحتین بفارسی کرنب است

کوزکندم جوزجندم است

کورز وکوزره وکوزک اسم فارسی ثمر خرنوب شامی است

کوز فارسی مقل الیهود است

کورک بفتح اول وسکون ثانی وفتح راء مهمله وکاف فارسی تمر کبر است

کوزکیاه اسم فارسی نبات الکبر است واذ خر را نیز نامند

کورالنحل اسم عربی خانهٔ مگس عسل است

کوری بهندی اسم ودع است

کوزا اسم فارسی زعرور احمر است

کوزیریاد بلغت زند اسم کزبره است

کوزد وکوزده بلغت فارسی انزروت است

کوزره اسم فارسی خرنوب شامی است

کوت اسم فارسی حنظل است که بهندی اندراین نامند

کوسك بفتح اول وکسر ثانیه وسکون سین مهمله اسم فارسی جرجیر است وباقلا را نیز گفته اند

کوشاد اسم فارسی جنطیانا است

کوشته بفارسی قسط است

کوشنه بفارسی نوعی از کماة است

کوش ماهی اسم فارسی شبح است

کوف اسم فارسی بوم است

کورون سعد است

کوتلن نزد صاحب تحفه برومی اثمد است

کوک اسم فارسی خبس است

کوکافیلوس بسریانی اجاص است واصح آن است که کوکامیلوس بمعنی مذکور است

کوکب بعربی نبات طولانی را نامند وطلق را نیز نامند

کوکبا ارغا وکوکبا ارغانا بسریانی طلق است

کوکب شاموش طین شاموش است وشاموش اسم جزیرهٔ ایست از جزائر قدس ورد یسقوریدوس گفته که نوعی از طین شاموش است با صفائح وبیونانی اسطرانا منند بمعنی کوکب

کوکب قیمولیا طین قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره ایست وگفته اند که آن نمکی است که از زمین شوره زار بهم میرسد وشب روشنی دهد وآن را کوکب الارض نامند

کوکب الارض طلق است ونزد بعضی طین قیمولیا است

کوکج بهندی نوعی ثمر است

کوکرا اسم هندی دیک است

کوکری اسم دجاج است

کوکرچین اسم ترکی حمام است که بفارسی کبوتر نامند

کوکرد اسم فارسی کبریت است

کوکرمرد حی العالم است

کوکرونده گفته اند که اسم هندی کمافیطوس است

کوکهری اسم هندی ثعلب است که بفارسی روباه وبهندی لومری نیز نامند

کوکل اسم هندی مقل است

کوکله بفارسی هدهد است وبفارسی مرغ سلیمان نیز نامند وهدهد وراه هدهد است سبز رنگ مثل قمری وبسیار خوش آواز میباشد

کوکن وکوکنك وکوکوا وکوکه وکوک نوع صغیر بوم است که بفارسی چغد نامند

کوکنار اسم فارسی خشخاش است

کوک خس است

کول بفارسی نوعی از نیلوفر است

کولان بعربی نوع نراسل است
کوکم فلفل است
کولو وکولومی بهندی بزرکتان است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کوله پر اسم فارسی انچدان است
کوم نیزا سم فارسی انجدان است
کومي اسم سریانی باقلا است
کومر بلغت زند اسم کمثری است که بفارسي امرود نامند
کومینون بیونانی کمون است که بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسي قتاد است
کونج اسم فارسي شونیز است
کونچه اسم هندی مرغي است که بفارسي کلنك نامند
کونچه اسم هندی کیکج است وآن نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام است
کوادودمی اسم هندی حب النیل است
کوتهان نباتي است که بنبطی کنهان خوانند
کوهنج اسم فارسي زعرور است وبهندی درخت عوسج است
کوشی وکوهبج بفارسي زعرورجبلي است
کویج وکویز اسم فارسی زعروراحمر بستانی است ونزد بعضی کویز بزای فارسی بمعنی مطلق زعرور است
کویل اسم فارسی زهر با بونج است

*فصل الكاف مع الهاء
کهاری لون اسم هندی ملح العجین است
کهپاریا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتا انار اسم هندی رمان حامض است
کهجور اسم هندی خرما است
کهجورکارس اسم هندی نبیذالتمر است
کهجورکا کابها اسم هندی جمار النخل است که بفارسی پنیرخرما و بعربی کروخوانند
کهجورکا پهول اسم هندی طلع النخل است
کهجورکی کهتلی اسم هندی نواة البسر است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت ثمر است که شیرین بالزوجت میباشد
کهرهن نوعی ازبادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است که بفارسي کنجاره نامند
کهنج وکهنجن اسم هندی صعوه است
کهنکالی بسفانج است وگفته اند دوای دیگر است شبیه به بسفانج
کهه اسم فارسی تبن است که نیز بفارسی کاه نامند
کهپانا اسم سریانی شاخ نبات نارانیا است

کهیرک وکهکت وکهکم اسم فارسي وعربی بادنجان است
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدل اسم عربي عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهزک وکهزل اسم فارسی جرجیر است
کهکو اسم فارسی وهندی بوم است
کهنایا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیروکهین اسم فارسی زعرور است
کهیلا وکهیله اسم هندی سلیخه است

* فصل الكاف مع الياء المثناة التحتانية *
کی بلغت مصرحواصل است
کیا بسریانی فبلحوش است
کیاه حورا بسریانی بادآورد است وگفته اند که شکاعي است
کیاداقني بسریانی شجرة الغار است
کیاروس نوعی ازحرشف است
کیامطرانا بسریانی نقاع الرمان است که منعقد نشده باشد
کیانا بفارسی عناصر اربعه است
کیاه مصر اسم فارسی اکلیل الملك است
کیاه جالینوس اسقولوقندریون است
کیبا بلغت زند فضه است
کیکی نوعی از کادی است
کیته اسم هندی خبث الفضه است
کینوفیلا بیونانی صمغ البلاط است

ربمعني بلاط نيز آمده است

کپلی اسم هندی سلیخة الحیه است

کبجوریا بیوناني هندباي بری است

کیخرس اسم رومی جاورس است

کیذج معرب کاذی است

کیزبع بسریاني خیری است

کیسر اسم هندی زعفران است

کیسرکونه وکیمو اسم فارسی جعل است

کیموطاطر بفارسي نشارة است

کیطم ملح نبطی است

کیفادقیرو بسریاني حجری است که بیوناني غاغاطی نامند

کیفامصریا اسم سریاني سنکی است که بفارسی سنگ مصری نامند

کیفامقنیطس بسریاني حجرمغناطیس است

کیفانورا اسم سریاني مارتشیثا است

کیایهودنیا اسم سریاني حجر الیهود است

کیفری حصا وکیفاقیرو بیوناني و بسریاني جبعین است که بفارسی سنگ کچ نامند

کیك اسم فارسی برغوث است

کیکه بیضه است

کیکر بهندی قرظ است ونزد اهل فارس خارمغیلان است

کیکرا بهندی سرطان نهری است

کیکواشه وکیکواش اسم فارسی حشیشة البراغیث است وصاحب تحفه گفته اسم

طبری قسمي از ورقس است

کیکیر بفارسي ومعرب آن جرجیر است

کیکیش جرجیر است

کیل وکیل دوران وکیلك اسم فارسي زعرور است

کیلاوکیله بهندی موز است

کیلاذونیا وکیلوذونیون وکیلاذنیا بیوناني مامیران است

کیلارو سرخس است

کیلکان نوعی از کرات است

کیماك اسم فارسی زبد شیر تازهٔ دوشیده است که بترکی قیماق وبفارسی سرشیر وچربه وبهندی ملائی نامند

کیمخت یوحتي است که بفارسی ساغری نامند

کیمرس ذرة است

کیموس گفته اند که ذرة است که جاورس نامند وبهندی جوار ونواب علویخان مرحوم نوشته است که محتمل اصل آن کنجرس باشد که تصحیف نموده اند که برومی جاورس وگفته اند که اصل آن کیمرس است

کیموکیج اسم یوناني سویق است

کیچوا اسم هندی خراطین است

کیچلی اسم هندی ملح الحیه است

کینکره اسم هندی سرطان است

کیو گفته اند اسم فارسی خس است

کیون بهندی زرنب است

کیورا بهندی کاذی است

کیره گفته اند که اسم فارسی خس است

کیهون اسم هندی حنطه است

کیهوتي بهندی حب الحلب است

کیهه اسم فارسی علیق است

کیارکیه بسریاني مصطکی است

٭ باب اللام ٭

٭ فصـــل اللام مع الالف

لاحوردیه مامیرونا است

لازورد لاجورد است

لاردیطوطاوین عرطیثا است

لاسورس بیوناني ماءودانه است

لاغورس غرساوس ولاغوتي بیوناني وبسریاني ارنب بری است

لاعتورس ملاسیوس ارنب بحری است

لاك یشت اسم فارسی ملحفاة است

لاك اسم فارسی لك است

لاله خطائی اسم فارسي حماحم است

٭ فصل اللام مع الباء الموحدة ٭

لباب البر ولباب الحنطه ولباب القوام ولباب القمح نشاسته است

لباب القرطم مغز دانهٔ کافشه است

لبان معرب از لبیا نو بیوناني وآن کندرا است

لبانه اسم مغربي فرفیون است

لبان خردل بری است

لبدنه بلغت تنکابن چکی لك ترکیمه

لبني المفتي بیوناني لذان القاربستاني است

لبني میعهٔ سائله است

لبيدرون وايرون شيطارج است

* فصل اللام مع الجيم *

لجلال بلغت مهوسين زيبق پاك صاف است

* فصل اللام مع الحاء المهملة *

لحا بكسر اول پوست سح نبات است وريشهاى باريك آنست

لحام الذهب صناعي اوتنكار است ومعدني آن در بورق مذكور شد

لحام الصناعه از اقسام تنكار است

لحام الغول بضم اول شعر الغول است

لحمة الحمار پرسياوشان است

لحامي ديناقوس است وكويند حرسف است

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

لخيس الاكلمله خزامى است

* فصل اللام مع الزاء المعجمة *

لزاق الذهب شامل لحام الذهب واشق است

لزاق الرخام ولزاق الحجر صمغ البلوط است

* فصل اللام مع السين المهملة *

لسو عوريون بلغت عبرانى قرفه است

لسوڑا بهندى سپستان است

لسه نال بلغت ديلمى سلوا است

لسبعه بلغت مغربي اوقيموندااس است

لسوريطن لبلاب است

لسان البحر سپستان است

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

لصف كبر است وبلغت مغربى اسم حرشف است

* فصل اللام مع العين المهملة *

لعبه يبروح الصنم است

لعبة بربرى مستعجله است

لعيب شقايق النعمان است

لعل مصرى عنقص است كه قيقهر نيز نامند

* فصل اللام مع الفاء *

لف الكرم خيوطى است كه از تاك ميرود ولفت شلغم است

لفاح يبروح الصنم است

لغربيش حنا است

* فصل اللام مع القاف *

لقاح شترشرد را است

لقطبه صمغ صنوبر است

لعلق لكك است

* فصل اللام مع الميم *

لماء عنب الثعلب است

لم لم بلغت مغربي قطف بحرى است

لمنون قنطوريون صغير است

* فصل اللام مع النون *

لنج النبج است

* فصل اللام مع الواو *

لوزا لمرجان ولوزا السودان ولوز الارجان بلغت مغربى لوز البربر است

لوبياى هندى قسم اخير قشع است ودرعراق دمادم نامند

لوقياس بيونانى نوعي از مرو است

لوف الحيه لوف كبير است

لوف الجعد لوف صغير است

لوفيرون گياه حضض وبفارسي فيلزهره نامند

لوفاين بيونانى شكوفه خماحم است

لوطوس ميس است

لوفا بعبرانى حى العالم است ونزد بعضى قنطوريون صغير است

لوعريا بيونانى حنظل قوتاى برى وبعبرانى بشمين است

لوفوروس حجر قبطي است

لوبارون شيطرج است

لوطوس اغريوس بيونانى حنظل قوتاى بستانى است

لوقوبا عقرب بحرى است

لوناقينس تالنجبقن است

لونك اسم هندى قرنفل است

لوهى ولوها بهندى آهن است

لون بهندى نمك است

* فصل اللام مع الهاء *

لهو اسم هندى خون است

لهاجو بعبرانى ابن عرس است

* فصل اللام مع الياء *

ليمونمون بيونانى حماض بزرگ برگ است

لينوفر نيلوفر است

لينش قرن بيونانى قلب است

لينش بلغت نبطي تخم كتان است

ليفس تيقون كاشم است
ليا لوبيا است
ليندرخورس ولينامارون مرادسنج است
لينورسطس لبلاب كبير مسمي بحبل المساكين است
لينوصن بيوناني نركس است
ليانو كندرا است
لينج نيلج است ونزد بعضي نوعي از اقليميای مس است
ليارر بلغت ديلمی است اسم ماريطن است
ليطه بخوری است كه در دنيا كل قديم مستعمل بود

* باب الميم *

* فصل الميم مع الالف *

ماء الخلاف عرق بيد مشك است
ماء البرامج عرق بيد مشك است
ماء الورد كلاب است
ماء الزهر بلغت مصری ماء الفلاح است
ماء القراطن مالي قراطن است ونزد بعضی اسم قنديقون است وآن نوعي ازخمر است
ماء القطر آبی است كه ازكوزهٔ سفال ترشح كند
ماء الزجاج مسحوق نيا است
ماذرماذريون است
ماء النطريا زاج اساكفه است
ماراس ومارثون . اسم رازيانهٔ بری وبستاني است
ماريقون بيوناني مقل است
مارسه اطريقون است
مانية الواس اطراطيقون است
مائن اسم هندی ثمرة الطرفا است
ماتی اسم هندی طين است
ماجوپهل اسم هندی عفص است
ماديان اسم فارسي رماك است
ماراس وماراتون رازيانج بری وبستاني است
مارميقا بيوناني اترج است
مار اسم فارسي حيه است
مارچوبه اسم فارسي هليون است
ماريقون بيوناني مقل است
مازو اسم فارسي عفص است
ماساج اسم مغزسر است
ماسقور ماليقرون است
ماستوجيچكي بتركي كبيكج است
ماميثا ارغاموني است
ماطونيون نبات قنا است
ماذاريون دلبوس است
ماذونيا ومقل ونيانطرا ساليون است
ماقن بيوناني بسباسه است
ماكهی اسم هندی ذباب است
مالاشيرون بيوناني ساذج است
ماالی باصفهاني حردون است
مالس لوقا بيوناني غيرمرماحوز است
مالتموديون وماليونس خربق اسود است
مالنطريا زاج الاساكفه است
ماليابوس ماليا است
مالی بيوناني عسل راگويند
مالينوفلن بادرنجبويه است
ماوپروين اسم فارسي جلدوار است
ماهی روبيان اسم فارسي اربيان است
ماهی اسم فارسي سمك است
ماهي بينی دراز اسم فارسي دلفين است
ماهي يزلده اسم فارسي شقنين است
ماهي زهرهٔ كوهی اسم فارقلومس است
ماهيانه اسم فارسي صحناة است
ماهی شور اسم فارسي سماريس است
ماهی مركب اسم فارسي ميسبا است

* فصل الميم مع التاء المثناة الفوقانيه *

متك اسم عربی اترا است
متنی نعناع است
متر اسم هندی كرسنه است
متهائی اسم هندی شيريني است
متهه اسم هندی مخيض است

* فصل الميم مع الثاء المثلثة *

مثك سوسن است
مثك العجم زعرور است

* فصل الميم مع الجيم *

مج بعربي اسم ماش است
مجنن اسم قسمي از عنب الثعلب است

مچهلي اسم هندی ماهی است

مچیت اسم هندی روناس است که

عروق الصباغين نامند

مچتری بهندی انستبين است

* فصل الميم مع الحاء المهملة *

محاحم بلغت اندلس مخلصه است

محروث بيخ انجدان است

محلب درخت المحلب است

محموده سقمونيا است

مح زردۀ تخم مرغ است

* فصل الميم مع الخاء المعجمة

مخاص الاکبر اسم معجونی است که

بيونانی موطيرا نامند

مخيطا ومخاطا اسم عربی سپستان است

* فصل الميم مع الدال المهملة *

مدام اسم خمر است

مدمن الجراح اصابع فرعون است

* فصل الميم مع الراء المهملة *

مرابيه ومرامهه اسم فارسي هوم

المجوس است

مرارالصخر ومرارالصخور حنظل

است

مرال اسم ترکي ايل است

مربا الثبات است

مربای کل و اسم فارسی معميرا است

مرج اسم هندی فلفل است

مرغومك اسم فارسي علس است

مردارخوار اسم فارسي رخمه است

مرذارعاجي بترکي اسم نبات

عنب الذيب است

مرزنکوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسي صعتر بستاني است

مرسيا اغريا بيوناني آس بری است

مرسيا ايمارس بيوناني آس بستاني است

مرسيون بيوناني اشنان است

مرملون بلغت سرياني دارچيني است

مرسيا بيوناني ريحان است

مرطوس نزد مولف حاوی الادويه

مرماحوز ونزد بعضی مرطولس است

مرطيس قسم سياه مرميطس است

مرغ حفکو اسم فارسی صباقر است

مرغ منك اشکنك اسم فارسی قطاط

است

مرقاعي کفسيون است

مرقل شامل جوزماثل وافيون است

مرک موش کانی اسم فارسی شك است

مرک موش عملی اسم فارسي ديك

برديك است

مرک ماهی بفارسي ماهي زهرج است

مرکب اسم فاسي مداد است

مرماهان ومروجبلی ومروشيرين

مرماحوز است

مرو التلال ومروبری اسم مرماطوس

است

مرزالعرم ومرباجونه ومروتلخ ومرو

سغيل مرماحوس است

مروآزاد مرمازاد است

مروس ارطا بيوناني اذان الفار است

ومروس بمعنی موش وارطا بمعنی کوش

است

مرواريد اسم فارسی لؤلؤ است

مروا اسم هندی مرزنجوش است

مريق اخريض است

مرباغلن بيوناني بمعني هزاربرک است

وآن حزنبل است ونيز بهندی طری

فليون است

* فصــــل الميم مع الزاء المعجمة *

مزج درخت بادام تلخ است

مزد بلغت اصفهاني سوسن است

مرز بزای معجمه قسمی از زنبيل است

که در مصر از جو وبرنج ميسازند وبفارسی

بوزه نامند

* فصــــل الميم مع السين المهملة *

مستار خمر نارسيده است

مستين بيوناني زاج سبز است

مستقار ومستقران ومسقوده بلغت

عجميه اندلس زراوند طويل است

مستکرا آبنوس است

مسدليف درخت مقل است

مس رست اسم فارسي طاليقون است

مس سوخته اسم فارسی راسخت است

مس اسم فارسي نحاس است

مستيكي مصطکی است

مسقاطون عود هندی است

مسلقن زعرور است

مسکه بفارسی زبد است

مسك الجن شامل شواصر وجعدۀ

صغیرا ست

مسک الرمان نارمشك است

مسک القرود اشنه است

مسن حجرالمسن است

مسوحان ادهان مرکب است

مسواك الراعي شامل زوفرازشیطرج
است

مسواك المسیح نوع بزرک نورس است

مسواک العباس نوع بزرک تنادا است

زرعي الابل راشامل است

مسور بهندی عدس است

مغی بهندی کاکنج است ودربعضی
بلاد هند آطریلال رابا ین اسم مینامند

* فصل المیم مع الشین المعجمة *

مشتری بلغت محومین قلعی است

مشط الراعي دیناقوس است

مشک زیرزمین اسم فارسی معد است

مشک هندی معد هندی است

مشك داش بلغت تنکابن اسم شوصرا
است

مشنك اسم فارسي کرسنه است

مشو اسم فارسي خلر است

* فصل المیم مع الصاد المهملة *

مصارع زمرور است

مصباح روم کهربا است

مصارين امعا است ومصران واحد آن

مصفی الرعاة بلسکی است

* فصل المیم مع الضاد المعجمة *

مضن رمان البر است وثمرش حب
القلقل است

مضع نبیذی است که ازآب میوها
وانار ترتیب دهند

مضع ثمر عوسج است

* فصل المیم مع الطاء المهملة *

مطر باران است

مطخینا نورة است ولعوق لوزرا نیز
باین اسم نامند

مطمر پنجنکشت است

* فصل المیم مع الظاء المعجمة *

مظ بظاء معجمه کلنار است

* فصل المیم مع العین المهملة *

معا بفارسی روده وبترکی باترساق
نامند

معانیوس بیونانی بان است

معد خصیة الثعلب است

معز ماعز است که بزباشد

معشوقا شامل جمست وما مودانه است

معفار صمغ آلو است

معین ماذریون است

* فصل المیم مع الغین المهملة *

مغافیر ومغفار سکر العشر است

مغات هندی کاز است

مغد بادنجان است وثمر تفاح بری را
نیز نامند

مغزاستخوان اسم فارسی مخ است

مغناطیس حجر مقناطیس است

مغلیانا بلغت سریانی اسم حرف بابلی
بوداده است

مغموما قلیهٔ بادنجان است

مغیلان امغیلان است

مغزتخمها اسم فارسی لبوب بزور است

مغزکامنه طین مختوم است وآنرا
مغرهٔ یمانیه ومغرهٔ لینه نیز کویند

مغزسر اسم فارسي دماغ است

* فصل المیم مع الفاء *

مفرح لسان الثور است

مفرح قلب محزون بادرنجبویه است

مفرود اسم نوعي ازفطر است

* فصل المیم مع القاف *

مقدونس فطرساليون است

مقوا اسم عربي نبات صبر است

مقلقل قسب است

مقاونیا هلیون است که خربزهٔ کرمك
باشد

مقناطیس حجر مقناطیس است

* فصل المیم مع الكاف *

مکری اسم هندی عنکبوت است

مکری کاجالا اسم دام عنکبوت است

مگر بهندی تمساح است

مگس اسم فارسي ذباب است

مگس عسل اسم فارسي نحل است

مکنهٔ قریش اسم مخلصه است

مکهن اسم هندی زبد است

مکه فلوس است

مکیناس بلغت سریانی بنفشه است

* فصل المیم مع اللام *

ملاح بضم اول وتشدید ثانی

اندروطالیس است و بلغت مغربي قاقلی است

ملح بحری ازاقسام ملح مائی است که تا آب با ن رسد حل میشود واکثرآن سیاه ودرافعال قریب بملح اسود است

ملح التوتیه وملح النا رنوشادر است

ملح چیني بلغت مصرا بقرامت

ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است

ملح شنجي شوره است ودرابقرمذ کورشد

ملح الصاغه وملح الصاعه تنکار است

ملح المختوم ملح هندی است

ملخ بفتح اول وثاني وخاء معجمه اسم فارسي جراد است

ملطاط دینا قوس است

ملکان اکایل الملك است

ملوخ بلغت شام قطف بحری است

ملوخیا وملوخیه خبازی بستاني است

ملیح نوعی ازعوسج است بزرک برک تر نج

ملیطریا زاج سیاه است

ملیطن بلغت اندلس بقلهٔ یمانیه است

ملیطي بیوناني اثمد است

ملیون ومیلرنیا خربزه کرمک است

ملینون زنجفرمخلوق است

ملسینون قنطوریون دقیق است

مل سیناليوس است

* فصـــل الميم مع الميم *

ممسك الارواح اسطوخودوس است

ممسك الحوامل داء المسك است

ممولا بهندی اسم صفراغون است

* فصـــل الميم مع النون *

منبل بشیرازی اسم نیمه است

منتنه بلغت مصرغالیس است

منشور خیری وخشخاش را شامل است

منج بفتح اول بنج است وبکسراول درخت بادام تلخ

منجوشه ناردین است

منجیهته بهندی نوه است

منداغورس بیوناني یبروح است

مندک بهندی ضفدع است

مندوه بهندی نوعی ازدخن است

مندیل بهندی جوزالقی است

منسم درخت منسم است ومذکورشد

* فصـــل الميم مع الواو *

موتهه بهندی سعد است

موتهه بهندی نوعی ازماش است

موتي بهندی اسم لؤلؤ است

موراموں پرسیاوشان است

موچرس بهندی شکوفهٔ فوفل است

موجه بلغت اصفهان قنابری است

مورچه بفارسي نمل است

مورد اسم فارسي آس است

مورد اسفرم آس بری است وکویند اسم فارسي اذخراست

موریون نوعی ازیبروح است که برکش سفید وشبیه ببرك چغندرباشد

موسیر اسم فارسي بصل الزیزاست

موساکني بهندی اذان الفأر

موسقي بیوناني طرفا است

موش بفارسي فاره است

موش کور بفارسي خلد است

موش دشتي بفارسي اسم یربوع است

موفیون نوعی ازعموم قریب ببیش است

موقد النار کبریت است

موقوطیس بلغت عبراني نطراست

مولوند یا مرداسنك سفید کرده است وبرومي آبارا است

مولی بیوناني حرمل عربي است وبهندی فجل را نامند

موم اسم فارسي شمع است

مومیائی کوهي قفرالیهود است

مونډی کویند بهندی کماذریوس است

مونك بهندی ماش است

مون رمیون مرا است

مویز بفارسي زبیب است

مویزک عسلي اسم فارسي دبق است

مویزک کوهي اسم فارسي مویزج است

* فصـــل الميم مع الهاء *

مهار اسم هندی سناء مکی است

مهل آذریو است

مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است

مهرۀ مار اسم فارسی حجر الحیه است

مهندی اسم هندی حنا است

مه بهندی عسل است

* فصـــل الميم مع الياء *

* المثناة التحتانیه *

میبه اسم فارسی شربت به که باشراب ویا آب انگور ریاده وشاب انگوری ترتیب میدهند

مینپهل بهندی جوز الکوثل است

میتهی بهندی حلبه است

میجوش اسم فارسی شرابی است که باسنبل رومی وباسنبل هندی ترتیب داده باشند

میخک اسم فارسی قرنفل است

میسوسن شراب سوسن است

میفختج مدبر می پخته است که با شکر وعسل باردیگر جوشانیده باشند

میفختج مفوح می پخته ایست که در مدبر آن هیل وجوزبوا وقرنفل وامثال آن اضافه کرده خوشبو باشد

میغونیون شوکران است

میطلوس مغرة است

مویزج زبیب الجبل است

میمون اسم فارسی قردا است

* باب النون *

* فصـــل النون مع الالف *

ناخن پریان وناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است

ناردین اقلیطی سنبل رومی است

ناردین بری شامل اسارون وفوا است

ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است

نارکیل وناریل بهندی نارجیل است

ناروس بفرنگی سنبل الطیب است

نارو اسم رومی صنوبری ثمرا است

نارون بفارسی پشگال را نامند

نارغیت اسم یونانی نارمشک است

ناغمه بلغت اندلس لسان الابل است

نافل بلغت اکسیریان زیبق است

نانوخ بلغت بغداد اسم بیخ دلبوس است

ناگدون بهندی عود الحیه است

ناموس بق است

نان بکسمات بفارسی خبز الکعک است

نان بی مموس خبز الحواری است

نان روغنی خبز القطایف است

نان میوه‌دار خشکار است

ناساجی خبز الطابق است

نان سنگک بفارسی خبز المله است

نان کسمه خبز الطابون است

نان تاج خبز الفرنی است

* فصل النون مع الباء الموحدة *

نبات اسم فارسی فانید است

نبات الاشیب شیبه است

نبات الرعد فطر است

نبات الملائکه راسن است

نبق بار درخت سدر است که بفارسی کنار وبهندی بیر نامند

* فصـــل النون مع الجیم *

نجم ونجیم اسم ثیل است وهو گیاهی است که بیساق باشد بفارسی بیاره وبهندی بیل ولسه وبعربی نجم نامند

نجیب اسم جنس پوست نباتات است وبخصوص سلیخه را نامند

* فصل النون مع الحاء المهملة *

نحاس صینی طالیقون مصنوع است

نحاس قبرسی مس سرخ مائل بزردی است

نحاس محرق روسختج را نامند

* فصل النون مع الخاء المعجمة *

نخود اسم فارسی حمص است

نخود البوندی ونخود مریم بلغت اصفهان زراوند مدحرج است

* فصل النون مع الدال المهملة *

ندع صعتر بری است

ندیکاکیکره اسم هندی سرطان نهری است

* فصل النون مع الراء المهملة *

نربسی بهندی اسم جدوار است

نرد درخت غار است

نرسک اسم فارسی عدس است

نرم آهنی اسم فارسی حدید انثی است

* فصل النون مع السین المهملة *

نسترن زرد ورد اصفر بری است

نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است ودر افعال بغیراز تفریح وتقویت دل مانند نسرین است

نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند ودر حرف العین گذشت

نسرین السباع گل علیق العدس است

نسوت بهندی تربد است

* فصل النون مع الشین المعجمة *

نشاسته اسم فارسی نشا ونشاستج است

نشافه اسم عربی اسفنج است

* فصل النون مع الصاد المهملة والطاء المهملة *

نصار اسم ذهب است ودرخت گز کوهی را نیز نامند

نطرون بورق احمر است وگذشت

* فصل النون مع القاف *

نقل احریض است

نقره اسم فارسی فضه است

نقعاین حب الکاکنج است

نقل خواجه اسم فارسی حب الصنه است

* فصل النون مع اللام والمیم *

نلک زعرور است ونزد بعضی قراصیا

نمام نعوسنبر است ونمام الملک ونماما نیز نامند

نمارق شامل قداح ویاسمین سفید است

نمشک بلغت اصفهان روغن تازه است وبلغت اهل هند کف شیر است که شیرینی قند یا نبات وقدری گلاب داخل شیر جوشیده که نصف بماند بسیار برهم میزنند وتمام کف آنرا گرفته باتان تنک روغنی میشورند بسیار لذیذ میشود ولیکن این مخصوص بزمستان است وهرچند هوا سرد تر باشد زیاده وبهتر بعمل میآید

نمقوطس ونمقولس بیونانی قسمی از توتیای مصنوع است

نمک اسم فارسی ملح است

نموز اسم عربی ارنب بری است

نمیقن کرمنه است

* فصل النون مع الواو *

نوانا بعربی دانهٔ ثمار است واز مطلق آن مراد دانه خرما است خصوصا دراوزان

نوح لبلاب است

نور بضم بلغت اکسیریان زیبق است وبفتح اول وسکون واو اسم جنس شکوفه وگلها است

نوره کلس حجر یست

نور القندول شکوفهٔ درخت دار شیشعان است

نوفلن اسم یونانی زنبور است

نوق شترماده است

نول بهندی ابن عرس است

* فصل النون مع الهاء *

نهشل اسم عربی شقاقل است

نهق قرة العین است ونزد بعضی جرجیر است

نهنک اسم فارسی تمساح است

* فصل النون مع الیاء *

نیشکر قصب السکر است

نیشوق ادرک است ونزد بعضی قراصیا است

نیلج نیل است

نیلوفر هندی اوسپند است

نیمقا اسم یونانی نیلوفر است

نینا نانخواه است

نی بفتح اول وسکون یا اسم فارسی قصب است

** باب الواو **

* فصل الواو مع الالف *

وابلیهم بلغت تنکابن کرفس بریست

واحل لبلاب است

وارموک بلغت تنکابن کرفس بریست

واشه اسم فارسی صعتر است

وافتیمن بیونانی کنکرزد است

والان بزرک بهندی رازیانه است

والان کوچك شبت است

وای کاب بری است

* فصل الواو مع الباء الموحدة *

وبر بفارسی پشم نرم را نامند وگویند مخصوص پشم شتر است

وبرالارض فطر است

* فصل الواو مع الحاء المهملة *

وحید بلغت مغربی مازریون است

* فصل الواو مع الخاء المعجمة *

وخشیزک وخشیزق بکاف وبقاف درآخر تخم بستیاج است ودرمنهٔ ترکی عبارت ازان است ونزد بعضی درمنهٔ خراسانی است

* فصل الواو مع الدال المهملة *

ودح زرقای رطب است

ودود اسم مغربی بلسکی است

ودین بیونانی کماة است

* فصل الواو مع الراء المهملة *

ورا جانورنا شرا ست

ورد الجب کبیکج است

ورد الحمار و ورد الفیار و ورد القحاب ورد الحماق است

ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمی است وبلغت مغرب گل ناروانیا است

وردالزراقی بلغت مغربی گل خطمی است

ورد السباخ گل علیق الکلب است

ورد صینی نسرین است

وردفزا شقائق النعمان است

وردة بلغت مازندران سمانی است.

ورل مانی سقنقوراست

ورطوری سطا خیس است

ورطنیثا غنم است

ورق الزیتون هندی طالیسفر است

ورق النیل وسمه است

ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی است

ورق بفتح اول وثانی برگ نباتات است وبضم اول وسکون ثانی اسم طیور است وبفتح وا و وکسر راء اسم فضه است

* فصل الواو مع الزاء المعجمة *

وزغ اسم عربی شام ابرص است و فارسی ضفدع را باین اسم میخوانند

* فصل الواو مع السین المهملة *

وسکورالنیل بفارسی برموم نامند

وسمه کتم است

* فصل الواو مع الشین المعجمة والصاد والطاء المهملتین والعین المهملة والغین المعجمة والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیة *

وشیج اشق است

وشع اغرسطس است

وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن ورد یلم اسم سمانی است

وصیف الاسود پرسیاوشان است

وطواط خفاش است

وعسل نوعی ازایل است وبترکی خوبرود ردیلم شوکا نامند

وغل بغین معجمه اسم عربی بادنجان است

وقل بقاف اسم عربی ثمرخشک درخت مقل است

وکسر اشیان طیوراست

ولکام جسفرم است

ولیغ طلع است

وین انکورسیاه است

* باب الهاء *

* فصل الهاء مع الالف *

هاتی اسم هندی فیل است

هادی اسم تریاق فاروق است

هادیا اسم یونانی افعی است

هال قاقلهٔ صغار است

هالوک اسم الغلس است و بعضی سک کفته وبلغت مصر جعفیل است

هالم وهالون اسم هندی حب جرجیر است

ها لینوطس اکلیل الملک است

هامة چغد است

هانس بهندی اوزا است

* فصل الهاء مع الباء الموحدة والتاء المثناة الفوقانیة والدال المهملة *

هبیل دانهٔ حنظل است

هتاجوری بهندی اسم کف مریم است

هدل حضض است

* فصل الهاء مع الراء المهملة *

هرا بهندی اسم هلیله است

هرایزه مرانیه است

هرتار وهرتال بهندی اسم زرنیخ است

هرجان لوزالبربر است

هردی اسم عربی عروق الصفرا است

هرشفه اسفنج است

هرفولیون نمام است

هرقلوة وهرقلوس نوعی ازهندبای بری است ونزد بعضی ابوخلسا است ونزد بعضی قرصعنه است

هرن اسم هندی آهو است

* فصل الهاء مع الزاء المعجمة *

هزارچشان وهزا وفشان بفارسی فاشرا است

* فصل الهاء مع الشین المعجمة *

هشت دهان اسم فارسی نوعی ازعود هندی است جهت نقرس نافع

هشت کند بهندی لوف است

هشقیقل اسم شقاقل است

* فصل الهاء مع الفاء والکاف *

هفورنور اسم سریانی افتیمون است

هكل بفارسي فقع است

* فصل الهاء مع اللام *

هلدى اسم هندى عروق الصفراست

هلديا اسم نوعى از بيش است بلغت هندى

هلفيفا هندبا است

هلك قرون السنبل است ونزد انطاكي وقح الفار

هلموت وهليموسلق جبالي است

هلنج نوعي از ذباب ومشهور بپچه عكس است

هلهلون زعرور است

هلبابه شاهترج است

هليلج اهليلج است

* فصل الهاء مع الميم *

هميشه بهار وهميشه جوان ابرون است

هلم اسم عربي كل لا صق بشئ است وبفارسي عبارت از مرق كوشت وكندم مهرا پخته است ودر افعال مانند هريسه است

* فصل الهاء مع النون *

هندباى ماشيه وهندباى شاميه نوع كاستي بزرك ورق بستاني است

هندباء البقل نوع ريزهٔ برك كاسنى بستاني است

* فصل الهاء مع الواو *

هوبره اسم فارسي خبازى است

هوجوبه وهوفيلوس ابوخلسا است

هوجوه وهوتقيلاس مزمار الراعى است

هوداسيون اسم مغربى نعناع است

هوقسطيداس طرثوث است كه در تحت لحية التيس ميباشد واوغير لحية التيس است

هورة اسم فارسي خبازى است

هوبيرة اسم هندى ابهل است

* فصل الهاء مع الياء

هيشر عربي اسم جنس حرشف است ونزد بعضى مخصوص برى آن

هيرا اسم هندى الماس است

هيرادركهي اسم هندى دم الاخوين است

هيرون نوعى از خرما است وكويند هيرادا زان قسب است

هيزاتج اسم فارسي نعناع است

هيضمان اسم عربي فجل برى است

* باب الياء المثناة التحتانية

* فصل الياء مع الالف

ياربور اسم تركي فودنج است

يارهطاقي اسم تركي حجر العاج است

ياس سفيد اسم فارسي ياسمين برى است

ياسمين برى عشبة النار است

ياغ اسم تركي دهن است

يابوشقان اسم تركى غرى السمك است

* فصل الياء مع الباء الموحدة

يبروا اسم سرياني بغل است كه بفارسي استر كويند

يبروحا بادنجان است

يبروح السوفار يبروح الصنم است

يبريوزة بقلة يمانيه است

* فصل الياء مع الحاء المهملة *

يحضيض كرفس بزرك بستانيست

يحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا نوعى از ايل است

* فصل الياء مع الدال المهملة والذال المعجمة *

يدالله خون بزچهارساله است كه در اول پاييز كرفته باشند ودر رماعز كفته شد

يذرة قسوس است

يذته درخت بل است

* فصل الياء مع الراء المهملة *

يراع قصب است

يرابيع هليون است

يرقا اسم عربي حنا است

يرمه عشبة النار است

* فصل الياء مع الشين المعجمة والعين المهملة والغين المعجمة *

يشف حجر اليشف است

يعفيد خندريلى است

يعقوب كبك نر است

يغميضا بغين معجمه اسم سرياني ريباس است

* فصل الياء مع القاف *

يقطين اسم جنس هرنباتيست كه بساق ايستاده نباشد بلكه برزمين مفروش وبابرجا ورخود پيچد مانند نبات خيار وبادرنك وخربزه وازمطلق آن مراد نبات كدو است

* فصل الياء مع اللام والميم *

يلقو اسم تركى طرفا است كه بفارسى كزنامند

يلوة اسم تركى سلوى است

يلم اسم فارسي غرى السمك است

یلنجوج رنجوج بعربي عود هندی است

یمام اسم شفنين بری است

یمامه اسم کبوتر خانگی است

یمصر بلغت اکسیریان ابقراست که شوره تا منك

یملیک اسم ترکي لحية التيس است

یمورطه اسم ترکي بیض است که تخم مرغ باشد

یمونا وبمینا مصاف است

یمیشان اسم ترکي زعرور است

* فصل الياء مع النون *

ینبطورا اسم ملمه است

ینبوب خرنوب نبطي است

ینق انجدا است

ینتون بلغت نبطي اسم ثافسيا است

* فصل الياء مع الواو *

یوشان اسم ترکي شیح است

یونجهٔ باغی اسم رطبه است

یونجهٔ صحرائی اسم ترکي وفارسي قضقضه است

یونک اسم ترکی صوف است

* فصل الياء مع الياء *

ییرکوکي اسم ترکي جزر است که بفارسی زردک نامند

ییلان اودی اسم ترکي ثیل است

* تم *

* خاتمـــهٔ طبع *

* تحفهٔ مخزن الادویه *

که از تصانيف مسيحای زمان بقراط اوان * حکیم حاذق طبیب فائق على الاقران علامهٔ زمان فهامهٔ دوران * ملالهٔ خاندان مصطفوی علالهٔ دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول ومنقول کشاف حقائق فروع واصول سند حکمای کرام رئیس فضلای عظام افضل اطبای عالی قدر اجل علمای دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن سید السند محمد هادی العقلی العلوی الخراساني ثم الشيرازى صب الله عليهما سجال الرحمة والاحسان * واسکنهما فی معالی الجنان *

حسب ارشاد * فیض بنیاد * قدر افزای اهل کمال * غریب نواز دریا نوال * عالیجاه رفیع جایگاه * عزت دستگاه * سعادت همراه * عالی جاه * فخر التجار ومعالی مناقب * عوالی مراتب * جناب حاجی آقا کربلائی محمد خان صاحب شیرازی * ادام الله توفیقاته * وضاعف حسناته * بحسن اهتمام وتصحیح عالم بی بدل * فاضل بی مثل * حاجي حرمین شریفین * باعث اعزاز کونین * در فضائل ومکارم بی نظیر * امین مدرسهٔ کمپني جناب حافظ حاجی مولوی احمد کبیر * ورئیس الحکما * راس الاطبا * امید احفاد رسول الثقلين * جناب حکیم مولوی سید احمد حسین * ومورد مراحم حضرت صمد * جناب مولوی حافظ حاجی حبیب احمد * ومجمع فضائل کونین جناب مولوی غلام حسین * ومظهر علوم نقلی وعقلی * جناب مولوی تبر علی * غفر الله ذنوبهم * وستر عیوبهم * وسعي مامورین فن طبع * منشي غلام مولی ودیگر معاونین مطبع * بصحت بیشتر از پیشتر بر کاغذ خوشتر وحروف بهتر * بتاریخ بست دوم شهر شعبان المعظم بروز جمعه سنه ۱۲۶۰ هجری قدسی مطابق سیوم ستمبر سنه ۱۸۴۴ عیسوی صورت اختتام بصورت ثالثه پذیرفت * ونقش اتمام گرفت * الحمد لله علی ذلك اولا وآخرا والصلوة على خير خلقه محمد وآله وصحبه اجمعين الى يوم الدين *